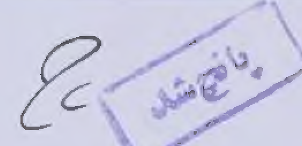
۹۴۹۳



۳۵۹

بسم الله تعالی

حمد و سپاس خداوند تعالی را که در این عهد فرخنده چهره مسند صدارت عظمی بوجود مبارک حضرت مستطاب
اجل اشرف ارفع اکرم امنع اسعد والا آقای اتابک اعظم ادام الله ظله و شوکته مزین است
و در عصر فرخنده که جلد دوم از کتاب احوال سعادت اشتمال حضرت باقر علوم الاولین و الآخرین
و وارث آثار انبیاء و مرسلین امام الائمه حجة الله فی العالم ذی المناقب و المفاخر امام محمد باقر
صلوات الله و سلامه علیه را که از تألیفات بدیعه جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای وزیر تألیفات
سپهر ادام الله توفیقه و اقباله العالی و دولته ارجمند و از نیز [illegible] و حاوی حالات شرافت
آیات آنحضرت است بحلیه طبع محلی گردد امید است که سایر مجلدات احوال ائمه
طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین نیز بزیور انطباع و انتشار درآید.

این بنده درگاه محمد تقی کمال السلطنه پیشخدمت حضور مبارک و نایب وزارت تألیفات
که مشغول و مامور تألیف پاره کتب نیز است این چند سطر را برای
یادگار و برکت روزگار خود مسطور داشت حرره
فی شهر جمادی الاولی [illegible] ئیل ۱۳۲۲

بمنه تعالی
السلطان مظفر الدین
شاه قاجار
در عهد همایون
سلطنت
ابد
مقرون دارای
تخت و اورنگ
کیان صاحب تخت و فرهنگ
پیشدادیان خسرو خورشید رخش
جمشید تخش اسفندیار تخش فریدون
آیت افلاطون درایت ارسطو مخبر منوچهر منظر
سلطان سلاطین جهان خاقان خواقین کیهان
ملجاء مهان و کهان پناه اسلام و اسلامیان اشرف
السلاطین و اعدل الخواقین مالک الملوک عجم ظل الله
فی العالم السلطان بن السلطان بن السلطان السلطان
ابو النصر و الظفر شاهنشاه آسمان
پیشگاه * اسلام پناه *
خلد الله آیات ملکه
و سلطنته علی
صفحات
الایام
و لمعات الشهور
و الاعوام و ادام الله
ظله العالی علی
مفارق
الانام

جلد دوم
از کتاب احوال
شراف منوال حضرت
وارث علوم انبیاء و
مرسلین
حارس
رسوم دین مبین
پناه بادی و حاضر امام محمد
باقر صلوات الله و سلامه علیهم
اجمعین برحسب امر و اشاره صدر کبیر
و بدر منیر و مروج دین و دولت و مشید
ملک و ملت شخص اول و رکن اعدل حضرت
مستطاب اشرف اکمل اعطف اعقل الصف اعدل
امنع اشیم ارفع اکرم شاهزاده مفخم عین الدوله اتابک اعظم
و صدر معظم دامت ایام صدارته و اماریته که از تالیفات
فائقه نظاماً للفضل و الکمال جناب مستطاب
اجل اکرم وزیر با لیفات میرزا عباسقلیخان
سپهر مستوفی اول دیوان اعلی
و وزیر مجلس شورای
کبری است تحلیه
طبع محلی گردید
بتاریخ
غره جمادی
الاولی سنه ۱۳۲۴
در دار الخلافه طهران
در مطبعه
آقا سید [illegible]
باسعی و اهتمام متصدیان مطبعه آقا میرزا حسن و میرزا عباس خان

فهرست جلد ثانی احوال حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که از مجلد هشتم از کتاب دوم ناسخ التواریخ است

شافعی

فهرست

فهرست

فهرست

ذکر وقایع

فهرست

ذکر وفات ابی عبد...

فهرست

فهرست

آیات مبارکه قرآنی که تفسیر آن از حضرت باقر بولایت علی علیه السلام شده است ٣٠٩

آیات شریفه از آنحضرت در حق ائمه علیهم السلام تفسیر یافته

بیان خطبه امیر المؤمنین ع که از حضرت باقر علیهم السلام مشهور بخطبه وسیله است ٣٤٣

بیان کلمات حضرت باقر سلام الله علیه در احکام سیوف ٤١٩

حکایت فرمودن حضرت باقر علیه السلام از ورود رسول خدا به مدینه ٤٥٣

بیان پاره حکایاتیکه از حضرت باقر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ماثور است ٤٦٣

بیان بعضی حکایات حضرت باقر از رسول خدا در حق امیر المؤمنین علیهما السلام ماثور است ٤٨٨

بیان پاره آداب امیر المؤمنین که از حضرت امام محمد باقر علیهما السلام ماثور است ٤٩٠

بیان بعضی حکایات که از حضرت باقر علیه السلام در حق بعضی کسان وارد است

بیان پاره مکالمات حضرت باقر علیه السلام با پاره کسان و معاصران عهد همایونش ٥٤٤

بیان پاره حکایات حضرت باقر صلوات الله علیه در بعضی مقامات ٥٤٧

فهرست

فهرست

فهرست

بمنه و حسن توفیقه

در این شهر ربیع الثانی ۱۳۰۵ ماه ... [illegible] ربیع ... [illegible] از تحریر این کتاب در بیان جواهر و کنار گوهر آثار
اخبار و احادیث و آثار و تواریخ بهشت در نهایت ... [illegible] شد و حضرت ... [illegible]
و توفیق ... [illegible] بنده حقیر و سایر اجزاء و کارکنان ... [illegible] طبع کتب ... [illegible]
... [illegible] جناب مستطاب زبدة العلماء ... [illegible] آقا شیخ محمد کاظم ... [illegible]
المحققین ... [illegible] زحمت تصحیح ... [illegible]
... [illegible] و در تحریر ... [illegible]

ذکر علت وفات آنحضرت ۷۷۷

بمیمنت بقای
السلطان مظفرالدین شاه
قاجار
که در زمان معدلت
بنیان ملک الملوک عجم
یادگار کاوس وجم ظل الله فی العالمین
سلطان السلاطین قهرمان الماء والطین
خسرو نشان اعظم فرمانگذار افخم نصرة الدنیا
والدین امین البریة فی الارضین شهریار خورشید
آیت جمشید رایت فریدون اهنگ هوشنگ
درایت السلطان بن السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان بن الخاقان
دام ملکه و دولته و ابد
سلطانه
و شید برهانه و خلد
ارکانه و اعان
اعوانه

جلد
دوم از کتاب
احوال شرافت اتصال
حضرت
باقر علوم الانبیاء
والمرسلین صلوات الله وسلامه
علیهم اجمعین از مجلدات ناسخ التواریخ را
بدر الامرا شمس الصدور صدر الوزرا
فخر الدهور شخص اول ایران ثانی آصف سلیمان
امیر نویان حضرت مستطاب اجل اشرف ارفع اعطف
امنع اسعد اکرم شاهزاده معظم عین الدوله العلیه
صدر اعظم دام ظله العالی که از تالیفات فایقه
قواما للمجد والکمال جناب مستطاب اجل افخم
وزیر تالیفات میرزا عباسقلیخان سپهر مستوفی
اول دیوان اعلی و وزیر مجلس شورای کبری
وفقه الله تعالی میباشد
مقرر فرمودند
بحلیه طبع و انتشار محلی
و مزین گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله البارئ الفاطر العالم علی الباطن والظاهر وعلی کل من سواه قادر والصلوة والسلام علی نبیه القاهر ووصیه الغالب الصابر وعلی آله واوصیائه الواقفین علی الضمائر الی یوم تبلی السرائر پس از حمد خداوند ودود ودرود رسول وآل محمود همی گوید بندهٔ خدا وامت مصطفی وشیعت مرتضی وچاکر ظل خدا ستاینده شاهنشاه فرشته صفات وزیر تالیفات عباسقلی سپهر مستوفی اول دیوان اعلی ووزیر مجلس شورای کبری جعل الله تعالی آخره خیراً من الاولی که برحسب فرمان لازم الاذعان خداوند تاج کیان وزیبنده تخت پیشدادیان خدیو کشور ایران خسرو کیهان ومهان شاهنشاه جمجاه اسلام پناه خورشید پیشگاه جمشید بارگاه دارا دستگاه فریدون اشتباه فلاطون آگاه دارای تخت وکلاه صاحب گنج وسپاه ملجأ سفید وسیاه قهرمان طین ومیاه مایهٔ خرمی شجر وگیاه نتیجهٔ گردش سال وماه ساجد حضرت اله سجده گاه خدود وجباه کاسر کسر اکاسره جابر جبر جبابره ماحی حیف قیاصره ملک الملوک عجم ظل الله فی العالم مطاع ترک ودیلم یادگار کاوس وجم حامی اسلام ومسلمین حافظ تاج ونگین السلطان الاعظم الامجد والخاقان الافخم الاوحد ابو النصر والظفر پادشاه آسمان پیشگاه (مظفر الدین پادشاه) لازالت شموس عدالته مشرقة علی سماء النصر والاقبال وبدور سلطنته منیرة علی بروج الفتح والاجلال جلد دوم از کتاب احوال سعادت منوال حضرت پیشوای بادی وحاضر ولی خداوند عالم قادر امام محمد باقر صلوات الله وسلامه علیه که متمم مجلدات ناسخ التواریخ تالیف پدر ستوده سیرم مرحوم مغفور میرزا محمد تقی سپهر لسان الملک طاب ثراه است بانجام خاتمت پیوست ونیز از تحریر جلد چهارم از مجلدات احوال خلفای بنی امیه بپرداخت وبتوفیق خداوند آسمان وزمین واقبال سلطان السلاطین بنگارش جلد سوم آن وپنجم این شروع نمود واز خالق کواکب وانجم وکردگار بی نیاز

بنده نواز انجام این آغاز واتمام این کتب سرافراز را مسئلت ونیاز میبرد انه قادر علی ما یشاء وفعال لما یرید مکشوف باد که شاهنشاه کارآگاه فریدون اشتباه را باشارات غیبیه وامارات سلطنتیه رای جهان آرای مبارک بر آن علاقه پذیرفت که در این اوان معدلت بنیان مملکت ایران را رونقی بیش وجمع وخرج دولت را که مدار انتظام وقوام تمام ممالک بر آن است تعدیلی افزون از پیش وتقویت ملک وملت را جمالی بکمال وتشیید دین ودولت را کمالی بجمال پدیدار آید لاجرم بامر رای رزین وحکم عقل متین واشارت اندیشه دوربین یکی از مجربین ضبیر شاهزادگان عظام را که در این دوره سلطنت بخجسته چون آفتاب در میان انجم تابشی خاص ونمایشی مخصوص دارد بریاست کلیه وامارت مطلقه بر مسند صدارت عظمی ووساده امارت کبری برنشاند وبلقب نبیل فخیم صدر اعظم ملقب گردانید وهو البدر المنیر والصدر الکبیر بانی مبانی عدل وانصاف قامع آثار جور واعتساف شمس الصدور بدر الشهور ملاذ الوزراء معاذ الامراء اشرف امجد اعطف اسعد الطف اوتد ارفع اوحد امنع اشید صمصم دولت ظهر مملکت شاهزاده آزاده بلند وساده چاکر سلطان سلطان نشان سلطان عبد المجید میرزای عین الدوله صدر اعظم ودستور مفخم لازال محفوظاً من العین والعیون ومحظوظاً من العین والعیون از خداوند بیچون مسئلت می نمائیم که در این عهد همایون واین صدارت میمون از حسن تدابیر ویمن قوانینش دولت جاوید عدت ایران را از طرح مطارح مفیده ووضع قواعد سدیده ورفع موانع خطیره واخذ منافع کثیره بنائی بلند اساس وبهائی فزون از حد قیاس حاصل گردد که اوست باری نسم وخالق نعم ودافع نقم وکاشف کروب وعالم غیوب وسامع اصوات ومجیب دعوات وقاضی حاجات از این پیش در طی کتاب احوال شرافت اشتمال حضرت امام زین العابدین والساجدین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین باز نمودیم که نواب غفران مآب شاهزاده وجیه الله میرزا سپهسالار اعظم دولت علیه ایران طیب الله رمسه وجعل الله تعالی غده خیراً من امسه برادر عظیم الشأن کهتر این شاهزادهٔ اکبر والا اختر در اوقاتیکه از طرف دولت جاوید بنیان بحکومت سمنان ودامغان روز بپایان میرسانید همت بر آن برنهاد وبا خداوند خود عهد بر آن بربست که بهر خیت که خود داشت وهر مطلوب که خود میخواست بطبع ونشر آن کتاب مستطاب که فاتحهٔ ابواب سعادت دارین وبرخورداری نشأتین است اهتمام نماید پس مبلغی کثیر در مصرف آن امر خطیر بکار برد وگوی سعادت ابدی از میدان فتوت سرمدی ببرد وبنائی ارجمند که از هیچ حادثه اش گزندی نیست برکشید ونامی بلند که از هیچ نهیبش آسیب نرسد درگذر لیالی وایام باز گذاشت از حکومت سمنان بسپهسالاری اعظم ایران نایل گشت ودرمیان شاهزادگان ایران بوفور جاه واقبال وبضاعت ومال وعظمت واحتشام چون شمس آسمان از دیگر کواکب رخشان نمایان شد از آنجا که این جهان ناپایدار کشت زار آن سرای جاوید قرار است ومن صلح معاشه صلح معاده

دیباچه

معلوم است در آن دار مخلد نیز بواسطهٔ این خدمت مؤبد جای در فردوس برین و مصاحبت با غلمان و حور العین وارد خداوندش بر درجات آن جهانی بیفزاید هم اکنون برادر بلند اخترش که امروز شخص اول ایران و دوم آصف سلیمان است مدتیست همت والا نهمت را بر آن مصروف فرموده بود که از مجلدات حالات ائمه هدی صلوات الله علیهم را که از تالیفات این بنده حقیر است بحلیهٔ طبع محلی و زینت اصقاع جهان و افادت بخش اسماع مردم کیهان گرداند و اتمام بیش را برای میمنت این سفر خیر اثر ممالک فرنگستان و مزید اقبال و اجلال و عظمت و حشمت سلطنت شاهنشاه جمجاه اسلامیان پناه خلد الله ملکه و سلطانه مخصوص و موقوف بفرماید و نیز از برکات کثیره اش روح مبارک جد بزرگوارش خاقان فردوس آشیان صاحبقران فتحعلی شاه و حضرت نایب السلطنه عباس میرزا و شاهنشاه رضوان جایگاه محمد شاه و اعلیحضرت ساکن فرادیس نعم ذو القرنین اعظم ناصر الدین پادشاه اعلی الله مقامهم و انار الله برهانهم و بدر خجسته اخترش نواب مستطاب فردوس آب شاهزاده عضد الدوله امیر وزیر شاهزادگان را شادان و فرحان گرداند و مقاصد خویش را در استحکام مبانی سلطنت و استقرار قواعد مملکت این شاهنشاه جوان بخت همایون تخت و سعادت هر دو سرا را از درگاه این امام والا مقام محمود و مسعود که هیچ خواهنده از این در نزود بی مقصود بر آورده خواهد همانا تمام عقلای ممالک آسیا و اروپا متحد القول و متفق العقیده هستند که روزگارها و قرنهای بسیار بر سر گذشت و در تختگاه ایران وزیری بلند تدبیر و وکیلی صافی ضمیر چون مرحوم مبرور مشکور میرزا تقیخان فراهانی امیر نظام و اتابک اعظم و شخص اول و صدر افخم این دولت جاوید مدت با آن حسن تدبیر و لطف کیاست و فر فراست و کمال حزم و جمال عزم و رزانت رای و متانت عقل و نهایت عدل و وفور انصاف و اطلاعات وافیه از قوانین خارجه و داخله و عدم طمع و غرض و قوهٔ مدرکه و همت عالی بر مسند صدارت عظمی و امارت مطلقه ننشست چنانکه آثار جمیله و آیات جلیله آن مرحوم و ترقیات کاملهٔ دولت علیه در آن مدت قلیل که با دول معظم فرنگ هم سنگ شد بر این سخن حجتی ظاهر است هزاران دریغ که زمانش چنانچه باید ممتد نگشت و خیالات عالیه اش ظاهر نشد در تمام روزنامه‌ها و تواریخ روی زمین بالسنهٔ مختلفه ممدوح و مذکور است و نیز در انظار اولو الابصار مشهود است که اگر محرر مجاری ایام را در تبیان محامد آثار سعیده اش که از چشمهٔ خورشید روشن تر است قصوری رفته از آن است که اسم مجاری نگاری با آنها و رسم آن قبیل و اشارت حاسدان با قدرت بوده است و گرنه آفتاب را نتوان بگل اندود و ماه را نتوان تاریک خواند اگر خدای موفق دارد و تاریخ این دولت جاوید مدت را بطوری خاص که از بنده جاوید مناص اشارت رفته و مقداری در حیز نگارش درآمده است در مقام اتمام رساند آنچه مستور مانده مسطور و آنچه مکتوم افتاده معلوم میدارد و از جمله مستحسنات این شاهزاده معظم و همین دستور مفخم این عهد مبارک این است

که اغلب آداب و شیم آن وزیر مبرور معظم و قوانین آن امیر کبیر مفخم را پیشنهاد میفرماید

و امیدوار چنان میرود که با این سبک و سلیقت در اندک مدتی تفاوتی بسیار

در ترقیات کاملهٔ دولت و ملت پدیدار آید اللهم حصل مقاصده

بسمه تعالی

حسن الاتفاق بالاتفاق

در این سلطنت سرافراز که با مدار سپهر و مهر انباز باد زمانی دیر باز بر آمد که بر حسب تقاضای پارهٔ مصالح ملکی و مقاصد دولتی و مراعات انتظام حدود و ثغور والیان عهد دولت ابد آیت ایران غالباً در مملکت آذربایجان و گاهی در مملکت فارس بفرمانفرمائی روزگار می نهادند و اگر شاهنشاه ایران را سفری در مسالک داخله یا ممالک خارجه لزوم یافت یکی از شاهزادگان عظام یا وزرای فخام را نایب مناب سلطنت عظمی و قائم مقام خلافت کبری میفرمودند و ولیعهد دولت در مقر امارت خویش مستقر بود و اگر گاه بگاهی برای دیدار شهریار تاجدار بدار الخلافه احضار شدی همان مقدار بودی که بادراک حضور لامع النور شاهنشاه کامکار برخوردار و چاکران دولت بتقبیل آستان مبارکش نایل شدند و این مهمان عظیم الشأن ارجمند از پس روزی چند بمکارم سامیه کامکار و بمرکز ایالت رهسپار گردیدی و چنانکه نیابت از امور مملکت استطلاع کامل نمیفرمود و چاکران پیشگاه چنانکه در خور بود علی قدر مراتبهم در حضرتش معروف و مشهور نیامدند و چون در این زمان معدلت بنیان بر حسب مصالح عدیده و حکمتهای بزرگ و دعوتهای مخصوص و عهدهای منصوص شاهنشاه اسلامیان پناه جمشید پیشگاه خلد الله ملکه و سلطانه بممالک فرنگستان و ملاقات سلاطین آن سامان عزیمت سفر فرمود و با اینگونه اتحاد و وداد سلاطین روی زمین با شاهنشاه معدلت آئین و این قوت و قدرت شامله سلطنت عظمی که برمزید باد رعایت پارهٔ مقاصد سابقه واجب نمی گشت و حالتی دیگر و کیفیتی دیگر که با سبک و سلوک آن ازمنه و اوقات شباهت و مجانست ندارد نمودار آمد لاجرم حضرت اشرف ارفع معظم شاهزادهٔ دولتخواه دانشمند مفخم صدر اعظم که همواره باندیشهٔ صواب نمای و رأی مملکت آرای در ازدیاد شوکت و قدرت سلطنت و دوام و نظام مملکت روز میسپارد چنان بصواب تجربت که از این پس هر وقت شاهنشاه کامیاب را سفری پیش نهاد خاطر مبارک آید وجود مسعود و مبارک را که بمنزلهٔ نفس نفیس پادشاه عالم پناه است در تختگاه دولت و مرجع خلق آفاق بالاستحقاق قائم مقام سلطنت عظمی بگرداند پس با کمال دولتخواهی و صدق نیت احضار حضرت ولایت عهد جاوید مهد را از سدهٔ سنیهٔ سلطنت مسئلت نمود و شاهنشاه عاقل خردمند چنین مسئولی را که با تمام آراء و عقول مطابق و موافق بود قبول فرمود و فرمان واجب الاذعان بساحت آذربایجان پرتو وصول افکند تا فروزنده اختر آسمان سلطنت و شهریاری و درخشنده گوهر دریای ابهت و نامداری نونهال بوستان خلافت و کامکاری نوگل گلستان جلالت و بختیاری روشن چراغ مملکت کیان تابنده آفتاب سلطنت پیشدادیان حضرت مستطاب فلک رفعت هلال رکاب گردون آیت گیتی تاب فریدون فر جمشید دیدار فلاطون حزم خورشید آثار اجل اشرف

اقدس اعظم شاهنشاه زادهٔ کامکار نامدار ولیعهد دولت جاوید قرار حضرت (محمد علی میرزا) ادام الله تعالی ظلّه العالی علی مفارق الادانی والاعالی که شاهنشاه جهان پناه را فرزند اعظم ارشد مؤید و نفس نفیس اقدس را هیکل شریف مقدس و فرمانفرمای مملکت آذربایجان و مشعل فروزان اهل ایران و در مراتب علم و دانش و فضل و بینش و فنون ادبیه و معقول و منقول و فقه و اصول و حسن قریحه و فر فراست و لطف کیاست و هوش نامدار و فرهنگ استوار و عقل بیدار ممدوح خلق روزگار و نامورتر از کواکب سیار و در مراسم فرمانگذاری و رعیت پروری و عدالت گستری تالی شهریار کامران و ثانی نوشیروان است زینت افزای دار الخلافه باهره گردد و آیین شاهنشاه زاده مؤید منصور روز روشن و شب دیجور را بسرعت نور و گردش هور درسپرد و بتقبیل آستان پدر بزرگوار بفتخر و مسرور و مراحم خاصه و توقیرات مخصوصهٔ پادشاه گردون وقار برخوردار شد عیون مردم دار الخلافه بدیدار خسروی آثارش روشن و قلوب ارکان دولت از انوار قدوم مبارکش آراسته گلشن گشت تنها روان یافت و روانها توان گرفت زآثار قدومش شد جهان چون جنت اعلی ز اعلام سپاهش شد هوا چون لعبت آزر شاهنشاه زادهٔ جوان جوان بخت جوان روز با اندیشهٔ پیش نگر و خرد دوربین و لطف قانون و حسن آیین با کیاست کیخسرو و فراست فریدون و حلم احنف بن قیس و وقار ابوقبیس و دینداری مسعود و کرداری محمود همه روز چون صبح دولت از افق سلطنت نمودار و با حضور وزرای پیشگاه و امرای سپاه با تحقیقی کامل و تدقیقی شامل در جزئیات و کلیات مطالب انام و اصلاح مهام و آرامش عباد و آسایش بلاد با قلبی زیباتر از بیضهٔ نور و رقمی روشن تر از جبهه حور در فیصل امور جمهور مبادرت فرماید همواره با خوی فرح بخش تر از نسیم بهار و خصال محمودتر از ازهار گلزار و فراستی والاتر از فراست ایاس و همتی بالاتر از حد وهم و قیاس منتهای خبر را در بادی نظر دریابد و انجام کار را در آغاز امر باز داند همانا اگر چاکران آستان فلک بنیان با هزار زبان مدح و ثنای خسرو خسرو نشان را بگذارند سپاس این نعمت بلند آثار و دولت جاوید مدار را نگذاشته باشند از خداوند پاینده بخشاینده خواهنده ایم که تا سپهر را

مدار و ماه و مهر را قرار است این شاهنشاه کامیاب و این شاهنشاه زادهٔ ظفر انتساب

با روز فرخ و روزگار همایون بگذرانند و پادشاه زادهٔ

جوانبخت در زیر سایه مبارک پادشاه جهان پناه کشور رعیت پرور

و با تیغ سرافشان دشمنان دین را بی سر و سرهای سرکشان را بی تن

کرداند و در تشیید دین مبین و ترویج احکام آیین متین

محکم تر از کوه گران و پاینده تر از دور زمان باد و این وزیر معظم کار آگاه و دستور

مفخم دولتخواه مشیر دولت و مشار سلطنت شد

اسامی کتب مؤلفهٔ مؤلف

حمد خدایرا

که در این زمان میمنت توأمان کتب تالیف و تصانیف این کمتر بنده خداوند پاینده با اینکه جز خداوندم یار و جز توجه ائمه اطهارم معین و نگاهدار نیست قریب نهصد هزار بیت تحریر تقریب میجوید و اگر معاصرین منصف بدیده انصاف بنگرند میدانند که در هیچ قرنی از کمتر بنده ضعیف بدون اینکه هیچکس با او همراه و ناصر و معین و مدد و مشوق و بعلاوه اغلب اوقات دچار پریشانی حواس و اختلال احوال و بیک اندازه گرفتار و فارغ معاند و رفع شر بدخواه باشد این چند تحریر و انتقاد و انتخاب از پانصد مجلد بلکه بر افزون کتب تواریخ و اخبار و احادیث و آثار با لسنهٔ مختلفه و ترتیب و اسلوب مخصوص و حکایت و روایت و داستان منصوص بحیز نگارش نیامده این بزرگی دیگر و فخری دیگر دارد که خداوند چنین مقدر فرموده و توجه ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین چنین عنایت نمود و این بندهٔ حقیر را مصدع هیچکس نخواستند و از این بعد نیز نمیخواهند و نمیخواهم و همیخواهم اگر بضرت نمیفرمایند باری اهانت نکنند و بزحمت نیفکنند با هیچکسم در هیچ شغلی و منصب و بضاعت و مکتب رشکی و حسدی و تقاضائی و تمنائی نیست دوست را و همه نعمت فزون شمارا

انما اشکو بثی و حزنی الی الله و افوض امری الیه و اتوکل علیه انه نعم المولی و نعم النصیر

ارشاد الاخلاق، خلاصهٔ احوال رسول خدا صلی الله علیه و آله، جلد اول تاریخ بنی امیه از ابوسفیان و معویه، جلد دوم ایضاً، جلد سوم ایضاً، جلد چهارم بنی امیه ایضاً، وقایع یکساله شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام

طراز المذهب در احوال حضرت زینب علیها السلام که مکرر بطبع رسیده، جلد اول حضرت سجاد علیه السلام که مکرر بطبع شده، و نیز جلد دوم احوال آنحضرت که مکرر بطبع رسیده، جلد اول احوال حضرت باقر علیه السلام که طبع شده، و نیز جلد دوم آنحضرت که شروع بطبع شده

جلد اول حضرت صادق علیه السلام، جلد دوم احوال آنحضرت، جلد سوم احوال آنحضرت، جلد چهارم ایضاً، جلد پنجم آنحضرت نیز مشغول نگارش است

جلد اول احوال حضرت کاظم علیه السلام که شروع شده، جلد اول احوال حضرت امام رضا علیه السلام که مشغول نگارش است، ربع اول مشکوة در ترجمه و شرح تاریخ ابن خلکان، ربع دوم مشکوة الادب تاریخ سلطان محمود غزنوی موسوم بمجمع التواریخ

بقیهٔ ربع دوم، جلد اول از ربع سوم مشکوة الادب، جلد دوم از ربع سوم مشکوة الادب

جلد اول شامل التواریخ در احوال سلاطین مغول، جلد دوم شامل التواریخ، احوال سلاطین بنی عاشور و بابل، خلاصه تاریخ تاج المآثر، خلاصهٔ تاریخ ابن گرشاسب هندی

مختصر احوال اجداد سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم، احوال اولاد و امجاد شاهنشاه شهید ناصر الدین شاه ذو القرنین اعظم، رساله سلوک الملوک، تحفهٔ مظفری بخط خانزاده دولت کامل السلطنه، ترجمه احتجاج ابو النذیل با مجنون در بغداد در اثبات ولایت مطلقه

تذکرهٔ ناصری در احوال شعرای عصر، اوصاف ناصری که بطبع رسیده، رساله برهان النبوه که بطبع رسیده، منتخب بعضی لغات فارسی

مستجمع الاجوبة الحاضره، بعضی جوابهای عرایض رزد بشتیان که بفارسی قدیم نوشته شده، بعضی دیباچها برای بعضی کتب، دیوان اشعار بنده حقیر

ترجمه رساله روزنامه انگلیس، خلاصه سفرنامه مرحوم میرزا فضل الله خان در ماچین، بعضی مطالب دولتی بطریق روزنامه، رساله در نتایج احوال اول روی زمین

ترجمه شرح جامی، شرح عوامل جرجانی، فارسی عوامل جرجانی، فارسی عوامل ملا محسن، جلد اول شبستان اندرز

جلد دوم ایضاً، جلد سیم ایضاً

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر اخبار و احادیثی که از حضرت باقر صلوات الله علیه در حق حضرت آدم علیه السلام مخصوصاً مأثور است

اخبار که در حق آدم علیه السلام رسیده است

در کتاب حیوة القلوب و بحار و کتب احادیث و اخبار مسطور است که شخصی در حضرت امام رضا علیه السلام عرض کرد یا بن رسول الله همانا مردمان روایت کنند که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود ان الله خلق آدم علی صورته خدا خلق کرد آدم را بر صورت او فرمود خدا بکشد ایشانرا همانا اول حدیث را ساقط کرده اند بدرستیکه رسول خدای گذشت بر دو شخص که یکدیگر را دشنام میراندند و شنید که آن یک با آن یک گفت خدای نکوهیده دارد چهرهٔ ترا و چهرهٔ آنکس را که با تو میماند آنحضرت فرمود ای بندهٔ خدای چنین مگوی با برادرت همانا خدایتعالی آدم را بصورت وی آفریده است و باین دلیل ضمیر صورته راجع بآن شخص میشود که دشنام داده شد و بعضی گفته اند راجع بخداست و مراد از صورت صفت است یعنی آدم را مظهر صفات کمالیه خود گردانیده است یا مراد همان صورت ظاهر باشد و اضافه برای تشریف است یعنی صورتیکه پسندیده و برگزیده بود برای او و بعضی بر آن رفته اند که ضمیر بآدم علیه السلام راجع است یعنی صورتی مناسب و لایق این بود یا او را از آغاز آفرینش او بآنصورتی بیافرید که دیگران در آخر خلقت خودشان ظاهر میشوند و مانند دیگران بتدریج بزرگی و نمایش نگرفت و تفاوتی در صورت و احوال او تغییر بهم نرسید چنانکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام بطریقیکه از این پیش اشارت رفت پرسیدند که معنی این حدیث چیست فرمود این صورت محدثه آفریده شده است که خدایتعالی برگزیده و اختیار کرده بود بر سایر صور مختلفه پس آنرا بخود نسبت داد چنانکه کعبه را بخود منسوب داشت و فرمود خانهٔ من و روح را بخود نسبت داد و فرمود بدمم در وی از روح خود در کتاب حیوة القلوب بسند موثق از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که خدایتعالی از آن پیش که خلایق را بیافریند فرمود آب شیرین باش تا از تو خلق کنم بهشت و اهل طاعت خود را و آب شور و تلخ باش تا از تو خلق کنم جهنم و اهل معصیت خود را آنگاه بفرمود تا آن دو آب بهم در آمیختند پس باین علت کافر از مؤمن و مؤمن از کافر بهم میرسد پس از آن گلی از زمین بگرفت و برهم بمالید و بیفشاند پس مانند مورچگان بجنبش آمدند آنگاه با اصحاب دست راست فرمود بسلامت بسوی بهشت شوید و با اصحاب دست چپ فرمود بسوی آتش بروید و پروا ندارم و در روایت حسن فرمود قبضهٔ از خاک تربت آدم علیه السلام برگرفت پس آب شیرین بر آن ریخت و چهل صباح بر این بگذشت و چون آن طینت خمیر گردید جبرئیل آنرا برهم بمالید مالیدنی سخت پس بیرون رفتند مانند مورچهای ریزه از دست راست و دست چپش پس امر کرد تا آتشی برافروختند و آنجمله فرمان کرد تا بآتش اندر شوند و آتش بر ایشان سرد و سلامت باشد و اصحاب دست چپ بترسیدند و بآتش اندر نرفتند

معنی ان الله خلق آدم علی صورته

در خلق آدم و ذریات آدم

و از آن نور اطاعت و معصیت ایشان ظاهر گردید پس از آن فرمود باز خاک شوید باذن من از آن پس آدم را از آن خاک بیافرید و هم در آن کتاب در حدیث حسن از آنحضرت مسطور است که چون یزدان تعالی ذریت آدم را از پشت او بیرون آورد تا بپروردگاری خود و نبوت هر پیغمبری از ایشان پیمان بگیرد نخست پیغمبری که پیمانش را اخذ فرمود محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله بود آنگاه خدای عز و جل بحضرت آدم وحی فرستاد که نظر کن چه می بینی پس آدم علیه السلام بذریت خود نظر افکند و ایشان ذرات بودند و آسمانرا پر کرده بودند آدم عرض کرد چه بسیار فرزندان من برای امر بزرگ ایشانرا خلق کرده پس بجهت بیان پیمان گرفتی فرمود تا مرا عبادت کنند و هیچ چیز را با من انباز ندارند و با پیمبران من ایمان بیاورند و با ایشان پیروی نمایند عرض کرد پروردگارا از چیست که بعضی از این ذرات را از برخی بزرگتر بینم و بعضی با لاصاله نور ند فرمود از این روی ایشانرا چنین بیافریدم تا در تمامت حالات امتحان فرمایم ایشانرا آدم عرض کرد پروردگارا مرا رخصت تکلم عطا میفرمائی فرمود تکلم سخن کن عرض کرد پروردگارا اگر ایشانرا بر یک مثال و یک مقدار و یک طبیعت و یک خلقت و یک رنگ و یک عمر و یک روزی خلق میفرمودی هر آینه بعضی با بعضی بظلم و ستم نمیرفتند و حسد و دشمنی و اختلاف در میان ایشان در هیچ چیز بدید نمیگشت خدایتعالی فرمود به نیروی روح برگزیدهٔ من سخن کردی و بضعف طبیعت خود تکلم نمودی چیزیرا که ترا بآن علمی نیست و منم خالق علیم و بعلم خود اختلاف قرار دادم میان خلقت ایشان و بمشیت من جاری میشود در میان ایشان امر من و بازگشت همه بسوی تقدیر و تدبیر من است و خلق مرا تبدیلی نیست و بیافریدم جن و انس را مگر برای آنکه مرا عبادت کنند و بیافریدم بهشت را برای کسی که مرا عبادت و اطاعت کند و رسولان مرا پیروی نماید و پروا ندارم و آفریده ام آتش جهنم را برای کسیکه با من کافر گردد و معصیت نماید و با فرستادگان من متابعت نورزد و پروا ندارم و آفریده ام ترا و فرزندان ترا بدون آنکه مرا بتو یا با ایشان احتیاجی باشد و ترا و ایشان را بیافریدم مگر آنکه بیازمایم شمارا تا کدام یک نیکوکارتر باشید در زندگی دنیا و آخرت و مردن و طاعت و معصیت و بهشت و دوزخ را و چنین اراده کرده ام در تقدیر و تدبیر خود و بعلم من که بر تمامت احوال ایشان احاطه کرده است مختلف گردانیدم صورتها و بدنها و رنگها و عمرها و روزیها و طاعتها و معصیت ایشانرا پس قرار دادم در میان ایشان شقی و سعید و بینا و نابینا و کوتاه و بلند و خوش روی و نکوهیده روی و دانا و نادان و مالدار و پریشان و مطیع و عاصی و تندرست و بیمار و صاحبان دردهای مزمن و کسانیکه هیچ درد ندارند تا نظر کند صحیح به بیمار و مرا سپاس گذارد که او را عافیت دادم و بیمار بصحیح نگرد و در پیشگاه من باب دعا بر گشاید و مسئلت نماید تا لباس عافیت بر اندامش بیارایم و بر بلای من صبوری نماید تا او را بعطای بزرگ خود اجر و مزد بخشم و دولتمند به نیازمند بنگرد و مرا حمد و سپاس گذارد که او را هدایت کرده ام پس از این بیافریدم که آزمایش فرمایم ایشانرا در خوشی حال و سختی روزگار و در آن عافیت که ایشانرا عنایت کنم و در آن بلا که ایشانرا بآن مبتلا میگردانم و در آنچه بایشان عطا میکنم و از آنچه از ایشان باز میدارم و منم خداوند سلطان قادر و مراست که جاری فرمایم آنچه را که مقدر فرموده ام بهر نحو که تدبیر نموده ام و مرا باشد که دیگرسان کنم از آنجمله آنچه را خواهم بسوی آنچه خواهم و مقدم دارم آنچه را واپس افکنده ام و واپس افکنم آنچه را مقدم داشته ام در تقدیر خود و منم خداوندیکه هر چه خواهم میتوانم کرد و هیچکس را نرسد و نتواند از کرده من پرسش کند و من از آنچه مخلوق نمایند سؤال مینمایم

راقم حروف گوید شرح و بیان و تاویل این احادیث مشکله با انضباط کلامی مفصل نیازمند است که در این مقام مناسبت
در بحار الانوار اشارت بآن شده است معذلک چنانکه باید درباره این مسائل فهم و ادراک نارسای خود را قابل دریافت آنگونه
مطالب نه دانسته راه دیگر ندارد بهمان قدر که خداوند تعالی را حکیم و عادل و عزیز و بی نیاز و عطوف و رئوف و حلیم و قادر
میدانیم برای آنکه تعبدا هرچه فرموده اند قبول نمائیم کافی است والسلام علی من اتبع الهدی و نیز در کتاب مذکور بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که اگر آدم گناه نورزیدی هیچ مؤمن هرگز گناه نمیکرد و اگر خدای تعالی
توبه آدم را نمی پذیرفت توبه هیچ گناهکار را هرگز قبول نمیفرمود و هم در آن کتاب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقولست که حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود که درنگ آدم و حوا در بهشت تا هنگامیکه بیرون کردند شان از
هفت ساعت از روزهای دنیا بود تا خدا در همان روز ایشان را بزمین فرستاد و نیز در آن کتاب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام سطور است که مکث آدم و حوا در بهشت تا بیرون آمدن هفت ساعت بود از ساعات روزگار و چون از آن
درخت خوردند خدای تعالی در همان روز ایشان را بزمین فرستاد و آدم علیه السلام عرض کرد پروردگارا پیش از آنکه مرا خلق کنی
این گناه و هرچه مرا واقع گردد مقدر فرمودی یا بر من مقدر نکرده بودی و شقاوت من بر من چیره گشت و این گناه
از من صادر شد خدای تعالی فرمود ای آدم ترا بیافریدم و تعلیم کردم که ترا و جفت ترا در بهشت ساکن میگردانم و بنعمت
آن قوت و جوارحی که من بتو داده ام بر معصیت من نیرو یافتی و از دیده من پنهان نبودی و علم من بفعل تو احاطه داشت
گفت پروردگارا ترا بر من حجت است خدای فرمود ترا بیافریدم و صورت ترا درست کردم و ملائکه را بسجده تو امر فرمودم
و نام ترا در آسمانهای خود بلند ساختم و درباره تو بکرامت بدایت نمودم و ترا در بهشت خود سکون دادم و این جمله را
جز برای خوشنودی من از تو و برای آزمایش تو نمودن آنکه عملی نموده باشید و مستوجب آن در حضرت من نشوید نکردم آدم
عرض کرد پروردگارا خیر و خوبی از تست و شر و بدی از من است خدای فرمود ای آدم منم خداوند کریم بیافریدم خیر را
از آن پیش که شر بیافریدم و خلق فرمودم رحمت خود را قبل از غضب خود و گرامی داشتن را بر خوار گردانیدن و اتمام حجت
قبل از عذاب و عقوبت مقدم نمودم ای آدم آیا نهی نفرمودم ترا از آن درخت و نگفتم که شیطان دشمن تو و زوجه تو است
و از آن پیش که به بهشت اندر شوید شما را خبر نفرمودم و نگفتم اگر از آن درخت بخورید از ستمکاران بر نفس خود و عاصی من
خواهید بود ای آدم عاصی و ظالم در بهشت مجاور من نمیباشد عرض کرد بلی ای پروردگار من همانا حجت تو بر ما تمام است
ستم کردیم بر نفس خود و نافرمانی کردیم و اگر نیامرزی ما را و رحم نفرمائی از زیان کاران خواهیم بود چون در حضرت یزدان بعصیان خود اعتراف
ورزیدند و باتمام حجت پروردگار عزت اقرار آوردند رحمت خداوند رحیم ایشان را دریافت و توبه ایشان در پیشگاه یزدان کریم درجه
قبول پذیرفت فرمود ای آدم با جفت خود بزمین فرود شو اگر کار خود با صلاح آورید شما را با صلاح آورم و اگر برای من
عملی بپای آورید شما را نیرو دهم و اگر خویشتن را در معرض رضای من درآورید بخوشنودی و مسرت شما سارعت جویم و اگر از من
خائف باشید شما را از عذاب خود ایمن گردانم پس آدم و حوا بگریستند و گفتند پروردگارا با ما یاری فرمای تا خویشتن را باصلاح
آوریم و بآنچه ترا خوشنود گرداند عمل نمائیم خدای رئوف فرمود اگر بدی کنید بسوی من تائب گردید تا توبت شما را قبول فرمایم

خوردن آدم از شجره منهیه و بیرون شدن او از بهشت

چه من بسیار توبه قبول کننده و مهربانم آدم عرض کرد پروردگارا پس ما را غرقه رحمت خود گردان و بآن بقعه که از تمامت
بقاع در حضرت تو محبوب تراست در آور پس خداوند تعالی با جبرئیل وحی فرمود که ایشان را بسوی شهر با برکت مکه پائین ببر جبرئیل
ایشان را بیاورد و آدم را در صفا و حوا را بر مروه فرود آورد و هر دو بر پای بایستادند و سر بآسمان بر کشیدند و در درگاه خدا صدا
بگریه بلند کردند و گردنهای خود را بخضوع کج نمودند پس از جانب خدا ندا بایشان رسید که از چه روی گریه کنید بعد از آنکه من
از شما راضی شدم عرض کردند پروردگارا همانا گناهان ما بگریه در آورده است ما را و از جوار پروردگار ما بیرون و دور ساخت ما را
و از ما مخفی شد تسبیح و تقدیس ملائکه خدا و عورتهای ما بر ما ظاهر شد و معاصی ما ناچار ساخت ما را بزراعت دنیا و خوردن و
آشامیدن دنیا و از این جدائی که در میان ما انداخته بوحشتی شدید دچار شدیم پس یزدان رحیم رحمان ایشان را رحم کرد و با
جبرئیل وحی فرمود که منم خداوند رحمن و رحیم و چون آدم و حوا بحضرت من شکایت آوردند ایشان را رحم کردم خیمه از خیمه های
بهشت بسوی ایشان ببر و ایشان را در مفارقت بهشت تعزیت گوی و بشکیبائی راهنمائی کن و جمع کن در میان آدم و حوا در آن
خیمه که رحم کردم ایشان را برای گریه ایشان و وحشت و تنهائی ایشان و نصب کن خیمه برای ایشان بر آن بلندی که در میان
جبال مکه است یعنی جای خانه کعبه و پیهای آن که از آن پیشتر ملائکه بلند کرده بودند پس جبرائیل خیمه را بیاورد و آن خیمه مساوی
ارکان و پیهای کعبه بود و در آنجا برپای کرد و آدم را از صفا و حوا را از مروه فرود آورد و هر دو را در میان خیمه جای داد
و عمود خیمه از یاقوت سرخ بود و چون نور و فروز آن عمود تمامت جبال مکه و حوالی آنها را روشن ساخت و آن روشنائی از هر طرف
باندازه حرم امتداد یافت بسبب حرمت آن عمود و خیمه که از بهشت بود حرم محترم گشت و باین سبب خدای تعالی حسنات را در حرم
مضاعف گردانید و گناهان را نیز در آنجا مضاعف ساخت و طنابهای آن خیمه را که از اطراف کشیدند بقدر مسجد الحرام
بود و میخهایش از شاخهای بهشت و بروایت دیگر از طلای خالص بهشت و طنابش از شاخهای ارغوانی بهشت بود پس خداوند
با جبرئیل وحی فرستاد که هفتاد هزار ملک در خیمه فرو فرست تا از متمردان جن خراب نکنند آن را و این ملائکه مونس آدم و حوا
باشند و برای تعظیم خیمه و کعبه بر دور خیمه طواف دهند پس آن فرشتگان در آن خیمه نازل شدند و از کید شیطان و سرکشان
حراست نمودند و در پیرامون ارکان خانه و خیمه طواف میکردند و ارکان کعبه در زمین برابر بیت المعمور است که در آسمان است
خدای تعالی وحی فرستاد از آن پس بسوی جبرئیل که بسوی آدم و حوا شو و ایشان را از مواضع پیهای خانه من دور کن میخواهم
گروهی از ملائکه خود را بزمین خود فرود گردانم پس برافرازند پیهای خانه مرا برای ملائکه من و سایر آفریدگان من
از فرزندان آدم پس جبرئیل بآدم و حوا نازل شد و ایشان را از خیمه بیرون نمود و آدم
و حوا علیهما السلام با جبرئیل گفتند آیا بغضب خدای ما را از این مکان دور کردی و در میان ما جدائی افکندی یا از روی
خوشنودی خدا و آن مصلحت که برای ما دانسته و مقدر ساخته است جبرئیل گفت از روی خشم و غضب نبود لکن در حضرت
یزدان تعالی از آنچه کند کسی سؤال نتواند کرد ای آدم بدرستیکه هفتاد هزار ملک بزمین فرستاد که مونس تو باشند
و طواف نمایند در پیهای کعبه و خیمه خداوند و ملائکه خواستار شدند که بجای خیمه خانه برای ایشان بنا کنند محاذی بیت المعمور تا در
پیرامون آن طواف دهند چنانکه در آسمان در دور بیت المعمور طواف میکردند پس خدای با من وحی فرستاد که تو را و حوا را
از آنجا دور کنم و خیمه را بآسمان برم آدم گفت بتقدیر و امر خدای خوشنود شدیم و از فیض آدم از صفا

و حوا در مروه روز بنهادند و آدم را از جدائی حوا وحشتی عظیم و اندوهی بزرگ روی داد و از صفا فرود کردید و از شوق حوا روی بمروه نهاد تا بر او سلام کند در میان صفا و مروه وادی بود که کوه داشت در آنحال که آدم بر فراز صفا بود خواز آن مکث
چون آن وادی اندر رسید مروه و حوا از نظرش ناپدید کردید پس در آن وادی همی مید و میتابید را یاده کرده باشد
چون از وادی بالا آمد و مروه را بدید آن دویدن و شتاب را فرو گذاشت و بمروه بر شد و حوا را سلام داد و هردو تن بجانب کعبه
روی نهادند و نظر کردند پایهای خانه بلند شده بود از خدا تعالی مسئلت نمودند که ایشان را بمکان خویش باز کرداند چون آدم از مروه بزیر
آمد و نظر نمود و روی بصفا نهاد و بر صفا بایستاد و بجانب کعبه توجه نمود و بدعا زبان گشود و مشتاق دیدار حوا شد و از صفا بزیر آمد
و بهمان طریق سابق بمروه روی آورد و بر این نهج سه دفعه برفت و سه دفعه باز آمد و چون بصفا باز گشت زبان بدعا بر گشود
تا خدا او را با زوجه اش قرین بگرداند حوا نیز همین دعا نمود و یزدان تعالی در همان ساعت دعای ایشان را مستجاب کرد و آن
و این هنگام زوال آفتاب بود پس جبرئیل بآدم فرود شد و اینوقت آدم بر صفا روی بجانب کعبه ایستاده بدعا مشغول بود جبرئیل
گفت ای آدم از صفا فرود آی و با حوا ملحق شو آدم از صفا فرود گشت و بسوی مروه چون یکرد دفعات روی نهاد و بکوه مروه برشد
و حوا را از آنچه جبرئیل گفته بود خبر داد هر دو تن بسیار مسرور و شادخوار شدند و سپاس پروردگار را بگذاشتند از این روی
مقرر کردید که شش شوط میان صفا و مروه بنحویکه آدم علیه السلام بجای آورد سعی کنند آنگاه جبرئیل پدید و با ایشان
خبر داد که خداوند تعالی فرشتگان را بفرستاده است که پهای خانه محترم خدا را سنگی از صفا و سنگی از مروه و سنگی
از طور سینا و سنگی از جبل السلام که در نجف اشرف است بر کشند پس خدا تعالی با جبرئیل وحی فرستاد که این خانه را
بنا کن و با تمام رسان جبرئیل بفرمان یزدان جلیل آن چهار سنگ را از آنجای که بودند بر بال خود بگرفت و در آنجا که خلد
فرمان کرده بود در ارکان خانه در این پهای خانه که خداوند جبار مقدر فرموده بود بگذاشت و علاماتش را
نصب نمود آنگاه خداوند با جبرئیل وحی فرستاد که این خانه را با آن سنگی که در کوه ابوقبیس سپرده شده یعنی حجر الاسود
تمام کن و دو در گاه از بهرش یکی از طرف مشرق و دیگری از جانب مغرب مقرر بدار و چون فارغ شد ملائکه
بر گرد آن طواف همی دادند چون آدم و حوا فرشتگان را در پیرامون خانه بطواف بدیدند برفتند و هفت شوط در خانه طواف
کردند آنگاه بیرون شدند تا در طلب ماکولی بر آیند و این همانروز بود که بزمین بودند و هم بسند صحیح در آن کتاب
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مسطور است که چون حضرت آدم کعبه را بنا کرد و بر دور کعبه طواف داد و گفت
هر عملی از دی باشد و من عمل بپای آورده ام بدو وحی رسید که ای آدم سؤال کن عرض کرد خداوندا گناه ابیام بیامرز وحی رسید که آمرزیده
شدی ای آدم عرض کرد ذریه مرا بعد از من بیامرز بدو وحی رسید که ای آدم هر کس از ایشان چنانکه تو بگناه خود اقرار نمودی بگناه خویش
اعتراف نماید او را هم می آمرزم و هم بسند صحیح در آن کتاب از حضرت باقر سلام الله علیه مسطور است که آن کلماتیکه حضرت آدم
بآن تکلم نمود و توبه اش مقبول افتاد این کلمات بود اللّهمّ لا إله إلّا أنت سبحانك وبحمدك إنّي عملت سوءً وظلمت نفسي فاغفر لي إنّك
أنت التوّاب الرّحيم لا إله إلّا أنت وبحمدك إنّي عملت سوءً وظلمت نفسي فاغفر لي إنّك أنت خير الغافرين و نیز در آن کتاب در حدیث
معتبر [illegible] از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که از آن حضرت از تفسیر این آیه شریفه وَلا تَقرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ ای آدم

و حوا این درخت نزدیک نشوید پرسش کردند فرمود یعنی مخورید از این درخت و هم در آن کتاب بسند موثق از حضرت باقر سلام الله علیه
منقول است همانا خدای عزوجل بسوی حضرت آدم عهد فرمود که نزدیک آن درخت نرود چون آدم در آنوقت که خدای میدانست
که در آن هنگام خواهد خورد فرا رسید و ترک نمود آن وصیت را و از آن درخت بخورد چنانکه خدای میفرماید وَلَقَد عَهِدنا
إِلى آدَمَ مِن قَبلُ فَنَسِيَ وَلَم نَجِد لَهُ عَزمًا او را بزمین فرستاد و هابیل و خواهرش برای او در یک شکم و قابیل و خواهرش
در یک شکم متولد شدند پس حضرت آدم علیه السلام با هابیل و قابیل فرمان کرد که قربانی در حضرت یزدان بگذرانند و هابیل صاحب
گوسفندان خوب بود و قابیل صاحب زراعت پس هابیل گوسفند نیکوئی را قربانی کرد و قابیل از زراعتش آنچه پاک نشده بود
قربان نمود و گوسفند هابیل بهترین گوسفندهایش بود و زراعت قابیل پاک نکرده بود پس قربانی هابیل در پیشگاه کردگار جلیل درجه
قبول یافت و قربانی قابیل مقبول نگشت چنانکه خدای فرماید وَاتلُ عَلَيهِم نَبَأَ ابنَي آدَمَ بِالحَقِّ إِذ قَرَّبا قُربانًا فَتُقُبِّلَ مِن
أَحَدِهِما وَلَم يُتَقَبَّل مِنَ الآخَرِ تا آخر آیات شریفه و در آن زمان هرگاه قربانی کسی در حضرت الهیه پذیرفته میگشت آتشی فرود میشد
و آنرا پاک میسوخت پس قابیل بنیان آتشکده نهاد و او نخستین کسی بود که از بهر خود آتش خانه بساخت و گفت من آتش را می پرستم تا
قربان مرا قبول کند و دشمن یزدان شیطان با قابیل گفت که قربان هابیل قبول شد و از آن تو نشد و اگر او را زنده بجای گذاری فرزندان
او نوی پدید کردد که بر فرزندان تو افتخار جویند پس قابیل هابیل را بکشت و چون بخدمت حضرت آدم باز شد پرسید هابیل کجاست
عرض کرد مگر مرا نفرستاده بودی که حافظ و راعی او باشم چون حضرت آدم برفت و هابیل را کشته یافت گفت ای زمین لعنت خدای
بر تو باد که خون هابیل را پذیرفتار شدی و آنحضرت چهل شب بر هابیل بگریست و از پروردگار خود مسئلت نمود که پسری بدو عطا فرماید
پس پسرش بوجود آمد و او را هبة الله نام کرد چه خدا تعالی او را بدو بخشیده بود و حضرت آدم آن پسر را سخت دوست میداشت
و چون پیغمبری آدم تمام شد و ایام عمر او با آخر پیوست خدای بدو وحی فرستاد ای آدم همانا پیامبری تو تمام شد و روزهای
عمر تو بپایان رسید پس آن علمی که نزد تو است و آن ایمان و نام بزرگ یزدان و علم و آثار پیغمبری را در عقب از فرزندان خود
نزد پسرت هبة الله بگذار بدرستیکه من قطع نمیفرمایم علم و ایمان و اسم اکبر و میراث و علم و آثار پیغمبری را از عقب آن ذریت تو
تا روز قیامت و هرگز زمین را بدون عالمی که بوجود آن دین من و طاعت مرا بشناسند نمیگذارم پس او اسباب نجات و رستگاری
خواهد بود برای هر کس که متولد شود میان تو و میان نوح و حضرت آدم نوح علیه السلام را یاد کرد و فرمود خدا تعالی پیغمبری خواهد
فرستاد که نامش نوح است و او مردم را بحضرت کردگار خواهد خواند و او را بدروغ نسبت خواهند داد و خداوند قوم او را
بطوفان بخواهد کشت و در میان آدم و نوح ده تن پدر فاصله بود که بجمله پیغمبران یزدان بودند و حضرت آدم با هبة الله وصیت
نهاد که هر کس نوح را دریابد بدو ایمان بیاورد و او را پیروی نماید و تصدیق کند تا از بلای غرق نجات یابد ثُمَّ إِنَّ آدَمَ مَرِضَ
المَرضَةَ الَّتي ماتَ فيها فَأَرسَلَ هِبَةَ اللهِ فَقالَ لَهُ إِن لَقيتَ جَبرَئيلَ أَو مَن لَقيتَ مِنَ المَلائِكَةِ فَاقرَأهُ مِنّي
السَّلامَ وَقُل لَهُ يا جَبرَئيلُ إِنَّ أَبي يَستَهديكَ مِن ثِمارِ الجَنَّةِ فَقالَ جَبرَئيلُ يا هِبَةَ اللهِ إِنَّ أَباكَ قَد قُبِضَ
صَلَواتُ اللهِ عَلَيهِ وَما نَزَلنا إِلّا لِلصَّلاةِ عَلَيهِ فَارجِع فَرَجَعَ فَوَجَدَ آدَمَ عَلَيهِ السَّلامُ قَد قُبِضَ فَأَراهُ جَبرَئيلُ عَلَيهِ
السَّلامُ كَيفَ يُغَسِّلُهُ فَغَسَّلَهُ حَتّى إِذا بَلَغَ الصَّلاةَ عَلَيهِ قالَ هِبَةُ اللهِ يا جَبرَئيلُ تَقَدَّم فَصَلِّ عَلى آدَمَ فَقالَ لَهُ جَبرَئيلُ

إنَّ اللّهَ أمَرَنا أنْ نَسْجُدَ لِأبيكَ آدَمَ وَهُوَ فِي الْجَنَّةِ فَلَيْسَ لَنا أنْ نَؤُمَّ شَيْئًا مِنْ وُلْدِهِ فَتَقَدَّمَ هِبَةُ اللّهِ فَصَلّى عَلى أبيهِ آدَمَ وَجَبْرَئيلُ خَلْفَهُ وَجُنُودُ الْمَلائِكَةِ وَكَبَّرَ عَلَيْهِ ثَلٰثينَ تَكْبيرَةً فَأمَرَ جَبْرَئيلُ فَرَفَعَ مِنْ ذٰلِكَ خَمْسًا وَعِشْرينَ تَكْبيرَةً وَالسُّنَّةُ الْيَوْمَ فينا خَمْسُ تَكْبيراتٍ

چون آدم بمرض موت دچار گشت هبة الله را طلب ساخت و فرمود اگر جبرئیل یا دیگری از ملکه را بنگری سلام مرا بدو برسان و بگو پدرم از میوهای بهشت از تو هدیه میطلبد هبة الله جبرئیل را دریافت و آن پیام بگذاشت جبرئیل گفت ای هبة الله همانا پدرت بعالم قدس انتقال فرمود و ما نازل شدیم که برای نماز نهادن براو چون هبة الله باز شد نگران گردید که حضرت آدم دار فانی را وداع کرده است پس جبرئیل با آنحضرت بنمود و تعلیم کرد که چگونه او را غسل دهند و او را غسل داد و چون وقت نماز شد هبة الله گفت ای جبرئیل مقدم بایست و بر آدم نماز بگذار جبرئیل گفت ای هبة الله خدای ما را فرمان کرد که در بهشت پدرت را سجده بریم ما را نشاید که هیچیک از فرزندان او را امامت کنیم پس هبة الله پیش ایستاد با گروهی از فرشتگان و سی تکبیر بروی بگفت خداوند با جبرئیل فرمان کرد که بیست و پنج تکبیر را از فرزندان آدم بردار از این روی امروز در میان ما پنج تکبیر است و رسول خدای برا هل بدر هفت تکبیر و نه تکبیر هم بفرمود چون هبة الله آدم علیه السلام را دفن کرد قابیل نزد هبة الله شد و گفت ای هبة الله من نگران شدم که پدرم تو را از علم بچیزی اختصاص داد که مرا بآن مخصوص نداشت و آن همان علم است که برادرت هابیل خدای را بآن بخواند و قربانیش مقبول شد وَإنَّما قَتَلْتُهُ لِكَيْلا يَكُونَ لَهُ عَقِبٌ فَيَفْتَخِرُونَ عَلىٰ عَقِبي فَيَقُولُونَ نَحْنُ أبْناءُ الَّذي تُقُبِّلَ مِنْهُ قُرْبانُهُ وَأنْتُمْ أبْناءُ الَّذي تُرِكَ قُرْبانُهُ و من از این روی او را بکشتم که از وی نسلی بجای نماند تا بر اعقاب من مفاخرت و فزونی جویند و گویند ما پسران آن مردیم که قربانی وی از او پذیرفته شد و شما فرزندان آن کس هستید که قربانیش مقبول نشد و تو اگر از آن علم که پدرت ترا بآن مخصوص داشت اظهار کنی چیزی ترا بکشم چنانکه برادرت هابیل را کشتم از این روی هبة الله و فرزندانش آنچه نزد ایشان بود از علم و ایمان و اسم اکبر و میراث و آثار علم پیغمبری پنهان همی کردند تا حضرت نوح علیه السلام مبعوث شد و ظاهر گشت وصیت هبة الله چون در وصیت آدم نظر کردند معلوم ساختند که پدر ایشان آدم علیه السلام بشارت داده است بوجود نوح پس با آنحضرت ایمان آوردند و او را پیروی و تصدیق نمودند و چنان بود که حضرت آدم با هبة الله وصیت نهاده بود که در هر سالی این وصیت را تعاهد و ملاحظه نماید و آن روز در هر سالی برای ایشان عیدی باشد و ایشان برحسب وصیت تعاهد و ملاحظه همی نمودند تا زمان بعثت نوح علیه السلام و همین سنت با وصیت هر پیغمبری تا زمان سعادت توامان بعثت محمد صلی الله علیه و آله جاری بود و نوح را نشناختند مگر بواسطه آن علمی که نزد ایشان بود و این است معنی آیه مبارکه وَلَقَدْ أرْسَلْنا نُوحًا إلىٰ قَوْمِهِ تا آخر آیه و در میان آدم و نوح پیغمبران بودند که بعضی خود را پنهان و پاره خود را آشکار میساختند و بالنتیجه ذکر ایشان در قرآن مخفی شده است و نام برده نشده چنانکه آن انبیاء که آشکار بودند ذکر ایشان و نام ایشان در قرآن آشکار است چنانکه خدای تعالی میفرماید وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَيْكَ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ یعنی و رسولی چند که داستان ایشان را بر تو خوانده ایم و فرستادگانی چند که قصه ایشان را نخوانده ایم بر تو حضرت فرمود یعنی نام آنها را که پنهان بوده اند نبرده است چنانکه نام آنها را که آشکار بوده اند برده است پس حضرت نوح نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود درنگ فرمود و هیچکس در پیغمبری با آن حضرت

شریک نبود لکن آنحضرت مبعوث شده بود بر آن گروه که تکذیب کرده بودند آن پیغمبرانرا که در میان نوح و آدم بودند چنانکه خدای تعالی میفرماید کذبت قوم نوح المرسلین یعنی آنهارا که در میان او و آدم بودند و چون زمان نبوت و ایام زندگانی نوح بپایان رسید خداوند تعالی با آنحضرت وحی فرستاد که ای نوح نبوت تو را زمان بپایان رفت و روزگار زندگانی تو را هنگام بانجام رسید پس آن علمی را که نزد تو است و ایمان و نام بزرگ خدا و میراث علم و آثار علم پیغمبری را در عقب ذریت خود سام قرار بده چنانکه قطع نفرموده ام اینجمله را از خانواده های پیغمبرانی که در میان تو و آدم بودند و هرگز زمین را بدون عالمی که بدو دین و طاعت من شناخته شود و سبب نجات آن گروه که در ایام فترت ما بین نبوت پیغمبری تا مبعوث شدن پیغمبری که آشکارا دعوت کند نگذارم و بعد از سام بود که هود علیه السلام پس در میان نوح و هود پیغمبران بودند بعضی پنهان و برخی آشکارا و نوح فرمود که خدای تعالی پیغمبری میفرستد که او را هود نامند و او قوم خود را بحضرت خدای دعوت کند و آنحضرت را تکذیب نمایند لاجرم خداوند قادر قوم او را هلاک خواهد کرد پس هر کس از شما او را دریابد البته با او ایمان بیاورید و پیروی او را بنمائید چه هر کس چنین کند از عذاب خدای رستگاری بیابد و نوح با پسر خود سام فرمان کرد که این وصیت را در هر سال ملاحظه و تعاهد نماید و آن روز برای ایشان عید باشد پس پیوسته تعاهد میکردند آن روز مبعوث شدن حضرت هود را و زمانی که در آن زمان بیرون خواهد آمد و چون خداوند هود را مبعوث گردانید نظر کردند در آنچه نزد ایشان بود از علم و ایمان و میراث علم و اسم اکبر و آثار علم نبوت و هود را همان پیغمبر دیدند که پدر ایشان نوح بظهور او بشارت داده بود پس بوی ایمان آوردند و او را تصدیق و پیروی کردند و بسبب او از عذاب نجات یافتند چنانکه خدای تعالی میفرماید وَإلىٰ عادٍ أخاهُمْ هُودًا و میفرماید كَذَّبَتْ عادٌ الْمُرْسَلينَ تا آخر آیه و فرموده است وَوَصّىٰ بِها إبْراهيمُ بَنيهِ وَيَعْقُوبُ فرموده است که بخشیدیم با ابراهیم اسحق و یعقوب را و هر یک را هدایت کردیم یعنی برای آنکه پیغمبری را در اهل بیت او قرار دهیم و نوح را هدایت کردیم پیشتر یعنی برای آنکه پیغمبری را در اهل بیت او قرار دهیم پس مأمور شدند عقبات ذریت پیغمبران که پیش از ابراهیم بودند که خبر دهند بآمدن حضرت ابراهیم و تعاهد وصیت با آنحضرت نمایند و میان هود و ابراهیم ده پشت بودند از پیغمبران و سنت خداوندی چنان بود که میان هر پیغمبری از مشاهیر انبیا علیهم السلام و میان پیغمبر دیگر از مشاهیر ایشان ده پشت یا هشت پدر بایه پدر فاصله بود که بجمله پیغمبر بودند و هر پیغمبری بمبعوث شدن پیغمبر بعد از خود وصیت میکرد و امر میفرمود اوصیای خود را که تعاهد آن وصیت را بنمایند چنانکه آدم و نوح و هود و صالح و شعیب و ابراهیم علیهم السلام کردند تا منتهی گردید بیوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم سلام الله علیهم و بعد از یوسف در فرزندان برادرش جاری شد و ایشان اسباط بودند تا بحضرت موسی بن عمران علیه السلام منتهی شد و میان یوسف و موسی ده نفر بودند از پیغمبران پس یزدان تعالی موسی و هارون را بسوی فرعون و هامان و قارون فرستاد پس خدای تعالی پیاپی پیغمبران فرستاد و هر امتی که پیغمبر ایشان با ایشان میآمد او را تکذیب میکردند و خدای تعالی هر یک از ایشان را بعد از دیگری عذاب میکرد و از ایشان بغیر از قصه و حکایتی بر جای نماند و گروه بنی اسرائیل را کار بر آن رفت که یکروز چهار پیغمبر را بکشتند تا بدانجا رسید که در یکروز هفتاد پیغمبر کشته میشد و هیچ پروائی نداشتند و بازار سبزی فروشی ایشان تا آخر روز برقرار بود یعنی با این جسارت عظیم و گناه بزرگ هیچ تنبه نداشتند و در اوضاع ایشان

پیغمبری

تغییری نمیرفت حتی بازار سبزی فروشی ایشان از گردش نمی افتاد کوئی هیچ خیانت و جسارتی نکرده اند چون توریة بموسی
علیه السلام نازل گردید بشارت داد بمحمد صلی الله علیه وآله و در میان یوسف و موسی علیهما السلام ده تن پیغمبر بودند
و وصی حضرت موسی بن عمران یوشع بن نون علیه السلام بود و اوست فتائی که خدا یتعالی در قرآن میفرماید وَاِذْ قَالَ
مُوسٰی لِفَتٰیهُ پس پیوسته پیغمبران بشارت میدادند بمحمد صلی الله علیه وآله چنانکه خدا یتعالی فرموده است
یَجِدُونَهُ یعنی میابند یهود و نصاری صفت و نام محمد صلی الله علیه واله را مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرٰیةِ وَالْاِنْجِیلِ تا آخر آیه
یعنی نوشته شده است نزد ایشان در توریة و انجیل که امر میکند ایشان را بنیکیها و نهی میکند ایشان را از بدیها و حکایت
کرده است از عیسی بن مریم وَمُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ اَحْمَدُ یعنی و حال آنکه بشارت دهنده است
برسولی که میاید بعد از او که نامش احمد است پس بشارت دادند و پیغمبران بعضی بعضی تا رسید بمحمد صلی الله علیه وآله تمام شد
و عمر مبارکش بپایان رسید خدا یتعالی بآنحضرت وحی فرستاد که ای محمد همانا پیغمبری خود را تمام کردی و ایام بانجام رسید
پس آن علم که نزد توست و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار پیغمبری بعلی بن ابیطالب علیه السلام باز گردان چه اینجمله را
از فرزندان تو قطع نخواهم کرد مثل آنکه قطع نشد از خانهای پیغمبرانیکه میان تو و میان پدرت آدم بودند چنانکه در قرآن مجید
میفرماید اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ اِبْرٰاهِیمَ وَآلَ عِمْرٰانَ عَلَی الْعٰالَمِینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُهٰا مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ
یعنی خدای برگزید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان در آنحال که ذریت چندند که بعضی از ایشان از بعضی هستند
و خداوند شنوا و داناست و محمد و آل محمد صلی الله علیه وآله داخل آل ابراهیم علیه السلام هستند پس وحی فرمود که خدا یتعالی
علم را جاهل نگردانیده یعنی امر علمائی را که صاحب علم الهی هستند مجهول نگذاشته است بلکه بر هر عالمی و پیغمبری و امامی نص کرده است
و ایشان را بمردم شناسانده تا آنکه کسی را بر خلق بخلافت تعیین نکند که بعضی از احکام و مصالح خلق جاهل باشد پس فرمود
که واگذار نکرده است امر دین خود را بملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی ولکن فرستاده است رسولی از ملک را بسوی پیغمبر خود و امر فرموده است
او را بآنچه میخواهد و نهی فرموده است از آنچه میخواهد و خبر میدهد او را بعلم گذشته و آینده پس بداشتند این علم را پیامبران یزدان
و برگزیدگان ایزد منان از پدران و برادران و ذریتی که بعضی از ایشان از بعضی هستند چنانکه در قرآن فرموده است بتحقیق عطا
کردیم بآل ابراهیم کتاب و حکمت را و دادیم بایشان پادشاهی بزرگ و اما کتاب همانا پیغمبری است و اما حکمت همانا ایشان حکیمان
و دانایان هستند از جماعت پیغمبران و برگزیدگان و همه از آن ذریت باشند که بعضی از بعضی دیگرند که خدا یتعالی در ایشان
نبوت را مقرر داشته و در ایشان عاقبت نیکو و نگاهداری پیمان قرار داده تا گاهی که جهان پایان بگیرد پس ایشان هستند
دانایان و والیان امر یزدان و اثبات کنندگان علم خداوند و هدایت کنندگان جهانیان پس این است بیان فضیلتی که حضرت
احدیت ظاهر کرده است در جماعت پیمبران و رسولان و حکما و پیشوایان هدایت و خلیفه های یزدان که ولات امر او هستند و استنباط
کنندگان علم او و اهل آثار علم او میباشند از ذریتی که پاک از پاک بهم رسیده از برگزیدگان بعد از آل پیغمبران و برادران و ذریت
از خانوادهای پیغمبران پس کسیکه عمل کند بعلم ایشان نجات یابد بیاری ایشان و کسیکه والیان امر خلافت یزدان و اهل استنباط
علم حضرت سبحان را در غیر آنکسان که برگزیدگان از خاندان پیغمبران هستند مقرر دارد همانا بر خلاف امر خداوند کار کرده

و جهال را والی امر ایزد متعال و لایت عهد داده است و هر کس گمان کند که آنکسان که خویشتن را عالم میشمارند و علم بر خود می بندند بدون
اینکه از جانب خدا هدایت یافته باشند چنین مردم اهل استنباط علم خدائی هستند پس بر خدای دروغ بسته اند و از وصیت و اطاعت
فرمان خالق بریت کناری کرفته اند و فضل خدا را در آنجا که نهاده نگذاشته اند و ایشان گمراه شدند و اتباع خویش را در ورطه ضلالت درافکنده اند
و ایشان را در قیامت حجتی نخواهد بود و نیست حجت مگر در آل ابراهیم چه خدای فرموده است وَلَقَدْ آتَیْنٰا آلَ اِبْرٰاهِیمَ الْکِتٰابَ
تا آخر آیه پس حجت برای پیغمبران و اهل خاندان ایشان است تا هنگام قیامت زیرا که کتاب خدای باین وصیت خدای ناطق است
خبر داده است که این خلافت کبری در فرزندان انبیاء و در خاندان چنداست که خدا یتعالی ایشان را رفعت و برتری داده است بر سایر
مردم و فرموده است فِی بُیُوتٍ اَذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ بعد از آیه نور که در شان اهل بیت رسول خدای
صلی الله علیه وآله نازل شده این آیه را فرو فرستاده و فرموده است در آن خانهای که رخصت داده است خدا و مقدر و مقرر
فرموده است که بلند گردانیده شوند آنها و در آنها نام خدا یاد کرده شود حضرت فرمود که اینخانه آیا خانه آبادهای پیغمبران و رسولان
و دانایان و پیشوایان هدایتی است این است بیان عروه ایمان که پیشینیان شما باعتصام بآن نجات یافته و بعد از شما نیز هر کس
متابعت هدایت کننده نماید رستگار شود همانا خدا یتعالی در کتاب خود میفرماید که نوح را هدایت کردیم پیشتر از ذریت او داود و سلیمان
و ایوب و یوسف و موسی و هارون را و نیکوکاران را چنین پاداش میفرمائیم و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را هر یک از ایشان
از شایستگان باشند و اسمعیل و الیسع و لوط هر یک را فضیلت دادیم بر عالمیان و از پدران و ذریتهای ایشان و برادران
ایشان و برگزیدیم ایشان را و هدایت کردیم ایشان را براه راست ایشان هستند آنکسان که دادیم بایشان کتاب و حکم
و پیغمبری را پس اگر کافر شوند بآنها ای گروه پس موکل کرده ایم بآنها قومی را که کافر نیستند بآنها حضرت میفرماید یعنی اگر کافر شوند
امت پس موکل کرده ایم اهل بیت تو را بآن ایمان که تو را بآن فرستادیم پس کافر نمی شوند بآن هرگز و من ضایع نمیکردانم ایمان را
که تو را بآن فرستاده ام اهل بیت تو را بعد از تو نشانه راه هدایت در میان امت تو و والیان امر خلافت بعد از تو و اهل استنباط علم
و در آن دروغی و گناهی و وزری و طغیان و ریائی نیست این است بیان آنچه خدا یتعالی آشکارا فرموده است از امر این امت
بعد از پیغمبر ایشان همانا یزدان تعالی مطهر و معصوم گردانیده است اهل بیت او را و مودت ایشان را در ازای اجر رسالت
آنحضرت گردانیده و برای ایشان و لایت و امامت را مجری داشته و ایشان را اوصیا و اولیا و امامان قرار داده است
در میان امت آنحضرت بعد از او پس بعبرت اندر شوید ایمردمان در آنچه گفتیم از روی تفکر شوید که خدا یتعالی امامت و اطاعت
و مودت و استنباط علم و حجت خود را در کجا بگذاشته پس آنرا قبول کنید و بآن تمسک جوئید تا رستگار شوید و شما را در آن حجتی
در روزگار باشد و بفلاح و نجات اندر شوید چه ایشان وسیله و واسطه هستند در میان شما و پروردگار شما و جز بواسطه ایشان
ولایت شما بخدا نمیرسد پس هر کس اینکار را بجای آورد بر خدا یتعالی لازم است که او را گرامی دارد و بعذاب دچار نکرداند و هر کس بغیر از
آنچه خدای او را فرمان کرده اتیان نماید بر خدای لازم افتد که او را ذلیل و خوار و معذب و زار گرداند همانا جمعی از پیغمبران رسالت
ایشان مخصوص بجمعی بوده و رسالت بعضی عام بوده است اما نوح علیه السلام همانا مبعوث بود بر هر که در زمین بود به پیغمبری عام و رسالت باتفاق
و رسالت او شامل بود و اما هود بقوم عاد به پیامبری مخصوص فرستاده شد و اما صالح بجماعت ثمود که اهل یک ده کوچک بودند در کنار دریا

که چهل خانه نشد مبعوث گردید و امّا شعیب علیه السلام فرستاده شد باهل مدین که چهل خانه تمام نشد و امّا ابراهیم علیه السلام جای پیغمبری آنحضرت در کوثا ربود که دهی است از دهات عراق و اوّل پیغمبری آن حضرت در آنجا بود و از آن پس از آنجا برای قتال مهاجرت کرد چنانکه خدایتعالی میفرماید که ابراهیم گفت إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ یعنی من هجرت کننده ام بسوی پروردگار خود بزودی مرا هدایت فرماید و هجرت ابراهیم علیه السلام بقتال بود و امّا اسحق سلام الله علیه نبوّتش بعد از ابراهیم بود و امّا یعقوب پس نبوّتش در زمین کنعان بود و از کنعان بمصر رفت و در مصر بعالم بقا ارتحال فرمود پس بدن مبارکش را بردا شته و بزمین کنعان آوردند و در آنجا دفن کردند و خوابی که حضرت یوسف علیه السلام دیده بود که یازده کوکب و آفتاب و ماه او را سجده کردند همانا ابتدای نبوّتش در زمین مصر بود دیگر اسباط دوازده نفر بودند بعد از حضرت یوسف پس فرستاد موسی و هارون را بزمین مصر پس خدایتعالی فرستاد یوشع بن نون را بسوی بنی اسرائیل بعد از موسی و ابتدای نبوت آنحضرت در آن صحرا بود که بنی اسرائیل حیران شده بودند و از آن پس پیغمبران بسیار بودند که حکایت بعضی ایشانرا خدایتعالی برای محمّد صلّی الله علیه وآله مذکور فرموده است و بعضی را مذکور نفرموده است آنگاه خدایتعالی عیسی بن مریم علیهما السلام را بسوی بنی اسرائیل بفرستاد خاصّة و جای پیغمبری او در بیت المقدس بود و بعد از آنحضرت دوازده تن حواریون بودند و پیوسته ایمان پنهان بود در بقیّه اهل او از آنروز که خدایتعالی عیسی را بآسمان برد و خداوند دیّان محمّد صلّی الله علیه وآله را بجنیان و آدمیان مبعوث فرمود و آنحضرت آخر پیغمبران است و بعد از وی دوازده وصی مقرّر فرمود بعضی را ما در یافتیم و بعضی از پیش بگذشتند و پاره از پس بیایند پس اینهاست امر پیغمبری و رسالت و هر پیغمبری که بسوی بنی اسرائیل مبعوث شد خواه خاص و خواه عام او را وصی بوده است و سنّت بر این نهج جاری شده و اوصیائی که بعد از محمّد ند بر سنّت اوصیای عیسی هستند و امیرالمؤمنین بر سنّت عیسی مسیح است این است بیان سنّت و امثال اوصیای بعد از پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین در کتاب حیات القلوب مسطور است که بسند معتبر ابو المقدام از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام سؤال کرد خدایتعالی حوّا علیها السلام را از چه چیز بیافرید فرمود مردم چه میگویند عرض کرد مردمان همیگویند که حوّا را خدا بیافرید از دنده از دنده های آدم فرمود دروغ میگویند خدا مگر عاجز بود که جز از ضلع او بیافریند عرض کرد فدای تو شوم از چه چیز خلق نمود او را فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرانش که رسول خدای صلّی الله علیه وآله فرمود خدایتعالی قبضه از خاک را بدست قدرت خود برگرفت و آدم از آن بیافرید و از آن خاک چیزی فزون آمد و حوّا را از آن بیافرید و نیز در آن کتاب بسند حسن از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام منقول است که چون حضرت حوّا از حضرت آدم علیهما السلام بارور گردید و فرزندش بجنبش درآمد بحضرت آدم عرض کرد چیزی در شکم من جنبش کند آدم فرمود آنچه در شکم تو بجنبش اندر است نطفه است که از من در رحم تو قرار گرفته است و خدایتعالی از این نطفه خلقی بخواهد آفرید که ما را در وی بیازماید پس شیطان نزد حوّا آمد و گفت در چه حال باشید گفت اگر نیت کنی که او را عبد الحارث نام سازی پسر خواهد بود و زنده بخواهد ماند و اگر این نیت نکنی از پس زائیدن شش روز خواهد مرد حوّا را از سخن شیطان چیزی بدل اندر افتاد و با آدم باز گفت آدم فرمود آن خبیث نزد تو بیامد تا ترا فریب دهد سخن او را قبول مکن و من امیدوارم که این فرزند برای ما بجای بماند و خلاف گفته او بعمل بیاید و در نفس آدم نیز از سخن آن ملعون چیزی بهم رسید پس از آن فرزندی متولد کرد

الی آخر الخبر راقم حروف گوید که گمان همی رود که پاره کسان نازک خیال را در قرائت اینگونه اخبار که در انظار بیرون از غرابت نیست وسوسه بخاطر اندر افتد و چنان دانند مردمان بصیر را بقرائت پاره اخبار غرابت آثار عنایتی بباید رفت و ما نمی گوئیم که این خبر را از دهان مبارک معصوم بشنیدیم که البته بایست بهرچه فرمودند آمنّا و صدّقنا گفت و نیز بضمانت نمیگیریم که حتماً این خبر و نظایر آن جزء بجزء مقرون بصحّت است امّا میگوئیم که مورخین معتبر که بعضی با امام علیه السلام قریب العهد بوده اند اغلب این اخبار را استناد بمعصوم داشته و مذکور ساخته اند تا در تواریخ خود بسی حکایات و قصص عجیبه را یاد کرده اند و متون کتب خویش را بآن بیاراسته اند و در حکایات حضرت آدم و حوّا و اولاد و ذراری ایشان و حور العین با جان سخنان کرده اند و در مسئله شجرهٔ منهیّه بیاناتی آورده اند و هیچیک را نفی نکرده اند بلکه قول ایشان بر کول تقدّم دارد چنانکه ابو الفرج غریغوریوس بن اهرون طبیب ملطی معروف بابن العبری در تاریخ مختصر الدول در باب ثمرهٔ منهیّه و مدّت مکث آدم و حوّا علیهما السلام در بهشت و دنیا و حکایت قابیل و هابیل و قربانی ایشان در پیشگاه سبحانی بیاناتی دارد که با اخبار ما توره بسی موافق و مقارن است و ابن اثیر در تاریخ الکامل و مسعودی در مروج الذهب و دیگر مورخین و محدّثین و حکمای متالهین و عرفای موحّدین باین مسائل اشارت کنند و جز بکتب آسمانی و صحف پیغمبران سبحانی و اخبار ائمّه یزدانی متمسّک نتوانند شد چنانکه خطب مبارکهٔ امیرالمؤمنین و کلمات ائمّه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بر این جمله دلالت نماید راقم حروف در طی کتب احوال ائمّه علیهم السلام در اکثر مواضع مذکور داشته است و این معنی معیّن است که بعد از طوفان و غرقه اهل جهان موافق عقاید اغلب اهل ملل واد یان جز آن زمرهٔ معدود که از کشتی فرود شدند کسی نبود که تاریخ نگار و حکایت سپار و از اخبار پیشینیان مستحضر باشد ناچار هر خبری که از پیش دارند همه از انبیاء عظام و اوصیای فخام خواهد بود و این بیان برای آن است که پارهٔ اشخاص کوتاه نظر کوتاه دانش که چنان همی دانند که هر خبری که بیرون از معیار سلیقت و میزان مدرکات ناقصهٔ ایشان و عقول نارسای این مردم است و با تمام تواریخ عالم متحد نیست چندان محلّ اعتماد نشاید شمرد و پارهٔ که چندان سست عقیدت نیستند بر عدم صحّت رواة حدیث حمل کنند و آنانکه عقیدت استوار ندارند بدیگر مطالب محمول دارند که از رکاکت و فضاحتش قابل اشارت نیست بدانند که تواریخ نیز در چنین مطالب و آثار که نهائی برای آن و اتّصال سندی در آن ممکن نیست آخر الامر باخبار و احادیث تمسّک و استناد جویند و اگر جز این باشد یا باید مورّخ مدّعی علم غیب و مستورات باشد یا از روی کذب و دروغ داستانی را بهم پیوسته دارد و هر دو بیرون از عادت و رسم مورخین معتبر روزگار است پس بهتر آنست که چون بر خبری موثّق که بائمّهٔ اطهار منسوب است بگذریم بر صحّت موکول داریم و نیز در آن کتاب از حضرت باقر علیه السلام مرویست که حضرت آدم سلام الله علیه هزار مرتبه پیاده بزیارت کعبه آمد هفتصد مرتبه برای حجّ و سیصد مرتبه برای عمره بود و هم در آن کتاب بسند معتبر از حضرت امام محمّد باقر صلوات الله علیه منقول است که رسول خدای صلّی الله علیه وآله فرمود

چون خدای تعالی آدم را بزمین فرستاد با وی فرمان کرد که بدست خود زراعت نماید و بعد از بهشت و نعمتهای بهشتی بتعب و کوشش خود
بخورد آدم دویست سال در مفارقت بهشت ناله و زاری و افغان نمود و خدای را سجده برد و سه روز و سه شب سر از سجده بر نداشت
آنگاه عرض کرد ای پروردگار من آیا مرا خلق نفرمودی فرمود خلق کردم عرض کرد آیا از روح خود در من نمیدمیدی فرمود دمیدم
عرض کرد آیا مرا در بهشت خود ساکن نکردی فرمود کردم گفت آیا رحمت تو بر غضب تو در من پیشی نجست فرمود آری آنگاه خدای تعالی
فرمود آیا شکر و صبر نمودی آدم عرض کرد لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی اِنَّکَ اَنْتَ
الْغَفُورُ الرَّحِیمُ پس خدای بر وی رحم کرد و توبه او را قبول نمود بدرستیکه اوست تواب و رحیم و هم در آن کتاب بسند معتبر از حضرت
باقر علیه السلام منقول است که خدای تعالی از بهشت حوریه با آدم علیه السلام بفرستاد و آدم آن حوریه را با یکی از پسرانش تزویج نمود
و پسر دیگرش از جنیان زنی تزویج کرد هر دو با هم فرزند آوردند از نیروی در بنی آدم هر کس را جمالی و نیکی خلقی است از حوریه است
و هر که را نکوهیدگی خلق است از دختر جن است و آنحضرت انکار فرمود که آدم دختران خود را با پسرانش تزویج فرموده باشد و باین حدیث
از این پیش اشارت رفت و هم در آن کتاب بسند معتبر منقول است که وقتی حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسید که مردم در تزویج
کردن آدم فرزندانش را چه میگویند راوی گفت که میگویند حوا در هر شکمی پسری و دختری میآورد و پس هر پسر با دختری که از شکم دیگر بود
تزویج نمود امام علیه السلام فرمود چنین نبوده لکن چون هبة الله متولد گردید و بالید و از خداوند مسئلت نمود که زنی با و کرامت فرماید
پس خداوند حوریه از بهشت برای او بفرستاد و آدم حوریه را با او تزویج نمود پس از آن حوریه چهار پسر متولد شد آنگاه پسری دیگر برای آدم
تولد یافت و بندگی کرد و چون بزرگ شد دختری از اولاد جان را بخواست و چهار دختر برای او بهم رسید و پسران شیث آن دختران را
بخواستند و تزویج کردند پس هر چه حسن و جمال در بنی آدم است از طرف حوریه است و هر علم و بردباری که هست از جهة آدم علیه السلام
و هر خفت و سفاهتی که در ایشان پدید گردد از جهت جان است و چون از ایشان فرزندان بهم رسید حوریه بآسمان رفت و بسند
معتبر دیگر فرمود که آدم را چهار پسر متولد شد و خداوند چهار نفر از حور العین بسوی ایشان بفرستاد پس هر یک از ایشان را
بیکی از پسران خود داد و چون فرزندان از ایشان پدید شدند خداوند آن حوریان را بآسمان برد و باین چهار نفر چهار تن
از جن تزویج کرد و از ایشان نسل بهم رسید پس هر حلم و بردباری که در مردم است از آدم است و هر حسن و جمالی که هست
از جهة حور العین است و هر زشتی صورت و نکوهیدگی سیرت و خوی که در بنی آدم موجود است از جن است و اینحدیث تفریع
در ذیل احادیث و اخبار سابقه مذکور گشت و نیز در آن کتاب از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون قابیل را در باره
لوزا با هابیل نزاع افتاد آدم علیه السلام با ایشان امر کرد که هر یک تقدیم قربانی نمایند ایشان رضا دادند پس هابیل که صاحب
گوسفندان بود از بهترین گوسفندان کره و شتری بگرفت و قابیل که صاحب زراعت بود مقداری از پست تر زراعت خود
برگرفت و هر دو تن بر کوه بر شدند و هر یک قربانی خود را بر فراز کوه بگذاشتند پس آتشی فرود گشت و قربانی هابیل را فرو خورد
و قربانی قابیل بحال خود بماند و آدم علیه السلام در اینوقت نزد ایشان نبود و بفرمان یزدان بمکه رفته بود تا کعبه را زیارت کند
پس قابیل گفت بعد از آنکه قربانی تو در حضرت یزدانی مقبول و از آن من مردود گردید زندگانی من در سرای امانی نشاید و تو
میخواهی خواهر نیکوی مرا بگیری و من خواهر زشت ترا بگیرم پس هابیل آن جواب بگفت که خدای تعالی در قرآن فرموده و قابیل

در تزویج اولاد آدم علیه السلام

در قربانی فرزندان آدم علیه السلام

سنگی بر

سنگی بر سر هابیل بزد و او را بکشت و هم بسند معتبر از آن حضرت مسطور است که چون دو پسر آدم علیه السلام قربانی کردند و از
هابیل مقبول شد و از قابیل مقبول نشد قابیل را رشک و حسد بسیار عارض شد و پیوسته در کمین او روز می نهاد و در خلوتها
از پی او میرفت تا روزی او را از آدم تنها یافت و بقتل رسانید و دیگر در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام بسند معتبر
مرویست که چون آدم علیه السلام از کشته شدن هابیل اطلاع یافت بسی جزع نمود و بحضرت احدیت شکایت برد خداوند بآنحضرت
وحی فرستاد که من عطا میفرمایم ترا پسری که خلف و عوض هابیل باشد پس شیث علیه السلام از حوا متولد گردید و چون از تولد او
هفت روز بر گذشت شیث نام یافت و خدای با آدم وحی فرستاد که من ترا از دار دنیا بجوار رحمت خویش میبرم و تو وصیت
خویش را با بهترین فرزندانت که او بخششی است که با تو بخشیدم بگذار و او را وصی خود گردان و آنچه را از اسامی بتو تعلیم کرده ام بدو تسلیم کن
چه من دوست میدارم که زمین خالی نباشد از عالمی که علم مرا بداند و بحکم من حکم براند و او را بر خلق خود حجت گردانم اینوقت آدم علیه السلام
جمله فرزندان خود را از زن و مرد انجمن فرمود و با ایشان گفت ای فرزندان من همانا یزدان تعالی مرا وحی فرمود که ترا از این
جهان میبرم و مرا فرمان کرد تا وصیت خویش را با بهترین فرزندانم هبة الله که خدایش پسندیده و اختیار فرموده است برای
شما بعد از من بگذارم سخن او را بگوش بسپارید و امر او را اطاعت نمائید که او وصی و خلیفه من است بر شما فرزندان آدم همه گفتند
می شنویم و اطاعت می نمائیم و فرمان او را مخالفت نمی کنیم آدم بفرمود تا بوقی بساختند و علم خود را و اسما و وصیت را در آن
بگذاشت و بهبة الله پسر خود فرمود ای هبة الله نگران باش چون من بمردم مرا غسل بده و کفن کن و بر من نماز بگذار و مرا در قبر جای
بده و چون هنگام وفات تو نزدیک شود و آثار آن در خود بیابی از فرزندان خود هر کس نیکوتر و مصاحبتش با تو بیشتر و فاضلتر باشد
طلب کن و همانگونه وصیت که من با تو گذاشتم با او بگذار و زمین را بی عالمی از ما اهل بیت مگذار ای فرزند همانا خدای تعالی مرا
بزمین فرستاد و خلیفه خود گردانید در زمین و حجت خود فرمود بر خلق خود و من ترا حجت خود گردانیدم بعد از خود در زمین و تو نباید
بیرون آئی مگر آنکه حجتی از خدا بر خلق و وصی بعد از خود مقرر داری از جهان بیرون شوی و بوصی خود تابوت را و آنچه در آنست بده
تسلیم کن چنانکه من با تو تسلیم کردم و او را اعلام کن که بزودی از فرزندان من پیغمبری پدید گردد که نامش نوح باشد و قوم او
بطوفان غرق شوند فَمَنْ رَکِبَ فِی فُلْکِهِ نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْ فُلْکِهِ غَرِقَ هر کس در کشتی نوح بنشیند از بلای طوفان
نجات یابد و هر کس تخلف جوید در بحر هلاک غرقه گردد و با وصی خود وصیت کن که تابوت را و آنچه در آن است حفظ نماید و
امر کن او را که چون هنگام وفات او در رسد بهترین فرزندان خود را وصی خود گرداند و هر وصی وصیت خود را در تابوت گذارد
و هر یکی با دیگری باین امور وصیت نماید و هر یک از ایشان که نوح علیه السلام را دریابد با او بکشتی سوار شوند و باید که تابوت را
با هر چه در آنست بکشتی برند و هیچکس از وی تخلف نورزد آنگاه فرمود ای هبة الله و ای سایر فرزندان من از قابیل ملعون
و اولادش حذر کنید فَقَدْ رَاَیْتُمْ مَا فَعَلَ بِاَخِیکُمْ هَابِیلَ فَاحْذَرُوهُ وَوَلَدَهُ وَلَا تُنَاکِحُوهُمْ وَلَا تُخَالِطُوهُمْ
وَکُنْ اَنْتَ یَا هِبَةَ اللهِ وَاِخْوَتُکَ فِی اَعْلَی الْجَبَلِ وَاعْزِلْهُ وَوَلَدَهُ وَدَعِ الْمَلْعُونَ قَابِیلَ فِی اَسْفَلِ الْجَبَلِ همانا نگران
شدید که چگونه برادر شما هابیل را بکشت پس از وی و فرزندانش بر حذر باشید و با ایشان مواصلت و مخالطت نجوئید و تو با برادران
خود در بالای کوه جای گیرید و آن ملعون و فرزندانش را در اسفل جبل گذارید و از وی بر کنار شوید و چون روز وفات آدم که صدای

قتل هابیل

جزع آدم علیه السلام بر هابیل

وفات و دفن آدم علیه السلام

او را از بیرون شدن از این سرای فنا خبر داده بود فرا رسید حضرت آدم برای بیرون شدن از این عالم آماده گشت و بر خویش مقرر ساخت
و چون ملک الموت نازل شد آدم علیه السلام گفت شهادت میدهم بوحدانیت خداوند که او را شریک و انبازی نیست و گواهی میدهم
که من بنده خدا و خلیفه او هستم در زمین با من باحسان عنایت کرد وَخَلَقَنِي بِيَدِهِ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا بِيَدِهِ سِوَايَ
وَنَفَخَ فِيَّ مِنْ رُوحِهِ ثُمَّ أَجْمَلَ صُورَتِي وَلَمْ يَخْلُقْ عَلَى خَلْقِي أَحَدًا قَبْلِي و مرا بدست
قدرت خود بیافرید و جز من هیچ مخلوقی را بدست خود نیافرید و چهره مرا جمیل گردانید و هیچکس پیش از من بمانند خلقت
من خلق نفرمود و ملائکه را بسجده من فرمان کرد و اسما را بجمله با من تعلیم فرمود پس مرا در بهشت خود ساکن گردانید و بهشت را
دار قرار من و خانه توطن من نگردانیده بود و مرا خلق نفرمود مگر برای سکون ورزیدن در زمین برای آنچه خود خواسته بود و اراده
نموده بود از تقدیر و تدبیر و کفن آدم علیه السلام را با حنوط و بیل جبرئیل از بهشت آورده بود و هفتاد هزار ملک با جبرئیل نازل شده بود
که در جنازه آدم حاضر شوند پس هبة الله بمعاونت جبرئیل آدم را غسل داد و کفن و حنوط کرد آنگاه جبرئیل با هبة الله گفت پیش بایست
و بر پدرت نماز بگذار و بیست و پنج تکبیر بروی بگوی و ملائکه قبر آدم را حفر کردند و آدم را بقبر در آوردند و هبة الله در میان سایر
فرزندان آدم بطاعت الهی قیام نمود و چون هنگام وفات هبة الله فرا رسید با پسرش قینان وصیت نهاد و تابوت را باو تسلیم کرد
پس قینان در میان برادرانش و فرزندان آدم بطاعت یزدان قیام ورزید و چون زمان وفات او نزدیک شد با پسرش مهلائیل
وصیت نهاد و تابوت و آنچه در آن بود و وصیت و عظام آدم علیه السلام را بدو سپرد و مهلائیل بوصیت او کار کرد و در
مقام او قیام ورزید و بسیرت او برفت و چون مهلائیل را هنگام وفات فرا رسید برد را وصی خویش گردانید و تابوت و آنچه
در تابوت بود بدو تسلیم نمود و از نبوت نوح بدو باز گفت و چون هنگام جای سپردن برد نزدیک رسید پسرش اخنوخ را که
ادریس باشد وصی گردانید و تابوت و هرچه در آن بود بدو سپرد و اخنوخ بدان امر قیام ورزید و چون پایان روزگار اخنوخ
نزدیکی گرفت خدایتعالی بدو وحی فرستاد که من ترا با آسمان بر میبرم تو با پسرت خرقائیل وصیت بگذار اخنوخ بفرمان حق
رفتار کرد و خرقائیل بوصیت اخنوخ قیام ورزید و چون زمان وفات خرقائیل فرا رسید با پسر خود نوح وصیت نهاد و تابوت را بدو
تسلیم نمود و آن تابوت پیوسته در خدمت نوح علیه السلام بود تا با خود بکشتی برد و چون هنگام وفات نوح باز آمد با پسرش سام
وصیت کرد و تابوت را با آنچه در آن بود بسام تسلیم فرمود و دیگر در آن کتاب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که حضرت آدم علیه السلام پسرش را نزد جبرئیل فرستاد و پیغام کرد که مرا از میوه آن درخت زیتون که در فلان موضع است پیغام حضرت آدم با جبرائیل علیهما السلام
در بهشت طعام بده جبرئیل فرزند آدم را ملاقات کرد و گفت بسوی پدرت باز شو همانا او وفات یافته است و ما بکار سازی او
مأموریم و باید بروی نماز گذاریم و چون از غسل آدم بپرداختند جبرئیل گفت ای هبة الله پیش بایست و بر پدرت نماز بگذار
پس هبة الله پیش بایست و بر پدرت نماز بگذار پس هبة الله پیش بایستاد و هفتاد و پنج تکبیر بگذاشت هفتاد تکبیر برای
تفضیل آدم و پنج تکبیر برای سنت و فرمود که آدم پیوسته در کوه بعبادت خدای مشغول بود چون مشیت خدای بقبض روح او
علاقه گرفت فرشتگان را بفرستاد تا تحتی و حنوطی و کفنی از بهشت بیاوردند چون حوا ملائکه را بدید برفت تا در میان ملائکه
و فرشتگان حایل شود آدم گفت مرا با رسولان پروردگارم بگذار پس ملائکه روح پاکش را قبض کردند و جسدش را بدو

مدت عمر حضرت آدم

آب غسل دادند و برای قبرش لحد مقرر ساختند و گفتند این سنت فرزندان اوست بعد از او و عمر آدم نهصد و سی و شش سال بود
و در مکه مدفون شد و فاصله میان آدم و نوح علیهما السلام هزار و پانصد سال بود و نیز در کتاب مذکور با سانید صحیحه از حضرت
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقول است که خدایتعالی اسامی پیغمبران و عمرهای ایشان را بحضرت آدم عرض
داد چون بنام حضرت داود علیه السلام رسید مدت عمرش را چهل سال یافت عرض کرد پروردگارا چه بسیار کم است عمر داود و چه
بسیار است عمر من پروردگارا اگر من از عمر خود سی سال و بروایتی شصت سال بر عمر او بیفزایم آیا ثبت میفرمائی وحی رسید
که می افزایم آدم گفت پس من از عمر خود سی سال یا شصت سال بر عمر داود بیفزودم پس بر عمر او بیفزای و از عمر من بکاه حق تعالی
چنان کرد و چون پایان زندگانی آدم بپای رسید ملک الموت برای قبض روحش بیامد آدم گفت ای ملک الموت سی سال
یا شصت سال از عمر من بجای مانده ملک الموت گفت ای آدم آیا برای فرزند خود داود قرار ندادی و در آن هنگام که تو
در وادی روحا بودی نامهای پیغمبران و عمرهای ایشان از ذریت ترا بتو عرض میدادند از عمر خود نبخشیدی آدم گفت
بخاطر ندارم ملک الموت گفت ای آدم انکار مکن آیا تو سؤال نکردی از خدا که از عمر تو بیرون کند و بر عمر داود بیفزاید ثبت نماید
و خدا ثبت نمود در زبور و محو نمود از ذکر آدم گفت تا بیاد آدم بیاید حضرت باقر علیه السلام میفرماید آدم راست می گفت که
در خاطر نداشت و فراموش کرده بود پس از آن روز خدا مقرر فرمود که هرگاه بکسی قرض دهند یا معامله کنند و مدتی مقرر دارند
نامه در این باب بنویسند تا انکار نکنند معلوم باد مجلسی میفرماید که چون موافق عقیدت حقه شیعه سهو و نسیان بر انبیا
جایز نیست لهذا چنین احادیث و اخبار را بر تقیه باید حمل نمود و نیز از این پیش مذکور شد که سی تکبیر بر آدم بگذاشتند و در دو
حدیث دیگر هفتاد و پنج تکبیر مذکور شد شاید سی تکبیر محمول بر تقیه و پنج تکبیر محمول بر واجب و هفتاد تکبیر برای فضیلت حضرت
آدم مستحب باشد چنانکه در ذیل حدیث اشارت رفت و نیز در آن کتاب بسند معتبر چنانکه از این پیش نیز مذکور شد از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که قبر حضرت آدم علیه السلام در حرم خداوند تعالی است و دیگر در کتاب مزبور در حدیث
موثق از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مسطور است که در آن سوی بلاد هند شخصی هست که او را بر پای بازداشته اند و بالای
بدنش را ده تن بروی موکل هستند و چون یکی از آن موکلان بمیرد اهل آن قریه بدل او را بیرون فرستند و مردمان میمیرند
و آن ده تن کم نمیشوند و چون آفتاب طلوع مینماید روی او را بروی آفتاب باز میگردانند و همچنین پیوسته روی او را مقابل
آفتاب میگردانند تا آفتاب غروب مینماید و در هوای سرد آب سرد بر بدن او میریزند و در هوای گرم آب گرم بر روی میریزند
وقتی مردی بدو برگذشت و گفت ای بنده خدای تو کیستی آن شخص بآن مرد نظر کرد و گفت یا از تمامت مردم گول تری یا از همه
داناتری همانا از آغاز جهان تاکنون من اینجا ایستاده ام و جز تو هیچکس از من نپرسیده است که تو کیستی امام علیه السلام فرمود
میگویند او پسر آدم است که برادرش را کشت و در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت همین مضمون منقول است و در آنجا اشارت فرموده
که خود در آنجا تشریف قدوم داده و او را دیده بود و از وی سؤال نموده و در آنجا مذکور است که فصل تابستان در برابر او
آتش برافروزند و در سرمای زمستان آب سرد بروی ریزند و نیز بسند معتبر از آن حضرت منقول است که شخصی بحضرت رسول
خدای صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد یا رسول الله امری عظیم مشاهده کرده ام فرمود چه چیز دیدی عرض کرد مریضی داشتم

[illegible]

[illegible]

و برای او آبی نشان داد از چاه احقاف که مردمان از آن شفا میطلبند و آن آب در وادی برهوت است پس مهیای آن گشتم و مشکی و قدحی برداشتم چون خواستم از آن آب برگیرم و در مشک بریزم ناگاه از آسمان چیزی مانند زنجیر ظاهر شد و میگفت مرا آب بده که در همین ساعت میمیرم پس سر فراز کردم و قدح آب را بسوی او داشتم تا او را آب دهم ناگاه مردی را دیدم که زنجیر در گردن داشت چون برفتم تا قدح را باو دهم کشیده شد تا بچشمهٔ آفتاب رسید و چون دیگربار خواستم آب بردارم فرود آمد و همی گفت العطش العطش مرا آب بده که میمیرم چون قدح را بلند کردم کشیده شد تا بچشمهٔ آفتاب آویخته شد و سه مرتبه چنین کرد و من مشک را برداشتم و بستم و او را آب ندادم رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود وی قابیل پسر آدم است که برادرش را کشت و این است معنی قول خدایتعالی وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ یعنی آنانکه میخوانند بیرون از خدایتعالی خدایان دیگر را آن خدایان ایشانرا بچیزی استجاب نمی نمایند مگر مانند کسیکه دراز کننده باشد دستهایش را بسوی آب برای آنکه بدهان خود برساند و نتواند رسید و نیست خواندن کافران مگر در گمراهی و هم بسند معتبر از آنحضرت منقول است که چون قابیل پسر آدم را بسوی سرش آویخته و او را در چشمهٔ آفتاب میگردانند هر کجا که میگردد در سرما و گرمای خود تا روز قیامت چون روز قیامت در آید خدا او را بآتش برد و بروایت دیگر از آنحضرت پرسیدند که فرزند آدم حالش در جهنم چگونه خواهد بود فرمود سبحان الله خدایتعالی از آن عادلتر است که عقوبت دنیا و آخرت را از بهر او فراهم کند معلوم باد که این حدیث مخالف سایر احادیث است و ممکن است که مراد این باشد عذاب دنیا برای او سبب تخفیف عذاب آخرت میگردد و از این پس مکالمهٔ طاوس یمانی با حضرت باقر علیه السلام در باب قابیل و هابیل در جای خود مذکور میشود و دیگر در معالم العبر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که خدایتعالی بحضرت آدم علیه السلام وحی فرمود که من تمامت خیر و خوبیها را بچهار کلمه برای تو فراهم میفرمایم وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ لِي وَوَاحِدَةٌ لَكَ وَوَاحِدَةٌ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَوَاحِدَةٌ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ النَّاسِ فَأَمَّا الَّتِي لِي فَتَعْبُدُنِي وَلَا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا وَأَمَّا الَّتِي لَكَ فَأُجَازِيكَ بِعَمَلِكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ وَأَمَّا الَّتِي بَيْنِي وَبَيْنَكَ فَعَلَيْكَ الدُّعَاءُ وَعَلَيَّ الْإِجَابَةُ وَأَمَّا الَّتِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ النَّاسِ فَتَرْضَى لِلنَّاسِ مَا تَرْضَى لِنَفْسِكَ از آن چهار کلمه یکی از بهر من و یکی از بهر تو و یکی مابین تو و مردمان است اما آن یک که برای من است این است که مرا پرستش کنی و هیچ چیز را با من انباز نداری و آنکه برای تست این است که در پاداش عمل تو با آنچه از همه چیز بآن نیازمندتری ترا پاداش کنم و اما آنکه در میان من و تست بر تست خواندن و بر من است اجابت فرمودن و آنکه در میان تو و مردمان است این است که برای مردمان رضا دهی آنچه را که برای خود رضا میدهی در کتاب حیات القلوب باسناد صحیح از حضرت باقر علیه السلام مرویست که فرمود علمی که با آدم نازل شد بالا نرفت و هیچ عالمی نمیرد که علم او برطرف شود و علم بمیراث میرسد و زمین هرگز بی عالمی نباشد و هر دانائی که بمیرد البته بعد از او عالمی هست که بدانش علم او را یا برافزون مقصود آن است که آن علم که مخصوص به نبی و ولی بود و خدایتعالی با آدم علیه السلام فرستاد دیگرباره بعد از آدم بآسمان برنگشت چه آن علم راجع باحکام و اسرار الهی و حفظ و بقا و دوام اهل جهان بود و حافظ آن علم انبیاء عظام و اولیاء فخام هستند و بعد از آنحضرت نوبت بنوبت

پیغمبری و وصی و ولی انتقال یافت تا اکنون که آن امانت نزد ما اهل بیت که اولیای یزدان و خلفای پیغمبر آخر زمانیم رسیده است و ما بآن کار کنیم و نزد ما و قائم ما تا قیامت باقی خواهد بود و از این پیش در ذیل احادیث سابقه باین خبر بتقریبی اشارت رفت والسلام علی من اتبع الهدی و در کتاب احوال امام زین العابدین علیه السلام راقم حروف پاره حالات آدم علیه السلام و اولادش را مذکور نمود

ذکر بعضی احادیث و اخبار که از حضرت امام محمد باقر در احوال حضرت ادریس علیهما السلام ماثور است

در کتاب حیات القلوب بجای از جناب امام محمد باقر علیه السلام ماثور است که بدایت نبوت حضرت ادریس سلام الله علیه چنان بود که در زمان آنجناب شهریاری جبار بود در روزی بعزم سیر و گشت سوار شد و بزمینی سبز و خرم و خوش آیند که ملک یکتن از رافضیان بود یعنی مومنان خالص که ترک دین باطل کرده و از اهل آن بیزاری میجستند بگذشت و آن زمین در نظر پادشاه خوش افتاد از وزرای پیشگاه پرسش گرفت که این زمین از آن کیست گفتند از آن بنده از بندگان پادشاه که فلان شخص رافضی است پادشاه او را بطلبید و زمینش را از وی بخواست در جواب گفت عیال من از تو باین زمین نیازمندترند پادشاه گفت بمن بفروش قیمتش را بده هم گفت نه می بخشم و نه میفروشم نام این زمین را فرو گذار شهریار در خشم شد و دیگرگون و غمناک و اندیشه مند گشت و با اهل خود باز شد و او را زنی از ازارقه بود که سخت آنزن را دوست میداشت و در کارها با وی بمشورت میرفت چون پادشاه در مجلس خود استقرار گرفت زن را بخواست تا مشورت سخن کند چون زن پادشاه را در نهایت غضب دید پرسش نمود ای پادشاه ترا داعیه چیست که اینگونه خشم و غضب در تو مینگرم شهریار داستان زمین را بدو بگذاشت و آنچه بصاحبان زمین گفته و آنچه از ایشان پاسخ بشنیده بود بدو باز گفت زن گفت ای پادشاه اندوه مخور چه غم و غضب برای کسی است که نیروی تغییر و انتقام نداشته باشد و اگر میخواهی بدون حجتی او را بقتل برسانی من در قتل او تدبیری از بهر تو بیندیشم تا زمین بدست تو در آید و در نزد اهالی مملکت خویش معذور باشی پادشاه گفت آن تدبیر کدام است گفت جماعتی از ازارقه را که اصحاب من هستند میفرستم او را بیاورند و در خدمت تو گواهی دهند که وی از دین تو بیزار است لاجرم برای تو کشتن او و گرفتن زمین او جایز میشود پادشاه گفت چنین کن و آنزن را یارانی چند از ازارقه بود که بر کیش آنزن بودند و کشتن رافضیان از مومنان را جایز میشمردند پس آنزن ایشان را طلب کرد و نزد پادشاه بیامدند و گواهی دادند که آنمرد رافضی است و از دین و آئین سلطان تبری جسته است پادشاه باین دست آویز او را بکشت و زمینش را ببرد و خدایتعالی برای اینکار خشمناک شد و ادریس را وحی فرمود که نزد آن جبار شو و باو بگوی بهمان راضی نشدی که بندهٔ مرا بدون حجت بکشتی تا زمین او را نیز برای خود گرفتی و عیال او را نیازمند و گرسنه گذاشتی سوگند بعزت خودم که در قیامت انتقام او را از تو باز کشم و در اینجهان سلطنت را از تو سلب کنم و شهر ترا ویران گردانم و عزت ترا بذلت برگردانم و گوشت زن ترا بجوز دسگان دهم آیا حلم من ترا ای آزمایش یافته مغرور ساخت پس حضرت ادریس بر پادشاه در آمد و در آن هنگام پادشاه در مجلس خود نشسته و اصحابش در اطرافش جلوس کرده بودند با پادشاه گفت ای جبار من رسول خدا بسوی توام

من رسول پروردگارم بسوی تو و رسالت خود را تمامت گذاشت آن جبار با آنحضرت گفت از مجلس من بیرون شو که
جان از دست من بیرون نخواهی برد آنگاه زنش را طلب کرد و رسالت ادریس را با او بیان نمود زن گفت از رسالت
خدای ادریس مترس همانا من کسی را بفرستم تا ادریس را بقتل رساند و رسالت خدای و آنچه تو پیام آورده باطل شود
پادشاه گفت اینکار بپای گذار و حضرت ادریس را اصحابی چند از فضیلان مؤمنان بودند که در مجلسش انجمن میشدند و در خدمتش
پابوس بودند و آنحضرت نیز با ایشان مؤانست میورزید پس ایشان را از وحی خدایتعالی و رسالتی که با آن جبار کرده بود آگاهانید
ایشان از ادریس و کشته شدن او بترسیدند و آن زن چهل تن از ازارقه را بفرستاد تا ادریس را شهید نمایند چون آن جماعت بآن مکان
که ادریس با یاران خود می‌نشست بیامدند و آنحضرت را نیافتند و بازگشتند و از آنطرف اصحاب بدانستند که آن گروه باهنگ
قتل آنحضرت بیامده بودند متفرق شدند و ادریس را دریافتند و عرض کردند بر حذر باش که این جبار ناگاه آهنگ
کشتن تو دارد و امروز چهل تن از ازارقه را برای قتل تو بفرستاده بود از این شهر بیرون شو و آن حضرت در همان روز با
جماعتی از یاران خود از آن شهر بیرون شد و چون هنگام سحرگاهان درآمد در پیشگاه قاضی الحاجات مناجات کرد و عرض کرد پروردگارا
مرا بسوی جباری بفرستادی و من رسالت تو را گذاشتم و مرا بکشتن تهدید نمود و اینک باهنگ قتل من برآمده اگر بر من دست یابد
مرا بکشد خدایتعالی با ادریس وحی فرستاد که از شهر بیرون شو و بکناری برو و مرا با او بگذار که بعزت خودم سوگند که امر خود را
در وی جاری گردانم و گفته تو و رسالت تو را در حق او راست بیاورم ادریس عرض کرد پروردگارا حاجتی دارم فرمود سؤال کن
تا عطا کنم ادریس عرض کرد مسئلت من آن است که باران بآن شهر و نواحی و حوالی آن نباری تا من خواستار شوم که بباری خدایتعالی
فرمود ای ادریس شهر ایشان خراب میشود و مردمش بگرسنگی و مشقت مبتلا میشوند ادریس عرض کرد هر چه میشود مسئلت من این است
خدا فرمود هر چه مسئلت کردی تو عنایت فرمودم و باران بایشان نفرستم تا از من سؤال کنی و من در وفای بعهد از همه کس سزاوارترم
این هنگام حضرت ادریس یاران خود را بآنچه از خدای مسئلت کرده بود در منع باران از ایشان و از آنچه خدای بدو وحی فرمود
خبر داد و گفت ای گروه مؤمنان از این شهر بشهرهای دیگر بیرون روید پس ایشان بیرون رفتند و شمار ایشان بیست نفر بود
و در شهرها پراکنده شدند و در بلدان و امصار خبر ادریس و مسئلت او در حضرت یزدان شایع گردید و ادریس علیه السلام بغاری
در کوهی رفیع بود برفت و پنهان گشت و خدایتعالی فرشته را بفرستاد و بروی موکل ساخت و هر شب برای او طعام میاورد و
روزها بروزه بود و خدایتعالی سلطنت آن جبار را سلب کرد و او را بکشت و شهرش را ویران و گوشت زنش را خوراک سگان
فرمود و اینجمله بسبب غضب خدایتعالی بجای آن مؤمن بود و در آن شهر جباری دیگر بمعصیت برخاست پس بیست سال بعد از
بیرون رفتن ادریس علیه السلام نزیستند و یکقطره باران بر ایشان نبارید و آن جماعت سخت در مشقت افتادند و حالت ایشان
بد شد و از شهرهای دور آذوقه همی آوردند و چون کار بر ایشان بسیار دشوار گشت با یکدیگر گفتند که این بلا که ما را فرو گرفته است
بسبب آن باشد که ادریس از خدای خواسته است که تا او سؤال نکند باران از آسمان نبارد و از ما پنهان شده و حالش را
نمیدانیم و خدا بما رحیم‌تر است از او پس جملگی اندیشه بر آن نهادند که بحضرت احدیت توبت و انابت برند و بدعا و تضرع و استغاثه
مسئلت نمایند که باران آسمان بر ایشان و حوالی آن شهر ببارد پس پلاسها بر تن بیاراستند و بر روی خاکستر ایستادند

و خاک بر سر همی بیختند و بحضرت خدای بتوبه و استغفار و زاری و تضرع بازگشت نمودند تا خدایتعالی با ادریس وحی فرستاد که ای
ادریس اهل شهر تو بسوی من صدا بگریه و توبه و استغفار و تضرع بلند کردند و منم خداوند رحمن و رحیم توبه را قبول میفرمایم و از گناه
عفو مینمایم و بر ایشان ترحم نمودم و اکنون جز آن مسئلت که تو نموده بودی که تا از من خواستار نشوی باران بر ایشان نبارم هیچ چیز مانع
اجابت سؤال ایشان نیست پس ای ادریس از من بخواه تا باران بفرستم ادریس عرض کرد خداوندا سؤال نمیکنم خدایتعالی فرمود
ای ادریس سؤال کن عرض کرد نمیکنم پس خدایتعالی بآن فرشته که مأمور بود هر شب برای ادریس طعام برد وحی فرمود که طعام را
از ادریس حبس کن و برای او مبر چون شام شد طعام نرسید ادریس محزون و گرسنه ماند و شکیبائی نمود چون روز دوم طعام نرسید گرسنگی
و اندوهش عظیم و صبرش اندک شد و مناجات کرد پروردگارا روزی مرا از من از آن پیش که جانم را بگیری باز داشتی خداوند
بدو وحی کرد ای ادریس سه شبانه روز طعام تو را حبس کردم بجزع آمدی و جزع مینکنی و پروا نداری از گرسنگی و مشقت اهل شهر
خود در مدت بیست سال و من از تو خواستم که ایشان در مشقت هستند و من بر ایشان رحم کرده‌ام از من بخواه تا باران بر ایشان
بفرستم مسئلت نکردی و بر ایشان بخل ورزیدی که سؤال نمائی و من گرسنگی را بتو بچشانیدم و شکیبائی تو اندک شد و جزعت
ظاهر گردید از این غار بزیر آی و برای خود طلب معاش کن چه من تو را بخود گذاشتم تا چاره روزی خود را بنمائی و طلب کنی
ادریس از غار بزیر آمد تا دفع جوع را در طلب خوردنی برآید چون نزدیک بشهر رسید دخانی دید که از پاره سراها بالا میرود
بدانسوی روی نهاد و درون خانه رفت و نظر کرد پیرزالی دو گرده نان را تنک گرفته بر روی آتش افکنده است گفت
ای زن مرا طعام بده که از زحمت جوع بیطاقت شده‌ام آن زن گفت ای بنده خدای همانا نفرین ادریس نانی برای ما بجای
نگذاشته است که دیگر کس را بخورانیم و سوگند بخورد که بیرون از این دو گرده نان مالک هیچ نیستم و گفت براه خویش رو
و از غیر از مردم این شهر طلب طعام کن ادریس گفت اینقدر طعام بمن بده که جان خود را بآن نگاه بدارم و پایم را نیروی
رفتار پدیدار گردد تا در طلب معاش بروم زن گفت این دو گرده نان بیش نیست یکی از آن من باشد و آن یک از آن
پسرم اگر قوت خویش با تو گذارم جان از تن فرو سپارم و اگر قوت پسر خویش با تو سپارم جان از کالبد فرو گذارد و از
این برافزون چیزی در اینجا نیست که ترا دهم ادریس گفت پسر تو کوچک است و نیمی از یک گرده نانش کافی است و نیمی
دیگر نیز مرا کافی است که بآن زنده بمانم و من و او هر دو بیک گرده نان اکتفا میتوانیم نمود پس آن زن گرده نان خود را بخورد
و گرده نان پسر را در میان او و ادریس قسمت کرد چون آن پسر نگران شد که ادریس از قسمت او میخورد چندان اضطراب نمود
تا بمرد مادرش گفت ای بنده خدا فرزند مرا کشتی ادریس علیه السلام گفت این جزع بگذار که من باذن حضرت پروردگار هم اکنون
او را زنده میکنم پس دو بازوی پسر را بدو دست مبارک بگرفت و فرمود ای روحی که از بدن این پسر بیرون شده باذن خدا
بتن او باز گرد منم ادریس پیغمبر و روح آن طفل باذن یزدان بدو برگشت چون آن زن سخن ادریس را بشنید و پسرش را بعد از مردن
زنده دید گفت گواهی میدهم که تو ادریس پیغمبری آنگاه از خانه بیرون شد و در میان شهر بصدای بلند فریاد کرد بشارت باد شما را
بگشایش همانا ادریس بشهر شما آمده است و ادریس برفت و در موضعی که شهر آن جبار اول بود بر فراز تلی فرود نشست و گروهی
از مردم شهر نزد او فراهم شدند و گفتند ای ادریس آیا بما رحم نکردی در این بیست سال که ما بمشقت و تعب و گرسنگی روز میگذاشتیم

اکنون خدا را بخوان تا بر ما باران ببارد ادریس فرمود تا این پادشاه جبار و تمامت اهل شهر شما پا برهنه نیایند و از من سؤال نکنند تا دعا کنم دعا نکنم چون آن جبار آن سخن را بشنید چهل تن را بفرستاد تا ادریس را نزد او حاضر نمایند چون بخدمت ادریس بیامدند گفتند ما را جبار بفرستاده تا ترا نزد او بریم ادریس بر آنها نفرین کرد تا بجمله بمردند چون این خبر به جبار رسید پانصد نفر را با احضار او بسیار داشت چون بیامدند و کیفیت را با ادریس باز گفتند ادریس گفت بدین چهل تن بنگرید که چگونه بجمله بمردند اگر باز نشوید شما را نیز چنین کنم گفتند ای ادریس در مدت بیست سال ما را از گرسنگی بکشتی و اکنون نفرین بمرگ میکنی آیا ترا رحم نباشد گفت من نزد آن جبار نمیروم و دعای باران نکنم تا جبار شما با جمیع اهل شهر شما پیاده و پای برهنه نزد من بیایند پس آن گروه نزد آن جبار بیامدند و سخن ادریس را بگفتند و از وی التماس کردند که با مردم شهر پیاده و برهنه پای نزد ادریس برود تا آنحضرت دعا نماید پس بجمله بیامدند و با خضوع و شکستگی نزد ادریس بایستادند و خواستار شدند که ادریس خدا را بخواند تا باران ببارد ادریس پذیرفتار شد و از خداوند بخواست که بر آن شهر و نواحی آن باران بفرستد آنگاه ابری بر فراز سر ایشان غران شد و رعد و برق نمودار گشت و در همان ساعت چنان بارانی شدید ببارید که گمان بردند غرق خواهند شد و هر چه زودتر خود را بخانهای خود رسانیدند معلوم باد که چون عصمت انبیاء علیهم السلام بدلایل عدیده صحیحه معتبره مبرهن و معین است لاجرم گوئیم امر خدایتعالی ادریس را بدعای باران باید نه بر سبیل حتم و وجوب باشد بلکه بر سبیل تخییر و استحباب بوده باشد و غرض آنحضرت از تاخیر دعا نمودن و طلب کردن قوم را بدانحالت تذلل نه از برای طلب رفعت دنیوی و انتقام کشیدن نه بدلالت غضب نفسانی است بلکه غضب مقربان درگاه الهی بر ارباب معاصی برای خدایتعالی است و بسا باشد که ایشان از شدت محبت الهی با آنان که از اوامر و نواهی الهی تمرد ورزند بیشتر از حضرت احدیت در غضب شوند و چون وسعت رحمت و عظمت و حلم خدائی را ندارند تاب مشاهده مخالفت پروردگار خود را نمی توانند با اینکه اینها نیز عین شفقت و عطوفت بود که نسبت بآنقوم ظاهر میشد تا متنبه شوند و دیگر در مقام طغیان و عصیان و فساد و کفران بر نیایند و مستحق عذاب و عقوبت خداوند نگردند و دیگر در کتاب حیات القلوب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مسطور است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود که فرشته از فرشتگان را در حضرت یزدان بزرگ منزلتی بود و خدایتعالی او را بسبب تقصیری بزمین فرستاد آن ملک بحضرت ادریس آمد و عرض کرد در حضرت پروردگار خویش درحق من شفاعت کن حضرت ادریس سه روز بدون اینکه افطار نماید روزه بداشت و سه شب عبادت کرد بدون اینکه تنشود و سستی ورزد آنگاه در سحرگاهان در حضرت خداوند سبحان بشفاعت آن ملک زبان گشود خدایتعالی آن فرشته را رخصت داد تا بآسمان بر شود و چون آن ملک خواست بآسمان برود با ادریس گفت همیخواهم در ازای این نعمت که از تو بمن رسید ترا مکافات نمایم حاجتی از من بجوی تا بتقدیم رسانم فرمود حاجت من این است که ملک الموت را بمن بنمائی شاید با او مانوس شوم چه با یاد او هیچ نعمت بر من گوارا نگردد پس آن ملک بالهای خود را بگشود و گفت سوار شو و ادریس را بآسمان بالا برد و ملک الموت را در آسمان اول طلب کرد گفتند بالا رفته است پس ادریس را بالا برد تا در میان آسمان چهارم و پنجم ملک الموت را بدید و با عزرائیل گفت از چه روی ترش کرده گفت تعجب اندرم

دعای ادریس درباره ملک

زیراکه

قبض روح ادریس علیه السلام

زیراکه در زیر عرش بودم و خدایتعالی مرا امر فرمود که روح ادریس را در میان آسمان چهارم و پنجم قبض نمایم چون ادریس این سخن را بشنید بر خود بلرزید و از بال ملک بیفتاد و ملک موت در همان جا روح او را قبض نمود چنانکه خدایتعالی میفرماید وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا سید بن طاوس در کتاب سعد السعود مذکور فرموده است که در صحف ادریس علیه السلام یافتم که نزدیک است مرگ بر تو نزول کند و بلای این تو شدید شود و جبین تو خوی گیرد و لبهایت کشیده گردد و زبانت شکسته شود و آب دهانت خشک آید و سپیدی چشمت بر بالای غالب گردد و دهانت کف کند و تمامت اندامت بلرزه اندر آید و شدتها و تلخیها و دشوارهای مرگ بر تو فرود آید و هر چند ترا آواز کنند نشنوی و در میان خود و اهل خود مرداری افتاده گردی و مردیگران را عبرت باشی پس عبرت بگیر از معانی مرگ که البته بتو نازل خواهد شد و هر زندگی در روزگاری هر چند دراز گردد بزودی فنا گردد زیراکه آنچه آمدنی است نزدیک است و بدانکه مرگ از اهوال روز قیامت که بعد از مرگ در آید آسانتر است و در جای دیگر از صحف نوشته است که بیقین بدانید که پرهیزکاری از معاصی خدا حکمت کبری و نعمت عظمی و سببی است خواننده بسوی خیر و گشاینده ابواب خیر و فهم و عقل زیراکه چون یزدان تعالی بندگانش را دوست داشت عقل را با ایشان ببخشید و مخصوص فرمود پیغمبران و دوستانش را بروح القدس پس گشود بداز برای مردمان پردها از اسرار دیانت و حقایق حکمت تا ترک نمایند گمراهی را و متابعت نمایند رشد و صلاح را تا در نفس ایشان قرار گیرد چه خداوند ایشان از آن بزرگتر است که افکار بدو احاطه کند یا ابصار او را دریابد یا حقیقت حال او را تحصیل نماید اوهام یا تحدید کند او را احوال همانا خدایتعالی بعلم و قدرت خود بر همه چیز احاطه کرده است و همه چیز را چنانکه خواهد تدبیر فرماید و بکارهای او پی نتوان برد و غرضهای او را نتوان دریافت و اندازه و اعتبار بر وی واقع نشود و فطانت و تفکر و توانائی آفریدگان بشناخت ذات او منتهی نگردد و در جای دیگر فرموده است در اکثر اوقات پروردگار را بخوانید و در خواندن خدای با یکدیگر یاری کنید چه خدای چون شما را مددکار و یاور یکدیگر بداند دعای شما را مستجاب میکند و حاجات شما را بر میاورد و شما را بآرزوهای خویشتن نایل میگرداند و از خزینهای خود که هرگز فانی نمیشوند عطای خود را بر شما میریزد و در جای دیگر فرموده است که چون بروزه اندر شوید نفوس خویشتن را از هر چرکی و نجاستی پاک دارید و با دلهای خالص صاف و منزه از افکار ناخوب و خیالات ناستوده برای خدا روزه بدارید بدرستیکه خداوند حبس میفرماید دلهای آلوده و نیتهای مشوب را و باید چنانکه دهانهای شما از خوردن بروزه اندر است اعضا و جوارح شما از گناهان بروزه باشد چه خدایتعالی بهمان راضی نمیشود از شما که فقط از خوردن بروزه اندر باشید بلکه باید از تمامت قبایح و معاصی و بدیها روزه باشید و چون در نماز اندر شوید خاطرها و فکرهای خود را بنماز بگردانید و در حضرت خدای متعال با تضرع و توسل تمام و دعای خوش باشید و حاجات و منافع و مصالح خود را با خضوع و خشوع و شکستگی و خاکساری طلب کنید و چون بسجده روید افکار دنیائی و خیالات ناخوب را و کردهای ناشایسته را از خود دور دارید و مکر و نیرنگ و خوردن حرام و تعدی و ستمرانی و کینه را در خاطر مسپارید و این صفات نکوهیده را از خود بیفکنید و در هر روز سه وقت نماز واجبی را بجای آورید در بامداد و هنگام پیشین

مواعظ صحف ادریس

و عددش هشت سوره است و در هر سوره سه سجده باید کرد به تسبیح و در نیمهٔ روز پنج سوره و هنگام فرو کشیدن آفتاب پنج سوره با سجودهای آن اینهاست آن نمازها که بر شما واجب است و هر که ازین بر افزون بنافله گذارد ثوابش با خداست معلوم باد که اگر اختلافی در پاره احادیث با احادیث دیگر پدید گردد یا با آنچه مورخین نگاشته اند بینونتی مشهود آید با راقم حروف سخنی نیست چه وظیفه او درین موارد نقل اخبار معصوم علیه السلام است نه اجتهاد در آن و تطابق با دیگر احادیث و اخبار توره

ذکر اخبار و احادیثی که از حضرت امام محمد باقر در باب حضرت نوح علیهما السلام ماثور است

احوال نوح علیه السلام

در حیات القلوب بیک سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که شریعت نوح علیه السلام آن بود که خدا را به یگانگی و اخلاص عبادت کنند و ترک کنند آنچه شریک و همانند پروردگار نموده اند و این فطرتی است که خدا تعالی همه را بر این خلق کرده است و پیمان گرفت از نوح و دیگر پیغمبران که خدا را پرستند و با او شرک نیاورند و امر فرمود او را بنماز و امر و نهی و حلال و حرام و در شریعت او احکام حدود و میراث نبود پس نهصد و پنجاه سال در میان ایشان بماند که ایشان را پنهان و آشکارا دعوت میفرمود پس چون از قبول دعوت اباء و امتناع و طغیان ورزیدند نوح عرض کرد پروردگارا من مغلوب هستم انتقام مرا بکش خدای بدو وحی کرد که از قوم تو جز آنها که ایمان آورده کسی با تو نمیگرود و از کردهای ایشان اندوهگین مباش از نیروی چون حضرت نوح بر ایشان نفرین میفرمود گفت فرزند نمی آورند مگر فاجران و کافران یعنی این علم نوح بر اولاد و اعقاب ایشان از آن بود که خدا تعالی بدو از آن پیش خبر داده بود چنانکه در خبر دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در سبب این امر حدیثی مذکور شده است و دیگر در کتاب

کاشتن درخت خرما

مسطور از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مذکور است که نوح علیه السلام از کشتی فرود آمد درختها در زمین بکاشت درخت خرما نیز در میان آنها بکاشت و باهل خود برگشت شیطان ملعون بیامد و درخت خرما را بکند چون نوح باز گشت درخت خرما را نیافت و شیطان را نزد اشجار ایستاده دید در این حال جبرئیل بیامد و با نوح خبر داد که شیطان درخت خرما را کنده است نوح بشیطان فرمود از چه روی درخت خرما را بکندی چه از این درختها که بکاشته ام هیچیک را از درخت خرما دوست نمیدارم سوگند بخدای ترک نمیکنم آنرا تا بکارم ابلیس گفت هر گاه بکاری من میکنم برای من نصیبی در آن مقرر دار از ثمر نوح علیه السلام ثلث از ثمرش قرار داد شیطان راضی نشد نوح نصف از برایش قرار داد و او راضی نشد و نوح نیز بر آن بیفزود جبرئیل بنوح علیهما السلام گفت ای پیغمبر خدای احسان کن چه نیکی کردن از تو است نوح بدانست که خدا تعالی او را در اینجا سلطنتی قرار داده است پس دو ثلث از برای او قرار داد و باین سبب مقرر شد که عصیر را بگیرند بجوشانند تا دو ثلث آن که بهرهٔ شیطان میباشد برود حلال نشود و نیز در آن کتاب بسند معتبر از حضرت باقر صلوات الله

آمدن شیطان نزد نوح علیه السلام

و سلامه علیه مرویست که چون حضرت نوح علیه السلام بر قوم خود نفرین فرمود و ایشان غرق شدند شیطان بخدمت آنحضرت آمد و عرض کرد ترا بر من نعمتی است که میخواهم ترا بر آن نعمت پاداش نمایم فرمود گوی آن نعمت چیست گفت آن است که بر قوم خود نفرین کردی و ایشان را غرق ساختی و کسی نماند که من او را اگمراه کنم از نیروی براحت اندرم تا قرن دیگر بهم رسند

و آنها را گمراه نمایم نوح فرمود مکافات تو چیست عرض کرد در سه موطن مرا یاد کن چه نزدیکترین احوال من بسوی بندگان وقتهاست که در یکی از این سه حال باشند چون در حال غضب و خشم باشی مرا یاد کن و چون در میان دو تن حکومت فرمائی بیاد من اندر ای و چون با زنی در مکانی خلوت باشی که ثالثی با شما نباشد مرا از خاطر فرو مگذار یعنی در چنین مواقع از شر و سوسهٔ من بخداوند پناهنده باش چه نفس سرکش چنان مستولی شود که وسوسه مرا پذیره کردند و از خدای نپرهیزند و از این پیش بدین تقریب حدیثی مذکور شد و دیگر در آن کتاب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه منقول است در تفسیر قول خدا تعالی که ایمان نیاوردند با نوح مگر اندکی که هشت نفر بودند راقم حروف گوید شاید فرزند و فرزندزادگان خویش از بیگانگان همین قدر ایمان آورده باشند و با آنها هشتاد تن میشده اند و دیگر در کتاب مزبور از آن حضرت ذی منقبت مسطور است که حیض نجاستی است که خدا تعالی زنان را بآن مبتلا گردانیده است و در زمان نوح علیه السلام زنها در سالی یک مره حائض میشدند تا گاهیکه در آن هنگام هفتصد تن از زنان از پردهای خویش بیرون شدند و جامه های معصفر بپوشیدند و خود را بزیورها آرایش دادند و در شهرها پراکنده شدند و در مجالس رجال حاضر گشتند و با ایشان در اعیاد جمع میشدند و در صفوف ایشان می نشستند پس خداوند مبتلا فرمود خصوصا زنان بدکردار را باآنکه در هر ماه یک حیض میدیدند از آن پس ایشان را از میان مردم بیرون کردند و آن جماعت بحیض خود مشغول شدند و بسبب زیادتی خون حیض شهوت ایشان شکسته شد و دیگر زنها بعادت سفره همه سال یکمرتبه خون میدیدند تا چنان شد که همدیگر مزوج شدند و چون آنها که در هر ماه حیض میدیدند حیضشان صافی تر و مستقیم تر بود و از ایشان بیشتر فرزند بهم میرسید و از غیر ایشان کمتر مولود پدید میآمد از نیروی آنها که هر ماه یک حیض میدیدند بسیار شدند و آنها که هر سال حایض میشدند کمتر شدند و دیگر در کتاب مسطور از آن حضرت علیه السلام و حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که در تفسیر این آیهٔ شریفه که خدا تعالی در صفت نوح فرموده است إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا یعنی بتحقیق که نوح بود بنده بسیار شکر کننده فرمودند که آن حضرت را باین علت عبد شکور نامیدند که در هر صبح و شام این دعا را قرائت میفرمود اَللّٰهُمَّ اِنِّي أُشْهِدُكَ أَنَّهُ مَا أَصْبَحَ وَأَمْسَى بِي مِنْ نِعْمَةٍ أَوْ عَافِيَةٍ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا فَمِنْكَ ۲ و در لفظ این دعا اختلاف قلیلی در روایات وارد است که علامه مجلسی علیه الرحمه در کتاب مستطاب بحار الانوار بیان فرموده است

احوال هود و صالح علیهما السلام

ذکر احادیث و اخباریکه از حضرت باقر در احوال هود و صالح علیهم السلام وارد است

در کتاب حیات القلوب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که خدای را خانهٔ بادی میباشد که بر آن قفل بر زده اند اگر آن قفل را برگشایند آنچه در میان آسمان و زمین است بهوا برود و نابود گردد و از آن باد بر قوم عاد فرستاده نشده است مگر بقدر انگشتری و هود و صالح و شعیب و اسمعیل و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم بعربی سخن میکردند و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که قوم هود چندان بلند بالا بودند که مانند درخت خرمای بسیار بلند بودند یکی از آن مردم دست بر کوهی می انداخت و قطعه از آن را میکند و دیگر در کتاب مسطور بسند حسن از حضرت امام محمد باقر علیه السلام

مذکورات که رسول خدای صلی الله علیه وآله از جبرئیل علیه السلام از کیفیت هلاکت قوم صالح سلام الله علیه سؤال فرمود
جبرئیل عرض کرد یا محمد همانا صالح علیه السلام در سن شانزده سالگی مبعوث شد و چندان در میان قوم خود بماند تا عمرش
بصد سال پیوسته آن جماعت در هیچ چیز آن حضرت را اجابت نمیکردند و هفتاد بت داشتند که بیرون از حضرت
احدیت عبادت میکردند چون حضرت صالح اینحال از ایشان مشاهدت فرمود گفت ای قوم من از شانزده سالگی بشما مبعوث شدم
واکنون یکصد و بیست ساله ام و دو چیز را بر شما عرض میدهم اگر خواهید سؤال کنید از من تا سؤال کنم از خدا تا آنچه سؤال کرده
آید خداوند مستجاب فرماید و اگر خواهید من سؤال کنم از خدایان شما اگر آنچه سؤال کردم اجابت نمودند از میان شما بیرون و بدیگر
سوی میروم چه من از شما ملال آمده ام و شما از من دلتنگ شده اید گفتند ای صالح با نصاف آمدی پس روزی را میعاد نهادند
که بصحرا بیرون شوند و در روز موعود آنقوم گراه بتهای خود را بصحرا بیرون بردند و طعام و شراب خود را کشیدند و خوردند
و آشامیدند چون فراغت یافتند حضرت صالح را طلب ساختند و گفتند ای صالح سؤال کن آنحضرت نزد بت بزرگ ایشان آمد
و پرسید نام این بت چیست ایشان نامش را معروض داشتند صالح بآن نام آن بت را بخواند و از بت جوابی نرسید صالح فرمود
از چه روی جواب نمیگوید گفتند دیگری را بخوان از آنهم جوابی نرسید و بر اینگونه تمامت اصنام را بنامهای ایشان بخواند
و هیچیک جواب نگفتند این هنگام آنحضرت با آنجماعت فرمود ای قوم نگران شدید که من جمله خدایان شما را بخواندم و از هیچیک
با من پاسخ نرسید اکنون شما از من خواستار شوید تا من از خدای خود بخواهم تا در ساعت شما را اجابت فرماید آن جماعت
روی با صنام آوردند و گفتند از چه روی جواب صالح را نگفتید هیچ پاسخی از آنها ظاهر نشد گفتند ای صالح از ما دور شو
و ما را بخدایان خود بگذار چون آنحضرت دور شد آنجماعت فرشها و ظرفها را بیفکندند و در پیش آن بتها در خاک بغلطیدند
و گفتند اگر امروز جواب صالح را نمیگوئید ما رسوا میشویم آنگاه گفتند ای صالح بیا و سؤال کن تا جواب بگویند آنحضرت
یک یک را ندا کرد و از هیچیک جوابی نرسید صالح فرمود ای قوم روز برفت و از ایشان بمن جواب نرسید اکنون از من
سؤال کنید و مستدعی گردید تا از خدای خود مسئلت نمایم تا در همین ساعت شما را اجابت فرماید آنجماعت از میان خود هفتاد
کس از برگزیدگان و سرکردگان و بزرگان خویش را انتخاب کردند ایشان گفتند ای صالح ما از تو سؤال می کنیم فرمود
فرمود این قوم بجمله بشما راضی باشند گفتند آری اگر اینجماعت ترا اجابت کنند ما نیز ترا پذیرفتار شویم آن هفتاد تن گفتند ای صالح ما
از تو سؤال مینمائیم اگر پروردگار تو اجابت نمود ما را ما ترا اجابت و اطاعت کنیم و تمامت اهل شهرها متابعت تو روند صالح فرمود
آنچه میخواهید از من سؤال کنید ایشان بکوهی که در نزدیکی ایشان بود اشارت کردند و گفتند ای صالح بیا تا نزدیک این کوه
شویم تا در آنجا سؤال نمائیم چون نزدیک کوه شدند عرض کردند ای صالح از پروردگار خویش بخواه که هم در این ساعت از این کوه
شتر سرخ موئی ماده که بسیار سرخ و پر کرک و ده ماهه آبستن باشد و از پهلو تا پهلوی دیگرش یک میل یعنی ثلث فرسخ باشد بیرون بیاورد
صالح فرمود از من چیزی بخواستید که بر پروردگار من بسیار سهل و آسان است پس از خدای مسئلت کرد و در همان ساعت کوه بر
شکافت و بانگی عظیم ظاهر شد که نزدیک بود از شدت آن عقلها پرواز کند و آن کوه مانند زنی که در هنگام وضع حمل اضطراب نماید
مضطرب گردید و ناگاه ناقه سر از شکاف کوه بنمود و هنوز گردنش تمامت از کوه بدر نشده بود که شروع بنشخوار نمود و جمله بدنش

خبر جبرئیل از قوم صالح

عصیان قوم صالح

مکالمه قوم با صالح

قوم گفتند

کیفیت ناقه صالح

(دو)
٣

بیرون آمد و بر روی زمین درست بایستاد چون آن جماعت اینحالت غریب را مشاهدت کردند گفتند ای صالح چه بسیار
زود اجابت فرمود پروردگار تو از پروردگار خود بخواه که فرزندش را نیز بیرون آورد آنحضرت از خداوند مسئلت نمود در
همان ساعت فرزند از ناقه جدا شد و بر گرد ناقه میگردید صالح فرمود ای قوم دیگر چیزی ماند گفتند نی بیا نزد قوم خود تا ایشان را
بآنچه دیدیم خبر دهیم تا با تو ایمان بیاورند پس ایشان باز شدند و از آن هفتاد تن پیش از آنکه بقوم برسند شصت و چهار تن
مرتد شدند و گفتند سحر نمود و شش تن ثابت بماندند و گفتند آنچه دیدیم حق بود و در میان ایشان سخن فراوان شد و آنجماعت
بیرون از آن شش تن بتکذیب صالح برگشتند پس از آن شش نفر یک نفر بشک آورد و در آخر کار در میان ایشان بود که ناقه را
پی کردند راوی گفت که من در شام دیدم آن کوه را که شکاف آن یک میل است و جای پهلوی ناقه
از دو طرف کوه پدیدار است که در کوه اثر کرده است والصلوة والسلام
علی نبیّنا و آله و علیهم اجمعین

ذکر اخبار و احادیثی که از حضرت امام محمد باقر در بعضی حالات حضرت خلیل الرحمن علیهما السلام وارد است

احوال حضرت خلیل الرحمن علیه السلام

خلت ابراهیم علیه السلام

در کتاب حیات القلوب مجلسی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون خدای تعالی
ابراهیم را خلیل خود فرمود ملک الموت بشارت خلت او در صورت جوانی سفید که دو جامه سفید
پوشیده و از سرش آب و روغن میریخت بیاورد چون خواست درون سرای شود نگران شد که
آنحضرت بیرون می آید و ابراهیم علیه السلام سخت غیور بود و چون از پی مهمی بیرون میرفت در را می بست
و کلیدها را با خود برمیداشت پس روزی از پی کاری برفت و در را ببست چون باز شد در را گشوده
یافت ناگاه مردی را در نهایت حسن و جمال بدید و آن حضرت بغیرت اندر شد و گفت ای بنده خدای
کدام کس ترا درون سرای من کرده است گفت پروردگار خانه مرا بسرای در آورده است ابراهیم گفت
پروردگار سرای از من سزاوارتر است تو کیستی گفت من ملک الموت هستم آنحضرت خائف شد و گفت
برای قبض روح من بیامدی گفت نی لکن خدای تعالی بنده را خلیل خود گردانیده است بیامده ام
تا این بشارت با او گذارم ابراهیم علیه السلام فرمود آن بنده کیست شاید خدمت او را بجای آرم تا بمیرم
گفت توئی آن بنده پس آنحضرت نزد ساره بیامد و گفت خداوند مرا خلیل خود گردانیده است
و از این پیش بتقریبی باین حدیث اشارت شد و نیز در آن کتاب بسند معتبر از حضرت باقر صلوات الله
علیه مسطور است که ابراهیم علیه السلام یک روزی را صبح نمود در ریش خویش موئی سفید بدید گفت
الحمد لله رب العالمین که مرا باین سن رسانید و در یک چشم بهم بر زدن معصیت خدا را نکردم و هم در آن کتاب
از آنحضرت علیه السلام مرویست که مردمان در پیشین زمان بیخبر میمردند چون زمان ابراهیم علیه السلام در آمد

سفید شدن موی محاسن ابراهیم علیه السلام

پیری ابراهیم

عرض کرد پروردگارا برای امرک عظیمی مقرر فرمای که عیبت آن سبب ثواب باید و باعث تسلی صاحبان
معیبت گردد پس خداوند تعالی از نخست مرض ذات الجنب و سرسام را فرستاد و از آن پس امراض
دیگر را ۞ و دیگر در کتاب مذکور از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مسطور است که روزی ابراهیم
علیه السلام بیرون میرفت و در شهرها می‌گشت تا از مخلوقات عبرت بگیرد پس در بیابانی بگذشت ناگاه شخصی را
نگران شد که ایستاده است و نماز میگذارد و صدایش بلند گشته و جامه‌هایش از موی است ابراهیم نزد او
بایستاد و از نماز او در عجب همی شد پس بنشست و انتظار همی برد تا از نماز فارغ شود و نماز او بطول انجامید
و آنحضرت با دست خود او را حرکت داد و فرمود مرا با تو حاجتی است نماز ترا سبک کن آن شخص چنان کرد
و با ابراهیم بنشست ابراهیم بدو گفت برای که نماز میکنی گفت برای خدای ابراهیم فرمود خدا کیست
گفت آنکه ترا و مرا بیافریده است ابراهیم فرمود طریق تو مرا خوش آمد و من دوست میدارم که با تو برادری کنم
برای خدا اکنون باز گوی تو را منزل بکجاست که اگر خواهم بملاقات و زیارت تو شوم توانم عابد گفت
تو بآنجا آمدن نتوانی چه در میان دریائی است که از آن عبور کردن نمیتوانی ابراهیم فرمود تو چگونه عبور میکنی
گفت من بر روی آب میروم ابراهیم علیه السلام گفت شاید آنکس که آب را برای تو مسخر کرده است برای من نیز
مسخر گرداند برخیز تا برویم و امشب با تو در یک وثاق باشیم چون بکنار آب رسیدند آن مرد بسم الله گفت
و بر روی آب روان برفت ابراهیم نیز بسم الله گفت و بر فراز آب روان شد آن مرد در عجب رفت و چون
بمنزل رسیدند ابراهیم علیه السلام فرمود معیشت تو از کجاست عرض کرد میوهٔ این درخت را فراهم کنم
و در تمامت سال بآن زندگی نمایم ابراهیم فرمود کدام روز از جمله روزها عظیم‌تر است گفت آن روز که خدای تعالی
آفریدگان را برای افعال ایشان جزا میدهد ابراهیم علیه السلام گفت بیا تا دست بدعا برداریم تا خدای تعالی
ما را از شر آن روز نگاه بدارد و در روایات دیگر آن است که ابراهیم علیه السلام گفت یا تو دعا کن تا من آمین
گویم یا من دعا میکنم تو آمین بگوی عابد گفت دعا بر چه کنم گفت برای گناهکاران مؤمنان عابد گفت نکنم ابراهیم
علیه السلام فرمود چرا گفت برای اینکه سه سال است دعا میکنم و هنوز مستجاب نشده است و دیگر شرم
دارم که از خدا حاجتی بطلبم و مسئول من باجابت مقرون نشود ابراهیم علیه السلام فرمود چون خداوند
بندهٔ را دوست میدارد دعایش را حبس میفرماید تا بمناجات و سؤال پردازد و از خداوند طلب نماید
و چون بندهٔ را دشمن میدارد دعوتش را زود اجابت میفرماید یا بدلش اندر نومیدی می افکند که لب از دعا
بربندد آنگاه ابراهیم علیه السلام فرمود آن مطلب چیست که در این مدت از خداوند طلب کردهٔ عابد گفت
یکی روز در مصلای خویش بنماز بودم ناگاه کودکی سخت نیکو جمال بگذشت که از جبینش نور ساطع و کاکل از قفا
افکنده بود و گاوی چند را میچرانید که گوئی روغن بر آنها مالیده بودند و گوسفندی چند در نهایت
فربهی و خوش آیندگی همراه داشت من از آنچه دیدم بسیار مرا خوش افتاد گفتم ای کودک زیبا از کیست

این گاوها و گوسفندها گفت از من است گفتم تو کیستی گفت من اسمعیل پسر ابراهیم خلیل خدا هستم من دست بدعا
برآوردم و از خداوند مسئلت کردم که خلیل خود را با من باز نماید ابراهیم علیه السلام فرمود منم ابراهیم خلیل
الرحمن و آن طفل پسر من است عابد گفت الحمد لله رب العالمین که دعای مرا مستجاب فرمود آنگاه عابد
هر دو گونه مبارک ابراهیم را ببوسید و دست بگردن آنحضرت درآورد و عرض کرد هم اکنون دعا فرمای
تا من آمین بگویم بر دعای تو پس ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه و علی نبینا و آله برای مؤمنین و مؤمنات
دعا کرد که خداوند گناهان ایشان را از آن هنگام تا روز قیامت بیامرزد و از ایشان راضی باشد
و عابد بر دعای آنحضرت آمین گفت امام محمد باقر سلام الله علیه میفرماید که دعای ابراهیم سلام الله
تعالی علیه تا روز قیامت کامل و شامل شیعیان ماهست ۞ و در بعضی روایات وارد است که نام آن
عابد ماریا پسر اوستن بود و ششصد و شصت سال در این سرای پر ملال بزیست ۞ و دیگر در کتاب مذکور
از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مسطور است که آن دعای ابراهیم که در آن روز آن حضرت را
در آتش بیانداختند این بود یَا اَحَدُ یَا صَمَدُ یَا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ تَوَکَّلْتُ
عَلَی اللهِ پس خداوند تعالی بآتش وحی فرمود که بر ابراهیم سرد و سلامت باش و سه روز در روی زمین
کسی از آتش منتفع نشد و آب گرم نگشت و عمارتی رفیع برای نمرود بنیان کرده بودند بعد از سه روز با آزر
بر آن عمارت برآمد و بر آتش مشرف شد و ابراهیم را بدید که در میان باغ سبزی نشسته با مرد پیری سخن میفرماید
نمرود با آزر گفت چه بسیار گرامی است پسر تو در پروردگارش آنگاه با ابراهیم علیه السلام گفت از مملکت من
بیرون رو و با من در یکجا مباش ۞ و دیگر در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مذکور است
که ابراهیم علیه السلام گرفت شترمرغ و طاوس و مرغابی و خروس را و پرهای آنها را بکند و بعد از کشتن
در هاون نهاد و بکوبید و اجزای آنها را در جبال اردن پراکنده ساخت و در آن روز ده کوه بود و بر هر
کوهی جزوی از آنها را بگذاشت آنگاه آن طیور را بنامهای آنها بخواند و بسرعت نزد آنحضرت بیامدند
معلوم باد که در تعیین مرغها اختلافی واقع است شاید بعضی محمول بر تقیه باشد و بطریق عامه واقع شده باشد
و هم احتمال دارد که چند مرتبه واقع شده باشد ولیکن بعید است ۞ و دیگر در کتاب مذکور از امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام در احادیث معتبره بسیار منقول است که چون ابراهیم و اسمعیل سلام الله علیهما
بنای کعبه را بپایان بردند و خدای تعالی ابراهیم را فرمان کرد که مردم را بحج ندا کند آنحضرت بر رکنی از ارکان
و بروایتی بر مقام بایستاد و مقام چندان بلند گشت که برابو قبیس مشرف شد و مردم را بحج طلبید خدای تعالی
صدای آنحضرت را با آنانکه در پشت پدران و شکم مادران بودند و تا روز قیامت متولد شوند بازرسانید
پس مردمان در اصلاب آبا و ارحام امهات لبیک داعی الله لبیک داعی الله گفتند پس هر کس یکبار
لبیک گفت یکبار بحج میرود و هر که دو دفعه گفت دو مرتبه حج می نماید و هر که پنج کرت گفت پنج حج میگذارد

و هرکس لبیک بگفت حج میگذارد و دیگر در آن کتاب از حضرت باقر علیه السلام مأثور است که دختران پیغمبران حایض میشوند و حیض عقوبتی است و اول دختری که از دختران پیغمبران حایض گردید ساره بود و دیگر در کتاب مسطور بسند موثق عالی از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیهما منقول است که چون حضرت ابراهیم علیه السلام مناسک حج را بجای آورد بشام بازگشت و روح مقدسش بعالم قدس ارتحال فرمود و سبب این بود که ملک الموت بقبض روح آنحضرت بیامده بود و ابراهیم مرگ را نخواست پس ملک الموت بحضرت پروردگارش بازشد و عرض کرد ابراهیم از مرگ کراهت دارد خدا تعالی فرمود ابراهیم را بگذار چه او میخواهد مرا عبادت کند تا گاهی که ابراهیم مردی بسیار پیر را بدید که آنچه میخورد در ساعت از طرف دیگرش بیرون میرفت این هنگام زندگی را نخواست و مرگ را دوست داشت پس یکی روز آنحضرت بخانه خود آمد و در آنجا صورتی بس نیکو بخربیست که هرگز ندیده بود فرمود تو کیستی گفت ملک الموت هستم گفت سبحان الله کیست که قرب تو و زیارت ترا نخواهد و تو با این صورت نیکو باشی ملک الموت گفت ای خلیل الرحمن هر وقت خدای تعالی خیر بنده‌ها را خواهد مرا نزد او باینصورت میفرستد و اگر به بنده بد خواهد مرا در غیر این صورت بد و میفرستد پس آنحضرت در شام برحمت الهی واصل گردید و اسمعیل بعد از آن حضرت بلقای خداوندی فایز شد و عمر مبارک اسمعیل یکصد و سی سال بود و در حجر اسمعیل مدفون گردید نزد مادرش معلوم باد که طلب زندگانی دنیا اگر برای تمتعات و لذات فایز دنیا باشد مذموم است لکن اگر برای عبادت یزدان و تحصیل سرای جاویدان باشد محبت آخرت است نه دوستی بدنیا و دوستی خدا باشد نه محبت بماسوی و از این روست که در ادعیه کثیره وارد است که در طلب عمر دعا شده است و مرتبه کمال آنست که آدمی بقضای الهی راضی باشد و هرچه خدا خواهد همان را خواهد

ذکر اخبار و احادیثی که از حضرت امام محمد باقر در باره حالات لوط و قوم آنحضرت علیهما السلام وارد است

در کتاب حیات القلوب در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول که رسول خدا تعالی صلی الله علیه و آله از جبرئیل از هلاکت و کیفیت قوم لوط علیهما السلام سؤال کرد جبرئیل عرض کرد قوم لوط مردم شهری بودند که خود را از غایت پاکیزه نمیداشتند و در جنابت خویشتن را نمی‌شستند و در طعام خود بخل میورزیدند و حضرت لوط سی سال در میان ایشان بماند و غریب بود و از ایشان نبود و در میان آن جماعت قوم و عشیرت نداشت و ایشان را بخدا و ایمان با خدا و متابعت خود میخواند و از اعمال قبیحه نهی می‌نمود و باطاعت خدای ترغیب میفرمود و ایشان آنحضرت را اجابت و اطاعت نمودند چون مشیت الهی بعذاب آن گروه علاقه یافت رسولی چند با ایشان بفرستاد

تا آن جماعت را خائف کرده اند و حجت بر ایشان تمام فرمایند طغیان ایشان برافزون گردید لاجرم ملکی چند بفرستاد تا مؤمنان را از شهر ایشان بیرون کنند و ایشان در آنشهر جز یک خانه از مسلمانان نیافتند پس ایشان را خارج کردند و با لوط گفتند که شب اهل خود را بغیر از زنت از این شهر بیرون بر چون شب به نیمه رسید لوط با دختر انش راه برگرفت و زنش بازگشت و بسوی قوم خود شتابان برفت تا ایشان را از بیرون رفتن لوط خبر دهد چون صبح درآمد از عرش الهی با من ندا رسید که ای جبرئیل قول خدا لازم و امرش متحتم شده است در عذاب قوم لوط پس بشهر قوم لوط فرود شو با آنچه احاطه کرده است با آن و آنجمله را از طبقه هفتم زمین برکن و بآسمان برآور و نگاهدار تا فرمان پروردگار جبار در گردانیدن آن بتو باز رسد و سرای لوط را تا نشانی روشن و آیتی هویدا باشد بجای بگذار که مرا آیت عبور کنندگان عبرتی گردد پس من بسوی آن گروه ستمگر فرود شدم و بال راست خود را بر طرف شرقی آنشهر بزدم و بال شرقی خود را بر طرف غربی آن بزدم و کشدم ای محمد از زیر طبقه هفتم زمین بغیر از منزل آل لوط را که آنرا برای راه گذریان علامتی گذاشتم و آنجمله را در میان بال خود بالا بردم و در جای تنگی اهل آسمان صدای خروس ایشان را می‌شنیدند باز داشتم چون آفتاب سر برکشید از پیشگاه عرش کبریا ندا رسید که ای جبرئیل شهر را بر این قوم برگردان پس شهر را برگردانیدم چنانکه زیرش زبر گردید و خدای تعالی سنگها از سجیل که بجمله دارای علامت یا منقط بودند بر ایشان بیارید و این عذاب از ستمکاران امت تو یا محمد که بکردار ایشان بروند بعید نیست رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود ای جبرئیل شهر ایشان در کجا بود عرض کرد آنجا که امروز بحیره طبریه است در نواحی شام آنحضرت پرسید که چون شهر را بر ایشان برگردانیدی آنشهر کجا افتاد عرض کرد یا محمد در میان دریای شام تا مصر بیفتاد و در میان دریا تلها گردید و در حدیث موثق دیگر از آن حضرت منقول است که چون ملائکه برای هلاک نمودن قوم لوط بیامدند گفتند ما اهل این شهر را هلاک کنند و باشیم چون ساره این سخن را بشنید از قلت ملائکه و کثرت آن گروه در عجب شد و گفت کی میتوانند با این قوم با این قوت و کثرت ایشان برابری کند پس آنحضرت را باسحق و یعقوب بشارت دادند ساره چون بشنید بر روی خود بزد و گفت پیره زالی که هرگز فرزند نیاورده چگونه فرزند از او پدید شود و درین وقت ساره نود ساله بود و از عمر شریف حضرت ابراهیم علیه السلام یکصد و بیست بپای رفته بود آنگاه ابراهیم علیه السلام در باب قوم لوط شفاعت کرد لکن مؤثر نگشت پس جبرئیل با دیگر ملائکه نزد لوط علیهم السلام آمدند و چون قومش بدانستند که لوط مهمان دارد بجانب سرایش دوان و شتابان شدند لوط بیامد و دست بر روی نهاد و ایشان را سوگند داد و گفت از خدای بترسید و مرا در کار مهمانان من رسوا مکنید گفتند ما نگفتیم مهمان بسرای اندر میار لوط فرمود اینک دختران من اند ایشان را

۵۳ بنکاح حلال شما میدهم تا از میهمانان من دست بردارید گفتند ما را در دختران تو حقی نیست و تو خود دانستی
که ما چه خواهیم لوط گفت چه بودی اگر قوتی یا پناه محکمی میداشتم جبرئیل میگوید کاش میدانست که او را قوتی
هست پس لوط را نیز خود طلبید و آنجماعت در را گشودند و اندر شدند جبرئیل با دست خود بآنجماعت اشارت
کرد و همه کور شدند و دست بر دیوار میگرفتند و قسم میخوردند که چون بامداد شود احدی از آل لوط را باقی
نگذاریم جبرئیل گفت همانا ما رسولهای پروردگار توایم لوط گفت زود باش گفت بلی باز گفت ای جبرئیل
زود باش جبرئیل گفت موعد ایشان بامداد است آیا بامداد نزدیک نیست آنگاه جبرئیل با لوط گفت
تو با فرزندان خود از این شهر بیرون روید تا بفلان موضع برسید گفت ای جبرئیل الاغهای من ضعیف
هستند گفت بار کن و از این شهر بیرون رو لوط بار برنهاد و چون هنگام سحرگان در رسید جبرئیل فرود
شد و بال خود را در زیر آن شهر بیفکند و چون بسیار بلند کردانید بر آنقوم برگردانید و دیوارهای
شهر را نگونسار ساخت و زن لوط بانگی عظیم بشنید چنانکه از هیبتش هلاک شد و نیز در آن کتاب
بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام منقول است که فرمود رسول خدای صلی الله علیه و آله بهر صبح و شام
از بخل ورزیدن بخدای تعالی پناه میبرد و ما نیز از بخل بخدا پناه میبریم بارتعالی میفرماید هر کس
نگاه داشته شود نفسش از بخل چنین کس از رستگاران باشد و ترا از فرجام نکوهیده بخل خبر
میدهم همانا قوم لوط مردم شهری بودند که بر طعام خود بخل میورزیدند و این صفت ایشان را بدردی
مبتلا کردانید در فرجهای ایشان که دوا نداشت آنگاه فرمود که شهر قوم لوط در سر گذرگاه
قافله هائی که بشام و مصر میرفتند واقع بود و اهل قوافل نزد ایشان فرود آمدندی و ایشان را
ضیافت کردندی چون کار ضیافت بسیار شد سینهای آنجماعت بسبب بخل و زبونی نفس تنگی گرفت
از اینروی چون میهمانی بر ایشان فرود شدی بفضیحتش سر بر آوردند و بدون آنکه میل و خواهشی بلواط
و آن کردار شنیع داشته باشند با وی در می آویختند و قصد ایشان از این کردار قبیح جز آن نبود
که قوافل بشهر ایشان اندر نشوند و بضیافت ایشان ناچار نگردند و این عمل شنیع از ایشان در امصار
و بلدان شهرت یافت و قوافل از آنقوم حذر می نمودند و صفت بخل بلائی بر آنجماعت وارد ساخت
و مسلط کردانید که از خویشتن باز داشتن نتوانستند تا اینکه میل نفس ایشان بآن عمل قبیح بآنجا پیوست
که مردان را از شهرها با جرتها طلب مینمودند تا این عمل نکوهیده را بپای گذارند پس کدام درد از
بخل بدتر و در حضرت خدای از بخیل بودن رسواتر و قبیح تر است راوی سؤال کرد که آیا مردم
شهر لوط بیکباره گرد اینکار می گشتند فرمود بلی مگر یک سرای از مسلمانان مگر نشنیده که خدای فرموده آیت
که بیرون کردیم در آنشهر هر که از مومنان بود و نیافتیم مگر یک خانه از مسلمانان آنگاه آنحضرت
فرمود لوط سی سال در میان آنقوم بماند و ایشان را بحضرت یزدان بخواند و از عذاب آلهی

۵۴ حذر میداد و ایشان قومی بودند که از غایط پاکیزه نبودند و از جنابت غسل نمیکردند و لوط پسر خاله
ابراهیم علیه السلام بود و ساره زوجه ابراهیم خواهر لوط بود و لوط و ابراهیم دو پیغمبر مرسل بودند
که مردم را از عذاب خدا تخویف میدادند و لوط مردی سخی و کریم بود و هر میهمانی بروی فرود میشد او را
ضیافت مینمود و ایشان را از شر قوم خود تحذیر می نمود چون قوم لوط این حال را از وی مشاهدت کردند
گفتند آیا ترا از جمله عالمیان نهی نکردیم که میهمانی که بر تو وارد شود او را ضیافت مکن و اگر چنین کنی
ضیاف ترا مفتضح سازیم و ترا نزد ایشان خوار و ذلیل میکردانیم از این روی چون میهمانی بر لوط
وارد شدی از آن بیم که مبادا قوم او میهمان را فضیحت رسانند پنهان مینمود چه لوط را در میان
ایشان قبیله و عشیرتی نبود و لوط و ابراهیم پیوسته متوقع بودند که عذاب بر آنقوم نازل شود و ابراهیم
و لوط علیهما السلام را در حضرت یزدان منزلتی شریف بود و هر وقت خدای تعالی بعذاب قوم لوط
اراده مینمود مودت و خلت ابراهیم و محبت لوط را ملاحظه فرموده عذاب ایشان را بتاخیر می افکند
چون غضب خدای بر ایشان شدید گردید و عذاب آنجماعت را مقدر فرمود مقرر گردانید که ابراهیم را
در ازای عذاب قوم لوط بپسری دانا که در مصیبتی که در هلاک قوم لوط بآنحضرت میرسد اسباب
تسلی باشد عوض دهد پس فرستادگان خدای آنحضرت را باسمعیل بشارت بیاوردند و در
شب در آمدند و آنحضرت بیمناک گردید و از ایشان بترسید که دزد باشند چون ملائکه او را هراسان
و ترسان دیدند سلام کردند آنحضرت جواب سلام باز داد و فرمود من از شما ترسانم گفتند ترسان
مباش چه ما رسولان پروردگار توایم بشارت میدهیم ترا بپسری دانا امام محمد باقر علیه السلام فرمود
پسر دانا اسمعیل بود از هاجر پس ابراهیم با رسولان فرمود آیا بشارت میدهید مرا که در اینحال پیری فرزندی
از من پدید شود همانا بعجب امری با من بشارت میدهید گفتند بشارت میدهیم ترا بحق و از راستی از نومیدان
مباش آنگاه فرمود بعد از بشارت بچه کار دیگر آمده اید گفتند با این مجرمان قوم لوط فرستاده شدیم که ایشان
گروهی از فاسقان بوده اند تا بترسانیم ایشان را از عذاب پروردگار عالمیان ابرهیم فرمود همانا لوط در میان
ایشان است گفتند ما بهتر دانیم که در اینجا کیست البته او را و اهل او را مگر زن او را نجات میدهیم چه او از باقی
ماندگان در عذاب است چون رسولان نزد آل لوط آمدند لوط گفت شما را نمی شناسم گفتند بلکه بسوی تو
آمده ایم برای آنچه قوم تو در عذاب خدا شک می نمودند و براستی بسوی تو آمده ایم که قوم ترا از عذاب
بترسانیم و ما از راستگویانیم چون هفت روز و هفت شب دیگر بگذرد در نیمه شب اهل خود را از این قوم
بیرون بر و هیچیک از شما نگاه بعقب نکند مگر زن تو که میرسد باو آنچه بقوم میرسد و برو بدر
آن شهر که مامور خواهید شد و با لوط گفتند چون صبح شود همه قوم هلاک شوند و چون صبح روز هشتم
طالع شد دیگر باره خدای تعالی رسولها بسوی ابراهیم بفرستاد که آنحضرت را باسحق بشارت دهند و او را

تعزیت و تسلی فرمایند بهلاکت شدن قوم لوط چنانکه در جای دیگر فرموده است بتحقیق که آمدند رسولان ما
بسوی ابراهیم با بشارت و سلام کردند و ابراهیم جواب ایشان را باز داد و درنگی نکرد که عجلی حنیذ آورد
فرمود یعنی ذبح شده و بریان و نیکو پخته شده چون ابراهیم علیه السلام نگران گردید که ایشان بآن بریان
دست دراز نمیکنند از آنها بترسید چه در آنزمان چنین بود که از طعام یکدیگر میخوردند از شر همدیگر ایمن بودند و طعام
نخوردن ایشان دشمنی بود گفتند مترس همانا ما بسوی قوم لوط فرستاده شده ایم و زنش ایستاده پس او را باسحق و از
عقب اسحق یعقوب بشارت دادند ساره از شگفتی سخن ایشان بخندید و گفت یا ویلتا آیا از من فرزندی
بهم خواهد رسید و من پیره زالم و اینک شوهرم پیر است همانا امریست عجیب گفتند آیا از امر خدا در عجب میروی
و برکات خدا بر شما اهل بیت لازم و نازل است که او حمید و مجید است چون ابراهیم بشارت اسحق را بشنید
و خوف از دلش زایل شد در حضرت خدای شروع بمناجات کرد و بشفاعت قوم لوط پرداخت که
خدا بلا را از ایشان بگرداند پس یزدان تعالی بآنحضرت وحی فرستاد ای ابراهیم از این امر درگذر
چه فرمان پروردگار تو آمده و عذاب من بایشان میرسد بعد از طلوع آفتاب همین روز و این حتم است
و بازگشتن ندارد و دیگر در آن کتاب بسند معتبر از حضرت باقر صلوات الله علیه منقول است که قوم لوط
بهترین قومی بودند که خدا تعالی ایشانرا خلق فرموده است و ابلیس در گمراه ساختن ایشان بسیار میکوشید
و از نیکی و خوبی ایشان آن بود که چون از پی حاجتی میرفتند مردان بجمله میرفتند و زنها را تنها میگذاشتند
شیطان چاره که در کار ایشان کرد این بود که چون آنجماعت از مزارع و اموال و امتعهٔ خود باز میشدند
شیطان بیامدی و آنچه ایشان بساخته بودند ویران کردی ایشان با هم گفتند باید کمین سازیم تا این
شخص که متاع ما را خراب میکند بدانیم پس در کمین نشستند و او را بگرفتند ناگاه پسری را در نهایت حسن و جمال
دیدند گفتند توئی که امتعهٔ ما را خراب میکردی گفت آری منم که چند دفعه متاعهای شما را خراب میکردم
ایشان رای بر آن قرار گرفت که او را بکشند پس او را بشخصی بسپردند چون شب در رسید شیطان فریاد
برکشید آن شخص گفت ترا چیست گفت پدرم مرا در شب بر روی شکم خود میخوابانید گفت بیا بر روی
شکم من بخواب شیطان بخوابید و حرکتی چند نمود که آمیزش را بر آن داشت و با او تعلیم نمود که با او لواط
کند پس با شیطان بسوخت و لذت دریافت آنگاه شیطان از ایشان بگریخت و چون صبح شد
آمد و در میان قوم آمد و ایشان را از کردار دوش باخبر ساخت و آنجماعت را خوش افتاد چه از آن پیش
بآن عمل باخبر نبودند پس بآن عمل قبیح مشغول شدند تا بجائی که مردان بمردان اکتفا ورزیدند و کمین
بر می نهادند و هر کس را که از بهر ایشان گذر افتادی میگرفتند و با وی در می سپوختند تا گاهیکه مردم
شهر ایشان را ترک نمودند و ایشان زنان را بگذاشتند و با پسران پرداختند چون شیطان بدانست
که نیرنگ خود را در کار مردان استوار ساخت بصورت زنی برآمد و نزد زنها شد و گفت همانا

مردان شما بیکدیگر مشغول شده اند شما نیز با یکدیگر مساحقه نمائید پس زنان نیز بیکدیگر اشتغال یافتند
و هر چند لوط علیه السلام ایشانرا پند میداد سود نمیداد تا وقتی که حجت یزدان بر ایشان تمام گردید پس
خداوند تعالی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را بصورت پسران ساده روی با قباها بر تن و عمامها بر سر بر ایشان بفرستاد
و ایشان بر لوط بگذشتند و این وقت لوط مشغول زراعت بود با ایشان گفت بکجا میروید همانا هرگز از شما
بهتر ندیده ام گفتند آقای ما ما را باین شهر فرستاده است لوط گفت مگر خبر مردم این شهر با آقای شما نرسیده است
که چه میکنند سوگند با خدای مردان را میگیرند و آنچند با وی کردار نکوهیده میورزند که خون بیرون آید
گفتند آقای ما با ما فرمان کرده است که در میان این شهر راه برویم لوط گفت پس مرا با شما حاجتی است
گفتند کدام است گفت درنگ نمائید تا هوا تاریک گردد پس ایشان نزد لوط بنشستند و آنحضرت دختر
خویشرا بفرستاد تا از بهر ایشان نانی بیاورد و آبی در کدو کند و عبائی بیاورد تا بر خود بپوشند و سرما نخورند
چون دختر روانه شد و باران ببارید و وادی مملو گردید لوط بترسید که سیلاب ایشان را غرق نماید گفت
بپای شوید تا برویم و لوط نزدیک دیوار میرفت و ایشان در میان راه عبور میکردند لوط با ایشان میگفت
ای فرزندان من بکنار راه بیائید و ایشان می گفتند آقای ما فرموده است که در میان مردم راه سپاریم
و لوط غنیمت همی شمرد که تاریک گردد و ایشانرا قوم او ننگرند پس ابلیس طفل لوط را در چاه بیفکند از این روی
مردم شهر همه در خانهٔ لوط فراهم شدند چون آن پسران را در خانهٔ لوط بدیدند گفتند ای لوط تو نیز در عمل داخل شدی
گفت اینها میهمان من باشند این فضیحت و رسوائی را در کنار نهید گفتند ایشان سه تن باشند یکی را خود
نگاه بدار و آن دو تن را با ما گذار لوط ایشان را بحجره در آورد و گفت کاش اهل بیتی و عشیرتی میداشتم
که مرا از شر شما نگاه میداشتند ایشان خود را بزور در آوردند و در را بشکستند و لوط را بینداختند و بخانه
اندر آمدند اینوقت جبرئیل بلوط گفت ما رسولان پروردگار توایم و ایشان نتوانند بتو ضرری آورند پس
جبرئیل کفی از ریگ برگرفت و بر روی آنجماعت زد و گفت شاهت الوجوه یعنی قبیح باد روهای شما
پس اهل شهر بجمله کور شدند پس از آن لوط از ایشان پرسید که ای رسولان پروردگار من شما را بچه چیز
امر فرموده است گفتند ما را فرمان کرده است که در سحرگاهان ایشان را بگیریم گفت مرا حاجتی است
گفتند چیست گفت این است که هم در این ساعت ایشانرا بگیرید گفتند ای لوط موعد ایشان صبح است
آیا صبح برای آنکس که بخواهیم او را بگیریم نزدیک نیست پس تو دختران خود را بگیر و برو و زن خود را
بگذار امام علیه السلام میفرماید خدای رحمت کند لوط را اگر میدانست که با او در حجره کیست هر آینه میدانست
که یاری کرده شده است در آن هنگام که میگفت کاش بر شما نیروئی میداشتم یا برکنی شدید پناه میبردم
چه کدام رکن از جبرئیل که با او در حجره بود شدیدتر است پس خدا تعالی فرمود این عذاب از امت تو
که ستمکار باشند دور نیست اگر عمل قوم لوط را مرتکب شوند راقم حروف گوید مگر در طی این کتب

 مسطور گشته است که اخباری که بائمه هدی سلام الله علیهم منسوب است در صورتیکه بسند های موثق و صحیح
هستند و محل استعجاب و غرائب باشند نباید در مقام انکار برآمد زیرا که اخبار و کلمات ایشان معانی
و رموزات دارد که توضیحش برای همه کس و هر فهم و ادراکی آسان نیست و تکلیف مورخ نقل اقوال از کتب
معتبره است نه اجتهاد در آن خواه سنتش محل غرابت نباشد یا باشد چه عوالم قدرت الهی از آن برتر است که
عقول و افهام نارسای خود را در قبول آن شرط بدانیم و چون از برکت وجود مرحمت نمود حضرت خاتم الانبیا
علیه السلام اغلب آن عذابها و نکالهای سخت که بر ظلم امم سالفه نازل میشد از امت ناجیه این حضرت
ختمی مرتبت مرتفع گردید میفرماید چون این عمل قبیح بسیار نکوهیده و گناهی سخت عظیم است و در حیثیت که
با اینکه در این امت آن گونه عذابهای امم سالفه نازل نمیشود این عذاب از ستمکاران این امت در صورت
ارتکاب عمل قوم لوط مرتفع نگردد همانا در میان علما در عرض نمودن لوط دخترهای خود را بر آن قوم اختلافات
بر چند وجه بعضی گفته اند که مراد از دختر با جنس زنهای ایشان بود زیرا که هر پیغمبری پدر امت خود میباشد پس غرض
لوط آن بوده است که زنهای شما پاکیزه تر و بهتر باشند از پسران چرا با آنها که بر شما حلال هستند رغبت نجوئید
و بعضی گفته اند که ایشان از نخست خواستگاری دخترهای آنحضرت مینمودند و باعتبار کفر ایشان قبول نمی فرمود
در این هنگام از روی اضطرار راضی شد و ایشان قبول نکردند و این نیز بر دو وجه میتواند بود اول آنکه
در آن شریعت دختر بکافران حلال بوده باشد دوم اینکه بشرط ایمان آوردن تکلیف کرده باشد و گفته اند
دو تن در میان ایشان بودند که سرکرده آن جماعت بودند و تمامت آن مردم باین دو تن مطیع بودند
لوط همی خواست که دو دختر خود را بآن دو تن بدهد شاید آن قوم باین سبب از اذیت و آزار آن حضرت
دست باز دارند والله تعالی اعلم

ذکر اخباریکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در بارهٔ ذوالقرنین وارد شده است

در کتاب حیوة القلوب باسانید صحیحه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که ذوالقرنین پیغمبر نبود
لکن بندهٔ شایسته خدا بود و خدا او را دوست میداشت و اطاعت و فرمان برداری حضرت یزدان را
می نمود و خداوند او را اعانت و یاری فرمود و او را در میان ابر صعب و ابر نرم و هموار مختار ساخت
و ذوالقرنین ابر نرم را اختیار نمود و بر آن سوار شد و بهر گروهی که میرسید رسالت خویش را خود ش
بایشان میرسانید که مبادا رسولان او دروغ بگویند و در حدیث معتبر دیگر فرمودند ذوالقرنین را میان
دو ابر مخیر ساختند و او ابر نرم و ملایم را اختیار کرد و ابر صعب را برای حضرت صاحب الامر گذاشت
سؤال کردند صعب کدام است فرمودند ابریست که در آن رعد و صاعقه و برق بوده باشد

 و حضرت قائم صلوات الله علیه بر چنان ابری بر نشیند و با سباب آسمانهای هفت گانه بالا خواهد رفت
و هفت زمین را خواهد گردید که پنج زمین آباد است و دو زمین خراب و نیز در آن کتاب بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که خدای تعالی مبعوث نفرمود پیغمبری را در زمین که پادشاه باشد مگر
چهار نفر بعد از نوح علیه السلام ذوالقرنین که نام او عیاش بود و داود و سلیمان و یوسف علیهم السلام
اما عیاش پس مالک شد ما بین مشرق و مغرب را و اما داود پس مالک شد ما بین شامات و اصطخر فارس را
و این چنین بود ملک سلیمان و اما یوسف مالک شد مصر و صحراهای آنرا و بدیگر جای تجاوز نکرد و اقم حروف گوید
پیغمبری ذوالقرنین شاید بر سبیل تغلیب و مجاز باشد چه مقام او نزدیک برتبت پیغمبری بود و در عداد ایشان مذکور شد
و نیز در آن کتاب بسند معتبر از حضرت باقر سلام الله منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
آن موضعی که ذوالقرنین نظران کردید که آفتاب در چشمه گرم فرو میرود شهر جابلقا بود و هم بسند معتبر از حضرت
باقر علیه السلام مرویست که ذوالقرنین با ششصد هزار سوار بحج برفت چون داخل حرم گردید بعضی از اصحاب او
تا خانه کعبه مشایعت کردند و چون برگشت گفت شخصی را دیدم که از او نورانی تر و خوشتر ندیده ام گفتند وی
ابراهیم خلیل الرحمن است چون این سخن بشنید فرمود چارپایان را زین بر نهید پس زین بر نهادند آن ششصد
هزار اسب را در آن مقدار از زمان که یک اسب را زین نهند ذوالقرنین فرمود سوار نمیشوم بلکه بسوی خلیل خدا
پیاده میروم و ذوالقرنین و اصحابش پیاده بیامدند تا حضرت ابرهیم علیه السلام را ملاقات کرد ابراهیم
از وی پرسید بچه چیز عمر خود را قطع کردی تا دنیا را طی نمودی گفت بیازده کلمه سُبْحَانَ مَنْ هُوَ بَاقٍ لَا يَفْنىٰ
سُبْحَانَ مَنْ هُوَ عَالِمٌ لَا يَنْسىٰ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ حَافِظٌ لَا يَسْقُطُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ بَصِيرٌ لَا يَرْتَابُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ
قَيُّومٌ لَا يَنَامُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ مَلِكٌ لَا يُرَامُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ عَزِيزٌ لَا يُضَامُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ مُحْتَجِبٌ لَا يُرىٰ
سُبْحَانَ مَنْ هُوَ وَاسِعٌ لَا يَتَكَلَّفُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَلْهُو سُبْحَانَ مَنْ هُوَ دَائِمٌ لَا يَسْهُو
و از این پیش در ذیل مجلدات مشکوة الادب بر حسب مناسبت مقام باحوال ذی القرنین و اینکه وی
غیر از اسکندر رومی است اشارت رفته است و چنانکه در قرآن مجید رسیده است که ذوالقرنین پیروی کرد
سببی را تا رسید بمحل طلوع کردن آفتاب و دید که آفتاب طلوع مینماید بر گروهی که نگردانیده ایم برای آن بجز آفتاب
ستری را که ایشان را از آن بپوشاند در حدیث معتبر در کتاب مذکور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که فرمودند ندانسته بودند خانه ساختن را یعنی معنی نداشتن ستر که خدای فرموده این میباشد

ذکر بعضی اخباریکه از حضرت امام محمد باقر در بارهٔ حضرت یعقوب و یوسف علیهم السلام مأثور است

در کتاب حیوة القلوب بسند حسن مرویست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند که

۵۹ که حضرت یعقوب علیه السلام در آنحال که با فرزندان خود فرمود بروید و تفحص کنید از یوسف و برادرش
آیا میدانست که او زنده است و حال آنکه بیست سال بود که از وی مفارقت کرده و از بسیاری گریستن
بر یوسف چشمهایش نابینا شده بود فرمود بلی میدانست وی زنده میباشد چه در سحرگاهان در حضرت
یزدان دعا کرد تا ملک الموت را نزد او فرستد ملک الموت با روئی بس نیکو و بوئی بس خوش بر وی
نازل شد یعقوب گفت تو کیستی گفت ملک الموت هستم که از خدای خواستی مرا تو فرستد با من چه حاجت
داری ای یعقوب گفت مرا خبر ده که ارواح را از اعوان خود مجتمعه قبض میکنی یا بتفاریق میگیری گفت متفرق
میگیرم گفت قسم میدهم ترا بخدای ابراهیم و اسحق و یعقوب که خبر دهی مرا آیا روح یوسف بتو رسیده است
گفت نی اینوقت یعقوب بدانست که یوسف زنده است و با فرزندان خود گفت ای فرزندان من
بروید و از یوسف و برادرش تفحص نمائید و از رحمت خدا نا امید مشوید چه جز گروه کافران از رحمت
یزدان نومید نمیشوند و از این پیش در کتاب احوال امام زین العابدین علیه السلام حدیثی باین تقریب
مذکور شد و دیگر در آن کتاب بسند معتبر از حضرت باقر صلوات الله علیه مسطور است که تاویل خوابیکه
حضرت یوسف دیده بود که یازده ستاره با آفتاب و ماه او را سجده کردند آن بود که پادشاه مصر
خواهد شد و پدر و مادر و برادرانش نزد وی خواهند رفت پس آفتاب مادر یوسف بود که راحیل نام
خواب حضرت یوسف ۶۱ داشت و ماه حضرت یعقوب بود و یازده ستاره برادران او بودند چون بر آنحضرت در آمدند
خدایرا همگی سجده کردند که یوسف را زنده دیدند و این سجده برای خدا بود نه از برای یوسف
و بسند معتبر از آن حضرت روایت است که یوسف علیه السلام یازده برادر داشت و بن یامین از آنها
بود که با وی از یک مادر بودند و یعقوب را اسرائیل الله میگفتند یعنی خالص از برای خدا یا برگزیده خدا
بود و او پسر اسحق پیغمبر خداوند و اسحق پسر ابراهیم خلیل خدا بود و چون یوسف آن خواب را دید
در سن نه سالگی بود و چون آنخواب را در خدمت یعقوب معروض داشت یعقوب فرمود ای فرزند
عزیز من خواب خود را با برادران خود مگوی چه اگر بگوئی در کار تو مکر نمایند بدرستی که شیطان برای انسان
دشمنی است که دشمنی خود را ظاهر کننده است یعنی برای دفع تو حیلتی خواهند نمود پس یعقوب با یوسف
فرمود چنانکه این خواب را دیدی برخواهد گزید ترا پروردگار تو و بتو تعلیم خواهد فرمود از تاویل احادیث
یعنی تعبیر خوابها یا اعم از آن و از سایر علوم الهی و تمام خواهد فرمود نعمت خود را برای تو به پیغمبری
چنانکه تمام فرمود نعمت خود را بر دو پدر تو پیش از تو که ایشان ابراهیم و اسحق بودند بدرستیکه پروردگار تو
دانا و حکیم است و یوسف در حسن و جمال بر تمامت مردم و در کار خویش فزونی داشت و یعقوب
بسیارش دوست میداشت و بر سایر فرزندان اختیار میفرمود از این روی برادرانش را حسد مستولی
شده و با یکدیگر گفتند چنانکه خدای میفرماید که یوسف و برادرش محبوب تر هستند بسوی پدر ما از ما

۶۰ و حال آنکه ما عصبه ایم و فرمود یعنی جماعتی هستیم بدرستیکه پدر ما در اینباب در گمراهی هویداست پس تدبیر
همی ساختند که یوسف را بکشند تا شفقت پدر اختصاص یابد لاوی از میانه گفت کشتن او جایز نیست بلکه
او را از دیده پدر خود پنهان میکنیم تا پدر او را نه بیند و با ما مهربان گردد پس بخدمت پدر آمدند و عرض کردند
ای پدر چرا ما را بر یوسف امین نمیگردانی با آنکه خیرخواه او هستیم بفرست او را تا بچرد فرمود یعنی گوسفند بچراند
و بازی کند همانا ما او را محافظت و نگاهبانی کنیم پس خداوند بر زبان یعقوب جاری کرد که گفت مرا اندوه
می آورد بردن شما او را میترسم که گرگ او را بخورد و شما از وی غافل باشید عرض کردند اگر گرگ او را بخورد
با آنکه ما عصبه ایم و با او همراه هر آینه از زیان کاران خواهیم بود فرمود ده نفر تا سیزده نفر را عصبه میگویند
چون یوسف را بردند و اتفاق کردند که او را در ته چاه بیندازند و ما وحی کردیم بسوی یوسف در چاه که تو
خبر خواهی داد ایشان را باین امر در وقتیکه ندانند و نشناسند حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرماید
یعنی جبرئیل نازل شد در چاه و با او گفت ترا عزیز مصر و جلالت خواهیم کرد و برادران تو را
محتاج مینمائیم که بسوی تو بیایند و تو ایشان را خبر دهی بآنچه امروز نسبت با تو کردند و ایشان نشناسند
ترا که یوسفی و دیگر در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که یعقوب
بیوسف علیهما السلام فرمود ای فرزند زنا مکن که اگر مرغی زنا میکند پرهایش میریزد راقم حروف
گوید میتوان گفت که چون حضرت یعقوب حالت یوسف و زلیخا را بعلم نبوت میدانست از نخست
نصیحت یعقوب بیوسف این نصیحت با وی گذاشت و دیگر در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام بسند معتبر
ابتلای زلیخا مذکور است که چون زلیخا پریشان و نیازمند گردید بعضی با او گفتند نزدیک یوسف بیا که اکنون
عزیز مصر است تا ترا اعانت فرماید و برخی با او گفتند از آن میترسم که اگر نزدیک او شوی بسبب آن
آزارها که با او رسانیدی ترا آسیبی رساند زلیخا گفت از آنکس که از خدای میترسد نمیترسم چون بخدمت
یوسف رفت یوسف را بر تخت سلطنت بدید گفت سپاس خداوندی راسزاست که بندگان را
بطاعت خود پادشاه گردانید و پادشاهان را بمعصیت خود بنده گردانید پس یوسف علیه السلام او را
بعقد خود در آورد و زلیخا را دوشیزه یافت و با او فرمود آیا این بهتر و نیکوتر نیست از آنچه تو بحرام
طلب میکردی زلیخا گفت من در کار تو بچهار چیز مبتلا شده بودم من مقبول ترین اهل زمان خود
بودم و تو از اهل زمان خود در حسن و جمال ممتاز بودی و من باکره بودم و شوهر من عنین بود بالجمله
چون یوسف بن یامین را در خدمت خویش نگاه بداشت یعقوب بآنحضرت نامه بنوشت
و نمیدانست که وی یوسف است و ترجمه نامه این است بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست
از یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل خدا بسوی عزیز آل فرعون سلام بر تو باد بدرستیکه
مذکور میدارم خداوند را که جز او خداوندی نیست اما بعد بدرستیکه ما اهل بیتی هستیم که اسباب بلا

سوی ما متوجه است جدّم ابراهیم را در طاعت پروردگارش بآتش درانداختند و خدا آتش را
بروی سرد و سلامت فرمود و خداوند با جدّم امر فرمود که پدرم را بدست خود ذبح کند پس خداوند
فدا داد بآنچه فدا داد و مرا پسری بود و عزیزترین مردم بود نزد من و او از پیش من ناپدید شد و اندوه او نور
دیده مرا تباه ساخت و برادری داشت که از مادر وی بود هرگاه آن گمشده را یاد میکردم برادرش را بسینه خود
می چسبانیدم و شدّت اندوه مرا تسکین میداد و او نیز بتهمت دزدی محبوس گردیده است و من ترا
گواه میگیرم که من هرگز دزدی نکرده ام و فرزند دزد از من بهم نرسیده است چون یوسف این نامه را
بخواند بگریست و فریاد کرد و گفت این پیراهن مرا ببرید و بر روی او بیفکنید تا بینا شود و او با اهل خویش
نزد من بیایند و دیگر در آن کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که بزغاله را بکشتند
و پیراهن یوسف را بخون بیالودند چون اینکار بپای بردند لاوی با ایشان گفت ایقوم ما فرزندان
یعقوبیم اسرائیل فرزند اسحق پیغمبر خدا فرزند ابراهیم خلیل خدا صلواة الله علیهم آیا گمان می کنید
که خداوند این خبر را از پیغمبر خود مخفی خواهد داشت گفتند پس چه چاره سازیم گفت برخیزیم و غسل کنیم
و نماز بجماعت میگذاریم و بحضرت خدا تعالی تضرع میبریم تا این خبر را از پدر ما پنهان بدارد
همانا خدا تعالی بخشنده و مهربان و کریم است پس برخاستند و غسل کردند و در سنّت ابراهیم
و اسحق و یعقوب چنان بود که تا یازده تن انجمن نمیکردند نمی توانستند نماز بجماعت گذاشت و ایشان
ده تن بودند گفتند چه سازیم که پیشوای نماز نداریم لاوی گفت خدا را امام نماز کردانیم پس نماز بگذاشتند
و بگریستند و بدرگاه ایزد دادار تضرع نمودند که این خبر را از پدر ایشان نهان فرماید و هنگام خفتن
بخدمت پدر خویش با دیدهٔ گریان بیامدند و پیراهن بخون آلودهٔ یوسف را بیاوردند و عرض کردند
ای پدر همانا ما برفتیم تا بجرو دویدن کنیم و یوسف را با متاع خویش بگذاشتیم پس گرگ بیامد و او را
بدرید و تو سخن ما را باور نداری هرچند ما راست گویان باشیم و پیراهن یوسف که بخون دروغ
بیالوده بودند بیاوردند یعقوب علیه السلام فرمود بلکه زینت داده است نفوس شما برای شما
امری را پس من بصبوری و شکیبائی جمیل کار کنم و از خدای بر شکیبائی بر آنچه شما در امر یوسف گوئید
یاری میجویم آنگاه فرمود چه بسیار شدید بوده است گرگ با پیراهن او که یوسف را بخورده و پیراهنش را
ندریده است پس اهل قافله یوسف را بمصر بردند و بعزیز مصر بفروختند چون عزیز را آن حسن و جمال
و نور و عظمت و جلال مشاهدت رفت با زوجهٔ خویش زلیخا سفارش نمود که منزل وی را گرامی دار
یعنی منزلت او را بزرگ شمار شاید از وی بما سودی برسد یا او را بفرزندی خویشتن برگیریم و عزیز را
فرزند نبود پس یوسف را گرامی بداشتند و تربیت نمودند و چون بحد بلوغ رسید زن عزیز
بر وی عاشق شد و هیچ زنی را بچهر یوسف نظر نیفتادی جز آنکه از درد عشقش بیتاب شدی

و هیچ مردی در روی بخران نگردیدی مگر آنکه در محبت او از قرار بر کنار افتادی و نور جمال میرنش مانند ماه
شب چهارده لمعان داشتی پس زلیخا همی در آن سعی و کوشش بود که یوسف را بخویشتن مایل کرداند
و با او همخوابه شود تا روزی درهای سرای بر روی او فراز کرد و گفت بشتاب و مرا کامیاب کن یوسف فرمود
ازین کردار نکوهیده و عمل ناستوده که مرا بآن دعوت کنی بخدا پناه میبرم همانا عزیز مرا تربیت کرده و محل مرا
نیکو مقرر داشته بدرستیکه ایزد دادار ستمکاران را رستگار نمیفرماید زلیخا در یوسف درآویخت و در آنحال
یوسف چهرهٔ یعقوب را در کنار خانه بدید که انگشت خود را بدندان میگزد و میفرماید ای یوسف در آسمان
ترا از پیغمبران نوشته اند آنکار مکن که ترا در زمین از زناکاران بنویسند و دیگر در کتاب مسطور سند معتبر
از ابو بصیر منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که یعقوب علیه السلام در مفارقت
یوسف اندوهش سخت شدید گردید و آن چند بگریست که دیده اش سفید شد و برافزون پریشانی
و نیازمندی نیز با وی دست یافت و بهر سال دو دفعه از مصر برای عیال خود در زمستان و تابستان
گندم می طلبید پس جمعی از فرزندان خود را با قلیل مایه با جمعی از رفقا که روانه مصر بودند بمصر فرستاد
چون بخدمت یوسف رسیدند و این در آن هنگام بود که عزیز حکومت مصر را بآنحضرت گذاشته بود
ایشان را بشناخت لکن ایشان بسبب آن هیبت پادشاهی و عزت او را نشناختند پس با ایشان فرمود
مایهٔ خویش را پیش از رفقای خویش بیاورید و با ملازمان فرمان کرد کیل ایشان را زود و تمام بدهید
و چون فارغ شوید مایه ایشان را در میان بار ایشان بگذارید بطوریکه ایشان مطلع نشوند آنگاه
یوسف با برادران فرمود شنیده ام شما دو برادر پدری داشتید ایشان چه شدند گفتند بزرگ را
گرگ خورد و کوچک را با پدرش گذاشته ایم چه او را از خود جدائی فرماید و بسیار بروی ترسان است
یوسف فرمود همیخواهم چون مرتبه دیگر برای خریدن طعام بیائید او را با خود بیاورید و اگر نیاورید
شما را طعام ندهم و نزد خود طلب نکنم چون نزد پدر خود بازشدند و متاع خود را برگشودند سرمایه خود را
در میان طعام خود دیدند گفتند همانا این سرمایه ماست که بما باز پس داده اند و یک شتربار زیاده
از دیگران بما باز گذاشته اند ازین پس برادر ما را با ما بفرست تا بآنجا شویم و طعام بگیریم و او را
محافظت می نمائیم چون شش ماه برگذشت و آذوقه نیاز یافتند یعقوب علیه السلام ایشان را
با سرمایهٔ اندکی بفرستاد و بن یامین را همراه کرد و پیمان خدا را از ایشان بگرفت که تا باختیار
از دست ایشان بیرون نشود البته او را باز گردانند چون بمجلس یوسف علیه السلام درآمدند
پرسید بن یامین با شما است عرض کردند آری بر سر بارهای ماست فرمود او را بیاورید چون
آوردند یوسف بر مسند پادشاهی جلوس کرده بود فرمود بن یامین تنها بیاید و برادران او را
با او نیایند چون نزد یوسف رسید آنحضرت او را در بر کشید و بگریست و بگفت ... نیست
... یه و بر روی پدرم بیندازید

تا چون

آزرده مباش از آنچه برای مصلحت با تو روا میداردم و از آنچه ترا خبر دادم با برادران داستان مران و اندوه مبر آنگاه او را نزد برادران فرستاد و با ملازمان فرمان کرد که آنچه اولاد یعقوب آورده اند بگیرید و بزودی طعام برای ایشان کیل کنید و چون فارغ شوید کیل خود را در میان بار بنیامین بیندازید چون ملازمان آن فرمان بپایان بردند ایشانرا مرخص کرد و بار قطار روانه شدند یوسف با ملازمان از پی ایشان برفتند و با ایشان ملحق گشتند و در میان ایشان ندا برکشیدند ایمردم قافله همانا شما دزدان باشید گفتند چه چیز شما پیدا نیست ملازمان یوسف گفتند صاع پادشاه پیدا نیست و هر که او را بیاورد بار یک شتر گندم باو میدهیم چون بارهای ایشان را بجستند صاع در میان بار بنیامین پدید شد و یوسف فرمود تا او را بگرفتند و محبوس نمودند چندانکه برادران در خلاص او کوشش کردند سود نیافتند چون مأیوس شدند بحضرت یعقوب بازگشتند یعقوب از شنیدن آن قصه گفت انّا لله وانّا الیه راجعون و بگریست و حزنش بسیار شد چندانکه پشت مبارکش بخمید و جهان بر یعقوب و اولاد یعقوب دشوار و رزید تا بدانجا که سخت نیازمند شدند و آذوغه بر ایشان قلت گرفت این وقت با فرزندانش فرمود بروید و از یوسف و برادرش تفحص کنید و از رحمت الهی مأیوس نباشید پس جمعی از ایشان با قلیل مایه روانه مصر شدند و یعقوب علیه السلام بعزیز مصر نامه بنوشت تا او را بر خود و فرزندان خودش مهربان فرماید و فرمود از آن پیش که مایه خویش را آشکار دارید این نامه را بعزیز بدهید و در آن نامه نوشت بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست بعزیز مصر و ظاهر کننده عدل و تمام دهنده کیل از جانب یعقوب بن اسحق بن ابرهیم خلیل خدا که نمرود برای سوختن او هیزم و آتش فراهم کرد و خداوند بروی سرد و سلام ساخت و او را نجات داد ای عزیز خبر میدهم ترا که ما خانواده قدیمیم که بلا از جانب خدا پیوسته بما میرسد تا ما را در هنگام ورود بلا و فرود فرسایش آزمایش نماید بیست سال است که مصائب پیاپی بمن فرا میرسد نخستین آن بود که پسری بنام یوسف داشتم که از میان فرزندان من مایه شادی و سرور من و نور دیده و میوه دل من بود و برادران پدری وی از من خواستار شدند تا او را ببازی و شادی با ایشان بفرستم و او را بامدادان با ایشان روان ساختم و هنگام خفتن بگریستن باز آمدند و پیراهنی بخون دروغ آغشته کردند و گفتند گرگ او را بخورد و بر امر او حزن و فراق من سخت گردیده و در مفارقتش چندان از دیده اشک بگذاشتم که دیده های من از اندوه سپید گردید و یوسف را برادری از خاله او بود که سخت او را دوست میداشتم و او مونس من بود هر گاه یوسف را بیاد آوردم او را فرزند بسینه خود بچسبانیدم و از آن اندوه من قدری سکون میگرفتم برادرانش با من نقل کردند ای عزیز بدو که عاشق شده بپرسیدی و گفتی که اگر او را نزد تو نیاورند گندم بایشان ندهی من او را با ایشان روان داشتم

که برای ما گندم بیاورند و برگشتند و او را نیاوردند و گفتند کیال پادشاه را بدزدیده است و ما خانواده نیستیم که دزدی کنیم اینک او را حبس کرده و دل مرا اندر داوری آورده و اندوه من در مفارقت او چنان سخت گردیده که پشتم بخمید و با آن مصیبتهای پیاپی که بر من فرود گردید مصیبتی عظیم شد اکنون در گشودن راه او و رها کردن او را از حبس بر من منّت گذار و برای ما گندم نیکو بفرست و در نرخ آن جوانمردی کن و ارزان بده و آل یعقوب را زود روانه کن چون فرزندان روان شدند و نامه را بردند جبرئیل بر یعقوب علیهما السلام نازل شد و گفت ای یعقوب پروردگارت تو میفرماید کدام کس ترا بمصیبتها مبتلا نمود که بعزیز مصر نوشتی یعقوب عرض کرد پروردگارا تو مرا برای عقوبت و تادیب من مبتلا فرمودی یزدان تعالی فرمود آیا غیر از من کسی قادر است که آن بلاها را از تو دفع نماید عرض کرد پروردگارا هیچکس قادر نیست فرمود پس شرم نیاوردی که شکایت مصیبت مرا از من بغیر من آوردی و بمن استغاثت نیاوردی و شکایت بلای خود را بمن ننمودی یعقوب عرض کرد الهی خداوندا من از تو طلب آمرزش میکنم و بحضرت تو توبت میگیرم و از حزن و اندوه خود بتو شکایت مینمایم خدای تعالی فرمود تادیب تو و فرزندان خطاکاران ترا بنهایت رسانیدم ای یعقوب اگر از مصیبتهای خود در آن هنگام که بر تو نازل شد بمن شکایت میکردی و بحضرت من از گناه خود استغفار و توبت میورزیدی هر آینه آن بلاها را از آن پس که بر تو مقدر فرموده بودم از تو دفع میکردم لکن شیطان یاد مرا از خاطر تو فراموش کرد و نومید شدی از رحمت من و منم خداوند بخشنده کریم و دوست میدارم بندگان استغفار کننده و توبه نماینده را که بحضرت من رغبت مینمایند ای یعقوب آنچه از رحمت و آمرزش من در حضرت من است بر میگردانم بسوی تو یوسف و برادرانش را و باز میگردانم بسوی تو آنچه از مال و گوشت و خون تو رفته است و دیده ترا بینا میکنم و پشت کمانی ترا مانند تیر راست میسازم پس خاطرت شاد و دیده ات روشن باد و آنچه کرده ام با تو تادیبی از بهر تو بود پس تادیب مرا قبول کن اما از آنسوی چون فرزندان یعقوب بخدمت یوسف رسیدند و این هنگام آنحضرت بر سریر سلطنت جای داشت عرض کردند ای عزیز همانا ما را و اهل ما را پریشانی دریافته است و بد حالی چنگ در زده است و اندک مایه بیاورده ایم کیل بار را تمام بده و بر ما تصدق کن بنیامین را و این نامه پدر ما یعقوب است که بتو نوشته و در امر برادر ما خواستار شده است که بروی منّت گذاری و فرزندش را بدو باز فرستی یوسف نامه یعقوب را بگرفت و ببوسید و بر بهره و چشم نهاد و بگریست و آواز گریستنش بلند گشت چندانکه آن پیراهن که بر تن داشت از آب دیده اش تر شد آنگاه خود را با برادران بشناخت گفتند همانا حضرت کردگار ترا بر ما اختیار کرده است امروز ما را عقوبت و رسوا مگردان و از گناهان ما درگذر یوسف گفت امروز شما را ملامت و سرزنشی نیست خداوند شما را می آمرزد اکنون این پیراهن مرا که باشک دیده ام تر گردیده ببرید و بر روی پدرم بیندازید

نتوان بوی مرا بشنود بینا کردد و تمامت اهل خود را بجانب من بیاورید آنگاه در همان روز کار ایشان را بساخت
و هر چه بدان حاجت داشتند بداد و بحضرت یعقوب فرستاد چون قافله از مصر بیرون شدند یعقوب
بوی پیراهن یوسف را بشنید و با آن فرزندان که در خدمتش حاضر بودند فرمود بوی یوسف را میشنوم
و فرزندانش همه جا بسرعت با فرح و شادی راه میسپردند و با آنچه از حالت سلطنت و عزتی که حضرت
احدیت بیوسف عنایت فرموده و ایشان بآن سبب مفتخر شده بودند مسرور بودند و از مصر تا
بادیه که یعقوب در آنجا بود در مدت نه روز بیامدند چون بشیر وارد شد پیراهن را بر چهره یعقوب
بیفکند و آنحضرت بینا کردید و سؤال فرمود بن یامین چه شد عرض کردند نزد برادرش گذاشتیم
به نیکوترین حالی آنحضرت سپاس یزدان بگذاشت و سجدهٔ شکر بتقدیم آورد و دیده اش بینش یافت
و پشتش راست کردید و با فرزندانش فرمود که هم در این روز کار سفر بسازید و جانب راه گیرید
پس ایشان در کمال سرعت و شتاب با حضرت یعقوب و یامیل خالهٔ یوسف بجانب مصر روی
نهادند و پس از مدت نه روز بمصر اندر شدند چون بمجلس یوسف اندر آمدند دست بگردن پدر در آورد
و روی او را ببوسید و بگریست و یعقوب را با خالهٔ خویش بر تخت سلطنت بالا برد و بدرون خانه شد
و روغن خوشبو برخود بمالید و بچشم اندر سرمه کشید و جامهای پادشاهانه بپوشید و بخدمت ایشان بیرون
آمد و چون او را دیدند ایشان از پی تعظیم او و شکر خداوند عالمیان همه بسجده در آمدند یوسف در این
هنگام گفت همانا این است تاویل خواب من که از این پیش بدیدم و پروردگار من براستی و حق باز
گردانید کاهیکه مرا از زندان بیرون آورد و شما را از بادیه بمن رسانید از آن پس که شیطان
در میان من و برادران من فساد در افکنده بود و چنان بود که یوسف در آن بیست سال روغن
نمی مالید و سرمه نمی کشید و خود را خوشبو نمیفرمود و نمی خندید و نزدیک زنان نمیرفت تا خداوند تعالی
شمل یعقوب را انجمن کرد و پراکندگانش را فراهم فرمود و یعقوب و یوسف و برادرانش را بیکدیگر
باز رسانید معلوم باد که از این حدیث و بسیاری از احادیث دیگر چنان معلوم می شود که
مدت مفارقت یوسف از یعقوب بیست سال بوده است و مفسران و مورخان در این باب
بخلاف سخن کرده اند پاره بر آن رفته اند که فاصله ما بین خواب حضرت یوسف و اجتماع او
با پدر فرخنده سیرش هشتاد سال بود و بعضی هفتاد سال دانسته اند و برخی چهل سال و گروهی
هیجده سال گفته اند و از حسن بصری روایت کرده اند که در آنحال که یوسف علیه السلام را
بچاه افکندند هفده ساله بود و در بندگی و زندان و پادشاهی هشتاد سال بماند و از آن پس
که پدر و خویشاوندان خود را دریافت بیست و سه سال روزگار شمرد و تمامت عمر آن حضرت
یکصد و بیست سال بود و از پاره روایات شیعه نیز مفهوم میشود که مدت مفارقت

از بیست سال

بینا شدن یعقوب

ملاقات یعقوب در مصر با یوسف

۶۷ از بیست سال برافزون است و نیز از این حدیث معلوم کردید که ما بین از مادر یوسف نبوده بلکه از خالهٔ
آنحضرت است و جمعی کثیر از مفسران بر این عقیدت همزبان باشند و گویند در آنچه روایت رسیده است
که ابوین خود را بر تخت بالا برد بر سبیل مجاز است و مراد از ابوین در اینجا پدر و خاله است و خاله را
مادر گویند چنانکه عم را پدر خوانند و راحیل مادر یوسف فوت شده بود و گویند خداوند راحیل را زنده
ساخت تا خواب او درست کردد و بعضی گفته اند که مادرش در آنوقت هنوز زنده بود و قول اول
اقوی است چنانکه در حدیث معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند که در آن هنگام که یعقوب
نزد یوسف آمد چند پسر همراه او بودند فرمود یازده پسر و پرسش کردند که بن یامین فرزند مادر یوسف
بود یا فرزند خالهٔ او فرمود فرزند خالهٔ او و دیگر در کتاب مسطور از محمد بن مسلم بسند صحیح منقول است
که وی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال نمود که یعقوب از آن پس که بمصر رسید
چند سال زندگانی کرد فرمود دو سال فرمود در آنحال یعقوب در زمین حجت خدا بود یا یوسف فرمود
یعقوب حجت خدا بود و پادشاهی از یوسف بود و چون بعالم قدس ارتحال نمود یوسف جسد
مبارکش را در تابوت گذاشته بزمین شام برد و در بیت المقدس مدفون ساخت و یوسف پس از
یعقوب حجت خدا بود و محمد بن مسلم سؤال کرد که یوسف رسول و پیغمبر بود فرمود بلی مگر در قرآن
نشنیدهٔ که خدا میفرماید مؤمن آل فرعون گفت که آمد یوسف بسوی شما با بینات و معجزات و پیوسته
در او شک میکردید تا چون وی هلاک شد گفتند بعد از وی خدا رسولان نخواهد فرستاد معلوم باد
که در مدت توقف حضرت یعقوب نیز باختلاف سخن کرده اند و دیگر در کتاب مسطور بسند موثق
منقول است که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند آیا فرزندان یعقوب پیغمبران بودند
فرمود نبودند لکن اسباط و اولاد پیغمبران بودند و از دنیا بیرون نشدند مگر سعادتمندان
بدی احوال خود را متذکر شدند و توبه نمودند و دیگر در آن کتاب باسانید معتبره از حضرت امام
محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیهما منقول است که صبر جمیل آنست که هیچگونه
شکایت بسوی مردم با او نباشد بدرستیکه خدای تعالی یعقوب را نزد راهبی از رهبان و عابدی
از عباد بر سالتی فرستاد چون راهب را نظر بر آن حضرت افتاد گمان کرد ابراهیم است
برجست و دست بگردنش در آورد و گفت مرحبا بخلیل یعقوب فرمود من ابراهیم نیستم من یعقوب بن
اسحق بن ابراهیم باشم راهب گفت پس از چه اینچنین پیر شدهٔ فرمود غم و اندوه مرا پیر کرده است
چون بازگشت هنوز از عتبهٔ خانهٔ راهب بیرون نشده بود که از حضرت پروردگار بدو وحی رسید
ای یعقوب شکایت مرا بسوی بندگان من بردی پس در همانجا بسجده افتاد و عرض کرد
پروردگارا دیگر بچنین کاری اعادت نجویم پس وحی خداوند بدو رسید که ترا آمرزیدم دیگر

مدت توقف حضرت یعقوب در مصر

حالات اولاد یعقوب علیه السلام

دیگر چنین کاری مکن و آنحضرت از آن بعد از هرچه بدو از مصائب دنیا رسید با حدی شکایت نکرد مگر اینکه روزی گفت شکایت میکنم حزن و اندوه خود را مگر بخداوند و میدانم از خدا آنچه نمیدانید شما مکشوف باد که در قصص حضرت یعقوب از علما پارهٔ اشکالات وارد شده است و علامهٔ مجلسی آن اشکالات و جواب آن در حیات القلوب اشارت فرموده است هرکس خواهد از آنجا باز داند

احوال حضرت ایوب علیه السلام

ذکر اخباریکه از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام درباره ایوب علیها السّلام وارد است

ابتلای ایوب

در کتاب حیوة القلوب و بحار از ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که ایوب علیه السلام هفت سال بدون اینکه گناهی از وی سرزده باشد مبتلا گردید زیرا که پیغمبران معصوم و مطهرند و گناهی نمی ورزند و بباطل مایل نمیشوند و مرتکب معاصی کبیره و صغیره نمیگردند و فرمود حضرت ایوب بسبب آن بلاهای عظیم که بآن جمله ابتلا یافته بود بویش ناخوش و چهره اش نامطلوب گردید و چرک و خون از آن بیرون نمی آمد و چنان نگشت که هرکس او را ببیند تنفر گردد تا هرکس آنحضرت را مشاهدت نماید وحشت کند و در بدنش کرم نیفتاد و همچنین یزدان تعالی هرکس را از پیغمبران و دوستان که در حضرتش گرامی هستند مبتلا میگرداند و مردم بسبب فقر و پریشانی و بی چیزی از آنحضرت اجتناب میورزیدند و علت دیگر آنکه در نظر ایشان بی قدر شده بود زیرا که بقدر و منزلتی که آنحضرت را در پیشگاه آله بود جاهل بودند و گمان می بردند که استدلالیه آنحضرت از بیقدری او در حضرت خدا و نداست و حال آنکه رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود که بلای پیغمبران از همه کس عظیمتر است و بعد از ایشان هرکه نیکوتر است بلایش بیشتر است و خدا ابتلا فرمود بچنین بلائی که در نظر مردم سهل باشد تا چون معجزات عظیم از وی مشاهدت نمایند برای او دعوی خدائی نکنند و حقتعالی نعمتهای بزرگ باو کرامت فرماید و برای آنکه استدلال کنند بر اینکه ثواب خداوند بر دو قسم است یکی از روی استحقاق عمل میباشد و دیگر از روی اختصاص مبتلا میشود و برای اینکه حقیر نشمارند ضعیفی را بسبب ضعف او و نه فقیری را بعلت فقر او و نه بیماری را بجهت بیماری او و بدانند که خدا هرکرا میخواهد بیمار میکند و هرکرا خواهد شفا عطا میفرماید و بهر هنگام که میخواهد اراده فرماید میگرداند این بلایا را عبرتی برای هرکه خواهد و شقاوتی برای هرکس که خواهد و سعادتی برای هرکه خواهد و در جمیع امور عادلست در قضایای خود و حکیم است در افعال خود و جز آنچه را که صلح حال بندگان او با آن و توانائی ایشان

عصمت انبیا از معاصی

در علت بلای انبیا

سبب ابتلای انبیا علیهم السلام

باوست نسبت بآنها نمیفرماید معلوم باد چنانکه مجلسی اعلی الله مقامه اشارت میفرماید بلائی که بر اکثر ناس وارد میشود برای آن است که کفارهٔ ذنوب ایشان باشد لکن در انبیای عظام که از معاصی کبیره و صغیره معصوم میباشد برای عُلو درجات است مثل استغفار بالنسبه بمعصوم و غیرمعصوم که در غیرمعصوم موجب انحطاط گناهان و در معصوم اسباب عُلو درجات است

احوال موسی و هارون علیهما السلام

ذکر اخباریکه از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام درباره حالات حضرت موسی و هارون سلام الله علیهما وارد است

در کتاب حیات القلوب بسند حسن از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که چون مادر موسی بموسی حمل یافت تا زمانیکه وضع حمل نمود حملش ظاهر نشد و چون بافرعون خبر کرده بودند که بنی اسرائیل میگویند در میان ما مردی بهم خواهد رسید که نام او موسی بن عمران است و هلاک فرعون و اصحابش بدست اوست فرعون زنی چند از قبطیان را بزنان بنی اسرائیل موکل ساخته بود تا محافظت ایشان کنند یعنی بر حمل ایشان نگران باشند و گفت البته مردان و فرزندان ایشان را نخواهم گذاشت تا آنچه خواهند نشود و در میان مردان و زنان جدائی افکند و مردان را در زندانها محبوس ساخت چون موسی علیه السلام متولد گردید و مادرش را باو نظر افتاد غمگین و اندوهناک شد و بگریست و گفت در همین ساعت او را میکشند خدا تعالی دل آن زن را که بمادر موسی موکل ساخته بود بر وی مهربان فرمود و بمادر موسی گفت از چه روی رنگت زرد شده گفت از آنکه همی ترسم که فرزندم را بکشند گفت بیم مدار و چنان بود که هرکس را نظر بر روی موسی افتاد از محبتش بیتاب میشد چنانکه خدا تعالی بآنحضرت خطاب فرمود که افکندم بر تو محبتی از جانب خود و آن زن قبطیه که موکل آنحضرت بود و یرا دوست بداشت و خداوند تابوتی از آسمان برای مادر موسی بفرستاد و بدو ندا رسید که فرزند خود را در تابوت بگذار و بدریا در افکن و بیم مدار و اندوهناک مباش همانا ما او را بسوی تو باز گردانیم و او را از جمله پیغمبران مرسل میفرمائیم پس موسی را در تابوت بگذاشت و در تابوت را بر بست و بر رود نیل در انداخت و فرعون را در کنار رود نیل قصرها بود که از بهر تنزه و سیر بنیان ساخته و با آسیه در یکی از آن قصرها نشسته بود ناگاه نظرش در میان رود نیل بر سیاهی افتاد که موج آبش بلند همی کند و باد بر آن میزند تا بدر قصر فرعون رسید فرعون بفرمود آن تابوت را گرفته نزد او بیاوردند چون درش را بر گشودند پسری در میانش بدیدند فرعون گفت این از بنی اسرائیل است و خداوند از موسی محبت شدیدی در دل فرعون افکند و آسیه نیز در محبت او

بیتاب شد و چون فرعون آهنگ کشتن وی در آمد آسیه گفت او را مکش شاید بما سود بخشد یا بفرزندیش
برداریم لکن نمیدانستند که آنفرزند موعود که از وی میترسند همین فرزند است و فرعون اولاد نداشت
پس فرمان کرد تا از بهرش دایه طلب کنند تا او را تربیت نماید پس زنان بسیاری بیاوردند که
فرزندهای ایشان را کشته بود و موسی شیر هیچیک را نمی خورد چنانکه خدای تعالی فرمود از نخست
و پیشتر زنان شیرده را بروی حرام کردیم و چون بمادر موسی خبر رسید که فرعون او را گرفته است سخت
اندوهناک شد چنانکه خدای تعالی فرموده است که دل مادر موسی از بسیاری اندوه از عقل و شعور
خالی گردید و نزدیک بود که در دنیچهان خود را اظهار نماید یا بمیرد اگر نه آن بود که ما دل او را
محکم ساختیم تا بوعدهای خدا از ایمان آورندگان باشد پس بتایید الهی خود را ضبط کرد و صبر نمود
و بخواهر موسی گفت از پی برادر خویش برو و از وی خبر باز گیر پس خواهرش در سرای فرعون بنزد
وی شد و از دور بروی نگران گردید و ایشان نمیدانستند که وی خواهر موسی است و موسی
هیچیک از آنجماعت را قبول نمیکرد فرعون سخت بیمناک شد خواهر موسی گفت میخواهید شما را
باهل بیتی دلالت کنم که او را محافظت نمایند و نیکخواه وی باشند گفتند آری پس مادرش را بسرای
فرعون بیاوردند چون مادرش موسی را بدید بدامن گرفت و پستان بدهانش بگذاشت موسی به پستان
بچسبید و بشوق تمام تناول نمود فرعون و اهلش شادی کردند و مادر را گرامی داشتند و گفتند این
طفل را برای ما تربیت کن که با تو چنان و چنین کنیم و وعدهای بسیار باو بدادند چنانکه یزدان تعالی
فرموده است باز آوردیم موسی را بسوی مادرش تا دیده اش روشن شود و اندوهناک نباشد و تا بداند
وعده ما حق است لکن بیشتر مردم نمیدانند و فرعون هر فرزندی از بنی اسرائیل متولد میگشت میکشت
و موسی را تربیت مینمود و گرامی میداشت و نمیدانست هلاکش بدست او خواهد بود چون موسی را اتفاق
روزی نزد فرعون بود فرعون عطسه بزد موسی گفت الحمد لله رب العالمین فرعون این سخن را
بروی انکار ورزید و لطمه بر چهره اش بزد و گفت این چیست که گوئی موسی بر جست و بریش فرعون
بچسبید و قدری از آن برکند و فرعون را ریشی دراز بود پس بقصد قتل موسی برآمد آسیه گفت
طفلی است خرد سال چه داند چه میکند و چه میگوید فرعون گفت چنین نیست بلکه داند میگوید و میکند
آسیه گفت اگر خواهی او را بیازمائی طبقی از خرما و طبقی از آتش نزد او بگذار اگر در میان خرما
و آتش تمیز نگذارد چنان باشد که تو گوئی چون هر دو طبق را نزد موسی بنهادند و خواست بجانب
خرما دست دراز کند جبرئیل نازل شد و دستش را با آتش بگردانید اخگری برداشت و بدهان نهاد
و زبانش بسوخت و فریاد برزد و بگریست آسیه با فرعون گفت نگفتم او نمی فهمد فرعون از وی بگذشت
راوی با امام علیه السلام عرض کرد چندگاه موسی از مادرش غایب بود تا باز گردید فرمود سه روز

کندن موسی ریش فرعون را

سوختن زبان موسی

پرسید که هارون با موسی از یک پدر و مادر بود فرمود بلی پرسید هر دو وحی نازل میشد فرمود وحی
بموسی نازل میشد و موسی بهارون وحی میکرد عرض کرد حکمراندن و قضا فرمودن و امر
و نهی کردن با هر دو تن بود فرمود موسی با پروردگار خود مناجات می کرد هارون خلیفه موسی بود در میان
قوم موسی عرض کرد کدامیک پیشتر فوت شدند فرمود هارون قبل از موسی وفات کرد و هر دو تن در تیه
فوت شدند سؤال کرد حضرت موسی فرزند داشت فرمود او فرزند نداشت و اولاد از هارون بود آنگاه
فرمود موسی در خدمت فرعون بکمال عزت و کرامت بود تا بحد مردان رسید و موسی از مراتب توحید سخن
میکرد فرعون بروی انکار مینمود تا باهنگ کشتن آنحضرت برآمد موسی از پیش فرعون بیرون شد و بشهر
اندر آمد و دو مرد را بدید که باهم بجنگ و جدال اندرند یکی قائل بقول موسی علیه السلام و آندیگری بقول فرعون
قائل بود موسی بایشان نزدیک شد و مشتی بسینه آنکه بقول فرعون قائل بود بزد چنانکه در ساعت هلاک شد
موسی از آن بیم در شهر پنهان گردید چون روز دیگر در آمد دیگری بیامد و با شخصیکه بقول موسی علیه السلام
قول داشت در آویخت و آنمرد همچنان از موسی یاری خواست آن فرعونی بموسی گفت آیا میخواهی مرا
بکشی چنانکه دیروز کسی را بکشتی موسی دست از او برداشت و روی بفرار نهاد و کنجور فرعون با موسی
ایمان آورده بود و ششصد سال ایمان خود را پنهان داشته بود چنانکه خدای تعالی فرموده است و گفت
مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را مکتوم میداشت آیا می کشید مردی را بسبب آنکه میگوید پروردگار من
پروردگار عالمیان است و چون فرعون از کشتن موسی آنمرد با خبر شد در جستجوی موسی بر آمد تا او را بکشد
مؤمن آل فرعون بموسی پیام فرستاد که اشراف قوم فرعون مشورت همی کنند تا ترا بقتل رسانند
ازین شهر بیرون شو همانا من ترا از نیک خواهانم پس آنحضرت چنانکه خدای میفرماید ترسان و منتظر آنکه
رسولان فرعون او را دریابند بیرون رفت و بجانب راست و چپ نظر همیکرد و عرض میکرد پروردگارا
از گروه ستمکاران مرا نجات بخش و روانه شهر مدین شد و در میان او و مدین سه روز راه فاصله بود
چون بدروازه مدین رسید چاهی بدید که مردم برای خود و چهارپایان خود آب همی کشند پس در کناری
بنشست و انوقت سه روز برگذشته که چیزی تناول نفرموده بود پس او را بر دو دختر نظر افتاد که
در کنار ایستاده و گوسفندی چند همراه داشتند و بچاه نزدیک نمیشدند موسی با ایشان فرمود از چه آب
نمی کشید گفتند انتظار بازگشتن راعیان را همی کشیم و پدر ما مردیست پیر از نیروی ما آب دادن گوسفندان
بیامده ایم موسی را بر ایشان ترحم رفت و نزدیک چاه شد و با آن شخصی که بچاه نزدیک ایستاده بود
فرمود بگذار تا آب بکشم و یکدلو برای شما و یکدلو از برای خود آب بر آورم و چنان بود که هر دلو ایشان را
ده تن میکشیدند موسی علیه السلام یک تنه یکدلو از بهر دختران شعیب آب برکشید تا گوسفندان ایشان را
آب داد آنگاه بسایه برفت و گفت رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر و سخت گرسنه بود

[illegible] موسی از فرعون

وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود چون موسی کلیم خدا این دعا کرد از خدا سؤال ننمود مگر نانی که بخورد
چه در آن مدت سبزهٔ زمین خوردی و خضرت گیاهها از پشت آنحضرت از کمال نزاری وی دیده میشد
بالجمله چون دختران شعیب بخدمت پدران خویش باز شدند فرمود امروز زود باز شدید ایشان داستان
موسی را با پدر خود باز گفتند حضرت شعیب علیه السلام با یکی از آن دو دختر فرمود برو آن مرد را که از بهر ما آب
کشید با خود بیاور تا اجرت آب کشی او را بدهیم آن دختر با کمال شرم و آزرم بخدمت موسی بیامد و گفت پدرم
ترا خواسته است که در ازای آب کشیدن برای ما مزد دهد موسی برخاست و با او بجانب خانهٔ شعیب روی
نهاد و چون باد بر جامهای آن دختر میوزید و حجم بدنش نمودار میگردید موسی با او فرمود از دنبال من بیا
و مرا راه بنمای من از آن مردم هستم که از پی زنان نظر نمی کنند چون موسی با شعیب ملاقات نمود و داستانهای
خود را با آنحضرت باز نمود شعیب فرمود مترس نجات یافتی از ستمکاران آنگاه یکی از دختران شعیب گفت
ای پدر او را اجیر کن که بهتر کسی است که او را اجاره کنی و نیرومند و امین است شعیب فرمود توانائی و قوت
او را با آنکه دلو را به تنهائی کشید دانستی امانت او را از کجا معلوم ساختی گفت با آنکه راضی نشد من از پیش
روی او راه سپارم تا مبادا نظرش بر عقب من بیفتد پس شعیب با موسی علیه السلام گفت همی خواهم که
یکی از دو دختر گان خود را در نکاح تو در آورم بصداق اینکه در مدت هشت سال اجیر من باشی و اگر
مدت را بده سال تمام کنی اختیار تراست و نمیخواهم کار بر تو دشوار کنم و اگر خدای بخواهد بزودی مرا
از شایستگان خواهی یافت موسی گفت این است شرط میان من و تو و هر یک از دو وعده را بانجام رسانم
بر من تعدی نیست اگر خواهم ده سال بکنم و اگر خواهم هشت سال و خدای بر آنچه گویم وکیل و گواه است
از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند موسی کدام وعده را بپای آورد فرمود ده سال را پرسیدند
قبل از اتمام وعده زفاف شد یا بعد از آن فرمود پیشتر سؤال کردند اگر شخصی زنی را خواستگاری کند
و برای پدرش اجارهٔ دو ماه را شرط نماید آیا جایز است فرمود موسی میدانست شرط را تمام خواهد کرد
این مرد چگونه میداند شرط را تمام می نماید پرسید شعیب کدام دختر را بعقد او در آورد فرمود آن دختر را
که رفت موسی را طلبیده با پدر خود گفت که او را باجاره بگیر که توانا و امین است مع الحدیث چون موسی
مدت ده سال را بپایان برد با شعیب گفت ناچار باید بوطن خود باز شوم و مادر و اهل خود را دریابم چه چیز
بمن میدهی شعیب گفت هر گوسفند ابلقی که امسال از گوسفندان من پدید شود از آن تست چون موسی
خواست گوسفندان را بر ماده برجهاند عصای خود را ابلق کرد و از پوست آن چیزی را بکند و برخی را
بجای گذاشت و عصا را در میان گلهٔ گوسفند نصب فرمود و عبائی ابلق بر آن بیفکند آنگاه گوسفندان نر را
بر ماده برجهانید و در آنسال هر بره که از گوسفندان پدید گردید ابلق بود چون سال بپایان رفت موسی
زن خود را با گوسفندان برگرفت و بیرون آمد و شعیب با ایشان توشه بداد موسی گفت عصائی از تو خواهم

اجیر شدن موسی در خدمت شعیب

مراجعت موسی بوطن

که با من باشد و عصاهای پیغمبران همه بشعیب بمیراث رسیده و در خانه نهاده بود با موسی گفت باین خانه
در آی و یک عصا بردار چون داخل خانه شد عصای نوح و ابراهیم علیهما السلام برجست و بدست موسی آمد
چون آن عصا را بخدمت شعیب آورد گفت این را باز گردان و دیگر عصاها را برگیر و باز همان عصا حرکت کرد
و بدست او آمد و بر اینگونه سه دفعه بگذشت شعیب علیه السلام چون این حالت مشاهدت فرمود گفت
این عصا را برگیر که خداوند ترا باین عصا مخصوص داشته است پس موسی روی بمصر نهاد و در اثنای راه
در شبی تار به بیابانی رسید و باد و سرمائی عظیم او را و اهلش را فرو گرفت موسی نظر افکند و از دور
آتشی بدید چنانکه خدا تعالی در قرآن میفرماید که چون موسی مدت اجاره را تمام نمود و با اهل خویش روان شد
از جانب کوه طور آتشی بدید با اهل خود گفت درنگ نمائید همانا آتشی بدیدم شاید برای شما از آن آتش خبر
یا پارهٔ از آنرا بیاورم تا گرم شوید پس بجانب آن آتش روان شد ناگاه درختی را بدید که آتش در آن
فرا زیدن گرفته چون نزدیک شد تا آتش برگیرد آتش بدو گرائیدن گرفت موسی بترسید و بگریخت
و آتش سوی درخت باز شد چون موسی نگران گردید دید آتش برگشت دیگر باره روی بدرخت نهاد
و همچنان آتش بدو شعله ورگشت و موسی بگریخت تا سه کرت کار بدینگونه بگذشت و در مرتبهٔ سوم
بگریخت و روی باز پس نکرد پس خدای تعالی او را ندا فرمود ای موسی منم خداوند بلکه پروردگار
عالمیانم موسی گفت دلیل بر این چیست فرمود چیست آنکه بدست راست تواست ای موسی
عرض کرد این عصای من است فرمود بیفکن آنرا چون عصا را بیفکند ماری گردید موسی بترسید
و بگریخت خداوند با او ندا کرد که بگیر آنرا و مترس بدرستیکه از ایمنانی و دست خود را بگریبان خود اندر آر
که چون بیرون بیاوری سفید و نورانی خواهد بود بدون علت و مرضی چه موسی سیاه چرده بود چون
دست را از گریبان بیرون آورد عالم را نورانی دید خدا تعالی فرمود این دو معجزه و دلیل است
بر حقیقت تو باید بسوی فرعون و قوم او بروی بدرستیکه ایشان گروهی فاسق هستند موسی عرض کرد
پروردگارا من از ایشان آدمی بکشته ام و میترسم که ایشان مرا بکشند برادر من هارون زبانش
از من افصح است او را با من بفرست که معین و یاور من باشد و مرا در ادای رسالت تصدیق نماید
همانا میترسم که مرا تکذیب کنند خدا تعالی فرمود قوی مینمایم بازوی ترا به برادر تو هارون و قرار
میدهیم برای شما قوت و برهانی و ضرر ایشان بشما نمیرسد بسبب آن آیات و معجزاتیکه بشما داده ام
و هر که متابعت شما را نماید غالب خواهد بود و دیگر در آن کتاب بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام
مرویست که چون موسی علیه السلام مدت اجاره را بپای برد و با اهل خود بجانب بیت المقدس
روی نهاد و راه را غلط کرد شد پس آتشی از دور بدید و از پی آتش برفت و هم در آن کتاب در حدیث
معتبر از آن حضرت منقول است که فرمود عصای موسی از حضرت آدم بشعیب رسیده بود

از شعیب

وازشعیب بموسی علیه السلام رسید واکنون نزد ماست و دراین نزدیکی آن عصارا دیده ام وهمانند
وماند روزیکه از درختش جدا کردند سبز است و چون با او سخن کنی حرف میزند و برای قائم آل محمد
صلی الله علیه وآله مهیا شده است وبا آن عصا کند که موسی علیه السلام بآن میکرد و هر وقت
بخواهیم بحرکت میآید وآنچه فرمان کنیم فرو میبرد و چون امر نمایند که چیزیرا فرو برد کام خودرا می کشاید
یکطرف را بزمین و یکطرف را بسقف و دهانش بقدر چهل ذرع کشوده میشود و بزبان خود هرچه نزدش
حاضر است میربایدو بروایت دیگر فرمود آن عصارا حضرت آدم از بهشت آورد بزمین واز درخت عوسج
بهشت بود و دیگر در کتاب مذکور از حضرت باقر علیه السلام مسطور است که موسی سلام الله علیه خروج نکرد
تا گاهی که پیش از آن حضرت چهل تن کذاب از بنی اسرائیل بیرون آمدند که هریک دعوی همیکردند که منم آن
موسی بن عمران که یوسف خبر داده است واز این خبر بفرعون پیوست که بنی اسرائیل چنین کسی را وصف کنند
که ذهاب ملک تو بدست وی خواهد بود فرعون کاهنان و ساحران را طلب کرد ایشان گفتند هلاک تو
و دین و قوم تو بردست پسری خواهد بود که امسال درمیان بنی اسرائیل متولد میشود فرعون قابلهها نزد
زنان بنی اسرائیل بفرستاد و فرمان کرد هرپسری که دراینسال متولد گردد بقتل رسانند و یک تن قابله
بر مادر موسی موکل ساخت چون بنی اسرائیل این واقعه را دیدند گفتند اگر پسرها را بکشند و دختران را
باقی گذارند ما بجمله هلاک میشویم ونسل ما باقی نخواهد ماند باید با زنان نزدیکی نکنیم عمران پدر موسی گفت
بازنان خود مباشرت کنید چه هرچه فرمان خدای باشد واقع میشود وآن فرزند موعود متولد میگردد
هرچند منکران نخواهند وهرکس مقاربت با زنان را بر خود حرام کند من حرام نمی کنم و هرکه ترک کند
من نخواهم کرد و با مادر موسی مباشرت نمود و او حامله گردید پس قابله را بر مادر موسی موکل کردند که اورا
حراست همیکرد و هرگاه مادر موسی برمیخواست او نیز برمیخواست و هر وقت می نشست او نیز می نشست
و چون بموسی حامله گردید محبتی از وی در دلها جای گزید وحجتهای خدا همه چنین میباشند پس قابله با وی
گفت چیست ترا که اینگونه زرد و گداخته همی شوی گفت مرا براینحال ملامت مکن چگونه چنین نشوم با اینکه
چون فرزندم متولد گردد مقتول خواهد شد قابله گفت اندوهناک مباش که فرزند ترا از ایشان پوشیده
خواهم داشت مادر موسی این سخن را از وی باور نداشت چون موسی متولد و قابله نمودار شد مادر موسی
شروع باضطراب نهاد قابله گفت من نگفتم فرزند ترا پوشیده میدارم پس قابله موسی را برداشت
و بمخزن برد و اورا در جامها درپیچید و نزد پاسبانان فرعون که در سرای او انجمن کرده بودند بیامد
و گفت بازشوید که از وی قطعه خونی ساقط شد و فرزندی در شکم نداشت پس مادر موسی اورا پستان
شیر میداد تا مبادا صدائی از وی آشکار شود و قوم فرعون مطلع گردند خدا یتعالی بدو وحی کرد
که تابوتی بسازد و موسی را درآن تابوت گذاشته سرش را ببندد و شب هنگام اورا بکنار رود نیل مصر

در خبر چوب موسی

امر فرعون بقتل اطفال بنی اسرائیل

برده درآب مصر بیندازد مادر موسی چنان کرد و چون تابوت را درآب انداخت بسوی او برگشت و هرچند
با دست دور میساخت بسوی او بازمی گشت تا آن تابوت را درمیان آب انداخت و باد آنرا بر روی
آب روان کرد و چون دید آب آنرا میبرد بیتاب شد و خواست که فریاد برآورد خدا یتعالی شکیبائی دردلش
بیفکند و سکون گرفت و آسیه زن فرعون که از صلحای زنان بنی اسرائیل بود با فرعون گفت اینک
ایام بهار است بفرمای تا قبه در کنار رود نیل برزنند و مرا بآنجا بیرون بر تا دراین ایام بسیر و تنزه شوم
فرعون بفرمود قبه از بهر او در کنار رود نیل بپای کردند روزی درآن قبه نشسته بود ناگاه تابوتی را نگران
گردید که روی بدو میآید با کنیزان خود گفت آیا آنچه من بر روی آب میبینم شما نمی بینید گفتند آری سوگند
بخدای ای سیده و خاتون ما چیزی چون تابوت می بینیم چون تابوت نزد او رسید بجست و بسوی
آب رفت و دست بسویش دراز کرد و نزدیک بآن شد که آب اورا فرو گیرد خدمه او فریاد برآوردند
و بهر تدبیر که بود او را از آب بیرون آورده در کنار خود گذاشت و چون تابوت را درهم کشود پسری
در نهایت حسن و جمال و دلربائی بدید و محبتی عظیم از وی در دلش جای گیر شد و او را در دامن خود نشاند
و گفت این پسر من است ملازمانش گفتند بلی ای خاتون تو فرزندی نداری و پادشاه را فرزندی نباشد
این پسر زیبا را بفرزندی خود بردار پس آسیه برخاست و نزد فرعون رفت و گفت فرزندی طیب
و نیکو یافتم که بفرزندی برداریم و چشم من و تو بآن روشن گردد تواند که انکارش فرعون گفت تو
از کجا این پسر را بیاوردی گفت ندانم فرزند کیست و برا آب بیاورد و ازروی آب بگرفتم و چندان
التماس و سعی و درخواست نمود تا فرعون راضی گردید چون مردمان شنیدند فرعون پسریرا
بفرزندی خود برداشته است از امرای پیشگاه فرعون واشراف مصر زنان خودرا بفرستادند
تا موسی را شیر دهند و نگهداری نمایند و موسی پستان هیچیک را نمی گرفت تا شیر بنوشد
زن فرعون گفت دایه از بهر پسر من طلب کنید و هیچکس را حقیر مشمارید هرکه باشد بیاورید و هرکرا
می آوردند موسی شیرش را نمیگرفت پس مادر موسی بخواهر موسی گفت برو و تفحص کن باشد که اثری
از موسی ظاهر شود خواهر موسی تا در سرای فرعون بیامد و گفت شنیده ام که شما از بهر فرزند خود
در طلب دایه میباشید دراینجا زنی صالحه میباشد که فرزند شمارا بگیرد که شیر دهد و نگاهداری کند
چون این خبر با زن فرعون گذاشتند گفت اورا بیاورید چون خواهر موسی را نزد آسیه بردند پرسید
از کدام طایفه باشی گفت از بنی اسرائیل گفت ای دختر بازشو که مارا با شما کاری نیست آن زنها با آسیه
گفتند خدای ترا عافیت دهد بیا و بنگر آیا پستان اورا قبول میکند یا نمی کند آسیه گفت اگر قبول کند
آیا فرعون راضی میشود که طفل از بنی اسرائیل و دایه از بنی اسرائیل باشد هرگز باین کار راضی
نخواهد شد گفتند چه باشد ما اورا امتحان کنیم آیا شیر اورا می پذیرد یا نمی پذیرد آسیه گفت اورا بیاورید

خواهر موسی نزد مادرش شد و گفت زن پادشاه ترا میطلبد چون نزد آسیه آمد موسی را در دامنش بگذاشتند بر پستان او چسبید و شیر در گلویش میریخت و بشادی میخورد چون آسیه نگران شد که پسرش شیر او را پذیرفتار گردید بیتاب شد و روی بسوی فرعون کرد و گفت برای پسرم دایه بیافتم و شیر او را قبول کرد پرسید دایه از کدام طایفه است گفت از بنی اسرائیل فرعون گفت هرگز نشاید که این طفل از بنی اسرائیل و دایه نیز از بنی اسرائیل باشد آسیه گفت ازین طفل که در دامن تو بزرگ میشود و پسر تو هست چه بیم داری و چندان وجوه برشمرد و التماس نمود که فرعون راضی گردید و از اندیشهٔ خود باز شد و موسی در میان آل فرعون نشو و نما گرفت و مادرش و خواهرش و قابله اش امر او را مخفی داشتند تا گاهیکه مادرش و قابله اش وفات کردند و موسی بزرگ شد و بنی اسرائیل از وی خبر نداشتند و در طلب او بودند و خبر او را میپرسیدند و بر ایشان پنهان بود چون ایشان بشنیدند که آن جماعت در تفحص و تجسس آنفرزند هستند سختی و عذاب را بر ایشان شدیدتر کرد و در میان ایشان جدائی افکند و آنانرا از خبر دادن آمدن او و پرسش از حال او نهی فرمود از آن پس بنی اسرائیل در شبی مهتاب روشن بیرون رفتند و نزد مرد پیر عالمی که در میان ایشان در صحرا بود انجمن شدند و گفتند ما آن راحتی که ازین شدتها و محنتها می یافتیم بخبرها و وعده ها بود پس تا کی و تا چند باین بلا اندر باشیم گفت سوگند بخدای پیوسته در این بلا باشید تا خداوند بفرستد پسری از فرزندان لاوی پسر یعقوب را که نام او موسی بن عمران است و او پسری بلند پیچیده موی خواهد بود و در این سخن بودند که ناگاه موسی علیه السلام بر استری سوار نزد ایشان بیامد و بایستاد چون آن پیر بآنحضرت نظر کرد با آن اوصاف که خوانده و شنیده بود آنحضرت را بشناخت و از وی پرسید نام تو چیست خداوند ترا رحمت کند فرمود موسی پرسید پسر کیستی فرمود پسر عمران آن پیر بپای جست و بر دستش بچسبید و ببوسید و بنی اسرائیل برگرد آنحضرت هجوم آورده و پایهای مبارکش را ببوسیدند موسی ایشانرا بشناخت و ایشان او را بشناختند و آنجماعت را شیعه خود گردانید

کشتن قبطی اسرائیلی موسی را

و بعد از آن مدتی چند که برگذشت روزی موسی بیرون آمد و داخل یکی از شهرهای فرعون شد ناگاه نگران گردید که مردی از شیعیانش با مردی از قبطیان از آل فرعون جنگ می کنند شیعه او بآنحضرت استغاثه برد که او را بر آن قبطی که دشمن موسی بود یاری فرماید موسی دستی بر سینه قبطی بزد تا او را دور کند آن قبطی بیفتاد و بمرد و خدایتعالی در جسم و بدن موسی گشادگی و شدت و قوت عظیمی عطا کرده بود و مردمان این واقعه را همی مذکور داشتند و این امر شیوع یافت و همی گفتند موسی مردی از آل فرعون را بکشت موسی علیه السلام در آنشهر ترسان بامداد کرد و مترقب اخبار بود چون روز دیگر شد ناگاه آن شخصی که بروز گذشته از موسی در طلب یاری برآمده بود همچنان از آنحضرت بر دیگری طلب یاری نمود موسی علیه السلام با او گفت همانا تو گمراهی ظاهر کننده گمراهی دیروز با مردی منازعه کردی و امروز با مردی منازعه میکنی و چون خواست تا بآنکه دشمن هر دو بود بخشم و ستیزه رود آنمرد گفت ای موسی میخواهی مرا بکشی

چنانکه دیگر باره بر او گذشتی همانا هیچ اراده نداری مگر آنکه در زمین جباری باشی و هیچ نمیخواهی از مصلحان باشی و مردی از اقصای شهر بسرعت و شتاب بیامد گفت ای موسی اشراف قوم فرعون با یکدیگر در قتل تو شورت می نمایند ازین شهر بیرون رو همانا من ترا از ناصحان باشم پس موسی علیه السلام از شهر مصر بیرون از پشت و پایهای چهارپائی و خادمی خارج شد و همه جا بپای پیاده راه می نوشت تا بشهر مدین رسید و در زیر درختی جای کرد ناگاه در آنجا چاهی بدید که گروهی از مردمان فراهم شده آب میکشند و از یک سوی دو دختر ضعیف بدید که گوسفندی چند بیاورده اند که آب بدهند و از دور بایستاده اند از ایشان پرسید که شما بچه کار آمده اید گفتند پدر ما مردیست پیر و ما دو دختر ضعیفیم و توانائی مزاحمت با مردان نداریم درنگ همی کنیم تا مردمان از آب کشیدن فراغت یابند از آن پس گوسفندان خود را آب میدهیم موسی را بر ایشان ترحم افتاد دلو ایشانرا بگرفت و فرمود گوسفندان خویش را پیش بیاورید و آب بکشید و گوسفندان را سیراب ساخت و ایشان پیش از دیگر مردم بامداد اندر بازگشتند و موسی بازگشت و در زیر آن درخت قرار گرفت و عرض کرد پروردگارا برای آنچه از خیر بمن بفرستی فقیر و محتاجم در روایت است که در آنحال که موسی علیه السلام این دعا میکرد به نیمهٔ یک خرما نیازمند بود چون آن دخترها بخدمت پدر خود شعیب بازگشتند گفت چگونه باین زودی باز شدید گفتند مرد صالح رحیم مهربانی را دریافتیم که برای ما آب کشید شعیب علیه السلام با یکی از دختران فرمود برو و آنمرد را برای من طلب کن پس آندختر با نهایت آزرم و حیا نزد موسی شد و گفت پدرم ترا میخواهد تا در ازای آب کشیدن مزد بدهد روایت رسیده است که موسی باو فرمود که راه بنمای و از عقب من راه بسپار که ما از فرزندان یعقوبیم نظر در عقب زنان نمی افکنیم چون موسی نزد شعیب علیهما السلام بیامد و حکایات خود را برای آنحضرت نقل کرد شعیب گفت بیم مدار همانا از گروه ستمکاران نجات یافتی پس یکی از آن دختران گفت او را باجاره بگیر چه بهتر کسی است که باجاره بگیری او را و قوی و امین باشد شعیب بموسی گفت میخواهم یکی ازاین دو دختر را بنکاح تو در آورم و تو خود را در مدت هشت سال اجیر من گردانی و اگر بده سال باتمام آوری باختیار تو است در روایت رسیده است که موسی آن عمل را بده سال که تمامتر بود بپای برد زیرا که پیغمبران اخذ نمیفرمایند مگر آنچه بهتر و تمامتر است چون موسی وعده را بانجام برد و زنش را برداشت و بجانب بیت المقدس روان گردید در شبی تار راه را یاوه کرد پس آتشی از دور بدید و با اهل خویش فرمود در اینجا درنگ نمایید که من آتشی همی بینم شاید پاره از آن آتش یا خبری از بهر شما باز آورم چون بآتش فرا رسید درختی سبز و خرم را نگران شد که از تمامت آن آتشی برافروخته چون بآن نزدیک شد از وی دوری گرفت موسی باز شد و در خویشتن احساس خوفی فرمود پس آتش بدو نزدیکی گرفت و از طرف یمین وادی در بقعه مبارکه از آن درخت ندائی باو رسید ای موسی همانا منم خداوند که پروردگار عالمیانم و ندا رسید که

عصای خود را بیفکن موسی علیه السلام آن عصا را اژدهائی بدید که جنبش همیکرد و بهیبی برجست و بشاخه
درخت خرمائی بگردید و از دندانهایش صدای عظیم برخاست و از دهانش زبانهٔ آتشی شعله ور گشت چون
موسی اینحال را بدید بترسید و روی برتافت و گریزان گردید پس ندائی باو رسید باز گرد موسی
بازگشت در حالتی که اندامش بهم بلرزید و زانوهایش بریکدیگر همیخورد عرض کرد خداوندا این سخن
که من میشنوم کلام تو باشد فرمود بلی مترس چون باین خطاب مستطاب نایل گردید ایمن شد
و پای خود را بر دم اژدها بر نهاد و دست بدهانش اندر برد پس برگشت و چنان عصای نخستین شد
خطاب بدو رسید که نعلین خود را بکن همانا تو در وادی مقدس و مطهری که آن طور است روایت
شده است که ازین روی خداتیعالی فرمان کرد که نعلین خود را بکند که از پوست مردار حماری بود
و در روایت دیگر وارد است که مراد از افکندن نعلین دو خوف بود که او را بدل اندر بود یکی
ترس ضایع ماندن عیالش دوم بیم از فرعون پس خداوند او را بسوی فرعون و اشراف قوم او
با دو معجزه بزرگ یکی عصا و آن دیگر ید بیضا برسالت فرستاد و دیگر در کتاب مسطور از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون موسی علیه السلام باهل خویش بازگشت زنش
پرسید که از کجا میائی فرمود از حضرت پروردگار این آتش که دیدی پس صبحگاهی نزد فرعون آمد
سوگند باخدای گویا در نظر من است که دستهای بلند داشت و بر اندامش موی بسیار رسته و گندم
گون بود و جبهٔ موئین برتن و عصا بدستش اندر و لیف خرمائی بر کمر بسته و نعلینش از پوست دراز گوش
و بندهایش از لیف خرما بود پس بفرعون عرض کردند که بر در قصر جوانی ایستاده و میگوید من فرستادهٔ
پروردگار عالم هستم فرعون با آنکس که شیربان بود گفت زنجیر از شیرها برگشاید و او را عادت چنین بود
که هرگاه بر کسی خشم میگرفت شیرها را رها میکردند تا او را بدریدند این هنگام موسی علیه السلام عصای
خود را بر در اول بکوفت و بمحض اینکه آن عصا بدر اول آشنائی گرفت نه دروازه که فرعون از بهر
حراست خویش برروی خود در بسته بود همه بیکدفعه گشوده گشت چون شیرها بخدمت آنحضرت آمدند
سرهای خود را بپای مبارک آنحضرت میسودند و دمها بر زمین میسائیدند و با تضرع و تذلل بر گرد آن
حضرت میگردیدند چون فرعون آنحالت عجیب بدید با مجلسیان گفت چنین چیزی هرگز دیده بودید
چون موسی علیه السلام بمجلس فرعون وارد شد در میان ایشان سخنان بگذشت که خداتیعالی در قرآن
یاد فرموده فرعون با یکی از اصحابش گفت برخیز و دستهای موسی را بگیر و با دیگری گفت گردنش را
بزن هرکس بحضرت موسی آمد جبرئیل او را با شمشیر بکشت تا شش تن از یارانش کشته شدند فرعون گفت
دست از وی بر دارید و موسی دست خود را از گریبان خود بیرون آورد و مانند آفتاب نورانی
دیدارها را نیروی دیدار آن نبود چون عصا را انداخت اژدهائی شد که ایوان فرعون را در میان

رفتن موسی نزد فرعون

دهان خود خواست فرو برد پس فرعون بموسی استعانت نمود که مرا مهلت بده تا فردا و بعد از آن
در میان ایشان گذشت آنچه گذشت و دیگر در کتاب مسطور از آنحضرت سلام الله علیه منقول است
که خداتیعالی با موسی علیه السلام فرمان کرد که بنی اسرائیل را بارض مقدس که کفار از آنجا بیرون شوند
و خود در آنجا مسکون گیرند و در آن هنگام جمعیت بنی اسرائیل ششصد هزار تن می پیوست موسی علیه السلام
با ایشان فرمود ایقوم من بارض مقدس اندر آئید که خدای برای شما نوشته و مقدر فرموده است
مبادا مرتد شوید و واپس بازگردید و زیان کار شوید و گفتند ای موسی در ارض مقدس گروهی
چند هستند که جباران باشند و ما را توان مقاومت با ایشان نیست تا آنها از شهر بیرون نروند
ما هرگز بشهر درنیائیم دو تن از میان ایشان که از خدای ترسان بودند و بطاعت و فرمان بردار
موفق یعنی یوشع بن نون و کالیب بن یوقنا که دو پسر عم موسی علیهم السلام بودند گفتند ای بنی اسرائیل بر
جباران یعنی عمالقه از دروازه شهر ایشان درآئید چه اگر چنین کنید بر ایشان غالب شوید و با خدای توکل
جوئید اگر با او ایمان دارید گفتند ای موسی هرگز باین شهر که این جباران در آنجا هستند اندر نمی شویم تو و
پروردگارت بروید و جنگ نمائید ما در همین مکان نشسته ایم موسی گفت پروردگارا من مالک نیستم جز جان خود
و برادر خود را پس جدائی بیفکن در میان ما و گروه فاسقان خداتیعالی فرمود چون قبول نکردند که بارض
مقدس اندر شوند پس درآمدن در آن زمین بر ایشان تا چهل سال حرام است و در زمین حیران خواهند بود
و تو بر کردار فاسقان اندوهناک مباش و اینجمله ترجمهٔ آیات بود حضرت باقر علیه السلام فرمود که در چهار
فرسنگ از زمین تا چهل سال حیران بماندند بسبب اینکه فرمان خدا را رد کردند و بدرآمدن در شهر رضا
ندادند چون شب در میرسید منادی ایشان ندا همیکرد که شام شد بارها را ببندید و ایشان بار میکردند
و روانه میشدند و تا هنگام سحرگاهان حدی و رجز همی خواندند و خداتیعالی زمین را فرمان میکرد تا ایشان را
بهمان منزل که از آنجا بار کرده بودند باز میگردانید و چون روشنی روز دامن در می افکند خود را در همان
منزل سابق میدیدند و می گفتند همانا خوش بخطا راه سپردیم و شب دیگر بارها را حمل کرده روانه میشدند
و بامدادان در مکانهای خود بودند و چهل سال براینحال بماندند و خداتیعالی من و سلوی برای ایشان
میفرستاد و بهر جا که فرود میآمدند سنگی با ایشان بود و موسی علیه السلام عصای خود را بر آن سنگ
میزد و دوازده چشمه برای اسباط دوازده گانه از آن جریان میگرفت و بهر سبطی چشمه جاری میشد چون
میخواستند بموضع دیگر نقل کنند آبها باز میگردید و بسنگ اندر میشد و آن سنگ را بر روی چهارپایان
حمل کرده روانه میشدند و آنجمله در آن بیابان طی بردند مگر یوشع بن نون و کالیب بن یوقنا که از در آنکه
بارض مقدس اباء و امتناع نورزیدند و موسی و هارون نیز در طی برحمت الهی پیوستند و در احادیث بسیار
از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقول است که خداتیعالی برای ایشان مکتوب

حیرانی بنی اسرائیل در تیه

 و مقدر فرموده بود که بارض مقدس داخل شوند و چون اجابت فرمان نکردند بر خود ایشان حرام فرمود و مقدر نمود
که فرزندان ایشان بآن زمین اندر شوند لاجرم آنگروه بجمله در صحرای تیه بمردند و فرزندان ایشان داخل شهر شدند
با یوشع بن نون و کالیب بن یوفنا و خدا تعالی هرچه را میخواهد محو میفرماید و هرچه را میخواهد اثبات مینماید و نزد اوست
ام الکتاب و در روایت دیگر وارد است که فرزندان ایشان نیز بآن زمین مقدس در نیامدند بلکه فرزندزادگان
ایشان در آمدند و نیز در آن کتاب از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که نیکو زمینی است زمین شام و بد مردمی
هستند مردم آن و بدترین شهرهاست شهر مصر و این شهر زندان آنکسان است که یزدان از ابر ایشان غضب افتد
و در آمدن بنی اسرائیل بآن شهر هیچ علت نداشت مگر بسبب غضب خدای بر ایشان بعلت گناه ایشان
چه خدا تعالی با ایشان فرمان کرد که بارض مقدس یعنی شام که خدای از بهر شما مکتوب فرموده و ایشان
ابا و امتناع ورزیدند و چهل سال در مصر و بیابانهای مصر حیران بماندند و بعد از چهل سال داخل شدند
و بیرون شدن ایشان از مصر و در آمدن در شام جز پس از توبت و انابت ایشان و خوشنودی یزدان
از ایشان روی نداد و آنحضرت علیه السلام فرمود من مکروه میشمارم که از طعامی که در سفال مصر
پخته شده باشد تناول نمایم و دوست نمیدارم سر خود را از گل مصر بشویم از آن بیم که مبادا خاکش باعث
ذلت من گردد و غیرت مرا برطرف نماید و هم در آن کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر
قول خدا تعالی وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا منقول است که فرمود در هنگامی بود که موسی از زمین
تیه بیرون آمد و داخل معموره شدند بنی اسرائیل و گناهی کرده بودند خدا تعالی خواست ایشان را
اگر توبه کنند از آن گناه نجات بخشد و از ایشان در گذرد پس با ایشان گفت که چون بدر شهر برسید
سجده کنید و بگوئید حطة تا گناه شما حط و زایل گردد آنگروه که نیکوکاران بودند چنان کردند و توبت
ایشان مقبول گردید و آنانکه ستمکاران بودند بجای حطة حنطة حمراء یعنی گندم سرخ طلبیدند لاجرم
عذاب بر ایشان نزول یافت و نیز در آن کتاب از حضرت جعفر صادق و امام محمد باقر صلوات الله علیهما
منقول است که چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله از مکه ظاهر شود و اراده کوفه فرماید منادی آنحضرت
در میان اصحاب آنحضرت ندا کند که هیچکس توشه و آب با خود بر ندارد و سنگ حضرت موسی را
با خود بردارد و آن سنگ بار یک شتر است بهر منزل که فرود آید چشمه از آن سنگ جاری گردد هر گرسنه
و تشنه که بخورد سیر و سیراب گردد و توشهٔ ایشان همین باشد تا گاهی که آنحضرت با اصحاب خود در نجف
اشرف نزول اجلال فرمایند معلوم باد که مفسران اختلاف ورزیده اند که ارض مقدسه کدام است
بعضی بیت المقدس و برخی دمشق و پارهٔ فلسطین و جماعتی شام و گروهی طور و حوالی آنرا دانسته اند
و نیز خلاف کرده اند که آیا موسی علیه السلام بارض مقدس در آمد یا در نیامد و از ظاهر احادیث معتبره
چنان نمودار میشود که آنحضرت در تیه بعالم قدس ارتحال فرمود و یوشع بن نون وصی آنحضرت

مذمت شهر شام

مذمت شهر مصر

با خود حرکت دادن حضرت قائم سنگ موسی علیهما السلام را

 بنی اسرائیل را از تیه بارض مقدس برد و نیز خلاف کرده اند که آیا حطه در تیه بود یا بعد از بیرون شدن
از تیه اکثر ایشان بر آن عقیدت رفته اند که بنی اسرائیل بعد از بیرون رفتن مأمور شدند که این چنین داخل
درگاه بیت المقدس یا دروازهٔ شهر اریحا شوند و بنابراین صورت باید موسی علیه السلام در تیه قبه
بساخته بود که روی بآن نماز میکردند و آنحضرت با ایشان فرمان کرد که از درگاه آن قبه از روی
تواضع خم گردیده داخل شوند و در طلب آمرزش گناهان خود بر آیند و با اینحالت مراد از سجود رکوع خواهد بود
و بعضی بآن رفته اند که مراد از سجود خضوع و شکستگی و تواضع است و بعضی گفته اند که مراد آن است
که بعد از داخل شدن بسجده روند و طلب آمرزش نمایند و دیگر در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام و از مفسران خاصه و عامه نیز منقول است که چون معجزهٔ عصا ظهور گرفت
ساحران بحضرت موسی ایمان آوردند و فرعون مغلوب گردید لکن باز ایمان نیاورد و بر کفر خود
باقی ماند و دیگر در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مذکور است که بنی اسرائیل بحضرت
موسی علیه السلام استغاثه کردند که دعا فرمای خدا تعالی ما را از بلیه فرعون نجات بخشد پس خداوند
تعالی وحی فرمود ای موسی ایشان را شب از مصر بیرون بر موسی عرض کرد پروردگارا دریا در پیش روی
ایشان است چگونه این جماعت را از دریا عبور باشد خدا تعالی فرمود دریا را فرمان میکنم که با طاعت
تو باشد و برای تو شکافته میشود پس حضرت موسی بنی اسرائیل را شب هنگام برداشت و روانه
ساحل دریا شد چون فرعون از رفتن ایشان باخبر شد با لشکر خویش بتعاقب ایشان برفت چون بکنار
دریا رسیدند موسی علیه السلام بدریا خطاب فرمود که از بهر من بر شکاف گفت بی فرمان یزدان
شکافته نمیشوم در اینحال طلیعهٔ لشکر فرعون نمایان شدند بنی اسرائیل گفتند ما را فریب دادی
و هلاک ساختی اگر میگذاشتی که آل فرعون ما را در بند کی میداشتند از آن بهتر بود که اکنون بدست
ایشان پایمال و هلاک و دمار شویم موسی علیه السلام فرمود نه چنین است همانا پروردگار من با من است
و مرا براه نجات هدایت میفرماید و سفاهت آن جماعت بر آنحضرت دشوار گردید و همی گفتند تو با ما
وعده نهادی که دریا از بهر ما بشکافد و اینک فرعون و لشکرش ما را دریابند موسی علیه السلام
دعا کرد و خدا تعالی وحی فرمود که عصا را بدریا بزن چون عصا را بدریا زد شکافته شد موسی
و قوم موسی بدریا در آمدند در آنحال فرعون بکنار دریا رسید چون دریا را باینحال مشاهدت کردند
با فرعون گفتند آیا ازین حال در شگفت نیستی گفت من چنین کرده ام و بفرموده من دریا شکافته شد
بدریا اندر شوید و از پی ایشان راه برگیرید چون فرعون و آنانکه با وی بودند همه بدریا در آمدند
و بمیان دریا رسیدند یزدان تعالی بدریا امر فرمود تا ایشان را فرو گرفت و بجمله غرق شدند و چون
فرعون را غرق دریا فرو گرفت گفت ایمان آوردم نیست خدائی بجز خدائیکه بنی اسرائیل بدو ایمان آورده اند

غرق فرعون

۸۲ ومن از مسلمانانم پس خدایتعالی فرمود اکنون ایمان می آوری و پیشتر عاصی بودی و در زمین فساد میراندی پس امروز بدن ترا نجات میدهیم میفرماید قوم فرعون همه بدریا فرو رفتند و احدی از ایشان دیده نشد و از دریا بجهنم شدند و خدایتعالی بدن فرعون را به تنهائی بساحل بیفکند تا او را ببینند و بشناسند تا برای آنانکه بعد از او مانند آیتی باشد و در هلاکت او هیچکس را شک و شبهت نرود و چون او را پروردگار خود میشمردند مردار او را در ساحل با ایشان نمودار ساخت که مردم را عبرت و موعظتی باشد و دیگر در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که در آن هنگام که فرعون طغیان کرده بود جبرئیل در حضرت پروردگار مناجات کرد پروردگارا فرعون را مهلت میدهی و میگذاری او دعوی خدائی میکند و میگوید انا ربکم الاعلی خدایتعالی فرمود که این سخن را بنده مثل تو میگوید که میترسد چیزی از او فوت شود بعد از آن بعمل نتواند آورد یعنی این مطالب در دستگاه قادر مختار و خالق لایزال که نه بدایت دارد و نه نهایت بحرفی شمرده نیست وجود و عدمش مساوی است و در مقام قدرت بیک اشارت کن فیکون میگردد و اگر جمله کاینات کافر و مشرک بگردند بر دامن الهیت و قدرت تامه و مشیت کامله ما گردی نمی نشیند و دیگر در کتاب مسطور بسند موثق از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که موسی بن عمران با هفتاد پیغمبر بر دریای روحا گذشتند و همه را عباهای قطوانی یعنی کوسفندی برتن بود و لبیک عبدک وابن عبدک می گفتند و هم از آن حضرت مسطور است که موسی علیه السلام از رمله مصر احرام بست و بر سنگستان روحا بود و میگفت لبیک یا کریم لبیک و دیگر در آن کتاب از آنحضرت علیه السلام نوشته است که وقتی از آنحضرت سؤال کردند کدام مرغ است که خدایتعالی در قرآن یاد کرده است که یکمرتبه پرواز نمود و نخواهد نمود فرمود طور سینا است که خدایتعالی پاره از آنرا بر سر بنی اسرائیل بازداشت با انواع عذابها که در آنکوه بود تا قبول کردند توریة را چنانکه خدایتعالی میفرماید یاد کن آن وقتی را که کوه را بر کندیم و بر فراز سر بنی اسرائیل مانند سقفی بازداشتیم و ایشان گمان همی بردند که بر سر ایشان فرو خواهد افتاد و دیگر در آن کتاب از حضرت باقر علیه السلام مرویست که چون موسی سلام الله علیه الواح را بینداخت بر سنگی بخورد و بشکست آنچه شکسته شد آن سنگ فرو برد و در میان سنگ بود تا حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله مبعوث گردید و آن سنگ بآنحضرت رسانید و دیگر در کتاب مذکور در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مسطور است که روزی حضرت موسی در میان اشراف بنی اسرائیل جلوس کرده بود ناگاه شخصی بآنحضرت گفت گمان ندارم کسی بجهد از تو اعلم باشد موسی فرمود من نیز گمان ندارم پس خدایتعالی بموسی وحی فرستاد بلکه خضر از تو اعلم است برو او را پیدا کن هرجا که ماهی ناپیدا میشود خضر را در آنجا باز خواهی دید

مناجات جبرئیل علیه السلام

گذشتن موسی و دیگر انبیا از روحا

احرام بستن موسی

رفع کوه طور

شکستن موسی الواح را

طلب کردن موسی در طلب خضر

۸۳ وهم در آن کتاب از آنحضرت مرویست که چون موسی از خضر سؤالها کرد و پاسخ شنید نگران شدند پرستوکی در میان دریا صدا میکند و پرواز می نماید و پست و بلند میگردد حضرت خضر با موسی گفت هیچ میدانی این پرستک چه میگوید همانا میگوید بحق آسمانها و زمین و پروردگار دریا که علم شما در مقام علم خدا نیست مگر بمقدار آنچه من بمنقار خود از این دریا بر گیرم بلکه کمتر در جلد مفدهم بحار الانوار از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که چون موسی و خضر از هم مفارقت کردند موسی بخضر گفت مرا وصیتی بگذار خضر گفت اَلْزِم مٰا لٰا یَضُرُّکَ مَعَهُ شَیءٌ کَمٰا لٰا یَنفَعُکَ مِن غَیرِهِ شَیءٌ اِیّٰاکَ وَ اللَّجٰاجَةَ وَ الْمَشیَ اِلیٰ غَیرِ حٰاجَةٍ وَ الضِّحْکَ فی غَیرِ تَعَجُّبٍ یَا بنَ عِمرٰانَ لٰا تُعَیِّرَنَّ اَحَداً بِخَطِیئَتِهِ وَ ابْکِ عَلیٰ خَطِیئَتِکَ یعنی همیشه با خداوند باش چه اگر با او باشی از هیچ چیز زیان نیابی چنانکه جز او از هیچ چیز سود نه بینی از لجاجت و دویدن بسوی غیر حاجت و خندیدن بدون تعجب بپرهیز ای پسر عمران هرگز کسی را بخطای او نکوهش مکن بلکه بر خطای خود گریستن کن و دیگر در کتاب مسطور از آنحضرت سلام الله علیه مرویست که ملک الموت بر موسی علیهما السلام درآمد و بآنحضرت سلام فرستاد موسی گفت بچه کار آمدی گفت بقبض روح تو آمدم اما مأمور شده ام که هر وقت تو خود اراده فرمائی روح ترا قبض نمایم پس از آن ملک الموت بیرون رفت و بعد از مدتی موسی یوشع را طلب کرد و او را وصی خویش فرمود و از قوم خود غایب شد و در مدت غیبت روزی بملکی چند رسید که قبری میکندند پرسید این گور از بهر که میکنید گفتند سوگند بخدایتعالی برای بنده می کنیم که در حضرت یزدان بسیار گرامی است موسی فرمود که باید این بنده را نزد پروردگار منزلتی بزرگوار باشد زیرا که هرگز قبری باین نیکوئی ندیده بودم فرشتگان عرض کردند ای برگزیده خدا میخواهی تو آن بنده باشی فرمود میخواهم عرض کردند پس باین گور درآی و بخواب و بحضرت کردگار خود متوجه شو موسی علیه السلام بقبر اندر شد تا بنگرد چگونه است اینوقت جای خود را در بهشت جاوید بدید و از خدا مرگ طلبید و در همانجا روح شریفش را قبض کرده فرشتگان جسد مبارکش را دفن کردند وهم در آن کتاب مسطور بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مذکور است که حضرت موسی سلام الله علیه مناجات کرد پروردگارا مرا بآنچه قضا راندهٔ رضا داده ام و خوشنودم آیا بزرگ را میمیرانی و کودک خورد سال را میگذاری خدایتعالی وحی فرستاد ای موسی آیا خوشنود نیستی که من روزی دهنده و متکفل ایشان باشم موسی عرض کرد خوشنودم تو نیکو وکیل و نیکو کفیلی و دیگر در کتاب مسطور مرقوم است که بنی اسرائیل بحضرت موسی علیه السلام شکایت کردند که پیسی در میان ما بسیار شده است پس خدایتعالی بحضرت موسی وحی فرستاد امر کن بخوردن گوشت گاو و چغندر و دیگر در کتاب مسطور است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که موسی سلام الله علیه از خدایتعالی سؤال نمود که اول زوال شمس را که اول هنگام ظهر است باو بشناساند پس خدایتعالی فرشته را موکل ساخت

وفات موسی علیه السلام

 که چون هنگام زوال فرا رسد آنحضرت را اعلام نماید پس روزی آن ملک گفت ای موسی زوال شد فرمود چه وقت گفت همانوقت که گفتم و تا این اجوال را پرسش کردی آفتاب پانصد سال راه را در نوشت یعنی آنچند شدید الحرکت و سریع السیر است که در این اندک زمان پانصد سال راه نوشت

مناجات موسی با خدا ایضا

ذکر پاره اخبار که از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام در بعضی مناجات و مواعظ و حکم حضرت موسی علیه السّلام ماثور است

در کتاب کافی از ابوحمزهٔ ثمالی از حضرت ابی جعفر علیه السّلام مسطور است که فرمود مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرٰيةِ الَّتِي لَمْ تُغَيَّرْ اَنَّ مُوسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ سَئَلَ رَبَّهُ فَقَالَ يَا رَبِّ اَقَرِيبٌ اَنْتَ فَاُنَاجِيكَ اَمْ بَعِيدٌ فَاُنَادِيكَ فَاَوْحَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَيْهِ يَا مُوسٰى اَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي فَقَالَ مُوسٰى فَمَنْ فِي سِتْرِكَ يَوْمَ لَا سِتْرَ اِلَّا سِتْرُكَ قَالَ الَّذِينَ يَذْكُرُونَنِي فَاَذْكُرُهُمْ وَيَتَحَابُّونَ فِيَّ فَاُحِبُّهُمْ فَاُولٰئِكَ الَّذِينَ اِذَا اَرَدْتُ اَنْ اُصِيبَ اَهْلَ الْاَرْضِ بِسُوءٍ ذَكَرْتُهُمْ فَدَفَعْتُ عَنْهُمْ بِهِمْ یعنی نوشته شده است در تورائی که تغییر نیافته است که موسی از پروردگار خود سؤال نمود آیا نزدیکی با من تا با تو آهسته راز گویم یا دوری تا ترا بلند بخوانم و ندا نمایم پس خداوند بآنحضرت وحی فرستاد ای موسی من همنشین آنکس هستم که مرا یاد کند موسی عرض کرد پروردگارا در آنروز که جز سایه عرش تو و پرده جلال تو سایه نباشد کدام کس در سایهٔ تواست فرمود آنانکه بیاد من باشند و من ایشانرا یاد میکنم و در رضای من با هم محبت میرورزند پس ایشان دوست میدارم و ایشان آن گروه باشند که هروقت خواهم مردم زمین را بعذابی پای کوب دمار و عقاب فرمایم ازبرکت وجود ایشان بازمیدارم و در کتاب حیوة القلوب در دنباله این حدیث مسطور است که موسی عرض کرد پروردگارا مرا حالی چند می افتد که ترا از آن بزرگتر میدانم که در آنحال یادکنم فرمود ای موسی در همه حال مرا یاد کن که یاد من در همه حال نیکوست و ازین پیش در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السّلام باین حدیث اشارت رفت معلوم باد شاید مراد حضرت موسی علیه السّلام این باشد که آیا آداب خواندن تو این است که بروش نزدیکان ترا بخوانم و آهسته دعا نمایم یا بروش دعوت دوران فریاد کنیم فرمود مرا همنشین خود دانید و آهسته بخوانید چه موسی علیه السّلام میدانست که خدایتعالی بعلم و علیّت بهمه چیز نزدیک است و از همه چیز بهمه چیز قریب تر و ممکن است که این سؤال را مانند سؤال رؤیت از جانب خود کرده باشد در کتاب حیوة القلوب در حدیث حسن از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام منقول است که در توریة مسطور است ای موسی من ترا از بهر پیغمبری خود بیافریدم و برگزیدم و برای طاعت خود نیرو بخشیدم و ترا بطاعت فرمان دادم و از معصیت خود نهی فرمودم اگر مرا اطاعت کنی ترا بر طاعت خود یاری نمایم و اگر با من معصیت بورزی ترا به معصیت خود یاری نمی فرمایم ای موسی

ایضا مناجات موسی

 مراست منّت بر تو در طاعت تو و نزد مراست و در معصیت ورزیدن تو حجّت مراست ای موسی از من پوشیده امر خود بترس تا عیوب ترا از عیون بپوشانم و در خلوتهای خود بیاد من باش و هنگام طلوع خواهشهای نفسانی و لذتهای خود جلالت و انتقام مرا در خاطر بیار تا ترا در غفلتهای تو یاد کنم و از لغزشها محفوظ دارم و خشم خویش را از آنانکه من ترا برایشان سلطه داشته ام نگاه بدار تا غضب خود را از تو باز دارم و رازهای پوشیدهٔ مرا در دل خود پوشیده بدار و مدارای با دشمن من و دشمن خود را در علانیه ظاهر نمای و سر مرا نزد ایشان افشا مکن که ایشان مرا ناسزا گویند و تو در آنحال و ناسزا و گناه با ایشان شریک باشی موسی عرض کرد پروردگارا کدام کس در حظیرهٔ قدس ساکن میشود فرمود آنانکه دیدهٔ ایشان نگران زنا نشده و اموال ایشان بارباو سود مخلوط نگردیده و در امر حق رشوه نگرفته اند و دیگر در ثواب الاعمال و حیوة القلوب از حضرت ابی جعفر علیه السلام منقول است قَالَ كَانَ فِي مَا نَاجَى اللّٰهُ مُوسٰى عَلَى الطُّورِ اَنْ يَا مُوسٰى اَبْلِغْ قَوْمَكَ اَنَّهُ مَا يَتَقَرَّبُ اِلَيَّ الْمُتَقَرِّبُونَ بِمِثْلِ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَتِي وَمَا تَعَبَّدَ لِي الْمُتَعَبِّدُونَ بِمِثْلِ الْوَرَعِ عَنْ مَحَارِمِي وَمَا تَزَيَّنَ لِي الْمُتَزَيِّنُونَ بِمِثْلِ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا عَمَّا بِهِمُ الْغِنَى عَنْهُ قَالَ فَقَالَ يَا مُوسٰى يَا اَكْرَمَ الْاَكْرَمِينَ فَمَاذَا اَثَبْتَهُمْ عَلٰى ذٰلِكَ فَقَالَ يَا مُوسٰى اَمَّا الْمُتَقَرِّبُونَ بِالْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَتِي فَهُمْ فِي الرَّفِيقِ الْاَعْلٰى لَا يُشْرِكُهُمْ فِيهِ اَحَدٌ وَاَمَّا الْمُتَعَبِّدُونَ لِي بِالْوَرَعِ عَنْ مَحَارِمِي فَاِنِّي اُفَتِّشُ النَّاسَ عَنْ اَعْمَالِهِمْ وَلَا اُفَتِّشُهُمْ حَيَاءً مِنْهُمْ وَاَمَّا الْمُتَقَرِّبُونَ اِلَيَّ بِالزُّهْدِ فَاِنِّي اُبِيحُهُمُ الْجَنَّةَ بِحَذَافِيرِهَا يَتَبَوَّؤُنَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاؤُنَ فرمود از جمله کلماتیکه خدایتعالی در کوه طور با موسی علیه السّلام مناجات نمود این بود ای موسی قوم خود را ابلاغ کن تقرب نیابند تقرب جویندگان بحضرت من بمانند گریستن از ترس من و عبادت نمی کنند عبادت کنندگان بمانند پرهیزکاری از آنچه من حرام فرموده ام یعنی معنی عبادت اطاعت فرمان است و زینت نمی یابند زینت کنندگان بمانند ترک نمودن ایشان آنچه را که در دار دنیا نیازمند آن نباشند موسی عرض کرد که ای بخشنده ترین بخشندگان این جماعت را بر این اعمال چه مزد و ثواب میدهی فرمود ای موسی اما آنانکه بگریستن از بیم من بمن تقرب جویند مقام ایشان در برترین منازل بهشت خواهد بود و هیچکس در این رتبت با این جماعت شراکت نجوید اما آنکسان که بترک محرمات من بمن تقرب خواهند همانا من در قیامت از اعمال مردم تفتیش میفرمایم لکن از تفتیش احوال ایشان شرم میکیرم و اما آنانکه بترک دنیا بحضرت من تقرب خواهند تمامت بهشت را برای ایشان مباح میکردانم تا بهر جا که خواهند سکون کیرند و دیگر در کتاب معالم العبر از ابوحمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مرویست قَالَ قَالَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِلٰهِي مَنْ اَصْفِيَاؤُكَ مِنْ خَلْقِكَ قَالَ النَّدِيُّ الْكَفَّيْنِ النَّقِيُّ الْقَدَمَيْنِ يَقُولُ صَادِقًا وَيَمْشِي هَوْنًا فَاُولٰئِكَ تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا يَزُولُونَ قَالَ اِلٰهِي فَمَنْ يَنْزِلُ دَارَ الْقُدْسِ عِنْدَكَ قَالَ الَّذِينَ لَا تَنْظُرُ اَعْيُنُهُمْ اِلَى الدُّنْيَا وَلَا يُذِيعُونَ اَسْرَارَهُمْ فِي الدِّينِ وَلَا يَاْخُذُونَ عَلَى الْحُكُومَةِ الرُّشَا الْحَقُّ فِي قُلُوبِهِمْ وَالصِّدْقُ عَلٰى اَلْسِنَتِهِمْ فَاُولٰئِكَ فِي سِتْرِي فِي الدُّنْيَا وَفِي دَارِ الْقُدْسِ عِنْدِي فِي الْآخِرَةِ

فرمود موسی بن عمران علیه السلام عرض کرد الهی برگزیدگان از آفریدگان تو کیست فرمود آنکسان باشند
که دست و قدم ایشان برای مردمان باثمر باشد و بصدق و راستی سخن کنند و برفق و ملایمت قدم برگیرند
و این مردم چنان ثابت و بردوام هستند که اگر جبال را زوال افتد در ارکان ثبات و دوام ایشان تزلزل راه
نکند موسی عرض کرد الهی کدام مردم در سرای قدس و بهشت جاوید در حضرت تو نزول یابند فرمود آنانکه
بدنیا ننگرند و اسرار دینی خود را فاش نکردانند و در حکومت و احقاق حقوق اخذ رشوت ننمایند دلهای ایشان
آکنده بحق و زبانهای ایشان آراسته بصدق باشد و چنین مردمی در دار دنیا در پرده حفظ و حراست و در ظل عنایت
و عطوفت محفوظ و در آخرت در بهشت قدس در حضرت من محفوظ هستند و دیگر در حیات القلوب در حدیث
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که خدا تعالی بموسی علیه السلام وحی فرستاد که مرا دوست
بدار و نزد خلق من دوست بگردان موسی عرض کرد پروردگارا تو خود میدانی که هیچکس نزد من از تو محبوبتر نیست
اما دلهای بندگان را چگونه بگردانم خدا تعالی بدو وحی فرستاد که نعمتهای مرا بیاد ایشان بیاور تا مرا دوست بدارند
و از این پیش در کتاب احوال امام زین العابدین علیه السلام باین حدیث اشارت رفت و دیگر در کتاب مسطور
و بحار از حضرت امام باقر صلوات الله علیه منقول است که خدا تعالی بموسی علیه السلام وحی نمود هرگاه یکی
از بندگان من بیک حسنه بمن تقرب جوید او را در بهشت حکم دهم تا هر کجا خواهد با و بهند عرض کرد آن حسنه
کدام است فرمود آن است که در حاجت برادر مؤمن خود راه سپارد و دیگر در کتاب مزبور در حدیث معتبر
از آنحضرت مسطور است که موسی علیه السلام مناجات کرد پروردگارا کدام یک از بندگان را بیشتر دشمن میداری
فرمود آنکس که در شب مانند مردار در فراش خواب بخفتد و روز خود را ببطالت بپای گذارد عرض کرد پروردگارا
چه ثواب دارد کسیکه بیمار را عیادت کند فرمود فرشته را بروی متوکل فرمایم که او را در قبر عیادت کند
تا محشور گردد عرض کرد پروردگارا چه ثواب دارد کسیکه مرده را بشوید فرمود او را از گناهان بیرون می آورم
مانند آنروز که از مادر زاده باشد پرسید پروردگارا چه ثواب دارد آنکس که جنازه مؤمنی را تشییع نماید فرمود
فرشته چند را بروی موکل سازم که ایشان را علمها باشد که از محشر او را مشایعت نمایند پرسید چه ثواب دارد
کسیکه فرزند مرده را تعزیت گوید فرمود او را در سایه عرش جای میدهم در آنروز که سایه بجز سایه عرش نباشد
و دیگر در کتاب مسطور بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام منقول است که حضرت موسی علیه السلام
با پروردگار خود مناجات کرد و عرض نمود پروردگارا کدام یک از آفریدگان را دشمن تر داری
فرمود آنکس که مرا متهم دارد فرمود موسی عرض کرد پروردگارا از مخلوق تو کسی باشد که ترا متهم دارد
فرمود آری آنکس که از من طلب خیر میکند و من آنچه خیر او در آن است از بهرش مقدر میگردانم و با آن
خوشنود نمی گردد و مرا متهم میدارد و باین حدیث از این پیش اشارت رفت و دیگر در کتاب مسطور

بسند معتبر از حضرت باقر صلوات الله علیه مذکور است که موسی علیه السلام مناجات کرد پروردگارا مرا وصیت کن
فرمود وصیت میکنم ترا بمن و برعایت حق من و عدم نافرمانی من و آنحضرت سه دفعه این سؤال کرد و خدا تعالی
چنین جواب فرمود چون در مرتبه چهارم عرض کرد پروردگارا مرا وصیت کن فرمود وصیت میکنم ترا برعایت
حق مادر باز دیگر سؤال کرد باز جواب شنید و در مرتبه ششم پرسید فرمود وصیت میکنم ترا برعایت حق پدر
تو امام علیه السلام میفرماید باین سبب گفته اند دو ثلث نیکی برای مادر و یک ثلث برای پدر است
و دیگر در معالم العبر و حیات القلوب بسند معتبر از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مروی است که فرمود
إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ حُبِسَ عَنْهُ الْوَحْيُ ثَلَاثِينَ صَبَاحاً فَصَعِدَ عَلَى جَبَلٍ بِالشَّامِ يُقَالُ لَهُ أَرِيحَا فَقَالَ يَا رَبِّ لِمَ
حَبَسْتَ عَنِّي وَحْيَكَ وَكَلَامَكَ أَلِذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ فَهَا أَنَا بَيْنَ يَدَيْكَ فَاقْتَصَّ لِنَفْسِكَ رِضَاهَا وَإِنْ كُنْتَ حَبَسْتَ
عَنِّي وَحْيَكَ وَكَلَامَكَ لِذُنُوبِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَعَفْوُكَ الْقَدِيمُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا مُوسَى تَدْرِي لِمَ
خَصَصْتُكَ بِوَحْيِي وَكَلَامِي مِنْ بَيْنِ خَلْقِي فَقَالَ لَا أَعْلَمُهُ يَا رَبِّ قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اطَّلَعْتُ إِلَى خَلْقِي
اطِّلَاعَةً فَلَمْ أَرَ فِي خَلْقِي أَشَدَّ تَوَاضُعاً مِنْكَ فَمِنْ ثَمَّ خَصَصْتُكَ بِوَحْيِي وَكَلَامِي مِنْ بَيْنِ خَلْقِي قَالَ
فَكَانَ مُوسَى إِذَا صَلَّى لَمْ يَنْفَتِلْ حَتَّى يُلْصِقَ خَدَّهُ الْأَيْمَنَ بِالْأَرْضِ وَخَدَّهُ الْأَيْسَرَ بِالْأَرْضِ
یعنی سی صباح وحی از موسی بن عمران حبس شد و آنحضرت بر فراز کوهی در شام که اریحا نام داشت برشد و عرض کرد
پروردگارا از چه روی وحی و کلام خود را از من حبس کردی آیا بسبب گناهی است که از من روی داده پس هم اکنون
من در حضور تو ایستاده ام چندان مرا عقاب فرمای که خوشنود گردی و اگر برای گناهان بنی اسرائیل حبس فرمودی
عفو و بخشش قدیم ترا در حق ایشان مسئلت مینمایم خدا تعالی بآنحضرت وحی فرستاد ای موسی میدانی چرا ترا
از میان تمامت آفریدگان خود بوحی و سخن کردن اختصاص داده ام عرض کرد پروردگارا نمیدانم فرمود ای موسی
علم من بجمله آفریدگان احاطه کرده است و در میان ایشان هیچکس را ندیدم که شکستگی و تواضع و خاکساری
او در حضرت من از تو بیشتر باشد لهذا ترا بوحی و کلام خود مخصوص نمودم و چنان بود که موسی علیه السلام هر وقت
نماز بگذاشتی از جای نماز خویش برنخاستی تا گونه راست و گونه چپ خود را بر زمین گذاشتی بنده نگارنده گوید
خضوع و خشوع مطلقاً اسباب ترقی ظاهری و باطنی مخلوق است چنانکه اگر درست بنگرند هر کس خاضع تر است
بلندتر است در تمام آفرینش هیچکس بخضوع حضرت ختمی مرتبت و اوصیای او نیست و مالک دنیا و آخرت هستند
در عالم ظاهر نیز هر کس خاضع تر است رفعتش بیشتر است مثلاً سلاطین جهان بالنسبه بمقامات عالیه خودشان
از تمامت آنمردم که در تحت سلطنت و حکومت ایشان هستند خاضع تر و رئوف ترند و از این مقام که فرود آییم
ابنای ملوک و اجله وزراء و امراء بحسب درجات خودشان بهمین حالت و رویت باشند و در طبقه علما بلکه تمامت
اصناف عالم چون بنگریم بالنسبه با آنانکه از ایشان فروترند درین صفت مزیت دارند محققاً علمای اعلام که صاحب
مسند سلطنت حقیقی هستند هر یک در علم و زهد و فضل و قدس برترند در فروتنی و شکستگی و تواضع مسلم ترند

وسلاطین که مالک الرقاب هستند از وزراء و امراء متواضع تر و رئوف ترند و همچنین تمامت حکام و امراء و رؤسا از محکومین و مأمورین و مرؤسین متواضع ترند حتی هر معماری از بنّا و استادی از شاگرد و مزدوری متواضع تر است و اگر وقتی بدون مقدمه تابعی متبوع و مأموری آمر گردد البته مفاسد بزرگ روی نماید چنانکه این بوده شد بارها

ذکر بعضی اخبار که از حضرت باقر علیه السلام در باره پاره حالات خضر و یوشع و حزقیل علیهم السلام وارد است

حکایت به چشمهٔ حیات

در کتاب حیات القلوب با سایند موثقه حسنه معتبره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون ذو القرنین شنید که در دنیا چشمه ایست که هر کس از آن چشمه بیاشامد تا گاهی که صور را بدمند زنده میماند در طلب آن چشمه روی براه نهاد خضر سپهسالار لشکر وی بود و او را از جمله لشکر خود بیشتر دوست میداشت پس همچنان برفتند تا بجائی رسیدند که سیصد و شصت چشمه در آنجا بود پس ذو القرنین سیصد و شصت تن از یاران خود را طلب کرد و خضر علیه السلام در شمار ایشان بود و هر یک را ماهی نمک سوده بداد و گفت هر یک ماهی خود را در یکی از این چشمها بشوئید و برای من بیاورید خضر چون ماهی خود را بآن چشمه فرو برد زنده شد و از دست وی رها گردیده بمیان آب برفت خضر جامهٔ خود را از تن بینداخت و خویشتن را در طلب ماهی بآب در افکند و مکرر سر بآب فرو برد و از آن آب بخورد و ماهی بدستش در نیامد و بیرون آمد چون بخدمت ذی القرنین باز گردیدند و ماهیان را جمع نمود گفت یکی کم است تفحص کنید تا نزد کیست گفتند خضر ماهی خود را باز نیاورده است چون خضر را طلب کرد و از آن حضرت پرسش نمود حضرت قصهٔ ماهی را باز راند ذو القرنین فرمود توجه کردی گفت من از پی آن ماهی بآب فرو رفتم و ماهی را نیافته بیرون آمدم پرسید از آن آب بیاشامیدی گفت آری و از آن پس هر چند ذو القرنین در طلب آن چشمه برآمد نیافت و با خضر گفت همانا تو بهر آن چشمه خلق شده بودی و برای تو مقدر شده بود

و دیگر در کتاب مذکور با سانید بسیار معتبر از حضرت امیر المؤمنین و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام رضا صلوات الله و سلامه علیهم منقول است که گنج آن دو پسر که در زیر دیوار بود لوحی از طلا بود که این مواعظ را در آن نقش کرده بودند لا اله الا الله محمد رسول الله عجب دارم از کسیکه بداند مرگ حق است چگونه مسرور میباشد و عجب دارم از آنکس که بقضا و قدر خدا ایمان دارد چگونه میترسد و بروایت دیگر چگونه اندوهناک میشود از بلاها و عجب دارم از کسی که جهنم را بیاد میآورد چگونه می خندد و عجب دارم از کسیکه به بیند دنیا را و گردیدن دنیا را از حالی بحالی چگونه دل بدنیا می بندد و بروایت دیگر عجب دارم از کسیکه بحساب آخرت یقین دارد چگونه گناه میکند و آنکس را که عقل ربانی و خرد یزدانی روزی شده است سزاوار است که متهم نگرداند خدا را در آنچه مقدر فرموده است

یعنی تصدیق کند که البته خیر او در آن است و در دیر رسیدن روزی خود بر خداوند اعتراض نکند و از این پیش در کتاب احوال حضرت سجاد سلام الله علیه بهمین تقریب باین حدیث اشارت شد و در کتاب مسطور بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است سوگند با خدای که آن گنج از طلا و نقره نبود و جز لوحی که این چهار کلمه در آن بود نبود منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست محمد رسول من است عجب دارم از کسیکه بمرگ یقین داشته باشد چرا دندانش بخنده نمایند میگردد و عجب دارم از آنکس که بقدر یقین داشته باشد از چه روی غم روزی میخورد یا چرا گمان میکند که خدا روزی او را دیر خواهد فرستاد و عجب دارم از آنکس که نشأه دنیا را می بیند چگونه منکر نشأه آخرت میشود معلوم باد که در باب حضرت خضر و موسی در میان مورخین و مفسرین اختلاف رفته است مورخین میگویند آن موسی که با خضر علیهما السلام ملاقات کرد موسی اول بود نه موسی بن عمران زیرا که موسی بن عمران از خضر علیه السلام اعلم بود و مفصل این خبر و اخبار حضرت موسی و بنی اسرائیل در مجلدات ناسخ التواریخ تألیف پدر نامور مرحوم میرزا لسان الملک اعلی الله مقامه مسطور است

صفحهٔ زن موسی با یوشع

و دیگر در کتاب مسطور از حضرت باقر سلام الله علیه در حدیث معتبر منقول است که زن موسی علیه السلام بر یوشع بن نون سلام الله علیه خروج نمود و بر زرافه سوار شد که جانوریست که بشتر و گاو و پلنگ شبیه است و در اول روز زن موسی غالب و در آخر روز وصی موسی بروی فیروز شد آنگاه پارهٔ از حاضران بیوشع عرض کردند او را سیاست فرمای یوشع گفت چون موسی در کنار او خفته است من حرمت موسی را در حق او رعایت میکنم و انتقام او را با خدا میگذارم راقم حروف گوید سخت شبیه است این داستان با وقعهٔ جمل و عایشه با امیر المؤمنین صلوات الله علیه

و دیگر در کتاب مسطور از حضرت باقر علیه السلام منقول است که شبی که امیر المؤمنین علیه السلام شهید شد هر سنگی را که از روی زمین بر میداشتند از زیرش خون تازه میجوشید تا طلوع صبح و همچنین بود شبی که یوشع بن نون در آن شب شهید گردید راقم حروف عرضه میدارد در باب وفات و شهادت یوشع بی تأمل نشاید بود و العلم عند الله

حکایت مردم طاعون

و دیگر در کتاب مسطور بسند حسن منقول است که حمران از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسید آیا چیزی در بنی اسرائیل بوده است که در این امت مانندش نباشد آنگاه از تفسیر این آیت وافی دلالت سؤال کرد أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ آیا نظر نمیکنی بداستان آن جماعت که بیرون شدند از خانهای خود از بیم مرگ و ایشان چند هزار تن بودند پس یزدان بایشان فرمان کرد بمیرید و از آن پس ایشان را زنده گردانید بدرستیکه خدای تعالی بر جمله مردمان صاحب فضل و احسان است لکن اکثر مردم شکر او را نمیگذارند بالجمله حمران پرسید بعد از آنکه زنده شدند همان مقدار بزیستند که مردمان در همان روز ایشان را دیدند و تا بجانهای خود برگشتند

بردند فرمود بلکه زنده شدند و بجاهای خود باز شدند و سکون کرفتند و زنها بنکاح در آوردند و مدتها زنده بماندند و از آن پس باجلهای خود بمردند و آنانکه در این امت در هنکام رجعت زنده خواهند شد چنین خواهند بود راقم حروف کوید این حکایت نیز بر حقیقت رجعت شاهدی بزرک و مخالفین را طاردی استوار است چه احادیث کرره وارد است که هرچه در بنی اسرائیل روی داده در این امت واقع میشود و نیز در کتاب مسطور در حدیث معتبر حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مأثور است که چون تفسیر آیهٔ مذکوره را از ایشان پرسیدند فرمودند که ایشان مردم شهری از شهرهای شام و هشتاد هزار خانه بودند و طاعون در میان ایشان نمایان شد و هر وقت اثر طاعون ظاهر میکشت توانکران که نیروی حرکت داشتند بیرون میرفتند و مردم پریشان از ناتوانی در شهر میماندند و آنانکه می ماندند بسیار میمردند و آن کسان که بیرون میرفتند کمتری مردند لاجرم آنانکه بیرون می شدند میکفتند اکر در شهر بجای میماندیم بسیار بهلاک و دمار میرسیدیم و آنهاکه در شهر میماندند میکفتند اکر از شهر بیرون میشدیم این چند از ما نمی مردند پس رای ایشان بر این قرار یافت که چون نشان طاعون نمایان کردد همه از شهر کریزان کردند و چون مرتی دیکر نشان طاعون نمودار شد از شهر خویش همه بیرون شدند و در بلدان و امصار همی بکشتند تا بشهری ویران رسیدند که مردمش همه از بلای طاعون تباه شده بودند و خانهای ایشان از صاحبانش خالی مانده بود پس بارهای خود را در آنشهر فرود آوردند و بجمله در آنشهر سکون ورزیدند آنکاه خدا تعالی فرمود همه بمیرید و در یکساعت بمردند و مرده بماندند تا استخوان شدند و آنشهر در سر راه کاروانیان بود و مردم قافله استخوانهای ایشان را از جلو راه دور کرده بیک موضع جمع نمودند پس از آن یکی از پیغمبران بنی اسرائیل که حزقیلش نام بود از آن مکان عبور فرمود چون آن استخوانهای فرسوده را نکران شد فراوان بکریست و عرض کرد پروردکارا اکر خواهی در این ساعت ایشان را زنده میتوانی فرمود چنانکه ایشان را در یکساعت بمیرانیدی تا شهرهای ترا آباد کنند و بندکان تو از ایشان بوجود آیند و با دیکر عبادت کنندکان بپرستش تو قیام ورزند پس خدا تعالی بدو وحی نمود که آیا میخواهی ایشان را زنده فرمایم عرض کرد آری ای پروردکار من پس خداوند اسم اعظم را بدو وحی فرمود که مرا باین نام بخوان تا ایشان را زنده فرمایم چون حزقیل اسم اعظم الهی را بخواند استخوانها را همی بدید که بسوی یکدیکر پرواز میکردند تا بدنهای ایشان درست شد و همه بیکدیکر نظر میکردند و بتسبیح و تهلیل میکفتند حزقیل علیه السلام کفت کواهی میدهم که خدای تعالی بهمه چیز قادر است

ذکر اخباریکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام درباره حالات حضرت الیاس و لقمان و اشموئیل وارد است

در کتاب حیوة القلوب در حدیث معتبر از موسی بن اکیل از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول میباشد که روزی بدر سرای آنحضرت رفتم و خواستم رخصت حاصل کرده بحضرتش تشرف جویم ناکاه صدای مبارک آنحضرت را بشنیدم که بکلامی جز عربی تکلم میفرمود ما را کمان رفت که لغت سریانی است پس آنحضرت بسیار بکریست و ما نیز بدان کریستن بکریدیم پس غلامی بیرون آمد و ما را بار داد چون در آمدیم من عرض کردم فدای تو شوم ما بر در سرای شدیم که بسخنی تکلم میفرمودید که عربی نبود و ما را آن توهم رفت که سریانی است تو کریستی و ما نیز بکریهٔ تو بکریستیم فرمود آری بخاطر آوردم الیاس پیغمبر علیه السلام را که از عباد پیغمبران بنی اسرائیل بود و دعائیکه آن حضرت در سجده میخواند من خواندم و شروع فرمود بخواندن آن دعا بزبان سریانی سوکند باخدای که هیچیک از علمای یهود و نصاری را ندیدم که بآن فصاحت قرائت نمایند پس بعربی برای ما ترجمه نمود و فرمود که در سجده میکفت أتراك معذبي وقد أظمأت لك هواجري أتراك معذبي وقد وضعت لك في التراب وجهي أتراك معذبي وقد اجتنبت لك المعاصي أتراك معذبي وقد أسهرت لك ليلي یعنی آیا می بینی خود را که مرا عذاب فرمائی با اینکه در روزه داشتن برای تو در هواهای کرم عطش بپایان بردم آیا خود را عذاب کننده من می بینی با اینکه در پیشکاه تو روی نیاز بر خاک مالیده ام آیا می بینی خود را که مرا معذب داری با اینکه محض رضا و خوشنودی تو از ارتکاب معاصی و لذات آن دوری کرفته ام آیا می بینی خود را که مرا بعذاب کیری با اینکه شبهای خود را برای توبه به بیداری کذرانیده ام پس خدا تعالی باو وحی فرستاد که سر بر دار که من ترا عذاب نمی کنم پس الیا مناجات کرد که پروردکارا اکر کوئی من ترا عذاب نمیکنم و از آن پس کنی چه خواهد شد آیا نیستم من بندهٔ تو و تو پروردکار من پس خدا تعالی وحی فرمود که سر بردار من بوعده که نهاده ام البته وفا میکنم و بروایت دیکر این حدیث بعینه از حضرت صادق علیه السلام مرویست و در آن روایت بجای الیا الیاس مسطور است و دیکر در کتاب مسطور و کتاب اصول کافی و دیکر کتب اخبار از حضرت ابی جعفر ثانی امام محمد تقی صلوات الله علیه مرویست که فرمود قال أبو عبد الله عليه السلام بينا أبي عليه السلام يطوف بالكعبة إذا رجل معتجر قد قيض له فقطع عليه أسبوعه حتى أدخله إلى دار جنب الصفا فأرسل إلي فكنا ثلاثة فقال مرحبا يا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله ثم وضع يده على رأسي وقال بارك الله فيك يا أمين الله بعد آبائه يا أبا جعفر إن شئت فأخبرني وإن شئت فأخبرتك وإن شئت سلني وإن شئت سألتك وإن شئت فاصدقني وإن شئت صدقتك قال كل ذلك أشاء قال فإياك أن ينطق لسانك عند مسألتي بأمر تضمر لي غيره قال إنما يفعل ذلك من في قلبه علمان يخالف أحدهما صاحبه وإن الله عز وجل أبى أن يكون له علم فيه اختلاف قال هذه مسألتي وقد فسرت طرفا منها أخبرني عن هذا العلم الذي ليس فيه اختلاف من يعلمه قال أما جملة العلم فعند الله جل ذكره وأما ما لا بد للعباد منه فعند

الاوصیاء قال ففتح الرجل عجرته واستوی جالسا وتهلل وجهه وقال هذه اردت ولها اتیت زعمت ان لا علم ما لا اختلاف فیه من العلم عند الاوصیاء فکیف یعلمونه قال کما کان رسول الله صلی الله علیه واله یعلمه الا انهم لا یرون ما کان رسول الله صلی الله علیه واله یری لانه کان نبیا وهم محدثون وانه کان یفد الی الله جل جلاله فیسمع الوحی وهم لا یسمعون

حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود روزی پدرم امام محمد باقر علیه السلام در طواف بود ناگاه مردی که عمامه بربسته و دو قن را در پیچیده با آنحضرت بازخورد و طواف آنحضرت را قطع کرد و آنحضرت را بانجا نه که پهلوی صفا بود ببرد و بمن فرستادند و مرا طلبیدند و بیرون از ما سه تن هیچکس نبود پس دست خود بر سر من بنهاد و گفت مرحبا ای فرزند رسول خدای ای کسیکه بعد از پدران خودش امین خداوند است خداوند برکت دهد در علوم و کمالات تو بعد از پدرت آنگاه با پدرم روی کرد و گفت اگر میخواهی تو مرا خبر گوی و اگر میخواهی من ترا خبر میدهم و اگر میخواهی تو از من سؤال کن و اگر میخواهی من از تو سؤال میکنم و اگر میخواهی تو بصدق من سخن بگوی و اگر میخواهی من بصدق تو سخن کنم پدرم فرمود همه را میخواهم گفت پس زنهار در آن هنگام که من از تو سؤال نمایم چیزی بزبان نیاوری که در دلت غیر از آنرا احتمال دهی کنایت از اینکه عدم توافق زبان و جنان بسبب عدم بصیرت و علم بحقیقت است و اینحال از شؤونات علمای حقه خارج است پدرم فرمود اینکار را آنکس کند که در دلش دو علم مخالف یکدیگر باشد و علمش از روی اجتهاد و گمان باشد یعنی شأن علمای ظاهر چنین است و در علم خدائی اختلاف نباشد گفت سؤال من همین بود و پاره از آنرا از بهر من تفسیر نمودی اکنون مرا خبر ده آن علمی که در آن اختلافی نیست کدام کس میداند پدرم فرمود تمامت آن علم در حضرت خداوند است و آنچه برای امر معاش و معاد مردمان ضرورت دارد در خدمت اوصیای پیغمبران است اینوقت آنمرد نقاب از صورت برگشود و راست بنشست و از شادی و سرور چهره اش درخشان و دهانش خندان گردید گفت من همین را میخواستم و برای این بیامده ام همانا چنان میدانی که آن علمی که در آن اختلافی نیست و برای مردم ضرورت دارد نزد اوصیا میباشد بازگو اوصیا چگونه میدانند فرمود بانظر بتکه پیغمبر صلی الله علیه وآله از جانب خدا میدانست ایشان نیز میدانند و با ایشان الهام میرسد و صدای ملک را میشنوند مگر اینکه ایشان ملک را نمی بینند چنانکه رسول خدای میدید چه او پیغمبر بود و ایشان محدث یعنی از ملک سخن گفته شده اند پیغمبر بمعراج میرفت و بدون واسطه کلام حق را می شنید و ایشان را آن معنی حاصل نمی گردید فقال صدقت یا ابن رسول الله سآتیک بمسئلة صعبة اخبرنی عن هذا العلم ما له لا یظهر کما کان یظهر مع رسول الله صلی الله علیه واله قال فضحک ابی علیه السلام وقال ابی الله ان یطلع علی علمه الا ممتحنا للایمان به کما قضی علی رسول الله ان یصبر علی اذی قومه ولا یجاهدهم الا بامره فکم من اکتتام قد اکتتم به حتی قیل له اصدع بما تؤمر واعرض عن المشرکین وایم الله لو صدع قبل ذلک لکان آمنا ولکنه انما نظر فی الطاعة وخاف

الخلاف فلذلک کف فوددت ان عینیک تکون مع مهدی هذه الامة والملائکة بسیوف آل داود بین السماء والارض تعذب ارواح الکفرة من الاموات وتلحق بهم ارواح اشباههم من الاحیاء ثم اخرج سیفا قال ها ان هذا منها قال فقال ابی ای والذی اصطفی محمدا علی البشر قال فرد الرجل اعتجاره وقال انا الیاس ما سألتک عن امرک وبی منه جهالة غیر انی احببت ان یکون هذا الحدیث قوة لاصحابک

یعنی آنشخص گفت یابن رسول الله براستی سخن بیار استی هم اکنون از مسئله دشوار پرسش میکنم بازگوی از چه روی اکنون علم اوصیا پنهان و چرا تقیه مینمایند و بهمه کس چنانکه پیغمبر اظهار میفرمود نمیفرمایند پدرم بخندید و فرمود خدایتعالی نخواسته است که بر علم خود آگاه گرداند مگر کسی را که دلش را بایمان امتحان فرموده باشد چنانکه سالها پیغمبر صلی الله علیه وآله بامر الهی در مکه بر آزار قوم خود شکیبائی فرمود و رخصت نیافت که با ایشان جهاد فرماید و مدتی دین خود و پیغمبری خود را از قوم خود پوشیده میداشت تا خدایتعالی بآنحضرت وحی فرمود که ظاهر و آشکار بدار آنچه را بدان امر کرده ایم و از مشرکان اعراض کن و حال آنکه سوگند با خدای اگر پیشتر هم میگفت از گزند آنها امین بود برای این نگفت که میخواست وقتی بفرماید که بامر او اطاعت کنند و از مخالفت مردمان ترسان بود و باین سبب از اظهار فرمودن کناره گرفت ما نیز اظهار نمی کنیم که میدانیم اطاعت ما را نمی کنند و از جانب خداوند مامور بجهاد با ایشان نیستیم دوست همی دارم که بچشم خود ببینی آن زمان را که مهدی این امت ظاهر میشود و فرشتگان شمشیرهای آل داود را در میان آسمان و زمین برکشند و ارواح کافران گذشته را در میان هوا عذاب کنند و ارواح اشباه ایشان را از زنده ها بآنها ملحق دارند پس آنشخص شمشیری بیرون آورد و گفت این شمشیر از آن شمشیرها و من نیز از انصار آنحضرت خواهم بود پدرم فرمود بلی بحق آن خداوندیکه محمد را از همه آفریدگان برگزیده است چنین است که میگوئی این هنگام آنمرد دیگر باره نقاب را بر چهره خود بربست و گفت منم الیاس آنچه از تو در کار تو پرسیدم نه آن بود که مراد از آن جهلی باشد و شما را نشناخته باشم لکن میخواستم قوت ایمان اصحاب تو بشود وساخبرک بآیة انت تعرفها ان خاصموا بها فلجوا قال فقال له ابی علیه السلام ان شئت اخبرتک بها قال قد شئت قال ان شیعتنا ان قالوا لاهل الخلاف لنا ان الله عز وجل یقول لرسول الله صلی الله علیه واله انا انزلناه فی لیلة القدر الی آخرها فهل کان رسول الله صلی الله علیه واله یعلم من العلم شیئا لا یعلمه فی تلک اللیلة او یأتیه به جبرئیل علیه السلام فی غیرها فانهم سیقولون لا فقل لهم فهل کان لما علم بد من ان یظهر فیقولون لا فقل لهم فهل کان فیما اظهر رسول الله صلی الله علیه واله من علم الله عز وجل ذکره اختلاف فان قالوا لا فقل لهم فمن حکم بحکم الله فیه اختلاف فهل خالف رسول الله صلی الله علیه واله فیقولون نعم فان قالوا لا فقد نقضوا اول کلامهم فقل لهم ما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم

فَاِنْ قالُوا مَنِ الرّاسِخُونَ فِی العِلْمِ فَقُلْ مَنْ لاٰ یَخْتَلِفُ فی عِلْمِهِ فَاِنْ قالُوا فَمَنْ هُوَ ذاکَ فَقُلْ کانَ رَسُولُ اللّٰهِ صاحِبَ ذٰلِکَ فَهَلْ بَلَّغَ اَوْلاٰ فَاِنْ قالُوا قَدْ بَلَّغَ فَقُلْ فَهَلْ ماتَ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَالخَلیفَةُ مِنْ بَعْدِهِ یَعْلَمُ عِلْماً لَیْسَ فیهِ اِخْتِلافٌ فَاِنْ قالُوا لاٰ فَقُلْ اِنَّ خَلیفَةَ رَسُولِ اللّٰهِ مُؤَیَّدٌ وَلاٰ یَسْتَخْلِفُ رَسُولُ اللّٰهِ اِلّاٰ مَنْ یَحْکُمُ بِحُکْمِهِ وَاِلّاٰ مَنْ یَکُونُ مِثْلَهُ اِلّاٰ النُّبُوَّةَ فَاِنْ کانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لَمْ یَسْتَخْلِفْ فی عِلْمِهِ اَحَداً فَقَدْ ضَیَّعَ مَنْ فی اَصْلابِ الرِّجالِ مِمَّنْ یَکُونُ بَعْدَهُ

وز و داست که خبر دهم ترا بآیتی که خود میشناسی و میدانی آن آیت را اگر در آن آیت با مخالفین مخاصمت نمایند فیروز گردند پدرم فرمود اگر میخواهی ترا بآن آیه خبر دهم الیاس علیه السلام گفت البته خواهانم فرمود همانا شیعیان ما اگر با مخالفین ما گویند که خدای عزّ و جلّ با رسول خود صلّی الله علیه و آله میفرماید بدرستیکه ما فرو فرستادیم قرآن را در شب قدر تا آخر سورهٔ مبارکه آیا رسول خدای صلّی الله علیه و آله دانست از آن علم چیزیرا که نمیدانست در این شب یا جبرئیل علیه السلام در غیر آن شب بحضرت میرساند مخالفین خواهند گفت چنین نیست یعنی رسول خدای به همهٔ آن عالم بود پس با ایشان بگوی آیا برای آنچه میدانست چاره و گریزی از اظهار آن بود خواهند گفت نبود پس با ایشان بگوی آیا در آنچه رسول خدای از علم خدای عزّ و جلّ ظاهر فرمود اختلافی است اگر گویند اختلافی نیست با ایشان باز گوی پس هر کس حکم نماید بحکم خدای که در آن اختلاف باشد آیا با رسول خدای مخالفت ورزیده است خواهند گفت آری مخالفت کرده چه اگر گویند مخالفت نکرده اول کلام خود را که گفته اند در حکم خدا اختلافی نیست نقض کرده اند پس با ایشان بگو تأویل آنرا جز خدا تعالی و آنانکه در علم راسخ باشند نمیدانند اگر گویند رسوخ کنندگان در علم کدام مردم باشند بگو کسی که در علم او اختلاف نباشد اگر گویند چنین کس باین صفت در کجاست بگو رسول خدای صاحب این علم بود آیا این علم را بدیگری رسانید یا نرسانید اگر گویند تبلیغ فرمود بگوی آیا رسول خدای صلّی الله علیه و آله چون وفات نمود و بعد از آنحضرت خلیفه بود آن خلیفه علمی که در آن اختلاف نباشد عالم بود اگر گویند نبود بگو همانا خلیفهٔ رسول الله مؤیّد است و رسول خدای جز آنکس را که بحکم او حکم نماید خلیفه نمیفرماید و الّا آنکس جز در رتبت نبوّت همانند آن حضرت خواهد بود و اگر رسول خدای صلّی الله علیه و آله هیچکس را در علم خود خلیفه نفرمود پس تکلیف آنانکه در پشت پدران خود هستند و بعد از آن حضرت بجهان میآیند و امر دین و دنیای ایشان را ضایع گذاشته چه خواهد بود فَاِنْ قالُوا لَکَ

فَاِنَّ عِلْمَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ کانَ مِنَ القُرْآنِ فَقُلْ حٰمٓ وَالکِتابِ المُبینِ اِنّا اَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةٍ مُبارَکَةٍ اِلٰی قَوْلِهِ اِنّا کُنّا مُرْسِلینَ فَاِنْ قالُوا لَکَ لاٰ یُرْسِلُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلّاٰ اِلٰی نَبِیٍّ فَقُلْ هٰذَا الاَمْرُ الحَکیمُ الَّذی یُفْرَقُ فیهِ هُوَ مِنَ المَلائِکَةِ وَالرُّوحِ الَّتی تَنْزِلُ مِنْ سَماءٍ اِلٰی سَماءٍ اَوْ مِنْ سَماءٍ اِلَی الاَرْضِ فَاِنْ قالُوا مِنْ سَماءٍ اِلٰی سَماءٍ فَقُلْ فَلَیْسَ فِی السَّماءِ اَحَدٌ یَرْجِعُ مِنْ طاعَةٍ اِلٰی مَعْصِیَةٍ فَاِنْ قالُوا مِنْ سَماءٍ اِلَی الاَرْضِ وَاَهْلُ الاَرْضِ اَحْوَجُ الخَلْقِ اِلٰی ذٰلِکَ فَقُلْ فَهَلْ لَهُمْ بُدٌّ مِنْ سَیِّدٍ یَتَحاکَمُونَ اِلَیْهِ فَاِنْ قالُوا فَاِنَّ الخَلیفَةَ هُوَ حَکَمُهُمْ فَقُلْ اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ اِلٰی قَوْلِهِ خالِدُونَ لَعَمْری ما فِی الاَرْضِ

وَلاٰ فِی السَّماءِ وَلِیٌّ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ ذِکْرُهُ اِلّاٰ وَهُوَ مُؤَیَّدٌ وَمَنْ اُیِّدَ لَمْ یُخْطِ وَما فِی الاَرْضِ عَدُوٌّ لِلّٰهِ عَزَّ ذِکْرُهُ اِلّاٰ وَهُوَ مَخْذُولٌ وَمَنْ خُذِلَ لَمْ یُصِبْ کَما اَنَّ الاَمْرَ لاٰ بُدَّ مِنْ تَنْزیلِهِ مِنَ السَّماءِ یَحْکُمُ بِهِ اَهْلُ الاَرْضِ کَذٰلِکَ لاٰ بُدَّ مِنْ والٍ فَاِنْ قالُوا لاٰ نَعْرِفُ هٰذا فَقُلْ لَهُمْ قُولُوا ما اَحْبَبْتُمْ اَبَی اللّٰهُ بَعْدَ مُحَمَّدٍ اَنْ یَتْرُکَ العِبادَ وَلاٰ حُجَّةَ عَلَیْهِمْ

پس اگر در جواب تو بگویند همانا علم رسول خدای صلّی الله علیه و آله از قرآن بود یعنی دانائی آنحضرت و منشأ علم و آگاهی آنحضرت فقط بقرآن منوط بود و قرآن بر آنحضرت نازل گردیده بود پس بگوی خدای در قرآن میفرماید حٰمٓ وَالکِتابِ المُبینِ اِنّا اَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةٍ مُبارَکَةٍ اِنّا کُنّا مُنْذِرینَ فیها یُفْرَقُ کُلُّ اَمْرٍ حَکیمٍ اَمْراً مِنْ عِنْدِنا اِنّا کُنّا مُرْسِلینَ یعنی سوگند بحم و منت مجدد و باین کتاب روشن و هویدای بتمامت انام یعنی قرآن که محض کرمت است و انعام بدرستیکه فرو فرستادیم آنرا در شبی با برکت و عظمت و از بزرگی و مبارکی این فیروز شب است که قرآن کریم رب قدیم که واسطهٔ منافع دینیه و دنیویه است در این شب از لوح محفوظ بآسمان دنیا عز نزول و شرف وصول ارزانی داشت و چنانکه از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام رسیده مراد ازین شب مبارک لیلة القدر است بالجمله حقتعالی میفرماید بدرستیکه ما هستیم از بیم کنندگان بانزال قرآن در شبی که از جملهٔ برکات آن شب این است که در آن شب بیان کرده و تفصیل داده شود هر کاری که حکم کرده شده است در تمامت سال از قسمت ارزاق و جمیع منافع و مضار عباد در دنیا چون بلندی و پستی و خشم و خوشنودی و پذیرفتن و رد کردن و پیوستن و جدائی افتادن و بدبختی و نیکبختی و امید و نومیدی و تعیین عمرها و مدتها و جز آن از دیگر احوال برآن وجه که در هیچ حال قابل زیاده و نقصان و پذیرای فزونی و کمی نباشد و این امری بود که از جانب ما حاصل شد بدرستیکه ما هستیم فرستنده قرآن امام محمد باقر علیه السلام فرمود اگر با تو گویند خداوند جز بسوی پیغمبری ارسال نمیفرماید بگو این امر حکمی است که در آن تفریق میشود از ملائکه و روحی است که از آسمانی بآسمانی بگو همانا در آسمان هیچکس نیست که از طاعت بمعصیت رجوع نماید و اگر گویند باید از آسمان بزمین آید زیرا که حاجت مردم ارض بآن بیشتر است بگو آیا برای مردم زمین هیچ چاره و گریزی هست از سید و آقائی که بدو محاکمه برند اگر گویند همان خلیفه خود در میان ایشان حکم باشد پس بگوی خداوند است ولیّ آنانکه ایمان آورند بیرون میآورد ایشانرا از تاریکیهای جهل و ضلالت بروشنائی علم و هدایت تا باخر خالدون یعنی آیه آخر آیة الکرسی سوگند بزندگانی من در زمین و آسمان ولیّ از برای خدای عزّ و جلّ نیست مگر اینکه از جانب خدای بعلم و رشادت مؤیّد باشد و آنکس که از جانب حق مؤیّد است هرگز کار بخطا نکند و هیچ دشمنی برای خدای عزّ ذکره در زمین نیست مگر اینکه مخذول و بحال خود گذاشته شده باشد و هر کس مخذول باشد و بی تأیید باشد در هیچ کار بصواب نرود و چنانکه این امر ناچار باید از آسمان برسد و اهل زمین بوسیلهٔ آن حکم بجای آورند همچنین ولی و والی لازم دارد پس اگر گویند نمی شناسیم او را بگو هرچه دوست دارید و خوب میشمارید بخوشی دل

خود بگویند اما خداوند تعالی ابلوامتناع دارد که بعد از محمد صلی الله علیه و آله بندگان خود را بدون حجت گذارد و حجتی برایشان نباشد قال ابو عبد الله علیه السلام ثم وقف فقال ههنا یا ابن رسول الله باب غامض ارأیت ان قالوا حجة الله القرآن قال اذن اقول لهم ان القرآن لیس بناطق یأمر وینهی ولکن للقرآن اهل یأمرون وینهون واقول قد عرضت لبعض اهل الارض مصیبة ما هی فی السنة والحکم الذی لیس فیه اختلاف ولیست فی القرآن ابی الله لعلمه بتلک الفتنة ان تظهر فی الارض ولیس فی حکمه رادّ لها ومفرج عن اهلها فقال ههنا تفلجون یا ابن رسول الله اشهد ان الله عزّ ذکره قد علم بما یصیب الخلق من مصیبة فی الارض او فی انفسهم من الدین او غیره فوضع القرآن دلیلاً قال فقال الرجل هل تدری یا ابن رسول الله دلیل ما هو قال ابو جعفر نعم فیه جمل الحدود وتفسیرها عند الحکم فقد ابی الله ان یصیب عبداً بمصیبة فی دینه او فی نفسه او فی ماله لیس فی ارضه من حکمه قاض بالصواب فی تلک المصیبة فقال الرجل اما فی هذا الباب فقد فلجتم بحجة الا ان یفتری خصمکم علی الله فیقول لیس لله جلّ ذکره حجة ولکن اخبرنی عن تفسیر لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم قال فی فلان واصحابه واحدة مقدمة وواحدة مؤخرة لا تأسوا علی ما فاتکم مما خص به علی علیه السلام ولا تفرحوا بما آتاکم من الفتنة التی عرضت لکم بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فقال الرجل اشهد انکم اصحاب الحکم الذی لا اختلاف فیه ثم قام الرجل وذهب فلم اره

حضرت ابی عبد الله علیه السلام میفرماید چون سخن بدین مقام پیوست آنمرد توقف کرد و گفت یا بن رسول الله درین جا بابی غامض و مسئله دشوار پدیدار آید چه مبنی اگر گویند حجت خدای قرآن است یعنی اگر مخالفان بگویند حجت خدای در میان خلیقت همان قرآن است که بر پیغمبر رحمت بفرستاده او در میان خلق گذاشت و خلق را همان کافی است و به حجت دیگر حاجت نیست پاسخ چیست فرمود در این هنگام با ایشان میگویم که قرآن ناطق و گویا نیست که بمعارف امر و از مناهی نهی فرماید و لکن برای قرآن اهلی است که بر ظاهر و باطن و محکم و متشابه و تأویل و تفسیر و تعبیر آن عالم هستند و امر و نهی فرمایند و میگویم چنان می افتد که برای مردم زمین مصیبتی و قضیتی روی میدهد که حکم و تکلیف آن در سنت و حکمی که در آن اختلاف نیز نبوده نیست و در قرآن نیز حکمش ظاهر نیست و خدایتعالی اباء دارد که چنین فتنه برای اهل زمین روی دهد و در حکم الهی رادّی برای آن نباشد و برای امتحان که بآن دچار شده اند مفرجی نیاید و چاره نه بینند کنایت از اینکه اگرچه همه احکام و تکالیف در قرآن هست لکن قرآن را ظاهری نیست و بواطن کثیره دارد که استنباط و استدراک و تأویل و تفسیرش را جز اهلش که راسخون در علم هستند ندانند لاجرم اگر ایشان نباشند اهل زمین در اغلب تکالیف و احکام دینی و دنیوی خود معطل بمانند و بیچاره و گمراه گردند پس بر خداوند تعالی لازم است که در میان اهل ارض همیشه حجتی خواه ظاهر مشهور یا غایب مستور بجای بگذارد تا نماینده حدود و احکام یزدانی و گشاینده رازها و بواطن آیات قرآنی باشد و امور دین و دنیای انام را

در تحت قاعده و انتظام بدارد و مشکل ایشان را در هر حال برگشاید چه خداوند عالم چون قرآن را بفرستاد تمامت مایحتاج بنی آدم را تا پایان روزگار در آن بنهاد لکن علمش را با اهلش گذاشت اگر قرآن شامل نبود ناقص بود اگر حجت خدای در خلق نبود که مبین احکام الهی باشد بر خلق مجهول میماند و خلق در اغلب تکالیف متحیر و معطل میماندند و چگونه تواند شد که خدایتعالی مصیبتی و فتنه باهل ارض بهرسند لکن کاشف و مفرجی نباشد و اگر بهمان ظاهر قرآن حکم نمایند کافی نخواهد بود و اغلب مسائل مبهم نخواهد ماند آن شخص گفت در اینجا شما فیروز و غالب میشوید یعنی برای مخالفین راه سخن نمی ماند یا بن رسول الله گواهی میدهم که خدایتعالی میدانست که مردم زمین را اصابه مصیبتی در زمین یا در نفوس ایشان یا در دین و جز آن میشود لاجرم قرآن را دلیل ورا هنما فرمود آنگاه گفت یا بن رسول الله آیا میدانی دلیل کدام است فرمود آری جمل حدود و تفسیر آن عند الحکم در آن است و خدایتعالی اباء دارد که بنده را در دین او یا نفس او یا مال او مهمی و مصیبتی روی دهد و در زمین خدای حاکمی که در آن مصیبت بصواب حکم براند نباشد آنمرد گفت اما در اینباب همانا فیروزی و غلبه یافتید و بحجت غالب شدید و هیچ راهی برای خصم نمی ماند مگر اینکه بر خدای افترا بندد و بگوید برای تعالی حجتی نیست یعنی بر جهل و ضلالت و خصومت خود محض شقاوت بپاید و گرنه راهی دیگر از بهر او باقی نیست و لکن مرا از تفسیر آیه شریفه لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم یعنی برای اینکه نومید نشوید بر آنچه از شما فوت شده و شادان نگردید بآنچه بشما روی آورده خبر فرمای فرمود این آیه در حق فلان و اصحاب اوست یکی مقدم و یکی مؤخر میفرماید دریغ و افسوس نخورید بر آنچه از شما فوت شده از آن مراتب و مقامات و خصایصی که علی علیه السلام بدان اختصاص یافت و خرسند مشوید بآن فتنه که بعد از رسول خدای صلی الله علیه و آله شما را معروض گردید این هنگام آن شخص گفت شهادت میدهم که شمائید اصحاب آن حکمی که اختلاف در آن نیست پس از آن آنمرد برخاست و ناپدید گردید معلوم باد که از این حدیث و دیگر احادیث معلوم میگردد که حضرت الیاس نیز مانند حضرت خضر علیهما السلام در زمین است و زنده است و تا زمان حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله نخواهد بود و از طرق عامه نیز پاره روایات رسیده است که مؤید آن است چنانکه ابن شهر آشوب علیه الرحمه بدان اشارت فرموده است و ممکن است که الیاس و الیا هر دو نام یکتن باشد و چون قصه‌ها و حکایات و نام ایشان با هم شبیه است ارباب تفسیر و تاریخ الیا را مذکور نداشته باشند و شیخ طبرسی میفرماید علما در الیاس خلاف کرده اند بعضی او را ادریس دانسته اند و بعضی از انبیای بنی اسرائیل از نسل هارون بن عمران و پسر عم الیسع دانسته اند و مشهور این است که آنحضرت بعد از حزقیل علیه السلام بعثت یافت و بعد از آنکه بآسمان بر شد الیسع نبوت یافت و بعضی گویند الیاس در بیابانها گمشده گان راه ایت و درمانده گان را اعانت فرماید و خضر در جزایر دریاها و هر روز عرفه در عرفات یکدیگر را ملاقات فرمایند و بعضی بر آن عقیدت رفته اند که الیاس

تحقیق حال الیاس

ذوالکفل است وبعضی خضر والیاس را یکتن دانسته اند و گویند یسع پسر اخطوب است و او را ابن العجوز
میگفتند امّا اصحّ اقوال این است که ادریس علیه السلام غیر از الیاس است و از رفع ادریس تا رفع الیاس
قریب سه هزار سال فاصله است ولفظ الیاس والیاسین که در قرآن رسیده معرّب الیا باشد و الیا
در زبان عبری یعنی بزرگوار من خداست و نیز آن اخبار را الیاهو گویند و نام دیگرش در توریة فینحاس است
که آنرا فینحس نیز گویند که در لغت عبری بمعنی شفقت کرده شده باشد و نام دیگر آنحضرت ابیتای است
که بمعنی راست گوست و خضر نیز یک نام آن حضرت است لکن غیر از خضر اوّل است و نیز ذوالکفل
لقب حضرت حزقیل میباشد و حزقیل معرّب یحزقیل است و هم آنحضرت را ابن العجوز گویند چه مادرش
در کبر سن باو حامله شد و الیسع که معرّب الیشع است پسر شافاط است و بعد از حضرت الیاس بنبوت
یافت و تشریح و توضیح این مسائل در کتاب مستطاب ناسخ التواریخ مشروح و مبسوط است و در اینجا
بآنچه که حاجت دعوت میکرد اشارت رفت در کتاب حیوة القلوب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقول است که از لقمان علیه السلام پرسیدند کدام حکمت از حکمتهای تو است که بآن
معتقدی و هرگز متروک نمیداری فرمود مرتکب نشوم امریرا که خدا برای من متکفّل شده است
و آنچه را که بمن باز گذاشته است که بجای آورم بیهوده نمیگذارم و دیگر در قصص الانبیاء و حیات القلوب
در حدیث معتبر از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه مرویست قال کان فی ما وعظ به لقمان علیه السلام
ابنه ان قال یا بنیّ ان تک فی شکّ من الموت فارفع عن نفسک النوم ولن تستطیع ذلک و ان
تک فی شکّ من البعث فادفع عن نفسک الانتباه ولن تستطیع ذلک فانّک اذا فکّرت فی
هذا علمت انّ نفسک بید غیرک وانّما النوم بمنزلة الموت وانّما الیقظة بعد النوم بمنزلة البعث
بعد الموت وقال قال لقمان علیه السلام یا بنیّ لا تقترب فیکون ابعد لک ولا تبعد فتهان کلّ
دابّة تحبّ مثلها وابن آدم لا یحبّ مثله لا تنشر بزّک الّا عند باغیه وکما لیس بین الکبش والذئب
خلّة کذلک لیس بین البارّ والفاجر خلّة من یقترب من الزفت تعلق به بعضه کذلک من یشارک
الفاجر یتعلّم من طرقه من یحبّ المراء یشتم ومن یدخل مدخل السوء یتّهم ومن یقارن قرین السوء
لا یسلم ومن لا یملک لسانه یندم وقال یا بنیّ صاحب مائة ولا تعاد واحداً یا بنیّ انّما هو خلاقک
وخلقک فخلاقک دینک وخلقک بینک وبین الناس فلا تبغّضنّ الیهم و
تعلّم محاسن الاخلاق یا بنیّ کن عبداً للاخیار ولا تکن ولداً للاشرار یا بنیّ
ادّ الامانة تسلم دنیاک وآخرتک وکن امیناً فانّ الله تعالی جلّ وعلا
لا یحبّ الخائنین یا بنیّ لا تر الناس انّک تخشی الله وقلبک فاجر
میفرماید از جمله مواعظ لقمان علیه السلام با پسرش این بود که ای فرزند اگر در مرگ شک داری مخواب

بهترین حکمتهای لقمان

از مواعظ لقمان علیه السلام

این توانی و اگر در زنده شدن بعد از مرگ بگمان اندری بیدار مشو و این نتوانی و چون در این دو حال
بنظر بینش و دیده دانش بنگری باز دانی که جان تو بدست دیگری است و خواب بمنزله مرگ و بیداری
بمنزله مبعوث شدن پس از مرگ است ای فرزند با مردم بسیار میامیز که از تو گریز گیرند و نه چندان
بپرهیز که خوار و ذلیل گردی تمامت حیوانات همال و همانند خود را دوست میدارند و فرزندان آدم
یکدیگر را دوست نمیدارند نیکی و احسان و سرمایه و بضاعت خویش را جز در خدمت آنکس که طالب
و راغب آن باشد پهن و گسترده و نموده مدار چنانکه در میان گرگ و میش دوستی و خویشی نیست
در میان نیکوکار و بدکردار دوستی و یگانگی نباشد چنانکه هرکس با قیر نزدیک باری بعضی از آن باو
بچسبد همچنین هرکس با فاجر مجاور گردد لابد از شیمت و سیرت او بیاموزد هرکس مجادلت و مخاصمت
با مردمان را نیکو شمارد لابد دشنام شنود هرکس بمجالس ناستوده اندر شود متهم گردد و هرکس با بدان
هم نشین شود از بدیهای ایشان بسلامت نرود و هرکس بر سخن خویش مختار نباشد و عنان زبان بدست
ندارد پشیمان گردد ای فرزند با صدتن بمودّت و مصاحبت باش و با یکتن بخصومت و عداوت روز
مسپار ای فرزند برای آدمی بیرون از خلاق و خلق چیزی نیست خلاق تو دین تو است و خلق تو میان تو
و میان مردمان است پس ببغض و کین مرو و محاسن اخلاق را دریاب ای فرزند بندهٔ اخیار باش
و فرزند اشرار مباش ای فرزند چند که توانی در ادای امانت بکوش تا در هر دو جهان سالم بمانی
و امین باش و کار با امانت گذار که پروردگار جلّ و علا خیانت کاران را دوست نمیدارد ای فرزند
مردمان را چنین منمای که از خدای میترسی لکن بدل اندر فاجر و بدکار باشی در کتاب حیوة القلوب
باسانید حسنه و صحیحه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که بنی اسرائیل بعد از موسی
بسی گناه ورزیدند و دین یزدان را دیگرسان کردند امر بمعروف و نهی از منکر فرمود او را اطاعت
نکردند پس یزدان تعالی جالوت را که از پادشاهان قبط بود بر ایشان مسلط فرمود و جالوت ایشان را
خوار و ذلیل نمود مردان ایشان را بکشت و آنجماعت را از ملک و مال و مسکن و دیار خود بیرون کرد
و زنان ایشان را بکنیزی برد آنگروه به پیغمبر خود پناهنده شدند و استغاثت نمودند که از خدای تعالی
مسئلت کن که پادشاهی از بهر ما برانگیزد تا در راه خداوند با کافران مقاتلت جوئیم و در بنی اسرائیل
چنان بود که نبوّت در خاندانی و سلطنت در دودمانی دیگر بود و خدای تعالی سلطنت و نبوّت برای
آنجماعت در یک خاندان فراهم نداشته بود از این روی گفتند برانگیز از برای پادشاهی که با او جهاد کنیم
قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الّا تقاتلوا پیغمبر ایشان با ایشان گفت آیا حالت شما
بآن نزدیک شده است که اگر بر شما فرمان قتال بنویسند و خدای تعالی مقاتلت را بر شما واجب گرداند
اینک جنگ نکنید قالوا و ما لنا الّا نقاتل فی سبیل الله وقد اخرجنا من دیارنا و ابنائنا

100 گفتند چیست ما را که قتال نکنیم در راه خدا با آنکه بیرون کرده اند ما را از خانهای ما و پسران ما فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ
الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ پس چون قتال بر ایشان رقم گردید پشت کردند
و جز اندکی از آن جماعت اطاعت ننمودند و خدای تعالی بر ستمکاران داناست وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ
قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا و پیغمبر ایشان با ایشان فرمود همانا خداوند تعالی طالوت را بسلطنت شما برانگیخته
قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ
گفتند او را از کجا پادشاهی بر ما باشد با آنکه ما از وی بسلطنت سزاوارتریم و او را در مال و دولت گشادگی
و وسعت نیست امام محمد باقر علیه السلام میفرماید نبوت در فرزندان لاوی و سلطنت در اولاد یوسف
بود و طالوت از فرزندان بن یامین برادر اعیانی یوسف بود نه از خانوادهٔ نبوت و نه از دودمان سلطنت
بود قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ
وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ پیغمبر ایشان با ایشان فرمود همانا خدای تعالی طالوت را برگزیده و اختیار فرموده است
او را بر شما و گشادگی در علم و جسم او را زیاد فرموده و خدای تعالی عطا میفرماید سلطنت را بهر کس که
میخواهد و بخشش او گشاده است و بمصلحت بندگان خود داناست امام علیه السلام میفرماید طالوت بحسب
بدن از همه بزرگتر و شجاع و قوی و از تمامت آن جماعت داناتر بود اما فقیر بود پس ایشان او را بفقر نکوهیدند
و گفتند خداوند او را وسعت و مکنت نداده است وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ
فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ پیغمبر ایشان با ایشان گفت همانا علامت سلطنت او این است که بیاید بسوی شما
تابوت که در آن سکینه هست از جانب پروردگار شما و در آن است بقیه از آنچه گذاشتند آل موسی و آل هارون در
حالیکه بردارند فرشتگان آن تابوت را بسوی شما بیاورند همانا درین کار برای شما علامتی است اگر باشید ایمان
آورندگان حضرت باقر علیه السلام میفرماید آن تابوتیکه خدای تعالی برای موسی علیه السلام از آسمان فرستاد
تا مادرش موسی را در آن گذاشت و بدریا درافکند در میان بنی اسرائیل بود و ایشان بآن تبرک می جستند چون
هنگام وفات حضرت موسی فرارسید الواح توریة و زره خود را و آنچه از آثار پیغمبری نزد آنحضرت بود همه را
در میان تابوت نهاد و بوصی خود یوشع سپرد و از آن پس پیوسته آن تابوت در میان ایشان بود تا گاهی
که احترام تابوت را فرو گذاشتند و خوار و خفیف انگاشتند تا بدانجا که در میان طرق اطفال با آن تابوت
بازی میکردند و تا آنچند که تابوت در میان بنی اسرائیل بود بعزت و شرف برخوردار بودند و چون گناه بسیار
ورزیدند و امر تابوت باستخفاف رفت خدای تعالی تابوت را از میان ایشان برداشت و در این وقت
برای ایشان باز فرستاد و در حدیث صحیح فرمود فرشتگان تابوت را برای بنی اسرائیل آوردند و بسند معتبر دیگر
فرمود که ملائکه بصورت گاو تابوت را بسوی بنی اسرائیل آوردند و بسند حسن فرمود که مراد از بقیه ذریت پیغمبران است

که تابوت

که تابوت نزد ایشان می بود در تفسیر سکینه فرمود که تابوت را بنی اسرائیل در میان صف مسلمانان و کافران 101
میگذاشتند پس از آن باد خوشبوی نیکوئی بیرون میآمد و آنرا صورتی بود مانند صورت آدمی و باین سبب
کفار فرار میکردند پس از آن خدای تعالی بسوی پیغمبر ایشان وحی فرستاد که جالوت را کسی میکشد که زره حضرت
موسی براندامش درست بیاید و او مردیست از فرزندان لاوی که نام او داود پسر ایشا است و ایشا
مردی شبان بود که ده پسر داشت و از همه کوچکتر داود بود چون طالوت بنی اسرائیل را برای قتال جالوت
انجمن ساخت کس بایشا فرستاد که با فرزندان خود حاضر شو چون حاضر شدند فرزندان او را تن بتن طلب
فرموده زره را بر او در پوشانیده براندام هیچیک راست نیفتاد بر بعضی بلند و بر برخی کوتاه بود طالوت
با ایشا گفت آیا هیچیک از فرزندان خود را گذاشته باشی که با خود نیاورده باشی گفت بلی کوچکترین
ایشانرا بچرانیدن گوسفندان گذاشته ام طالوت در طلب او بفرستاد و او داود علیه السلام بود و
چون داود بخدمت طالوت روی نهاد فلاخن و توبره همراه داشت و در عرض راه سه سنگ او را
بخواندند که ای داود ما را بگیر داود هر سه را برگرفت و در توبرهٔ خود افکند و آنحضرت در نهایت قوت
و شجاعت بود چون نزد طالوت بیامد و زره موسی علیه السلام را بر تن بیاراست بر قامت مبارکش
موزون بایستاد پس طالوت با لشکر خود بجانب جالوت روی نهاد چنانکه خدای تعالی میفرماید
فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ
يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ چون طالوت
با لشکرهای خود روانه شد گفت همانا خدای تعالی شما را به نهری آزمایش خواهد فرمود پس هر کس از آن
نهر بیاشامد از من نیست و هر کس از آب نیاشامد از من است مگر کسیکه یک کف بدست خود آب
بیاشامد پس همه از آن آب بخوردند مگر اندکی از ایشان امام علیه السلام فرمود یعنی نهری در این
بیابان بر سر راه شما پدیدار خواهد شد پس هر کس از آن نهر بیاشامد از خدا نیست و هر که نیاشامد
از خدا و فرمانبرداران خدا باشد و چون بنهر رسیدند ایزد تعالی تجویز فرمود که هر کس خواهد یک کف
بیاشامد پس از آن نهر جز اندکی از آن جماعت بیاشامیدند و آنانکه نخوردند شصت هزار تن بودند و این
آزمونی بود که خداوند تعالی ایشان را بدان بیازمود و بسند صحیح از امام محمد باقر علیه السلام
روایت است که آن قلیلی که نخوردند شصت هزار کس بودند و بروایتی که از صادق آل محمد صلی الله
علیه و آله باز گفته اند آن مردم قلیل سیصد و سیزده تن بودند بالجمله چون از نهر گذشتند و لشکرهای
جالوت و آن قوت و صولت را مشاهدت کردند آنانکه از آن آب نخورده بودند گفتند امروز ما تاب
مقاومت جالوت و لشکرهای او نداریم چنانکه خدای تعالی فرموده است فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ
آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ چون از آب نهر گذشتند طالوت و داود

با داود

با او ایمان آورده بودند گفتند امروز تاب مقاومت جالوت و لشکرهای او را نداریم چنانکه خدا تعالی فرموده است
وَقَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ یعنی گفتند آنانکه
یقین بخدا و روز جزا داشتند چه بسیار گروهی اندک غالب شدند بر مردم بسیار بتوفیق و یاری حضرت
پروردگار و خدا با آن کسان باشد که شکیبائی جویند و در شداید صبوری گزینند وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ
جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و چون در برابر
جالوت و سپاه او حاضر شدند عرض کردند ای پروردگار ما صبری عظیم و شکیبائی بزرگ بر ما فرود آور
و قدمهای ما را استوار گردان تا از جنگ روی برنتابیم و ما را بر گروه کافران یاری ده امام علیه السلام
فرمود این سخنان را آنکسان گفتند که از آب نیاشامیده بودند پس داود علیه السلام بیامد و در برابر جالوت
بایستاد و اینوقت جالوت بر فیلی سوار و او را تاجی بر سر بود و یاقوتی بر پیشانیش بود که فروغش ساطع بود
و لشکرش نزد او صف برکشیده بودند پس حضرت داود یکی از آن سه سنگ را که در عرض راه با خود برداشته
بود بفلاخن گذاشت و بطرف میمنه سپاه او بیفکند پس آن سنگ در هوا بلند شد و بر میمنه لشکر او فرود آمد
و بر هر کس میخورد او را میکشت تا همه بگریختند و سنگ دیگر را بطرف میسره لشکر بیفکند تا همه بگریختند و سنگ
سوم را بجانب جالوت بینداخت و آن سنگ بلند گردید و بر آن یاقوت که در پیشانی جالوت منصوب بود
بخورد و یاقوت را بسفت و بمغز سرش نشست و بهمان سنگ جالوت بر زمین افتاده بدوزخ جای گرفت
چنانکه خدا تعالی میفرماید فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ
وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ
پس منهزم ساختند کفار را باذن خداوند داود و داود بکشت جالوت را و خدا تعالی عطا فرمود
بداود حکمت و پادشاهی را و بیاموخت او را از آنچه میخواست و اگر نه خدا تعالی مردمان را بعضی ببعضی
دفع بفرماید هر آینه زمین فساد گیرد لکن خداوند صاحب فضل و احسان است بر عالمیان معلوم باد
که سموئل علیه السلام که معرب اشموئیل است پسر القانا بن یرحوم علیه السلام و از احفاد قارون است
چون متولد گردید مادرش بحسب نذری که نموده بود او را ببیت المقدس آورده در خدمت امام عیلی الحبر عین مهمله
که از جمله انبیا بود بپرد تا در تمامت عمر خادم بیت الله باشد و سموئل در خدمت امام عیلی ببود تا رتبت
نبوت یافت و بعد از فوت عیلی علیه السلام کار شریعت را تقویت میکرد و آل اسرائیل را از کید اهل
فلسطین محفوظ میداشت تا گاهی که مشایخ بنی اسرائیل در خدمت آنحضرت از فرزندانش شکایت بردند
و خواستار شدند که سلطانی از بهر ایشان منصوب فرماید و آنحضرت شاول بن قیس بن ابیل را که
از اولاد بنیامین بن یعقوب علیه السلام و مردی تمام خلقت و شجاع و دلیر و از تمامت مردم بنی اسرائیل
یک سر و گردن بلندتر بود بفرمان یزدان بر ایشان سلطان کرد و او را طالوت گویند و طالوت معرب

شاول است

شاؤل است و جلیات معرب گلیات است که هم آنرا جالوت گفته اند و او از فرزندان عوج است
و در ارض جات روزمی نهاد و درازی قامتش را شش ذراع و یک شبر نوشته اند و چون جوشن بر تن
بیاراستی و جامهٔ حرب بپوشیدی چون پاره کوه آهنین نمودی و مردم فلسطین بوسیلهٔ او نیرو گرفتند
و بجنگ بنی اسرائیل شتافتند و جالوت بدست داود علیه السلام کشته گشت چنانکه مسطور گشت و تفصیل آن
در کتاب ناسخ التواریخ مرقوم است

ذکر اخباریکه از حضرت امام محمد باقر در بیان حالات حضرت داود علیهما السلام ماثور است

در کتاب حیات القلوب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقول است
که خدا تعالی چون بعد از نوح علیه السلام پیغمبری که پادشاه باشد مبعوث نگردانیده مگر ذوالقرنین
و داود و سلیمان و یوسف علیهم السلام و سلطنت داود از بلاد شام تا اصطخر فارس بود و دیگر
در کتاب مسطور بسند صحیح از آنحضرت منقول است که حضرت داود از پروردگار خود مسئلت نمود که یک
قضیه از قضایای آخرت را که در میان بندگان خود خواهد فرمود بدو بازنماید خدا تعالی بدو وحی
فرستاد که آنچه از من سؤال کردی هیچکس از آفریدگان خود را بر آن آگاه نداشته ام و سزاوار نیست
که جز من هیچکس بدانگونه قضیه براند داود دیگرباره استدعا نمود پس جبرئیل علیه السلام بیامد و گفت خدای
از پروردگارت سؤال کردی که قبل از تو هیچیک از پیغمبران چنین سؤالی نکرده اند و خدا تعالی دعای
ترا استجاب فرموده و در نخست قضیه که فردا بر تو وارد میشود حکم آخرت را بر تو معلوم خواهد کرد چون
بامداد چهره نمود و داود در مجلس قضا بنشست مرد پیری بیامد در آنحال که بر جوانی آویخته و آنجوان را خوشه
از انگور بدست بود و آنمرد پیر گفت ای پیغمبر خداوند همانا این جوان بباغ من اندر شده و درختهای
تاک مرا خراب کرده و بی رخصت من انگور مرا خورده است داود با آنجوان فرمود چگوئی آنجوان اقرار نمود
که آنچه دعوی کند کرده ام پس خدا تعالی بداود وحی فرستاد که اگر بحکم آخرت در میان ایشان حکومت کنی
دلت بر نمی تابد و بنی اسرائیل قبول نخواهند کرد ای داود این باغ از پدر این جوان بود و اینمرد بر باغ او
برفت و او را بکشت و چهل هزار درهم مال او را بغصب برد و در کنار باغ دفن نمود اکنون شمشیر بآن جوان
بده تا گردن آن مرد پیر را بقصاص پدر بزند و باغ را بآنجوان تسلیم کن و فرمان کن که فلان موضع باغ را بکند
و مال خود را بیرون بیاورد پس داود بترسید و این حکم را موافق فرمان یزدان بپایان رسانید
و دیگر در کتاب مسطور بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که یکروز حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام والصلوة بمسجد درآمد و جوانی را گریان گردید که بسوی آن حضرت می آمد

دعوی کرده و جمعی در اطراف او هستند و او را تسلیت و تسلی میدهند امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود این گریستن از چیست عرض کرد یا امیرالمؤمنین شریح قاضی حکمی بر من رانده است که ندانم چون است این جماعت پدرم را بسفر با خود بردند و اکنون باز گردیده اند و پدرم با ایشان نیست چون از حال پدرم پرسش کردم گفتند بمرد گفتم مال او چه شد گفتند مالی نگذاشت من ایشان را نزد شریح بردم شریح سوگند با ایشان بداد یا امیرالمؤمنین من میدانم پدرم مالی فراوان با خود بسفر برده بود امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با ایشان فرمود باز گردید و چون نزد شریح بیامدند فرمود ای شریح چگونه در میان این گروه حکم راندی عرض کرد این جوان دعوی کرد بر این جماعت که پدرم با ایشان بسفر رفت و باز نگشت و از ایشان پرسیدم گفتند بمرد پرسیدم مالش چه شد گفتند مالی نداشت با جوان گفتم گواهی داری گفت ندارم پس ایشان را سوگند بدادم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود هیهات در چنین واقعه باین نحو حکم میرانی سوگند با خدای در این واقعه حکمی بفرمایم که جز داود پیغمبر هیچکس پیش از من نکرده باشد آنگاه فرمود ای قنبر پهلوانان سپاه را بخوان چون حاضر شدند بر هر یک از آن جماعت یکتن را موکل ساخت آنگاه با آن جماعت نظر فرمود و گفت چگوئید گمان میکنید من نمیدانم شما با پدر این جوان چه کردید اگر این را ندانم مردی نادانم آنگاه فرمود اینها را پراکنده کنید و هر یک را در پشت ستونی از ستونهای مسجد باز دارید و سرهای ایشان را بجامهای خودشان بپوشانید که یکدیگر را نگرند آنگاه عبیدالله بن ابی رافع کاتب خود را طلب کرد و فرمود خامه و دواتی حاضر کن و خود در مجلس قضا متمکن گردید و مردم در اطراف آنحضرت انجمن کردند آنگاه فرمود هر وقت الله اکبر گویم شما نیز همه الله اکبر گوئید پس یکتن از ایشان را تنها طلب کرد و در حضور مبارکش بنشاند و رویش را بگشود و فرمود ای عبیدالله آنچه میگوید بنویس پس شروع بسؤال فرمود و گفت چه روز از خانهای خود بیرون رفتید و پدر این جوان با شما بود گفت در فلان روز فرمود در چه ماه عرض کرد در فلان ماه فرمود در کدام منزل که باز رسیدید بمرد عرض کرد در فلان منزل فرمود در خانه کدام کس بمرد عرض کرد در خانه فلان شخص فرمود مرضش چه بود عرض کرد فلان مرض فرمود چند روز رنجور بود عرض کرد فلان عدد از روز پس آنحضرت تمامت احوال او را سؤال فرمود که چه روز بمرد و کدام کس او را غسل داد و که او را کفن کرد و کفنش چه چیز بود و کدام کس بروی نماز بگذاشت و که او را بگور برد و چون آنحضرت این پرسشها را تمامت از وی بنمود و او جواب گفت فرمود الله اکبر و مردم همه بتکبیر صدا بلند کردند و رفقای آن شخص یقین نمودند که او بکشتن آن مرد در حق خود و ایشان اقرار نموده است که اینگونه بانگ تکبیر مردمان بلند گردیده است آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان کرد تا سر و روی آن مرد را ببستند و بجای خود باز گردانیدند و دیگری را طلب فرمود و در حضور مبارکش بنشاند و رویش را بگشود و فرمود گمان میبردی که من نمیدانم شما چه کرده اید آن مرد عرض کرد یا امیرالمؤمنین من یکتن از ایشان بودم ولی بقتل او

راضی نبودم و اقرار نمود پس هر یک را طلب فرمود و جمله اقرار کردند و آن مرد را که از نخست طلب فرموده بود حاضر کردند او نیز اقرار کرد که ما پدر این جوان را بکشتیم و مال او را برداشتیم پس بخون و مال آن مرد بر ایشان برای آنجوان حکم فرمود آنگاه شریح عرض کرد یا امیرالمؤمنین بیان فرمای حکم داود چگونه بود فرمود که حضرت داود روزی بر جماعتی از کودکان بر گذشت که ببازی اندر بودند و در میان خود طفلی را آواز میکردند مات الدین یعنی دین بمرد داود علیه السلام آن طفل را طلب کرده پرسید چه نام داری عرض کرد مات الدین فرمود که آنکس ترا باین نام بنامید گفت مادرم پس داود آن کودک را در خدمت خود بنزد مادرش بیاورد و فرمود ای زن که آنکس پسر ترا باین نام بنامید عرض کرد پدرش فرمود این کیفیت چگونه بود گفت همانا پدر این پسر با جماعتی بسفر رفت و این طفل در شکم من جای داشت و چون آن جماعت باز گشتند وی باز نگشت احوال او را از ایشان بپرسیدم گفتند بمرد گفتم مالش چه شد گفتند مالی نگذاشت گفتم وصیتی بنمود گفتند آری گفت زن من آبستن میباشد با او بگوئید خواه پسر زاید خواه دختر نامش را مات الدین بگذارد و از این روی این کودک را باین نام بخواندم داود فرمود آیا آن گروه را که با شوهر تو بسفر رفتند میشناسی عرض کرد آری فرمود زنده اند یا مرده عرض کرد زنده اند فرمود با من بیا و ایشان را بنما و آنحضرت آن جماعت را از خانهای خود بیرون آورد و بهمین نحو در میان ایشان حکومت براند تا اقرار کردند و مال و خون را بر ایشان ثابت گردانید آنگاه با آن زن فرمود اکنون فرزند خود را عاش الدین نام کن یعنی زنده شده دین و دیگر در حیات القلوب بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام مسطور است که حضرت داود بحضرت سلیمان فرمود زنهار بسیار مخند که بسیاری خنده بنده را در روز قیامت فقیر و دست تنگ میگرداند ای فرزند بر تو باد بسیاری خاموشی مگر از چیزیکه دانی که خیر تو در گفتن است همانا یک پشیمانی که در خاموشی است از پشیمانیهای بسیار که در بسیار سخن راندن است ای فرزند اگر سخن گفتن نقره باشد سزاوار است که خاموشی طلا باشد و در حدیث معتبر دیگر فرمود که در حکم آل داود نوشته است ای فرزند آدم چگونه بهدایت دیگران سخن میکنی و خود از خواب غفلت بیدار نیستی ای فرزند آدم دل تو صبح کرده است با قساوت و فراموشی از بزرگی پروردگار خود اگر بعظمت و جلال پروردگار خود عالم بودی هر آینه پیوسته از عذاب او ترسان و بوعدهای او امیدوار میبودی وای بر تو چگونه یاد نمیکنی لحد خود و تنهائی خود را در آن مکان وحشت نشان و دیگر در کتاب مسطور است بسند معتبر از حضرت باقر سلام الله علیه منقول است که حضرت داود یکی روز در محراب عبادت خویش بود ناگاه کرم سرخ ریزه از طرف محرابش جنبش کرده تا بموضع سجودش رسید چون نظر داود بر آن کرم بیفتاد در خاطرش خطور نمود که آیا خدای تعالی از بهر چه این کرم را بیافرید پس یزدان تعالی برای تنبیه و تادیب آنحضرت با آن کرم وحی فرمود که با داود سخن بکن پس کرم بفرمان خدای تعالی بسخن آمد و گفت ای داود آیا صدای مرا شنیدی

نصیحت داود سلیمان

[illegible] آل داود

یا بر روی سنگ سخت اثر پای مرا دیده‌ای داود گفت نه کرم گفت بدرستیکه یزدان جهان صدای پا و آواز نفس مرا
می‌شنود و اثر رفتار مرا بر روی سنگ سخت می‌بیند صدای خود را پست کن و آنقدر در پیشگاه کبریای او
فریاد مکن و دیگر در کتاب مسطور از آنحضرت روایت کرده‌اند که فرمود اوریا کشته نشده بود و بعد از آنکه
حضرت داود توبه فرمود در طلب اوریا بفرستاد و از آن پس که اوریا بیامد هشت روز زنده بزیست و از این جهان
برد و بعد از وفات او حضرت داود نامزد اوریا بخواست معلوم باد که چنانکه گاهی اشارت رفت که ضرور
دین شیعه است که باید انبیا معصوم باشند پس اگر گاهی بپارهٔ روایات بگذریم که بر خلاف آن باشد
باید بر تقیه یا وجه دیگر حمل نمائیم چنانکه قصهٔ میل داود با نامزد اوریا و فرستادن اوریا را بجنگ تا کشته شود
و زن او را خواستن در نکاح آوردن از آنجمله است و از افترای عامه است و از حضرت صادق علیه السلام
مرویست که اگر با آنکس که گوید داود بزن اوریا دست نهاد دست یابم هرآینه بروی دو حد فرود آورم
یکی برای نجش و یکی برای ناسزا از دن به پیغمبر خدا علمای تفسیر را در باب استغفار حضرت داود وجوه
و دلایل عدیده است که درین مقام حاجت بنگارش نیست چنانکه در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقولست که مراد از گمان یعنی اینکه در آیهٔ شریفه میفرماید و ظن داود الی آخره علم است
یعنی یقین دانست که خداوند او را امتحان فرمود فَغَفَرْنَا لَهُ ذٰلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ
پس آمرزیدیم برای او این و بدرستیکه داود را در خدمت ما قرب و منزلت و بازگشت نیکو است
يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ ای داود بدرستیکه گردانیدیم ما ترا جای نشین خود در زمین
فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ پس حکم کن در میان مردم براستی وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ و پیروی مکن خواهش خود را پس گمراه کند ترا از راه خدا إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ بدرستیکه آنانکه گمراه میشوند از راه خدا ایشان
راست عذابی سخت بفراموش کردن ایشان روز حساب را و دیگر در کتاب مسطور بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که خدایتعالی گروهی از فرشتگان را در وادی روحا که در میان مکه
و طائف واقع است بر آدم علیه السلام بفرستاد و بفرمان خداوند جهان ذریت او در عالم ارواح که مانند
مورچگان بودند بجمله از پشت آدم علیه السلام بیرون آمده مانند مگس نحل در کنار وادی جمع شدند پس
خدایتعالی با آدم وحی فرستاد نظر کن که چه بینی عرض کرد که مورچگان ریزهٔ بسیاری در کنار وادی
نگرانم فرمود اینان فرزندان تو اند که از پشت تو بیرون آورده‌ام که از آنها عهد و پیمان بپروردگاری خود
و نبوت محمد بستانم چنانکه در آسمان از ایشان پیمان گرفتم آدم عرض کرد پروردگارا چگونه این جمله را
بجماعت در پشت من گنجایش دادی فرمود ای آدم بصنع لطیف و قدرت نافذ خود همه را در پشت تو جای
دادم عرض کرد پروردگارا درین پیمان از ایشان چه خواهی فرمود آنرا خواهم که در معبودیت و الهیت

هیچ چیز را با من انباز نخواهند دهمال و هم با شما نشمارند عرض کرد پروردگارا آنکس که ترا اطاعت کند چه پاداش
یابد فرمود او را در بهشت خود مسکن دهم عرض کرد هر کس ترا معصیت کند کیفر او چیست فرمود او را در جهنم
مسکن دهم عرض کرد پروردگارا در کار ایشان عدالت فرمودی و اگر با ایشان توفیق ندهی و نگاهداری نفرمائی
اکثر ایشان بمعصیت تو خواهند رفت آنگاه خدایتعالی اسامی پیغمبران و مدت زندگانی ایشان را با آدم علیه السلام
عرض داد چون آدم بنام داود علیه السلام رسید و عمر او را چهل سال بدید عرض کرد خداوندا چه بسیار اندک است
عمر داود و چه بسیار است عمر من و بقیهٔ خبر در ذیل احوال آدم علیه السلام مذکور شد حاجت باعادت نیست
و دیگر در قصص الانبیاء و حیات القلوب بسند معتبر از حضرت ابی جعفر علیهما السلام مرویست
قَالَ بَيْنَا دَاوُدُ جَالِسٌ وَعِنْدَهُ شَابٌّ رَثُّ الْهَيْئَةِ يُكْثِرُ الْجُلُوسَ عِنْدَهُ وَيُطِيلُ الصَّمْتَ إِذْ أَتَاهُ
مَلَكُ الْمَوْتِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَأَحَدَّ مَلَكُ الْمَوْتِ النَّظَرَ إِلَى الشَّابِّ فَقَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ
السَّلَامُ نَظَرْتَ إِلَىٰ هٰذَا فَقَالَ نَعَمْ إِنِّي أُمِرْتُ بِقَبْضِ رُوحِهِ إِلَىٰ سَبْعَةِ أَيَّامٍ فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ
فَرَحِمَهُ دَاوُدُ فَقَالَ يَا شَابُّ هَلْ لَكَ امْرَأَةٌ قَالَ لَا وَمَا تَزَوَّجْتُ قَطُّ قَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأْتِ
فُلَانًا رَجُلًا كَانَ عَظِيمَ الْقَدْرِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقُلْ لَهُ إِنَّ دَاوُدَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُزَوِّجَنِي ابْنَتَكَ وَ
تُدْخِلَهَا اللَّيْلَةَ وَخُذْ مِنَ النَّفَقَةِ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَكُنْ عِنْدَهَا فَإِذَا مَضَتْ سَبْعَةُ أَيَّامٍ فَوَافِنِي
فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ فَمَضَى الشَّابُّ بِرِسَالَةِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَزَوَّجَهُ الرَّجُلُ ابْنَتَهُ وَأَدْخَلَهَا عَلَيْهِ وَأَقَامَ
عِنْدَهَا سَبْعَةَ أَيَّامٍ ثُمَّ وَافَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الثَّامِنِ فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا شَابُّ كَيْفَ
رَأَيْتَ مَا كُنْتَ فِيهِ قَالَ مَا كُنْتُ فِي نِعْمَةٍ وَلَا سُرُورٍ قَطُّ أَعْظَمَ مِمَّا كُنْتُ فِيهِ قَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
اجْلِسْ فَجَلَسَ وَدَاوُدُ يَنْتَظِرُ أَنْ تُقْبَضَ رُوحُهُ فَلَمَّا طَالَ قَالَ انْصَرِفْ إِلَىٰ مَنْزِلِكَ فَكُنْ مَعَ أَهْلِكَ
فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الثَّامِنِ فَوَافِنِي هٰهُنَا فَمَضَى الشَّابُّ ثُمَّ وَافَاهُ يَوْمَ الثَّامِنِ فَجَلَسَ عِنْدَهُ ثُمَّ انْصَرَفَ
أُسْبُوعًا آخَرَ ثُمَّ أَتَاهُ وَجَلَسَ فَجَاءَ مَلَكُ الْمَوْتِ إِلَىٰ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ دَاوُدُ صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِ أَلَسْتَ حَدَّثْتَنِي بِأَنَّكَ أُمِرْتَ بِقَبْضِ رُوحِ هٰذَا الشَّابِّ إِلَىٰ سَبْعَةِ أَيَّامٍ قَالَ بَلَىٰ فَقَالَ قَدْ مَضَتْ ثَمَانِيَةٌ
وَثَمَانِيَةٌ وَثَمَانِيَةٌ قَالَ يَا دَاوُدُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ رَحِمَهُ بِرَحْمَتِكَ لَهُ فَأَخَّرَ فِي أَجَلِهِ ثَلَاثِينَ سَنَةً
میفرماید یکی روز حضرت داود علیه السلام جلوس فرموده و جوانی در خدمت آن حضرت در نهایت
پریشانی و جامهای فرسوده نشسته و پیوسته بخدمت آنحضرت شدی و فراوان نشستی و خاموش بودی
پس ملک الموت درین روز بخدمت داود بیامد و سلام فرستاد و بآنجوان بتندی نظر همی کرد داود گفت
همانا باین جوان ناظر و نگرانی گفت فرمان یافته‌ام که از پس هفت روز دیگر جان ویرا در همین مکان بگیرم
داود را بر آنجوان ترحم افتاد و فرمود آیا زن داری آنجوان عرض کرد ندارم و هرگز زنی تزویج نکرده‌ام
فرمود نزد فلان مرد که از عظمای بنی اسرائیل است برو و بگو داود ترا امر فرموده است که دختر خود را

بعقد من درآوری و هم امشب باید زفاف دهی و آنچه در بایست تو است برگیر و نزد او میباش و پس از هفت روز
در همین مکان نزد من حاضر شو آنجوان پیام حضرت داود را بآن مرد بگذاشت و آنمرد دختر خود را بعقد او در آورد
و بدو فرستاد و چون هفت روز نزد آن زن بماند بروز هشتم بحضرت داود حاضر شد داود فرمود ای جوان
حالت تو در این ایام چگونه بود عرض کرد هرگز نعمت و مسرتی باین عظمت نیافته ام داود علیه السلام فرمود
بنشین و منتظر در آمدن ملک الموت بود که روح او را قبض فرماید چون مدتی دراز بگذشت فرمود بخانهٔ خویش
باز شو و نزد زوجهٔ خویش باش و در روز هشتم نزد ما بیا پس آنجوان برفت و در روز هشتم بآنحضرت باز شد
چون ملک الموت باز نیامد همچنان او را مرخص فرمود و گفت روز هشتم باز آی در مرتبهٔ سیم که باید ملک الموت
نزد داود آمد حضرت داود گفت مگر نه آن بود که گفتی مأمور شده ام که هفت روز دیگر روح اینجوان را قبض نمایم
گفت بلی فرمود سه هفته برگذشت و او زنده است ملک الموت گفت ای داود خدایتعالی بسبب رحم تو
بر او ترحم فرمود او را و سی سال مرگ او را واپس افکند و دیگر در حیات القلوب و معالم العبر بسند صحیح
از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست فرمود كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ عَابِدٌ فَأَعْجَبَ بِهِ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَأَوْحَى اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُعْجِبْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ فَإِنَّهُ مُرَاءٍ قَالَ فَمَاتَ الرَّجُلُ فَأُتِيَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَقِيلَ لَهُ مَاتَ الرَّجُلُ فَقَالَ ادْفِنُوا صَاحِبَكُمْ قَالَ فَأَنْكَرَتْ ذَلِكَ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَقَالُوا كَيْفَ لَمْ يَحْضُرْ
قَالَ فَلَمَّا غُسِّلَ قَامَ خَمْسُونَ رَجُلًا فَشَهِدُوا بِاللهِ مَا يَعْلَمُونَ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا فَلَمَّا صَلَّوْا عَلَيْهِ قَامَ
خَمْسُونَ رَجُلًا فَشَهِدُوا بِاللهِ مَا يَعْلَمُونَ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا قَالَ فَأَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مَا مَنَعَكَ أَنْ تَشْهَدَ فُلَانًا قَالَ الَّذِي أَطْلَعْتَنِي عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِهِ قَالَ بَلَى كَانَ كَذَلِكَ وَلَكِنْ شَهِدَهُ قَوْمٌ
مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ فَشَهِدُوا لِي مَا يَعْلَمُونَ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا فَأَجَزْتُ شَهَادَتَهُمْ عَلَيْهِ وَغَفَرْتُ لَهُ عِلْمِي
یعنی در بنی اسرائیل مردی بود که بعبادت خدای روز مینهاد و داود علیه السلام در عبادت او بعجب بود
و او را خوش می افتاد یزدان تعالی بداود وحی فرستاد که از کار و کردار او هیچ خوش مباش چه کار بریا کند
و برای خوش آمد مردم بعبادت میرود و چون آنمرد وفات کرد در خدمت داود شدند و مرگ او را
بعرض رسانیدند فرمود او را دفن کنید و بجنازه اش حاضر نشد بنی اسرائیل اینحال را پسندیده نداشتند
و از عدم حضور آنحضرت عجب کردند و چون جسدش را غسل دادند پنجاه کس برخاستند و گفتند در حضرت
یزدان گواهی میدهیم که جز نیکی چیزی از وی نمیدانیم و چون بر وی نماز گذاشتند همچنان پنجاه کس
بایستادند و بر آنگونه شهادت دادند میفرماید پس خدایتعالی بداود علیه السلام وحی فرستاد از چه
روی بجنازه فلان مرد حاضر نشدی عرض کرد بسبب آنچه از حال او مرا بیاگاهیدی خدایتعالی فرمود
بلی چنین بود لکن جمعی از احبار و رهبان در جنازهٔ او حاضر شدند و گواهی دادند که جز نیکی از او نداشتیم
پس شهادت ایشان را پذیرفتم و آنچه در او علم داشتم بیامرزیدم و در گذشتم

ذکر پاره اخباریکه از حضرت باقر صلوات الله و سلامه علیه در احوال سبت رسیده است

در حیات القلوب بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که در کتاب امیر المؤمنین
صلوات الله علیه مرقوم است جمعی از مردم بلدهٔ بصره از قوم ثمود بودند و خدایتعالی برای آزمایش
ایشان در روز شنبه ماهی فراوان بآنها میفرستاد چنانکه بدر خانهای ایشان می آمدند و در تمامت
آبگیرها و جویهای آنجماعت اندر میشدند و روزهای دیگر نمی آمدند پس جماعتی از سفهای ایشان در روز
شنبه بشکار ماهی شروع کردند و مدتی بر این کردار نا هنجار بپائیدند و علما و عبّاد ایشان در صدد
منع بر نمی آمدند تا گاهی که شیطان نزد طایفهٔ از ایشان بیامد و گفت خدایتعالی شما را نهی فرموده
که در روز شنبه ماهی نخورید لکن از شکار ماهی در روز شنبه منهی نداشته شما در روز شنبه بشکار کنید و بدیگر
ایام بخورید و ایشان سه شعبه شدند یک طایفه گفتند ما شکار ماهی میکنیم در شنبه که حلال است
و یکطایفه براه راست رفتند و گفتند ما شما را نهی میکنیم که خلاف امر الهی را پیش نهاد مکنید و یک طایفه
بجانب چپ شدند و شکار میکردند و ایشان را نیز نصیحت نمی نمودند و با آنکسان که بنصیحت آنجماعت
مبادرت میگرفتند میگفتند از چه روی بموعظهٔ گروهی که خدایتعالی ایشانرا هلاک یا بعذابی دردناک
دچار خواهد فرمود زبان میگشائید پس آنطایفه که به پند و موعظت آنجماعت سخن میکردند گفتند
سوگند بخدای امشب با شما که بمعصیت خدای پرداخته اید درین شهر نمی مانیم تا مبادا بلائی بر شما
نازل شود و ما را فرو گیرد پس از آنشهر بصحرائی نزدیک بآنشهر بیرون شدند و در زیر آسمان بخفتند
چون بامداد شد روی بشهر نهادند تا حالت اهل معصیت را بنگرند چون بدر شهر رسیدند دروازهٔ
شهر را بسته دیدند هر چند در بکوفتند صدا و جوابی از آدمیزاد نشنیدند بلکه صداها چون صدای چارپایان
بگوش ایشان میرسید پس نردبانی بر دیوار شهر نهادند و شخصی را بفراز بفرستادند چون آنمرد بر آن شهر
مشرف و مطلع گردید نگران شد که بجمله بچهرهٔ بوزینه شده اند و دمها بهم پیوسته و با آواز میمون فریاد
میکشند چون در را بشکستند و بشهر در آمدند و آن میمونها خویشاوندان خود را میشناختند و نزد ایشان
می آمدند لکن اینها که بشکل انسان بودند آنها را نمی شناختند و گفتند آیا شما را از مخالفت خدایتعالی
نهی نکردیم و هم در کتاب مسطور از حضرت باقر علیه السلام در آیهٔ شریفه فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ
يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ یعنی پس گردانیدیم مسخ کردن اصحاب سبت را عقوبتی
و زجر کننده مر آنچه پیش روی آنها و پشت سر آنها بود و پندی برای پرهیزکاران مرقوم
هست یعنی که عبرتی گردید برای آنها که در زمان ایشان بودند و بعد از ایشان آمدند
چنانکه از داستان ایشان پند بگیرم

ذکر پاره اخباریکه از حضرت امام محمد باقر در پارهٔ حالات حضرت سلیمان علیهما السلام وارد است

احوال حضرت سلیمان

در کتاب حیات القلوب از حضرت باقر علیه السلام مرویست که خدا تعالی سلطنت مشرق و مغرب زمین را بسلیمان علیه السلام عطا فرموده و هفتصد سال و هفت ماه در تمام دنیا پادشاهی کرد و جن و انس و چارپایان و مرغان و درندگان همه بفرمان او بودند و علم هر چیز و زبان هر چیز را خدا بدو تعلیم کرده بود و در زمان آنحضرت صنایع عجیبه پدیدار گردید که مردمان یاد همی کنند معلوم باد که این حدیث بدو جهت غرابت دارد یکی از حیثیت اشتمال بر مقدار عمر و سلطنت آنحضرت و دیگر سلطنت او در تمام عالم و با دیگر احادیث و اخبار مخالفت دارد و چنانکه از این پیش نیز نگارش یافت از حضرت باقر علیه السلام منقول است که ملک سلیمان ما بین بلاد اصطخر تا بلاد شام بود و ممکن است که در آغاز سلطنت آنحضرت این مقدار مملکت داشته است و دیگر در کتاب سطور در احادیث صحیحهٔ معتبرهٔ کثیره از حضرت باقر و صادق و امام علی نقی صلوات الله علیهم منقول است که خدا را هفتاد و سه اسم اعظم است و یکی از آن اسامی نزد آصف وزیر حضرت سلیمان بود که بآن تکلم نمود که شکافته یا فرو رفت آنمقدار زمین که ما بین او و تخت بلقیس بود تا دست خود تخت را بگرفت و بروایات دیگر دو قطعه زمین بیکدیگر رسید و تخت از آن قطعه باین قطعه در کمتر از چشم بر هم زدن منتقل و زمین بحال خود برگشت از آن اسمای اعظم خدا تعالی هفتاد و دو اسم را بما داده و یکی مخصوص بخداوند است که باحدی از آفریدگان خود نداده است و دیگر در کتاب مسطور در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که شبی بعد از هنگام خفتن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از سرای بیرون شده آهسته همی فرمود که امام شما بسوی شما بیرون آمده است و پیراهن آدم علیه السلام را بر تن و انگشتری سلیمان و عصای موسی علیهما السلام در دست او ست و هم در آن کتاب بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که حضرت سلیمان را قلعهٔ بود که شیاطین از بهر آن حضرت بنیان نهاده بودند و در آن قلعه هزار حجره و در هر حجره یکزن از زنان آنحضرت بود که هفتصد تن کنیز قبطی و سیصد تن زن نکاحی بودند و خدا تعالی نیروی آنحضرت را برای مباشرت با زنان باندازهٔ چهل تن فرموده بود تا در هر شبانه جمله ایشان را بدیدی و بمباشرت خود بازرسانیدی و آنحضرت شیاطین را فرمان کرده بود که از موضعی بموضعی دیگر سنگ میبردند پس ابلیس ایشان را بدید و از حال ایشان بپرسید چنانکه از این پیش مذکور گردید و نیز در کتاب مسطور بسند حسن از حضرت باقر علیه السلام منقول است که حضرت سلیمان علیه السلام جنیان را فرمان داد تا از بهرش قبهٔ از آبگینه بساختند و در میان دریا گذاشتند و حضرت سلیمان بآن قبه در آمد و بر عصای خویش تکیه فرموده تلاوت زبور مینمود و شیاطین در برابرش

در سلطنت سلیمان

در باب اسم اعظم

در انگشتری سلیمان علیه السلام

در قلعه سلیمان علیه السلام

بخدمت مشغول بودند و آنحضرت ایشانرا میدید و ایشان او را میدیدند و اینحدیث نیز از این پیش نگارش یافت و دیگر در کتاب مسطور در حدیث صحیح از حضرت باقر علیه السلام منقول است که حضرت سلیمان علیه السلام به حج خانهٔ کعبه بر روی هوا برفت و جنیان و آدمیان و مرغان در خدمت آنحضرت بودند و خانه کعبه را از جامهای قبطی پوشش فرمودند و دیگر در کتاب مسطور مذکور است که زراره و فضیل بن یسار از حضرت باقر صلوات الله علیه از تفسیر این آیه شریفه پرسش کردند اِنَّ الصَّلوٰةَ کانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنینَ کِتٰاباً مَوْقُوتاً بدرستیکه نماز بر مؤمنین واجب گردیده شده و وقت معین شده بود فرمود موقوت بمعنی مفروض و واجب است و مراد آن نیست که اگر بدون اختیار وقت از دست بدر شود یا مطلقا وقت فضیلت بگذرد و بعد از آن نماز را بگذارند آن نماز باطل باشد و اگر چنین بودی ببایست سلیمان بن داود هلاک شود که نماز او ترک شد تا وقت از دست برفت لکن هر که نماز را فراموش کند هر وقت او را بیاد افتد بجای میآورد راقم حروف گوید از این خبر چنان بر می آید که آفتاب بغروب رفته بود تا نماز آنحضرت فوت شده باشد بلکه در پشت کوه و دیوارها پنهان گشته و فضیلت وقت فوت شده بود لاجرم آفتاب را برگردانید تا نماز را بوقت و فضیلت بجای گذارد چنانکه اخبار نیز مؤید این است و دیگر در کتاب مزبور در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که حضرت سلیمان علیه السلام فرمود خدای عطا فرموده است بما آنچه را که بمردم عطا کرده و آنچه را که بایشان عطا نفرموده و بما تعلیم فرموده است آنچه را که بمردم بیاموخته و آنچه را که نیاموخته پس نیافتیم چیزی را بهتر از خوف خدا در حضور مردم و در غیبت ایشان و با قتصاد و میانه روی کار کردن و انفاق نمودن در حال توانگری و در زمان پریشانی و سخن حق گفتن در حال خوشنودی و در حالت غضب و در هر حال بحضرت خدای تضرع نمودن و هم در آن کتاب در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است هیچیک یعنی داود و سلیمان حکم نکردند بلکه با یکدیگر گفتگو همیکردند و منتظر وصول وحی الهی بودند و خدا تعالی حکم آن قضیه را بحضرت سلیمان وحی فرمود تا فضیلت آنحضرت را ظاهر گرداند مقصود در باب حکم در میان آن شخصی است که او را باغ انگوری بود و گوسفندان شخصی شب هنگام بآن باغ در افتادند و افساد کردند و صاحب باغ صاحب گوسفند آن را برای داوری بخدمت داود آورد و آنحضرت بسلیمان رجوع فرمود

ذکر بعضی از اخباریکه از حضرت امام محمد باقر در پاره حالات حضرت یحیی بن زکریا علیهم السلام وارد است

در کتاب حیات القلوب از حضرت باقر صلوات الله علیه منقول است که چون حضرت زکریا بولادت یحیی علیهما السلام بشارت یافت از پس پنجسال آنحضرت متولد گردید یعنی از آنوقت که آنحضرت مژده یافت

تا یحیی متولد شد چند سال برگذشت قال رب اجعل لی آیة قال آیتک ان لا تکلم الناس ثلث لیال سویا
زکریا عرض کرد پروردگارا بگردان برای من یعنی بنمای مرا علامتی که بآن نزدیک شدن و وقوع این واقعه معلوم گردد
و برسیدن زمان وجود ولد استدلال نمایم خدایتعالی فرمود نشانه تو آن است که سه روز و سه شب پیوسته
بدون علت و مرض و لال بودن نتوانی با مردمان تکلم نمود و هم در آن کتاب بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام
مرویست که چون یحیی علیه السلام متولد گردید او را بآسمان بردند و از جویهای بهشت غذا میدادند و چون
از شیر باز گرفتند او را بسوی پدرش باز آوردند و در هر خانه که بود آنخانه از فروغ دیدار همایونش روشن میگردید
و دیگر در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق باسانید معتبره صحیحه کثیره منقول است چنانکه
پیش از یحیی کسی بنام او نامیده نشده بود و همچنین پیش از حضرت امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین هیچکس با آن
نام مسمی نبود و پی کننده ناقه صالح فرزند زنا بود و کشنده یحیی علیه السلام حرام زاده است و قاتل امیر المؤمنین
صلوات الله و سلامه علیه ولد الزنا است و قاتل امام حسین سلام الله علیه حرام زاده است و پیغمبران و فرزندان
ایشانرا جز حرامزاده نمی کشد و آسمان و زمین گریستن نکردند مگر بر یحیی و حسین صلوات الله علیهما و آفتاب بر
ایشان بگریست که سرخ طلوع مینمود و سرخ غروب میکرد و هم در آن کتاب از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
مرویست که لطف الهی نسبت بحضرت یحیی علیه السلام بآن مرتبه بود که هر وقت یارب میگفت خدایتعالی میفرمود
لبیک ای یحیی و برا بوالدیه و لم یکن جبارا عصیا یعنی با پدر و مادر خود نیکوکار بود و نسبت با ایشان یا نسبت
بپروردگار خود به تجبر و تکبر و عصیان نرفت و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا
و سلام بر یحیی میباشد یا سلامتی برای اوست از بلاها روزیکه متولد شد و روزیکه بمیرد و روزیکه زنده از قبر
برانگیخته خواهد گشت و در جای دیگر فرموده است وزکریا اذ نادی ربه رب لا تذرنی فردا و
انت خیر الوارثین یاد کن زکریا را در آنوقت که پروردگار خود را بخواند که پروردگارا مگذار مرا تنها و بی فرزند
و تو بهترین وارثانی اگر فرزند نباشد پروائی ندارم فاستجبنا له و وهبنا له یحیی و اصلحنا له زوجه
انهم کانوا یسارعون فی الخیرات و یدعوننا رغبا و رهبا و کانوا لنا خاشعین مستجاب گردانیدیم
برای او دعای او را و بخشیدیم یحیی را باو و باصلاح آوردیم برای او جفت او را چه حایض نمیشد و آنوقت حایض شد
بدرستیکه ایشان پیشی میگرفتند در نیکیها و اعمال شایسته و میخواندند ما را از برای رغبت ثواب ما و بیم از عقاب ما
و در حضرت ما خشوع میورزیدند راقم حروف گوید این چنین میگوید تخصیص این سه موضع بذکر یعنی روز تولد و روز
مرگ و روز انگیختن برای آن است که اوحش مواطن است چه مولود چون متولد شد خود را از آن مقام که
مطمئن بود خارج می بیند و چون بمیرد چیزهائی مشاهده کند که هرگز ندیده و هنگامیکه مبعوث میشود خود را در محشر
عظیم پر هول بیند

ذکر بعضی اخبار که از حضرت امام محمد باقر در پاره حالات مریم مادر حضرت

عیسی علیه السلام وارد است

در حیات القلوب باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که چون زوجه عمران نذر کرد که
آنچه او را در شکم است محرر گرداند و محرر آن بود که قرار میدادند هرگز از مسجد و معبد خود بیرون نباید بیاید یعنی
آن مولود تا گاهیکه در جهان زنده ماند در مسجد و معبد بعبادت و خدمت بپاید و بیرون نیاید فلما وضعتها
قالت رب انی وضعتها انثی والله اعلم بما وضعت و لیس الذکر کالانثی و انی سمیتها
مریم و انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم چون حضرت مریم از حنه بوجود آمد عرض کرد پروردگارا
من این مولود را دختر فرو نهادم و خدای بآنچه فرو نهاد داناتر بود و دختر چون پسر نتواند محرر بود و در خدمت
بیت المقدس و عباد روز نهاد معلوم همیدارد که چون قانون محرر آن بود که چون متولد میگردید بایـ
در مسجد بماند و هرگز بیرون نیاید از این روی جز پسر محرری نتوانست شد چه دختر بناچار در ایامیکه
بطهارت نایل نبود اقامت در مسجد نمیتوانست نمود از نیروی زوجه عمران چون دختر بزاد و نمیتوانست
نذر خویش بپای برد در حضرت یزدان اینگونه معروض داشت و کنایت از این بود که من در طلب پسر
داشتم و اکنون دختر بزادم اما میدانستم این دختر نیست که پسرهای روزگارش خدمت گذار خواهند بود
و بر همه شرافت خواهد یافت و خداوندش بجای پسر زینت مسجد و منبر خواهد ساخت و دیگر در کتاب حیات القلوب
باسانید معتبره مسطور است که اسمعیل جعفی در خدمت حضرت باقر صلوات الله علیه معروض داشت که مغیره
همی گوید حایض نماز را قضا میکند چنانکه روزه را قضا میکند فرمود از چه چنین گوید خداوندش توفیق ندهد
همانا زن عمران نذر کرد که آنچه او را در شکم است محرر باشد و کسیکه محرر شد هرگز از مسجد بیرون نمی آید
و چون مریم از وی متولد گردید او را بمسجد آورد و پیغمبران برای کفالت او قرعه زدند و قرعه بنام زکریا
بیرون آمد و زکریا علیه السلام در مسجد بمحافظت مریم پرداخت تا بحد حیض زنان رسید پس از مسجد
بیرون آمد اگر میبایست نماز را قضا کند در کدام ایام قضا میتوانست کرد و حال آنکه همیشه میبایست در مسجد
باشد راقم حروف گوید حل این حدیث سخت مشکل است که در اغلب احادیث و اخبار بلکه کتب تواریخ
و آثار وارد است که بنات مطهرات انبیای عظام را آلایش حیض و نفاس نیست چنانکه در حالات حضرت
صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها بالصراحه مذکور است و تواند بود که این حدیث بر سبیل الزام بر عامه
وارد شده باشد اگرچه پاره احادیث نیز وارد است که مریم علیها السلام را حیض میبوده و خدایتعالی
میفرماید و اذ قالت الملائکة یا مریم ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین یعنی
بیاد آور هنگامی را که فرشتگان گفتند ای مریم همانا یزدان پاک ترا برگزید بتوفیق عبادت و بندگی
و بولادت حضرت عیسی علیه السلام و پاکیزه و مطهر گردانید ترا از لوث معاصی و کفر و اخلاق ناستوده و کثافات
آلایش حیض و نفاس و استحاضه و ترا بزنهای روزگار برگزید و در کتاب مستطاب ناسخ التواریخ

مسطور است چون تربیت مریم با حضرت زکریا علیهما السلام قرار گرفت و آنحضرت را در یکی از غرفات
مسجد اقصی جای داد هرگاه از نزد مریم بیرون شدی در بر رویش بربستی و چون باز آمدی در بگشودی
تا گاهی که مریم علیها السلام نه ساله شد از کمال زهد و تقوی و نهایت پرهیزکاری بر تمامت زنها
و عبادت پیشی داشتی و پیوسته مطهر بودی و بآلایش زنانگی آلوده نشدی چنانکه خدای تعالی فرماید وَإِذْ
قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ الی آخره و آنحضرت در میان مردم به بزرگواری ذات و طهارت
نفس و جمال تقوی مشهور بود و ازین بیانات معلوم میشود که آنحضرت از ابتدای ولادت بطهارت
نفس ممتاز بوده و آیه شریفه را برین مضمون مشعر شمرده اند و دیگر در کتاب مسطور بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که برای کفالت مریم قرعها بیفکندند چه پدر و مادرش هر دو فوت
شده بودند و او یتیم ماند و مخاصمه آخر که خدای تعالی فرموده است برای کفالت عیسی علیه السلام بود گاهی که
متولد گردید و در حدیث معتبر دیگر فرمود که نخست کسیکه از بهرش قرعه بیفکندند مریم دختر عمران بود آنگاه
امام علیه السلام این آیه شریفه را قرائت فرمود وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ
مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ و حاضر نبودی تو نزد ایشان در آن هنگام که قلمهای خود را برای قرعه زدن
می افکندند که کدام یک از ایشان بحکم قرعه کفیل مریم باشند فرمودند حاضر در آنوقت که مخاصمه و منازعه
میکردند بالجمله امام فرمود که سهام قرعه شش عدد بود معلوم باد ازین حدیث معلوم میشود شش تن در کفالت
مریم نزاع داشته اند و این برخلاف مشهور است در ناسخ التواریخ مسطور است که چون انائی مادر مریم
که معروفش حنه است و عمران پدر مریم در کار مریم متحیر ماندند از پیشگاه کبریا بحضرت زکریا خطاب رسید
که ما این دختر را بجای پسر رتبت قبول ارزانی داشته ایم که در مسجد اقصی محرر باشد انائی ازین بشارت
کبریائی مسرت یافت و مریم علیها السلام را در خرقه پیچیده بمسجد آورد و نزد خدام بیت الله نهاد چون نژاد مریم
با نبیاء عظام و سلاطین با احتشام بنی اسرائیل ارتسام میگرفت هر یک از خدام بیت الله در طلب پرستاریش
برآمدند و کفالتش را بر ذمت همت نهادند زکریا علیه السلام فرمود من خود این کفالت را بیشتر از دیگران
لیاقت دارم چه اشباع که در سرای من است خواهر اوست و من از دیگران بدو نزدیکتر باشم کشیدن این سخن
چندان استوار نباشد چه مادرش از همه کس بدو نزدیکتر بود و اینک او را در مسجد بگذاشته و از تربیتش دست
باز داشته چون سخن بسیار شد قرار بر قرعه رفت و سخن بر آن نهادند که قلمهای خود را که از فولاد بود و کتابت
توریة بدان میکردند بآب در افکنند قلم هر کس بر روی آب بایستد کفالت مریم بدو حوالت باشد چنانکه در
آیه شریفه اشارت شد و چون اقلام را بآب در افکندند بر روی آب جز قلم زکریا کس آب و نخورد و آن
حضرت کفیل مریم گردید و دیگر در کتاب حیات القلوب مسطور است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود
خدای تعالی دو مرتبه برگزیدگی را از بهر مریم اثبات فرمود نخست آنکه آنحضرت را از نسل پیغمبران برگزیده

کفالت کردن زکریا مریم علیها السلام را

در فضیلت مریم علیها السلام

گردانید تا احتمال زنا در نسب او از جانب پدر و مادر نرود و برگزیدگی دوم آنست که او را از زنهای عالمیان
اختیار بخشید باینکه بدون نزدیکی مردی عیسی علیه السلام از وی بوجود آمد و تأویل برگزیدن دیگر آنست که قصه آنحضرت را
برای حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله بتعظیم یاد فرمود معلوم باد که در احادیث معتبره وارد است که خداوند
جهان مریم را بر زنان عالمیان زمان خود برتری و بهتری بخشید و بهترین تمامت زنان جمیع عالمیان حضرت
صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها است و دیگر در کتاب مسطور منقول است که از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام پرسیدند آیا عمران پیغمبر بود فرمود آری پیغمبر مرسل بود بسوی قوم خود حنه زن عمران
و حنانه زن زکریا خواهر بودند و حنه را از عمران مریم پدید شد و چنانکه اغلب کتب تواریخ و اخبار برین مطلب
اشارت دارد و حنانه را از زکریا یحیی بهم رسید و از مریم عیسی پدید گردید و عیسی پسر دختر خاله یحیی و یحیی پسر خاله
مریم و خاله مادر بمنزله خاله است ازین روی عیسی و یحیی را خاله زاده یکدیگر میگفتند معلوم باد چنانکه اشارت
رفت ایشاع خواهر مریم دختران عمران زوجه حضرت زکریا و مادر حضرت یحیی سلام الله علیهما است و عیسی
و یحیی پسر خاله یکدیگرند و جمع احادیثی که دلالت میکند بر آنکه مادر یحیی خواهر مریم بوده و احادیثی که دلالت
مینماید بر آنکه خاله او بوده است مشکل است مگر بتأویلات بسیار بعید و ممکن است یکی محمول بر تقیه باشد اگرچه
هر دو قول در میانه عامه مذکور است بنا بر آن که یکقول در آن اعصار اشهر بوده باشد دیگر خدای بهتر داند
و دیگر در کتاب مسطور باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که روزی حضرت
امیر المؤمنین بحضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود آیا چیزی داری تا ما بخوریم عرض کرد سوگند میخورم
بآنخداوند یکه حق ترا عظیم گردانیده است سه روز بر میگذرد که در خانه ما چیزی نیست بجز آنچه ترا بر خود اختیار
کردم و برای تو حاضر نمودم فرمود از چه روی با من خبر نگفتی عرض کرد رسول خدای مرا نهی فرمود که از تو چیزی
بطلبم امیر المؤمنین علیه السلام بیرون شد و از شخصی یکدینار بقرض بگرفت و باز شد تا کرسنجانه بیاورد در
راه مقداد رضی الله عنه را ملاقات فرمود و فرمود برای چه بیرون آمده عرض کرد از شدت گرسنگی بیرون
شده ام فرمود من برای همین بیرون آمده ام و یکدینار بهم رسانیده ام و ترا بر خود برمی گزینم پس آن
دینار را بمقداد عطا فرمود و تهیدست بخانه مراجعت نمود و چون بسرای اندر شد رسول خدای را
صلی الله علیه و آله از یکسوی نشسته و فاطمه علیها سلام را در نماز و در میان ایشان چیزی بر نهاده دید که رویش
پوشیده بود چون فاطمه علیها سلام از نماز بپرداخت آن ظرف سرپوشیده را نزد ایشان بگذاشت و سرش را
برگشود و کاسه پر گوشت و در جوش با نانی گرم بدید امیر المؤمنین علیه السلام فرمود این از کجا آوردی عرض کرد
از جانب خدای آمد همانا خدای تعالی روزی میدهد هر که را میخواهد بیحساب آنگاه رسول خدای صلی الله
علیه و آله فرمود میخواهی بیان کنم از برای تو مثل تو و مثل او را عرض کرد بلی فرمود مثل تو مثل زکریا است
که در محراب بمریم درآمد و نزد او روزی و رزق یافت پرسید این روزی برای تو از کجا آمد مریم همین جواب را گفت

که فاطمه بگفت پس یکماه اهل بیت از آنکاسه میخوردند و هیچ از آن کاسه نشد حضرت باقر علیه السلام فرمود
که آن کاسه نزد ماست و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه آن کاسه را ظاهر خواهد ساخت و طعام بهشت را
از آن بخواهد خورد

ذکر بعضی اخبار یکه از حضرت امام محمد باقر در پارهٔ حالات حضرت عیسی بن مریم علیهم السلام وارد است

ولادت حضرت عیسی علیه السلام

در کتاب حیات القلوب از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه منقول است که چون خدا ایتعالی بشارت داد
بعیسی روزی مریم در محراب نشسته ناگاه جبرئیل بصورت مردی بزدی متمثل شد و آب دهان خویش را
در گریبان او بیفکند مریم در همانساعت بعیسی علیه السلام حمل گرفت و بزودی آنحضرت متولد گردید و در
آن اوقات در روی زمین هیچ درختی بی میوه و خار نبود تا اینکه فجار فرزندان آدم نسبت زن و فرزند
بحضرت خداوند دادند لاجرم زمین بر خود بلرزید و درختها از میوه بیفتادند و خار برآوردند و شیاطین در
شب ولادت آنحضرت نزد شیطان ملعون فراهم شدند و گفتند همانا امشب فرزندی متولد گردید
که هر بتی که بر روی زمین بود بسبب او سرنگون گردید ابلیس مضطرب گردید و در تفحص حال آن مولود در
شرق و مغرب زمین برآمد چیزی نیافت تا بسرای دیر رسید و نگران شد که فرشتگان در خانه انجمن کرده
خواست درون سرای شود فرشتگان بروی بانگ زدند و دور شو پرسید پدر این فرزند کیست ملائکه
گفتند مثل او مثل آدم است که خدا ایتعالی او را بی پدر بیافریده ابلیس گفت چهار خمس از مردم را بسبب
این فرزند بگمراهی در افکنم و هم در آنکتاب از آنحضرت مروی است که ولادت عیسی علیه السلام در روز
عاشورا بوده و هم در آنکتاب از آنحضرت منقول است که هفتاد زن از بنی اسرائیل بودند که مریم را
تهمت زدند و افترا بستند و با او خطاب کردند لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا همانا آمدی بچیزی عجیب
و بدیع که در میان اهل تو مانند این نبوده است و از چون توئی چنین صورت متصور نبود یعنی امری
نکوهیده و ناستوده بما آوردی خدا ایتعالی عیسی علیه السلام را بسخن آورد و بآن زنان خطاب فرمود
وای بر شما افترا می بندید بر مادر من منم بندهٔ که خداوند مرا پیغمبر فرموده و بمن کتاب داده سوگند میخورم
بخداوند که هر یک از شما را حد بخواهم زد بعلت آن فحشا که بمادر من گفتید و آنحضرت بعد از نبوت همه را
حد مخش بزد فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا چون این سخنان را مریم بشنید ایشان را
پاسخ نراند و بعیسی اشاره کرد که بدو سخن گویند و از وی جواب جویند آنجماعت گفتند چگونه سخن کنیم با آنکس
که در گاهواره و کودک شیرخواره است قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا یعنی بفرمان
خدا در روز اول ولادتش بسخن آمد و گفت همانا من بندهٔ یزدانم و مرا کتاب داده است یعنی

آمدن جبرئیل نزد مریم

سخن گفتن عیسی در گاهواره

انجیل

یعنی انجیل را برای من خواهد فرستاد و مرا پیغمبر گردانیده است وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ و مرا
با برکت فرموده است بهر کجا که باشم و دیگر در کتاب حیات القلوب بسند صحیح منقول است که شخصی
از حضرت باقر صلوات الله علیه پرسید که حضرت عیسی علیه السلام گاهی که در گاهواره تکلم نمود آیا بر مردم زمان
خود حجت یزدان بود فرمود در آنوقت پیغمبر خدا و بر اهل روزگار خود حجت پروردگار بود اما پیغمبر مرسل نبود
مگر نشنیدهٔ که خدا ایتعالی میفرماید عیسی در گهواره گفت من بنده خدا هستم و خدا مرا کتاب داده و پیغمبر
گردانیده است راوی پرسید پس در آنوقت که جای در مهد داشت بر زکریا حجت خدا بود فرمود در آنحال
آیتی برای مردم و رحمت خدا برای مریم بود که سخن راند و پاکی مریم را از گمانهای بد مردم ظاهر ساخت و پیغمبر
و حجت خدا بود بر هر کس که در آنحال سخن او را بشنید از آن پس خاموش گردید و تا گاهیکه دو سال بر وی برگذشت سخن
نکرد و در آن دو سال که عیسی خاموش بود زکریا علیه السلام بر مردم حجت خدای بود آنگاه زکریا برحمت
خدای وصول یافت و پسرش یحیی در حال کودکی و صغارت کتاب و حکمت را از وی وارث گردید نشنیدهٔ
خدا ایتعالی میفرماید ای یحیی بگیر کتاب را بقوت و حکمت و نبوت را باو دادیم در کودکی چون عیسی هفت ساله شد
دعوی پیغمبری نمود و رسالت فرمود و از خداوند وحی میرسید پس عیسی بر یحیی و تمامت مردم دیگر حجت
الهی گردید و از آنوقت که خدای آدم را بیافرید تا پایان جهان زمین بدون حجت خدای بر مردم باقی نماند
و هم در کتاب مسطور از حضرت باقر صلوات الله و سلامه علیه منقول است که جبرئیل گریبان پیراهان
مریم را بگرفت و در آن بدمید و هم در ساعت وجود عیسی در زهدان آن حضرت کمال پذیرفت چنانکه دیگر فرزندان
در ارحام امهات در مدت نه ماه جمال کمال بپذیرند چون مریم از جای غسل خود بیرون آمد مانند زن باردار
سنگینی بود که هنگام زایندگیش نزدیک شده باشد چون خاله او را بروی نظر افتاد در عجب شد مریم از آن شرمساری
از خاله و زکریا کناری گرفت چنانکه خدا ایتعالی میفرماید فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا یعنی پس بعیسی
حمل یافت و تنهائی گرفت و از مردم عزلت گزید و در مکانی بسیار دور از مردم مهجور ماند و در حدیث معتبر دیگر
از آنحضرت منقول است که فرزندیکه شش ماهه متولد گردد زنده نمی ماند مگر عیسی و امام حسین علیهما السلام که
هر یک شش ماهه متولد شدند راقم حروف گوید تواند بود که در حدیث شریف یحیی وارد شده باشد و راویان
بعیسی اشتباه کرده باشند یا اینکه گوئیم ابتدای ماه ولادت عیسی شش ماه پیشتر بقدرت خدای قادر در رحم
مادر منعقد و مستقر شده باشد و از وقت دمیدن که روح در آن دمیده شد و حمل ظاهر گردید تا هنگام وضع حمل
نه ساعت بوده باشد و ممکن است که یحیی بروجه تقیه وارد شده باشد فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ
قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا یعنی رنج زائیدن بیاورد او را بسوی درخت خرما چون عیسی
متولد گردید مریم گفت چه بودی اگر پیش از آنکه اینحال را مشاهدت نمایم مرده بودم و نام من از خاطرهای مردم
برفته بود و از این روی آرزوی مرگ نمود که مبادا در بارهٔ او گمان بد برند و هم در آن کتاب از آن حضرت

 منقول است که آن نهر که برای مریم بجوشید نهری بود که سالها بخوشیده بود و خدایتعالی در آنوقت آب در آن جاری کرد وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا یعنی بجنبش و مایل ساز بخود ساق درخت خرمای خشک را تا فرو ریزد بر تو رطبی رسیده و چیده شده و هم در کتاب حیات القلوب از آن حضرت منقول است که آن زن تازه وضع حمل نموده باشد بچیزی بهتر از رطب استشفا نمی کند که خدایتعالی رطب را بعد از آنکه مریم وضع حمل نمود طعام او فرمود و فرمود آن درخت خشک شده و بی بار بود چه اگر میوه داشت حاجت نمیرفت که مریم را امر کنند که درخت را جنبش دهد و آن هنگام که وی خواهش کرد فصل زمستان بود و در هیچ درختی رطب نبود و خدایتعالی برای ظهور اعجاز او در همان ساعت آن درخت را برگ سبز و رطب تازه رسیده خرم و بارور فرمود و نیز در کتاب مسطور در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که چون عیسی متولد گردید در یکروز آن چند بالیدن گرفتی و بزرگ شدی که دیگر فرزندان در دو ماه بزرگ شدندی چون هفت ماه از مدت ولادتش برگذشت حضرت مریم آن فرزند مکرم را بدبستان آورد و در حضور آموزگار بنشانید معلم گفت بگو بسم الله الرحمن الرحیم عیسی بگفت معلم گفت بگو ابجد عیسی سر برآورد و فرمود معنی ابجد میدانی چیست معلم تازیانه برکشید تا بروی زند عیسی علیه السلام فرمود ای معلم مرا مزن اگر میدانی بگو اگر نمیدانی از من بپرس تا من بگویم گفت بگو فرمود الف آلاء و نعمتهای خداست با حجت و بهجت و صفت کاملهٔ خداوندا است جیم جمال الهی است دال دین خداست هوز ها هول جهنم است او اشاره بویل لاهل النار است یعنی وای باهل جهنم زا زفیر یعنی فریاد دوزخ و خروشیدن آن است بر گناهکاران حطی یعنی کم میشود و برطرف میگردد معاصی از آنانکه استغفار نمایند کلمن کلام خداست و کلمات و عدهای خدا را کسی دیگرگون نتواند کرد سعفص یعنی در قیامت جزا خواهند داد صاعی را بصاعی و کیلی را بکیلی قرشت یعنی همه را در قبرها از هم میپاشد و در قیامت زنده میگرداند معلم گفت ای زن دست پسر خود را بگیر چه او عالم ربانی است و بآموزگار نیازمند نیست و هم در کتاب مسطور در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که روزی حضرت عیسی علیه السلام ابلیس ملعون را بدید از وی پرسید آیا از دامهای مکر تو چیزی بمن رسیده است گفت چه توانم کرد و حال آنکه جدهٔ تو در آن هنگام که مادر تو را بزائید عرض کرد پروردگارا پناه میدهم او را و ذریت او را از شر شیطان رجیم و تو از ذریت اوئی و دیگر در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون حضرت عیسی سلام الله علیه با بنی اسرائیل فرمود که من از جانب خدای بسوی شما رسول هستم از گل مرغ میسازم و زنده اش میگردانم و کور مادرزاد را شفا میبخشم بنی اسرائیل گفتند اینها بجمله سحر و جادو است آیتی دیگر بنمای تا تو را تصدیق کنیم فرمود اگر شما را آنچه میخورید و آنچه در خانها ذخیره میکنید خبر گویم صدق سخن مرا خواهید دانست گفتند آری پس همه روزه ایشان را اخبار میکرد که امروز فلان چیز را بیاشامیدید و فلان چیز را ذخیره کردید و از آن مردم پارهٔ ایمان آوردند و برخی بر کفر خویش

نهر برای مریم جوشید

خاصیت رطب بجای زن زاینده

بردن مریم عیسی را بدبستان

معنی کلمات ابجد

ملاقات عیسی با ابلیس

معجزات عیسی علیه السلام با بنی اسرائیل

 بپایند و دیگر در کتاب مسطور بسند حسن منقول است که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردند آیا شخص مؤمن بمرض خوره و پیسی و امثال این بلاها مبتلا میگردد فرمود آیا بلا جز از برای مؤمن میباشد همانا مؤمن آل یس خوره داشت و بروایت حسن دیگر فرمود انگشتهایش بپشت دستش بخشکیده بود گویا مینگرم بجانب دست باقوم خود اشارت میکرد و ایشان را نصیحت مینمود و میگفت يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ چون دیگر بنصیحت ایشان بیامد او را بکشتند و خدایتعالی در جای دیگر فرموده است وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ یعنی بیاد آور آنوقت را که بسوی حواریون عیسی که خواص اصحاب آنحضرت بودند وحی فرستادم که ایمان بیاورید بمن و رسول من یعنی عیسی علیه السلام گفتند ایمان آوردیم گواه باش که مسلمان و منقاد شدیم و گفته اند که وحی بآنجماعت بر زبان پیغمبران بود که از جانب یزدان با ایشان گفتند و در حدیث معتبر از حضرت باقر صلوات الله علیه منقول است که خدایتعالی ایشان را الهام فرمود و هم در آن کتاب بسند موثق از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه منقول است که یزدان تعالی حضرت عیسی را بر بنی اسرائیل مبعوث گردانیده بود و نبوت آنحضرت در بیت المقدس بود و از آن پس دوازده تن از حواریان انصار و یاران آنحضرت بودند و دیگر در آن کتاب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که بر بنی اسرائیل مائده نازل شد بزنجیرهای طلا از آسمان آویخته بود و نه رنگ طعام و نه گرده نان بود و دیگر در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق سلام الله علیهما منقول است که خداوند تعالی این سخن را یعنی اینکه خدای در قرآن میفرماید ای عیسی بن مریم آیا تو با مردم گفتی که بگیرید مرا و مادر مرا دو خدا بغیر خداوند عالمیان هنوز بعیسی خطاب نفرموده است بلکه از این پس در قیامت خطاب خواهد فرمود در آن هنگام که نصاری را با آنحضرت حاضر گردانند و از برای اتمام حجت بر نصاری که آنچه میگویند بر عیسی افترا کرده اند و عیسی نگفته است این سؤال را از عیسی خواهند کرد با اینکه خود بهتر میداند که او نگفته است و خدایتعالی هر امر واقع شدنی را که بیان میفرماید بعنوان امر واقع شده و گذشته تعبیر میفرماید قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ یعنی عیسی عرض کرد پاک و منزه میدانم ترا از آنکه ترا در خداوندی شریک و انبازی باشد نشاید مرا که بگویم چیزی را که مرا گفتن آن حق و سزاوار نیست إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ اگر من این سخن گفته باشم تو آنرا میدانی و میدانی آنچه در نفس من است یعنی در خاطر خود پنهان کرده ام و من نمیدانم آنچه را او خود پنهان فرموده از معلومات خود از مردم همانا داننده پوشیدها و اطلاق نفس در خدایتعالی بسبیل مجاز است و بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر این آیه کریمهٔ مذکوره منقول است که اسم اعظم ایزد متعال هفتاد و سه اسم است و خدایتعالی یک اسم را پنهان فرموده و هیچکس تعلیم نفرموده و هفتاد و دو اسم را آدم علیه السلام تعلیم فرموده و انبیاء علیهم السلام از آنحضرت بمیراث بردند تا بعیسی علیه السلام رسید پس معنی کلام عیسی که میداند اسمی

در بیان حواریان عیسی علیه السلام

نزول مائده بر بنی اسرائیل

خطاب خداوند بعیسی

در بیان اسم اعظم

آنچه در نفس من است یعنی هفتاد و دو اسم را که بمن تعلیم فرمودی و من نمیدانم آنچه در نفس تست یعنی آن یک
نام را که بخود مخصوص فرمودی معلوم باد که اینحدیث با احادیث کثیره دیگر که فرموده اند آن هفتاد و دو
دو اسم بحضرت ختمی مرتبت و اوصیای معصومین خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین اختصاص دارد منافی
می نماید مگر اینکه این اسمای غیر آن اسما بوده باشد و خدای بهتر داند مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا
اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ نگفتم بایشان مگر آنچه را که امر فرمودی مرا بآنکه عبادت کنید خدایرا که پروردگار
من و پروردگار شما است وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ
وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ و من بر ایشان گواه بودم تا گاهیکه در میان ایشان بودم و چون مرا از میان
ایشان بردی تو بر احوال ایشان گواه و مطلع بودی و تو بر همه چیز گواه و مطلعی إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ
وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اگر عذاب کنی ایشان را همانا بندگان تواند و اختیار ایشان
با تواست و اگر بیامرزی ایشانرا همانا توئی عزیز و غالب بر آنچه اراده فرمائی و دانائی بحکمتها و مصلحتها و دیگر
در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که عیسی علیه السلام در آنشب که خدایتعالی
آنحضرت را بآسمان برد با اصحاب خود که همه در خدمتش حاضر بودند وعده فرمود و ایشان دوازده تن بودند
پس ایشانرا بخانه اندر برد و در آنجا چشمه بود و در آن چشمه غسل فرمود و بجانب ایشان بیرون آمد گاهی که آب از سر
مبارکش میریخت و فرمود خدایتعالی بامن وحی فرموده است که در این ساعت مرا بآسمان برد و از لوث
یهود پاک فرماید اکنون از میان شما کدام یک قبول میکنید که شبح و مثال من بروی افتد و او را بشباهت من
بکشند و بردار کشند و در قیامت در بهشت با من باشد و در درجه من باشد از میان ایشان جوانی گفت ای
روح الله من اینکار کنم عیسی علیه السلام فرمود تو خواهی کرد آنگاه فرمود یکتن از شما پیش از آنکه صبح بردمد
دوازده مرتبه با من کافر خواهد شد یکی از آن جماعت عرض کرد من آن تنم فرمود اگر در نفس خود چنین حال را
می یابی تو آن خواهی بود آنگاه فرمود بعد از من سه فرقه خواهید شد دو فرقه بر خدا افترا کنند و بجهنم خواهید
شد و یک فرقه تابع وصی من شمعون خواهند گردید و بر خدا افترا نخواهند کرد و به بهشت اندر خواهند شد
پس خدایتعالی عیسی علیه السلام را از گوشه سرای بآسمان برد و ایشان نگران بودند پس مردم یهود در طلب
آنحضرت بیامدند و آنکس را که عیسی فرمود کافر خواهد شد مأخوذ داشتند و آنجوانیرا که شباهت یافتن
بعیسی را پذیرفته بود بکشتند و بردار زدند و آندیگر تا بامداد دوازده مرتبه کافر شد چنانکه عیسی علیه السلام
خبر داده بود و دیگر در کتاب مسطور باسانید کثیره معتبره از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام منقول است که از حضرت صاحب الامر سنت چهار پیغمبر است یکی سنت عیسی علیه السلام است
که میگویند مرد یا کشته شد و نمرده و کشته نشده است و دیگر در کتاب مسطور باسانید کثیره معتبره منقول است
که وقتی حجاج شهر بن حوشب را ... بگرد و از تفسیر این آیه شریفه وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ

رفتن عیسی علیه السلام بآسمان

بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ یعنی نیستند هیچیک از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری مگر اینکه پیش از مردن عیسی بعیسی ایمان
خواهند آورد پرسش کرد و گفت از تفسیر این آیه عاجز شده ام مگر از مردم یهود و نصرانی بقتل رسانیده ام و
نگران بوده ام که لب خود را جنبش نداده تا مرده است پس چگونه ایمان میآورد شهر بن حوشب گفت ای امیر
معنی آیه شریفه نه چنان است که تو فهمیده بلکه مراد آن است که عیسی علیه السلام قبل از آنکه قیامت بپای شود
از آسمان بدنیا فرود میآید و هر صاحب ملتی که باشد از جماعت یهود و جز ایشان بآنحضرت ایمان نخواهند
آورد و در پشت سر مهدی صلوات الله علیه نماز خواهد کرد حجاج گفت این تفسیر را از کدام کس شنیدی گفت
از حضرت امام محمد باقر گفت همانا این زلال علم را از چشمه صافی مأخوذ داشته و هم در آن کتاب در حدیث
معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که بر مردم زمانی بیاید که بدانند خدا چیست و توحید الهی بر چه معنی است
تا گاهیکه دجال بیرون آید و عیسی علیه السلام از آسمان فرود شود و دجال را بقتل برساند و در پشت سر
حضرت قائم علیه السلام نماز بگذارد اگر ما از پیغمبران بهتر نبودیم عیسی در پشت سر ما نماز نمیکرد

نماز گزاردن عیسی در عقب حضرت قائم علیه السلام

ذکر احوال ارمیا و دانیال و عزیر علیهم السلام موافق اخباریکه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است

احوال ارمیا و دانیال و عزیر علیهم السلام

قوله تعالی أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا آیا دیده مانند کسی که گذشت بر قریه
که خالی بود دیوارش بر سقفهایش افتاده بود و ویران شده بود چنانکه ازین پیش اشارت رفت
بعضی گفته اند آنشخص عزیر بود چنانکه از حضرت صادق منقول است و بعضی گفته اند ارمیا بود چنانکه از
حضرت باقر صلوات الله علیهم مأثور است و دیگر در کتاب حیات القلوب مسطور است که از حضرت
امام محمد باقر سلام الله علیه سؤال کردند آیا صحیح است که حضرت دانیال تعبیر خواب آگاه بوده و این
علم را بمردم تعلیم فرموده است فرمود بلی خدایتعالی بدو وحی میفرمود و او پیغمبر بود و از آنان بود که
خداوند علم تعبیر خواب بایشان تعلیم فرموده بود و بسیار راست گفتار و درست کردار و حکیم و دانا بود
و عبادت خدایتعالی را بمحبت اهل بیت می نمود و هیچ پیغمبر و ملکی نبوده است جز آنکه پرستش میکرده است
خدا را بمحبت ما اهل بیت و دیگر در کتاب مسطور بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که چون خدایتعالی بداود علیه السلام وحی نمود نزد بنده من دانیال شو و با وی بگو همانا مرا نافرمانی
کردی و بیخشیدم آمرزیدم اگر در کرت چهارم معصیت روی ترا نخواهم آمرزیدن داود نزد دانیال
علیهما السلام شد و رسالت حضرت داود را تبلیغ نمود دانیال گفت آنچه در تبلیغ رسالت تکلیف
داشتی بجای گذاشتی و چون هنگام سحرگاهان در رسید دانیال از در تضرع و ابتهال دست

بدرگاه حضرت ذوالجلال برداشت و بازبان عجز و انکسار در پیشگاه قادر قهار مناجات کرد پروردگارا همانا پیغمبر تو داود مرا خبر داده که سه مرتبه در حضرت تو نافرمانی کرده ام و بآمرزش یزدانی مغفور گردیده ام و اگر در مرتبه چهارم بنافرمانی روم مرا نخواهی آمرزید بعزت و جلال تو سوگند میخورم که اگر توفیق و عظمت تو نگاهبان نشود پیشخان معصیت تو خواهم رفت معلوم باد که ملاقات داود و دانیال نزدیک به پانصد سال فاصله است مگر اینکه روزگاری بس دراز شمرده باشد یا این انیال جز دانیال مشهور باشد که معاصر بخت نصر بوده است و چنانکه ازین پیش اشارت رفت اینداستان سابق را که پاره بعزیز و بعضی به ارمیا منسوب شمرده اند بجوی همکال که از صلحای بنی اسرائیل است نسبت کرده اند و عزیز معرب عزرا علیه السلام پسر سار یا است که ملقب به سوفر میباشد و نیز یک نام دیگر آن حضرت در توریة نحمیا است و تواند بود بر راویان نحمیا و یرمیا مشتبه شده باشد و ارمیا معرب یرمیا علیه السلام است که پسر شیلکو و از جمله انبیای بنی اسرائیل سلام الله علیهم است و نسب آنحضرت بخاندان بنیامین بن یعقوب علیهما السلام موسته میکردد و نیز در کتاب حیات القلوب مسطور است که بعضی بر آن عقیدت هستند که در آن قریه مذکوره که عزیر یا ارمیا بر آن بگذشت و ویران و خراب و سقفها را بروی هم فرو خوابیده دید بیت المقدس بود که بخت النصر خراب نموده بود و بعضی بر آن رفته اند که ارض مقدسه بود و هم بعضی را عقیدت چنانست که قریه بود که چند هزار کس از آنجا از بیم هلاکت و تباهی همه فرار کردند و بجمله بمردند از نیروی آن حضرت چون بدیدن آن کلمات بگفت

احوال یونس علیه السلام

ذکر اخباریکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در پایان احوال حضرت یونس علیه السلام ماثور است

بعثت یونس

در کتاب حیات القلوب بسند معتبر منقول است که حضرت باقر علیه السلام فرمود که در پاره از کتابهای امیر المومنین علیه السلام دیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که خدایتعالی یونس بن متی علیه السلام را گاهی که سی سال از عمرش بپای رفته بود بر قوم او مبعوث فرمود و او مردی تندخو بود و صبر و شکیبائی چندان نداشت و با قومش اندک مدارا کردی و تاب حمل احمال ثقیله نبوت را نداشت و به برداشتن بار نبوت تن نمی افکند و آن بار را همی فرو می افکند چنانکه شتر جوان از برداشتن بار گران امتناع میورزد و آنحضرت سی و سه سال در میان قوم خود بماند و ایشان را بایمان بخدا و تصدیق نبوت و متابعت خود دعوت میکرد و از تمامت قوم او جز دو تن ایمان نیاوردند و نام این دو تن

ایمان روبیل و تنوخا

یکی روبیل و دیگری تنوخا بود و روبیل از خانوادهٔ علم و نبوت و حکمت بود و با یونس علیه السلام قبل از آنکه به نبوت مبعوث گردد مصاحبت دیرین داشت و تنوخا مردی ضعیف العقل و زاهد و عابد بود

دو بندگی

و در بندگی خدای بسیار سعی و مبالغه داشت لکن از علم و حکمت بی بهره بود و روبیل گوسفند چرانی کردی و معاش خویش از آن کار بساختی و تنوخا هیزم کشی کردی و بشهر بیاوردی و بفروختی و از کسب خود بخوردی و چون روبیل را علم و حکمت و با حضرت یونس از قدیم صحبت بود منزلت و مقامش در خدمت یونس از تنوخا برتر بود چون یونس بکران گردید که قوم او اجابت او را نمی کنند و بدو ایمان نمی آورند دلش تنگی گرفت و قلت صبر و جزع خویش را مشاهدت کرد و در جمله شکوای خود ازین حالت در حضرت احدیت شکایت برده عرض کرد پروردگارا مرا در تن سی سالگی بر قوم خود مبعوث گردانیدی و سی و سه سال در میان ایشان بماندم و این گروه را بایمان آوردن بتو و تصدیق برسالت خود دعوت کردم و از عذاب و عقاب و خشم تو تخویف دادم و ایشان مرا تکذیب کردند و بامن ایمان نیاوردند و نبوت مرا انکار کردند و رسالت مرا سبک شمردند و مرا تهدید همی کنند و من بیمناک هستم که مرا بکشند پس عذاب خود را بر ایشان فرو فرست چه ایشان ایمان پذیر نیستند خدایتعالی بآنحضرت وحی فرستاد که در میان این جماعت زنهای باردار و اطفال نابالغ و مردان پیر و زنان ضعیف و ضعفای اندک خرد باشند و منم خداوندی حاکم و عادل و رحمت من بر عذاب من پیشی گرفته و خردان را بگناه بزرگان قوم خود ای یونس عذاب نکنم و ایشان بندگان و آفریدگان و مخلوق منند در شهرهای من و روزی خوار من هستند میخواهم با ایشان تانی و رفق و مدارا فرمایم و انتظار همی برم شاید توبه بیابند و ترا بر ایشان برانگیخته ام که حافظ و نگاهبان ایشان باشی بسبب خویشاوندی که با ایشان داری و تانی و مدارا باشی برای رافت پیغمبری و بر اعمال ناستوده ایشان شکیبائی جوئی چه بردباری رسالت و ایشان را مانند طبیبی با مدارا و دانا نسبت به بیمار باشی پس تو به تندی رفتی و با ایشان مدارا ننمودی و به طریقت پیغمبران و شفقتهای ایشان با این جماعت سلوک نکردی و اکنون که شکیبائی تو قلت گرفته و میدان خلق و خوئیت تنگ شده بدون تأمل از بهر ایشان در طلب عذاب بر آمدی و بنده من نوح صبرش از تو افزون و صحبتش با قومش نیکوتر و تانی و شکیبائیش بیشتر و عذرش تمامتر بود و من غضب کردم از برای او گاهیکه خشم گرفت از برای من و مستجاب کردم دعای او را گاهیکه مرا بخواند یونس علیه السلام عرض کرد پروردگارا من بر این جماعت غضبان نشوم مگر بسبب مخالفت ورزیدن در حضرت تو و ایشان را نفرین نکردم مگر بعلت معصیت نمودن با تو بعزت تو سوگند میخورم که هرگز بر ایشان مهربان نخواهم شد و ایشان را پند و نصایح مشفقانه نخواهم گفت از آن پس که ایشان در اندیشه با تو کافر شدند و مرا تکذیب کردند و نبوت مرا انکار نمودند عذاب خود را بر ایشان فرو فرست که هرگز ایمان نمی آورند خدایتعالی فرمود ای یونس ایشان زیاده از صد هزار تن آفریدگان من باشند و شهرهای مرا آباد ان کرده اند و بندگان من را از ایشان بوجود می آیند و من دوست میدارم که با ایشان بسبب آنچه از احوال ایشان و احوال تو در علم من پیوسته بوده است تانی و مدارا فرمایم و تقدیر و تدبیر من جز علم و تقدیر تست تو پیغمبر مرسلی و من پروردگار حکیم

دعا

وعلیم باحوال ایشان ای یونس همانا در علومی که نزد من است باطن و مخفی هست و کسی منتهای آنرا ندیده اند و علم تو
بظاهر احوال ایشان نظر دارد و از باطن ایشان و پایان امر ایشان با خبر نیستی ای یونس دعای ترا در حق ایشان
باجابت مقبول داشتم و عذاب بر ایشان میفرستم و این استجابت دعوت تو موجب مزید ثواب تو از من
نخواهد شد و برای درجهٔ قرب و منزلت تو نیکو نخواهد بود و عذاب من در روز چهارشنبه نیمهٔ شهر شوال بعد از
سر بر زدن خورشید بر ایشان نازل خواهد شد و تو این را بهمه ایشان اعلام کن یونس علیه السلام سخت
شاد و مسرور گردید و هیچ افسرده نگشت و ندانست که پایان آن چگونه خواهد بود پس نزد تنوخای عابد شد
و او را باز نمود که عذاب یزدان در فلان روز بر ایشان نازل خواهد شد تنوخا گفت از چه روی ایشان را
خبر میدهی بگذار در کفر و معصیت خویش بمانند تا یزدان عذاب بر ایشان نازل کند هم اکنون نزد روبیل شویم
و با او سخن بشوری افکنیم چه او مردی دانا و از خاندان پیغمبران است چون نزد روبیل شدند یونس گفت
ای روبیل خداوند تعالی مرا خبر داده است که در روز چهارشنبه نیمهٔ شهر شوال بعد از طلوع آفتاب
بر قوم من عذاب میفرستد هم اکنون بگوی صلاح در چیست با ایشان شویم و خبر دهیم روبیل گفت درکار
عذاب ایشان بحضرت پروردگار مراجعت جوی و در حق ایشان شفاعت کن چنانکه پیغمبران بردبار
و رسول باکرم بزرگوار نمایند تا یزدان تعالی عذاب را از ایشان بگرداند چه خداوند جهان از عذاب
ایشان بی نیاز است و نرمی و مدارای با بندگان خود را دوست میدارد و این از بهر تو سودمندتر و موجب
فزونی قرب و منزلت تو است در پیشگاه او و ممکن است که قوم تو پس از آنکه کفر و انکار ایشانرا مشاهدت
کرده روزی ایمان بیاورند پس بصبوری و تأنی و مدارا باش تنوخا گفت وای بر تو ای روبیل این چه
صلاح و هداست که از بهر یونس بکار می بندی که در بارهٔ این قوم بعد از آنکه بخدا کافر شدند و انکار
پیغمبری او را نمودند و او را از خانهای خود بیرون کردند و همی خواستند او را سنگسار نمایند شفاعت نماید
روبیل با تنوخا گفت خاموش باش که مردی عابد باشی و بر این امر عالم نیستی و دیگر باره با یونس روی
آورد و گفت باز گوی اگر خداوند بر قوم تو عذاب بفرستد جمله را هلاک خواهد نمود یونس گفت از خدا چنین طلبیدم
و مرا بر ایشان هیچ ترحم نبود تا در حضرت احدیت شفاعت کنم که عذاب را از ایشان برگرداند روبیل
گفت ای یونس تواند بود گاهیکه عذاب بر ایشان نازل شود و ایشان نشان عذاب را نگران گردند
در حضرت یزدان توبت و استغاثت شوند و خداوند بر ایشان ترحم فرماید چه خدای ارحم الراحمین است
و از آن پس که تو با ایشان خبر داده باشی که در فلان روز عذاب بر شما نازل میشود عذاب را از ایشان
برگرداند لاجرم ترا تکذیب نمایند و دروغزن بشمرند تنوخا گفت وای بر تو ای روبیل سخنی بزرگ
و ناخوب از تو پدیدار گشت همانا پیغمبر مرسل با تو خبر میدهد که خداتعالی بدو وحی فرستاده است که عذاب
بر ایشان نازل میشود و تو چنین سخن میکنی در رد قول خدای و رسول او شک نمودی برو که عمل تو حبط
و باطل گردید روبیل گفت ای تنوخا همانا رأی تو ضعیف و اندیشهٔ تو سخیف است دیگرباره روی بیونس کرد

کلمات روبیل با یونس

حکایت روبیل و تنوخا

وگفت هرگاه بر قوم تو عذاب نازل شود و همه هلاک شوند و شهرهای ایشان ویران گردد آیا چنان
خواهد بود که خداتعالی نام ترا از دیوان پیغمبران محو خواهد کرد و رسالت تو برطرف میشود و مانند پارهٔ از ضعفای
ناس خواهی بود و در دست تو صد هزار تن بهلاکت میرسد یونس بوصایا و نصایح روبیل گوش نکرد و با تنوخا
از شهر دور شدند و از آن پس یونس بازگشت و قوم خود را باز نمود که خداتعالی در روز چهارشنبه نیمهٔ شهر
شوال بعد از طلوع آفتاب بر ایشان عذاب میفرستد آن جماعت قول آن حضرت را مردود ساختند و او را
تکذیب نمودند و از شهر خود با عنف و اهانت بیرون کردند پس یونس و تنوخا از شهر دور شدند و منتظر همی بودند
که بر ایشان عذاب نازل شود روبیل در میان قوم خود بماند و چون اول ماه شوال چهره برگشود روبیل بر کوه
بلندی بر شد و بآواز بلند قوم خود را ندا کرد و گفت منم روبیل و با شما مشفق و مهربانم اینک ماه شوال در رسید
و یونس پیغمبر شما و رسول پروردگار شما با شما خبر داد که خداتعالی بدو وحی فرستاده است که در چهارشنبه
نیمهٔ این ماه بعد از طلوع آفتاب عذاب بر شما نازل میگردد خداتعالی آنچه با رسولان و فرستادگان خود
میعاد نهاده خلاف نفرماید پس نیک بیندیشید که چه خواهید نمود از سخنان روبیل بترس و بیم در آمدند و به
نزول عذاب یقین کردند و بجانب روبیل دوان و شتابان شدند و گفتند تو چه صلحت بینی همانا تو مردی
دانا و حکیم هستی و ما همیشه ترا با خویشتن مشفق و مهربان دیدیم و شنیدیم که در خدمت یونس از ما بسیار شفاعت
کردی هر چه بصلاح و ثواب دانی بفرمای تا بآن رفتار نمائیم روبیل گفت مرا رای و اندیشه چنان است
که چون بامداد روز چهارشنبه نیمهٔ ماه که روز وعدهٔ نزول عذاب است طالع گردد زنان و اطفال شیر
خواره را از یکدیگر جدا سازید و زنان را در دامنهٔ کوه بازدارید و اطفال را در میان درّها و گذرگاه
سیلاب بیفکنید و اطفال حیوانات دیگر را از مادرها جدا کنید و اینجمله همه پیش از طلوع آفتاب باشد آنگاه
چون نگران شدید که بادی زرد از طرف مشرق در میرسد بزرگ و کوچک بجمله صیحه و استغاثت
برکشید و در حضرت یزدان بتضرع و توبه و استغفار پردازید و سرها بسوی آسمان برافرازید و عرض کنید
پروردگارا بر خویشتن ستم راندیم و پیغمبر ترا تکذیب نمودیم اینک از معاصی خود بحضرت تو توبت می آئیم
اگر نیامرزی ما را و بر ما ترحم نفرمائی همانا از زیانکاران و شکنجه و عذاب شدگان باشیم پس توبهٔ ما را قبول
فرمای و بر ما رحمت آور ای رحم کننده ترین رحم کنندگان و نباید شما را تا غروب آفتاب یا بیشتر از گریه و ناله
و تضرع ملال افتد تا عذاب از شما برطرف شود بالجمله تمامت آن مردم بفرمان روبیل اتفاق کردند و چون
روز موعود فرا رسید روبیل از شهر بموضعیکه صدای ایشانرا می شنید و عذاب را اگر نازل گردد میدید بر شد
چون صبح بردمید آنچه روبیل بفرموده بود جمله را بکار بستند و از هنگام طلوع آفتاب بادی زرد و تیره
با صدائی عظیم بسختی و تندی وزیدن گرفت و چون ایشان بر آن باد نگران شدند یکدفعه صیحه بکشیدند
و ناله و تضرع و استغاثه بلند کردند و توبت و استغفار پرداختند و اطفال در طلب شیر گریه و نفیر بر آوردند

دیگر

وبچه چارپایان وحیوانات بجای شیر از دریا ناله برآوردند وبگریستند وحیوانات در طلب آب وعلف فریاد
همی برکشیدند ویونس وتنوخا بانگ ناله وگریستن ایشان را می شنیدند وهمی نفرین مینمودند که خدایتعالی عذاب را
برایشان غلیظ تر فرماید وروبیل صدای ایشان را می شنید وعذاب را میدید وهمی دعا میکرد که خدای جهان
عذاب را از آنان بردارد وچون اول ظهر در رسید ودرهای آسمان گشوده شد وغضب یزدان بر آنان سکون
گرفت وخداوند بخشنده مهربان برایشان ترحم فرمود ودعای ایشان را مستجاب وتوبت ایشان را پذیرفتار
وبرگناه ایشان بخشایش فرمود باسرافیل وحی نمود که بسوی قوم یونس شو چه ایشان ناله وتضرع نمودند وبتوبت
واستغفار پرداختند ومن برایشان رحم نمودم وتوبه ایشان را قبول فرمودم منم خداوند بسیار پذیرنده
توبها ومهربان بر بندگان خود وزود قبول میفرمایم توبه بنده را که از گناهان خود پشیمان شود وبنده ورسول
من یونس در حضرت من مسئلت نمود که بر قومش عذاب بفرستم وفرستادم ومن سزاوارترم از همه کس بوفا
بوفا کردن بوعده خود وبوعده وفا نمودم وعذاب را فرستادم ویونس از من شرط نگرفت که ایشان را هلاک
کنم ملک گفت عذاب برایشان بفرستم هم اکنون جانب زمین سپار وعذاب مرا که برایشان نازل کرده‌ند
از ایشان بگردان اسرافیل عرض کرد پروردگارا عذاب تو بدوشهای ایشان رسیده است ونزدیک است
ایشان را هلاک نماید وتا من میرسم ایشان را هلاک نموده است خدایتعالی فرمود ملائکه را امر کرده ام که عذاب
برفراز سرهای ایشان بازدارند وفرود نیاورند تا امر وفرمان من با ایشان برسد ای اسرافیل برو و
عذاب را از ایشان بسوی جبالیکه در ناحیه مجاری چشمها وسیلها است بگردان وذلیل کن باین عذاب
کوههای بلندی را که بر دیگر کوهها سرکشی میکنند وآنها را ذلیل ونرم گردان تا آهن شوند پس اسرافیل فرود
آمد وبال خود را بر گشود وعذاب را از آنجاعت باز تافت وبر آن جبال که ایزد ذوالجلال فرمان کرده بود
برگردانید واین همان جبال است که در ناحیه موصل است وآن کوهها تا زمان قیامت همه آهن شدند
چون قوم یونس نگران شدند که عذاب از ایشان بازگشت از قلل جبال فرود آمدند وبخانهای خود
بازگشتند وزنان وفرزندان واموال خویش را باز گردانیدند وسپاس یزدان را بگذاشتند وچون
روز پنجشنبه رخ نمود یونس وتنوخا صدای ایشان را نشنیدند یقین کردند که از نزول عذاب پای کوب
عقاب وهلاک شده اند وهنگام طلوع آفتاب بکنار شهر بیامدند تا بنگرند چه بلائی برایشان نازل کرده
وچگونه دستخوش هلاک شده اند دیدند هیزم کشان وشبانان میآیند ومردم بحال خود باقی هستند
یونس با تنوخا گفت همانا آنچه با من رسیده بود تخلف یافته وقوم من مرا دروغزن خواهند دانست دیگر
مرا در نزد ایشان روی وعزت نخواهد بود واز همانجا خشمناک بنحویکه هیچکس او را نشناسد بناحیه دریا
بگریخت ودر حذر بود که احدی از قوم او آنحضرت را نگرند وتکذیب نمایند وتنوخا بشهر بازشد روبیل
گفت ای تنوخا کدام رای بصوابتر وبمتابعت سزاوارتر بود رأی من یا رأی تو تنوخا گفت رأیی تو

رفع بلا از قوم یونس

بصواب تر بود وآنچه تو بآن اشاره کردی رای حکما وعلما بود ومن پیوسته گمان همیکردم از تو بهترم چه زهد
وعبادت من از تو بیش بود هم اکنون فضل وفزونی تو بر من آشکار گشت بسبب فزونی علم تو وآنچه خدای
بتو عطا کرده همانا حکمت وتقوی از زهد وعبادت بدون علم کامل بهتر است پس باهم مصاحب شدند
ودر میان قوم خود ببودند ویونس در روز پنجشنبه روی بساحل دریا نهاد وهفت روز برفت تا بدریا رسید
وهفت روز در شکم ماهی بود وچون از شکم ماهی بیرون آمد هفت روز در بیابانها در زیر درخت کدو بزیست
وهفت روز دیگر مراجعت نمود تا بقوم خود رسید وایشان بآنحضرت ایمان آوردند وبتصدیق وتبعیت
پرداختند ونیز در حدیث معتبر دیگر از آنحضرت مرویست که چون قوم یونس آنحضرت را آزار کردند
برایشان نفرین فرمود خدایتعالی وعده نهاد که برایشان عذاب بفرستد پس در روز اول رویهای
ایشان زرد شد وبروز دوم چهرهای ایشان سیاه گردید وعذاب خداوند نزدیک بر ایشان رسید
چنانکه نیزهای ایشان بآن میرسید پس جدا کردند فرزندان را از مادران ایشان وفرزندان حیوانات را
از مادرهای آنها وپلاس وجامهای پشمینه بر تن وریسمانهای در گردنها وخاکستر بر سرهای خود بریختند
وهمه بیک صدا وآهنگ بدرگاه پروردگار خویش ناله برکشیدند وگفتند بخدای یونس ایمان آوردیم
پس خدایتعالی عذاب را از ایشان بسوی جبال برتافت وچون بامداد روز دیگر چهر گشود یونس را
گمان چنان میرفت که ایشان هلاک شده اند وچون ایشان را در عافیت بدید خشمناک گردید وبسوی
دریا روی نهاد وبکشتی در آمد ودو تن دیگر در آن کشتی بودند چون در وسط دریا فرارسید مضطرب
گردید کشتیبان گفت میباید گریخته در این کشتی باشد یونس گفت منم آن گریزنده که از آقای خود
بگریخته ام پس برخاست تا خویش را بدریا در افکند چون نگران گردید ماهی عظیمی دهان برگشوده بود بترسید
وآن دو مرد باوی در آویختند وگفتند ما دو تن دیگر باشیم شاید علت اضطراب کشتی وجود یک تن
از ما باشد پس قرعه بینداختند همچنان بنام یونس برآمد پس سنت چنان جاری شد که هرگاه
سهام قرعه سه باشد خطا نکند پس یونس خود را بدریا در افکند وماهی او را ببلعید وهفت روز بدریا
بگردانید تا داخل دریای مسجور شد که قارون را در آنجا عذاب میکردند قارون صدای ذکر نمودن
یونس علیه السلام را بشنید از آن فرشته که او را عذاب میکرد پرسید صدای کیست گفت صدای
یونس است که خدایتعالی او را در شکم ماهی محبوس فرموده قارون گفت فرصت میدهی تا باوی
سخن کنم ملک او را اجازت داد قارون سؤال کرد ای یونس موسی چه شد گفت بعالم بقا رفت
قارون بگریست وپرسید هارون چه شد گفت او نیز برحمت پروردگار وصول یافت قارون سخت
بگریست وجزعی بس عظیم نمود وپرسید کلثوم خواهر موسی که نامزد من بود چه شد گفت او نیز
برحمت آلهی بازرسید قارون بگریست وفراوان جزع کرد خدایتعالی بآن فرشته که بر قارون

رفتن یونس بجانب دریا

موکل بود وحی فرمود که بسبب آن رقت که قارون بر خویشاوندان خود نمود عذاب را در بقیهٔ ایام جهان از وی بردارد و هم در آن از حضرت باقر علیه السلام منقول است که مدت لبث یونس در شکم ماهی سه روز بود و چون در تاریکی شکم ماهی و تاریکی دریا و تاریکی شب ندا کرد لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ خدایتعالی دعای او را استجاب فرمود و ماهی او را بساحل گذاشت و خدایتعالی درخت کدوئی از بهرش برویانید که مانند شیر از پستان آن آشامی کشید و در سایه‌اش میگذرانید و موهای بدنش بریخته و پوستش نازک شده بود و خدا را تسبیح می‌نمود و روز و شب بذکر او مشغول بود چون نیرو گرفت و اندامش استوار گردید خدایتعالی کرمی را بفرستاد تا ریشهٔ درخت کدو را خوردن گرفت و آن درخت بخشکید این حال بر یونس بسیار گران گردید و اندوهناک شد خدایتعالی بدو وحی فرستاد ای یونس این اندوه از چیست عرض کرد پروردگارا بر این درخت که مرا از وی سود میرسید کرمی را مسلط فرمودی تا خشکش ساخت فرمود ای یونس آیا برای درختی که خود نکاشته و آب نداده و ثباتش اعتنا نداشتی اندوهناک میشوی تا چرا خشک شد با اینکه از آن مستغنی شدی و برای زیاده از صد هزار تن از مردم نینوی که عذاب میخواهی بر ایشان نازل گردد اندوهناک نمیشوی همانا اهل نینوی ایمان بیاوردند و پرهیزکار شدند بسوی ایشان بازگرد و یونس علیه السلام بسوی قوم خود بازشد و چون بشهر نینوی نزدیک شد شرم همی کرد که بشهر اندر شود پس شبانی بازرسید و بدو فرمود برو و مردم نینوا را اگهی کن که اینک یونس بیامده است شبان گفت دروغ میگوئی آیا از چنین دعوی شرمنده نمیشوی همانا یونس بدریا غرق شد یونس علیه السلام فرمود این گوسفندان تو گواهی میدهند که من یونسم چون گوسفند بسخن آمد و گواهی داد که وی یونس است شبان گوسفندان را برداشت و بقوم خود شتافت و چون ندا برکشید که یونس بیامده خواستند او را بزنند شبان گفت بر آمدن یونس گواه دارم گفتند کیست گفت این گوسفند گواهی میدهد که یونس بیامده است چون گوسفند بسخن آمد و بر صدق قول او شهادت داد و گفت خدایتعالی یونس را بسوی شما بازگردانیده قوم آنحضرت بجانب او شتافتند و یونس را بشهر درآوردند و با آنحضرت ایمان آوردند و ایمان ایشان نیکو گردید و خدایتعالی ایشان را تا زمان مدت معلوم و اجل محتوم زنده بداشت و از عذاب خود امان بخشید و نیز در آنکتاب در حدیث معتبر از حضرت باقر علیه السلام منقول است که نخست کسی که برای او قرعه زدند حضرت مریم و بعد از وی برای حضرت یونس علیهما السلام بود گاهی که با آن جماعت در کشتی سوار شد و کشتی در میانهٔ دریا بایستاد پس سه مرتبه قرعه زدند و بنام یونس بیرون آمد پس یونس علیه السلام بطرف پشت کشتی برفت و نگران شد که ماهی بزرگی دهان برگشوده است

پس خویشتن

پس خویشتن را بدهان ماهی درافکند معلوم باد که جمع بین احادیث مختلفه که در مدت مکث آنحضرت در شکم ماهی وارد شده بی اشکال نیست ممکن است بعضی موافق روایات عامه بر وجه تقیه وارد شده باشد و در کتب تواریخ ابتلای یونس را در شکم ماهی قبل از مامور شدن به نصیحت و دعوت قوم نوشته‌اند و در اینجا حاجت بشرح و بسط نمیرود و لفظ یونس معرب یونامی باشد و لفظ یونان در زبان عبری بمعنی کبوتر است و یونس علیه السلام فرزند ارجمند الیاس علیه السلام است که نام آنحضرت امتیای بود و امتیای را معرب کرده متی خواندند ازین روی آنحضرت بیونس بن متی مشهور است و در کتاب مستطاب ناسخ التواریخ شرح حال آنحضرت مفصلاً مشروح است

ذکر پاره اخبار که از حضرت باقر صلوات الله علیه در بعضی حکایات اصحاب کهف و رقیم و اخدود وارد است

در کتاب حیات القلوب مسطور است قال الله تعالی لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا اگر بر ایشان یعنی اصحاب کهف مطلع شوی و بایشان بنگری هر آینه روی واپس کنی و از ایشان فرار جوئی و از بیم ایشان آکنده گردی بسبب آن هیبتی که خدای در ایشان بنهاده یا بعلت عظمت جثهٔ ایشان و باز بودن دیده‌های ایشان یا بعلت وحشت مکان ایشان از حضرت باقر علیه السلام منقول است که مراد باین خطاب حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله نیست بلکه خطاب عام است برای بیان حال ایشان و دهشت از ایشان و دیگر در کتاب مسطور باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه منقول است که عامه نیز باسانید کثیره خصوصاً ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده است که شبی رسول خدای صلی الله علیه چون از نماز فراغت یافت روی بگورستان بقیع نهاد و ابوبکر و عمر و عثمان و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را طلب کرد و فرمود بجانب اصحاب کهف شوید و از من بایشان سلام برسانید ای ابوبکر اول تو سلام فرست چه تو در بین از ایشان بیشتر روزگار شمرده پس از آن تو ای عمر پس از آن تو ای عثمان اگر جواب گفتند کی از شما سلام مرا برسانید و اگر جواب ایشان را باز نگفتند تو ای علی پیش برو و بر ایشان سلام فرست آنگاه رسول خدای باد را بفرمود تا ایشان را برگرفت و در هوا بلند ساخت و بر در غار اصحاب کهف بر زمین نهاد و بروایت دیگر ایشان را بر بساطی برنشانید و باد را فرمان کرد تا ایشان را بغار رسانید پس ابوبکر پیش شد و باصحاب کهف سلام فرستاد و پاسخ نیافت پس دور شد و عمر پیش رفت و سلام فرستاد وی نیز جواب نشنید و بر آنگونه عثمان سلام کرد و پاسخ نشنید پس امیرالمؤمنین علیه السلام پیش رفت و فرمود السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ای اهل کهف که بپروردگار خویش ایمان بیاوردید و خدایتعالی بر هدایت شما بیفزود و دلهای شما را برای ایمان استوار ساخت همانا از جانب رسول خدای بسوی شما رسول هستم این هنگام اصحاب کهف صدا برکشیدند و گفتند

مرحبا بر رسول خدا و بفرستادهٔ او و بر تو باد سلام ای وصی رسول خدا و رحمت و برکات خدا امیرالمؤمنین فرمودند چگونه بدانستید من وصی پیغمبرم عرض کردند زیرا که بر گوشهای ما حجاب بر زده اند که جز با پیغمبر و وصی پیغمبری سخن بکنیم رسول خدا را بچه حال گذاشتی و چگونه است لشکر او و حال او و در پرسش احوال آنحضرت مبالغه ورزیدند و عرض کردند با رفیقان خود خبر فرمای که ما جز با پیغمبری یا وصی پیغمبری سخن نمیکنیم امیرالمؤمنین علیه السلام بآن جماعت روی کرد و فرمود آنچه اصحاب کهف گفتند شنیدید عرض کردند بلی شنیدیم فرمود گواه باشید آنگاه روی بجانب مدینه آوردند و باد ایشان را برداشت و در حضور حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله بر زمین نهاد و آنحضرت را از آنچه دیده و شنیده بودند خبر دادند رسول خدای با ابوبکر و عمر و عثمان فرمود دیدید و شنیدید پس شاهد و گواه باشید عرض کردند بلی پس رسول خدای صلی الله علیه و آله آرزوی دیدار اصحاب کهف را فرمود جبرئیل بیامد و عرض کرد یا رسول الله تو ایشان را در این جهان نخواهی دید اما جمعی از اصحاب را بفرست تا ایشان را بدین تو بخوانند رسول خدای فرمود چگونه بفرستم عرض کرد مانند سلیمان بساط جای کند و باد را که مسخر سلیمان بود از خدای تعالی بطلب تا ایشان را برداشته بآنجا برد پیغمبر فرمان کرد تا بساطی بگستردند امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوذر و سلمان و ابوبکر و عمر و عثمان در آن بساط نشستند رسول خدای فرمود هر کس را که اصحاب کهف جواب سلامش را باز دهند وی وصی من است پس رسول خدای از خدای بخواست تا باد را بفرستاد و بساط را برداشته بآنجا که غار اصحاب کهف است برد چون فرود آورد آمدند سنگی بر در غار بود برداشتند سگ ایشان روشنائی بدید بانگ در گرفت و حمله در آورد اما چون چشمش بر ایشان افتاد دم لابه آغازنهاد و با سر اشارت کرد در آمدید پس ایشان در آمدند امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر فرمود سلام کن وی سلام کرد و جواب نشنید همچنین عمر و عثمان و سایر یاران سلام کردند پاسخی نیافتند چون امیرالمؤمنین سلام کرد جواب دادند و عرض کردند علیک السلام و رحمة الله و برکاته فرمود من رسول رسول خدای هستم از جانب آن حضرت نزد شما آمده ام تا شما را بدین او دعوت کنم عرض کردند مَرحَبًا بِكَ وَ بِهِ آمَنّا وَ صَدَّقنا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام میرساند عرض کردند وَ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ الصَّلوٰةُ وَ السَّلامُ ما دامَتِ السَّمٰواتُ وَ الأَرضُ وَ عَلَيكَ بِما بَلَّغتَ و چون دین اسلام را بپذیرفتند و بنبوت خاتم النبیین و ولایت سید الوصیین ایمان آوردند دیگر باره بمضاجع خود تکیه نهادند امیرالمؤمنین صلوات الله علیه باد را بفرمود تا بساط را برداشت و با مسجد رسول بیاورد و از آن پیش که بساط برسد جبرئیل با رسول خدای از آنچه در میان اصحاب کهف و امیرالمؤمنین بگذشته بود خبر باز داده بود رسول خدای با امیرالمؤمنین فرمود آنچه در میان شما بپای رفته تو میگوئی یا من عرض کرد یا رسول الله تو بیان فرمای پس رسول خدای از آنچه ما بین اصحاب کهف

و امیرالمؤمنین بگذشته بود باز فرمود مروی است که بار دیگر در هنگام خروج مهدی صلوات الله علیه بیدار شوند و آنحضرت بر ایشان سلام کند و جواب دهند و بمیرند و در قیامت مبعوث شوند معلوم باد که در معنی رقیم مفسرانرا اختلاف رفته است از ابن عباس و ابن ضحاک مرویست که رقیم نام بیابانیست که کوه بناقلوس که غار اصحاب کهف که جیرا نام دارد در آنکوه واقع است و در حوالی دار الملک دقیانوس بوده در آن بیابان است و حسن گوید رقیم اسم آنکوه است که غار در آن بوده است و بروایت کعب و سدی رقیم نام قریه ایست که اصحاب کهف از آن قریه بیرون آمدند و از سعید بن جبیر علیه الرحمه منقول است که رقیم لوحی است از آبگینه یا حجر که اسامی اصحاب کهف و تاریخ ایشان در آن مرقوم است و آن لوح را از در آن غار بیاویخته اند و گویند چون آن لوح از عجایب امور بود همیشه در خزائن ملوک می بود و ابن زید بر آن عقیدت رفته که رقیم کتابی بود مشتمل بر اخبار عجیبه که خدای تعالی در قرآن یاد فرموده و نعمان بن بشیر در حدیث مرفوع بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله روایت کرده است که اصحاب رقیم سه تن بودند که برای پارهٔ حوائج خود از شهر بیرون شدند و باران ایشانرا فرو گرفت بغاری پناهنده شدند چون باندرون غار در آمدند سنگی عظیم بر در غار بیفتاده راه بیرون شدن مسدود نمود و این حدیث از این پیش در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام مسطور شد با عادت حاجت نیست در این موضع بحسب اقتضای مقام اشارت رفت تا ناظرین را بصیرت اندک بدست باشد

ذکر پارهٔ اخبار که از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه در بعضی حالات اصحاب اخدود ماثور است

در کتاب حیات القلوب بسند معتبر از حضرت باقر سلام الله علیه منقول است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه عالم نصاری را که در نجران جای داشت طلب فرمود و داستان اصحاب اخدود را از وی پرسش نمود عالم نصاری داستان ایشانرا بعرض رسانید امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود چنان نیست که تو گفتی و من از قصهٔ ایشان با تو خبر میدهم همانا یزدان تعالی پیغمبری را از مردم حبشه بفرستاد پس او را تکذیب کردند و با او جنگ و قتال دادند و بیشتر یارانش را بکشتند و آن پیغمبر را با باز ماندگان یارانش اسیر ساختند و نقبها در زمین ورزدند و در آنها آتش در افروختند و بر آنان که بر کیش پیغمبر یزدان بودند گفتند از وی و از دین وی بر کنار شوید هر کس باز نشود او را در این آتش در افکنیم پس جمعی کثیر از دین او برگشتند و جمعی غفیر را در نار سعیر در انداختند تا زنی را بیاوردند که طفل یکماهه بر دوش داشت با آن زن گفتند آیا از این دین بیزاری میجوئی یا ترا در این آتش در اندازیم آن زن همیخواست خود را با آتش در افکند

چون نظرش با پسرش افتاد مهرش براو بجنبید یزدان جهان آن پسر را بسخن در آورد و گفت ای مادر مرا و خود را با آتش در افکن سوگند بخدای این سوختن برای رضای خداوند ذوالمنن برای ما اندک است پس آن زن خود را با آن طفل بآتش بینداخت و نیز در آن کتاب بسند معتبر از حضرت باقر صلوات الله علیه منقول است که عمر شخصی را بسرداری برگزید و او را با لشکری بیکی از شهرهای شام روان داشت چون آن شهر را گشودند و مردمش مسلمانی گرفتند ایشان مسجدی برپای ساختند و با تمام رسانیدند مسجد ویران شد دیگر باره آبادان ساختند همچنان ویران شد تا سه کرت کار بر این بگذشت پس این خبر را بعمر برداشتند عمر اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله انجمن ساخت هیچیک سبب آنرا نفهمیدند چون در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام معرض رسانیدند فرمود علتش این است که خدای تعالی پیغمبری را بر گروهی برانگیخت و آن گروه پیغمبر خود را بکشتند و در مکان این مسجد مدفون ساختند و او هنوز بخون خویشتن آلوده دارد هم اکنون بسردار خود بنویس تا آن زمین را بشکافند و چون چنین کند جسد مبارکش را تازه دریابند بروی نماز کنند و در فلان موضعش بخاک بسپارند و مسجد را بنیان نهند که خراب نخواهد شد چون بفرمان ولی یزدان عمل کردند و مسجد را بنیان نهادند ویران نگردید و در روایت دیگر آن است که علی علیه السلام در جواب فرمود بوالی خود بنویس که جانب یمین مسجد را حفر نمایند در آنجا شخصی خواهند یافت که نشسته و دست در بینی خود گذاشته است عمر گفت این شخص کیست فرمود بدو بنویس که آنچه من گفتم چنان کند و بعد از آنکه آنچه من گفتم ظاهر گردد میگویم کیست انشاء الله تعالی پس از مدتی مکتوب والی باز رسید که آنچه نوشته بودی یافتم و آنچه گفته بودی بعمل آوردم و مسجد را بنا نهادم و خراب نشد عمر عرض کرد یا علی اکنون بفرمای او کیست فرمود پیغمبر اصحاب اخدود است و داستان او در قرآن مجید معروف است بالجمله تفصیل اصحاب اخدود در ناسخ التواریخ مذکور است

بیان امیرالمؤمنین احوال اصحاب اخدود را

در حکم عمر بر اخدود

ذکر پاره اخبار که از حضرت باقر سلام الله علیه در پاره حالات خالد بن سنان علیه السلام منقول است

احوال خالد بن سنان علیه السلام

در کتاب حیات القلوب باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقول است که رسول خدای صلی الله علیه و آله روزی نشسته بود ناگاه زنی بخدمت آنحضرت بیامد رسول خدای او را ترحیب فرمود و دستش را بگرفت و در پهلوی خود بر فراز ردای خود بنشاند و فرمود این دختر پیغمبری است که قومش او را ضایع نمودند و او خالد بن سنان نام داشت و عبسی بود و ایشان را بحضرت یزدان میخواند و با او ایمان نیاوردند و هر ساله در میان ایشان آتش پدید میگشت و برخی از آن مردم را میسوخت و بر دامنه دیگر هر روز بیرون میآمد و هرچه بدو نزدیک بود از حیوانات ایشان و جز آن بسوخت و آن آتش را نار الحرتین میگفتند و در زمانی معین از غاری که نزدیک ایشان بود بیرون می آمد پس خالد بن سنان با ایشان گفت

آمدن دختر خالد نزد رسول خدای

حکایت پیغمبر از خالد بن سنان

اگر من آتش را از شما باز گردانم بمن گرویدن میگیرید گفتند آری چون آتش نمایان شد آنحضرت آتش را بدرایی کرده بقوت تمام باز گردانید و از دنبالش برفت تا با آن آتش بدرون آن غار شد و قومش بر در غار بنشستند و گمان همی بردند که آتش او را بسوخته است و از غار بیرون نخواهد شد پس بعد از ساعتی بیرون آمد و سخنی میفرمود که مضمونش این است که این کار من و امر من و آنچه میکنم از جانب خدا و قدرت اوست و بنو عبس یعنی قبیله او گمان کردند که من بیرون نخواهم آمد اینک بیرون آمدم و از جبینم خوی میریزد آنگاه فرمود اکنون بمن میگروید گفتند نی همانا آتشی بود بیرون آمد و باز گشت پس از آن فرمود من در فلان روز خواهم مرد چون بمردم مرا دفن کنید و پس از آن فرمود من در فلان روز خواهم مرد چون بمردم مرا دفن کنید پس از چند روز گله از گورخر بر سر گور من خواهند آمد و در پیش ایشان گورخر دم بریده خواهد بود و بر سر قبر من خواهند ایستاد در اینوقت گور مرا بشکافید و مرا بیرون آورید و هرچه خواهید از من باز پرسید تا شما را از آنچه بود و خواهد بود تا روز قیامت خبر دهم چون آنحضرت وفات کرد و او را دفن نمودند روز وعده که فرموده بود فرا رسید بهمان نحو که خبر داده بود گله وحشیان بهمان نشان بیامدند و بر سر قبرش بایستادند و قوم او بیامدند و خواستند آنحضرت را از قبر بیرون بیاورند بعضی گفتند در زمان زندگانیش بدو ایمان نیاوردید از پس فوتش چگونه ایمان می آورید و اگر او را از گور بیرون آورید در میان عرب برای شما ننگی بخواهد بود لاجرم او را بحال خود گذاشتند و باز شتافتند و خالد بن سنان در مابین زمان حضرت عیسی و حضرت پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله بود و شرح حال این جناب در کتاب مستطاب ناسخ التواریخ تالیف پدرم لسان الملک اعلی الله مقامه چنانکه باید مشروح است معلوم باد که در ترتیب ظهور انبیای عظام که بعد از حضرت عیسی علیه السلام بجهان آمده اند موافق آنچه در کتب تواریخ و کتاب ناسخ التواریخ که بترتیب سنین مرقوم است نگاشته اند بعد از حضرت عیسی حضرت حنظلة بن صفوان علیه السلام ظهور نمود و آنحضرت باسمعیل بن ابراهیم علیهم السلام نسب میرساند و از کمال صدق و راستی حنظلة الصادقش میخواندند و اصحاب آنحضرت را اصحاب الرس نامند و از زمان رفع عیسی علیه السلام تا ظهور آن حضرت قریب سیصد سال است و بعد از آنحضرت خالد بن سنان عبسی علیه السلام که نسب باسمعیل ذبیح سلام الله علیه میرساند ظهور فرمود و مردم را بشریعت عیسی علیه السلام دعوت نمود و از زمان رفع حضرت عیسی تا ظهور آنحضرت پانصد سال بر افزون فاصله بود و مجلسی علیه الرحمه نیز باین مطلب اشارتی بفرموده و حکایت اصحاب کهف و اخدود چنانکه اشارت یافت بعد از عیسی علیه السلام است

ذکر پاره از اخبار که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در بیان احوال بعضی از پیغمبرانی که باسم ایشان تصدیع نشده وارد است

خطاب خدا بیکی از انبیا

درکتاب حیات القلوب از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که یزدان تعالی به پیغمبری از
پیامبران خود وحی فرستاد که چون بامداد کنی نخست چیزیکه در برابر تو بیاید آنرا بخور دوم را پنهان دار
سوم را قبول کن چهارم را نومید مگذار و از پنجمین بگریز چون صبح پدیدار شد پیغمبر روانه گشت کوهی سیاه
و بزرگ در برابرش پدیدار گشت پیغمبر بایستاد و با خویشتن همی گفت که پروردگار من مرا فرمان کرده است
این کوه را بخورم و حیران بماند که چگونه این کوه را بخورد پس او را بخاطر افتاد که پروردگار من مرا بچیزیکه
بیرون از طاقت من باشد فرمان نمیکند پس روی بکوه نمود و هرچه بکوه نزدیکتر شد آنکوه کوچکتر گشت
چون نزدیک بکوه رسید کوه را باندازه لقمه بدید و تناول فرمود و چندان لذت یافت که از هیچ طعامی
آن چند لذت نیافته بود و چون چندی دیگر راه بسپرد طشتی از طلا بخ دیت و گفت پروردگار من با من
فرمان کرده است که این را پنهان دارم پس گودی برآورد و طشت را در گودی بیفکند و خاک بر زبرش
بریخت و برفت و چون مقداری دیگر راه بپیمود و در عقب نگران شد آن طشت را پدیدار بدید گفت آنچه
از یزدان فرمان یافتم بپایان بردم از پدیدارش بر من حرجی نیست آنگاه چندی دیگر زمین در نوشت
مرغی را بدید که بازی از دنبالش میتاخت و آن مرغ میگریخت تا بآن پیغمبر رسید و برگرد آن حضرت میگردید
پس گفت همانا پروردگار من با من فرمان کرده است که وی را بپذیرم پس آستین خود برگشود و آن مرغ را
باستین گرفت باز گفت شکار مرا گرفتی و من چند روز است از پیش میگردم پیغمبر با خود گفت پروردگار من
با من امر کرده است که این را نا امید نکنم پس پارهٔ از ران خود در اجنبد و بسوی باز افکند و روی براه نهاد
تا مرداری گندیده رسید که در آن کرم افتاده بود گفت پروردگارم با من بفرموده است از این بگریزم
پس از وی بگریخت و برگشت چون شب در آمد و بخواب اندر شد در خواب بدید کسی با وی گفت آنچه
یزدان بتو فرمان کرده بود بجای آوردی آیا میدانی آنجمله چه بود گفت ندانم آن شخص گفت اما آن کوه
غضب و خشم بود زیراکه در حالت خشم و غضب بنده خویشتن را نمی شناسد و قدر خود را از فزونی
غضب نمیداند و چون خود را نگاه بدارد و قدر خویشتن را بشناسد و خشم خویش را ساکن کرداند عاقبتش
مانند آن لقمه طیب و نیکو میگردد که خوردی و آن طشت عمل صالح و کردار نیک است و چون بنده
عمل صالح خود را مکتوم دارد و از مردم بپوشد البته خداوند آشکارش میدارد و تا او را در دنیا در دیدا
مردم زینت بخشد تا آنچه از برای او از اجر و ثواب آخرت ذخیره میفرماید و آن مرغ صورت شخصی بود
که از بهر نصیحت نزد تو آمد تا ترا پند و نصیحت دهد باید نصیحت او را قبول کنی و آن باز بصورت شخصی است
که از بهر حاجتی نزد تو بیاید پس او را نومید و مأیوس مگردان و آن گوشت گندیده و مردار عفن
غیبت راندن است از مرد و زن پس از آن گریزان باش و از این پیش در مجلدات مشکوة الادب
باین خبر اشارت رفته است

ذکر وقایع

ذکر وقایع سال یکصد و یازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و عزل اشرس بن عبدالله از ایالت خراسان و نصب جنید بن عبد الرحمن

در اینسال هشام بن عبدالملک اشرس بن عبدالله را از ایالت خراسان معزول ساخت و سبب این بود
که شداد بن خلید باهلی در آستان هشام بشکایت زبان برگشود لاجرم هشام اشرس را عزل نمود
و جنید بن عبد الرحمن بن عمرو بن الحارث بن خارجة بن سنان بن ابی حارثة المری بجای او منصوب فرمود
و سبب منصب او این بود که وقتی قلادهٔ از جواهر برای ام حکیم دختر یحیی بن الحکم زوجهٔ هشام هدیه فرستاد
و هشام را از آن گردن بند و بها و ستایش عجب افتاد و چون جنید بن عبد الرحمن بدانست که این چند
این قلاده در حضرت هشام مطبوع بیفتاده قلادهٔ دیگر بخدمت هشام هدیه کرد لاجرم هشام او را والی مملکت
خراسان و جارس لما و آن سامان نمود و هشت روزه طی راه نمود و با پانصد تن بخراسان در آمد و از آنجا
بماوراء النهر روی نهاد و خطاب بن محرز السلمی که از جانب اشرس در خراسان خلیفه بود در رکاب او راه پیمود
با نجبه جیحون را در سپردند و جنید که در اینوقت با مردم بخارا و صغد مقاتلت میداد بسوی اشرس پیام کرد
که مرا بخیل و مرکب مدد کن چه بیمناک بود که بنزد او راه سپارد پس بفرمان اشرس عامر بن مالک الحمانی
بجانب جنید راه گرفت و چون بپارهٔ طرق رسید جماعتی از مردم ترک و سغد با وی دچار شدند جنید در
حصاری استوار و دیواری پایدار در آمد و از معابر آن حایط با ایشان جنگ در افکند و این هنگام
ورد بن زیاد بن ادهم بن کلثوم برادرزادهٔ اسود بن کلثوم و واصل بن عمرو قیسی با وی همراه بودند
پس واصل و عاصم بن عمیر سمرقندی با بعضی مردم دیگر بیرون شدند و از هر جانب گردیدن گرفتند تا بدنبالهٔ آنکه
در آنجا بود بازرسیدند آنگاه چوب و نی فراهم ساخته بدستیاری آن از آب بگذشتند و خاقان ترکستان
از همه جا بیخبر ناگاه بانگ تکبیر مسلمانان را از عقب خویش بشنید و جنگ آوران اسلام چون نهنگ دمان
و پلنگ غران بر مردم ترک حمله بیاوردند و بازار پیکار بیاراستند و جنگی بزرگ بباختند و بزرگی از بزرگان
آن جماعت را در میدان مقاتلت بکشتند لاجرم مردم ترک پشت بهزیمت و جنگ دادند و روی بهزیمت و ننگ
دادند و عامر بجانب جنید راه گرفت و او را دریافت و با وی روی براه نهاد و اینوقت عمارة بن حریم
در مقدمة الجیش جنید راه مینوشت چون بدو فرسنگی بیکند رسیدند با مردم ترک بازخوردند و بازار
مکاوحت و مقاتلت فزایش و آسیاب مناطحت و مجادلت گردش گرفت چندانکه هم آن همی رفت که
جنید و هرکس با او هست پای کوب هلاک و دمار شوند لکن خداوند ایشان را پیروزی و نصرت داد
و همچنان برفت تا لشکر فرارسید و جنید را نصرت و ظفر افتاد و خاقان و لشکریانش بجانب ایشان

نشتابان بیامدند و نزدیک زمان که از بلاد سمرقند بود آمد و سپاه جنگجوی با همدیگر ملاقات کردند و این هنگام قطن بن قتیبه در ساقه لشکر جنید جای داشت و جنگها در میانه بگذشت و برادرزاده خاقان ترک بدست جنید اسیر گردید و جنید او را بدرگاه هشام روان نمود و چنان بود که جنید در این غزوه که بپای برد مجشر بن مزاحم سلمی را در مرو بجای خود خلیفه نمود و سورة بن الحر التیمی را در بلخ ولایت داد و آنچه در این فتوحات بدست آورده بود بحضرت هشام وفود داد و مظفر و منصور بشهر بلخ مراجعت نمود خاقان گفت این غلام یعنی جنید پسری تازه کار و تازه چرخ است در اینسال مرا هزیمت داد لکن من در سال آینده او را پایکوب هلاک و دمار گردانم بالجمله جنید عمال و حکام خویش را در بلدان و امصار منصوب ساخت و جز از مردم مضر هیچکس را امارت و حکومت نداد قطن بن قتیبه را بولایت بخارا برکشید و ولید بن قعقاع عبسی را بحکومت هراة مفتخر ساخت و حبیب بن مرة العبسی را بر شرطه خود امیر گردانید و مسلم بن عبد الرحمن باهلی را والی بلخ ساخت و از نخست نصر بن سیار در مدینه بلخ فرمانگذار بود و چنان افتاد که در میان نصر بن سیار و باهلیین بسبب آنچه در بروقان در میانه ایشان بپای رفته بود تباعد و تنافری روی نمود و مسلم بن عبد الرحمن باحضار نصر فرمان داد و او را در جامه خواب دریافتند و بدانگونه اش با قمیصی بدون آزار با حالی ناگوار بیاوردند یکی از مشایخ مضر چون او را بدانحال بدید بخریت گفت چرا او را بدینحال بیاوردید از این روی جنید مسلم را از بلخ معزول و یحیی بن ضبیعه را بجای او منصوب نمود و شداد بن خلید باهلی را بر خراج سمرقند گذاشت

نصب جنید حکام و عمال ولایات را

گرفتاری نصر بن سیار

ذکر بعضی از حوادث و سوانح سال یکصد و یازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

سوانح سال ۱۱۱

در اینسال معاویة بن هشام با مردم صایفه یسری و سعید بن هشام با اهل صایفه یمنی جنگ در انداختند چندانکه سعید بجانب قیساریه رسید و عبد الله بن ابی مریم در بحر کار حرب بساخت و حکم بن قیس بن مخرمة بن عبد المطلب بن عبد مناف را هشام بن عبد الملک برعموم مردم شام و مصر امارت و حکومت داد و نیز در اینسال مردم ترک بسوی آذربایجان بتاختند و حارث بن عمرو با ایشان روی در روی شد و آن جماعت را هزیمت فرستاد و هم در اینسال هشام بن عبد الملک جراح بن عبد الله الحکمی را بولایت ارمنیه برکشید و برادرش مسلمة بن عبد الملک را معزول نمود جراح بن عبد الله از ناحیه تفلیس داخل بلاد خزر گردید و شهر ایشان بیضا را مفتوح ساخت و بسلامت بازگشت چون مردم خزر این حال بدیدند بر اجتماع و احتشاد برافزودند و روی ببلاد مسلمانان آوردند و این کار اسباب قتل جراح گردید چنانکه از این پس بخواست یزدان در مقام خود مسطور گردد و هم در اینسال عبیدة بن عبد الرحمن که فرمانگذار افریقیه بود عثمان بن سعد را از امارت

غزوه صایفه

حکومت حکم بن قیس در شام و مصر

حکومت جراح در ارمنیه

فتح شهر بیضا

اندلس معزول نمود و پس از وی هیثم بن عبید کنانی را بجای او بنشاند و عبید در محرم سال یکصد و یازدهم باندلس درآمد و در ذی الحجه همان سال بدیگر جهان روی نهاد مدت ولایتش ده ماه بود و در این سال ابراهیم بن هشام مخزومی حج اسلام با مردمان بگذاشت و در این سال عمال ممالک و حکام ولایات همان کسان بودند که در سال گذشته نامبردار شدند مگر مملکت خراسان که جنید فرمانگذار گردید و ارمنیه که جراح بن عبد الله حکومت میفرمود چنانکه اشارت شد

ذکر وقایع سال یکصد و دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و قتل جراح حکمی

در آنسال که هشام بن عبد الملک بر مسند خلافت جای کرد جراح بن عبد الله حکمی در زمین شکی مقیم بود هشام بدو نامه کرد و او را بمحاربت با مردم خزر امر فرمود و بمدد وعده نهاد جراح از شکی کوچ گرفت و بحصین برذعه درآمد و از آنجا ببیلقان درشد و از آن پس باردبیل راه نوشت و درنگ نمود و سپاهیان را بجمله موقان و جیلان و اردبیل فرستاد و در قتل و نهب امر کوتاهی نکرد ملک خزر بخاقان ترکستان کس فرستاد و از جمله اصناف کفره یاری جست و بحرب مسلمانان دعوت نمود همه اجابت کردند و بیامدند و خاقان پسر خویش را بر آن مردم امیری داد و روی براه آوردند و بارجیک بن خاقان با سیصد هزار مرد برفت و روی بآذربایجان نهاد و از نخست بورقان آمد و آنجا را بگرفت و گروهی را از تیغ بگذرانید و روی بجراح نهاد و اینوقت اصناف و اعوان جراح در شهرهای آذربایجان پراکنده بودند لاجرم مردم خزر دلیر شدند و دست بکشتن آوردند و هر کرا از مسلمانان بهر جانب دریافتند بکشتند طبری در تاریخ خود میگوید پس جراح با سپاه روی براه نهاد و بجانبی فرود آمد که سیلان نام دارد و مردی از مردم آذربایجان که مروان شاه نام داشت در خدمت جراح بود با جراح گفت ایها الامیر لشکر تو اندک و دشمن بسیار است و این نه واجب است که لشکر اندک با سپاه بزرگ در بیابانی پهناور پرخاشگر شوند اینک کوه سیلان نزدیک است آنجا برو و فرود شو و کوه را پشت گیر و صبوری پیشه جوی تا مدد شام با تو پیوسته گردد آنگاه با دشمن خدای عزوجل حرب کن جراح گفت ای مروانشاه اگر چنین کنیم زنان شما از پس ما حدیث کنند و گویند که من در حرب دشمنان خدای بدل شدم پس جراح برفت تا بدهی که شهران نام دارد فرود گشت و سراپرده خویش را در آنجا برزد و خزریان فراز آمدند جراح سپاه خود را بیاراست و هر دو لشکر روی در روی آمدند مروانشاه بجانب جراح فراز آمد و گفت نه شما را دین و آئین بر آنست که هر کس مخالف اسلام باشد و از آن پس شهادت آورده در روی مشرکان شمشیر زند و کشته شود جای در بهشت گیرد گفت آری چنین است ای مروانشاه هیچ شک و شبهتی در این نرود مروانشاه مسلمانی گرفت و هم در ساعت غسل نمود و روی بکافران آورد و حرب

بباخت تا بدیجرسرای رخت کشید این هنگام هر دو گروه را جنگ سخت گشت و خزریان بکوشیدند و زور
بر مسلمانان تیره ساختند و بر ایشان چیره شدند لشکر اسلام روی بفرار نهادند غلامی از جراح آواز داد
و گفت ای مسلمانان روی به بهشت نهید نه بدوزخ براه خدای اندر شوید نه براه دیو چون غلام این سخنان
بگذاشت مسلمانان پیش بایستادند و بر صف شدند و جراح تن خویشتن حرب پیوست و بزد و بکشت تا کشته شد
خزریان چون این حال نگران شدند در مسلمانان شمشیر در نهادند و خلقی انبوه بکشتند و سر جراح را برگرفتند و زنان
و فرزندان و پردگیانش را اسیر ساختند پس انهزمیان گروهی بشام آمدند و این داستان در آستان هشام
بگذاشتند هشام در اندوه شد و فراوان گریستن نمود مسلمانان بدانحال سخت بگریستند و خزریان در اردبیل
فرود آمدند و شهرها بحصار گرفتند مردم اردبیل چند بصبوری و شکیبائی درنگ فرمودند و چون کار در بندان
بر ایشان سخت شد و هیچکس بفریاد و امداد ایشان نرسید ناچار شهر را بدادند و خزریان بشهر در آمدند
و مبارزان را بجمله بکشتند و زنان و کودکان را اسیر کردند و اموال ایشان را برداشتند و در روستاها
پراکنده شدند و از مسلمانان همی دریافتند و سر برداشتند و بفسق و فجور پرداختند و با زنان مسلمانان
درآمیختند هشام بن عبدالملک با وزرای پیشگاه و عقلای درگاه مشورت نمود تا کدام کس را بمحاربت
آنجماعت اختیار نماید بجمله یک سخن شدند که جز سعید بن عمرو الحرشی هیچکس درخور نباشد ابن اثیر
در کامل التاریخ در وقایع سال یکصد و دوازدهم میگوید در این سال جراح بن عبدالله حکمی شربت
شهادت چشید و سبب آن بود که از پیش یاد شد که در بلاد خزر درآمد و مردم خزر را منهزم نمود و چون
آنجماعت بهزیمت رفتند دیگرباره ایشان و مردم ترک از ناحیهٔ الان انجمن کردند جراح بن عبدالله
با آنانکه از مردم شام با او بودند با آن جماعت مواجهت کردند و جنگی سخت بپای بردند و هر دو گروه پای
بدامن صبوری درپیچیدند سرانجام مردم خزر و ترک بر مسلمانان بتکاثر و تظاهر فزودند و جراح
و آنانکه با او بودند در مرج اردبیل کشته و قتیل افتادند و چنان بود که جراح برادر خود حجاج بن عبدالله را
در ارمینیه خلیفه ساخته بود و چون جراح بقتل آمد مردم خزر بطمع و طلب درآمدند و در بلاد مسلمانان
تاخت و تاز همی آوردند تا بموصل رسیدند لاجرم کار بر مسلمانان بزرگ شد و روزگار دشوار گشت
و جراح مردی نیکوکار و فاضل و از عمال عمر بن عبدالعزیز بود و چون شهادت یافت جمعی کثیر از شعرا
در مرثیهٔ او شعرها سرودند و بعضی گفته اند قتل او در بلنجر روی داد و بروایت طبری در
شهران شهید گردید

ذکر مأمور شدن سعید بن عمرو الحرشی از جانب هشام بمحاربت مردم خزر

چون امرای پیشگاه در مأمور شدن سعید بن عمرو یک سخن شدند بروایت طبری سعید بن عمرو در شهر منبج بود
هشام بدو نامه کرد و او را بخواند و با او گفت دانسته باش که جراح و مسلمانان را در زمین آذربایجان
کاری بس گران پیش افتاده هم اکنون باید ساختهٔ حرب شوی و با سپاه مسلمانان روی براه نهی و کین
جراح و مسلمانان را بازکشی پس هشام بدست خویش سعید را لوائی بربست و سی هزار مرد دلاور برگزید
و رزق و روزی بداد و بخواسته آراسته کرد و با سعید سپرد و نیز سعید را صد هزار درهم بداد سعید
با آن لشکر پرخاشجوی از جای بجنبید و جانب آذربایجان گرفت اما ابن اثیر گوید چون خبر جراح بهشام
پیوست سعید حرشی را بخواند و او را گفت که مرا چنان گفتند که جراح از مشرکان دوری گرفته است سعید گفت
یا امیرالمؤمنین هرگز چنین چیزی نبوده است جراح بخداوند تعالی از آن اعرف است که از مشرکان منهزم
شود ولکن شهید گردیده است هشام گفت باز گوی رای تو در اینکار چیست گفت مرا بر چهل دابه از دواب
برید حمل فرمای و از آن پس هر روز چهل مرد بسوی من بفرست و سرداران سپاه نامه کن بجانب من روی
نهند و بمن پیوسته شوند هشام همان کرد که او گفت و حرشی جانب راه گرفت و بهیچ شهری وارد نشدی
مگر آنکه مردمش را بمحاربت دشمن دعوت کردی و هر کس آهنگ جهاد داشتی با وی همعنان شدی
و بدینگونه کار فرمود تا بشهر ارزن رسید در اینوقت گروهی از یاران جراح با دل خسته و خاطر آشفته
خدمتش را دریافتند زار بگریستند حرشی بر آن گریستن بگریست و ایشان را بخواسته و مال و سلاح و مرکب
امداد کرده با خویشتن ببرد و بر اینگونه هر کس از اصحاب جراح را بدید نوازش فرموده با خود همعنان ساخت
تا بر خلاط رسید که سخت حصین و استوار بود و گروهی از کفار در آنجا مسکن داشتند آن شهر را بحصار
در افکند و روزی چند درنگ فرمود تا بگشود و جمعی را بکشت و غنیمتی فراوان دریافت و در میان یاران
قسمت نمود و از آنجا کوچ کرده در هر قلعه و دژ که در پیش روی آمد مفتوح ساخت تا به بردعه رسید
مسلمانان بورود او شادمان شدند پس در آنجا نزول کرد و مردمان را خطبه براند و خدای را حمد و ثنا کرد
و گفت ای گروه مسلمانان با یکدیگر مواسات کنید و هر کس از شما توانگر باشد نیازمند و درویشان را
بعطا کامروا کنید که امروز نه روز گردکردن است و نصرت از خدای بطلبید و پسر خاقان در اینوقت
در مملکت آذربایجان بنهب و قتل و اسر و غارت پرداخته مدینه ورثان را بمحاصره انداخته بود حرشی
بیمناک شد که مبادا آن شهر را فرو گیرد پس پاره از یاران خود را پنهان باهل ورثان بفرستاد و از وصول
لشکر اسلام آگاهی و بصبر و شکیبائی فرمان کرد آن پیک روی براه نهاد و از مردم خزر او را دریافته
مأخوذ داشتند و از حالش پرسیدند حدیث خویش را براستی با ایشان بگذاشت با وی گفتند اگر آنچه ما ترا
گوئیم بجا آوردی با تو نیکی و احسان نمائیم و گرنه بخاک و خون در افکنیم گفت اراده شما چیست گفتند
با مردم ورثان بگو شما را یاوری و مددی نخواهد بود و هیچکس نباشد آشفتگی کار شما را اصلاح نماید بهتر آنست

که شهر خویش را بمردم خزر گذارید و آسوده روز سپارید آن شخص قبول کرد و چون شهر ورثان نزدیک شد
در جایی که مردم شهر کلامش را می‌شنیدند بایستاد و گفت آیا مرا می‌شناسید گفتند آری فلان شخص باشی
گفت دانسته باشید که حرشی در فلان مکان رسیده و لشکری افزون از شمار در خدمتش رهسپار هستند
و شما را میفرماید که شهر را محفوظ دارید و کار بصبوری گذارید چه در این دو روز با شما پیوسته خواهد شد اهل شهر
شادمان شدند و بانگ بتکبیر و تهلیل برکشیدند و مردم خزر آن مرد را بکشتند و از کنار شهر ورثان بکوچیدند
طبری گوید چون سعید در برذعه خطبه براند و مردمان را بمواسات و مساوات وصیت نهاد از برذعه به
بیلقان شد و در آنجا فرود گردید مردی روستائی بیامد و گفت اصلح الله الامیر همانا مردی محنت زده
و اندوه رسیده سخن مرا بشنو بدانکه باروجیک بن خاقان جراح را بکشت و از جانب خود طرخانی
باین روستا فرستاده و او یاران خویش را در این دهات پراکنده و دختران مرا بگرفت و ببرد و اکنون
در این روستا ایمن و آسوده بدهی فرود گردیده بیارمیده و از آمدن تو هیچ آگاهی ندارد و بامداد
و شبانگاه مست و مخمور بیفتاده است از یاران خویش بدو فرست باشد که خدای عز و جل او را گرفتار کند
و من این دختران خویش را باز یابم چون سعید این خبر بشنید غمناک شد و یکی از خویشاوندان خویش را که او را
عبدالملک بن مسلم العقیلی میخواندند بخواند و گروهی از یاران خود را بدو بسپرد و ایشان برفتند و بآن
ده درآمدند و بناگاه بآنخانه اندر شدند و آنمرد طرخان را مست و خفته دریافتند و دختر آنمرد روستا
بر بالینش جای داشت پس تیغ در نهادند و اندام طرخان را لخت لخت از هم بریختند و دختر آن مرد را
بیاوردند و با پدرش بازسپردند و هرکس از مردم خزر را در آن ده بدیدند بکشتند و غنیمت بسیار بیافتند
و نزد سعید شدند و او را بیاگاهانیدند و این نخستین فتحی بود که سعید را روی نمود و از آنسوی چون خزریان
قاصد سعید را که یزدک نام داشت چنانکه اشارت رفت بکشتند و خویشتن از کنار ورثان برخاستند و اینخبر
گوشزد سعید شد بفرمود تا هیزم بسیار بسوختند و دخانش بهوا بر شد آنمردان و زنان بدانستند که سعید
فرا میرسد و خزریان چون آن دود بدیدند بدشت بلانجان روی نهادند و سعید بیامد و با لشکر خویش بآن شهر
رسید مردم شهر نزل و علوفه بسیار بیاوردند و دو هزار مرد از ایشان بدو پیوستند و در این هنگام یک تن
از خزریان در آن مکان برجای نبود پس از آنجا بر پی خزریان راه گرفتند و مردم خزر از وی بگریختند
و بناحیت اردبیل شدند و در آنجا مسکن گرفتند و سعید در طلب ایشان باردبیل درآمد مردم خزر چون
اینحال بدیدند از آنجا نیز بکوچیدند و حرشی در باجروان فرود گشت در اینحال مردی که بر اسبی سفید
برنشسته جامهای سفید بر تن داشت پدید شد و سعید را اسلام فرستاد سعید پاسخ داد و گفت کیستی
گفت بنده از بندگان یزدان عز و جل هستم ایها الامیر بازگوی آیا در طلب جهاد و غنیمت هستی گفت اینحال
چگونه بدست آید گفت اینک ده هزار تن از مردم خزر هستند که در فلان مکان فرود گشته اند و پنجهزار تن

از مسلمانان در بند اسیر ایشان هستند و از آن مکان که فرود شده‌اند تا این زمین چهار فرسنگ طول مسافت است
اگر آهنگ ایشان هستی هم اکنون وقت را از کف مگذار این بگفت و برفت سعید بفرمود تا منادی بجهاد ندا کرد
و شبهنگام برنشست و در پایان شب ایشان را در خواب دریافت و یاران خویش را بر چهار سوی ایشان پراکنده
داشت و بروایت طبری بردیرا که ابراهیم بن عاصم عقیلی مینامیدند از پیش بجاسوسی بفرستاد و ابراهیم زبان
خزری نیک میدانست پس جامه خزریان بر تن بیاراست و در میان لشکر همی گشت و نگران شد که طرخان
کنیزکی از آن جراح را باسیری برده و او را رنجه همی کرد و همیخواست با وی بناشایست کاری بپای برد آن کنیزک
همی بگریستی و گفتی پروردگارا مرا جز تو هیچکس نیست نگران هستی که با چه بلیت دچار هستیم و وعده تو راست است
چون پسر عاصم این ناله بشنید چنان بجوش و خروش آمد که میخواست بتازد و طرخان را بخاک و خون درکشد
اما بیندیشید که بقتل رسد و سعید برادوست نیابد پس بیامد و سعید را آگاه ساخت سعید بگریست و شتابان
بیامد و ایشان را چنانکه اشارت یافت دریافت و بناگاه از چهار سوی بانگ بتکبیر برخاست و آن اسیران
بدانستند که گشایش رسید و از این سوی مسلمانان هنگام سپیده دم شمشیر در خزریان بگذاشتند و تا بر زدن
خورشید جهانتاب تمامت آن ده هزار تن خزریان بجز معدودی که بخاقان گریختند و خبر بگفتند بکشتند
و بروایت ابن اثیر جز تکین جان بسلامت نبرد آنگاه حرشی اسرای مسلمانان را رها کرده با غنیمت بیرون از حد
و حصر بسوی باجروان بازشتافت و هنوز فرود نشده بودند که آنمرد صاحب اسب سفید فرا رسید و سلام
بگذاشت و تحیت بگفت سعید پاسخش به نیکو براند و گفت ایزد همانا مردی ناصح و راهنمائی و ترا خلعتی نکو
میگذارم گفت ای امیر این صله نزد تو بماند که استوارتر باشد اما اگر امیر را بغنیمت حاجت باشد دلالت
کنم گفت بگوی گفت اینک سپاهی از خزریان فرا میرسد و اموال مسلمانان و حرم جراح و اولاد ایشان
در فلان مکان با ایشان است و روی ببلاد خویش دارند اگر آهنگ ایشان کنی وقت است این بگفت
و برفت سعید یاران خود را انجمن کرده چون برق جهنده و باد وزنده رونده شدند و خزریان از هر جای
بی خبر بودند که بناگاه سعید چون بلای آسمان و قضای یزدان ایشان را دریافت و تیغ در ایشان بگذاشت
و مردم خزر از بیست هزار تن افزون بودند و گروهی از مسلمانان را اسیر داشتند و سعید و یارانش بانگ
بتکبیر برکشیدند و آن جماعت را بشمشیر فرو گرفتند و همی بکشتند و بخون درکشیدند چندانکه از آن گروه بشمار
جز معدودی رستگار نشدند و اموال ایشان تمامت بهره مسلمانان گشت و مردان و زنان مسلمانان را
از قید اسیری نجات دادند و فرزندان جراح را رها ساختند و زنان و کنیزکان جراح را بسلامت باز
آوردند سعید با ایشان بسی اکرام و احسان ورزید و بر ایشان بگریست و بسیاری عطا فرمود و جملگی را
بباجروان بازآورد خاقان چون این اخبار دهشت آثار بشنید سخت برآشوبید و جهان فراخ بروی
تنگ گردید و لشکریان خود را بملامت و نکوهش درگرفت و بعجز و سستی سرزنش نمود آن جماعت نیز نکوهش بدیگری

زبان

زبان برگشودند و همی همدیگر را بر تحریض و ترغیب فزودند و حملگی جنگ سعید را بر ذمت همت واجب شمردند و ساخته حرب و آماده طعن و ضرب شدند و از هر سوی سپاهیان خود را انجمن کردند چون سعید حرشی این خبر بدانست لشکر خود را از ورثان و بیلقان و برذعه و دیگر بلاد ارمینیه و دیگر بلاد و امصار فراهم ساخت این هنگام خداوند اسب سفید فرا رسید و گفت السلام علیک ایها الامیر سعید گفت علیک السلام و رحمة الله و برکاته ای نیک مرد همانا مرا چند بار بغنیمت و شهادت دلالت کردی و ترا در خدمت من صله و جایزهٔ فراوان فراهم گردیده است از چه باز نگیری گفت نزد امیر باشد تا گاهی که بکار آید لکن اگر امیر را بجهاد و غنیمت و فرو گرفتن پسر خاقان رغبتی است دلالت کنم سعید گفت سخت آرزومندم خداوند بارهٔ سفید گفت پسر خاقان با لشکری گران بحرب تو فرا میرسد و چهل هزار تن از اسرای مسلمانان با اوست اگر آهنگ ایشان داری هم اکنون وقت آنست این بگفت و برفت سعید با جمله سپاهیان بر نشست و زمین در نوشت تا بارض در بند رسیدند و بار جنگ پسر خاقان را در آنجا دریافتند و دو لشکر بر خاسته چون بحر خروشان و کوه آتش فشان با تیغ و سنان خروش بر آوردند و صفها بیاراستند و هنگام نماز دیگر حرب پیوستند و خزریان سخت بکوشیدند و جنگی عظیم بپای بردند چندانکه مسلمانان را از جای بر آوردند و بدامنهٔ کوه بتاختند چون سعید آنحال بدید خود از سر بر گرفت و با درون تافته و دل پر اندیشه مردمان را بجنگ و جهاد تحریص نمود و بصبر و شکیبائی و پایداری وصیت فرمود مسلمانان دیگرباره با دل شیر و حدت شمشیر روی باز گردانیدند و خزریان را در هم شکستند و از آنسوی اسارای اسلام زبان باستغاثت برگشودند و بتکبیر و تهلیل و دعا بگذاشتند و بر غیرت و حمیت مجاهدین بر افزودند لشکر اسلام بتحریض همدیگر پرداخته بر حال اسیران گریان و از کردار عدوان در خشم و اندوهان شدند در این حال خداوند اسب سفید پدید گردید و گفت ایها الامیر بر خیز و بر نشین و لشکریان را بر نشان که هم اکنون بار جنگ پسر خاقان دشمن یزدان با جمله یاران کش که پراکنده بودند فرا میرسند و بتو روی نهاده اند لکن بیم مدار و کار ایشان را خرد شمار که خدای عز و جل ترا بر دشمن نصرت دهد این بگفت و برفت سعید منادی کرد که از بزرگ و کوچک بجمله با جامهٔ جنگ بر نشینند آنگاه سعید گروهی را بر غنیمت با جروان بگذاشت و خود با پنجاه هزار مبارز از شام و عراق و جزیره و برذعه و ورثان روی بجنگ نهاد و بار جنگ با صد هزار تن در آنجا بود و سپاه مسلمانان در کنار رود ارس با ایشان روی در روی شدند و هر دو سپاه از دو جانب صف بر کشیدند سعید گفت ای مردمان هیچکس از شما هست که مکان خاقان را بداند گفتند در آنجا که آن سرمی باشد ایستاده گفت آن سرکیست گفتند سر جراح بن عبدالله سعید را چشم پر آب شد و گفت انا لله و انا الیه راجعون ابا ابراهیم سخت جنیت که در زندگانی ما سر جراح برادر مسلمان در جنگ کافران باشد پس حمله برد و مسلمانان نیز حمله ور شدند و سعید چون طوفان بلا و صرصر فنا باده بر جهانید و خویشتن را بخاقان رسانید و ضربتی بر تاجش فرود آورد

جنگ سعید با خاقان

و او را از اسب در گردانید چنانکه بزمین بیفتاد خزریان از اسبان فرود آمدند و او را فرو گرفتند و از چنگ مرگش نجات دادند اینوقت تنور حرب مشتعل و آتش جنگ بلند شد حربی سخت برفت و خلقی بی اندازه از کافران تلف شد و خزریان روی بفرار نهادند مسلمانان را چندان غنیمت بهره گشت که اندازه نداشت آنگاه سعید مظفر و منصور و فیروز و مسرور آن غنایم را فراهم کرده بباجروان بیامد و خمس آنرا بیرون کرده با فتح نامه بدرگاه هشام فرستاد و دیگر غنایم را بر مسلمانان تقسیم نمود چنانکه هر مرد را یکهزار و هفتصد دینار رسید و سعید از پس هزیمتیان همی بتاخت تا بزمین شروان و در آنجا بایستاد و چشم همیداشت تا از هشام بن عبدالملک چه فرمان رسد

فتح مسلمانان

ذکر ولایت مسلمة بن عبدالملک در ارمینیه و احضار سعید حرشی بدربار هشام

ولایت مسلمة در ارمینیه و آذربایجان

بروایت ابن اثیر سعید حرشی در باجروان منتظر صدور فرمان بنشست و هشام بن عبدالملک پاسخ او را بنگاشت و او را بر آن فتوحات و زحمات بتمجید و تحیت بگذاشت و از آن پس مکتوب نمود که آن ولایت که تو داری بمسلمه باز گذاشتم چون بتو رسد کار بدو گذار و خویشتن بخدمت ما راه سپار مسلمه بفرمانگذاری ارمینیه و آذربایجان روان گشت و سعید چون از فرمان هشام خبر یافت گفت فرمان بردارم و در اثر ترک در زمستانی بس سخت برفت و در پی ایشان شهرها و دیارها در نوشت و مسلمه بشروان درآمد چون سعید در خدمت او باز رسید گفت ای سعید نه ترا نامه کردم که با خزریان جنگ در میفکنی تا من بیایم از چه روی خود را در هلاکت افکندی و مسلمانان را بخطر در انداختی گفت ایها الامیر نامهٔ تو گاهی بمن رسید که خدای عز و جل خزریان را هلاک فرمود و مسلمانان را بر ایشان دست داده بود و اگر نامهٔ تو پیشتر رسیدی از فرمان تو سر بر نتافتمی مسلمه گفت دروغ میگوئی و همی خواستی که همگنان گویند سعید چندین هزار کس بکشت سعید گفت این نخواستم بلکه کار براه خدای بپای بردم و تدبیر همان بود که من کردم و امیر میداند که چنین است مسلمه را خشم فرو گرفت و بفرمود تا مشتی چند بر گردنش بزدند و رایت بر سرش بشکستند و بزندان برذعه باز داشتند چون این خبر بعرض هشام رسید سخت بتوفید و بمسلمه نامه کرد اما بعد بمن رسید آن خطاها که از تو پدید گشت و سعید را دشنام دادی و رایت بر سرش بشکستی و بزندانش باز داشتی و من میدانم آنچه کردی بجمله از آن حسد بود که خدای عز و جل او را نعمت فیروزی و غنیمت داد هم اکنون اگر بر کرده پشیمان نشوی و او را ننوازی و از آنچه با وی بپای بردی معذرت نجوئی و دلش را بدست نیاوری از تو پسندیده ندارم چون این نامه بمسلمه رسید از آنچه با سعید کرده بود سخت پشیمان گشت و نامهٔ هشام را بدو فرستاد و عذر بخواست و اندوه او را بکاست و خاطرش را خشنود ساخت و فرستادگان هشام بزندان شدند و سعید را بیرون آوردند

شکایت مسلمه از سعید

حبس کردن مسلمه سعید را

مسلمه او را بسیار بنواخت و خلعت و صله بداد و شمشیر ترش بداد و چند جای را باقطاع ایشان بگذاشت طبری گوید هم اکنون آن اقطاع با ایشان معروفست آنگاه مسلمه لشکر بکشید و در زمین شروان بر در قلعه فرود آمد و مردمان آنجا را باطاعت بخواند ایشان اجابت نکردند پس مسلمه ایشان را در بندان داد تا کار خوردنی بر ایشان تنگی گرفت ناچار از مسلمه در طلب زنهار برآمدند بآن شرط که هیچکس از ایشان را نکشد لکن ندانستند که شرط را چگونه باید گذاشت و در قلعه را برگشادند و همه فرود آمدند و ایشان هزار تن مردم کارزار بودند مسلمه نهصد و نود و نه تن را گردن بزد و یکتن را زنده بگذاشت و هر کس در آنقلعه بود بتمامت بکشت آنگاه بفرمود تا آن قلعه را ویران کردند

قتل جمعی از مردم شروان

در بندان بروزن فرزندان بمعنی محاصره کردن است

ذکر وقعهٔ جنید بن عبد الرحمن در شعب و پاره حالات او

وقعهٔ شعب ۱۱۲

در اینسال جنید بن عبد الرحمن باهنگ جنگ بیرون شد و اراده طخارستان داشت پس عمارة بن حریم را با هشت هزار تن مرد کارزار بطخارستان رهسپار نمود و ابراهیم بن بسام لیثی را با ده هزار مرد نیز بجانبی دیگر رهسپار ساخت از آنسوی مردم ترک بجوش و خروش درآمدند و بسمرقند روی کردند و درین هنگام سورة بن الحر در سمرقند ولایت داشت پس بسوی جنید نامه نوشت که خاقان مردم ترک را بجوشش درآورده و من بدفع ایشان بیرون شدم و آن نیرو ندارم که باروی سمرقند را محفوظ بدارم فالغوث الغوث چون جنید از مضمون نامه او مستحضر شد مردمان را فرمان کرد تا از رود جیحون عبور کنند مجشر بن مزاحم السلمی و ابن بسطام ازدی و خبر ایشان در خدمتش بپای شدند و گفتند مردم ترک چون دیگر مردم نیستند و ایشان نه با تو صف برکشند و نه روی بر روی جنگ در افکنند اینک تو سپاهیان خود را پراکنده ساختی مسلم بن عبد الرحمن در فیروزکوه و بختری در هراة و عمارة بن حریم غایب است در طخارستان و والی مملکت خراسان با کمتر از پنجاه هزار مرد کارزار از رود جیحون عبور نباید بکند اکنون بعماره مکتوب کن تا بخدمت تو بیاید و چندی درنگ فرمای و این عجله و شتاب فرو گذار جنید گفت پس حال سورة و آن مسلمانان که با وی هستند چگونه است اگر من جز در نیمره یا آنکه از شام با من پدید شوند نباشم همانا رود جیحون را در سپارم و این شعر بخواند

أَلَيْسَ أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ تَشْهَدَ الْوَغَى ... وَأَنْ يُقْتَلَ الْأَبْطَالُ ضَخْمًا عَلَى ضَخْمِ

ونیز این بیت گفت

مَا عِلَّتِي مَا عِلَّتِي مَا عِلَّتِي ... إِنْ لَمْ أُقَاتِلْهُمْ فَجُزُّوا لِمَّتِي

بالجمله جنید از نهر بگذشت و در شهر کش نزول نمود و ساخته سیر گردید چون این خبر بمردم ترک رسید آبار و کاریزها و برکه‌ها را که در طریق کش بود انباشته ساختند جنید با مردم خود گفت کدام راه بطرف سمرقند اصلح است گفتند طریق محترقه مجشر گفت کشته شدن بشمشیر بر بار نیکوتر است از هلاک شدن بنار همانا طریق المحترقه با اشجار بسیار و حشیش فراوانست سالها در آن زمین زراعت نشده اگر خاقان ما را بنگرد تمامت آن اشجار و برگ و خار را آتش در زند و ما را از آسیب نار و دخان بهلاک و دمار رساند بهتر آن است که طریق العقبه را پیش گیری چه این راه در میان ما و ایشان یکسان است

جنید طریق العقبه را پیش گرفت و از کوه برشد مجشر زمام دابهٔ او را بگرفت و با جنید گفت همانا چنان گفته‌اند که مردی مترف و جنگجوی از مردم قیس را لشکری از جنود خراسان بدستش ناچیز گردد ما پرهیز داریم که آنکس تو باشی جنید گفت همانا روع و بیم تو بجمه نهاده است گفت اما چون مانند توئی در میان ما باشد از هیچ چیز بیم و گزندی نبینیم پس آن شب را در اصل عقبه بیتوته کردند آنگاه با مردمان روی براه نهاد و همی زمین در سپرد تا گاهی که در میان او و سمرقند چهار فرسنگ فاصله بماند و بشعب درآمد از آنسوی خاقان ترکستان با لشکری گران بامدادان با ایشان دچار گشت و اهل صغد و فرغانه و شاش و طایفهٔ از ترک بدو پیوستند و خاقان بر مقدمهٔ لشکر مسلمانان که عثمان بن عبد الله بن الشخیر بر ایشان امیر بود حمله آورد آنجماعت بلشکر خود روی آوردند ترکان از دنبال ایشان شتابان شدند و از هر سوی راه بر ایشان بربستند جنید مردم تمیم و ازد را در میمنهٔ لشکرگاه و میسره را که بپهلوی کوه واقع بود با ربیعه گذاشت و بر مجففهٔ خیل بنی تمیم عبد الله بن زهیر بن حیان و بر مجرده عمرو بن جرفاس منقری و بر جماعت بنی تمیم عامر بن مالک الحمانی و بر طایفهٔ ازد عبد الله بن بسطام ابن مسعود بن عمرو و بر مجففه و مجرده فضیل بن هناد و عبد الله بن حوذان سرکرده و سردار بودند پس این دو سپاه روی در روی شدند و سپاه دشمن آهنگ میمنه نمود چه در میسره بسبب ضیق راه کار دشوار بود این هنگام حسان بن عبد الله بن زهیر در حضور پدرش پیاده شد پدرش فرمان کرد تا بر مرکب بر نشست و لشکر دشمن بر میمنهٔ سپاه اسلام احاطه کردند جنید چون اینحال بدید نصر بن سیار را بیاری ایشان بفرستاد نصر بن سیار با آنانکه با وی بودند بر سپاه دشمن بشوریدند و ایشان را از جای برآوردند و دیگر باره مردم ترک بتاختند و جنگ درانداختند و عبید الله بن زهیر و ابن جرفاش و هذیل بن هناد را بکشتند و سپاه میمنه از جای بجوشید و این هنگام جنید در دل لشکر جای داشت چون آنحال را نگران گردید روی بمیمنه سپاه آورد و در زیر علم ازد بایستاد و چنان بود که مردم ازد را از جنید آزار رسیده بود پس صاحب رایت با جنید گفت همانا ما بهلاک و دمار نرسیده‌ایم که از پی تکریم و احسان با ما پیاده باشی لکن چون بدانستی که تا از ما یکتن زنده باشد هیچکس با تو دست نیابد بدینجا شدی هم اکنون اگر مظفر و منصور شدیم این نصرت و ظفر بنام تو است و اگر کشته و تباه شدیم بر ما نخواهی گریست این بگفت و روی بجنگ نهاد و کشته گشت پس از وی ابن مجاعه رایت برگرفت و قتال داد و بقتل رسید و همچنان و همچنین هیجده تن تن علم برگرفتند و دیگر جهان علم برکشیدند و در این روز از طایفهٔ ازد هشتاد نفر مقتول شدند و مردمان بصبوری و شکیبائی همی کار کردند و با ابطال رجال و نبرده سواران آهنین چنگال جدال و قتال همی نمودند چندانکه خسته و مانده شدند و شمشیرها از کثرت کار از کار بیفتاد و بندگان و ممالک ایشان بدستیاری چوب و خشت بطعن و ضرب پرداختند تا از ایشان کار بیرون مانده و ملول شدند این هنگام با مشت و دندان همدیگر را بیازردند پس از آن از حرب دست باز داشتند و در این جنگ از طایفهٔ ازد عبد الله بن بسطام و محمد بن عبد الله بن حوذان و حسن بن شیخ و فضیل صاحب خیل و یزید بن فضل الحدانی راه آن جهانی گرفتند و این یزید حج نهاده بود و در اقامت آن کار یکصد و هشتاد هزار

قتل جمعی از ازد [illegible] اسلام

درهم انفاق نمود و با مادرش گفت خدایا بجوان که مرا بشرف شهادت نایل فرماید مادرش این دعا کرد و مغنی علیها بغداد و یزید از پس سیزده روز که از حج بازشده بود بشهادت فایز گشت و دیگر نضر بن راشد عبدی از مردم از دو شهید گشت و چنان بود که بر زنش برآمد و این وقت مردمان در عرصهٔ جدال بقتال اشتغال داشتند و خون ابطال میریختند نضر بن راشد با زوجه اش گفت چگونه باشی چون جنازهٔ مرا بخون من گلگون بینی آن زن گریبان چاک ساخت و بر سر خاک ریخت و بانگ ویل و وای برآورد نضر گفت کافی است ترا همانا اگر بمانیم زنهای روزگار بر من ناله و زاری برآورد و بسبب آن شوق که با حور العین دارم برخلاف رای ایشان کار کنم آنگاه بمیدان کارزار مراجعت کرد و همی قتال داد تا بیزدان ذو الجلال پیوست و در اینحال که مردمان بکار جنگ اشتغال داشتند ناگاه غباری برخاست و سواران کارزار نمودار شدند منادی جنید ندا برآورد و گفت بجمله بر زمین فرود شوید پس جنید پیاده شد و مردمان نیز پیاده شدند آنگاه ندا برکشید که هر سرهنگی خندقی در پیرامون خود برآورد پس خندقها برآوردند و خویشتن را محفوظ بداشتند و در اینوقت یکصد و نود نفر از طایفهٔ ازد شهید شده بودند و این جنگ در روز جمعه روی داده بود و چون روز شنبه چهره گشود خاقان ترکستان هنگام ظهر آهنگ ایشان فرمود و هیچ موضعی برای قتل و قتال بهتر از موضع بکر بن وائل نیافت و زیاد بن حارث سردار آن جماعت بود پس آهنگ ایشان بتاخت و چون نزدیک شدند مردم بکر بر ایشان تاختند و ایشان را دور ساختند جنید سجدهٔ شکر بنهاد و جنگ سخت

ذکر احضار نمودن جنید بن عبد الرحمن سوره بن الحر را و شهادت سوره بن الحر

۱۱۲

چون نایرهٔ قتال اشتعال یافت و ابطال رجال یال و کوپال برافراختند و همگنان را در خاک و خون میانداختند جنگ بزرگ و مصیبت عظیم سترگ و بلیت عمیم گردید چه از حال پسر بخبر و پسر در کار پدر متحیر ماند و جنید را شدت حال و سختی کار پدیدار شد با اصحاب خویش سخن بشور در افکند عبید الله بن حبیب گفت از دو کار یکی را اختیار کن یا خود را بهلاک و دمار در انداز یا سوره بن الحر را جنید گفت هلاکت سوره بر من سهلتر است عبید الله گفت بدو نامه کن تا با مردم سمرقند بجانب تو رهسپار شود زیرا چون مردم ترک عزیمت او را بازدانند بدو روی کنند و با وی قتال دهند جنید مکتوبی باحضار او بنوشت چون این نامه بدو رسید حلیس بن غالب شیبانی با سوره گفت همانا مردم ترک در میان تو و جنید حایل هستند اگر تو از این جا بیرون شوی آن گروه بسیار بر تو بتازند و ترا چنانکه مرغ دانه را از میان برچینند سوره بسوی جنید مکتوب نمود که مرا نیروی بیرون شدن نیست جنید آشفته شد و در پاسخ او بدشنام زبان برگشود و نوشت البته بایست بیرون شوی وگرنه شداد بن خلید باهلی را بسوی تو بیرون تازم و شداد با وی دشمن بود بزودی بیرون شو و از آب بر کنار مرو سوره ناچار کار راه سپردن بساخت و گفت اگر بر رود جیحون عبور کنم

تا دو روز بدو نرسم لکن از این راه در میان من و او افزون از یکشب فاصله نباشد چون چند چندی سکون گیرد ۱۴۷
راه برگیرم و از آنسوی عیون و جواسیس اتراک کلمات سوره را با ترکان خبر دادند و سوره از جای جنبش کرد و موسی بن اسود حنظلی را از جانب خود در سمرقند خلیفه ساخت با دوازده هزار تن راه برگرفت و بامدادان بر کوهی برآمد و اینوقت سه فرسنگ راه نوشته بود خاقان ترکستان در همان بامدادان او را دریافت و در این وقت در میان سوره و جنید یک فرسنگ مسافت بود خاقان با ایشان کار قتال بساخت و جنگی بسیار سخت بپای بردند و بصبوری و شکیبائی کار کردند غوزک با خاقان گفت امروز سخت گرم است با ایشان قتال مده تا جامهٔ جنگ بر اندام ایشان بیک تافته شود آنوقت با ایشان روی در روی شو و آتش در حشیش درافکن و در میان ایشان و آب حایل باش چون سوره براینحال نگران شد با عباده گفت یا ابا سلیم در اینکار چه می اندیشی گفت چنان میدانم که مردم ترک آهنگ غنیمت دارند هم اکنون چارپایان را عقر کن و در امتعه آتش درافکن و شمشیرها از نیام برکش چه ایشان چون چنین بینند ما را براه خود گذارند و اگر با ما از طریق ممانعت درآیند بدستیاری نیزه و سنان بجنگ درآئیم و کار حرب بسازیم چه از اینجا با لشکرگاه جنید یک فرسنگ بیش نیست سوره گفت نه من نیروی اینکار را دارم نه فلان و فلان و جماعتی از رجال را نام برد لکن خیل را فراهم کنم و بر ایشان بکوبم و بتازم خواه بسلامت بیرون شوم یا بهلاکت پس مردمان را فراهم ساخت و بر مردم ترک حمله ور شدند و ایشان را از جای برآوردند و غبار برخاست و ابصار را از دیدار بقیهٔ مردم ترک بازداشت و آن آتش که در پس مردم ترک مشتعل بود نمی دیدند لاجرم ایشان و ترکان و مسلمانان بآتش درافتادند سوره نیز بآتش درافتاد و رانش را از آن آتش سوزان آسیبی بزرگ بازرسید لاجرم مردمان از هر سوی پراکنده شدند و مردان ترکستان ایشان را بهلاک و دمار درآوردند و از تمامت ایشان بیرون از دو هزار تن و بروایتی هزار تن رستگار نرفت و از جمله آنانکه جان بسلامت بردند عاصم بن عمیر سمرقندی بود و حلیس بن غالب شهید گردید و مهلب بن زیاد عجلی با هفتصد تن بسوی رستاقی که مرغاب نام داشت برفتند و در قصری که در آن رستاق بود فرود شدند اشکند صاحب نسف با ایشان روی نهاد غوزک نیز با وی بود پس غوزک آن جماعت را زنهار داد قریش بن عبد الله عبدی با ایشان گفت بزنهار اینجماعت امیدوار نباشید بجای خود بپائید تا چون شب درآید بر ایشان بیرون تازیم و بسمرقند فرار کنیم لکن نصیحت او را بچیزی نشمردند و بزنهار بیرون شدند غوزک ایشان را بخدمت خاقان براند خاقان گفت زنهار غوزک را تجویز نمیکنم ناچار وجف بن خالد و مسلمانان بقتال درآمدند و سرانجام جز سه تن از مسلمانان بجای نماند و سوره بن الحر نیز در آتش تباه شد و چون سوره مقتول شد جنید از شعب بیرون آمد و بجانب سمرقند مبادرت گرفت خالد بن عبد الله با او گفت راه برگیر و یک شتاب مجشر گفت فرود آی و لگام دابه اش را بگرفت و مردمان نیز با او فرود شدند و هنوز درست نزول نکرده بودند که مردم ترک چون آفتاب با طلوع نمودند مجشر با وی گفت اگر این جماعت با ما دچار شده بودند و ما در حال راه سپار بودیم

آیا ما را بهلاک و دمار بیاوردند چون هر دو سپاه را فروغ صباح پدیدار گشت از جای برآمدند و مردمان جولان
گرفتند جنید گفت ای مردمان اینک آتش سوزان است که فروزان است لاجرم مراجعت گرفتند جنید ندا بر آورد
که هر بنده قتال دهد آزاد است پس جمله بندگان روی بمیدان قتال درآوردند و چنان جنگی سخت بپای بردند
که مردمان بشگفتی درآمدند و از شکیبائی ایشان مسرور شدند و مردمان نیز صبوری کردند تا دشمنان هزیمت شدند
و برفتند و موسی بن النعرا گفت با آنچه از جنید نگران شدید شادان گشتید همانا شما را از این جماعت روزی ناخوش
باشد بالجمله جنید روی بسمرقند نهاد و عیال آنان را که با سورة بن حر بودند برو کوچانید و خویشتن چهار ماه
در سغد سمرقند اقامت کرد و در آن ایام مجشر بن مزاحم و عبد الرحمن بن صبح الخلوقی و عبید الله بن حبیب هجری
در کار حرب و نبرد خراسان صاحب رأی و اشارت بودند و مجشر در فرود آوردن و ترتیب مردمان در زیر رایات
جنگ و اسلحه نبرد از همه کس داناتر بود و چون در کار حرب امری عظیم روی دادی هیچکس چون او نیکو رای
نبود و در تعبیه قتال و آراستن صفوف نبرد و جدال هیچکس بعلم و دانش عبید الله نبود و از موالی نیز
مردی چند در رأی و رویت و مشورت و علم بمحاربت مانند این جماعت بودند از جمله ایشان فضل بن بسام
مولای لیث و عبد الله بن ابی عبد الله مولای سلیم و بختری بن مجاهد مولای شیبان بودند بالجمله چون
ترکان منصرف شدند جنید بن عبد الرحمن نهار بن توسعه را که یکتن از بنی تیم اللات بود و زبل بن سوید مرّی را
بخدمت هشام بن عبد الملک روانه داشت و بدو برنگاشت که سورة در فرمان من عصیان ورزید چه من
او را امر کردم از کنار آب کناری نجوید و او مخالفت کرد و اصحابش از وی پراکنده شدند یکطایفه نزد من آمدند
و طایفه دیگر بسوی نسف شدند و یکطایفه بطرف سمرقند رهسپر شدند و سورة با بقیه اصحابش بمعرض هلاک
و دمار درآمدند چون هشام این نامه بدید از نهار بن توسعه از حقیقت خبر باز پرسید و نهار آنچه بدیدار آورده بود
بعرض رسانید آنگاه هشام در پاسخ جنید برنگاشت که ده هزار تن از مردم بصره و ده هزار نفر از لشکر کوفه با
سی هزار نیزه و سی هزار سپر بسوی تو رهسپر داشتم بالجمله کار بفرمای و در میدان قتال و نبرد ابطال استعمال نمای
همانا به افزون از پانزده هزار ترا حاجت نباشد و چون هشام از هلاکت سورة خبر یافت گفت انا لله و انا الیه
راجعون همانا مصیبت سورة در خراسان و مصیبت جراح در باب الابواب سخت گران گردید و نصر بن سیار را
در آن روز بلائی حسن دچار شد و جنید شب هنگام مردی را بفرستاد و گفت بنگر تا مردمان چه میگویند و حال
این جماعت چون است آن مرد برفت و باز شد و گفت همه را نیک حال و نیک مقال و در انشاد اشعار و
قرائت قرآن باشتغال دیدم جنید از این خبر مسرور شد عبید بن حاتم بن النعمان میگوید فسطاطی چند
در میان آسمان و زمین در خواب نگران شدم پرسیدم این فساطیط از آن کیست گفتند از آن عبد الله بن بسطام
و یاران اوست و چون بامداد شد بجمله بعز شهادت نایل شدند مردی گفت بعد از چندی بآن موضع که ایشان
بشهادت رسیدند بگذشتم و بوی مشک بشامم دریافتم مع الحدیث جنید در سمرقند بماند و خاقان بسوی بخارا برآمد

و در اینوقت قطن بن قتیبة بن مسلم امیری آنجا داشت چون جنید از جنبش خاقان و کوشش ترکان با خبر شد از قطن بن
قتیبه بیمناک شد و با اصحاب خویش بمشورت سخن راند بعضی گفتند در سمرقند میمانیم و بعضی گفتند از سمرقند
بار می بندیم و به ربنجن و از ربنجن بکش و از کش بسوی نسف می شویم و از آنجا بارض زم اتصال یافته جیحون را
در می سپاریم و در آمل نزول میشویم و بر خاقان و ترکان راه عبور مسدود میداریم جنید با عبد الله بن ابی عبد الله مولی
بنی سلیم سخن بمشاورت آورد و از رای و تصویب آنجماعت باز نمود عبد الله از نخست با جنید شرط نهاد که آنچه در کار
وی بصواب بیند و در ارتحال و نزول و قتال بصلاح مقرون شمارد فرو نگذارد جنید گفت آنچه بصواب بینی بجای
آورم عبد الله گفت خصلتی چند از تو خواهانم جنید گفت آن چیست گفت بهر کجا فرود آئی در گرد خویش خندقی برآور
و اگر چند در کنار رود فرود آمدی از حمل آب بغفلت مباش و بهر کجا نزول کردی و از هر کجا کوچیدی از اطاعت من
بیرون مشو جنید گفت چنین کنم عبد الله گفت اما اینکه ترا در اقامت بسمرقند اشارت کردند تا مدد بتو رسد این مدد
بزودی ترا نرسد و اما اینکه طایفه دیگر با تو گفته اند که از طریق کش و نسف راه بر گیر این نیز بصواب نباشد چه اگر
چنین کنی از نیروی بازوی ایشان بکاهی و رشته ایشان را در گسلی و البته از دشمن خویش شکسته شوند و خاقان
بر تو جری و جسور و دلیر گردد و امروز خاقان در فتح بخارا میکوشد و مردم بخارا در خودداری پایداری دارند
و با تمامت رنج و مشقت شهر را از دست نمیگذارند و اگر تو بیرون از جاده راه سپاری و این خبر باهل بخارا
رسد در ارکان ثبات ایشان تزلزل افتد و از تو مایوس شوند و شهر را تسلیم نمایند لکن اگر از طریق اعظم
متصمم شوی و از آن راه مرور دهی دشمن از تو براندیشد و بیم تو در دل فرو گیرد و هم اندیشه و رأی چنانست
که عیال آنانرا که با سورة بن حر مقتول آمدند برگیری و بر عشایر ایشان تقسیم کنی و ایشان را با خود حمل دهی
اگر چنین کنی امیدوارم که حضرت پروردگارت بر دشمن نصرت کند و بایه هر کس را که در سمرقند بجای
بجای میماند هزار درهم و یک اسب عطا فرمائی چون عبد الله عقیدت خویش را بتمامت بنمود جنید قبول
فرمود و عثمان بن عبد الله بن شخیر را با چهار صد تن سواره و چهار صد تن پیاده در سمرقند بگذاشت مردمان
چون چنین دیدند زبان بدشنام عبد الله بن ابی عبد الله برگشادند و گفتند خبر هلاکت ما را میخواهد بالجمله جنید
بیرون شد و آن عیال و اطفال را با خویش حمل فرمود و اشجب بن عبید حنظلی را با ده تن دیدبان از پیش
روان داشت و گفت هر منزلی در سپردی یکتن بمن فرست تا از چگونگی حال با من خبر دهد آنگاه جنید روی
براه نهاد و بشتاب سحاب زمین در نوشت عطاء دبوسی با وی گفت بضعیف ترین شیخی از مشایخ عسکر
بنگر و او را اسلحه جنگ بتمامت بده و تیغ و نیزه و سپر و کیش بده و گذار آنگاه بآنطور که او بتواند با اسلحه خویش
راه سپارد تو نیز راه بسپار چه ما را آن نیرو نیست که بشتاب راه سپاریم و بدیرنگ جنگ نمائیم جنید چنان کرد
که عطاء دبوسی گفت و بملایمت و سکون راه نوشت و در تمامت منازل هیچ عارضی متعرض مردمان نشد
تا از اماکن مخوفه بیرون شدند و بطواویس نزدیک رسیدند و از آنسوی خاقان در روز اول رمضان در کرمینیه

150 بدیشان روی کرد و بازار جنگ و قتال گرمش گرفت در اینحال عبداللّه بن ابی عبداللّه خندان بجانب جنید
پویان شد جنید گفت اکنون روز خنده نیست عبداللّه گفت سپاس خداوندرا که این مردم ترک ترا در کوههای
بی آب و گیاه بهنگام ظهر دریافتند و قتی ترا دچار آمدند که خندق برگرد خویش بخندی و ایشان در پایان
روز با تو بجنگ درآمدند و زاد و توشه با تو ست بالجمله ترکان قتالی قلیل بدادند و بازگشتند عبداللّه با جنید
گفت هم اکنون ازینجا بکوچ زیرا که خاقان نیک خواهان است که در اینجا بمانی و هر وقت خواهد با تو جنگ در افکند
پس جنید کوچ فرمود و این هنگام عبداللّه در ساقه سپاه جای داشت پس از آن با جنید فرمان داد تا فرود آید
جنید نزول نمود مردمان آب بخوردند و شب را بیتوته کرده بامدادان کوچیدند عبداللّه گفت من یقین دارم
که خاقان امروز بر ساقه لشکر پرخاشگر شود و صدمتی فرود آورد بباید با ابطال رجال و مردان
قوی چنگال مدد و نیرو داد جنید جمعی از شجعان سپاه و دلیران رزمخواه را بیاری بفرستاد که در همان روز و ساعت
دلیران ترک بیامدند و بر ساقه لشکر پرخاشگر شدند و جنگی سخت در میانه برفت و هشام بن اوز کین از عطای
ترک را بکشت و مردم ترک اینحال را نامیمون شمردند و از طواویس انصراف جستند و مسلمانان همچنان راه سپار
شدند تا در روز مهرگان در بخارا درآمدند و اهل بخارا ایشانرا بدراهم بخاریه ملاقات کردند و ده درم
ده درم بدادند عبدالمؤمن بن خالد میگوید عبداللّه بن ابی عبداللّه را از آن پس که بمرد بخواب بدیدم
گفت مردمان با آنچه من در یوم الشعب رأی زدم حدیث می کنند یعنی آنچه رأی زدم بصواب و موجب فلاح
و نجاح ایشان گردید و جنید بن عبدالرحمن هر وقت خالد بن عبداللّه را بخاطر آوردی گفتی زبدة
من الزبد صبور من صبور قل من قل هیقة من الهیف یعنی وی زبدهٔ از زبدهای روزگار و یگانه شرزهٔ
از شرزهای لیل و نهار و یکه شجاعی از یکه شجاعان عرصهٔ کارزار و کفتاری از کفتارهای بهنه حیله و پیکار است
بالجمله از کوفه لشکری بامداد جنید بیامد و جنید حوثرة بن زید عنبر را با جمعی با ایشان بفرستاد و بعضی
بر آن عقیدت هستند که وقعه الشعب در سال یکصد و سیزدهم روی داده است و نصر بن سیار در این

مقاتلهٔ ترکان و مسلمانان

آمدن مسلمانان به بخارا

هیقه یعنی کفتار است قاله ابن الاثیر فی الکامل

اشعار از وقعه یوم الشعب یاد میکند

اِنّی نَشَأتُ وَحُسّادی ذَوُوا عَدَدٍ | یا ذَا المَعارِجِ لا تَنقُص لَهُم عَدَدا
اِن تَحسُدُونی عَلی مِثلِ البَلاءِ لَکُم | یَوماً فَمِثلُ بَلائی جَرَّ لِی الحَسَدا
یَأبَی الاِلهُ الَّذی اَعلی بِقُدرَتِهِ | کَعبی عَلَیکُم وَ اَعطی فَوقَکُم عَدَدا
اَرمِی العُداةَ بِاَفراسٍ مُکَلَّمَةٍ | حَتّی اتَّخَذتُ عَلی حُسّادِهِنَّ یَدا
مَن ذَا الَّذی مِنکُم فِی الشِّعبِ اِذ وَرَدُوا | لَم یَتَّخِذ حَومَةَ الاَثقالِ مُعتَمَدا
هَلّا شَهِدتُم دِفاعی عَن جُنَیدِکُمُ | وَقعَ القَنا وَشِهابُ الحَربِ قَد وَقَدا

واین شعر را ابن عرس در مدح نصر گوید

یا نَصرُ اَنتَ فَتی نِزارٍ کُلِّها | فَلَکَ المَآثِرُ وَالفِعالُ الاَرفَعُ
فَرَّجتَ عَن کُلِّ القَبائِلِ کُربَةً | بِالشِّعبِ حینَ تَخاضَعُوا وَتَضَعضَعُوا
یَومَ الجُنَیدِ اِذِ القَنا مُتَشاجِرٌ | وَالنَّحرُ دامٍ وَالخَوافِقُ تَلمَعُ
ما زِلتَ تَرمیهِم بِنَفسٍ حُرَّةٍ | حَتّی تَفَرَّجَ جَمعُهُم وَتَصَدَّعُوا
فَالنّاسُ کُلٌّ بَعدَها عُتَقاؤُکُم | وَلَکَ المَکارِمُ وَالمَعالِی اَجمَعُ

معلوم باد که در تاریخ طبری باین حکایت باندک اختلافی اشارت شده بهم اطالت را بتکرار مبادرت نرفت

ذکر پاره از حوادث و سوانح سال یکصد و دوازدهم هجری نبوی صلی اللّه علیه و آله

حوادث سال ۱۱۲

در اینسال معاویة بن هشام با مردم صایفه جنگ در انداخت و خرشنه را مفتوح ساخت و ابراهیم بن هشام
مخزومی و بقولی سلیمان بن هشام بن عبدالملک مردمان را حج اسلام بگذاشت و درین سال از آن پس
که هیثم امیر اندلس بدرود جهان نمود مردم اندلس محمد بن عبدالملک اشجعی را بر خویش بامیری برگرفتند
و محمد مدت دو ماه بامارت بزیست و از آن پس عبدالرحمن بن عبداللّه غافقی بایالت اندلس منصوب گردید
و عمال امصار و حکام بلدان در اینسال همان کسان بودند که در سال گذشته نامبردار شدند و در اینسال
عبدالجبار بن وائل بن حجر حضرمی رخت بدیگران کشید و چون پدرش وائل بسرای دیگر واصل گردید مادرش
بدو حامل بود ازین روی آن احادیث و اخبار که از پدرش وائل روایت می کنند بدو انقطاع گیرد
یعنی بعبدالجبار منصوب و متصل نگردد

فتح خرشنه

امارت عبدالرحمن در اندلس

وفات عبدالجبار بن وائل

ذکر وفات ابی المقدام رجاء بن حیوة مجالس عمر بن عبدالعزیز بن مروان

وفات رجاء بن حیوة ۱۱۲

در اینسال ابوالمقدام رجاء بن حیات بن جرول کندی که در شمار علما و با عمر بن عبدالعزیز بود
روی بدیگر سرای نهاد از این پیش حالات او درین کتاب در ذیل احوال عمر بن عبدالعزیز و سلیمان بن عبدالملک
مسطور گردید و نیز در ذیل مجلدات مشکوة الادب در حرف راء مهمله مسطور شد و او را با عمر بن عبدالعزیز
اخبار و حکایات است چنان افتاد که روزی ابوالمقدام مذکور در خدمت عبدالملک بن مروان
حضور داشت و از مردی در خدمت عبدالملک سخن میرفت و از اطوار نا هنجارش گره میشد عبدالملک
گفت سوگند با خدای اگر خداوند مرا بر وی دست دهد هر آینه با وی چنین و چنان کنم و چون خدای تعالی

عبد الملک را بروی فیروزی تهنیت داد در آن اندیشه رفت تا بدو آسیبی رساند رجاء بن حیوة مذکور در حضورش حضور داشت پس روی بعبد الملک آورد و گفت يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ صَنَعَ اللهُ لَكَ مَا أَحْبَبْتَ فَاصْنَعْ مَا يُحِبُّ اللهُ مِنَ الْعَفْوِ خدای با تو همان کرد که دوست میداشتی اکنون با وی بعفو و بخشش کرای که خدای دوست میدارد و چون عبد الملک بن مروان این سخن از رجا بشنید از جریرت آنمرد درگذشت و با وی احسان ورزید ابن خلکان میگوید رجاء بن حیوة موی سرش سرخ و موی ریشش سفید و بیضا بود یافعی در تاریخ مرآة الجنان میگوید رجاء بن حیوة کندی شامی مردی فقیه و فاضل و نبیل و کامل السؤدد بود بعضی گفته اند افقه از وی نیافتیم مکحول او را نیز در شمار علمای شام می ستاید و مسلمه او را تمجید می نماید

ذکر وفات ابی عبد الله مکحول شامی که از مشاهیر فقهاست

در امیسال ابی عبد الله مکحول بن عبد الله شامی که از سبایای کابل است وفات کرد در سال وفات او باختلاف رفته اند ابن اثیر در سال یکصد و دوازدهم و یافعی در سال یکصد و سیزدهم و برخی در صد و هیجدهم و بعضی در شانزدهم و گروهی در یکصد و چهاردهم رقم کرده اند بالجمله ابن خلکان نوشته است که ابن قتیبه گوید مکحول مولای زنی از طایفه هذیل و از مردم سند و زبانش از فصاحت بی بهره بود واقدی او را از موالی زنی از مردم هذیل و بعضی از موالی سعید بن عاص میداند و بقولی مولای کی از بنی لیث بود خطیب گوید جدش شاذل و بقولی شادل از مردم هرات بود و دختر ملکی از ملوک کابل را در تحت نکاح در آورد و در حال حمل آنزن وفات کرد و آنزن بعد از وفات او بسوی اهلش باز گشت و سهراز و بقولی سهراب را بزاد و شهراب همچنان در میان اخوال خود در کابل ماه و سال گذرانید تا مکحول از بهرش متولد شد و بعد از آن مکحول از بهرش متولد شد و چون مکحول بالیده اسیر گردید و بسعید بن عاص رسید سعید او را بزنی از مردم هذیل بخشید و آنزن برا آزاد ساخت و مکحول بتعلیم اوزاعی و سعید بن عبد العزیز میپرداخت زهری میگوید علما چهار تن میباشد سعید بن مسیب است در مدینه و شعبی است در کوفه و حسن بصری در بصره است و مکحول در شام و در زمان مکحول هیچکس در علم فتاوی به دانش و بینش وی نبود و هر گاه فتوی براند تا نگفتی لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم چنین است برای من و رای خطاب و صواب میناید در دمشق مسکن داشت و در زبانش عجمه ظاهره بود و پارهٔ حروف را در حالت تکلم بپارهٔ مبدل میساخت نوح بن قیس میگوید بعضی از امراء عهد از مسئلهٔ قدر از وی پرسش گرفت گفت آیا من ساحرم یعنی ساحرم و از نخست بمذهب قدریه عقیدت داشت بعد از آن از آن عقیدت باز گشت وقتی با مردی گفت مَا فَعَلَتْ تِلْكَ الْحَاجَةُ و مقصودش حاجت بود و مردم سند را این عجمه بر کلام غالب است از ابو عطاء سندی شاعر حکایت کرده اند که در زبانش بر این گونه عجمه بود که وقتی حماد عجرد و حماد راویه

و حماد بن زبرقان نحوی و بکر بن مصعب مزنی شبی گرد هم نشستند و از هر طرف سخن در پیوستند آنگاه گفتند امشب همه نعمتی برای صحبت ما فراهم است و اگر ابو عطاء سندی را نیز حاضر سازیم تکمیل مجلس بنفزاید پس کس بفرستادند و او را بانجمن خویش بخواندند حماد بن زبرقان گفت کدام یک شما توانائید تدبیری بکار بندید تا ابو عطا لفظ جراده و زج و شیطان را بر زبان بگذراند حماد راویه گفت من این حیلت بسازم و این الفاظ را از آن روی اختیار کردند که ابو عطاء در ازای جیم زاء و در عوض شین با نقطه سین بی نقطه می گفت بالجمله چیزی برگذشت تا ابو عطاء بیامد و با آن جماعت گفت هیاکم الله و مقصودش حیاکم الله بود و مخرج حاء حطی نداشت آن جماعت نیز بزبان او گفتند مرهبا مرهبا یعنی مرحبا مرحبا آنگاه با وی گفتند تعشی بجای نیاوری گفت قد تعییت یعنی تعشیت آیا نبید دارید گفتند آری پس چندی نبیذ از بهرش حاضر کردند و او چندان بخورد تا شست و ست گشت حماد راویه بدو گفت یا ابا عطا معرفت تو در لغز چگونه است گفت هسن است یعنی حسن است پس حماد این شعر را در لغز جراده انشاد و قرائت کرد

فَمَا صَفْرَاءُ تُكْنَى أُمَّ عَوْفٍ ... كَأَنَّ سُوَيْقَتَيْهَا مِنْجَلَانِ

ابو عطا گفت این لغز در زراده است یعنی جراده حماد گفت راست گفتی آنگاه این شعر را در لغز زج بخواند که بمعنی آهن و بن نیزه است

فَمَا اسْمُ حَدِيدَةٍ فِي الرُّمْحِ تُسْمَى ... دُوَيْنَ الصَّدْرِ لَيْسَتْ بِالسِّنَانِ

ابو عطا گفت زز است یعنی زج است آنگاه این شعر را در لغز مسجدی که در جوار بنی شیطان در بصره واقع است بخواند

اَتَعْرِفُ مَسْجِدًا لِبَنِي تَمِيمٍ ... فُوَيْقَ الْمِيلِ دُونَ بَنِي أَبَانٍ

گفت این مسجد در بنی سیطان یعنی بنی شیطان است حماد گفت احسنت آنگاه تا سحرگاهان در عیش و لذتی نیکو خوش نشستند و خوش گفتند و بخوردند و بخفتند و ابن ابو عطاء در جمله شعرای مجیدین است که گفته و اخرب بود یعنی شکافته گوش در کتاب حماسه مقاطیع نادره از وی مذکور شده است یافعی میگوید ابو عبد الله مکحول مولای بنی هذیل فقیه بشام از جماعتی از صحابه سماع و از جماعتی روایت داشت ابو حاتم گفته است در مملکت شام افقه از مکحول ندیده ام و سعید بن عبد العزیز میگفت مکحول را ده هزار دینار عطا کنید با اینکه با دیگران افزون از پنجاه دینار عطا نمیکرد و هم در امیسال بروایت یافعی در مرآة الجنان قاسم بن عبد الرحمن دمشقی که مردی جبار و فاضل بود و خدمت چهل تن از مهاجرین و انصار را دریافت بدیگر جهان راه برداشت و هم در امیسال بروایت یافعی طلحة بن مطرف همدانی کوفی روی بدیگر سرای نهاد و او را سید القراء میخواندند ابو معشر گوید بعد از وی هیچکس مانند او نیامد

ذکر بعضی مناظرات و مکالمات و احتجاجات حضرت باقر العلوم

سلام الله علیه با علمای معاصرین

از این پیش در کتاب احوال حضرت سید سجاد پاره از احتجاجات و مناظرات حضرت باقر سلام الله علیهما که از امام
زین العابدین روایت فرموده بخود آنحضرت در پاره موارد باز به شهید جای برده بحسب اقتضای مقام مسطور کرده
و نیز درین کتاب مستطاب در ذیل کلمات آنحضرت در مراتب توحید و هنگام سفر شام در مقام خود مذکور شد
و هم ازین بعد انشاء الله تعالی پاره در جای خود مرقوم میگردد و درین مقام نیز آنچه مناسب باشد اشارت میرود
بمنه تعالی و حسن توفیقه در کتاب احتجاج از محمد بن مسلم مرویست که حضرت باقر سلام الله علیه در قول خدایتعالی
وَمَنْ كَانَ فِي هٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ یعنی هرکس در اینجهان کوراست در آن جهان نیز
دیده بصیرتش بی نوراست میفرمود وَمَنْ لَمْ يَدُلَّهُ خَلْقُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَ
النَّهَارِ وَدَوَرَانُ الْفَلَكِ بِالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالْآيَاتِ الْعَجِيبَاتِ عَلَىٰ أَنَّ وَرَاءَ ذٰلِكَ أَمْرًا هُوَ
أَعْظَمُ مِنْهُ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ قَالَ فَهُوَ عَمَّا لَمْ يُعَايِنْ یعنی کسی را که آفریده شدن این آسمانهای بازگون و این زمین
با سکون و این گردشهای گوناگون لیل و نهار و دوران فلک با آفتاب و ماه و آیات عجایب آثار دلالت نکند
بر آنکه در پس آن امریست که از آن بزرگتر است پس چنین کس در آنجهان کوراست فرمود پس چنین شخص از آنچه
معاینه کرده است نابیناتر و از راه راست گمراه تر است ظاهر مقصود چنان مینماید که آدمیزاد از ابتدای خلقت
تا گاهیکه باین جهان درآید در هر عالمی که هست و انتقال بعالمی دیگر میکند عالم بعد از آن عالم که بآن اندر است
عظیمتر و کار او بزرگتر است چنانکه از پشت پدر بر رحم مادر اندر آید و نیز در رحم عوالم چند ادراک نماید هر عالمی را
از عالم پیش عظیمتر است پس باید بنظر بصیرت بنگرد که در این عالم تکلف که درآمد و این آیات بزرگ خلقت
مشاهدت نمود و نیز بدانست که ازین عالم نیز بدر میرود و محل مسکن او عالم دیگر است پس باید نیک معلوم
و مفهوم بدارد که از پس اینجا نیز عالمی ادراک نماید که نسبت باین عالم چون نسبت این عالم بعالم رحم بلکه برتر
و عظیمتر است و از این انقلابات و تحالات نیز دریابد که آنکس که خالق اوست او را برای امری عظیم
بیافریده است پس بحسب استطاعت و نیروی قوای نفسانی و روحانی ساختگی سفر آن جهانی را مهیا
گردد و بیهوده و بغفلت جهان نسپارد و بی زاد و توشه بچنان سفر پرخطر راه نگیرد و بی فروز توحید و فروغ
معرفت خداوند مجید و پیغمبر حمید و امام سعید در دریای پرظلمات و ظلمات هلکات کورانه طی راه ننماید و در لوای
ضلالت بهلاکت نرسد و نیز در آن کتاب از عبدالله بن سنان مرویست که در خدمت حضرت ابی جعفر
علیه السلام حضور یافتم و یکتن از خوارج در خدمتش درآمد و عرض کرد یا ابا جعفر چه چیز را می پرستی فرمود خدای را
عرض کرد او را دیده باشی قَالَ بَلَىٰ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَلٰكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ
الْإِيمَانِ لَا يُعْرَفُ بِالْقِيَاسِ وَلَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ وَلَا يُشْبِهُ بِالنَّاسِ مَوْصُوفٌ بِالْآيَاتِ مَعْرُوفٌ

بِالدَّلَالَاتِ لَا يَجُورُ فِي حُكْمِهِ ذٰلِكَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فرمود پروردگار قهار را با چشم سر
نتوان دیدار نمود بلکه به نیروی حقایق ایمان بچشم سر توان دید و آن ذات مقدس متعال را بهیچ چیز قیاس نتوان کرد
و بحواس ادراک نشاید نمود و با مردمان همشان نتوان شمرد بلکه او را بمخلوقات و مصنوعات و آیات و علامات قدرت
توان دانست و خدای سبحان را در حکم و فرمان جور و ظلم نباشد و جز او خداوندی نیست چون مرد خارجی این
کلمات بشنید بیرون شد و همی گفت خدایتعالی بهتر میداند که رسالت خود را در کدام خانواده فرود آورد و نیز
در آن کتاب از حمران بن اعین مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه از قول خدای عزوجل
وَرُوحٌ مِنْهُ سؤال کردم این روح چیست قَالَ هِيَ مَخْلُوقَةٌ خَلَقَ اللّٰهُ بِحِكْمَتِهِ فِي آدَمَ وَفِي
عِيسَىٰ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فرمود این روحی است آفریده شده که خدایتعالی بحکمت خود در حضرت آدم و در حضرت عیسی
علیهما السلام بیافرید و نیز در آن کتاب مسطور است که نافع بن الازرق بخدمت علی بن الحسین علیهما السلام درآمد
و در حضور مبارکش بنشست و از مسئله چند در حلال و حرام پرسش نمود حضرت ابی جعفر علیهما السلام در عرض کلام خود
فرمود قُلْ لِهٰذِهِ الْمَارِقَةِ بِمَا اسْتَحْلَلْتُمْ فِرَاقَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ سَفَكْتُمْ دِمَاءَكُمْ
بَيْنَ يَدَيْهِ فِي طَاعَتِهِ وَالْقُرْبَةِ إِلَى اللّٰهِ تَعَالَىٰ بِنُصْرَتِهِ فَسَيَقُولُونَ لَكَ إِنَّهُ حَكَّمَ فِي دِينِ اللّٰهِ فَقُلْ لَهُمْ
قَدْ حَكَّمَ اللّٰهُ تَعَالَىٰ فِي شَرِيعَةِ نَبِيِّهِ رَجُلَيْنِ مِنْ خَلْقِهِ فَقَالَ جَلَّ اسْمُهُ فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ
أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللّٰهُ بَيْنَهُمَا وَحَكَّمَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَعْدَ بْنَ مُعَاذٍ فِي بَنِي
قُرَيْظَةَ فَحَكَمَ فِيهِمْ بِمَا أَمْضَاهُ اللّٰهُ أَوَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّمَا أَمَرَ الْحَكَمَيْنِ أَنْ يَحْكُمَا بِالْقُرْآنِ وَ
لَا يَتَعَدَّيَاهُ وَاشْتَرَطَ رَدَّ مَا خَالَفَ الْقُرْآنَ مِنْ أَحْكَامِ الرِّجَالِ وَقَالَ حِينَ قَالُوا لَهُ حَكَّمْتَ عَلَىٰ
نَفْسِكَ مَنْ حَكَمَ عَلَيْكَ فَقَالَ مَا حَكَّمْتُ مَخْلُوقًا إِنَّمَا حَكَّمْتُ كِتَابَ اللّٰهِ فَأَيْنَ تَجِدُ الْمَارِقَةُ تَضْلِيلَ
مَنْ أَمَرَ بِالْحُكْمِ بِالْقُرْآنِ وَاشْتَرَطَ رَدَّ مَا خَالَفَهُ لَوْلَا ارْتِكَابُهُمْ فِي بِدْعَتِهِمُ الْبُهْتَانَ
یعنی باین جماعت مارقه و کسانیکه از دین خود چون تیر از کمان بیرون شدند و از امیرالمومنین علیه السلام روی
برتافتند بگو بکدام حجت و برهان کناری گرفتن از امیرالمومنین را روا شمردید با اینکه از نخست در خدمتش جان بر کف
داشتید و طاعت او را واجب میشمردید و نصرت او را بحضرت احدیت اسباب قربت میدانستید و از خون خویشتن
میگذشتید و در رکاب او و قتال با مخالفان آن حضرت از خون و جان و مال خود چشم بر می گرفتید همانا این مردم
در پاسخ تو خواهند گفت امیرالمومنین در دین یزدان بحکومت حکمین رضا داد یعنی این کار بصواب نبود و تولید
فساد نمود با ایشان بگو همانا خداوند تعالی در شریعت پیغمبرش دو تن از مخلوق خویش را حکم فرموده و میفرماید
چون در میان مرد و زوجه اش مناقشتی و مخالفتی رو دهد پس برانگیزید حکمی را از کسان آن مرد و حکمی را از کسان آن زن
اگر آهنگ اصلاح نمایند خداوند در میان ایشان وفق و وفاق میدهد و رسول خدای صلی الله علیه و آله سعد بن
معاذ را در جماعت بنی قریظه حکم گردانید و سعد بن معاذ در ما بین ایشان بآنچه خداوندش ممضی کرد داشت

حکم نمود آیا نشنیدی که امیر المؤمنین علیه السلام با حکمین فرمان کرد که موافق قرآن حکم نمایند و از قرآن تجاوز نمایند
و نیز شرط نهاد که هر چه بر خلاف قرآن حکم برانند مردود باشد و در آنحال که بعضی بآن حضرت عرض کردند که
ابو موسی را بر نفس خویش حکم ساختی و او بر زیان تو حکم خواهد کرد فرمود من هیچ آفریده را حکم نساختم بلکه کتاب
خدا را حکم فرمودم پس اینجماعت را چگونه کسی را که امر کرده است که بقرآن حکم نمایند و شرط فرموده است
که هر چه مخالف قرآن باشد مردود گردد گمراه میشمارند اگر نه بدعت بهتانی را مرتکب کردند چون نافع بن ازرق
این کلام را بشنید گفت سوگند با خدای هرگز چنین کلامی بگوش من نرسیده و در خاطر من نگذشته است انشاء الله
تعالی سخن راست و حق همین است و دیگر در کتاب مسطور از ابو الجارود مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام
فرمود ای ابو الجارود در حق حسن و حسین علیهما السلام چه میگویند یعنی آنانکه مخالف هستند در باب فرزند بودن
ایشان از رسول خدای صلی الله علیه و آله چه سخن میکنند عرض کردم بر ما انکار میورزند که ایشان پسران رسول خدای
باشند فرمود بکدام چیز بر ایشان احتجاج میورزید یعنی جواب مخالفان را بکدام دلیل و برهان تدارک می نمائید
احتجاج در فرزندی حسنین علیهما السلام — عرض کردم بقول خدای تعالی که در حق عیسی بن مریم میفرماید وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ تا قول خدای وَكُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ
که عیسی را از جانب مادر از ذریهٔ ابراهیم شمرده و هم بقول خدای بر ایشان احتجاج کنیم که میفرماید قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ
أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ فرمود ایشان چه میگویند عرض کردم
میگویند فرزند دختر از ولد است لکن از صلب نیست ابو الجارود میگوید فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ
اللهِ يَا أَبَا الْجَارُودِ لَأُعْطِيَنَّكُمَا مِنْ كِتَابِ اللهِ آيَةً تُسَمِّي لِصُلْبِ رَسُولِ اللهِ لَا يَرُدُّهَا إِلَّا كَافِرٌ ابو جعفر
علیه السلام فرمود ای ابو الجارود سوگند با خدای آیتی از کتاب خدای برای شما باز نمایم که باز نماید حسنین
علیهما السلام از صلب رسول خدای صلی الله علیه و آله هستند و غیر از کسی که کافر باشد او را باز نخواند
عرض کردم فدای تو شوم خداوند در کجا فرموده است فرمود در آنجا که میفرماید حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ
وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ الی قوله وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ یعنی حرام است بر شما نکاح نمودن
زنهای پسران شما که از اصلاب شما هستند پس ای ابو الجارود از این جماعت بپرس آیا برای رسول خدای
صلی الله علیه و آله حلال است که حلیله های حسنین را در نکاح خود در آورد فَإِنْ قَالُوا نَعَمْ فَكَذَبُوا وَاللهِ فَإِنْ
قَالُوا لَا فَهُمَا وَاللهِ ابْنَا رَسُولِ اللهِ لِصُلْبِهِ وَمَا حُرِّمَ عَلَيْهِ إِلَّا لِلصُّلْبِ اگر گویند جایز و حلال است
احتجاج ابی جعفر با جارودی — برای رسول خدای سوگند با خدای دروغ گفته باشند و اگر گویند حلال نیست پس حسن و حسین بخداوند
سوگند که فرزند صلبی رسول خدای هستند و خود بسبب صلب حلیلهٔ ایشان بر آنحضرت حرام شده است یعنی
در کتاب خدای میفرماید مِنْ أَصْلَابِكُمْ و چون حلیلهٔ حسنین بر رسول خدای حرام است معلوم میشود که ایشان
از صلب رسول خدای صلی الله علیه و آله باشند و دیگر در کتاب مسطور از ابان بن تغلب مسطور است
که طاوس یمانی با رفیق خود بطواف خانهٔ خدای در آمد ناگاه حضرت ابی جعفر علیه السلام را که در آنوقت

جوانی نو رسیده بود بطواف بدید با رفیق خود گفت همانا این جوان عالم است چون آنحضرت از طواف فراغت
یافت دو رکعت نماز بگذاشت آنگاه جلوس فراغت یافت دو رکعت نماز بگذاشت آنگاه جلوس فرمود و مردمان
بجمعیتش روی آوردند طاوس با صاحب خود گفت بحضرت ابی جعفر شویم و از مسئله پرسش کنیم که نمیدانم دانشی
بآن دارد یا ندارد پس هر دو تن بآنحضرت شدند و سلام بدادند آنگاه طاوس عرض کرد یا ابا جعفر آیا میدانی
کدام روز بود که یک ثلث مردمان در آن روز بمردند فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمٰنِ لَمْ يَمُتْ ثُلُثُ النَّاسِ قَطُّ إِنَّمَا أَرَدْتَ
رُبُعَ النَّاسِ قَالَ وَكَيْفَ ذٰلِكَ قَالَ كَانَ آدَمُ وَحَوَّاءُ وَقَابِيلُ وَهَابِيلُ فَقَتَلَ قَابِيلُ هَابِيلَ فَذٰلِكَ رُبُعُ
النَّاسِ قَالَ صَدَقْتَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ تَدْرِي مَا صُنِعَ بِقَابِيلَ
قَالَ لَا قَالَ عُلِّقَ بِالشَّمْسِ يُنْضَحُ بِالْمَاءِ الْحَارِّ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ فرمود ای ابو عبد الرحمن هرگز ثلث مردم
نمردند همانا اراده ربع مردم را کرده باشی طاوس عرض کرد این کیفیت چگونه است فرمود آدم و حوا و قابیل
و هابیل این چهار تن بودند یعنی در آنوقت ایشان در جهان بودند پس قابیل هابیل را بکشت و این است ربع
مردمان طاوس عرض کرد براستی فرمودی آنگاه ابو جعفر علیه السلام با طاوس فرمود هیچ میدانی با قابیل
چه کردند عرض کرد ندانم فرمود او را با آفتاب بیاویختند و آب گرم او را نضح میدهند تا قیامت بر پای شود
راقم حروف گوید در این خبر تأمل نشاید بود چه مطابق اخبار کثیره سبب کشتن قابیل هابیل را تزویج خواهر
بطنی او را با هابیل و خواهر بطنی او را با قابیل است و این صورت چگونه است که چهار تن بیش نبودند بلکه کمتر از
شش تن نبوده اند و اگر گوئیم زن را از این شمار خارج شمردند حوا علیها السلام نیز زن است و اگر گوئیم عداوت
و حسد قابیل بهابیل فقط در امر صابیت بوده است و ایشان را حوریه از آسمان بیامد و هم بالین گردید با آن خبرها
بی مانع که حضرت حوا در هر شکم یک پسر و یک دختر توأم فرو نهادی چه نامیم و دیگر در کتاب مسطور مرویست که
وقتی سالم بحضرت ابی جعفر صلوات الله علیه در آمد و عرض کرد باین حضرت شده ام تا در امر این مرد با تو
مکالمت نمایم فرمود کدام عرض کرد علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود در چه امر از امور او عرض کرد در احداث
او یعنی بدعتهای او فرمود بنظر در آور آنچه نزد تو از آنچه رواة از آبای خود باز نموده اند چه استقرار گرفته
سالم نسب رواة را برشمرد آنگاه فرمود ای سالم أَبَلَغَكَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ
سَعْدَ بْنَ مُعَاذٍ بِرَايَةِ الْأَنْصَارِ إِلَى خَيْبَرَ فَرَجَعَ مُنْهَزِمًا ثُمَّ بَعَثَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ بِرَايَةِ الْمُهَاجِرِينَ وَ
الْأَنْصَارِ فَأُتِيَ بِسَعْدٍ جَرِيحًا وَجَاءَ عُمَرُ يُجَبِّنُ أَصْحَابَهُ وَيُجَبِّنُونَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
هٰكَذَا تَفْعَلُ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ حَتَّى قَالَهَا ثَلَاثًا ثُمَّ قَالَ لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا لَيْسَ بِفَرَّارٍ يُحِبُّهُ
اللهُ وَرَسُولُهُ وَيُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ قَالَ نَعَمْ وَقَالَ الْقَوْمُ جَمِيعًا أَيْضًا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَا سَالِمُ إِنْ قُلْتَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَبَّهُ وَهُوَ يَعْلَمُ مَا هُوَ صَانِعٌ فَقَدْ كَفَرْتَ وَإِنْ

قُلْتُ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اَحَبَّهُ وَهُوَ یَعْلَمُ مَا هُوَ صَانِعٌ فَاَیَّ حَدَثٍ تَرَی یعنی آیا تو رسیده است
که رسول خدای صلی الله علیه وآله سعد بن معاذ را با رایت انصار بجنگ اهل خیبر بفرستاد و او برفت و منهزم
بازگشت آنگاه رسول خدای عمر بن الخطاب را با لشکر مهاجر و انصار بفرستاد و سعد را مجروح بیاوردند و عمر
بیامد و اصحاب آنحضرت را بیمناک همی ساخت و ایشان او را دو رهی ساختند چون رسول خدای برانحال
نگران شد فرمود مهاجرون و انصار چنین کنند و این سخن را سه دفعه بفرمود آنگاه فرمود هر آینه درفش
جلادت و سعادت را فردا بمردی دهم که فرار کننده نیست و خدای و رسول او را دوست میدارند و او
خدای و رسول را دوست میدارد سالم و سایرین که حاضر بودند عرض کردند چنین است پس ابوجعفر
علیه السلام فرمود ای سالم اگر گوئی خدای عز و جل علی را دوست میداشت و او بر کار و کردار و افعال
و اقوال آنحضرت دانائی نداشت همانا کافر شده باشی و اگر خدای عز و جل او را دوست میداشت و بر
افعال او و آنچه بجای برد دانا بود پس چه حدث و بدعتی را در حق او ثابت می بینی چون سالم اینکلمات بشنید
عرض کرد دیگر باره بر من اعادت فرمای و آنحضرت اعادت فرمود سالم عرض کرد هفتاد سال است
خدا را بضلالت و گمراهی عبادت کرده ام و هم در آن کتاب و کتاب بحار الانوار از ابو بصیر مسطور است
که گفت چنان بودی که مولای ما ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیهم السلام در حرم جلوس فرمود جماعتی از دوستانش در
حضرتش انجمن بودند ناگاه طاوس یمانی با گروهی از یاران او بخدمت آن حضرت بیامدند طاوس با آنحضرت عرض کرد
آیا رخصت سؤال عنایت میفرمائی فرمود ترا ماذون فرمودیم سؤال کن عرض کرد مرا خبر گوی کدام روز بود
که ثلث مردم هلاک شدند فرمود ای شیخ تو هم نمودی و خواستی بگوئی کدام روز چهار یک مردم هلاک شدند و آن
قضیه در روزی بود که قابیل هابیل را بکشت و ایشان چهار تن بودند آدم و حوا و قابیل و هابیل پس ربع ایشان
هلاک شد طاوس عرض کرد من بخطا رفتم و تو بصواب فرمودی بفرمای از این دو تن کدام یک پدر مردم هستند آیا قاتل
یعنی قابیل یا مقتول یعنی هابیل فرمود هیچیک از این دو تن نبودند بلکه پدر مردمان شیث بن آدم است طاوس
عرض کرد آدم را از چه روی آدم نامیدند قَالَ لِاَنَّهُ رُفِعَتْ طِینَتُهُ مِنْ اَدِیمِ الْاَرْضِ السُّفْلیٰ فرمود
برای اینکه گل او را از ادیم یعنی ظاهر زمین فرودین بیافریدند عرض کرد حوا را از چه روی حوا نام کردند قَالَ لِاَنَّهَا
خُلِقَتْ مِنْ ضِلْعِ حَیٍّ فرمود زیرا که آفریده شد از ضلع حی و زنده یعنی از ضلع آدم عرض کرد بچه علت ابلیس را
ابلیس خواندند قَالَ لِاَنَّهُ اُبْلِسَ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا یَرْجُوهَا فرمود بسبب اینکه از رحمت خدای مأیوس
و مهجور است و بآن امیدوار نیست عرض کرد بچه جهت جن را جن گویند قَالَ لِاَنَّهُمْ اسْتَجَنُّوا فَلَمْ یُرَوْا فرمود
زیرا که اجنه از مردم پوشیده میشوند و دیده نمیشوند و جن را پوشیده میگویند طاوس عرض کرد مرا خبر گوی
از نخست دروغی که از دروغزن آن آشکار شده قَالَ اِبْلِیسُ حِینَ قَالَ اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَ
خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ فرمود اول دروغزن ابلیس بود که در حضرت خدای عرض کرد من از آدم بهترم

احتجاج آنحضرت با طاوس

۱۴
چه مرا از آتش بیافریدی و او را از گل عرض کرد مرا از آن قوم خبر گوی که شهادت بحق دادند و ایشان دروغگویان بودند
قَالَ الْمُنَافِقُونَ حِینَ قَالُوا لِرَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ نَشْهَدُ اَنَّکَ لَرَسُولُ اللهِ وَاللهُ یَعْلَمُ
اِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَاللهُ یَشْهَدُ اِنَّ الْمُنَافِقِینَ لَکَاذِبُونَ فرمود آنگروه که بحق شهادت دادند و دروغگویان هستند
جماعت منافقان هستند در آنحال که در حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله عرض کردند که شهادت میدهیم
که تو رسول خدای هستی و این شهادت را از روی نفاق میدادند و خدا میداند که تو رسول خدائی و راست میگویند
اما در آنچه ادعا می کنند که این سخن را از صمیم قلب و جهت مسلمانی میرانند دروغگویان هستند یعنی از روی قلب تصدیق
ندارند و از جان مسلمان نیستند طاوس عرض کرد مرا از پرنده خبر گوی که یکدفعه پرواز کرد و از آن پیش پرواز نکرد و از آن پس
پرواز نکند و خدایتعالی در قرآن کریم آنرا یاد فرموده است فَقَالَ طُورُ سِینَاءَ اَطَارَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلیٰ بَنِی
اِسْرَائِیلَ حِینَ اَظَلَّهُمْ بِجَنَاحٍ مِنْهُ فِیهِ اَلْوَانُ الْعَذَابِ حَتّیٰ قَبِلُوا التَّوْرٰیةَ وَذٰلِکَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ
وَاِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ کَاَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا اَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمُ الْآیَةَ فرمود این طایر که خدای در قرآن یاد
فرموده است کوه طور بود که خدایتعالی بر فراز سر بنی اسرائیل پرواز داد که هیکه بالی از آن که در آن الوان و انواع عذاب
بود ایشان را بسایه افکند تا ایشان توریه و احکامش را گردن نهادند و این است که خدای عز و جل میفرماید که یاد آور
گاهیکه کوه طور را از بیخ و بن برکندیم و بر بالای سر ایشان بداشتیم مانند سحاب و ایشان را گمان و بیم همی رفت که آن کوه
بر ایشان فرود افتد تا آخر آیه مبارکه طاوس عرض کرد خبر گوی مرا از آن رسولی که خدایتعالی او را برانگیخت و آن
رسول از جنس جن و انس و ملائکه نبود و خدای در قرآنش یاد فرموده است قَالَ الْغُرَابُ حِینَ بَعَثَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ
لِیُرِیَ قَابِیلَ کَیْفَ یُوَارِی سَوْاَةَ اَخِیهِ هَابِیلَ حِینَ قَتَلَهُ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فَبَعَثَ اللهُ
غُرَابًا یَبْحَثُ فِی الْاَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُوَارِی سَوْاَةَ اَخِیهِ فرمود آن رسول که از جنس جن و آدمیان و فرشتگان
نبود کلاغ بود در آن هنگام که خدایش برانگیخت تا بقابیل بنماید و تعلیم کند که چگونه جسد برادرش هابیل را که کشته بود و بر دوش
داشت و متحیر بود چگونه در خاک پوشیده دارد و چنانکه خدای عز و جل میفرماید پس خدایتعالی غرابی را مبعوث داشت
تا زمین را بکند و غرابی دیگر را در خاک بنهفت تا قابیل را تعلیم نماید که جسد برادرش هابیل را چسان در خاک پنهان دارد
عرض کرد خبر گوی مرا از آنکس که قوم خود را بیم و انذار نمود و از نوع جنیان و آدمیان و فرشتگان نبود و خدایتعالی
در کتاب خود مذکور فرموده است قَالَ النَّمْلَةُ حِینَ قَالَتْ یَا اَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاکِنَکُمْ لَا یَحْطِمَنَّکُمْ
سُلَیْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ فرمودی مورچه است در آن هنگام که گفت ای جماعت مورچگان بمساکن و اماکن خود
اندر شوید تا پایکوب لشکر سلیمان نگردید عرض کرد خبر ده مرا از آنکه بروی دروغ بستند و آن از جنس جن و آدمی
و ملک نبود و خدای عز و جل در قرآن یاد فرموده است قَالَ الذِّئْبُ الَّذِی کَذَبَ عَلَیْهِ اِخْوَةُ یُوسُفَ
فرمود گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده است طاوس عرض کرد مرا از آن چیز خبر گوی که اندکش حلال
و بسیارش حرام و در کتاب خدایتعالی مذکور است قَالَ نَهَرُ طَالُوتَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِیَدِهِ

فرمود

فرمود آن نهر طالوت است که در آن هنگام که بنی اسرائیل بر آن عبور کردند خدایتعالی برای آزمایش ایشان آشامیدن از آنرا نهی فرمود و بعد از آن اجازت داد که باندازه یک کف بیاشامند و آن مقدار قلیل را حلال فرمود طاوس عرض کرد مرا خبر فرمای از آن صلوة فریضه که بدون وضو ادا میشود و از آن روزه که مانع اکل و شرب نیست قَالَ اَمَّا الصَّلٰوةُ بِغَيْرِ وُضُوءٍ فَالصَّلٰوةُ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَاَمَّا الصَّوْمُ فَقَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا فَلَنْ اُكَلِّمَ الْيَوْمَ اِنْسِيًّا فرمود اما صلوة بدون وضو درود بر پیغمبر و آل او صلی الله علیه و آله است اما روزه که مانع اکل و شرب نیست آن است که خدایتعالی در قرآن مجید میفرماید که زکریا گفت من در حضرت یزدان نذر کرده ام روزه بدارم پس با هیچ آدمیزادی سخن نمیکنم یعنی مقصود از این روزه دهان بستن از سخن راندن با مردمان است معلوم باد صلوة در لغت بمعنی دعا و درود و صوم بمعنی حبس کردن و دهان باز بستن است و از آن پس صلوة در اصطلاح بمعنی ثانوی بمعنی ادای ارکان مخصوصه و صوم بمعنی روزه داشتن و دهان بربستن از اکل و شرب است و چون درین آیه شریفه هر دو بمعنی اول است این است که امام علیه السلام آنطور بیان فرمود مع الحدیث طاوس عرض کرد خبر ده مرا از آنچه فزودن و کاستن گیرد و از آن چیزی که افزون شود اما نکاهد و از انچه کاستن گیرد لکن افزودن نیابد فَقَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَمَّا الشَّيْءُ الَّذِي يَزِيدُ وَيَنْقُصُ فَهُوَ الْقَمَرُ وَالشَّيْءُ الَّذِي يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ فَهُوَ الْبَحْرُ وَالشَّيْءُ الَّذِي يَنْقُصُ وَلَا يَزِيدُ فَهُوَ الْعُمْرُ حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود اما آن چیزیکه فزودن و کاستن گیرد همانا ماه است که گاهی هلال و گاهی بدر میشود و آن چیزیکه زیاد میگردد و نقصان نمی پذیرد دریاست و آنچیزیکه نقصان میگیرد و فزودن نمی پذیرد همانا ایام عمر و روزگار زندگانی است راقم حروف گوید شاید مراد از بحر مطلق بحار و آب باشد و گرنه گاهی میشود که در بحر بیکران نقصان آید اما مطلق آب را فزایش است چه اگر از نقطه کاهش گیرد و بنقطه دیگر فزایش رود بعلاوه از وصول بارش نیز بجنبش و نمایش بیفزاید و نیز نقصان و اکمال قمر نیز بحسب گردش آن و نمود از افق است و گرنه قمر را افزایش و کاهش نباشد چه در آنحال که در افقی هلال نماید در دیگر افق بدر تمام در آید و کذالک بالعکس بالجمله لختی از صدر این خبر از این پیش مسطور شد و چون باد بناله مربوط بود مکرر گشت و دیگر در کتاب احتجاج از عبدالله بن سلیمان مسطور است که گفت در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام بودم مردی از اهل بصره که او را عثمان بن اعمی مینامیدند عرض کرد حسن بصری چنان گمان میکند که آنانکه علم را کتمان مینمایند گند شکم ایشان دوزخیان را رنجه میدارد فرمود فَهَلَكَ اِذًا مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ وَاللّٰهُ مَدَحَهُ بِذٰلِكَ وَمَا زَالَ الْعِلْمُ مَكْتُومًا مُنْذُ بَعَثَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ نُوحًا فَلْيَذْهَبِ الْحَسَنُ يَمِينًا وَشِمَالًا فَوَاللّٰهِ لَا يُوجَدُ الْعِلْمُ اِلَّا هٰهُنَا یعنی اگر چنین باشد که حسن گفته پس مؤمن آل فرعون که علم خویش و ایمان خود را مکتوم میداشت باید هالک باشد و حال آنکه یزدان تعالی او را بدین صفت مدح میفرماید و از آن هنگام که خدای عز و جل رسول خود نوح علیه السلام را مبعوث فرمود

همه وقت علم پوشیده و مکتوم بود همانا حسن بیمین و شمال دوان و شتابان است یعنی کورانه از هر سوی بدانسوی میشود و بعلم ظاهر میپردازد سوگند باخدای یافته نمیشود علم مگر در اینجا یعنی علم صحیح و دانش حقیقی جز در خدمت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله بدست نیاید و دیگر در کتاب بحار الانوار از عیسی بن عبدالله علوی مروی است که عبدالله بن نافع ازرق میگفت که اگر بدانم در تمامت جهان کسی باشد که بدستیاری مطایا بدو راه سپارم با او مکالمت و مخاصمت نمایم و بتواند بر من ثابت گرداند که علی علیه السلام اهل نهروان را از روی عدل و حق بکشت بسوی او راه میسپارم باوی گفتند بسوی فرزندانش نمیشوی گفت مگر در فرزندان علی عالمی هست گفتند این اول جهل و نادانی تو است که چنین سخن کنی و حال آنکه ایشان فرزند عالم و وارث علم و دانش هستند عبدالله گفت امروز دانای ایشان کیست گفتند محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام است پس عبدالله نافع با جماعتی از صنادید یارانش بار ببست و زمین در نوشت تا بمدینه در آمد و اجازت طلبید تا بخدمت آنحضرت در آید پس بحضرت باقر علیه السلام عرض کردند اینک عبدالله نافع است فرمود او را با من چه کار است با اینکه در تمامت روز از من و از پدرم بیزاری میجوید ابو بصیر کوفی عرض کرد فدای تو گردم این شخص چنان گمان میکند که اگر در تمامت روی زمین و مشرق و مغرب جهان کسی باشد که اشترها او را بوی برسانند و او بروی فائق گردد که علی علیه السلام اهل نهروان را بدون ظلم و ستم بکشت بسویش میگوید ابو جعفر علیه السلام فرمود چنان می بینی که با من مناظرت خواهد نمود عرض کرد آری فرمود ای غلام بیرون شو و بار او را فرود آور و با وی بگو چون بامداد شود بخدمت ما بیا میگوید چون بامداد دیگر در رسید عبدالله بن نافع با صنادید اصحابش بیامدند و ابو جعفر علیه السلام ابناء مهاجرین و انصار را احضار فرمود و جمله را فراهم ساخت آنگاه آنحضرت در دو جامه ممغر یعنی مصبوغ بطین احمر بیرون آمد و چون فلقه قمر بر مردمان روی آورد فَقَالَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مُحَيِّثِ الْحَيْثِ وَمُكَيِّفِ الْكَيْفِ وَمُؤَيِّنِ الْاَيْنِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ اِلَى آخِرِ الْآيَةِ وَاَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَكْرَمَنَا بِنُبُوَّتِهِ وَاخْتَصَّنَا بِوِلَايَتِهِ فرمود سپاس خداوندیرا که نماینده مکان و آفریننده آن و پدید آورنده دهر و زمان و اوست علة العلل و گردانندهٔ آن و نماینده آنست سپاس خداوندیرا که خواب و بیخبری را در حضرتش راه نیست و آنچه در آسمانها و زمین است مخصوص او است و شهادت میدهم که جز او خدائی نیست و گواهی میدهم که محمد بنده او و فرستاده اوست او را برگزید و براه راست هدایت فرمود و سپاس خداوندی که ما را بنبوت خود تکریم و بولایت خود تخصیص داد یَا مَعْشَرَ اَبْنَاءِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْاَنْصَارِ مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ مَنْقَبَةٌ لِعَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلْيَقُمْ وَلْيُحَدِّثْ فرمود ای گروه فرزندان مهاجرین و انصار هر کس منقبتی از علی بن ابیطالب علیه السلام عالم است بپای شود و بپای گذارد پس مردمان بپای شدند و از مناقب و فضایل امیرالمؤمنین فراوان برشته بیان در آوردند عبدالله گفت

من این مناقب را ازین مردم روایت خواهم کرد و حال آنکه بعد از تحکیم حکمین حدیث بر کفر انداده ام با جمله
انجاعت از مناقب آنحضرت مذکور همی ساختند تا در جمله مناقب بحدیث خیبر بدین جستند که رسول خدای
صلی الله علیه و آله فرمود لَاُعْطِيَنَّ الرّايَةَ غَداً رَجُلاً يُحِبُّ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ كَرّاراً
غَيْرَ فَرّارٍ لا يَرْجِعُ حَتّىٰ يَفْتَحَ اللّٰهُ عَلىٰ يَدَيْهِ یعنی عطا میکنم رایت جنگ
فردا بمردی که خدا و رسول را دوست میدارد و خدای و رسولش او را دوست میدارند و در عرصه کارزار غیر
فرار است بر نمیگردد تا خدای بدست او فتح و نصرت عنایت فرماید پس از آن ابو جعفر علیه السلام با عبد الله بن
نافع فرمود در این حدیث چگونی عرض کرد این حدیث مقرون بحق است و هیچ شک و شبهتی در آن نمی‌رود
لکن از آن پس احداث کفر نمود فَقالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ ثَكِلَتْكَ اُمُّكَ اَخْبِرْنِي عَنِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ
اَحَبَّ عَلِيَّ بْنَ اَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَوْمَ اَحَبَّهُ وَ هُوَ يَعْلَمُ اَنَّهُ يَقْتُلُ اَهْلَ النَّهْرَوانِ اَمْ لَمْ يَعْلَمْ
قالَ فَاِنْ قُلْتَ لا كَفَرْتَ قالَ فَقالَ قَدْ عَلِمَ قالَ فَاَحَبَّهُ اللّٰهُ عَلىٰ اَنْ يَعْمَلَ بِطاعَتِهِ اَوْ عَلىٰ اَنْ يَعْمَلَ بِمَعْصِيَتِهِ
فَقالَ عَلىٰ اَنْ يَعْمَلَ بِطاعَتِهِ فَقالَ لَهُ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقُمْ مَخْصُوماً فَقامَ وَ هُوَ يَقُولُ
حَتّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْاَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْاَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالاتِهِ حضرت باقر علیه السلام فرمود
مادر بعزایت بنشیند با من بازگوی که خدای عز و جل دوست میداشت علی بن ابیطالب سلام الله علیه را در
آنروز که دوست میداشت و میدانست که علی اهل نهروان را خواهد کشت یا نمیدانست اگر بگوئی خداوند
عالم نبود همانا کافر شده باشی عبد الله بن نافع عرض کرد خدای عالم بود که علی اهل نهروان را می‌کشد
فرمود خداوند تعالی علی را دوست میداشت که بطاعت خدای کار کند یا بمعصیت او عمل نماید عرض کرد دوست
میداشت که بطاعت او عمل کند حضرت ابی جعفر علیه السلام با او فرمود مخصوماً بپای شو کنایت از اینکه
تو در این مطلب مدعی و در شک و شبهت بودی و هیچکس با تو متفق نبود و اکنون آن شبهت از تو مرتفع شد
پس عبد الله نافع بپای شد و همی این آیه مبارکه قرائت کرد که میفرماید تا روشن کردد و امتیاز یابد برای شما
خیط سفید از خیط سیاه از فجر کنایت از اینکه امام علیه السلام در این مسئله آن گونه دقت و موشکافی
و اقامت حجت و برهان فرمود که راه شک و شبهت برجای نگذاشت و خدای بهتر داند که رسالت خود را
در کدام خاندان قرار بدهد و حاصل الزام امام علیه السلام این است که خداوند تعالی کسی را دوست میدارد
که بطاعتش عمل نماید و علی علیه السلام را ازین روی دوست میداشت که بطاعتش کار میکرد و آنکس را که
بزعم فاسد تو کافر و تمامت اعمالش باطل و بی ثواب است چگونه دوست میدارد و دیگر در کتاب مسطور از زید
شحام مذکور است که قتاده بن دعامه بحضرت ابی جعفر علیه السلام درآمد فرمود ای قتاده توئی فقیه اهل بصره
عرض کرد چنین می پندارند فرمود بمن پیوست که قرآن را تفسیر مینمائی عرض کرد بلی فَقالَ لَهُ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ
السَّلامُ بِعِلْمٍ تُفَسِّرُهُ اَمْ بِجَهْلٍ قالَ لا بِعِلْمٍ فَقالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَاِنْ كُنْتَ تُفَسِّرُهُ بِعِلْمٍ

احتجاج انحضرت با قتاده

فَاَنْتَ اَنْتَ وَ اَنَا اَسْئَلُكَ قالَ قَتادَةُ سَلْ قالَ اَخْبِرْني عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ في سَبَأٍ وَ قَدَّرْنا 163
فيهَا السَّيْرَ سيرُوا فيها لَيالِيَ وَ اَيّاماً آمِنينَ فَقالَ قَتادَةُ ذٰلِكَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بِزادٍ وَ راحِلَةٍ
وَ كِراءٍ حَلالٍ يُريدُ هٰذَا الْبَيْتَ كانَ آمِناً حَتّىٰ يَرْجِعَ اِلىٰ اَهْلِهِ فَقالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ نَشَدْتُكَ
اللّٰهَ يا قَتادَةُ هَلْ تَعْلَمُ اَنَّهُ قَدْ يَخْرُجُ الرَّجُلُ مِنْ بَيْتِهِ بِزادٍ حَلالٍ وَ كِراءٍ حَلالٍ يُريدُ
هٰذَا الْبَيْتَ فَيُقْطَعُ عَلَيْهِ الطَّريقُ فَتَذْهَبُ نَفَقَتُهُ وَ يُضْرَبُ مَعَ ذٰلِكَ ضَرْبَةً فيها
اجْتِياحُهُ قالَ قَتادَةُ اَللّٰهُمَّ نَعَمْ فَقالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَيْحَكَ يا قَتادَةُ اِنْ
كُنْتَ اِنَّما فَسَّرْتَ الْقُرْآنَ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِكَ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ اَهْلَكْتَ وَ اِنْ كُنْتَ
اَخَذْتَهُ مِنَ الرِّجالِ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ اَهْلَكْتَ وَيْحَكَ يا قَتادَةُ ذٰلِكَ مَنْ خَرَجَ
مِنْ بَيْتِهِ بِزادٍ وَ راحِلَةٍ وَ كِراءٍ حَلالٍ يَرُومُ هٰذَا الْبَيْتَ عارِفاً بِحَقِّنا يَهْوانا قَلْبُهُ
كَما قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اجْعَلْ اَفْئِدَةً مِنَ النّاسِ تَهْوي اِلَيْهِمْ وَ لَمْ يَعْنِ الْبَيْتَ
فَيَقُولُ اِلَيْهِ فَنَحْنُ وَ اللّٰهِ دَعْوَةُ اِبْراهيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ الَّتي مَنْ هَوانا قَلْبُهُ
قُبِلَتْ حَجَّتُهُ وَ اِلّا فَلا يا قَتادَةُ فَاِذا كانَ كَذٰلِكَ كانَ آمِناً
مِنْ عَذابِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ قالَ قَتادَةُ لا جَرَمَ وَ اللّٰهِ لا فَسَّرْتُها
اِلّا هٰكَذا فَقالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَيْحَكَ يا قَتادَةُ اِنَّما يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ
حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود از روی علم و دانش قرآن را تفسیر کنی یا بجهل و نادانی عرض کرد از روی
جهل نیست بدستیاری علم است فرمود اگر از در علم تفسیر میکنی همانا توئی یعنی اگر دارای آن مقام و رتبت
باشی که بتفسیر قرآن از روی علم عالم هستی تو آن عالم متوحد و دانشمند متفردی که بمدح و وصف نیازمندی
و شایسته چنان باشد که هرکس در مراتب علمیه بتو رجوع نماید و من از تو سؤال مینمایم قتاده عرض کرد بپرس
فرمود خبر گوی مرا از قول خدای عز و جل در حق مردم سبا که میفرماید و تقدیر کردیم در آن دهات و مزارع و آبادانی
و مراتع سیر نمودن و راه سپردن مردم را سیر کنید و طی راه نمائید در آن دهات شبها و روزها در حالتیکه ایمن
و آسوده باشید قتاده عرض کرد این آیت در حق آنکس باشد که از سرای خویش با زاد و توشه حلال و کرایه حلال بیرون
شود و آهنگ خانه خدای سفر کند چنین شخص از هنگامیکه بیرون میشود تا گاهیکه باهل خویش بازگردد ایمن و آسوده
باشد ابو جعفر علیه السلام فرمود ترا با خدای میخوانم و سوگند میدهم ای قتاده هیچ دانسته باشی که مرد از سرای
خویش با زاد حلال و کرایه حلال آهنگ خانه خدای بیرون شده باشد و در طی راه قطاع الطریق و راهزنان
بروی تاخته باشند و نفقه او را برده بلکه بعلاوه ضربتی بروی رسیده که موجب هلاک او شده باشد قتاده گفت
بار خدایا چنین است ابو جعفر علیه السلام فرمود وای بر تو ای قتاده اگر قرآن را برای و نمایش و گذارش نفس
خویش تفسیر میکنی همانا خود را و آنکس را که بسخن تو رود بهلاکت افکنده باشی و اگر از دیگر مردم اخذ نموده باشی همچنان

فرمود ا

 خویشتن را و آنانکه از تو فرا گیرند تباه نموده باشی و یک ای قتاده کسی ایمن است که از سرای خویش بیرون شود و با زاد و راحله و کریه حلال آهنگ خانه خدای لایزال راه سپارد در حالیکه بحق ما عارف و دلش بمهر ما آکنده باشد چنانکه خدایتعالی در قرآن میفرماید که ابراهیم علیه السلام عرض کرد بگردان دلهای مردمان را که بشتابند و مایل بایشان باشند یعنی مایل و شتابان بسوی ذریه من باشند و نه آن است که مقصود میل قلوب بسوی بیت باشد چه اگر مقصود ابراهیم در دعای خود میل قلوب بسوی بیت بود عرض میکرد میل بده دل ایشان را که شتابان و مایل بسوی بیت باشند بلکه غرض ابراهیم علیه السلام این بود که خدایتعالی بگرداند آن ذریه آنحضرت که در مکه و نزد بیت الله ساکن هستند یعنی پیغمبران و خلفای پیغمبر که قلوب مردمان بایشان گرایان باشد پس حج نهادن وسیله باشد برای وصول یافتن بجانب ایشان و خدایتعالی این دعا را در حق خاتم النبیین و اهل بیت طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین مستجاب فرمود پس دعوت ابراهیم ایشان میباشند بالجمله امام علیه السلام میفرماید سوگند بخدای با ایم آن دعوت ابراهیم علیه السلام که دلش بما گرائیده و حجش پذیرفته شده و الا مقبول نمیشد ای قتاده چون کسیکه حج نهد بر اینحال باشد در روز قیامت از آتش دوزخ آسوده و ایمن بماند چون قتاده این کلمات معجز سمات بشنید عرض کرد سوگند بخداوند البته و لامحاله جز باین طریق این آیت وافی دلالت را تفسیر نکنم ابوجعفر علیه السلام فرمود ویحک ای قتاده کسی بر تفسیر قرآن عارف است که مخاطب بآن باشد یعنی کسانیکه بتفسیر و تاویل قرآن آگاهی دارند که برایشان و خاندان ایشان نازل شده و بایشان در قرآن خطاب شده باشد در تفسیر صافی مسطور است که این حدیث را در نسخ کافی بدینگونه مذکور یافتم لکن چنان نمودار میشود که چیزی از آن ساقط شده باشد زیرا که آنچه قتاده مذکور میدارد بقول خدایتعالی سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ چه در اینجا مذکور نیست که اینَ هِيَ مِنَ الْأَرْضِ و حال اینکه متعلق است بقول خدایتعالی فَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا و همچنین آنچه را امام علیه السلام فرموده است و در آن حدیثی که از حضرت صادق علیه السلام رسیده از سؤال کردن آنحضرت از تفسیر دو آیه مبارکه از ابوحنیفه بر این مطلب که اشارت کردیم دلالت کند و این سقوط را باز نماید و آن حدیث در علل الشرایع و تفسیر صافی مسطور است جمله اش این است که حضرت صادق علیه السلام با ابوحنیفه فرمود فَإِنْ كُنْتَ تَقُولُ وَلَسْتَ كَمَا تَقُولُ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ أَيْنَ ذَلِكَ مِنَ الْأَرْضِ فَقَالَ أَحْسَبُهُ مَا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ الی آخر الحدیث و از این پیش در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام در بیان احوال اصحاب آنحضرت و ابوحمزه ثمالی بهمین تقریب از حضرت باقر علیه السلام حدیثی مذکور گشت معلوم باد که قتادة بن دعامه از مشاهیر محدثین و مفسرین عامه است جزری در کتاب خود میگوید و از این باب است حدیث وَسَأُخْبِرُكُمْ بِأَوَّلِ أَمْرِي دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ وَبِشَارَةُ عِيسَى و مراد از دعوت ابراهیم همان است که خدایتعالی میفرماید وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ و بشارت عیسی علیه السلام این است که یزدان تعالی میفرماید وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ

و دیگر در کتاب بحار الانوار از زراره مسطور است که گفت در کنار حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه نشسته بودم و آنحضرت
دستها کرد زانو بر آورده نشسته و روی با قبله داشت و فرمود آگاه باشید که نظر کردن بطرف قبله عبادت است در اینحال مردی از مردم بجیله که او را عاصم بن عمر میخواندند بخدمت آن حضرت حضور یافت و عرض کرد کعب الاحبار میگفت در هر بامداد کعبه به بیت المقدس سجده می آورد ابوجعفر علیه السلام با عاصم فرمود تو در آنچه کعب گوید چگونه عرض کرد سخن صدق همان است که کعب گوید ابوجعفر علیه السلام فرمود كَذَبْتَ وَكَذَبَ كَعْبُ الْأَحْبَارِ مَعَكَ تو در این کلام خود که مذکور داشتی دروغ گفتی یعنی در اینکه گفتی سخن صدق آنست که کعب الاحبار میگوید و کعب الاحبار نیز در این کلام خود دروغ گفته است و آنحضرت خشمناک شد زراره میگوید هرگز ندیده بودم که آنحضرت در روی کسی بفرماید دروغ میگوید مگر در روی عاصم ثُمَّ قَالَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بُقْعَةً فِي الْأَرْضِ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْهَا ثُمَّ أَوْمَى بِيَدِهِ نَحْوَ الْكَعْبَةِ وَلَا أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهَا آنگاه فرمود خدای عز و جل در روی زمین هیچ بقعه را نیافریده است که در حضرت او از این بقعه مبارکه محبوب تر باشد پس از آن با دست مبارک بطرف کعبه اشارت کرد و فرمود و هم چنین در حضرت خدای عز و جل هیچ بقعه از آن اکرم نیست و دیگر در کتاب مسطور از ابوالقاسم الکانی در شرح حجج اهل السنه مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام در مسجد قاعد بود ابوحنیفه با آنحضرت عرض کرد اجلس یعنی رخصت میدهی تا جلوس نمایم فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْتَ رَجُلٌ مَشْهُورٌ وَلَا أُحِبُّ أَنْ تَجْلِسَ إِلَيَّ امام محمد باقر علیه السلام فرمود تو مردی مشهوری یعنی در السنه ناس بپاره مراتب نامدار باشی و من دوست ندارم با من بنشینی راوی میگوید ابوحنیفه بآنحضرت ملتفت نشد و بنشست آنگاه بآنحضرت عرض کرد تو ای امام فرمودنی عرض کرد همانا قومی در کوفه هستند که تو را امام میپندارند فرمود با ایشان چگونه گفت با ایشان بنویس و خبردار کن قَالَ لَا يُطِيعُونِي قَالَ بِمَا نَسْتَدِلُّ عَلَى مَنْ غَابَ عَنَّا بِمَنْ حَضَرَنَا فَقَدْ أَمَرْتُكَ أَنْ لَا تَجْلِسَ فَلَمْ تُطِعْنِي وَكَذَلِكَ لَوْ كَتَبْتُ إِلَيْهِمْ مَا أَطَاعُونِي فَلَمْ يَقْدِرْ أَبُو حَنِيفَةَ أَنْ يَدْخُلَ فِي الْكَلَامِ فرمود مرا اطاعت نمیکنند همانا برآنکه از ما غایب هستند بآن کسان که حاضرند استدلال مینمائیم و قول ایشان را برای خود در کار آنانکه حاضر نیستند سند میشماریم و از حاضر بغایب پی میبریم همانا من با تو فرمان کردم منشین مرا اطاعت نکردی و همچنین است اگر با ایشان بنویسم فرمان پذیر نشوند چون ابوحنیفه این جواب بشنید قدرت سخن کردن نیافت و دیگر در کتاب مسطور مرویست که عبدالله بن معمر اللیثی بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کرد مرا رسیده که در متعه نمودن فتوی میرانی فَقَالَ أَحَلَّهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَسَنَّهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَمِلَ بِهَا أَصْحَابُهُ فرمود خدایتعالی متعه را در قرآن حلال فرمود و رسول خدای صلی الله علیه و آله سنت نهاد و اصحاب آنحضرت معمول داشتند عبدالله عرض کرد عمر متعه را نهی کرده است فرمود فَأَنْتَ عَلَى قَوْلِ صَاحِبِكَ وَأَنَا عَلَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تو با سخن صاحب خود باش و من بفرمان رسول خدای کار میکنم آن حبور عرض کرد و ترا مسرور میدارد که زنهایت چنین کنند قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَا ذِكْرُ النِّسَاءِ هَهُنَا يَا أَنْوَكُ إِنَّ الَّذِي أَحَلَّهَا فِي كِتَابِهِ وَأَبَاحَهَا لِعِبَادِهِ أَغْيَرُ مِنْكَ وَمِمَّنْ نَهَى عَنْهَا

تَتَكَلَّفَا بَلْ يَسُرُّكَ اَنَّ بَعْضَ حَرَمِكَ تَحْتَ حَائِكٍ مِنْ حَاكَةِ يَثْرِبَ نِكَاحًا قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلِمَ تُحَرِّمُ مَا اَحَلَّ اللّٰهُ قَالَ لَا اُحَرِّمُ وَلٰكِنَّ الْحَائِكَ مَا هُوَ لِي بِكُفْوٍ قَالَ فَاِنَّ اللّٰهَ اَرْتَضَى عَمَلَهُ وَرَغِبَ فِيهِ وَزَوَّجَهُ حُورًا اَفَتَرْغَبُ عَمَّنْ رَغِبَ اللّٰهُ فِيهِ وَتَسْتَنْكِفُ مِمَّنْ هُوَ كُفْوٌ لِحُورِ الْجِنَانِ كِبْرًا وَعُتُوًّا قَالَ فَضَحِكَ عَبْدُ اللّٰهِ وَقَالَ مَا اَحْسَبُ صُدُورَكُمْ اِلَّا مَنَابِتَ اَشْجَارِ الْعِلْمِ فَصَارَ لَكُمْ ثَمَرُهُ وَلِلنَّاسِ وَرَقُهُ حضرت ابی جعفر سلام الله علیهما السلام فرمود ای احمق در اینجا نام زنان از چیست همانا آنکس که در کتاب خود متعه را حلال و برای بندگانش مباح گردانیده از تو و از آنکس که از روی تکلف منهی داشته غیورتر است بلکه سرور میدارد که بعضی از حرم تو در زیر بافنده و جولاهی از بافندگان یثرب بنکاح اندر باشد عرض کرد مسرور نمی شوم فرمود پس از چه روی حرام میگردانی چیزیرا که خدایتعالی حلال گردانیده است عرض کرد حرام نمیشمارم لکن حایک با من کفو و همال نیست فرمود همانا خداوند کار و عمل او را پسندیده میدارد و بدو بنظر رحمت میرود و حوری را با وی تزویج میفرماید آیا تو از آنچه خدای بدو راغب است بیزار میشوی و محض کبر و سرکشی از آنکس که همال حور جنان است استنکاف و استکبار میورزی چون عبدالله این کلام معجز نظام بشنید بخندید و گفت سینه های شما را جز منابت اشجار علم و دانش نمی پندارم همانا بار و ثمر آن اشجار بهره شما گردید و در دست دیگر مردمان جز برگ و ورق نماند و دیگر در کتاب مسطور از ابوحمزه ثمالی رضوان الله علیه مرویست که گفت در مسجد رسول خدای صلی الله علیه و آله نشسته بودم ناگاه مردی بیامد و سلام گفت بعد از آن گفت ای بنده خدای کیستی گفتم مردی از مردم کوفه هستم فرمود باز گوی تا چه حاجت داری گفت آیا ابوجعفر محمد بن علی علیهما السلام را میشناسی گفتم آری تو را با او چه حاجت است گفت چهل مسئله غامض برای پرسیدن از او مهیا ساخته ام تا هر یک را بحق پاسخی گوید با خود دارم و هر یک را باطل دیدم متروک نمایم ابوحمزه میگوید با او گفتم آیا ما بین حق و باطل را تمیز میگذاری گفت آری گفتم اگر عارف ما بین حق و باطل هستی ترا با او چه حاجت است با من گفت ای مردم کوفه شما قومی هستید که تاب و طاقت ندارید هر وقت ابوجعفر را بدیدی با من خبر گوی و هنوز کلام او قطع نشده بود که حضرت ابی جعفر علیه السلام نمودار شد و مردم خراسان و جز ایشان در پیرامون آنحضرت از مناسک حج سؤال میکردند پس آنحضرت برفت تا در مجلس خود جلوس فرمود و آنمرد نزدیک آن حضرت بنشست ابوحمزه میگوید من نیز در جائی نشستم که سخن ایشان را میشنیدیم و جماعتی از مردم در اطراف امام علیه السلام بودند چون از قضای حوائج آنجماعت فراغت یافت و آنها برفتند با آنمرد التفات نمود و فرمود کیستی عرض کرد منم قتادة بن دعامه بصری هستم حضرت ابی جعفر علیه السلام بدو فرمود تو فقیه اهل بصره هستی عرض کرد آری فرمود ویحک ای قتادة بن دعامة اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ خَلْقًا فَجَعَلَهُمْ حُجَجًا عَلَى خَلْقِهِ فَهُمْ اَوْتَادٌ فِي اَرْضِهِ قُوَّامٌ بِاَمْرِهِ نُجَبَاءُ فِي عِلْمِهِ اصْطَفَاهُمْ قَبْلَ خَلْقِهِ اَظِلَّةً عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ بدرستیکه خدای عز و جل خلقی را بیافرید و ایشان را حجتهای خود در میان آفریدگان خود گردانید و ایشان اوتاد زمین و قوام امر پروردگار عالمین و در علم او نجیب و برگزیده اند و خدایتعالی قبل از همه آفریدگان خود ایشان را برگزیده و در یمین عرش خدایتعالی

مناظره آنحضرت با قتادة بن دعامه

گوهرهای مجرد و منزه و مقدس بودند ابوحمزه میگوید قتاده مدتی دراز خاموش بود آنگاه عرض کرد اصلحک الله سوگند با خدای در حضور فقها و ابن عباس فراوان نشستم و در حضور هیچیک از ایشان مضطرب القلب نشدم چنانکه در حضور مبارک مضطرب القلب گردیدم فَقَالَ لَهُ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَتَدْرِي اَيْنَ اَنْتَ بَيْنَ يَدَيْ بُيُوتٍ اَذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَاِقَامِ الصَّلٰوةِ وَاِيتَاءِ الزَّكٰوةِ فَاَنْتَ ثَمَّ وَنَحْنُ اُولٰئِكَ ابوجعفر علیه السلام فرمود هیچ میدانی در چه مقام هستی در پیش روی خانهائی هستی که خدایتعالی دستوری داد یعنی فرمان کرد که عظیم القدر و بلند مرتبه شمارند آن را و یاد کرده شود در آن خانها نام خدا و مقصود ازین بیوت مساجد است که اشرف اماکن است و تسبیح و تنزیه کرده شود ذات احدیت او از آنچه شایسته او نباشد در آن بیوت در بامداد و شبانگاه تسبیح گویند و نماز گذارند در آن مساجد مردانیکه از نهایت استغراق در عبادت و اجتهاد در اطاعت و انقیاد در اوامر حضرت احدیت مشغول نمیسازد و باز نمیدارد ایشان را هیچگونه تجارتی که امید سود بآن رود نه در فروش و نه در خرید از یاد کردن خدایتعالی و بپا داشتن نماز واجب و مندوب و از اداء زکوة مفروضه و مستحبه از حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام مرویست اَنَّهُمْ قَوْمٌ اِذَا حَضَرَتِ الصَّلٰوةُ تَرَكُوا التِّجَارَةَ وَانْطَلَقُوا اِلَى الصَّلٰوةِ وَهُمْ اَعْظَمُ اَجْرًا یعنی اینجماعت کسانی هستند که چون هنگام نماز پدید آید ترک تجارت گویند و بنماز و نیاز روی کنند و اجر و مزد ایشان در حضرت یزدان عظیمترین اجرها باشد بالجمله امام علیه السلام با قتاده فرمود تو در چنین بیوت هستی و ما آن مردمان هستیم که یزدان وصف فرموده است قتاده عرض کرد سوگند با خدای براستی سخن فرمودی خدایتعالی مرا فدای تو گرداند قسم بخداوند این بیوت از سنگ و گل نیست یعنی از علم و دانش و فضل و بینش بر پای شده است آنگاه قتاده عرض کرد از پنیر یعنی حرمت آن و حلال بودن آن خبر گوی امام علیه السلام بخندید و فرمود رَجَعَتْ مَسَائِلُكَ اِلَى هٰذَا آن مسائل که داشتی بهمین راجع شد عرض کرد فراموش نمودم فرمود باکی نیست قتاده عرض کرد بسا میشود که مایه و شیردان حیوان مرده را در پنیر بکار میبرند قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ بِهَا بَأْسٌ اِنَّ الْاِنْفَحَةَ لَيْسَ لَهَا عُرُوقٌ وَلَا فِيهَا دَمٌ وَلَا لَهَا عَظْمٌ اِنَّمَا تَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ ثُمَّ قَالَ وَاِنَّمَا الْاِنْفَحَةُ بِمَنْزِلَةِ دَجَاجَةٍ مَيْتَةٍ اُخْرِجَتْ مِنْهَا بَيْضَةٌ فَهَلْ تَأْكُلُ تِلْكَ الْبَيْضَةَ قَالَ قَتَادَةُ لَا وَلَا آمُرُ بِاَكْلِهَا فَقَالَ لَهُ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِمَ قَالَ لِاَنَّهَا مِنَ الْمَيْتَةِ قَالَ لَهُ فَاِنْ حُضِنَتْ تِلْكَ الْبَيْضَةُ فَخَرَجَتْ مِنْهَا دَجَاجَةٌ اَتَأْكُلُهَا قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا حَرَّمَ عَلَيْكَ الْبَيْضَةَ وَاَحَلَّ لَكَ الدَّجَاجَةَ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَذٰلِكَ الْاِنْفَحَةُ مِثْلُ الْبَيْضَةِ فَاشْتَرِ الْجُبُنَّ مِنْ اَسْوَاقِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ اَيْدِي الْمُصَلِّينَ وَلَا تَسْئَلْ عَنْهُ اِلَّا اَنْ يَأْتِيَكَ مَنْ يُخْبِرُكَ عَنْهُ امام علیه السلام فرمود هیچ باکی در آن نیست زیرا که مایه و شیردان عروقی نیست و هم خون ندارد و برای آن استخوان نباشد یعنی روحی در آن نبوده که از آن خارج شود و حکم میته پیدا کند بلکه از میان سرگینی که در شکنبه است و خون خارج میشود آنگاه فرمود که انفحه یعنی مایه و شیردان

بمنزلهٔ دجاجهٔ مرده ایست که تخمی از آن خارج شود آیا تو آن بیضه را میخوری قتاده عرض کرد میخورم و نه کسی را بخوردن
آن فتوی میرانم ابو جعفر علیه السلام فرمود از چه روی عرض کرد زیرا که از میته است فرمود اگر این تخم را مرغی
در زیر پر بگیرد و مرغی از آن بیرون آید آیا این دجاجه را میخوری عرض کرد بلی فرمود چه چیز بیضه را بر تو حرام و دجاجه را
حلال کردانید آنگاه فرمود انفحه نیز حکم بیضه را دارد و پنیر را از بازار مسلمانان از دست مسلمانان خریداری نما
و از آن مپرس و تفتیش مکن مگر اینکه کسی بیاید و ترا از کار آگاهی دهد مکشوف باد انفحه بکسر همزه و فتح فا و شکنبه
بره و بزغاله را گویند که هنوز علف نخورده باشد و همچنین است منفحه با کسره و انافح جمع آن است صاحب
مجمع البحرین میفرماید انفحه مخففه شکنبه شتر و بزغاله را گویند مادامیکه چیزی نخورده باشد و چون علف بخورد شکنبه اش را
کرش گویند و در لغت معرب انفحه انجدی بکسر همزه و فتح فا و تخفیف و تشدید حاء مهمله بهر دو صورت آمده و کاهی
منفحه نیز گویند و آن چیزیست که از شکم بزغاله بیرون میآید زرد و در پارچه پشمی که با شیر تر کرده باشند فشرده میشود
و مانند پنیر غلیظ میگردد و جز در ذی کرش پدید نمیشود و فرث بمعنی سرگین در شکنبه و جمعش فروث است
و دیگر در کتاب مسطور از احمد بن اسمعیل کاتب از پدرش مرقوم است که حضرت ابی جعفر علیه السلام بمسجد الحرام
درآمد جمعی از قریش بآنحضرت نگران شدند و گفتند این شخص کیست با ایشان گفتند امام و پیشوای مردم عراق
میباشد یکی گفت نیکو چنان است که یکی را بدو فرستند تا سؤالی از وی کند پس جوانی از آنان بخدمت آن حضرت
آمد و عرض کرد یا عم بگوی اکبر کبایر و بزرگترین گناهان کدام است فرمود شرب خمر است پس آنجوان نزد آنجماعت شد
و آن خبر بگذاشت با او گفتند دیگر باره بدو شو پس برفت و دیگر باره بپرسید فَقَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكَ يَا ابْنَ اَخِ
شُرْبُ الْخَمْرِ اِنَّ شُرْبَ الْخَمْرِ يُدْخِلُ صَاحِبَهُ فِي الزِّنَا وَ السَّرِقَةِ وَ قَتْلِ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ
فِي الشِّرْكِ بِاللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اَفَاعِيلُ الْخَمْرِ تَعْلُوا عَلَى كُلِّ ذَنْبٍ كَمَا تَعْلُو
شَجَرُهَا عَلَى كُلِّ شَجَرٍ فرمود ای فرزند برادر آیا با تو نفرمودم که آشامیدن خمر بزرگترین گناهان است
همانا شرب خمر مفاسد بزرگ را تولید نماید و شاربش را بزنا و سرقت و قتل نفسی که خدای حرام فرموده و بشرک آوردن
با خدای عز و جل انباز دارد و افاعیل خمر بر هر معصیتی برتری جوید چنانکه درخت انگور بر هر درختی برتری گیرد و دیگر در
درکتاب مسطور از عبد الله مسکان از زراره مسطور است که گفت در خدمت ابی جعفر علیه السلام بودم مردی نیز از
انصار در حضرتش حاضر بود در اینحال جنازهٔ را بگذرانیدند پس آنشخص انصاری بپای ایستاده و ابو جعفر علیه السلام
قیام نفرمود من نیز با آنحضرت نشسته بماندم و آن مرد انصاری همچنان بایستاد تا آن جنازه را ببردند آنگاه بنشست حضرت باقر
علیه السلام فرمود مَا اَقَامَكَ چه چیز ترا بپای داشت عرض کرد حسین بن علی علیهما السلام را بدیدم که چنین فرمود
فَقَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اللّٰهِ مَا فَعَلَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَا قَامَ لَهَا اَحَدٌ مِنَّا اَهْلَ الْبَيْتِ قَطُّ
فرمود سوگند با خدای حسین علیه السلام چنین نکرده است و هیچیک از ما اهل بیت هرگز برای جنازه یعنی وقتی که جنازه را
می برند بپای نشده است چون انصاری این کلام بشنید عرض کرد اصلحک الله همانا مرا بشک در افکندی

یعنی اینکه فرمودی هرگز چنین چیزی نبوده و حسین علیه السلام بپای نشده مراد از آنچه میدانستم بشک در انداختی چه من چنان
گمان میکردم که اینحال را دیده ام و دیگر در کتاب مسطور در باب نوادر اخبار آنحضرت از منهال بن عمرو مرقوم است که گفت
در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام نشسته بودم ناگاه مردی در خدمت آنحضرت شد و سلام بداد و پاسخ بشنید
آنگاه عرض کرد حال شما چگونه است حضرت باقر علیه السلام فرمود اَوَ مَا آنَ لَكُمْ اَنْ تَعْلَمُوا كَيْفَ نَحْنُ اِنَّمَا
مَثَلُنَا فِي هٰذِهِ الْاُمَّةِ مَثَلُ بَنِي اِسْرَائِيلَ كَانَ يُذَبَّحُ اَبْنَاؤُهُمْ وَ تُسْتَحْيَى نِسَاؤُهُمْ اَلَا وَ اِنَّ هٰؤُلَاءِ
يُذَبِّحُونَ اَبْنَاءَنَا وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَنَا یعنی آیا هنوز وقت آن نرسیده است که شما بدانید حال ما چگونه است
همانا مثل ما در میان این امت مثل بنی اسرائیل است که فرعون پسرهای ایشان میکشت و زنان ایشان را زنده
میگذاشت این امت نیز با ما همین معاملت کنند پسران ما را میکشند و زنهای ما را زنده میگذارند زَعَمَتِ
الْعَرَبُ اَنَّ لَهُمْ فَضْلًا عَلَى الْعَجَمِ فَقَالَتْ لَهُمُ الْعَجَمُ وَ بِمَا ذٰلِكَ قَالُوا كَانَ مُحَمَّدٌ مِنَّا عَرَبِيًّا قَالُوا لَهُمْ صَدَقْتُمْ وَ زَعَمَتْ
قُرَيْشٌ اَنَّ لَهَا فَضْلًا عَلَى غَيْرِهَا مِنَ الْعَرَبِ فَقَالَتْ لَهُمُ الْعَرَبُ مِنْ غَيْرِهِمْ وَ بِمَا ذَاكَ قَالُوا كَانَ
مُحَمَّدٌ قُرَشِيًّا قَالُوا لَهُمْ صَدَقْتُمْ فَاِنْ كَانَ الْقَوْمُ صَدَقُوا فَلَنَا
فَضْلٌ عَلَى النَّاسِ لِاَنَّا ذُرِّيَّةُ رَسُولِ اللّٰهِ مُحَمَّدٍ وَ اَهْلُ بَيْتِهِ خَاصَّةً وَ عِتْرَتُهُ لَا يُشْرِكُنَا فِي ذٰلِكَ غَيْرُنَا
یعنی چنان میدانند مردم عرب که ایشان را بر مردم عجم فضل و فزونی است ایشان عرب گفتند این فضیلت
از چیست گفتند محمد پیغمبر خداوند صمد از ماست و عرب است عجم گفتند بصداقت سخن کردید و طایفهٔ قریش
چنان میدانند که ایشان را بر تمامت طوایف و طبقات عرب برتری و فزونی است سایر اعراب با ایشان
گفتند این سخن از چیست قریش گفتند بعلت اینکه محمد صلی الله علیه و آله قرشی است همه گفتند بصدق و راستی
گویند همانا اگر ایشان در آنچه گفتند صادق هستند پس ما را بر تمامت مردمان فضیلت و برتری است چه ما
ذریت محمد و اهل بیت او هستیم خاصةً و عترت او میباشیم و هیچکس غیر از ما در این مقام و مرتبت با ما شریک
نیست آنمرد چون این کلمات بشنید عرض کرد سوگند با خدای شما اهل بیت را دوست میداریم قَالَ عَلَيْهِ
السَّلَامُ فَاتَّخِذْ لِلْبَلَاءِ جِلْبَابًا فَوَ اللّٰهِ اِنَّهُ لَاَسْرَعُ اِلَيْنَا وَ اِلَى شِيعَتِنَا مِنَ السَّيْلِ فِي الْوَادِي وَ بِنَا يَبْدَؤُ
الْبَلَاءُ ثُمَّ بِكُمْ وَ بِنَا يَبْدَؤُ الرَّخَاءُ ثُمَّ بِكُمْ امام علیه السلام فرمود چون دوستدار ما هستی پس آماده بلا باش
و جلباب بلا بدست گیر و تن را بآن بپوش سوگند با خدا که بلا بسوی ما و بسوی شیعیان ما از آن سیل که در
بیابان شتابان گردد سریع تر است و بلا از نخست بما آشکار شود پس از آن بشما چنگ در اندازد و رخا بما
بدایت آنگاه با شما آشنائی جوید و دیگر در کتاب بحار الانوار مروی است که وقتی مردی بخدمت ابی جعفر
علیه السلام در آمد و قصیدهٔ عرضه داشت که مطلعش این بود عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا اَبَا جَعْفَرٍ امام
علیه السلام دربارهٔ او عطیتی نفرمود آن مرد عرض کرد با اینکه در آنحضرت قصیدهٔ مدحیت آوردم مرحمتی
در حق من مبذول نشد فرمود تو مرا تحیتی که برای اموات شایسته است بگذاشتی مگر نشنیدی قول

شاعر الا طرقتنا آخر اللیل زینب   علیک سلام الله ما فات مطلب   فقلت لها حییت
170 زینب خدنکم   تحیة میت وهو الحی یشرب   بانکه ترا کافی نبود که گوی سلام علیک یا ابا جعفر معلوم باد

که جزری در حدیث علی علیه السلام مذکور داشته است من احبنا اهل البیت فلیعد للفقر جلبابا یعنی هر کس ما اهل بیت را دوست میدارد باید جلباب فقر و درویشی بر تن بیاراید یعنی باید در دنیا زاهد باشد در فقر شکیبائی گیرد چه غنا و توانگری از احوال اهل دنیاست و در میان حب دنیا و حب اهل بیت امکان اجتماع نیست و در خبری دیده ام که شخصی بحضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله عرض کرد خدایرا دوست میدارم فرمود مستعد بلا باش عرض کرد شما را دوست میدارم فرمود مستعد فقر باش و ازین پیش در ذیل مجلدات مشکوة الادب بالتحقیق مخصوص و مشروح بنگارش در آورده ام و حدیث منهال و احتجاج آنحضرت با حسن بصری در ذیل کتاب امام زین العابدین علیه السلام در باب احوال اصحاب آنحضرت و همچنین مکالمه با شیخی که محب اهل بیت علیهم السلام بود و همچنین مکالمه حضرت امام زین العابدین با خضر علیهم السلام در فتنه ابن زبیر که بعضی بحضرت باقر علیه السلام منسوب داشتند مذکور شد

ذکر وقایع یکصد و سیزدهم هجری نبوی صلی الله علیه وآله و قتل عبد الوهاب ابن بخت

ذکر وقایع ۱۱۳ قتل عبد الوهاب بن بخت

در اینسال عبد الوهاب بن بخت مقتول گردید و سبب قتلش این بود که در ارض روم با عبد الله البطال نایره قتال را اشتعال داد و مردمان از بطال انهزام یافتند عبد الوهاب را خون غیرت در عروق حمیت بجوشید و حمله برآورد و همی گفت فرسی جبان تر از تو ندیدم خدای خون مرا بریزد اگر خون ترا نریزم آنگاه خود از سر برگرفت و فریاد برکشید منم عبد الله بن بخت آیا از بهشت گریزان میشوید آنگاه خویشتن را بلشکر دشمن در افکند و بمردی برگذشت که همی واعطشاه گفت عبد الوهاب گفت پیش جوی که سیراب شدن پیش روی تو است پس با آن جماعت مخلوط شد و خود و اسبش کشته شدند

ذکر جنگ مسلمه در بلاد خاقان ترکستان و فتح مداین و حصون و معاودت بجای خود

فتوحات مسلمه در ترکستان ۱۱۳

در اینسال یکصد و سیزدهم بروایت ابن اثیر و طبری مسلمة بن عبد الملک روی بباب الابواب نهاد و لشکریان را ببلاد خاقان متفرق ساخت و شهرها و حصنها بدستش گشوده شد و جمعی را بکشت و اسیر گرفت و بسی جایها را بسوخت و بهر جا که گذشت مردمان آنشهرها روی بصلح کردند و ملکان با سپاه نزدیک او می آمدند و در خدمتش فراهم داوامر و نواهیش را تسلیم شدند تا مردمان جبال منجر بخدمتش مجتمع شدند و خراج گذار گردیدند و با او بشهر باب الابواب آمدند و پسر خاقان ترک مقتول گردید و لاجرم جماعت خزر

171 و خزر ایشان بجمله گرد شدند و چندان مردم انجمن شدند که جز خداوند شمار ایشان را نداند و مسلمه از بلنجر بگذشت و از ایشان خبری نیافت پس با اصحاب خود فرمان کرد تا آتشها برافروختند آنگاه خیام و اثقال ایشانرا بجای گذاشت و با لشکر خود بطور جریده بازشد و ضعیفان را مقدم و شجعان را موخر بداشت و دو منزل یکی را سپردند تا نیمه جان بباب الابواب پیوستند طبری میگوید چون مسلمه بباب الابواب برسید در آنروز در قلعه باب الابواب هزار تن مسکن داشتند از طرخانان که خاقان ایشانرا در آنجا بگذاشته بود مسلمه ایشانرا نیازرد و بگذشت و بحصین شد و در آنجا دو حصار بود و هیچکس را در آنجا نیافت و روی بخاقان نهاد و لشکر کفار روی بمسلمه نهادند و از کفار چندان لشکر جرار انجمن شده بود که شمارش را کس ندانست چون مسلمه از آنحال آگاهی یافت یاران خویش را بفرمود تا آتشها برافروختند و خیمه ها بگذاشتند و بگذشتند و بباب الابواب بازشدند بار جبیه پسر خان ترکستان با مردم خزر با گروهی بسیار روی بدو آوردند چون مسلمه ایشانرا بدید فرمانگذاران جبال را بخواند و با ایشان گفت در این کار چه بینید و با این دشمن چه اندیشید گفتند ما را در این جنگ مقدم بدار چه اگر کافران ما را بکشتند ببهشت جاویدان شویم و اگر مظفر شویم فتح نمائیم مسلمه گفت در مشورت نصیحت کردید آنگاه از جای برجست و سپاه خویش را بیاراست و میمنه و میسره بساخت و فرمانگذاران جبال را در جلو بداشت چون خاقان چهره مسلمه را بدید ببطرخانان و مبارزان روی کرد و گفت اگر امروز برانیم دم دست بیابیم هرگز نیابیم پس طرخانی و سپاهی گران بیرون آمدند و روی بمسلمانان آوردند مروان بن محمد بن عبد الملک اسب برانگیخت و بانگ برزد و گفت ای مسلمانان پدر و مادرم برخی شما باد بحسابت در یک نمائید و سخن مرا بنید که در جنگ سخن بیا راندن از بددلیست و بگروید تا جز در راه خدا شمشیر نزنید پس هر دو سپاه پیش شدند و جنگ برانگیختند این هنگام مروان بن محمد در میمنه لشکر و سلیمان بن هشام در میسره و عباس بن ولید در قلب و هذیل بن زفر در جناح سپاه جای داشتند هر دو لشکر با هم درآویختند حرب سخت و جنگ بزرگ شد و روز بپایان آمد و از هر دو گروه انبوهی بقتل رسیدند اینوقت یکتن از مردم خزر نزد مسلمه شد و مسلمانی گرفت و گفت ایها الامیر خاقان ملک خزر را میخواهی مسلمه گفت در کجاست گفت در آن گردون که برابر تو است و دیبا برآن افکنده اند مسلمه مروان را احضار کرد و گفت آن گردون را که دیبا برآن افکنده اند می بینی گفت می بینم گفت آن گردون خاقان است و خاقان در آنجاست مروان گفت من این کار را کفایت کنم یکی از مسلمانان گفت ایها الامیر این شتاب نه بجا است چه خاقان بدون حراست گروهی از گردان در آن گردون ننشیند تدبیر چنان است که یکتن از مبارزان را برگزینی و لشکری بزرگ بدو گذاری تا بخاقان حمله ور گردد مسلمه گفت رای بصواب است پس ثابت نهرانی را بخواند و هزار مرد نبرد بدو داد و گفت اگر امروز خویشتن را بآن گردون خاقان رسانی از من بسی احسان بینی ثابت با آن هزار تن حمله آورد و نبردی مردانه بکرد و خویشتن را بگردون رسانید و شمشیر بیفکند چنانکه دیبای قبه را چاک داد و بخاقان رسید خان ترکستان گریزان شد و مسلمانان یکباره حمله ور شدند و مردم خزر یکباره پشت بجنگ دادند و مسلمه چندان غنیمت بیافت که اندازه اش بر تصور نیاید پس خمس آن بیرون کرد و بقیه را بمسلمانان بخشید و لشکر برداشت

 و بباب الابواب آمد و در آن قلعه هزار خانه از خزریان جای داشتند مسلمة ایشان را انحصار گرفت و روزی چند بماند
و کاری نساخت و همی‌خواست تا باز گردد مردی از آن در ها نزد او شد و گفت اصلح الله الامیر اگر من این قلعه را با تو سپارم
مال و زن و فرزندان من باز گذاری مسلمة گفت میدهم گفت صد راس گاو و گوسفند با من گذار تا من قلعه را با تو
گذارم مسلمة بفرمود تا آنجمله بدو دادند آن مرد در آن چشمهٔ آب که نوشیروان بن قباد بیرون آورده و بدان قلعه گذار
بود بیامد و مسلمانانرا گفت این جایگاه را بجنید بجنبند و بآب رسیدند آنگاه گفت این گاو و گوسفندها را در این مکان خون
بریزید ایشان چنان کردند و خون با آب روان شد و بدان حصنها و اماکن ایشان برفت و چون بدانست بحوضهای
آنان درآمد بفرمود تا آب را بربستند و بر رود جاری ساختند چون خزریان آن روز حوضهای خویش را پر خون بدیدند
و یکشب بر نیامد که در حوضها کرم افتاد و تشنگی برایشان مستولی گردید آن مرد نزد مسلمة شد و گفت ایها الامیر همانا ایشان
از تشنگی ناچیز شدند اکنون تو لختی پیشتر شو تا ایشان گریزان گردند و قلعه را بگذارند مسلمة چنان کرد و چون شب در رسید
مردم خزر دروازه‌ها برگشودند و بیرون شدند و بگریختند و مسلمانان بقلعه اندر آمدند مسلمة بفرمود تا آن حوضها را
پاک بشستند و آن شهرستان را بر چهار بخش نمود یک بخش را با دمشقیان و یک بخش را با اهل کوفه و بخش سیم را با لشکر جزیره
و چهارم را با سپاه حمص گذاشت چنانکه تا کنون بنام ایشان باز خوانند آنگاه مسلمة مردی را بخواند که اورا فریدن
الاسود الثعلبی گفتند و ولایت باب الابواب را بدو گذاشت و بفرمود تا بر چهار حد شارستان برای غله و اسلحه
جاها بسازند و کنگرها برکشند و دری آهنین بگذارند پس از آن مسلمة آنخان را که در آن شارستان جای بداد
روزی و وجیبه مقرر نمود و از آن پس مروان بن محمد را خلیفه ساخت و خویشتن رو بشام و خدمت هشام بنهاد
و چون خزریان بدانستند که مسلمة بشام مراجعت کرد بشهرهای خویش باز گشتند و از نیروی مروان بن محمد این خبر
بدانست مردمان را انجمن ساخت و بیشتر از چهل هزار مرد عرض داد و بزمین بلنجر شد و از آنجا بارض خزر آمد
و جاهی را بگشت و ستورهای آنها را براند و بشارستان باز شد و زمستان را در آنجا بماند و این غزو را غزو الطین
نام کردند یعنی کارزار گل چه درین غزوه باران فراوان بارید و در این جنگ بود که مروان با لشکریان فرمان کرد
تا دمهای اسبها را ببریدند چه آنچند گل و لای بود که در دم فرو میگرفت زیرا که فصل بهار و باران بسیار و طغیان
آبار و انهار بود بالجمله هشام بن عبد الملک مروان را معزول ساخت و سعید بن عمرو الحرشی را بجای او بفرستاد
و سعید بیامد و در باب الابواب بنشست و همی جنگ نمود و هیچ نیاسود چندانکه چشمهای او را آب سیاه فرو گرفت
و نابینا شد و از حال خود بهشام بن عبد الملک نوشت لاجرم هشام اورا بخواند و مروان را مامور نمود و مروان
با یکصد و بیست هزار مرد کارزار از شام بیرون شد و بارمنیه رفت و نزدیک بردع در مکانیکه آنرا کسال نامند
فرود آمد و بحرب دست گشاد چندانکه فرمانگذاران ارمنیه همه مطیع و منقاد شدند و تمامت بلاد ارمنیه را
مفتوح ساخت آنگاه با آن سپاه که در باب الابواب بودند نامه کرد و ایشان را احضار فرمود پس از آن مروان
منادی کرد و سپاه برگرفت و بدره درشد که باب اللان گویند و همی برفت تا بسمندر رسید و سمندر یکی از

از شهرهای خزر است و اینوقت لشکریان از باب الابواب با مردی که اورا اسید بن لهام میگفتند فرار سیدو این هنگام
یکصد و پنجاه هزار مرد در رکاب مروان انجمن شدند و مروان از آنجا بگذشت و آنشهر را در پس پشت افکند و در کنار
رود سقلاب فرود آمد و از جیل خانه‌های کفار بتاخت و غارت کرد و بکشت و بیست هزار خانه را ویران ساخت این هنگام
بدو خبر آوردند که خان ترکستان مردیرا که هزار طرخانش گفتند با چهل هزار مرد جنگی بحرب او بفرستاده است مروان سرهنگی
از سپاه خویش را برگزید و چهل هزار مرد بدو بداد و بدان راه که هزار طرخان همی آمد بفرستاد و خود از پس او راه برگرفت
و آن دو سپاه کینه‌خواه با هم دچار شدند و کارزار کردند و هزار طرخان را بکشتند و گروهی از سپاهش را اسیر کردند
و غنیمتی بسیار بدست آوردند و مروان از همان مکان باز شد و این خبر بخاقان پیوست و سخت در جزع شد
و فروتن گردید و کس بمروان رسید که تا پایان ملک من در رسیدی اکنون چه خواهی تا آن کنم مروان گفت
آن خواهم که مسلمان شوی و گرنه ترا بکشم و این سلطنت از تو برگیرم و بدیگری بگذارم رسول باز شد و این خبر
با خاقان بگذاشت جواب داد کسی را بمن فرست تا شرایط اسلام را بگوید مروان بن محمد نوح بن السائب که از بنی اسد
بود و عبد الرحمن الخولانی را نزد خاقان فرستاد و این هر دو برفتند و مسلمانی بدو عرض دادند خاقان گفت
می و مردار را بمن حلال کنید عبد الرحمن با نوح گفت من چنان بینم که بر وی حلال کنی تا مسلمانی گیرد آنگاه
گوئی این هر دو حرام است نوح گفت من حلال را حرام و حرام را حلال نکنم و اگر تو مسلمان شوی خون و مردار و
گوشت خوک و می و هر چیزی که در مذهب اسلام حرام است خدای حلال نکند و بر تو حرام باشد پس خاقان
مسلمان شد و مروان او را بشهر خویش بداشت و هدایای او را بپذیرفت و باز گشت و بباب الابواب
آمد و بجانب هشام مکتوب نمود و او را از آن فتح خبر داد و خمس غنایم بفرستاد و آن زمستان در آنجای بایستاد
چون زمستان را بگذاشت عزیمت بر آن برنهاد که بزمین سریر شود پس راه برگرفت و رود جیحون را در نوشت
و بشهری که سنک نام داشت و قلعهٔ سخت استوار و پایدار بود درآمد و یکماه بر در آن قلعه بماند و در فتحش عاجز شد
پس بفرمود تا عمودها از آهن بساختند و چوبها بیاوردند و سیخها براشیدند و چون نماز شام بگفت آن عمودها را
در پس قلعه فرو بردند و لوحها بر سر آنها بربستند و بهم پیوستند و چون بامداد شد چهار هزار مرد با اسلحه تمام بر
سر قلعه برشده بودند و بانگ تکبیر برآوردند و در قلعه را برگشودند و مروان با دیگر یاران بقلعه درآمدند و شمشیر
در نهادند و مبارزان را بجمله دستگیر نمودند و مروان بر در قلعه بنشست و ایشان را یک یک همی بیاوردند و حمله را
گردن بزدند و زنان و فرزندان و اموال و اثقال ایشان را بجمله بیاران بخشید و بفرمود باروی قلعه را
با زمین یکسان ساختند آنگاه بحصنی دیگر روی نهاد که آنرا حصن غمی گویند و بر درش فرود شد و حربی سخت
در میانه بگذشت و فیروز گردید و آن حصن را ویران کرد چون مهتر سریر این خبر بشنید بگریخت و بقلعهٔ دیگر که
استوارتر بود جای کرده مروان سوگند خورد که از در قلعه برنخیزم تا بقلعه در شوم یا بمیرم و مردمان را فرمان داد
تا قلعه در برابر آن بنیان نهادند و یکسال در آنجا درنگ نمود و چون هیچ چاره نیافت برخاست و سر تن

شبت و تن بر کاندرداد پس جامه طباخان بتن بیاراست و عمامه چرکن بر سر نهاد و از خویشتن نامه بر نوشت من
مروان بن محمد الی صاحب سریر اما بعد بدانکه من سوگند خورده ام که تا درین قلعه نیایم و یک نظر در آن نکنم
باز نگردم باید که سوگند مرا راست کنی و عهد و پیمان نهی تا بقلعه درآیم و بیرون شوم پس میان بر بست و نامه
برگرفت و بدر قلعه شد و تنها بایستاد و بار خواست و بقلعه درآمد و نزد ملک بایستاد و نامه بداد ملک نامه را
بترجمان بداد تا برخواند و با ملک باز گفت ملک گفت دستش را بگیرند و در همه قلعه بگردانند تا بنگرد که دیگر
جای نتوان آمد پس مروان را گرد قلعه بگردانیدند مروان بهر طرف نظر همی انداخت تا جائی را بدید که از آنجا
بقلعه توان شد پس با آن مردمان روی کرد و گفت مرا نان دهید تا بخورم که گرسنه ام و همی بترسم مروان بر زند
و من بدو نرسم پس دو گرده نان بدو بدادند و نیز پاره گوشتش بدادند و او را از قلعه بیرون آوردند و مروان
بجایگاه خود باز شد و نامه بمهتر سریر بر نگاشت بدانکه من مروان بن محمد بودم که برسولی نزد تو آمدم و من
آن سوگند که بخوردم راست آوردم و بقلعه درآمدم و همه را بهارا بدانستم و امید وارم که دیگر بار بجنگ کرم
چون مکتوب مروان بدو رسید چندی براندیشید و صلاح در صلح دید و بر پانصد هزار درم و پانصد غلام و کنیزک
و پانصد خروار طعام مصالحت نمود که مروان آنجمله را دریافت داشت و بدر حصنی که حمران نام داشت بیامد
و با مردمان آنجا حرب نمود و آنجماعت گروهی از مسلمانان را بکشتند مروان چون بر این روزگار نگران شد
گفت ای مردمان هر کس از شما بدین قلعه اندر شود او را هزار دینار با کنیزکی ماه دیدار عطا کنم مردی از بنی حیان
برجست و گفت اصلح الله الامیر من اندر میشوم پس در جائیکه کاریزی ساخته بودند بحیلت برفت و بقلعه بر شد
مردمان ناچار قلعه را بدادند مروان آنمرد را هزار دینار بداد و گفت چنانکه خواهی کنیزکی اختیار کن آنمرد کنیزکی
سخت زیبا برگزید و دستش را برگرفت و از قلعه بزیر همی آورد آن کنیزک برجست و آنمرد را ببر درگرفت و خویشتن را
با او از قلعه بزیر افکند چنانکه هر دو بزمین بمردند مروان سخت برآشفت و هر کس در قلعه بود بکشت و از آنپس
پای اصطبار استوار کرد و هر قلعه و حصنی بود بر گشود تا تمامت بلاد حمران گشوده گشت آنگاه بازگشت و بباب
الابواب بازآمد و آن زمستان بپای برد و چون طلایع بهار نمودار گردید قصد ماکذاران جبال را بجمله آهنگ
کرد و ایشان بجز اویس بن سفار که با گروهی از یارانش بیرون از آگاهی مروان بگریخت در خدمتش انجمن شدند
و اویس بر غلامی شبان بگذشت و با یارانش فرمان کرد ازین غلام گوسفندی بستانید ایشان بگرفتند
و اویس بیامد و بجائی بنشست و یارانش پراکنده شدند و هر یک بکاری پرداختند و آن غلام شبان برفت
و تیر و کمان برداشت و از پس درختی تیری بر اویس بیفکند و او را بکشت یارانش چون این بدیدند بترسیدند
و کمر بخشید و غلام در میان دیده شد و این خبر با پدر خود بگذاشت پدرش بمدینة الباب شد و اینداستان را
با اسید بگذاشت اسید بیامد و سر اویس را برداشت و بسوی مروان فرستاد مروان را شگفتی فرو گرفت
و گفت ما چنین می پنداشتیم که صاحب این سر در قلعه است پس بفرمود تا سر اویس را بر چوبی کرده ه

در برابر قلعه بداشتند و ایشان را هیبت و صلابتی فرو گرفت و مردمان قلعه زنهار بخواستند مروان همه را زنهار
بداد و بهمان جای که بودند بحال خود بگذاشت و مقرر فرمود که هر سالی ده خروار طعام بمدینة الباب دهند
و از آن پس مروان برفت و بزمین آذربایجان شد و با مردمان موقان جنگ درافکند و خلقی بسیار بکشت
و بیشتر از ده هزار تن اسیر بیاورد و مسلمانان بجنبید آنگاه بسوی برده روی نهاد و در آنجا فرود شد و تمامت
بلاد آذربایجان و ارمینیه مفتوح و صافی گردید و هیچکس را نیروی مخالفت نبود و بجمله مطیع و منقاد گردید
مکشوف باد که این حکایت بتمامت از تاریخ طبری نقل شد و چون بگرشته بود نخواست انقطاع پذیرد و بملاحظه
ترتیب سنین انفصال جوید.

ذکر قتل عبد الرحمن بن عبد الله امیر اندلس و ولایت عبد الملک بن قطن

در این سال یکصد و سیزدهم عبد الرحمن بن عبد الله الغافقی که از جانب عبیدة بن عبد الرحمن السلمی امارت اندلس
داشت غزو نهاد و چنان بود که هشام بن عبد الملک عبیده را در سال یکصد و دهم بر افریقیه و اندلس ولایت داد
بود چون عبیده بافریقیه آمد نگران شد که مستنیر بن حارث حریشی در صقلیه مشغول غزوات است و در آنجا بماند
تا سورت زمستان نمایان شد پس کوس مراجعت بکوفت و هر کس با وی بود متفرق گردید و مستنیر بدست او
درآمد و عبیده او را محض عقوبت محبوس نمود و بتازیانه بیازرد و او را در قیروان شهره مرد و زن ساخت و از آن پس
عبیده عبد الرحمن بن عبد الله را بر اندلس عمل داد و عبد الرحمن با مردم افرنجه جنگ درانداخت و در اراضی
ایشان بهر طرف بتاخت و غنایم موفوره بدست آورد و از جمله غنایمی که بدست آورد پائی از طلا مرصع و مکلل
بدر و زمرد و یاقوت بود پس آنرا درهم شکست و در میان مردمان قسمت نمود چون این خبر بعبیده رسید
سخت آشفته شد و نامه از در تهدید بدو نوشت عبد الرحمن مردی صالح بود در جواب عبیده نگاشت اما
بعد فَاِنَّ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ لَوْ كَانَتَا رَتْقًا لَجَعَلَ اللّٰهُ لِلْمُتَّقِیْنَ مِنْهُمَا مَخْرَجًا کنایت از اینکه
خدای تعالی راه و مخرج را بر بندگان متقی خود مسدود نداشته است و از آن پس خیمه برکشید و آهنگ جنگ روی
بدیار فرنگ نهاد و بعضی این حکایت را در سال یکصد و چهاردهم نوشته اند و این روایت اصح است بالجمله
کارزار نمود چندانکه خود و آنانکه با وی بودند بفوز شهادت فایز شدند و از آنسوی عبیده با هدایا و کنیزان
و غلامان و دواب و جز آن اشیاء کثیره روی بدرگاه هشام نهاد و از امارت و ولایت استعفا نمود
هشام استعفایش را اجابت فرمود و او را معزول ساخت و چنان بود که بعد از قتل عبد الرحمن بن عبد الله
عبد الملک بن قطن عامل اندلس گردید و از آن پس چون عبیده از امارت افریقیه معزول گردید هشام بن
عبد الملک عبید الله بن الحبحاب را ولایت افریقیه داد و او در مصر والی بود پس در سال یکصد و شانزدهم

عبیدالله بسوی افریقیه شد و ستیر را از زندان آورده و والی تونس کردانید و از آن پس عبیدالله سپاهی را با حبیب بن ابی عبیده تجهیز نمود و بارض سودان روان داشت و چنان برآنجماعت مظفر و منصور کردید که هیچکس بآنگونه ظفر بهره ور نشده بود و هرچه خواستی بدست آورد آنگاه در بحر حرب در افکنده بجای خود بازگشت

سوانح سنه ۱۱۳

ذکر سوانح و حوادث سال یکصد و سیزدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

وفات عدی بن ثابت انصاری

دراینسال عدی بن ثابت انصاری رخت بدیگر جهان کشید و هم دراینسال معاویة بن قرة بن ایاس مزنی

وفات معویة بن قره

پدر ایاس قاضی بصره که در هوش و ذکاء مضروب المثل بود چنانکه ازین پیش مذکور کردید رحل اقامت بدیگر سرای بربست وقتی با معویة بن قرة گفتند پسرت ایاس از بهر تو چگونه است گفت نِعْمَ الْاِبْنُ كَفانی اَمْرَ دُنْیایَ وَفَرَّغَنی لِاٰخِرَتی پسری خوب است چه امر دنیای مرا کفایت کند و برای عبادت و تحصیل

وفات حرام بن سعید

سرای آخرت مرا کفایت و فراغت دهد و نیز دراینسال ابوسعید حرام بن سعید بن محیصه بدرود جهان گفت و هفتاد سال از عمرش سپری شده بود حرام بفتح حاء و راء مهملتین و محیصه بضم میم و فتح حاء مهمله و تشدید

وفات طلحة بن مصرف

یاء حطی و با صاد مهمله است و هم دراینسال طلحة بن مصرف ایامی روی بدیگر جهان نهاد و دیگر عبدالله بن

وفات عبیدالله بن عمیر

عبیدالله بن عمیر اللیثی بدرود روان و وداع جهان گفت و نیز دراینسال عبدالرحمن بن ابی سعید مکنی بابی جعفر

وفات عبدالرحمن بن ابی سعید

بدیگر سرای رهسپر کردید و هفتاد و هفت سال دراین سرای پرملال نغنود و باتصال برده بود و نیز دراینسال وهب بن منبه الصنعانی روی بسرای جاودانی نهاد وی از برادرش همام کوچکتر بود و ایشان پنج برادر بودند همام و وهب و غیلان و عقیل و معقل و بعضی وفات وهب را در سال یکصد و دهم هجری نوشته اند

وفات وهب بن منبه

در رجال ابی علی مسطور است که وهب بن منبه صنعانی برادر همام از ابن عباس و ابن عمر راوی بود و او مردی قاضی و علامه و صدوق و صاحب کتب بود و در سال یکصد و چهاردهم وفات کرد در تاریخ ابن خلکان مسطور است ابوعبدالله وهب بن منبه بن کامل یمانی صاحب اخبار و قصص و عارف باخبار اوائل و قیام دنیا و احوال انبیای عظام صلوات الله علیهم و سیر ملوک بود و میگفت هفتاد و دو کتاب آسمانی را قرائت کرده ام و او را در ترجمه ملوک حمیر و اخبار و قصص و قبور و اشعار ایشان تصنیفی مفید است و از ابوهریره روایت داشته و او از جمله ابناء معدود است و معنی قول عرب که گویند فلان من الابناء این است که ابومرة سیف بن ذی یزن حمیری صاحب یمن در آنحال که مردم حبشه بر مملکتش مستولی شدند بدرکاه انوشیروان عادل روی نهاد و از ملک الملوک عجم امداد طلبید چنانکه در تواریخ بتفصیل مذکور است شاهنشاه ایران هزار و پانصد تن سوار بسرداری وهرز با وی روان داشت و ایشان بجانب یمن شدند و لشکر حبشه را منهزم ساخته از بلاد یمن بیرون کردند و سیف بن ذی یزن و وهرز در یمن بماندند و چهار سال بگذرانیدند و چنان بود که سیف بن ذی یزن جماعتی از سیاهان حبشه را برای خدمت خویش

جداشته بود روزی در شکارگاه او را تنها یافته بکشتند و خود بشواهق جبال فرار کردند یاران سیف چون بدانستند در طلب ایشان برآمده جملگی را بدست آورده بقتل رسانیدند و از آن پس سلطنت مستقله در یمن نماند و در هر ناحیه مردی از یمن چون ملوک طوایف حکمران طایفه کردید تا زمان اسلام فرا رسید بالجمله آن لشکر فرس که در یمن وطن جستند در آنجا زن و جفت و مصاحبت نمودند و فرزندان بیافتند و فرزندان ایشان و نتایج ایشان را ابناء نامیدند چه از ابناء این جماعت فرس بودند و طاوس بن کیسان یمانی نیز از آنجمله است وفات وهب مذکور

وفات طاوس بن کیسان

بقولی در سال یکصد و دهم و بروایتی چهاردهم و بقولی یکصد و شانزدهم در صنعاء یمن روی داد در آنوقت نود سال و بروایتی هشتاد سال روزگار شمرده و هم دراینسال حر بن یوسف امیر موصل وفات نمود و در گورستان قریش

وفات حر بن یوسف

که در موصل است مدفون کردید و این قبرستان محاذی سرای او که معروف بمنقوشه است بود و وفاتش در شهر ذی الحجه روی داد و هشام بن عبدالملک ولید بن تلید عبسی را بجای او منصوب ساخت و او را فرمان کرد که در اتمام نهری که در شهر حفر میکردند مجاهدت نماید ولید در آن امر شروع نمود و اهتمامی تام بعمل آورد و هم دراینسال

احوال داعیان بنی عباس

معاویة بن هشام در ارض روم جنگ در افکند و در ناحیه مرعش ساختگی حرب کرد آنگاه مراجعت نمود و هم دراینسال جماعتی از داعیان دولت بنی عباس بخراسان روی نهادند چند مردی از ایشان را بگرفت و بکشت و گفت هر کس از ایشان بدست بیاید خونش هدر باشد و دراینسال سلیمان بن هشام بن عبدالملک و بقولی

حج نمودن سلیمان بن هشام

ابراهیم بن هشام بن اسمعیل مخزومی مردمان را حج اسلام بگذاشت و عمال و فرمانگذاران ممالک همانکسان بودند که ازین پیش مذکور شدند و هم دراینسال بروایت یافعی در مرآة الجنان شهر بن حوشب بدیگر جهان شتافت

وفات شهر بن حوشب

و ازین پیش بوفات او اشارت شد و نیز دراینسال کرکوارستیم که پاپ بود در اروپا جلوس نمود و نیز دراینسال

جلوس گرگوار سیم

مالک بن شعیب و عبدالوهاب در سواس از خاک روم کشته شد چنانکه بقتل عبدالوهاب بن بخت اشارت رفت و چون بشهادت مالک اشارت نشد در اینجا مرقوم افتاد

قتل مالک بن شعیب

ذکر پاره مناظرات و مجاری اوقات اصحاب حضرت باقر علیه السلام و خود آنحضرت با خلفاء و پاره معاصرین آن حضرت

مجاری اوقات آنحضرت و اصحاب او

ازین پیش پاره از مکالمات و مجاری حالات شرافت آیات حضرت باقر علیه السلام با عمر بن عبدالعزیز و هشام بن عبدالملک سبقت نگارش یافت و از احتجاجات آنحضرت نیز لختی سمت گذارش گرفت هم اکنون از برخی مکالمات و مناظرات اصحاب آنحضرت و خود آنحضرت با خلفای معاصرین و علمای روزگار همایونش مسطور میگردد در کتاب بحار الانوار از ابوبصیر مسطور است که در خدمت حضرت باقر سلام الله علیه بودیم حمران نیز در حضرتش حاضر بود ناگاه غلامی از وی بخدمتش درآمد و عرض کرد فدای تو کردم اینک عکرمه در سکرات مرگ و غمرات موت است و عکرمه برای و مذهب خوارج بود و بحضرت ابی جعفر علیه السلام انقطاع داشت

 امام علیه السلام فرمود نگران من باشید تا با شما باز شوم عرض کردم لبیک و چیزی بر گذشت که آنحضرت مرا طلب فرمود
فَقَالَ اَمَا اِنِّی لَوْ اَدْرَکْتُ عِکْرِمَةَ قَبْلَ اَنْ تَقَعَ النَّفْسُ مَوْقِعَهَا لَعَلَّمْتُهُ کَلِمَاتٍ یَنْتَفِعُ بِهَا وَلٰکِنِّی
اَدْرَکْتُهُ وَقَدْ وَقَعَتِ النَّفْسُ مَوْقِعَهَا فرمود همانا اگر عکرمه را از این پیش که کارش از کار بگذرد و جانش بدانجا که باید
برسد جای گیرد دریافته بودم کلماتی بدو تعلیم میکردم که برای آخرتش سودمند باشد لکن وقتی اورا دریافتم
که جانی در تن نداشت عرض کردم فدای تو شوم این کلام چه بود فَقَالَ هُوَ وَاللّٰهِ مَا اَنْتُمْ عَلَیْهِ فَلَقِّنُوا مَوْتَاکُمْ
عِنْدَ الْمَوْتِ شَهَادَةَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَالْوَلَایَةَ فرمود سوگند با خدای همان است که شما بر این عقیدت
هستید پس تلقین کنید موتی خود را بشهادت بوحدانیت خدا و ولایت ائمه هدی و دیگر در کتاب مسطور از
سلیمان بن اللبان مرقوم است که حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمود اَتَدْرِی مَا مَثَلُ الْمُغِیرَةِ بْنِ سَعِیدٍ هیچ میدانی
مثل و نظیر مغیرة بن سعید چیست عرض کردم ندانم قَالَ مَثَلُهُ مَثَلُ بَلْعَمَ الَّذِی اُوتِیَ الْاِسْمَ الْاَعْظَمَ
تحقیق در حال مغیرة بن سعید
الَّذِی قَالَ اللّٰهُ آتَیْنَاهُ آیَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاَتْبَعَهُ الشَّیْطَانُ فَکَانَ مِنَ الْغَاوِینَ فرمود مثل او
مثل بلعم باعورا است که اسم اعظم باو عطا شد و خدای در حق او میفرماید دادیم باو علمهای آیتهای مارا یعنی علم
بکتب منزله و اسم اعظم را پس بسبب کفر و عناد طبیعی بیرون آمد و اعراض کرد از آن و کافر گردید و با شیطان ملحق شد
و سرانجام آن رانده آیات و حجات در شمار گمراهان گردید بالجمله مقصود این است که مغیرة بن سعید نیز که بر پاره
مطالب دانا و بر مراتب و مقامات و مناقب و فضایل خاندان رسالت پناه بود سرانجام بکفر و نفاق رفت
و با شیطان الحاق پذیرفت چنانکه بلعم باعور که بر کتب سماوی و اسم اعظم آگاهی و باستجابت دعوات مفاخرت
داشت سرانجام بوسوسه زوجه خویش فریفته حطام دنیوی گردید و نهی خدای تعالی را بچیزی نشمرد و در حق بنی اسرائیل
حیلت کرد و ایشان را بفنا راه نماگشت و در مکافات این کردار زبانش چون سگ از دهان بیرون آمد
و چون سگ نفس همیزد تا بقتل رسید چنانکه خدای تعالی در صفت او فرماید مَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ اِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ
یَلْهَثْ اَوْ تَتْرُکْهُ یَلْهَثْ یعنی صفت او در دنائت و خست چون صفت سگ است اگر برانی او را زبان از دهان
بیرون افکند یا او را بگذاری همچنان از دهان بیرون افکند یعنی همانطور که سگ باین صفت است بلعم باعور
یا امیة بن صلت ثقفی شاعر که از کتب سماوی بر بعثت رسول خدای صلی الله علیه و آله آگاهی یافته و از آن پس
بسبب بغض و حسد کافر شد و از کوشه خاطر خویش محو و منسی داشت و بقولی ابو عامر بن نعمان صیفی راهب که پیغمبر
او را فاسق لقب کرد بآن صفت باشد در منهج الصادقین از حضرت باقر العلوم اولین و آخرین صلوات الله
علیهم اجمعین مرویست که خدای تعالی مثل زد برای کفار بلعام بن باعورا را که هوای نفس خویش را بر زهد و صلاح
برگزید و این بلعام از شهر بلغار بود و سالف پادشاهی آذیار داشت مع القصه شرح حال او مفصلاً در کتاب
ناسخ التواریخ و دیگر کتب احادیث و اخبار مسطور است و دیگر در بحار الانوار از کتاب اعلام الدین دیلمی
مسطور است که وقتی مردی با عبدالملک بن مروان گفت اگر مرا امان دهی با تو مناظرت کنم گفت در امان هستی

آنمرد گفت خبر گوی مرا از این سلطنت و امارت که بتو رسید آیا از جانب خدای و رسول خدای منصوص شده است
گفت نی گفت آیا امت اجتماع نموده اند و بامارت تو رضا داده اند گفت نی گفت آیا بیعتی از تو بر گردن داشتند
و در این امر ناچار بودند عبدالملک گفت نداشتند گفت آیا اهل شوری ترا اختیار کردند گفت نی گفت آیا نه این است
که بر امور ایشان بقهر و غلبه دست یافتی و در اموال ایشان خویشتن را بر ایشان بر گزیدی گفت چنین است
قَالَ فَبِاَیِّ شَیْءٍ سُمِّیتَ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَلَمْ یُؤَمِّرْکَ اللّٰهُ وَلَا رَسُولُهُ وَلَا الْمُسْلِمُونَ آنمرد گفت
اگر اینجمله هیچیک نیست پس بکدام سند و برهان امیرالمؤمنین نام یافتی با اینکه نه خدای و نه رسول خدای و نه آنحضرت
و نه گروه مسلمانان ترا بر خویشتن امارت دادند چون عبدالملک این سخن بشنید سخت برآشفت و گفت
اخْرُجْ مِنْ بِلَادِی وَاِلَّا ضَرَبْتُ عُنُقَکَ از بلاد من بیرون شو والا سرت بر گیرم آنمرد گفت جواب مردم عادل چنین نبوده و نیست و این پاسخ از روی
عدالت و انصاف نیست آنگاه از حضور او بیرون شد و دیگر در کتاب مسطور از ابوحمزه ثمالی مذکور است
که گفت حدیث راند مرا کسیکه نزد عبدالملک بن مروان حاضر بود که هنگامیکه عبدالملک مردمان را خطبه میراند و چون در
قرائت خطبه بتلاوت موعظه پرداخت مردی بدو برخاست فَقَالَ لَهُ مَهْلًا مَهْلًا اِنَّکُمْ تَأْمُرُونَ وَلَا تَأْتَمِرُونَ
وَتَنْهَوْنَ وَلَا تَنْتَهُونَ وَتَعِظُونَ وَلَا تَتَّعِظُونَ اَفَاقْتِدَاءً بِسِیرَتِکُمْ اَمْ طَاعَةً لِاَمْرِکُمْ فَاِنْ قُلْتُمْ
اقْتِدَاءً بِسِیرَتِنَا فَکَیْفَ یُقْتَدَی بِسِیرَةِ الظَّالِمِینَ وَمَا الْحُجَّةُ فِی اتِّبَاعِ الْمُجْرِمِینَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مَالَ
اللّٰهِ دُوَلًا وَجَعَلُوا عِبَادَ اللّٰهِ خَوَلًا وَاِنْ قُلْتُمْ اَطِیعُوا اَمْرَنَا وَاقْبَلُوا نُصْحَنَا فَکَیْفَ یَنْصَحُ غَیْرَهُ مَنْ لَمْ یَنْصَحْ
نَفْسَهُ اَمْ کَیْفَ تَجِبُ طَاعَةُ مَنْ لَمْ تَثْبُتْ لَهُ عَدَالَةٌ وَاِنْ قُلْتُمْ خُذُوا الْحِکْمَةَ مِنْ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهَا وَ
اقْبَلُوا الْعِظَةَ مِمَّنْ سَمِعْتُمُوهَا فَلَعَلَّ فِینَا مَنْ هُوَ اَفْصَحُ بِصُنُوفِ الْعِظَاتِ وَاَعْرَفُ بِوُجُوهِ اللُّغَاتِ مِنْکُمْ
فَتَزَحْزَحُوا عَنْهَا وَاَطْلِقُوا اَقْفَالَهَا وَخَلُّوا سَبِیلَهَا یَنْتَدِبْ لَهَا الَّذِینَ شَرَّدْتُمُوهُمْ فِی الْبِلَادِ وَنَقَلْتُمُوهُمْ
عَنْ مُسْتَقَرِّهِمْ اِلَی کُلِّ وَادٍ فَوَاللّٰهِ مَا قَلَّدْنَاکُمْ اَزِمَّةَ اُمُورِنَا وَحَکَّمْنَاکُمْ فِی
اَمْوَالِنَا وَاَبْدَانِنَا وَاَدْیَانِنَا لِتَسِیرُوا فِینَا بِسِیرَةِ الْجَبَّارِینَ غَیْرَ اَنَّا بُصَرَاءُ بِاَنْفُسِنَا لِاسْتِیفَاءِ
الْمُدَّةِ وَبُلُوغِ الْغَایَةِ وَتَمَامِ الْمِحْنَةِ وَلِکُلٍّ قَائِمٍ مِنْکُمْ یَوْمٌ لَا یَعْدُوهُ وَکِتَابٌ لَا بُدَّ
اَنْ یَتْلُوَهُ لَا یُغَادِرُ صَغِیرَةً وَلَا کَبِیرَةً اِلَّا اَحْصَاهَا وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ
آنمرد با عبدالملک گفت آهسته باش و آرام گیر همانا شما مردمان را بمعروف امر می کنید و خود معروف کار نمی کنید
و از منکر نهی مینمائید و خود مرتکب میشوید و بمحاسن شیم و محامد اخلاق و محاسن افعال موعظت می گوئید
و خویشتن پند و نصیحت نمیگیرید آیا اینجمله بسبب اقتداء بسیرت و پیروی بروش شما باشد یا برای اطاعت امر شما
خواهد بود اگر گوئید برای اقتداء بسیرت و پیروی بروش شما باشد یا برای اطاعت امر شما خواهد بود اگر گوئید
برای اقتداء بسیرت ماست چگونه بکردار و رفتار و اطوار ستمکاران و ظالمان همعنان توان بود و چه برهان
و چه حجت در متابعت مجرمان اقامت توان کرد که مال خدا را بظلم و ستم فراهم کنند و بهوای نفس خویشتن

در کار خود و مطوعان نفوس خبیثه خود بکار بندد و از اهلش باز گیرند و بندگان خدای را خدمت کاران خود
گردانند و اگر گوئید امر ما را اطاعت کنید و نصیحت ما را بپذیرید چگونه کسی دیگران را پند و موعظت کند با اینکه خویشتن را
آماده پند و اندرز نکرده اند و چگونه واجب میشود فرمان برداری کسیکه عدالتش ثابت نیست و اگر گوئید شما را با این
سخنان چکار و با این اندیشها چه حاجت بلکه دانش و حکمت را از هر کجا بیابید ماخوذ دارید و نصیحت را از هر زبان
بشنوید و بکار بندید و بگوینده و محل منکر نگرید پس شاید در میان ما کسی باشد که در صنوف مواعظ و وجوه لغات
از شما فصیح تر است پس واجب میکند که شما از این امور که نه در خور آن هستید کناری جوئید و این اقفال را که بحکومت
و معدوان بر ابواب مروت و دانش بر زده اید باز گشائید و سنگلاخ راه نکردید و با اهلش باز گذارید تا آنانکه بیرون کرده
کردید ایشان را در بلاد و امصار و بیرون کردید آنها را از مستقر و مقام خود به بیابانها و جبال اجابت نمائید
و بحق و عدل و خوشنودی خدای و رسول کار فرمائید و مردمان را از ضلالت بهدایت دلالت فرمائید
و براه راست و رشادت باز رسانند سوگند با خدای از زمام امور خویش را با شما باز نگذاشتیم و شما را در اموال
و ابدان و ادیان خویشتن حکومت ندادیم که با ما بسیرت و روش جبابره و فراعنه کار کنید یعنی نه آن است
که شما را نشناخته باشیم و زمام امور را بکف شما از روی تسلیم و رضا نهاده باشیم و ساکت و صامت نشسته باشیم
لکن ما نفوس خویشتن باستیفاء مدت و بلوغ غایت و تمام محنت بنا بیاسائیم یعنی میدانیم که تقدیر ایزدی
بکیفیت بر ما بر این نسق رفته است و شما را هر یک مدتی معین و زمانی معلوم است که بایستی بقهر و غلبه
و ظلم و ستم فرمان گذار امم و سلطان اهل عالم باشید و از آنچه مقرر است ساعتی بیش و کم نشود و آنچه در قلم
تقدیر نگارش یافته البته باید ملاقات شود و هیچ صغیره و کبیره نباشد جز آنکه آن مکتوبش احصا نماید
و زود است که بدانند آنکسان که ظلم و ستم راندند در کدام جایگاه منزل و ماوا خواهند یافت ابوحمزه میگوید
پس بعضی از اصحاب دولت بر خاستند و آنمرد را ماخوذ داشتند و آن روز پایان عهد ما با او بود و ندانستیم
از آن پس حالت او بر چگونه گذشت و دیگر در بحار الانوار از ابوالحسن لشکری از عمرو بن العلا مرویست گفت
از یونس نحوی لغوی شنیدم میگفت در مجلس خلیل بن احمد عروضی حاضر شدم خلیل گفت وقتی در مجلس
ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان حضور داشتم و آن ملعون در سب علی علیه السلام جسارت می نمود
و در ارکان مناقبش که ثلمه پذیر نیست میخواست ناگاه مردی اعرابی بدو نمایان شد که بر ناقه سوار بود و از
سرعت حرکت و تندی شتاب از بن گوشهای ناقه خون همی فرو چکید چون ولید او را بر آنحال بدید
گفت این اعرابی را رخصت بدهید چه من میدانم که بآهنگ ما آمده است پس اعرابی بیامد و ناقه را
عقال نهاد و دستوری بخواست و قصیده که هیچ گوشی بآن جودت و فصاحت نشنیده بعرض
رسانید تا بدین شعر خود رسید

وَلَمّا اَن رَاَیتُ الدَّهرَ آلی — عَلَیَّ وَلَجَّ فی اِضعافِ حالی

وَفَدتُ اِلَیکَ اَبغی حُسنَ عُقبی — اَسُدُّ بِها خَصاصاتِ العِیالِ
وَ فاملَةٍ اِلی مَن قَد رَآهُ — یَؤُمُّ وَمَن یُرَجّی لِلمَعالی
فَقُلتُ اِلَی الوَلیدِ اَؤُمُّ قَصداً — وَقاهُ اللهُ مِن غِیَرِ اللَّیالی
هُوَ اللَّیثُ الهَصُورُ وَشِبلُ باسٍ — هُوَ السَّیفُ المُجَرَّدُ لِلقِتالِ
خَلیفَةُ رَبِّنا الدّاعی عَلَینا — وَذُو المَجدِ التَّلیدِ اَخُو الکَمالِ

چون این اشعار را ولید بشنید بپسندید و او را عطائی جمیل بگذاشت و با او گفت یا اخا العرب همانا مدیحه ترا
پذیرفتار شدیم و جایزه ترا نیکو بگذاشتیم هم اکنون برای خوشنودی ما باید علی ابوتراب را هجو کنی چون اعرابی
این سخن بشنید مانند شیر درنده غرنده گشت و از سینه نفیر بر آورد و چون شتر شتابنده بر جست و با کمال خشم و ستیز
گفت وَاللهِ اِنَّ الَّذی عَنَیتَهُ بِالهِجاءِ لَهُوَ اَحَقُّ مِنکَ بِالمَدیحِ وَاَنتَ اَولی مِنهُ بِالهِجاءِ سوگند
با خدای آنکس را که آهنگ هجو او را کردی از تو بمدح سزاوار تر است و تو خود در خور هجا باشی حاضران مجلس
بر آشفتند و با اعرابی گفتند خاموش باش که خدای خیر و برکت از تو برگیرد اعرابی گفت بر چه امیدوار کنید
و بچه بشارت گوئید نه سخنی ناپذیر گفتم و نه کلامی بغلط راندم و نه براهی غلط رفتم بلکه چون علی بن ابی طالب
علیه السلام بر ولید تفضیل دادم که در فضل و فضیلت بر وی اولویت دارد اَلَّذی تَجَلبَبَ بِالوَقارِ وَنَبَذَ
الفَنادَ وَعافَ العارَ وَعَمَدَ الاِنصافَ وَاَبَدَ الاَوصافَ وَحَصَّنَ الاَطرافَ وَتَاَلَّفَ الاَشرافَ
وَاَزالَ الشُّکُوکَ فِی اللهِ بِشَرحِ مَا استَودَعَهُ الرَّسُولُ مِن مَکنُونِ عِلمِ الَّذی نَزَلَ بِهِ النّامُوسُ
وَحَبا مِن رَبِّهِ وَلَم یَغتَرَّ طَرفاً وَلَم یَصمُتَ اَلفاً وَلَم یَنطِق خَلفاً الَّذی شَرَفُهُ فَوقَ شَرَفٍ
وَسَلَفُهُ فِی الجاهِلِیَّةِ اَکرَمُ مِن سَلَفِهِ لا تُعرَفُ المَکرُماتُ فِی الجاهِلِیَّةِ اِلّا بِهِم وَلَا الفَضلُ اِلّا
فیهِم صِبغَةُ مَنِ اصطَفاها اللهُ وَاختارَها فَلا یَغتَرُّ الجاهِلُ بِاَنَّهُ قَعَدَ عَنِ الخِلافَةِ بِمُثابَرَةِ مَن ثابَرَ
عَلَیها وَجالَدَ بِها وَالتِّلادِ لِلمارِقَةِ وَالاَعوانِ الظّالِمَةِ یعنی علی علیه السلام آنکس باشد
که بر اندام مبارکش جلباب وقار بریده اند و دورباش فتوت و غیرت و جلالتش جیوش عیب و عار و نکوهش
و شنار را از شارستان شرافتش هرگز راه نگذاشته و جز بعدل و انصاف روزگار نسپرده و جهان را از محاسن
اوصاف و محامد شیم آکنده و جهانیان را باخلاق حمیده و اطوار سعیده آموزگار گشته و اطراف و اکناف را
در ظل صیانت و دیانت و امانت مصون و محفوظ ساخته و قلوب اشراف را باقسام مکارم و انواع مراحم تألیف نموده
و بآن علوم مکنون و سر مکتوم که از رسول خدا در سینه مبارکش مخزون است مردمان را بحلیه دین و ایمان بیاراسته
و زنگ شک و ریب را از مرآت قلوب ایشان بپرداخته و یک طرفة العین در عبادت و اطاعت پروردگار و تکالیف
خویشتن سستی و فتور نرفته و هرگز برای خوشنودی دیگران و تألیف قلوب ایشان بحرفی از سخن حق خاموش
نمانده و هیچوقت بمیل نفس و طبیعت خویش تکلم نفرموده و شرف او بر شرف ولید بیشی دارد و سلف او در زمان جاهلیت

الفند بفتح اول و دوم سستی رای و کردن بیجی و جانی
خلف بفتح اول سخن ناپسند

هیچوقت انجاح مرام خویش پیشگاه اسلاف کرامش آشنا نبود و فضل و فضیلت جز در این دودمان مبارک هویدا گشت
و آن صفت در ایشان بود که خدای همان را مختار و برگزیده فرمود پس مردم جاهل و نادان بنابیست مغرور کردند
که اگر آنحضرت از جلوس بر مسند خلافت قعود ورزید برای آن بود که آن مردم که از دین بیرون شدند و خدیعه و ظلم
و عدوان و معاونت ستمکاران روزگار نهادند بر آن حضرت برتری داشتند وَلَئِنْ قُلْتُمْ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ اِنَّمَا
اسْتَحَقَّهَا بِالسَّبْقِ فَبِاللهِ مَا لَكُمُ الْحُجَّةُ فِي ذٰلِكَ هَلَّا سَبَقَ صَاحِبُكُمْ اِلَى الْمَوَاضِعِ الصَّعْبَةِ وَالْمَنَازِلِ
الشَّعِبَةِ وَالْمَعَارِفِ الْمُرَّةِ كَمَا سَبَقَ اِلَيْهَا عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ بِالْقُبَعَةِ الْاُمِّ
وَلَا الْهَبْعَةِ وَلَا مُضْطَغِنًا آلَ اللهِ وَلَا مُنَافِقًا رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَذُودُ عَنِ الْاِسْلَامِ
كُلَّ اُصْبُوحَةٍ وَيَذُبُّ عَنْهُ كُلَّ اَسْبَبَةٍ وَيَلِجُ بِنَفْسِهِ فِي اللَّيْلِ الدَّيْجُورِ الْمُظْلِمِ الْحَلْكُوكِ مُرْصِدًا لِلْعِدَى وَهُوَ
ذَلِّ تَارَةً وَيُصَلْصِلُ اُخْرَى وَيَارُبُّ لِزُبَيْهِ اَسِيهِ قِتْبَةٍ وَاوَانِ اَرْوِنَانٍ فَقَذَفَ بِنَفْسِهِ فِي
لَهَوَاتٍ وَشِيجَةٍ وَعَلَيْهِ زَغْفَةُ ابْنِ عَمِّهِ الْفَضْفَاضَةُ وَبِيَدِهِ خَطِّيَّةٌ عَلَيْهَا سِنَانٌ لَهْذَمٌ فَبَرَزَ عَمْرُو بْنُ
عَبْدِ وُدٍّ الْقَرْمُ الْاَوَدُّ وَالْخَصْمُ الْاَلَدُّ وَالْفَارِسُ الْاَشَدُّ عَلَى فَرَسٍ عَجُوجٍ كَاَنَّمَا يُخَرْخِرُهُ بِالْيَلَنْجُوجِ
فَضَرَبَ فَوْنَسَهُ ضَرْبَةً قَطَعَ مِنْهَا عُنُقَهُ اَوَنَسِيتُمْ عَمْرَو بْنَ مَعْدِيكَرِبَ الزُّبَيْدِيَّ اِذْ اَقْبَلَ يَسْحَبُ ذَلَاذِلَ
دِرْعِهِ مُدِلًّا قَدْ زَحْزَحَ بِنَفْسِهِ النَّاسَ عَنْ اَمَاكِنِهِمْ وَنَهَضَهُمْ عَنْ مَوَاضِعِهِمْ يُنَادِي اَيْنَ الْمُبَارِزُونَ يَمِينًا وَشِمَالًا
فَانْقَضَّ عَلَيْهِ كَسُودَنِيقٍ اَوْ كَصَنَوْبَرَةٍ مَنْجَنِيقٍ فَوَقَصَهُ وَقْصَ الْقِطَامِ بِحُجُرِ الْحَمَامِ وَاَتَى بِهِ رَسُولَ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَالْبَعِيرِ الشَّارِدِ يُقَادُ كُرْهًا وَعَيْنُهُ تَدْمَعُ وَاَنْفُهُ يَرْمَعُ وَقَلْبُهُ يَجْزَعُ هٰذَا وَكَمْ
لَهُ مِنْ يَوْمٍ عَصِيبٍ بَرَزَ فِيهِ اِلَى الْمُشْرِكِينَ بِنِيَّةٍ صَادِقَةٍ وَبَرَزَ غَيْرَهُ وَهُوَ اَكْشَفُ اَمْيَلُ اَجَمُّ اَعْزَلُ اَلَا
وَاِنِّي مُخْبِرُكُمْ بِخَبَرٍ عَلَى اَنَّهُ مِنِّي بِاِذْنٍ يَاشِرٍ كَالْمَرَاحِلِ بَيْنَ لَغُوطٍ وَحِجَابِهِ وَنِفَاسِهِ وَمُغَذِّيَةٍ وَمُهَدِّمٍ حَمَلَتْ
بِهِ شَوْهَاءُ شَهْوَاءُ فِي اَقْصَى مَهْبِلِهَا فَاَتَتْ بِهِ مُحْصًا مُجْبًا وَكُلُّهُمْ اَهْوَنُ عَلَيَّ عَلَى سَعْدَانَةٍ يُقِلُّ اَفْمِثْلُ هٰذَا
يَسْتَحِقُّ الْهَيْجَاءَ وَعَزْمُهُ الْحَاذِقُ وَقَوْلُهُ الصَّادِقُ وَسَيْفُهُ الْفَالِقُ وَاِنَّمَا يَسْتَحِقُّ الْهَيْجَاءَ مَنْ سَامَهُ اِلَيْهِ وَلِخُذْ الْخِلَافَةَ
وَاَزَالَهَا مِنَ الْوِرَاثَةِ وَصَاحِبُهَا يَنْظُرُ اِلَى فَيْئِهِ وَكَانَ الشَّبَادِعُ تَلْسَعُهُ حَتَّى اِذَا لَعِبَ بِهَا فَرِيقٌ بَعْدَ فَرِيقٍ وَخَرِيقٌ بَعْدَ
خَرِيقٍ اقْتَصَرُوا عَلَى ضَرَاعَةِ الْوَهْرِ وَكَثْرَةِ الْاَبْزِ وَلَوْ رَدُّوهُ اِلَى سَمْتِ الطَّرِيقِ وَالْمَرْطِ الْمُنْبَسِطِ وَالتَّامُوسِ الْعَزِيزِ
الْفَوْهِ فَاَتَمَّا وَاصِعًا الْاَشْيَاءَ فِي مَوَاضِعِهَا لٰكِنَّهُمْ انْتَهَزُوا الْفُرْصَةَ وَاقْتَحَمُوا الْغُصَّةَ وَبَاؤُوا بِالْحَسْرَةِ
و اگر گویند اینجمله که گویند چنان است که گوئید لکن این استحقاق و خلافت را بسبب سبقت و تقدم یافتند پس خدا را
در این سخن شگفت و اندیشه نا ستوده است بنگرید که شما را در این دعوی چه حجت و برهان میباشد اگر صاحب شما را استحقاق
این امر خطیر بود از چه روی در کار دین و دفع مشرکین در کوه و هامون و دریا و صحرا آهنگ جنگ نکرد و تلخی کارزار
و سختی پیکار و شداید عرصه قتال و هنگامه جدال را احتمال ننمود و چون علی بن ابیطالب علیه السلام مانند شیر درنده آهنگ
خویشتن را در معرکه جنگ درنیفکنده و بدون اینکه هیچ سستی و زبونی گیرد یا چون زن در پرده خفا جای کند یا مانند

مردم جبان عنان فرار و گذار و در میدان کارزار و نمایش تیغهای شرربار و چارتخشت و چون آنحضرت بدون اینکه
یک نفس کین و عداوت آل رسول بگذارند با یکقدم در نفاق رسول خدای صلی الله علیه و آله کام سپارد و هر صبح و شام
کرند کفار را از اسلام بگرداند و در شبهای تار مانند شیر سیاه در کمین کفار بپاید و در دفع مخالفان دین خدا شتابان گردد
و در کمال شدت و جلادت در روزگارهای صعب و دشواری ایشان را بهلاک و دمار در افکند و زره جنگ بر تن بیاراید
و نیزه خطی بدست بیاید و درع رسول خدا را بپوشد و تیغ آب عرصه نبرد را بنوشد و با چون عمرو بن عبدود که شیر عرصه
شجاعت و نهنگ بحر جلادت بود و بر مرکبی کوه پیکر بستیز و آویز درآید و با تیغ کبود خود دش را در هم شکافد و تیغ از گردنش
بگذارند قدم جلادت در میدان مبارزت بگذاشت آیا فراموش کرده اید مردی و دلیری عمرو بن معدیکرب زبیدی را که سراپا غرقه
السلاح در کمال غنج و دلال به پهنه رنج و قتال روی نهاد و از نهایت غرور و شجاعت دامن کشان آهنگ میدان
نمود و مسلمانان را از هیبت و صلابت خویش از منزل و موطن و اهل و پیوند دور ساخته و بکوه و هامون تاخته بود و از یمین
و شمال بانگ جنگ و قتال می افکند و ابطال و رجال را دعوت می نمود و هیچکس را نیروی مقابلتش نبود و علی
علیه السلام چون شیر شرزه و مار گرزه و اژدهای دمان و نهنگ غران و سنگ منجنیق و شاهین تیز چنگ بروی بتاخت
و چون کبوتر ششپال و پرش را در هم نواخت و او را با کمال عجز و انکسار با دل ترسان و قلب خائف و چشم گریان و خاطر
پژمان زار و خوار بحضرت رسول خدای زینهار داشت و گزند او را از مسلمانان فرو گذاشت ای بسا روزگاران
سخت و ایام درشت که علی علیه السلام در قلع کفار و رفع رایت دین پروردگار بپای برد و با نیت صادق و قلب مطمئن
با گروه مشرکین و معاندین دین آراسته پیکار و آماده کارزار شد لکن دیگران هر یک آهنگ میدان و دفع مشرکان
کردند همه با دل جبان و قلب ترسان روی آوردند و اگر جامه جنگ بر تن داشتند گوئی نداشتند و اگر تیغ بشیده
بکف درآوردند گوئی نیاوردند و هنوز تیغی نیاخته و پیکاری نساخته روی برتافتند و فرار اختیار کردند و چون اوباش
و سفله و رنگ و شپش بهر سوی فرو ریختند و چون زنهای زبون ننگ کار از میدان مردی و مردانگی فرار کردند
و با کمال بغض و خشم و حسد بار ننگ را از میدان جنگ بر دوش نهادند و علی علیه السلام کار جنگ بساخت و خار
و دشوارهای میدان پیکار را در پای سپرد و غبار عار و فرار را بر دامن جلادت و شجاعت نگذاشت و گوی شجاعت
و دلیری را از عرصه مبادرت برداشت و رایت اسلام را برافراخت و درفش کفار را نگونسار ساخت آیا مانند علی علیه السلام
با این فضایل و مخایل و این عزم حاذق و قول صادق و سیف فالق مستحق هجا و کلام ناروا است بلکه در خور هجو و سب
آنکس باشد که بادی مخالفت کرد و مقام خلافت را بغصب برد و میراث را از وراث زایل کردانید در آن حال
که صاحب آن با تمامل و آن حق که او راست نگران بود و ایشان مانند کژدم که همواره بطبیعت نیش بکین برگشوده
کار کردند و حقوق دیگران را ببردند و بمیل خویش بهر کس که خواستند بدون استحقاق بدادند و از آنکس که اهلش بود
باز گرفتند و با عنف و ظلم و جور حق او را از زیر پای گرفتند گاهی چون روباه کار بحیلت راندند و حیله و مکیدت
بهر سوی تاختند و گاهی چون خرگوش دم و گوش نمودند و بهمین کار اقتصار جستند و اگر کار را باهلش گذاشته

184 جز بعدل و انصاف نمی سپرد و در کار حق قیام می نمود و هر چیز را در جای خود بکار می بست اما ایشان منتهز فرصت
بودند و بوقت چشم داشتند تا چه وقت کار بکام کنند و بر بارهٔ مقصود راه سپار کردند و آخرت را بدنیا بفروشند
و در هلاک و گمراهی نفس بکوشند چون ولید بن یزید این سخنان درشت و کلمات سخت بشنید رنگش بگشت و خاطرش
بر آشفت و آب در کامش بخشکید و هر دو چشمش چنان سرخ گردید که گوئی عصیر غوره در آن بیفشانده اند آنانکه حاضر
و بر آن کلمات ناظر بودند این خشم و ستیز را در ولید مشاهدت کردند بآن مرد اعرابی اشارت کردند که از این مجلس بیرون شو
و اعرابی یقین همیدانست که بقتل خواهد رسید پس از مجلس ولید بیرون شد و تنی از اعراب را که بر ولید در می آمد
بدید و با او گفت هیچ مایل باشی که این خلعت صفراء و زرد رنگ را از من بستانی و خلعت سیاه رنگ خود را بمن بازدهی
و بعلاوه از آنچه بمن جایزه دادند بهره برگیری آن مرد چنان کرد و آن اعرابی آن جامه را بپوشید و بر راحلهٔ خویش
برنشست و جانب بیابان در نوشت و آن مرد دیگر که آن جامهٔ عصفر را بر تن داشت بدست اعوان ولید بقتل رسید
چه گمان بردند که این همان اعرابی است پس سرش را از تن جدا کرده بحضور ولید آوردند چون ولید آن سر بدید
خاطرش بیشتر برآشوبید و گفت این سر آن اعرابی نیست بلکه دوست و مصاحب ما میباشد پس گروهی از سواران جنگجو را
از دنبال اعرابی شتابان روان کرد و آن جماعت از پس رنج و مشقت او را دریافتند چون اعرابی ایشان را بدید
آمادهٔ دفاع گردید و تیر از کنانه همی برکشید و همی تیر بر زه نهاد و تنی را بدوزخ فرستاد تا از آن گروه چهل تن را با تیر
جگردوز بکشت و دیگران چون روباه طپیدند و دیده و ماهی نهنگ یافته فرار کردند و آشفته و پژمرده ولید را از کما هی
آگاهی دادند ولید از این حال چندان در کلال و ملال شد که یکروز و شب بی خویشتن بیفتاده بود با او گفتند اینحال
چیست و ترا چه میرسد گفت از رفتن این اعرابی و بچنگ نیامدنش باری چون کوه از اندوه بدل دارم و دلی چون
لخت جگر مانند کوه بر دل میسپارم معلوم باد که علامهٔ مجلسی اعلی الله مقامه در پایان این حکایت میفرماید اگر چه
نسخه بس سقیم بود و بیشتر از این حکایت بدون تصحیح بماند لکن محض غرابت و لطافتش اشارت رفت راقم حروف گوید
چنانکه از اشعار اعرابی معلوم گردید این حکایت در ایام خلافت او روی داده و خلافت او سالهای دراز
بعد از وفات حضرت باقر صلوات الله علیه روی داده و چون راوی اینداستان ریمن و خلیل هستند نمیتوان بدیگر خلفا
منسوب داشت چه تولد خلیل در سال یکصدم هجری است و در زمان هشام او را آن روزگار و رتبت نبود که در
پیشگاه خلافت حاضر شود و هشام نیز هرگز در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بجسارت نمیرفت چنانکه در سفر مکه او
اشارت رفت و ذکر اینحکایت در اینموقع مگر بمناسبت راوی آن خبر باشد که از اصحاب حضرت باقر بوده
و بعد از آن حضرت در روزگار بجای مانده است و اگر مانده است البته در شمار اصحاب حضرت صادق سلام الله علیه
نیز بوده است و با این تفصیل نگارش این خبر در ذیل احوال صادق آل محمد صلی الله علیه و آله انسب می نمود
اما این بنده بفاضل مجلسی اقتدا نمود و این اقتدا را افضل شمرد والله تعالی اعلم بحقایق الامور
در تاریخ اعثم کوفی و روضة الصفا مسطور است که یکروز هشام بن عبد الملک بتفرج برنشست و صحاری و بوادی

ولادت هشام بن عبد الملک [illegible]

در نوشت ناگاه غباری پدیدار دید و ملتزمین رکاب را فرمان کرد تا از جای فنشوند و خود با تنی از غلامان بدان سوی 185
روان شد چون گرد بر شکافت کاروانی را با هر گونه متاع بازنگریست و در میانه چشمش بر چهرهٔ پیری ستوده منظر و
نکو مخبر بیفتاد که از تمام مردم قافله امتیاز داشت هشام بدو روی کرد و پرسید از کجائی و بکدام قبیله نسبت داری
گفت مولد و منشاء من در شهر کوفه است باز گوی ترا با این چکار است چه اگر من بگرامی ترین قبایل عرب منسوب باشم
ترا سودی نرساند و اگر بذلیل ترین ایشان نسب رسانم زیانی نباشد و از آنچه ترا نه در آن سودی و خسرانیست
پرسیدن از چیست هشام گفت همانا ازین سخن معلوم افتاد که ترا شرم و آزرم همی باز دارد که از حقیقت حال
خویشتن با من سخن کنی و چون هشام بکراهت منظر و کاژی دیده اختصاص داشت آن پیر در خنده شد و گفت
نیک دانسته باش که من ازین کراهت منظر و قباحت مخبر و زشتی دیدار که تراست دنائت نسب و پستی نژاد
ترا بدانستم و اگر از تعریف خویشتن چاره نباشد بدانکه من از فلان قبیله ام و فلان و فلان از خویشاوندان
من هستند هشام گفت حضرت سبحان مستعان باد همانا نبی ناستوده و نژادی نکوهیده داری و آنکس را که با قبیله
و عشیرت تو نسبت نباشد چه شکرها از حضرت احدیت واجب است پیر گفت با این طلعت زیبا و دیدهٔ شهلا
که تراست جای آن دارد که بعیب دیگران نگران باشی باری تو باز گوی با کدام قوم نسب میرسانی و بکدام مردم
بزرگ و آزاده کان ستر گ حسب میکشانی هشام گفت مردی از مردم قریش هستم پیر گفت قریش قبیله بزرگ است
و در میان ایشان بزرگ و کوچک و پست و بلند بسیار باشند تو از کدام بطنی و هنر چه داری هشام گفت در شمار
اشراف و اعیان بنی امیه هستم و هیچکس را در شرف و بزرگواری با ایشان نیروی برابری نیست و هیچ آفریده را
از آن طایفه قدرت انتقام نباشد پیر چون این سخن بشنید قاه قاه بخندید و گفت مرحبا بک یا اخا بنی امیه
نسب پاک خود را از من پوشیده داشتی و حسب بی آک خویش را مخفی ساختی و مرا در نسبت خود بغلط افکندی
چه نیکو کردی که هم اکنون پرده را از از بر گرفتی و گرد این اندیشه از مرآت قلب من برفتی الحق نیکو نسبی و
گزیده تباری و پسندیده خاندانی و بلند دودمانی که تراست نرست باد ازین نسب و آزرمت باد ازین نژاد
کمتر شنیده ئی که بنی امیه در ایام جاهلیت ربا خوار بودند و در دولت اسلام بحقوق خاندان نبوت چپاول و منقار در آن
کردند و بزرگترین رؤسای شما در زمان پیشین خمار بود و ابیک جبار است قبیلهٔ تو در چهل معرکه پشت با جنگ نموده و
روی بآهنگ آورده اند و مبارزان خود را بباد فنا داده آبروی خویشتن را تباه ساخته و در فروز آتش
انتقام بیچاره مانده اند و در میان مردان روزگار ذلیل و خاکسار بوده اند همانا جماعتی که مذهب و سیرت
و مردانگی و شجاعت ایشان چنین باشد و معذلک بگواهی رسول خدای صلی الله علیه و آله شما از اهل دوزخ
هستید و مردان شما از عار نسب روی نتوانند گشود و زنان شما از خبث طینت و غلبهٔ شهوت سر بر نتوانند
افراخت سزاوار بزرگی و فرزانگی و مباهات و افتخار توانند بود عتبة بن ابی سفیان که در روز بدر صاحب
درفش مخالفان و منافقان بود بشما منسوب است و هند زناکار و جگرخوار که بتمامت عیوب روزگار

۱۸۶ برخوردار است شما تعلق دارد صخر بن حرب یعنی ابو سفیان که در ایام جاهلیت بتجاری و بیطاری روزگار میشمرد
و چون اندکی ترقی نمود چند نوبت بجنگ رسول حضرت احدیت لشکر کشید و از آن پس که در حوزهٔ اسلام و رشتهٔ
مسلمانان انتظام یافت هرگز بحسن اعتقاد توفیق نیافت از شماست و معاویة بن ابی سفیان که حضرت رسالت
مرتبت هفت نوبت با او چنین و چنان فرمود در اس و رئیس و مقتدای بزرگت و پیشوای سترگ شماست و او
با پسر عم مصطفی و وصی رسول خدا حرب برانگیخت و زیاد فرزند زنا را در نسب با خود ملحق ساخت و ذات اقبال را
که منکوحهٔ او بوده طلاق داده در حبالهٔ نکاح درآورد و چون دولتش بپایان رسید و نوبتش بانجام کشید پسرش
یزید پلید را بولایت عهد برکشید تا سنن سنیهٔ سید المرسلین را برافکند و بجای هر سنتی بدعتی نهاد و او را در ارادت
دمار دلیر و ماذون ساخت و بر شیعیان علی بن ابیطالب علیه السلام مسلط نمود و عقبة بن ابی معیط که رسول
خدای صلی الله علیه و آله نسبش را از قریش منفی کرده بود بخود ملحق ساختید و از اقربای خویشتن بدو زن دادید
و او جهودیه از مردم صفوریه بود که امیر المؤمنین علیه السلام بفرمان خیر الخلائق اجمعین گردنش را بزد و کارش را
بشما اتصال داد و چنین شخصی ناستوده و ناپسندیده نزد شما ستوده و پسندیده است و پسرش ولید بن
عقبه که در کوفه خمر بخورد و سکران مردمان را بنماز امامت کرد و بجای دو رکعت نماز بامدادان چهار رکعت دیگر
نماز بگذاشت و خدای تعالی او را در قرآن مبین فاسق خوانده چنانکه میفرماید أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا
لَا يَسْتَوُونَ این کس محمود و مرضی و پسندیدهٔ شماست و عبد الملک بن مروان که فاضلترین
یاران و عادلترین امیران او حجاج ملعون بود بزرگترین شماست و جماعتی بدکاران و خیانت ورزان و غداران
که فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله را بکشتند و منجنیق نهاده سنگ و پلیدی بجانب خانهٔ کعبه افکندند از جملهٔ اعوان
و انصار شما هستند اول شما بدکار و اوسط شما طرار و آخر شما مکار و شریف شما خمار و وضیع شما غدار است
چون آن پیر هوشیار از این سخن شهربار فراغت یافت هشام در شش خود حیرت مات و متحیر بماند و ندانست
تا چگونه پاسخ بیاراید مغموم و مهموم عنان عزیمت بصوب سپاه انعطاف داده با غلام خویش گفت هیچ دیدی
از این پیر بر ما چه رسید از این کلمات چیزی بر خاطر بسپردی تا توانی باز گفت غلام گفت سوگند با خدای
از کلمات او چنان متحیر و مدهوش گردیدم که نام خویشتن از خاطر ببردم و از آن مهملات هیچ بیاد نتوانستم
سپرد و مکرر خواستم تیغ برکشم و سرش برگیرم زهی کافر پیرکی و فصیح شیخکی و قبیح مردکی بود هشام گفت اگر بخلاف
این سکوتی تنت را از بار سر سبک میساختم نه بهار که اگر از آن سخنان چیزی بخاطرت مانده باشد با کس نگوئی
که در عرصهٔ تلف اندر شوی با لجمله چون هشام بملازمان خویش پیوست گفت پیری با این شکل و شمائل بفلان موضع
اندر است بشتابید و نزد منش بیاورید آن جماعت در آن بیابان بهر سوی بشتافتند و بجستجوی او گرایان
شدند و او را نیافتند چه بعد از مراجعت هشام آن پیر را در ضمیر بگذشت که آن سوار فرمانگذار روزگار است
و از پی او جمعی بعجله و شتاب بخواهد فرستاد لاجرم بشتاب سحاب و گردش آفتاب از آن راه که بیرون

۱۸۷ از معتاد بود برفت و هشام همه روزه از آن پس در اندیشهٔ گرفتاری آن پیر بود و از آن تکاهل که در آن روز رفت
و پیر را از دست بداد و انتقام خویش را نگرفت یکسره باندوه و افسوس میگذرانید و آن غلام حکایت کرد که از
سخنان آن شیخ یک حرف از خاطرم سترده نگشته بود و آن کلمات را بتمامت از آن بیاد داشتم که سورهٔ حمد را
یاد دارم لکن مصلحت چنان دیدم که در جواب هشام بدانگونه انکار نمایم و سر بسلامت برم و تا هشام زنده بود این
داستان را با هیچکس در میان نگذاشتم در کتاب بحار الانوار از حضرت باقر علیه السلام مرویست قال علیه السلام
اِنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ لَمَّا نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ مُسِخَ وَزَغًا فَكَانَ عِنْدَهُ وُلْدُهُ وَلَمْ يَدْرُوا كَيْفَ يَصْنَعُونَ وَذَهَبَ ثُمَّ
فَقَدُوهُ فَأَجْمَعُوا عَلَى أَنْ اَخَذُوا جِذْعًا فَصَنَعُوهُ كَهَيْئَةِ رَجُلٍ فَفَعَلُوا ذَلِكَ وَأَلْبَسُوا الْجِذْعَ ثُمَّ كَفَّنُوهُ
فِي الْأَكْفَانِ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وُلْدُهُ وَأَنَا یعنی چون عبد الملک را مرگ دچار شد بصورت وزغی مسخ گردید
و این هنگام فرزندانش بر بالینش حضور داشتند چون اینحال بدیدند ندانستند چکار کنند و آن وزغ برفت
و او را نیافتند پس چنان رای زدند که شاخ درخت خرمائی برگیرند و مانند مردی بسازند پس چنان کردند و
جامهاش بپوشانیدند و در کفنی چندش کفن کردند بر اینحال جز فرزندان عبد الملک و من هیچیک از کسان او
و مردمان آگاهی ندارند و دیگر در کتاب مسطور از بکر بن صالح مذکور است که عبد الله بن المبارک بحضرت ابی جعفر
سلام الله علیه آمد و عرض کرد مرا از پدران تو فتح روایت کرده اند که هر فتحی که بضلال باشد مخصوص بامام است
یعنی غنایم آن بامام اختصاص دارد فرمود بلی عبد الله عرض کرد فدای تو شوم همانا جماعتی مرا از پاره فتوحی
که بضلال شده بیاوردند و من بسببی از اسباب خود را از چنگ آنانکه مالک من شده بودند نجات دادم و اینک
مسترقا و مستعبدا باین حضرت شده ام فقال علیه السلام قد قبلت فرمود پذیرفتار شده ام و چون زمان
خروج عبد الله بمکهٔ معظمه در آمد عرض کرد از آن هنگام که حج نهاده ام و تزویج کرده ام مکسب از آن است که اخوان من
با من عطوفت نموده اند و مرا جز آن هیچ نیست اکنون آنچه فرمان تو است با من فرمان کن فقال علیه السلام
انْصَرِفْ إِلَى بِلَادِكَ وَأَنْتَ مِنْ حَجِّكَ وَتَزْوِيجِكَ وَكَسْبِكَ فِي حِلٍّ امام علیه السلام فرمود بسوی بلاد خویش
باز همانا از حج و تزویج و کسب خویش در حل و گشایشی و از آن پس بعد از شش سال عبد الله بخدمت آن حضرت
باز شد و از عبودیت که بر نفس او لازم بود مذکور نمود آنحضرت فرمود اَنْتَ حُرٌّ لِوَجْهِ اللهِ تو در راه خدا
آزادی عبد الله عرض کرد و را ایناب یمانی و عهدی برای من مرقوم فرمای پس مکتوب آنحضرت بدینصورت بیرون آمد
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ هٰذَا كِتَابُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَاشِمِيِّ الْعَلَوِيِّ لِعَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُبَارَكِ فَتَاهُ إِنِّي
اَعْتَقْتُكَ لِوَجْهِ اللهِ وَالدَّارِ الْآخِرَةِ لَا رَبَّ لَكَ إِلَّا اللهُ وَلَيْسَ عَلَيْكَ سَيِّدٌ وَأَنْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى
عَقِبِي مِنْ بَعْدِكَ وَكُتِبَ فِي الْمُحَرَّمِ سَنَةَ ثَلَاثَ عَشَرَةَ وَمِائَةٍ وَوَقَّعَ فِيهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِخَطِّ يَدِهِ وَخَتَمَهُ بِخَاتَمِهِ
یعنی این نوشته محمد بن علی هاشمی علوی است برای عبد الله بن المبارک فتی و خادم محمد بن علی همانا من ترا برای
خوشنودی خدا و روز جزا و پاداش آن آزاد کردم خبر پرور کار جهان ترا ربی و خداوندی نیست و برای تو سید

حکایت عبد الله بن مبارک

 وآقائی نباشد و اینک تو آزاده و آزادکرده من و اعقاب من باشی و از این پس هیچکس ترا بنده نتواند بخواند و به تو حقی ندارد و این مکتوب را در محرم الحرام سال یکصد و سیزدهم مرقوم داشت و بخط مبارک محمد بن علی نوشت و بخاتم مبارک مختوم فرمود

ذکر ضرب سکه اسلامی و مکالمه عبد الملک بن مروان با حضرت باقر علیه السلام در اینباب

ابوالبقاء کمال الدین محمد بن موسی بن عیسی الدمیری در کتاب حیاة الحیوان در ذیل حال عبد الملک بن مروان میگوید اول کسیکه در اسلام چهره درهم و دینار را بسکه اسلام افشار داد عبد الملک بود و از آن پیش دنانیر را بسکه رومی و دراهم را بسکه فارسی مضروب میداشتند دمیری میگوید و مر این سکه را سببی است و آن چنان است که من در کتاب المحاسن والمساوی تصنیف ابراهیم بن محمد بیهقی دیده ام که روزی کسائی در پیشگاه هارون الرشید در آمد و این هنگام هارون در ایوان خویش جای داشت و مالی فراوان در حضورش موجود بود و بدره چند از آن برشکافته و نفرموده بود تا در میان خدام خاصه بخش نمایند و بدستش درهمی بود که نقش و کتابش درخشان بود و هارون نظر در آن همیکرد و چون با من فراوان حدیث میراند فرمود هیچ میدانی اول کس که این نقش در زر و سیم سنت نهاده که بود گفتم یا سیدی عبد الملک بن مروان بود گفت چه سبب داشت گفتم ندانم گفت من این خبر با تو میگذارم همانا در مملکت روم کاغذپاره ها طراز کرده بر روی امتعه و اقمشه خویش مضروب میداشتند و بیشتر مردم مصر که در آن ایام بر دین و آئین مردم روم بودند و در شمار نصاری میرفتند بطراز رومیه تطرز داشتند و طراز ایشان بر طبق عقیدت ایشان لفظ اب و ابن و روح بود و بر اینگونه در صدر اسلام نیز بپای میبردند تا گاهیکه عبد الملک بن مروان خلیفه زمان گردید و چون بکیاست و فطانت انباز بود یکی روز قرطاسی را بدید و بطرازش نظر کرد و فرمان داد تا بزبان عرب ترجمه کردند چون بدانست این کلمات در ممالک اسلام رایج است سخت انکار نمود و گفت همانا انکار در دین و آئین بسیار ناپسندیده و موهن است که این کلمات و این نقش در ظروف و البسه در بلاد اسلام بگردد و در ممالک اسلام با آن وسعت و کثرت اموال و عدت رجال طراز مصر و روم بهر مرز و بوم زینت هیاکل و زیور محافل باشد پس فرمان کرد تا نامه بعبد العزیز بن مروان برادر خودش که از جانب او ایالت مصر داشت برنگاشتند که این نقش و طراز و نشان را از هرچه بر آن است باطل و زایل گردانیده و در ازای آن بطراز سوره توحید و کلمه شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مطرز و مزین دارند چنانکه اکنون بهمان طراز امتعه و اقمشه فرنگ را میآورند هیچ فزوده و ناقص نمیدارند و نیز فرامین اکیده بحکام ولایات و عمال ممالک در بطلان آن طراز و اثبات این طراز صادر شد و مقرر گشت که از آن پس نزد هر کس چنان طراز بنگرند بضرب وجیع و حبس طویل معاقب دارند و چون این طراز جدید ثابت و مقرر و در بلاد روم و سلطان ایشان منتشر گشت و ملک روم

 ترجمه آنرا گر از آنجا بدانست بروی دشوار گشت و سخت انکار نمود و بخشم و ستیز در آمد و بعبد الملک نامه کرد که این نقش و نگار قراطیس همیشه از مصر و روم زینت بخش هر مرز و بوم بود و هیچکس از خلفای ماضیه بابطال آن راضی نبودند اکنون تو بر خلاف روش پیشینیان بابطال آن فرمان کردی اگر آن خلفا که پیش از تو بودند و تعرض ننمودند بصواب رفتند باری تو بخطا باشی و اگر تو کار بصواب راندی ناچار ایشان بخطا رفته اند هر یک ازین دو شق را خواهی و دوست میداری اختیار کن هم اکنون من هدیه که در خور مقام و منزلت تو باشد بحضرت تو تقدیم نمودم و همی خواهانم که این طراز را بهرچه علاقه داشت بحالت نخست باز گردانی تا ترا سپاس گذارم و هم بقبض این هدیه فرمان کنی و آن هدیه بسیار نفیس و پربها بود چون عبد الملک آن نامه را بخواند رسول را بیاگاهانید که این مکتوب را جوابی نشاید و هم آنچه بهدیه آورده بودند باز گردانید چون رسول بخدمت قیصر روم بازگشت و داستان خویش را باز گذاشت ملک روم آن هدیه را دوچندان ساخت و دیگر باره رسول را بدرگاه عبد الملک باز فرستاد و گفت گمان من چنان افتاد که این هدیه را اندک شمردی ازین روی نپذیرفتی و کتاب مرا پاسخ نراندی اینک هدیه را مضاعف ساختم و از تو خواستارم که خاطر مرا نیاشوبی و رنجیده نداری و این نگار و نشان را بصورت نخست باز گردانی عبد الملک نامه ملک روم را بخواند و همچنان پاسخ نراند و هدیه را باز پس فرستاد قیصر بیشتر برآشفت و دیگر باره بدرگاه عبد الملک رسولی بفرستاد و پیام و مکتوب کرد که پاسخهای مکتوب مرا باز داده و گفت همانا مکاتیب و هدایای مرا سبک شمردیی و ساحت مرا بجای نگذاشتی و من چنان همی دانستم که آن هدیه را اندک شمردی لاجرم در کرت ثانی مضاعف کردم و تو بر روش نخست رفتی و هدیه را باز فرستادی اکنون آن مهدی و متحف را سه برابر نخست کردم و بحضرت مسیح علیه السلام سوگند یاد میکنم که باید فرمان کنی تا طراز را بصورت نخست آغاز نمایند و تو میدانی این طراز و نقوشش از مملکت روم بهر شهر و دیار میرود اگر جواب بکام من ندهی و چنانکه میخواهم نکنی فرمان میکنم تا در تمام بلاد و امصار مملکت سب و شتم پیغمبر ترا بر درهم و دینار نقش کنند اکنون بنگر تا محبوب و مطلوب تو چیست چون عبد الملک این مکتوب را بدید جهان بروی تنگ شد و کار بر او دشوار گشت و گفت همانا مشئوم تر مولودی در اسلام منم که اسباب جنایت و آزار رسول پروردگار باشم و آثار این کار در تمامت بلاد و امصار عرب در صفحه روزگار بماند و بنام من مخلد گردد پس دانایان اهل اسلام را فراهم ساخت و با ایشان بمشورت سخن کرد و از هیچیک رای و اندیشه بصواب نیافت از میانه روح بن زنباع با عبد الملک گفت یا امیر المؤمنین تو چاره این کار و مخرج ازین تنگنای را میدانی لکن بعمد فرو میگذاری عبد الملک گفت ویحک آن راه چیست گفت حل این مشکل را از حضرت باقر علیه السلام که در خاندان نبوت پرورش یافته بخواه عبد الملک گفت براستی گفتی لکن من بغفلت بودم پس بعامل مدینه مکتوب کرد که حضرت باقر صلوات الله علیه را با تشریفی لایق و توقیری بسزا بجانب من فرست و یکصد هزار درهم در تجهیز سفر آن حضرت بکار بر و سیصد هزار درهم را نفقه عیال آنحضرت تقدیم کن و آنحضرت و اصحاب ایشان را با وسعت معیشت و راحت روانه کن آنگاه

آنگاه فرمان کرد تا رسول ملک روم در پیشگاهش بماند تا آنحضرت قدوم شریف ارزانی دارد و چون حضرت باقر العلوم بدمشق رسید عبد الملک آن داستان را از آغاز تا انجام بحضرتش معروض داشت فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَعْظُمْ هٰذَا عَلَيْكَ فَإِنَّهُ لَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْ جِهَتَيْنِ إِحْدٰيهُمَا أَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَكُنْ لِيُطْلِقَ مَا تَهَدَّدَ بِهِ صَاحِبُ الرُّومِ فِي رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْأُخْرٰى وُجُودُ الْحِيلَةِ فِيهِ قَالَ وَمَا هِيَ قَالَ تَدْعُو فِي هٰذِهِ السَّاعَةِ بِصُنَّاعٍ فَيَضْرِبُونَ بَيْنَ يَدَيْكَ سِكَكًا لِلدَّرَاهِمِ وَالدَّنَانِيرِ وَتَجْعَلُ النَّقْشَ عَلَيْهَا سُورَةَ التَّوْحِيدِ وَذِكْرَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَحَدُهُمَا فِي وَجْهِ الدِّرْهَمِ وَالدِّينَارِ وَالْآخَرُ فِي الْوَجْهِ الثَّانِي وَتَجْعَلُ فِي مَدَارِ الدِّرْهَمِ وَالدِّينَارِ ذِكْرَ الْبَلَدِ الَّذِي يُضْرَبُ فِيهِ وَالسَّنَةَ الَّتِي تُضْرَبُ فِيهَا تِلْكَ الدَّرَاهِمُ وَالدَّنَانِيرُ وَتَعْمِدُ إِلٰى وَزْنِ ثَلَاثِينَ دِرْهَمًا مِنَ الْأَصْنَافِ الثَّلَاثَةِ الَّتِي الْعَشَرَةُ مِنْهَا وَزْنُ عَشَرَةِ مَثَاقِيلَ وَعَشَرَةٌ مِنْهَا وَزْنُ سِتَّةِ مَثَاقِيلَ وَعَشَرَةٌ مِنْهَا وَزْنُ خَمْسَةِ مَثَاقِيلَ فَتَكُونُ أَوْزَانُهَا جَمِيعًا أَحَدًا وَعِشْرِينَ مِثْقَالًا فَتُجَزِّئُهَا مِنَ الثَّلَاثِينَ فَتَصِيرُ الْعِدَّةُ مِنَ الْجَمِيعِ وَزْنَ سَبْعَةِ مَثَاقِيلَ

حضرت باقر صلوات الله علیه با عبد الملک بن مروان فرمود این کار را چندان بر خویشتن دشوار مدار چه از دو جهت شمرده میشود نخست آنکه یزدان عز و جل ملک روم را بر آن اندیشه ناصواب مسلط و مختار نمیدارد تا در حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله بدانگونه جسارت مبادرت جوید وجه دوم آن است که راه چاره و تدبیر در آن موجود است عبد الملک عرض کرد آن تدبیر چیست فرمود هم در این ساعت ضرابان و عمله این کار را احضار کن تا در حضور تو دراهم و دنانیر بسکه آورند و بر یکروی آن سوره مبارکه توحید و بر روی دیگر شهادت حضرت رسول خدا را مقرر بدار و بر دور دراهم و دنانیر که نام دار الضرب و سال ضرب را به نگارند و در اوزان آن از اینگونه با خد بکیر با اینکه از اصناف ثلثه که در آن ایام معمول بود و به وزن مختلف زده میشد یک قسم این بود که ده عدد ده مثقال بود و آن درهم رایج است و صنف دوم ده عدد شش مثقال و صنف سوم از دراهم رایجه ده عدد پنج مثقال و چون از این سه وزن سی عدد را اخذ میکردند بجمله بیست و یک مثقال میشد و چون این بیست و یک مثقال را بر سه قسمت کنی هر یک ثلث بحسب تقسیم هفت مثقال میشود و باید بفرمائی تا قالبهای ضرب از قاروره بسازند که در وزن زیاده و نقصان نشود پس دراهم را بوزن ده مثقال و دنانیر را بوزن هفت مثقال سکه میزنی و در آنوقت دراهم کسرویه دایر بود که امروز بغلیه گویند چه رأس البغل در زمان اسلام برای عمر بن خطاب بسکه کسرویه مضروب داشت و بر روی آن صورت پادشاه و در زیر کرسی بخط فارسی مکتوب بود نوش خور و هر درهمی از دراهم کسرویه پیش از اسلام یکمثقال بود و آن دراهمی که ده عدد آن شش مثقال و ده عدد پنج مثقال بود سمریه خفاف و ثقال نام داشت و نقش فارسی منقوش بود با جمله عبد الملک بدستور العمل آنحضرت فرمان کرد عمله مسکوکات را حاضر ساخته از آن تاریخ که سال هفتاد و ششم بود در اسلام دینار و درهم مسکوک شد و نیز باشاره آنحضرت بتمامت عمال ممالک فرمان صادر کرد که از آن بعد آن دراهم و دنانیر رایج و با آن مسکوک

اسلامی معامله نمایند و هر کس از این فرمان تقاعد ورزد سیاست بیند و هر کس مسکوکات خارجیه دارد بسکه اسلامی تبدیل نماید و چون عبد الملک این کارها را بانجام رسانید رسول ملک روم را با سکه جدیده باز فرستاد و نوشت که خدای عز و جل تو را از اقدام بآنچه اراده کرده بازمیدارد و من بتمامت عمال بلاد بچنین و چنان و ابطال سکه و طراز روم فرمان کردم چون این خبر بملک روم پیوست پاره از مقربان حضرت عرض کردند آنچه ملک عرب را بدان تهدید میکردی بپایان رسان گفت من آن هنگام همی خواستم او را بآن مطلب بخشم آورم چه تا آن هنگام سکه ها و طرازها همه رومی بود اما اکنون این کار نکنم چه از این پس اهل اسلام با این سکه و طراز معامله نجویند و کرداری بیحاصل خواهد بود مع الحدیث عبد الملک باشارت آنحضرت از آن بلیت برست و آنچه آنحضرت فرمود تا کنون ثابت بماند و چون هارون الرشید از این داستان بپرداخت آن درهم را بپاره از خدام عطا کرد و برای اینکه این سکه در دست کفار و اشخاص نجس العین می افتد و با آیه شریفه لا یمسه الا المطهرون درست نمیآید حضرت باقر سلام الله علیه بفرمود تا کلمه قل هو را از سوره مبارکه توحید در نقوش دینار و درهم حذف نمایند تا آن سوره مبارکه از مصداق قرآن بودن خارج باشد و این عیب وارد نیاید معلوم باد که ابن اثیر در کامل التاریخ در وقایع سال هفتاد و ششم بضرب دینار و درهم اشارت کرده تفصیلی مرقوم داشته و با آنچه در اینجا مسطور گردید یکسان نیست محض اطلاع مطالعه کنندگان اشارت شد و ابتدای سکه دینار و درهم در سال نهم خلافت عمر بن الخطاب مطابق بیست و یکم هجری روی داد بر پاره کلمه طیبه لا اله الا الله و بر چهره پاره لفظ الحمد لله منقوش نمودند و نیز مکشوف باد که حضرت باقر صلوات الله علیه در سال هفتاد و ششم هنوز بیست سال از زمان سعادت اقرانش بپای نرفته تواند بود که عبد الملک بن مروان حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه را طلبیده باشد و آنحضرت چون دائماً بعبادت مشغول و بانزوا میگذرانیدند فرزند برومندش باقر صلوات الله علیهما را بجای خود بدمشق فرستاده باشند و این نیز خالی از تأمل و تعقل و بر متأمل پوشیده نخواهد بود و آنچه ابن اثیر هم رقم کرده بوده همین است

ذکر وقایع سال یکصد و چهاردهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و ولایت مروان بن محمد در مملکت ارمینیه و آذربایجان

ولایت مروان در ارمینیه و آذربایجان ۱۱۴

در این سال هشام بن عبد الملک پسر عمش مروان بن محمد بن مروان را در مملکت جزیره و آذربایجان و ارمینیه ولایت داد و سبب این بود که مروان بن محمد در لشکرگاه مسلمة بن عبد الملک گاهیکه با مردم خزر حرب میکردند و در زمین ارمینیه بود چون مسلمه معاودت نمود مروان به پیشگاه هشام راه گرفت و بدون اینکه هشام از ورود او آگاهی داشته باشد بخدمت هشام بار جست هشام از سبب قدومش پرسیدن گرفت گفت در وقتی از غم و اندوه آکنده گردیده و هیچکس را نیافتم که آنرا حمل کند و بعرض رساند گر خودم هشام گفت کیفیت چیست مروان عرض کرد در آمدن مردم خزر

شهرهای اسلام و کشتن سرداری چون جراح و دیگران از مسلمانان وهنی بزرگ در ارکان اسلام در افکند
و امیرالمؤمنین چنان بصواب شمرد که برادر خود مسلمة بن عبدالملک را بقلع و قمع و تأدیب و تبعید ایشان مأمور فرماید
سوگند با خدای تعالی مسلمه جز باولی بلاد خزر راه نسپرد و از آن پس چون کثرت سپاه اسلام را بدید در شگفت ماند و بمردم
خزر مکتوب کرد که با ایشان محاربت خواهد کرد و سه ماه بر اینحال بماند و آن جماعت بر احتشاد و اعتضاد و استعداد
بیفزودند و چون بزمین ایشان برفت کاری نساخت و غبار آن ننگ و عار را بر نتافت و جز سلامت خویش رشته
تدبیر و اندیشه بنافت و این وهن و ضعف و ذلت را بر مسلمانان باقی بداشت هم اکنون ملتمس و استدعا چنان است
که مرا رخصت دهی تا بروم و با آنجماعت چنگ در افکنم و جنگ در اندازم و غبار این عار را از چهره مسلمانان برگیرم
و انتقام از دشمن نا انجام برکشم هشام گفت ترا رخصت دادم عرض کرد ببایست یکصد و بیست هزار مرد نبرد مرا مدد
فرمائی گفت چنان کردم گفت از افراد ایشان این امر را پوشیده داری هشام فرمود چنین کنم و ترا در ارمینیه امارت
دادم پس مروان بن محمد با هشام وداع کرده با امارت و حکومت ارمینیه روی براه نهاد و از آنسوی بفرمان هشام
لشکرهای بزرگ از شام و عراق و جزیره بجانب او روی آوردند چندانکه یکصد و بیست هزار تن مردم کارزار در خدمتش
انجمن شدند و مروان با مردمان گفت بحرب مردم لان و آهنگ بلاد ایشان عزیمت بر بسته ام و بملک خزر
پیام کرد و از وی در طلب مهادنه و صلح برآمد ملک خزر مسئول او را باجابت مقبول داشت و رسولی برای
تقریر صلح بفرستاد مروان بن محمد فرستاده ملک خزر را نزد خویش بداشت تا از تجهیز لشکر و آنچه مقصود داشت
فراغت یافت آنگاه از روی درشتی و سختی سخن آغاز کرد و بجنگ و قتال تکلم نمود و بحرب و مقاتلت دعوت
فرمود و آن رسول را با آن پیام بجانب ملک خزر گسیل ساخت و کسی را با او همعنان داشت که از طریقی دورتر
رهسپر شود و خود براهی که نزدیکترین طرق بود روی نهاد و رسول بخدمت سلطان ترکستان نرسید مگر وقتی که مروان
و آن سپاه گران با نشامان فرارسیدند رسول آن داستان را بعرض رسانید و از احتشاد و استعداد و ساختگی
و پرداختگی مروان و آن لشکر بی پایان باز نمود ملک خزر با بزرگان درگاه و اعیان پیشگاه سخن بشور در افکند
گفتند مروان ترا بفریفت و بشهر و دیار تو بیرون از آگاهی تو در آمد اکنون اگر در این مکان بامید فراهم گشتن
سپاهی گران بنشینی جز بمدتی دراز حاصل نشود و مروان مقصود خویش را از تو دریابد ملک خزر رای ایشان را بصواب
شمرد و بدانسوی که ایشان رای زدند راه سپرد مروان بدون مانع و دافع بشهر و دیار ایشان در آمد و هر کجا
خواست برفت و خراب کرد و غنیمت برد و اسیر گرفت تا بپایان بلاد ایشان در آمد و روزی چند در آن بلدان
و دیار اقامت کرد تا تمامت ایشان را خوار و زار و دشمن بکام ساخت و در بلاد ملک السریر در آمد و مردمش را
پای کوب رنج و قتال بساخت و قلعه چند برگشود و ملک فرمانش را مطیع و منقاد گردید و مصالحه نمود و
مال المصالحه را یکهزار و پانصد تن غلام و پانصد جاریه سیاه گیسو و یکصد هزار مد گندم که بباب الابواب
حمل نماید مقرر داد و [illegible] تومان بیکصد تن جاریه نوجوان و بیست هزار مد گندم مصالحت نمود

امارت مروان در ارمینیه

لشکر کشیدن مروان بر ملک خزر

فتوحات مروان در ممالک [illegible]

آنگاه بزمین ذریکران درآمد و با فرمانگذار آن سامان نیز تقریر مصالحت داد و از آن پس بزمین حمزین شد و حمزین از مصالحه
روی برتافت لاجرم مروان ایشان را بحصار در افکند و دژ ایشان را برگشود و از آنجا جانب سغدان گرفت و از در
صلح مفتوح ساخت و بر طبرشانشاه ده هزار مد گندم موظف و مقرر ساخت که بباب الابواب حمل کنند آنگاه بر قلعه
صاحب لکز نزول نمود و صاحب لکز از اداء وظیفه امتناع ورزیده بود و ملک لکز بیرون شد تا بخدمت ملک خزر
پیوندد مردی شبان که او را شناخته نمیداشت تیری بدو افکنده او را بکشت ناچار مردم لکز با مروان صلح نمودند
و مروان عاملی از جانب خود بر ایشان برگماشت و روی بشروان نهاد و شروان در کنار بحر بود مردم شروان
در خدمت مروان جانب طاعت و انقیاد سپردند آنگاه مروان بسوی دودانیه شد و با ایشان جنگ در افکند
و معاودت کرد

ذکر پاره حوادث و سوانح سال یکصد و چهاردهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

درانیسال معویة بن هشام با مردم طایفه یسری جنگ در افکند و تا باروی اقرن بتاخت و مردمش را برنج و خسران
در انداخت و عبدالله بطال با قسطنطین برابر شدند و از ین روی جمعی کثیر حاضر بودند و بطال آنجماعت را بهزیمت
راند و هم درانیسال سلیمان بن هشام با مردم صائفه یمنی غزو نمود و تا شهر قیساریه را در سپرد و نیز درانیسال هشام بن
عبدالملک ابراهیم بن هشام مخزومی را از امارت مدینه طیبه باز کرد و خالد بن عبدالملک بن الحرث بن الحکم را
در شهر ربیع الاول بجای او نصب کرد و مدت امارت ابراهیم در مدینه هشت سال بود و نیز ابراهیم را از حکومت
مکه معظمه و طائف باز کرد و محمد بن هشام مخزومی را نصب نمود و بعضی گفته اند که محمد در سال یکصد و سیزدهم
ولایت یافت و چون ابراهیم معزول شد محمد را بجای او مقرر داشتند و هم درانیسال شهر واسط را بلای طاعون
در سپرد و درانیسال مسلمة بن عبدالملک بعد از هزیمت خان ترکستان بترکستان روی نهاد و کار آن سامان را
محکم و استوار و باب الابواب را بنا نهاد و در آنیسال خالد بن عبدالملک بن الحرث و بقولی محمد بن هشام مردمان را
حج اسلام بگذاشت و عمال ولایات و حکام ممالک همان کسان بودند که در سال ماضی حکم میراندند جز اینکه
در مدینه طیبه خالد بن عبدالملک و در مکه و طائف محمد بن هشام و در ارمینیه و آذربایجان مروان بن محمد امارت
و ایالت داشتند و در آنیسال حکم بن عتیبة بن النهاس کنی بابی محمد که مولای زنی از طایفه کنده بود رخت
بدیگر جهان کشید تولدش در سال پنجاهم هجری بود و نیز درانیسال ابوسهل عبدالله بن بریدة بن الحصیب الاسلمی
که در مرو قضاوت و از عایشه روایت میراند بدیگر سرای روی نهاد تولدش در سال سیم خلافت عمر بن
الخطاب بود و درانیسال بروایت یافعی ابومحمد علی بن عبدالله بن عباس جد سفاح و منصور و وهب بن منبه
که بحال هر دو اشارت شد وفات کردند

ذکر احوال ابی محمد عطاء بن ابی رباح مکی فقیه حجاز و وفات او

وقایع سال ۱۱۴

[illegible]

عزل ابراهیم بن هشام [illegible]

طاعون در واسط

بنای باب الابواب

حج خالد بن عبدالملک [illegible]

[illegible]

فوت عطاء بن ابی رباح ۱۱۴

[illegible]

در امینال ابو محمد عطاء بن ابی رباح و قیل اسلم بن صفوان مولی بنی فهر یا جمح المکی و بقولی مولای ابی میسرة الفهری از بزرگان تابعین
برای تقارحل اقامت کشید تولدش در جند بفتح جیم که شهری مشهور است در یمن روی داد وی از اجلاء فقهاء
تابعین مکه و زهاد آنجا است از عایشه و ابو هریره و ابن عباس و جابر بن عبد الله انصاری و ابن زبیر و جمعی از
صحابه استماع داشت و عمرو بن دینار و زهری و قتاده و مالک بن دینار و اعمش و اوزاعی و گروهی بسیار از و
روایت بودند و فتوی مکه در زمان او و مجاهد با ایشان پایان میگرفت قتاده میگوید در مناسک حج داناترین مردم
عطاء بن ابی رباح است در تاریخ ابن خلکان و یافعی مسطور است که عطاء وطی جواری را با جازت ارباب ایشان
مباح میدانست و چون جمعی بضیافت طلبیدی از جواری خویش برای میهمانان تقدیم کردی لکن ابن خلکان
میگوید اگرچه مباح میدانست اما از غیرت و مروت دور است که خود مرتکب گردد و او را چهره سیاه و موی
پیچیده و بینی پهن و دستی شل و پائی اعرج بود و از آن پس نابینا شد سلیمان بن رفیع گوید در مسجد الحرام
درآمد و مردمان را در پیرامون مردی انجمن دیدم بدانسوی روی نهادم و عطاء بن ابی رباح را مانند کلاغی سیاه
نشسته دیدم از وکیع حکایت کرده اند که ابو حنیفه نعمان بن ثابت با من گفت در مکه معظمه در پنج باب از مناسک
حج خطا کردم و حجامی با من بیاموخت و این داستان چنان بود که خواستم موی از سر بسترم حجام گفت تو مردی
اعرابی هستی گفتم آری از نخست بدو گفته بودم اجرت تو برای تراشیدن موی از سر من چیست گفت
در نسکات شرط نمی کنند فرو نشین پس منحرف از قبله نشستم گفت روی بجانب قبله کن و همی خواستم سرم را
از جانب ایسر بسترد گفت طرف راست را پیش دار آنگاه شروع بتراشیدن موی کرد و من خاموش بودم
گفت تکبیر گوی و من تکبیر همی بلند داشتم تا بپای خاستم تا بروم گفت بکجا میشوی گفتم ببار و بنه خویش می روم
گفت دو رکعت نماز بگذار آنگاه بهر کجا خواهی برو با خود گفتم این علم و دانش در خور حجامی نیست و با او گفتم
اینجمله که با من امر کردی از کجا حاصل کردی گفت عطاء بن ابی رباح را دیدم چنین میکرد سلیمان بن عبد الملک
روزی با فرزندان خود می گفت هرچند توانید در کسب علم بکوشید و این شرف از دست مگذارید سوگند با خدای
هرگز آن خفت و ذلتی که مرا در حضور این سیاه یعنی عطاء روی داد فراموش نمیشود و در سال وفات او
اختلاف کرده اند پاره در سال یکصد و پانزدهم نیز نگاشته اند و در آن وقت هشتاد و هشت سال از عمرش بپای
رفته بود ابن ابی لیلی میگوید عطاء بن ابی رباح هفتاد حج بگذاشت و یکصد سال عمر کرد شرح حال او در ذیل
مجلدات مشکوة الادب مسطور است و در این کتاب نیز گاهی اشارت یافته است

ذکر بعضی کلمات و اخبار حضرت امام محمد باقر علیه السلام که در مراتب و فوائد علم و عالم و متعلم و تعلم مأثور و مسطور است

در جلد اول کتاب بحار الانوار از فضیل مسطور است که در خدمت حضرت باقر صلوات الله از معنی آیه
شریفه وَمَنْ اَحْیٰاهٰا فَکَاَنَّمٰا اَحْیَا النّٰاسَ جَمِیعًا یعنی هر کس نفسی را زنده بدارد چنان است که جمله مردمان را
زنده کرده باشد سؤال کردم قٰالَ مِنْ حَرَقٍ اَوْ غَرَقٍ فرمود هر کس نفسی را از بلای سوختن و غرق شدن
نگاهداری فرماید عرض کردم اگر کسی بیرون بیاورد او را از گمراهی بهدایت و رستگاری چگونه است فرمود
ذٰلِکَ تَاْوِیلُهَا الْاَعْظَمُ یعنی تفسیر و تاویل بزرگ این آیه شریفه این است و از این کلام معجز نظام چنان مستفاد میشود
که حیات جاوید و احیای حقیقی نفوس هدایت یافتن بصراط مستقیم است و هادی جز عالم نتواند بود و نیز در کتاب مزبور
از ابو جعفر سلام الله علیه مسطور است مَنْ عَلَّمَ بٰابَ هُدًی کٰانَ لَهُ اَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَلٰا یُنْقَصُ اُولٰئِکَ
مِنْ اُجُورِهِمْ وَمَنْ عَلَّمَ بٰابَ ضَلٰالٍ کٰانَ لَهُ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَلٰا یُنْقَصُ اُولٰئِکَ مِنْ اَوْزٰارِهِمْ هر کس بابی از هدایت
بمردمان تعلیم نماید اجر و مزد آنانکه بآن علم عمل نمایند او راست و هیچ از اجر و مزد آنان نیز کاسته نمیشود و هر کس
تعلیم نماید بابی از ضلالت و گمراهی را وزر و وبال آنان که بآن علم عمل نمایند او را باشد و هیچ از اوزار و
آثامی که بر آنجماعت وارد است کاسته نمی گردد یعنی بهره عالم در هرچه تعلیم نماید با متعلمین برابر است
و نیز در آن کتاب از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه در معنی و تفسیر آیه شریفه مذکوره مسطور است
که فرمود لَمْ یَقْتُلْهٰا اَوْ اَنْجٰاهٰا مِنْ غَرَقٍ اَوْ حَرَقٍ وَاَعْظَمُ مِنْ ذٰلِکَ کُلِّهِ یُخْرِجُهٰا مِنْ ضَلٰالَةٍ اِلٰی هُدًی
کنایت از اینکه احیای حقیقی و زنده داشتن همیشگی نفس آنست که از ضلالتش بهدایت در آورند و هم در کتاب
مسطور از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه در معنی آیه شریفه مذکوره مرویست که فرمود مَنْ اَخْرَجَهٰا
مِنَ الْکُفْرِ اِلَی الْاِیمٰانِ یعنی زنده کردن نفس اخراج او از کفر بایمان است و هم در کتاب مسطور
از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است قٰالَ لٰا تُخٰاصِمُوا النّٰاسَ فَاِنَّ النّٰاسَ لَوِ
اسْتَطٰاعُوا اَنْ یُحِبُّونٰا لَاَحَبُّونٰا میفرماید با مردمان برای دوست بودن ایشان و محبت یافتن ایشان بما
مخاصمت و مناظرت نجوئید چه اگر ایشان استطاعت داشته باشند که ما را دوست بدارند دوست میداشتند
علامه مجلسی علیه الرحمه میفرماید شاید مراد آن حضرت نهی فرمودن از مجادله و مخاصمه با مخالفین باشد کاینکه
از مکالمه و اتیان براهین اثری در نفوس خبیثه ایشان راه نکند و در راهنمائی ایشان سودی نرسد و این مطلب را
تعلیل فرموده است باینکه این جماعت بسبب سوء اختیار خودشان چنان از راه حق و حق دور افتاده اند که
قبول حق را سخت و دشوار میشمارند چنانکه گوئی استطاعت قبول حق ندارند یا اینکه بسبب سوء اختیار که نموده اند
از پذیرفتن حق و راه حق بی استطاعت شده اند راقم حروف گوید خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمه میفرماید

نطفه پاک بباید که شود قابل فیض | ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

و نیز در کتاب مسطور از حضرت ابی جعفر منظور است قٰالَ اَمٰا اِنَّهُ لَیْسَ عِنْدَ اَحَدٍ مِنَ النّٰاسِ حَقٌّ وَلٰا
صَوٰابٌ اِلّٰا شَیْءٌ اَخَذُوهُ مِنّٰا اَهْلَ الْبَیْتِ وَلٰا اَحَدٌ مِنَ النّٰاسِ یَقْضِی بِحَقٍّ وَعَدْلٍ وَصَوٰابٍ اِلّٰا ...

١٩٦ ذٰلِكَ الْقَضَاءِ وَ بَابُهُ وَ اَوَّلُهُ وَ سَبَبُهُ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاِذَا اشْتَبَهَتْ عَلَيْهِمُ الْاُمُورُ كَانَ الْخَطَاءُ مِنْ قِبَلِهِمْ اِذَا اَخْطَأُوا وَالصَّوَابُ مِنْ قِبَلِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ میفرماید آنچه حق و صواب و سخن بحق و راه بصواب است بجمله از چشمه سارهای بحار علوم و ینابیع غمام حکم و فنون ما اهل البیت ماخوذ است هر نقش بدیع که آیدت پیش جز مبدع او در او نیندیش و هیچکس از مردمان حکومتی بحق و عدل و صواب نرانند چرا که کلید آن قضاوت و باب آن و اول آن و سبب آن حضرت علی بن ابیطالب صلوات الله علیه است و در هر کاری که مردمان بشبهت روند و بآن علت بخطا کار کنند آن خطا از جانب ایشان است و صواب از جانب علی بن ابیطالب سلام علیه است و در حقیقت این کلام مبارک راجع باین کلام معجز نظام است اَلْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ و دیگر در کتاب مسطور از زراره مروی است که گفت در حضرت ابی جعفر علیه السلام بودم مردی از اهل کوفه با من گفت از این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

در معنی سلونی

سَلُونِي عَمَّا شِئْتُمْ وَلَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ اِلَّا اَنْبَأْتُكُمْ بِهِ بپرسید از من از آنچه خواهید و پرسش نخواهید کرد از من چیزی را چرا که شما را از آن خبر میکنم از این حضرت سؤال کن زراره میگوید سؤال نمودم فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّهُ لَيْسَ اَحَدٌ عِنْدَهُ عِلْمُ شَيْءٍ اِلَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَلْيَذْهَبِ النَّاسُ حَيْثُ شَاؤُا فَوَاللهِ لَيَأْتِيَنَّ الْاَمْرُ اِلَى هٰهُنَا وَ اَشَارَ بِيَدِهِ اِلَى صَدْرِهِ فرمود دانش هیچ چیز نزد هیچکس نیست جز اینکه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون آمده پس مردمان بهر سوی که میخواهند بروند و گرایان کردند سوگند با خدای آن امر باینجا راجع است و با دست مبارک بسینه مبارکش اشارت کرد کنایت از اینکه اسرار الهی و علوم نامتناهی در حضرت امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین موجود است و جمله مردمان بباید از حضرت ایشان بهره یاب و بسعادت هر دو جهان کامیاب شوند و دیگران بی بهره اند از جرعه کاس الیقین پس بهر کجا شوند حاصل نیابند و بخیر دنیا و عقبی و اصل نشوند و در تیه ضلالت و بادیه جهالت غافل و جاهل بمانند و از حلیه صلاح و صواب و علوم معاش و معاد عاطل گردند و هم در آن کتاب از محمد بن مسلم مسطور است که از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه شنیدم میفرمود اَمَا اِنَّهُ لَيْسَ عِنْدَ اَحَدٍ مِنْ حَقٍّ وَلَا صَوَابٍ وَلَيْسَ اَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِقَضَاءٍ يُصِيبُ فِيهِ الْحَقَّ اِلَّا مِفْتَاحُهُ عَلِيٌّ فَاِذَا تَشَعَّبَتْ بِهِمُ الْاُمُورُ كَانَ الْخَطَاءُ مِنْ قِبَلِهِمْ وَالصَّوَابُ مِنْ قِبَلِهِ اَوْ كَمَا قَالَ یعنی چنانکه در حدیث مذکور فرمود مِنْ قِبَلِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ و هم بروایت محمد بن مسلم از آنحضرت مسطور است که میفرمود اَمَا اِنَّهُ لَيْسَ عِنْدَ اَحَدٍ عِلْمٌ وَلَا حَقٌّ وَلَا فُتْيَا اِلَّا شَيْءٌ اُخِذَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ وَ عَنَّا اَهْلَ الْبَيْتِ وَمَا مِنْ قَضَاءٍ يُقْضَى بِهِ بِحَقٍّ وَ صَوَابٍ اِلَّا بَدْءُ ذٰلِكَ وَ مِفْتَاحُهُ وَ سَبَبُهُ وَ عِلْمُهُ مِنْ عَلِيٍّ وَ مِنَّا فَاِذَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِمْ اَمْرُهُمْ قَاسُوا وَ عَمِلُوا بِالرَّاْيِ وَ كَانَ الْخَطَاءُ مِنْ قِبَلِهِمْ اِذَا قَاسُوا وَ كَانَ الصَّوَابُ اِذَا اتَّبَعُوا الْاٰثَارَ مِنْ قِبَلِ عَلِيٍّ مقصود آن است که چون بسبب نفاق و شقاق در میان امت کار باختلاف آراء افتد و علم صریح را بگذارند و آنچه از معادن علم رسیده است زمین بگذارند و از عالم حقیقی

استنباط

١٩٧ استنباط نکنند ناچار در قضا و فتاوی و احکام بقیاس پردازند و بآراء ناقصه و عقاید باطله خویش کار کنند و بخطا و زلل دچار گردند و در عاقبت بوخامت و ندامت گرفتار شوند پس باید از طریق امیرالمؤمنین و اهل بیت طاهرین فرا گیرند تا بخطا و کردار ناروا ماخوذ نباشند و نیز در کتاب مسطور از جابر از ابی جعفر باقر سلام الله علیه ماثور است اِنَّا اَهْلُ بَيْتٍ مِنْ عِلْمِ اللهِ عَلِمْنَا وَ مِنْ حُكْمِهِ اَخَذْنَا وَ مِنْ قَوْلِ الصَّادِقِ سَمِعْنَا فَاِنْ تَتَّبِعُونَا تَهْتَدُوا یعنی ما مردم آن خانواده ایم که از علوم جلیله خاصه الهی عالم هستیم و از حکمتهای بی پایان خدائی فرا گرفته ایم و از قول پیغمبر صادق شنیده ایم پس اگر در آنچه فرمائیم ما را متابعت کنید هدایت یابید و نیز از ابو مریم مرویست که حضرت ابی جعفر سلام الله علیه با سلمة بن کهیل و حکم بن عتیبه فرمود شَرِّقَا وَ غَرِّبَا لَنْ تَجِدَا عِلْمًا صَحِيحًا اِلَّا شَيْئًا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا اَهْلَ الْبَيْتِ یعنی در همه جهان علمی صحیح المأخذ و کامل الارکان و شامل العنوان نیابید مگر آنکه از ینابیع بحار علوم ما اهل البیت برحسب اقتضای زمان و حفظ مراتب معاش و معاد جهانیان تراوش کرده باشد و دیگر در کتاب مسطور از ابو حمزه ثمالی مذکور است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام از معنی قول خدای عزّ و جلّ وَ مَنْ اَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللهِ کیست گمراه تر از آن کسی که متابعت هوای نفس خویش را نماید بدون اینکه از جانب خداوندش هدایت و هادی باشد سؤال کردم قَالَ عَنَى اللهُ بِهَا مَنِ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ مِنْ غَيْرِ اِمَامٍ مِنْ اَئِمَّةِ الْهُدَى یعنی مقصود آن کسی است که برای و اندیشه باطل خود دین و آئینی اختیار نماید و از ائمه هدی سلام الله علیهم فرا نگیرد و نیز در کتاب مسطور از جابر جعفی ماثور است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود اِنَّ لَنَا اَوْعِيَةً نَمْلَؤُهَا عِلْمًا وَ حُكْمًا وَ لَيْسَتْ لَهَا بِاَهْلٍ فَمَا نَمْلَؤُهَا اِلَّا لِتُنْقَلَ اِلَى شِيعَتِنَا فَانْظُرُوا اِلَى مَا فِي الْاَوْعِيَةِ فَخُذُوهَا ثُمَّ صَفُّوهَا مِنَ الْكُدُورَةِ تَأْخُذُونَهَا بَيْضَاءَ نَقِيَّةً صَافِيَةً وَ اِيَّاكُمْ وَ الْاَوْعِيَةَ فَاِنَّهَا وِعَاءُ سُوءٍ یعنی ما را اوعیه و ظروفی است که از علم و حکمت مملو و آکنده ساخته ایم لکن آن ظروف بجمله اهلیت آنرا ندارند و ما این ظروف را پر نساخته ایم مگر اینکه بشیعیان و پیروان خویش منتقل داریم پس شما نگران آنچه مظروف است باشید و آنجمله را برگیرید و از آلایش آن ظروف پاک و صافی گردانید تا بزلالی پاک و بیرون از کدورت و در کمال سفیدی و پاکیزگی و صفا نایل و بهره ور گردید لکن از اوعیه و ظروف پرهیز گیرید چه وعائی نکوهیده و ظروفی ناخجسته اند و آنجمله را باژگون و سرنگون سازید از مفاد این کلام حکمت نظام چنان مستفاد میشود که اُنْظُرُوا اِلَى مَا قَالَ وَ لَا تَنْظُرُوا اِلَى مَنْ قَالَ علم را باید فرا گرفت و اگر حاملش صافی نباشد و بهوای نفس و رای ناستوده خویشتن و امثال خویشتن تعبیرات و تغییرات و تأویلات ناشایست نموده و از غبار پندارهای نااستوار خویش در آن زلال سعادت منوال کدورتی افکنده و از زنگار آراء ناستوده خود در آن مرآت حقایق سمات ظلمتی انداخته و از ظلمت گوهر ناستوده جهالت و غوایت خویشتن سوادی ناخجسته نهاده در آن گوهر نفیس رخشنده عارض نموده باشد بمصیقل صفای تشیع و ایمان و زلال تجارب و اسلام پاک و روشن دارد

وآنگوهر را از دهن سگ برگیرید و بزلال موَدّت و بینش بشوئید و آن سگ را با آنخال خباثت و دنائت نگونسار
کردانید وازوی برکنار باشید و دیگر در کتاب مسطور از حضرت باقر سلام الله علیه ماثور است
كُلَّمَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هٰذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ هرچه از خانواده رسالت و امامت بیرون نیامده باشد باطل است
یعنی آن علومیکه از معادن و مخازن اهل بیت اطهار نباشد باطل است یعنی آنچه دیگران بآراء و هوای نفس خویش
مموه و مشوب ساخته و دستخوش ریب و شبهت داشته باشند باطل بالعرض است وگرنه دیگران چه دارند که از خود
دارند و بالاصاله و بالذات تمامت موجودات و ممکنات بطفیل وجود این انوار مواهب آیات جلیه وجود و رتبه
نمو یافته اند چنانکه از حدیث پیش که نیز دیگران را و جیه شمرده اند همین مطلوب و مقصود مشهود میشود و نیز
در جلد اول بحار الانوار از زید شحام مسطور است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام سؤال کرد که اینکه خدای
میفرماید فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ یعنی باید انسان بطعام خود نگران شود طعام او چیست قَالَ عِلْمُهُ الَّذِي
يَأْخُذُهُ مِمَّنْ يَأْخُذُهُ یعنی طعام انسان علم اوست که فرا میگیرد از آنکه فرا میگیرد مجلسی اعلی الله مقامه
میفرماید این معنی یکی از بطون آیه کریمه است و موافق این تاویل مراد از آب آن علومی است که از خدای تعالی
فایض میشود چه آن علوم سبب حیات قلوب و عمارت دلها است و مراد بارض قلوب و ارواح خواهد بود
و مراد بآن اثمار و ثمرات این علوم میباشد و دیگر در کتاب مسطور از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست
که فرمود قَالَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ لَمْ يَضُرَّكُمْ مِنْ نَتْنِ الْقَطِرَانِ إِذَا أَصَابَكُمْ
سِرَاجُهُ خُذُوا الْعِلْمَ مِمَّنْ عِنْدَهُ وَلَا تَنْظُرُوا إِلَىٰ عَمَلِهِ یعنی حضرت مسیح علیه السلام فرمود
ای گروه حواریین گند و عفونت قطران شما را زیان نمی افکند گاهیکه از فروز چراغش سودمند شوید علم را
که سراج فروزنده قلب است از هر کس توانید فرا گیرید و بکردار آن کس منگرید یعنی شما را نور و فروز چراغ
بکار است با بوی ناخوش و محل نامطلوب آن چکار است پس اگر در سینه منافقی علمی باشد فرا گیرید و آنچه بر نهج
شرع مستقیم است بکار بندید و بکردار و عمل منافق منگرید و بآراء باطله اش نگروید و دیگر در کتاب
اصول کافی از مسعدة بن صدقه مرویست که حضرت امام جعفر از پدرش حضرت امام محمد باقر مرا حدیث فرمود
که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلْقِيَاسِ لَمْ يَزَلْ دَهْرَهُ فِي الْاِلْتِبَاسِ
وَمَنْ دَانَ اللّٰهَ بِالرَّأْيِ لَمْ يَزَلْ دَهْرَهُ فِي ارْتِمَاسٍ هر کس خویشتن را برای قیاس ورزیدن در احکام منصوب
و آماده دارد روزگار خویش را برنج و بلیت التباس بپای برد و هر کس خدای تعالی را با رائت رای نکوهیده
خود عبادت نماید عمر خویش را بضلالت و ارتماس و وسوسه و وسواس بانجام رساند و میفرماید که ابو جعفر
علیه السلام میفرمود مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ دَانَ اللّٰهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ وَمَنْ دَانَ اللّٰهَ بِمَا لَا
يَعْلَمُ فَقَدْ ضَادَّ اللّٰهَ حَيْثُ أَحَلَّ وَحَرَّمَ فِيمَا لَا يَعْلَمُ هر کس برای نااستوار خویش مردمان را فتوی دهد خدای را
در آنچه بآن عالم نیست عبادت کرده باشد و هر کس خدای را در آنچه نمیداند و بیرون از علم بدان کار کرده

علم انسان علم اوست

در ذم قیاس

در ذم فتوی بغیر علم

عبادت نماید همانا در احکام و اوامر و حلال و حرام خدای بسبب عدم علم خویش بمخالفت و ضدیت رفته باشد یعنی
بسا میشود که بعلت عدم علم و بصیرت در حلال خدای حکومت حرام کند و در حرام حکم حلال را جاری گرداند و نیز
در کتاب مزبور از معمر بن خلاد مسطور است که مردی از اهل فارس در حضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کرد آیا شما
بعلم غیب آگاه میباشید فرمود قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُبْسَطُ لَنَا الْعِلْمُ فَنَعْلَمُ وَيُقْبَضُ عَنَّا فَلَا
نَعْلَمُ وَقَالَ سِرُّ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ أَسَرَّهُ إِلَىٰ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَسَرَّهُ جَبْرَئِيلُ إِلَىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ وَأَسَرَّهُ مُحَمَّدٌ إِلَىٰ مَنْ شَاءَ اللّٰهُ ابو جعفر علیه السلام فرمود علم از بهر ما منبسط میشود پس میدانیم و از ما مقبوض میگردد
پس نمیدانیم و فرمود خدای تعالی علم خود و سر خود را بطور پوشیده با جبرئیل گذاشت و جبرئیل علیه السلام بحضرت رسول
خدای صلی الله علیه و آله تقدیم کرد و محمد صلی الله علیه و آله با آنکس که خدای میخواست باز نمود راقم حروف میگوید
کلمات ائمه اطهار سلام الله علیهم چنانکه خود فرموده اند صعب و مستصعب است گاهی برحسب فهم و ادراک مخاطب سخن فرمایند
شاید اگر بوجه دیگر بیان کنند ادراک و ظرفیت آن نباشد یا بکفر و غلو منتهی شود گاهی از بیم زیان تقیه دارند گاهی ملاحظه
نفاق و شقاق مخاطب را فرمایند و کذلک غیر ذلک و نیز چنانکه در فرقان یزدان تاویلات و تفسیرات وارد است
در کلمات معجز آیات ایشان نیز وارد است و چون ریاست مطلقه با علمیت مطلقه مشروط و مربوط است و تا عالم مطلق
نباشند رئیس مطلق نشوند و نیز تا باعلی درجه کمال و اقصی مراتب تکمیل نایل نباشند پیشوای مطلق و امام بر حق نخواهند
بود ناچار این ممنوع انوار هدایت و اشعه آفتاب ولایت که آفتاب عالمتاب از تابش انوار ساطعه ایشان فروزنده
و مشاعل فروز بخش روزگار از نمایش آثار لامعه ایشان فروغی است و ماسوی الله تعالی از لمعات وجود
مبارک ایشان نمایشی است باید تمامت درجات کمال و لمعات انوار تکمیل را دارا باشند و درجات تکمیل و کمال
جز بعلم و اعلمیت نتواند بود و عدم علم و اعلمیت عین نقصان و موجب زوال مدارج کمال است و اگر مدارج کمال را
ایشان که ولی کارخانه یزدان هستند حاوی و دارا نباشند کدام کس خواهد داشت و اگر گاهی بسبب قبض علم
دچار نقصان باشند جهت تقدم و تفوق و ریاست و امارت و امامت و ولایت مطلقه چیست و آن اخبار
شامل اخبار ماکان و مایکون و امثال آنست از کیست پس اگر گاهی باقتضای زمان چنین اخبار سخن فرمایند
باید بر کلام صعب مستصعب حمل نمود و بصعوبت و تردید گرفتار نگشت و انگهی چه میدانیم که مراد امام علیه السلام
از این لفظ علم که در این مقامات میفرماید کدام علم است لا یعلمه الا الله والراسخون فی العلم سعدی را
که فهم او ست سخن گفت ورنه خیالات و وهم کی رسد آنجا و نیز در اصول کافی از ابو بصیر از حضرت
ابی جعفر علیه السلام مسطور است قَالَ إِنَّ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عِلْمَيْنِ عِلْمٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ وَعِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ
وَرُسُلَهُ فَمَا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَرُسُلَهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَنَحْنُ نَعْلَمُهُ فرمود خدای عز و جل را
دوگونه علم است یک علم مخصوص بذات مقدس والاصفات اوست و جز او هیچکس دارا و دانای آن نیست
و علم دیگر است که فرشتگان و فرستادگان خود را بآن دانا فرموده است و آنچه را بملائکه و پیغمبران خود

تعلیم کرده است ما بدان آگاهیم معلوم باد که ازین کلمه فخن نعلمه مشهود میگردد که ائمه علیهم السلام در این علم بر تمامت ملائکه و پیمبران جز حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله سبقت دارند چه میفرماید ما میدانیم آن علم را که خدای تعالی بملائکه و رسل خود بیاموخته است و گرنه میفرمود آنچه با ایشان تعلیم فرموده است بما نیز تعلیم فرموده و نیز لطیفهٔ دیگر در این کلام معجز نظام مندرج است که عبارت از اخبار آن علم دیگر حضرت پروردگار است که آن آگاهی از چه راه است و جز مردم دقیقه یاب آگاه از چنین مسائل دقیقه فیض یاب نتوانند بود و در چنین مراتب خطرناک سخن نتوان راند که بخطر نزدیک و طریقی سخت باریک است خدا میداند و آنکس که رفته است و ازین پیش در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام و تحقیق در لولا محو الله ما یشاء باین مطلب اشارتی کافی کردید و نیز در کتاب مسطور از سدیر صیرفی ما ثور است که گفت از حمران بن اعین شنیدم که از حضرت ابی جعفر علیه السلام از این قول خدای تعالی بدیع السموات و الارض پرسش نمود فرمود اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اِبْتَدَعَ الْاَشْیاءَ کُلَّها بِعِلْمِهِ عَلی غَیْرِ مِثالٍ کانَ قَبْلَهُ فَابْتَدَعَ السَّمواتِ وَ الْاَرَضینَ وَ لَمْ یَکُنْ قَبْلَهُنَّ سَمواتٌ وَ لا اَرَضُونَ اَما تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ تَعالی وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ معلوم باد که ابداع در لغت بمعنی نو بیرون آوردن است که نه بر مثالی باشد یعنی مسبوق بشبه و مثالی نباشد و بدیع بمعنی مبدع و از صفات خدای تعالی است باجمله میفرماید خدای تعالی تمامت اشیاء مخلوقه را بعلم خود بدون اینکه پیش از آن شکل و مثالی موجود باشد از نو پدید آورد پس آسمانها و زمینها را بتمامت بدون اینکه پیش از آنها آسمانها و زمینهائی باشد از نو و تازه بیافرید مگر نشنیده که خدای تعالی میفرماید عرش خدای بر آب بود یعنی آنوقت آسمانی و زمین و محلی دیگر که محل عرش باشد جز آب نبود پس خلقت آسمانها و زمینها همه از روی بدعت است حمران عرض کرد در قول خدای عز و جل عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ اَحَداً یعنی عالم بغیب است و هیچکس را بغیب خود بهره‌مند و ظاهر نمی آورد چه فرمائی آنحضرت فرمود اِلّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ وَ کانَ وَ اللهِ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مِمَّنِ ارْتَضاهُ وَ اَمّا قَوْلُهُ عالِمُ الْغَیْبِ فَاِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ عالِمٌ بِما غابَ عَنْ خَلْقِهِ فیما یُقَدِّرُ مِنْ شَیْءٍ وَ یَقْضیهِ فی عِلْمِهِ قَبْلَ اَنْ یَخْلُقَهُ وَ قَبْلَ اَنْ یُفْضِیَهُ اِلَی الْمَلائِکَةِ فَذلِکَ یا حُمْرانُ عِلْمٌ مَوْقُوفٌ عِنْدَهُ اِلَیْهِ فیهِ الْمَشِیَّةُ فَیَقْضیهِ اِذا اَرادَ وَ یَبْدُو لَهُ فیهِ فَلا یُمْضیهِ فَاَمَّا الْعِلْمُ الَّذی یُقَدِّرُهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ یَقْضیهِ وَ یُمْضیهِ فَهُوَ الْعِلْمُ الَّذی انْتَهی اِلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ اِلَیْنا یعنی در این کلام ایزد علام استثنائی منظور میباشد چه میفرماید مگر برای آنکسی که از فرستاده خدای مرضی باشد و محمد صلی الله علیه و آله بخدای سوگند از آنان بود که خدایش مرضی داشته بود و اما قول خدای تعالی عالم الغیب همانا خدای عز و جل بآنچه از مخلوقش پوشیده است عالم است در آنچه از چیزی مقدر نماید و در علم خویش بآن حکم بفرماید پیش از آنکه آنرا بیافریند و پیش از آنکه بملائکه خود باز رساند پس این است ای حمران علمی که در حضرت خدای موقوف است و در آن مشیت باشد و هر وقت خواهد بمقام قضا میرساند و برای خدای تعالی بداء دست میدهد از این روی

بمقام امضا نمیرساند و اما آن علمیکه خدای تعالی مقدر میفرماید آنرا و بمقام قضا و امضا میرساند آن علمی است که بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله و از آن پس بما منتهی میشود و دیگر در کتاب اصول کافی از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است که فرمود لَوْ لا اَنّا نُزادُ لَاَنْفَدْنا یعنی اگر ما را علم نیفزاید علم ما فانی میشود یعنی دائما از جانب پروردگار مستفیض میشویم و ینابیع علوم ما را از بحار علوم ربانی مدد میرسد زراره میگوید عرض کردم چیزی از برای شما افزوده میشود که رسول خدای صلی الله علیه و آله ندا نند فَقالَ اَما اِنَّهُ اِذا کانَ ذلِکَ عُرِضَ عَلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ عَلَی الْاَئِمَّةِ ثُمَّ انْتَهَی الْاَمْرُ اِلَیْنا فرمود آگاه باشید که هر وقت اینحال پیش آید از آن علم بحضرت رسول خدای معروض دارند پس از آن بر ائمه یعنی ائمه که پیش از ما بودند آنگاه بما منتهی شود و نیز در اصول کافی از زرارة بن اعین مسطور است که در خدمت ابی جعفر از مسئله پرسش کردم و جوابی با من بازراند آنگاه مردی بیامد و از آن مسئله از آنحضرت سؤال کرد و جوابی بر خلاف آن جواب که با من فرموده بود بازگفت پس از آن مردی دیگر بیامد و هم از آن مسئله پرسیدن گرفت و آنحضرت جوابی بر خلاف آنچه با من و آنمرد صاحب سخن بفرموده بود با وی براند چون آندو مرد از خدمتش بیرون شدند عرض کردم یا بن رسول الله دو تن از مردم عراق از شیعیان شما باین حضرت قدوم نمودند و از مسئله پرسش کردند و تو با هر یک بر خلاف آنچه بصاحبش جواب داده پاسخ راندی فَقالَ یا زُرارَةُ اِنَّ هذا خَیْرٌ لَنا وَ لَکُمْ وَ اَبْقی لَنا وَ لَکُمْ وَ لَوِ اجْتَمَعْتُمْ عَلی اَمْرٍ واحِدٍ لَصَدَّقَکُمُ النّاسُ عَلَیْنا وَ لَکانَ اَقَلَّ لِبَقائِنا وَ بَقائِکُمْ فرمود ای زراره همانا این نهج از بهر ما و شما نیکوتر و ما و شما را پاینده‌تر است و اگر شما بر یک امر اجتماع ورزید مردمان بتصدیق میآئید شما را بر ما لکن برای بقای ما و شما اقل خواهد بود و ازین کلام چنان معلوم میشود که این اختلاف برای رفع استبداد و استحکام دشمنی و عقاید عدوان و عدم طغیان بغض و حسد ایشان و استقامت در مخاصمت با اولیای یزدان بهتر و مصلحت نزدیکتر است و اگر اختلاف نباشد و همه بر یک سخن و یک عقیدت باشند اگرچه برای تصدیق پاره از مردمان بهتر است لکن آتش حسد و بغضاء عدوان زبانه زدن گیرد و در آزار و هلاکت اولیاء خدا و ائمه هدی بیشتر کوشش نمایند و ازین گذشته این اختلاف اجوبه نیز بر مراتب عالیه و فنون متعالیه علوم بی پایان ائمه هدی سلام الله علیهم دلیلی بزرگ است چه اگر جز این بودی و تمامت علوم و حکم و مصالح امور در حضرت ایشان مخزون نبودی در پاسخ هر مسئله بنهجی دیگر سخن نمیفرمودند چنانکه برای دیگران این اختیار و اعتبار نیست باجمله زراره میگوید بعد از آن در خدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم اگر شیعیان خودتان را بر نوک نیزهای خون بار یا بر شراره نار بنشانید و حکم فرمائید بر آنجمله عبور کنند لکن چون از حضرت شما بیرون میآیند بحالت اختلاف هستند یعنی در مسائل و احکام اختلاف دارند زراره میگوید آنحضرت همان جواب که پدرش با من فرموده بود باز راند و دیگر در کتاب اصول کافی از ابو بصیر از حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام مروی است اِنَّ اللهَ لَمْ یَدَعِ الْاَرْضَ بِغَیْرِ عالِمٍ وَ لَوْ لا ذلِکَ لَمْ یُعْرَفِ الْحَقُّ مِنَ الْباطِلِ یعنی خدای تعالی زمین را

بدون عالم نمیگذارد و اگر جز این باشد حق از باطل شناخته نمیشود و این کلام معجز نشان مؤید تحقیقات سابقه است چه مقصود از عالم مطلق امام برحق است چنانکه از اخبار دیگر و همچنین از نظر عقل مشهود و معلوم آمد پس همچنانکه زمین از امام خالی نیست باید امام نیز هیچوقت از علم خارج نباشد چه اگر باشد عالم نیست و اگر عالم نباشد زمین از عالم خالی خواهد بود و چون خالی باشد از مفاسد بزرگ آسوده نماند و حق از باطل شناخته نیاید و مردمان بضلالت افتند و از مصالح امور معاش و معاد بیخبر باشند و چون بیخبر مانند بهلاکت و تباهی دچار گردند از این روی بر خداوند لازم است که همیشه در زمین کسی را که بتمامت این امور عالم است باز گذارد و مردمان را باطاعت و ریاست مأمور فرماید تا از این مخاطر آسایش گیرند و این رئیس ناچار امام عالم و از تمامت علما اعلم خواهد بود چه اگر رتبت اهلیت را دارا نباشد ریاستش متفق علیه نخواهد بود و دیگر در کتاب مسطور از ضریس کناسی مأثور است که از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه شنیدم میفرمود و این هنگام جماعتی از اصحابش در خدمتش حضور داشتند عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ يَتَوَلَّوْنَا وَيَجْعَلُونَا أَئِمَّةً وَيَصِفُونَ أَنَّ طَاعَتَنَا مُفْتَرَضَةٌ عَلَيْهِمْ كَطَاعَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ يَكْسِرُونَ حُجَّتَهُمْ وَيَخْصِمُونَ أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفِ قُلُوبِهِمْ فَيَنْقُصُونَا حَقَّنَا وَيَعِيبُونَ ذَلِكَ عَلَى مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ بُرْهَانَ حَقِّ مَعْرِفَتِنَا وَالتَّسْلِيمَ لِأَمْرِنَا أَتَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى افْتَرَضَ طَاعَةَ أَوْلِيَائِهِ عَلَى عِبَادِهِ ثُمَّ يُخْفِي عَنْهُمْ أَخْبَارَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَقْطَعُ عَنْهُمْ مَوَادَّ الْعِلْمِ فِيمَا يَرِدُ عَلَيْهِمْ مِمَّا فِيهِ قِوَامُ دِينِهِمْ یعنی در عجب هستم از آن قومی که بتولای ما روز میگذرانند و ما را پیشوایان و ائمه میشمارند و طاعت ما را چون طاعت رسول خدای صلی الله علیه و آله بر خود فرض میخوانند اما حجت خویش را در هم میشکنند و بسبب ضعف قلوب خودشان با نفوس خویش بمخاصمت میروند و از حق ما میکاهند و بر آنکس که خدای تعالی برهان حق معرفت ما و تسلیم بامر ما را با وی عطا فرموده است باین سبب و این حال نکوهش مینمایند آیا چنان میدانید که خدای تبارک و تعالی طاعت اولیای خویش را بر بندگانش فرض و واجب میفرماید آنگاه اخبار آسمانها و زمین را از ایشان پوشیده میدارد و موادّ علم را که قوام دین بندگان او با آن است از ایشان مقطوع میگرداند حمران عرض کرد فدای تو گردم آیا در امر قیام علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام و خروج و قیام ایشان بدین خدای عزوجل و مغلوب و مقتول شدن ایشان بدست طواغیت و دشمنان دین مبین چه میفرمائی فرمود یا حُمْرَانُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ كَانَ قَدَّرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَقَضَاهُ وَأَمْضَاهُ وَحَتَمَهُ عَلَى سَبِيلِ الِاخْتِيَارِ ثُمَّ أَجْرَاهُ فَبِتَقَدُّمِ عِلْمٍ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَامَ عَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَبِعِلْمٍ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنَّا وَلَوْ أَنَّهُمْ يَا حُمْرَانُ حَيْثُ نَزَلَ بِهِمْ مَا نَزَلَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِظْهَارِ الطَّوَاغِيتِ عَلَيْهِمْ سَأَلُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَدْفَعَ عَنْهُمْ ذَلِكَ وَأَلَحُّوا عَلَيْهِ فِي طَلَبِ إِزَالَةِ مُلْكِ الطَّوَاغِيتِ وَذَهَابِ مُلْكِهِمْ إِذاً لَأَجَابَهُمْ وَدَفَعَ ذَلِكَ عَنْهُمْ ثُمَّ كَانَ انْقِضَاءُ مُدَّةِ الطَّوَاغِيتِ وَذَهَابُ مُلْكِهِمْ أَسْرَعَ مِنْ سِلْكٍ مَنْظُومٍ انْقَطَعَ فَتَبَدَّدَ وَمَا كَانَ ذَلِكَ الَّذِي أَصَابَهُمْ يَا حُمْرَانُ لِذَنْبٍ

اقْتَرَفُوهُ وَلَا لِعُقُوبَةِ مَعْصِيَةٍ خَالَفُوا اللَّهَ فِيهَا وَلَكِنْ لِمَنَازِلَ وَكَرَامَةٍ مِنَ اللَّهِ أَرَادَ أَنْ يَبْلُغُوهَا فَلَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ فِيهِمْ یعنی ای حمران همانا خدای تعالی و تبارک این شهادت و مصیبت را برای ایشان مقدر و بقضا و امضا مقرون ساخته و بر سبیل اختیار ایشان ختم فرموده بود و از آن پس در محل اجرا در آورد و بسبب تقدم علمی که از جانب رسول خدای صلی الله علیه و آله بایشان رسیده بود علی و حسن و حسین علیهم السلام بامر دین و مقاتلت با مشرکین قیام ورزیدند و نیز بسبب همان علم صامت گردید هر کس از ما صامت است ای حمران اگر در آنحال که نازل گردید بر ایشان آنچه از امر خدای نازل گشت و طواغیت امت بر ایشان نیرومند شدند از خدای عزوجل مسئلت میکردند که آن حادثه و نازله را از ایشان دفع نماید و در طلب زوال ملک این طواغیت و خود آنها الحاح میورزیدند خدای تعالی مسئول ایشان را باجابت مقرون میساخت و آن بلیت را از ایشان بر میگرفت اما ایشان بخواست خدا رضا دادند و ملک و سلطنت زمین بسیار بسیار اندک بود و از تبدد و پراکندگی دانهای رشته منظوم که آن رشته را گسیخته باشند و از هم پراکنده گردند زودتر پراکنده و متفرق گردیدند یعنی مصیبتی اندک و سلطنتی اندک و اجری بزرگ بود و باین چند روزهٔ جهان و بلیات آن اقتضائی نفرمودند و دولت باقی و رضوان بی پایان را دریافتند ای حمران نه آن است که این مصیبتی که ایشان را دریافت بسبب گناهی بود که ایشان مرتکب شده باشند یا بعلت عقوبت معصیتی بود که در مخالفت خدای شده باشد بلکه بواسطه ادراک منازل و کرامتی از خدای تعالی بود که خدای میخواست آنجمله را بالغ گردند پس بپرهیز از آنکه درباره ایشان بعقاید و مذاهب دیگر دچار شوی و نیز در کتاب مسطور از ابوحمزه مأثور است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام میشنیدم میفرمود لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ عَالِمٌ جَاهِلاً أَبَداً عَالِماً بِشَيْءٍ جَاهِلاً بِشَيْءٍ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ أَجَلُّ وَأَعَزُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَفْرِضَ طَاعَةَ عَبْدٍ يَحْجُبُ عَنْهُ عِلْمَ سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ ثُمَّ قَالَ لَا يَحْجُبُ ذَلِكَ عَنْهُ یعنی سوگند با خدای هرگز عالم جاهل نمیشود که عالم باشد بچیزی و جاهل گردد بچیزی دیگر یعنی اگر عالم کامل که او را عالم مطلق توان گفت بیک چیز عالم و بچیزی دیگر جاهل باشد چنین کس را عالم نتوان گفت پس عالم همیشه عالم و بهمه چیز آگاه و از شوائب جهل مصون و محفوظ است آنگاه فرمود خدای تعالی اجل و اعز و اکرم از آن است که طاعت بنده را که علم آسمان و زمین از او وی پوشیده و محجوب باشد فرض و واجب گرداند پس از آن فرمود این علم بر وی پوشیده و محجوب نیست راقم حروف گوید این نیز مؤید مطالب و تحقیقات سابقه است و از این باز میرسد که ائمه هدی صلوات الله علیهم همه وقت بهمه چیز عالم هستند و هرگز بنقصان جهل دچار نشوند و اگر بشوند عالم مطلق و امام برحق نخواهند بود پس اگر گاهی برحسب اقتضای زمان در پارهٔ مطالب اظهار عدم علم فرمایند آن اظهار نیز عین علم و اطلاع از قلب مخاطب و مقدرات و مقرراتی است که خود بر آن آگاهند مثلاً اگر صاحب خانه و دارای ذخیره در حضور راهزنان و مخالفان از ذخایر خود نفی علم نماید بر عدم علمش حمل نمیشود بلکه آن اظهار عدم علم نیز نشان بر علمی دیگر و خبری دیگر است یا اگر دانشمندی کودکان یا ابلهان کودک نشان را در خور پارهٔ افادات و افاضات نشمارد بلکه موجب مفاسد

204 بداند و از آنان مکتوم دارد بر معلوماتش نقصان نیاید بلکه این کتمان نیز بر مراتب علم و کمالش برهانی قاطع است یا او چه
صدور ضیقهٔ پارهٔ کم ظرفان را در خور گنجایش بحور افاضات نداند و از ترشحات معالی سمات امساک فرماید بحر را
تهی دست و بی بهره نتوان خواند بلکه این تقصیر را از آن ظرف باید دانست نه از بحر ژرف و شگرف و اگر سفال را از
تابش آفتاب بیهمال رونق لآل نیافت از مهر جهانتاب نباید چهر بتافت بلکه قصور و عدم استعداد و کمال را از
سفال باید شناخت و بعلاوه این سفال را نیز از معدن فیض فیاض بی بهره نباید شمرد چه مدتی برحسب مصلحت
بچهرهٔ سفال خواهد بود و هم در سر انجام کار و مرور روزگار بهرهٔ لآل خواهد جست و آنچه خواهد حاکم مطلق همان خواهد
شدن پس اگر بدیدهٔ دانش و بینش بنگریم هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست و این بی اندامی را نیز اگر بنظر
تعقل و تفکر بنگران شویم عین درست اندامی که در مدارج نمو و نامی است و در حضرت صانع کل بسیار عزیز
و گرامی است اما امروز اقتضای حکمت چنین است و دیگر روز بحکم مصلحت برونقی دیگر و مقامی دیگر آراسته
و مکین خواهد بود   من اگر خارم اگر گل چمن آرائی هست   که از آن دست که می پروردم میرویم   پس طایفهٔ
بی بصران و زمرهٔ بیخبران ائیم که خبیران را بیخبر و بصیران را بی بصر و دانشمندان را بیدانش و گزیدگان را
بی گردش میخواهیم و این وهم شامل را علم کامل می انگاریم و اخبار ائمهٔ انام و برگزیدگان ایزد علام را تابع
اوهام ناخجسته فرجام و خیالات ناستوده انجام خویش میخواهیم و از هر کجا که دست خیال زشت منوال و پای
وهم سست مآل خود را قاصر و فهم ناتندرست را عاجز دیدیم منکر میشویم و گوئیم چون از عرصهٔ فهم و پهنهٔ وهم
خارج است از حیز امکان و قدرت یزدان ممتنع است با اینکه می بینیم و میدانیم و از کمال عدم بصیرت و قلت
دانش   از خیالی صلحشان و جنگشان   وز خیالی نامشان و ننگشان   لکن آن خیالاتی که دام اولیاست
عکس مه رویان بستان خداست   و اینجمله همه از عدم علم صحیح و نقصان آنست

ذکر اخبار و کلمات حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه

در لزوم طلب علم و فضل طالب علم و معلم

در جلد اول کتاب بحار الانوار از ابو بصیر مروی است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام میفرمود کان فی
خُطْبَةِ اَبی ذَرٍّ رَحِمَهُ اللّٰهُ یا مُبْتَغِیَ الْعِلْمِ لا یَشْغَلْکَ اَهْلٌ وَ مالٌ عَنْ نَفْسِکَ اَنْتَ یَوْمَ تُفارِقُهُمْ کَضَیْفٍ
بِتَّ فیهِمْ ثُمَّ غَدَوْتَ عَنْهُمْ اِلی غَیْرِهِمْ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةُ کَمَنْزِلٍ تَحَوَّلْتَ مِنْهُ اِلی غَیْرِهِ وَ ما بَیْنَ الْمَوْتِ وَ الْبَعْثِ
اِلّا کَنَوْمَةٍ نِمْتَها ثُمَّ اسْتَیْقَظْتَ مِنْها یا مُبْتَغِیَ الْعِلْمِ اِنَّ قَلْباً لَیْسَ فیهِ شَیْءٌ مِنَ الْعِلْمِ کَالْبَیْتِ
الْخَرابِ لا عامِرَ لَهُ یعنی جناب ابی ذر را در ضمن خطبه این معنی مندرج بود ای جویندهٔ علم و خواهندهٔ
دانش بنگر تا هیچ چیزت از اهل و مال و دولت و عیال ترا مشغول ندارد و همانا تو در آن روز که از ایشان
مفارقت جوئی مانند میهمانی باشی که یکی شب با ایشان بپایان آورده باشی و بامدادان بگاه بدیگر راه شوی

همانا دنیا و آخرت مانند منزلی است که از آن منزل بدیگر جای شوند و فاصلهٔ میان مردن و انگیزش یافتن جز 205
مانند خوابی نباشد که بجنبی آنگاه بیدار شوی اگر براه علم پوینده و برای دانش کوشنده بدرستیکه آن دل
که نه علم و دانش را منزل است چون سرائی ویران است که از عمارتش نه نشان و از این کلام حکمت بنیان معلوم
گردید که معنی علم و طلب علم و طالب علم چیست و کیست معلوم باد که ممکن است که مراد باین کلام ما بین الموت
والبعث این باشد که با قطع نظر از نعیم قبر یا عذاب قبر مدتی سریع الانقضا است و امر آدمی یا بنعیم یا بعذاب
قبر بدون حساب منتهی میشود و جز این تأویلی ندارد چه عذاب قبر و نعیم آن هر دو بدنیا اتصال دارد و پس این کلام
یا بر سبیل تنزل است یا نظر بآنان دارد که بلغو و لهو دچار هستند نه تمامت مردمان و دیگر در کتاب مسطور از حضرت
ابی جعفر علیه السلام مأثور است که فرمود اُغْدُ عالِماً خَیِّراً وَ تَعَلَّمْ خَیْراً یعنی چنان بامداد کن که عالمی
نیکو باشی و بفراگیری خوب و خوشش تعلّم جوئی یعنی بامداد روزگارت براینگونه بپایان رود و دیگر در کتاب مذکور از
ابو عبیده از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست قالَ اِنَّ دَوابَّ الْاَرْضِ لَتُصَلّی عَلی طالِبِ الْعِلْمِ
حَتَّی الْحیتانِ فِی الْبَحْرِ یعنی بدرستیکه جنبندگان زمین حتی ماهیان دریا بر کسیکه در طلب علم باشد درود و تحیت
میفرستند و دیگر در کتاب مسطور از حضرت باقر صلوات الله علیه مأثور است که فرمود اِذا جَلَسْتَ اِلی عالِمٍ فَکُنْ
عَلی اَنْ تَسْمَعَ اَحْرَصَ مِنْکَ عَلی اَنْ تَقُولَ وَ تَعَلَّمْ حُسْنَ الْاِسْتِماعِ کَما تَتَعَلَّمُ حُسْنَ الْقَوْلِ وَ لا تَقْطَعْ
عَلی اَحَدٍ حَدیثَهُ یعنی چون در حضرت عالمی جلوس نمودی یکباره اندیشهٔ خویش را فراهم کن تا از وی بشنوی
و از افادهٔ او بهره گیری نه آنکه همی خواهی خود سخن کنی و افاده نمائی بلکه کار باستفاده گذار و چنانکه خواهی حسن قول را
بیاموزی حسن استماع را بیاموز و در این کار حریص باش و هرگز حدیث هیچکس را قطع مکن یعنی این نیز علمی است
که باید آموخت و در میان حدیث و حکایت سخن نراند و حدیث او و رشته اش را قطع نگرداند و دیگر در کتاب مسطور
از جابر از حضرت باقر سلام الله علیه مذکور است قالَ ما مِنْ عَبْدٍ یَغْدُو فی طَلَبِ الْعِلْمِ وَ یَرُوحُ اِلّا خاضَ
الرَّحْمَةَ خَوْضاً فرمود هیچ بنده نیست که بامداد و شامگاه خویش را در طلب و خواهش دانش بپای برد جز اینکه
در بحار رحمت خوض خواهد نمود و نیز در آن کتاب از جابر از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مروی است که فرمود
قالَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ الْعالِمُ وَ الْمُتَعَلِّمُ شَریکانِ فِی الْاَجْرِ لِلْعالِمِ اَجْرانِ وَ لِلْمُتَعَلِّمِ اَجْرٌ
وَ لا خَیْرَ فی سِوی ذلِکَ یعنی رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود آموزنده و آموزگار در اجر و مزد شریک هستند
اما برای آنکس که دیگری را بیاموزد دو اجر و برای آنکه بیاموزد یک اجر است و بیرون از این دو خیری در چیزی نیست
و هم در آن کتاب از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه مسطور است که فرمود اِنَّ الَّذی تُعَلِّمُ الْعِلْمَ مِنْکُمْ
لَهُ مِثْلُ اَجْرِ الَّذی یُعَلِّمُهُ وَ لَهُ الْفَضْلُ عَلَیْهِ تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ مِنْ حَمَلَةِ الْعِلْمِ وَ عَلِّمُوهُ اِخْوانَکُمْ کَما عَلَّمَکُمُوهُ الْعُلَماءُ
یعنی هرکس که در میان شما بتعلیم علم پردازد او را اجر و مزدی است مانند اجر و مزد متعلم او لکن اجر معلم بر متعلم افزون است
فرا گیرید علم را از حاملان علم و با برادران خویش بیاموزید چنانکه دانایان بشما بیاموختند یعنی بدون هیچ تحریفی در آن تعلیم

و ممکن است کاف کاز برای تعلیل باشد معلوم باد که حمله علم صحیح و حقیقی ائمه هدی سلام الله علیهم هستند پس بر علما لازم است که بهمانطور که از ایشان رسیده است بدون تحریف و تغییر محفوظ دارند و متعلمین را بیاموزند و گرنه هر عقده پدید شود و هر ضلالتی پیش آید معصیتش بر ایشان وارد است در اصول کافی از عبدالله بن عجلان از حضرت ابی جعفر

در سؤال کردن از ائمه

علیه السلام مروی است که در این قول خدای عزوجل فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی سؤال کنید از اهل ذکر اگر شما خود نمیدانید میفرمود رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ الذِّکْرُ اَنَا وَالْاَئِمَّةُ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ اَهْلُ الذِّکْرِ یعنی رسول خدای صلوات الله علیه همان ذکری است که در آیه شریفه مذکور است و من و سایر ائمه سلام الله علیهم اهل الذکر هستیم و در این قول خدا تعالی وَاِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَلِقَوْمِکَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ میفرمود نَحْنُ قَوْمُهُ وَنَحْنُ الْمَسْئُولُونَ یعنی مراد بقوم او و مسئول مائیم و نیز در کتاب مسطور از ابوبکر حضرمی مأثور است که گفت در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام بودم در این هنگام ورد برادر کمیت در خدمتش در آمد و عرض کرد خدای مرا فدای تو گرداند هفتاد مسئله اختیار کرده بودم تا در حضرت تو سؤال نمایم و از آن جمله یک مسئله مرا در خاطر نیست فرمود وَلَا وَاحِدَةً یا وَرْدُ یعنی فرمود یک مسئله هم نمانده است عرض کرد آری یک مسئله مانده است فرمود آن مسئله چیست عرض کردم قول خدای تبارک و تعالی فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ مقصود از اهل ذکر کیست فرمود مائیم عرض کرد ما را میرسد و لازم است که از شما از مسائل پرسش کنیم فرمود آری عرض کرد بر شما میباشد که آنچه بپرسیم پاسخ دهید فرمود ذَالِکَ اِلَیْنَا یعنی باختیار ماست اگر مصلحت بدانیم جواب میدهیم و گرنه پاسخ نمیرانیم و نیز در کتاب مسطور از محمد بن مسلم روایت که بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کرد اِنَّ مَنْ عِنْدَنَا یَزْعَمُونَ اَنَّ قَوْلَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اَنَّهُمُ الْیَهُودُ وَالنَّصَارَی یعنی جماعتی از آنانکه با ما هستند گمان همی برند که اهل الذکر جماعت یهود و نصاری میباشند قَالَ اِذاً یَدْعُونَکُمْ اِلَی دِینِهِمْ فرمود اگر چنین باشد

علم ائمه و جاهل دشمنان ایشان

و شما باید از ایشان پرسش کنید ایشان شما را بدین خودشان خواهند خواند آنگاه دست بر سینه مبارک نهاد و فرمود نَحْنُ اَهْلُ الذِّکْرِ وَنَحْنُ الْمَسْئُولُونَ اهل الذکر مائیم و مسئول مائیم و دیگر در کتاب مسطور از جابر مذکور است که حضرت ابی جعفر در این قول خدای عزوجل هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ اِنَّمَا یَتَذَکَّرُ اُولُوا الْاَلْبَابِ یعنی آیا دانا با نادان مساوی است همانا دارایان عقل و خرد متذکر هستند میفرمود نَحْنُ الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَعَدُوُّنَا الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ وَشِیعَتُنَا اُولُوا الْاَلْبَابِ یعنی مائیم آنانکه بهمه چیز دانا هستند و دشمنان ما آنکسان هستند که نادان باشند و شیعیان ما اولوا الالباب و خردمندان میباشند و نیز در کتاب مسطور از برید بن معاویه از حضرت باقر یا حضرت صادق صلوات الله علیهما در این

راسخون فی العلم

قول خدا تعالی وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ اِلَّا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یعنی نمیداند تأویل آن را جز خدا تعالی و آنکه رسوخ کنندگان در علم هستند میفرمود فَرَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَفْضَلُ الرَّاسِخِینَ فِی

الْعِلْمِ قَدْ عَلَّمَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ جَمِیعَ مَا اَنْزَلَ عَلَیْهِ مِنَ التَّنْزِیلِ وَالتَّأْوِیلِ وَمَا کَانَ اللهُ لِیُنْزِلَ عَلَیْهِ شَیْئاً لَمْ یُعَلِّمْهُ تَأْوِیلَهُ وَاَوْصِیَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ یَعْلَمُونَهُ کُلَّهُ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ تَأْوِیلَهُ اِذَا قَالَ الْعَالِمُ فِیهِمْ بِعِلْمٍ فَاَجَابَهُ اللهُ بِقَوْلِهِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا یعنی رسول خدای صلی الله علیه و آله از تمامت راسخین در علم افضل است و خدای آنحضرت را بتمامت آنچه به آنحضرت از تنزیل و تأویل فرود کرده دانا ساخته است چه خدای چیزی را بروی فرود نمی ساخت که بتأویل آنش دانا نکرداند و اوصیای آنحضرت بعد از آنحضرت آنجمله را بتمامت میدانند و اما آنانکه بر تأویل و تفسیر آن چنانکه باید دانائی ندارند چون دانای تأویل و تفسیر که عبارت از راسخین فی العلم و ائمه هدی صلوات الله علیهم هستند تأویل و بیان آنرا از بهر ایشان مبین فرمودند بزبان حال بتصدیق و تسلیم پردازند چنانکه خداوند تعالی از طرف ایشان با آنکه راسخ در علم هستند جواب میدهد که ایمان آوردیم و اینجمله تمامت از جانب پروردگار ما میباشد و در آیات مبارکات قرآن خاص و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ هست و راسخون در علم تمامت این تأویلات و معانی عالم و دانا میباشند و نیز در کتاب مسطور از ابوبصیر از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مروی است که آنحضرت در این آیه شریفه بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ

راسخون در علم ائمه علیهم السلام

یعنی بلکه این آیات روشنی است در صدور آنانکه بعلم خدائی نایل شده اند بسینه مبارکش اشارت می نمود یعنی مقصود از آن صدور که در آیت وافی هدایت است سینهای ما باشد و هم در کتاب مرقوم از ابوبصیر مسطور است که گفت حضرت ابی جعفر علیه السلام این آیت مبارک را بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ بفرمود آنگاه فرمود اَمَا وَاللهِ یَا اَبَا مُحَمَّدٍ مَا قَالَ بَیْنَ دَفَّتَیِ الْمُصْحَفِ سوگند با خدای ای ابو محمد تمام قرآن یزدان در گنجینه صدور ایشان است عرض کردم فدای تو شوم ایشان کیان هستند فَاَیُّ مَنْ عَسَی اَنْ یَکُونَ غَیْرَنَا فرمود جز ما که آنکس خواهند بود چه این کلام بسبیل انکار است و دیگر در کتاب مسطور از محمد بن مسلم

علی علیه السلام در علم شریک رسول خدا

مروی است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود نَزَلَ جَبْرَئِیلُ عَلَی مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِرُمَّانَتَیْنِ مِنَ الْجَنَّةِ فَلَقِیَهُ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ مَا هَاتَانِ الرُّمَّانَتَانِ اللَّتَانِ فِی یَدِکَ فَقَالَ اَمَّا هَذِهِ فَالنُّبُوَّةُ لَیْسَ لَکَ فِیهَا نَصِیبٌ وَاَمَّا هَذِهِ فَالْعِلْمُ ثُمَّ فَلَقَهَا رَسُولُ اللهِ بِنِصْفَیْنِ فَاَعْطَاهُ نِصْفَهَا وَاَخَذَ رَسُولُ اللهِ نِصْفَهَا ثُمَّ قَالَ اَنْتَ شَرِیکِی فِیهِ وَاَنَا شَرِیکُکَ فِیهِ قَالَ فَلَمْ یَعْلَمْ وَاللهِ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ حَرْفاً مِمَّا عَلَّمَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَّا وَقَدْ عَلَّمَهُ عَلِیّاً ثُمَّ انْتَهَی الْعِلْمُ اِلَیْنَا ثُمَّ وَضَعَ یَدَهُ عَلَی صَدْرِهِ یعنی جبرئیل علیه السلام دو دانه انار از جنت بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله بیاورد پس علی علیه السلام آنحضرت را بدید و عرض کرد این دو انار که در دست مبارک داری چیست فرمود این انار همانا نبوت و پیغمبری است و تو را در آن نصیبی نباشد و اما این یک پس علم و دانش است آنگاه رسول خدای صلی الله علیه و آله این یک را بدو نصف ساخت و یک نیمه اش را بعلی علیه السلام عطا فرمود و آن نیمه دیگر را رسول خدای مأخوذ داشت آنگاه با علی علیه السلام فرمود [illegible]

رسول خدای هیچ حرفی از آنچه خدای بدو تعلیم فرموده نمیدانست جز اینکه بعلی صلوات الله علیه بیاموخت آنگاه
آن علم بآن پوست و دست مبارک بر سینهٔ خود نهاد و هم در اصول کافی از حمران مروی است که گفت از حضرت
ابی جعفر سلام الله علیه از آنچه مردمان حدیث همی رانند که صحیفهٔ مختومه بجناب ام سلمه رضی الله عنها داده اند
پرسش نمودم فَقالَ اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمّا قُبِضَ وَرِثَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ عِلْمَهُ وَسِلاحَهُ
وَما هُناكَ ثُمَّ صارَ اِلَى الْحَسَنِ ثُمَّ صارَ اِلَى الْحُسَيْنِ فَلَمّا خَشِينا اَنْ نُغْشى اِسْتَوْدَعَها اُمَّ سَلَمَةَ ثُمَّ قَبَضَها
بَعْدَ ذلِكَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ فرمود چون رسول خدای صلی الله علیه و آله همی خواست بدیگر جهان شود
علم و سلاح خویش و آنچه در خاندان مبارکش بود بجمله علی علیه السلام وارث گشت و بعد از علی بحسن و بعد از حسن
بحسین علیهم السلام پیوست و چون حسین علیه السلام جانب کربلا سپرد نزد ام سلمه رضی الله عنها بودیعت بنهاد
و بعد از حسین سلام الله علیه علی بن الحسین علیهما السلام از ام سلمه باز گرفت حمران میگوید عرض کردم
چنین است که میفرمائی و پدرت از ام سلمه بگرفت و بعد از آن حضرت امر امامت بتو پیوست و آن صحیفه و امانت
بتو رسید فرمود آری و نیز در کتاب مسطور از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام مروی است که فرمود
قالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ اِنَّما مَثَلُ السِّلاحِ فِينا كَمَثَلِ التّابُوتِ فِي بَنِي اِسْرائِيلَ اَيْنَما دارَ التّابُوتُ دارَ
الْمُلْكُ وَاَيْنَما دارَ السِّلاحُ فِينا دارَ الْعِلْمُ ابوجعفر علیه السلام فرمود مثل سلاح در میان ما مثل تابوت را
در بنی اسرائیل دارد که هر کجا تابوت میگشت ملک و سلطنت دوران داشت و تا آن چند که سلاح در میان ما
میگردد علم در میان ما گردش دارد و دیگر در کتاب مسطور از عبد الواحد بن المختار مروی است که حضرت
ابی جعفر علیه السلام فرمود لَوْ كانَ لِاَلْسِنَتِكُمْ اَوْكِيَةٌ لَحَدَّثْتُ كُلَّ امْرِءٍ بِما لَهُ وَعَلَيْهِ اگر بند بر مشک و اوکیه
جمع آنست میفرماید اگر برای زبانهای شما بند باشد یعنی بتوانید حفظ اسرار نمائید و مفتاح اوعیه قلوب را
که زبان است باختیار خود بدارید هر کس را بآنچه سود و زیان اوست خبر میدهم یعنی تمام مصالح و مفاسد
امور شما نزد ما آشکار است و بتمامت احوال شما و نیک و بد شما عالم هستم اما شما را آن ظرفیت نیست که هر چه
بشنوید مستور دارید و با بیگانگان آشکار مسازید تا منجر بانواع مفاسد نشود ازین روی از شما پوشیده
میداریم و نیز در کتاب مسطور از جابر مرویست که گفت بخدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام در آمدم و
اینوقت جوان بودم فرمود کیستی عرض کردم از مردم کوفه ام و برای طلب علم باین حضرت شده ام پس
آنحضرت کتابی بمن افکند و با من فرمود اِنْ اَنْتَ حَدَّثْتَ بِهِ حَتّى تَهْلِكَ بَنُو اُمَيَّةَ فَعَلَيْكَ لَعْنَتِي وَ
لَعْنَةُ آبائِي وَاِنْ اَنْتَ كَتَمْتَ مِنْهُ شَيْئاً بَعْدَ هَلاكِ بَنِي اُمَيَّةَ فَعَلَيْكَ لَعْنَتِي وَلَعْنَةُ
آبائِي اگر پیش از هلاکت بنی امیه ازین کتاب حدیث کنی پس بر تو باد لعنت من و لعنت پدران من
و اگر تو مکتوم و پوشیده داری ازین کتاب چیزی را بعد از آنکه بنی امیه هلاک شدند پس بر تو باد لعنت من
و لعنت پدران من آنگاه کتابی دیگر بمن بداد و فرمود وَهاكَ هذا فَاِنْ حَدَّثْتَ بِشَيْءٍ مِنْهُ اَبَداً فَعَلَيْكَ

لَعْنَتِي وَلَعْنَةُ آبائِي و ازین کتاب مخصوص اگر در تمامت عمر چیزی باز گوئی پس بر تو باد لعنت من و لعنت
پدران من راقم حروف گوید ازین خبر مبارک اظهار چند معجزه معلوم میشود یکی اینکه جابر را در آنحال جوانی لایق پارهٔ
اسرار و ودایع شمرده اند دیگر اینکه از زوال ملک بنی امیه خبر داده اند دیگر اینکه از بقای جابر بعد از زوال و هلاک
بنی امیه باز نموده اند معذالک در این حدیث بی تأمل نشاید بود چه جابر در آن سن بآنحضرت رسیده باشد و با اینکه ظاهراً
معروف حضور مبارکش نباشد و مستودع چنین ودایع باشد خالی از غرابت نیست اما افعال معصوم را قیاس نتوان
کرد در صورت صحت خبر البته آنچه کرده اند از روی بصیرت تامه و عین مصلحت و حکمت است چنانکه آن خبر جابر که حضرت
باقر سلام الله علیه نود هزار یا هفتاد هزار یا سی هزار حدیث با من بفرمود که هرگز با هیچکس در میان ننهاده ام و هرگز
باز نخواهم گفت چنانکه تمامش ازین پیش مسطور شد مؤید این خبر است و آن خبر که از حضرت ابی عبد الله سلام الله علیه
از روایات جابر سؤال کرده اند و جوابیکه آنحضرت بذریح محاربی فرموده دَعْ ذِكْرَ جابِرٍ فَاِنَّ السَّفِلَةَ
اِذا سَمِعُوا بِاَحادِيثِهِ شَنَّعُوا یا اینکه فرموده اَذاعُوا چنانکه در جلد اول مسطورات وجهی دیگر را
میتواند حامل باشد و دیگر در کتاب مسطور از یحیی حلبی از پدرش مرویست که گفت در خدمت ابی جعفر علیه السلام بودم
و مردی در حضرتش حاضر بود و عرض کرد که حسن بصری روایت همی کند که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود
مَنْ كَتَمَ عِلْماً جاءَ يَوْمَ الْقِيمَةِ مُلْجَماً بِلِجامٍ مِنَ النّارِ هر کس علمی و دانشی را مکتوم و پوشیده بدارد روز قیامت
میآید در حالتی که بلگامی از آتش او را لگام کرده اند فرمود كَذِبَ وَيْحَهُ فَاَيْنَ قَوْلُ اللهِ وَقالَ رَجُلٌ مِنْ
آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ اِيمانَهُ اَتَقْتُلُونَ رَجُلاً اَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللهُ یعنی حسن دروغ میگوید اگر چنین است
پس چیست قول خدای عزوجل که میفرماید و گفت مردی از آل فرعون که ایمان خویش را پوشیده میداشت
آیا میکشید مردی را که میگوید پروردگار من خداوند معبود است آنگاه ابوجعفر علیه السلام صوت مبارک را
بلند فرمود فَقالَ لِيَذْهَبُوا حَيْثُ شاؤُا اَما وَاللهِ لا يَجِدُونَ الْعِلْمَ اِلّا هٰهُنا فرمود بهر کجا
میخواهند بروند دانسته باشید سوگند با خدای نبی یا بنا بر اینکه در اینجا پس ساعتی سکوت نمود آنگاه فرمود
عِنْدَ آلِ مُحَمَّدٍ یعنی علم نزد آل محمد صلی الله علیه و آله است و هم در کتاب مسطور از ابوبصیر مروی است
که بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم حَمِّلْنِي حَمْلَ الْبازِلِ مرا حملی گران و باری ثقیل از علم حمل فرمای
با من فرمود اِذاً تَنْفَسِخَ یعنی اگر چنین بشود طاقت حملش را نیاوری و هلاک میشوی و هم در کتاب
مذکور از حمران از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه در این قول خدای تعالی اِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ ما اَنْزَلْنا مِنَ الْبَيِّناتِ
وَالْهُدى مِنْ بَعْدِ ما بَيَّنّاهُ لِلنّاسِ فِي الْكِتابِ یعنی بدرستیکه آنانکه مکتوم میدارند آنچه ما از بینات و هدایت
فرو فرستادیم بعد از آنکه روشن داشتیم آنرا برای مردمان در کتاب یعنی در تورات آن میفرمود یعنی بذلک
نَحْنُ وَاللهُ الْمُسْتَعانُ یعنی مقصود ازین جمله ما هستیم و خداوند مستعان است و نیز در آن کتاب
از زید شحام مسطور است که گفت از حضرت ابی عبد الله از کیفیت عذاب قبر سؤال میکردند فرمود

حضرت ابی جعفر علیه السلام ما را حدیث کرد که مردی نزد سلمان فارسی شد و گفت مرا حدیث بران سلمان سکوت کرد و آن مرد دیگر باره در طلب حدیث برآمد سلمان همچنان خاموش بود پس آنمرد روی برتافت و همی گفتی و این آیت مبارک را قرائت کردی إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ فِي الْكِتَابِ سلمان با آنمرد فرمود روی برتاب اگر ما برای حفظ احادیث خودمان شخصی امین در یابیم از بهر تو حدیث می‌کنیم لکن آماده منکر و نکیر باش و استعداد دیدار ایشان را در یاب کاهی که در قبر تو آیند و از رسول خدای از تو پرسش کنند پس اگر در آنحضرت شکّ بیاوری یا در هم بپیچی چنان مطرقه بر فرق تو میزنند که بهمان ضرب و مطرقه خاکستر شوی راوی میگوید عرض کردم بعد از آن چه میشود فرمود و باز زنده میشوی و دیگر باره معذب میکردی عرض کردم منکر و نکیر چیست قَالَ هُمَا قَعِيدَا الْقَبْرِ فرمود منکر و نکیر آنان هستند که مصاحب و مجالس تو هستند در قبر عرض کردم آیا منکر و نکیر دو فرشته‌اند که مردمان را در قبور ایشان عذاب مینمایند فرمود آری و هم در جلد اول بحار الانوار مسطور است که از حضرت باقر محمد بن علی سؤال کردند رها نیدن اسیری مؤمن از دوستان خودمان را از چنگ ناصبی که بخواهد او را به نیروی و فسون فی زبان و بیانش از راه بگرداند و بضلالت دچار سازد افضل است یا رها نیدن اسیری را از چنگ کفار مردم روم حضرت باقر در پاسخ آن فرمود أَخْبِرْنِي أَنْتَ عَمَّنْ رَأَى رَجُلًا مِنْ خِيَارِ الْمُؤْمِنِينَ يَغْرَقُ وَعُصْفُورَةً تَغْرَقُ لَا يَقْدِرُ عَلَى تَخْلِيصِهِمَا بِأَيِّهِمَا اشْتَغَلَ فَاتَهُ الْآخَرُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ أَنْ يُخَلِّصَهُ یعنی مرا خبر گوی از آن کسیکه مردی از نیکان مؤمنان را نگران شود که بگرداب غرق اندر است و گنجشکی را در حالت غرقه نیز بنگرد و نیروی خلاصی هر دو را در یکزمان نداشته باشد و بخلاصی هر یک از آن دو روی کند آن دیگر از دست بشود خلاص کردن کدام یک از دیگری افضل است آنمرد عرض کرد نجات دادن آن مرد را که از نیکان مؤمنان است افضل است قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبُعْدُ مَا سَأَلْتَ فِي الْفَضْلِ أَكْثَرُ مِنْ بُعْدِ مَا بَيْنَ هٰذَيْنِ إِنَّ ذٰلِكَ يُوَفِّرُ عَلَيْهِ دِينَهُ وَجِنَانَ رَبِّهِ وَيُنْقِذُهُ مِنْ نِيرَانِهَا وَهٰذَا الْمَظْلُومُ إِلَى الْجِنَانِ يَصِيرُ فرمود بعد و دوری آنچه پرسیدی اکثر است از بعد ما بین این دو یعنی فضیلت نجات دادن اسیری مؤمن را از چنگ ناصبی خبیث که همیخواهد دین او را بر باید و بضلالت و گمراهیش باز گرداند و آخرتش را بر وی تباه سازد اسباب حفظ و زیادتی و استحکام دین او و برخورداری از جنان و رضوان یزدان و رستگاری از درکات نیران است لکن آنکه بدست مردم روم اسیر و مظلوم است خدایش بپاداش رنج مظلومیت از جنان جاویدان برخوردار کند کنایت از اینکه آنان دشمن مال و جان هستند و ناصبیان دشمن دین و ایمان آنان روح را نابود خواهند ناصبیان ابواب فلاح و فتوح را مسدود کردانند زین فنا تا آن فنا فرقی است ژرف و نیز در کتاب مسطور از جابر از حضرت ابی جعفر مأثور است که فرمود قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ مُعَلِّمَ الْخَيْرِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ دَوَابُّ الْأَرْضِ وَحِيتَانُ الْبَحْرِ وَكُلُّ ذِي رُوحٍ فِي الْهَوَاءِ وَجَمِيعُ أَهْلِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَإِنَّ الْعَالِمَ وَالْمُتَعَلِّمَ فِي الْأَجْرِ سَوَاءٌ يَأْتِيَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَفَرَسَيْ رِهَانٍ يَزْدَحِمَانِ

در فضیلت رهایت

در ثواب معلم علم

رسول خدای صلّی الله علیه و آله فرمود که آنکس که معلّم علم خیر و نیک باشد تمامت جنبندگان زمین و ماهیان دریا و پرندگان هوا و جمله ساکنین ارض و سما از بهرش طلب مغفرت نمایند و آموزنده و آموخته در اجر و مزد مساوی هستند و در روز قیامت و برداشتن رایت فضیلت و سعادت و اجر و ثواب چنان با هم همعنان تازنده که مانند دو اسبی که خواهند گوی سباق از یکدیگر بردارند همدیگر را از حمت افکنند یعنی هر یک خواهد از آن یک پیشی و بیشی جوید لاجرم در میدان مسابقت سینه بسینه و پهلو بپهلو تازند و همدیگر را زحمت اندازند تا هیچیک از دیگری واپس نماند و گوی سبقت رباید معلوم باد که از این کلام مبارک چنان مستفاد میشود که چون معلّم نیز بالنسبه بدیگری که بی بهره است عالم است و آن جاهل را باقتضام علم و عالمیت دلالت و دعوت همی نماید یا دارای آن نیت است که این توفیق را دارا شود لهذا با متعلّم در اجر و مزد مساوی است وگرنه چنانکه از اخبار سابقه مشهود گشت اجر معلّم دو برابر متعلّم است و نیز در کتاب مزبور از ثمالی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ یعنی عالمی که از علمش سودیاب شوند از عبادت هفتاد هزار عابد افضل است و یکی از نکات این کلام حکمت آیات این است که عابد در عبادت جز سود خویش را در دنیا و آخرت نطلبد و از افعالش سودی بامثالش نرسد لکن عالم معلّم به ابنای جنس خویش فواید تامّه عالیه رساند و ایشان را از ظلمتکده جهل و مقام عمی بروشنائی علم و مقام رفیع دانش و بینش ارتقاء دهد و بسرافرازی معرفت و سود دنیا و آخرت نایل فرماید و دیگر در کتاب مسطور از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قِوَامُ الدِّينِ بِأَرْبَعَةٍ بِعَالِمٍ نَاطِقٍ مُسْتَعْمِلٍ لَهُ وَبِغَنِيٍّ لَا يَبْخَلُ بِفَضْلِهِ عَلَى أَهْلِ دِينِ اللّٰهِ وَبِفَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ وَبِجَاهِلٍ لَا يَتَكَبَّرُ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ فَإِذَا كَتَمَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ وَبَخِلَ الْغَنِيُّ بِمَالِهِ وَبَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ وَاسْتَكْبَرَ الْجَاهِلُ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ رَجَعَتِ الدُّنْيَا إِلَى وَرَائِهَا الْقَهْقَرَى فَلَا تَغُرَّنَّكُمْ كَثْرَةُ الْمَسَاجِدِ وَأَجْسَادُ قَوْمٍ مُخْتَلِفَةٍ قِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ الْعَيْشُ فِي ذٰلِكَ الزَّمَانِ فَقَالَ خَالِطُوهُمْ بِالْبَرَّانِيَّةِ يَعْنِي فِي الظَّاهِرِ وَخَالِفُوهُمْ فِي الْبَاطِنِ لِلْمَرْءِ مَا اكْتَسَبَ وَهُوَ مَعَ مَنْ أَحَبَّ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود قوام دین و استحکام آئین بچهار کس میباشد نخست بدانشمندی که با مفتاح زبان از گنجینه دانش قفل برگشاید و از لآلی علم و کواکب دانش جهان را چون صفحه آسمان درخشان فرماید دوّم بتوانگری که در مال خویش بخل نورزد و در مزرع آنانکه مرتع قلوب خویش را از دین یزدان خرّم میخواهند چون سحاب نیسان بباراند سیّم به نیازمندی که بسبب شدت روزگار و نکد ایام در طلب حطام بی دوام این جهان زشت فرجام آخرت خود را بدنیا نفروشد چهارم بنادانیکه در طلب دانش تکبّر نورزد و در انقیاد گوهر جلیل در خدمت معلّم ذلیل گردد و پس نزد تمامت کسان محترم و جلیل شود و چون عالم بکتمان علم پردازد و توانگر از بخشایش امساک جوید و نیازمند گوهر ارجمند آخرتش را بدنیای زبون بفروشد و نادان از طلب گنجینه گرانبار دانش استکبار نماید دنیا پست و زبون میشود و بقهقری باز میگردد پس شمار اکثرت مساجد و اجساد قوم مختلف بغرور نیفکند عرض کردند یا امیر المؤمنین زندگانی در چنین زمان نکوهیده بنیان را

من احبّ ان ینظر و امع ذلک الفرج من الله عزّ وجلّ

برچه سان بپایان باید برد فرمود درچنین زمان وچنان مردمان باید در ظاهر مخالطت و در باطن مخالفت ورزید چه برای مرد همان می ماند که اکتساب نماید و در طلبش رنج برد و با آنچه او را محبوب میشمارد مصاحب خواهد بود و مع ذالک منتظر باشید تا از خداوند آب و آتش فرج وگشایش رسد و دیگر در کتاب مسطور از حسن صالح مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود مَا شِیبَ شَیْءٌ بِشَیْءٍ اَحْسَنُ مِنْ حِلْمٍ بِعِلْمٍ کنایت از اینکه هیچ چیز بهتر از آن نیست که علم و حلم با هم توامان باشند زیرا که اگر عالم حلیم نباشد اسباب انزجار صدور و قلوب میشود و مردمان از افاده اش بزار و آن متاع نفیس مکتوم می ماند و دیگر در جلد اول بحار الانوار از ابواب بحار و مسطور است که گفت حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ دَعَا عَلِیًّا فِی الْمَرَضِ الَّذِی تُوُفِّیَ فِیهِ فَقَالَ یَا عَلِیُّ اُدْنُ مِنِّی حَتّٰی اُسِرَّ اِلَیْکَ مَا اَسَرَّ اللهُ اِلَیَّ وَاَئْتَمِنَکَ عَلٰی مَا ائْتَمَنَنِی اللهُ عَلَیْهِ فَفَعَلَ ذٰلِکَ رَسُولُ اللهِ بِعَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَفَعَلَهُ عَلِیٌّ بِالْحَسَنِ وَفَعَلَهُ حَسَنٌ بِالْحُسَیْنِ وَفَعَلَهُ الْحُسَیْنُ بِاَبِی وَفَعَلَهُ اَبِی بِی صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِینَ یعنی رسول خدای صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را بخواند و این هنگام رسول خدا دچار آن مرض بود که در آن وفات نمود پس فرمود ای علی با من نزدیک شو تا اسرار الهی را که با من گذاشته با تو گذارم و در آنچه خدای مرا بحفظ آن امین گردانیده تو را امین فرمایم پس رسول خدا با علی علیهم السلام بدانگونه معاملت فرمود و علی علیه السلام با حسن و حسن با حسین و حسین با پدرم علی بن الحسین و پدرم با من این معاملت ورزید و هریک در حال وفات ودایع خود را با امام دیگر صلوات الله علیهم باز گذاشت و نیز در همان کتاب از ابوبصیر مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم فرمود اَسَرَّ اللهُ سِرَّهُ اِلٰی جَبْرَئِیلَ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَاَسَرَّهُ جَبْرَئِیلُ اِلٰی مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَاَسَرَّهُ مُحَمَّدٌ اِلٰی عَلِیٍّ وَاَسَرَّهُ عَلِیٌّ صَلَوَاتُ اللهِ وَسَلَامُهُ عَلَیْهِ اِلٰی مَنْ شَاءَ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ و بروایت ابی بصیر فرمود سِرٌّ اَسَرَّهُ اللهُ اِلٰی جَبْرَئِیلَ عَلَیْهِ السَّلَامُ و در پایان حدیث فرمود وَاَنْتُمْ تَتَکَلَّمُونَ بِهِ فِی الطَّرِیقِ کنایت از اینکه چنین سری با این صعوبات و مقام و جلالت را که با این ترتیب بما پیوسته است و ما هریک از شما را سزاوار یافتیم با آنچه مناسب شماریم برخوردار داریم نبایست نقل مجالس ساخت و بدون تقیه با هرکس در میان گذاشت و دیگر در کتاب اصول کافی از ابوبکر حضرمی از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده فرمود عَلَّمَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَلِیًّا اَلْفَ حَرْفٍ کُلُّ حَرْفٍ یَفْتَحُ اَلْفَ حَرْفٍ یعنی رسول خدای هزار حرف بعلی صلوات الله علیهما آموخت که هر حرفی هزار حرف را مفتوح ساخت معلوم باد چنانکه از اخبار دیگر مستفاد میشود مقصود این است که هزار باب دانش و علم بود که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و هم در آن کتاب از ابوالجارود از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه مروی است قَالَ اِنَّ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ لَمَّا حَضَرَهُ الَّذِی حَضَرَهُ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ اُدْنُ مِنِّی حَتّٰی اُسِرَّ اِلَیْکَ مَا اَسَرَّ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِلَیَّ وَاَئْتَمِنَکَ عَلٰی مَا ائْتَمَنَنِی عَلَیْهِ فَفَعَلَ چون امیرالمؤمنین را

هنگام وفات در رسید با پسرش حسن علیهما السلام فرمود با من نزدیک شو تا آنچه رسول خدای صلی الله علیه وآله با من پوشیده باز گذاشت با تو گذارم و امین گردانم ترا بر آنچه آنحضرت مرا بر آن امین گردانیده است پس بدانگونه بپای برد و دیگر در اصول کافی از زراره مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود اَحَبُّ الْاَعْمَالِ اِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا دَاوَمَ عَلَیْهِ الْعَبْدُ وَاِنْ قَلَّ و نیز در آن کتاب بروایت دیگر فرمود مَا مِنْ شَیْءٍ اَحَبُّ اِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَمَلٍ یُدَاوَمُ عَلَیْهِ وَاِنْ قَلَّ یعنی بهترین اعمال در حضرت خداوند عز و جل آن است که بآن مداومت نمایند اگرچه اندک باشد و از این اخبار معلوم میشود که مداومت بعلم و عمل بآن دارای چه مقام است چنانکه در کتاب مسطور از حضرت ابی عبدالله از آباء کرامش از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم مروی است که رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود لَا قَوْلَ اِلَّا بِعَمَلٍ وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ اِلَّا بِنِیَّةٍ وَلَا قَوْلَ وَعَمَلَ وَنِیَّةَ اِلَّا بِاِصَابَةِ السُّنَّةِ یعنی قولی جز بعمل و هیچ قول و عملی جز به نیت صادق و هیچ قول و عمل و نیتی جز باصابه سنت در خور اعتنا و اعتماد نیست و دیگر در اصول کافی از محمد بن مروان مروی است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِنَ اللهِ عَلٰی عَمَلٍ فَعَمِلَ ذٰلِکَ الْعَمَلَ الْتِمَاسَ ذٰلِکَ الثَّوَابِ اُوتِیَهُ وَاِنْ لَمْ یَکُنِ الْحَدِیثُ کَمَا بَلَغَهُ یعنی هرکس حدیثی شنیده باشد که خدای تعالی برای فلان عمل فلان ثواب را عطا میفرماید و آنگاه بطمع و التماس و استدعای آن ثواب بآن عمل بپردازد همان ثواب را که گمان برده است نایل میشود اگرچند آنحدیث چنانکه باو رسیده است نبوده باشد در کتاب اول بحار الانوار از حضرت امام جعفر علیه السلام از پدرش حضرت باقر صلوات الله علیه مرویست که حضرت امیرالمؤمنین علی سلام الله علیه میفرمود اِیَّاکُمْ وَالْجُهَّالَ مِنَ الْمُتَعَبِّدِینَ وَالْفُجَّارَ مِنَ الْعُلَمَاءِ فَاِنَّهُمْ فِتْنَةُ کُلِّ مَفْتُونٍ بپرهیزید و برحذر باشید از متعبدان نادان و دانایان فاجر چه ایشان فتنه هر مفتونی هستند و حکمت این کلام معجز نشان این است که چون این دو طبقه بمقامی عالی متظاهرند و مردمان بایشان روی می آورند و اقوال و اعمال ایشان را محل اعتنا می شمارند و بایشان میگروند لاجرم چون جاهل و فاجر باشند فتنه ایشان بزرگ و اثر جهل و فجور ایشان در صدور پیروان فراوان میشود پس باید از ایشان دور بود

ذکر پاره کلمات و اخبار حضرت باقر علیه السلام در حدیث و آداب حدیث و محدثین که از بحار مسطور میشود

در کتاب جلد اول بحار الانوار از فضیل مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود یا فُضَیْلُ اِنَّ حَدِیثَنَا یُحْیِی الْقُلُوبَ ای فضیل حدیث ما دلها را زنده میسگرداند معلوم باد چون احادیث اهل بیت به راجع باحکام دینی و دنیوی و تربیت عبادات و کسب سعادات و روشن کردن چراغ دل و مرآت قلب

وصفای باطن و ترغیب و تحریص و تشویق است ازاین روی اسباب زنده کردن قلب میشود و نیز
در آن کتاب از جابر از حضرت باقر صلوات الله علیه مروی است که فرمود سَارِعُوا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ
لَحَدِيثٌ وَاحِدٌ فِي حَلَالٍ وَحَرَامٍ تَأْخُذُهُ عَنْ صَادِقٍ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا حَمَلَتْ مِنْ ذَهَبٍ وَفِضَّةٍ
وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ يَقُولُ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَإِنْ كَانَ عَلِيٌّ لَيَأْمُرُ
بِقِرَاءَةِ الْمُصْحَفِ یعنی در طلب علم شتاب گیرید سوگند بآن خداوند که جان من بدست قدرت اوست
که حدیث کراجع بحکم حلال و حرام و مبین روایات رواباشد اگر از محدثی راستگوی فراگیری از دنیا و حملهای
زر و سیم بهتر است و این چنان است که خدای تعالی میفرماید و آنچه بیاورد شما را فرستاده خدای تا خود دارید
و آنچه از آن نهی فرماید روی برتابید و کناره جوئید و بدرستیکه علی علیه السلام بقرائت مصحف فرمان کرده است
مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید از استشهاد امام علیه السلام باین آیه شریفه چنان ظاهر میشود که اخذ کردن ورای آن
شامل تعلم و عمل است و اگرچه محتمل است که استشهاد از آن جهت باشد که علم بر عمل توقف دارد و معلوم باد
اِن در وان کان مخففه از مثقله است که در این مقام افتاده تاکید و تشدید کلام سابق را می نماید و نیز
در کتاب مسطور از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرقوم است قَالَ لِي يَا جَابِرُ وَاللَّهِ لَحَدِيثٌ تُصِيبُهُ مِنْ صَادِقٍ
فِي حَلَالٍ وَحَرَامٍ خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ حَتَّى تَغْرُبَ با من فرمود ای جابر سوگند با خدای
یک حدیث را که در حلال و حرام رسیده باشد اگر از مردی راستگوی و راوی صادق القول دریابی برای تو بهتر است
از هرچه آفتاب بر آن طلوع مینماید تا غروب میکند یعنی از تمامت جهان برای تو نیکوتر است و نیز در همان کتاب
مسطور است که سدیر گفت از حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام شنیدم میفرمودند لَا تُصَدِّقْ عَلَيْنَا
إِلَّا بِمَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ یعنی در احادیث و اخباریکه از ما میشنوید تا مطابق کتاب
خدای و سنت رسول رهنمای نباشد تصدیق مکنید راقم حروف گوید هرکس در همین یک فقره خبر بدقت
نظر کند و بچشم تعقل بنگرد مراتب و مقامات و خلوص قلوب مبارکه عالیه ائمه علیهم السلام بروی آشکار میشود
و معلوم میگردد که جز اجرای احکام الهی و سنن حضرت رسالت پناهی و متابعت قرآن یزدانی و احکام آسمانی
دستخوش هیچگونه آمال و امانی نیستند و تمامت اوقات شرافت آیات ایشان برای حفظ و بقای سلسله بنی آدم
و نظام عالم و صلاح امر معاش و معاد امم است صلوات الله و سلامه علیهم و دیگر در کتاب مذکور از حضرت
ابی جعفر سلام الله علیه مروی است که در ضمن حدیث خود فرمود كُلُّ مَنْ تَعَدَّى السُّنَّةَ رُدَّ إِلَى السُّنَّةِ
یعنی هرکس که از قواعد سنت تعدی و تجاوز نماید باید بسنت برگردانید یعنی اگر خلاف معمول و قانون سنت را
بنماید باید بسنت باز گردانید و متابعت سنت را نمود و در حدیث دیگر فرمود مَنْ جَهِلَ السُّنَّةَ رُدَّ
إِلَى السُّنَّةِ یعنی اگر کسی در تقریر احکام از قانون سنت جاهل بماند و جاهلانه حکمی نماید باید بقواعد
سنت بازیافته و دیگر در کتاب مسطور از جابر مروی است که گفت با حضرت ابی جعفر علیه السلام معروض داشتم

در تطابق حدیث با قرآن و سنت

اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله چگونه در مسح نمودن بر خفین اختلاف ورزیدند فقال كَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يَسْمَعُ
مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْحَدِيثَ فَيَغِيبُ عَنِ النَّاسِخِ وَلَا يَعْرِفُهُ فَإِذَا أَنْكَرَ مَا خَالَفَ
مَا فِي يَدِهِ كَبُرَ عَلَيْهِ تَرْكُهُ وَقَدْ كَانَ يَنْزِلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَعْمَلُ بِهِ زَمَانًا ثُمَّ
يُؤْمَرُ بِغَيْرِهِ فَيَأْمُرُ بِهِ أَصْحَابَهُ وَأُمَّتَهُ حَتَّى قَالَ أُنَاسٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ تَأْمُرُنَا بِالشَّيْءِ حَتَّى إِذَا
اعْتَدْنَاهُ وَجَرَيْنَا عَلَيْهِ أَمَرْتَنَا بِغَيْرِهِ فَسَكَتَ النَّبِيُّ عَنْهُمْ فَأُنْزِلَ عَلَيْهِ قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ
إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ فرمود چنان بود که از اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه و آله مردی حدیثی از آن حضرت میشنید لکن از ناسخ آن خبر با خبر و عارف نمی گشت و چون مخالف
آن حکم و خبر را که در دست داشت میدید و بآن دانا نبود ترکش بروی گران میگردید و چنان بود که چیزی
و حکمی بر رسول خدای صلی الله علیه و آله از جانب خدای میرسید و زمانی بر طبق آن امر کار میکردند بعد از آن بر حسب تقاضای
زمان و حکمت یزدان بر خلاف آن و بغیر آن فرمان میشد و آنحضرت اصحاب خود و امت خود را بآنگونه امر میفرمود
چندانکه جماعتی گفتند یا رسول الله همانا تو ما را بچیزی فرمان میکنی و چون بآن کار و آن رفتار عادت کردیم و مجری داشتیم
ما را بغیر آن فرمان میدهی رسول خدای صلی الله علیه و آله سکوت نمود و بایشان چیزی نفرمود پس خدای تعالی این
آیه شریفه را بر آنحضرت فرو فرستاد که باصحاب و یاران خویش و آنانکه این بحث را بر تو می نمایند بگو من اول رسولی نیستم
که فرستاده شده است یعنی پیش از من نیز فرستادگان دیگر هم بهمین رفتار بوده اند و جز آنچه را که از جانب خدای بمن وحی میشود
متابعت نمی کنم و من خبر دهنده روشن و آشکار نیستم یعنی تکلیف من تبلیغ احکام پروردگار و متابعت فرمان خداوند
دادار است هرچه بر حسب مصلحت بندگان و تقاضای حکمتش بر من فرو فرستد تبلیغ می نمایم در کتاب مجمع البحرین نوشته است
بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ یعنی مَا كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أُرْسِلَ مِنَ الرُّسُلِ قَدْ كَانَ قَبْلِي رُسُلٌ كَثِيرَةٌ
و نیز میگوید خف آن چیزی است که بر پای می کنند و جمعش خفاف بر وزن کتاب است و از این است حدیث سبق الکتاب
الخفین و مراد این است که کتاب خدای امر کرده است بمسح پای نه خف پس مسح بر خفین بعد از آن حادث شده است
و پاره از شارحین گفته اند که از اطلاقات مردم حرمین و از تتبع احادیث مرا ظاهر گردید که اطلاق خف بر همان چیزی
میشود که پشت دو پای را بپوشاند خواه چون چکمه ساق دار باشد یا بی ساق باشد پس جهت حکم نمودن مسح بر ساقین
معلوم نیست چنانکه در کتاب مسطور از ابوالورد مروی است که بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم ابوظبیان
با من حدیث راند که علی علیه السلام را نگران شد که از تخت آب بریخت آنگاه خفین مبارک را مسح فرمود فقال كَذَبَ
أَبُو ظَبْيَانَ أَمَا بَلَغَكَ قَوْلُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيكُمْ سَبَقَ الْكِتَابُ الْخُفَّيْنِ فرمود ابوظبیان
دروغ گفته است آیا بتو نرسیده است قول علی علیه السلام در میان شما چیزی گرفته است کتاب خدای و امر بمسح بر خفین
چنانکه بدان اشارت شد عرض کردم آیا در این کار رخصت و اجازتی ممکن است یعنی در مسح نمودن بر خفین بنحو مردم سنی
فرمود لَا إِلَّا مِنْ عَدُوٍّ تَتَّقِيهِ أَوْ ثَلْجٍ تَخَافُ عَلَى رِجْلَيْكَ یعنی جایز نیست مگر هنگامی که از دشمنی بیم باشد

یا از رسیدن برف و گزند سرما بر دو پای خویش بیمناک باشی یعنی شاید اگر پای را برای مسح برهنه داری از برف و سرما آزار بینی یا در حال ترس از دشمن و تقیه باشی اینوقت جایز است که مسح را بر روی پای پوش کنی و نیز در آن کتاب از زراره و ابو بصیر از حضرت باقر و صادق سلام الله علیهما مروی است که فرمودند اِنَّما عَلَیْنا اَنْ نُلْقِیَ اِلَیْکُمُ الْاُصُولَ وَعَلَیْکُمْ اَنْ تُفَرِّعُوا یعنی بر ما باشد که اصول احکام را شما القا نمائیم و بر شما است که در آن جمله از روی علم و بصیرت و ذکاوت و درایت و دانش و فراست ترتیب فروع نمائید و بر آن اصول متفرع گردانید و هم در آن کتاب از حضرت باقر علیه السلام مرویست که زرارة بن اعین در خدمتش عرض کرد فدای تو گردم دو خبر یا دو حدیث که با یکدیگر متعارض هستند بما میرسد کدام یک چنگ در اندازیم و معمول داریم فَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ یا زُرارَةُ خُذْ بِما اشْتَهَرَ بَیْنَ اَصْحابِکَ وَدَعِ الشّاذَّ النّادِرَ فرمود ای زراره هر وقت دو حدیث یا دو خبر بتو رسد که با هم تعارض داشته باشند بآن خبر و حدیثی که در میان یاران و اصحاب تو مشهور است کار کن و هر کدام شاذ و نادر است فرو گذار عرض کردم ای سید من هما این دو حدیث یا دو خبر هر دو مشهور و مروی و مأثور هستند از شما فَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ خُذْ بِقَوْلِ اَعْدَلِهِما عِنْدَکَ وَاَوْثَقِهِما فی نَفْسِکَ فرمود هر یک را که نزد خود اعدل و در نفس خویش اوثق شمردی همان را مأخوذ و معمول دار عرض کردم هر دو عدل و مرضی و موثق هستند فرمود اُنْظُرْ ما وافَقَ مِنْهُما مَذْهَبَ الْعامَّةِ فَاتْرُکْهُ وَخُذْ بِما خالَفَهُمْ یعنی چون چنین باشد نظر کن تا هر یک با مذهب عامه توافق دارد متروک دار و بآن دیگر که مخالف عامه است عمل کن عرض کردم بسیار میشود که این دو خبر یا حدیث که با هم متعارض میشوند یا هر دو موافق با مذهب عامه یا هر دو مخالف با مذهب عامه اند من چسان کنم فرمود اِذَنْ فَخُذْ بِما فیهِ الْحائِطُ لِدینِکَ وَاتْرُکْ ما خالَفَ الْاِحْتِیاطَ در این حال هر یک را برای حفظ ارکان دین اقرب با حتیاط بینی مأخوذ و آن دیگر که با مراتب احتیاط مخالفت دارد متروک بدار عرض کردم اگر هر دو با هم موافق احتیاط یا مخالف احتیاط باشند چگونه نمایم فرمود اِذَنْ فَتَخَیَّرْ اَحَدَهُما فَتَأْخُذُ بِهِ وَتَدَعُ الْاٰخَرَ یعنی بنیروی علم و اجتهاد و تصویب خود یکی را مأخوذ و معمول و آن دیگر را متروک و مخذول بدار و در روایتی دیگر فرمود اِذَنْ فَارْجِهْ حَتّی تَلْقی اِمامَکَ فَتَسْئَلَهُ چون حال بر این منوال باشد بحال خود بگذار تا امام و پیشوای خود را دریابی و از حقیقت پرسش نمائی علامه مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید که این خبر دلالت بر آن میکند که موافقت نمودن با احتیاط از جمله مرجحات خبرین متعارضین است و دیگر در کتاب مسطور از معمر بن یحیی بن سام مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام سؤال کردم از آنچه مردم روایت می نمایند از امیر المؤمنین علیه السلام از اشیائی یعنی از احکامی یا اخباری در باب فروج که خویشتن و فرزندان خود را بآنها امر و نهی میفرمود و عرض کردم این حال چگونه تواند بود فرمود یک آیتی حلال نموده است آنرا و آیتی دیگر ستور حرام ساخته است عرض کردیم آیا چنان میتواند بود که یکی از این دو آیه آن دیگر را نسخ کرده باشد یا هر دو محکم باشد و شایسته بهر دو عمل کرد فرمود قَدْ بَیَّنَ لَهُمْ اِذْ نَهی نَفْسَهُ عَنْها وَوَلَدَهُ یعنی در آنحال که خود و فرزندانش را از آن نهی میفرمود برای ایشان آشکار و روشن داشت عرض کردیم چه چیز آنحضرت را مانع بود که اینحال را برای

در باب احکام متعارضه

217 مردمان بیان نمی نماید فرمود خَشِیَ اَنْ لا یُطاعَ وَلَوْ اَنَّ اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِ السَّلامُ ثَبَتَ قَدَماهُ اَقامَ کِتابَ اللهِ کُلَّهُ وَالْحَقَّ کُلَّهُ یعنی آنحضرت بیمناک بود که اگر برای مردمان مبین دارد او را اطاعت ننمایند و اگر امیر المؤمنین را اطاعت میکردند و کارش استوار میگردید آنچه در کتاب خدای وارد شده بجمله را بپای میداشت و آنچه موافق حق است جزء و کلا معمول میگردانید و نیز در آن کتاب از جمله وصایای حضرت ابی جعفر علیه السلام است وَاِنِ اشْتَبَهَ الْاَمْرُ عَلَیْکُمْ فَقِفُوا عِنْدَهُ وَرُدُّوهُ اِلَیْنا حَتّی نَشْرَحَ لَکُمْ مِنْ ذٰلِکَ ما شُرِحَ لَنا هر وقت در خبری شبهتی برای شما در حق و باطل و صحیح و سقیم روی داد توقف نمائید و بما باز گردانید تا از بهر شما شرح داریم آنچه را که برای ما شرح داده اند و هم در آن کتاب از ابو سعید الزهری از حضرت ابی جعفر یا ابی عبد الله علیهما السلام مروی است که فرمود اَلْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَیْرٌ مِنَ الْاِقْتِحامِ فِی الْهَلَکَةِ وَتَرْکُکَ حَدیثاً لَمْ تَرْوِهِ خَیْرٌ مِنْ رِوایَتِکَ حَدیثاً لَمْ تُحْصِهِ یعنی توقف در مقام شبهت بهتر است از اقتحام و بدون اندیشه تاختن در مورد هلاکت و فرو نهادن حدیثی را از روایت کردن یعنی روایت نکردن حدیثی را که در روایتش از روی درایت نباشی بهتر است از روایت نمودن حدیثی را که باطراف و احوالش احصا نداشته باشی و دیگر در کتاب مزبور از جابر از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مسطور است که فرمود اِنّا لَوْ کُنّا نُحَدِّثُکُمْ بِرَأْیِنا وَهَوانا لَکُنّا مِنَ الْهالِکینَ وَلٰکِنّا نُحَدِّثُکُمْ بِاَحادیثَ نَکْنِزُها عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ کَما یَکْنِزُ هٰؤُلاءِ ذَهَبَهُمْ وَفِضَّتَهُمْ ای جابر اگر ما شما را برای و میل خود مان حدیث برانیم از جمله هالکان هستیم لکن ما شما را باین احادیث که از رسول خدای در گنجینه صدور خود مخزون ساخته ایم حدیث میرانیم چنانکه این مردم زر و سیم را مخزون میدارند و نیز در آن کتاب از فضیل از آن امام والا مقام علیه السلام مرویست قالَ لَوْ اَنّا حَدَّثْنا بِرَأْیِنا ضَلَلْنا کَما ضَلَّ مَنْ کانَ قَبْلَنا وَلٰکِنّا حَدَّثْنا بِبَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّنا بَیَّنَها لِنَبِیِّهِ فَبَیَّنَهُ لَنا فرمود اگر ما برای خود حدیث نمائیم گمراه میمانیم چنانکه گمراه ماندند پیشینیان ما لکن ما از روی بینه و روشنائی از جانب پروردگار خود حدیث میکنیم که پروردگار ما برای پیغمبرش و پیغمبرش برای ما روشن ساخته است و هم در آن کتاب از سماعه از جابر مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود یا جابِرُ وَاللهِ لَوْ کُنّا نُحَدِّثُ النّاسَ اَوْ حَدَّثْناهُمْ بِرَأْیِنا لَکُنّا مِنَ الْهالِکینَ وَلٰکِنّا نُحَدِّثُهُمْ بِاٰثارٍ عِنْدَنا مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ یَتَوارَثُها کابِرٌ عَنْ کابِرٍ نَکْنِزُها کَما یَکْنِزُ هٰؤُلاءِ ذَهَبَهُمْ وَفِضَّتَهُمْ ای جابر سوگند با خدای اگر ما مردمان را چیزی تازه بیاوریم یا برای خود مان حدیث برانیم از جمله تباه شوندگان میشویم لکن ما مردمان را بآن آثاری که از رسول خدای صلی الله علیه وآله نزد ما میباشد و کابراً عن کابر بمیراث رسیده است حدیث می کنیم و این گوهرهای نفیس را در اوعیه صدور و مخازن قلوب مخزون و محفوظ میداریم چنانکه این مردمان زر و سیم را دفینه و ذخیره خویش میگردانند و هم در آن کتاب از فضیل از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود اِنّا عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّنا بَیَّنَها لِنَبِیِّهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ فَبَیَّنَها نَبِیُّهُ لَنا فَلَوْلا ذٰلِکَ کُنّا کَهٰؤُلاءِ النّاسِ

و هم در آن کتاب از بریده عجلی مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام از این قول خدایتعالی فِي صُحُفٍ مُطَهَّرَةٍ فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ پرسش کردم قَالَ هُوَ حَدِيثُنَا فِي صُحُفٍ مُطَهَّرَةٍ مِنَ الْكَذِبِ فرمود مقصود از آن احادیث ما است که در صحفی است که از آلایش کذب و خبث دروغ پاک و مطهر است و هم در آن کتاب از ابو اسمعیل جعفی مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود اِنَّ اللّٰهَ بَرَّءَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ ثَلٰثٍ اَنْ يَتَقَوَّلَ عَلَى اللّٰهِ اَوْ يَنْطِقَ عَنْ هَوَاهُ اَوْ يَتَكَلَّفَ معنی حدیث اینکه خدایتعالی مبرا داشته است محمد صلی الله علیه و آله را از سه چیز یکی اینکه بر خدای کذب و افترا بندد و دیگر اینکه بهوای نفس خود سخن فرماید سیم اینکه کار بتکلف و تصنع گذارد و آنچه نه اهل او باشد ادعا نماید معلوم باد این کلام بلاغت نشان اشارت بقول خدایتعالی دارد وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْاَقَاوِيلِ یعنی اگر محمد صلی الله علیه و آله پاره اقاویل را از روی کذب و دروغ و افترا بربافد و اینکه افترا را تقول فرموده برای آن است افترا عبارت از قولی است که تکلف در آن باشد و دیگر باین قول خدای اشارت کند وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰى یعنی بمیل خویش سخن نمی کند بلکه هرچه فرماید وحی خدایست که بدو میشود و دیگر باین قول خدای اشارت دارد وَمَا اَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ یعنی از جمله آنکسان نیستم که متکلف هستند یعنی چیزی را که درخورش نیستند ادعا می نمایند و دیگر در کتاب مسطور از عمرو بن شمر از جابر مسطور است که بحضرت ابی جعفر سلام الله علیه عرض کردم که هر وقت مرا حدیثی بفرمائی بسند بدار فرمود حَدَّثَنِي اَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكُلَّمَا اُحَدِّثُكَ بِهٰذَا الْاِسْنَادِ و باین حدیث بهمین صورت در جلد اول کتاب احوال حضرت باقر صلوات الله علیه در ذیل فضایل جلیله اش اشارت رفت و فرمود يَا جَابِرُ لَحَدِيثٌ وَاحِدٌ تَاْخُذُهُ عَنْ صَادِقٍ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا چنانکه از این پیش بتقریبی مسطور شد و نیز در کتاب مسطور از ابو بصیر از حضرت باقر یا جناب صادق علیهما السلام در این قول خدایتعالی فَبَشِّرْ عِبَادِيَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ یعنی پس مژده و بشارت بده آن بندگان مرا که استماع قول می کنند و احسن و بهترش را اتباع میورزند روایت می کند که فرمودند هُمُ الْمُسَلِّمُونَ لِاٰلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ اَدَّوْهُ كَمَا سَمِعُوهُ لَا يَزِيدُونَ وَلَا يَنْقُصُونَ یعنی ایشان آن کسان باشند که در خدمت آل محمد صلی الله علیه و آله سر تسلیم پیش دارند و چون باستماع حدیثی سعادتمند و برخوردار شوند همانطور که شنیده اند بدون کم و زیاد ادا نمایند و نیز در آن کتاب مستطاب از جابر جعفی از حضرت ابی عبد الله مروی است که مردی بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کرد خدای رحمت فرماید ترا حدیث بر انم برای اهل خود قَالَ نَعَمْ اِنَّ اللّٰهَ يَقُولُ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا اَنْفُسَكُمْ وَاَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ و دیگر فرموده وَاْمُرْ اَهْلَكَ بِالصَّلٰوةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا فرمود آری اهل خود را از احادیث و اخبار باز گوی همانا خدایتعالی میفرماید

در آیه شریفه راجع بحدیث

در بعض صفات پیغمبر

در سند حدیث

در راوی حدیث

در تعلیم حدیث باهل خود

ای کسانیکه بدین یزدان گرویده اید خویشتن و اهل و عیال خویشتن را از آن آتشی که هیزم آن مردمان و سنگها میباشند نگاهدارید و میفرماید اهل خویش را بنماز بخوان و فرمان کن و بر مشقت آن نفس خود را بازدار و اگر طبیعت بر خلاف آن طلبد و برای راحت ترکش را جوید مقهورش گردان و بعبادت بکوش و دیگر در کتاب مسطور از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر یا از حضرت ابی عبد الله سلام الله علیهما مروی است که فرمود لَا تُكَذِّبُوا بِحَدِيثٍ اَتَاكُمْ اَحَدٌ فَاِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ لَعَلَّهُ مِنَ الْحَقِّ فَتُكَذِّبُوا اللّٰهَ فَوْقَ عَرْشِهِ یعنی چون حدیثی بر شما قرائت شود تکذیب مکنید یعنی بدون علم و تحقیق تکذیب حدیث کوی را مکنید چه شما نمیدانید شاید از جانب حق باشد و از این تکذیب چنان باشد که خدای را در فوق عرش عظمت و کبریای او تکذیب نموده باشید و هم در آن کتاب از ابو عبیده الحذاء مسطور است که از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه شنیدم میفرمود اَمَا وَاللّٰهِ اِنَّ اَحَبَّ اَصْحَابِي اِلَيَّ اَوْرَعُهُمْ وَاَفْقَهُهُمْ وَاَكْتَمُهُمْ لِحَدِيثِنَا وَاِنَّ اَسْوَاَهُمْ عِنْدِي حَالًا وَاَمْقَتَهُمْ اِلَيَّ الَّذِي اِذَا سَمِعَ الْحَدِيثَ يُنْسَبُ اِلَيْنَا وَيُرْوٰى عَنَّا فَلَمْ يَعْقِلْهُ وَلَمْ يَقْبَلْهُ قَلْبُهُ اشْمَاَزَّ مِنْهُ وَجَحَدَهُ وَكَفَّرَ مَنْ دَانَ بِهِ وَهُوَ لَا يَدْرِي لَعَلَّ الْحَدِيثَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ وَاِلَيْنَا اُسْنِدَ فَيَكُونُ بِذٰلِكَ خَارِجًا مِنْ وِلَايَتِنَا یعنی بدانید سوگند با خدا دوست ترین و محبوب ترین اصحاب و یاران من در حضرت من آنکس باشد که در حدیث ما اورع و افقه و پوشنده تر و اکتم باشد و بدترین ایشان در خدمت من از حیثیت حال و در کار و مبغوض ترین ایشان در حضرت من آنکس باشد که چون بشنوای حدیثی گردد و بشنود که بما نسبت میدهند و از ما روایت می کنند تعقل ننماید و اگر بعقل او درست نیاید و قلبش بقبول ندارد از آن حدیث مشمئز گردد و منکر شود و آن کس که بآن اعتقاد کرده و بآن سلوک می نماید کافر شود در حالتی که هیچ ندانسته باشد که شاید این حدیث از حضرت ما خارج شده و بما منسوب باشد و بسبب این جحود و انکار از حصن حصین ولایت ما بیرون شود از این کلام مبارک چنان مستفاد میشود که پاره احادیث و اخبار را که غرابتی در آن باشد یا با سلیقه و تتبع پاره کسان موافق یا با بعضی اخبار دیگر مطابق یا با عقول ناقصه و افهام باطله بعضی مناسب نباشد نباید بمحض شنیدن انکار نمود و بر راوی کافر شد چه ممکن است مروی از عیون علوم اهل بیت سلام الله علیهم باشد پس تعقل کامل شرط است و در چنین موارد باید بعلمای حدیث و رجال رجوع کرد و بلا رویه بانکار یا اقرار دچار کلفت و شقاوت نخست زیرا که احادیث نبوی صلی الله علیه و آله در حکم فرقان یزدان است ظاهر و باطن و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و تاویل و تفسیر دارد و هم در آن کتاب از حضرت باقر یا حضرت صادق سلام الله علیهما مرویست که فرمودند لَا تُكَذِّبُوا بِحَدِيثٍ اَتَاكُمْ بِهِ مُرْجِيٌّ وَلَا قَدَرِيٌّ وَلَا خَارِجِيٌّ نَسَبَهُ اِلَيْنَا فَاِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ لَعَلَّهُ شَيْءٌ مِنَ الْحَقِّ فَتُكَذِّبُونَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوْقَ عَرْشِهِ یعنی هر گز حدیثی را که می شنوید بدروغ نسبت نکنید اگر چه راوی آن بمذهب مرجئه یا قدری باشد یا از کسیکه از دین ما خارج باشد بشنوید چه شما نمیدانید که شاید حق و ثواب باشد و شما در این حال خدای را در فوق عرش عظمت و جلالش تکذیب نموده اید و هم در آن کتاب از جابر مروی است که حضرت ابی جعفر

 علیه السلام فرمود ما احدٌ اکذب علی الله ولا علی رسوله ممن کذّبنا اهل البیت او کذب علینا لانّا انّما نحدّث عن رسول الله وعن الله فاذا کذّبنا فقد کذّب الله ورسوله یعنی هیچکس بر خدای و رسول خدای دروغ زن تر از آن کس نیست که ما اهل بیت را تکذیب نماید یا بر ما دروغ بندد چه ما از خدای و رسول خدای حدیث میرانیم چون ما را تکذیب نمایند چنان است که خدای و رسول خدای صلی الله علیه و آله را تکذیب نماید ونیز در همان کتاب از یزید رزاز از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرمود حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود یا بنیّ اعرف منازل الشیعة علی قدر روایتهم ومعرفتهم فانّ المعرفة هی الدرایة للروایة وبالدرایات للروایات یعلو المؤمن الی اقصی درجات الایمان انّی نظرت فی کتاب لعلیّ علیه السلام فوجدت فی الکتاب انّ قیمة کلّ امرءٍ وقدره معرفته انّ الله تعالی یحاسب الناس علی قدر ما اتاهم من العقول فی دار الدنیا ای پسر که من مقام و مرتبت شیعیان را باندازهٔ روایات و معرفت ایشان باز شناس چه اصل معرفت درایت در روایت است و درعلم و دانستن روایات است که مؤمن باقصی درجات ایمان بر میشود همانا من در کتابی که از علی علیه السلام است نظر کردم و دیدم که قیمت و بهای هر مردی و قدر و منزلت او راجع بمعرفت اوست همانا خدا یتعالی مردمان را در دار عقبی باندازهٔ عقولی که در دنیا بایشان عطا شده محاسبه میفرماید راقم حروف گوید در حقیقت مردمان گروگان عقول خویش هستند و حکیم مطلق و حاکم علی الاطلاق آن مقدار که ازین جوهر نفیس با هرکس عنایت کرده است در طلب محاسبه بر میآید و هم بدان مقدار درجه و رتبت عنایت می فرماید تا تمامت افعال از روی حق و عدل باشد

ذکر پارهٔ اخبار که از حضرت باقر علیه السلام در حدیثنا صعب مستصعب رسیده است

ازین پیش در ذیل کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام بتقریبی باین حدیث شریف اشارت رفت و مختصر تحقیقی نگارش گرفت در جلد اول بحار الانوار از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم انّ حدیث آل محمّد صعب مستصعب لا یؤمن به الّا ملکٌ مقرّبٌ او نبیٌّ مرسلٌ او عبدٌ امتحن الله قلبه للایمان فما ورد علیکم من حدیث آل محمّد فلانت له قلوبکم وعرفتموه فاقبلوه وما اشمأزّت قلوبکم وانکرتموه فردّوه الی الله والی الرسول والی العالم من آل محمّد وانّما الهالک ان یحدّث بشیء منه لا یحتمله فیقول والله ما کان هذا شیئا والانکار هو الکفر صاحب مجمع البحرین در معنی این حدیث مبارک میفرماید انّ الملک لا یحتمله فی جوفه حتی یخرجه الی ملک غیره والنبیّ لا یحتمله حتی یخرجه الی نبیّ غیره والمؤمن

لا یحتمله حتی یخرجه الی مؤمن غیره کما جائت به الروایة عنهم علیهم السلام
و در بحار الانوار از کتاب معانی الاخبار از یقطینی از بعضی از اهل مداین مرویست که گفت بحضرت ابی محمد صلی الله علیه و آله نوشتم که ما را از آباء عظام شما روایت کنند انّ حدیثکم صعب مستصعب لا یحتمله ملکٌ مقرّبٌ ولا نبیٌّ مرسلٌ ولا مؤمنٌ امتحن الله قلبه للایمان پس از آنحضرت جواب رسید انّما معناه انّ الملک لا یحتمله فی جوفه حتی یخرجه الی ملک مثله ولا یحتمله نبیٌّ حتی یخرجه الی نبیٍّ مثله ولا یحتمله مؤمنٌ حتی یخرجه الی مؤمن مثله انّما معناه ان لا یحتمله فی قلبه من حلاوة ما هو فی صدره حتی یخرجه الی غیره ونیز در مجمع البحرین و صحاح اللغه مسطور است استصعب الامر علینا یعنی صعب با جمله میفرماید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حدیث آل محمد صعب و دشوار است یعنی دارای معانی و وجوه کثیره و مراتب و مقامات و مشارب و مشایب عالیات است و بآن ایمان نمی آورد مگر فرشتهٔ مقرب یا نبی مرسل یا بندهٔ که امتحان فرموده باشد قلب او را برای ایمان پس آنچه از احادیث آل محمد صلی الله علیه و آله بر شما وارد شود که بسبب آن قلب شما نرم و لین و منقاد گردد و بآن معرفت یابید پس قبول نمائید و آنچه بر شما وارد شود که قلب شما از آن اشمئزاز گیرد و منکر شمارید پس بخدای و برسول خدای و بعالم از آل محمد صلوات الله علیهم باز گردانید بدرستیکه هلاک شونده آن کس باشد که چون حدیثی بشنود که احتمالش را نیاورد پس بگوید سوگند با خدای این حدیث بچیزی شمرده نیست و انکار کردن همان کفر است و هم در کتاب مسطور از حماد طائی از سعد از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود حدیثنا صعبٌ مستصعبٌ لا یحتمله الّا ملکٌ مقرّبٌ او نبیٌّ مرسلٌ او مؤمنٌ ممتحنٌ او مدینةٌ حصینةٌ فاذا وقع امرنا او جاء مهدیّنا کان الرجل من شیعتنا اجری من لیثٍ وامضی من سنانٍ یطأ عدوّنا برجلیه ویضربه بکفّیه وذلک عند نزول رحمة الله وفرجه علی العباد یعنی حدیث ما و شاید در اینجا حدیث بمعنی امر امامت و ولایت باشد یعنی ولایت و متابعت بامر امامت ما بسیار سخت و دشوار است و جز ملکی مقرب یا نبی مرسل یا مؤمنی امتحان شده و از بوتهٔ آزمایش بیرون آمده یا شهری استوار یعنی قلبی مجتمع که بشوائب شک و ریب متفرق نشده باشد نتواند تحمل نمود پس هر وقت امر ما وقوع یافت و مهدی ما صلوات الله علیه ظهور فرمود هر مردی از شیعیان ما از شیر غران و گذرنده سنان شتابنده تر و گذرنده تر خواهد بود و دشمنان ما را در زیر هر پای درهم نوردد و با هر دو دستش سر و مغز ایشان درهم کوبد و اینواقعه در هنگام نزول رحمت خداوند احدیت و گشایش اوست بر بندگان خود و هم در آن کتاب از ابوحمزهٔ ثمالی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است که فرمود انّ حدیثنا صعبٌ مستصعبٌ لا یحتمله الّا ثلاث نبیٌّ مرسلٌ او ملکٌ مقرّبٌ او مؤمنٌ امتحن الله قلبه للایمان پس از آن فرمود یا ابا حمزة الا تری انّه اختار لامرنا من الملائکة المقرّبین ومن النبیّین المرسلین ومن المؤمنین الممتحنین یعنی حدیث ما صعب و جز سه طایفه نتوانند حمل نمود

یکی نبی مرسل دوم ملک مقرب سیم مؤمن ممتحن ای حمزه کمر نمیدانی که اختیار کرده است امر مارا از گروه ملائکه آن صنف را که مقرب هستند یعنی ملائکه مقرب و غیر مقرب دارند و آنانکه مقرب هستند اختیار امر مارا کرده اند امر مارا آنان که مرسل هستند و باین رتبت جلیل نایل شده اند یعنی ازین جماعت بعضی مرسل هستند و بعضی غیر مرسل و اختیار امر مارا آن طایفه نموده اند که برتبت رسالت تشرف یافته اند و اختیار کرده است امر مارا از جماعت مؤمنان آنانکه امتحان شده اند یعنی مؤمنان بر دو صنف هستند بعضی ممتحن و برخی غیر ممتحن و اختیار امر مارا ممتحنین از مؤمنین نموده اند یعنی از هر صنفی طبقهٔ اعلای ایشان اختیار کرده اند و این مقام چندان صعب و عالی است که جز این صنف ازین اصناف حمل نتوان نمود و دیگر در کتاب مسطور از ابو الجارود از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است که گفت از آنحضرت علیه السلام شنیدم میفرمود اِنَّ حَدیثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ ثَقیلٌ مُقَنَّعٌ اَجْرَدُ ذَکْوانٌ لا یَحْتَمِلُهُ اِلّا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ اَوْ نَبِیٌّ مُرْسَلٌ اَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْایمانِ اَوْ مَدینَةٌ حَصینَةٌ فَاِذا قامَ قائِمُنا نَطَقَ وَ صَدَّقَهُ الْقُرْآنُ

و نیز در کتب اخبار و در همان کتاب از مفضل مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود اِنَّ حَدیثَنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ ذَکْوانٌ اَجْرَدُ لا یَحْتَمِلُهُ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَ لا عَبْدٌ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْایمانِ اَمّا الصَّعْبُ فَهُوَ الَّذی لَمْ یُرْکَبْ بَعْدُ وَ اَمّا الْمُسْتَصْعَبُ فَهُوَ الَّذی یُهْرَبُ مِنْهُ اِذا رُئِیَ وَ اَمّا الذَّکْوانُ فَهُوَ ذَکاءُ الْمُؤْمِنینَ وَ اَمّا الْاَجْرَدُ فَهُوَ الَّذی لا یَتَعَلَّقُ بِهِ شَیْءٌ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ اَللهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدیثِ فَاَحْسَنُ الْحَدیثِ حَدیثُنا لا یَحْتَمِلُ اَحَدٌ مِنَ الْخَلائِقِ اَمْرَهُ بِکَمالِهِ حَتّی یَحُدَّهُ لِاَنَّ مَنْ حَدَّ شَیْئاً فَهُوَ اَکْبَرُ مِنْهُ و نیز در کتاب مسطور از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود اِنَّ حَدیثَنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ اَجْرَدُ ذَکْوانٌ وَعِرٌ شَریفٌ کَریمٌ فَاِذا سَمِعْتُمْ مِنْهُ شَیْئاً وَ لانَتْ لَهُ قُلُوبُکُمْ فَاحْتَمِلُوهُ وَ احْمَدُوا اللهَ عَلَیْهِ وَ اِنْ لَمْ تَحْتَمِلُوهُ وَ لَمْ تُطیقُوهُ فَرُدُّوهُ اِلَی الْاِمامِ الْعالِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ فَاِنَّمَا الشَّقِیُّ الْهالِکُ الَّذی یَقُولُ وَ اللهِ ما کانَ هذا ثُمَّ قالَ یا جابِرُ اِنَّ الْاِنْکارَ هُوَ الْکُفْرُ بِاللهِ الْعَظیمِ اکنون بخلاصهٔ ترجمهٔ این حدیث قریب المضمون اشارت میرود در کتاب مجمع البحرین مسطور است حَدیثُنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ ذَکْوانٌ اَجْرَدُ مُقَنَّعٌ راوی عرض کرد ذکوان را تفسیر فرمای فرمود آن کسی است که همیشه ذکی و تیز خاطر و تیز هوش باشد عرض کرد اجرد کدام است فرمود آن است که همیشه امرد و ساده باشد و هرگز از حق تغییر نپذیرد عرض کرد مقنع چیست فرمود یعنی مستور است بالجمله میفرماید حدیث آل محمد صلی الله علیه و آله صعب مستصعب است که چون نشان بنگرند ازوی فرار گیرند و ذکوان است یعنی ذکاء مؤمن است و وسعت غیر مدبر و نرسد و اجرد است یعنی هیچ چیز از پیش روی آن و از دنبالش بدو تعلق نتواند گرفت و این است قول خدای تعالی که میفرماید خداوند فرو فرستاد نیکوترین حدیث را پس بهترین حدیث و نیکوتر همان

حدیث ما میباشد که هیچیک از آفریدگان احتمال امرش را بحد کمال نتوانند دریابند چه هر کس بر حدی بدرجهٔ کمال عالم و محیط شد ناچار خود ش اکبر از آن است و در حدیث ثالث میفرماید حدیث ما صعب مستصعب است و عر و شریف و کریم است و وعر ضد سهل است از زمین یعنی جاهای سخت و دشوار از زمین که آسان نتوان بر آن بر شد پس هر وقت از احادیث ما چیزی بشنوید که قلوب شما بآن نرم شود یعنی مقبول القلوب باشد پس احتمال نمائید و خدایرا بدریافت آن سپاس گذارید و اگر حمل نتوانید کرد یا نیروی فهم شما از ادراکش عاجز باشد و عجیب شمارید و طاقت حملش را نیابید آن حدیث را با مامی عالم از آل محمد صلی الله علیه و آله باز گردانید یعنی بمحض اینکه فهم شما از ادراک آن قاصر و عاجز باشد منکر نشوید بلکه بآنکس که عالم آل محمد است و امام و پیشوا است عرضه دهید و با و باز گردانید چه شقی تباه و بدبخت نامه سیاه آنکس باشد که چون چنین احادیث غریبه و دشوار صعب را بشنود بلا تأمل بگوید سوگند بخدای چنین نیست آنگاه فرمود ای جابر همانا انکار نمودن همان کفر ورزیدن بخداوند عظیم است و نیز در آن کتاب از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است حَدیثُنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لا یُؤْمِنُ بِهِ اِلّا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ اَوْ نَبِیٌّ مُرْسَلٌ اَوْ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْایمانِ فَما عَرَفَتْ قُلُوبُکُمْ فَخُذُوهُ وَ ما اَنْکَرَتْ فَرُدُّوهُ اِلَیْنا هم در آن کتاب از جابر از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مسطور است که فرمود اِنَّ اَمْرَنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ عَلَی الْکافِرینَ لا یُقِرُّ بِاَمْرِنا اِلّا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ اَوْ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ اَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْایمانِ و دیگر در کتاب مذکور از حنان از پدرش مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود یا اَبَا الْفَضْلِ لَقَدْ اَمْسَتْ شیعَتُنا وَ اَصْبَحَتْ عَلی اَمْرٍ ما اَقَرَّ بِهِ اِلّا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ اَوْ نَبِیٌّ مُرْسَلٌ اَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْایمانِ و نیز در آن کتاب از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است اِنَّ اَمْرَنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ عَلَی الْکافِرینَ لا یُقِرُّ بِاَمْرِنا اِلّا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ اَوْ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ اَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْایمانِ و در این حدیث شریف میفرماید امر ما بر کافر که قلبش از فروغ ایمان و نور ایزدی بی بهره است صعب و مستصعب است و در این حدیث لفظ امرنا شاید دلالت بر امامت و ولایت نماید که بر کافر قبولش دشوار است و ازین است که امرنا فرمود نه حدیثنا زیرا که قبول احادیث و اخبار با معنی متداول فرع قبول امر امامت و ولایت است و نیز در کتاب مسطور از ابو حمزهٔ ثمالی مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود اِنَّ اَمْرَنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لا یَحْتَمِلُهُ اِلّا ثَلاثَةٌ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ اَوْ نَبِیٌّ مُرْسَلٌ اَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْایمانِ ثُمَّ قالَ یا اَبا حَمْزَةَ اَلَسْتَ تَعْلَمُ اَنَّ فِی الْمَلائِکَةِ مُقَرَّبینَ وَ غَیْرَ مُقَرَّبینَ وَ فِی النَّبِیّینَ مُرْسَلینَ وَ غَیْرَ مُرْسَلینَ وَ فِی الْمُؤْمِنینَ مُمْتَحَنینَ وَ غَیْرَ مُمْتَحَنینَ قُلْتُ بَلی قالَ اَلا تَری اِلی صَفْوَةِ اَمْرِنا اِنَّ اللهَ اخْتارَ لَهُ مِنَ الْمَلائِکَةِ مُقَرَّبینَ وَ مِنَ النَّبِیّینَ مُرْسَلینَ وَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ مُمْتَحَنینَ معلوم باد کلام آنحضرت الی صفوة امرنا یعنی

الی خالص امر ماست وممکن است که صفوة مصدر باشد و هم در آن کتاب از ابو ربیع شامی مسطور است که گفت در حضرت ابی جعفر علیه السلام نشسته بودم پس نگران شدم که آن حضرت بپای شد و سر مبارک با سمان بلند کرد و فرمود یا ابا الربیع حدیث تمضغه الشیعة بالسنتها لا تدری ما کنهه قلت ما هو جعلنی الله فداک ای ابو ربیع این حدیث که شیعیان بالسنهٔ خویش آسان میشمارند میدانند که باطن آن چیست عرض کردم فدای تو شوم آن چیست قال قول علی بن ابی طالب علیه السلام ان امرنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان یا ابا الربیع الا تری انه یکون ملک ولا یکون مقربا ولا یحتمله الا مقرب وقد یکون نبی ولا یکون مرسل ولا یحتمله الا مرسل وقد یکون مؤمن ولیس بممتحن ولا یحتمله الا مؤمن قد امتحن الله قلبه للایمان

ونیز در آن کتاب از جابر بن یزید مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود یا جابر حدیثنا صعب مستصعب امرد ذکوان وعر اجرد لا یحتمله والله الا نبی مرسل او ملک مقرب او مؤمن ممتحن فاذا ورد الیک یا جابر شیء من امرنا فلان له قلبک فاحمد الله وان انکرته فرده الینا اهل البیت ولا تقل کیف جاء هذا او کیف کان وکیف هو فان هذا والله الشرک بالله العظیم معلوم باد که امرد بمعنی توقد وافروختگی والتهاب است یعنی همیشه و همه وقت خلق را روشنائی میدهد و اجرد آن است که موی بر بدن نداشته باشد وچنین کسی همیشه طری و تازه و نیکوست پس اجرد در این کلام معجز نظام برای طراوت و حسن استعاره شده است ونیز در جلد اول بحار الانوار مسند بحضرت ابی جعفر علیه السلام منتهی میشود که میفرماید ان حدیثنا هذا تشمئز منه قلوب الرجال فمن اقر به فزیدوه ومن انکره فذروه انه لا بد من ان تکون فتنة یسقط فیها کل بطانة و ولیجة حتی یسقط فیها من کان یشق الشعر بشعرتین حتی لا یبقی الا نحن وشیعتنا در مجمع البحرین مسطور است قول خدای تعالی ولم یتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنین ولیجة ای بطانة ودخلاء من المشرکین وولیجة الرجل بطانته ودخلاؤه وخاصته ومن یتخذه معتمدا علیه و ولیجه هر چیزی است که در چیزی دیگر سش در آوری اما از آن نباشد . بالجمله میفرماید این حدیث ما قلوب رجال از آن مشمئز است پس هر کس بآن اقرار کند بر وی بیفزائید و هر کس بآن اقرار ندارد او را بحال خویش گذارید همانا ناچار فتنه و زمان امتحانی پدید آید که هر بطانه و ولیجه و خاصه کسان را ساقط نماید چندانکه ساقط نماید آنانکه یک موی را بدو موی میشکافتند تا بآنکه جز ما و شیعیان ما هیچکس باقی نماند معلوم باد که در این خبر شریف احتمال میرود که اشارت بزمان وسعت دامنهٔ فتنه و قوت خلفای جور و ضعف شیعیان باشد که آنانکه در مراتب دین و بیان احادیث و اخبار و آثار موشکاف بودند بسبب فتن روزگار و ضعف عقاید یا حالت تقیه از عقاید و مراتب خویش باز شوند و جز شیعیان خالص بحال خویش استقامت نجویند

نظری در این معنی

واحتمال دارد که اشارت بزمان ظهور حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه وآله ورجعت اهل بیت و شیعیان خالص و روزگار امتحان و آزمایش باشد و نیز حال منافقان یا آنانکه ضعیف العقیده بودند بر این صورت گذرد و سرانجام بنیان کفر و شقاق و نفاق برافکنده و جهان از لوث وجود ایشان پاک گردد و نیز احتمالات دیگر دارد والله تعالی اعلم بحقایق الاحوال والمطالب اکنون پاره تحقیقات باز شویم در کتاب مذکور در دنباله حدیث مسطور یعنی بعد از الا نحن وشیعتنا مرقوم است وذکر ابو جعفر محمد بن الحسن انه وجد فی بعض الکتب ولم یروه بخط آدم بن علی بن آدم قال عمیر الکوفی فی معنی حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله ملک مقرب ولا نبی مرسل فهو ما رویتم ان الله تعالی لا یوصف ورسوله لا یوصف والمؤمن لا یوصف فمن احتمل حدیثهم فقد حدهم ومن حدهم فقد وصفهم ومن وصفهم بکمالهم فقد احاط بهم وهو اعلم منهم وقال یقطع الحدیث عمن دونه فیکتفی به لانه قال صعب فقد صعب علی کل احد حیث قال فالصعب لا یرکب ولا یحمل علیه لانه اذا رکب وحمل علیه فلیس بصعب یعنی ابو جعفر محمد بن الحسن میگوید در پاره کتب بخط آدم علی بن آدم دیده است که نوشته بود عمیر کوفی گفته است که معنی این حدیث شریف که از ائمه هدی سلام الله علیهم رسیده است حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله ملک مقرب ولا نبی مرسل از قبیل آن روایت است که شما می نمائید که خدای تعالی را صفت نتوان کرد و رسول خدای صلی الله علیه وآله را موصوف نتوان نمود و مؤمن را توصیف نشاید نمود چه صفت کردن وقتی صحت دارد که واصف بر مراتب و مقامات موصوف محیط و عالم باشد و چون کسی بر اینحال محیط و عالم نیست پس ایشان را چنانکه سزاوار مراتب ایشان است توصیف نتوانند نمود بلکه هر کس هر چه گوید باندازهٔ فهم و ادراک خویش گفته است و چون سخن باینجا آوردیم گوئیم هر کس تواند حدیث ائمه علیهم السلام را که با حضرت ختمی مآب نور واحد و اصل واحد هستند حمل نماید پس ایشان را محدود نموده باشد و هر کس ایشان را محدود نماید پس موصوف تواند داشت و هر کس بحد کمال ایشان زبان بوصف ایشان گشاید پس بایشان احاطه کرده باشد و هر کس بر ایشان احاطه جوید البته از ایشان اعلم خواهد بود و چون ایشان اعلم از تمامت مخلوق و محیط بر آنجمله هستند ناچار دیگران احتمال حدیث ایشان را نتوانند نمود و میگوید در صورتیکه بهمان صدر حدیث هم اکتفا نمائیم یعنی بقیه حدیث را هم محذوف داریم و بهمان صعب مستصعب کفایت ورزیم همان مفهوم و مقصود را متضمن خواهد بود و ملک مقرب و نبی مرسل را شامل میگردد چه همین کلام که میفرماید حدیث ما صعب است بناچار بر هر کس دشوار خواهد بود چه صعب را نمیتوان سوار گردید و نه میتوان چیزی بر آن حمل کرد چه اگر مرکوب و محمول واقع شود صعب نخواهد بود معلوم باد که این ابو جعفر همان ابو جعفر صفار میباشد و حاصل مطلب و کلام عمیر کوفی آنست که آن استبعادی را که در انظار کوتاه نظران حاصل میشود که حدیث ایشان را نه ملک مقرب و نه نبی مرسل حمل نمیتواند نمود و این معنی را با مراتب ملائکه مقربین و انبیاء و مرسلین غریب میشمارند رفع نماید باینکه میگوید هر کس بکنه علم مردی و تمامت کمالاتش احاطه نماید ناچار باید بجمیع آن علم و کمالات

تحقیق در این حدیث شریف

بود

بروجه کمال ونهایت احاطه متصف باشد زیراکه ظاهراست که هرکس برکمالی بوجه کمال متصف نباشد برای او
ممکن نخواهد شد که برآن کمال بحد کمال معرفت یابد بلکه چنانکه وجدان نیز حکم مینماید باید هرکس برکنه احوال
کسی اطلاع داشته بروی برتریت داشته باشد وبااین صورت واین بیان بهیچوجه استبعادی نخواهد داشت
که ملائکه وسایر انبیائی که درمراتب کمالیه بدرجه ائمه هدی سلام الله علیهم نایل نیستند ازاحاطه بکنه کمالات این
مشاعل شبستان ولایت وادراک غرایب حالات وعجایب مقامات ومقالات ایشان قاصر باشند وعمیر کوفی
میگوید معذلک آن لخت آخر حدیث راکه هم ازشما تصدیق بآن ابا وامتناع دارید حذف مینمائیم یعنی لاتحمله
ملک مقرب ولانبی مرسل راانکار منداریم و همان صدر حدیث راکه حدیثنا صعب مستصعب باشد عنوان می نمائیم
وبهمان صدر حدیث قناعت می کنیم وباشما احتجاج میورزیم چه این لخت اول دراخبار کثیره وارداست وبرای شما
انکارش امکان ندارد وبهمین صدر حدیث آخر حدیث را ثابت میکردانیم یعنی مفاد ومطلوب خودمان را
که دراینحدیث مبارک مندرج است درصورتیکه بسبب انکار یاران کسان لخت آخر حدیث راهم محذوف داریم
ازلخت اول ثابت میکردانیم زیراکه صعب بمعنی آن شتری است که بهیچوجه تمکین رکوب وحمل رابرخود نمیدهد
واین مطلب ظاهراست که مراد دراینجا همان امتناع است ازادراک وفهم وظاهرش شمول کل من هو غیرهم
میباشد یعنی مقصود آن است که بازنماید که ادراک وفهم دیگران ازین احتمال عاجزاست واین کلام صحیح
باشد که دراین استثناء هرکس راکه غیراز خود ائمه هدی سلام الله علیهم است شامل باشد واین مطلب ومطلوب
ازهمان لفظ صعب مستصعب مستفاد میگردد وحاجت بلخت آخر حدیث نیست پس بااین حالت انکار وعدم
انکار لخت آخر حدیث مساوی است چه ازهمان لخت اول آنچه ازتمام حدیث مفهوم میگردد معلوم ومفهوم
میشود فاضل مجلسی اعلی الله مقامه دراین بیان میفرماید ممکن است که من درعمن دونه بمعنی ما استعمال
شده باشد ونیز میفرماید ممکن است که مراد بقطع حدیث عمن دونه این باشد که بانکار آنکس که این رافهم
نمی کنند وانکار مینماید مبالاتی نیست ومراد بمن دون الحدیث کسی باشد که عقلش ادراک آنرانتماید
اما معنی وتحقیق اول اظهراست ودرپایان این بیان میفرماید این است نهایت آنچه نظرقاصر من درحل این
عباراتی که افهام ثاقبه رادرآن حیرت افتاده وصول یافته است راقم حروف کوید اگرچه درمقامی که علاء
بحار اخبار ائمه اطهار صلوات الله علیهم اینگونه اظهار عدم بضاعت فرمایند امثال این بنده بی بضاعت را
مجال درنگ ومقام نفس برکشیدن نیست لکن محض توسل باذیال شرافت اتصال اولیای خداوند
لایزال عرضه میدارد چنانکه ازخود اختلاف روایات این حدیث شریف مستفاد میشود باید درمعنی
این حدیث قائل بتفصیل بود مثلاً درپاره مقامات ازلفظ حدیث همان مروی عنهم راباید قائل شد
چنانکه خود میفرمایند هروقت شنیدید وعقل شما ازقبولش قاصرماند انکار نکنید وبعالم ازآل محمد صلی الله
علیه وآله بازگردانید ودرمقامی دیگر باید برپاره اسرار حمل نمود چنانکه ازآن جوابی که ازحضرت ابی محمد

تحقیقی درباره مطالب

علیه السلام رسید وفرمود بجهت حلاوت آن که درسینه موجود شده است درقلب نمیتوان احتمال نمود ودربعضی
مقامات باید برامانت حمل نمود چنانکه میفرماید حدیث ما ثقیل است وهمه کس نتواند حمل نمود ودرپاره مراتب
باید برقبول ولایت حمل نمود چنانکه میفرماید کافر حمل نمیتواند نمود ودرپاره مقامات باید حمل برعبضی برمراتب
ایشان نمود چنانکه هیچکس ازمخلوق بحد کمالش رااحتمال نتواند نمود ودربعضی مقامات باید برمراتب کامله
وتمامت مقامات ایشان حمل نمود چنانکه میفرماید نه ملک مقرب ونه نبی مرسل ونه مؤمنی که قلبش رادرایمان
امتحان کرده باشند میتواند برتافت یعنی هیچیک ازمخلوق بهرمقام ورتبت هم که نایل باشند دراین مقام
شریک نتوانند بود وقلب هیچکس گنجایش احتمال این مراتب راندارد چنانکه میگویند علی راقدر پیغمبر شناسد
یا علی راخدا شناخت ودرپاره مراتب باید برادکام واراده ایشان حمل نمود که قلوب ازادراک حکمت وعللش
عاجزاست ودرشک وریب می افتد وباید برحسب تعبد قبول نمود چنانکه میفرمایند همه کس بآن اقرار می کند
ودرپاره مراتب باید بربعضی مدارج ایشان حمل نمود که دراین مقدار ملائکه مقربین وانبیای مرسلین ومؤمنین
ممتحنین میتوانند دارای رتبت ومقام باشند واین است که ایشان راازسایر مخلوق مستثنی فرموده اند
ودرپاره مقامات برخوارق عادات ومعجزات ایشان باید حمل نمود ودربعضی مقامات برعجایب اخلاق
واوصاف ومعجزات نفسانیه ایشان باید محتمل شمرد ودربعضی مقامات باید برظهور حضرت قائم آل محمد
صلی الله علیه وآله موقوف داشت چنانکه درضمن پاره کلمات ایشان که درذیل این حدیث شریف فرموده اند
مذکوراست پس درهرصورت استبعادی دراینحدیث نمیرود زیراکه مراتب محمد وآل محمد صلی الله علیه وآله
که نور واحد وعلت غائی خلقت وانوار محفل هدایت وصادر اول واشرف موجودات هستند وهرچه
مخلوق شده است بواسطه وجود مسعود ایشان است ازحد ادراک عقول بیرون میباشد وجز خود ایشان
هیچ مخلوقی دارای مراتب ایشان بلکه نزدیک بآن مقامات نتواند بود ومقام ومرتبت ومنزلت ایشان
ازآن برتراست که ملائکه مقربین وانبیاء مرسلین ومؤمنین ممتحنین توانند احتمال نمود بلکه هرمقام
ومنزلتی که دیگران بادراک آن نایل شده اند بفیض وفضل خود ایشان است وبااین حالت و
مقام بماسوی الله عالم ومحیط هستند وهمه مخلوق درتحت مراتب ایشان اندراج دارند وبرشوامخ عالیه
ایشان صعود نتوانند نمود پس چگونه احاطه توانند داشت پس جز یزدان پاک برتمامت مدارج و
مقامات کامله این انوار مقدسه عالم ومحیط نیست وهمینطور که هیچکس ازکنه کمالات وعلوم ومقامات
ایشان آگاه نتواند بود همچنین ازتمامت وجوه معانی کلمات واخبار ایشان عالم نتواند شد چنانکه از
حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه مرویست که فرمود من بیک کلمه واحده تکلم مینمایم که هفتاد وجه
برای آن باشد اگر بخواهم بآن وجه اخذ می نمایم واگر بخواهم بوجهی دیگر اخذ میکنم چنانکه درجلد اول بحار
الانوار ازصالح بن میثم مرویست که گفت درآنحال که دربازار راه می سپردم ناگاه اصبغ بن نباته

مرا بدید و گفت ویحک ای میثم همانا حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که بسیار صعب بود و سخت و دشوار می نمود پس کدام یک از ما چنین میباشیم یعنی دارای فهم و ادراک چنین معانی و مطالب گفتم آن حدیث چیست گفت شنیدم میفرمود اِنَّ حَدیثَنا اَهلَ البَیتِ صَعبٌ مُستَصعَبٌ لا یَحتَمِلُهُ اِلّا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ اَو نَبِیٌّ مُرسَلٌ اَو عَبدٌ امتَحَنَ اللهُ قَلبَهُ لِلایمانِ میثم میگوید در ساعت از جای برخاستم و بخدمت آنحضرت مشرف شدم و عرض کردم یا امیرالمؤمنین حَدیثٌ اَخبَرَنی بِهِ الاَصبَغُ عَنکَ یعنی حدیثی را اصبغ بمن خبر داد و از آن بگفتی شتابان باین حضرت تشرف جستم فرمود آن حدیث چه بود داستان را بعرض رسانیدم میگوید آن حضرت تبسم فرمود آنگاه گفت بنشین ای میثم اَوَ کُلُّ عِلمٍ یَحتَمِلُهُ عالِمٌ اِنَّ اللهَ تَعالی قالَ لِلمَلائِکَةِ اِنّی جاعِلٌ فِی الاَرضِ خَلیفَةً قالوا اَتَجعَلُ فیها مَن یُفسِدُ فیها وَ یَسفِکُ الدِّماءَ وَ نَحنُ نُسَبِّحُ بِحَمدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قالَ اِنّی اَعلَمُ ما لا تَعلَمونَ میفرماید آیا هر علمی را میتواند عالمی و دانایی حمل نماید همانا خدای تعالی با ملائکه خطاب فرمود که من در زمین خلیفه مقرر میدارم ملائکه عرض کردند آیا کسی را در زمین مقرر میفرمائی که در زمین فساد میکند و خون ریزی نماید و حال اینکه ما بحمد تو تسبیح مینمائیم و ترا تقدیس میکنیم خدای تعالی فرمود من میدانم چیزی را که شما نمیدانید فَهَل رَأَیتَ المَلائِکَةَ احتَمَلُوا العِلمَ پس آیا هیچ می بینی که ملائکه احتمال علم را نموده باشند و این کلام مبارک دو وجه دارد یکی اینکه هیچ گمان میبری که خدای تعالی در آن علم ملائکه را دانا کرده باشد از قبیل استفهام انکاری یعنی نکرده است یا اینکه هیچ میدانی که علمی را حمل کرده باشند یعنی علوم دیگر حمل نکرده اند پس غرابتی نیست که ملائکه حدیث ما را حمل نکنند میثم میگوید عرض کردم سوگند با خدای این حدیث از شما از این مطلب بزرگتر است یعنی شما گوئید ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و مؤمنین ممتحنین حمل نمی کنند فرمود و آن فقره دیگر یعنی آنکه گوئیم جز انبیای مرسلین حمل نمی نمایند همانا خدای تعالی توریة را بر موسی علیه السلام نازل فرمود و موسی چنان گمان کرد که هیچکس از وی اعلم نیست پس خدای تعالی او را بیاگاهید که در میان مخلوق من کسی هست که از تو اعلم است وَ ذلِکَ اِذ خافَ عَلی نَبِیِّهِ العُجبَ و این کار برای آن بود که مبادا پیغمبرش را عجب فرو گیرد پس حضرت موسی از پروردگار خود مستدعی شد که او را بآن عالم ارشاد فرماید میفرماید پس خدای تعالی او را با خضر علیهما السلام یکجای فراهم ساخت و خضر کشتی را بشکست و موسی احتمال آن را نیافت و خضر آن پسر را بکشت و همچنان موسی طاقت احتمالش را نداشت و آن دیوار را که میخواست فرو افتد بپای داشت و موسی نیروی احتمالش را نداشت یعنی نتوانست آنچه خضر در میان میداند بداند و اما مؤمنون همانا پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز عید غدیر خم دست مرا بگرفت و عرض کرد اَللّهُمَّ مَن کُنتُ مَولاهُ فَاِنَّ عَلِیّاً مَولاهُ هیچ دیدی و دانستی که آنان که در لباس ایمان بودند توانستند احتمال این مطلب را نمایند مگر آنانکه از میان جماعت بعصمت خدای نایل بودند پس بشارت باد شما را که خدای تعالی اختصاص داد و شما را بچیزیکه اختصاص نداده است

ملائکه و پیغمبران را در آنچه شما ها از امر و علم رسول خدای احتمال نموده اید یعنی شما ها آن مؤمن ممتحن هستید که بآن مراتب عالیه نایل شده اید با اینکه ملائکه و انبیا نایل نیستند راقم حروف گوید بهر صورت این حدیث شریف نیز خود از احادیث صعب مستصعب است و جز کسی که دلش بنور ایمان کامل روشن باشد دریافت تواند نمود در جلد اول بحار الانوار از ابو بصیر مرویست که در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام بودم با آن حضرت عرض کردند که سالم بن ابی حفصه از تو روایت میکند که بهفتاد وجه تکلم میفرمائی و برای تو از آنها مخرج است فَقالَ ما یُریدُ سالِمٌ مِنّی اَیُریدُ اَن اَجیءَ بِالمَلائِکَةِ فَوَاللهِ ما جاءَ بِهِمُ النَّبِیّونَ وَ لَقَد قالَ اِبراهیمُ اِنّی سَقیمٌ وَ اللهِ ما کانَ سَقیماً وَ ما کَذَبَ وَ لَقَد قالَ اِبراهیمُ بَل فَعَلَهُ کَبیرُهُم وَ ما فَعَلَهُ کَبیرُهُم وَ ما کَذَبَ وَ لَقَد قالَ یوسُفُ اَیَّتُهَا العیرُ اِنَّکُم لَسارِقونَ وَ اللهِ ما کانوا سَرَقوا وَ ما کَذَبَ معلوم باد که چون سالم بن ابی حفصه در مراتب ایمان و اذعان بامامت ائمه یزدان سلام الله علیهم ثابت قدم نبود از روی طعن آن سخن را گفته بود چه اگر اذعان و ایمان میداشتی باید بر آنچه از حضرات اهل البیت صلوات الله علیهم صادر گردد تسلیم نماید این است که میفرماید سالم بعد از آنکه آنچه دیگر انبیا از معجزات و خوارق عادات ظاهر کرده اند از من مشاهدت نموده است از چه روی ایمان و تصدیق ندارد و اذعان بر افزون از من چه میجوید آیا میخواهد که تمامت فرشتگان را برای او بیاورم تا مشاهدت نماید و همه بر امامت من گواهی دهند اگر این است که سوگند با خدای این کار را پیغمبران نیز نکرده بودند و با ایشان ایمان آوردند و اگر سالم ایمان و اذعان دارد که دیگر مجال طعن و انکار نمی ماند و بر وی واجب است که بآنچه از ما صادر میشود تسلیم نماید و بعد از این بیان باز می نماید که توریه بر حسب مصلحت از انبیا علیهم السلام نیز ظهور یافته است چنانکه در قرآن مجید خدای حمید یاد میفرماید که گفت ابراهیم من سقیم و بیمارم سوگند با خدای نه بیمار بود و نه دروغ گفت و نیز ابراهیم صلوات الله علیه وقتی که گفتند این بتان را کدام کس شکسته است و باین حال در آورده است فرمود بلکه بزرگ این بتان این کار را کرده است و حال اینکه نه بت بزرگ این کار را کرده بود و نه ابراهیم سلام الله علیه دروغ فرمود و یوسف علیه السلام با کاروان کنعان فرمود ای کاروان شما دزد میباشید سوگند با خدای نه آن قافله دزدی کرده بود و نه یوسف بدروغ سخن راند پس در کلام ایشان توریه بود و وجهی دیگر داشت پس اگر از ائمه هدی نیز بحسب مصلحت وقت یا تقیه اخبار متعارضه و وجوه متغایره و معانی مختلفه ظهور نماید نباید مستبعد شمرد بلکه باید تسلیم نمود

ذکر اخباریکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در علوم فقهیه و شأن فقه و فقها مأثور است

در کتاب اصول کافی از ابو الصباح کنانی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود

در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردند هر کس شهادت بدهد بوحدانیت خدای و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مؤمن میباشد قَالَ فَأَيْنَ فَرَائِضُ اللّٰهِ فرمود پس فرایض خدا کجا میرود یعنی بهمین شهادتین کافی نیست مؤمن را مؤمن نتوان خواند بلکه باید آنچه خدای فرض کرده بداند و بجای بیاورد و اگر خود نداند از عالم سؤال کند و معمول دارد و فرمود كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ كَلَامًا لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ صَوْمٌ وَلَا صَلَوٰةٌ وَلَا حَلَالٌ وَلَا حَرَامٌ یعنی امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود اگر ایمان بهمان کلمهٔ شهادتین کامل بود در شرایط ایمان صوم و صلوة و حلال و حرام نازل نمی گردید میگوید بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم همانا نزد ما جماعتی هستند میگویند چون کسی بوحدانیت خدا و رسالت رسول رهنما گواهی بدهد مؤمن است قَالَ فَلِمَ يَضْرِبُونَ الْحُدُودَ وَلِمَ تُقْطَعُ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقًا أَكْرَمَ عَلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ مُؤْمِنٍ لِأَنَّ الْمَلَائِكَةَ خُدَّامُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَّ جِوَارَ اللّٰهِ لِلْمُؤْمِنِينَ وَأَنَّ الْجَنَّةَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَأَنَّ الْحُورَ الْعِينَ لِلْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ قَالَ فَمَا بَالُ مَنْ جَحَدَ الْفَرَائِضَ كَانَ كَافِرًا فرمود اگر عنوان ایمان و مؤمن بهمین میزان است و بهمان اقرار بشهادتین مؤمن خواهد بود پس از چه روی بر این کسان حد میزنند و از چه روی دستشان را قطع مینمایند یعنی در ارتکاب معاصی و سرقت از چه روی حدود شرعیه بر ایشان وارد می شود و حال اینکه خدای عز و جل هیچ مخلوقی را نیافریده است که در حضرت خدای از مؤمن گرامی تر باشد زیرا که ملائکه با آن شان و منزلت خدام مؤمنین هستند و جوار یزدان مخصوص بمؤمنان و بهشت جاویدان از ایشان و حور العین از برای ایشان است آنگاه فرمود اگر بهمین شهادتین مؤمن خواهند بود از چه روی هر کس اقرار بآن داشته باشد لکن منکر فرائض گردد کافر می شود

در جلد اول بحار الانوار از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مسطور است قَالَ تَفَقَّهُوا فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَإِلَّا فَأَنْتُمْ أَعْرَابٌ معلوم باد فقه بکسر اول بمعنی دانستن است فقیه بمعنی دانشمند است گفته می شود فُلَانٌ لَا يَفْقَهُ وَلَا يَنْقَهُ و گفته میشود افقهته یعنی اعلمته و در اصطلاح بمعنی علم شریعت است و هر کس بآن دانا باشد او را فقیه گویند بالجمله امام علیه السلام میفرماید در احکام حلال و حرام که از شریعت مطهره وارد است دانشمند و فقیه بشوید و الا شما اعراب هستید یعنی مانند جماعتی هستید که بسبب جهل و نادانی باحکام شرعیه خدای تعالی در حق ایشان میفرماید الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا و اعراب سکان بادیه هستند و برای این لفظ واحدی نیست و بر اعاریب جمع بسته میشود و نیز در کتاب مسطور از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است که فرمود قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقًّا فرمود امیر المؤمنین سلام الله علیه آیا خبر ندهم که فقیه بحق کیست عرض کردند آری خبر گوی ما را یا امیر المؤمنین قَالَ مَنْ لَمْ يُقَنِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ وَلَمْ يُرَخِّصْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللّٰهِ وَلَمْ يَتْرُكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ

فِيهِ تَفَهُّمٌ أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَقُّهٌ فرمود فقیه بحق آن کسی است که مردمان را نه از رحمت خدای مأیوس و نه از عذاب خدای مطمئن و غافل گرداند و ایشان را در ارتکاب معاصی خدای رخصت ندهد و از قرائت قرآن محض عدم رغبت بآن و رغبت ورزیدن بغیر آن باز نماند و متروک ندارد و دانسته باشید که هیچ چیزی در آن علم نیست که در آن تفهم نباشد و هیچ چیز در آن قرائت قرآن نیست که بدو معانی و مطالبش تدبر نباشد و هیچ چیز در آن عبادت نیست که در آن تفقه نباشد یعنی در هر کار معرفت و علم شرط است و نیز در آن کتاب از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مأثور است که فرمود که حضرت ابی جعفر علیه السلام را از مسئله پرسش کردند و آنحضرت جواب بفرمود سائل عرض کرد که فقهاء زمان چنین نگفته اند پدرم فرمود و يحك إِنَّ الْفَقِيهَ الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا الرَّاغِبُ فِي الْآخِرَةِ الْمُتَمَسِّكُ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ یعنی فقیه کسی است که باین جهان ناپایدار بی میل و رغبت و در سرای پایدار آخرت با رغبت و بسنت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله متمسک باشد و در اصول کافی این حدیث شریف باین نهج مسطور است عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُئِلَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَ فِيهَا قَالَ فَقَالَ الرَّجُلُ إِنَّ الْفُقَهَاءَ لَا يَقُولُونَ هٰذَا فَقَالَ يَا وَيْحَكَ وَهَلْ رَأَيْتَ فَقِيهًا قَطُّ إِنَّ الْفَقِيهَ حَقَّ الْفَقِيهِ الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا الرَّاغِبُ فِي الْآخِرَةِ الْمُتَمَسِّكُ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ صلعم و دیگر در جلد اول بحار الانوار از حماد بن عثمان مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام در این قول خدای تعالی وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ یعنی مردم گمراه متابعت شعرا می نمایند میفرمود هَلْ رَأَيْتَ شَاعِرًا يَتَّبِعُهُ أَحَدٌ إِنَّمَا هُمْ قَوْمٌ تَفَقَّهُوا لِغَيْرِ الدِّينِ فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا یعنی هیچ دیده باشی که هیچکس شاعری را متابعت کرده باشد همانا این شعرا که در آیهٔ شریفه مسطور است آن جماعتی باشند که بیرون از نهج دین مبین تفقه جویند و باز اری و دیگر بر گشایند و گمراه شوند و مردمان گمراه نمایند معلوم باد که اینکه این نوع فقها را بشعرا تعبیر فرموده اند برای آن است که این جماعت نیز که باوهام خویش مذهبی پیش میگیرند احکام و آراء ایشان منوط بر خیالات باطله است چنانکه شعرا نیز بر اینخیال و این رتبت میباشند و دیگر در همان کتاب از ابو عبیده از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است قَالَ مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى مِنَ اللّٰهِ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَلَحِقَهُ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِفُتْيَاهُ فرمود هر کس فتوی و حکم براند مردمان را بدون علم و هدایت از جانب خدای یعنی بدون واسطه علماء نبویه و پایه علوم ائمه علیهم السلام و ظنون معتبرهٔ شرعیه و احکام شریعت مطهره و علوم علمای دینیه لعنت میفرستند او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و گناه تمامت آنان که بفتوای او عمل نموده باشند بدو ملحق گردد و نیز در آن کتاب از ابو جاء از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود مَا عَلِمْتُمْ فَقُولُوا وَمَا لَمْ تَعْلَمُوا فَقُولُوا اللّٰهُ أَعْلَمُ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَنْتَزِعُ بِالْآيَةِ مِنَ الْقُرْآنِ

يَخِرُّ فيها اَبْعَدَ مِنَ السَّماءِ یعنی آنچه را از احکام شرعیه و آیات مبارکه بدان عالم و آگاه و عارف هستید بگوئید و بدان فتوی برانید و هر آنچه موافق قانون شرع و فرمایش ائمه هدی سلام الله علیهم نیست و عالم نیستید محض اظهار علم و عار نادانی حکمی نرانید و اظهار علم نکنید و بگوئید خدای بهتر میداند چه مرد بسبب نزع یک آیه از کلام خدای یعنی معنی راندن بیک آیه برأی خود چنان از مقامات عالیه خود ساقط میشود و از رحمت خدای بعید می افتد که از بعد میان آسمان و زمین بیشتر است یا اینکه در محل آخرت خویش آنچه زیان و خسران میبرد که زیانش از زیان آنکس که در دنیا از آسمان بزمین ساقط گردد افزون است یا اینکه اگر باندیشه خود حکم براند آنقدر از مراد خدایتعالی دور میشود که از دوری آسمان بزمین بعیدتر است و هم در آن کتاب از حضرت باقر

ایضاً در این معنی

یا حضرت صادق علیه السلام مسطور است قالَ لِلعالِمِ اِذا سُئِلَ عَن شَیءٍ وَهُوَ لا یَعلَمُهُ اَن یَقُولَ اللهُ اَعلَمُ وَلَیسَ لِغَیرِ العالِمِ اَن یَقُولَ ذلِکَ فرمود برای عالم سزاوار است که چون مسئله از وی پرسش نمایند و در آن مسئله عالم نباشد بگوید خدای بهتر میداند اما برای کسی که عالم نیست جایز نیست آن کلام را بگوید یعنی شخص عالم که بمراتب عالیه علم نایل باشد میتواند در یک مسئله که در آن آگاه نیست بگوید خدای بهتر میداند و خود را بجهل نسبت ندهد و از شأن خویش نکاهد اما کسیکه عالم نیست و دارای چنین شأن و مقام نمی باشد بلکه باید بگوید نمیدانم و هم در آن کتاب از زراره از آن حضرت مرویست که فرمود لَو اَنَّ العِبادَ اِذا جَهِلُوا وَقَفُوا لَم یَجحَدُوا وَلَم یَکفُرُوا یعنی اگر بندگان خدای هر وقت در امری جاهل باشند توقف نمایند و برأی و سلیقت خویشتن سخن نرانند هرگز جاحد و کافر نمیشوند و دیگر

ایضاً در این باب

در کتاب مذکور از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السلام مذکور میباشد که میفرمود اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَنالَ فِی النّاسِ وَاَنالَ وَاَنالَ وَعِندَنا اَهلَ البَیتِ مَعاقِلُ العِلمِ وَاَبوابُ الحِکَمِ وَضِیاءُ الاَمرِ یعنی رسول خدای صلی الله علیه و آله اعطا و افاده فرمود علوم کثیره را در میان مردمان و ما جماعت اهل بیت معاقل علم و بابهای حکمت و ضیاء امر هستیم

در اعطای رسول خدای علوم کثیره را

یعنی رسول خدای برای حفظ امور معاش و معاد مردمان هرچه باید بفرمود و آنچه لازم بود از علوم مخزونه و احکام شرعیه باز نمود لکن معیار و فصل بین آنچه حق یا مفتری است و تفسیر آنچه آن حضرت فرمود همه نزد ما اهل بیت است پس در آن علومی که نزد مردمان است جز وقتی که باهل بیت صلوات الله علیهم رجوع نمایند سودمند نگردند چه ایشان حصون علم و ملجاء اهل عالم هستند و بوجود مبارک آنحضرت توانند رسید و نیز بوجود مقدس منور ایشان آنچه باید برای مردمان روشن و آشکار میگردد و هم در آن کتاب از محمد بن مسلم مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ اَنالَ فِی النّاسِ وَاَنالَ وَاَنالَ وَعِندَنا اَهلَ البَیتِ عُرَی الاَمرِ وَاَواخِیهِ وَضِیاؤُهُ یعنی بدرستیکه رسول خدای صلی الله علیه و آله آنچه برای مردمان و حفظ معاش و معاد ایشان لازم بود عطا فرمود اما بوجود ما اهل بیت سخت

ایضاً در این باب

و محکم میگردد امر دین و علوم دینیه هرگز از ما جدائی ندارد معلوم باد عروة آن چیزی است که از ریسمان محکم و جز آن بدان متمسک میشوند و اخیه معروف که دابه را بآن می بندند و جمعش اخایا و اواخی است و نیز در کتاب مسطور از محمد بن مسلم مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ اَنالَ فِی النّاسِ وَاَنالَ وَعِندَنا عُرَی الاَمرِ وَاَبوابُ الحِکمَةِ وَمَعاقِلُ العِلمِ وَضِیاءُ الاَمرِ وَاَواخِیهِ فَمَن عَرَفَنا نَفَعَتهُ مَعرِفَتُهُ وَقُبِلَ مِنهُ عَمَلُهُ وَمَن لَم یَعرِفنا لَم تَنفَعهُ مَعرِفَتُهُ وَلَم یُقبَل مِنهُ عَمَلُهُ مقصود آن است که رسول خدای در تبلیغ احکام و اعطای بمردمان بتکلیف خود عمل فرمود لکن عروة امر و ابواب حکمت و معاقل علم و ضیاء امر و استحکام آن و تفسیر و تبیان جملگی نزد ما است پس هرکس ما را بامامت و ولایت بشناخت از معرفت و شناسائی خویشتن سودمند میشود و عملش از وی پذیرفته میگردد و گرنه مقبول نخواهد شد و نیز در کتاب مسطور از ابوحمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه مروی است که می فرمود اِنَّ اَبی نِعمَ الاَبُ رَحمَةُ اللهِ عَلَیهِ یَقُولُ لَو وَجَدتُ ثَلاثَةَ رَهطٍ اَستَودِعُهُمُ العِلمَ وَهُم اَهلٌ لِذلِکَ لَحَدَّثتُ بِما لا یُحتاجُ فیهِ اِلی نَظَرٍ فی حَلالٍ وَلا حَرامٍ وَما یَکُونُ اِلی یَومِ القِیامَةِ پدرم نیکو پدری بود رحمت خدای بروی باد میفرمود اگر سه رهط در یابم یعنی سه گروه که ایشان سی نفر برسند که علم را با ایشان بودیعت گذارم و آن جماعت اهلیت این فیض بزرگ را داشته باشند هر آینه آنقدر حدیث برانم که تا قیامت در هیچ حکمی در حلال و حرام محتاج و معطل نمانند و دیگر

ایضاً در این باب

در کتاب مسطور از ابوعبیده مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام با من فرمود یا زیاد ما تَقُولُ لَو اَفتَینا رَجُلاً مِمَّن یَتَوَلّانا بِشَیءٍ مِنَ التَّقِیَّةِ فرمود چه میگوئی در اینکه ما پاره از دوستان خود را بچیزی از تقیه فتوی دهیم عرض کردم فدای تو شوم تو دانا تری قالَ اِن اَخَذَ بِهِ فَهُوَ خَیرٌ لَهُ وَاَعظَمُ اَجراً و در روایتی دیگر فرمود اِن اَخَذَ بِهِ اُوجِرَ وَاِن تَرَکَهُ وَاللهِ اَثِمَ آنحضرت فرمود اگر بتقیه رفتار نماید برای او بهتر و اجرش عظیمتر است یا اینکه اگر بتقیه رفتار نماید ماجور است و اگر فرو گذار نماید سوگند با خدای عاصی و آثم است و نیز در آن کتاب از زراره مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود حَدِّثْ عَن بَنی اِسرائیلَ ای زراره و حرجی نیست عرض کردم فدای تو شوم در حدیث شیعه چیزی هست که از احادیث بنی اسرائیل اعجب است فرمود کدام چیز است ای زراره زراره میگوید اینوقت آن مطلب از قلبم برفت و ساعتی درنگ نمودم و آنچه اراده داشتم فراموش کردم فرمود لَعَلَّکَ تُریدُ التَّقِیَّةَ شاید میخواهی تقیه را بگوئی عرض کردم آری قالَ صَدِّق بِها فَاِنَّها حَقٌّ فرمود به تقیه تصدیق کن زیرا که از روی حق است و دیگر در کتاب مسطور از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السلام در این قول خدایتعالی وَمَن یَقتَرِف حَسَنَةً نَزِد لَهُ فیها حُسناً میفرمود الاِقتِرافُ التَّسلیمُ لَنا وَالصِّدقُ عَلَینا وَاَن لا یَکذِبَ عَلَینا یعنی اقتراف بمعنی تسلیم و تصدیق نمودن با ما و دروغ نزدن

ایضاً در تقیه

برای این خبری

۳۳۲ برماست و دیگر در کتاب مسطور از ابولبید بحرانی مسطور است که گفت مردی بحضرت ابی جعفر
علیه السلام در مکه بیامد و عرض کرد ای محمد بن علی توئی آنکس که چنان میدانی که برای هر چیزی حدی
وحکمی است و هیچ چیزی نیست جز آنکه برای آن حدی مقرر است آن حضرت فرمود نَعَمْ اَنَا اَقُولُ
اِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا خَلَقَ اللّٰهُ صَغِيرًا اَوْ كَبِيرًا اِلَّا وَقَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لَهُ حَدًّا اِذَا جُوِزَ بِهِ
ذٰلِكَ الْحَدُّ فَقَدْ تُعُدِّيَ حَدُّ اللّٰهِ فِيهِ آری من میگویم که هیچ چیزی از مخلوق خدای تعالی
خواه کوچک خواه بزرگ نیست مگر اینکه خدای تعالی برای آن حدی و حکمی مقرر فرموده و چون از آن حد
بگذرد از حد خدای بیرون تاخته است آنمرد عرض کرد حد و حکم این مائده چیست قَالَ تَذْكُرُ
اسْمَ اللّٰهِ حِينَ تُوضَعُ وَتَحْمَدُ اللّٰهَ حِينَ تُرْفَعُ وَتَقُمُّ مَا تَحْتَهَا معلوم باد قم به تشدید بمعنی جاروب کردن است
وگفته میشود قَمَّ الرَّجُلُ یعنی آنچه بر خوان طعام بود مأکول داشت بالجمله میفرماید حد خوان طعام
این است که چون بر زمین نهند نام خدای را بر زبان بیاوری یعنی چون شروع بأکل نمائی ابتدا بنام خدا
کنی و چون از پیش روت برگیرند شکر خدای را بجای گذاری و آنچه از آن فرو ریخته باشد برگیری
و تناول کنی عرض کرد حد این کوزه آب چیست قَالَ لَا تَشْرَبْ مِنْ مَوْضِعِ اُذُنِهِ وَلَا مِنْ مَوْضِعِ
كَسْرِهِ فَاِنَّهُ مَقْعَدُ الشَّيْطَانِ وَاِذَا وَضَعْتَهُ عَلَى فِيكَ فَاذْكُرِ اسْمَ اللّٰهِ وَاِذَا رَفَعْتَهُ عَنْ فِيكَ
فَاحْمَدِ اللّٰهَ وَتَنَفَّسْ فِيهِ ثَلَاثَةَ اَنْفَاسٍ فَاِنَّ النَّفَسَ الْوَاحِدَ يُكْرَهُ فرمود
حدش آن است که از موضع گوشه آن نیاشامی و نیز از جای شکسته اش نیاشامی چه آنجا محل قعود
شیطان است و چون کوزه را بر لب گذاری نام خدای را بر زبان بیاوری و چون از دهان برگیری
حد مائده سپاس خدای تعالی را بگذاری و به نفس بیاشامی چه آشامیدن بیک نفس مکروه است شاید
سبب کراهتش این باشد که یکدفعه آشامیدن برای معده و امعا زیان میرساند در کتاب سما و عالم
مسطور است که از ابو سلمه مذکور نموده اند که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود که عبدالله بن
علی بن الحسین بحضرت پدرم علیه السلام درآمد و رخصت طلبید تا عمرو بن عبید و واصل مولی ابن هبیره
حد کوزه و ابن ... حال را در خدمتش درآورد آن حضرت ایشان را رخصت داد پس بحضرتش درآمدند و جلوس
نمودند پس عرض کردند یا ابا جعفر تو میفرمائی برای هر چیزی حدی است که بآن منتهی میشود فَقَالَ
اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعَمْ اِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا يَنْتَهِي اِلَيْهِ مَا مِنْ شَيْءٍ اِلَّا وَلَهُ حَدٌّ فرمود آری برای هر چیزی
حدی است که بدو منتهی میشود هیچ چیزی نیست جز آنکه برای آن حدی و حکمی است حضرت ابی عبدالله
علیه السلام میفرماید پس از آن خوان طعام بیاوردند و بر زمین نهادند آن جماعت با خود همی گفتند
سوگند با خدای برابوجعفر تمکن یافتیم آنگاه بآن حضرت عرض کردند آیا این خوان در جمله اشیاء میباشد
فرمود آری عرض کردند حدش چیست قَالَ حَدُّهُ اِذَا وُضِعَ قَالَ الرَّجُلُ بِسْمِ اللّٰهِ وَاِذَا رُفِعَهَا

قَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَيَأْكُلُ كُلُّ اِنْسَانٍ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا يَتَنَاوَلُ مِنْ قُدَّامِ الْآخَرِ فرمود حد مائده این است
۳۵ که چون مردم دست بر آن نهند تا از آن مأکول دارد بسم الله بر زبان آورد و نام خدا را یاد کند و چون از زمینش
برگیرند بسپاس خدای پردازد و الحمد لله گوید و هر کسی از پیش روی خودش طعام برگیرد و از حضور دیگری برنگیرد
و میفرماید بعد از آن حضرت ابی جعفر علیه السلام آب خواست تا آنجماعت بیاشامند عرض کردند این کوزه از
اشیاء شمرده میشود فرمود آری عرض کردند حدش چیست فرمود اَنْ يُشْرَبَ مِنْ شَفَتِهِ الْوُسْطَى وَيُذْكَرَ اسْمُ
اللّٰهِ عَلَيْهِ وَلَا يُشْرَبَ مِنْ اُذُنِ الْكُوزِ فَاِنَّهُ مَشْرَبُ الشَّيْطَانِ وَيَقُولَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي سَقَانِي
عَذْبًا فُرَاتًا وَلَمْ يَجْعَلْهُ مِلْحًا اُجَاجًا یعنی حدش این است که از لب میانش آب بخورند و در حال
آشامیدن نام خدای را ببرند و از گوشه کوزه نیاشامند که مشرب شیطان در آنجاست و بعد از آشامیدن
بگویند شکر خداوندی را که مرا آبی خوش و خوشگوار بیاشامانید و بسبب گناهان من شور و ناگوار نگردانید و نیز
در کتاب اول بحار الانوار از ابوحمزه مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود که رسول خدای صلی الله علیه و آله
در خطبه خود در حجة الوداع فرمود اَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللّٰهَ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ
النَّارِ اِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ وَاَمَرْتُكُمْ اى مردمان از خدای بترسید همانا هیچ چیز نیست که شما را بجنان جاویدان نزدیک
و از آتش نیران دور بدارد جز آنکه شما را از آن نهی و بدان امر فرموده ام یعنی من چیزی را فرو گذار نکرده ام و تکالیف
شما را بالجمله باز نموده ام و بنیک و بد شما را بتمامت باز گفته ام و برای شما عذری باقی نگذاشتم که در قیامت بدان
معذور باشید پس از خدای بترسید و بتکلیف خویش کار کنید در اصول کافی از سدیر مسطور است که گفت در
حضرت ابی جعفر سلام الله علیه عرض کردم موالی ترا در حال اختلاف بجای گذاشتم چنانکه بعضی از بعضی تبری
می جستند یعنی در احکام بحالت اختلاف بودند و هر جماعتی بعقیدتی میرفتند فرمود وَمَا اَنْتَ وَذَاكَ اِنَّمَا
كُلِّفَ النَّاسُ ثَلَاثَةً مَعْرِفَةَ الْاَئِمَّةِ وَالتَّسْلِيمَ لَهُمْ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ وَالرَّدَّ اِلَيْهِمْ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ یعنی ترا
باین کار چکار است همه مردمان به سه چیز مکلف هستند یکی شناختن ائمه که باید بدانند امام ایشان کیست و دیگر در آنچه
بر ایشان وارد میشود تسلیم نمایند یعنی بعد از شناسائی امام هر چه از اوامر و نواهی امام را بشنوند بدون
چون و چرا سر تسلیم در پیش آورند سیم اینکه در هر چه از احکام شرعیه اختلاف ورزند با ایشان عرضه دهند
تا شبهات ایشان مرتفع گردد و دیگر در جلد اول بحار الانوار از جابر مذکور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام
فرمود یا جابر لَوْ كُنَّا نُفْتِي النَّاسَ بِرَاْيِنَا وَهَوَانَا لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِينَ وَلٰكِنَّا نُفْتِيهِمْ بِآثَارٍ مِنْ رَسُولِ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاُصُولِ عِلْمٍ عِنْدَنَا نَتَوَارَثُهَا كَابِرًا عَنْ كَابِرٍ نَكْنِزُهَا كَمَا يَكْنِزُ هٰؤُلَاءِ
ذَهَبَهُمْ وَفِضَّتَهُمْ ای جابر اگر مردمان را برأی خودمان فتوی براینم در شمار هالکان باشیم لکن ما ایشان را بآن آثار
و اصول علمی که از رسول خدای تعالی کابرا عن کابر نزد خود داریم فتوی میرانیم و آن آثار و اصول علم را در مخازن
جلیله صدور شریفه خویش مخزون میداریم و دیگر در کتاب مسطور از سلیمان بن خالد مأثور است که مردی

از اهالی بصره بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کرد که عثمان اعمی از حسن بصری روایت میکند که کفت آن کسانیکه علم خود را پنهان میدارند ریح بطون ایشان اهل جهنم را بعذاب می افکند آن حضرت فرمود اگر چنین است مؤمن آل فرعون هلاک شده است یعنی مؤمن آل فرعون که ایمان خود را مکتوم میداشت

کلمات آن حضرت در حق حسن بصری

بایستی هلاک شود کذبوا ان ذلک من فروج الزناة وما زال العلم مکتوما قبل قتل ابن آدم فلیذهب الحسن یمینا وشمالا لا یوجد العلم الا عند اهل بیت نزل علیهم جبرئیل فرمود اینکه کویند ریحی است که اهل نار را آزار میرساند ریحی است که از فروج زناکاران است بمشام اهل نار میرسد نه آنچه حسن میکوید وهمیشه علم مکتوم است از آن پیش که فرزند آدم علیه السلام مقتول کرد و پس حسن از راست و چپ بهر کجا میخواهد برود علم جز نزد اهل بیتی که جبرئیل بر ایشان نازل شده است موجود نیست یعنی حسن هرچه رنج بر خود و بیرون از جادهٔ مستقیم و خدمت اهل بیت راه سپارد بلکه تحصیل نماید و خود را عالم شمارد برای او سودی ندارد مگر اینکه از معادن علم اخذ نماید و ازین پیش در باب علم و عالم حدیثی قریب باین مضمون

در حکومت علی علیه السلام

مسطور کردید و دیکر در کتاب مسطور از عبد الرحیم قصیر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود کان علی علیه السلام واذا ورد علیه امر ما نزل به کتاب ولا سنة رجم فاصاب قال ابو جعفر وهی المعضلات یعنی هر وقت بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام امری وارد میشد که در کتاب خدای وسنت رسول رهنمای چیزی در آن باب نازل نشده بود و امر مشکل میکشت از خدایتعالی ملهم میکردید و از روی صواب حکومت میفرمود معلوم باد که در اینجا مقصود از رجم قول بظن نیست بلکه قول بالهام خدایتعالی است یعنی عمل بظن نبود بلکه از جانب خدای ملهم میکردید وهم در آن کتاب از عبد الرحیم مسطور است

ایضا در این معنی

که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود ان علیا علیه السلام اذا ورد علیه امر لم یجئ به کتاب ولا سنة رجم به یعنی ساهم فاصاب ثم قال یا عبد الرحیم وتلک المعضلات ونیز در آن کتاب از عبد الرحیم قصیر مسطور است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود کان علی علیه السلام اذا سئل فیما لیس فی کتاب ولا سنة رجم فاصاب وهی المعضلات یعنی

ایضا در این باب

علی علیه السلام هر وقت امری پیش آمدی که در کتاب خدای وسنت رسول رهنمای حکمی در آن نازل نبود از روی قرعه استعلام میفرمود و از روی صواب کار میکرد و معلوم باد که این مسئله دو احتمال دارد یکی اینکه مراد باین امر مذکور تحکم مشتبه باشد که شارع مقدس استعلامش را بقرعه مقرر فرموده باشد و باین صورت قرعه افکندن از قبیل اشتباه در اصل حکم نخواهد بود بلکه در مورد خودش واقع است و با دیگر اخبار منافی نخواهد بود زیرا که قرعه نیز از احکام قرآن وسنت است و احتمال دوم این است که مراد باین امر آن احکام کلیه باشد که استنباط آن از کتاب وسنت بر ایشان مشکل کردد پس از کتاب وسنت بر ایشان مشکل کردد پس از کتاب وسنت بر طریق قرعه استنباط فرمایند و این کار از خصایص ائمه اطهار خواهد بود

زیرا که قرعه امام علیه السلام را هرگز خطا نخواهد افتاد لکن احتمال اول باصول احکام اوفق وباسایر اخبار اظهر است اگر چه احتمال اخیر ظاهرتر مینماید زیرا که اگر باحتمال دوم رویم و اینحال را از خصایص ائمهٔ اطهار سلام الله علیهم بشماریم کار بر دیگر علما و فقها دشوار میشود زیرا که ایشان مقام و منزلت معصوم ندارند تا از خطا مصون باشند والله اعلم ودیگر در کتاب مسطور از حضرت ابی جعفر از پدر گرامی گوهرش صلوات الله علیهما مسطور است که رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود من تمسک بسنتی فی اختلاف امتی کان له اجر مائة شهید هر کس تمسک بجوید بسنت من یعنی بآنچه من سنت نهاده ام در حال اختلاف امت من یعنی هنگام اختلاف ایشان در احکام شرعیه برای او اجر و مزد یکصد تن شهید است ودیگر در

ایضا در این باب

اصول کافی از زراره ابن اعین مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود قال کل من تعدی السنة رد الی السنة ونیز در آن کتاب از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مروی است السنة سنتان فی فریضة الاخذ بها هدی وترکها ضلالة وسنة فی غیر فریضة الاخذ بها فضیلة وترکها الی غیر خطیئة یعنی هر کس از سنت نبوی تعدی نماید و در هرچه از سنت تجاوز شده باشد بسنت باز میکردد یعنی اگر عالمی در حکمی و صدور حکمی از سنت تعدی نماید یا اگر حکمی را نگران شوند که از سنت تعدی کرده باید ش بسنت باز کردانید و احتمال میرود که مقصود از این کلام پاره

ایضا در این باب

اخبار و احکام اهل سنت و جماعت باشد و امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید سنت بر دو قسم است یکی سنتی است که در فریضه است و اخذ و حفظ این سنت هدایت است و ترکش موجب ضلالت و یک سنتی است که در غیر فریضه است و مؤکد نیست و اخذ و عمل باین سنت موجب فضیلت و ازدیاد درجات و فرو گذاشت آن اسباب خطیئت نیست ونیز در آن کتاب از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است

در نهی ضلالت و بدعت

که فرمود ما من احد الا وله شرة وفترة فمن کانت فترته علی سنة فقد اهتدی ومن کانت فترته الی بدعة فقد غوی یعنی هیچکس نیست مگر اینکه برای او نشاط شباب و سکون پیری است پس هر کس در حال کهولت سکونش بر سنت باشد همانا هدایت یافته و هر کس فترتش با بدعتی توامان شده باشد همانا بغوایت دچار بیت است وهم در آن کتاب از حضرت ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام مسطور است

ایضا بعضی از اخبار در این باب

که فرمودند کل بدعة ضلالة وکل ضلالة سبیلها الی النار یعنی هر بدعتی که در دین و احکام دین گذارند اسباب ضلالت و گمراهی است و هر ضلالت و گمراهی جایش در آتش است و از این کلام چنان مستفاد میشود که چون خدایتعالی برحسب حکمت بالغه و رحمت شامله در آنچه از لوازم حفظ معاش و معاد این مخلوق است احکام و سننی بزبان معجز نشان پیغمبر خود صلی الله علیه وآله باین مردم نازل ساخت پس اگر دیگری از روی جهل و نادانی یا کفر و نفاق بدعتی گذارد لابد آن بدعت اسباب اختلال امر معاد و معاشش خواهد بود و هر کس بدان کار کند از نهج مستقیم گمراه خواهد شد و آخر الامر در آتش دوزخ جای

خواهد گرفت. و نیز در اصول کافی از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است که فرمود حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه مردمان را خطبه میراند فرمود اَیُّهَا النّاسُ اِنَّما بَدْءُ وُقُوعِ الفِتَنِ اَهْواءٌ تُتَّبَعُ و اَحْکامٌ تُبْتَدَعُ یُخالَفُ فیها کِتابُ اللهِ یَتَوَلّی فیها رِجالٌ رِجالاً فَلَوْ اَنَّ الْباطِلَ خَلَصَ لَمْ یَخْفَ عَلی ذی حِجیً وَ لَوْ اَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ لَمْ یَکُنْ اخْتِلافٌ وَ لکِنْ یُؤْخَذُ مِنْ هذا ضِغْثٌ وَ مِنْ هذا ضِغْثٌ فَیُمْزَجانِ فَیَجیئانِ مَعاً فَهُنالِکَ اسْتَحْوَذَ الشَّیْطانُ عَلی اَوْلِیائِهِ وَ نَجَی الَّذینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللهِ الْحُسْنی یعنی ای مردمان همانا ابتدای وقوع فتنهای جهان این است که مردمان متابعت هوای نفس خویش را نمایند و احکامی را بدعت نهند که با کتاب خدای مخالف باشد و باین سبب پاره مردمان بر پاره ولایت و حکومت جویند همانا اگر امری که باطل است خالص باشد یعنی مخلوط بحق و مشتبه نباشد بر هیچ عاقلی بیمناک نباید بود یعنی ناچار هر کس را عقلی باشد باطل را از حق تمیز میگذارد و از آن اجتناب میورزد و دچار عقوبت و بلیت نمی گردد و اگر حق خالص باشد یعنی با باطل آمیزش نیافته باشد هیچ اختلافی در میانه نمیرود یعنی این زحمات و اختلافات از بابت اختلاط حق و باطل است که مردمان را دچار شبهات و بلیات نموده اند ازین روی که با هم مختلط هستند ناچار آنانکه از بواطن امور و از خالص حق و باطل باخبر نیستند یک قبضه رطب و یابس از آن و یک قبضه رطب و یابس از این بر میگیرند و با هم ممزوج میدارند و هر دو را با هم بازمی نمایند و آنوقت شیطان را میدان بدست می آید و بر دوستان این کار مسلط میشود و هر کس که از جانب یزدان بسعادت و حسن عاقبت مسبوق باشد از این بلیت رستگار می شود مطلب و مقصود این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله دو چیز آورد کتاب و سنت و هر دو برای نظام جهان و احکام حلال و حرام کافی است لکن چون پاره کسان بدعتی نهند و حق و باطل را ممزوج نمایند لابد موجب اختلاف میشود و چون اختلاف پدید شد اسباب اختلال امور میگردد و مردمان دچار شبهات می گردند و در ضلالت می افتند مگر ائمه هدی و وارثان علوم نبوی و خواص اصحاب ایشان که از روز ازل از الست بنور خدا و فروز ایزدی ازین بلیات آسوده اند لکن دیگران در ورطه ضلالت و هلاکت دچار می شوند و نیز در جلد اول کتاب بحارالانوار از حضرت ابی جعفر باقر سلام الله علیه بروایت جابر مسطور است که فرمود لَعَنَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مَنْ نَظَرَ اِلی فَرْجِ امْرَاَةٍ لا تَحِلُّ لَهُ وَ رَجُلاً خانَ اَخاهُ فِی امْرَاَتِهِ وَ رَجُلاً احْتاجَ النّاسُ اِلَیْهِ لِیُفَقِّهَهُمْ فَسَاَلَهُمُ الرِّشْوَةَ یعنی رسول خدای صلی الله علیه و آله لعن فرمود آنکس را که بفرج زنی که بدو حلال نباشد نگرد و لعن فرمود مردی را که برادر دینی خود در حق زوجه اش بخیانت رود و لعن فرمود مردی را که مردمان بدو حاجتمند باشند که ایشان را فقیه و دانشمند نماید و او از ایشان در طلب رشوت باشد و خواستار اجرت گردد

ذکر پاره اخباری که از حضرت باقر علیه السلام در شان حکمت و معرفت و ارشاد و مخاصمه با اصحاب کلام و شان اعانت ائمه علیهم السلام بلسان و اراداست

در جلد اول بحارالانوار از ابو بصیر مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم که میفرمود وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ اُوتِیَ خَیْراً کَثیراً معنی ظاهر آیه مبارکه این است که هر کس را حکمت عنایت کردند همانا خیر بسیاری یافته است قالَ الْمَعْرِفَةُ فرمود حکمت معرفت است و هم در آن کتاب از ابو بصیر مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ اُوتِیَ خَیْراً کَثیراً قالَ مَعْرِفَةُ الْاِمامِ وَ اجْتِنابُ الْکَبائِرِ الَّتی اَوْجَبَ اللهُ عَلَیْهَا النّارَ فرمود حکمت الهی شناختن امام علیه السلام و دوری جستن از معاصی کبیره است که خداوند مرتکب آنرا واجب النار و سزاوار آتش ابد قرار فرموده است و دیگر در کتاب مسطور از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه مسطور است با آن حضرت عرض کرد اَدْعُو النّاسَ اِلی ما فی یَدَیَّ یعنی بخوانم مردمان را بآنچه در دست من است یعنی بآن دین و علوم و احکام و قوانین شرعیه که اصل و حقیقت و بیرون از مخلوط با باطلش بدست شما اهل البیت است و از شما بما افاضه شده است مردمان را بآن دعوت کنیم فَقالَ لا فرمود نخوانید عرض کردم اگر کسی از من در طلب ارشاد بر آید او را ارشاد نمایم قالَ نَعَمْ اِنِ اسْتَرْشَدَکَ فَاَرْشِدْهُ فَاِنِ اسْتَزادَکَ فَزِدْهُ فَاِنْ جاحَدَکَ فَجاحِدْهُ فرمود آری اگر کسی از تو استرشاد نماید پس او را ارشاد کن و اگر در طلب ازدیاد ارشاد و علم بر آید در ارشادش بیفزای و اگر با تو در مقام انکار بر آید و در امور دینیه چیزی را بر تو بر گرداند اعتقاد خود را بروی آشکار مساز معلوم باد که در این کلام مبارک ممکن است که مراد این باشد که در سؤال اول که فرمود تو مردمان را بآنچه در دست داری مخوان برای آن باشد که امام علیه السلام هر کس مصلحت بداند و او را محرم شمارد باندازه ظرف او بدو افاضه فرماید لکن آنکس که مستفیض شده است این تکلیف ندارد که آن سر و معلومات خود را با دیگران در میان نهد چه اولاً از حقیقت حال مردمان و محرمیت ایشان یا شقاق و نفاق یا سعادت و اتفاق باطنی ایشان باخبر نیست و چون از آنگونه مطالب با بیگانه در میان آورند اسباب ظهور مفاسد بزرگ شود یا اینکه آن علم که برای امام علیه السلام در مراتب مردمان و مدرکات و استعدادات و عقول ایشان و اقتضای وقت و زمان میباشد برای دیگران نیست پس ممکن است هر کس در خور افشای سری و محرم القای مطلبی باشد که دیگران مقدارش را ندانند و آنچه بآن مستفیض شده اند اگر با ایشان گذارند منجر بمفاسد و خلل در عقاید و دین ایشان میگردد چه ممکن است سری و مطلبی را بشنوند و اگر چند موافق باشند

امّا آن مطلب آن سرخیدان از حدّ ادراک و قبول عقول ایشان بعید باشد که اسباب تحیّر و تفکّر و لغزش ایشان میگردد و بعد از آن عرض میکند اگر کسی در طلب ارشاد برآید او را ارشاد کنم میفرماید ارشاد کن یعنی از افاده در باره مستفیض قصور نباید نمود لکن آن را بواسطه عدم استحضار تو از مراتب استعداد و قوّت دین او پاره مطالب بر زبان بگذرانی که اسباب تحیّر و انکار مخاطب گردد و در خیال او حالت لغزش پدید آید و در تو بسبب دریب افتد عقیدت خویش و معلومات خود را از وی پوشیده بدار تا اسباب خصومت و سستی عقیدت و اضطراب و حیرت او نشود و دیگر در کتاب مسطور از ابن حمزه مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود إِنَّمَا شِيعَتُنَا الْخُرْسُ یعنی شیعیان و متابعان من خاموشان و گنگان هستند احتمال دارد که مقصود این باشد که باید شیعیان که از پاره اسرار ما و علوم ما بهره هستند تا گاهی که لازم نشود خاموش باشند و در کشف اسرار و تکلّم فرمان احتیاط ورزند و با دهانهای پر از نکته لب خاموش و بسته دارند تا موجب پاره مفاسد و جنبش بغض و عدوان اعداء و مخالفان نشود و دیگر در کتاب مسطور از خدا مروی است که از حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمود إِيَّاكَ وَالْخُصُومَاتِ فَإِنَّهَا تُورِثُ الشَّكَّ وَتُحْبِطُ الْعَمَلَ وَتُرْدِي صَاحِبَهَا وَعَسَى أَنْ يَتَكَلَّمَ الرَّجُلُ بِالشَّيْءِ لَا يُغْفَرُ لَهُ یعنی ای زیاد بپرهیز از خصومات چه این کار مورث شک و بطلان اجر و ثواب عمل و در هم شکستن صاحب آن است و تواند بود که شخص بچیزی تکلّم نماید که در آن آمرزش نباشد معلوم باد که شاید مراد بخصومت در آن چیزها باشد که از تکلّم در آن نهی شده باشد از قبیل تفکّر در ذات باریتعالی یا در کنه صفات خدای عزّ و جلّ یا در مسئله قضا و قدر و جبر و اختیار و امثال آن که عقول ناقصه از ادراک آن را بنمایند نبود و هر چه بیشتر مخاصمت و مکالمت رود بیشتر اسباب بهت و تحیّر میشود و ممکن است در بین اینگونه مکالمات کلمتی کفرآمیز بر زبان بگذرد که از آمرزش بعید افتد و دیگر در کتاب مسطور از ابوبصیر از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مسطور است که فرمود لَا تُخَاصِمُوا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ لَوِ اسْتَطَاعُوا أَنْ يُحِبُّونَا لَأَحَبُّونَا إِنَّ اللهَ أَخَذَ مِيثَاقَ النَّاسِ فَلَا يَزِيدُ فِيهِمْ أَحَدٌ أَبَداً وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُمْ أَحَدٌ أَبَداً یعنی با مردمان مخاصمت نورزید چه اگر مردمان استطاعت میداشتند که ما را دوست بدارند دوست خواهند داشت همانا خدای تعالی اخذ میثاق مردمان را بفرمود و از آنجمله که از ایشان اخذ میثاق شد نه یکتن زیاد میشود و نه یکتن هرگز نقصان می گیرد و از این پیش باین تقریب حدیثی مسطور و از این پس نیز انشاء الله تعالی در مقام خود مذکور میشود و هم در آن کتاب از ابوعبیده الحذّاء مروی است که گفت حضرت ابی جعفر علیه السلام گاهی که در حضرتش حضور داشتم فرمود إِيَّاكَ وَأَصْحَابَ الْكَلَامِ وَالْخُصُومَاتِ وَمُجَالَسَتَهُمْ فَإِنَّهُمْ تَرَكُوا مَا أُمِرُوا بِعِلْمِهِ وَتَكَلَّفُوا مَا لَمْ يُؤْمَرُوا بِعِلْمِهِ حَتَّى تَكَلَّفُوا عِلْمَ السَّمَاءِ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ خَالِطِ النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ وَزَايِلْهُمْ بِأَعْمَالِهِمْ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ إِنَّا لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ فِينَا عَاقِلاً حَتَّى يَعْرِفَ لَحْنَ الْقَوْلِ وَهُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ یعنی بپرهیز از اصحاب کلام و خصومات و مجالست این جماعت چه ایشان آنچه را بدانستن آن مامور هستند فروگذاشته اند

و بآنچه بعلمش مامور نیستند خویشتن و دیگران را بتکلیف و تکلّف افکنده اند چندانکه میخواهند بعلم سماوی خود را مکلّف و مطلّع دارند ای ابوعبیده با مردمان موافق اخلاق ایشان مخالطت جوی لکن با عمال ایشان اتّصال مجوی ای ابوعبیده همانا ما مردی را فقیه و دانا نمی شماریم مگر گاهی که از لحن در قول عارف باشد و این است که خدای تعالی میفرماید باید ایشان را از لحن قول عارف گردانی و نیز در آن کتاب از ابوعبیده الحذّاء مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود إِيَّاكُمْ وَأَصْحَابَ الْخُصُومَاتِ وَالْكَذَّابِينَ فَإِنَّهُمْ تَرَكُوا مَا أُمِرُوا بِعِلْمِهِ حَتَّى تَكَلَّفُوا عِلْمَ السَّمَاءِ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ إِنَّا لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ فِينَا عَاقِلاً حَتَّى يَعْرِفَ لَحْنَ الْقَوْلِ ثُمَّ قَرَأَ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ و دیگر در کتاب مسطور از حضرت ابی عبدالله از پدرش حضرت ابی جعفر علیهما السلام مروی است که فرمود رسول خدای صلّی الله علیه و آله فرمودند أَرْبَعٌ يُمِتْنَ الْقَلْبَ الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ وَكَثْرَةُ مُنَاقَشَةِ النِّسَاءِ يَعْنِي مُحَادَثَتَهُنَّ وَمُمَارَاةُ الْأَحْمَقِ تَقُولُ وَيَقُولُ وَلَا يَرْجِعُ إِلَى خَيْرٍ وَمُجَالَسَةُ الْمَوْتَى فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ وَمَا الْمَوْتَى یعنی چهار چیز است که دل را بمیراند نخست گناه روی گناه ورزیدن دوم فراوان با زنان حدیث راندن سیم مماراة و مجادلت با احمق که همی تو بگوئی و او بگوید و خیری در آن روی نکند چهارم مجالست موتی است عرض کردند یا رسول الله موتی کدام است فرمود آن توانگرهائی که در لذّات جهان متنعّم و در بحار حطام بی دوام این سرای زشت فرجام مغرور و غافل باشند و هم در آن کتاب از حضرت ابی عبدالله از پدرش حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مروی است که فرمود مَنْ أَعَانَنَا بِلِسَانِهِ عَلَى عَدُوِّنَا أَنْطَقَهُ اللهُ بِحُجَّتِهِ يَوْمَ مَوْقِفِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ یعنی هر کس اعانت نماید بزبان خودش ما را بر دشمنان ما خدای تعالی در آن روز که او را برای عرض حساب در حضرت او باز میدارند بحجّت خودش ناطق میگرداند و نیز در آن کتاب از خیثمه مروی است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم با من میفرمود تَزَاوَرُوا فِي بُيُوتِكُمْ فَإِنَّ ذَلِكَ حَيَاةٌ لِأَمْرِنَا رَحِمَ اللهُ عَبْداً أَحْيَا أَمْرَنَا یعنی در خانهای خود یکدیگر را زیارت و ملاقات نمائید چه این کار زنده کانی است برای امر ما خداوند رحمت فرماید بنده را که زنده گرداند امر ما را معلوم باد که احتمال دارد که مقصود این باشد که چون شیعیان و یاوران ائمه هدی بملاقات و مزاودت پردازند و همدیگر را در سراهای خود بسیار دیدار و از احادیث و اخبار و فضایل و مآثر آل اطهار مذاکرات فرمایند موجب ازدیاد اتّحاد و محبّت و مودّت و اعلای کلمه حق و قوّت ایمان و دین و علوّ اسلام و ضعف معاندین و مشرکین میگردد و در حقیقت احیای امر ائمه هدی سلام الله علیهم بهمین راجع است

ذکر کلمات و اخباری که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در باب مراتب قرآن مجید وارد است

 و در اصول کافی از سعد الخفاف از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود یا سعد تعلّموا القرآن
فانّ القرآن یأتی یوم القیمة فی احسن صورة نظر الیها الخلق والناس صفوف عشرون ومائة
الف صفّ ثمانون الف صفّ امّة محمّد صلّی الله علیه وآله واربعون الف صفّ من
سائر الامم فیأتی علی صفّ المسلمین فی صورة رجل فیسلّم فینظرون الیه ثمّ یقولون
لا اله الّا الله الحلیم الکریم انّ هذا الرّجل من المسلمین نعرفه بنعته وصفته غیر انّه کان اشدّ اجتهاداً
منّا فی القرآن فمن هناک اعطی من البهاء والجمال والنور ما لم نعطه ثمّ یأتی علی صفّ الشهداء فینظر الیه الشهداء
ثمّ یقولون لا اله الّا الله الربّ الرّحیم انّ هذا الرّجل من الشهداء نعرفه بسمته وصفته غیر انّه من شهداء
البحر فمن هناک اعطی من البهاء والفضل ما لم نعطه یعنی ای سعد قرآن را بیاموزید زیرا که قرآن در روز قیامت
در نیکوتر صورتی که مردمان بدان نگران هستند میآید و در قیامت مردمان بر کشیده و بیست صف آراسته میشوند
و از این جمله هشتاد صف امّت محمّد صلّی الله علیه وآله باشند و چهل صف از سایر امتها هستند پس قرآن
در چهرهٔ مردی مسلمان بر صف مسلمین نمایش میگیرد چون مسلمانان بر آن چهره فروزان نگران می گردند
از کمال شگفتی و تحیّر از قدرت خداوند قدیر میگویند نیست خدائی جز خداوند حلیم کریم همانا این مرد از زمره
مسلمانان است ما او را بسمت و صفت او شناسنده ایم مگر اینکه وی از تمامت مسلمانان اجتهاد و کوشش
او در قرآن شدیدتر و فزونتر بود و از این جهت است که آن فروز و بها و جمال و نور عطا یافته است که ما
نیافته ایم و از آن بعد بر صف شهدا عبور میدهد و شهدا در آن چهرهٔ تابندهٔ نورانی می نگرند و می گویند
نیست خداوندی جز خداوند پروردگار مهربان همانا این مرد از جملهٔ شهدا است و ما از نشان و صفت
او باین مرتبه اش میشناسیم مگر اینکه وی از شهدای بحر است و از این در باشد که آن بها و فضل بدو عطا رفته
که بما عطا نشده است وقال فیتجاوز حتّی یأتی علی صفّ شهداء البحر فی صورة شهید فینظر الیه
شهداء البحر فیکثر تعجّبهم ویقولون انّ هذا من شهداء البحر نعرفه بسمته وصفته غیر انّ الجزیرة الّتی
اصیب فیها کانت اعظم هولاً من الجزیرة الّتی اصبنا فیها فمن هناک اعطی من البهاء والجمال والنور ما لم
نعطه ثمّ یتجاوز حتّی یأتی صفّ النبیّین والمرسلین فی صورة نبیّ مرسل فینظر النبیّون والمرسلون
الیه فیشتدّ لذلک تعجّبهم ویقولون لا اله الّا الله الحلیم الکریم انّ هذا النبیّ مرسل
نعرفه بسمته وصفته غیر انّه اعطی فضلاً کثیراً میفرماید بعد از آن قرآن مجید از صف شهدا میگذرد
تا بصف شهدای بحر میرسد یعنی آنجماعت که در راه دین در بحر جهاد کرده اند و جهاد ایشان از سایر طبقات
شهدا شدیدتر و جمیل تر است پس در صورت شهیدی بایشان نمایش میگیرد و شهدای بحر بآن بها و جمال
نگران میشوند و تعجّب و تحیّر ایشان فراوان میشود و میگویند همانا این مرد از شهدای بحر است و از سمت
و صفتش بر ما معلوم و معروف گردیده مگر اینکه آن جزیره که وی در آنجا جهاد کرده و ضربت و شهادت یافته

 از آن جزیره که ما در آنجا بشهادت فایز شده ایم هول و هراسش افزون بوده است و از این جهت باشد که آن
بها و جمال و نور بدو عطا شده است که ما را عطا نفرموده اند پس از آن قرآن از جماعت شهدای بحر میگذرد
چندانکه بصف پیغمبران و مرسلان در صورت نبیّ مرسل نمایش میجوید پس انبیاء و مرسلان بدو نگران می شوند
و از آن نور و بها که او راست سخت در عجب میروند و میگویند نیست خدائی جز خداوند حلیم کریم همانا این پیغمبر
مرسل است چه از سمت و صفت و نشان او بر ما هویدا است لکن فضلی بسیار و فزونی بشیار بدو عطا شده است
قال فیجتمعون فیأتون رسول الله صلّی الله علیه وآله فیسألونه ویقولون یا محمّد من هذا فیقول لهم أو ما
تعرفونه فیقولون ما نعرفه هذا ممّن لم یغضب الله علیه فیقول رسول الله هذا حجّة الله علی خلقه
فیسلّم ثمّ یتجاوز حتّی یأتی صفّ الملائکة فی صورة ملک مقرّب فینظر الیه الملائکة فیشتدّ
ذلک تعجّبهم ویکبر ذلک علیهم لما رأوا من فضله ویقولون تعالی ربّنا وتقدّس انّ هذا العبد
من الملائکة نعرفه بسمته وصفته غیر انّه کان من اقرب الملائکة الی الله عزّ وجلّ مقاماً فمن
هناک البس من النور والجمال ما لم نلبس میفرماید پیغمبران و مرسلان فراهم می شوند
و بحضرت رسول خدای صلّی الله علیه وآله می آیند و می پرسند و عرض می کنند یا محمّد این مرد کیست رسول خدای
میفرماید آیا او را نمی شناسید عرض می کنند و را نمی شناسیم همانا این کس از آن مردمی است که خدای تعالی
هیچوقت بر وی خشم نگرفته است یعنی از این بها و صفا و نور و جمال که در وی مشهود است معلوم می شود
که هرگز نور جمالش را غبار غضب ایزد ذو الجلال مکدّر و تیره نداشته است رسول خدای صلّی الله علیه وآله
میفرماید این حجّت خدای است بر آفریدگانش پس او سلام میدهد و میگذرد چندانکه بصفوف ملائکه در چهرهٔ
فرشتهٔ مقرّب جلوه گر میشود پس ملائکه بدو بنظاره میشوند و از آن بها و فروغ و جمال و نور شگفتی میکنند
و آن فضل و فزونی که در وی مشاهدت می کنند بر ایشان بزرگ می افتد و عرض میکنند پروردگار ما
متعالی و متقدّس است همانا این بنده از جملهٔ ملائکه است و سمت و صفت او می شناسیم او را یعنی از این
شمایل و مخایل که در وی نگران هستیم پدیدار است که ان هو الّا ملک کریم لکن معلوم می شود که
از تمامت فرشتگان از حیثیّت منزلت و مقام بحضرت خدای عزّ وجلّ نزدیکتر است و از این روی چنان باشد
که از نور و جمال بدان لباس متلبّس است که ما نیستیم ثمّ یتجاوز حتّی ینتهی الی ربّ العزّة تبارک و
تعالی فیخرّ تحت العرش فینادیه تبارک وتعالی یا حجّتی فی الارض وکلامی الصادق الناطق ارفع
رأسک وسل تعط واشفع تشفّع فیرفع رأسه فیقول الله تبارک وتعالی کیف رأیت عبادی
فیقول یا ربّ منهم من صاننی وحافظ علیّ ولم یضیّع شیئاً ومنهم من ضیّعنی واستخفّ بحقّی وکذّب بی
وانا حجّتک علی جمیع خلقک فیقول الله تبارک وتعالی وعزّتی وجلالی وارتفاع مکانی
لأثیبنّ علیک الیوم احسن الثواب ولأعاقبنّ علیک الیوم الیم العقاب پس قرآن از ایشان میگذرد تا بحضرت

رب العزة تبارک و تعالی میرسد و در زیر عرش سر بسجود میگذارد و خدای تبارک و تعالی اورا ندا می نماید
ای حجت من در زمین و کلام صادق ناطق من سر برگیر و سؤال کن تا تو عطا شود و شفاعت نمای تا پذیرفته
گردد پس سر بر میگیرد و خدای تبارک و تعالی با او میفرماید بندگان مرا چگونه دیدی عرض میکند از ایشان
جماعتی بودند که بحفظ و صیانت من میکوشیدند و ضایع میگذاشتند و پارهٔ دیگر بودند که مرا ضایع گذاشتند
و حق مرا سبک و خفیف کردانیدند و مرا تکذیب کردند با اینکه من حجت تو بر تمامت مخلوق تو بودم پس
خدای تبارک و تعالی میفرماید سوگند بعزت و جلال و رفعت من هر آینه امروز بسبب تو بندگان خود را
بنیکوترین ثواب پاداش میکنم و امروز سخت تر و دردناکتر عقاب کیفر میفرمایم قَالَ فَيَرْفَعُ الْقُرْآنُ
رَأْسَهُ فِي صُورَةٍ أُخْرَى میفرماید این وقت قرآن بصورتی دیگر نمایان میشود راوی عرض میکند
یا اباجعفر بچه صورت باز میگردد قَالَ فِي صُورَةِ رَجُلٍ شَاحِبٍ مُتَغَيِّرٍ يُنْكِرُهُ أَهْلُ الْجَمْعِ فَيَأْتِي
مِنْ شِيعَتِنَا الَّذِي كَانَ يَعْرِفُهُ وَيُجَادِلُ بِهِ أَهْلَ الْخِلَافِ فَيَقُومُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولُ مَا تَعْرِفُنِي
فَيَقُولُ نَعَمْ فَيَقُولُ الْقُرْآنُ أَنَا الَّذِي أَسْهَرْتُ لَيْلَكَ وَأَنْصَبْتُ عَيْشَكَ وَسَمِعْتَ الْأَذَى وَ
رُجِمْتَ بِالْقَوْلِ فِيَّ أَلَا وَإِنَّ كُلَّ تَاجِرٍ قَدِ اسْتَوْفَى تِجَارَتَهُ وَأَنَا وَرَاءَكَ الْيَوْمَ فرمود باز میگردد قرآن بصورت نزار و متغیر
و دیگرگون می بینند اورا تمامت اهل محشر پس قرآن نزد مردی از شیعیان ما که بقرآن عارف بود و بآیات
آن با اهل خلاف مجادلت می نمود می آید و در حضورش می ایستد و میگوید مرا می شناسی آن مرد میگوید
آری میشناسم ترا پس قرآن میگوید من همان کس هستم که شب در قرائت من بیدار ماندی و همیشه نصب العین
تو بودم یعنی همه در دار دنیا مرا قرائت میکردی و شبها را بقرائت من زنده میداشتی و مرا همواره پیش نهاد
نظر میساختی و بسبب من سخنان ناخوش میشنیدی و هدف سهام ملامت مخالفان بودی و دانسته باش
که هر تاجری استیفای سود تجارت خویش را می نماید و من امروز پیشرو تو و راهنمای تو میباشم قَالَ
فَيَنْطَلِقُ بِهِ إِلَى رَبِّ الْعِزَّةِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَيَقُولُ يَا رَبِّ عَبْدُكَ وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ قَدْ كَانَ نَصِبًا فِيَّ
مُوَاظِبًا عَلَيَّ يُعَادِي بِسَبَبِي وَيُحِبُّ فِيَّ وَيُبْغِضُ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَدْخِلُوا عَبْدِي جَنَّتِي وَاكْسُوهُ
مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ وَتَوِّجُوهُ بِتَاجٍ فَإِذَا فُعِلَ بِهِ ذَلِكَ عُرِضَ عَلَى الْقُرْآنِ فَيُقَالُ لَهُ هَلْ رَضِيتَ
بِمَا صُنِعَ بِوَلِيِّكَ فَيَقُولُ يَا رَبِّ إِنِّي أَسْتَقِلُّ هَذَا لَهُ فَزِدْهُ مَزِيدَ الْخَيْرِ فَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ وَعِزَّتِي
وَجَلَالِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي لَأَنْحَلَنَّ لَهُ الْيَوْمَ خَمْسَةَ أَشْيَاءَ مَعَ الْمَزِيدِ لَهُ وَلِمَنْ كَانَ بِمَنْزِلَتِهِ أَلَا
إِنَّهُمْ شَبَابٌ لَا يَهْرَمُونَ وَأَصِحَّاءُ لَا يَسْقَمُونَ وَأَغْنِيَاءُ لَا يَفْتَقِرُونَ وَفَرِحُونَ لَا يَحْزَنُونَ وَأَحْيَاءُ لَا يَمُوتُونَ
ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى میفرماید پس قرآن یزدان آن شخص را
به پیشگاه خداوند مهرومآه می آورد و عرض میکند ای پروردگار من این یک بندهٔ تو است و تو بکارهای او دانا تری
همانا در دار دنیا بقرائت تلاوت و تعلیم و تعلم من مراقب و بر من مواظب بود و دوستی و دشمنی و محبت و بغض او

برای من بود پس خداوند عزوجل میفرماید بندهٔ مرا به بهشت من در آورید و از حله های بهشتش جامه کنید و بر سرش
تاج نهید پس بفرمان یزدان تعالی این معاملت با وی میبرند و اورا باین موهبت و کرامت بر قرآن عرض بنمایند
و با قرآن میگویند آیا باین موهبت و کرامت بر قرآن عرض مینمایند و با قرآن میگویند آیا باین موهبت که با ولی
تو بجای آوردند خوشنود هستی قرآن عرض میکند ای پروردگار من همیخواهم که بر خیر او بیفزائی چه این جمله
برای او اندک است خدای عزوجل میفرماید قسم بعزت و جلال و ارتفاع مکان من که امروز پنج خیر باو عنایت
میفرمایم و هم براو می افزایم و هر کس که در منزلت او باشد نیز اورا باین مواهب برخوردار میگردانم همانا ایشان
جوانانی هستند که زحمت پیری نیابند و تن درستانی باشند که صدمت رنجوری نبینند و توانگرانی باشند که
نکبت درماندگی نجویند و شادمانانی باشند که کلفت اندوه نگرند و زندگانی باشند که ملطمهٔ مرگ دچار نشوند
پس این آیت مبارک را قرائت فرمود که خدای تعالی میفرماید نمی چشند در آنجا مرگ را مگر همان مردن نخستین را
یعنی همان موتی را که از پیش چشیده بودند و دیگر از بهر ایشان مردنی نباشد راوی میگوید عرض کردم فدای تو گردم
ای ابوجعفر آیا قرآن تکلم مینماید آنحضرت تبسم فرمود و آنگاه فرمود رَحِمَ اللَّهُ الضُّعَفَاءَ مِنْ شِيعَتِنَا إِنَّهُمْ
أَهْلُ تَسْلِيمٍ ثُمَّ قَالَ نَعَمْ يَا سَعْدُ وَالصَّلَاةُ تَتَكَلَّمُ وَلَهَا صُورَةٌ وَخَلْقٌ تَأْمُرُ وَتَنْهَى یعنی رحمت کند خدای تعالی ضعفای
از شیعیان ما را همانا ایشان اهل تسلیم هستند یعنی در مراتب علم و دانش و تفکر و تعقل ضعیف میباشند و از قدرت
و عظمت خدای بیخبر هستند آنگاه فرمود ای سعد آری قرآن تکلم می نماید و همچنان نماز تکلم خواهد نمود و اورا صورت
و خلقی است و امر و نهی میفرماید سعد میگوید ازین حال رنگ رخسارهٔ ام دیگرگون شد و عرض کردم این
مطالب را نمیتوانم با مردمان در میان گذارم فرمود وَهَلِ النَّاسُ إِلَّا شِيعَتُنَا فَمَنْ لَمْ يَعْرِفِ الصَّلَاةَ
فَقَدْ أَنْكَرَ حَقَّنَا ثُمَّ قَالَ يَا سَعْدُ أُسْمِعُكَ كَلَامَ الْقُرْآنِ یعنی آیا این مردم جز شیعیان ما هستند یعنی آنان که
در صدد استماع حدیث و اخبار ما میباشند جز شیعیان ما که بنماز عارف نباشد همانا انکار نموده است حق ما را آنگاه
فرمود ای سعد کلام قرآن را با تو بشنوانم یعنی میخواهی بدانی کلام قرآن چیست عرض کردم آری صلی الله علیک
فَقَالَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ میفرماید آیت وافی دلالت این است که نماز
نهی مینماید از فحشا و منکر و هر آینه ذکر و یاد خدای از آن اکبر است فَالنَّهْيُ كَلَامٌ وَالْفَحْشَاءُ وَالْمُنْكَرُ رِجَالٌ
وَنَحْنُ ذِكْرُ اللَّهِ وَنَحْنُ أَكْبَرُ یعنی کلمهٔ که نهی در آیهٔ شریفه است کلام و فحشا و منکر مردان باشند و ذکر الله
ماییم و اکبر ماییم و دیگر در اصول کافی از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه مسطور است قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا أَوَّلُ وَافِدٍ عَلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَكِتَابُهُ وَأَهْلُ بَيْتِي ثُمَّ
أُمَّتِي ثُمَّ أَسْأَلُهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَأَهْلِ بَيْتِي رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود من اول
کسی هستم که در روز قیامت بر خداوند عزیز جبار وفود و ورود می نمایم و کتاب خدای و اهل بیت من و پس از ایشان
امت من می آیند پس از آن از امت خود سؤال میکنم که چه کردید با کتاب خدای و اهل بیت من و نیز در آن کتاب

 و از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است که فرمود یَجِیءُ الْقُرْآنُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فِی أَحْسَنِ مَنْظُورٍ اِلَیْهِ صُورَةً فَیَمُرُّ بِالْمُسْلِمِینَ فَیَقُولُونَ هٰذَا الرَّجُلُ مِنَّا فَیُجَاوِزُهُمْ اِلَی النَّبِیِّینَ فَیَقُولُونَ هُوَ مِنَّا فَیُجَاوِزُهُمْ اِلَی الْمَلٰئِکَةِ الْمُقَرَّبِینَ فَیَقُولُونَ هُوَ مِنَّا حَتّٰی یَنْتَهِیَ اِلٰی رَبِّ الْعِزَّةِ فَیَقُولُ یَا رَبِّ اِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ اَظْمَأْتُ هَوَاجِرَهُ وَاَسْهَرْتُ لَیْلَهُ فِی دَارِ الدُّنْیَا وَفُلَانَ بْنَ فُلَانٍ لَمْ اُظْمِئْ هَوَاجِرَهُ وَلَمْ اُسْهِرْ لَیْلَهُ فَیَقُولُ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی اَدْخِلْهُمُ الْجَنَّةَ عَلٰی مَنَازِلِهِمْ فَیَقُومُ فَیَتْبَعُونَهُ فَیَقُولُ لِلْمُؤْمِنِ اقْرَأْ وَارْقَ قَالَ فَیَقْرَأُ وَیَرْقٰی حَتّٰی یَبْلُغَ کُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ مَنْزِلَتَهُ الَّتِی هِیَ لَهُ فَیَنْزِلُهَا یعنی قرآن در روز قیامت به نیکوترین صورت که نگرندگان بدان نظاره کنند و بدیدار مردم پدیدار میشود و بگروه مسلمانان مرور می نماید و ایشان گویند وی از جماعت ما مسلمانان است پس از ایشان میگذرد و به انبیاء علیهم السلام پیوسته میشود و ایشان میفرمایند وی از ماست و از گروه انبیا بجماعت فرشتگان مقرب مرور میکند ملائکه میگویند همانا وی از ماست و از گروه انبیا بجماعت فرشتگان مقرب مرور میکند ملائکه میگویند همانا وی از ماست تا گاهیکه بحضرت رب العزة میرسد و عرض میکند فلان پسر فلان در دنیا در روزهای گرم و هنگام نیمه روز که عین گرماست رنج عطش کشید یعنی صائم بود و شبها را بیدار بود یعنی بعبادت بپای میرسانید و فلان پسر فلان نه آن صدمت روز و نه آن زحمت شب را متحمل گردید خدایتعالی میفرماید این جماعت را یعنی این کسان را که این زحمت و صدمت در دنیا بر خویش بر نهاده اند در بهشت در منازلی که برای ایشان مقرر است در آور پس قرآن می ایستد و ایشان با وی متابعت میجویند پس با مرد مؤمن میگوید قرآن را قرائت کن و ارتقا جوی پس مرد مؤمن همی قرائت میکند و بالا میرود تا هرکس از ایشان بآن منزلتی که از بهرش آماده است میرسد و در آنجا منزل میجوید و دیگر از جابر در کتاب مسطور از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است که فرمود قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یَا مَعْشَرَ قُرَّاءِ الْقُرْآنِ اتَّقُوا اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ فِیمَا حَمَّلَکُمْ مِنْ کِتَابِهِ فَاِنِّی مَسْئُولٌ وَاِنَّکُمْ مَسْئُولُونَ اِنِّی مَسْئُولٌ عَنْ تَبْلِیغِ الرِّسَالَةِ وَاَمَّا اَنْتُمْ فَتُسْئَلُونَ عَمَّا حُمِّلْتُمْ مِنْ کِتَابِ اللّٰهِ وَسُنَّتِی رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود ای گروه قاریان قرآن از خدای بیمناک باشید آنچه از کتاب خود بر شما حمل فرموده یعنی در آن احکام و اوامر و نواهی که در قرآن وارد است و باید بآن عمل کرد شما که قاریان قرآن هستید از خدا بترسید که معمول ندارید و بآن سزاها و کیفرها که در قرآن وعده شده گرفتار شوید همانا من مسئول هستم و شما هم مسئول هستید از من از تبلیغ رسالت سؤال خواهند کرد که در رسالت بآنچه مامور بودم بشما ابلاغ نمودم یا فروگذار نمودم اما از شما میپرسند که در آنچه من از احکام قرآن و سنت خویش با شما تبلیغ کردم و همه را بر شما روشن نمودم و اتمام حجت فرمودم بپای بردید یا نقض و باطل گذاشتید پس بترسید که در ادای تکلیف و اطاعت اوامر و نواهی چیزی را فروگذاشت نمائید که بعذاب و عقاب گرفتار شوید و دیگر در اصول کافی از جابر مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود وَقَعَ مُصْحَفٌ فِی الْبَحْرِ فَوَجَدُوهُ وَقَدْ ذَهَبَ مَا فِیهِ اِلَّا هٰذِهِ الْاٰیَةُ اَلَا اِلَی اللّٰهِ تَصِیرُ الْاُمُورُ یعنی مصحف در دریائی بیفتاد چونش یافتند آنچه در آن بود

 نابود شده بود مگر این آیت مبارک بدانید که جمله امور بخدایتعالی باز میگردد و نیز در آن کتاب از عمر بن قیس مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه شنیدم میفرمود اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی لَمْ یَدَعْ شَیْئًا یَحْتَاجُ اِلَیْهِ الْاُمَّةُ اِلَّا اَنْزَلَهُ فِی کِتَابِهِ وَبَیَّنَهُ لِرَسُولِهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَجَعَلَ لِکُلِّ شَیْءٍ حَدًّا وَجَعَلَ عَلَیْهِ دَلِیلًا یَدُلُّ عَلَیْهِ وَجَعَلَ عَلٰی مَنْ تَعَدّٰی ذٰلِکَ الْحَدَّ حَدًّا بدرستیکه خدای تعالی فروگذار نفرمود چیزی را که امت بدان حاجتمند باشد جز اینکه در کتاب خود نازل و برای رسول خود صلی الله علیه وآله روشن فرمود و برای هر چیزی حدی قرار داد و بر آن دلیلی مقرر کردانید که دلالت بر آن کند و نیز برای هرکس که از آن حد تجاوز و تعدی جوید حدی مقرر فرمود و دیگر در کتاب مسطور از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام ماثور است قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ وَاحِدٍ وَلٰکِنَّ الْاِخْتِلَافَ یَجِیءُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ فرمود قرآن واحد است و از جانب یکی نازل شده است یعنی از جانب خدای واحد رسیده است لکن این اختلافات وارده از جانب راویان مختلفه وارد است و هم در آن کتاب از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود نَزَلَ الْقُرْآنُ اَرْبَعَةَ اَرْبَاعٍ رُبْعٌ فِینَا وَرُبْعٌ فِی عَدُوِّنَا وَرُبْعٌ سُنَنٌ وَاَمْثَالٌ وَرُبْعٌ فَرَائِضُ وَاَحْکَامٌ یعنی قرآن بچهار بخش نازل شده است یک بخش آن در حق اهل البیت و ربع دیگر درباره دشمنان ماست و یک ربع دیگرش حاوی سنن و امثال است و یک ربع دیگر شامل فرایض و احکام باشد و در تفسیر صافی مسطور است که عیاشی در تفسیر خود در پایان این حدیث شریف این کلمه را نیز مذکور داشته است وَلَنَا کَرَائِمُ الْقُرْآنِ و نیز در آن تفسیر از صافی از خیثمه از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود اَلْقُرْآنُ نَزَلَ اَثْلَاثًا ثُلُثٌ فِینَا وَفِی اَحِبَّائِنَا وَثُلُثٌ فِی اَعْدَائِنَا وَعَدُوِّ مَنْ کَانَ قَبْلَنَا وَثُلُثٌ سُنَّةٌ وَمَثَلٌ یعنی قرآن بر سه قسم نازل شده است یک قسمتش در حق ما و در حق دوستان ما و یک ثلث درباره دشمنان ما و دشمنان آنانکه پیش از ما از اولیاء الله بوده اند و یک ثلثش حاوی سنت و مثل است وَلَوْ اَنَّ الْاٰیَةَ اِذَا نَزَلَتْ فِی قَوْمٍ ثُمَّ مَاتَ اُولٰئِکَ الْقَوْمُ مَاتَتِ الْاٰیَةُ لَمَا بَقِیَ مِنَ الْقُرْآنِ شَیْءٌ وَلٰکِنَّ الْقُرْآنَ یَجْرِی اَوَّلُهُ عَلٰی آخِرِهِ مَا دَامَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ وَلِکُلِّ قَوْمٍ آیَةٌ یَتْلُونَهَا هُمْ مِنْهَا مِنْ خَیْرٍ اَوْ شَرٍّ یعنی واگر آیتی چون در حق قومی نازل شود و از آن پس آن قوم بمیرند این آیت نیز بمیرد از قرآن چیزی باقی نمی ماند لکن قرآن اولش بر آخرش جاری میگردد مادامیکه آسمانها و زمین باشند و مر هر قومی را آیتی است که تلاوت مینمایند و ایشان از آن آیت هستند از شر یا خیر معلوم باد که منافی در این اخبار نیست زیرا که بنای این تقسیم بر سبیل تسویه حقیقیه نیست و همچنین بر سبیل تفرق از جمیع وجوه نمیباشد پس اگر اختلافی در آن بادید آید از حیثیت تثلیث یا تربیع از آن بیشتر یا کمتر یا دخول بعضی بر بعضی بحثی بر آن وارد نخواهد بود و دیگر در اصول کافی از عبدالله بن سلیمان از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ قَائِمًا فِی صَلٰوتِهِ کَتَبَ اللّٰهُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ مِائَةَ حَسَنَةٍ وَمَنْ

قَرَءَ فِی صَلوتِهِ جالِساً کَتَبَ اللهُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ خَمْسینَ حَسَنَةً وَ مَنْ قَرَءَ فی غَیْرِ صَلوتِهِ کَتَبَ اللهُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ حَسَناتٍ یعنی هرکس قرائت کند قرآن را در آنحال که در نماز خود بپای ایستاده خدایتعالی در عوض هر حرفی صد حسنه برای او مینویسد و هرکس قرائت کند قرآن را در نماز خود کاهی که نشسته است خدایتعالی ... در عوض هر حرفی پنجاه حسنه برای او مینویسد و هرکس قرائت نماید در غیر از نماز خود خدایتعالی در عوض هر حرف ده حسنه برایش مکتوب میفرماید و هم در آن کتاب از ابوحمزهٔ ثمالی از آنحضرت علیه السلام مرویست

در ثواب قرائت قرآن

که فرمود مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَکَّةَ مِنْ جُمُعَةٍ اِلی جُمُعَةٍ اَوْ اَقَلَّ مِنْ ذلِکَ اَوْ اَکْثَرَ وَ خَتَمَهُ فی یَوْمِ الْجُمُعَةِ کُتِبَ لَهُ مِنَ الْاَجْرِ وَ الْحَسَنَةِ مِنْ اَوَّلِ جُمُعَةٍ کانَتْ فِی الدُّنْیا اِلی آخِرِ جُمُعَةٍ تَکُونُ فیها وَ اِنْ خَتَمَهُ فی سائِرِ الْاَیّامِ فَکَذلِکَ یعنی هرکس ختم کند قرآن را در مکهٔ معظمه از جمعه تا جمعهٔ دیگر یا در مدتی کمتر از آن یا بیشتر از آن و ختم نماید در روز جمعه خداوند از اولین روز جمعه که در دنیا خلق شده است تا آخرین جمعه که تا قیامت خواهد آمد برای او اجر و حسنه مینویسد و اگر در سایر ایام ختم نماید بر اینحال میباشد یعنی اگر فرضاً روز شنبه هم ختم نماید از اول شنبه روزگار تا آخر شنبه روزگار اجر و حسنه برایش می نویسند

ایضاً در این باب

و نیز در کتاب مسطور از سعد بن ظریف از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود رسول خدای صلی الله علیه و آله فرموده اند مَنْ قَرَءَ عَشْرَ آیاتٍ فی لَیْلَةٍ لَمْ یُکْتَبْ مِنَ الْغافِلینَ وَ مَنْ قَرَءَ خَمْسینَ آیَةً کُتِبَ مِنَ الذّاکِرینَ وَ مَنْ قَرَءَ مِائَةَ آیَةٍ کُتِبَ مِنَ الْقانِتینَ وَ مَنْ قَرَءَ مِائَتَیْ آیَةٍ کُتِبَ مِنَ الْخاشِعینَ وَ مَنْ قَرَءَ ثَلاثَمِائَةَ آیَةٍ کُتِبَ مِنَ الْفائِزینَ وَ مَنْ قَرَءَ خَمْسَمِائَةَ آیَةٍ کُتِبَ مِنَ الْمُجْتَهِدینَ وَ مَنْ قَرَءَ اَلْفَ آیَةٍ کُتِبَ لَهُ قِنْطارٌ مِنْ بِرٍّ اَلْقِنْطارُ خَمْسَ عَشَرَ اَلْفَ مِثْقالٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ الْمِثْقالُ اَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ قیراطاً اَصْغَرُها مِثْلُ جَبَلِ اُحُدٍ وَ اَکْبَرُها ما بَیْنَ السَّماءِ وَ الْاَرْضِ یعنی هرکس در شب خود ده آیت تلاوت نماید در زمرهٔ غافلین نوشته نمیشود و هرکس پنجاه آیه قرائت کند از جملهٔ ذاکرین نوشته میشود و هرکس صد آیه قرائت نماید از جملهٔ قانتین نوشته میشود و هرکس دویست آیه بخواند از جملهٔ خاشعین مکتوب میشود و هرکس سیصد آیت تلاوت کند در زمرهٔ فائزین مکتوب میشود و هرکس پانصد آیه بخواند در زمرهٔ مجتهدین نوشته میشود و هرکس یکهزار آیه قرائت نماید نوشته میشود در اجر و ثواب او یک قنطار بِرّ که قنطار پانزده هزار مثقال طلا و یک مثقال آن بیست و چهار قیراط باشد که کوچکترین قیراطش مانند کوه احد و بزرگترش مثل ما بین آسمان و زمین است معلوم باد در پارهٔ حواشی اصول کافی مسطور است که تبر آن طلا و نقره ایست که مضروب و مسکوک نباشد و از زجاج نوشته اند که تبر هر جوهریست که هنوز در مقام استعمال نیامده باشد مثل نحاس و صفر و جز آن و در امالی صدوق علیه الرحمه مسطور است وَ مَنْ قَرَءَ اَلْفَ آیَةٍ کُتِبَ لَهُ قِنْطارٌ وَ الْقِنْطارُ خَمْسُونَ اَلْفَ مِثْقالٍ الی آخر الحدیث و دیگر در کتاب امالی و کتاب خصال صدوق رضی الله تعالی عنه از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر صلوات الله علیهما

ایضاً در ثواب قرآن

مرویست که فرمود قُرّاءُ الْقُرْآنِ ثَلاثَةٌ رَجُلٌ قَرَءَ الْقُرْآنَ فَاتَّخَذَهُ بِضاعَةً وَ اسْتَجَرَّ بِهِ الْمُلُوکَ وَ اسْتَطالَ بِهِ عَلَی النّاسِ وَ رَجُلٌ قَرَءَ الْقُرْآنَ فَحَفِظَ حُرُوفَهُ وَ ضَیَّعَ حُدُودَهُ وَ رَجُلٌ قَرَءَ الْقُرْآنَ فَوَضَعَ دَواءَ الْقُرْآنِ عَلی داءِ قَلْبِهِ وَ اَسْهَرَ بِهِ لَیْلَهُ وَ اَظْمَاَ بِهِ نَهارَهُ وَ قامَ بِهِ فی مَساجِدِهِ وَ تَجافی بِهِ عَنْ فِراشِهِ فَباُولئِکَ یَدْفَعُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْبَلاءَ وَ بِاُولئِکَ یُدیلُ اللهُ عَلَی الْاَعْداءِ وَ بِاُولئِکَ یُنَزِّلُ اللهُ الْغَیْثَ مِنَ السَّماءِ فَوَاللهِ لَهؤُلاءِ فی قُرّاءِ الْقُرْآنِ اَعَزُّ مِنَ الْکِبْریتِ الْاَحْمَرِ میفرماید قاریان قرآن بر سه طبقه هستند مردی است که قرآن را قرائت میکند تا بآن بسبب سلاطین وقت را بدام فریب صید کند و بر مردمان بدستیاری ایشان دست تطاول بر آورد و مردی است که قرآن میخواند و حروفش را محفوظ و حدودش را باطل و ضایع میگرداند و مردی است که قرآن را تلاوت مینماید و کنوز رموز و معانیش را دوای دل دردناک مینماید و به هدایت و دلالت قرآن شبها را بنماز و نیاز بپای و روزها را بروزه و عطش بپایان میبرد و همه گاه در حضرت بی نیاز بسجده و نماز مداومت و از بستر راحت مباعدت میورزد همانا خدایتعالی بچنین مردم و بسبب وجود شرافت نمود ایشان بلا را دفع مینماید و دشمنان را مقهور و ناچیز میفرماید و بسبب جلالت مقام ایشان باران از آسمان میبارد پس سوگند بخداوند که چنین جماعت قرّاء از کبریت احمر نایاب تر و گرامی تر باشند و دیگر در اصول کافی و تفسیر صافی از ابو بصیر مسطور است که گفت در خدمت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم هر وقت قرآن قرائت میکنم و آواز خویش را بقرائتش بلند میگردانم شیطان می آید و با من میگوید همانا میخواهی اهل خود و مردمان را بشنوانی و بریا کارکنی و با ایشان باز نمائی فرمود یا با محمد اِقْرَءْ قِراءَةً ما بَیْنَ الْقِراءَتَیْنِ تُسْمِعُ اَهْلَکَ وَ رَجِّعْ بِالْقُرْآنِ صَوْتَکَ فَاِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُحِبُّ الصَّوْتَ الْحَسَنَ یُرَجَّعُ فیهِ تَرْجیعاً فرمود ای ابو محمد قرآن را ما بین القرائتین قرائت کن نه آنچند صوت خویش را برکش که بیرون از سرای دیگران نیز بآن صوت باخبر گردند نه آنچند آهسته بخوان که اهل و عیال تو مستفیض نشوند بلکه صوت خویش را بحد وسط بدار و قرائتی با ترجیع صوت بگذار چه خدایتعالی دوست میدارد صوت نیکوئی را که با ترجیع باشد یعنی در قرائت قرآن صوتی که با ترجیع باشد مستحسن است و از این پیش در کتاب احوال سید سجاد سلام الله علیه از صوت دلپذیر آنحضرت در حال قرائت قرآن مسطور گردید و نیز در دنبالهٔ همان حدیث است وَ کانَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلامُ اَحْسَنَ النّاسِ صَوْتاً یعنی حضرت ابو جعفر علیه السلام از تمامت مردمان در قرائت قرآن صوت مبارکش نیکوتر بود رسول خدای صلی الله علیه و آله میفرماید لِکُلِّ شَیْءٍ حِلْیَةٌ وَ حِلْیَةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ برای هر چیزی زینت و زیوری است و زینت قرآن آواز نیکوست معلوم باد که جناب فیض رحمة الله علیه در تفسیر صافی میفرماید که آنچه از این اخبار مستفاد میشود که تغنی و ترجیع در قرائت قرآن جایز بلکه استحبابش معلوم میشود پس آن اخبار که متضمن نهی

 از غنا است که بر لحون اهل فسق و کبایر و آن تغنیات که در زمان ائمه هدی سلام الله علیهم در میان خلفا
ناس و سلاطین بنی امیّه یا بنی العباس معمول بود که زنان را تغنّی و رقص می آموختند و در مجالس مردان
اجنبی بلهو و لعب و اباطیل و خواندن و نواختن میپرداختند حمل نمائیم راقم حروف گوید چون بدقت بنگرم
هر فعلی که از فاعلی سر بر زند اگر در مقامش باشد مستحسن و اگر در غیر مقام باشد مستقبح است و گرنه آلات
و ادوات را جز برتّی نیست چه اگر از هر جهت دارای زیان و منقصت بود خداوند حکیمش از کتم عدم بعرصهٔ وجود
نیاوردی مثلاً صفت غضب مذموم است لکن در مقامش از حلم نیکوتر است یا صفت بذل و بخشش
مستحسن است لکن در غیر مقامش پسندیده نیست یا مطلق دیدن نیکوست امّا در حرام نکوهیده است
یا مطلق شنیدن نیکوست امّا استماع اباطیل و مناهی نکوهیده است همچنین مطلق صوت حسن حسن است
امّا در آنچه منهی عنه است حرام است و در آنچه منهی عنه نیست مستحسن است مثلاً در قرائت قرآن یقین است
هر چه دلپذیرتر و نیکوتر قرائت شود از برای میل دیگران و رواج آن و توجّه طباع مطبوع تر خواهد بود
و مردمان و شنوندگان را از خواب غفلت بهتر بیدار کند و بآخرت بیشتر مایل گرداند و زنگ شقاوت
و غفلت را بیشتر از آئینه قلب بزداید و مردمان را از مکاید شیطان و عقوبت نیران با خبر نماید چنانکه
ازین پیش در ذیل احوال حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام اشارت رفت که مردی از آن حضرت
از خریدن جاریهٔ با صوت سؤال کرد فقال مَا عَلَيْكَ لَوِ اشْتَرَيْتَهَا فَذَكَّرَتْكَ الْجَنَّةَ فرمود باکی بر تو نیست
اگر چنین جاریه را خریدار شوی تا بهشت را بیاد تو بیاورد یعنی از بهر تو قرآن و زهد و فضایلی بنماید
که اسباب یاد آوردن بهشت و چگونگی دریافت آن باشد لکن اگر بوجهی دیگر و مقصودی دیگر یا لذّت
نفس باشد مجاز نیست چنانکه در اصول کافی از جابر مروی است که بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض
کردم جماعتی هستند که چون چیزی از قرآن را مذاکره نمایند یا بآن حدیث فرمایند یکتن از ایشان
فریاد و صعقه بر میآورد چنانکه از حالت او آن حال مشاهدت میرود که هر دو دست و هر دو پای او را
قطع نمایند مشعور به او نمی شود فقال سُبْحَانَ اللهِ ذَلِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ مَا بِهَذَا نُعِتُوا اِنَّمَا هُوَ اللِّينُ
وَالرِّقَّةُ وَالدَّمْعَةُ وَالْوَجَلُ فرمود سبحان الله بروز این احوال و نمایش این افعال همه از وساوس
شیطان است هرگز در قرائت قرآن یزدانی و تلاوت فرقان سبحانی بنمایش چنین حالات و مخایل
شیطانی اشارت نشده است بلکه باید در قرائت قرآن تفکّر و تعقّل رفت و معانی و مطالبش را
نیک بفهمید همانا قرائت قرآن آنست که آدمی بحالت نرمی و رقّت قلب و اشک دیدگان و ترس و بیم
از معاصی یزدان و آتش نیران اندر شود یعنی آنچه از قرائت قرآن باید نمایان شود این احوال است
لکن آن حالات دیگر همه از وسوسهٔ شیطان است پس در حال قرائت اشک شوق بهشت و رضوان
خدای یا ترس از عقوبت و نکال آن سرای مطلوب است و دیگر در اصول کافی از جابر مسطور است

ایضاً در صوت در قرآن

که حضرت ابی جعفر سلام الله علیه فرمود لِكُلِّ شَيْءٍ رَبِيعٌ وَ رَبِيعُ الْقُرْآنِ شَهْرُ رَمَضَانَ یعنی
برای هر چیزی بهاری است و بهار قرآن شهر رمضان است یعنی هر چیزی را بهار و گردش و رونق بازار
و رور کاری است که از دیگر اوقات رواجش بیشتر است و شرایط و لوازمش فراهم تر و چون شهر
رمضان المبارک از دیگر شهور اشرف و مراعات عبادت در انیاه بیشتر است رواج قرائت قرآن نیز
در انیاه از دیگر شهور برتر و شرایط حفظ مراتب قرائت و تلاوت نیز موجودتر است

ذکر اخباریکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ماثور است که علم و تفسیر قرآن در حضرت امیر المؤمنین و ائمهٔ هدی سلام الله علیهم اجمعین است

در اصول کافی بسند بجابر میرسد که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود مَا ادَّعَى اَحَدٌ مِنَ
النَّاسِ اَنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ كَمَا اُنْزِلَ اِلَّا كَذَّابٌ وَمَا جَمَعَهُ وَحَفِظَهُ كَمَا نَزَّلَهُ اللهُ اِلَّا عَلِيُّ
بْنُ اَبِي طَالِبٍ وَالْاَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ یعنی هر شخصی کذاب و بسیار دروغگوی هیچکس ادعا نمیتواند نماید
که تمامت قرآن را بآنگونه که نازل گردیده جمع نموده و هیچکس جز علی بن ابیطالب و امامانی که بعد از آنحضرت
هستند قرآن را بطوریکه خداوندش فرستاده است جامع و حافظ نیست و نیز در آن کتاب از جابر از حضرت
ابی جعفر سلام الله علیه مروی است که فرمود مَا يَسْتَطِيعُ اَحَدٌ اَنْ يَدَّعِيَ اَنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ
ظَاهِرِهِ وَبَاطِنِهِ غَيْرُ الْاَوْصِيَاءِ یعنی هیچکس را آن استطاعت نیست که مدعی گردد که جمیع قرآن بتمامت
ظاهراً و باطناً نزد اوست مگر اوصیاء رسول خدا صلّی الله علیه و آله و ازین کلام معجز نظام مفهوم میشود
که جز رسول خدا و ائمهٔ هدی که خزان علم یزدانی و معادن حکم سبحانی هستند و راسخون فی العلم میباشند
هیچ فردی از افراد آفریدگان اوّلین و آخرین را الی یوم الدین از هر طبقه و طایفه و صنف که خواسته
باشد آن استطاعت و بضاعت و لیاقت و استعداد و ظرفیّت و رتبت و منزلت و جلالت نیست
که جامع قرآن خدای و عالم بر ظاهر و باطنش باشد و ازین کلام نیز معلوم میشود که قرآن خدای را با اصل خود
باقی نگذاشته اند چنانکه اغلب اخبار بر این سخن گواه است و این آیات است که خدای تعالی تمامت احکام و قوانینی
که برای حفظ نوع و دین تا قیامت لازم است در قرآن یاد فرموده و هر چه باید و شاید در آن نازل ساخته
چنانکه لَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ اِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و بعضی آیات دیگر بر این شاهد است لاجرم جز آنانکه حاکم کارخانهٔ
کن فکان و حافظ دین و شریعت یزدان و عالم بر ما یکون و ما کان و واقف بر احوال و اسرار جملهٔ آفریدگان
و عارف بر تمامت ودایع یزدان و بحار علوم ایزد منّان و راعی جملهٔ خلقان و مصلح امور هر دو جهان
ایشان هستند و خدای سبحان ایشان را رتبت و منزلت اعلمیّت و افضلیّت و اقدمیّت و اشرفیّت

 وکمال ظرفیت عطا فرموده و مظاهر ذات ذی الجلال عدیم المثال خویش گردانید و رشتهٔ تمام آفرینش را
بدست ایشان باز داده و دارای ارواح مقدسهٔ مخصوصه و از تمامت مخلوقات امتیازات بخشیده است
تواند دارای معانی و مراتب ظاهریه و باطنیهٔ قرآن باشد و دیگر در کتاب مسطور از سلمة بن محرز مسطور است
که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود اِنَّ مِنْ عِلْمِ ما اُوتینا تَفْسیرَ الْقُرآنِ وَ اَحْکامَهُ وَ
عِلْمَ تَغَیُّرِ الزَّمانِ وَ حِدْثانِهِ اِذا اَرادَ اللهُ بِقَوْمٍ خَیْراً اَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ اَسْمَعَ مَنْ لَمْ یَسْمَعْ لَوَلّی مُعْرِضاً
کَاَنْ لَمْ یَسْمَعْ ثُمَّ اَمْسَکَ هُنَیْئَةً ثُمَّ قالَ وَ لَوْ وَجَدْنا اَوْعِیَةً اَوْ مُسْتَراحاً لَقُلْنا وَ اللهُ الْمُسْتَعانُ
میفرماید بدرستیکه از علمی که بما رسیده است تفسیر قرآن و احکام قرآن و علم بتغایر زمان و حوادث آن است
همانا چون خدای تعالی دربارهٔ قومی ارادهٔ خیر فرماید بشنواند ایشان را و اگر بشنواند کسی را که نشنود با اینکه بآن کار
نخواهد چنین کسی از قرآن معرض وار روی برتافته است چنانکه گویا هیچ نشنیده است یعنی با نشنیده مساوی است
و این کلام باین آیت مبارک اشارت است وَ لَوْ عَلِمَ اللهُ فیهِمْ خَیْراً لَاَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ اَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ آنگاه چند
خاموش گردید پس از آن فرمود اگر اذن واعیه و قلوب حافظه میدیدیم یا مکانی بیرون از کلفت
اغیار می یافتیم آنچه باید میفرمودیم و یزدان تعالی مستعان است راقم حروف گوید از این کلام حکمت
نظام چنان میرسد که ائمهٔ انام علیهم السلام علاوه بر تفسیر و احکام قرآن و علم بحدثان زمان بعلومی دیگر
که خود میدانند نیز فایز و عارف اند و ما ذلک علی الله بعزیز خدا میداند و آنکس که داند و دیگر در تفسیر
صافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود لَنا حَقٌّ فی کِتابِ اللهِ الْمُحْکَمِ لَوْ مَحَوْهُ فَقالوا
لَیْسَ مِنْ عِنْدِ اللهِ اَوْ لَمْ یَعْلَموا لَکانَ سَواءً یعنی ما را در کتاب الله محکم حقی است اگر محو و نابود کردند
آنرا و بگویند از جانب خدای چیزی نیست یا ندانند آنرا مساوی است یعنی آنچه در حق ما وارد است
ثابت و از شوائب زوال محفوظ است خواه محو و انکار نمایند یا بآن عالم نباشند و هم در تفسیر مذکور
از تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام با او فرمودند یا اَبا مُحَمَّدٍ اِذا سَمِعْتَ
اللهَ ذَکَرَ قَوْماً فی هذِهِ الْاُمَّةِ بِخَیْرٍ فَنَحْنُ هُمْ وَ اِذا سَمِعْتَ اللهَ ذَکَرَ قَوْماً بِسُوءٍ مِمَّنْ مَضی فَهُمْ عَدُوُّنا
یعنی ای ابو محمد هر وقت نگران شدی که خدای تعالی قومی را در این امت به خیر و نیکی مذکور فرمود یعنی در
قرآن کریم به نیکی مذکور فرمود همانا مائیم آن جماعت و چون نگران شدی و شنیدی که خدای تعالی در کتاب
خود قومی را به بدی یاد فرمود از آن مردمی که گذشته اند ایشان دشمنان ما هستند پس از این خبر
معلوم گردید که قرآن کریم هم شامل مناقب ائمه علیهم السلام و مثالب دشمنان ایشان است

انحصار علم امام بتفسیر قرآن و تغییر زمان

حق ما در کتاب الله المحکم

آنچه در قرآن خوب است برای ائمه است

ذکر آنکسان که بدون علم و دانش و بینش حقیقی در معنی و تفسیر قرآن کریم سخن نمایند

تکلم در قرآن بدون علم

در اصول کافی از محمد بن سالم از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود اِنَّ اُناساً تَکَلَّموا فی هذَا
الْقُرآنِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ ذلِکَ اَنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی یَقولُ هُوَ الَّذی اَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ
مُحْکَماتٌ هُنَّ اُمُّ الْکِتابِ وَ اُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَاَمَّا الَّذینَ فی قُلوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ
وَ ابْتِغاءَ تَأْویلِهِ وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ اِلَّا اللهُ الْآیَة یعنی بدرستیکه مردمانی باشند که سخن می کنند و تکلم می نمایند در این
قرآن بدون علم و این آن است که خدای تبارک و تعالی میفرماید اوست کسیکه فرو فرستاد بر تو قرآن را
بعضی از آن کتاب یعنی قرآن نشانهائی است که محکم و متقن اند یعنی آیتهای آن مفصل و مبین است که
در لفظ و معنی آن هیچ اشکالی نیست و محفوظ است از اجمال آن آیات محکمه اصل و معظم قرآن است
که غیر آن بآن رد کرده میشود و قیاس امهات است و افراد آن بنابر تأویل کل واحده است یا بنابر آنکه
کل بمنزلهٔ آیهٔ واحده است و آیتهای متشابهات هستند یعنی مانند یکدیگر و محتمل بمعانی متعدده که روشن
و متضح نیست بجهت اجمال یا مخالفت با ظاهر مقصود آن مگر بتفحص و نظر تا بآن سبب فضل علما ظاهر گردد و حرص
ایشان فزوده شود در اجتهاد در تدبر در آن و تحصیل علومیکه راجع باستنباط و استدراک آن معانی باشد
و از روی توفیق آن متشابهات را با محکمات استخراج معانی مقصوده را امکان یابند و بمعالی درجات
فایز شوند حاصل مقصود اینکه آیات قرآنی بعضی محکم هستند احتمال غیر از آن معنی که از آن مفهوم میگردد
ندارند مانند اِنَّ اللهَ لا یَظْلِمُ النّاسَ شَیْئاً و لا یَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ و امثال آن و بعضی متشابه باشند که محتمل معنی مقصود
و غیر مقصود است و با نظر دانش و فکر عمیق ممکن است بمعنی مقصود راه یافت مانند وَ اَضَلَّهُ اللهُ عَلی عِلْمٍ و
ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ و امثال آن و اما از این کلام خدای الر کِتابٌ اُحْکِمَتْ آیاتُهُ ظاهر میشود که جمله
آیات قرآنی از رکاکت لفظ و فساد معانی محفوظ میباشند و از این کلام مبارک کِتاباً مُتَشابِهاً
معلوم میشود که بعضی از آن با بعضی دیگر متشابه میباشند در صحت معنی و جزالت لفظ پس در میان آیه مذکوره
و این دو آیه تناقض نباشد معلوم باد که پاره از مفسرین گفته اند که محکم ناسخ است که بر آن عمل باید کرد
و متشابه منسوخ است که بدان ایمان باید آورد و عمل بآن نباید کرد ابن عباس میفرماید محکم حلال و حرام
و فرایض و احکام است و متشابه مواعظ و امثال و جز آن گوید آیات محکمات آن آیاتی است که برای آن
افزون از یک وجه نباشد و متشابه آن است که احتمال وجوه متعدده داشته باشد و جابر بن عبدالله
گوید محکم آن است که تعیین تأویلش معلوم باشد و متشابه آن است که چنین نباشد مانند قیام ساعت
و بعضی گویند مراد از متشابه همان حروف مقطعه اند و یهود و نصاری از روی حساب جمل بآن حروف
بمدت دولت اسلام استدلال میکردند و چون در حساب این مقطعات تفاوت بسیار بود آنچه
طلب میکردند بر آن شبهه پیدا کرده گفتند ما بآن ایمان نداریم خدای تعالی فرمود اما آن کسانیکه از روی
تقلید و تعصب در دلهای ایشان کجی و تباهی یا شک در سخن الهی است پس پیروی می کنند آن چیزی را

که متشابه و معنی آن مشکل است از کتاب بآن احتجاج میجویند بر امر باطل بسبب طلب فتنه و کفر و شرک و تکذیب قرآن و طلب کردن و اتباع متشابهات و طلب تاویل آن بر وفق مدعا و مقصود خود که خلاف حق است و نمیداند تاویل آیات متشابهات را مگر خداوند تعالی که آنرا فرو فرستاده است الی آخر الآیه و بقد آیت شریفه این است وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ یعنی تاویل متشابه را نمیداند مگر خداوند و کسانیکه ثابت قدم هستند در دانش و متمکن هستند در بینش که علمای اهل ایمانند و این علما میگویند تصدیق کننده ایم بمتشابه همه محکمات و متشابهات از حضرت پروردگار ماست و یاد نکنند باینچه بگیرند مگر خداوندان عقول صافیه از ادناس اختلال و ارجاس اعوجاج و این مدح راسخان است بجودت ذهن و حسن نظر و اشاره بآنچه مستعد شده اند بآن برای اهتدا بتاویل متشابه و از اینجا معلوم میشود که راسخان نیز بتاویل متشابه عالم هستند و نیز خداتعالی کتاب خود را بلغت عربی فرستاده و این کتاب مبارک را از الغاز و تعمیه مجرد ساخته جز آنکه بعضی بتدبر و تامل معلوم میشود تا بسبب رنج تفحص و تدبر مثاب گردند و نیز منافی حکمت است که خدا تعالی با رسول خود بکلامی خطاب فرماید که نه او داند و نه امت او و البته رسول او و اهل بیت او که اعلم تمامت جهانیان هستند بآن دانا میباشند و همچنین آنانکه بحلیه علم و دانش از میان امتان او آراسته باشند دانا خواهند بود و در تفسیر اهل البیت مذکور است که مراد از راسخان علم همانا اهل بیت نبوت میباشند چه علم ایشان از علم رسول و علم رسول از تلقین جبرئیل و علوم جبرئیل از لوح محفوظ و کتابت لوح از جانب پروردگار عالمیانست معلوم باد که پاره از مفسرین گفته اند که چون قرائت کننده باین مقام میرسد وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ باید وقف نماید تا راسخان فی العلم و حمل آن بر معنی الا الله که بعد از این مذکور میشود در دانستن تاویل داخل نگردند چه جز خدا تعالی از روی حقیقت بتاویل آن عالم نیست و بنابراین مراد به متشابه هر چیزی است که خدا تعالی علمش را بخویشتن اختصاص داده مانند بقاء دنیا و هنگام قیام ساعت و خواص اعداد چون عدد زبانیه و امثال آن و یا هر چیزیکه دلیل قاطع دلالت می نماید که معنی مراد آن کدام است و بروایت ماثوره از حضرت ابی جعفر علیه السلام و قول ابن عباس و مجاهد و جمعی دیگر والراسخون فی العلم عطف است بر الله چنانکه بمعنی آن اشارت رفت در تفسیر صافی میگوید از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود یعنی تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ یعنی تاویل تمام قرآن را جز خدای و راسخان فی العلم هیچکس نمیداند و هم در این تفسیر مذکور است که در کتاب کافی از حضرت باقر علیه السلام مروی است إِنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ مَنْ لَا يَخْتَلِفُ فِي عِلْمِهِ یعنی رسوخ کنندگان در علم کسانی هستند که در علم با خلاف نروند یعنی چنان بر ایشان روشن و متقن باشد که بهیچوجه بتردید و اختلاف نشوند چه اختلاف بسبب عدم اتقان و ایقان است با جمله حضرت ابی جعفر علیه السلام اجزا از آیه شریفه مسطوره میفرماید فَالْمَنْسُوخَاتُ مِنَ الْمُتَشَابِهَاتِ وَالْمُحْكَمَاتُ مِنَ النَّاسِخَاتِ

یعنی آیات

یعنی آیات محکمه ناسخ آیات متشابه توانند شد و بآیات متشابه باید ایمان آورد لکن عمل نکرد و بآیات محکمه عمل نمود چنانکه از این پیش اشارت رفت إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ یعنی خدای عزوجل نوح علیه السلام را بقوم خودش مبعوث گردانید که با ایشان گوید خدا را عبادت کنید و از او بپرهیزید یعنی از معصیت و نافرمانی و عقوبت ایزد سبحانی بترسید و مرا در آنچه امر و نهی کنم اطاعت ورزید ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ وَحْدَهُ وَأَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا پس از آن نوح علیه السلام ایشان را بخدای به تنهائی دعوت نمود و بعبادت خدای و شرک نیاوردن و شریک نساختن چیزی را با خدای بخواند ثُمَّ بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ عَلَى ذَلِكَ إِلَى أَنْ بَلَغُوا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَدَعَاهُمْ إِلَى أَنْ يَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا پس از آن خدا تعالی دیگر پیغمبران را بر تقریر این دین و آئین که نوح علیه السلام بدان مامور و مبعوث شد برانگیخت تا گاهی که باینحال و این نهج بمحمد صلی الله علیه و آله پیوستند پس آنحضرت نیز ایشان را بعبادت یزدان و توحید خداوند سبحان بخواند و قال شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ یعنی خدای فرمود بیان کرد و روشن ساخت خدا تعالی برای شما دینی را که بآن تمسک جوئید آنچه فرموده بود بآن نوح پیغمبر علیه السلام را و آنچیزیکه وحی کردیم تو این التفات است از غیبت بتکلم و آنچه امر کرده بودیم بآن ابراهیم و موسی و عیسی این سه پیغمبر را از اصول دین یعنی خدای هویدا گردانید برای شما اصول دینی را که مشترک است میان دین نوح و محمد صلی الله علیهما و آنانکه در میان ایشان از پیغمبران صاحب شریعت واقع شده اند و آن توحید خدا و تصدیق تمامت رسولان و کتب ایشان و بروز آخرت است و قوله ان اقیموا الدین منصوب المحل است بر آنکه بدل مفعول شرع باشد یعنی روشن فرمود برای شما اینکه اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمان است بآنچه تصدیق آن واجب باشد از اصول دینیه و میتواند که مرفوع المحل باشد بر سبیل استیناف در حکم جواب و ما ذلک المشروع یعنی آن مشروع اقامت نمودن باصل دین و متمسک شدن بآن است و میتواند مجرور المحل باشد برآنکه بدل ضمیر به باشد یعنی بیان کرد برای شما آنچه امر کرد باآنکه اقامت اصول دینیه کنید و متفرق و پراکنده نشوید در آن یعنی در اصول دین اختلاف نورزید اما فروع شرایع بحسب اختلاف ازمنه و مصالح مختلف است کقوله تعالی لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا با جمله میفرماید بزرگ است و دشوار و گران است بر مشرکان آنچه میخوانی ایشان را بآن از توحید و اخلاص و نفی شرک خدای میکشد و جمع میکند بسوی آنچه تو میخوانی ایشان را از دین اسلام هر کرا میخواهد از مطیعان و راه نماید توفیق و ارشاد دین حق هر کرا که باز میگردد و بحق یعنی آنکس را که از همه اعراض و بحق روی کند فَبَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ إِلَى هَذَا

شهادة ان لا اله الا الله والاقرار بما جاء به من عند الله فمن آمن مخلصا ومات على ذلك ادخله الله الجنة بذلك فقط وذلك ان الله ليس بظلام للعبيد وذلك ان الله لم يكن يعذب عبدا حتى يغلظ عليه في القتل والمعاصي التي اوجب الله عليه بها النار لمن عمل بها فلما استجاب لكل نبي من استجاب له من قومه من المؤمنين جعل لكل نبي منهم شرعة ومنهاجا والشرعة والمنهاج سبيل وسنة پس خداوند تعالی برانگیخت انبیا را بسوی قوم خودشان تا بوحدانیت یزدان گواهی دهند و بآنچه پیغمبران از حضرت سبحان تبلیغ نمایند اقرار کنند پس هرکس بوحدانیت خدای گواهی دهد و از روی اخلاص بآنچه پیغمبر از جانب خداوند داور آورده ایمان آورد و بهمان ایمان بدیگر جهان شود خدای تعالی بسبب همین ایمان و اخلاص و اقرار او را به بهشت اندر برد چه خدای تعالی با بندگان ستم نورزد و هیچ بنده را تا بروی در ارتکاب معاصی که موجب نیران است اتمام حجت نفرماید معذب نگرداند و چون هر پیغمبر را جماعتی مطیع و منقاد شدند و بدو ایمان آوردند آنوقت از بهر پیغمبران شرعه و منهاجی مقرر میدارد و شرعه و منهاج بمعنی سبیل و سنت است وقال الله المجيد لمحمد صلى الله عليه واله انا اوحينا اليك كما اوحينا الى نوح والنبيين من بعده و خدای تعالی با محمد صلی الله علیه وآله فرمود بدرستیکه ما وحی نموده ایم بسوی تو چنانکه وحی فرمودیم بنوح علیه السلام که آدم ثانی و شیخ المرسلین و نخست کسی است که مشرکان را بیم کرد و بدعای او هلاک شدند و به پیغمبران بعد از او چون هود و صالح و شعیب علیهم السلام وامر كل نبي بالاخذ بالسبيل والسنة وكان من السبيل والسنة التي امر الله عز وجل بها موسى عليه السلام ان جعل عليهم السبت وكان من اعظم السبت ولم يستحل ان يفعل ذلك من خشية الله ادخله الله الجنة ومن استخف بحقه واستحل ما حرم الله عليه من العمل الذي نهاه الله عنه فيه ادخله الله عز وجل النار وذلك حيث استحلوا الحيتان واحتبسوها واكلوها يوم السبت غضب الله عليهم من غير ان يكونوا اشركوا بالرحمن ولا شكوا في شيء مما جاء به موسى عليه السلام قال الله عز وجل ولقد علمتم الذين اعتدوا منكم في السبت فقلنا لهم كونوا قردة خاسئين

و خدای امر فرمود هر پیغمبری را که آن سبیل و سنتی را که خدای تعالی برای او مقرر ساخته نگاهبان و بآن عامل گردد و قوم او بدان طریقت سلوک و اطاعت گیرند و از جمله سبیل و سنتی که خدای تعالی با حضرت موسی علیه السلام مقرر داشته بود که قومش بدان عمل نمایند این بود که حرمت روز شنبه را از دست ندهند و هرکس آن روز را بزرگ گرفتی و حرمتش را از دست ندادی و حلال نشمردی و از بیم خدای بر کنار شدی خدایش به بهشتش درآورد و هرکس حق آن روز را سبک گرفتی و آن صید ماهی را که خدای تعالی در آن روز نهی فرموده و حرام ساخته بود حلال و آسان شمردی بآتش دوزخ معذب شدی و این عذاب و عقاب بسبب همان حلال شمردن صید ماهیان و حبس کردن ماهیان را در پایان روز شنبه بحیلت و مکیدت

وصید کردن در روز یکشنبه و خوردن آن بود بدون آنکه در حضرت خداوند رحمن مشرک شده باشند یا در آنچه حضرت موسی علیه السلام از جانب خدای آورده شک نموده باشند خدای عز وجل در کلام مجید میفرماید در خطاب یهود هرآینه نیک دانسته اید احوال آنان را که در زمان داود علیه السلام از حد فرمان بیرون شدند از طوایف شما در حکم روز شنبه که منع فرموده بودیم ایشان را که در آن روز صید ماهی نمایند و ایشان مخالفت کرده بحیله صید می نمودند معلوم باد حکایت یوم سبت ازین پیش در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین مفصلا مسطور گردید دیگرباره عادت حاجت میت ثم بعث الله عيسى صلى الله عليه بشهادة ان لا اله الا الله والاقرار بما جاء من عند الله وجعل لهم شرعة ومنهاجا فهدمت السبت الذي امروا به ان يعظموه قبل ذلك وعامة ما كانوا عليه من السبيل والسنة التي جاء بها موسى فمن لم يتبع سبيل عيسى ادخله الله النار وان كان الذي جاء النبيون جميعا ان لا تشرك بالله شيئا ثم بعث الله محمدا صلى الله عليه واله وهو بمكة وصلى عشر سنين فلم يمت بمكة في تلك العشر سنين احد يشهد ان لا اله الا الله وان محمدا صلى الله عليه واله رسول الله الا ادخله الله الجنة باقراره وهو ايمان التصديق ولم يعذب الله احدا ممن مات وهو متبع لمحمد صلى الله عليه واله على ذلك الا من اشرك بالرحمن وتصديق ذلك ان الله عز وجل انزل عليه في سورة بني اسرائيل بمكة وقضى ربك ان لا تعبدوا الا اياه وبالوالدين احسانا الى قوله تعالى انه كان بعباده خبيرا بصيرا ادب وعظة وتعليم ونهي خفيف ولم يعد عليه ولم يتواعد على اجتراح شيء مما نهى عنه

آنگاه خدای تعالی عیسی صلی الله علیه را برانگیخت تا قوم خود را بوحدانیت خدای و اقرار بآنچه آن حضرت از جانب حضرت احدیت آورده دعوت نماید و برای ایشان تقریر سبیل و سنت فرمود لکن ایشان بآن عهد و پیمان نپاییدند و آن سبت را که بتعظیمش مامور بودند ویران کردند و بیشتر آن سنت و سبیلی که باتباع و اقامتش محکوم شدند ناچیز ساختند و آن سبیل و سنت را موسی علیه السلام آورده بود یعنی همان شریعت موسی که عیسی علیه السلام حافظ و مکمل بود پس هرکس بآن راه که عیسی علیه السلام نموده بود متابعت نورزید خداوندش بآتش درافکند اگرچه تمامت پیغمبران که بعثت یافتند تبلیغ ایشان این بود که باید هیچ چیز را با خدای انباز نگرفت پس از آن خدای سبحان محمد صلی الله علیه وآله را مبعوث فرمود و آنحضرت در مکه معظمه بود و در آنجا ده سال نماز بگذاشت و در مدت این ده سال هیچکس در مکه نمرد که بشهادت بوحدانیت خدای و رسالت رسول رهنمای فایز شده باشد جز آنکه خداوندش بسبب همان اقرار که ایمان تصدیقی است او را ببهشت درآورد و هیچکس از آنانکه درین باب با محمد صلی الله علیه وآله متابعت کرده باشد و مرده باشد خداوندش عذاب نفرمود مگر کسیکه در حضرت یزدان شریک و انباز آورده باشد و این آیت شریفه که در سوره مبارکه بنی اسرائیل و در مکه نازل شده مصدق این است که میفرماید حکم کرد پروردگار تو

ای محمد بر جمله مکلفان از روی جزم و قطع با اینکه پرستش ننمایند مگر او را و با اینکه با پدر و مادر نیکوئی نمائید نیکوئی کردنی تا آنجا که خدای میفرماید بدرستیکه خدای تعالی بمصالح بندگان خود دانا و بیناست و در این آیات مبارکه ادب و پند و موعظت و پند و تسلیم و نهی خفیف اندراج یافته و وعیدی بر آن نیست و بر ارتکاب آنچه از آن نهی شده است هم توعدی نباشد و از پاره چیزهای دیگر آیت نهی نازل فرموده و از ارتکاب آن حذر داده لکن بغلظت نفرموده و وعیدی بر آن نیاورده و فرموده است وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا

این آیات مبارکه بعد از آیتی چند از آیت مذکوره است که در سوره بنی اسرائیل و بالوالدین احساناً نازل شده و بآن اشارت رفت یا محمد میفرماید مکشید فرزندان خود را از بیم درویشی ما روزی دهیم ایشان و شما را پس اندوه روزی ایشان را مخورید بدرستیکه کشتن ایشان خطائی بزرگ است چه موجب قطع تناسل و انقطاع نوع است و بزنا نزدیک مشوید زیرا که زناکاری فعلی زشت و ظاهر القبیح و راهی بد و ناستوده است چه آن غصب البضاع است که بقطع انساب و هیجان فتن و ابطال مواریث و رحم و حقوق آباء بر اولاد است و مکشید آن نفسی را که حرام کرده است خدا قتل او را که اهل ایمان و ذمی و معاهد که ایشان را نشاید کشت مگر بحکم راستی که قصاص است یا ارتداد یا زنا بشرط احصان و جز آن از وجوه سابقه در شرع خداوند و این و هر کس کشته شود بظلم و ستم یعنی بدون اینکه متوجب کشتن باشد پس بدرستیکه ما گردانیدیم یعنی در شرع مقرر کردیم برای وارث او که بعد از قتل او متولی امر اوست تسلطی و نیروئی برای قصاص و اگر آن قتل بعمد باشد یا اخذ دیه اگر بخطا باشد پس باید که آن ولی اسراف نکند و از اندازه بدر نرود در قتل باینکه غیر از قاتل را بکشد و یا قاتل را مثله کند بدرستیکه ولی مقتول منصور است در قصاص یعنی بمعونت و معاونت امر حکام و یا مقتول منصور است در دنیا به ثبوت قصاص بقتل او و در آخرت بثواب و نزدیک مشوید بمال یتیم و در آن تصرف مکنید مگر بطریقتی که شرعاً و عرفاً بهتر است یعنی معامله کنید تا اصل مایه بر ایشان بماند و از ربحش معاش نماید یا بوجه دیگر که موافق شرع ... تا هنگامیکه یتیم حد بلوغ را دریابد و آثار رشد در وی ظهور جوید و وفا کنید بعهدی که بسته است خدای با شما از تکالیف شرعیه یا در آن پیمانیکه با هم می بندید و یا در آن پیمان که با یزدان

ببندید

ببندید بدرستیکه از صاحب عهد و پیمان از وفای به پیمانش پرسش میکنند تا جزا و سزا بیند بروفق آن و وفا به و تمام به پیمائید کیل را چون برای دیگری میسنجید و بسنجید با ترازوی راست که این تمام پیمودن بهتر است برای شما از خیانت ورزیدن و نیکوتر است از روی عاقبت و از پی مرو آن چیزی را که ترا بآن دانش نیست یعنی به تقلید و گمان بتبعیت کاری را مجوی همانا گوش و چشم و دل را از هر یک سؤال خواهند کرد یعنی از این اعضا خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده است یا از گوش خواهند پرسید چه شنیدی و از چشم میپرسند چه دیدی و از دل میپرسند چه دانستی از چیزهای روا یا ناروا و عقاید حقه یا باطله ابوحمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود حضرت رسالت مرتبت صلی الله علیه و آله فرمود در بامداد قیامت بنده قدم از قدم بر ندارد تا او را از چهار خصلت سؤال کنند عُمُرَكَ فِيمَا أَفْنَيْتَهُ وَجَسَدَكَ فِيمَا أَبْلَيْتَهُ وَمَالَكَ مِنْ أَيْنَ كَسَبْتَهُ وَأَيْنَ وَضَعْتَهُ وَعَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ نخست اینکه عمر و زندگی خویش را در چه کار بپایان بردی دوم اینکه بدن خود را در چه کردار فرسوده ساختی سوم آنکه آن مال که بدست آوردی از چه راه کسب کردی و در چه کار بمصرف آوردی چهارم از دوستی ما اهل بیت سؤال می نمایند و خدای در خطاب برسول صلی الله علیه و آله میفرماید و مراد امت آن حضرت هستند چه آن حضرت بهیچ صفتی ذمیم و خصلتی مذموم متصف نبوده پس میفرماید از روی کبر و خویشتن بزرگ خواندن در زمین گام مزن چه تو زمین را با پای توانائی بر نشکافی و از روی درازی قامت و تطاول و سرکشی بکوهها نمیرسی یعنی چون این گونه ضعیف و ناتوان هستی هر چند فروتنی نمائی نیکوست نه کبریائی و جمله این خصال بیست و پنجگانه که از لا تجعل مع الله الهاً آخر باشد تا اینجا که یازده امر و چهارده نهی است بدی و نکوهیدگی آن در حضرت خدای مکروه است آن احکام آن مقدمه از آن چیزی است که وحی کرده است بتو پروردگار تو از علمی که مؤدی بمعرفت فعل حسن و قبیح است و در میان این دو فرق میدهد یا مراد بحکمت شناختن حق است لذاته و دانستن چیزی برای عمل کردن بآن و فرا مگیر با خدای تعالی خدای دیگر یعنی بخدای شرک میاور تا بیفتی در دوزخ در آن حال سرزنش شده و دور گردیده شده از رحمت خدا باشی وَأَنْزَلَ فِي وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ فَهَٰذَا مُشْرِكٌ یعنی خدای تعالی در سوره واللیل این آیت را فرو فرستاد و فرمود پس بیم میدهیم شما را ای اهل مکه باتشی که زبانه زند در نیابد آن آتش را مگر بدبخت ترین مردمان بسبب توغل در کفر و عصیان آنکس که تکذیب نمود امر معاد و احوال آخرت را و برگشت از اطاعت حضرت عزت بالجمله امام علیه السلام میفرماید این کس مشرک است وَأَنْزَلَ فِي إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ بَلَىٰ فَهَٰذَا مُشْرِكٌ یعنی خدای تعالی در سوره انشقت میفرماید و اما آنکه داده شود نامه کردارش از پس پشت او بدست چپ او و این حال

۲۶۰ چنان است که دست راست او را بر گردن او ببندند و دست چپ او را از پس پشت او بیرون آورند
و از آن طرف نامهٔ عملش را بدست چپش داده و گویند بخوان نامهٔ خود را او گوید چگونه از پس پشت
بخوانم پس گردن او را باز پس کشند تا نامهٔ خود را تاریک و سیاه ببیند عاجز و متحیر شود و نتواند بخواند پس
روا داشت که بخواند یعنی آرزومند گردد هلاکت را یا گوید واثبورا و این کلمه نیز در طلب هلاکت است و درآ
بآتش افروخته بدرستیکه این کس در دنیا در میان کسان خود بمال فانی و جاه ناپایدار شادمان بود
و گمان برده بود که بخدای باز نگردد یعنی بعث و حشری برای او نیست بلی او را بازگشت خواهد بود بالجمله
امام علیه السلام میفرماید پس این کس مشرک است وَاَنْزَلَ فِی تَبارَکَ کُلَّما اُلْقِیَ فِیها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها
اَلَمْ یَأْتِکُمْ نَذِیرٌ قالُوا بَلی قَدْ جاءَنا نَذِیرٌ فَکَذَّبْنا وَقُلْنا ما نَزَّلَ اللهُ مِنْ شَیْءٍ فَهؤُلاءِ مُشْرِکُونَ
و خدایتعالی در سورهٔ الملک میفرماید هرگاه انداخته شوند در دوزخ گروهی از اهل شرک و کفر سؤال کنند
ایشان را خازنان دوزخ یعنی مالک و اعوان او از زبانیه که ای مشرکان آیا نیامد شما را بیم کننده یعنی پیغمبری
مبعوث نشد که شما را بخدای بخواند و از عذاب بترساند غرض از این سؤال توبیخ و ملامت ایشان است
تا اندوه ایشان و عقوبت ایشان را افزون گرداند کافران در جواب ایشان گویند آری بتحقیق آمد ما را پیغمبران
بیم دهنده پس رد کردیم قول آن جماعت را و در تکذیب ایشان افراط ورزیدیم و با ایشان گفتیم فرو نفرستاد
خدایتعالی هیچ چیزی از آنچه شما گوئید از وعد و وعید و امر و نهی بالجمله امام علیه السلام گوید این گروه مشرکان
هستند یعنی تعبیر و تفسیر باینگونه است و ما که عالم بباطن و ظاهر و محکم و متشابه قرآنیم بر این معنی واقفیم نه دیگران
وَاَنْزَلَ فِی الْواقِعَةِ وَاَمّا اِنْ کانَ مِنَ الْمُکَذِّبِینَ الضّالِّینَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِیمٍ وَتَصْلِیَةُ جَحِیمٍ فَهؤُلاءِ
مُشْرِکُونَ و خدای در سورهٔ مبارکهٔ واقعه نازل فرمود و اما اگر باشد میت از تکذیب کنندگان
خدای و رسول خدای را و منکر باشد انگیزش را و از گمراهان از طریق حق باشد پس او راست پیشکشی
در قبر از آب گرم شده در دوزخ و درآوردن در آتش در روز قیامت در اینجا امام علیه السلام میفرماید
این گروه از مشرکان باشند وَاَنْزَلَ فِی الْحاقَّةِ وَاَمّا مَنْ اُوتِیَ کِتابَهُ بِشِمالِهِ فَیَقُولُ یا لَیْتَنِی لَمْ اُوتَ
کِتابِیَهْ وَلَمْ اَدْرِ ما حِسابِیَهْ یا لَیْتَها کانَتِ الْقاضِیَةَ ما اَغْنی عَنِّی مالِیَهْ اِلی قَوْلِهِ اِنَّهُ کانَ
لا یُؤْمِنُ بِاللهِ الْعَظِیمِ فَهذا مُشْرِکٌ و خدای در سورهٔ مبارکهٔ الحاقه میفرماید و اما آنکس
که داده شود نوشته کردار او بدست چپ او و سیئات اعمال خویش را بنگرد و بر افعال قبیحهٔ خود وقوف
گیرد پس از راه ندامت گوید ای کاشکی داده نشدمی یعنی بمن نداده نمیشد نامهٔ اعمال مرا و این رسوائی ندیدمی
و کاش ندانستمی که امروز حساب من چیست چه غیر از شدت عقوبت و صعوبت عذاب حاصلی ندارد ای کاش
همان مردنی که در دنیا بآن بردم بودی حکم راننده بفنای ابدی تا دیگر زنده نشدم و چنین روز ندیدم
چه مرا اذیت و شدت این روز از مرارت موت دنیا بمراتب شدیدتر و سخت تر است یا کاش هرگز

از عدم بوجود نیامدم پس از آن بر سبیل حسرت گوید غنی نساخت یعنی عذاب را از من بر نتافت مال من یعنی آنچه مرا
بود در دنیا از اموال کثیره و خدم و حشم و این بر آن توجه که ما را موصوله گیرند تا آنجا که خدایتعالی میفرماید بدرستیکه
این چنین کس در دنیا ایمان نمی آورد بخدای بزرگ بالجمله امام علیه السلام میفرماید این کس مشرک است
وَاَنْزَلَ فِی طسم وَبُرِّزَتِ الْجَحِیمُ لِلْغاوِینَ وَقِیلَ لَهُمْ اَیْنَما کُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ هَلْ
یَنْصُرُونَکُمْ اَوْ یَنْتَصِرُونَ فَکُبْکِبُوا فِیها هُمْ وَالْغاوُونَ وَجُنُودُ اِبْلِیسَ اَجْمَعُونَ قالُوا وَهُمْ فِیها یَخْتَصِمُونَ
تَاللهِ اِنْ کُنّا لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ اِذْ نُسَوِّیکُمْ بِرَبِّ الْعالَمِینَ وَما اَضَلَّنا اِلَّا الْمُجْرِمُونَ
یعنی در روزیکه ظاهر کرده شود آتش دوزخ برای گمراهان تا در آن نگرند و مقامات خود را مشاهدت کنند
و بر غم و الم ایشان افزوده آید و فرشتگان بفرمان یزدان از روی توبیخ از ایشان پرسان شوند که آیا
کجا هستند آنانکه همواره ایشان را پرستش مینمودید بجز از خدا آیا هیچ یاری میدهند شما را در دفع عذاب از
از شما یا انتقام میکشند برای شما از آنکس که شما را عذاب مینماید یا اینکه میتوانند عذاب را از خویشتن
دفع نمایند چه در آنروز تمامت کفار با اصنام و اوثان خود بآتش دوزخ گرفتارند پس بروی افکنده
شوند در آتش دوزخ بتان و گمراهان تا در قعر دوزخ جای گیرند و بدوزخ انداخته شوند لشکرهای ابلیس یعنی متابعان او
از عصاة یا اعوان و ذراری او بجملگی گویند کافران در آنحال که ایشان در دوزخ دشمنی ورزند با یکدیگر یعنی
عبده اصنام با بتان گویند در آنوقتی که خدایتعالی بتان را گویا کرده باشد و میتواند بود که این تخاصم در میان
گناهکاران و شیاطین باشد یعنی کفار با دیوان مخاصمت ورزیده گویند سوگند بخدای بدرستیکه ما بودیم
در گمراهی آشکارا گاهیکه برابر میساختیم شما را در استحقاق عبادت بپروردگار عالمیان و گمراه نکردند ما را
گنهکاران از بزرگان و پیشوایان ما که بایشان اقتدا میکردیم بالجمله امام علیه السلام میفرماید جنود ابلیس که
در آیهٔ شریفه است ذریهٔ ابلیس است از گروه شیاطین و قول خدای وَما اَضَلَّنا اِلَّا الْمُجْرِمُونَ یعنی
آن مشرکین که این جماعت بایشان اقتدا میکردند و در شرک ایشان بایشان متابعت نمودند همان قوم
محمد صلی الله علیه و آله باشند و در میان ایشان از یهود و نصاری هیچکس نیست و این قول خدایتعالی
مصدق این مطلب است کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ کَذَّبَ اَصْحابُ الْاَیْکَةِ کَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ و در میان ایشان یهودی
نبودند که می گفتند عزیر پسر خدای است و نصارائی نبودند که می گفتند مسیح پسر خداوند است زود است که
خدایتعالی یهود و نصاری را بآتش درآورد و هر قومی را بحسب اعمال ایشان بآنجا که شایستهٔ ایشان است
درآورد و قول ایشان که گمراه نساختند ما را مگر مجرمون یعنی گناهکاران ما را بطریقت خودشان دعوت کردند
چنانکه خدایتعالی دربارهٔ ایشان در آنحال که ایشان را بآتش دوزخ فراهم کند فرماید قالَتْ اُخْراهُمْ
لِاُولاهُمْ رَبَّنا هؤُلاءِ اَضَلُّونا فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعْفاً مِنَ النّارِ یعنی گویند آنها که پس روان ایشان
بوده باشند در دنیا یا از پی درآیندگان ایشان در دوزخ برای اولی که پیشوایان هستند یعنی دربارهٔ ایشان

 گویند ای پروردگار ما این گروه گمراه کردند ما را پس بده ایشان را عذابی دو چندان که ما را از آتش دوزخ میباشد و قوله کُلَّمَا دَخَلَتْ اُمَّةٌ لَعَنَتْ اُخْتَهَا حَتَّى اِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا و این صدر آیه مذکوره است یعنی هرگاه در آیند گروهی در دوزخ لعنت کند گروهی دیگر را یعنی پیشروان خود را در ضلالت تا اینکه چون بیکدیگر رسند در آتش همه ایشان با لجمله حضرت ابی جعفر علیه السلام بعد از لفظ جمیعاً میفرماید برئ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَلَعَنَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا اَنْ يَحْتَجَّ بَعْضًا رَجَاءَ الْفَلْجِ فَيَنْفَلِتُوا مِنْ عَظِيمِ مَا نَزَلَ لَهُمْ وَلَيْسَ بِاَوَانِ بَلْوَى وَلَا اخْتِبَارٍ وَلَا قَبُولِ مَعْذِرَةٍ وَلَاتَ حِينَ نَجَاةٍ چون همه با آتش در آیند و آنحال محنت انتقال را دریابند پاره کسان که در دار دنیا یکمان و یکزبان بودند بیزاری جویند و بعضی بر بعضی لعن فرستند و راه احتجاج برگشایند شاید باین وسیله راه رستگاری دریابند و از آن عذاب و عقاب و بلیت و شدت که بر ایشان فرود گردیده بنقل و تحویلی یابند لکن این خیالات و افعال در آنحال هیچ سود مند نشود و ابواب نجات و فلاح گشوده نگردد وَالْآيَاتُ وَاَشْبَاهُهُنَّ مِمَّا نَزَلَ بِهِ بِمَكَّةَ وَلَا يُدْخِلُ اللّٰهُ النَّارَ اِلَّا مُشْرِكًا یعنی و بهمین معنی و تاویل است اشباه این آیات مذکوره که در اوقات توقف رسول خدای صلی الله علیه و آله در مکه معظمه نازل شده است و خدایتعالی در نمی آورد با آتش مگر مشرک را فَلَمَّا اَذِنَ اللّٰهُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْخُرُوجِ مِنْ مَكَّةَ اِلَى الْمَدِينَةِ بُنِيَ الْاِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ شَهَادَةِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَاِقَامِ الصَّلٰوةِ وَاِيتَاءِ الزَّكٰوةِ وَحَجِّ الْبَيْتِ وَصِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ یعنی چون خدایتعالی رخصت داد که محمد صلی الله علیه و آله از مکه بمدینه شود این هنگام دامنه دین را وسیع و احکام را روشن و مفصل و مکلفین را بر تکالیف برافزود و بنای اسلام را بر پنج رکن رکین مقرر فرمود یکی گواهی بوحدت حضرت احدیت و دیگر شهادت برسالت جناب ختمی مرتبت و دیگر بپای داشتن نماز در اوقات مقرره و دیگر ادای زکوة بنهج معین و دیگر حج نهادن بکعبه معظمه و دیگر روزه داشتن در کماه رمضان المبارک وَاَنْزَلَ عَلَيْهِ الْحُدُودَ وَقِسْمَةَ الْفَرَائِضِ وَاَخْبَرَهُ بِالْمَعَاصِي الَّتِي اَوْجَبَ اللّٰهُ عَلَيْهَا النَّارَ لِمَنْ عَمِلَ بِهَا و نیز برای اسلام حدودی مشخص ساخت و فرائضی مقرر فرمود و رسول خدای را بآن واقف گردانید و از آن معاصی که خدایتعالی برای مرتکبین آن دوزخ را کیفر گردانیده با خبر فرمود و در بیان قاتل یعنی در مجازات و سزای قاتل این آیت مبارک را در آن هنگام بر آن حضرت نازل فرمود وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا یعنی و هر کس بکشد مؤمنی را بعمد و حلال داند کشتن او را پس پاداش او دوزخ است در حالتیکه جاویدان در آن بماند و خشم گرفته است خدای بر او و رانده است و دور ساخته است او را از رحمت خود و آماده ساخته است برای او عذابی بزرگ بسبب ارتکاب این گناه بزرگ با لجمله در آیات سابقه که در مکه فرود گشته بود چون هنوز ابتدای امر رسالت سید الرسل صلوات الله علیهم بود همه از روی تادیب و موعظت و نهی خفیف بود و متضمن

وعید نبود چنانکه بدان اشارت شد و این هنگام که رسالت آنحضرت قوت گرفت و مردمان با حکام شریعت
آشنائی و عادت گرفتند این آیات بطور نهی شدید و متضمن وعید فرود گردید اگرچه در بعضی از همان معاصی بود که در آیات سابقه نازله در مکه نهی خفیف از آن شده بود چنانکه صاحب کنز العرفان گوید که خدایتعالی در این آیه مبارکه در تعظیم شان قتل مؤمن و در مبالغت در توعید بر آن پنج کیفر را یاد فرموده که هر یک از آنها در عظمت این جرم و جریرت کافی است که یکی در آوردن بجهنم و دیگر خلود در جهنم و سوم غضب خدای بر قاتل و چهارم لعنت نمودن خدای او را و پنجم اعداد عذاب عظیم از بهر او و آن بنده گوید بلکه میتوان شش کیفر شمرد زیرا که یکی عذاب میباشد و دیگر عذاب عظیم نه غیر عظیم وَلَا يَلْعَنُ اللّٰهُ مُؤْمِنًا و خدای لعن نمیفرماید و از رحمت خود دور و مهجور نمیدارد هیچ بنده مؤمنی را چنانکه میفرماید اِنَّ اللّٰهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَاَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا یعنی بدرستیکه خدایتعالی لعن کرده است و از رحمت خود دور فرموده است ناگروندگان را یعنی منکران حشر و نشر را و آماده فرموده است برای عذاب ایشان آتشی بغایت افروخته که طبقه از طبقات جهنم است در حالتی که همیشه در آن سعیر بمانند و دوست و نصیری نیابند وَكَيْفَ يَكُونُ فِي الْمَشِيَّةِ وَقَدْ اَلْحَقَ بِهِ حِينَ جَزَاهُ جَهَنَّمَ الْغَضَبَ وَاللَّعْنَةَ فَقَدْ بَيَّنَ ذٰلِكَ مِنَ الْمَلْعُونِينَ فِي كِتَابِهِ و چگونه قاتل در مشیت خداوندی میباشد و حال اینکه خداوند او را کیفر کردار آتش کفار و عذاب تلخ و در آیه مسطوره مبین داشته غضب و لعنت او و در قرآن خود روشن فرموده است که جماعت ملعونان و دور شدگان از رحمت سبحان کدام و کیان هستند و نیز در باب مال یتیم که بظلم و ستم برند و بخورند میفرماید اِنَّ الَّذِينَ يَاْكُلُونَ اَمْوَالَ الْيَتَامٰى ظُلْمًا اِنَّمَا يَاْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا بدرستیکه آنانکه از روی جرئت میخورند مالهای یتیمان را و در معرض تلف می افکنند از روی بیداد و ستمکاری همانا میخورند در شکمهای خود آتشی یعنی پر می نمایند شکمهای خود را بآنچه راجع میسازد ایشان را بآتش سوزانی که از آن عظیمتر نباشد در منهج الصادقین از حضرت باقر علیه السلام مروی است که خدایتعالی در روز رستاخیز گروهی از گورهای خود شان انگیزش دهد که از دهان ایشان آتش بیرون آید اهل عرصات گویند ایشان چه کسانند ندا آید اِنَّ الَّذِينَ يَاْكُلُونَ اَمْوَالَ الْيَتَامٰى ظُلْمًا اِنَّمَا يَاْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا زود باشد که در انداخته شوند این جماعت که مال یتیم را میخورند در آتش افروخته و اگر بقرائت حفص بصیغه معلوم بخوانند معنی این است که زود در آیند در آتشی که افروخته و زبان کشیده باشد وَذٰلِكَ اَنَّ آكِلَ مَالِ الْيَتِيمِ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَالنَّارُ تَلْتَهِبُ فِي بَطْنِهِ حَتّٰى يَخْرُجَ لَهَبُ النَّارِ مِنْ فِيهِ يَعْرِفُهُ اَهْلُ الْجَمْعِ اَنَّهُ آكِلُ مَالِ الْيَتِيمِ حضرت ابی جعفر علیه السلام میفرماید که بروز گار قیامت خورنده مال یتیم بعرصات در آید و آتش از درونش زبانه زند چنانکه شراره و دودش از دهانش بیرون آید و بدین علامت همه کس بشناسد که وی خورنده مال یتیم است وَاَنْزَلَ فِي الْكَيْلِ وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ و خدایتعالی در آن هنگام که آنحضرت

در مدینه بود در باب کیل و میزان این آیت نازل فرمود که ویل یعنی جمله بدیها و عذابها و عتابها و شدت و محنت مرکا بند که اکر کیل و وزن است وَلَمْ يَجْعَلِ الْوَيْلَ لِأَحَدٍ حَتَّى يُسَمِّيَهُ كَافِرًا یعنی و خدای تعالی ویل را برای هیچکس مقرر نداشته تا او را کافر نخوانده باشد چنانکه میفرماید فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ یعنی پس ویل و وای مر آنکسان راست که کافر شدند از حاضر شدن زمان در آمدن آن روز بزرگ یعنی روز قیامت و شداید و اهوال آن و مقصود این است که در آن هنگام که حضرت رسالت مرتبت در مکه بود آیاتیکه در باب اکل مال یتیم و کیل و وزن نازل گردیده متضمن نهی خفیف و ادب و موعظت بود و شامل وعید و تهدید عظیم نبود اما چون بمدینه آمد و امر دین استوار گشت در همین مطالب این آیات که متضمن تهدید و وعید و نهی شدید است نازل شد و دانستن این مطالب و علم مخصوص براسخون و ائمه معصومین است و دیگران را که از علم حقیقی عارف نیستند نرسد در قرآن تحکم نمایند وَأَنْزَلَ فِي الْعَهْدِ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یعنی و خدای تعالی در آنزمان که رسول یزدان در مدینه طیبه جای داشت در باب عهد و شکستن آن نازل فرمود بدرستیکه آنانکه میفروشند و بدل میکنند عهدیرا که با خدای بسته اند که ایمان بامحمد آورند و لزوم طاعت و ترک معصیت یا هر چیزی است که عقل بحسن و قبح آن حکم مینماید و بسوگندان دروغ خود که در باب مخالفت پیغمبر آنچه در توریة است میخورند بهای اندک چه متاع این جهان هر چند کثیر باشد در جنب آخرت حقیر است و با عوام میکنند که صفاتیکه در توریة است خلاف صفات محمد صلی الله علیه و آله است این گروه عهد شکنان و بدروغ سوگند خوران هیچ نصیبی برای ایشان در آخرت نیست حضرت ابی جعفر میفرماید خلاق بمعنی نصیب است و سخن نکند خدا با ایشان سخنی که بآن خوشدل شوند یا اصلا با ایشان سخن نکند و بنظر رحمت خود بایشان نگرد در روز رستخیز و پاک نسازد ایشان را از لوث معاصی و یا ثنا و مدحت ایشان را ننماید و مر ایشان راست عذابی که درد ش جدائی نجوید پس در این آیه شریفه که راجع بعهد است این تهدید و تهویل را مندرج فرمود بخلاف آن آیت که در مکه نازل و بدان اشارت رفت و خدای در مدینه این آیت را نازل فرمود الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ مرد زناکننده نکاح نمی کند مگر زن زناکننده یا شرک آورنده را و زن زناکننده را در نکاح در نیاورد مگر مرد پلید کار یا شرک آورنده یعنی غالب چنین است و حرام کرده شده این تزوج بزوانی بر مومنان بجهت تشبه بفساق و تعرض تهمت و تسبب سوء مقاله و طعن در نسب و مفاسد دیگر معلوم بود در این آیت وافی دلالت چند وجه است یکی اینکه مراد بنکاح عقد است و مراد به نفی نهی است و مؤید این است این روایت که در صافی از حضرت باقر و در منهج از حضرت باقر و صادق

علیهما السلام مروی است که فرمودند هُمْ رِجَالٌ وَنِسَاءٌ كَانُوا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَشْهُورِينَ بِالزِّنَا فَنَهَى اللَّهُ عَنْ أُولَٰئِكَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالنَّاسُ الْيَوْمَ عَلَى تِلْكَ الْمَنْزِلَةِ فَمَنْ شُهِرَ بِشَيْءٍ مِنْ ذَٰلِكَ أَوْ أُقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدُّ فَلَا تُزَوِّجُوهُ حَتَّى تُعْرَفَ تَوْبَتُهُ یعنی این جماعت مردان و زنانی چند بودند که در عهد رسول خدای صلی الله علیه و آله بزنا کاری مشهور شدند پس خدای تعالی بمزاوجت و مناکحت با این مردان و زنان نهی فرمود و چنین کسان در این روز نیز بر این منزلت هستند پس هر کس شمه از این فعل مشهور باشد یا بر وی حد زنا فرود آورده باشند با وی مزاوجت مجوئید تا از توبت او عارف نشوید و اصح این است که این نهی تنزیهی است نه تحریمی پس نکاح زانی و زانیه مکروه است نه حرام دوم این است که در اینجا نکاح بمعنی وطی است یعنی وطی نمی نماید زانی مگر زانیه یا مشرکه و زانیه را وطی نکند مگر زانی یا مشرک و این حکم بر سبیل اغلبیت است بجهت خبثت و نظیر این است قول خدای تعالی الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ سیم اینکه مراد نهی است اما این حکم در اوایل اسلام بوده بعد از آن بآیت مبارکه وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ منسوخ است چهارم اینکه مراد بنکاح عقد است و این حکم مخصوص است بکسیکه زنا کند چه در اینصورت جایز نیست که با او تزوج شود و فقهای امامیه گویند اگر زن زانیه متزوجه باشد بر زانیه حرام شود مسکر بود اما اگر غیر متزوجه باشد حرام نشود فَلَمْ يُسَمِّ اللَّهُ الزَّانِيَ مُؤْمِنًا وَلَا الزَّانِيَةَ مُؤْمِنَةً امام علیه السلام میفرماید پس نامید خدای تعالی مرد زانی را مومن و زن زانی را مومنه وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْسَ يَمْتَرِي فِيهِ أَهْلُ الْعِلْمِ أَنَّهُ قَالَ لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَإِنَّهُ إِذَا فَعَلَ ذَٰلِكَ خُلِعَ عَنْهُ الْإِيمَانُ كَخَلْعِ الْقَمِيصِ رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود اهل دانش و بینش را هیچ شک و شبهت نخواهد بود از اینکه آنحضرت فرمود مرد زناکار زنانمی کند و در حال زنا مومن باشد و دزدی نمی نماید و حال اینکه در حالت سرقت مومن باشد چه اینکس در اینحال که فاعل اینگونه افعال باشد جلباب ایمان از وی خلع شود چنانکه پیرهن از بدن بیرون شود وَنَزَلَ بِالْمَدِينَةِ و خدای نازل فرمود در آن هنگام که رسول خدای صلی الله علیه و آله در مدینه جای داشت وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و آنانکه رمی کنند زنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز در این حکم اندر است و اینکه در آیه شریفه محصنات مذکور شده اند جهة خصوص واقعه یا بسبب این است که قذف زنان اغلب و اشنع است و رمی بمعنی قذف بزنا است و احصان در اینجا عبارت است از بلوغ و کمال عقل و حریة و اسلام و عفت و در آنکس که رامی باشد تکلیف شرط است پس معنی این است که آنانکه مکلف باشند مرد یا زنی را که جامع این پنج صفت باشد

بزنا دشنام دهند و از آن پس چهار تن شاهد عادل بر اثبات آنچه رمی کرده اند در خدمت ائمه یا ولات ایشان نیاورند پس بزنید ای حکمرانان ایشان را هشتاد تازیانه و در قذفی که در غیر زنا باشد چون فاسق یا قذف بزنا نسبت بغیر محصن باشد تعزیر است نه حد و اینکه عدد ضرب قاذف از زانی کمتر است چه آن صد تازیانه و این هشتاد است بجهت ضعف سبب آن است نسبت بزنا و قبول مینفرماید از آنانکه قذف کردند و بر اثباتش ایشان شاهد نموده و بآن جهت هشتاد تازیانه بخوردند هیچ شهادتی را هرگز در هیچ باب مگر وقتیکه تائب گردند از آن و این گروه قاذفان فاسقان باشند یعنی بفسق محکوم شده اند و در شهادت عدالت شرط است مگر آنانکه توبه کنند از پس این قذف خواه حد بر ایشان جاری شده باشد یا نشده باشد و باصلاح بیاورند نیت خود را در ترک قذف و عزم بر استمرار آن تا اسم فسق از ایشان برخیزد و مقبول الشهاده شوند همانا خدای تعالی آمرزنده است گناه بندگان را و مهربان است بر جماعت توبه کنندگان در کنز العرفان میگوید در این مبحث فواید عدیده است نخست اینکه در حد مقذوف خواه مرد باشد یا زن فرقی نیست دوم اینکه قذف لواط با قذف بزنا در یک حکم است و سحق نیز در این حکم یکسان است اما قذف بکفر یا شرب یا دیگر معاصی موجب تعزیر است سوم اینکه مقذوف را جامه بر تن تازیانه زنند بخلاف زانی که برهنه اش مضروب دارند و ضرب در قذف متوسط است لکن در زنا در کمال شدت و از حضرت صادق یا باقر علیهما السلام مروی است که يُجْلَدُ الرَّجُلُ قائِماً وَالْمَرْأَةُ قاعِدَةً مرد را ایستاده و زن را نشسته تازیانه بزنند چهارم حریت و بلوغ و اسلام در مقذوف شرط است چه اگر بر خلاف این باشد همان تعزیر کافی است پنجم آنکه حد قذف حقی است لازم و اقامت آن بر مطالبه و دعوی موقوف است و بتوبت ساقط نمیشود مگر با عفو از مقذوف قبل از ثبوت نه بعد از ثبوت و رضای مقذوف جزء توبه است و حد توبه اکذاب نفس است اگر کاذب باشد و تخطئه نفس است اگر صادق باشد و بدون این حال شهادت وی پذیرفته نخواهد شد فَبَرَّأَهُ اللهُ ما كانَ مُقيماً عَلَى الْفِرْيَةِ مِنْ أَنْ يُسَمّى بِالْإيمانِ امام علیه السلام میفرماید پس خدای تعالی بری فرمود آن شخص قاذف را مادامیکه بر آن فریه و گناه خویش مقیم است از اینکه در جمله مومنان شمرده شود قالَ اللهُ تَعالى أَفَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً لا يَسْتَوُونَ خدای میفرماید آیا آنکس که مومن باشد مثل کسی است که فاسق باشد هیچ با هم مساوی نیستند وَجَعَلَهُ اللهُ مُنافِقاً و خدای فاسق را منافق خوانده است و فرموده است إِنَّ الْمُنافِقينَ هُمُ الْفاسِقُونَ یعنی آنکه ظاهر و باطنشان در اسلام و ایمان یکسان نیست ایشان فاسقان و زشت کاران باشند وَجَعَلَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَوْلِياءِ إِبْليسَ یعنی خدای تعالی فاسق را از اولیاء شیطان میشمارد و میفرماید إِلَّا إِبْليسَ كانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ یعنی جمله فرشتگان بحضرت آدم بفرمان خداوند عالم سجده آوردند مگر ابلیس که از جن بود پس بیرون رفت از فرمان پروردگارش وَجَعَلَهُ مَلْعُوناً یعنی خداوند شخص قاذف محصنه را

ملعون فرموده است چنانکه میفرماید إِنَّ الَّذينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذابٌ عَظيمٌ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْديهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ بدرستیکه آنانکه رمی میکنند و قذف مینمایند زنان عفیفه را که بی خبرانند از آنچه قذف میکنند ایشان را بآن و از آلایش آسوده اند گرویدگان بخدا و رسول هستند یعنی آن زنها ایمان دارند دور کرده شده اند آن چنان کسان در دنیا از نام نیک و در آخرت از رحمت یعنی در این دنیا مطرود و مردود بندگان و در آن جهان ملعون و مبغوض پروردگار رحمن باشند یا در این جهان بعقوبت حد و رد شهادت دچار بلیت و در آن دنیا معذب بانواع نکال و عقوبت هستند مستقر است این عذاب مر ایشان را در روزیکه گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان بافک و بهتان و دستهای ایشان و پایهای ایشان بآنچه میکردند از جرایم و گناهان قذف و افک و جز آن وَلَيْسَتْ تَشْهَدُ الْجَوارِحُ عَلى مُؤْمِنٍ إِنَّما تَشْهَدُ عَلى مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذابِ حضرت ابی جعفر علیه السلام میفرماید جوارح و اعضا بر کسیکه مومن باشد گواهی نمیدهد بلکه بر آنکس گواهی میدهد که مستحق کلمه عذاب گردیده است در تفسیر صافی در ذیل بیان آیه شریفه مذکوره وَالَّذينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا که از حضرت باقر علیه السلام در باره زنیکه قذف نماید مردی را یعنی مرد محصنی را ماثور است که فرمود تُجْلَدُ ثَمانينَ جَلْدَةً یعنی او را هشتاد تازیانه بزنند یعنی زن و مرد در این حد یکسان هستند بالجمله حضرت باقر علیه السلام در بقیه حدیث مسطور میفرماید فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيُعْطى كِتابَهُ بِيَمينِهِ یعنی جوارح بر غیر مومن شهادت میدهد اما آنکس که مومن است در زمان رستاخیز نامه اعمالش را بدست راستش میدهند و این علامت سعادت و رستگاری اوست و ملائکه از این علامت میدانند که مقام او در بهشت است قالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فَمَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمينِهِ فَأُولئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتابَهُمْ وَلا يُظْلَمُونَ فَتيلاً خدای عزوجل میفرماید پس هر که داده شود نامه عملش بدست راستش پس این گروه میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت نوبتی بعد از نوبتی چه در آن نامه عملهای نیکو بینند و ستمدیده نشوند در اجر و مزد خود بمقدار فتیله از وسخ که بین الاصبعین است یا رشته که در میان استخوان خرماست وَسُورَةُ النُّورِ أُنْزِلَتْ بَعْدَ سُورَةِ النِّساءِ یعنی خدای تعالی سوره نور را بعد از سوره نساء نازل فرمود و تصدیق وَتَصْديقُ ذلِكَ أَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ في سُورَةِ النِّساءِ وَاللَّاتي يَأْتينَ الْفاحِشَةَ مِنْ نِسائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتّى يَتَوَفّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللهُ لَهُنَّ سَبيلاً و مصدق اینکه سوره نور بعد از سوره نساء وارد و نازل گردیده است این است که خدای عزوجل در سوره مبارکه نساء میفرماید و آن زنانیکه بسبب متابعت هوای نفس خود بزنا بپردازند از زنان شما یعنی در حالتی که شوهردار و محصنه باشند پس ای حکام شریعت طلب گواه کنید بر فعل فاحشه این زنان چهار مرد عاقل بالغ عادل از خودتان را که مومنانید تا بر ایشان گواهی دهند پس اگر این چهار مرد بزنای ایشان گواهی دهند پس این زنان را نگاهدارید و حبس کنید در خانهها تا گاهی که مرگ در ایشان

چنگ زنند یا اینکه خداوند مقرر و پیدا دارد برای ایشان راهی یعنی تعیین حدی فرماید که از حبس خلاصی یابند
واصح آنست که در اول اسلام احکام عقوبت زنان زانیه براین وجه بود که ایشان را در خانه‌های حبس جای دهند
والسبیل الذی قال الله عزوجل سورة انزلناها وفرضناها وانزلنا فیها آیات بینات لعلکم
تذکرون الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله
ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ولیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین
یعنی وآن راه وسبیلی که خدای تعالی در آیهٔ مبارکهٔ مذکوره او یجعل الله لهن سبیلا فرموده این است که میفرماید
از جمله آنچه وحی کرده ایم بتو سوره ایست که از عالم قدس فرستادیم آنرا بوساطت جبرئیل و فرض کردیم آنچه را
که در اوست از احکام و فرو فرستادیم در او آیتهای روشن و واضح الدلالات بر معنی مقصود که حدود و احکام
و بیان حلال و حرام است شاید شما پند گیرید و از محارم بپرهیزید و از جملهٔ احکام این است که بزن زنا کننده و
و مرد زناکار را چون غیر محصن باشند بزنید هر یک از این هر دو را صد تازیانه این حکم مخصوص بغیر محصن است
چه اگر محصن باشد باتفاق و اجماع فقها حدش سنگباران نمودن است و باید که فرا نگیرد شما را ای ائمه و ولات
بر زانی و زانیه مهربانی و عطوفتی در حفظ دین خدا یا در اطاعت یا در حکم او که اقامت حد است بر وجه مأمور اگر بخدا
و روز جزا ایمان دارید و باید که حاضر شوند در وقت عذاب و اقامت حد بر زانیه یا زانی گروهی از مؤمنان تا این عمل
شنیع فضیح تشهیر یابد در تفسیر صافی مأثور است که از حضرت باقر علیه السلام مروی است که در آیهٔ شریفه ولیشهد
عذابهما میفرمود ضربهما یعنی عذاب ایشان بمعنی زدن ایشان است طائفة من المؤمنین یعنی
یجمع لهما الناس اذا جلدوا یعنی مردمان در آن هنگام که زانی و زانیه را تازیانه میزنند حاضر شوند و در منهج الصادقین
از حضرت باقر علیه السلام مروی است که اقلها واحد یعنی کمترین طایفه یکی است و هم در تفسیر مذکور مسطور است
که بعضی گویند سبیل بمعنی حکم ناسخ است و از این روی چون آیه مبارکه در سورهٔ نور نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود قد جعل الله لهن سبیلا یعنی خدای از بهر ایشان در این حکم راه و سبیل مقرر فرمود البکر بالبکر جلد مائة
و تغریب عام والثیب بالثیب جلد مائة و الرجم معلوم باد که مراد بمحصن آن مردی است
که او را زوجه و طرف برابری مملوک باشد بعقد دایم یا بملک یمین که صبح و شام با وی تواند مباشرت کرد بدون اینکه
مانعی در کار او باشد و محصنه زنی باشد که او را زوجی باشد بعقد دائم که صبح و شام بر او اتیان نماید و بکر بعقیدت بعضی
ما عدای محصن است و گویند آن مردی است که نکاح کرده باشد لکن دخل نکرده باشد و طلاق رجعی منافی احصان نیست
با بقای عده بخلاف باین اگرچه ایام عده باقی باشد پس بحکم این حدیث مبارک امساک ببیوت منسوخ شد و استشهاد
و استشهاد باقی ماند و احتمال دارد که مراد بآن توبه باشد و در این هنگام جبل بمعنی توقیف خواهد بود و در احکام
امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است که در یک روز پنج تن را بخدمت آن حضرت آوردند بزنا بر ایشان گواهی
دادند آنحضرت فرمان کرد تا یکی را در سنگباران تباه ساختند و دیگری را حد زدند و شخص دیگر را نیم حد زدند

و یکی دیگر را تعزیر کردند و دیگری را رها نمودند عرض کردند یا امیرالمؤمنین قضیه یکی است و توبیخ حکم مختلف راندی
در جواب فرمود اگرچه قضیه یکی است لکن احوال مختلف است چه آنرا که برجم امر کردم محصن بود و بر محصن رجم است باجماع
و سنت و آنرا که حد زدم محصن نبود و بر غیر محصن تازیانه وارد است نه رجم و آنرا که بضرب نیم حد فرمان کردم
بنده بود و بر بنده نیم حد آزاد است و آنرا که تعزیر کردم کودک بود و بر او حدیت نیست بلکه تأدیب است تا دیگر مرتکب
این امر نشود و آنرا که رها کردم دیوانه بود و بر دیوانه تکلیف نیست و هم در منهج الصادقین از رسول خدای صلی الله
علیه و آله مروی است یا معشر الناس اتقوا الزنا فان فیه ست خصال ثلاث فی الدنیا و ثلث فی الآخرة
اما اللاتی فی الدنیا فانه یذهب البهاء و یورث الفقر و ینقص العمر و اما
اللاتی فی الآخرة فانه یوجب السخط و سوء الحساب و الخلود فی النار ای مردمان
از زنا بپرهیزید که در آن شش خصلت است سه در دنیا و سه در عقبی اما آن سه خصلت و حالت که در دنیا است که آب
و حسن و صفای روی را میبرد و درویشی بیاورد و عمر را بکاهد و آن سه که در آخرت باشد آن است که موجب شدت
خشم یزدان و مستلزم بدی و سختی حساب و مخلد بودن در آتش دوزخ بانواع عذاب گردد معلوم باد که حضرت
ابی جعفر علیه السلام در ذکر این حدیث طویل و بیان پارهٔ آیات مبارکه و بیان نزول آنها خواست بفرماید که اگر علم امام
شامل نباشد بر آیات قرآنی و تفهم آن فایز نتوانند گردید بلکه در پارهٔ مواد و اختلاف بعضی آیات دچار شک
و شبهت بزرگ گردند پس بدون علم صحیح و صریح نبایست در قرآن کریم تکلم نمود در تفسیر صافی از جابر مسطور است
که از حضرت ابی جعفر علیه السلام چیزی از تفسیر قرآن را سؤال کردم و آن حضرت پاسخ مرا باز داد و در دفعهٔ دوم
از همان مطلب پرسش کردم و آنحضرت بنوعی دیگر با من جواب براند عرض کردم فدای تو گردم همانا در جواب
این مسئله که امروز سؤال کردم روز دیگر پاسخی دیگر راندی فقال لی یا جابر ان للقرآن بطنا و للبطن بطن
و ظهرا و للظهر ظهر یا جابر و لیس شیء ابعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن
ان الآیة لیکون اولها فی شیء و آخرها فی شیء و هو کلام متصل یتصرف علی وجوه
آن حضرت با من فرمود ای جابر همانا برای قرآن باطنی است و برای آن باطن بطنی دیگر است و قرآن را
ظاهری است و هر ظاهر را ظهری است ای جابر هیچ چیز دورتر نیست از ادراک عقول مردمان از تفسیر قرآن زیرا که
بسا هست که آیتی آغازش در چیزی و پایانش در چیزی است و قرآن کلامی متصل و بهم پیوسته و یک رشته است
و بر چندین وجه تصرف میشود و هم در تفسیر مذکور از حمران بن اعین مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام
فرمود ظهر القرآن الذین نزل فیهم و بطنه الذین عملوا بمثل اعمالهم یعنی ظاهر قرآن برای آنان است
که در ایشان نازل شده و باطنش برای آن کسانی است که عمل کنند مانند اعمال آنانکه قرآن در ایشان نازل
گردیده است و هم در آن تفسیر از فضیل بن یسار مروی است که گفت سؤال کردم از حضرت ابی جعفر علیه السلام
ازین روایت ما فی القرآن آیة الا و لها ظهر و بطن و ما فیه حرف الا و له حد و لکل حد مطلع یعنی در قرآن

270 هیچ آیتی نیست جز آنکه برای آن ظاهر و باطنی است و هیچ حرفی در قرآن نیست مگر اینکه برای آن حدی است
و برای هر حدی است مطلعی عرض کردم مقصود اینکه برای قرآن ظهری و بطنی است چیست فرمود ظَهْرُهُ تَنْزِیلُهُ
وَبَطْنُهُ تَأْوِیلُهُ مِنْهُ مَا مَضَى وَمِنْهُ مَا لَمْ یَكُنْ بَعْدُ یَجْرِی كَمَا یَجْرِی الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ كُلَّمَا جَاءَ مِنْهُ
شَیْءٌ وَقَعَ قَالَ اللهُ تَعَالَى وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ نَحْنُ نَعْلَمُهُ یعنی مقصود
از ظاهر قرآن تنزیل آن و از باطن قرآن تأویل آن است و از آن تأویل بعضی گذشته و بعضی هنوز نگذشته است
و حالت قرآن چون حالت شمس است و قمر که هر وقت اثری را مرتب شدند واقع میشود و تا نشده اند نمیشود و بعد
میشود و خدایتعالی میفرماید نمیداند تأویل قرآن را مگر راسخون در علم آن حضرت میفرماید ما میدانیم تأویل قرآن را
در جلد هشتم بحار الانوار از ابن اذینه مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام از این روایت پرسش
کردم مَا مِنْ آیَةٍ إِلَّا وَلَهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ وَمَا فِیهِ حَرْفٌ إِلَّا وَلَهُ حَدٌّ وَمُطَّلَعٌ که معنی ظهر و بطن
چیست فرمود ظَهْرٌ وَبَطْنٌ هُوَ تَأْوِیلُهَا مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَمِنْهُ مَا لَمْ یَجِئْ یَجْرِی كَمَا یَجْرِی الشَّمْسُ
وَالْقَمَرُ كُلَّمَا جَاءَ تَأْوِیلُ شَیْءٍ مِنْهُ یَكُونُ عَلَى الْأَمْوَاتِ كَمَا یَكُونُ عَلَى الْأَحْیَاءِ قَالَ اللهُ تَعَالَى
وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ وَنَحْنُ نَعْلَمُهُ علامه مجلسی میفرماید شاید
مراد بحد منتهی و بمطلع مبداء ظهور باشد أَیْ كُلَّمَا فِیهِ مِنَ الْأَخْبَارِ الْآتِیَةِ فَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى وَقْتِ
حُدُوثِ ذَلِكَ الْأَمْرِ وَنِهَایَتِهِ و مراد بحد زمان حدوث امر و بمطلع زمان ظهورش بر امام باشد چنانکه
پارهٔ اخبار بر این معنی گواهی دهد و هم ممکن است که مراد بحد حکم و بمطلع کیفیت استنباط از آن باشد و قول
امام عَلَیْهِ السَّلَامُ یَجْرِی یعنی یَجْرِی الْأُمُورُ الْكَائِنَةُ الَّتِی یَدُلُّ عَلَیْهِ الْقُرْآنُ وَیَقَعُ تَدْرِیجًا كَجَرَیَانِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ
اینکه میفرماید یکون علی الاموات یعنی جمله آنچه از امور بدائیه از قرآن در آن وقتیکه اراده فرموده است
خدایتعالی افاضت آن را بر امام عصر عجل الله فرجه اولاً افاضه میشود بر آن ائمه علیهم السلام که از جهان گذشته اند
آنگاه بر امام عصر صلوات الله علیه افاضه می شود تا اینکه امام آخرین از ائمه پیشین اعلم نباشد چنانکه اخبار دیگر
بر این معنی دلالت دارد معلوم باد که مطلع بتشدید طاء مهمله و فتح لام بمعنی مکان اطلاع از موضع عالی است
و جایز است که بفتح میم بروزن مصعد باشد و معنی این باشد مصعد یصعد الیه من معرفته علمه و محصل معنایش
نزدیک است بمعنی تأویل و بطن چنانکه معنی حد قریب است بمعنی تنزیل و ظهر و از جمله این احادیث و غیر این
مشهود گردید که علم تأویل و تفسیر قرآن با ائمه علیهم السلام و دیگران بی بهره اند از جرعه کاس الیقین
و سر این مطلب چنانکه مرحوم فیض اعلی الله مقامه در کتاب تفسیر صافی بیان میفرماید این است که چون خدایتعالی
اراده فرمود که خود را بمخلوق خود بشناساند تا بعبادتش کار کنند و معرفت یزدان جز بوجود انبیا و اوصیا
عبادت تامه و معرفت کامله حاصل نمیشود نه بوجود دیگران و چون وجود انبیا و اوصیا نیز جز بخلق سایر
آفریدگان آسان نمی گشت چه ایشان با ایشان مأنوس و اسباب معاش انبیا و اوصیا در دار دنیا هستند

برای اینها از مخلوق ممیز بود چه بوجود ایشان

لاجرم خدایتعالی سایر مخلوق را نیز بسبب شرافت وجود این جماعت بیافرید آنگاه آفریدگان را بمعرفت 271
و ولایت انبیا و اوصیا خود مأمور و به تبری از اعدای انبیا و اوصیا محکوم ساخت تا باین وسیله لیاقت
آن را دریابند که از نعمتی که انبیا و اوصیا را مقرر است بهره یاب گردند چه جمله نعمتها همه از بهر ایشان و ایشان
از بهر عبادت و معرفت هستند و دیگران بسبب وجود ایشان آفریده شدند آنگاه جملگی آفریدگان را بمعارف
الهیه برخوردار گردانید یعنی بمقدار معرفت ایشان بانبیاء عظام و اوصیاء فخام چه بعلت معرفت مخلوق بانبیا
و اوصیا خدای را آشنا میشوند و بسبب ولایت ایشان بانبیا و اوصیا با خدای ولایت یابند و چون سخن
بدینجا آوردیم معلوم میگردد که جمله بشارتها و بیمها و اوامر و نواهی و نصایح و مواعظی که از خدایتعالی رسیده
همه برای تکمیل این مطلب است و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله سید انبیا و وصی او سید اوصیا است چه این دو
وجود مبارک جامع جمیع کمالات انبیا و اوصیا و مقامات ایشان هستند بعلاوه فضل و فزونی که بجمله
دارند و هر یک از این دو نور مبارک نفس آن دیگر است لهذا درست و صحیح است که نسبت دهند بهر یک از این دو
نور ضیاء بخش تمامت فضایلی که در تمامت انبیا و اوصیا است زیرا که بر کل اشتمال دارد و فضایل کل را
جامع است و چون اکمل پدید گردید لابد کامل در آنجا موجود میشود چونکه صد آمد نود هم پیش ماست
لاجرم تأویل آیات گاهی حقیقتاً برسول خدا و علی مرتضی و سایر اهل البیت که منها ذریة بعضها من بعض اختصاص
و انحصار یافت و کلمه جامعه همان ولایت ائمه علیهم السلام است چه ولایت مشتمل است بر معرفت و محبت
و متابعت و سایر آن چیزها که چاره از آن نیست و نیز چنانکه در مقامات خود ثابت و معنون است احکام
سبحانی بر حقایق کلیه و مقامات نوعیه جاری میشود نه بخصایص افراد و آحاد پس هر کجا در آن قومی
بخطابی مخاطب گردند یا فعلی بایشان منسوب شود هر کس از سنخ این قوم و طینت ایشان باشد در این خطاب
و این فعل داخل است و این مطلب در خدمت علما و خردمندان ثابت است پس آنانکه صفوة الله هستند
هر وقت در قرآن یزدان بمکرمتی مخاطب شوند یا بنفوس شریفه ایشان مکرمتی منسوب آرند این مکرمت و این
فعل تمامت آنانکه از سنخ ایشان و از طینت ایشان است از جماعت انبیا و اولیاء مقربین و همچنین است
حالت شیعیان ایشان که هر وقت مخاطب گردند به خیری یا منسوب گردد بایشان خیری و مخاطب گردند
دشمنان ایشان بسوئی و بدی یا منسوب شود بایشان سوئی داخل خواهد شد در خطاب بخیر و فعل خیر هر کس
از سنخ شیعیان ایشان و طینت دوستان ایشان باشد و داخل خواهد گردید در خطاب بسوء و عمل سوء
هر کس از سنخ دشمنان ایشان و طینت مبغضین انبیا و اولیا است از تمامت آفریدگان اولین
و آخرین و دلیل این مسئله این است که هر کس را که خدای و رسول خدای او را دوست بدارد البته
هر کس که بخدای و رسول ایمان آورده باشد از ابتدای خلق تا انتهایش او را دوست خواهد داشت
و هر کس را که خدای و رسول خدای او را مبغوض بدارد البته هر مؤمنی او را مبغوض میدارد و آنکس

که مبغوض است

که مبغوض است و دشمن محبوب خدای و رسول است پس هر مؤمنی که در عالم است خواه از قدیم یا تازه تا روز قیامت ناچار از شیعیان و دوستان ائمه اطهار سلام الله علیهم است و هر جاحدی که در عالم آمده باشد قدیماً او حدیثاً تا روز قیامت ناچار از جمله مخالفین و مبغضین ایشان خواهد بود چنانکه در کتاب علل الشرایع از مفضل بن عمر مسطور است که در حضرت ابی عبد الله صلوات الله علیه عرض کردم بچه سبب حضرت علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه قسیم بهشت و دوزخ گردید قال لان حبه ایمان و بغضه کفر و انما خلقت الجنة لاهل الایمان و خلقت النار لاهل الکفر فهو علیه السلام قسیم الجنة و النار لهذه العلة و الجنة لا یدخلها الا اهل محبته و النار لا یدخلها الا اهل بغضه فرمود ازین روی که حب علی ایمان است و بغضش کفر است و خلقت بهشت برای مومنین و دوزخ برای کافرین است ازاین سبب علی علیه السلام قاسم بهشت و دوزخ است و جز دوستانش در بهشت و جز دشمنانش در دوزخ در نمیایند مفضل عرض کرد یا بن رسول الله پس جماعت انبیاء و اوصیاء آیا علی علیهم السلام را دوست میداشتند و دشمنان ایشان دشمن وی بودند فرمود آری عرض کرد اینحال چگونه می شود قال اما علمت ان النبی صلی الله علیه و آله قال یوم خیبر لاعطین الرایة غداً رجلاً یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله ما یرجع حتی یفتح الله علی یدیه فرمود آیا ندانسته باشی که رسول خدای صلی الله علیه و آله در روز جنگ خیبر فرمود که رایت جنگ را بامدادان بمردی میدهم که خدای و رسولش او را دوست میدارند و او خدای و رسولش را دوست میدارد عرض کردم آری میدانم که چنین فرمود قال اما علمت ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما اوتی بالطائر المشوی قال اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر و عنی به علیاً علیه السلام فرمود آیا ندانسته که رسول خدای صلی الله علیه و آله در آن هنگام که مرغ بریان را در خدمتش بیاوردند عرض کرد خداوندا برسان بمن کسی را که از جمله آفریدگان نزد حضرت تو محبوب تر است تا این مرغ بریان را با من بخورد و مقصود آن حضرت علی علیه السلام بود مفضل میگوید عرض کردم آری چنین است قال یجوز ان لا یحب انبیاء الله و رسله و اوصیاؤه رجلاً یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله فرمود جایز توان بود که پیغمبران و فرستادگان و اوصیاء یزدان دوست نداشته باشند چنین کسی را که خدای و رسولش او را دوست بدارند و او خدا و رسول را دوست بدارد عرض کردم جایز نتواند بود قال فهل یجوز ان یکون المؤمنون من اممهم لا یحبون حبیب الله و حبیب رسوله و انبیائه فرمود آیا سزاوار و جایز است که آنکسان که از امتهای پیغمبران هستند دوست ندارند کسی را که محبوب خدای و رسول خدای و پیغمبران میباشد عرض کردم جایز نمی باشد قال فقد ثبت ان جمیع انبیاء الله و رسله و جمیع المؤمنین کانوا لعلی بن ابی طالب علیه السلام محبین و ثبت ان المخالفین لهم کانوا له و لجمیع اهل محبته مبغضین فرمود پس ثابت گردید که تمامت پیغمبران یزدان و فرستادگان ایزد سبحان

و جمیع مومنان دوست و محب علی بن ابیطالب هستند و ثابت گردید آنانکه با این جماعت جلیل مخالفت میورزند با امیر المومنین و دوستانش دشمن میباشند عرض کردم آری ثابت و محقق شد قال فلا یدخل الجنة الا من احبه من الاولین و الاخرین فهو اذن قسیم الجنة و النار فرمود پس داخل نخواهد شد در بهشت مگر کسیکه دوستدار علی باشد از اولین و آخرین و در این هنگام علی علیه السلام قاسم جنت و نار میباشد راقم حروف گوید چنان مینماید که ازین عبارت لختی از قلم کاتب ساقط شده باشد و باین تقریب خواهد بود و لا یدخل النار الا من ابغضه من الاولین و الاخرین و بآتش دوزخ در نخواهد رفت مگر کسی که دشمن علی علیه السلام باشد از آفریدگان نخستین و واپسین باالجمله مفضل بن عمر شکر آن حضرت را در حل این غامض بپای برد و عرض کرد از آنچه خدایت تعلیم فرموده بر من بیفزای فرمود ای مفضل بپرس عرض کرد یا بن رسول الله پرسش میکنم که علی بن ابیطالب علیه السلام دوست خود را داخل بهشت و دشمن خود را داخل آتش میفرماید یا رضوان خازن بهشت و مالک دوزخ فقال یا مفضل اما علمت ان الله تعالی و تبارک بعث رسوله و هو روح الی الانبیاء و هم ارواح قبل خلق الخلق بالفی عام فرمود ای مفضل آیا ندانستی که خدای تعالی رسول خویش را صلی الله علیه و آله گاهی که روح بود یعنی هنوز در این عالم ترکیبی یا عالم جسم نبود بسوی پیغمبران فرستاد و در آنحیت گاهی که ایشان نیز در حالت روحانی بودند دو هزار سال پیش از آفریدن آفریدگان عرض کرد آری میدانم قال اما علمت انه دعاهم الی توحید الله و طاعته و اتباع امره و وعدهم الجنة علی ذلک و اوعد من خالف ما اجابوا الیه و انکره النار فرمود آیا ندانسته باشی که رسول خدای ایشان را بتوحید خدای و طاعت و متابعت امرش دعوت کرد و ایشان را بپاداش آن بهشت جاودان وعده نهاد و هر کس را که مخالفت نمود آنچه را ایشان اجابت کردند و انکار ورزید بآتش دوزخ وعید داد مفضل عرض کرد آری میدانم قال او لیس النبی ضامناً لما وعد و اوعد عن ربه عز و جل فرمود آیا پیغمبر ضامن نیست بآنچه ایشان را از جانب پروردگارش میعاد نهاد عرض کرد آری ضامن است قال او لیس علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفته و امام امته فرمود آیا علی بن ابیطالب علیه السلام خلیفه آنحضرت و امام و پیشوای امت آن حضرت نبود عرض کرد آری بود قال او لیس رضوان و مالک من جملة الملائکة و المستغفرین لشیعته الناجین بمحبته فرمود آیا رضوان و مالک از جمله فرشتگان و طلب آمرزش کنندگان برای شیعیان آنحضرت که بسبب محبت علی علیه السلام از شداید و عذاب رستگار هستند نیستند عرض کردم آری هستند فرمود فعلی بن ابیطالب اذن قسیم الجنة و النار عن رسول الله صلی الله علیه و آله و رضوان و مالک صادران عن امره بامر الله تبارک و تعالی یا مفضل خذ هذا فانه من مخزون العلم و مکنونه لا تخرجه الا الی اهله پس علی علیه السلام در این هنگام و چنین حال از عوض پیغمبر صلی الله علیه و آله قسیم جنت و دوزخ است و رضوان و مالک صادر هستند از امر علی علیه السلام

بامر خدای تبارک و تعالی آنگاه حضرت صادق علیه السلام میفرماید ای مفضل این مسئله و مطلب و حل این مشکل را سخت نیکو بدار چه این مطلب که شنیدی از مخزون و مکنون علم است و جز برای کسیکه اهل آن باشد ظاهر کردن تجمله این حدیث مبارک بابی است از علم که هزار باب از آن انفتاح تواند یافت و ازین قبیل است خطاب خدای تعالی با آن جماعت بنی اسرائیل که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند با آنچه با اسلاف ایشان بجای آورد یا اسلاف ایشان بپای بردند مثل نجات دادن اسلاف ایشان را از غرق اما میفرماید که ما شما را نجات دادیم و ایشان را مخاطب بآن خطاب میکرداند یا استغاثت ایشان را از حجر یا تکذیب نمودن اسلاف ایشان آیات و جز آنرا که اخلاف را بآن خطاب بانسبت مخاطب و منسوب میفرماید و این برای آن است که این اخلاف از سنخ اسلاف و بآنچه اسلاف رضا میداده اند راضی و بآنچه ایشان سخط داشته دشمن بوده اند و نیز قرآن چون بلغت عرب نازل گردیده و از جمله عادات عرب است که آنچه قبیلهٔ مردی بجای آورده باشند بآنمرد که نسب بآن قبیله منسوب میدارند اگر چه این مرد خود فاعل آن فعل نباشد و با ایشان روز نسپرده باشد چنانکه از این پیش در کتاب حضرت امام زین العابدین علیه السلام در ضمن کلمات آنحضرت اشارت رفت و با این تحقیق بیشتر مشکلات و شبهات در تاویل آیات وارده از ائمه علیهم السلام حل میشود و بعد از معرفت این اصل اولو الالباب را تردیدی در این تاویلات نمی ماند و نیز در تفسیر مذکور از حضرت صادق علیه السلام مسطور است کِتَابُ اللّٰهِ عَلَى اَرْبَعَةِ اَشْيَاءَ الْعِبَارَةُ وَ الْاِشَارَةُ وَاللَّطَائِفُ وَالْحَقَائِقُ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِ وَالْاِشَارَةُ لِلْخَوَاصِ وَاللَّطَائِفُ لِلْاَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلْاَنْبِيَاءِ یعنی کتاب خدای بر چهار چیز شامل است یکی عبارت و دیگری اشارت برای مردم عوام است و اشارت یعنی ادراک اشارت برای مردم خواص است و درک لطایف مخصوص باولیا و فهم حقایق در خور انبیاء علیهم السلام است فیض علیه الرحمه میفرماید و اما تحقیق قول در باب متشابه و تاویل آن چنین است که گوئیم برای هر معنی از معانی حقیقتی و روحی و برای آن صورتی و قالبی است و گاهی حقیقت واحده را صور و قوالب متعدده موجود میشود و همانا وضع شده است الفاظ برای حقایق و ارواح در الفاظ استعمال میشود الفاظ در حقایق و ارواح بر سبیل حقیقت بجهت آن اتحادی که در مابین آنها است مثلاً لفظ قلم وضع شده است برای آن آلتی که نقش نماید صور را در الواح بدون اینکه دقتی که قلم میگویند از این لفظ تعبیر نمایند که قلم از نی یا از آهن یا جز آن است بلکه متعرض نخواهند بود که جسم است و همچنین متعرض نخواهند بود که آن نقش محسوس است یا معقول یا اینکه آن لوح از جنس کاغذ یا چوب است بلکه محض منقوش فیه بودن آن منظور و مقصود است و این است حقیقت لوح و حد آن و روح آن و اگر در عالم وجود موجودی باشد که بواسطه آن نقوش علوم در الواح قلوب مستطر شود باید حکم فرمائی بر اینکه همان موجود قلم است و بر این تقدیر قلم حقیقی همان ذات واجب الوجود است زیرا که موجد روح و حد و حقیقت قلم همان ذات مقدس است بدون معاونت امر خارجی چه فاعل کل و غایت کل و قادر کل او ست زیرا که آفریننده جمله اشیاء است

تحقیق در متشابه و تاویل آن

و رجوع جمیع اشیاء بدوست انا لله و انا الیه راجعون چنانکه خدا در قرآن میفرماید عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ بلکه این قلم حقیقی است چه روح قلم در آن یافت میشود و حقیقت اوست به تنهائی بدون اینکه با او چیزی باشد که از آن خارج باشد و همچنین است میزان مثلاً چه میزان موضوع است برای آن معیاریکه مقادیر و اندازه‌ها بدان سنجیده گردد و برای این مقصود معنی واحدی است که حقیقت و روح آنست و مر آنرا قوالب مختلفه و صورتهای متشتته است که بعضی از آنجمله جسمانی و بعضی روحانی است زیرا که پاره موازین اجرام و اثقال سنجیده میشود مثل ترازوی دو کپه و قپان و آنچه بدان مشابه است و پاره مواقیت و ارتفاعات سنجیده میکردد مثل اسطرلاب و پاره دوایر و قسی را میسنجند مثل پرکار و پاره بنایان و کارکنان اعمده و پیها و پایهای عمارات را میسنجند مثل شاقول و پاره خطوط سنجیده میدارند مثل مسطر و پاره اشعار را بمیزان می آورند مثل عروض و بعضی علم فلسفه را بمیزان میآورند مثل منطق و پاره بعضی مدرکات را می سنجند مثل حس و خیال و پارهٔ علوم و اعمال را می سنجند مثل آن میزانی که در روز قیامت می نهند و پاره کل را میسنجند مثل عقل کامل که میزان کل است الی غیر ذلک من الموازین و با جمله هر چیزیکه از جنس میزان باشد او را میزان گویند و لفظ میزان حقیقه است در کل آنجمله بر حسب اعتبار حد آن میزان و حقیقت موجود در آن میزان و بر این قیاس است هر لفظ و معنی و چون توازین عالم ترکیبی و جنبهٔ حیوانی و ثقل مرکز عنصری بر ستیاری هادیان طریقت مستقیم بعالم روحانی هدایت یابی و روحانی گردی و ابواب عالم ملکوت بر تو گشوده و از ظلمتکدهٔ عالم ناسوت نگران عالم ملکوت شوی و شایستهٔ موافقت ملا اعلی و حسن اولئک رفیقا گردی ترا مکشوف افتد که هر چه در این عالم حس و شهادت است مثال و نمونه ایست از برای امر روحانی در عالم ملکوت چنانکه در تفسیر آیه شریفه وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ و اخبار و احادیث ماثوره در باب عرش در این کتاب و کتاب امام زین العابدین علیه السلام و نیز در اخباریکه از اثر ضربت ابن ملجم علیه اللعنه بر تمثال مبارک امیر المومنین و همچنین بر تمثال مبارک حضرت سید الشهداء علیهما السلام که در آسمان هستند حکایت همین معنی مستفاد میشود و میر فندرسک علیه الرحمه نیز بمطلب مسطور اشارت کند و فرماید صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی و آن روح ملکوتی روح و حقیقه صرفه همان عالم حس و شهادت است زیرا تمام موجوداتیکه در این عالم مشهودند بجمله از عالم بالا هستند چه ترتیب سببی و مسببی عقل اول تا هیولای اولی همه بفعل حقتعالی موجودند قبل الوجود بهمین ترتیب در علم ازلی کمالی بودند جف القلم بما هو کائن پس عقول جمهور در حقیقه مثال است برای عقول انبیاء و اولیاء عظام علیهم السلام تکلم نمی فرمودند با جمهور انام مگر با اتیان امثال مولوی معنوی باین مطلب اشارت فرماید و گوید

چون سر و کارت بکودک اوفتاد | هم زبان کودک میباید گشاد

چه این جماعت بدین مامورند که باندازهٔ عقول مردمان با مردمان سخن فرمایند و مقدار عقول کسان

و ازین است که انبیای عظام و اولیای فخام سلام الله علیهم

باین مقدار تواند بود که این گروه نسبت بآن نشأه در عالم خواب هستند و در اغلب اوقات برای شخص نائم جز بنمایش
مثال چیزی مکشوف نمی‌افتد و ازین است که گفته‌اند بارها از کسان که حکمت را بغیر از اهلش آموزگاری کرده‌ای
در خواب چنان دیدی که گوهر رخشان از گردن خنازیر و خوک بیاویختی و آنکس که در شهر رمضان المبارک قبل از
دمیدن فروغ فجر اذان گفتی بخواب اندر چنان دیدی که بر افواه و فروج مردمان خاتم برنهادی و کار بر این قیاس است
و این حالت بسبب آن علاقه خفیه ایست که در میان نشأتین است النَّاسُ نِيَامٌ فَاِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا
مردمان در این عالم عنصری و ناسوتی همه در خواب هستند یعنی از ادراک عوالم ملکوتی بحقیقت باخبر نیستند و اگر بچیزی
واقف شوند بر طریق نمونه و مثال است چنانکه شخص نائم همین حکم را دارد و چون بمیرند و این جامه عنصری را فرو گذاشته
و عالم روحانی را دریافتند و بسیر عالم ملکوت برخوردار شدند و آنچه را بنمونه و مثال ادراک میکردند بحقیقت دریافتند
آنوقت ازین خواب غفلت و حالت نوم بیدار و بحقایق آن چیزها که بطریق مثال استماع میکردند عالم و شاد
خوار میشوند و برارواح آنجمله عارف میگردند و بدرستی در خواهند یافت که آن امثله که بآن گوش داشتند همه قشر
و پوست بوده نه مغز و همه باندازه عقول ناقصه ایشان بوده نه حقیقت همانا خدای تعالی در قرآن کریم میفرماید
اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ اَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا یعنی فرو فرستاد
از جانب آسمان آبی را که رودخانها از آن روان شد باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خود بگنجید پس برداشت
این آب روان کف بلندی را یعنی کف را بر زبر آورد از کمال تموج و غلیان پس خداوند تعالی در این آیه
شریفه مثل زده است علم را بآب و قلوب را باودیه و ضلال را بزبد آنگاه در پایان این مبارک آیت تنبیه فرموده است
باینکه میفرماید کَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ یعنی بر این طریق که مذکور شد خدای تعالی میزند
مثلها را برای تعقل و تامل در آن در منهج الصادقین مسطور است که بعضی از ارباب تاویل و تحقیق بر آن رفته‌اند
که مراد از آب صافی قرآن است که حیات دل اهل ایمان است و اودیه قلوب هستند که اگر چه اندک باشند
فراخور استعداد از آن فیض یاب میشوند و مراد از زبد که بر روی آن هواجس نفسانی و وساوس شیطانی است
پس هر چه را که فهم تو نیروی احتمال و ادراکش را نتواند قرآن هدایت بر آن توجهی که در نوم هستی و روح تو مطالعه
لوح محفوظ را می نماید بتو القا می نماید تا اینکه تمثال مناسبی را برای تو متمثل گرداند و این حال محتاج بتعبیر است
پس تاویل جاری مجرای تعبیرات و با این صورت دوران منحصر بر قشر و قشریت است و چون چنانکه نگارش رفته
یافت با مردمان باندازه عقول و مقامات ایشان تکلم میفرمایند پس در آنچه کل را بآن مخاطب فرموده واجب است
که برای کل در آن نصیبی باشد پس جماعت قشریه از ظاهر متن جز معانی قشریه را ادراک نمی‌کنند چنانکه آن
انسان که از مراتب انسانیت جز پوست و بشره را ادراک نکند جز بقشر این معانی که مانی الجلد است و العلاقه
از سواد و صور بچیزی دیگر نائل نمیشود چه خود نیز قشر است لکن روح و سر و حقیقت این معانی را جز اولو الالباب
که راسخون در علم هستند ادراک نتوانند نمود و رسول خدای صلی الله علیه و آله بهمین معنی اشارت کند

ودربان

و در بیان بعضی از اصحابش دعا فرماید اَللّٰهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّيْنِ وَعَلِّمْهُ فِي التَّاْوِيْلِ و برای هر یک
ازین جماعت حظ و بهره ایست خواه کم خواه زیاد و ذوقی است خواه ناقص یا کامل و در جائی است در ارتقاء
باطوار و اغوار و اسرار و انوار آن اما بلوغ و رسیدن برای استیفاء و وصول بدرجه اقصی برای هیچ آفریده
مطمعی در آن نیست وَلَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِشَرْحِهِ وَالْاَشْجَارُ اَقْلَامًا چنانکه حقتعالی میفرماید قُلْ لَوْ كَانَ
الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا
یعنی بگو اگر باشد آب دریای محیط که شامل زمین است مداد و سیاهی برای نگاشتن سخنان پروردگار من یعنی
معلومات حکم و مقدورات او یا معانی قرآن هر آینه فانی گردد و نماند آب دریا زیرا که آب دریا جسم است و هر جسم
متناهی است پس آن آب بنهایت رسد از آن پیش که معانی و علوم پروردگار من بنهایت رسد زیرا که غیر متناهی است
و آنچه متناهی است بپایان نرسد و اگر چه بیاوریم مثل دریای محیط مدد آن مداد را و بر آن بیفزائیم معلوم باد
اگر چه کلمات بر وزن جمع قلت است ممکن در اینجا مراد از آن جمع کثرت است و استعمال جمع قلت بمعنی کثرت در کلام عرب
شایع است و ازین قبیل است قول خدای تعالی وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُوْنَ زیرا که غرف جنت از قد حصر
و احصا بیرون است راقم حروف گوید تواند بود که در اینجا بهمان معنی جمع قلت باشد و معنی آن باشد که کلمات
اندک پروردگار تو را که نازل فرموده است اگر بخواهند تفسیر و تاویل آن کلمات و علوم را نمایند و آب دریای
محیط و دریائی دیگر مانند آنرا امداد گردانند بنهایت نرساند تا چه رسد بکلمات و علوم کثیره آن ذات مقدس
متعال بالجمله میفرماید ازین جمله که مذکور گردید بسبب اختلاف ظواهر آیات و اخبار وارده در اصول الدین معلوم گردید
و این برای آن است که آن ظواهر و اخبار بطوایف شتی و عقول مختلفه خطاب شده است پس واجب می‌شود که
هر طایفه را بمقدار فهم و مقامش سخن فرمایند و معذالک همه این جمله صحیح و من حیث الحقیقه غیر مختلف است و مجاری
در آن نمیرود اصلاً و مثال این بداستان کوران و فیل اعتبار میجوید چه حکایت کرده‌اند که وقتی فیلی در شهری که
جماعتی کور در آنجا بودند درآمد و آن جماعت هر یک بعضوی از اعضایش دست همی سود یکی بر سرش یکی بر چشمش
و یکی بر خرطومش دست می سود و هیچیک ندانستند وی چه چیز است و هر یک باندازه لمس خود او را شناختی
و معرفت بندگان نسبت بخدای تعالی باین مثابه میباشد که هر یک بقدر قابلیت و فهم و ادراک خود
پروردگارش را بشناسد و علیهذا پس آن جماعت و کسان که چیزی از متشابهات را نتوانند بفهمد بجهت
اینکه اگر حمل بر ظاهر نماید بحسب ظاهر مناقض میگردد با اصول صحیحه دینیه و عقاید حقه یقینیه نزد او سزاوار
و نیکو چنان است که بهمان صورت لفظ اقتصار نماید و تغییر و تبدیل معنی نپردازد و دانش آنرا بخدای تعالی
و راسخون فی العلم حوالت کند آنگاه مترصد وزیدن بادهای رحمت و نسیم معرفت از جانب حضرت احدیت
و متعرض ظهور نفحات ایام روزگار خود که از آن پس بر سر خواهش حمید از جانب خداوند مجید شود لَعَلَّ اللّٰهَ يَاْتِيْ
لَهُ بِالْفَتْحِ اَوْ اَمْرٍ مِنْ عِنْدِهٖ وَيَقْضِيَ اللّٰهُ اَمْرًا كَانَ مَفْعُوْلًا و معذالک شایان وادی این کمی رسد مرا

که چند سال بجان خدمت شعیب کند ‏ مدی که بچراغی نخند آتش طور ‏ چاره تیره شب وادی ایمن چکنم

یارب کی آن صبا بوزد کز نسیم او ‏ گردد شمامهٔ کرمش کارساز من

پس ازین است که خدایتعالی مذمت فرموده است قومی را که بیرون از علم و دانش صحیح بتاویل متشابهات میگرایند وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ معنی این آیه وافی دلالت در ابتدای این باب سعادت نصاب مشروح گشت باالجمله بیانات فیض آیات جناب فیض طیب الله رمسه با آنچه بآن متضمن گردید درین مقام باختتام رسید و فی الجمله معلوم افتاد که مقام قرآن سبحانی و مراتب فرقان یزدانی چیست و تکلیف امثال ما کوتاه نظران و بی بصران در تعبیر و تفسیر و تاویل آیات وافی دلالات چگونه است لکن

دوز نخست چون دم رندی زدیم و عشق ‏ شرط این بود که جز ره این شیوه نسپریم

تا بو که دست در کمر او توان زدن ‏ در خون دل نشسته چو یاقوت احمریم

واز جمله این بیانات و نگارش اخبار و آیات که در طی ابواب این کتاب مستطاب بشرح رفت و گاهی نیز در ذیل تحقیقات متعدده اشارت یافت مشهود و مبرهن گردید که خدایتعالی بزرگترین کتاب خود را بر بزرگترین پیغمبران خود نازل و تمامت احکام حلال و حرام را تا قیامت در این نامهٔ آسمانی مندرج فرمود و با این ایجاز و اختصار اگر بهمان مفهوم ظاهر قناعت ورزیم از ادراک اغلب احکام و مسائل محروم شویم و اگر بهوای نفس خویش از پی تفسیر و تأویل رویم بمفاسد و مخاطر عظیمه مبتلا گردیم و زیان کار دنیا و آخرت شویم پس بناچار باید بذیال رحمت و عنایت راسخون فی العلم که از ظاهر و باطن امور آگاهند متوسل آئیم تا بر احکام حلال و حرام و تکالیف دین و شریعت خیر الانام واقف و عارف گردیم و چند که نیرو و امکان یابیم از تعلم علم عربیت بی بهره نشویم و در غرایب قرآن و پارهٔ الفاظ مبهمه و مبدله در آن و نیز در اقتصار و حذف و اضمار و تقدیم و تاخیر و آنچه متعلق بناسخ و منسوخ و خاص و عام و رخص و عزایم و محکم و متشابه و جز این از وجوه آیات است بهمان سماع و نقل قناعت نورزیم و نیز در معرفت وجوه آیات مفتقره بسماع بفهم خویش کفایت نجوئیم چه اگر چنین باشد و بهمان علم عربیت باستنباط معانی مبادرت رود غلط بسیار افتد و آنوقت در شمار آنان رویم که مفسر برای باشیم پس اولا در ظاهر تفسیر نقل و سماع دخیل است تا از موضع غلط پرهیز شود و بعد از آن بر دامنهٔ فهم و استنباط وسعت دهند چه ظاهر تفسیر جاری مجرای لغتی است که برای فهمیدن آن از دانش آن ناچار اند و آنچه از سماع در آن چاره نیست فنون کثیره است از آن جمله پارهٔ آیات مجمله است که ظاهرش از آنچه مراد بآن است مفصلا وا نمینمود مثل آیهٔ شریفه أَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ چه ازین مجمل جز اسم صلوة و زکوة چیزی معلوم نمیشود و محتاج است به بیان پیغمبر صلی الله علیه و آله بواسطهٔ وحی خدای باو تا تفصیل اعیان صلوة و اعداد رکعات و مقادیر نصاب در زکوة و آن مالی که در آن زکوة واجب است یا نیست

معلوم و مشخص گردد و امثال این بسیار است و شروع در چنین مسائل بدون نص و توقیف ممنوع است و پارهٔ ازین آیات است که محض ایجاز شامل حذف و اضمار است مثل آیه شریفه وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا که معنی این است وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ بِقَتْلِهَا و آنکس که بظاهر عربیت نگران باشد گمان میبرد که مراد بآن این است که ناقه بینا بوده است نه کور و هم نخواهد دانست که این جماعت بچه ظلم کردند آیا بغیر ظلم کردند یا بنفوس خود شان و در پارهٔ آیات مبارکه تقدیم و تاخیر رفته و نگران ظاهر عربیت را گمان غلط میرود مثل آیه شریفه وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى که معنیش این است وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ وَأَجَلٌ مُسَمًّى لَكَانَ لِزَامًا و بهمین جهت لفظ اجل در اینجا مرفوع است وگرنه باید مثل لزاما منصوب باشد و ازین قبیل آیات بسیار است چنانکه در کتب تفاسیر شریفه بآن اشارت کرده اند همانا اسمعیل بن جابر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خبر میدهد که فرمود إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَخَتَمَ بِهِ الْأَنْبِيَاءَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا فَخَتَمَ بِهِ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَحَلَّ فِيهِ حَلَالًا وَحَرَّمَ حَرَامًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِيهِ شَرْعُكُمْ وَخَبَرُ مَنْ قَبْلَكُمْ وَبَعْدَكُمْ وَجَعَلَهُ النَّبِيُّ عَلَمًا بَاقِيًا فِي أَوْصِيَائِهِ فَتَرَكَهُمُ النَّاسُ وَهُمُ الشُّهَدَاءُ عَلَى كُلِّ زَمَانٍ وَعَدَلُوا عَنْهُمْ ثُمَّ قَتَلُوهُمْ وَاتَّبَعُوا غَيْرَهُمْ وَأَخْلَصُوا لَهُمُ الطَّاعَةَ حَتَّى عَانَدُوا مَنْ أَظْهَرَ وِلَايَةَ وُلَاةِ الْأَمْرِ وَطَلَبَ عُلُومَهُمْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ وَذَلِكَ أَنَّهُمْ ضَرَبُوا بَعْضَ الْقُرْآنِ بِبَعْضٍ وَاحْتَجُّوا بِالْمَنْسُوخِ وَهُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُ النَّاسِخُ وَاحْتَجُّوا بِالْمُتَشَابِهِ وَهُمْ يَرَوْنَ أَنَّهُ الْمُحْكَمُ وَاحْتَجُّوا بِالْخَاصِّ وَهُمْ يُقَدِّرُونَ أَنَّهُ الْعَامُّ وَاحْتَجُّوا بِأَوَّلِ الْآيَةِ وَتَرَكُوا السَّبَبَ فِي تَأْوِيلِهَا وَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى مَا يَفْتَحُ الْكَلَامَ وَإِلَى مَا يَخْتِمُهُ وَلَمْ يَعْرِفُوا مَوَارِدَهُ وَمَصَادِرَهُ إِذْ لَمْ يَأْخُذُوهُ عَنْ أَهْلِهِ فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا وَاعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ أَنَّهُ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ وَالْخَاصَّ مِنَ الْعَامِّ وَالْمُحْكَمَ مِنَ الْمُتَشَابِهِ وَالرُّخَصَ مِنَ الْعَزَائِمِ وَالْمَكِّيَّ وَالْمَدَنِيَّ وَأَسْبَابَ التَّنْزِيلِ وَالْمُبْهَمَ مِنَ الْقُرْآنِ فِي أَلْفَاظِهِ الْمُنْقَطِعَةِ وَالْمُؤَلَّفَةِ وَمَا فِيهِ مِنْ عِلْمِ الْقَضَاءِ وَالْقَدَرِ وَالتَّقْدِيمِ وَالتَّأْخِيرِ وَالْمُبَيَّنِ وَالْعَمِيقِ وَالظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ وَالِابْتِدَاءِ مِنَ الِانْتِهَاءِ وَالسُّؤَالِ مِنَ الْجَوَابِ وَالْقَطْعِ وَالْوَصْلِ وَالْمُسْتَثْنَى مِنْهُ وَالْجَارِي فِيهِ وَالصِّفَةِ لِمَا قَبْلُ مِمَّا يَدُلُّ عَلَى مَا بَعْدُ وَالْمُؤَكَّدِ مِنْهُ وَالْمُفَصَّلِ وَعَزَائِمِهِ وَرُخَصِهِ وَمَوَاضِعِ فَرَائِضِهِ وَأَحْكَامِهِ وَمَعْنَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ الَّذِي هَلَكَ فِيهِ الْمُلْحِدُونَ وَالْمَوْصُولِ مِنَ الْأَلْفَاظِ وَالْمَحْمُولِ عَلَى مَا قَبْلَهُ وَعَلَى مَا بَعْدَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ بِالْقُرْآنِ وَلَا هُوَ مِنْ أَهْلِهِ وَمَتَى مَا ادَّعَى مَعْرِفَةَ هَذِهِ الْأَقْسَامِ مُدَّعٍ بِغَيْرِ دَلِيلٍ فَهُوَ كَاذِبٌ مُرْتَابٌ مُفْتَرٍ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَرَسُولِهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ میفرماید خدایتعالی محمد را خاتم النبیین گردانید و بعد از او پیغمبری دیگر نیست و فرستاد براو کتابی یعنی قرآن و قرآن خاتم کتب آسمانی شد و بعد از قرآن کتابی نازل نخواهد شد و در قرآن احکام حلال و حرام

بجمله باز نمود چنانکه تا قیامت ثابت و برقرار خواهد بود و احکام شریعت و نهج طریقت و اخبار پیشینیان و پس
آیندگان و ماضی و مستقبل شما را حاوی است و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله این کتاب کریم را در میان اوصیاء
ابرار نشانی پایدار گردانید لکن مردمان ایشان را باز گذاشتند با اینکه ایشان بر اهل هر زمانی شاهد و شهید هستند
و از ایشان عدول نمودند و باین نیز قناعت نورزیدند و بخون ایشان دست یازیدند و بمتابعت اغیار از ائمه اطهار
روی برتافتند و چندان از صمیم خاطر و تن و دل باطاعت اغیار روزگار شمردند که با هر کس که بولایت ولاة امر
متظاهر شدی و بطلب علوم جلیله ایشان کام زدی دشمنی آغاز نهادند خدای سبحانه میفرماید و ترک کردند
بهرهٔ تمام را از آنچه پند داده شده بودند بآن در توریة از متابعت پیغمبر آخر الزمان چنانکه کسی چیزی را
فراموش کرده باشد و بآن سبب ترک آن گوید و همواره مطلع میشوی تو بر خیانتی از جهودان خائنه از اسماء
مصادر است چون طاغیه یا صفت موصوف محذوف است ای فرقه خائنه یا اینکه بمعنی خائن و تا از برای
مبالغه است مثل علامه با تحجله امام علیه السلام میفرماید و این عدم متابعت باوصیاء و مطاوعت با مخالفین
ایشان برای این بود که این جماعت میزدند پاره از آیات قرآن را بپاره و شاید مراد از این کلام مبارک
این باشد که تأویل میکردند پاره متشابهات را بپارهٔ دیگر بمقتضای میل و سلیقه خویش بدون اینکه از اهل
آن شنیده باشند یا بنور هدایتی از جانب پروردگار برخوردار شده باشند و این است که میفرماید
که این گروه گمراه احتجاج میورزیدند در مسالک خویش بمنسوخ در حالتی که از عدم علم و دانش گمان
میکردند ناسخ است و احتجاج میورزیدند بآیات متشابه و از عدم دانش پنداشتند محکم است و بخاص
احتجاج می نمودند بگمان عام و بأول آیه احتجاج می جستند و سبب در تأویل آن را ترک مینمودند و بافتتاح
و اختتام کلام نگران نمیشدند و موارد و مصادرش را نمیدانستند چه از اهل آن یعنی عالم بحقایق
مطالب آن فرا نمی گرفتند ازین روی هم خودشان گمراه شدند و هم متابعانشان را بورطه گمراهی
در افکندند و امام علیه السلام بعد از طی این کلمات محض رأفت در حق عموم مردمان و دستور العمل و تربیت
ایشان با کمال لطف و عنایت میفرماید بدانید که خداوند رحمت فرماید شما را که هر کس در کتاب خدای
و آیات فرقانی ناسخ را از منسوخ و خاص را از عام و محکم را از متشابه و رخص را از عزایم و آیات نازله در مکه را
و نازله در مدینه را و اسباب تنزیل را و پاره کلمات مبهمهٔ قرآن را که بعضی در الفاظ منقطعه و بعضی در
مؤلفه است و نیز آنچه در قرآن بعلم قضاء و قدر راجع است و پاره تأخیرات و تقدیمات را و متین و عمیق
و ظاهر و باطن را و ابتدا را از انتها و سؤال و جواب و قطع و وصل را و مستثنی منه را که بدانند این مستثنی
از چیست و جاری در آنچه باید که مثلاً بدانند جاری در چیست و آیا در این موقع این مستثنی متصل است
یا منقطع موجب است یا منفی و مستثنی منه در کلام موجود است یا محذوف مستثنی از جنس مستثنی منه هست
یا نیست و اگر مستثنی منه مثلاً محذوف باشد این مستثنی را مفرغ گویند و اعراب آن برحسب اقتضا

و خواهش عامل است و شرطش این است که در کلام نفی باشد و در اثبات هم وارد شده است و نیز
بداند که فلان صفتی که برای ماقبل میآید دلالت بر ما بعد دارد و همچنین مؤکد منه و مفصل را و غرایب قرآن و رخص
آن را و فرایض آن و احکام آن و معنی حلال آن و حرام آنرا که ملحدون بسبب آن و ترک آن هالک
شدند و همچنین الفاظی را که برای وصول و آن الفاظی را که بر ماقبلش و ما بعدش محمول میشود نداند و باین جمله
شناسا نباشد چنین کس بقرآن عالم نتواند بود و از اهلش شمرده نمی شود و هر وقت بدون اقامت دلیل مدعی
بر دانش این اقسام شوند چنین کس دروغ زنی مرتاب و بر خدای و رسول خدای افترای کذب نموده و مأوای
او در جهنم و بئس المصیر است پس ازین اخبار و آیات معلوم و مصرح گردید که قرآن متضمن تمام مسائلی است که
بمصالح امور جمهور تا یوم النشور راجع است و همانطور که حضرت ختمی مآب را آن علم و معرفت و بر تمامت انبیاء عظام
آن درجه جامعیت و اکملیت از خداوند احدیت بهره گردید که رتبت خاتمیت و اشرفیت را بالاستحقاق دریافت
کتاب او نیز دارای جامعیت و شمول و خصایصی گردید که بر تمامت کتب سماویه بالاستحقاق فضل و فزونی یافت
و اگر دارای این رتبت کاملیت و شمول و جامعیت و متضمن تمامت احکام حلال و حرام و مناهج شریعت طاهره
و مصالح امور انام تا یوم القیام نمی بود در خور این مقام عظیم و آن پیغمبر کریم نمیشد پس بر هر کسی لازم است که برحسب
استعداد و تمکن بحبل المتین قرآن چنگ در افکند و در طلب غرایب و عجایب و تعمق در بطون و تفکر در تخوم
و جولان دیده بینش و دانش را در آن و تبلیغ نظر را بمعانی آن ملتمس و ساعی گردد و اینحال جز برای آنانکه در انقیاد
اوامر و نواهی خدای و رسول و اهل بیت رسول صلوات الله علیهم و اخذ نمودن علم را از ایشان و متابعت آثار ایشان
نیت خالص باشد و بر جمله از اسرار ایشان اطلاع یابد چندانکه رسوخ در علم و طمأنینه در معرفت از بهرش حاصل
و چشم دلش گشوده و علم بر حقایق امور بر وی هجوم آورده و با روح الیقین مباشر و از آنچه مترفون میرمند رام شود
و بآنچه جاهلان از آن وحشت گیرند انس جوید و در دار دنیا بجان بدن صحبت گیرد و روحش را در محل اعلی پرواز
دهد حاصل نشود و چون چنین شود آن سعادت دریابد که از پارهٔ غرایب قرآن مستفید شود و بعضی عجایبش را
استنباط نماید و چنین مواهب از کرم واهب کل بعید نیست و از وجود انسانی که برای معرفت آفریده شده
عجیب نخواهد بود چه آنانکه گمان میبرند که قرآن را جز معنی ظاهر تفسیرش که بترجمه توان دریافت معنی دیگر نیست
همانا چنین کسان از حد نفس و استعداد خود حدیث و معیار فهم خویش سخن می کنند و در اخبار از نفس خود مصیب
لکن در اینکه دیگران را نیز بجمله در حد خود میدانند مخطی است بلکه قرآن و اخبار و آثار دلالت می کنند بر اینکه در بحور
معانی قرآن و عرصات بطون فنون آن برای اهل فهم و ذکاء پهنه وسیع و عرصهٔ پهناور و جولانگاهی بی انتها
و منتهائی نباشد و اگر قرآن را بجز تفسیر ظواهرش معنی دیگر نبودی چگونه خدای میفرماید أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ
أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا و نیز میفرماید وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ و دیگر فرماید مَا فَرَّطْنَا
فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ و هم فرماید لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ و رسول خدای صلی الله علیه و آله

چگونه میفرماید اِذا جاءَکُم عَنّی حَدیثٌ فَاعْرِضُوهُ عَلی کِتابِ اللّهِ فَما وافَقَ کِتابَ اللّهِ فَاقْبَلُوهُ وَ ما خالَفَهُ فَاضْرِبُوا بِهِ عَرْضَ الْحائِطِ اگر از قرآن بعلاوه تفسیر ظاهر چیزی مفهوم نشود چگونه حدیث را بر آن عرض میدهد و نیز آن حضرت میفرماید اَلْقُرآنُ ذَلُولٌ ذُو وُجُوهٍ فَاحْمِلُوهُ عَلی اَحْسَنِ الْوُجُوهِ و اگر دارای تاویل نیست چگونه میفرماید وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ اِلَّا اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ و چگونه امیر المومنین علیه السلام میفرماید اِلّا اَنْ یُؤْتِیَ اللّهُ عَبْداً فَهْماً فِی الْقُرآنِ و نیز میفرماید مَنْ فَهِمَ الْقُرآنَ فَسَّرَ بِهِ جُمَلَ الْعِلْمِ و این کلام معجز نظام اشارت بآن است که قرآن کریم بجامع علوم تمامت مشیرات و نیز چنانکه در کتاب احیاء العلوم مسطور است اگر برای قرآن سوای ترجمه منقوله ظاهری و باطنی و حدی و مطلعی نیست پس معنی این کلام امیر المومنین علیه السلام لَوْ شِئْتُ لَاَوْقَرْتُ سَبْعینَ بَعیراً مِنْ تَفْسیرِ فاتِحَةِ الْکِتابِ اگر بخواهم از همان تفسیر فاتحة الکتاب هفتاد شتر را گران بار میدارم چیست زیرا که تفسیر ظاهرش در نهایت اختصار است و ابو الدرداء گوید لا یَفْقَهُ الرَّجُلُ حَتّی یَجْعَلَ لِلْقُرآنِ وُجُوهاً و بعضی از علما گفته اند لِکُلِّ آیَةٍ سَبْعُونَ اَلْفَ فَهْمٍ وَ ما یَبْقی مِنْ فَهْمِها اَکْثَرُ و دیگری گوید اَلْقُرآنُ یَحْوی سَبْعَةً وَ سَبْعینَ اَلْفَ عِلْمٍ وَ مِائَتَیْ عِلْمٍ چون برای هر کلمه ظاهر و باطن و حد و مطلعی این مقدار چهار مرتبه مضاعف میشود و اینکه رسول خدای صلی الله علیه و آله بسم الله الرحمن الرحیم را مکرر میکردانید در نتیجه تدبر باطن معانی آن نیست و ابن مسعود گوید مَنْ اَرادَ عِلْمَ الْاَوَّلینَ وَ الْآخِرینَ فَلْیُشَوِّرِ الْقُرآنَ یَعْنی یَبْحَثُ عَنْ عِلْمِهِ و این مراتب از تفسیر ظاهر قرآن به تنهائی حاصل نمیشود غزالی در کتاب احیاء العلوم میگوید علوم تمامت در افعال خدای عز و جل و صفات و الاسماتش داخل است و شرح ذات و افعال و صفات خدا پایان در قرآن مندرج است و برای این علوم نهایتی نیست و در قرآن بجامع آن اشارت شده و مقامات در تعمق و تفصیل آن راجع بفهم قرآن است و مجرد ظاهر تفسیر باین جمله اشارت نخواهد کرد با لجمله احادیث و اخبار در این باب بسیار است و نیز بر مراتب باطنه قرآن همین کافی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله میفرماید اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتابَ اللّهِ وَ عِتْرَتی چه اگر قرآن دارای آن مراتب نبود با عترت آن حضرت که با خود آنحضرت از یک نور واحدند و دین یزدان تا قیامت بوجود مبارک ایشان نمایش دارد بیک میزان نمیآورد و نیز غزالی در احیاء العلوم میگوید باید دانست که فضل خدایتعالی و الطاف خفیه اش بخلق همین بس که کلام جلیل خود را از عرش جلال خود بدرجه افهام مخلوق نزول داد و معانی کلام خود را که صفت قدیمه قائمه بذات کامل الصفات اوست برای فهمیدن آفریدگان خود بمقام ایضاح آورد و این صفت را در طی حروف و اصواتی که صفات بشر است تجلی داد زیرا که فهم بشر از وصول بافهام صفات خدای عز و جل جز بوسیله صفات نفس خودش عاجز است و اگر نه آن بودی که کنه جلالت کلامش را بکسوه این حروف پوشش نیدادی نه عرش و نه زمین برای شنیدن کلام خالق برقرار و ثابت توانست بود بلکه از عظمت سلطان و سبحات

نور یزدان هر چه مابین آنهاست متلاشی میشد و نیز تفهیم عظمت این کلام جز با تبیان امثله باندازه فهم خلق ممکن نشود و از این است که پاره از عرفا گویند که هر حرفی که از کلام خداوندی در لوح محفوظ از کوه قاف عظیم تر است و اگر تمامت فرشتگان گرد آیند که یک حرف را بردارند و حمل نمایند طاقت نیاورند و اسرافیل که ملک لوح است حمل نمود اما باذن و رحمت خدای نه بقوت و طاقت خود با لجمله آیات و اخبار و امثله و بیانات عرفا و حکما در جلالت این کتاب کریم نه بآن مقدار است که بتوان در حیز تحریر درآورد بلکه کتابهای بزرگ اگر نوشته شود کافی نباشد و در آن جمله که بآن اشارت رفت هر چند بیرون از تطویل نبود اما چون راجع بمقصودی بزرگ است اطناب ممل نخواهد بود و از این پس چون بخواست خداوند در ذیل این کتاب بتاویلات بعضی آیات بمناسبت مقام اشارت رود و نیز تاویلاتی که مخصوصاً از حضرت ابی جعفر علیه السلام ماثورات مذکور شود بر آنچه مرقوم گردید دلیل و شاهد می گردد

ذکر اخباریکه از حضرت ابی جعفر در تفسیر پاره آیات که اشاره برسول خدای و بفضیلت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین راجع است رسیده

در اصول کافی از یحیی بن ساور از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که در این آیه شریفه فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ فرمود هُوَ و در نسخه دیگر فرمود هُمْ وَ اللّهِ عَلِیُّ بْنُ اَبی طالِبٍ یعنی مقصود بمؤمنون که در آیه شریفه بعد از رسول خدای مذکور است علی بن ابیطالب علیه السلام است چنانکه این حدیث مبارک نیز مؤید این معنی است که در اصول کافی از زید بن معویه مسطور است که در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام از مدلول این آیت وافی دلالت سؤال کردم قُلْ کَفی بِاللّهِ شَهیداً بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ اُمُّ الْکِتابِ یعنی بگو کافی است خداوند که در میان من و شما شاهد باشد و آنکس که علم کتاب نزد او باشد شاهد است قالَ اِیّانا عَنی وَ عَلِیٌّ اَوَّلُنا وَ اَفْضَلُنا وَ خَیْرُنا بَعْدَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فرمود مقصود آنکس که نزد اوست علم کتاب مائیم و علی علیه السلام اول ما و افضل ما و بهتر ماست بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و نیز در اصول کافی از محمد بن فضیل از ابوحمزه مروی است که در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم فدای تو شوم همانا جماعت شیعه از معنی این آیه شریفه از تو سؤال مینمایند عَمَّ یَتَسائَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظیمِ در این استفهام تفخیم است برای شأن آنچه از آن سؤال می کنند یعنی از چه میپرسند از خبر بزرگ فرمود ذلِکَ اِلَیَّ اِنْ شِئْتُ اَخْبَرْتُهُمْ وَ اِنْ شِئْتُ لَمْ اُخْبِرْهُمْ یعنی این حال و بیان باختیار من است

اگر صلاح بدانم خبر میدهم ایشان را واگر نخواهم خبر نمیدهم باشان آنگاه فرمود لکن من ترا بتفسیر آن خبر میکویم
قُلْتُ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ قَالَ عرض کردم از این آیه پرسش همی کنند آن حضرت فرمود
هِيَ فِي اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ كَانَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يَقُولُ مَا
لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ آيَةٌ هِيَ اَكْبَرُ مِنِّي وَلَا لِلّٰهِ مِنْ نَبَاٍ اَعْظَمُ مِنِّي یعنی نبأ عظیم امیر المؤمنین
علیه السلام است و این آیه درشان آنحضرت نازل شد چه آنحضرت صلوات الله علیه میفرمود خدای عز و جل را
هیچ آیتی از من بزرگتر نیست و خدای را هیچ نبأ و خبری عظیمتر از من نباشد در تفسیر صافی از حضرت امام رضا
علیه السلام مروی است که رسول خدای با علی صلوات الله علیهما و علی آلهما فرمود يَا عَلِيُّ اَنْتَ حُجَّةُ اللهِ
وَاَنْتَ بَابُ اللهِ وَاَنْتَ الطَّرِيقُ اِلَى اللهِ وَاَنْتَ النَّبَاُ الْعَظِيمُ وَاَنْتَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ
وَاَنْتَ الْمَثَلُ الْاَعْلٰى الی آخر الحدیث و دیگر در جلد هفتم بحار الانوار از برید العجلی
مسطور است که در حضرت ابی جعفر علیه السلام از معنی قول خدای تعالی اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ
جز این نیست که تو بیم کننده و برای هر گروهی راه نماینده ایست سؤال کردم فَقَالَ الْمُنْذِرُ رَسُولُ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيٌّ الْهَادِي وَفِي كُلِّ زَمَانٍ اِمَامٌ مِنَّا يَهْدِيهِمْ اِلَى مَا جَاءَ بِهِ
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود منذر رسول خدای صلی الله علیه و آله و هادی علی علیه السلام
میباشد و در هر زمانی امام و پیشوائی در عالم هست که جهانیان را راهنمائی فرماید و هم در آن کتاب از حضرت ابی جعفر
علیه السلام سند بعبد الرحیم قصیر میرسد که آنحضرت در قول خدای تبارک و تعالی میفرمود اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَ
لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ فرمود رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُنْذِرُ وَعَلِيٌّ الْهَادِي وَاللهِ
مَا ذَهَبَتْ مِنَّا وَمَا زَالَتْ فِينَا اِلَى السَّاعَةِ و هم در آن کتاب از ثمالی مسطور است که گفت
از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم فرمود دَعَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِطَهُورٍ فَلَمَّا فَرَغَ اَخَذَ
بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاَلْزَمَهَا يَدَهُ ثُمَّ قَالَ اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ ثُمَّ ضَمَّ يَدَهُ اِلَى صَدْرِهِ وَقَالَ
وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ اَنْتَ اَصْلُ الدِّينِ وَمَنَارُ الْاِيمَانِ وَغَايَةُ
الْهُدٰى وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ اَشْهَدُ بِذٰلِكَ یعنی رسول خدای آبی از بهر طهارت بخواست
و چون فراغت یافت دست علی علیه السلام را بگرفت و همچنان با آن حضرت دست در دست بود پس از آن
فرمود همانا توئی منذر آنگاه دست مبارکش را بسینه مبارکش مضموم ساخت و فرمود برای هر قومی هادی میباشد
پس از آن فرمود ای علی توئی اصل دین و فروغ ایمان و پایان هدی و پیشرو نماز گذاران و پرستندگان
گواهی میدهم بر این و دیگر در کتاب مسطور و اصول کافی و تفسیر صافی از برید العجلی مروی است که حضرت ابی جعفر
علیه السلام در این قول خدای تعالی اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ میفرمود رَسُولُ اللهِ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُنْذِرُ وَلِكُلِّ زَمَانٍ مِنَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ اِلَى مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللهِ ثُمَّ الْهُدَاةُ

مِنْ بَعْدِهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ الْاَوْصِيَاءُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ یعنی رسول خدای صلی الله
علیه و آله منذر است و در هر زمانی از ما هدایت نماینده ایست که امت را بآنچه رسول خدای آورده است هدایت
فرماید و آن جماعت هدایت کنندگان که بعد از پیغمبر ایزد و جهان هستند نخست علی علیه السلام پس از آن دیگر اوصیا
یکتن بعد از یکتن باشند و دیگر در اصول کافی از جابر مرویست که از حضرت ابی جعفر علیه السلام سؤال کردم از چه روی
علی علیه السلام امیر المؤمنین نامیده شد قَالَ اللهُ سَمَّاهُ وَهٰكَذَا اَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ
مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَاَنَّ مُحَمَّدًا
رَسُولِي وَاَنَّ عَلِيًّا اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود خداوندش این نام نهاد و بهمین طور نازل فرمود
در قرآن کریم که میفرماید و چون گرفت و ماخوذ داشت پروردگار تو و بیرون آورد از اصلاب ایشان نسل ایشان را
که قرناً بعد قرن متولد میشوند یعنی حقایق ایشان را در پیشگاه علمش پراکنده ساخت و حقایق را بالسنه قابلیات
جواهر آن و استعدادات ذوات آن بسخن در آورد و دلایل ربوبیت خود را برای ایشان نصب کرد و عقول ایشان را
بآنچه دعوت نماید ایشان را باقرار نمودن بآن ترکیب داد چندانکه بمنزله اشهاد کردید پس گواه کرد همه ایشان را
بر انفس خودشان و فرمود آیا من یا ایها الاول پروردگار شما نیستم بدرستیکه محمد است فرستاده من و علی است
امیر المؤمنین و نیز در اصول کافی از سالم حناط مسطور است که گفت بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم از
معنی این قول خدای تعالی مرا باز فرمای نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْاَمِينُ عَلٰى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ بِلِسَانٍ
عَرَبِيٍّ مُبِينٍ یعنی فرستاد آن را بمصاحبت جبرئیل بر دل تو تا باشی از بیم کنندگان بزبان عربی ظاهر یعنی
واضح المعنی قَالَ هِيَ الْوِلَايَةُ لِاَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را
که خدای تعالی فرو فرستاد و دیگر در کتاب مذکور از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است که فرمود این آیه شریفه
باین طریق نازل شده بود وَلَوْ اَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ فِي عَلِيٍّ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ و اگر ایشان که منافقان هستند
کردندی بآنچه پند داده میشوند بآن در مطاوعت امر و متابعت علی علیه السلام از روی طوع و رغبت هر آینه
بهتر بودی مر ایشان را در عاجل و آجل و نیز در اصول کافی از ابو حمزه مروی است که فرمود جبرئیل علیه السلام این
آیه را باین وجه نازل نمود اِنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ لَمْ يَكُنِ اللهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا
اِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرًا ثُمَّ قَالَ يَا اَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ
بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَاِنْ تَكْفُرُوا بِوِلَايَةِ عَلِيٍّ فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي
السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ یعنی بدرستیکه آنانکه ستم کردند آل محمد صلی الله علیه و آله را در حق ایشان خداوند نمی آمرزد
هرگز ایشان را و نمی نماید ایشان را راه راست لکن راه نماید ایشان را راه دوزخ در حالتی که همیشه در دوزخ ساکن
باشند چه هر که در کفر بمیرد جاویدان در آتش باشد و این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ بر یزدان آسان است
و صعب و بزرگ نیست پس از آن خدای میفرماید ای مردمان بدرستیکه آمد بشما فرستاده که محمد صلی الله علیه و آله

درحالتی که متلبس است بسخن حق و دست یا اینکه ایدر و مان آیه خیسه بخیانه بشاه و حالیکه متلبس است بولایت امیرالمؤمنین
علیه السلام از جانب پروردکار شما پس بکروید باو کرویدنی که بهتر است مر شمارا چه اسباب خیر دنیا و آخرت
شماست این صفت مفعول مطلق محذوف است ای ایماناً خیراً لکم و اکر کافر شوید بولایت علی علیه السلام پس بدرستیکه
مر خدای راست آنچه در آسمانها و زمین است مراد این است که اگر کافر شوید یزدان تعالی از شما بی نیاز است
و از غبار کفر و شقاق کردی بر دامن کبریائش ننشیند چنانکه از ایمان شما نیز او را سودی نیاید بلکه این سود و زیان هم
بخود تان راجع است و نیز در همان کتاب از محمد بن الفضیل از ابوحمزه مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود
جبرئیل علیه السلام این آیه شریفه را باین طریق فرود آورد فابی اکثر الناس بولایة علی علیه السلام الا کفورا
یعنی پس سر باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند ولایت علی علیه السلام را مگر ناسپاسی را یعنی از ناسپاسی سر باز زدند
و هم آن حضرت فرمود جبرئیل علیهما السلام این آیت را باین طریق فرود آورد و قل الحق من ربکم فی ولایة علی علیه
السلام فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین آل محمد نارا احاط بهم
یعنی و بگو سخن حق از جانب پروردکار شماست در ولایت علی علیه السلام و من بمضمون آن عمل میکنم نه بآنچه موافق
هوای نفس شما باشد پس هر که خواهد کرویدن بوی را پس بدو میگرود و اگر نا کرویدن خواهد پس بگو مگرو و این کلام با جماع
امت امر بوعید و تهدید است نه اجازه و رخصت بدرستیکه ما آماده کرده ایم برای ستمکاران بآل محمد صلی الله علیه و آله
آتشی را و هم در کتاب اصول کافی از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام منقول است که در این قول خدای تعالی
فلما رأوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا و قیل هذا الذی کنتم به تدعون یعنی پس آن هنگام که بنگرند
آنرا در حالتیکه نزدیک باشد زشت کردانیده شود رویهای آنانکه کافر شده اند و نگرویده اند و گفته شود یعنی
مؤمنان با ایشان گویند این همان است که پیوسته بآن طلب میکردید و در وقوعش عجله داشتید بالجمله امام محمد باقر
علیه السلام در معنی این آیه میفرمود که این آیه در حق امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب آن حضرت است که
عملوا ما عملوا یرون امیرالمؤمنین فی اغبط الاماکن لهم فیسیء وجوههم و یقال لهم هذا الذی کنتم
به تدعون الذی انتحلتم اسمه یعنی آنچه را میکردند دیدند امیرالمؤمنین علیه السلام را در بهترین اماکن که مر ایشان راست
زشت کردانیده شد چهرهای ایشان و با ایشان گفتند این همان است که در طلب آن بودید و اسمش را بخویشتن
میخواندید و منسوب میداشتید در منهج الصادقین در ذیل این آیه مبارکه مسطور است که از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه مروی است فلما رأوا مکان علی من النبی سیئت وجوه الذین کفروا ای کذبوا
بفضله یعنی چون مشاهدت کردند قرب و مکان امیرالمؤمنین را در حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله
تیره شد رویهای آن کسان که فضیلت آن حضرت را تکذیب می نمودند و هم باسناد صحیح از اعمش مروی است
که گفت معنی آیه شریفه این است لما رأوا لعلی بن ابی طالب علیه السلام عند الله من الزلفی سیئت وجوه
الذین کفروا یعنی چون منکران ولایت حالت قرب و منزلت علی بن ابیطالب صلوات الله علیه را در حضرت احدیت

در آیه فابی اکثر الناس

در آیه و قل الحق من ربکم

در آیه فلما رأوه زلفة

مشاهدت کردند از کمال حقد و حسد چهرهای ایشان سیاه و نکوهیده گشت در جلد نهم بحار الانوار مسطور است که
مغیره گفت از حضرت باقر علیه السلام شنیدم میفرمود لما رأوا امیرالمؤمنین علیه السلام عند الحوض
مع رسول الله صلی الله علیه و آله سیئت وجوه الذین کفروا و نیز در کتاب مسطور از فضیل بن یسار ما ثور است
که گفت حضرت ابی جعفر علیه السلام این آیه شریفه را فلما رأوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا الخ تلاوت نمود
و فرمود اتدری ما رأوا رأوا و الله علیا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قربه منه و قیل هذا
الذی کنتم به تدعون ای تتسمون به امیرالمؤمنین علیه السلام یا فضیل لم یتسم بهذا احد غیره الا
مفتر کذاب الی یومنا هذا یعنی دانستی چه دیدند سوگند با خدای مقامی برای امیرالمؤمنین و تقرب بی
در حضرت رسول خدای دیدند که چهره ایشان زشت و نکوهیده گشت و با ایشان گفتند این همان مقام و منزلت است
که در تحصیل آن کوششها میکردید و خویشتن را امیرالمؤمنین میخواستید ای فضیل تا امروز هیچکس جز امیرالمؤمنین
علیه السلام این نام بر خود ننهاده جز آنکه افترا زن و بسیار دروغگوی بوده است و دیگر در اصول کافی
مسند بزراره و بقولی به برید منتهی میشود که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود لقد خاطب الله امیر
المؤمنین علیه السلام فی کتابه یعنی خدای تعالی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را در کتاب آسمانی
مخاطب فرموده است عرض کردم در کدام موضع قال فی قوله و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا
الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما فلا و ربک لا یؤمنون حتی
یحکموک فیما شجر بینهم و در تفسیر صافی و جلد هشتم بحار الانوار بقیه آیه شریفه را مذکور میدارد ثم لا
یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما یعنی و اگر این منافقان آن هنگام که ستم راندند
بر نفوس خویشتن و انکار حکم ترا ورزیدند رجوع نمودندی بحضرت تو پس طلب آمرزش کردندی توبت و اطلاب
آمرزش و شفاعت جستی از بهر ایشان رسول یزدان هر آینه دانستندی خدای را پذیرنده بازگشت توبه کنندگان
مهربان بر آمرزش طلبان پس البته سوگند میخورم بحق پروردگار تو که ایمان بحقیقت نخواهند آورد تا گاهی که
حکم سازند ترا در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکومت فرمائی پس باز نیابند در نفوس خود تنگی و گرانی
از آنچه بآن حکم رانده اگر چند مخالف طبع ایشان باشد و گردن نهند و منقاد شوند بدون اعتراض و مخالفت
بالجمله حضرت باقر علیه السلام چنانکه در اصول کافی و تفسیر صافی مسطور است در تفسیر این آیت وافی دلالت
فی ما شجر بینهم میفرمود فیما تعاقدوا علیه لئن امات الله محمدا لا یردوا هذا الامر فی بنی هاشم
ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت من القتل او العفو و یسلموا تسلیما و در جلد هشتم
بحار الانوار مسطور است که آن حضرت در این آیه شریفه میفرمود و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک یا علی
فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما اینطور نازل شده پس فرمود
فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم یعنی یحکموک یا علی فیما شجر بینهم یعنی فیما

در آیه و لو انهم اذ ظلموا انفسهم

تَعَاهَدُوا وَتَعَاقَدُوا عَلَيْهِ بَيْنَهُمْ مِنْ خِلَافِكَ وَغَصْبِكَ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ عَلَيْهِمْ يَا مُحَمَّدُ عَلَى لِسَانِكَ مِنْ وِلَايَتِهِ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا لِعَلِيٍّ و دیگر در اصول کافی از محمد بن فضیل از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه در این آیه شریفه مروی است که باین صورت قرائت میفرمود هٰذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا بِوِلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ و هم در آن کتاب از ابو حمزه از آن حضرت مروی است که جبرئیل این آیت شریفه را باینگونه بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آورد فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَقَّهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ و نیز در آن کتاب از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که این آیه مبارکه را باین طور قرائت میفرمود أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ مُحَمَّدٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ بِمُوَالَاةِ عَلِيٍّ فَاسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ و در جلد هفتم بحار الانوار از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام در قول خدایتعالی اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ مروی است میفرمود اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ فَهُوَ مُحَمَّدٌ فِيهَا مِصْبَاحٌ وَهُوَ الْعِلْمُ فِي زُجَاجَةٍ فَزَعَمَ أَنَّ الزُّجَاجَةَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِلْمُ نَبِيِّ اللّٰهِ عِنْدَهُ و هم بروایتی دیگر فرمود در قول خدایتعالی مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكٰوةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ علم است که در سینه رسول خدای صلی الله علیه و آله است فِي زُجَاجَةٍ فرمود زجاجه سینه علی بن ابیطالب علیه السلام است كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ فرمود نور علم است یعنی آنکه از شجره مبارکه افروخته می شود نور علم است لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ فرمود از حضرت ابراهیم بسوی محمد رسول خدای بسوی علی بن ابیطالب علیهم السلام است لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ یعنی لَا يَهُودِيَّةٍ وَلَا نَصْرَانِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ میفرمود يَكَادُ الْعَالِمُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ يَتَكَلَّمُ بِالْعِلْمِ قَبْلَ أَنْ يُسْئَلَ عَنْهُ و دیگر در قول خدای تعالی فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ میفرمود بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ وَبَيْتُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهَا یعنی این بیوت که باین شرافت ممتاز است بیوت پیغمبران است و خانه علی بن ابیطالب سلام الله علیهم از آن جمله است و هم در آن کتاب از آن حضرت در این قول خدایتعالی وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ الی قوله رَاجِعُونَ مروی است که میفرمود در حق علی علیه السلام نازل شده است ثُمَّ جَرَتْ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَشِيعَتُهُ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا و هم در آن کتاب از حسن بن حسین در این قول خدای تعالی از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مروی است ذٰلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللّٰهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَأَنَّ لِعَلِيٍّ وِلَايَةً وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ مَنْ لَيْسَتْ لَهُ وِلَايَةٌ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ و هم در آن کتاب از جابر از حضرت باقر علیه السلام مروی است که میفرمود جَاءَكُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ بِمُوَالَاةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلّی الله علیه و آله كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ معلوم باد آیت شریفه چنین است أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ گویا حضرت باقر علیه السلام مفاد

آیه شریفه هذان خصمان اختصموا

آیه شریفه فبدل الذین ظلموا

آیه شریفه افکلما جاءکم

آیه الله نور السموات

آیه فی بیوت اذن الله

آیه ذلکم بانه اذا

آیه فکلما جاءکم

آیه بئسما اشتروا

آیه را مذکور فرموده باشد یا در مصحف ائمه علیهم السلام باینطور باشد و هم در جلد هفتم بحار الانوار از جابر از آنحضرت علیه السلام مسطور است که جبرئیل این آیت را بر محمد صلی الله علیه و آله بیاورد بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ فِي عَلِيٍّ ع بَغْيًا و نیز فرمود جبرئیل آیه را باین طریق بر محمد صلی الله علیه و آله وارد نمود وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فِي عَلِيٍّ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ و دیگر فرمود این آیت مبارکه باین صورت نازل شده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلْنَا فِي عَلِيٍّ نُورًا مُبِينًا معلوم باد که اینکه میفرماید عَلَىٰ عَبْدِنَا فِي عَلِيٍّ ع شاید بواسطه شک و ریب آن جماعت باشد در آنچه رسول خدای صلی الله علیه و آله در شأن علی علیه السلام تلاوت میفرمود لاجرم خدایتعالی بر ایشان باز گردانید بآنکه قرآن معجزات ممکن نیست جز از جانب خدای فرود شود و آیه سوم صدرش در سوره نساء چنین است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ و آخرش در آخر این سوره این چنین است يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا شاید از خبر چیزی ساقط شده باشد و اسم علی علیه السلام در هر دو موضع بوده و آخر اولی و اول ثانیه از متن ساقط گردیده است یا در مصحف ائمه علیهم السلام یکی از این دو آیه بر این صورت باشد و نباید توهم نمایند که قول خدایتعالی مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ در آیه اولی منافی در این است چه ممکن است که بر این وجه نیز خطاب بسوی اهل کتاب باشد چه ایشان نیز بسبب آن جماعتی که علی علیه السلام از ایشان بکشت با آن حضرت دشمن بودند و از قبول ولایت آن حضرت ابا و امتناع داشتند و اسم مبارک آنحضرت در کتب ایشان مثل اسم مبارک پیغمبر ثابت است و همچنین است قول خدایتعالی أُوتُوا الْكِتَابَ و اگرچه احتمال دارد که مراد به کتاب قرآن باشد و نیز در این کتاب از جابر مسطور است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام از این آیه شریفه پرسیدم شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ آن حضرت فرمود شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ خدایتعالی گواهی میدهد که خدائی جز خودش نیست فَإِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ يَشْهَدُ بِهَا لِنَفْسِهِ وَهُوَ كَمَا قَالَ همانا خدایتعالی در این آیه شریفه برای خود شهادت داده و در توحید خود و نفی شریک از خود سخن کرده و چنان است که فرموده است و اما قول خدایتعالی وَالْمَلَائِكَةُ فَإِنَّهُ أَكْرَمَ الْمَلَائِكَةَ بِالتَّسْلِيمِ لِرَبِّهِمْ وَصَدَّقُوا وَشَهِدُوا كَمَا شَهِدَ لِنَفْسِهِ همانا خدایتعالی گرامی داشته است فرشتگان را بتسلیم آوردن برای پروردگارشان و اینکه تصدیق نمودند و شهادت دادند در توحید خدایتعالی چنانکه خدایتعالی برای خود شهادت داد و اما قول خدایتعالی وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ فَإِنَّ أُولِي الْعِلْمِ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ وَهُمْ قِيَامٌ بِالْقِسْطِ وَالْقِسْطُ هُوَ الْعَدْلُ فِي الظَّاهِرِ وَالْعَدْلُ فِي الْبَاطِنِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ همانا پیغمبران و اوصیاء ایشان صاحبان علم و قائم بقسط یعنی عدل در ظاهر هستند و امیرالمؤمنین علیه السلام عدل در باطن است و هم در آن کتاب از محمد بن زید غلام حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است که از مولای خود از این کلام خدای

پرسش کردم وَاُولُوا الْاَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلى بِبَعْضٍ فرمود هُوَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ ونيز در آن کتاب از ابو حمزه از حضرت ابي جعفر سلام الله عليه مسطور است که جبرئيل عليه السلام اين آيه را باين نوع بر پيغمبر صلى الله عليه وآله فرود نمود فَاَبى اَكْثَرُ النّاسِ مِنْ اُمَّتِكَ بِوِلايَةِ عَلِيٍّ اِلّا كُفُوراً وهم در آن کتاب از آن حضرت عليه السلام در اين قول خدايتعالى مروى است که قرائت ميفرمود ذلِكَ بِاَنَّهُمْ كَرِهُوا ما اَنْزَلَ اللهُ فِي عَلِيٍّ فَاَحْبَطَ اَعْمالَهُمْ وهم در آن کتاب از آن حضرت عليه السلام مرويست که رسول خداى صلى الله عليه وآله با على عليه السلام فرمود تو آنکس هستى که خدايتعالى در ابتداى خلقت که مخلوق را اشباحاً بپاى داشته با ايشان حجت ورزيد وفرمود اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آيا نيستم پروردگار شما عرض کردند آرى پروردگار مائى فرمود آيا محمد رسول خداى نيست عرض کردند آرى رسول خدايست فرمود وَعَلِيٌّ اَميرُ الْمُؤْمِنينَ آيا على امير المؤمنين نيست اينوقت تمامت خلق از روى استکبار وسرکشى از ولايت تو ابا نمودند مگر جماعتى اندک وَهُمْ اَقَلُّ الْقَليلِ وَهُمْ اَصْحابُ الْيَمينِ وايشان که قبول ولايت ترا کردند بسيار اندک بودند وايشان اصحاب طرف راست هستند وهم در آن کتاب از ثمالى مروى است که گفت از حضرت ابى جعفر عليه السلام از اين قول خداى عز وجل پرسيدم اِنَّما اَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ فرمود شما را بولايت على عليه السلام موعظت ميفرمايم وولايت آن حضرت همان واحده ايست که خدايتعالى ميفرمايد اِنَّما اَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ ونيز در جلد هفتم بحار الانوار از جابر جعفى مرويست که حضرت ابى جعفر عليه السلام فرمود که جبرئيل اين آيه شريفه را باين طريق بر رسول خداى صلى الله عليه وآله فرود نمود وَقالَ الظّالِمُونَ لِآلِ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ اِنْ تَتَّبِعُونَ اِلّا رَجُلاً مَسْحُوراً اُنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْاَمْثالَ فَلا يَسْتَطيعُونَ اِلى وِلايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ سَبيلاً وعلى عليه السلام همان سبيل است وهم در آن کتاب از ثمالى از حضرت ابى جعفر سلام الله عليه مروى است که خدايتعالى به پيغمبرش را وحى فرستاد فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذي اُوحِيَ اِلَيْكَ اِنَّكَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ قالَ اِنَّكَ عَلى وِلايَةِ عَلِيٍّ ع وعلى عليه السلام همان صراط مستقيم است وهم در آن کتاب از حضرت ابى جعفر صلوات الله عليه در اين قول خدايتعالى هَلْ يَسْتَوي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ مروى است که فرمود اين کس امير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليه است که امر بعدل ميفرمايد وخودش بر صراط مستقيم وراه راست است وهم در آن کتاب از جابر جعفى از حضرت ابى جعفر عليه السلام در قول خداى عز وجل وَلكِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدي بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا مروى است که فرمود اين نور على عليه السلام است ودر اين قول خدايتعالى اِنَّكَ لَتَهْدي اِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ فرمود الى ولاية على بن ابيطالب عليه السلام ونيز در آن کتاب از آن حضرت در اين قول خداى ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ عَنِ النَّعيمِ مروى است که فرمود يعنى الامن والصحة وولاية على بن ابيطالب عليه السلام يعنى نعيم عبارت از امن وصحت وولايت حضرت ولايت مرتبت صلوات الله عليه است ونيز در آن کتاب از آن حضرت مروى است که يکى روز رسول خداى

صلى الله عليه وآله بر مرکبى برنشسته بيرون شد وعلى عليه السلام نيز پياده گام سپار گشت رسول خداى با آن حضرت فرمود يا اَبَا الْحَسَنِ اِمّا اَنْ تَرْكَبَ اِذا رَكِبْتُ وَتَمْشي اِذا مَشَيْتُ وَتَجْلِسُ اِذا جَلَسْتُ اِلّا اَنْ يَكُونَ حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللهِ لا بُدَّ لَكَ مِنَ الْقِيامِ بِهِ وَما اَكْرَمَنِيَ اللهُ بِكَرامَةٍ اِلّا وَاَكْرَمَكَ بِمِثْلِها وَخَصَّنِيَ اللهُ بِالنُّبُوَّةِ وَالرِّسالَةِ وَجَعَلَكَ وَلِيّي في ذلِكَ تَقُومُ في حُدُودِهِ وَصَعْبِ اُمُورِهِ وَالَّذي بَعَثَني بِالْحَقِّ نَبِيّاً ما آمَنَ بي مَنْ اَنْكَرَكَ وَلا اَقَرَّ بي مَنْ جَحَدَكَ وَلا آمَنَ بِاللهِ مَنْ كَفَرَ بِكَ وَاِنَّ فَضْلَكَ لَمِنْ فَضْلي وَاِنَّ فَضْلي لَمِنْ فَضْلِ اللهِ يعنى اى ابو الحسن بهر حال که من باشم وتو باشى خواه سواره وپياده ونشسته جز در حدى از حدود خداى نخواهد بود وتوالبته در آن قيام بخواهى ورزيد وآنحدود را برپاى بخواهى داشت وخداوند بهر کرامتى مرا اکرم داشت ترا نيز بآن تکريم نمود ومرا به نبوت ورسالت اختصاص داد وترا در اين رتبت ولى من گردانيد تا در حدود وآن امور دشوارش قيام بورزى سوگند بآن کس که مرا براستى به پيغمبرى برگزيد هر کس منکر تو گردد با من ايمان نياورده باشد وهر کس ترا نپذيرفته نبايد بمن اقرار نياورده خواهد بود وهر کس با تو کافر گردد بخداى ايمان ندارد همانا فضل وفزونى تو از فضل وفزونى من است وفضل من از فضل خداى است واين است معنى قول پروردگار عز وجل قُلْ بِفَضْلِ اللهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ پس فضل خداوند بنبوت پيغمبر شما ورحمتش ولايت على بن ابيطالب عليه السلام است فبذلك پس باين نبوت وولايت شاد شوند يعنى شيعه شاد شوند واين شادى ونبوت وولايت بهتر است از آنچه جمع مينمايند مخالفان ايشان از اهل ومال وولد در دار دنيا وَاللهِ يا عَلِيُّ ما خُلِقْتَ اِلّا لِيُعْبَدَ رَبُّكَ وَلِتُعْرَفَ بِكَ مَعالِمُ الدّينِ وَيُصْلَحَ بِكَ دارِسُ السَّبيلِ وَلَقَدْ ضَلَّ مَنْ ضَلَّ عَنْكَ وَلَنْ يَهْتَدِيَ اِلَى اللهِ مَنْ لَمْ يَهْتَدِ اِلَيْكَ وَاِلى وِلايَتِكَ سوگند با خداى اى على آفريده نشدى مگر براى اينکه پروردگارت عبادت کرده شود يعنى وجود تو اسباب عبادت کردن پروردگار است وبتو معالم دين شناخته مى شود وراه کهنه وفرسوده اصلاح ميگردد همانا هر کس از تو گمراه شود گمراه است وهرگز بتو وبولايت تو هدايت نشود واين است معنى قول پروردگارم عز وجل وَاِنّي لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى بدرستيکه من آمرزنده ام آنکس را که از معاصى توبت نمايد وايمان بياورد وکردار شايسته نمايد پس هدايت يابد يعنى بسوى ولايت تو راه بجويد وهدايت شود وَلَقَدْ اَمَرَني رَبّي تَبارَكَ وَتَعالى اَنْ اَفْتَرِضَ مِنْ حَقِّكَ مَا افْتَرَضَ مِنْ حَقّي وَاِنَّ حَقَّكَ لَمَفْرُوضٌ عَلى مَنْ آمَنَ بي وَلَوْلاكَ لَمْ يُعْرَفْ عَدُوُّ اللهِ وَمَنْ لَمْ يَلْقَهُ بِوِلايَتِكَ لَمْ يَلْقَهُ بِشَيْءٍ همانا پروردگار من تبارک وتعالى امر فرمود که فرض وواجب گردانم حق ترا آنچه فرض وواجب است از حق من وحق هر کس که بر من ايمان بياورد واجب است واگر تو نبودى دشمنان خداى شناخته نشدند وهر کس بولايت تو خداى را ديدار نکند بهيچ چيز ديدار نخواهد کرد يعنى اگر کسى ولايت ترا نداشته باشد هيچ عمل ديگر از وى پذيرفته نخواهد شد همانا خداى عز وجل بمن نازل فرمود يا اَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ اى رسول تبليغ فرماى آنچه از پروردگارت

تو نازل شد تبلیغ بفرمائی رسالت خدای را ابلاغ کرده باشی و اگر ابلاغ نکنم آنچه مامور شده ام بآن از ولایت
لَیَحبَطَ عَمَلی هر آینه عمل من باطل خواهد شد وَمَن لَقِیَ اللهَ بِغَیرِ وِلایَتِكَ فَقَد حَبِطَ عَمَلُهُ
و هر کس خدای تعالی را بدون ولایت تو ملاقات نماید کردارش باطل است و خدا استحقاق‌ها باداد قیامت دچار تباهی
و هلاکت میشود وَمَا اَقُولُ اِلّا قَولَ رَبّی تَبارَكَ وَتَعالی وَاِنَّ الَّذی اَقُولُ لَمِنَ اللهِ اُنزِلَ فیكَ
نگویم مگر آنچه پروردگارم تبارک و تعالی فرموده و آنچه میگویم از جانب خدای است که در شان تو فرود آورده است
در تفسیر صافی نیز در آیه شریفه قُل بِفَضلِ اللهِ همین معنی اشارت است و نیز در جلد هفتم بحار الانوار از آن حضرت
در این قول خدا علاماتٍ وَبِالنَّجمِ هُم یَهتَدُونَ فرمود نجم یعنی آن ستاره فروزنده و کوکب رخشنده و علامات
هدایت و رشادت که خلق جهان بآن هدایت میشوند امیر المومنین علیه السلام است و هم در آن کتاب از جابر بن یزید
مسطورات که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام ازین کلام خدای عز و جل پرسیدم ذلِكَ بِاَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما
اَسخَطَ اللهَ وَکَرِهُوا رِضوانَهُ فَاَحبَطَ اَعمالَهُم یعنی این بسبب این شد که آن جماعت متابعت
ورزیدند آنچه را که خدای را بخشم میآورد و مکروه شمردند آنچه را که خدا را خوشنود میدارد پس اعمال ایشان
ناچیز و باطل گشت قالَ کَرِهُوا عَلِیًّا عَلَیهِ السَّلامُ وَکانَ عَلِیٌّ رِضَا اللهِ وَرِضا رَسُولِهِ اَمَرَ اللهُ بِوِلایَتِهِ یَومَ بَدرٍ
وَحُنَینٍ وَبِبَطنِ نَخلَةٍ وَیَومَ التَّروِیَةِ وَنَزَلَت فیهِ اِثنَتانِ وَعِشرُونَ آیَةً فِی الحِجَّةِ الَّتی صُدَّ فیها رَسُولُ
اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ عَنِ المَسجِدِ الحَرامِ بِالجُحفَةِ وَبِخُمٍّ امام علیه السلام میفرماید
این جماعت کراهت داشتند علی علیه السلام را و حال اینکه آن حضرت رضای خدای و رضای رسول خدا بود خداوند
امر فرمود بولایت آن حضرت در روز جنگ بدر و وقعه حنین و در بطن نخله و روز ترویه و نازل شد در شان
و ولایت آن حضرت بیست و دو آیت وافی دلالت در آنسال که رسول خدای صلی الله علیه و آله از مسجد الحرام
به جحفه که مکانی است در میان مکه و مدینه و خم یعنی غدیر خم باز داشته شد و هم در آن کتاب از حضرت ابی جعفر
علیه السلام مسطورات که رسول خدای صلی الله علیه و آله در خطبه که در غدیر قرائت نمود فرمود سوگند با خدای
سوره العصر در حق علی علیه السلام نازل شد بسم الله الرحمن الرحیم والعصر الی آخرها عبد الرحمن بن کثیر از حضرت
ابی عبد الله سلام الله علیه در قول خدای اِلَّا الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ وَتَواصَوا بِالحَقِّ
وَتَواصَوا بِالصَّبرِ که از سوره مبارکه عصر است میفرمود خداوند اهل صفوت خود را از مخلوق خود مستثنی داشته
در آنجا که میفرماید اِنَّ الاِنسانَ لَفی خُسرٍ اِلَّا الَّذینَ آمَنُوا یعنی بدرستیکه انسان یعنی نوع انسان
دچار زیانکاری و خسارت است مگر آنانکه ایمان آوردند میفرمود ایمان آوردند بولایت امیر المومنین علیه السلام
وَتَواصَوا بِالحَقِّ ذُرِّیّاتِهِم وصیت کردند بحق و راستی ذریات خود را و هر کس را که مخلف
گذاشتند بولایت آنحضرت وَتَواصَوا بِها وَصَبَرُوا عَلَیها و بولایت وصیت کردند و بر آن شکیبائی
ورزیدند و هم در جلد هفتم بحار الانوار از جابر مسطورات که در حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم

آیه شریفه لَیسَ لَكَ مِنَ الاَمرِ شَیءٌ نیست از برای تو از این امر چیزی را از بهر من تفسیر فرمای فرمود
ای جابر اِنَّ رَسُولَ اللهِ کانَ حَریصًا عَلی اَن یَکُونَ عَلِیٌّ عَلَیهِ السَّلامُ مِن بَعدِهِ عَلَی النّاسِ وَکانَ
عِندَ اللهِ خِلافُ ما اَرادَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ بدرستیکه رسول خدای حریص بر آن بود که بعد از خود بر
علی علیه السلام بر مردمان والی و امام و خلیفه باشد اما در حضرت خدای بر خلاف آنچه رسول خدای اراده داشت
بود جابر میگوید عرض کردم پس معنی این چیست قالَ نَعَم عَنی بِذلِكَ قَولَ اللهِ لِرَسُولِهِ لَیسَ لَكَ مِنَ الاَمرِ شَیءٌ
یا مُحَمَّدُ فی عَلِیٍّ یعنی در کار علی امر با تو نیست ای محمد الاَمرُ اِلَیَّ فی عَلِیٍّ وَفی غَیرِهِ در حق علی و جز او
امر من راجعست اَلَم اُنزِل اِلَیكَ یا مُحَمَّدُ فیما اَنزَلتُ مِن کِتابی اِلَیكَ آیا نازل نکرده ام بسوی تو ای محمد در آنچه نازل
کرده ام بسوی تو از قرآن خود الم اَحَسِبَ النّاسُ اَن یُترَکُوا اَن یَقُولُوا آمَنّا وَهُم لا یُفتَنُونَ الی قوله وَلَیَعلَمَنَّ
الکاذِبینَ و بقیه آیه شریفه چنین است وَلَقَد فَتَنَّا الَّذینَ مِن قَبلِهِم فَلَیَعلَمَنَّ اللهُ الَّذینَ مِن قَبلِهِم
فَلَیَعلَمَنَّ اللهُ الَّذینَ صَدَقُوا وَلَیَعلَمَنَّ الکاذِبینَ یعنی آیا پندارند
مردم که فرو گذاشته میشوند که گویند گرویدیم و ایشان آزموده نشوند و بتحقیق که آزمودیم آنان را که پیش از ایشان
بودند و خدای میداند آنان را که راست گفتند و میداند آنان را که دروغگویان هستند با جمله پیغمبر را رسول
خدای صلی الله علیه و آله امر را بپروردگار تفویض نمود و هم در آن کتاب از فضیل مروی است که گفت در
خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام بمسجد الحرام در آمدم و آن حضرت بمن تکیه داشت پس بمردمان نگران شد
و ما بر باب بنی شیبه بودیم فرمود ای فضیل هکَذا کانَ یَطُوفُونَ فِی الجاهِلِیَّةِ لا یَعرِفُونَ
حَقًّا وَلا یَدینُونَ دینًا یا فُضَیلُ اُنظُر اِلَیهِم مُکِبّینَ عَلی وُجُوهِهِم لَعَنَهُمُ اللهُ مِن خَلقٍ
مَمسُوخٍ بِهِم مُکِبّینَ عَلی وُجُوهِهِم یعنی در زمان جاهلیت اینگونه طواف میکردند و حق را نمی‌شناختند و بدینی و آئینی
متدین نبودند یعنی این مردم که اکنون که زمان اسلام است در این خانه طواف میدهند با زمان جاهلیت یکسان
باشند ای فضیل نگر بسوی ایشان که بر روی‌های خود افتاده‌اند خدا لعنت کند این جماعت را که با این شیمت هستند
پس از آن این آیه شریفه را تلاوت فرمود اَفَمَن یَمشی مُکِبًّا عَلی وَجهِهِ اَهدی اَمَّن یَمشی سَوِیًّا عَلی صِراطٍ مُستَقیمٍ
آیا کسیکه بر روی افتاده گام می‌سپارد بسعادت هدایت برخوردار تر است یا کسیکه مستوی بر صراط مستقیم راه میسپارد
یَعنی وَاللهِ عَلِیًّا یَعنی سوگند با خدای مقصود ازین کس که مستویا بر صراطی مستقیم راه میرود علی علیه السلام است
آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود فَلَمّا رَاَوهُ زُلفَةً سیئَت وُجُوهُ الَّذینَ کَفَرُوا وَقیلَ هذَا الَّذی
کُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ اَمیرَ المُؤمِنینَ و این آیه شریفه با تاویلی که در آن رفته بود کور شد با جمله فرمود ای فضیل لَم یَتَسَمَّ
بِهذَا الاِسمِ غَیرُ عَلِیٍّ عَلَیهِ السَّلامُ اِلّا مُفتَرٍ کَذّابٌ اِلی یَومِ النّاسِ هذا اَما وَاللهِ یا فُضَیلُ ما لِلّهِ عَزَّ ذِکرُهُ
حاجٌّ غَیرُکُم وَلا یُغفَرُ الذُّنُوبُ اِلّا لَکُم وَلا یُتَقَبَّلُ اِلّا مِنکُم هیچکس تا امروز این نام
یعنی امیر المومنین نشناخته و نامدار نباشد مگر اینکه افترا زند و سخت دروغگوی باشد ای فضیل سوگند با خدای

غزادنها

 غیر از شما شیعیان خدای عزّ وجلّ راحج گذارنده نباشد یعنی اگر دیگران اقامت حج نمایند در حضرت خدای پذیرفته و در شمار حج گذاران نخواهند بود و جز از بهر شما آمرزش گناهان نشود و جز از شما اعمالی پذیرفته نیاید وَاَنْتُم لاَهْلُ هٰذِهِ الْآیَةِ و بدرستی که شما شیعیان باشید اهل این آیه شریفه اِنْ تَجْتَنِبُوا کَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ وَنُدْخِلْکُمْ مُدْخَلاً کَرِیماً اگر دوری گیرید از گناهان بزرگ که شما را از آن نهی کرده اند در میآوریم شما را در آوردنی نیکو یعنی در بهشت در آوریم و آن ثوابها که وعده یافته اید برخوردار شوید در تفسیر صافی مسطور است که خدای تعالی برای مرتکب آن آتش دوزخ را قرار داده و آن بیمناک فرموده است بالجمله امام محمد باقر علیه السلام فرمود یا فُضَیْلُ اَمَا تَرْضَوْنَ اَنْ تُقِیمُوا الصَّلوٰةَ وَتُؤْتُوا الزَّکوٰةَ وَتَکُفُّوا اَلْسِنَتَکُمْ وَتَدْخُلُوا الْجَنَّةَ ای فضیل آیا خوشنود نمیشوید که نماز بپای دارید و زکوة بدهید و زبان خود را از ناشایست فروبندید و بهشت اندر شوید یعنی در ازای این امور سهل و آسان درون مانند روضهٔ رضوان شوید و از چنان مقام که دارای چنان اوصاف است برخوردار گردید پس از آن این آیه شریفه را قرائت فرمود اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ قِیلَ لَهُمْ کُفُّوا اَیْدِیَکُمْ وَاَقِیمُوا الصَّلوٰةَ وَآتُوا الزَّکوٰةَ آیا نمی بینی بآنان که با ایشان گفتند باز دارید دستهای خود را از قتال و نماز بپای دارید و زکوة ادا فرمائید و آنچه مأمور شده اید اشتغال جوئید و این در آن هنگام بود که آنمردم در مکه جای داشتند و متمنی بودند که اجازه قتال یابند در تفسیر صافی مذکور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود کُفُّوا اَیْدِیَکُمْ یعنی کُفُّوا اَلْسِنَتَکُمْ بالجمله امام محمد باقر علیه السلام فرمود اَنْتُمْ وَاللهِ اَهْلُ هٰذِهِ الْآیَةِ سوگند با خدای اهل این آیه وافی هدایه شما باشید و هم در آن کتاب از آن حضرت مرویست که این آیه شریفه باین طریق نازل شده است اِنْ اَتَّبِعُ اِلاَّ مَا یُوحیٰ اِلَیَّ فی عَلِیٍّ و هم از آن حضرت صلوات الله علیه در هفتم بحارالانوار مسطور است که رسول خدای صلی الله علیه و آله یکی روز فرمود پروردگار من مرا بنصرت خویش میاد نهاده وَاَنْ یُمِدَّنی بِالْمَلَائِکَةِ وَاَنَّهُ نَاصِرُنی بِهِمْ وَبِعَلِیٍّ اَخیٍ خَاصَّةً مِنْ بَیْنِ اَهْلی و با من وعده فرموده است که مرا بملائکه مدد فرماید و اینکه بملائکه و بعلی علیه السلام برادرم مخصوصاً از میان اهل بیتم نصرت فرماید مرا چون منافقان این سخن بشنیدند بر ایشان ناگوار و دشوار گشت که علی علیه السلام بنصرت آن حضرت اختصاص یابد و از این کار خشمناک شدند پس خدای تعالی این آیه مبارک فرو فرستاد مَنْ کَانَ یَظُنُّ اَنْ لَنْ یَنْصُرَهُ اللهُ یعنی محمداً بعلی فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ فَلْیَمْدُدْ بِسَبَبٍ اِلَی السَّمَاءِ ثُمَّ لْیَقْطَعْ فَلْیَنْظُرْ هَلْ یُذْهِبَنَّ کَیْدُهُ مَا یَغیظُ ظاهر معنی آیه شریفه این است که هر کس از دشمنان رسول خدای صلی الله علیه و آله گمان برد که یزدان تعالی پیغمبر خود را در دنیا و آخرت نصرت نمیکند پس باید برای خشم و غیظ خود بکشد رسنی بسقف خانه خویش یعنی ریسمانی از سقف خانه خود بیاویزد و در خود بندد و سر آن رسن را ببرد تا بزمین افتد و بمیرد یا رسن را در گردن افکند و خود را خفه و منقطع النفس گرداند مانند کسیکه خشم بر این

مستولی شده باشد چنین

مستولی شده باشد و چنین میکنند و بعضی گویند معنی آن است که رسنی از آسمان دنیا بیاویزد و دست در آن زده
قطع مسافت کند تا بفلک رسد و در دفع نصرت پیغمبر کوشش ورزد یعنی هرگز این کار ممکن نشود و هیچکس نتواند نصرت خدا را از پیغمبرش ببرد پس باید که با نظر تأمل بنگرد که با وجود این کلفتها آیا میبرد این فعل کید آمیز او آنچه بخشم میآورد او را از کار پیغمبر و این مثل چنان است که کسی خواهد کاری را بکند و کوششها بورزد و نتواند و بخشم و جوش اندر آید و با وی گویند خود را بحلق بیاویز یا بآسمان بر شو تا بنگری که این کار از بهر تو بانجام میرسد یا نمیرسد بالجمله حضرت باقر علیه السلام میفرمود یعنی هر کس گمان برد که رسول خدای را خداوند بعلی علیه السلام مدد نمی کند الی آخر الآیه و هم در آن کتاب از آن حضرت در این آیات مبارک مرویست وَیَقُولُونَ آمَنَّا بِاللهِ وَبِالرَّسُولِ وَاَطَعْنَا ثُمَّ یَتَوَلّیٰ فَرِیقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ وَمَا اُولٰئِکَ بِالْمُؤْمِنینَ وَاِذَا دُعُوا اِلَی اللهِ وَرَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ اِذَا فَرِیقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ وَاِنْ یَکُنْ لَهُمُ الْحَقُّ یَأْتُوا اِلَیْهِ مُذْعِنینَ اَفی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اَمِ ارْتَابُوا اَمْ یَخَافُونَ اَنْ یَحیفَ اللهُ عَلَیْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ اُولٰئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ اِنَّمَا کَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنینَ اِذَا دُعُوا اِلَی اللهِ وَرَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ اَنْ یَقُولُوا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا وَاُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ یعنی و میگویند منافقان گرویده ایم بخدا و فرستادهٔ خدا و فرمان برداری کردیم هر دو را پس بر میگردند گروهی از ایشان و امتناع مینمایند از قبول حق که حکم اوست از پس اقرار ایشان بایمان و طاعت و نیستند این گروه گروندگان مخلص و چون خوانده شوند بکتاب خدای و بحکم رسول خدای تا حکم کند پیغمبر براستی میان ایشان آن هنگام گروهی از ایشان اعراض کنندگان هستند از محکمه عدله و اگر باشد مر ایشان را حق یعنی حکم برای ایشان باشد نه بر ایشان بیایند بسوی پیغمبر در حالتی که فرمان بر و منقاد هستند یعنی اگر نگران شوند که حکم برای ایشان واقع خواهد شد با رغبت تمام بیایند و اطاعت نمایند و اگر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد بود سر برتابند و قبول آمدن نکنند پس از روی انکار میفرماید که آیا در دلهای ایشان بیماری است یعنی کفر و میل بظلم یا در شک افتادند در باب پیغمبر و از او تهمتی مشاهدت کردند که بسبب آن اعتقاد و اعتماد و وثوق در قول و فعل ایشان نمانده یا میترسند که خداوند جور نماید بر ایشان و میل نماید رسول خدای در حکومت از حق بباطل نه چنین است که رسول خدای محل تهمت باشد یا خدا و رسول خدای جور نمایند بر کسی بلکه آنگروه ستمکاران هستند جز این نیست که هست گفتار گروندگان چون خوانده شوند بکتاب خدا و پیغمبر او تا حکم کند میان ایشان در هنگام مخاصمات آنکه گویند شنیدیم قول تو را و فرمان برداریم امر ترا اگر چه حکم بر ما باشد پس آنگروه مؤمنان حقیقی که قائل این کلام هستند رستگاران باشند بالجمله حضرت باقر علیه السلام در این آیت مبارک میفرمود که نازل شد در حق مردیکه زمینی از علی علیه السلام بخرید پس از آن پشیمان شد و اصحابش او را نادم کردند و با علی علیه السلام عرض کرد مرا حاجتی در این زمین نیست علی سلام الله علیه با مرد فرمود این زمین را بخریدی و راضی شدی هم اکنون بیاید تا در حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو مخاصمه نمایم یاران آنمرد بدو گفتند این مخاصمت بحضرت رسول الله میر آنمرد بدان حضرت

عرض کرد بیا تا این مخاصمه را بسوی ابوبکر و عمر هر یک را نخواهی بریم تا در میان من و تو حکم نماید علی علیه السلام فرمود سوگند با خدای این کار نکنم لکن بحضرت رسول خدای مخاصمت بریم تا در میانه حکم فرماید و بجز این راضی نشوم پس خدای تعالی این آیات مبارکه را فرو فرستاد در تفسیر صافی از حضرت باقر صلوات الله علیه در این قول خدای تعالی مروی است وَقَالَت طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ یعنی و گفتند گروهی از یهود ایمان بیاورید یعنی بزبان اقرار کنید بآن چیزی که فرو فرستاده شده بآن چیزی که گرویده اند یعنی بقرآن در اول روز و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز بآنچه در اول روز اقرار کرده اید شاید مؤمنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده باز گردند از دین خود با لجمله حضرت باقر علیه السلام فرمود چون رسول خدای صلی الله علیه و آله بمدینه آمد و آن حضرت بجانب بیت المقدس نماز بسوی بیت الله الحرام منصرف داشت این حال بر یهود دشوار گشت و صرف قبله در نماز ظهر بود پس گفتند محمد نماز بامداد بگذاشت و بقبله ما روی داشت پس ایمان بیاورید بآنچه نازل شده است بر محمد در اول روز و کافر شوید بآخرش یعنی بقبله گاهی که رسول خدای مسجد الحرام را قبله گردانید شاید مؤمنان نیز در آینده و بقبله ما روی باز گردانند و نیز در جلد هفتم بحار الانوار و تفسیر صافی در این آیه شریفه وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا از حضرت باقر علیه السلام مروی است که میفرمود مَا يُوعَظُونَ بِهِ فِي عَلِيٍّ نازل شده است و نیز در تفسیر صافی در آیه شریفه وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ مسطور است که حضرت باقر صلوات الله علیه فرمود النُّورُ عَلِيٌّ یعنی این نور که در آیه مبارک مذکور است حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام است و دیگر در تفسیر صافی در آیه شریفه الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ مروی است که از باقرین علیهما السلام مروی و ماثور است که رسول کسی است که فرشته بروی آشکار آید و با وی تکلم نماید و نبی آنکس باشد که در خواب بنگرد و گاهی رسالت و نبوت برای یکتن جمع می شود مروی است که از حضرت باقر علیه السلام سؤال کردند که از چه روی پیغمبر صلی الله علیه و آله را امی نامیدند فرمود منسوب بمکه است و این از قول خدای ماخوذ است لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا و ام القری مکه است از این روی آن حضرت را امی خواندند و تمام این آیه شریفه اینست الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ یعنی آنانکه از روی صدق پیروی کنند فرستاده خدای را که پیغمبر نا نویسنده نا خواننده است آن پیغمبری که می یابند اسم و صفت او را نوشته شده نزد ایشان در توریة و انجیل امر میفرماید این پیغمبر گرامی ایشان را به نیکوئی که توحید است و توابع آن از دیگر اوامر و باز میدارد ایشان را از کار ناشایست که شرک و لوازم آن است

آیه وقالت طائفه

یکباره قوم را عجب فرو گرفت و چون خداوندش از بیت المقدس

آیه ولو انهم فعلوا ما یوعظون به

آیه واتبعوا النور الذی

الذین یتبعون الرسول

و حلال میگرداند برای ایشان مطعومات پاکیزه را که اهل جاهلیت بر خود حرام کرده بودند چون بحیره و سایبه و حام و حرام میسازد بر ایشان خورشهای پلید را چون مردار و خوک و خون یا اموال ناروا و رشوه و فرو می نهد یعنی تخفیف میکند بار گران ایشان را یعنی سبک میگرداند بر امت خود اوضاع شرع و تکالیف شاقه را و سبک میگرداند و بر میدارد غلها و بندهائیکه بود بر ایشان در زمان موسی علیه السلام مانند تعیین قصاص در عمد و خطا و قطع اعضای خاطئه و جز آن از عهود شاقه که یزدان متعال در ذمه ایشان نهاده بود که بآن وفا کنند مانند غلهائی که بر گردنها باشد و از میمنت و برکت وجود مبارک حضرت رسالت پناهی از گردن ایشان برگرفت پس آنانکه گرویدند باین پیغمبر امی از جماعت بنی اسرائیل و جز ایشان و تعظیم و یاری کردند او را و پیروی نمودند آن نور را که با آنحضرت فرو فرستاده شد ایشان رستگارانند و چنانکه مسطور شد در تفسیر اهل بیت علیهم السلام وارد است که مراد از این نور علی بن ابیطالب علیهم السلام است چون یهود از آن رحمت مایوس شدند مسلمانان در آن طمع بستند خدای تعالی فرمود که بهره یافتن بآن نور موقوف بمتابعت علی علیه السلام میباشد چه نور آن حضرت با نور محمدی صلی الله علیه و آله از عرش فرو فرستاده شده و در پشت آدم علیه السلام قرار یافته تا بصلب عبد المطلب رسید و نصف شد یک نیمه در صلب عبد الله و نیمه دیگر در صلب ابی طالب انتقال گرفت و از این است که رسول خدای در حق امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هَذَا قَرِينِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ قَرِينِي فِي ظَهْرِ آدَمَ وَآدَمُ فِي الْجَنَّةِ تا آخر خبر و نیز در تفسیر صافی در آیه شریفه قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ زکریا با مریم علیها السلام فرمود از کجاست ترا این روزی که میوه ایست بیرون از هنگام آن مریم گفت از جانب خداوند است بدرستیکه خدای روزی میدهد هر کس را که میخواهد بدون شمار از حضرت باقر علیه السلام مروی است إِنَّ فَاطِمَةَ ضَمِنَتْ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَمَلَ الْبَيْتِ وَالْعَجْنَ وَالْخَبْزَ وَقَمَّ الْبَيْتِ وَضَمِنَ لَهَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ خَلْفَ الْبَابِ نَقْلَ الْحَطَبِ وَأَنْ يَجِيءَ بِالطَّعَامِ فَقَالَ لَهَا يَوْمًا يَا فَاطِمَةُ هَلْ عِنْدَكِ شَيْءٌ قَالَتْ لَا وَالَّذِي عَظَّمَ حَقَّكَ مَا كَانَ عِنْدَنَا مُنْذُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ شَيْءٌ نَقْرِيكَ بِهِ قَالَ أَفَلَا أَخْبَرْتِنِي قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَانِي أَنْ أَسْأَلَكَ شَيْئًا فَقَالَ لَا تَسْأَلِي ابْنَ عَمِّكِ شَيْئًا إِنْ جَاءَكِ بِشَيْءٍ عَفْوًا وَإِلَّا فَلَا تَسْأَلِيهِ بدرستیکه فاطمه در حضرت علی علیه السلام خدمت سرای و خمیر کردن و نان پختن و خانه را بجاروب سپردن ضمانت فرموده بود و علی علیه السلام با آنحضرت خدمات بیرون از در سرای از نقل هیزم و آوردن خورش و خوردنی بر خویشتن برنهاده بود و روزی با فاطمه فرمود در خدمت تو از ماکولات چیزی وجود دارد عرض کرد سوگند با خداوند که حق ترا بر جمله آفریدگان بزرگ ساخته چیزی نزد من نیست و سه روز از این بر میگذرد که ما را چیزی بدست نیامده است که ترا بآن پذیرائی کنم فرمود چرا بامن خبر ندهی عرض کرد رسول خدای صلی الله علیه و آله مرا نهی میفرمود که از تو چیزی بخواهم و با من فرمود

از پسر عمت چیزی مخواه اگر خود پیش چیزی از بهر تو آورد واگر نه از وی سؤال مکن پیغمبر باید پس علی علیه السلام
بیرون شد و از آن پس مردی را بدید و یک دینار از وی بقرض بستد و بعد از آن با آن دینار روی براه آورد
وانوقت روز بپایان رفته بود و مقداد بن اسود را ملاقات کرد و فرمود چه چیزت در این ساعت بیرون آورد عرض
کرد زحمت جوع و گرسنگی سوگند بآن خداوند که حق ترا ای امیرالمؤمنین بزرگ گردانیده است قَالَ فَهُوَ اَخْرَجَنِي
وَقَدِ اسْتَقْرَضْتُ دِينَارًا وَسَاُوثِرُكَ بِهِ فَدَفَعَهُ اِلَيْهِ فرمود همین حاجتمندی تو باعث بیرون شدن
من بوده است همانا دیناری برای مصارف خود قرض کرده‌ام اما ترا برمی‌گزینم پس آن دینار را بمقداد بداد فَاَقْبَلَ
فَوَجَدَ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَالِسًا وَفَاطِمَةُ تُصَلِّي وَبَيْنَهُمَا شَيْءٌ مُغَطًّى
امیرالمؤمنین علیه السلام روی بسرای آورد و رسول خدای صلی الله علیه و آله را در آنجا نشسته و فاطمه سلام الله
علیها را بنماز بدید و در میان ایشان چیزی سرپوشیده بنگریست چون از نماز فارغ شد آن پوشش برگرفت
و قدحی از نان و گوشت نگران شد فرمود ای فاطمه از کجا این طعام از بهر تو رسیده بر زبان الهام نشان مبارکش
رسید و عرض کرد این از جانب خدای است همانا خدای تعالی روزی میدهد هرکس را میخواهد بدون حساب و شمار
رسول خدای با علی علیه السلام فرمود آیا ترا حدیث نکنم بمانند داستان تو و مانند داستان فاطمه عرض کرد بلی فرمای
فرمود مانند زکریاست گاهی که بر مریم در محراب یعنی در مکانیکه جای داشت و عبادت میکرد درآمد و نزد او رزق
و روزی موجود دید گفت ای مریم این رزق از کجا برای تو رسید گفت از جانب خداوند است همانا خداوند
روزی میدهد هرکس را که میخواهد بدون حساب پیغمبر باید ایشان یکماه از آن جفنه بخوردند و این همان قدحی است
که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله از آن میخورد و این قدح نزد ما میباشد و هم از حضرت باقر در تفسیر این آیه شریفه
مسطور است که مریم از زنهای روزگار جمالش بیشتر بود و نماز میگذاشت و محراب از نور جمالش روشنی میگرفت
زکریا علیه السلام بروی درآمدی و میوهٔ زمستانی را در تابستان و فاکههٔ تابستانی را در زمستان نزد او بدیدی
پس گفت این روزی از برای تو از کجاست گفت از جانب پروردگار متعالی است و نیز در تفسیر صافی در این
آیه شریفه وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ و هرکس ارادهٔ ثواب آخرت
نماید از مثوبات اخرویه بدو میدهیم و زود باشد که پاداش دهیم سپاس گذارندگان را که شکر نعمت خدای را
بجای آورده و چیزی او را از جهاد فی سبیل الله باز نداشته مسطور است که از حضرت باقر علیه السلام مرویست
که علی علیه السلام را در وقعه احد شصت زخم برسید و رسول خدای صلی الله علیه و آله با ام سلیم و ام عطیه فرمان
کرد که بمداوای آنحضرت پردازد عرض کردند ما هر جراحتی را معالجه کنیم مکانی دیگر شکافته و مجروح میشود و سخت
بروی بیمناک هستیم و رسول خدای صلی الله علیه و آله و مسلمانان بعیادت امیرالمؤمنین علیه السلام درآمدند و آن
حضرت بتمامت مجروح و قرحهٔ واحده بود و پیغمبر همی با دست مبارک آن حضرت را مسح میفرمود و می‌گفت
اِنَّ رَجُلًا لَقِيَ هٰذَا فِي اللّٰهِ فَقَدْ اَبْلٰى وَاَعْذَرَ مردی که در راه جهاد اینگونه سختی ملاقات کند در راه

فرموده همانا در میدان فرسایش آزمایش یافته و از عرصهٔ امتحان ممتحن بیرون شده و معذور گردیده است و قرحه را
که رسول خدا مسح میفرمود التیام گرفت و علی علیه السلام فرمود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اِذْ لَمْ اَفِرَّ وَلَمْ اُوَلِّ الدُّبُرَ
سپاس خداوندرا که هیچوقت از میدان پیکار و جهاد در راه خداوند داد ار فرار نکردم و در محاربت مشرکین
و معاونت دین پشت بر جنگ ننمودم لاجرم خداوند آنحضرت را در دو موضع از قرآن مشکور داشت یکی در آیه
وَسَيَجْزِي اللّٰهُ الشَّاكِرِينَ و دیگر در آیه مذکوره وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ چنانکه در تفسیر صافی در این آیه
وافی هدایه وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلٰى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللّٰهُ الشَّاكِرِينَ و هرکس
بکفر و شقاق خود باز گردد خدای را زیانی نرسد بلکه ضرر بخویشتن رساند و زود باشد که خدای شاکرین را
مانند امیرالمؤمنین علیه السلام و آنان را که بر طریقت وی رفته اند پاداش نیکو فرماید از حضرت باقر علیه السلام
مرویست كَانَ النَّاسُ اَهْلَ رِدَّةٍ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اِلَّا ثَلٰثَةً
بعد از رسول خدای مردمان مرتد شدند مگر سه تن عرض کردند این سه کس کیست فرمود مقداد و ابوذر
و سلمان فارسی و از آن پس مردمی را بازنمودند و فرمود این جماعت هستند که دَارَتْ عَلَيْهِمُ الرَّحَا وَاَبَوْا
اَنْ يُبَايِعُوا حَتّٰى جَاؤُا بِاَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مُكْرَهًا فَبَايَعَ آسیاب دین و فلک آئین بر ایشان
همی بگشت و اباء و امتناع ورزیده که با دیگران بیعت نمایند تا گاهی امیرالمؤمنین علیه السلام با تمام کراهت خاطر
بیاوردند و بیعت ساختند و این است معنی قول خدای تعالی وَمَا مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله الآیه در کتاب احتجاج
در خطبهٔ غدیر است اَلَا وَاِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الْمَوْصُوفُ بِالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ
وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ همانا علی علیه السلام است که موصوف بصبر و شکر است و بعد از آن حضرت فرزندان من که
از صلب مبارک او هستند موصوف باین دو صفت بزرگ میباشند یعنی حقیقت معنی صبر و شکر در وجود
مبارک آن حضرت و فرزندان اوست و دیگر در تفسیر صافی در آیه شریفه قُلْ كَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ
بَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ بگو کافی است که خدای در میان من و شما گواه باشد و آنکس که
نزد اوست علم قرآن مجید مرویست که حضرت باقر فرمود اِيَّانَا عَنٰى وَعَلِيٌّ اَوَّلُنَا وَاَفْضَلُنَا وَ
خَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ مقصود از آنکس که میفرماید علم کتاب نزد اوست ماییم و علی علیه السلام اول ما
و افضل ما و بهتر ما میباشد بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی آنحضرت بعد از آن حضرت بر همه کس افضل است و بهتر است
در احتجاج مرویست که مردی از علی علیه السلام از برترین مناقب آن حضرت پرسش کرد علی علیه السلام این آیه
مذکوره را قرائت فرمود و بدیهی است هرکس بحقایق علم قرآن آگاه باشد دارای جملهٔ مناقب و مآثر و مفاخر
و مدارج و مراتب و اوصاف و اخلاق کریمهٔ جمیلهٔ شریفهٔ عظیمه خواهد بود و فرمود اِيَّانَا عَنٰى بِمَنْ
عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ چنانکه مرویست که از رسول خدای صلی الله علیه و آله از معنی این آیه پرسیدند فرمود
ذَاكَ اَخِي عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ دارای علم کتاب برادرم علی بن ابیطالب است و نیز مرویست

که در حضرت باقر صلوات الله علیه بعرض رسانیدند که اینک عبدالله بن سلام است که گمان میکند مقصود از این
آیه شریفه اوست فرمود دروغ میگوید وی علی بن ابیطالب علیه السلام است و هم از آن حضرت مروی است
که فرمود این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است اِنَّهُ عالِمُ هٰذِهِ الاُمَّةِ بَعْدَ النَّبِیِّ صَلَّى الله
علیه وآله بعد از پیغمبر عالم این امت علی علیه السلام است و دیگر در صافی در تفسیر آیه شریفه اُولٰئِكَ
یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَهُمْ لَها سابِقُونَ آن گروه که باین صفات موصوف هستند میشتابند
در نیکوئیها یعنی با رغبت تمام در طاعات و عبادات و مبرات اقدام مینمایند و در انجام این امور بر دیگران
سبقت میگیرند از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود هُوَ عَلِیُّ بْنُ اَبِی طالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ
لَمْ یَسْبِقْهُ اَحَدٌ وی علی بن ابیطالب صلوات الله علیه است هیچکس بر وی سبقت نگرفته است
و نیز در صافی در آیه شریفه یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلىٰ یَدَیْهِ یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ
سَبِیلاً و یاد کن روزی را که از فرط حسرت و ندامت و غرامت بخاید ستمکار تبه روزگار بر دستهای
خود یعنی دستهای خود را بدندان بگزد و میگوید کاشکی فرا میگرفتم با پیغمبر خدای راهی را که وی فرا گرفته
که راه نجات است از حضرت باقر علیه السلام در مع الرسول سبیلا مروی است که عَلِیّاً وَلِیّاً یعنی
کاش میگرفتم با رسول خدای علی را ولی خود و نیز در صافی در آیه شریفه فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً وَکانَ
رَبُّكَ قَدِیراً یعنی خلق کرد آدمی را از آب منی پس بگردانید او را خداوند نژاد و پیوند یعنی ایشان — آیه فجعله نسبا
بر دو قسم فرمود ذکور که نسب ایشان بدیشان بود چنانکه فلان بن فلان و اناث که مصاهرت و دامادی
با ایشان وجود گیرد از حضرت باقر از امیرالمؤمنین علیهما السلام مروی است که فرمود اَلا وَاِنِّی مَخْصُوصٌ
فِی الْقُرْآنِ بِاَسْماءٍ احْذَرُوا اَنْ تَغْلِبُوا عَلَیْها فَتَضِلُّوا فِی دِینِكُمْ اَنَا الصِّهْرُ یَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ
وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً دانسته باشید که من در قرآن
بچندین اسم اختصاص دارم بپرهیزید که بر آن غلبه جوئید پس در دین خود گمراه شوید منم صهر یعنی آن صهر
که در آیه شریفه مذکور است از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مسطور است که نسب آن است که نکاح آن
حرام باشد و صهر آنکه مناکحه با آن حلال باشد مانند دختران عم و عمه و از سدی که یکی از مفسران و مشاهیر
اهل سنت است روایت است که این آیه در شأن پیغمبر و علی بن ابیطالب و مناسبت بر تزویج فاطمه و علی — ایه اخرجنا لهم دابه
و دامادی آنحضرت بحضرت پیغمبر صلوات الله علیهم نازل شده است و نیز در صافی در آیه شریفه وَاِذا
وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ اَخْرَجْنا لَهُمْ دابَّةً مِنَ الْاَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ اَنَّ النّاسَ کانُوا بِآیاتِنا لا
یُوقِنُونَ و چون واقع شود وعده عذاب بر ایشان بیرون آوریم برای ایشان جنبنده از زمین که سخن کند
با ایشان بزبان عربی فصیح آنکه مردمانی بودند که بسخنان ما از وعد و وعید یا حشر و نشر تیقن نمی شدند
از حضرت باقر مروی است که امیرالمؤمنین علیهما السلام فرمود وَلَقَدْ اُعْطِیتُ السِّتَّ عِلْمَ الْمَنایا

اَلْبَلایا وَفَصْلَ الْخِطابِ وَاِنِّی لَصاحِبُ الْکَرّاتِ وَدَوْلَةِ الدُّوَلِ وَاِنِّی لَصاحِبُ الْعَصا
وَالْمِیسَمِ وَالدّابَّةُ الَّتِی تُکَلِّمُ النّاسَ شش چیز بمن عطا شده است دانستن منایا و بلایا یعنی مردن
و وصول بلیت و فصل خطاب و منم صاحب کرات یعنی صاحب رجعات که مکرر بدنیا عود میکنم و در جنگها حملهای پیاپی
مینمایم و منم صاحب عصا و میسم و آن دابه که با مردمان تکلم مینماید در جلد نهم بحارالانوار در تفسیر این حدیث شریف میفرماید
و دیگر در تفسیر صافی در آیه شریفه وَاَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَباطِنَةً یعنی و فراخ ساخت
و تمام گردانید بر شما نعمتهای خود را که آشکار است یعنی از هر چه انگارش ممکن نیست از خلق و احیاء و اقدار
شما و خلق شهوات در شما و غیر از آن از انواع نعم هویدا و نعمتی که پنهان است مراد نعم محسوسه و غیر محسوسه است
از حضرت باقر علیه السلام مروی است اَمَّا النِّعْمَةُ الظّاهِرَةُ فَالنَّبِیُّ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَما جاءَ
بِهِ مِنْ مَعْرِفَةِ اللهِ وَتَوْحِیدِهِ وَاَمَّا النِّعْمَةُ الْباطِنَةُ فَوِلایَتُنا اَهْلَ الْبَیْتِ وَ
عَقْدُ مَوَدَّتِنا یعنی نعمت ظاهره پیغمبر است و آنچه از حضرت خدای آورده مانند معرفت
و توحید خداوند و اما نعمت باطنه دوستی ما اهل البیت و بستن اعتقاد بما در دل است در صافی و امالی
از حضرت باقر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام فرمود قُلْ ما
اَوَّلُ نِعْمَةٍ اَبْلاكَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاَنْعَمَ عَلَیْكَ بِها قالَ اَنْ خَلَقَنِی جَلَّ ثَناؤُهُ وَلَمْ اَكُ
شَیْئاً مَذْکُوراً بازگوی اول نعمتی که خدای عز و جل ترا بآن آزمایش و متنعم ساخت چیست عرض کرد
اول نعمت این است که مرا از کتم عدم بعرصه وجود آورد با اینکه موجود نبودم فرمود براستی سخن کردی
نعمت دوم چیست قالَ اَحْسَنَ بِی اِذْ خَلَقَنِی فَجَعَلَنِی حَیّاً لا مَواتاً عرض کرد این است که
با من احسان ورزید چون مرا بیافرید پس مرا زنده بداشت نه مرده یعنی ممکن بود چون مرا بعالم وجود
در آورد مرده باشم نه زنده چه مرده نیز از موجود است فرمود راست گفتی فَمَا الثّالِثَةُ قالَ اَنْ اَنْشَأَنِی وَلَهُ
الْحَمْدُ فِی اَحْسَنِ صُورَةٍ نعمت سوم این است که در بهترین صورت و مساوی ترین ترکیب ایجاد فرمود یعنی — وَاَعْدَلِ تَرْکِیبٍ
بیشایست بصورت دیگر آفریدگان که مانند صورت و ترکیب آدمی که احسن صور و اعدل ترکیبات است
و خود در حسن و تعدیل آن میفرماید تبارک الله احسن الخالقین در آورد رسول خدای فرمود براستی
سخن بپاراستی نعمت چهارم چیست عرض کرد اَنْ جَعَلَنِی مُتَفَکِّراً راغِباً لا ساهِیاً نعمت چهارم
این است که خداوند مرا بفکر و در بین و مراعات هر گونه کار و کردار امتیاز داد نه ساهی یعنی ممکن بود
مرا صاحب این صفت گرامی نگرداند و برخلاف آن فرماید فرموده است گفتی نعمت پنجم چیست عرض کرد
اَنْ جَعَلَ لِی شَواعِرَ اُدْرِكُ ما ابْتَغَیْتُ بِها وَجَعَلَ لِی سِراجاً مُنِیراً پنجمین نعمت
این است که برای من شاعری قرار داد تا بدستیاری نور شعور بر آنچه را که در طلب آن هستم دریابم و این
فروغ شواعر را برای من چراغی نوربخش گردانید یعنی میشایست که باین صفت ممتاز سرافراز نگرداند

۳۰۲ چنانکه بسیار را بهره نیست پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود مصداقت گفتی نعمت ششم چیست علی علیه السلام
عرض کرد اَنْ هَدانِی اللهُ لِدینِهِ وَلَمْ یُضِلَّنی عَنْ سَبیلِه ششم نعمت این است
که خداوند تعالی مرا بدین مبین خود که دلیل سعادت هر دو جهان است هدایت فرمود و از راه راست و مستقیم
خود گمراهم نساخت چنانکه بسیاری این سعادت نیافتند فرمود راست گفتی فَمَا السّابِعَةُ نعمت هفتم
کدام است عرض کرد اَنْ جَعَلَ لی مَرَدّاً فی حَیوةٍ لا انْقِطاعَ لَها هفتمین نعمت این است که مرا
بروح انسانی و حیات جاودانی آنسرای که هرگز انقطاع نیابد برخوردار و بنعمت آن جهان ابدی کامکار
ساخت یعنی بسی موجودات هستند که در این سرای بهره ور میشوند اما بدولت ادراک سرای سرمدی مشرف
نشوند و بآن درجات سامیه که معیارش را جز خداوند تعالی نداند نائل نگردند فرمود براستی گفتی
هشتم نعمت کدام است عرض کرد اَنْ جَعَلَنی مَلِکاً مالِکاً لا مَمْلُوکاً نعمت هشتم این است که مرا سلطان
و ملک و مالک گردانید نه محکوم و مملوک دیگران فرمود راست گفتی نعمت نهم چیست عرض کرد اَنْ سَخَّرَ
لی سَماءَهُ وَاَرْضَهُ وَما فیهِما مِنْ خَلْقِهِ نهمین نعمت این است که آسمان باین عظمت و رفعت و زمین
باین پهناوری و شخونت را با آن آفریدگانش که در میان این دو میباشد مسخر و محکوم من ساخت و از این
کلام مبارک دو معنی را استفاد توان شمرد نخست اینکه خدایتعالی نوع شریف انسانی را بر تمام انواع
و اجناس برتری و فزونی داد و دست تصرف و احاطت او را بر آن جمله نیرومند ساخت و افاضات
آسمانی و فواید ارضی را برای آرامش و آسایش و تربیت و تکمیل آن هیکل مقرر داشت چنانکه محسوس و مشهود است
و گفته اند

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

یا اینکه مقصود خود امیرالمومنین علیه السلام است که حکمران کارخانه موجودات و ولی خداوند
ارضین و سماوات است و برادر رسول مختار و پدر ائمهٔ اطهار است و تمام موجودات برحسب طبیعت
محکوم و مسخر امر و نهی آنحضرت هستند هرچند در عالم ظاهر هم خودشان بر آن واقف نباشند رسول خدای
صلی الله علیه وآله فرمود راست گفتی نعمت دهمین چیست عرض کرد اَنْ جَعَلَنا سُبْحانَهُ ذُکْراناً اَوْ اَماً
عَلی حَلائِلِنا لا اِناثاً دهمین نعمت حضرت واهب العطایا این است که ما را مذکر ساخت
و بر زنان خود که بر ما حلال میباشند توام و فرمان روا گردانید و ما را زن نیافرید فرمود راست گفتی
فَما بَعْدَها بعد از این جمله چیست عرض کرد کَثُرَتْ نِعَمُ اللهِ یا نَبِیَّ اللهِ فَطابَتْ وَاِنْ تَعُدُّوا
نِعْمَةَ اللهِ لا تُحْصُوها نعمتهای خدای ای پیغمبر بسیار و خوب و خوش است
و اگر بشمارید نعمتهای خدای متعال را احصای آنرا نتوانید نمود رسول خدای صلی الله علیه وآله
تبسم نمود و فرمود لِیَهْنِئْکَ الْحِکْمَةُ لِیَهْنِئْکَ الْعِلْمُ یا اَبَا الْحَسَنِ فَاَنْتَ وارِثُ عِلْمی وَالْمُبَیِّنُ

۳۰۳ لِاُمَّتی ما اخْتَلَفَتْ فیهِ مِنْ بَعْدی ای ابوالحسن حکمت و علم بر تو گوارا باد تو ئی وارث علم من و
بیان کنندهٔ برای امت من در آنچه بعد از من ایشان را در آن اختلاف بخواهد افتاد الحدیث و هم
در صافی در آیه شریفه وَاتَّبِعْ سَبیلَ مَنْ اَنابَ اِلَیَّ متابعت کن راه آنکس را که بتوحید
و اخلاص در عمل بمن بازگشت و انابت جوید از حضرت باقر علیه السلام مروی است که میفرمود اِتَّبِعْ
سَبیلَ مُحَمَّدٍ یعنی متابعت کن سبیل و طریق محمد صلی الله علیه وآله را و دیگر در تفسیر صافی در آیه
شریفه تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً وَمِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ یعنی دور میشود
پهلوهای ایشان از خواب گاههاشان میخوانند پروردگار خود را بجهت ترس از خشم و غضب و بواسطه امید در رحمت
و از آنچه روزی دادیم ایشان را در وجوه خیر انفاق مینمایند از حضرت باقر علیه السلام مروی است
که فرمود لَعَلَّکَ تَری اَنَّ الْقَوْمَ لَمْ یَکُونُوا یَنامُونَ لابُدَّ لِهذَا الْبَدَنِ اَنْ تُریحَهُ حَتّی تَخْرُجَ
نَفْسُهُ فَاِذا خَرَجَ النَّفَسُ اسْتَراحَ الْبَدَنُ وَرَجَعَ الرُّوحُ قُوَّةً عَلَی الْعَمَلِ
شاید کمان میکنی که آنقوم هیچ نمی خوابیدند برای این بدن ناچار است که راحت و همی آنرا تا روحش بیرون شود
و چون نفس بیرون شد بدن آسایش گیرد آنگاه روح را قوتی بر عمل پدید گردد یعنی چون روح در بدن بخیره
بماند ناچار محرک بدن است و بدن خسته و ملول و روح نیز که شاهباز عوالم روحانیه میباشد در این تنگ
قفس عنصری رنجور و کلیل گردد و چون هنگام خواب یک اندازه از بدن مفارقت جوید هم بدن راحت شود
هم روح در عالم ملکوت و فضا گاه عوالم قدس گردش و تفرج کرده خوش و خوب باز گردیده در اعمال
خود قوتی دیگر و حالی دیگر یابد میفرماید این آیه شریفه در حق امیرالمومنین علیه السلام و اتباع آن حضرت
از شیعیان ما وارد شده است که در اول شب میخوابیدند و چون دو ثلث یا آنچه خدای میخواست می خفتند
فَزِعُوا اِلی رَبِّهِمْ راغِبینَ مُرْهِبینَ طامِعینَ فیما عِنْدَهُ فَذَکَرَ اللهُ فی کِتابِهِ فَاَخْبَرَکُمْ
بِما اَعْطاهُمْ اَنَّهُ اَسْکَنَهُمْ فی جِوارِهِ وَاَدْخَلَهُمْ جَنَّتَهُ وَآمَنَهُمْ خَوْفَهُمْ وَاَذْهَبَ رُعْبَهُمْ
بپروردگار خود فزع میبرند گاهی که برحمت او راغب و از غضب او ترسان و در مثوبات و ذخائر حسنه که
در حضرت پروردگار است طمع کار هستند پس خداوند در کتاب خود یاد فرموده و شما را بآنچه بایشان عطا کرده
و ایشان را در جوار رحمت خود ساکن و در بهشت جاوید داخل گردانیده و بیم و دهشت ایشان را برگرفته
و رعب و ترس ایشان را برده خبر داده است یعنی در آیه شریفه فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما اُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اَعْیُنٍ
جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ که بعد از آیه مذکوره است مذکور فرموده است و نیز در صافی در آیه
مِنَ الْمُؤْمِنینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ
یَنْتَظِرُ وَما بَدَّلُوا تَبْدیلاً از گرویدگان مردانی هستند که راست گفتند آنچه را که با خدای پیمان بر نهادند بر آن چیز
که ثبات بر قتال و مقاتله در رضای ایزد متعال است پس بعضی از ایشان کسی است که وفا کردند نذر خود را

۳۰۴ وجنگ بداد تا شهید شد وبعضی دیگر از ایشان کسی است که انتظار شهادت میکشد وپیمان خویش را دیگرگون نساختند از حضرت باقر علیه السلام در قول خدای رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ مروی است که فرمود وَلَا يَفِرُّوا اَبَدًا هرگز از میدان جهاد وشهادت وپهنهٔ کارزار فرار نکردند پس از ایشان کسانی هستند که وفای بعهد ونذر نمود وبشهادت رسید چون حمزه وجعفر بن ابی طالب واز ایشان کسی است که منتظر شهادت میباشد یعنی علی علیه السلام چنانکه در ذیل حدیثی که از آن حضرت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ودر ضمن حکایتی که امیرالمؤمنین علیه السلام را با مردی یهود روی داده فرمود من وعمم حمزه وبرادرم جعفر وپسر عمم عبیده با خدای ورسول خدای عهد بستیم واصحاب من بر من پیشی گرفتند یعنی شهید شدند ومن از پس ایشان باقی ماندم برای آنچه خدای خواسته بود لاجرم خدای تعالی در حق ما نازل فرمود رِجَالٌ صَدَقُوا الآیه واز طرق عامه این خبر مذکور مسطورات ونوشته اند امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود وَاَنَا وَاللهِ الْمُنْتَظِرُ سوگند با خدای منم که منتظر شهادتم ودر خلاصة المنهج مسطور است که جمهور مفسران واصحاب اخبار بر آن رفته اند که این آیه شریفه در حق امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است وآن حضرت همواره منتظر شهادت می بود وهر وقت تنگدل میشد میفرمود چه چیز باز میدارد بدبخت ترین امت را که این لحیه را بخون سر من خضاب نمیکند تا کار بجای که عبدالرحمن بن ملجم علیه اللعنة والعذاب اورا شهید ساخت مروی است که چون عبیده را در بدر وحمزه را در احد وجعفر را در موته شهید ساختند رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود بار خدایا مرا تنها بگذاشتی بشهادت عبیده در بدر وحمزه در احد وشهادت جعفر در موته خداوندا این علی بن ابی طالب است پس مرا تنها مگذار وپیش از وفات من اورا از جهان بیرون مبر بدرستیکه تو بهترین وارثانی پس اورا ولی عهد وخلیفه ووصی من بگردان وهم در صافی مسطور است که حضرت باقر علیه السلام در قول خدای تعالی وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ التّیه باراست گویان باشید میفرمود كُونُوا مَعَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با علی بن ابیطالب وآل محمد صلی الله علیه وآله باشید خداوند تعالی میفرماید مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَهُوَ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اللهُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا ودیگر در صافی در آیه شریفه اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَاِنْ مِنْ اُمَّةٍ اِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ بدرستیکه ما فرستادیم ترا بدین حق که اسلام است در حالتی که مژده دهندهٔ بحق وبیم کنندهٔ از عذاب وعقوبت ونبود هیچ از امم سابقه مگر آنکه گذشت در میان ایشان پیغمبری بیم کننده از حضرت باقر علیه السلام مرویست فرمود لَمْ يَمُتْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِلَّا وَلَهُ بَعِيثٌ نَذِيرٌ قَالَ فَاِنْ قِيلَ لَا فَقَدْ ضَيَّعَ رَسُولُ اللهِ فِي اَصْلَابِ الرِّجَالِ مِنْ اُمَّتِهِ قِيلَ وَمَا يَكْفِيهِمُ

واز این پس این حدیث مفصلا مذکور میشود

۳۰۵ الْقُرْآنُ قَالَ بَلَى اِنْ وَجَدُوا فِيهِ مُفَسِّرًا قِيلَ وَمَا فَسَّرَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ بَلَى قَدْ فَسَّرَهُ لِرَجُلٍ وَاحِدٍ وَفَسَّرَ لِلْاُمَّةِ شَاْنَ ذَلِكَ الرَّجُلِ وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ یعنی محمد صلی الله علیه وآله وفات ننمود جز اینکه برای او مبعوثی یعنی وصی ونذیری شخص بود اگر گویند اورا جز این نبود وکسی را وصی ونذیر قرار نداد پس آنچنان که هنوز بدنیا نیامده وبعد از این میآیند ضایع ومتحیر گذاشته عرض کردند قرآن ایشان را کافی نبود فرمود کافی بود در صورتیکه مفسری برای قرآن بازیابند عرض کردند رسول خدای قرآن را تفسیر نکرد فرمود آری برای یک مرد به تنهائی تفسیر فرمود وشأن ومقام آن مرد را نیز برای امت تفسیر نمود وآن مرد علی بن ابیطالب علیه السلام است راقم حروف گوید در این آیه شریفه که خدای در حق رسول خدای میفرماید ترا بشیر ونذیر فرستادیم ودر حق امم سالفه میفرماید هیچ امتی نبود مگر اینکه در ایشان پیغمبری نذیر بود وبشارت بحضرت خاتم الانبیا اختصاص یافته نکتهٔ لطیف وشریف است وامت آن حضرت را مفاخرتها ومباهاتها وامیدواریهاست ونیز بر مراتب تکمیل ودرجات عالیه وکمال استعداد ایشان دلیل است ودیگر در صافی در آیه شریفه قُلْ هُوَ نَبَاٌ عَظِيمٌ اَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ بگوای محمد امت خودرا که آنچه مذکور شد خبری بزرگ وامری عظیم است شما از فرط جهل وغفلت از آن روی گردانندگان وتکذیب کنندگان هستید از حضرت باقر علیه السلام مسطورات که فرمود هُوَ وَاللهِ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع سوگند با خدای مراد از نبأ عظیم وامر بزرگ امیرالمؤمنین علیه السلام است ونیز در صافی در آیه ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بیان کرد خدایتعالی مثلی را برای مشرکان وموحدان اما برای مشرکان مثل زد که مردی را که در وی شریکان باشند یعنی بندهٔ را که مولای متعدد داشته باشد که بسبب بدخوئی باهم مخالفت کننده باشند وباهم در شرکت آن بنده فساد زنند وهر شریکی اورا کاری بفرماید وهنوز آن کار را بانجام نیاورده شریکی دیگر کاری باو رجوع کند واو هیچکدام از آن اوامر را بانمام نتواند رسانید وباین واسطه شرکا از وی خوشنود نباشند اما از برای موحدان میفرماید که مردی را که وارسته باشد از شریکان وخالص باشد برای مردی یعنی بندهٔ که مخصوص یک مولی باشد واورا وامر او خوشنود تواند داشت آیا مساوی باشند این دو بنده از روی شباهت در صنعت یعنی البته مانند یکدیگر نباشند پس حالت جماعت مشرکین که بخدایان متعدد قائل هستند همین صورت را دارد وهمه ستایش مر خدای راست باین مثل بلکه بیشتر ایشان حقیقت این را نمیدانند از حضرت باقر علیه السلام مرویست اَلرَّجُلُ السَّلَمُ لِلرَّجُلِ حَقًّا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَشِيعَتُهُ یعنی آن مرد که تسلیم کرد بآن مرد یعنی رسول خدای صلی الله علیه وآله علی وشیعیان آن حضرت است یا اینکه آن مرد که خالص است در عبودیت مالک خود وخدمت او مشوب

آیه نبأ عظیم

آیه رجلا سلما

بخدمت وکری نیست امیر المومنین وشیعیان او هستند در خلاصة المنهج از امیر المومنین علیه السلام مروی است
که فرمود انا ذلك الرجل السلم لرسول الله صلی الله علیه و آله من آنم که بخلوص تمام بخدمتکاری حضرت رسالت
اقدام مینیم و دیگر در صافی در آیه شریفه فکیف اذا توفتهم الملائکة یضربون وجوههم وادبارهم
ذلك بانهم اتبعوا ما اسخط الله وکرهوا رضوانه فاحبط اعمالهم میفرماید
پس چگونه باشد حال ایشان چون قبض ارواح ایشان را فرشتگان نمایند بر روبهای ایشان گرزهای آتشین بزنند
تا چرا از حق گردیدند و بر پشتهای ایشان زنند تا چرا پشت بر اهل حق کردند این قبض ارواح باین صفت بعلت آن است
که ایشان متابعت کردند آن چیزی را که بغضب آورد خدا را و بسبب اینکه کراهت داشتند و نخواستند خوشنودی
خدای را مانند اظهار صفات حضرت رسالت پناه و اقرار بدو و اطاعت آن حضرت و محبت اهل بیت آن حضرت
پس باطل کرد خدای باین واسطه نافرمانی و عدم ایمان اعمال ایشان را از نماز و صدقه و جز آن از حضرت باقر
علیه السلام مروی است که فرمود کرهوا علیا امر الله بولایته یوم بدر و یوم حنین و ببطن
نخلة و یوم الترویة و یوم عرفة نزلت فیه خمس عشرة آیة فی الحجة التی صد
فیها رسول الله عن المسجد الحرام و بالجحفة و بخم یعنی مقصود معنی و مراد از اینکه خدای فرمود کراهت داشتند
رضوان خدای و خوشنودی او را این است که از ولایت علی علیه السلام که خدای تعالی در آن ایام و مواضع
مذکوره و در پانزده آیتی که در سال حجة الوداع بر رسول خدا نازل فرمود تصریح شده است کراهت داشتند
پس معنی رضوان یزدان ولایت شاه مردان صلوات الله و سلامه علیه است و دیگر در تفسیر صافی در آیه شریفه
فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین واگر هم پشت شوید بر آزردن دل مقدس حضرت
رسالت او را باکی نیست چه خداوند یار و مددکار پیغمبر است و جبرئیل نیز یار و مددکار اوست و مردی که صالح
جمیع مومنان و برگزیده اهل ایمان و پیشوای متقیان یعنی امیر المومنین علی علیه السلام نیز یاری دهنده
اوست از حضرت باقر علیه السلام مروی است که صالح المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام است در خلاصة المنهج
مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله دو نوبت منزلت و مقام امیر المومنین صلوات الله علیه را
بر اصحاب شناسا گردانید یکی در آن زمان که فرمود هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست و نوبتی دیگر
که آیه شریفه صالح المومنین نازل شد دست امیر المومنین را گرفت و فرمود ای مومنان این مرد صالح مومنانست
و بهترین ایشان و دیگر در صافی در آیه شریفه افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا
علی صراط مستقیم قل هو الذی انشاکم و جعل لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ما
تشکرون قل هو الذی ذراکم فی الارض والیه تحشرون و یقولون متی هذا الوعد
ان کنتم صادقین قل انما العلم عند الله و انما انا نذیر مبین فلما راوه زلفة سیئت وجوه
الذین کفروا و قیل هذا الذی کنتم به تدعون ایاکسیکه میرود

آیه کرهوا رضوانه

آیه هو مولاه

آیه افمن یمشی

درحالیکه بروی فرو افتاده یعنی نگونسار میرود و باین واسطه اطراف خود را نمیتواند بنگرد راه یافته تر است
و بمطلوب رساننده تر یا آن کسیکه براه راست که رساننده اوست بمقصد و مقصود اگر جاهلت کافران
جواب ندهند و نگویند که ناصر خداوندست بگوای محمد با ایشان آن ناصر و رازق آنکس میباشد که بقدرت کامله
شما را بیافرید و از عدم بوجود آورد و پیدا کرد برای شما شنوائی را تا سخنان بشنوید و بآن پند گیرید و دیدها را
تا دلایل قدرت و بدایع فطرت را مشاهدت نمائید و دلها را تا در معانی کلمات الهی تامل و تفکر فرمائید و از آن
عبرت گیرید و با وجود این اندک شکرگذاری کنند این نعمتها را بگوای محمد ناصر و رزاق شما است آنکس که بگذارد
شما را در زمین و هر یکی را منزل و کاری معین فرموده تا اطاعت او نمائید و بسوی او نه غیر از او باز گردیده
خواهید شد و جزای کردار خواهید یافت و میگویند مشرکان با پیغمبر و یاران او از روی استهزا کی باشد وعده این خسف
و ارسال عاصف یا وعده حشر و یافتن جزای در قیامت اگر راست گوی هستید بگوای محمد در جواب ایشان
که جز این نیست که دانستن زمان عذاب در دنیا یا علم بزمان قیامت نزد خداوندست و جز خداوند بر آن
دانا نیست و جز این نیست که من بیم کننده ام آشکارا اما بر آن زمان دانا نیستم پس آن هنگام که منکرند وعده را
که با ایشان نزدیک باشد و مشهود ایشان گردد زشت گردانیده شود روبهای آنانکه کافر شده اند و گفته شود
بوحدانیت خدای و گفته میشود یعنی مومنان با ایشان گویند که این همان است که بودید در طلب آن بودید
و بوقوعش شتاب داشتید از حضرت باقر علیه السلام مروی است القلوب اربعة قلب فیه نفاق
و ایمان و قلب منکوس و قلب مطبوع و قلب ازهر انور قال فاما المطبوع فقلب
المنافق و اما الازهر فقلب المؤمن اذا اعطاه الله عز و جل و در روایتی دیگر فرمود اذا اعطاه
الله عز و جل شکر و ان ابتلاه صبر و اما المنکوس فقلب المشرک ثم قرء هذه الایة و ذکر الرابع
یعنی دلها بر چهار قسم است قلبی است که در آن نفاق و ایمان است و قلبی است که منکوس است و قلبی است
که مطبوع است و قلبی است که اظهر انور است اما مطبوع که مهر جهل و ظلمت بر آن برنهاده اند قلب منافق است
اما قلب روشن و نورانی قلب مومن است که هر وقت خداوند او را چیزی عطا کند شاکر است و هر وقت مبتلایش
فرماید صابر است و اما قلب منکوس سرنگون دل مشرک است پس از آن این آیه شریفه مسطوره را قرائت کرده
چهارمین را یاد فرمود و در صافی و کافی از حضرت باقر صلوات الله علیه مروی است که فرمود هذه نزلت
فی امیر المؤمنین علیه السلام و اصحابه الذین عملوا ما عملوا یرون امیر المؤمنین فی اغبط
الاماکن لهم فیسیء وجوههم و یقال هذا الذی کنتم به تدعون الذی انتحلتم اسمه
این آیه شریفه در شان امیر المومنین علیه السلام و اصحاب آن حضرت آنانکه میکردند آنچه را که میکردند نازل
شده است چه می بینند امیر المومنین را در اماکن عالیه و مقامات سامیه که بسیار بآن غبطه میبرند پس از
شدت حسرت و ضجرت و غبطه روبهای ایشان زشت و ناخوش میگردد و با ایشان گفته می شود این

 همان است که در طلب آن عجلت داشتید و آمش را یعنی لقب امیر المؤمنین را سرقت کردید و خود را بآن نامیدید
در مجمع البیان از آنحضرت مرویست فَلَمّا رَأَوا مَکانَ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلامُ مِنَ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ سِیئَتْ وُجُوهُ الَّذِینَ کَفَرُوا یَعْنِی الَّذِینَ کَذَّبُوا بِفَضْلِهِ چون امیر المؤمنین علیه السلام را در حضرت رسول خدای
دارای آن مکان و منزلت بدیدند که هیچ مخلوقی را بآن مقام نایل ندیدند روبهای آن کسان که کافر شدند
یعنی آنانکه تکذیب فضایل آن حضرت را می نمودند برافروخته و زشت و نکوهیده گشت و از اعمش مرویست
که گفت لَمّا رَأَوا ما لِعَلِیِّ بْنِ اَبِی طالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ عِنْدَ اللهِ مِنَ الزُّلْفی سِیئَتْ وُجُوهُ الَّذِینَ کَفَرُوا
مقام تقرب حضرت یزدانی را برای علی عمرانی بدیدند روبهای آنانکه بظلمت کفر سیاه روزگار بودند تیره و
نکوهیده گشت و ازین پیش باین آیه شریفه بتقریبی اشارت رفت و نیز در صافی و خلاصة المنهج در تفسیر سوره شریفه
نٓ وَالْقَلَمِ وَما یَسْطُرُونَ یعنی سوگند بدوات و قلم اعلا که از نورانست و طول و دیگر سوگند بآنچه
می نویسند حفظه بر بندگان از احکام وحی آنچه بآن مامور شوند ما اَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ وَاِنَّ لَکَ
لَاَجْراً غَیْرَ مَمْنُونٍ وَاِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ نیستی تو ای محمد با آنکه منعم و کرمی بنعمت پروردگار خود که نبوت
و فطانت عقل است دیوانه و بدرستیکه مر تو را جزا باشد مزدی و ثوابی در برکشیدن بار نبوت و تحمل مشقت بر جفای
امت در احکام حضرت بیزدانی بدون منت یعنی خدای تعالی بدون واسطه کسیکه از وی منت باید کشید تو عطای کامل
داده و بدرستیکه تو بر خلقی بزرگی که هیچکس دارای چنان خلق و خوی نیست و حضرت باقر میفرماید علی دین عظیم
و بروایتی فرمود خلق عظیم اسلام است گویند هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمد صلی الله علیه و آله نبود چه او از مشیت
خود دست بداشت و خود را یکباره با حق گذاشت و کاینات در نظر او حقیر بود نه از بلا منحرف و نه از عطا
متصرف گشت و او را جز حضرت معبود مقصودی نبود در خبر است که حضرت فخر کاینات و علت غائی موجودات
با یکتن از اصحاب در بیابان مدینه طیبه بگردش اندر بود پیرزنی را نگران شد که بر سر چاهی میخواهد آب برکشد
و تاب و طاقت ندارد سرور فخر ممکنات نزد او شد و فرمود ای عجوزه از بهرت آب برکشم عرض کرد اِنْ
اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لِاَنْفُسِکُمْ اگر نیکوئی نمائید نیکوئی کرده اید با نفوس خود پیغمبر بر سر چاه آمد و دلو برکشید
و مشک آن پیرزن پر از آب بر دوش مبارک برنهاده با پیرزن فرمود از پیش راه برگیر و راه خیمه خود را بمن
بنمای رفیق آنحضرت هرچند التماس کرد که مشک را برگیرد پذیرفتار نشد و فرمود من بکشیدن بار امت
شایسته ترم پس پیرزن از پیش میرفت و رسول خدای از دنبالش روان بود تا در خیمه رسید و مشک را در آنجا
بزمین بر نهاد و برگشت و عجوزه بخیمه اندر شد و با فرزندان خود گفت برخیزید و مشک را بخیمه اندر آورید گفتند
ای مادر باین زودی چگونه مشک را از آب پر ساختی گفت جوانمردی شیرین زبان و زیبا روی با من تلطف
نمود و مشک را پر کرده برداشت و باینجا رسانید گفتند بکجا اندر شد گفت همان کس باشد که اینک براه اندر است
فرزندانش از عقب آنحضرت برفتند و عقل کل و صاحب خلق عظیم را بشناختند بر خیمه دویدند و گفتند ای مادر

انصاف پیغمبر
مشک آب را

این جوانمرد همان کس باشد که بحضرتش ایمان آورده و پیغمبر یزدان و پیشوای هر دو جهان است عجوز از خیمه بیرون
تاخت و سراسیمه دویدن گرفت فرزندانش نیز از پی او شتابان شدند و در دست و پای مبارکش بیفتادند
رسول خدای ایشان را بلطف و عطوفت بازگردانید و جبرئیل در این حال آیه مبارکه وَاِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ را
بیاورد و از پیغمبر در خبر است که هیچ چیز در کفه ترازوی اعمال گرانتر از خلق نیکو نیست و دوست ترین مردمان در
حضرت یزدان آنان هستند که نیکوخوی باشند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست اِنَّ نَهَراً فِی الْجَنَّةِ
قالَ لَهُ اللهُ کُنْ مِداداً فَجَمَدَ وَکانَ اَبْیَضَ مِنَ اللَّبَنِ وَاَحْلی مِنَ الشَّهْدِ ثُمَّ قالَ لِلْقَلَمِ اُکْتُبْ
فَکَتَبَ الْقَلَمُ ما کانَ وَما هُوَ کائِنٌ اِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ در بهشت جوئی بود که آبش سفیدتر از شیر
و شیرین تر از شهد خداوند قادر بآن خطاب کرد مداد شو پس غلظت گرفت از آن پس با قلم فرمود بنویس پس جوی
جامد شد و آنچه را که بود و تا قیامت خواهد بود قلم برنوشت و نیز در آن تفسیر و خصال از حضرت باقر علیه السلام
مرویست که رسول خدای صلی الله علیه و آله را ده نام است پنج نام در قرآن است و پنج نام دیگر در قرآن
نیست اما آن پنج نامی که در قرآن است محمد صلی الله علیه و آله و احمد و عبدالله و یس و نٓ است و نیز
در صافی از حضرت باقر علیه السلام در آیه شریفه فَسَتُبْصِرُ وَیُبْصِرُونَ بِاَیِّکُمُ الْمَفْتُونُ پس زود باشد که
ببینی ای محمد و ببینند معاندان تو از مردم مکه یعنی گاهی که عذاب نازل شود معلوم گردد که کدام یک از شما در فتنه
جنون افتاده است مرویست که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود ما مِنْ مُؤْمِنٍ اِلّا وَقَدْ خَلَصَ
وُدّی اِلی قَلْبِهِ وَما خَلَصَ وُدّی اِلی قَلْبِ اَحَدٍ اِلّا وَقَدْ خَلَصَ وُدُّ عَلِیٍّ اِلی قَلْبِهِ کَذَبَ
یا عَلِیُّ مَنْ زَعَمَ اَنَّهُ یُحِبُّنِی وَهُوَ یُبْغِضُکَ هیچ مؤمنی نباشد مگر اینکه دلش بمودت و دوستی
خالص من خورد و از خالص و واصل میگردد مودت من بقلب هیچکس مگر اینکه نور محبت و مودت علی قلبش را در سپرد
ای علی هر کس گمان کند که مرا دوست میدارد اما ترا دشمن دارد در دعوی دوستی من کاذب است عَلِیٌّ حُبُّهُ
جُنَّةٌ قَسِیمُ النّارِ وَالْجَنَّةِ میفرماید پس دو تن از منافقان گفتند همانا رسول خدای باین غلام
مفتون شده است پس خدای تعالی آیه شریفه مذکوره فَسَتُبْصِرُ وَیُبْصِرُونَ بِاَیِّکُمُ الْمَفْتُونُ نازل فرمود میفرماید
تا آخر آیات در حق آن دو تن نازل گردانید در تفسیر برهان از ابو العباس مالکی مرویست که شنیدم فلان مرد
علی علیه السلام را ملاقات کرد و گفت توئی آنکس که این آیه را بایکم المفتون قرائت کنی و متعرض من و رفیق من
شوی فرمود آیا خبر دهم ترا بآیتی که در حق بنی امیه نازل شده است فَهَلْ عَسَیْتُمْ اِنْ تَوَلَّیْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا
فِی الْاَرْضِ وَتُقَطِّعُوا اَرْحامَکُمْ گفت بنی امیه دروغ گفته اند که از شما صله رحم را بیشتر بجای آورند
اما تو خود دشمنی بنی تیم و بنی امیه را میخواهی و دیگر در تفسیر صافی در آیه شریفه اِلّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ
مگر آنکس را که پسندیده و برگزیده باشد از فرستاده یعنی مگر رسول خود را که بر بعضی از آن غیبی که مخصوص است
بعلم حق بر حسب مصلحت دانا میگرداند از حضرت باقر علیه السلام مرویست که فرمود وَکانَ مُحَمَّدٌ مِمَّنِ ارْتَضاهُ

اسامی پیغمبر

آیه در بنی امیه

یعنی بود محمد صلی الله علیه وآله از آنانکه خداوند تعالی او را برگزیده و پسندیده داشت و دیگر در تفسیر برهان در آیه
شریفه وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَاباً صَعَداً هر کس اعراض کند از یاد کردن پروردگار خود یا
نقش را کفران نماید اندر آورد خدای او را در عذابی سخت که افزون از طاقت وی باشد از جابر جعفی مروی است
که از حضرت ابی جعفر علیه السلام از این قول خدای سئوال کردم فرمود مَنْ اَعْرَضَ عَنْ عَلِيٍّ يَسْلُكْهُ الْعَذَابَ الصَّعَدَ
وَهُوَ اَشَدُّ الْعَذَابِ هر کس از علی علیه السلام روی برتابد او را بسخت ترین عذاب اندر آورد و دیگر در صافی و دیگر
تفاسیر در آیه شریفه اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُومُ اَدْنٰى مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ
مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ اَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ
مِنَ الْقُرْآنِ بدرستیکه پروردگار تو میداند که تو برخیزی از بهر نماز کمتر از چهار دانگ شب و برخیزی نیمه شب
و یکی از آن و برخیزند بهمین دستور طایفه و گروهی از آنان که با تو هستند و خدای اندازه میکند شب و روز را
یعنی میداند مقادیر ساعات آنرا و علم او بر آن احاطه دارد و میداند خدای اینکه شما هرگز نتوانید احصای آنرا
نمود پس خدای بازگشت بر شما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود پس بخوانید آنچه آسان باشد شما را از قرآن و آنچه
میسر گردد شما را از نماز شب تعبیر از نماز شب بقرائت مثل تعبیر از آن است بسایر ارکان از سجود و رکوع و خوان
از حضرت باقر علیه السلام در این آیه شریفه اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ مروی است که رسول خدای صلی الله
علیه وآله نماز شب را بجای آورد و مردمان را بآن بشارت داد و اینحال بر ایشان دشوار گشت وَعَلِمَ
اَنْ لَنْ تُحْصُوهُ وَكَانَ الرَّجُلُ يَقُومُ وَلَا يَدْرِي مَتٰى يَنْتَصِفُ اللَّيْلُ وَمَتٰى يَكُونُ الثُّلُثَانِ
وَكَانَ الرَّجُلُ يَقُومُ حَتّٰى يُصْبِحَ مَخَافَةَ اَنْ لَا يَحْفَظَهُ فَاَنْزَلَ اللهُ اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُومُ
اِلٰى قَوْلِهِ عَلِمَ اَنْ لَنْ تُحْصُوهُ يَقُولُ مَتٰى يَكُونُ النِّصْفُ وَالثُّلُثُ نَسَخَتْ هٰذِهِ الْاٰيَةُ فَاقْرَؤُا مَا
تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ و میداند خدا که احصای آن را نتوانید کرد و چنان بود که مردی در شب بر میخاست
و نمیدانست کدام وقت نیمه شب یا دو ثلث از آن است و بسا بود که مردی شب را بپای می ایستاد تا بصبح از بیم آنکه
وقت را از خود فوت نکند پس خدای آیه شریفه مذکوره را فرو فرستاد و آنرا میگفت چه وقت است نیمه شب و ثلث
شب پس آیه شریفه فَاقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ یعنی نماز بسپارید آنچه را که آسان باشد از قرائت ناسخ آن
آیه شد وَاعْلَمُوا اَنَّهُ لَمْ يَاْتِ نَبِيٌّ قَطُّ اِلَّا خَلَا بِصَلٰوةِ اللَّيْلِ وَلَا جَاءَ نَبِيٌّ قَطُّ بِصَلٰوةِ اللَّيْلِ فِي اَوَّلِ اللَّيْلِ
دانسته باشید هرگز پیغمبری نیامده است جز اینکه نماز شب را در موقع خلوت و فراغ از امورات که در نیمه شب یا پایان
شب باشد بجای آورده و هیچ پیغمبری نیامده است که نماز شب را در اول شب که هنگام امورات دیگر و قضای
حوائج و مسئولات و بیان مسائل است آورده باشد راقم حروف گوید اینکه این است که خدای تعالی که بر همه
[illegible] و احوال دانا است [illegible] بر مقدار طاقت آفریدگان عالم نباشد تکلیفی نفرماید که در ادای آن عاجز باشند چنانکه
خود میفرماید لَا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً اِلَّا وُسْعَهَا بلکه پاره تکالیف که بیک اندازه دارای مشقت فوق العاده است

برای آن است که مراتب و مقامات مؤمنین و حرص و ولع ایشان در عبادت و اطاعت معلوم گردد و از یکدیگر امتیاز یابند
چنانکه پاره کسان که در شمار انبیا و اولیا و اوتاد هستند در ادای مراسم عبادت بطوری کوشش مینمایند که دیگران از آن کوشش
و اجتهاد نیست اگرچه آنها نیز مقصر و قاصر هستند لکن ایشان دارای مقامی دیگر و امتیازی دیگر میشوند و دیگر در صافی
در تفسیر آیات مبارکه قُتِلَ اَصْحَابُ الْاُخْدُودِ النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ اِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ وَهُمْ عَلٰى مَا يَفْعَلُونَ
بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ اِلَّا اَنْ يُؤْمِنُوا بِاللهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ
وَاللهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ سوگند بروز وعده داده شده یعنی قیامت هر آینه هلاک و ملعون شدند خداوند شکافهای
در زمین یعنی جماعتی که حفره ها و گودالها در زمین کندند و پر از آتش کردند برای عذاب کردن مومنان که آن آتشی بود
خداوند هر چیزی که بآن افروخته میشد هنگامی که بودند در کنار گودالهای آتش نشستگان برای افکندن اهل ایمان را
در آن و اعوان پادشاه بر آنچه با مؤمنان بجای میآوردند گواهی دهندگان نزدیک پادشاه بودند و بعضی گواهی
میدادند که ایشان تقصیر نکردند در آنچه ملک با ایشان فرمان کرده بود یا پادشاه و یا از آتش شاهد بودند بآنچه با مؤمنان
بجای میآوردند و انکار نکردند اصحاب اخدود از مؤمنان چیزی را یا کراهت نداشتند از ایشان و عیب نکردند
ایشان را مگر اینکه ایمان داشتند و میگرویدند بخداوند غالب ستوده که او راست پادشاهی آسمانها و زمینها و بر
همه چیز گواه و عالم است از حضرت باقر علیه السلام مروی است که امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible]
نجرانی فرستاد و از وی از اصحاب اخدود پرسش فرمود وی خبر آنجماعت را بآن حضرت فرستاد فرمود [illegible]
ذَكَرْتَ وَلٰكِنْ سَاُخْبِرُكَ عَنْهُمْ اِنَّ اللهَ بَعَثَ رَجُلاً حَبَشِيّاً نَبِيّاً وَهُمْ حَبَشِيَّةٌ فَكَذَّبُوهُ فَقَاتَلَهُمْ فَقَتَلُوا
اَصْحَابَهُ وَاَسَرُوهُ وَاَسَرُوا اَصْحَابَهُ چنین نیست که تو گفتی لکن من ترا خبر دهم همانا یزدان تعالی
مردی حبشی را برسالت حبشه بفرستاد آن جماعت او را تکذیب نمودند و آن پیغمبر با ایشان قتال داد و آن گروه یاران
او را بکشتند و خودش را با بقیه یارانش اسیر ساختند و بنائی بر نهادند و از آتش بینباشتند و مردمان را در آنجا
فراهم ساختند و با ایشان گفتند هر کس بدین ماست و امر ما را اطاعت مینماید باید بیک جانب رود و هر کس بدین
این جماعت است باید خود را باوی بآتش اندازد پس مؤمنان دست یکدیگر را گرفتند و خویشتن را بآتش در انداختند
زنی مؤمنه با کودکی یکماهه در کنار آن آتش تافته آمد و خواست تا خود را در آتش درافکند دلش بر کودک بسوخت و خواست
که باز گردد کودک گفت ای مادر بیم مکن و مرا و خود را در این آتش درافکن همانا این مشقت در راه خدای اندک است
آن زن خویشتن را با کودک در آتش درافکند وَكَانَ مِمَّنْ تَكَلَّمَ فِي الْمَهْدِ صَبِيّاً و این کودک از جمله کودکهائی است
که در گاهواره همی سخن نموده است معلوم باد قصه اصحاب اخدود در کتب تواریخ و اخبار باختلاف
روایات مسطور است و راقم حروف در جلد اول این کتاب و کتاب احوال حضرت صادق علیه السلام بآن
اشارت کرده است و دیگر در صافی و کافی و برهان در آیه شریفه اِنَّ اِلَيْنَا اِيَابَهُمْ ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ
بدرستیکه بسوی ماست و بحکم ماست بازگشت ایشان پس بر ماست حساب و شمار ایشان از جابر از حضرت باقر

 علیه السلام مروی است که فرمود ای جابر اِذا کانَ یَومُ القِیٰمَةِ وَجَمَعَ اللّٰهُ الاَوَّلینَ وَالآخِرینَ لِفَصلِ
الخِطابِ دُعِیَ رَسولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَدُعِیَ اَمیرُ المُؤمِنینَ فَیُکسیٰ رَسولُ اللّٰهِ حُلَّةً خَضراءَ تُضیءُ
ما بَینَ المَشرِقِ وَالمَغرِبِ وَیُکسیٰ عَلِیٌّ مِثلَها وَیُکسیٰ رَسولُ اللّٰهِ حُلَّةً وَردیَّةً یُضیءُ لَها ما بَینَ المَشرِقِ وَالمَغرِبِ
وَیُکسیٰ عَلِیٌّ مِثلَها ثُمَّ یَصعَدانِ عِندَها ثُمَّ یُدعیٰ بِنا فَیُدفَعُ اِلَینا حِسابُ النّاسِ فَنَحنُ وَاللّٰهِ نُدخِلُ
اَهلَ الجَنَّةِ الجَنَّةَ وَاَهلَ النّارِ النّارَ ثُمَّ یُدعیٰ بِالنَّبیّینَ فَیُقامونَ صَفَّینِ عِندَ عَرشِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ
حَتّیٰ یُفرَغَ مِن حِسابِ النّاسِ فَاِذا دَخَلَ اَهلُ الجَنَّةِ الجَنَّةَ وَاَهلُ النّارِ
النّارَ بَعَثَ اللّٰهُ رَبُّ العِزَّةِ عَلِیّاً عَلَیهِ السَّلامُ فَاَنزَلَهُم مَنازِلَهُم مِنَ الجَنَّةِ
وَزَوَّجَهُم فَعَلِیٌّ وَاللّٰهِ یُزَوِّجُ اَهلَ الجَنَّةِ فِی الجَنَّةِ وَما ذاکَ
لِاَحَدٍ غَیرِهِ کَرامَةً مِنَ اللّٰهِ عَزَّ ذِکرُهُ وَفَضلاً فَضَّلَهُ اللّٰهُ وَمَنَّ بِهِ
عَلَیهِ وَهُوَ وَاللّٰهِ یُدخِلُ اَهلَ النّارِ النّارَ وَهُوَ الَّذی یُغلِقُ عَلیٰ اَهلِ
الجَنَّةِ اِذا دَخَلوا فیها اَبوابَها لِاَنَّ اَبوابَ الجَنَّةِ اِلَیهِ وَاَبوابَ النّارِ اِلَیهِ
چون روز رستاخیز چهره گشاید و یزدان تعالی آفریدگان نخستین و واپسین را برای حساب و روشن ساختن حق از
باطل فراهم فرماید رسول خدای و علی مرتضی صلوات الله علیهما را احضار کنند و رسول خدای را خلعه سبز برقامت
رسالت مرتب بپوشانند که تمام مشرق و مغرب را رخشنده و روشن سازد و علی علیه السلام را بهمان گونه جامه
بر پیکر مبارک بپوشند پس از آن رسول خدا و امیر المومنین بمکانی بلند صعود گیرند بعد از آن ما ائمهٔ هدی را
احضار نمایند و حساب مردمان را با ما گذارند سوگند با خدای مائیم کسانیکه بهشتیان را درون بهشت بریم
و دوزخیان را جای در دوزخ دهیم پس از آن جماعت پیامبران را بخوانند و ایشان در پیشگاه عرش خدا و ندعلی اعلی
بر دو صف بایستند تا گاهی که از حساب خلایق فراغت یابند و چون مردم بهشتی در بهشت و آتشیان در آتش جهنم
ماوی گیرند حضرت رب العزت علی علیه السلام را برانگیزد تا اهل بهشت را در منازل مقررهٔ خودشان فرود آورد
و ایشان را با حوریان و زنان تزویج فرماید و این شأن و رتبت و مقام و منزلت برای هیچکس جز علی علیه السلام
نیست و این فضیلتی است که خداوندش کرامت فرموده و او را باین فضل و فزونی اختصاص و امتیاز بخشیده و بر وی
منت بر نهاده است سوگند با خدای علی علیه السلام است که دوزخیان را بدوزخ در آورد و اوست که درهای بهشت را
بعد از آنکه اهل بهشت بهشت اندر شدند بر ایشان فراز میکرداند چه بست و گشاد درهای بهشت و دوزخ باختیار و اجازت
آن حضرت است معلوم باد در نقل این خبر در کتب تفاسیر و اخبار باختلاف رفته اند شاید بعلت غلط نسخ شبیه باشد
و نیز چنان مینماید که از نخست امیر المومنین و ائمه طاهرین بحساب خلایق میرسند و تکلیف بهشتیان و دوزخیان را
مشخص و حکمش را معین میگردانند و معلوم میفرمایند کدام طبقه اهل بهشت و کدام طایفه اهل دوزخ هستند
آنگاه پیغمبران عظام صلوات الله علیهم حاضر میشوند و مردم بهشتی ببهشت و دوزخی بدوزخ جای میگیرند

و نیز در صافی در آیهٔ شریفه وَسَیَرَی اللّٰهُ عَمَلَکُم وَرَسولُهُ وَالمُؤمِنونَ مرویست که خدای و رسول او و مومنان
 مشاهدت فرمایند عمل شما را از خیر و شر از حضرت باقر علیه السلام مروی است که این آیهٔ مذکوره را یاد کرد و فرمود
هُوَ وَاللّٰهِ عَلِیُّ بنُ اَبی طالِبٍ ع یعنی خدای و رسول خدای و علی بن ابیطالب عمل شما را در قیامت خواهند دید
و پاداش آنرا از شر و خیر میگذارند و دیگر در خلاصة المنهج مسطور است اَلَم تَرَ کَیفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً کَلِمَةً
طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ آیا ندیدی و ندانستی ای بندهٔ بینا چگونه خدای بزد مثلی را یعنی گردانید خدای کلمهٔ پاکیزه را
که دعوت اسلام یا کلمهٔ توحید است مانند درخت پاک از حضرت باقر علیه السلام مروی است که مراد بشجرهٔ رسول خدا
و فرع آن که در آیهٔ شریفه مذکور است علی بن ابیطالب و غصون آن درخت فاطمه و ثمرهٔ آن حسن و حسین علیهما السلام
و ورق و برگ آن شیعیان هستند بعد از آن فرمود مردیکه از شیعهٔ ما میباشد چون وفات کند برگی از آن درخت
می افتد و چون یکی از شیعیان ما متولد شود بجای آن برگ افتاده برگی دیگر بروید و دیگر در صافی و برهان
در سورهٔ مبارکه وَاللَّیلِ اِذا یَغشیٰ وَالنَّهارِ اِذا تَجَلّیٰ سوگند بشب چون بپوشد آفتاب را یا روشنی روز را
و سوگند بروز چون آشکارا گردد بزوال ظلمت شب یا روشن گردد بطلوع آفتاب از محمد بن مسلم مروی است
که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام از قول خدای واللیل اذا یغشی پرسش کردم فرمود اللَّیلُ فی هٰذَا المَوضِعِ
الثّانی یَغشیٰ اَمیرَ المُؤمِنینَ عَلَیهِ السَّلامُ فی دَولَتِهِ الَّتی جَرَت لَهُ عَلَیهِ وَاَمیرُ المُؤمِنینَ ع یَصبِرُ
فی دَولَتِهِم حَتّیٰ تَنقَضِیَ یعنی مراد از لیل در این موضع آن شخص دوم است که امیر المومنین علی علیه السلام را
در ایام دولت خود فرو میپارد و آن حضرت در ایام سلطنت ایشان صبوری میفرماید تا روزگار دولت آنها
بپای میرود محمد بن مسلم از والنهار اذا تجلی پرسید فرمود نهار همان قائم از ما اهل بیت است که چون قیام نمود دولت
باطل مغلوب میشود وَالقُرآنُ ضُرِبَ فیهِ الاَمثالُ لِلنّاسِ وَخاطَبَ نَبِیَّهُ وَنَحنُ فَلَیسَ یَعلَمُهُ غَیرُنا
خدای در قرآن برای مردمان مثلها آورده است و پیغمبر خدای و ما بآن مخاطب هستیم پس غیر از ما کسی بآن عالم نیست
وَما خَلَقَ الذَّکَرَ وَالاُنثیٰ قسم بآنکس که نر و ماده بیافریده است در صافی و مناقب مروی است که حضرت باقر
علیه السلام فرمود الذَّکَرُ اَمیرُ المُؤمِنینَ وَالاُنثیٰ فاطِمَةُ الزَّهراءُ یعنی مذکر امیر المومنین و مونث فاطمه صلوات الله
علیهماست شاید اشارت باین است که اطلاق مطلق منصرف بفرد کامل است در صورتیکه الف و لام عهد
ذهنی باشد و دیگر در صافی و برهان در آیهٔ شریفه ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَما قَلیٰ فرو نگذاشت
ترا پروردگار تو ای نوازنده و مبغوض نگرفت ترا بلکه تو حبیب و برگزیدهٔ خدائی و تا زنده باشی هرگز وحی از تو منقطع نشود
از حضرت ابی جعفر سلام الله مروی است اِنَّ جَبرَئیلَ اَبطَأَ عَلیٰ رَسولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَاِنَّ
کانَت اَوَّلَ سورَةٍ نَزَلَت اِقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ ثُمَّ اَبطَأَ عَلَیهِ فَقالَت خَدیجَةُ لَعَلَّ
رَبَّکَ قَد تَرَکَکَ فَلا یُرسِلُ اِلَیکَ همانا جبرئیل چندی در ملاقات رسول خدای و تبلیغ
وحی و آیت درنگ یافت و اول سوره که بآن حضرت نازل شده سورهٔ علق بود و از آن پس کار بدرنگ

 وتانی پیوست خدیجه سلام الله علیها چون این حال را بدید بآن حضرت عرض کرد شاید پروردکارت ترا فرو کذاشته است که جبرئیل را بتو نمیفرستد پس خدایتعالی ماوّدعک ربّک وما قلی را فرو فرستاد و دیکر در صافی

ایه اقرأ باسم ربک

و برهان و تفسیر علی بن ابرهیم قمی در سوره مبارکه اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ بخوان قرآن را در وقتیکه افتتاح کننده یا استغاثه کننده بنام پروردکار خود باشی آن خدائیکه بیافرید همه چیزها را یا خلق کرد آدم را از خاک و فرمود آفرید آدمیان را از خونهای بسته از آن پس که نطفه بودند از حضرت باقر علیه السلام ماثور است که این سوره نخستین سوره ایست که نازل شد فرمود جبرئیل علیه السلام بر پیغمبر

ایه علم الانسان

صلی الله علیه و آله نازل کشت و عرض کرد که ای محمد قرائت کن فرمود چه چیز قرائت نمایم عرض کرد اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ یعنی خلق نورک القدیم بیافرید نور قدیم ترا قبل الاشیا پیش از همه چیزها و در آیه شریفه عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ بیاموخت جنس آدمی را آنچه نمیدانست از امور دین و دنیا از حضرت باقر علیه السلام

ایه تحدث اخبارها

مرویست که فرمود یعنی عَلَّمَ عَلِيًّا مِنَ الْكِتَابَةِ لَكَ مَا لَمْ يَعْلَمْ قَبْلَ ذَلِكَ دانا ساخت علی علیه السلام را از نکاهداشتن برای تو آنچه را که از پیش نمیدانست و دیکر در صافی در آیه شریفه يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا در آن روز سخن کوید زمین بزبان حال و کوید خبرهای خود را یعنی خبر دهد که این جنبیدن و بیرون آوردن دفن شدکان از بهر چیست یا خبر دهد از اعمال هر یک از مکلفین که بر بالای آن کرده اند از خیر و شر از حضرت باقر علیه السلام مرویست که این آیه را در خدمت امیرالمؤمنین علیهم السلام قرائت کردند فرمود منم آن انسان یعنی ان انسانیکه در این سوره مبارکه و قال الانسان ما لها مذکور است و زمین اخبار خود را بحضرت من داستان می نماید

ایاتیکه بولایت علی علیه السلام نازل است

بیان پاره آیات مبارکه قرآنی که در تفسیر آن از حضرت باقر بولایت امیرالمؤمنین علیهما السلام تاویل شده

تحقیق در این مسئله

معلوم باد چون وجوب وجود واجب الوجود بدلایل عقلیه و نقلیه و حسیه ثابت و مبرهن است و نیز مشهود و مبین است که چون مجانستی در میان واجب و ممکن و خالق و مخلوق و صانع و مصنوع نیست و اکر بودی بایستی فعل خالق از مخلوق و واجب از ممکن بروز نماید و آن حالات و تغییرات و دور و تسلسل حاصل میشود و ناچار بخالقی که از اوصاف و احوال مخلوق ممتاز باشد محتاج میشویم و چون شدیم میدانیم با آن عدم مجانست و مشاهدت بذیل عظمت و کبریای او دست رس نداریم و در امور معاشیه و معادیه و دینیه و دنیویه و اخرویه خود بمیان عقول و تدابیر ناقصه خود نمی توانیم کفایت جست و بواسطه که دارای دو جنبه یلی الربی و یلی الخلقی باشند نیازمند هستیم و آن واسطه که عبارت از نبی و رسول است جز اینکه بایستی اشرف و اعقل و اکمل و اعلم و اعدل و اتقی و اقدس و ارفع و الطف از تمام مخلوق باشد و آفریدکان یزدان را دلیل و معلم و مکمل و مربی و مزکی کرده و نفوس ایشان را

 تزکیه فرماید و بمعالم دینیه و معارف یقینیه نائل و بعوالم ملکوت و جبروت و روحانیات واصل فرماید نتواند بود عقل سلیم و قلب پاک و ضمیر صافی بر این جمله تصدیق نماید و اکر دستخوش شبهت شود البته بغشاوه ظلمت جهل و شقاوت مبتلا و بیرون از درجه اعتنا است و از آنجا که بر علوم و اسرار ربانی و مقامات آیات و کلمات فرقانی همه کس نتواند واقف شد تا بتواند رشته نظام عالم و قوام امور و دوام بنی آدم و احکام دنیویه و دینیه را بدست کند و تمام مردم را این نور و استعداد و استطاعت و روح و بضاعت نیست هیچ چاره در آن نیست که چون خواهد پیغمبری از این جهان بدیکر جهان بشود البته بایست و دایعی را که از خدای برای آفریدکان خود و بقا و سعادت ایشان نزد او کذاشته با شخصی که لیاقت داشته بکذارد و او را وصایت و ولایت دهد و بمحافظت احکام و نظام امور انام بر کمارد و بدیهی است که تشخیص چنین شخص مثل تعیین شخصی است به پیامبری که جز از جانب خدای نتواند بود و هیچ بنده عطا نمود و اکر دارای این صفات نباشد استحقاق حفظ ودیعت و نظم خلیقت را از روی حق و حقیقت نخواهد داشت و آن کار مهمل خواهد ماند و خدای از آن عظیم تر و حکیمتر است که نظم عالم را مهمل بکذارد چه اکر آن مردم نخواهند بر حسب سلیقه غیر مستقیمه و عقول و آراء سقیمه خود کسی را اختیار کنند و اکر کوئید پیغمبر در تقریر سنت و بیان احکام و تبلیغ رسالت و تعیین تکلیف چیزی فرو کذاشت نفرموده و آنچه برای امور معاشیه و معادیه امت لازم بود بکذاشت و بکذشت این نیز چنانکه در خارج شرح و بیان یافته بدون آنکسیکه راسخون فی العلم به تبیین و تفسیر آن اقدام فرماید کافی نیست و در مقام خود مدلل است چه باید آن شخص دارای آن مراتب و مقامات باشد تا در احکام و قضایا بخطا نرود و بر منایا و بلایا و حوادث و صوادر و حوایج و مآرب و اسرار و مطالب نزدیک و دور و غایب و حاضر تمام آفریدکان دانا باشد و بر انجاح آن توانا کردد تا در هر چه حکم فرماید رعایت اطراف آنرا من حیث المجموع بفرماید تا خطائی و زلتی و تعدی و تخطی در آن نفرموده باشد مثلا اکر در کاری حکم فرماید باید چنان ملاحظه اطراف را بفرماید که هیچیک جنبه بیرون از عدالت نرفته باشد و این حال جز برای کسیکه دارای علم لدنی الهی باشد ممکن نیست و اکر جز این باشد او را عادل و عالم و متقی و معصوم و قاضی بحق و ولی مطلق نتوان خواند و این معلوم است که در هیچ زمانی جز پیغمبر عهد وصی و ولی خود در کار هو نتواند شناخت و او را وصی و ولی و حافظ ودیعت خود نتواند ساخت و این معنی بدیهی است که تقریر این وصی و ولی و حافظ ودیعت در عهد حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله از تمام عهود واجبتر است پس چکونه میتواند بود که رسول خدای که جزئیات و کلیات امور را باز مینماید و حد هیچ چیز و تکلیف هیچکس را مبهم نمی خواهد چنین امری بزرک و عظیم را مکتوم خواهد داشت و اکر میداشت مورد همه نوع ایرادی می بود و چون انتشار این امر بر آن حضرت واجب و لازم میباشد و اکر بمی کرد ما مسامحه را مصداق می کشت بنکریم در عهد مبارکش کدام یک از اصحابش برای ادراک این مقام و تفویض این منصب دارای جهات حسنه اولویت هستند و آن صفات حمیده مذکوره در کدام یک جمع است و اکر از علی بن ابی طالب علیه السلام سزاوارتری بود چکونه رسول خدای همواره از کمال علم و وفور حکمت و قضاوت و تقوای و محبت خدای و رسول خدای و دیکر صفات حمیده او سخن میکرد و ممتاز میداشت و او را برادر و وصی و ولی و طلاق دهنده زوجات

وقاضی دیون ومجّی رسوم خود میگرداند وکسیکه در شأن اوست وما ینطق عن الهوی چگونه در این مهم با این عظمت بهوای نفس خود سخن میراند وپیغمبری که میفرماید چون من امروز خود خرما خورده ام این حکومت نمی کنم و در چنان مسئله بسی جزئی در حکومت امساک میفرماید چگونه در چنان امری عظیم که مسئول تمام مخلوق خداوند تا قیامت خواهد شد بدون علت واراده حضرت احدیّت اشارت میفرماید واگرهی صفات حمیده وشمائل سعیده وحالات واطوار وافعال واعمال وعلوم وتقوی وعصمت وتقدس وزهد وکمال وبصیرت آن حضرت در تمام مسائل بر مؤالف ومخالف ودوست ودشمن چنان روشن است که هیچکس را محل تفنن وامید برابری با آن حضرت نیست سخت عجب داریم از آن مردم که این فضایل ومراتب وشئونات عالیه را که از حد بشر بیرون است در این وجود مبارک می نگرند وآن اهتمامات وتوجّهات وعناوین متعدده مکرره رسول خدا را در مواضع واماکن مختلفه در وصایت وولایت وامامت وتفضیل وتفوق امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیها را میدانند وآن آثار وآیات واخبار وعلوم وحکم ومعاجز ومعالم سنیه را از آن حضرت میشمارند وتصدیق دارند آنگاه برای هواجس نفسانی ووساوس شیطانی وطلب دنیا ومتابعت نفس نابروا از طریق دیگر بیرون می شوند وعنوانی دیگر پیش میآورند وبتأویلات دیگر می پردازند این همه اخبار که از رسول خدای در تخصیص ولایت وتفوق آن حضرت وارد است یاد نمی کنند ومسئله غدیر وآن تقریر پیغمبر بشیر ونذیر را چون می بینند چاره پذیر نیست مولا را بتقدیر وتفسیری دیگر میآورند وبمعنی دوست می گیرند ما نمی گوئیم مولا را معانی متعدده نیست بلکه از لغاتی است که افاده معنی ضد را هم می نماید چه بمعنی آقا وغلام یعنی بنده هم آمده است کمرنه آن است که معانی عدیده را مقامات مناسب است هر معنی در مقام مناسب باید استعمال شود مثلاً عین را چندین معنی است آیا در آنجا که از عین چشم را خواهند میتوان بمعنی طلا استعمال کرد وعین مرمود را گفت بمعنی زر مرمود است یا بالعکس پس در مولا نیز چنین است باید بملاحظه مناسبت مقام واحتیاج وقت معنی کرد والا ممکن است دیگری بگوید بمعنی بنده نیز آمده است ومقصود پیغمبر همین معنی است آیا میتواند پیغمبر خود بنده خدای بنده دیگر کس باشد وخود را غلام دیگری خواند واگرهی در این موقع افاده عموم دارد وباید بنده آن مردم گردید آیا پیغمبر در حق پسر عم وداماد خود وکسیکه در اسلام ودین آن خدمات کرده وخود را برخی پیغمبر ساخته ودر مقاماتیکه دیگران فرار کرده اند بمحافظت پیغمبر بجای مانده ودارای آن مراتب فضل وتقوی وزهد وقدس وعصمت وتفضاوت است وپیغمبر در هنگام عقد مواخات او را برادر خود خوانده وهمواره فرموده خدای ورسول را دوست میدارد وخدای ورسول او را دوست میدارند وانا مدینة العلم وعلیّ بابها وفردوسی علیه الرحمه هزار سال ازین پیشتر در ترجمه این کلام مبارک می فرماید

چو گفت آن خداوند تنزیل ووحی — خداوند امر وخداوند نهی
که من شهر علمم علیّم در است — درست این سخن گفت پیغمبر است
گواهی دهم کین سخن را ز اوست — تو گوئی دو گوشم بر آواز اوست

ومانند فردوسی علیه الرحمه حکیمی دانشمند وخبیری هوشیار وامثال او نداریم از علی بن ابیطالب سلام الله علیه بعد از سیصد سال چه شناختند وچه دیدند وچه استنباط واستدراک نمودند وچه مراتب وفضایل عالیه آنحضرت وقوف یافتند که در حقش باین تصریح وتلویح وایقان وایمان گواهی میدهند واو وفرزندانش را امام وپیشوا میخوانند ودر دیگران چه یافتند که بآن اجماع واتفاق واقتدار که برای آنها روی داد اینگونه عقیدت نمی ورزند وبا اینکه معاصر مانند سلطان محمودی بآن تعصب بودند خاموش نمی زیستند وصریح می گوید

هر آنکس که در دلش کین علی است — از و خوارتر در جهان گو که کیست
من از مهر این هردو شه نگذرم — اگر بگذرد تیغ شه بر سرم
منم بنده اهل بیت نبی — ستاینده خاک پای وصی

هیچ ندانیم فردوسی طوسی را با علی مدنی چه سابقه مودت وآشنائی وقرابت وخویشاوندی است وبا دیگران چه مباینت ومباعدت جز اینکه گوئیم ذلک فضل الله یهدی الله لنوره من یشاء نطفه پاک بباید که شود قابل فیض آیا پیغمبر مکرر نفرمود علی گوشت من است علی خون من است تا آنجا نفرمود ای علی تو نسبت بمن بمنزله هارونی بموسی باید گفت مقصود ومراد آن حضرت در غدیر خم که فرمود هر کس من مولای او هستم اینک علی مولای اوست این است که هر کس من دوست او هستم علی دوست اوست باید تأمل کنیم وبنگریم آیا کسی را که پیغمبر برادر خود وپدر هر دو ریحانه خود ودوست خدا ودوست خود ومحبوب خدا ومحبوب خود وگوشت وخون ونفس خود وقاضی دیون خود ومختار طلاق زنان خود خوانده است حاجت میرود که در پایان کار که میخواهد مقامات او را بازنماید وجلالت او را ظاهر سازد میگوید هر کس من دوست اویم علی دوست اوست واز این بیانی روشن تر آوریم نزد هیچ خردمند مطبوع ودلپسند می افتد که مثل حضرت ختمی مآب که صادر اول وعقل کل وخاتم رسل وهادی سبل وصاحب قانون اسلام است وهمه کس در همه چیز تا قیامت باید بدو اقتفا واقتدا نماید ولکم فی رسول الله اسوة حسنة شایسته است که در هنگام مراجعت از مکه معظمه ودر زمین تافته بی آب جحفه مردمان را به روز وشب امر بتوقف فرماید ویکصد وبیست هزار تن را در آنجا بازدارد ومنبر از پالان اشتران بیاراید وبجمله زبان مبارک برگشاید ودر آن گرمگاه روز زیر بغل علی علیه السلام را بگیرد واز فضایل ومناقب وقدس وتقوی وعلم وشرف وسبقت اسلام وخدمت بدین یزدان وکذلک غیر ذلک برشمارد ونتیجه همه این افعال واعمال عقل کل در آن ازدحام وبیابان تافته وگروها گروه انتظار کشیده ورحمتها وصدمتها یافته این باشد که بفرماید هر کس من دوست او هستم علی دوست اوست ببینیم ازین امر چه حاصل وفایده برمیخیزد واینکه بعد از آن عمر بن خطاب در خدمت آن حضرت زبان بتهنیت برگشود وعرض کرد بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای ومولا کل مؤمن ومؤمنه خوشا وخرما ترا ای علی که بامداد نمودی گاهی که مولای من ومولای هر مرد مؤمن وزن مؤمنه هستی آیا معنی این است که دوست من ودوست هر مؤمن ومومنه میباشی دوست بودن با ما

یا بتهنیت لازم دارد و ازین گذشته گمان آن پیش علی علیه السلام دوست ایشان و ایشان دوست آن حضرت بوده‌اند و اگر بنفاق هم بودند مکرر اظهار دوستی آن حضرت را می کردند و بعلاوه محبت و دوستی امری قلبی است نه از روی امر و تکلیف که دشمنان خود پیغمبر که این همه اظهار مودت و محبت آن حضرت را در ظاهر می نمودند در باطن نیز دوستدار شدند و با آن مشاهدت اخلاق حسنه و اوصاف حمیده و آنهمه احسان و اکرام و عطوفت و عنایتی که از آن حضرت میدیدند در بغض و کین ایشان کم تحقیقی میرسید بلکه شدید تر میشد پس چگونه باین فرمایش رسول خدای دوستدار علی علیه السلام میشدند و آنها که دوست بودند چه حاجت بسفارش میرفت و آنانکه دشمن بودند ازین کلمات و توصیه رسول خدای بر بغض و کین ایشان افزوده میشد پس ناچاریم که بگوئیم آن کردار رسول خدا در غدیر خم و نصب علی علیه السلام بآن شرح و بسط و قرائت آن خطبه مفصله جز بامر پروردگار و امر خطیر خلافت و وصایت و ولایت نبوده است و ان لم تفعل فما بلغ رسالته عجب این است که مقر و قائل هستند که همه چیز را رسول خدای مکشوف داشت اما در مسئله مهم وصایت و خلافت سکوت می نمایند با اینکه در حق دیگران نیز مدعی این امر هستند که اقلا گوئیم بر پیغمبر ایرادی نیست بلکه نزاع در شخص خلیفه و وصی است ان هذا لشیء عجاب اگر امروز بگویند یکی از سلاطین روزگار محضری بزرگ بیاراست و جمعی کثیر را از دور و نزدیک بخواست و جمله را منتظر اظهار مقصود بگذاشت آنگاه بر فراز تخت بر شد و فصلی مشبع از فضل یکی از فرزندان خود در میان آورد و مستمعان را سخت تشنه گردانید که نتیجه این اعمال و اقوال چیست از آن پس که خود و آن جمع را خسته و کسلان گردانید آنوقت بگوید من ... هر کس را هستم اینک وی دوست اوست باید بپسنیم زبان قال و حال آن جمیع چه خواهد بود و خبر تخطئه بلکه تسفیه او بر چه حمل خواهند کرد سهل است اگر کمترین از وزرای دولت و امرای مملکت چنین فعلی در این چنین موارد ظاهر گرداند او را دیوانه و از جادهٔ خرد بیگانه خوانند خداوند رحمن تفضل فرماید و برحمت شامله خود بندگان خود را از ورطه جهل و بغض و غرض نجات بخشد پس با این تحقیق و بیان که در وجوب وصی و ولی و مقام و مراتب علی علیه السلام نمودیم میتوانیم گفت که از آنجا که خلقت تمام اشیاء ارض و سما بطفیل وجود مبارک محمد مصطفی و علی مرتضی و ائمه مجتبی صلوات الله علیهم است پس همان طور که بالطبع والفطرة والقابلیة والکیفیة المعنویة در هر چیزی بر وحدانیت خدا تعالی آیتی و دلیلی است و بحسب طبیعت بتسبیح حضرت احدیت می پردازند و اگر نپردازند معدوم میشوند همچنین بر رسالت رسول و ولایت ولی دلالت و بلسان مقال و زبان حال اقرار دارند اگرچه در عالم ظاهر همچنان نباشد در باطن چنین است زیرا که انکار هر موجودی خود شاهد بر وجود اوست و دشمن هر بزرگی خود شاهد بر عظمت اوست چه اگر نباشد منکر نخواهد بود و اگر بزرگی نداشته باشد دشمن نخواهد داشت مثلاً خفاش که عدوی آفتاب نورپاش است و فروغ آفتاب را نتواند دید و بناسیت در بیغوله بخزد و از شمس عالمتاب بر کنار باشد خود همین دلیل وجود آفتاب و فروغ اوست چه اگر آفتاب فاش نبودی از چه از وی گریزان شدی و اگر جهان را نورپاش

نمیشدی از چه از وی همه روز پنهان زیستی و همانکه بزبان حال از شدت فروغ شمس و دور باش نورپاش آفتاب شکایت و نکوهش میکند خود تمجید و تعظیمی نسبت بشمس است زیرا که قصور قوت دیدار او بر نقصان آفتاب مبتنی نشود بلکه بر عظمت آن فروغ دلالت می نماید که از شدت فروغش نتوان چشم بر آن گشود و چشم را آنقدرت نیست که بتواند بدیدار شمس بپردازد و از همه محروم تر خفاش بود کو دلیل آفتاب فاش بود ذم خورشید جهان ذم خود است که دو چشم کور و تاریک و بد است مدح خورشید جهان مدح خود است که دو چشم روشن و نامرمد است

هر کسی کو حاسد کیهان بود آن حسد خود مرگ جاویدان بود

پس آنانکه بواسطه قلت قدرت و قوت فروغ چشم سر و ضمیر از دیدار انوار شموس ولایت مطلقه بی بهره اند یا از قصور استعداد و نقصان لیاقت و بضاعت نفسانیه و ضیق صدر و پستی قدر منکر مقامات عالیه یا از شدت عدم سعادت و فقدان استطاعت و عدم مایه و پایه که مولد بغض و حسد و کین و خصومت بلا سبب است دشمن وجود کامل و از حیث عدم مساعی نادیدن نور نظر جلوه سازی قامت قابلیت خود شان از آفتاب جهان بجرم شب تاب و از خورشید عالم آرا بذره ناپیدا می پردازند یا بعلت هواجس نفسانی و دنائت طبع از مقام علوی به دنیای دنی حریص میکردند هیچ زیانی بآن وارد نیاید بلکه نقصانی از پس نقصانی و قصوری از پس قصوری بر خودشان وارد می آورند و از نور سعادت سرمدی مهجور میکردند و جمله اقوال و افعال ایشان بر عظمت و جلالت و مدح و ثنا و عزت و بقاء و شرف و ابهت و اقرار و اعتراف بوجود و بضاعت و استعداد و لیاقت وی دلیل و شاهد است و با آن زبان که خود نمیدانند بر آنجمله مقر و معترف و شاهد و گواه شده اند و آن حالت انکار ایشان عین اقرار و آن ذم ایشان عین مدح و آن مباینت عین معاونت و معاینت است چنانکه چون دقیقه یابان نکته سنج بدیده دانش و نظر بینش بر نتایج آن اعمال منکرند تصدیق مینمایند و می بینند که در هر انکار هر منکری نمایش کرامت و جلالت و عظمت و ابهتی دیگر شد و در ظهور خصومت هر خصمی صورت قدرت و استطاعت دیگر جلوه گر آمد اگر دشمن بر چهرهٔ ولی ذی المنن خون نفکندی آن حالت ربانی و تجلی آن درجه عظمی نمیشد و اگر حسود منکر منقبتی نمی گشت منقبتی دیگر علاوه بر آن نمی گشت و اگر انکار یکی از ادله قاطعه را نمی نمود برهان ساطعه دیگر بروز نمی کرد و اگر بر اقوال و نصوصی که از رسول خدای در حق ولی هر دو سرای وارد است استهزا نمی نمود به بر هانی لایح تر مستلا و رنجور نمیشد پس بالصراحه توانیم گفت که نمایش اغلب این کرامات و این ادله قاطعه و این مناقب و آثار جمیله و بروز آن اسناد صحیحه و معجزات باهره که بدانجا کشید که مردم غالی پدید شدند همه بواسطه اقوال و افعال جماعت منکرین و معاندین و مبغضین روی داد هم اکنون بتوفیق خداوند بیچون جانب مقصود گیریم که این دریای بی کران را بدایت و نهایت نیست

راز بگشا ای علی مرتضی ای پس از سوء القضا حسن القضا

تو بتاریکی علی را دیده زین سبب غیری برا و بگزیده

در تفسیر صافی از اصبغ بن نباته علیه الرحمه مروی است که گفت از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شنیدم

میفرمود اَلْقُرْآنُ نَزَلَ اَثْلَاثاً ثُلْثٌ فِینَا وَفِی عَدُوِّنَا وَثُلْثٌ سُنَنٌ وَاَمْثَالٌ وَثُلْثٌ فَرَائِضُ
وَاَحْکَامٌ یعنی قرآن برسه بهر نازل شده است یک ثلث آن در مدح و مناقب ما و ذم و مثالب دشمنان ما
و ثلث دیگر در سنن و امثال و یک ثلث دیگر در فرایض و احکام است و چون مردم با دانش خرد مند از روی فکر
بنگرند می بینند قرآن که جمله در مدح و منقبت و اثبات حق علی و اولاد آن حضرت علیهم السلام نازل شده است
زیرا که ذم دشمنان او و مدح او باز میگردد و امثال وارده در قرآن نیز همان نتیجه را میرساند و مقصود و تبلیغ سنن
و احکام نیز خود آن حضرت و اولاد او هستند و آن کسان که مخالف احکام و سنن باشند دشمنان ایشان
و مفوض خداوند بهتان خواهند بود و آن نیز بمدح ایشان و ذم دشمنان ایشان رجوع مینماید ایشان امثال
نیز خوان نیست که برای موافقین و مخالفین و مدح موافق و ذم منافق بازگشت مینماید و نتیجه انجمله تمامت
این است که حب علی تمامت ایمان است و بغض او کفر صرف است و دیگر در صافی و کافی در این آیه
شریفه نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْاَمِینُ عَلٰی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ فرو فرستاد
خدای تعالی مصاحب قرآن جبرئیل امین را بر دل تو یعنی جبرئیل علیه السلام قرآن را فرود آورد بر دل تو تا
باشی از بیم دهندگان مر آفریدگان را بزبان عربی هویدا از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است
که فرمود هِیَ الْوِلَایَةُ لِاَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع یعنی جبرئیل ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را نازل نمود و نیز
در صافی در آیه شریفه وَمَنْ یَکْفُرْ بِالْاِیمَانِ هر کس ایمان را کافر و تارک شود از حضرت باقر علیه السلام
مروی است یعنی ولایت علی علیه السلام را کافر گردد و هم در تفسیر صافی در آیه شریفه وَلَوْ اَنَّهُمْ اَقَامُوا
التَّوْرٰیةَ وَالْاِنْجِیلَ و اگر آن جماعت احکام توریة و انجیل را شایع میساختند و بآن قیام می ورزیدند
از حضرت باقر علیه السلام مروی است یعنی الولایة مقصود ولایت است و دیگر در کافی و کافی در آیه
شریفه اِلَّا اَنْ قَالُوا وَاللّٰهِ رَبِّنَا مَا کُنَّا مُشْرِکِینَ مگر اینکه گویند بخدائی که پروردگار ما میباشد نبوده ایم
ما از شرک آورندگان یعنی بر وجه کذب این سوگند را میخورند که ما شرک نبوده ایم با اینکه میدانند از این سوگند
دروغ سودی نبرند اما از شدت دهشت و حیرت چنین گویند از حضرت باقر در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت
صادق علیهما السلام مروی است یَعْنُونَ بِوِلَایَةِ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ یعنی مقصود ایشان این است
که ما بولایت علی علیه السلام شرک نیاوردیم و دیگر در صافی و مجمع البیان در آیه شریفه وَاذْکُرُوا نِعْمَةَ
اللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَمِیثَاقَهُ الَّذِی وَاثَقَکُمْ بِهِ یاد کنید نعمت خدا را که بر شما انعام کرده است باسلام
و احکام شرایع آن و یاد بدارید پیمان او را که بسته است شما را بآن از حضرت باقر علیه السلام مروی است
که فرمود فَالْمُرَادُ بِالْمِیثَاقِ مَا بَیَّنَ لَهُمْ فِی حَجَّةِ الْوَدَاعِ مِنْ تَحْرِیمِ الْمُحَرَّمَاتِ وَکَیْفِیَّةِ الطَّهَارَةِ
وَفَرْضِ الْوِلَایَةِ وَغَیْرِ ذٰلِکَ مراد از میثاق و بستن پیمان همان چیزی است که در حجة الوداع برای ایشان
از تحریم محرمات و کیفیت طهارت و فرض ولایت و غیر از آن مبین و مصرح گردانید و دیگر در صافی و کافی

و در آیه شریفه یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ
وَاللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ ای فرستاده حق
برسان بکافه آفریدگان تمامت آنچه را که بتو فرو فرستاده شده است از جانب پروردگار تو و اگر نرسانی
تمام از آن پس تبلیغ رسالت و پیامهای پروردگار نکرده باشی و خدای نگاه میدارد ترا از شر مردمان که
نتوانند ترا بقتل رسانند پس در تبلیغ رسالت جد و جهد بجای بدرستیکه خدای راه نماید کافران را بتسلط بر تو
و ایشان را بر هلاک تو تمکین ندهد از حضرت باقر و ائمه هدی سلام الله علیهم مروی است که یعنی تبلیغ آنچه را
که در ولایت علی سلام الله علیه بسوی تو نازل شده اگر ترک گوئی تو هیچیک از پیغامهای پروردگار خود را در استحقاق
عقوبت نرسانیده باشی و نیز در صافی و مجمع البیان در آیه شریفه اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ
عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیناً امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را و تمام نمودم
بر شما نعمت خود را و اختیار کردم برای شما اسلام را دینی پاکیزه تا روز قیامت از حضرت محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام مروی است که این آیه نازل شد بعد از آنکه رسول خدای صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی
علیه السلام را در روز غدیر خم در هنگام بازگشتن از حجة الوداع بخلافت خود منصوب ساخت و فرمود مَنْ کُنْتُ
مَوْلَاهُ فَهٰذَا عَلِیٌّ مَوْلَاهُ ابو القاسم عبد الله بن عبد الله حسکانی با سانید صحیحه خود از ابو هارون عبدی
روایت کرده است که ابو سعید خدری گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله در هنگام نزول این آیه شریفه
فرمود اَللّٰهُ اَکْبَرُ عَلٰی کَمَالِ الدِّینِ وَاِتْمَامِ النِّعْمَةِ وَرِضَی الرَّبِّ بِرِسَالَتِی وَبِوِلَایَةِ عَلِیِّ
بْنِ اَبِی طَالِبٍ مِنْ بَعْدِی بزرگتر است خداوند بر کامل ساختن دین و تمام نمودن نعمت و خوشنودی پروردگار به
ادای رسالت من و بولایت علی بن ابیطالب بعد از من با جمله اغلب علمای اهل سنت و جماعت مثل ابو اسحق ثعلبی و
واقدی و ثعلبی و غیرها بداستان غدیر خم و نصب کردن رسول خدای صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را
بخلافت خود و امارت مؤمنین اشارت کرده اند چنانکه تفصیل آن مشروحاً در تواریخ و تفاسیر و کتب و اخبار
و احادیث مدون و تذکره مرقوم است و نیز اعاظم اهل سنت و اجماع اهل البیت علیهم السلام بر آن است
که آیه شریفه وَاللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ در غدیر خم نازل شد از حضرت باقر و صادق علیهما السلام
در آیه مسطوره اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ وارد است که این آیه شریفه از آن پس نازل شد که رسول خدای
نصب کرد علی علیه السلام را علماً للانام در روز غدیر خم بعد از انصراف از حجة الوداع میفرماید این آخر فریضه بود
که اَنْزَلَهَا اللّٰهُ ثُمَّ لَمْ یُنْزِلْ بَعْدَهَا فَرِیضَةً فرو فرستاد خدای آن را و از آن پس دیگر فریضه نازل نشد
و هم از آن حضرت علیه السلام مروی است که فرمود اِنَّ فَرِیضَةً تَنْزِلُ بَعْدَ الْفَرِیضَةِ الْاُخْرٰی وَکَانَتِ
الْوِلَایَةُ اٰخِرَ الْفَرَائِضِ فَاَنْزَلَ اللّٰهُ اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ یعنی فریضه از پی فریضه دیگر نازل میشد
و ولایت علی علیه السلام آخرین فرایض بود و بعد از آن خدای نازل ساخت که امروز کامل ساختم برای شما

 وین شما قَالَ لَا اُنْزِلُ بَعْدَ هٰذِهٖ فَرِیضَةً قَدْ اَکْمَلْتُ لَکُمُ الْفَرَایِضَ یعنی خدا میفرماید بعد ازین فریضه
که ولایت علی علیه السلام است دیگر فریضهٔ نازل نمیکنم چه در نزول این فریضه تمام فرایض را برای شما کامل
ساختم مرحوم فیض اعلی الله مقامه در ذیل این حدیث میفرماید اینکه فرایض بولایت تکمیل یافت برای این است
که پیغمبر صلی الله علیه وآله جمیع علومی را که از خدای بودیعه داشت بعلی علیه السلام و بعد از آن بذریهٔ آن حضرت
که جماعت اوصیا بودند واحد بعد واحد اضافه نمود و چون ایشان را در مقام خودش بپای داشت
و مردمان را در مسائل حلال و حرام ایشان برجوع بخدمت ایشان متمکن گردانید و این حال بقیام یکی از ایشان
بعد از دیگری تا قیامت استمرار گرفت دین کمال یافت و نعمت تمام شد والحمد لله تعالی و نزدیک بهمین از حضرات
ائمه علیهم السلام ماثور است راقم حروف گوید در آیهٔ شریفهٔ و رضیت لکم الاسلام دینا نیز لطیفهٔ دیگر است و
این است که تا گاهی که علی علیه السلام بخلافت ظاهریه منصوب نگشت دین اسلام مرضی نمی گشت چه آن نیز از آن است
که تا آنوقت دین اسلام کامل نبود و تا چیزی کامل نباشد بحقیقت مرضی نخواهد بود و نیز از حضرت باقر و سایر ائمه
علیهم السلام در سبب نزول آیه وَاللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ اخبار کثیره وارد است که در مواقع خود مسطور است
و در اینجا حاجت بنگارش نیرود و اغلب علمای سنت نوشته اند که در آنروز هفتاد هزار تن حاضر بودند که علی
علیه السلام را بخلافت تهنیت و سلام دادند و قبول آن بیعت را نمودند و بعد از آن نقض آن بیعت کردند چنانکه
همین معاملت را قوم موسی در بیعت برادرش هارون علیهما السلام معمول داشتند و نیز در صافی در آیهٔ شریفه
بعد از آیه مسطوره قُلْ یَا اَهْلَ الْکِتَابِ لَسْتُمْ عَلٰی شَیْءٍ حَتّٰی تُقِیمُوا التَّوْرٰیةَ وَالْاِنْجِیلَ وَمَا
اُنْزِلَ اِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ بگو ای اهل کتاب نیستید شما بر چیزی یعنی بر دینی معتدبه و صحیح تا گاهی که بپای دارید حکم توریة
و انجیل را یعنی آن چیز را که خدایتعالی شما را بآن فرمان کرده و از جمله ایمان آوردن بنبوت من و تا گاهی که
بپای دارید اوامر و نواهی آنچه فرستاده است بشما از پروردگار شما یعنی قرآن از حضرت باقر علیه السلام مرویست
هُوَ وِلَایَةُ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع یعنی مراد از ما انزل الیکم ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است
و دیگر در صافی و تفسیر علی بن ابراهیم در آیهٔ شریفه فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُکِّرُوا بِهٖ چون فراموش کردند
آنچه بآن یادآور شدند از باساء و ضراء معنی اتعاظ بآنرا متروک نمودند از حضرت باقر علیه السلام مرویست
یعنی فَلَمَّا تَرَکُوا وِلَایَةَ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ وَقَدْ اُمِرُوا بِهَا چون ولایت علی بن ابیطالب علیهما السلام را
ترک نمودند با اینکه بآن امر یافته بودند فَتَحْنَا عَلَیْهِمْ اَبْوَابَ کُلِّ شَیْءٍ مفتوح ساختیم بر ایشان
ابواب هر چیزی را از صحت و وسعت رزق و دولت ایشان در دنیا و آنچه از بهر ایشان منبسط شده اَخَذْنَاهُمْ
بَغْتَةً بناگاه که آن جماعت بناز و نعمت دنیا مشغول و مغرور بودند و از همه راه بیخبر ایشان را ماخوذ داشتیم
و مقصود از این قیام قائم صلوات الله علیه است و چنان ایشان ماخوذ می شوند که گوئی هرگز از بهر ایشان
سلطنتی نبوده و اقتداری نداشته اند و هم از آن حضرت مروی است که این آیه در شان فرزندان عباس

رسیده است و آخر آیهٔ شریفه این است فَاِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ در آنحال همه از نجات مایوس و بحسرت
 رحمت دچار گردند و دیگر در صافی از حضرت باقر علیه السلام در سورهٔ مبارکهٔ اعراف در ذیل خبری که از
رسول خدای صلی الله علیه وآله مسطور گردیده که فرمود مَعَاشِرَ النَّاسِ اَنَا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِیمُ الَّذِی
اَمَرَکُمْ بِاتِّبَاعِهٖ ثُمَّ عَلِیٌّ مِنْ بَعْدِی ثُمَّ وُلْدِی مِنْ صُلْبِهٖ اَئِمَّةٌ یَهْدُونَ مسطور است که آن حضرت با برید عجلی فرمود
تَدْرِی مَا یَعْنِی بِصِرَاطِی مُسْتَقِیمًا میدانی خدای از صراط مستقیم چه خواسته عرض کردم نمیدانم فرمود
ولایت علی و اوصیاء فرمود میدانی معنی فَاتَّبِعُوهُ پس متابعت کنید او را چیست عرض کردم ندانم فرمود
مقصود علی بن ابیطالب است فرمود میدانی چیست معنی وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ متابعت راههای دیگر نکنید
گفت ندانم فرمود سوگند با خدای مقصود ولایت فلان و فلان است فرمود میدانی معنی فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهٖ
پس بواسطهٔ متابعت سبل دیگر از راه او متفرق میگرداند شما را گفت ندانم فرمود یعنی راه علی علیه السلام و دیگر در صافی
و کافی در آیهٔ شریفه یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ اِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیکُمْ ای کسانیکه
ایمان آورده اید اجابت کنید مر خدای را و فرستادهٔ او را بطاعت و قبول اوامر و نواهی چون بخواند رسول خدای
شما را مر آن چیزی را که زنده گرداند شما را یعنی ایمان و علوم دینیه که زندگی دل در دنیا و عقبی همان است از حضرت
باقر و صادق علیهما السلام مروی است که این آیه در ولایت علی صلوات الله علیه نازل شده و در این آیه ولایت
آن حضرت است فَاِنَّ اتِّبَاعَکُمْ اِیَّاهُ وَوِلَایَتَهُ اَجْمَعُ لِاَمْرِکُمْ وَاَبْقٰی لِلْعَدْلِ فِیکُمْ همانا متابعت شما علی
علیه السلام را و ولایت او را داشتن برای امور شما جامعتر و برای بقای عدل در میان شما بهتر است و دیگر
در صافی در آیهٔ شریفه وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِی هٰذَا الْقُرْاٰنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ فَاَبٰی اَکْثَرُ النَّاسِ اِلَّا کُفُورًا
بدرستیکه مکرر گردانیدیم بوجوه مختلفه برای زیادتی تقریر و بیان برای مردمان در این قرآن از هر نوعی
چون ترهیب و ترغیب و قصص و اخبار و حکایات جنت و نار و مانند آن از احوال گذشتگان و آیندگان
پس سر بر تافتند بیشتر مردمان و نخواستند مگر ناسپاسی را که انکار حق است از حضرت باقر علیه السلام مرویست
که جبرئیل این آیه مبارکه را بدینگونه نازل گردانید فَاَبٰی اَکْثَرُ النَّاسِ بِوِلَایَةِ عَلِیٍّ اِلَّا کُفُورًا
و دیگر در تفسیر صافی در آیهٔ شریفه وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْیُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْیَکْفُرْ اِنَّا
اَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِینَ نَارًا اَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا و بگو مر کسانی را که ترا از صحبت فقرا منع میکنند قول درست و راست
که قرآن است از حضرت پروردگار شما است و من بمضمون آن عمل میکنم پس هر کس خواهد گرویدن بآن را باید
بگرود و هر کس خواهد ناگرویدن را گو مگرو بدرستیکه ما آماده کرده ایم برای ستمکاران و ناگرویدگان آتشی را
که احاطه کنندگان با ایشان پردهای آن یعنی مانند سراپرده که بر اهل خود مشتمل است آن آتش نیز بر ایشان
محیط است و از حضرت باقر علیه السلام مروی است که جبرئیل علیه السلام این آیهٔ شریفه را باین طریق بر محمد
صلی الله علیه وآله نازل ساخت وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فِی وِلَایَةِ عَلِیٍّ فَمَنْ شَاءَ فَلْیُؤْمِنْ وَمَنْ

بالحق وبه یعدلون

شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین آل محمد نارا و بروایتی دیگر که در تفسیر برهان وارد است للظالمین آل
محمد حقهم نارا احاط بهم سرادقها پس از آن قرائت فرمود ان الذین امنوا و عملوا الصالحات
انا لا نضیع اجر من احسن عملا یعنی بهم آل محمد و دیگر در صافی و تفسیر قمی در آیه شریفه
آیه انا یستطیعون سبیلا
انظر کیف ضربوا لک الامثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلا بگو ای محمد بدیده بصیرت تا بازبینی
که آن منافقان منکر چگونه مثل زدند برای تو مثلها را یعنی سخنان ناشایسته و ناخوب گفتند پس گمراه شدند از طریقی
که رساننده است بمعرفت خواص انبیاء و تمیز دادن ایشان را از ماسوی و در بادیه غوایت و جهالت خبط نمودند
پس توانائی ندارند براهی که قدح و ذم نبوت ترا نمایند و نمی یابند راهی در اقامت حجت و برهانی برای آنچه خود
گویند از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود الی ولایة علی علیه السلام و علی هو السبیل
آیه قل انما اعظکم
و دیگر در کافی و صافی و تفسیر قمی در آیه شریفه قل انما اعظکم بواحدة بگو ای محمد بکفار مکه معظمه که جز
این نیست که پند میدهم شما را و ارشاد مینمایم بخصلت یک یا کلمه واحده یعنی یک چیز شما را موعظه میفرمایم در آن
از حضرت باقر علیه السلام مروی است انما اعظکم بولایة علی هی الواحدة التی قال الله و نیز در
آیه لیحبطن عملک
صافی در آیه شریفه و لقد اوحی الیک و الی الذین من قبلک لئن اشرکت لیحبطن
عملک و لتکونن من الخاسرین اگر شرک بیاوری بر سبیل فرض و تقدیر و اگرچه محال است
هرآینه باطل باشد کردار تو و هرآینه باشی از زیان کاران مروی است که از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر
این آیه وافی هدایه پرسیدند فرمود لئن امرت بولایة احد مع ولایة علی من بعدک لیحبطن
عملک و لتکونن من الخاسرین اگر فرمان دهی بولایت و خلافت احدی با ولایت علی پس از
خودت یعنی بیرون از علی علیه السلام دیگری را ولی و خلیفه خوانی عمل تو باطل میگردد و از جمله زیانکاران خواهی شد
آیه فستعلمون من هو
و دیگر در صافی و کافی و در این آیه شریفه قل هو الرحمن آمنا به و علیه توکلنا فستعلمون من هو
فی ضلال مبین بگو ای محمد باین کفار از روی توبیخ و نکوهش اینکه من شما را بسوی وی دعوت میکنم بزرگ
بخشش است که نعم او بجمیع خلایق رسیده است گرویده ایم باو بسبب اینکه بوحدانیت و ربوبیتش علم داریم و براه
خدا توکل کرده ایم و امور خود را بدو واگذاشته ایم پس زود باشد که بدانید یعنی بعد از مشاهدت عذاب
معلوم کنید که کیست از ما و شما آنکه گمراهی آشکار اندر میباشد از حضرت باقر چنین رسیده است فستعلمون یا
معشر المکذبین حیث انبأتکم رسالة ربی فی ولایة علی و الائمة من بعده من هو
فی ضلال مبین کذا انزلت پس زود باشد که بدانید ای گروهی که تکذیب کننده بودید در آنجا که خبر دادم شما را
آیه استقاموا
از رسالت پروردگارم در امر ولایت علی و ائمه بعد از او کیست که او در گمراهی آشکار است این آیه بدینگونه
نازل شده است و دیگر در صافی و کافی در آیه شریفه و ان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم
ماء غدقا و دیگر وحی کرده شده است بمن که اگر مستقیم شوند اهل مکه بر طریقه یعنی بر افضل طریقها

که دین اسلام است هرآینه بدهیم ایشان را آب بسیار مراد از آن وسعت رزق و کثرت مال و منال است
که لازم باران است از حضرت باقر سلام الله علیه ماثور است یعنی لو استقاموا علی ولایة امیر المؤمنین
علی علیه السلام و الاوصیاء من ولده علیهم السلام و قبلوا طاعتهم فی امرهم و
نهیهم لاسقیناهم ماء غدقا یقول لاشربنا قلوبهم الایمان اگر بر ولایت امیرالمومنین علی و اوصیاء از فرزندان
آن حضرت صلوات الله علیهم استقامت ورزند و در امر و نهی ایشان مطیع و منقاد گردند هرآینه بیاشامانیم
آیه ان الله لا یغفر ان یشرک به
ایشان را از شربت گوارای ایمان سقایت نمائیم و دیگر در صافی در آیه شریفه ان الله لا یغفر ان یشرک
به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء بدرستیکه خدای نمی آمرزد آنان را که بخدای شرک بیاورند
و میآمرزد آن گناهی را که غیر از شرک باشد خواه صغیر خواه کبیر هر آنکس را که خواهد از حضرت باقر علیه السلام مروی است
که فرمود یعنی انه لا یغفر لمن یکفر بولایة علی و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء یعنی لمن والی علیا پس خدای
در این آیه شریفه منکر ولایت علی علیه السلام را شرک و گناه او را غیر مغفور خوانده است بالجمله از اینگونه
آیات و تأویلات و تفسیرات در کتب تفاسیر و اخبار بسیار است و همانطور میباشد که اشارت نمودیم چون
آیات قرآنیه را بحقیقت ادراک نمایند بجمله در شأن پیغمبر و امیرالمومنین و اولاد طاهرین او صلوات الله
علیهم وارد است اما این معنی را جز خدای و رسول خدای و راسخان در علم نتوانند بازدانند پس ببایست
نیک بیندیشید که مقام و حال و ولایت امیرالمومنین علیه السلام چیست که از هر یک از ائمه علیهم السلام در تفسیر
آیات فرقان مجید چه اشارات جلیله بآنحضرت و ولایت آن حضرت و موافقین و مخالفین آن حضرت
ماثور است و ما نتوانیم این تفاسیر و تأویلات را بمیل و طبیعت و خاطر خودشان راجع شماریم چه کلام
ایشان و تأویل و تفسیر ایشان برای تمام مسلمانان حجت است و چگونه کسیکه امام زمان و پیشوای مسلمانان است
و در تمام مسائل دینیه باید از ایشان استفتاء نمائید و بآن عمل کنند و از مسئولیت دنیا و آخرت آسوده گردند
و ایشان را صادق و مصدق و اقوال و افعال ایشان را در امور دینیه و معالم تکلیفیه سند و اخبار ایشان را
از گذشته و آینده در کلیات و جزئیات امور مقرون بصدق و صحت و تصدیق و تصویب ایشان را در تمامت
مسائل و مطالب معتمد و احکام ایشان را احکام الهی و حضرت رسالت پناهی و کلمات و بیانات و حکایات
ایشان را بیرون از شایبه شک و ریب و نمایشگر پوشیده و غیب و مصون از هرگونه نقص و عیب بدانند
در تأویلات آیات قرآن بیان مطلبی میفرمایند که نه از جانب خداوند منان است با اینکه بابها و کتابها در منع
تفسیر برای از خودشان ماثور است و برای مفترین برای عذابها و عقابها و فسادها از خودشان بازرسیده است
پس چنین نفوسی مقدسه آنچه گویند و کنند و خبر دهند جز بحق و از حق و در حق و راجع بحق و رضای حق و قبول حق
و مقبول در حضرت حق و تصدیق بحق و ماجوریت در پیشگاه حق و خوشنودی رسول حق و نبی مطلق نخواهد بود

قول ایشان سربسر قول حق است　　فعلشان فعل رسول مطلق است

بیان آیات شریفه که از حضرت باقر در حق ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان تفسیر یافته

و جعلناکم امة وسطا

در کافی و صافی در آیه شریفه وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا و همچنانکه گردانیدیم شما را راه یافتگان گردانیدیم شما را گروهی برگزیده یا جسمی با عدالت بعلم و عمل تا باشید گواهان برای پیغمبران بر مردمان که منکر نبوت هستند و تا باشد فرستاده من که محمد است براستی شما گواهی تعدیل کرده شده خلاصه معنی این است که از روی تأمل صحیح بدانید در آنچه برای شما منصوب شده و از کتاب خدای بر شما نازل گردیده که حقتعالی بخل نکرده و هیچکس ستم نفرموده بلکه طریق حق را واضح و پیغمبران به تبلیغ رسالت و پند و موعظت و تبیین احکام شریعت بفرستاده لکن آنانکه نگرویده اند ایشان را اشقیا و متبع شهوات باطله دعوت کرده و منکر تبلیغ ایشان شده اند پس گواهی میدهید بمردم روزگار خود بر کسانیکه قبل از شما بوده اند و بعد از شما پدید می آیند و رسول براستی شما گواهی میدهد از حضرت باقر علیه السلام مروی است نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوُسْطُ وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى النَّاسِ وَحُجَجُهُ فِي أَرْضِهِ وَسَمَائِهِ مائیم همان امت وسط و برگزیده که خدای در قرآن فرموده و مائیم گواهان بر خلق خدای و حجتهای یزدانی در زمین و آسمان او و در حدیث لیلة القدر از آن حضرت مروی است اَيْمُ اللَّهِ لَقَدْ قُضِيَ الْأَمْرُ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ اخْتِلَافٌ وَلِذَلِكَ جَعَلَهُمْ شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ لِيَشْهَدَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْنَا وَلِنَشْهَدَ عَلَى شِيعَتِنَا وَلِيَشْهَدَ شِيعَتُنَا عَلَى النَّاسِ سوگند بخدای امر بر آن جاری گردید که در میان مؤمنان اختلافی نبود و از این جهت خدایتعالی ایشان را بر مردمان گواه ساخت یعنی اگر مؤمنان را اختلافی بود نتوانستند بر جهانیان گواهی دهند و چون اختلافی نیست خدای ایشان را گواه مردمان گردانید تا محمد صلی الله علیه و آله بر ما گواه و ما بر شیعیان خود گواه و شیعیان ما بر مردمان گواه باشیم مرحوم فیض اعلی الله درجته میفرماید مقصود حضرت باقر علیه السلام از شیعه که در این حدیث یاد فرموده خواص شیعه است که با ایشان در درجه ایشان هستند چنانکه میفرماید شیعیان ما با ما و در درجه ما میباشند تا با خبر سابق و دیگر اخبار منافی نباشد و نیز از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود نَحْنُ نَمَطُ الْحِجَازِ مائیم نمط حجاز عرض کردند نمط حجاز کدام است فرمود اوسط الانماط همانا خدایتعالی میفرماید وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا فرمود إِلَيْنَا يَرْجِعُ الْغَالِي وَبِنَا يَلْحَقُ الْمُقَصِّرُ آنانکه در مراتب ما غلو کنند رجوع ایشان با ماست و آنانکه در حق ما تقصیر ورزند بما ملحق خواهند شد و هم در مناقب از آن حضرت مروی است إِنَّمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ قَالَ وَلَا يَكُونُ شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ إِلَّا الْأَئِمَّةُ وَالرُّسُلُ فَأَمَّا الْأُمَّةُ فَإِنَّهُ غَيْرُ جَائِزٍ أَنْ يَسْتَشْهِدَهَا اللَّهُ وَفِيهِمْ مَنْ لَا

يَجُوزُ شَهَادَتُهُ فِي الدُّنْيَا عَلَى حُزْمَةِ بَقْلٍ گواهان بر مردمان جز ائمه و فرستادگان خدای نیستند اما امت جایز نیست که خدای ایشان را گواه گیرد و در میان ایشان کسانی هستند که در دنیا جایز نیست که بر دسته و بسته گیاهی گواهی دهند آخوند فیض میفرماید شاید مراد این باشد که خدای باین معنی نازل فرموده است و چون انبیا و اوصیا از کذب معصوم و برای خدای جایز است که ایشان را گواه مردمان فرماید بیرون از دیگر مردمان این است که خدایتعالی از این جماعت در هر امتی گواهی بر ایشان مقرر داشته است که شهادت دهند که خدایتعالی پیغمبر خود را با ایشان بفرستاد و حجت خود را بر آنها تمام گردانید و از آن گروه پاره اطاعت رسول را نمودند و بعضی عصیان ورزیدند تا آن گروه فردای قیامت نتوانند منکر آن کرده ها گردند پس یزدان تعالی پیغمبر را بر ائمه علیهم السلام گواه میگیرد تا بر ایشان گواهی دهد که خدای او را با ایشان فرستاده و ائمه اطاعت او را نمودند و ائمه سلام الله علیهم بر امتها گواه میشوند که حقتعالی پیغمبر خود را بآن امم بفرستاد و پیغمبر باز مینماید که تبلیغ احکام و رسالت الهی بآن گروه نمود و از آن گروه بعضی اطاعت و برخی معصیت ورزیدند و همچنین پیغمبر ما صلی الله علیه و آله گواه سایر پیغمبران بر امتهای ایشان میشود که آن پیغمبران رسالات پروردگار خود را بامتهای خودشان رسانیدند و دیگر در صافی و مجمع البیان در آیه شریفه وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا در آئید بخانه ها در حال احرام و جز آن از درهای آن از حضرت باقر علیه السلام مروی است آلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبْوَابُ اللَّهِ وَسُبُلُهُ وَالدُّعَاةُ إِلَى الْجَنَّةِ وَالْقَادَةُ إِلَيْهَا وَالْأَدِلَّاءُ عَلَيْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ یعنی آل محمد صلی الله علیه و آله درهای خدا و راههای خدا و دعوت نمایندگان بسوی بهشت و کشانندگان بجانب جنت و راه نمایندگان بر بهشت هستند تا روز قیامت و نیز در صافی از حضرت باقر علیه السلام در این آیه شریفه فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى پس بتحقیق که چنگ زده به بند و دست آویزی استوار مروی است که فرمود هِيَ مَوَدَّتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مقصود از عروه وثقی و بند محکم دوستی با ما اهل بیت است و در آیه شریفه وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ و آنانکه کافر شدند دوستان ایشان شیاطین و سایر گمراه نمایندگان هستند از حضرت باقر در صافی و کافی مروی است أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّوَاغِيتُ وَهُمُ الظَّالِمُونَ آلَ مُحَمَّدٍ أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ الی آخرها و این لخت اخیر در تفسیر قمی مسطور است و دیگر در صافی از حضرت باقر علیه السلام در آیه شریفه وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ و صاحبان علم که قائم بعدل هستند مروی است إِنَّ أُولِي الْعِلْمِ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ وَهُمْ قِيَامٌ بِالْقِسْطِ وَالْقِسْطُ هُوَ الْعَدْلُ یعنی مقصود از صاحبان علم در این آیه شریفه جماعت پیغمبران و اوصیاء ایشان هستند و ایشان میباشند که قائم بقسط یعنی بعدل هستند و دیگر در صافی در آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ بدرستیکه خدای برگزید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان یعنی بمقام عالی رسالت و خصایص روحانیه و فضایل جسمانیه و از این جهت توانائی حمل آن مقام و منزلت بلند را نمودند از حضرت باقر سلام الله علیه مروی است که این

مبارکه را تلاوت نمود و فرمود نَحْنُ مِنْهُمْ وَنَحْنُ بَقِیَّةُ تِلْکَ الْعِتْرَةِ یعنی ما از ایشان هستیم و ما باز مانده این عترت میباشیم و دیگر در صافی در آیه شریفه وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ چنگ در زنید به بند و دین و کتاب خدای از حضرت باقر علیه السلام مروی است آلُ مُحَمَّدٍ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِینُ الَّذِی أَمَرَ بِالْاعْتِصَامِ بِهِ فَقَالَ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَلَا تَفَرَّقُوا یعنی آل محمد صلی الله علیه و آله حبل الله متین هستند که خدای فرمان کرده است بآن اعتصام ورزید و چنگ در زنید همگی و پراکنده نشوید و حضرت باقر سلام الله علیه میفرماید خداوند تبارک و تعالی میدانست که آن جماعت بعد از پیغمبر خودشان بزودی متفرق میشوند و اختلاف می ورزند لاجرم نهی فرمود ایشان را از تفرق کَمَا نَهَی مَنْ کَانَ قَبْلَهُمْ فَأَمَرَهُمْ أَنْ یَجْتَمِعُوا عَلَی وِلَایَةِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَلَا یَتَفَرَّقُوا چنانکه پیشینیان ایشان چنین کردند پس خدای امر فرمود ایشان را که بولایت آل محمد صلی الله علیه و آله اجتماع نمایند و متفرق نشوند و در این آیه شریفه وَلْتَکُنْ مِنْکُمْ أُمَّةٌ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ وَیَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ و باید باشد از شما گروهی که بخوانند مردمان را به نیکوئی یعنی باسلام و بفرمایند به نیکی و نهی کنند از فعل ناشایست در صافی و تفسیر قمی مرویست که حضرت باقر علیه السلام در این آیه میفرمود فَهَذِهِ لِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَمَنْ تَابَعَهُمْ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ وَیَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ این آیه برای آل محمد صلی الله علیه و آله و متابعان ایشان است که مردمان را بخیر دعوت کنند و بمعروف فرمان دهند و از کردار ناشایسته باز میدارند و دیگر در صافی و خلاصة المنهج در این آیات مبارکه أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الْکِتَابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَیَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَی مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلاً أُولَئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ یَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِیراً أَمْ لَهُمْ نَصِیبٌ مِنَ الْمُلْکِ فَإِذاً لَا یُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِیراً أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَی مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنَا آلَ إِبْرَاهِیمَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَآتَیْنَاهُمْ مُلْکاً عَظِیماً آیا نمی نگری بسوی آنانکه داده شده اند بهره از توریة که بواسطه دشمنی با مسلمانان ایمان می آورند باین دو بت که فلان و فلان باشند و با قریش هستند و میگویند جهودان برای کافران یعنی در حق ایشان که این گروه کفار قریش هدایت ایشان بیشتر است از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب او از روی دین یعنی راه یافته ترند در دین و دین ایشان محکمتر و طریق ایشان صواب تر این گروه معاند متعصب در کفر آنانند که دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود و هر کس را خدای براند و از رحمت خود دور سازد نیابی از بهر او یاری که عذاب را از وی دفع نماید آیا یهودان راست و این کلام بر سبیل انکار است یعنی نیست ایشان را بهره از پادشاهی و اگر فرضاً بملک و مال بهره مند شوند ندهند مردمان را آن مقدار گوی که بر پشت دانه خرماست بلکه حسد میبرند بر مردمان که قبایل عرب هستند بر آنچه خدای داده است بایشان از فضل خود که آن کتاب و نبوت و بعثت رسول است پس بدرستیکه ما عطا کردیم اولاد ابراهیم را که

آیات اوتوا نصیبا
یفوتون

موسی و عیسی و داود و محمد است کتاب توریة و زبور و انجیل و قرآن و علم حرام و حلال و دادیم ایشان را پادشاهی عظیم که نبوت است با مملکت داری از حضرت باقر علیه السلام مروی است که یَقُولُونَ لِأَئِمَّةِ الضَّلَالِ وَالدُّعَاةِ إِلَی النَّارِ هَؤُلَاءِ أَهْدَی مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ میگویند آن جماعت برای پیشوایان ضلال و داعیان بسوی آتش که ایشان هدایت کننده ترانند و هدایت یافته ترانند از آل محمد صلی الله علیه و آله و نیز در أَمْ لَهُمْ نَصِیبٌ مِنَ الْمُلْکِ یعنی امامت و خلافت و فرمود مائیم آن مردمی که خدای اراده کرده یعنی ناسی که در آیه شریفه است مائیم و نقیر آن نقطه ایست که در وسط دانه خرماست شاید این تخصیص برای این است که دنیا برای آل محمد صلی الله علیه و آله خلق شده و خلافت حق ایشان است پس اگر اموال دنیا در دست مبارک خودشان باشد سایر مردمان سودمند میشوند و اگر ایشان از حقوق خودشان مانع شوند سایر مردمان نیز محروم و ممنوع میشوند پس گویا تمام مردمان ایشان هستند چنانکه این خبر ماثور است نَحْنُ النَّاسُ وَشِیعَتُنَا أَشْبَاهُ النَّاسِ وَسَائِرُ النَّاسِ نَسْنَاسٌ و در آیه مسطوره یحسدون الناس از آن حضرت مرویست که مراد بناس پیغمبر و آل اوست و در فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب میفرماید یعنی مقرر کردانیدیم از ایشان رسولان و پیغمبران و پیشوایان پس چگونه در آل ابراهیم اقرار می کنند و در آل محمد صلی الله علیه و آله منکر می گردند و فرمود ملک عظیم این است که قرار داد در میان ایشان پیشوایانی که هر کس طاعت کرد ایشان را اطاعت کرده است خدای را و هر کس نافرمانی کرد ایشان را عصیان نموده است خدای را پس پادشاهی بزرگ و ملک عظیم همین است و دیگر در تفسیر صافی از حضرت باقر علیه السلام در این آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَی أَهْلِهَا خدای امر میفرماید شما را که ادا کنید امانات را بخداوندان امانات مروی است إِیَّانَا عَنَی أَنْ یُؤَدِّیَ الْإِمَامُ الْأَوَّلُ إِلَی الَّذِی بَعْدَهُ الْعِلْمَ وَالْکِتَابَ وَالسِّلَاحَ ما را قصد کرده است که باید امام اول بآن امامی که بعد از وی می آید علم و کتاب و سلاح را که از ودایع امامت است باز گذارد در خلاصة المنهج سند با هل بیت سلام الله علیهم میرسد که دو آیه در قرآن وارد شده یکی برای امانت ماست و آن دیگر از بهر شما آیه اول اینکه ان الله یامرکم تا آخر پس بر ما واجب است که ادای امانت کنیم با خود دوم که متضمن آن میباشد این است که بر شما لازم است که در تمام اوامر و نواهی اطاعت ما را نمایید و آن آیه این است یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ ای آنکسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدای را در اوامر و فرمان بردید رسول او را در احکام و اطاعت کنید خداوندان امر و فرمان را از خودتان از حضرت باقر و صادق علیهما السلام مروی است که اولی الامر معصومین از آل محمد صلی الله علیه و آله میباشند که ایزد تعالی طاعت ایشان را واجب ساخته بر تمام بندگان چنانکه طاعت خود و طاعت رسول خود را بر جمله مکلفان واجب فرموده است و جایز نیست که یزدان تعالی واجب کرداند اطاعت احدی را علی الاطلاق مگر وقتی که آن شخص بحلیه عصمت محلی و باطنش مانند ظاهر و از غلط و امر کردن بقبیح مامون باشد و این صفت در اولی الامر و علمای

آیه ان تؤدوا الامانات

آیه اطیعوا
معنی اولی الامر

 که غیر از ائمه معصومین باشند تحقیق نمیجوید و مؤید این مطلب این است که خداوند تعالی در میان ایشان و میان خود و رسول خود از حیثیت حکم و طاعت تسویه فرمود و طاعت ایشان را بطاعت خود و طاعت رسول خود مقرون داشته پس همانگونه که خداوند تعالی از جمله قبایح منزه است و رسول او از تمام معاصی معصوم و مطهر اولی الامر نیز باید چنین باشند و باتفاق بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از ائمه اثنی عشر بصفت عصمت برخوردار نبوده اند لاجرم مراد از اولی الامر ایشان خواهند بود نه دیگران و دیگر اینکه اگر مراد به اولی الامر علی العموم باشد لازم خواهد شد که در هر کجا که حاکم و عاملی بیرون از حق حکومت کند متابعت او باشند چه لفظ عام مشتمل ایشان نیز میشود و این باتفاق و اجماع باطل است و احادیث صحیحه نیز دلالت بر آن دارد که مراد از اولی الامر ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم میباشند چنانکه در خبری که از رسول خدای صلی الله علیه و آله با جابر انصاری علیه الرحمه وارد است که آن حضرت در بیان اولی الامر و اسامی اوصیای عظام از علی بن ابیطالب تا حضرت قائم صلی الله علیهم شرح داده است مؤید این جمله است و ازین جمله احادیث و اخبار و دلائل عقلیه و نقلیه و روایات صحیحه معلوم شد اینکه پاره از مخالفین اولو الامر را به امرائی تفسیر کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله جمعی از لشکریان را تابع ایشان ساخته بقتال فرستاد مانند خالد بن ولید و امثال او و اولی الامر را بائمه معصومین اختصاص نداده اند از روی بغض و عناد است و چگونه این معنی بصحت مقرون تواند بود با اینکه از طریق شیعه و سنت بصحت پیوسته است که چون رسول خدای صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را بجانب بنی خزیمه فرستاد تا ایشان را باسلام فرا خواندن کیرد او را بجنگ و قتال آن جماعت فرمان نداد و خالد چون برفت و بآن قبیله پیوست بواسطه خصومتی که با ایشان داشت بر خلاف امر پیغمبر با ایشان محاربت ورزید و چون این خبر در حضرت پیغمبر مکشوف افتاد سخت اندوهگین و خاطر مبارکش دیگرگون شد و برخاست و روی مبارک بقبله آورد و هر دو دست بلند کرد و این مناجات را از روی تضرع نمود اللّهُمَّ اِنّی اَبْرَءُ اِلَیْکَ مِمّا فَعَلَ خالِدٌ بار خدایا از آنچه خالد بن ولید بمعصیت کرده بیزارم زیرا که امر متابعت عاصی امر بعصیان است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و چون بدلائل قاطعه حکم ائمه معصومین صلوات الله علیهم عین حکمت رسالت است چه ایشان نایبان آن حضرت و حافظان و حامیان شریعت وی هستند در آنچه رفتار و گفتار و کردار آورند مقام شک و ریب و طرد و دفع و مخالفت و عصیان نخواهد بود و بعد ازین آیه شریفه میفرماید فَاِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ اِلَی اللّهِ وَالرَّسُولِ اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ ذلِکَ خَیْرٌ وَاَحْسَنُ تَأْویلاً پس اگر خلاف کنید در چیزی از امور دینیه پس باز گردانید او را بحکم خدا و رجوع کنید برسول او در زمان او و بسنت او که فرا گیرید آنرا از ائمه صادقین علیهم السلام بعد از وفات پیغمبر اگر از روی اخلاص ایمان می آورید بخدا و روز جزا چه ایمان بخدا و ایمان بدار بقا مقتضی آن است که چون منازعه پیش آید بخدا و رسول خدا

 رجوع نمائید این رجوع بهتر است برای شما و نیکوتر است برای عافیت آخرت و نیکوتر است این رجوع نمودن از آنکه خود شما برای خودتان تأویل نمائید بدون رد باصل کتاب خدا و سنت سید انبیاء از حضرت باقر علیه السلام مروی است که آن حضرت این آیه شریفه را باینطور قرائت می فرمود فَاِنْ خِفْتُمْ تَنازُعاً فی اَمْرٍ فَرُدُّوهُ اِلَی اللّهِ وَاِلَی الرَّسُولِ وَاِلی اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ فرمود اینگونه نازل شد وَکَیْفَ یَأْمُرُهُمُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ بِطاعَةِ وُلاةِ الْاَمْرِ وَیُرَخِّصُ فی مُنازَعَتِهِمْ اِنَّما قیلَ ذلِکَ لِلْمَأْمُورینَ و در روایتی لِلْمارِقینَ الَّذینَ قیلَ لَهُمْ اَطیعُوا اللّهَ چگونه میشود که خدای تعالی ایشان را بطاعت و فرمان برداری والیان امر مأمور دارد و در منازعت ایشان رخصت دهد بلکه این سخن با آنانکه مأمور شده اند و بروایتی از دین بدر شده اند و با ایشان گفته اند اطاعت کنید خدا را گفته شده است و نیز از حضرت باقر در تفسیر صافی در آیه مذکوره اطیعوا الله مروی است که فرمود از اولی الامر ما را اراده کرده و جمیع مؤمنان را فرمان کرده است که تا قیامت باطاعت ما باشند و در تفسیر برهان از حضرت باقر علیه السلام مروی است که این آیه شریفه فَرُدُّوهُ اِلَی اللّهِ وَاِلَی الرَّسُولِ وَاِلی اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ نازل شده است راقم حروف گوید اولا مخالف و مؤالف متفق هستند که رسول خدای بلکه انبیاء عظام صلوات الله علیهم معصوم هستند و حکمت عصمت معصوم جز آن نیست که در قضایا و احکام و تبلیغ رسالات خالق ارضین و سموات عالم و بصیر و خبیر باشد و در هیچ حال و هیچ حکمی خبط و خطائی از او سر نزند چه اگر بزند علت تقریر شرایع و احکام و فواید و نتایج آن از میان میرود و حفظ این حال جز بوجود عصمت ممکن نمیشود چه بدون عصمت ناچار خبط و خطا و زلت و جفا ظاهر میشود و آن فواید و حکم بالغه مهمل و معطل میماند و چون این حال مسلم شد ناچار چون پیغمبر از میان میرود هر کس بر جای او جای کند و حافظ شریعت و احکام او گردد البته او باید معصوم باشد چه اگر نباشد آن فسادها که مذکور شد ظاهر و نبوت و رسالت و فواید و عواید آن بیهوده و بی نتیجه می ماند و البته خداوند نمیگذارد چنین باشد دیگر اینکه اگر معصوم باید باشد چگونه خدای غیر معصوم را در آیه شریفه با معصوم مقارن بلکه ثالث خود و رسول خود میگرداند خالد و ولید و امثال او را که بهمه حالت ایمان و اسلام ایشان بر چه منوال است چه مقام این است که از اولی الامر آنها تأویل شود هرگز اجتماع نور و ظلمت نمیشود دیگر اینکه در این آیه شریفه مخاطب جماعت مؤمنان هستند و بخصوص مؤمنین دارای مقاماتی است که اولیاء و اوتاد و اصفیا دارند چگونه چنین مردم را باطاعت مردمی که نمیدانیم دارای چه مرتبه و منزلتی هستند فرمان میدهند و ترجیح بلا مرجح را و تفضیل مفضول بر فاضل را چگونه قائل شویم و در جماعت مؤمنان بسا هست که مردمی باشند که مقام ایشان نزدیک بمعصوم و دارای مکاشفات و کرامات و علوم باطنیه هستند و اغلب مطالب غامضه کنونه در خدمت ایشان مکشوف است چگونه اولی الامر را بعموم و لاة و امراء تأویل نمائیم که بیشتر آنان در زمره فسقه و فجره و ضلال و جهال و ظلمه بلکه مشرک و کافر هستند و آن وقت

بگوئیم جماعت مؤمنان که احق بزرگان دین هستند بطاعت چنین مردم مامورند عقل هیچ عاقلی براین
حکم نمی کند و یقین و مبرهن است ایزد بهر خرکه سزا را بسزاوار الله یعلم حیث یجعل رسالته دیگر اینکه میفرمایند
رجوع بایشان نیکوتراست از تأویلی که خود از بهر خود کنید چون بنابراین باشد که تأویل جماعت مؤمنین و
آراء و سلیقه و عقاید و ترغیبات ایشان در امور دینیه و دنیویه و اخرویه و احکام شرعیه خود کافی نباشد در رجوع
بدیگران بهتر باشد چگونه میتوانیم بگوئیم امر و نهی و اشارت و امارت آنانکه دارای این مراتب نیستند بلکه غالباً
بعکس آن میروند کافی است و چنین کسان میتوانند حکمران مؤمنان و حافظ دین و شریعت باشند و اگر
گویند مراد این است که اطاعت خدای و رسول را کنید و اولی الامر را که مقصود عموم ولاة امر است همیشه که
رسول خدای در جهان نیست بعد از آنحضرت چگونه اگر نزاعی در امری از امور دینیه حاصل گردد بآن حضرت
رجوع دهند و اگر مؤمنان را در امری از امور و مسائل و احکام دینیه منازعتی باهم افتاد چگونه در مسئله که جماعت
مؤمنان را بآن مقامات و علوم و مکاشفات عالیه کار به تنازع کشید یکی از ولاة امر که شاید فاسق و فاجر
و جاهل است تواند رفع تنازع را از میان چنین مردم عالم بصیر زاهد خبیر نماید و اگر گوئیم مقصود آن است که
رسول خدای آنچه برای امت تا قیامت لازم بود احکامش را مقرر و تعیین فرمود پس بچه سبب جماعت
مؤمنان را در مسئله از مسائل و حکمی از احکام منازعت می افتد و اگر افتاد رجوع آن بولاة امر مطلقا خواهد شد
و چگونه مؤمنان در احکامی که رسول خدای روشن و ظاهر گردانیده است تنازع مینمایند که محتاج برجوع
بولاة عمومی باشند یا خودشان تصرفی و تأویلی در آن نمایند که خدای بفرماید این رجوع از تأویل خودتان برای
خودتان نیکوتر است و از چه روی امر و نهی یکی از ولاة که چه فاجر و فاسق است از تأویل مؤمنان بهتر است
بلکه معین و مبرهن است که در مقامی که حاجت بتأویل و اجتهاد و تفسیر باشد آنچه از جانب شخص مؤمن که دارای
اوصاف ایمانیه میباشد ظاهر شود بر غیر از خودش ترجیح و تفضیل و تقدم دارد و چون پیغمبر از جهان برود
اصلاح حال و ترتیب تکالیف و احکام و حدود امت از کجا لازم می شود بعد از آنکه مؤمنان را که اول طبقه
اهل اسلام هستند مامور باطاعت اولی الامر و احسن تأویل فرمایند پس باین جهات عدیده معلوم گردید
که اولی الامر در این آیه شریفه نیستند مگر ائمه طاهرین معصومین صادقین صلوات الله علیهم اجمعین نتوانند بود
و علاوه این جمله مراتب علوم جلیله و حکم و اخلاق و معارف و افعال و اقوال جمیله و زهد و قدس و تقوی
ایشان خود شاهد است که در مسائل دینیه و بیان تکالیف و حدود شرعیه و معالم نقیه جز بایشان رجوع
نشاید و بعد از رسول خدای اطاعت امر و نهی و احکام ایشان واجب است و جز باطاعت ایشان نهج مستقیم بدست
نیاید و احکام و حدود الهیه سرمدیه واضح نشود و از مقام مسئولیت بیرون نیایند و زخارجی هزار یکی نمی خرند
گوزاهد زمانه و گو شیخ راه باش و آیه شریفه وَاُولُوا الاَرحامِ بَعضُهُم اَولی بِبَعضٍ و آیه مبارکه اِنَّما وَلِیُّکُمُ
اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذینَ آمَنُوا براین مراتب گواهی میدهند و معلوم میشود که در اینجا صاحب ایمان اختصاص

باشخاص مخصوص دارد که مطاع جمیع مؤمنان هستند و تمام مؤمنان باطاعت ایشان در آیه سابقه مامور
شده اند چه در آن آیه مبارکه مخاطب باطاعت شده اند و در اینجا مقام ولایت دارند پس معلوم میشود که جز ائمه
معصومین صلوات الله علیهم که استحقاق ولایت مؤمنین را دارند دیگری در این آیه شریفه اراده نشده
و نمیتواند بشود و هم در تفسیر برهان از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه اطیعوا الله مروی است که اولی الامر
امامان از فرزندان علی و فاطمه صلوات الله علیهما هستند تا قیام قیامت و ازین خبر نیز که اختصاص بفرزندان
فاطمه یافته معلوم میشود که مؤید آیه و اولوا الارحام است چه اولاد فاطمه برسول خدای پیوسته می شوند پس
اولادی که امیرالمؤمنین علیه السلام را از غیر از فاطمه باشد نمیتوانند در شمار ائمه درآیند چه نسبت ایشان
برسول خدای نمی پیوندد و البته اگر باولی الامر بایست رجوع کرد بائمه هدی سلام الله علیهم که سوای آن مناقب
و فضایل از خون رسول خدای وجود یافته اند بر تمام خلق جهان اولویت دارند و هم در آن تفسیر از جابر بن
یزید جعفی مسطور است که بحضرت ابی جعفر بن محمد بن علی باقر علیهما السلام عرض کردم از چه روی جهانیان
بسوی پیغمبر و امام حاجتمند هستند فرمود لِبَقاءِ العالَمِ عَلی صَلاحِهِ وَذلِکَ اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ یَرفَعُ العَذابَ عَن
اَهلِ الاَرضِ اِذا کانَ فیهِم نَبِیٌّ وَاِمامٌ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَما کانَ اللهُ مُعَذِّبَهُم وَاَنتَ فیهِم وَ
قالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ النُّجُومُ اَمانٌ لِاَهلِ السَّماءِ وَاَهلُ بَیتی اَمانٌ لِاَهلِ الاَرضِ فَاِذا
ذَهَبَ النُّجُومُ اَتی اَهلَ السَّماءِ ما یَکرَهُونَ فَاِذا ذَهَبَ اَهلُ بَیتی اَتی اَهلَ الاَرضِ
ما یَکرَهُونَ برای اینکه عالم بر حال صلاح خود برقرار و پاینده باشد و این چنان است که خداوند
عزوجل گاهی که پیغمبر و امامی در زمین باشد عذاب را از مردم زمین باز میگیرد چنانکه میفرماید خدای
عذاب کننده ایشان نیست با اینکه تو در میان ایشان باشی و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ستارگان
امان اهل آسمان هستند و اهل بیت من موجب امن و امان اهل زمین میباشند و هر وقت نجوم معدوم
شوند ساکنین آسمان را آنچه مکروه شمارند میرسد و اگر اهل بیت من بروند مردم زمین را آنچه ناگوار است
فرو گیرد یعنی باین سبب اهل زمین به پیغمبر و پس از وی بامام حاجت دارند چه وجود مبارک ایشان اسباب
بقا و سلامت اهل زمین است و اگر یک آن برکت و میمنت وجود مبارکشان شامل حال اهل جهان
نباشد بجمله هلاک خواهند شد زیرا که برکات آسمان و زمین بطفیل وجود ایشان نازل و ظاهر میشود و گرنه
آسمان نبارد و زمین نروید و جنبنده در زمین نپاید و نماند و نیز این حدیث مبارک بر وجود بقا و دوام
قائم آل محمد صلی الله علیه و آله برهانی وافی است چه معین است که مقصود از اهل بیت آن حضرت ائمه هدی
صلوات الله علیهم از ذریه خود آنحضرت میباشند و چون معلوم شد که خلق جهان بوجود امام حاجتمند هستند
چنانکه اهل آسمان باختر های درخشان و آن امام یا ظاهر است یا غایب و اگر نباشد خلق جهان تباهی گیرند
ثابت میشود که حضرت صاحب الامر باقی و اکنون غایب لکن فیض و توجهش آشکار است و نیز ثابت شد

که تا قیامت بجای هستند چنانکه ستارگان آسمان باقی میباشند وهم امروز که پردهٔ بر چهرهٔ مبارک حایل شده و مردمان از دیدار انوار همایونش محروم مانده اند با اینکه توجه و نظر باطنش موجود و شامل حال است چه مفاسد و فتن و شداید در کار و چه فواحش و اشتباهات و ظلمها و تعدیها و غصبها و دردها در نمایش و فزایش است و آنکسان که خود را اولی الامر یا نایب امام میدانند بچه خبطها و خطاها بلکه معاصی کبیره و صغیره مبتلا هستند و چگونه ناله و نفیر مردم بیچارهٔ درمانده از فلک اثیر میگذرد و چگونه شیاطین آدمی روی امور مردم را به تلبیس و تدلیس مقرون میسازند و چه احکام بیرون از حق از صاحبان حکم باشتباه یا بعمد صادر و حق ذیحق را باطل میسازند و چگونه اموال ایتام و ارامل را ضایع میسازند و باین جهت کمتر مال و مکان و ملک وزن و فرزندی است که توان شبهه ناک نشمرد یا از چنگ سارقین دین و مال آسوده نشست اغلب امور برشوه یا بعشوه یا بمالی یا جمالی بیرون از حق جاری میگردد و داد مظلوم بامداد ظالم متبدل میشود بنمایش گوشهٔ ابروئی چه آبروها بباد میرود و باظهار غنج و دلالی چه گنجها و مالها بزوال میرسد از پی دیدار زیبا پسری خون برادری از یاد میشود و برای فاحشهٔ سیم بری مهر هزار پسر از خاطر زدوده میگردد و بنگرم آیا آن اولی الامری که خدای در قرآن یاد کرده و حکم عقل و شرع بر آن گواهی میدهد اینگونه ولاة و امرا توانند بود و چنین مردمان خس ناکس را خداوند قادر حکیم برای مطاعیت و آمریت شریک خود و رسول خود میفرماید نعوذ بالله تعالی من هذه العقاید الفاسده والاقوال الباطله و نیز در تفسیر برهان و صافی از حضرت باقر و صادق علیهما السلام مروی است که جابر جعفی گفت از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه از آیهٔ مبارکهٔ اطیعوا الله بپرسیدم فرمود اوصیا میباشند یعنی مراد باولی الامر ایشان هستند و در روایت ابی بصیر از آن حضرت فرمود این آیه در حق علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است عرض کردم مردمان همی گویند چه چیزی مانع بود که خداتعالی نام علی و اهل بیت او را در کتاب خود مذکور نماید ابوجعفر فرمود باین جماعت بگو اِنَّ اللهَ اَنزَلَ عَلی رَسُولِهِ الصَّلوةَ وَلَمْ یُسَمِّ ثَلثاً وَاَربَعاً حَتّی کانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ هُوَ الَّذی فَسَّرَ ذلِکَ وَاَنزَلَ الحَجَّ فَلَمْ یَنزِلْ طُوفُوا اُسبُوعاً حَتّی فَسَّرَ ذلِکَ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ همانا بدرستیکه خدای آیهٔ نماز را بر رسول خود نازل کرد و واجب ساخت اما نام نبرد که سه رکعت یا چهار رکعت بپای آرند تا رسول خدای خودش تفسیر آن را بنمود و آداب و تکالیف و ترتیب رکعات و سجدات و اذکار آن را مشخص نمود و همچنین خداتعالی آیهٔ حج را نازل فرمود لکن مشخص و معین نکرد که هفت شوط طواف بدهند تا رسول خدای برای مردمان تفسیر و ترتیب آنرا روشن ساخت وَاللهُ اَنزَلَ اَطیعُوا اللهَ وَاَطیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الاَمرِ مِنکُمْ و خدای این آیه شریفه را نازل ساخت و این آیه نَزَلَتْ فی عَلِیٍّ وَالحَسَنِ وَالحُسَینِ علیهم السلام نازل شد در حق علی و حسنین وَقالَ فی عَلِیٍّ مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ چه درباره علی علیه السلام فرمود هر کس من آقا

و ولی او هستم علی آقا و ولی اوست و این معنی بدیهی است که مولا و آقا بودن رسول و علی علیهما الصلوة والسلام برای اینمردم محض حفظ دین و نفوس و دنیا و آخرت و شرافت و فضیلت ایشان است و خدای محض تفضل و ترحم خداوندی چنین خواسته و جهانیان را بچنین موهبت بزرگ و سعادت سرمدی سرافراز گردانید و گرنه پیغمبر و اوصیای او را چه حاجت و نیازی باین امر است زیرا که بالطبیعه از ابتدای خلقت مخلوق مولا و مقتدا و علت آفرینش آفریدگان بوده اند و تمام مخلوق نیز بالطبیعه والفطرة چاکر و عبید و محتاج و فقیر ایشان بوده و میباشند والله الغنی و نحن الفقراء والبته مظاهر جلال و جمال ایزد متعال و خلفای او در زمین و آسمان جز خدای از همه کس بی نیاز و دیگران بهمه جهه بایشان نیازمند و محتاج هستند پس اینکه رسول خدای دست علی را بگرفت و فرمود فَعَلِیٌّ مَولاهُ تفسیر این آیه شریفه بود که اولی الامر علی است وَقالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ اُوصیکُمْ بِکِتابِ اللهِ وَاَهلِ بَیتی اِنّی سَئَلتُ اللهَ اَن لا یُفَرِّقَ بَینَهُما حَتّی یُورِدَهُما عَلَیَّ الحَوضَ وَاَعطانی ذلِکَ و رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود شما را بکتاب خدای و اهل بیت خودم وصیت میکنم بدرستیکه از حضرت یزدان مسئلت کردم که در میان آن جدائی نیندازد تا گاهی که در لب حوض کوثر بر من در آیند و این را بمن عطا فرمود وَقالَ فَلا تُعَلِّمُوهُمْ فَاِنَّهُمْ اَعلَمُ مِنکُمْ اِنَّهُمْ لَن یُخرِجُوکُمْ مِن بابِ هُدیً وَلَن یُدخِلُوکُمْ فی بابِ ضَلالٍ و فرمود شما با آل بیت چیزی نیاموزید و هرچه فرمایند بیاموزید و اطاعت کنید چه ایشان از شما داناترند و ایشان هرگز شما را از باب هدایت بیرون ننمایند و بباب ضلالت اندر نکنند یعنی مادامیکه با اوامر و نواهی ایشان کار کنید دچار باب ضلالت نشوید بلکه براه هدایت اندر خواهید بود وَلَو سَکَتَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَلَمْ یُبَیِّنْ اَهلَها لَادَّعی آلُ عَبّاسٍ وَآلُ عَقیلٍ وَآلُ فُلانٍ و اگر رسول خدای خاموش میشد و اهل بیت خود را باز نمی نمود که کدام کس هستند آل عباس و آل عقیل یا فلان آل دیگر که با آن حضرت سمت قرابت داشتند مدعی میشدند که مائیم آن اهل بیت رسول خدای که پیغمبر در شأن و مقام ایشان چنین و چنان فرموده البته ابهام و کتمان این امر چون موجب فساد می گشت بر رسول خدای واجب گردید که برای رفع توهم امت در مقام تصریح و توضیح برآید و جهانیان را از حالت شک و شبهت بیرون آورد میفرماید اَنزَلَ اللهُ فی کِتابِهِ اِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ البَیتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطهیراً خداوند آیهٔ تطهیر را در حق اهل بیت نازل ساخت و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تأویل این آیه بودند پس رسول خدای دست علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را بگرفت و ایشان را در خانهٔ ام سلمه در زیر کسا در آورد و عرض کرد بار خدایا اِنَّ لِکُلِّ نَبِیٍّ ثِقلاً وَاَهلاً فَهؤُلاءِ ثِقلی وَاَهلی همانا برای هر پیغمبر ثقل و اهلی است و این چهار تن ثقل من و اهل من هستند و ام سلمه عرض کرد آیا من از اهل تو نیستم فرمود اِنَّکِ اِلی خَیرٍ وَهؤُلاءِ ثِقلی وَاَهلی تو بخیر و خوبی بهره یابی

لکن این جماعت تحمل امامت نمیباشند و چون رسول خدای را زمان ارتحال فرا رسید علی علیه السلام را
بجای خود اقامت داد و چون پیغمبر از جهان درگذشت علی را آن استطاعت حاصل نشد و اقدام بآن امر
نفرمود که محمد بن علی یعنی محمد حنفیه یا عباس بن علی را که در کربلا شهید شد یا هیچیک از فرزندان خود را
داخل این امر [illegible] چه اگر چنین میشد حسنین علیهما السلام عرض میکردند خداوند تعالی در حق ما نازل فرموده چنانکه
در امر تو نازل ساخته و بطاعت امر کرده چنانکه بطاعت تو فرمان داده و رسول خدای صلی الله علیه و آله
در امر ما ابلاغ رسالت نموده چنانکه در کار تو ابلاغ فرموده است و رجس را از ما برده است چنانکه از تو برده است
و چون علی علیه السلام بدرود جهان فرمود حسن علیه السلام بواسطه اینکه از حسین سلام الله علیه اکبر بود باین امر اولویت
داشت و چون زمان انتقال حسن بن علی علیهما السلام فرا رسید استطاعت نداشت و این کار نمی فرمود که بگوید
اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض و باین واسطه امر ولایت و امامت را با یکی از فرزندان خود گذارد و چه در آنوقت
حسین علیه السلام میگفت خداوند در حق من نازل فرموده چنانکه در باره تو و پدرت نازل ساخت و بطاعت من
فرمان داد چنانکه بطاعت تو و پدرت امر فرمود و از من رجس را برد چنانکه از تو و پدرت برد و چون این امر بحسین
پیوست هیچکس را آن استطاعت نبود که بگوید اگر من از پدر و برادرم حق بیشترم و بر اینگونه این امر جاری باید باشد
که خدای عزوجل میفرماید اُولُوا الْاَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلیٰ بِبَعْضٍ و بعد از حسین این امر بعلی بن الحسین و بعد از
علی بن الحسین بمحمد بن علی سلام الله علیهم که خود آن حضرت است پیوست پس از آن ابوجعفر علیه السلام فرمود
الرِّجْسُ هُوَ الشَّكُّ وَاللهِ لا نَشُكُّ فی رَبِّنا رجس در این آیه شریفه بمعنی شک است سوگند
با خدای هرگز در دین خود شک نیاورده ایم و هم از عبدالله بن عجلان مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام
در آیه مذکوره اطیعوا الله میفرمود این آیه در حق علی و ائمه علیهم السلام میباشد جَعَلَهُمُ اللهُ مَواضِعَ الْاَنْبِیاءِ غَیْرَ
اَنَّهُمْ لا یُحِلُّونَ شَیْئاً وَلا یُحَرِّمُونَهُ خداوند ایشان را در مواضع و مراتب پیغمبران قرار داده است
جز اینکه ایشان چیزی را حلال یا حرام نمیگردانند یعنی این امر راجع به پیغمبران است که صاحب شریعت هستند و
ائمه حافظ شریعت میباشند و دیگر در تفسیر صافی و برهان و منهج الصادقین در این آیه شریفه وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا
اَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحِیماً فَلا وَرَبِّكَ لا
یُؤْمِنُونَ حَتّیٰ یُحَکِّمُوكَ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فی اَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَ
یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً و اگر این منافقان در آن هنگام که بنفاق و انکار حکم تو ستم کردند بر نفوس خود بحضرت تو
بیامدند و از مرافعه بطاغوت پشیمانی گرفتند پس بتوسط تو از خدای طلب آمرزش کردند و آمرزش طلبیدی از بهر
ایشان رسول هر آینه یافتند یعنی دانستند خدای را که قبول کننده توبه گناهکاران و مهربان بر آمرزش خواهان است
پس نه چنان است که گمان برده اند که با وجود مخالفت ایشان بحکم تو ایمان داشته باشند سوگند میخورم بحق پروردگار
تو که ایمان نخواهند آورد و بروجه حقیقت و راستی تا وقتیکه حکم سازند ترا در هر چه اختلاف افتد میان ایشان و تو

حکم کنی پس باز نیابند در نفوس خود تنگی و گرانی از آنچه حکم کرده بآن هر چند مخالف طبع ایشان باشد و گردن
نهند فرمان ترا گردن نهادنی ظاهراً و باطناً از حضرت باقر علیه السلام مروی است که در این آیه شریفه میفرمود
وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ یا عَلِیُّ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا
اللهَ تَوّاباً رَحِیماً فَلا وَرَبِّكَ لا یُؤْمِنُونَ حَتّیٰ یُحَکِّمُوكَ یا عَلِیُّ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ یعنی فیما تَعاهَدُوا
وَتَعاقَدُوا عَلَیْهِ بَیْنَهُمْ مِنْ خِلافِكَ وَغَصْبِكَ ثُمَّ لا یَجِدُوا فی اَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ عَلَیْهِمْ یا مُحَمَّدُ عَلیٰ لِسانِكَ
مِنْ وِلایَتِهِ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیماً و نیز در صافی از زراره یا برید مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود همانا خدای تعالی لعلی علیه السلام
امیرالمؤمنین علیه السلام را مخاطب داشته است عرض کردم در کدام موضع فرمود در قول خدای تعالی
وَلَوْ اَنَّهُمْ و فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ را قرائت کرد و فرمود فیما تَعاقَدُوا عَلَیْهِ لَئِنْ اَماتَ اللهُ مُحَمَّداً لا یَرُدُّوا هٰذَا
الْاَمْرَ فی بَنی هاشِمٍ ثُمَّ لا یَجِدُوا فی اَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ عَلَیْهِمْ مِنَ الْقَتْلِ وَالْعَفْوِ
وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیماً و دیگر در صافی و برهان و خلاصة المنهج در آیه شریفه وَمَنْ یُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ فَاُولٰئِكَ
مَعَ الَّذینَ اَنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیّینَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحینَ وَحَسُنَ اُولٰئِكَ رَفیقاً هر که
فرمان برد خدای را در اوامر و نواهی و رسول را در احکام شرعی همانا این مردم مطیع در روز قیامت با آنان باشند
که متنعم گردانیده است ایشان را خدای از جماعت پیغمبران و رسولان و اولوا العزم و در این باب داخل هستند
و راست گویان که پیش از همه کس تصدیق کرده اند انبیا را و کشتگان در راه خدای و ستودگان در اعمال
و افعال و اقوال و نیکو هستند این جماعت از راه مرافقت و مجالست با همدیگر در بهشت برین از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام مروی است که مراد از پیغمبران محمد مصطفی و از صدیقان علی مرتضی و از شهدا حسن
و حسین و از صالحان اولاد امام حسین از امام زین العابدین تا امام حسن عسکری و از حسن اولئک رفیقا
محمد مهدی صلوات الله علیهم اجمعین میباشند و هم بروایت ابی الصباح کنانی در ذیل حدیث دیگر که در این
آیه شریفه از حضرت باقر علیه السلام رسیده مسطور است فَمِنَّا النَّبِیُّ وَمِنَّا الصِّدّیقُ وَمِنَّا الشُّهَداءُ وَمِنَّا الصّالِحُونَ
پیغمبر از ما و صدیق امیرالمؤمنین علی علیه السلام از ما و حسن و حسین شهید و ائمه صالحین صلوات الله علیهم
از ما میباشند و دیگر در صافی و برهان در این آیه شریفه اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذینَ قیلَ لَهُمْ کُفُّوا اَیْدِیَکُمْ وَاَقیمُوا الصَّلٰوةَ
وَآتُوا الزَّکٰوةَ فَلَمّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتالُ اِذا فَریقٌ مِنْهُمْ یَخْشَوْنَ النّاسَ کَخَشْیَةِ اللهِ اَوْ اَشَدَّ خَشْیَةً
وَقالُوا رَبَّنا لِمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَا الْقِتالَ لَوْلا اَخَّرْتَنا اِلیٰ اَجَلٍ قَریبٍ آیا نگران نشدی بسوی
آنانکه با ایشان گفته شد از کارزار با کفار دست بدارید تا فرمان خدای باز رسد و بپای دارید نماز را با شرائط
و ارکان و بدهید زکوة به مستحقان پس آن هنگام که بمدینه اندر آمدند و قتال با کافران بر ایشان واجب گردید
این هنگام گروهی از ایشان که ضعیف الاسلام بودند بیم رسیدند از حرب مشرکان بدانگونه که از یزدان قهار
ببایست ترسید بلکه بیشتر از آن مقدار بیم و ترس و از کمال ترس و غلبه خوف گفتند ای پروردگار ما از چه روی

قتال کفار را بر ما واجب ساختی چرا ما را فارغ و ایمن نگذاشتی تا باجلی که بهر کس نزدیک است از حضرت باقر علیه السلام در اقیموا الصلوة وآتوا الزکوة مروی است که فرمود انتم والله اهل هذه الآیه و در کفوا ایدیکم مروی است که فرمود کفوا ایدیکم مع الحسن علیه السلام کتب علیهم القتال مع الحسین علیه السلام الی اجل قریب الی خروج القائم علیه السلام فان مع القائم الظفر و هم از حضرت باقر صلوات الله علیه مروی است که فرمود والله الذی صنعه الحسن بن علی علیه السلام کان خیرا لهذه الامة مما طلعت علیه الشمس فو الله لقد نزلت هذه الآیة سوگند با خدای آن کردار حسن بن علی علیهما السلام یعنی صلح با معاویه برای این امت از تمام آنچه آفتاب بر آن طالع میشود بهتر است سوگند با خدای این آیه شریفه در حق او وارد شد الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة فرمود انما هی طاعة الامام فطلبوا القتال فلما کتب علیهم القتال مع الحسین علیه السلام قالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل قریب نجب دعوتک ونتبع الرسل اراد الله تاخیر ذلک الی القائم و دیگر در صافی و برهان در آیه شریفه من یطع الرسول فقد اطاع الله هر کس اطاعت کند رسول را همانا اطاعت کرده است خدای را از حضرت باقر سلام الله علیه مروی است ذروة الامر وسنامه ومفتاحه وباب الاشیاء ورضا الرحمن الطاعة للامام بعد معرفته بلندی و رفعت و مفتاح و باب همه چیز و رضای خداوند رحمن در طاعت امام است بعد از معرفت امام یعنی بعد از آنکه از روی معرفت امام را بشناختند آن وقت باید اطاعت او را نمایند آنگاه آیه مذکوره را قرائت فرمود و این حال برای این است که امام علیه السلام تبلیغ مینماید و پیغمبر نیز تبلیغ مینماید و تفاوت این است که رسول ابلاغ اوامر و نواهی الهی را مینماید و امام تبلیغ احکام شریعت را که پیغمبر آورده میفرماید و دیگر در همان تفاسیر در آیه شریفه ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و اگر بازگذارند برای پیغمبر تا بطور مصلحت کار کند یا بتدبیر خداوندان امر از اهل اسلام هر آینه بدانند آن را آنانکه استخراج و استنباط و تحقیق خبر را می نمایند که پیغمبر و اولی الامر هستند از حضرت باقر علیه السلام مروی است که ایشان ائمه معصومین علیهم السلام هستند یعنی ایشان همان کسان هستند که از آیات قرآنی استنباط حقایق احکام ربانی را می کنند و حلال و حرام را می شناسند و هم در صافی و اکمال الدین از حضرت باقر سلام الله علیه مروی است من وضع ولایة الله واهل استنباط علم الله فی غیر اهل الصفوة من بیوتات الانبیاء فقد خالف امر الله عز وجل وجعل الجهال ولاة امر الله والمتکلفین بغیر هدی وزعموا انهم اهل استنباط علم الله فکذبوا علی الله وزاغوا عن وصیة الله وطاعته فلم یضعوا فضل الله حیث وضعه الله تبارک وتعالی فضلوا واضلوا اتباعهم فلا تکون لهم یوم القیمة حجة هر کس ولایت و امارت یزدانی و اهل استنباط علوم و معارف سبحانی را با آنانکه نه از اصفیای خاندان انبیا هستند بازگذارد فرمان خدای را بمخالفت رفته و مردم جاهل نادان را و متکلفین بیرون از راه راست را

ای‌ من یطع الرسول

آیه و الی اولی الامر

والیان امر خداوند منان گردانیده و آنگونه مردم که پندار همی نمایند که در خور استنباط علم ایزدی هستند همانا بر خدای دروغ بسته اند و از وصیت و موعظت الهی کجرو دیده اند و از اطاعت خدای روی برتافته اند و فضل و فزونی خدای را در آنجا که خدای خود بر نهاده نگذاشته اند و خویشتن گمراه شده و متابعان خود را گمراه ساخته و در رستاخیز برای خود حجتی بر جای نگذاشته اند و دیگر در آیه شریفه ولولا فضل الله علیکم ورحمته و اگر نه فضل و رحمت خدای شامل حال شما بودی از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فضل خدای رسول خدا و رحمت خدای ائمه خدای هستند و دیگر در آیه شریفه فلله الحجة البالغة مر خدای راست حجتی که در اثبات قول حق و ابطال قول شما بنهایت صحت و متانت و قوت رسیده است از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود نحن الحجة البالغة علی من دون السماء وفوق الارض و دیگر در آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین ای گروه مؤمنان از خدای بترسید و باشید با راستگویان در اقوال و افعال یا در دین خدای از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود ایانا عنی مقصود از صادقین ما هستیم یعنی با ما باید باشند و در مجمع البیان از حضرت باقر سلام الله علیه مروی است که فرمود مع آل محمد با آل محمد صلی الله علیه وآله باشید و نیز در صافی و برهان در آیه شریفه ومن قبله کتاب موسی اماما ورحمة و پیش از قرآن یا پیغمبر کتاب موسی یعنی توریة که مصدق قرآن خاتم پیغمبران و بشارت دهنده بآن است در حالتیکه آن توریة پیشوا بود مر اهل دین را و سبب بخشایش و واسطه فیض الهی در دنیا و آخرت از حضرت باقر علیه السلام مروی است که در مقدمه این آیه شریفه افمن کان علی بینة من ربه یعنی رسول الله والذی تلاه من بعده الشاهد منه امیر المؤمنین ثم اوصیاؤه واحدا بعد واحد فرمود و هم از آن حضرت مروی است که اینگونه نازل شده است افمن کان علی بینة من ربه یعنی رسول الله صلی الله علیه وآله یتلوه شاهد منه اماما ورحمة ومن قبله کتاب موسی اولئک یؤمنون به فقدموا واخروا فی التألیف یعنی در تألیف قرآن مقدم و موخر کرده اند و دیگر در صافی و کافی در آیه شریفه انما انت منذر ولکل قوم هاد همانا تو فرستاده شده برای بیم دادن از عذاب و عقاب مثل دیگر پیغمبران و برای هر قومی هدایت کننده ایست که هدایت میکند ایشان را بسوی آنچه پیغمبر خدای آورده و هادیان بعد از رسول خدای علی است پس از آن اوصیای بزرگوار هر یک بعد از دیگری و دیگر در صافی و برهان در آیه شریفه رب انهن اضللن کثیرا من الناس فمن تبعنی فانه منی ومن عصانی فانک غفور رحیم ای پروردگار بدرستیکه بتان گمراه کردند مردمی بسیار را یعنی بسبب گمراهی جمعی کثیر شدند از این روی بتو پناه می جویم بمسئلت عصمت مینمایم پس هر کس پیروی کرد مرا در دین من از من و اهل ملت من است و هر کس نافرمانی کند مرا در دین و شرک اندر شود بدرستیکه توئی آمرزنده مهربان و قادری بتوفیق طاعت و توبه از کفر و معصیت

آیه فضل الله و رحمه

آیه فلله الحجة البالغه

آیه کونوا مع الصادقین

ومن قبله کتاب موسی

آیه و لکل قوم هاد

و آمرزش ایشان از حضرت باقر علیه السلام مروی است هر کس دوست بدارد ما را پس از ما اهل بیت میباشد عرض کردند از شما است فرمود سوگند با خدای از ما است مگر نشنیدهٔ قول ابراهیم علیه السلام را فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي و چون هر کس کسی را دوست بدارد البته در افعال و اقوال و اخلاق محبوب متابعت وی کند و چون متابعت نمود از وی خواهد بود این است که امام علیه السلام میفرماید هر کس ما را دوست بدارد از ما است و دیگر در تفسیر صافی و برهان در آیه شریفه رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ ای پروردگار ما بدرستیکه ساکن گردانیدم پارهٔ از فرزندان خود را یعنی اسمعیل در وادی و رود خانهٔ بی آب و گیاه نزدیک خانهٔ تو که صید و قتال در آن حرام است مراد موضع ضراح است که در زمان آدم علیه السلام بود چه هنگام این دعای ابراهیم در آنجا خانه نبود ای پروردگار ما ایشان را در آنجا سکون دادم تا نماز را بپای دارند و پرستش تو قیام ورزند پس بگردان دلهای بعضی از مردمان را تا بجنبش محبت بسوی ایشان از کمال شوق شتابان گردد از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود نَحْنُ هُمْ وَنَحْنُ بَقِيَّةُ تِلْكَ الذُّرِّيَّةِ مائیم ایشان و مائیم بقیه این ذریه و فرزندان و فرمود وَلَمْ يَعْنِ الْبَيْتَ فَيَقُولُ إِلَيْهِ فَنَحْنُ وَاللَّهِ دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ یعنی آنگاه که ابراهیم دعا میفرمود از خانه کعبه خبری و قصدی در میان نبود بلکه سوگند با خدای مائیم دعوت آن حضرت و در کافی از حضرت باقر صلوات الله علیه مروی است که نگران مردمان شد که در اطراف کعبه معظم طواف میدهند فرمود هَكَذَا يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ إِنَّمَا أُمِرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا فَيُعْلِمُونَا وَلَايَتَهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ و بروایتی که بر این افزوده اند فرمود آلِ مُحَمَّدٍ آلِ مُحَمَّدٍ پس از آن فرمود إِلَيْنَا إِلَيْنَا از روی استفهام شاید میفرماید اینگونه در جاهلیت طواف میدادند آیا مامور بودند که باین طریق طواف دهند و بحضرت ما نیایند که از داشتن ولایت ما با ما اعلام کنند و مودت خود را نسبت بما معلوم دارند و نصرت کردن ما را با ما عرض دهند آنگاه فرمود بسوی ما و بحضرت ما بیائید و دیگر در صافی در آیه شریفه وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ در هر امتی رسولی را بفرستادیم که بدیشان رسالت نهاد که خدا را پرستش و از طاغوت اجتناب کنید از حضرت باقر علیه السلام مروی است مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِوَلَايَتِنَا وَالْبَرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّنَا خداوند تعالی هرگز پیغمبری را مبعوث نفرمود مگر بشرط ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما و این است قول خدایتعالی وَلَقَدْ بَعَثْنَا الایه تا حقت علیه الضلالة و دیگر در صافی در آیه شریفه فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ پس بپرسید از علما و مورخین که باخبار امم ماضیه واقف هستند تا شما را از آنها اعلام کنند اگر خود نمیدانید که پیغمبران پیشین که مبعوث شده اند همه بشر بوده اند از حضرت باقر علیه السلام مروی است که ذکر در این آیه شریفه عبارت از قرآن و اهلش آل محمد صلی الله علیهم اجمعین میباشند که خدای امر کرده است بسؤال کردن از ایشان نه پرسیدن از جهال

آیه و لقد بعثنا

آیه فاسئلوا اهل الذکر

در کافی مذکور است که از حضرت باقر سلام الله علیه پرسیدند که بعضی کسان که نزد ما هستند چنان گمان میبرند که اهل ذکر که در آیه شریفه است علمای یهود و نصاری میباشند قَالَ إِذًا يَدْعُونَكُمْ إِلَى دِينِهِمْ اگر چنین باشد باید شما را بدین یهود و نصاری بخوانند پس از آن آنحضرت با دست مبارک اشارت بسینه شریف یعنی گنجینه علوم ربانی کرده فرمود نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَنَحْنُ الْمَسْئُولُونَ مائیم اهل قرآن و مائیم که سؤال کرده میشویم و دیگر در صافی در آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ یزدان تعالی بعدل و احسان و بخشایش با قارب و خویشاوندان باندازه حاجت ایشان امر فرموده و از فحشا و تجاوز از حدود باریتعالی و آنچه را که عقول مکروه شمارد و تطاول بر مردمان که بیرون از حق باشد نهی نموده از حضرت باقر علیه السلام در روایت سعد مروی است که عدل محمد صلی الله علیه و آله است هر کس تولای او ورزد و احسان ورزیده است و جای محسن در بهشت است و ایتاء ذی القربی قرابت ما است که خدایتعالی امر کرده است بندگان را بمودت ما و ایتای بما و نهی کرده است ایشان را از فحشا و منکر یعنی بغی و رزیدن بر ما اهل بیت و دعوت نمودن بسوی غیر از ما و هم از آن حضرت روایت است که فرمود عدل شهادت دادن است به یگانی خدا و رسالت محمد مصطفی و احسان امیر المومنین علیه السلام و فحشا و منکر و بغی فلان و فلان و بهمان است و دیگر در صافی و برهان در آیه شریفه وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى من نیک آمرزنده ام آنکس را که از شرک بتوبت رود و بوحدانیت من ایمان بیاورد و عمل نیکو بجای آورد پس راه راست یافت و بطریق حق راه برد از حضرت باقر علیه السلام مروی است که در این آیه شریفه فرمود أَلَا تَرَى كَيْفَ اشْتَرَطَ وَلَمْ تَنْفَعْهُ التَّوْبَةُ وَالْإِيمَانُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ حَتَّى اهْتَدَى وَاللَّهِ لَوْ جَهِدَ أَنْ يَعْمَلَ مَا قُبِلَ مِنْهُ حَتَّى يَهْتَدِيَ آیا نمی نگری که چگونه در اینجا شرط شده است و بدون بجای آوردن آن شرط نه توبه و نه ایمان و نه عمل صالح او را سود میرساند و آن شرط این است که در طلب هدایت برآید سوگند با خدای هر چند در عمل کوشش کند و سعی نماید از وی پذیرفته نشود تا گاهی که طلب هدایت کند عرض کردند خدای مرا فدای تو گرداند بسوی کدام کس خواستار هدایت شود فرمود بسوی ما و هم از آن حضرت مروی است که فرمود ثُمَّ اهْتَدَى إِلَى وَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ بولایت اهل بیت هدایت جوید سوگند با خدای اگر مردی تمام عمر خود را در میان رکن و مقام بعبادت خدای بپای برد و از آن پس بمیرد و با ولایت ما نباشد خداوند او را بر روی با آتش در افکند و در کافی از حضرت باقر علیه السلام مروی است وَهُوَ مُسْتَقْبِلُ الْبَيْتِ إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعْلِمُونَا وَلَايَتَهُمْ لَنَا و آن حضرت روی با خانه کعبه بود و فرمود همانا مردمان را فرمان کرده اند که باین سنگها بیایند و با آنها طواف دهند پس از آن نزد ما آیند و ولایت با ما را با ما اعلام نمایند و درجه دوستی خود را نسبت با ما باز نمایند و دیگر در صافی و کافی و اکمال الدین در آیه شریفه وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا بدرستیکه عهد بر نهادیم با آدم صفی و امر کردیم او را از این پیش که پیرامون درخت منهی نگردد

واز آن نخورد پس آن عهد واثر فراموش کرد وبرای او عزم وثباتی در التزام امر نبود واز اولوا العزم نبود ومعلوم باد
چون بدلایل عقلیه وبراهین نقلیه عصمت انبیا از جمله معاصی کبیره وصغیره وسهو وخطا ونسیان ثابت است
پس در اینجا گوئیم مراد باین امر عهد نهی تنزیه است وترک اولی ونسیان ومعنی ترک وعدم عزم او بر آن بر سبیل عهد
یعنی آدم علیه السلام ترک اولی نمود وعزم را بر نخوردن جزم نکرد بلکه عمداً تناول نمود اما از حضرت باقر علیه السلام
مروی است که خدایتعالی با آدم عهد بر نهاد که بآن شجره نزدیک نشود وچون آن هنگام در رسید که در علم خدای
گذشته بود که از آن درخت بخورد آن عهد را فراموش کرد واز آن بخورد واین است که خدای میفرماید وَلَقَدْ
عَهِدْنَا تا آخر آیه ونیز در کافی از آن حضرت مروی است که خدایتعالی با آدم وزوجه اش فرمود باین درخت
نزدیک نشوید یعنی از آن مخورید عرض کردند آری ای پروردگار ما بآن نزدیک نمی شویم واز آن نمیخوریم ودر کلام
خودشان که نعم عرض کردند استثنا ننمودند یعنی نگفتند اگر خدای بخواهد نزدیک نمیشویم فَوَكَلَهُمَا اللّٰهُ فِي
ذٰلِكَ اِلٰى اَنْفُسِهِمَا وَاِلٰى ذِكْرِهِمَا لاجرم خدای ایشان را با خودشان وآنچه یاد کردند بگذاشت واز حضرت
باقر وصادق علیهما السلام مسطور داشته اند که شخصی سؤال کرد که چگونه خدایتعالی آدم را بسبب نسیان مأخوذ
داشت فرمود اِنَّهُ لَمْ يَنْسَ وَكَيْفَ يَنْسٰى وَهُوَ يَذْكُرُهُ وَيَقُولُ لَهُ اِبْلِيسُ مَا نَهٰاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ
اِلَّا اَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ اَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ آدم فراموش نکرده بود وچگونه فراموش کرده بود با اینکه
بیاد همی آورد وابلیس با وی گفت نهی نفرمود شما را پروردگار شما ازین درخت مگر اینکه باشید دو فرشته یا از جمله
مخلدان وهم در علل الشرایع وبصایر الدرجات وصافی از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود
عَهِدْنَا اِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ وَالْاَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَتَرَكَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ فِيهِمْ اَنَّهُمْ هٰكَذَا وَاِنَّمَا سُمُّوا اُولِي الْعَزْمِ
لِاَنَّهُ عَهِدَ اِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَالْاَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَالْمَهْدِيِّ وَسِيرَتِهِ فَاَجْمَعَ عَزْمُهُمْ اَنَّ ذٰلِكَ
كَذٰلِكَ وَالْاِقْرَارُ بِهِ خدای عهد کرد وامر نهاد او را در اقرار بمحمد وامامان بعد از آن حضرت صلوات الله علیهم
پس آدم ترک نمود واو را در حق ایشان عزمی جزم نبود که ایشان صاحب آن مراتب ومقامات هستند واینکه بعضی از
پیغمبران را اولی العزم نامند از آن است که در حق محمد واوصیای بعد از وی صلی الله علیه وآله وحضرت
صاحب العصر والزمان عهد بر نهادند پس ایشان عزم خود را بر آن جمیع وجزم نمودند که اینحال چنین است وبآن
اقرار آوردند وهم در ذیل حدیثی در علل الشرایع از آن حضرت مروی است که فرمود وَاَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلٰى اُولِي
الْعَزْمِ اَنِّي رَبُّكُمْ وَمُحَمَّدٌ رَسُولِي وَعَلِيٌّ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْاَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِ وُلَاةُ اَمْرِي
وَخُزَّانُ عِلْمِي وَاَنَّ الْمَهْدِيَّ اَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِي وَاُظْهِرُ بِهِ دَوْلَتِي وَاَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ اَعْدَائِي وَاُعْبَدُ
بِهِ طَوْعًا وَكَرْهًا قَالُوا اَقْرَرْنَا يَا رَبِّ وَشَهِدْنَا وَلَمْ يَجْحَدْ آدَمُ وَلَمْ يُقِرَّ فَثَبَتَتِ الْعَزِيمَةُ
لِهٰؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ فِي الْمَهْدِيِّ وَلَمْ يَكُنْ لِآدَمَ عَزْمٌ عَلَى الْاِقْرَارِ بِهِ وَهُوَ قَوْلُهُ وَلَقَدْ
عَهِدْنَا اِلٰى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا قَالَ اِنَّمَا هُوَ فَتَرَكَ

خداوند

خداوند از اولوا العزم عهد ومیثاق باز گرفت که من پروردگار شما ومحمد رسول وفرستاده من وعلی امیر مومنان
واوصیائی که بعد از علی هستند والیان امر من وخازنان علم من ومهدی خاتم الاوصیا همان امام است که بوجود
او دین خود را نصرت ودولت حقه را ظاهر ونیرومند واز دشمنان خود مدد بدست او انتقام بکشم وبواسطه او جهانیان
بعبادت من بپردازند طوعاً وکرهاً پیغمبران اولوا العزم گفتند پروردگارا اقرار داریم وگواهی میدهیم یعنی بر این جمله
اقرار می کنیم وشهادت میدهیم وآدم علیه السلام را در این کار نه زبان انکار بود نه بیان اقرار از این روی
این عزیمت ومقام اولوا العزمی برای این پنج پیغمبر در حق مهدی علیه السلام ثابت گردید چنانکه خدایتعالی در آیه
مذکوره وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا باین حال اشارت فرموده ومراد ازین عزم همان اقرار در حق مهدی علیه السلام است
که او متروک داشت ودر آیه شریفه وَاْمُرْ اَهْلَكَ بِالصَّلٰوةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْئَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ
الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوٰى فرمان کن اهل بیت خود را بنماز وصبر ومداومت کن بنماز نمیخواهیم از تو روزی دادن را
بخودت وکسان خودت ما روزی میدهیم ترا وایشان را وسرانجام پسندیده برای دارایان پرهیزکاری است
حضرت باقر علیه السلام در این آیه مبارکه فرمود اَمَرَ اللّٰهُ نَبِيَّهُ اَنْ يَخُصَّ اَهْلَ بَيْتِهِ وَنَفْسَهُ دُونَ النَّاسِ
لِيَعْلَمَ النَّاسُ اَنَّ لِاَهْلِهِ عِنْدَ اللّٰهِ مَنْزِلَةً لَيْسَتْ لِغَيْرِهِمْ فَاَمَرَهُمْ مَعَ النَّاسِ عَامَّةً ثُمَّ اَمَرَهُمْ خَاصَّةً
خداوند تعالی در این آیه شریفه پیغمبر خود را امر فرمود که اهل بیت خود ونفس مبارک خود را بآن حال اختصاص دهد
بغیر از دیگران تا مردمان بدانند که برای اهل آن حضرت در حضرت احدیت منزلت ومقامی است که برای
دیگران نیست لاجرم آن حضرت امر فرمود ایشان را با مردمان عامه واز آن پس امر کرد اهل بیت خود را خاصه یعنی
امر کرد اهل بیت را با مردمان علی العموم در آیه وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ واز آن بعد امر فرمود با ایشان علی الخصوص
بهادائی آن چنانکه در خبر وارد است که هر وقت رسول خدای با اهالی خود ملاقات میکرد میفرمود نماز بگذارید
واین آیه بر ایشان میخواند وامر اهلک بالصلوة وبعد زمان اهل بیت پیغمبر را فقر واحتیاج در میرسید میفرمود بنماز شوید
ونماز بسپارید که خدایتعالی رسول خود را باین امر کرده است ودیگر در صافی در آیه شریفه اَلَّذِينَ اُخْرِجُوا مِنْ
دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ اِلَّا اَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللّٰهُ آنانکه بیرون کرده شدند از سراهای خود که در مکه داشتند
بناحق وناروا وچیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب اخراج ایشان باشد مگر اینکه می گفتند پروردگار ما خدای
یگانه است از حضرت باقر علیه السلام مروی است که این آیه در حق رسول خدای وعلی وحمزه نازل ودرباره
جعفر سلام الله علیهم جاری شد ودر خلاصة المنهج از آن حضرت مروی است که این آیه در شان مهاجرین
نازل ودر آل محمد صلی الله علیه وآله که از دیار خودشان بیرون کردند وجفا وستم وتشنگی بر ایشان روا داشتند
وایشان را بیمناک ساختند جاری شد ودر مناقب از آن حضرت مروی است که فرمود در شان ما نازل شد
ودر آیه شریفه اَلَّذِينَ اِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَآتَوُا الزَّكٰوةَ وَاَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلّٰهِ
عَاقِبَةُ الْاُمُورِ
آن جماعت آنان هستند که اگر جای دهیم وتمکین بخشیم واقتدار عطا کنیم ایشان را در زمین وزمام حکومت بکف کفایت ایشان

کدام هم بپای دارند نماز را بجهت تعظیم ما و بدهند زکوة را برای نصرت بندگان ما و فرمان دهند بآنچه در عقل و شرع پسندیده باشد و باز دارند مردمان را از زشتی بآنچه در عقل و شرع قبیح باشد و مر خدای راست سرانجام همه کارها در خلاصة المنهج از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است آنها ائیم یعنی چون منصب امامت و حکومت و عصمت نامزد ماست و رتبهٔ علم و فضل و طهارت و تقوی و جملهٔ صفات کمال بهرهٔ ماست و در تفسیر صافی از حضرت باقر علیه السلام مروی است هٰذِهِ لِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الی آخر الآیة وَالْمَهْدِيِّ وَاَصْحَابِهِ يُمَلِّكُهُمُ اللّٰهُ مَشَارِقَ الْاَرْضِ وَمَغَارِبَهَا وَيُظْهِرُ الدِّيْنَ وَيُمِيْتُ اللّٰهُ بِهِ وَبِاَصْحَابِهِ الْبِدَعَ وَالْبَاطِلَ كَمَا اَمَاتَ السُّفَهَاءُ الْحَقَّ حَتّٰى لَا يُرٰى اَيْنَ الظُّلْمُ وَيَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ این آیه تا باخر در شان آل محمد صلی الله علیه وآله و مهدی و اصحاب آن حضرت صلوات الله علیه نازل شده که خداوند ایشان را مالک شرق و غرب عالم میفرماید و دین حق را ظاهر میگرداند و بدست او و اصحابش هرگونه بدعت و امر باطل را باچیز میسازد چنانکه شقاوت را حق میمیراند چندانکه نشان از ظلم و ستم پدید نمیماند و ایشان امر بمعروف و نهی از منکر خواهند کرد یعنی بدون ترس و تقیه در کمال قدرت و قوت امر بمعروف و نهی از منکر رواج خواهد گرفت و هم از حضرت باقر علیه السلام در این آیهٔ شریفه وَجَاهِدُوْا فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهٖ هُوَ اجْتَبٰىكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّيْنِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ اَبِيْكُمْ اِبْرٰهِيْمَ هُوَ سَمّٰىكُمُ الْمُسْلِمِيْنَ مِنْ قَبْلُ وَفِيْ هٰذَا لِيَكُوْنَ الرَّسُوْلُ شَهِيْدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُوْنُوْا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ و جهاد کنید با دشمنان یزدان هر چند پدران و پسران شما باشند در راه حق و بفرمان حق چنانکه سزاوار جهاد او باشد یعنی با نیت خالص جهاد کنید برای امتثال امر ایزد متعال همانا خداوند سبحان برگزید شما را برای نصرت دین خود پس بر جهاد اکبر و اصغر ثابت قدم باشید و مقرر نفرمود بر شما در کار دین هیچ شکی یعنی در احکام دین کار را بر شما دشوار نفرمود و مراد از ملت ابراهیم علیه السلام احکام شریعت اوست که با شریعت پیغمبر ما مطابق است چه رسول بشرع هیچ پیغمبری متعبد نبوده و یاد کردن ملت وی برای آن است که همه مردمان باین ملت مایل باشند چه طبیعت انسانی بموافقت ورزیدن با پدران و نیاکان مایل هستند خدای نام نهاد شما را مسلمانان پیش از قرآن در کتب آسمانی و در قرآن نیز یا اینکه ابراهیم شما را مسلمان نام نهاده تا پیغمبر صلی الله علیه وآله در روز قیامت گواه باشد بر شما بقبول دعوت و متابعت ملت ابراهیم یعنی تا بعد از تبلیغ گواهی دهد بر شما بر آنکه کدام جماعت از شما بدین اسلام اطاعت نمودید و کدام عصیان ورزیدید و قبول آنرا ننمودید و تا باشید شما گواهان بر مردمان بآنکه انبیاء دعوت حق را بایشان رسانیدند یعنی چون پیغمبر بایمان و اطاعت شما گواهی داد و شما را تعدیل نمود لاجرم شما گواهی خواهید داد بر وجه عدالت بر امم ماضیه بآنکه رسولان و فرستادگان یزدان تبلیغ دعوت کردند و ادای رسالت پروردگار خود را بایشان نمودند و آنانکه قبول دعوت رسولان را ننمودند مستوجب دوزخ و عذاب جحیم هستند و آنانکه ایمان آوردند مستحق جنت نعیم و این اشرف مراتب شماست در کتاب

از حضرت باقر علیه السلام مروی است اِيَّانَا عَنٰى وَنَحْنُ الْمُجْتَبَوْنَ مراد از برگزیدگان ما هستیم و هم میفرمود از ملة ابیکم ابراهیم مخصوصاً ما را اراده فرموده و در هُوَ سَمّٰىكُمُ الْمُسْلِمِيْنَ میفرماید خداوند عزوجل شما را مسلمان نامیده و در تَكُوْنُوْا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ میفرمود رسول خدای شاهد است بآنچه ابلاغ فرموده است بر ما از خداوند تبارک و تعالی و ما گواهانیم بر مردمان در روز قیامت فَمَنْ صَدَّقَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ صَدَّقْنَاهُ وَمَنْ كَذَّبَ كَذَّبْنَاهُ هر کس ما را تصدیق نموده باشد یا تکذیب کار کرده باشد او را در قیامت تصدیق یا تکذیب میفرمائیم و دیگر در صافی و خلاصة المنهج و برهان در آیهٔ شریفه اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ تا آخر که مفسرین بچند معنی اشارت کرده اند و از جمله این است که نور بمعنی هادی است یعنی خدای راه نماینده اهل آسمانها و زمین است بآنچه صلاح هر دو جهان در آن است از حضرت باقر علیه السلام مروی است که در ذیل حدیثی فرمود اَنَا هَادِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مَثَلُ الْعِلْمِ الَّذِيْ اَعْطَيْتُهُ وَهُوَ نُوْرِيَ الَّذِيْ يُهْتَدٰى بِهٖ مَثَلُ الْمِشْكٰوةِ فِيْهَا الْمِصْبَاحُ فَالْمِشْكٰوةُ قَلْبُ مُحَمَّدٍ وَالْمِصْبَاحُ نُوْرُهُ الَّذِيْ فِيْهِ الْعِلْمُ وَقَوْلُهُ الْمِصْبَاحُ فِيْ زُجَاجَةٍ يَقُوْلُ اِنِّيْ اُرِيْدُ اَنْ اَقْبِضَكَ فَاجْعَلِ الَّذِيْ عِنْدَكَ عِنْدَ الْوَصِيِّ كَمَا يُجْعَلُ الْمِصْبَاحُ فِي الزُّجَاجَةِ كَاَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ فَاَعْلَمَهُمْ فَضْلَ الْوَصِيِّ يُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ فَاَصْلُ الشَّجَرَةِ الْمُبَارَكَةِ اِبْرٰهِيْمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ یعنی منم هادی و راه نماینده آسمانها و زمین مثل آن علمی که بمن عطا شده که آن نوریست که بآن هدایت یافته باید شد مانند روزنه ایست بن بسته که در آن چراغی افروخته بسیار روشن است پس مشکوة بمعنی قلب محمد و مصباح آن نور اوست که گنجینهٔ علوم است و قول خدای که میفرماید آن چراغ افروخته در میان قندیلی از آبگینه است میفرماید میخواهم روح پاک ترا قبض نمایم پس آن نور علم و چراغ فروزنده دانشش را که تاکنون با تو بود با وصی بگذار چنانکه مصباح را در قندیلی بلور میگذارند و آن فروزنده چراغ که جهان را فرو گرفته مانند کوکب درخشان است پس با مردم جهان فضل و علم وصی را باز نمای و آن چراغ که در آبگینه است و از نخست افروخته شده از روغن درخت با برکت بسیار نفع بخشنده است اصل درخت مبارکه ابراهیم علیه السلام است و این است قول خدای عزوجل که میفرماید وَبَرَكَاتُهٗ عَلَيْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ اِنَّهٗ حَمِيْدٌ مَجِيْدٌ و همان است که خدای میفرماید اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّاٰلَ اِبْرٰهِيْمَ وَاٰلَ عِمْرٰنَ عَلَى الْعٰلَمِيْنَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ و اینکه خدای در آیهٔ شریفه نور فرمود لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ یعنی شما یهود نیستید که بجانب مغرب نماز گذارید و نصاری نیستید که بسوی مشرق نماز بپای آورید بلکه بر ملت ابراهیم علیه السلام میباشند و خدای تعالی فرموده است مَا كَانَ اِبْرٰهِيْمُ يَهُوْدِيًّا وَّلَا نَصْرَانِيًّا وَّلٰكِنْ كَانَ حَنِيْفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ و قول خدای در این آیهٔ شریفه نور يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيْٓءُ نزدیک است که روغن آن درخت روشنی بخشد بنفس خود باین معنی است که مَثَلُ اَوْلَادِكُمُ الَّذِيْنَ يُوْلَدُوْنَ مِنْكُمْ مَثَلُ الزَّيْتِ الَّذِيْ يُعْصَرُ مِنَ الزَّيْتُوْنِ يَكَادُوْنَ اَنْ يَتَكَلَّمُوْا بِالنُّبُوَّةِ وَلَوْ لَمْ يَنْزِلْ عَلَيْهِمْ مَلَكٌ فرزندان شما

۶۴۶ که از صلب شما پدید میشوند در حکم زیت، و روغنی هستند که از درخت زیتون پدید میآید که نزدیک است اولاد شما
به نبوت تکلم نمایند اگرچه فرشته بر ایشان نازل نشود و در خلاصة المنهج از حضرت باقر علیه السلام حدیثی نزدیک
بحدیث مذکور وارد است و در آنجا در تفسیر نُورٌ عَلىٰ نُورٍ میفرماید یعنی امام مؤید بنور علم و حکمت در عقب
امامی دیگر از آل محمد و همچنین از آدم تا گاهی که قیامت قائم گیرد پس این گروه اوصیا هستند که یزدان تعالی
ایشان را خلفای خود در زمین قرار داده و حجتهای خود بر آفریدگان گردانیده که در هیچ عصری زمین از ایشان
خالی نیست اکنون این فصل را بهمین تفسیر آیه نور که بنور محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله منور و مسطور است
ختم کنیم و از خداوند توفیق طلب نمائیم

بیان روایت حضرت باقر از خطبه امیر المؤمنین علیهم السلام مشهور بخطبه وسیله

خطبه وسیله در روضه کافی از جابر بن یزید مروی است که گفت در خدمت ابی جعفر علیه السلام در آمدم و عرض کردم یا ابن
رسول الله همانا اختلاف جماعت شیعه مثل کیسانیه و زیدیه و فرق دیگر و طایفه در مذاهب و مسائل خود شان
قلب مرا آتش زده است فرمود ای جابر آیا ترا بر معنی اختلاف ایشان واقف نگردانم که از کجا اختلاف کردند
و از چه جهت تفرق جستند عرض کردم آری یابن رسول الله مرا واقف فرمای فرمود فَلَا تَخْتَلِفْ اِذَا اخْتَلَفُوا
يَا جَابِرُ اِنَّ الْجَاحِدَ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ كَالْجَاحِدِ لِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ فِي اَيَّامِهِ يَا جَابِرُ اِسْمَعْ
وَعِ قُلْتُ اِذَا شِئْتَ قَالَ اِسْمَعْ وَعِ وَبَلِّغْ حَيْثُ انْتَهَتْ بِكَ رَاحِلَتُكَ اِنَّ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ
خَطَبَ النَّاسَ بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ سَبْعَةِ اَيَّامٍ مِنْ وَفَاتِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَذٰلِكَ حِينَ فَرَغَ
مِنْ جَمْعِ الْقُرْاٰنِ وَتَاْلِيفِهِ پس اختلاف مجوی گاهی که اختلاف ورزند ای جابر همانا هر کس منکر صاحب زمان و امام
عهد باشد چنان است که در ایام رسول خدای صلی الله علیه و آله منکر آن حضرت شده باشد ای جابر بشنو
و فرا بگیر یعنی آنچه از بهر تو اکنون میگویم بشنو و نیک در خاطر بسپار جابر عرض کرد چون میل مبارکت علاقه پذیرد
که من بشنوم بخواهی فرمود و رخصت نقل آن را میدهی فرمود بشنو و فرا گیر و بدیگران ابلاغ کن همانا امیر المؤمنین صلوات الله
علیه چون هفت روز از وفات رسول خدای بگذشت مردمان را بمدینه اندر خطبه براند و این حال بعد از آن بود
که امیر المؤمنین از جمع و تألیف قرآن فراغت یافته بود پس فرمود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي مَنَعَ الْاَوْهَامَ اَنْ تَنَالَ اِلَّا
وُجُودَهُ وَحَجَبَ الْعُقُولَ اَنْ تَتَخَيَّلَ ذَاتَهُ لِامْتِنَاعِهَا مِنَ الشَّبَهِ وَالتَّشَاكُلِ بَلْ هُوَ الَّذِي لَا يَتَفَاوَتُ فِي ذَاتِهِ
وَلَا يَتَبَعَّضُ بِتَجْزِئَةِ الْعَدَدِ فِي كَمَالِهِ فَارَقَ الْاَشْيَاءَ لَا عَلَى اخْتِلَافِ الْاَمَاكِنِ وَيَكُونُ فِيهَا لَا عَلَى وَجْهِ
الْمُمَازَجَةِ وَعَلِمَهَا لَا بِاَدَاةٍ لَا يَكُونُ الْعِلْمُ اِلَّا بِهَا وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَعْلُومِهِ عِلْمُ غَيْرِهِ بِهِ كَانَ عَالِمًا
بِمَعْلُومِهِ اِنْ قِيلَ كَانَ فَعَلَى تَاْوِيلِ اَزَلِيَّةِ الْوُجُودِ وَاِنْ قِيلَ لَمْ يَزَلْ فَعَلَى تَاْوِيلِ نَفْيِ الْعَدَمِ فَسُبْحَانَهُ

وهما

وَتَعَالَى عَنْ قَوْلِ مَنْ عَبَدَ سِوَاهُ وَاتَّخَذَ اِلٰهًا غَيْرَهُ عُلُوًّا كَبِيرًا نَحْمَدُهُ بِالْحَمْدِ الَّذِي ارْتَضَاهُ مِنْ خَلْقِهِ ۱۴۷
وَاَوْجَبَ قَبُولَهُ عَلَى نَفْسِهِ وَاَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ
عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ شَهَادَتَانِ تَرْفَعَانِ الْقَوْلَ وَتُضَاعِفَانِ الْعَمَلَ خَفَّ مِيزَانٌ تُرْفَعَانِ مِنْهُ وَثَقُلَ
مِيزَانٌ تُوضَعَانِ فِيهِ وَبِهِمَا الْفَوْزُ بِالْجَنَّةِ وَالنَّجَاةُ مِنَ النَّارِ وَالْجَوَازُ عَلَى الصِّرَاطِ وَبِالشَّهَادَةِ تَدْخُلُونَ
الْجَنَّةَ وَبِالصَّلٰوةِ تَنَالُونَ الرَّحْمَةَ اَكْثِرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ عَلَى نَبِيِّكُمْ اِنَّ اللّٰهَ
وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

سپاس خداوندیرا که پیک اندیشه و دور باش وهم جز بوجود او نیابد خبر باینکه بالطبیعه بداند که صانعی واجب الوجود
موجود است بچیزی دیگر و کیفیتی راه نمی جوید و آئینه باصفای عقول از تخیل کنه ذاتش محجوب است چه تخیل جز در
محسوسات و مادیات نشاید و اگر خداوند تعالی مادی و متخیل بودی باید با آنچه متخیل شده مشاکل و شریک با آن در
صفات امکانیه باشد با اینکه یزدان تعالی متعالی از این جمله است و اگر بگوئیم مقصود ارتسام در آئینه عقل است
چنانکه ظاهر قرآن بر این معنی دلالت کند پس مراد این است که خدای تعالی بچیزی همانند نیست تا از مرایش ما به الاشتراک
و امتیاز باشد که بدستیاری آن بعالم تصور اندر شود با تجمله میفرماید عقول از تخیل کنه ذات و الا صفاتش در
هزاران هزار حجاب اندر است چه کنه ذاتش از شبه و تشاکل امتناع دارد بلکه خداوند متعال همان وجودی است
که من حیث الذات تفاوت نکند یعنی دارای اجزای متفاوته مختلفه نه خارجیه و نه عقلیه مانند جنس و فصل نیست
احتمال دارد که مراد نفی اختلاف عوارض باشد و تعقل مستلزم این است و متبعض نمیشود به سبیل تجزیه عدد در حال
کمال خود از اشیائی که بیرون از ما سوی هستند جدا است لکن نه بر حسب اختلاف اماکن و با اشیاء اندر است
اما نه بر طریق ممزوجیت بلکه بحسب علم و قدرت و حفظ و تربیت و علم او نه بدستیاری ادات است که جز بواسطه آن
علم حادث نمیشود و در میان او و معلومش علم عالمی دیگر واسطه نیست یعنی علم او حضوری است و احتمال دارد
که مراد از این کلام نفی قول بعضی از حکما باشد که گفته اند خدای تعالی عالم است بحصول صور در عقول و نفوس
فلکیه و حضور آن در حضرتش و علم او کسبی نیست که واسطه دیگر لازم باشد و ممکن است که بگوئیم معنی آن
چنین است که ذات مقدس متعالش برای علم کافی است و محتاج بعلم یعنی صورت علمیه غیر از او یعنی از غیر از
ذات خود نیست و عالم بمعلوم خود بود اگر در شأن او گویند بود بر تأویل ازلیت وجود اوست یعنی اطلاق
کان از این حیث خواهد بود و اگر گویند همیشه هست پس بنا بر تأویل نفی عدم است یعنی اطلاق لم یزل بر ذات
مقدس لایزال خالق بی شبه و مثال از حیث نفی عدم است از واجب الوجود نه اینکه این اطلاقات را
رای دیگر که در خور ممکن است توان نمود پس خداوند تعالی از آن مراتب و از سخن آن کس که خدا و را پرستند
برتر و عالی تر است یعنی با این شئونات مذکوره و دلایل قدرت و خلقت و براهین ازلیت و ابدیت از آن
برتر است که دیگری را پرستند و معبودی خدا او گیرند سپاس میگذاریم او را بحمد و سپاسی که در حضرتش از آفریدگان

بپسندد

پسندیده افتد و قبول آن سپاس را بر حضرت بیقیاسش واجب گردانیده و بوحدانیت او و رسالت محمد
بندهٔ او شهادت میدهم چنان شهادتی که سخن را بحضرت خالق مهیمن بلند کند و عمل نیک را مضاعف
گرداند و آنگونه شهادتی که هر میزانی که از آن بی بهره باشد سبک و بهر میزانی اندر باشد سنگین و به برکت آن کامیابی
بهشت و نجات از دوزخ و گذشت بر صراط حاصل گردد و بدستیاری این شهادت ببهشت اندر شوند و از برکت
درود بر پیغمبر و آل او از رحمت بی بدایت و نهایت حضرت احدیت نائل آیند پس چندکه توانید درود بر پیغمبر خود را
متواتر و متکاثر باشید همانا خدای و فرشتگان خدای بر پیغمبر خدای درود میفرستند شماها که ایمان آورده اید و در
شمار مؤمنان اندر هستید بر رسول خدا درود و سلام بفرستید اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّهُ لَا شَرَفَ اَعْلیٰ مِنَ الْاِسْلَامِ
وَلَا کَرَمَ اَعَزُّ مِنَ التَّقْوٰی وَلَا مَعْقِلَ اَحْرَزُ مِنَ الْوَرَعِ وَلَا شَفِیعَ اَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ وَلَا لِبَاسَ اَجْمَلُ مِنَ الْعَافِیَةِ
وَلَا وِقَایَةَ اَمْنَعُ مِنَ السَّلَامَةِ وَلَا مَالَ اَذْهَبُ بِالْفَاقَةِ مِنَ الرِّضَا بِالْقَنَاعَةِ وَلَا کَنْزَ اَغْنیٰ مِنَ الْقُنُوعِ
وَمَنِ اقْتَصَرَ عَلیٰ بُلْغَةِ الْکَفَافِ فَقَدِ انْتَظَمَ الرَّاحَةَ وَتَبَوَّءَ خَفْضَ الدَّعَةِ وَالرَّغْبَةُ مِفْتَاحُ التَّعَبِ وَ
الْاِحْتِکَارُ مَطِیَّةُ النَّصَبِ وَالْحَسَدُ آفَةُ الدِّینِ وَالْحِرْصُ دَاعٍ اِلَی التَّقَحُّمِ فِی الذُّنُوبِ وَهُوَ دَاعِی الْحِرْمَانِ وَالْبَغْیُ
سَائِقٌ اِلَی الْحَیْنِ وَالشَّرَهُ جَامِعٌ لِمَسَاوِی الْعُیُوبِ رُبَّ طَمَعٍ خَائِبٌ وَاَمَلٍ کَاذِبٌ وَرَجَاءٍ یُؤَدِّی اِلَی
الْحِرْمَانِ وَتِجَارَةٍ تَؤُولُ اِلَی الْخُسْرَانِ اَلَا وَمَنْ تَوَرَّطَ فِی الْاُمُورِ غَیْرَ نَاظِرٍ فِی الْعَوَاقِبِ
فَقَدْ تَعَرَّضَ لِمُفْضِحَاتِ النَّوَائِبِ وَبِئْسَتِ الْقِلَادَةُ الذَّنْبُ لِلْمُؤْمِنِ اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّهُ لَا
کَنْزَ اَنْفَعُ مِنَ الْعِلْمِ وَلَا عِزَّ اَرْفَعُ مِنَ الْحِلْمِ وَلَا حَسَبَ اَبْلَغُ مِنَ الْاَدَبِ وَلَا نَسَبَ اَوْضَعُ
مِنَ الْغَضَبِ وَلَا جَمَالَ اَزْیَنُ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا سَوْءَةَ اَسْوَءُ مِنَ الْکِذْبِ وَلَا حَافِظَ اَحْفَظُ مِنَ
الصَّمْتِ وَلَا غَائِبَ اَقْرَبُ مِنَ الْمَوْتِ اَیُّهَا النَّاسُ مَنْ نَظَرَ فِی عَیْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ
عَنْ عَیْبِ غَیْرِهِ وَمَنْ رَضِیَ بِرِزْقِ اللّٰهِ لَمْ یَأْسَفْ عَلیٰ مَا فِی یَدِ غَیْرِهِ وَمَنْ سَلَّ
سَیْفَ الْبَغْیِ قُتِلَ بِهِ وَمَنْ حَفَرَ لِاَخِیهِ بِئْرًا وَقَعَ فِیهَا وَمَنْ هَتَکَ حِجَابَ غَیْرِهِ انْکَشَفَ
عَوْرَاتُ بَیْتِهِ وَمَنْ نَسِیَ زَلَلَهُ اسْتَعْظَمَ زَلَلَ غَیْرِهِ وَمَنْ اُعْجِبَ بِرَأْیِهِ ضَلَّ وَمَنِ
اسْتَغْنیٰ بِعَقْلِهِ زَلَّ وَمَنْ تَکَبَّرَ عَلَی النَّاسِ ذَلَّ وَمَنْ سَفِهَ عَلَی النَّاسِ شُتِمَ وَمَنْ
خَالَطَ الْاَنْذَالَ حُقِّرَ وَمَنْ حَمَلَ مَا لَا یُطِیقُ عَجَزَ اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّهُ لَا مَالَ اَعْوَدُ
مِنَ الْعَقْلِ وَلَا فَقْرَ اَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا وَاعِظَ اَبْلَغُ مِنَ النُّصْحِ وَلَا عَقْلَ
کَالتَّدْبِیرِ وَلَا عِبَادَةَ کَالتَّفَکُّرِ وَلَا مُظَاهَرَةَ اَوْثَقُ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ وَ
لَا وَحْشَةَ اَشَدُّ مِنَ الْعُجْبِ وَلَا وَرَعَ کَالْکَفِّ عَنِ الْمَحَارِمِ وَلَا حِلْمَ کَالصَّبْرِ وَالصَّمْتِ
ای مردمان هیچ شرف و بلندی برتر از دین اسلام نیست یعنی چون احکام و شریعت و قانون اسلام دارای تمام
سعادات دنیویه و اخرویه و معاشیه و معادیات است و هرکس بآن دین اندر آید و بآداب آن بگراید جامع تمام

شرف دنیا و آخرت خواهد شد پس اسلام بر همهٔ ادیان و هر چیز که سخت شریف بنظر بیاید اشرف است و هیچ کرم
 و کرامتی عزیزتر از تقوی نیست چه تقوی نیز در هرکس پدید آید حاوی تمام اوصاف و اخلاق کریمه خواهد شد چنانکه خدای
تعالی فرماید اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰیکُمْ و هیچ معقلی و پناهگاهی نگاهبان‌تر از ورع و ترس از خدای نیست
زیرا که هرکس باین صفت ممتاز و سرافراز شد چنان بافعال حسنه اقدام و از اعمال سیئه اجتناب می‌ورزد که از گزند
شیاطین جن و انس و هواجس نفس اماره و نکبات دنیویه و اخرویه آسوده میشود و هیچ شفیعی نجات بخشنده‌تر از توبت
و انابت نیست چه توبت وقتی پذیرفته است که از روی نهایت پشیمانی و ندامت قلبی روی دهد و دیگر بگرد آن نخست توجه
نماید و البته شفیعی بی نفاق و شقاق است اما شفعاء دیگر میتواند شد که برای رفع بلیت و آزار آن ساعت باشد
و حاکم نیز بر آن مقصد مطمئن نباشد و ناچار قبول شفاعت را هموار سازد و در آن انتظار بگذراند که گرد دیگر هنگام گناهی
دیگر از وی نمودار و بعقوبت سابق و لاحق گرفتار شود و هیچ پوششی از لباس عافیت جمیل‌تر نیست چه با فقدان عافیت
وجدان هیچ پوششی کفایت نکند و هیچ وقایه و نگاهداری بهتر از سلامت نیست چه وجود سلامت اسباب حصول
همه نوع وقایه و عافیت است و هیچ مالی برای بردن فقر و فاقه بهتر از خوشنودی بقناعت نیست چه اگر قناعت نباشد
اگر مال دنیا در چنگ مردی بی دست و پای اندر شود همچنان از بلای فاقت آسوده نخواهد بود و هیچ گنج توانگرتر از
قنوع و رضای بدادهٔ الهی نیست چه اگر صفت رضا نباشد اگر کوههای عالم زر و سیم گردد و بدست مردی خوار و دنیم
افتد همچنانش کافی نیست و هرکس در جهان گذران بحد وسط قانع شود و در ایام زندگانی بمقداری که موجب تن
آسانی است اقتصار ورزد با گوهر راحت و آسایش بیک رشته نمایش گیرد و در بستر راحت و رامش آرام یابد رغبت و شدت
میل بحطام این جهان زشت فرجام کلید درهای رنج و تعب و گرد نمودن مال و انباشتن در محبس و جوال موجب
ادراک هر نوع زحمت و وبال است و حسد ورزیدن و سلب نعمت و ثروت از دیگران خواستن و برای خویشتن آرزومند
شدن و بمردمان راتمنی شدن آفت دین است چه این صفت از اوصافی است که با عقل و دین مباینت دارد
و البته آفت دین خواهد شد و حرص و آز و امید دیرباز موجب اقتحام و رزیدن در گناهان است چه این دو صفت چون
قوت گرفت ناچار آدمی را بهر فعل نامشروعی دعوت کند اجابت نماید مثلا اگر گوسفندی از ای بشیری خونی بریزد بقضیات
نکند و نیز بحکم اشارت حرص و آز بهر امری ناستوده و ناسازه انباز گردد و بعلاوه بواسطهٔ حرص دچار حرمان نیز می‌شوند
و بغی و ظلم و بلند پروازی در این دنیا موجب هلاکت است و شره و غلبهٔ حرص جامع بر مساوی عیوب است
چه بسیار طمع و خواستاری که نتیجه‌اش زیان و خیبت و ضرر و خسارت است و آرزوهای دراز است که آخر الامر
بدروغ از فروغ می‌افتد چه آنچه آرزو بیش برون از حد و مقدار باشد صورت خارجی نگیرد و با صدق انباز نشود
و بسا امیدها و رجاها است که پایانش بحرمان میرسد و بسی تجارتهاست که انجامش دستخوش خسارتها است
دانسته باشید هرکس بدون راه و رویت و نظاره در عواقب کارها خود را در امور دنیا در افکند خویشتن را در معرض
نوائب فضیحه در انداخته است و از بهر شخص مؤمن هیچ طوقی و قلاده بدتر و سنگین بارتر از معاصی نیست ای مردمان

۳۵۰ هیچ کنجی سودمندتر از علم و هیچ عزّی رفیعتر از حلم و هیچ حسبی و روشی و شرفی ابلغ و اکمل از ادب و هیچ نسبی و انتسابی
فرودتر و پست‌تر از غضب و هیچ جمالی مزیّن‌تر از حلیهٔ عقل و هیچ بدی بتر از کذب و هیچ نگاه‌دارنده و نگاهبان از
خاموشی و هیچ غایبی نزدیکتر از مرگ نیست چه کوهر علم و دانش کلید هر گونه کنج بی‌محنت و رنج میشود و حلم و بردباری
موجب عزّت دنیا و آخرت میگردد زیرا که چون صفت حلم موجود شود آدمی را بردباری و مکارم صبوری میدهد و از اینکه
تبلای عجلت کند باز میدارد و آخر الامر مقاصد روا و عزّت و ابهت حاصل میشود و زیان و زحمت انسان بیشتر از جهت
بیرون از تأمل و درنگ و اندیشه و تفکر سخن کردن است که بواسطهٔ سخن بی‌هنگام است که دچار چگونه مفاسد عظیمه
و مهالک خطیر میشوند و مرگ اگرچه ظاهر نیست لکن علائم و امارات او در هر آنی از پس آنی دیگر روشن‌تر و نمایندهٔ تر است
ای مردمان هر کس شغل خویشتن را در عیب نفس خود بکار برد از عیب جوئی دیگران مشغول میشود و هر کس برزق و روزی
که خداوندش عطا فرموده از دیم قلب راضی باشد هرگز بر آن دولت و نعمتی که در دست دیگران است افسوس نخورد
چه میداند خداوند حکیم عادل علیم غنی رحیم عطوف رئوف آنچه شایستهٔ اوست و صلاح او در آن است بدو عطا فرموده
و در فیض فیاض بخل و امساکی نیست لاجرم همیشه بر آنچه بدو میرسد خوشنود و از آنچه دیگران دارند بی‌رغبت و بیزار است
و هر کس چاهی برای برادر دینی خود بکند آخر الامر خود بآن چاه اندر آید چه زیان و مکافات عمل خود را البته در دنیا و آخرت
دریابد و همان عمل او منتج همان نتیجه خواهد شد و هر کس پردهٔ ناموس و حرمت دیگری را چاک زند حجاب حرمت و
عزّت پردگیان سرای خود را منکشف ساخته است چه اگر او را غیرت و تعصّبی در حرمت اهل خود باشد هرگز در صدد
هتک پردهٔ حرمت دیگران نمی‌آید و چون چنین باشد البته پردهٔ حرمت خود را نیز چاک زده و دست تطاول روزگار
پردهٔ حشمتش را برهم خواهد درید و هر کس لغزش و خطای خود را فراموش نماید لغزش دیگران را بزرگ شمارد چه در خاطر
ندارد که خود نیز دچار زلّت و لغزش بوده از این روی چون در دیگران چون معاینت کند کاهی را کوهی و مثقالی را
خرواری در نظر آرد و زبان بنکوهش و ملامت وی دراز نماید امّا چون بداند خود نیز مرتکب شده است فی الفور
در مقام استغفار از بهر خویشتن و دیگران اندر شود و هر کس برای و اندیشهٔ خویشتن عجب و تکبّر گیرد و بآن جهت
دیگران را حقیر شمارد گمراه میشود چه از اشارت و امارت عقول دیگران و مشاورت با ایشان کرانی و توانی جوید
و بدانش و رای خود مغرور و از راه مستقیم مهجور ماند و هر کس بعقل خود بی‌نیازی طلبد و از دیگران مشورت و راه
نمائی نجوید لغزش گیرد و هر کس با مردمان تکبّر ورزد باری دستخوش ذلّت و خواری شود چه مردمان با وی
دشمنی گیرند و او را از آنچه صلاح وی در آن است آگاهی ندهند و بعلاوه با آنچه زیان وی در آن است دلالت
کنند و بر توهین و تخفیف وی کمر بندند تا بانواع ذلّت مبتلا شود و هر کس با مردمان بسفاهت و زشت زبانی
رود و دشنام دهد و هر کس با مردمان خسیس و پست و نکوهیده اخلاق مخالطت جوید حقیر و کوچک شود چه او را
نیز مردمان بهمان چشم بنگرند که مصاحبش را می‌نگرند و هر کس افزون از اندازهٔ طاقت و قدرت و استعداد
و لیاقت خویش حمل کند ناچار عاجز و بیچاره گردد ای مردمان هیچ مالی و دولتی اعود و انفع از عقل نیست

۳۵۱ و هیچ فقر و پریشانی و بدحالی سخت‌تر از جهل نیست چه اگر عقل باشد همه نوع بضاعت و نعمت و استطاعتی را
فراهم کند و اگر دچار جهل باشند هرچند اموال فراوان و دولت بی‌پایان بدست داشته باشند زایل گردد و اگر
بزوال هم نجوید در مصارفی بکار بندد که بر پریشانی و زلّت و زوال و هوان وی بیفزاید و هیچ واعظی ابلغ از نصح
و نگریستن بحوادث و تبدّد و منتهای احوال اهل روزگار نیست و هیچ عقلی مانند تدبیر و نظر کردن در عواقب امور و ترتیب
و نظم امور معاش نیست و هیچ عبادتی چون تفکّر نباشد چه بسیار عبادتها است که بدون تفکّر در شئونات معبود
کل است و آن عبادات را مقامات عالیه نیست و هیچ پشتوانی و مظاهرتی مانند مشاورت نیست و هیچ وحشت
و نفرتی بدتر از عجب و تکبّر نمی‌باشد چه هر کس دارای صفت عجب و کبر باشد ثمرش جز اجتناب مردمان و تنفّر ایشان
نخواهد شد ناچار آن مرد همیشه بی‌مونس و وحشی خواهد بود و هیچ ورعی مانند اجتناب ورزیدن از محارم نیست
و از این کلام مبارک مستفاد میشود که ورع از محارم بر ورع از شبهات و مکروهات تقدّم دارد زیرا که بسیار از مردمان
از بیشتر مکروهات متنزّه باشند لکن از ارتکاب بیشتر محرّمات باک ندارند و هیچ حلمی مانند شکیبائی و خاموشی نباشد
و در اینجا حلم بضم حاء مهمله بمعنی عقل است و محتمل است بکسر حاء و بمعنی بردباری باشد و در پاره نسخ حکم نوشته‌اند
یعنی هیچ حکمتی مانند صبوری و خاموشی نیست چه صبوری بر اقوال و افعال ناخجستهٔ دیگران و فرو بستن زبان از
سخنان بی‌موقع و ناهنجار درخت امید را ببار و گوهر مقصود را بکار و باغ مراد را اسپار و مبانی امانی را برقرار
و شاهد آرزو را در کنار و آدمی را بهر دو سرای بدولت جاوید کامکار و از محنت مخلّد رستگار دارد
أَيُّهَا النَّاسُ فِي الْإِنْسَانِ عَشْرُ خِصَالٍ يُظْهِرُهَا لِسَانُهُ شَاهِدٌ يُخْبِرُ عَنِ الضَّمِيرِ وَحَاكِمٌ يَفْصِلُ بَيْنَ
الْخِطَابِ وَنَاطِقٌ يُرَدُّ بِهِ الْجَوَابُ وَشَافِعٌ يُدْرَكُ بِهِ الْحَاجَةُ وَوَاصِفٌ يُعْرَفُ بِهِ الْأَشْيَاءُ وَآمِرٌ
يَأْمُرُ بِالْحَسَنِ وَوَاعِظٌ يَنْهَى عَنِ الْقَبِيحِ وَمُعَزٍّ تُسَكَّنُ بِهِ الْأَحْزَانُ وَحَاضِرٌ تُجْلَى بِهِ الضَّغَائِنُ وَ
مُونِقٌ تُلْتَذُّ بِهِ الْأَسْمَاعُ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ
بِالْجَهْلِ وَاعْلَمُوا أَيُّهَا النَّاسُ أَنَّهُ مَنْ لَمْ يَمْلِكْ لِسَانَهُ يَنْدَمْ وَمَنْ لَا يَعْلَمْ يَجْهَلْ وَمَنْ لَا يَتَحَلَّمْ
لَا يَحْلُمْ وَمَنْ لَا يَرْتَدِعْ لَا يَعْقِلْ وَمَنْ لَا يَعْقِلْ يُهَنْ وَمَنْ يُهَنْ لَا يُوَقَّرْ وَمَنْ لَا يُوَقَّرْ يَتَوَبَّخْ
وَمَنْ يَكْتَسِبْ مَالًا مِنْ غَيْرِ حَقِّهِ يَصْرِفْهُ فِي غَيْرِ أَجْرِهِ وَمَنْ لَا يَدَعْ وَهُوَ مَحْمُودٌ يَدَعْ وَهُوَ مَذْمُومٌ
وَمَنْ لَمْ يُعْطِ قَاعِدًا مُنِعَ قَائِمًا وَمَنْ يَطْلُبِ الْعِزَّ بِغَيْرِ حَقٍّ يَذِلَّ وَمَنْ يَغْلِبْ بِالْجَوْرِ يُغْلَبْ وَمَنْ
عَانَدَ الْحَقَّ لَزِمَهُ الْوَهْنُ وَمَنْ تَفَقَّهَ وُقِّرَ وَمَنْ تَكَبَّرَ حُقِّرَ وَمَنْ لَا يُحْسِنْ لَا يُحْمَدْ
در انسان ده خصلت است که زبانش آن جمله را آشکار دارد یعنی خاصیت زبان اظهار و ابراز آن جمله است
یکی آنکه آنچه بضمیر اندر دارد بدستیاری این آلت بر محضر شهود مشهود گرداند و از دیگر جوارح و اعضا این کار نیاید
و اگر این آلت نبود انسان نمی‌توانست از آنچه در عرصهٔ اندیشه و ذهن و مخزن عقل مرتّب داشته و بنتایج و مولدات
از آن حاصل میشود باز نماید و مخزونات قوّهٔ عاقله را بعرصهٔ ظهور رساند و امتیاز خود را از دیگر حیوانات

 که بقوهٔ ناطقه وبیان مرکبات ومرتبات قوهٔ عاقله وذهنیه است باز نماید دوم حکمرانی است که حق را از باطل جدا میکند واگرنه زبان بودی این امتیاز از دیگر اعضا حاصل نشدی سیم دیگر گوینده آن است که بدستیاری آن جواب هر مسئلت وعنوان وسئوالی را ادا می نماید چهارم واسطه وشفیع ودرخواست کنندهٔ ایست که بواسطهٔ آن ادراک حاجت توان کرد وگرنه هر حاجتی داشته باشند اظهار نتوانند نمود تا بانجاح آن برخوردار شوند پنجم وصف کننده ایست که اشیاء را بآن توان شناخت چه اگر زبان نبودی سایر جوارح را این فصاحت نبودی که وصاف ومعرف اشیاء توانند بود ششم فرمانفرمائی مقتدر است که به نیکی حکم می نماید واز قبیح ونکوهیده نهی میفرماید یعنی چون زبان انسانی ترجمان ترتیبات گوهر عقلانی است لاجرم بالطبیعه بکردار خوب که موجب حسن عاقبت است امر واز افعال رذیله که اسباب وخامت وندامت است نهی میکند اما اگر نفس اماره غلبه نماید وبر وزراتی دیگر باز نگردند نه آن است که بالاصاله باشد بلکه بالعرض است هفتم دیگر تعزیت کر وتسلی سپاری است که هر اندوهی را از دل برگیرد چنانکه بسی غمها بدل اندر باشد که از پندار ودیدار هیچ مقصودی وهیچ مطلوبی منکشف نشود لکن بیک کلمه سخن مردمان خبیر دانشمند رفع میشود هشتم اسبابی حاضر وهمیشگی که دشمنیها وکینه های کهن را از میان برمیدارد یعنی دائم الحضور است وضغن نفس را چاره میکند ودشمنی های قدیم را معدوم میگرداند وبعدت ومدتی حاجت نیرود برخلاف سایر چیزهای که دفع خصومت وعناد را آن ها خواهند مثل محاربات ومغالبات که هزاران لوازم واسباب میخواهد اما چه خصومتها که زبان شیرین وبیان نمکین ونرمی سخن ولطف عبارت چنان از میان میرود که گوئی هرگز نبوده است عجب این است که از این قطعه گوشت چه خصومتها از میان میرود ومودتها پدید می آید وهمچنین چه مودتها زایل وچه عداوتها حاصل میگردد

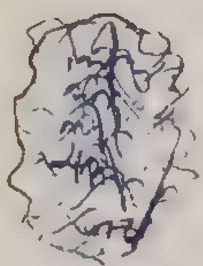
باکس کلنه یک حدیث درشت … بهر دو جهانی وخلقی بکشت
یکی دیگر از گفتهٔ دل پسند … میان دو صد قوم شادی فکند

دیگر اینکه سرور بخشنده وحدیث خوب وخوش … چاهنده ایست که گوشها را از آن لذت رسد اگر چه ضد آن از زبان نیز حاصل میشود اما امیرالمؤمنین علیه السلام در این بیانی که میفرماید محسنات آن را باز می نماید چه آنچه عکس آن باشد در حکم عرض است ای مردمان هیچ چیزی در خاموشی وفروبستن زبان را از تنطق بحکمت نیست چنانچه هیچ چیزی در تنطق وسخن راندن از روی جهل وجهالت نباشد پس هنگام گفتن نه گفتن نشاید وهنگام ناگفتن گفتن نه زیبد بدانید ای مردمان که هرکس نتواند عنان زبان را مالک ومختار گردد در عرصه ندامت وپهنهٔ غرامت سرگشته وپریشان بماند وهرکس بصفت علم وگوهر معرفت ممتاز نشود مجهول بماند یعنی رتبت شناسائی ولیاقت شناخته شدن نزد خلق نیابد وهرکس بحلم وبردباری کار نکند بردباری وحلم نیابد یعنی دیگران نیز در حق او حلم نکنند وهرکس گوهر نصایح در گوش نکشد وتلخ آب مواعظ را نوش نکند ورحمت تربیت نیابد آئینهٔ عقلش بصیقل تجارب زدوده نشود وبر قبیح قبایح تعقل ننماید وهرکس بدستیاری تفکر ونصیحت

ناصحان مشفق ترک اعمال قبیحه را ننماید با اینکه ترک نمودن باین طریق حالی ممدوح است وشخص تارک نیز ستوده وممجد می شود آخر الامر بلگدکوب زواجر وطوارق صوادر ونزول نوازل وبلیات ترک خواهد نمود در حالیکه مذموم نیز خواهد بود واینگونه متارکت را مدح نخواهند نمود وهرکس با حالت تمکن وتجمل وقعود بر مقام ثروت ونعمت باهل سئوال وحاجت بخشش ننماید روزگارش بآنجا کشاند که در پیشگاه دیگران بایستد وبذلت ومسکنت پرسش نماید معذالک ممنوع ومحروم گردد وهرکس بیرون از حق در طلب عزت برآید ذلیل شود وهرکس به نیروی ستم ودستیاری ظلم غلبه یابد البته گردش زمانش دستخوش ذلت وهوان فرماید وهرکس معاند حق شود وهن وسستی وخواری با وی ملازمت گیرد وهرکس فقیه وعالم شود وبحسب فقه وعلم برآید موقر شود وهرکس تکبر نماید وخود را بزرگ خواند حقیر وکوچک شود وهرکس نیکو نباشد ونیکوئی نکند او را ستایش نکنند یعنی انسان عبید احسان است چون احسان ببیند نیایش وستایش نماید أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْمَنِيَّةَ قَبْلَ الدَّنِيَّةِ وَالتَّجَلُّدَ قَبْلَ التَّبَلُّدِ وَالْحِسَابَ قَبْلَ الْعِقَابِ وَالْقَبْرُ خَيْرٌ مِنَ الْفَقْرِ وَغَضُّ الْبَصَرِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مِنَ النَّظَرِ وَالدَّهْرُ يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطَرْ وَإِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ فَبِكِلَاهُمَا تُمْتَحَنُ وَفِي نُسْخَةٍ وَكِلَاهُمَا سَيُخْتَبَرُ أَيُّهَا النَّاسُ أَعْجَبُ مَا فِي الْإِنْسَانِ قَلْبُهُ وَلَهُ مَوَادُّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَأَضْدَادٌ مِنْ خِلَافِهَا فَإِنْ سَنَحَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ وَإِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ وَإِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسَفُ وَإِنْ عَرَضَ لَهُ الْغَضَبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ وَإِنْ أُسْعِدَ بِالرِّضَا نَسِيَ التَّحَفُّظَ وَإِنْ نَالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ وَإِنِ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْنُ اسْتَلَبَتْهُ الْغِرَّةُ وَإِنْ حَدَثَتْ لَهُ نِعْمَةٌ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ وَإِنْ أَفَادَ مَالاً أَطْغَاهُ الْغِنَى وَإِنْ عَضَّتْهُ فَاقَةٌ شَغَلَهُ الْبَلَاءُ وَفِي نُسْخَةٍ جَهَدَهُ الْبُكَاءُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَهُ الْجَزَعُ وَإِنْ أَجْهَدَهُ الْجُوعُ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ وَإِنْ أَفْرَطَ فِي الشِّبَعِ كَظَّتْهُ الْبِطْنَةُ فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ وَكُلُّ إِفْرَاطٍ بِهِ مُفْسِدٌ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ مَنْ قَلَّ ذَلَّ وَمَنْ جَادَ سَادَ وَمَنْ كَثُرَ مَالُهُ رَأَسَ وَمَنْ كَثُرَ عِلْمُهُ نَبُلَ وَمَنْ أَفْكَرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَزَنْدَقَ وَمَنْ أَكْثَرَ مِنْ شَيْءٍ عُرِفَ بِهِ وَمَنْ كَثُرَ مِزَاحُهُ اسْتُخِفَّ وَمَنْ كَثُرَ ضِحْكُهُ ذَهَبَتْ هَيْبَتُهُ فَسَدَ حَسَبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ أَدَبٌ إِنَّ أَفْضَلَ الْفِعَالِ صِيَانَةُ الْعِرْضِ بِالْمَالِ لَيْسَ مَنْ جَالَسَ الْجَاهِلَ بِذِي مَعْقُولٍ مَنْ جَالَسَ الْجَاهِلَ فَلْيَسْتَعِدَّ لِقِيلٍ وَقَالٍ لَنْ يَنْجُوَ مِنَ الْمَوْتِ غَنِيٌّ بِمَالِهِ وَلَا فَقِيرٌ لِإِقْلَالِهِ أَيُّهَا النَّاسُ لَوْ أَنَّ الْمَوْتَ يُشْتَرَى لَاشْتَرَاهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا الْكَرِيمُ الْأَبْلَجُ وَاللَّئِيمُ الْمَلْهُوجُ

ای مردمان مرگ قبل از دنیه است یعنی بهتر این است که از آن پیش که مرد بخصال ذمیمه واوصاف غیر پسندیده دچار گردد مرگ تن او را گرفتار آید وباید سعی کردن وجلادت نمودن در طاعات وعبادات واعمال صالحه پیش از آن باشد که آدمی تحیر وعجز وبیچارگی توامان شود ومحاسبهٔ با نفس ما باید در این جهان بپای برد از آن پیش که در آن جهان بعقاب وعذاب مبتلا گردد ومردن وبگور اندر خفتن نیکوتر از زندگی ودست حاجت

بسوی ناکسان دراز کردن و ناز دیدن است و چشم فروبستن و فراوان ننگریستن بهتر است از بسیار نظر کردن و این کلام
مبارک احتمال معانی بلیغه دارد چنانکه بر اهل سلیقه مکتوم نیست و روزگار را دو حال برای تو بیرون نیست یکروز
بسود تست و یکروز بزیان تو پس در آنروز که برای نفع و فایده و حشمت و جلال تواست کردن کشی و شرر و
و سرکشی و طغیان مگرد و آنروز که بزیان و رنج تواست کار شکیبائی بر سپار چه این هر دو حالت برای امتحان
بر تست ای مردمان شگفت ترین اعضای آدمی دل اوست و در مخزن دل مواد حکمت و همچنین مواد اضداد
حکمت مخزون است یعنی آنچه از گوهر عقل ذخیره کند اصل حکمت و آنچه از ماده جهل و اشارت نفس اماره دفینه نماید
عین ضلالت و غوایت است پس اگر ماده رجا و امید دیر باز در وی نمایش گیرد حالت طمع و طلب بروی حرکت
در افکند و او را خوار و ذلیل بگرداند و اگر صفت طمع در نهاد شما هیجان جوید حرص او را بهلاک و دمار افکند و اگر
پای کوب یأس و مملوک نومیدی گردد دریغ و افسوس او را میکشد و اگر غضب بروی مستولی گردد غیظ و خشم
که از راه عجز بر آدمی مستولی میشود بروی سخت گردد و اگر برضا و خوشنودی خوش بختی خواهد و سعادت طلبد تحفظ
و خویشتن داری را فراموش کند با اینکه اگر روزگار بر وفق مرادش بخشد و مقاصد دنیویه اش بعمل آمد بواسطه
آن خوشی و خوشنودی از مراتب تکالیف شرعیه و حفظ مراتب انسانیه فروماند و فراموش کند و اگر بیم و خوف
او را در سپارد یکسره مشغول حذر کردن باشد و از دیگر امور واجبه بی خبر ماند و اگر در مهد امن و عرصه امان
کام سپار گردد غرور و غفلت و تجبر و غوایت بروی دست یابد و روش آدمیت و انسانیت را از وی باز گیرد
و آداب غافلان و متکبران را در وی بیفزاید و اگر نعمتی و دولتی بر ایش تجدید گرفت بالیدن خویشتن ستایدن
جوید و اگر بمالی و بضاعتی برخوردار شود توانگری بطغیانش در آورد و اگر دچار چنگ و دندان فقر و فاقتی گردد
بلا و بلیت او را مشغول گرداند و بگاه و زاری او را بیقرار نماید و اگر مصیبتی او را نمودار آید چندان بحالت جزع
و عدم بردباری و طاقت شناخته گردد که منفضح شود و اگر گرسنگی بروی چیره شود فوراً چنان سست شود
که نتواند از جای بپای شود و اگر در سیر شدن و شکم انباشتن افراط نماید از پری و امتلای معده و شکم
زحمت بیند پس هرچه تقصیر رود ضرر بدو رساند و هرچه افراط جوید بفسادش افکند یعنی حالت آدمی
ازین جمله بیرون نیست و با این اختلاف احوال و ضدیت مواد چه شورها در سر و امیدها در مغز و خیالها
در دل و شررها در نهاد دارد ای مردمان همانا هر کس بقلت گوشد و در بذل و بخشش و داد و دهش کاهش و کندی
طلبد ذلیل گردد و هر کس جود و بخشش کند بزرگ شود و هر کس مالش بسیار شود و ریاست یابد یعنی چون مردم در طلب
مال هستند و تا کسی دارای مال نباشد روی بدو نیاورند و مطیع و منقاد نشوند لاجرم نتیجه فزونی مال ریاست
قوم است چه مطلوب ایشان در چنگ اوست و هر کس حلم و بردباریش بسیار شود نبالت و شرف و فزونی یابد
و حکمتش این است که شخص حلیم تا دانا و حکیم نباشد بصفت بردباری و توکل بر حضرت باری برخوردار نمی شود
و چون حلیم شد بر حوادث جهان و نامهربانیهای زمان و جفاهای اخوان میسازد و از خداوند تعالی فرج



و گشایش میطلبد و اظهار فزع و جزع که از صفات جاهلان و بی مایگان است میکند چنانکه بالطبیعه بزرگ و نبیل
و صاحب فضل و شرف جلیل میگردد و هر کس در ذات خدای تفکر نماید زندیق و ملحد و کافر میشود و یکی از جهات
این حال این است که خداوند تعالی شأنه و عظم سلطانه برتر از ادراک عقول و اوهام است چه تمام ماسوی محاط
هستند و او بر همه محیط و هیچ محاطی بر محیط احاطه نتواند نمود و چون احاطه نتوان کرد شناسائی ممکن نشود و بعلاوه
با مخلوق خود مجانس نیست و چیزی که مجانس و مشابه چیزی نباشد و محسوس نباید از ادراک عقل خارج است ازین روی
چون در چنین چیزی تفکر و تعقل نمایند عقل و فکر از ادراک کنه عاجز ماند و پریشانی و تحیر چنان روی نماید که عاقبتش
بکفر و زندقه منتهی گردد و هر کس در هر چیزی اکثار ورزید معروف بآن چیز میشود و هر کس لاغ و مزاحش بسیار شود
خفیف گردد و هر کس فراوان بخندد از هیبت بیفتد هر کس را ادب نباشد حسبش تباه گردد و بدترین و فاضلترین
کارها نگاهداری و پاسبانی عرض است بدادن مال هر کس با جاهل نشیند معقول نیست و این کلام لطیفی است
چه این دو صفت ضد یکدیگرند پس هر کس دارای یکی از آن دو باشد با کسی که دارای آن یک باشد مجانست
نخواهد داشت پس اگر کسی خود را عاقل بخواند و با جاهل روزگار شمارد و بصحبت او مایل باشد خود نیز جاهل و در دعوی
معقولیت کاذب است هر کس با نادان هم نشینی جوید باید مستعد قیل و قال شود و سخن مرد مرا در حق خود هموار گرداند
هیچ شخصی توانگر بواسطه مالیکه دارد از چنگ مرگ رستگار نشود و هیچ فقیری بواسطه بی چیزی از حادثه موت
رهائی نیابد اگر مرگ متاعی بود که میفروختند هر کریم میمون النقیبه و کریم الطبیعه از اهل روزگارش میخرید و هر لئیمی
حریص خریدار میشد یعنی چون کریم خوش منظر خوش مخبر همیشه میخواهد هرچه میخواهند عطا کند و البته اینحال برای
هیچکس صورت پذیر نیست نه طمع مردم را پایانی نه جود مردم جواد را نهایتی است پس نه خواهنده و نه بخشنده چنانکه باید
و شاید بمقصود میرسد و نه امکان اجرای مقصود است ازین روی شخص کریم تمنای مرگ میکند و اگر بفروشند
میخرد و مردم لئیم حریص که اندازه برای طمع و خواهش ایشان نیست و یکسره چون گاو و خر و پلنگ و خرس
و گراز دهان حرص و آز باز و گردن تطاول بهر سوی دراز مینمایند و با اینکه افزون از مقدار مصارف
عمر خود میربایند هیچ از درجه خواهش ایشان کاهش نمیجوید و یکسره باموال دیگران چشم میدوزند و بر خود میبوزند
و از آنجا که ممکن نیست باصل مقصود برسند و مالک هفت اقلیم ملکه آسمان متین گردند رضا میدهند که مرگ را
بخرند و بمیرند و از آن اندوه و افسوس برهند بعلاوه چون حریص بصفت لئامت نیز مبتلا باشد حرصش
سخت تر میگردد زیرا که لئامت مقتضی این است که هیچکس را هیچ چیز روا ندارد و حرص نیز همه چیز را می طلبد
لاجرم مرگ را اسباب آسایش خود میشمارد لئیم مجلسها خود همیشه دل نمیخورد علی الخصوص که حرص ملوم او است بند
و معنی دیگر این است که بگوئیم مرد کریم النفس اگر موت را میفروختند بر جان خود میخرید تا فروشنده و دارنده
آن از آن متاع غیر مطبوع خلاصش یابد و لئیم میخرید زیرا که وی حریص است بر جمع مال و تمام چیزها حتی مرگ
یا اینکه کریم مرگ را میخرید تا مرگ از میان جمیع مردم برود و لئیم میخرید تا یکباره تمام مردمان را بمیراند

وأموال ایشان را بر باید و معنی دیگر این است که مرد کریم میخرید تا از نکبت اینجهان بنعیم آن جهان برخوردار شود
و لئیم خریدار میشد تا از حرص جمیع اموال دنیا و معصیت آن برکنار و از عقوبات آن جهانی رستگار آید اما معانی
اول ازین وجوه مذکوره بهتر است و ازین پیش در طراز المذهب در ذیل احوال جناب عبدالله بن جعفر علیه الرحمه
مذکور نمودیم که آن جواد روزگار در اواخر عمر که دست تنگ شده و چنانکه میخواست بضاعتی بخشایش نداشت از خداوند
قاضی الحاجات درخواست مرگ نمود جمعه دیگر بجوار رحمت کریم واهب العطایا پیوست رحمت الله علیه

أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَوَاهِدَ تُجْرِی الْأَنْفُسَ عَنْ مَدْرَجَةِ أَهْلِ التَّفْرِیطِ وَفِطْنَةُ الْفَهْمِ
لِلْمَوَاعِظِ مَا یَدْعُو النَّفْسَ إِلَى الْحَذَرِ مِنَ الْخَطَرِ وَلِلْقُلُوبِ خَوَاطِرُ لِلْهَوَى وَالْعُقُولُ تَزْجُرُ وَتَنْهَى وَفِي
التَّجَارِبِ عِلْمٌ مُسْتَأْنَفٌ وَالِاعْتِبَارُ یَقُودُ إِلَى الرَّشَادِ وَكَفَاكَ أَدَباً لِنَفْسِكَ مَا تَكْرَهُهُ لِغَیْرِكَ وَعَلَیْكَ
لِأَخِیكَ الْمُؤْمِنِ مِثْلُ الَّذِی لَكَ عَلَیْهِ لَقَدْ خَاطَرَ مَنِ اسْتَغْنَى بِرَأْیِهِ وَالتَّدَبُّرُ قَبْلَ الْعَمَلِ فَإِنَّهُ یُؤْمِنُكَ
مِنَ النَّدَمِ وَمَنِ اسْتَقْبَلَ وُجُوهَ الْآرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَاءِ وَمَنْ أَمْسَكَ عَنِ الْفُضُولِ عَدَلَتْ رَأْیَهُ
وَمَنْ حَصَّنَ شَهْوَتَهُ فَقَدْ صَانَ قَدْرَهُ وَمَنْ أَمْسَكَ لِسَانَهُ أَمِنَهُ قَوْمُهُ وَنَالَ حَاجَتَهُ وَفِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ
عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ وَالْأَیَّامُ تُوضِحُ لَكَ السَّرَائِرَ الْكَامِنَةَ وَلَیْسَ فِي الْبَرْقِ الْخَاطِفِ مُسْتَمْتَعٌ لِمَنْ یَخُوضُ
فِي الظُّلْمَةِ وَمَنْ عُرِفَ بِالْحِكْمَةِ لَحَظَتْهُ الْعُیُونُ بِالْوَقَارِ وَالْهَیْبَةِ وَأَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى وَالصَّبْرُ
جُنَّةٌ مِنَ الْفَاقَةِ وَالْحِرْصُ عَلَامَةُ الْفَقْرِ وَالْبُخْلُ جِلْبَابُ الْمَسْكَنَةِ وَالْمَوَدَّةُ قَرَابَةٌ مُسْتَفَادَةٌ وَ
وَصُولٌ مُعْدِمٌ خَیْرٌ مِنْ جَافٍ مُكْثِرٍ وَالْمَوْعِظَةُ كَهْفٌ لِمَنْ وَعَاهَا وَمَنْ أَطْلَقَ طَرْفَهُ كَثُرَ أَسَفُهُ وَقَدْ
أَوْجَبَ الدَّهْرُ شُكْرَهُ عَلَى مَنْ نَالَ سُؤْلَهُ وَقَلَّ مَا یُنْصِفُكَ اللِّسَانُ فِي نَشْرِ قَبِیحٍ أَوْ إِحْسَانٍ
وَمَنْ ضَاقَ خُلُقُهُ مَلَّهُ أَهْلُهُ وَمَنْ نَالَ اسْتَطَالَ وَقَلَّ مَا تَصْدُقُكَ الْأُمْنِیَّةُ وَالتَّوَاضُعُ
یَكْسُوكَ الْمَهَابَةَ وَفِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ كَمْ مِنْ عَاكِفٍ عَلَى ذَنْبِهِ فِي آخِرِ أَیَّامِ عُمُرِهِ
وَمَنْ كَسَاهُ الْحَیَاءُ ثَوْبَهُ خَفِيَ عَلَى النَّاسِ عَیْبُهُ وَانْحُ الْقَصْدَ مِنَ الْقَوْلِ فَإِنَّ مَنْ تَحَرَّى
الْقَصْدَ خَفَّتْ عَلَیْهِ الْمُؤَنُ وَفِي خِلَافِ النَّفْسِ رُشْدُكَ مَنْ عَرَفَ الْأَیَّامَ لَمْ یَغْفُلْ
عَنِ الِاسْتِعْدَادِ أَلَا وَإِنَّ مَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقاً وَإِنَّ فِي كُلِّ أُكْلَةٍ غُصَصاً لَا
تُنَالُ نِعْمَةٌ إِلَّا بِزَوَالِ أُخْرَى وَلِكُلِّ ذِي رَمَقٍ قُوتٌ وَلِكُلِّ حَبَّةٍ آكِلٌ وَأَنْتَ قُوتُ الْمَوْتِ

ای مردمان قلوب را از افاضات انوار حکمت الهی و رشحات قطرات معارف نامتناهی فروز شاهدات
صنایع قدرت ازلی دلایل و شواهدی است که باز میگرداند و بیرون میکند نفوس آدمی را از مدارج اهل
تفریط و مسالک و مذاهب صاحبان تقصیر و بعبادت و ریاضت دعوت و بمنازل متعبدین و درجات
متقربین عودت دهد و به نیروی زکاوت فطری و فهم مواعظ بلیغه آنچه نفس را بحذر نمودن از مخاطرات
تواند نمود توجه دهد و بر صراط مستقیم درآورد چه آن شواهد و دلایل باز می نماید که صراط مستقیم و طرق عبادت

و اطاعت حق جهت و خلاف آن باطل است و قلوب را برای متابعت هوا و حیل نفس اماره بالسوء که تابع
قوای شهویه و غضبیه است بمقتضی طباع آن از لذات دنیویه تا بآن حد خروج از حدود شرعیه خواطر
و خطورهاست لکن عقول باز میدارد و نهی میکند یعنی حکم عقل بر خلاف حکم نفس است چه نفس دلالت بلذات
دنیویه و شهوات غیر شرعیه نماید لکن عقل بجاده سلامت و متابعت حق که موجب سعادت هر دو جهت است
اشارت و از خلاف آن ممانعت میکند میفرماید در تجارب روزگار علمی برای بعد ازین و عبرتی برای بیرون
شدن از جاده غفلت و جهالت حاصل میشود که آدمی را برشد و رشاد میکشانند و از برای ادب نفس خود همان را
که مکروه میداری از بهر غیر از خودت کافی است یعنی چون دیدار افعال و اخلاقی در دیگری شدی که تو و دیگران
مکروه شمارند و تو ترک نمودی و کردار آن بر نیامدی برای ادب خودت کفایت میکند چه اینحال موجب اجتناب
از مکروهات و ارتکاب مستحبات و مشروعات است والبته تارک آن و مدرک این صاحب نفس کامل میشود
و بر تو باد که از بهر برادر مؤمن خود همان را بخواه که او از تو مستحق است و تو از وی همان خواهی هر کس برأی و اندیشه
خویشتن استغنا جوید در مخاطر صعبه دچار گردد و باید پیش از اینکه بکاری اقدام نماید تدبر و تدبیر و مشورت
بگذارند زیرا که چون چنین کنی از پشیمانی آسوده مانی و هر کس آراء عقلا را استدراک نماید مواقع خطا را
میشناسد و هر کس از پرگوئی و بیهوده بی تامل سخن راندن و بیهوده و لآلی زبان بر بندد عقول مردمان رأی او را
تعدیل نمایند و باشارت او اعتماد جویند و هر کس دیو شهوت را در زندان ریاضت افکند قدر و قیمت او را
صیانت فرماید و هر کس زبان خود را نگاهبان باشد در پناه و امان قوم خویشتن برخوردار و بدریافت حاجت خود
کامکار است در گردش احوال جوهر حال شناخته شود گذر لیالی و ایام سرائر کامنه و پوشیده های مخفی را
بر تو روشن نماید در برق خاطف و درخش زود گذر برای آنکس که در وادی ظلمت و لجج ظلمات فرو
رفته است سودی نرسد و بهره نرساند کنایت از اینکه آنانکه میخواهند بحطام بی دوام و متاع زشت فرجام
دنیای نکوهیده انجام که چون برق خاطف میگذرد و چون صرصر عاصف در هم میشکند کامیاب شوند چنانست
که آنکس که در وادی ظلمت و بحار ظلمانی بگرداب حیرت اندر است از برقی خاطف تمتع گیرد و حال اینکه
چنان زود میگذرد که گوئی هرگز پدیدار نگشته است پس بایست باعمال و افعال و اخلاقی پرداخت
که موجب تحصیل نعیم ابدی سرای سرمدی گردد و هر کس بحکمت و دانش شناخته شد مردمانش بچشم وقار و
هیبت از نظر بسپارند شریفترین توانگری ترک آرزوست یعنی قناعت توانگر کند مرد را چون با آرزوی
دراز و آمال دیر باز همراز شوند هرچند بخواسته بی پایان برخوردار باشند همچنان محتاج و نیازمند میباشند
پس توانگری در ترک آرزومندیهای دیرباز و حرص نابساز است صبوری و شکیبائی سپری از درد درویشی
و پریشان حالی است و حرص نشان فقر است یعنی معنی توانگری عدم نیازمندی است و چون
حرص در کار باشد همیشه بحالت نیاز انباز هستند و با فقر و فاقه همراز بخل و نجالت پیراهن رسوای بیچارگی

سکنات است ومودت ودوستی خویشاوندی است که تبازه بدست آورده اند وهرکس صله ارحام بجای
آورد اگر اندک بضاعت یا بی استطاعت باشد بهتر از آنکس است که جافی وکثیر المال وباثروت باشد
اگر چند بیشتر هم بدهد کوهر موعظت کفی وپناکاهی است برای کسی که در کوشش بسیار رود وبعمل آورد وهرکس چشم خویش را
بهر چیز وهر کجا بر دواند دریغ وافسوسش فراوان کردد هرکس در روزکار خویش به مسئول خود کامکار کردد سپاسگذاری
وهر بروی واجب میشود بسیار اندک افتد که زبان در نشر قبیح یا احسان با تو بانصاف رود وهرکس خلقش تنگ وپنهه خویش
کم فضا باشد کسانش از وی خسته وملول کردند وهرکس با مال خویش نایل شود دست تطاول برآورد وبسیار اندک افتد
که اینته وآرزومند نیها با تو بصداقت رود یعنی چنانکه مقصود تواست بعمل آید تواضع وفروتنی جامه مهابت بر تو بپوشاند
وبعم نماد کنجهای ارزاق مندرج است چه بسیار کسان هستند که در پایان زندگانی گرفتار هوا وهوس نفسانی
ومشتهیات ایام جوانی وارتکاب معاصی یزدانی میشوند پس شایسته چنان است که همه اوقات از معاصی پرهیز
نمایند چه هیچکس نداند روزکارش کدام وقت بآخر میرسد وهمه روز ممکن است روز آخر باشد هرکس را شرم
وحیا جامه بر تن بیار است عیب او بر مردمان مخفی کشت در سخن کردن جانب اقتصاد ومیانه روی را پیشه ساز
چه هرکس براه نصفت واقتصاد رود ومیانه روی کند کارهای دشوار وامور روزکار بروی سبک وهموار
شود رشد خود را با مخالفت نفس عنیر رشید بدان هرکس بر کردش روزکار وحوادث دهر ختار شناسا باشد
از تهیه واستعداد غافل نمی ماند یعنی برای سرای جاوید وتقدیم پیشگاه پروردکار زاد وتوشه از عبادت
واطاعت فراهم کند دانسته باشید که در هر آشامیدنی احتمال مکروهی ودر هر لقمه گلوگرفتی است یعنی هیچ جرعه
امید آسایش وآرامش نمیتوان داشت وبا اینکه تمام زحمات جهان ومخاطرات کیهان وارتکاب مناهی
ومعاصی برای خوردن وآشامیدنی است حالت آن نیز چنین است هیچ نعمتی را نایل نمی شوی مگر بزوال نعمتی
دیگر واین کلام معجز نظام استعداد یک کتاب شرح وبسط دارد وچندان لطیف وظریف است که جز ابلیس تا مردم
لطیف ظریف است برای هر جانداری قوت وروزی مقرری است یعنی برای هرکس باندازه حفظ رورشش
روزی مقرر است پس هر چند حرص بورزند سودمند نشوند واز رزق مقسوم کاسته وبرآن افزوده نگردد
برای هر دانه خورنده ایست بر سر هر دانه بنوشته عیان که فلان بن فلان بن فلان وتو قوت
موت ودانه مرگی پس با اینحال که البته تو خوراک کرگ مرگ ودانه عقاب موتی پس این حرص وطمع چیست هرچه
فربی کردی زودتر بربایند وبچنگال ومنقار تند وتیزتر ناچیز کردانند اِعْلَمُوا اَیُّهَا النَّاسُ اَنَّهُ مَنْ مَشَی
عَلَی وَجْهِ الْاَرْضِ فَاِنَّهُ یَصِیرُ اِلَی بَطْنِهَا وَاللَّیْلُ وَالنَّهَارُ یَتَنَازَعَانِ (وفی نسخة) یَتَبَادَرَانِ
فِی هَدْمِ الْاَعْمَارِ یَا اَیُّهَا النَّاسُ کُفْرُ النِّعْمَةِ لُؤْمٌ وَصُحْبَةُ الْجَاهِلِ شُومٌ اِنَّ مِنَ الْکَرَمِ لِینُ
الْکَلَامِ وَمِنْ الْعِبَادَةِ اِظْهَارُ اللِّسَانِ اِفْشَاءُ السَّلَامِ اِیَّاکَ وَالْخَدِیعَةَ فَاِنَّهَا مِنْ خُلُقِ
اللَّئِیمِ لَیْسَ کُلُّ طَالِبٍ یُصِیبُ وَلَا کُلُّ غَائِبٍ یَؤُوبُ لَا تَرْغَبْ فِی مَنْ زَهِدَ

فِیکَ رُبَّ بَعِیدٍ هُوَ اَقْرَبُ مِنْ قَرِیبٍ سَلْ عَنِ الرَّفِیقِ قَبْلَ الطَّرِیقِ وَعَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ اَلَا
مَنْ اَسْرَعَ فِی الْمَسِیرِ اَدْرَکَهُ الْمَقِیلُ اُسْتُرْ عَوْرَةَ اَخِیکَ کَمَا تَعْلَمُهَا فِیکَ اِغْتَفِرْ زَلَّةَ صَدِیقِکَ
لِیَوْمِ یَرْکَبُکَ عَدُوُّکَ مَنْ غَضِبَ عَلَی مَنْ لَا یَقْدِرُ عَلَی ضَرِّهِ طَالَ حُزْنُهُ وَعَذَّبَ نَفْسَهُ مَنْ خَافَ
رَبَّهُ کَفَّ ظُلْمَهُ (وفی نسخة) مَنْ خَافَ رَبَّهُ کَفَی عَذَابَهُ وَمَنْ لَمْ یَزِغْ فِی کَلَامِهِ اَظْهَرَ فَخْرَهُ وَمَنْ لَمْ
یَعْرِفِ الْخَیْرَ مِنَ الشَّرِّ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الْبَهِیمَةِ اِنَّ مِنَ الْفَسَادِ اِضَاعَةَ الزَّادِ مَا اَصْغَرَ الْمُصِیبَةَ مَعَ عِظَمِ الْفَاقَةِ
غَدًا هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ وَمَا تَنَاکَرْتُمْ اِلَّا لِمَا فِیکُمْ مِنَ الْمَعَاصِی وَالذُّنُوبِ فَمَا اَقْرَبَ الرَّاحَةَ مِنَ التَّعَبِ
وَالْبُؤْسَ مِنَ النَّعِیمِ وَمَا شَرٌّ بِشَرٍّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ وَمَا خَیْرٌ بِخَیْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ وَکُلُّ نَعِیمٍ دُونَ الْجَنَّةِ مَحْقُورٌ
وَکُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِیَةٌ وَعِنْدَ تَصْحِیحِ الضَّمَائِرِ تُبْدَوا الْکَبَائِرُ تَصْفِیَةُ الْعَمَلِ اَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَتَخْلِیصُ
النِّیَّةِ مِنَ الْفَسَادِ اَشَدُّ عَلَی الْعَامِلِینَ مِنْ طُولِ الْجِهَادِ هَیْهَاتَ لَوْلَا التُّقَی لَکُنْتُ اَدْهَی الْعَرَبِ اَیُّهَا
النَّاسُ اِنَّ اللّٰهَ جَلَّ وَعَزَّ وَعَدَ نَبِیَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ الْوَسِیلَةَ وَوَعْدُهُ الْحَقُّ وَلَنْ یُخْلِفَ اللّٰهُ
وَعْدَهُ اَلَا وَاِنَّ الْوَسِیلَةَ اَعْلَی دَرَجِ الْجَنَّةِ وَذِرْوَةُ ذَوَائِبِ الزُّلْفَی وَنِهَایَةُ غَایَةِ الْاُمْنِیَّةِ لَهَا اَلْفُ مِرْقَاةٍ
مَا بَیْنَ الْمِرْقَاةِ اِلَی الْمِرْقَاةِ حُضْرُ الْفَرَسِ الْجَوَادِ مِائَةَ عَامٍ وَهُوَ مَا بَیْنَ مِرْقَاةِ دُرَّةٍ اِلَی مِرْقَاةِ جَوْهَرَةٍ
اِلَی مِرْقَاةِ زَبَرْجَدَةٍ اِلَی مِرْقَاةِ لُؤْلُؤَةٍ اِلَی مِرْقَاةِ یَاقُوتَةٍ اِلَی مِرْقَاةِ زُمُرُّدَةٍ اِلَی مِرْقَاةِ مَرْجَانَةٍ اِلَی مِرْقَاةِ کَافُورٍ
اِلَی مِرْقَاةِ عَنْبَرٍ اِلَی مِرْقَاةِ یَلَنْجُوجٍ اِلَی مِرْقَاةِ ذَهَبٍ اِلَی مِرْقَاةِ فِضَّةٍ اِلَی مِرْقَاةِ غَمَامٍ اِلَی مِرْقَاةِ هَوَاءٍ
اِلَی مِرْقَاةِ نُورٍ قَدْ اَنَافَتْ عَلَی کُلِّ الْجِنَانِ وَرَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یَوْمَئِذٍ قَاعِدٌ عَلَیْهَا مُرْتَدٍ
بِرَیْطَتَیْنِ رَیْطَةٌ مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ وَرَیْطَةٌ مِنْ نُورِ اللّٰهِ عَلَیْهِ تَاجُ النُّبُوَّةِ وَ
اِکْلِیلُ الرِّسَالَةِ قَدْ اَشْرَقَ بِنُورِهِ الْمَوْقِفُ وَاَنَا یَوْمَئِذٍ عَلَی الدَّرَجَةِ الرَّفِیعَةِ
وَهِیَ دُونَ دَرَجَتِهِ وَعَلَیَّ رَیْطَتَانِ رَیْطَةٌ مِنْ اُرْجُوَانِ النُّورِ وَرَیْطَةٌ مِنْ کَافُورٍ وَ
الرُّسُلُ وَالْاَنْبِیَاءُ قَدْ وَقَفُوا عَلَی الْمَرَاقِی وَاَعْلَامُ الْاَزْمِنَةِ وَحُجَجُ الدُّهُورِ
عَنْ اَیْمَانِنَا قَدْ تَجَلَّلَتْهُمْ حُلَلُ النُّورِ وَالْکَرَامَةِ لَا یَرَانَا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ
وَلَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ اِلَّا بُهِتَ بِاَنْوَارِنَا وَعَجِبَ مِنْ ضِیَائِنَا وَجَلَالَتِنَا وَعَنْ
یَمِینِ الْوَسِیلَةِ عَنْ یَمِینِ الرَّسُولِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ غَمَامَةٌ بَسْطَةَ الْبَصَرِ
دانسته باشید ای مردمان که هرکس بر روی زمین کام سپارد ناچار روزی در شکم زمین جای کیرد چه روز وشب
در ویرانی بنیاد زندگانی وطی طومار اعمار با همدیگر بمسارعت منازعت دارند تا کدام یک بر این کار از آن یک
پیشی کیرند ای مردمان کفران نعمت پست ترین لئامت نکوهش است چه با اینکه چیزی از وی نخواهند بلکه بدو
عطا کنند رضا نده که سپاس احسان که جز مدحی بلسان نیست مکافات نماید با اینکه باین مکافات که هیچ
زیانی بمال وحال او ندارد ونعمتش بر مزید کردد مصاحبت مردم جاهل شوم است یعنی از هر صحابتی چیزی کسب میشود

واز مصاحبت جهال جز جهل وضلالت اکتساب نمیتوان کرد والبته این حالی شوم است از علامات کرم نرمی سخن است یعنی مردم کریم که باجود عمیم هستند سخن نرمی آورند تا آنکس را که عطائی کرده اند متنفر ومتوحش نسازند ونیز چنین ننمایند که منتی بروی دارند اما مردم غیر کریم چون بخواهند مردمان از ایشان دوری گیرند وابواب مسئلت نگشایند بدرشتی خوی وغلظت سخن پردازند تا هیچکس باندیشه دیدار واحسانش بر نیاید واز جمله عبادت بفصاحت وبلاغت زبان سخن راندن است ومخرج صحیح قرائت کردن وسلام را روشن آوردن است پرهیز دار از خدعه وفریب چه این کردار از اخلاق لئیمان است چنان نیست که هر طالبی بمطلوب خود دست یابد وهر غایبی بمکان خود باز گردد یعنی هرچه از تو فوت شد باز نمی گردد چنانکه ازمنه گذشته وعمر بر سپرده واعمال وافعال از دست رفته را باز گشت نیست میل ورغبت کن در آن کس که در تو راغب نیست چه بسا بعیدی است که نزدیکتر از نزدیک است یعنی بسا چیزهاست که از راه غفلت بعید میشماری با اینکه از هر نزدیکی بتو نزدیکتر است مثل مرگ از نخست کار رفتن را درست کن آنوقت آهنگ سفر نمای وهمسایه را بشناس آنوقت بخریداری دار برای دانسته باشد که هرکس شتابان گردد در سیر او را خواب وخستگی میرباید کنایت از اینکه در کلیه امور واعمال باید حد وسط را از دست ندهند تا خسته وماندهو پشیمان نشوند آنچه در خویش مستور میداری درباره برادر دینی وعورات او منظور بدار کنایت از اینکه عورت او را از خود بدان لغزش دوست خود را معفو بدار برای روزیکه دشمن تو بر تو سوار شود یعنی روزگار بر یک نسق نمی ماند واز همه کس قصور ولغزش نمایش گیرد پس از لغزش دیگران در گذر تا یکی روز از لغزش تو در گذرند هرکس بر کسیکه بتواند بدو زیانی رساند غضب نماید اندوهش دراز گردد یعنی چون بر کسیکه بروی قدرت نداری غضب کنی ناچار از وی تلافی نبینی واین خشم بر خشم سابق تو افزوده واندوهت طولانی شود وبنفس خود را دچار رنج وعذاب نمائی هرکس از پروردگارش بترسد از ستمکاری کناری گیرد یعنی نشانه ترسیدن از خدای ظلم ناکردن وگرد ستم ناگردیدن است هرکس در سخن کردن بفصاحت کار کند وبحد وسط آهنگ برآورد فخر خویش را ظاهر کرده است وهرکس خوب را از بد نشناسد بمنزله چارپایان است از جمله تباهی روزگار آدمی تباهی توشه است یعنی باید در این جهان ناپایدار توشه وزاد سرای جاویدان را مهیا ساخت تا موجب آسایش آن جهان باشد هیچ مصیبتی را جز مصیبت تهی دست بودن بروز قیامت بزرگ نشاید شمرد هیهات هیهات انکار آن روز وروزگار را جز بواسطه معاصی وگناهانی که مرتکب شده اند نمی کنند یعنی چون آدمی از خود مطمئن نباشد وبر افعال خود ایمن نتواند بود آنچه را که راجع بعذاب وکیفرات منکر می شود زیرا که هیچ طبعش مایل بوقوع نیست تا چند نزدیک است راحت بتعب وسختی بنعمت وهر سختی ورحمتی وهدیه که در این جهان روی دهد وبهشت جاویدان نتیجه اش باشد آنرا شر وبد نتوان شمرد وهیچ خوبی وتن آسانی وناز ونعمت را که مکافاتش جهنم باشد نعمت وخوبی نبایست شناخت وهر نعیمی سوای بهشت حقیر است وهر بلائی سوای دوزخ عافیت است یعنی هرگونه نعمت این جهان را که در طلب ملاهی وملاعب بدست آرند وباین واسطه از ادراک

بهشت بعد از فقد سخت حقیر باید خواند وهر بلائی را که در راه خداوند وعبادت واطاعت بر خود هموار دارند ودر عوض آن از آتش جهنم رستگار شوند عافیت وسلامت باید شمرد گاهی که در مقام تصحیح ضمایر بر آیند کبایر آشکار شود اشارت باینکه چون پرده از روی کارها بر گیرند معلوم شود که در چکاریم همه تصفیه کردار از عمل دشوارتر است یعنی از هر کسی کاری میشاید لکن تصفیه آن سخت است وخالص ساختن نیت را از فساد سخت تر است بر جهابذان از طول جهاد واین کنایت از مجاهده با نفس اماره است که جهاد اکبر است میفرماید هیهات اگر بجهت تقوی ویرهیزکاری نبودی از تمام عرب در کار ریاست وسیاست وسلطنت داناتر وبفنون خدیعت ومکر آبیناتر بودم معلوم باد که ازین پیش در ذیل تاریخی که راقم حروف مخصوص باحوال خلفای بنی امیه وایام سلطنت ایشان ودر شرح حال واوصاف ایشان مسطور میدارد مرقوم نمود که ابن ابی الحدید که از علمای عامه وفضلا وادبای نامدار اهل سنت وجماعت است در شرح نهج البلاغه می نویسد که جماعتی از آن مردم که بر حقیقت فضل ومنزلت منیع امیرالمومنین علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه شناسائی کامل ندارند گمان چنان میبرند که اگر چه امیرالمومنین علیه السلام از عمر اعلم بود لکن عمر در کار سیاست امور جهانیان بر آن حضرت پیشی داشت بلکه آنانکه در شمار مبغضین ودشمنان امیرالمومنین میروند معاویه را نیز در امور ات دنیویه سایس تر خوانند لکن ما در این کتاب خود هان که در شرح نهج البلاغه است بازنمودیم که حسن سیاست وصحت تدبیر وکمال علم وقضاوت آن حضرت بر وفق شریعت ورفتار دیگران بیرون از نهج شرع شرحی مبسوط ومدلل میگذارد وچون راقم حروف آن بیان را در آن کتاب مسطور داشته است در اینجا حاجت بتجدید ندید وچون بعضی سیاستهاست که در امور دنیویه محدوح میشمارند لکن نه موافق قانون شرع است بلکه بحسب تکالیف سلطنت وامارت ظاهریه وغالباً مخلوط بمکر وخدیعت دیگر است ونفس نفیس مبارک امیرالمومنین ازین جمله مبری وهمه جهت بحلیه زهد وتقوی محلی است این است که میفرماید اگر بملاحظه تقوی واجرای احکام بموجب قانون شریعت سید الانام نبودی من از تمامت عرب ادهی بودم امیر دمان خداوند عزوجل باپیغمبر خود محمد صلی الله علیه وآله بوسیله میعاد نهاد وآنچه خدای وعده نهاده بحق وراستی است وخدای وعده خود را تخلف نکند دانسته باشید که وسیله برترین درجه بهشت ورفیعترین مقام تقرب بمقام قدس وپیشگاه خالق مهر وماه وپایان آرزو ومنتهای را دریافتن است ووسیله را هزار پله ودر ما بین هر پله تا پله دیگر چندان طول مسافت دارد که اسبی تیز تک وتند دو صد سال وبقولی هزار سال طی کند ودر میان پله تا پله دیگر مروارید غلطان واز پله تا پله دیگر گوهری است واز پله دیگر تا پله دیگر زبرجد است واز پله دیگر تا پله دیگر لولوئی درخشان واز پله تا پله دیگر یاقوتی نور افشان واز پله دیگر تا پله دیگر زمردی خوش رنگ واز پله تا پله مرجان جان پرور واز پله تا پله کافوری نور بخش واز پله تا دیگر پله عنبری خوشبوی واز پله تا دیگر پله عودی مانند عود بر مجمر واز مرقاتی تا دیگر مرقاة طلای خالص احمر واز مرقاتی تا دیگر مرقات ابری در هم پیوسته اند از غایت بصر واز پله تا دیگر پله هوائی روان بخش وبعد ازین جمله نور عالم آرا است که بر تمام بوستانهای بهشت

سیاست ومیمنت تدبیر آنحضرت افزون از آن میزان است که عمر وامثالش ادراک توانند نمود بعد از آن از حسن

در

منعقد میباشد

نو جنب بازار سر ...

رضوان مشرف است و رسول خدای صلی الله علیه و آله بر بالای آن منبر وسیله نشسته و بدو جامه نازک و نرم تن مبارک را بیاراسته که یک جامه از رحمت خدای و آن دیگر از نور خداوند هر دو سرای و تاج نبوتش بر سر و اکلیل رسالتش فروغ افزای اهل محشر است و تمام موقف و زمین محشر را بنور مبارکش روشن ساخته و من در این روز بر درجه پست رفیع جای دارم و درجه من فرود تر از درجه رسول خدای است و بر تن دو جامه است یک جامه از نور به رنگ ارغوان و جامه از نور به رنگ کافور و جمله فرستادگان و پیغامبران بر آن پله‌ها ایستاده و بزرگان و اعلام ازمنه و ایام و حجج دهور و اعوام از جانب راست ما ایستاده و از البته نور و کرامت بازار قیامت را فروزان ساخته اند هیچ ملکی مقرب و پیغمبری مرسل نیست مگر که از کمال نور و ضیاء و جلال ما در تحیر و عجب است و از یمین منبر وسیله از جانب راست رسول خدای صلی الله علیه و آله غمامه و ابری باندازه دید و مد بصر است یأتی منها النداء یا اهل الموقف طوبی لمن احبّ الوصیّ و آمن بالنبیّ الامّیّ العربیّ و من کفر فالنار موعده وعن یسار الوسیلة عن یسار الرسول صلّی الله علیه و آله ظلمة یأتی منها النداء یا اهل الموقف طوبی لمن احبّ الوصیّ و آمن بالنبیّ الامّیّ و الذی له الملک الاعلی لا فاز احد ولا نال الروح و الجنّة الّا من لقی خالقه بالاخلاص لهما و الاقتداء بنجومهما فایقنوا یا اهل ولایة الله ببیاض وجوهکم و شرف مقعدکم و کرم مآبکم و بفوزکم الیوم علی سرر متقابلین و یا اهل الانحراف و الصدود عن الله عزّ ذکره و رسوله و صراطه و اعلام الازمنة ایقنوا بسواد وجوهکم و غضب ربّکم جزاء بما کنتم تعملون و ما من رسول سلف و لا نبیّ مضی الّا و قد کان مخبراً امّته بالمرسل الوارد من بعده و مبشّراً برسول الله صلّی الله علیه و آله و موصیاً قومه باتّباعه و محلّیه عند قومه لیعرفوه بصفته و لیتّبعوه علی شریعته و لئلّا یضلّوا فیه من بعده فیکون من هلک و ضلّ بعد وقوع الاعذار و الانذار عن بیّنة و تعیین حجّة فکانت الامم فی رجاء من الرسل و ورود من الانبیاء و لئن اصیبت بفقد نبیّ بعد نبیّ علی عظم مصائبهم و فجائعها بهم فکانت علی سعة من الامل و لا مصیبة عظمت و لا رزیّة جلّت کالمصیبة برسول الله صلّی الله علیه و آله لانّ الله حسم به الانذار و الاعذار و قطع به الاحتجاج و العذر بینه و بین خلقه و جعله بابه الذی بینه و بین عباده و مهیمنه الذی لا یقبل الّا به و لا قربة الیه الّا بطاعته و قال فی محکم کتابه من یطع الرسول فقد اطاع الله و من تولّی فما ارسلناک علیهم حفیظاً فقرن طاعته بطاعته و معصیته بمعصیته فکان ذلک دلیلاً علی ما فوّض الیه و شاهداً له علی من اتّبعه و عصاه و بیّن ذلک فی غیر موضع من الکتاب العظیم فقال تبارک و تعالی فی التحریض علی اتّباعه و الترغیب فی تصدیقه و القبول لدعوته قل ان کنتم تحبّون الله فاتّبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم فاتّباعه صلّی الله علیه و آله

محبّة الله و رضاه غفران الذنوب و کمال الفوز و وجوب الجنّة و فی التولّی عنه و الاعراض محادّة الله و غضبه و سخطه و البعد منه مسکن النار و ذلک قوله و من یکفر به من الاحزاب فالنار موعده یعنی الجحود و العصیان له فانّ الله تبارک و تعالی اسمه امتحن بی عباده و قتل بیدی اضداده و افنی بسیفی جحّاده و جعلنی زلفة للمؤمنین و حیاض موت علی الجبّارین و سیفه علی المجرمین و شدّ بی ازر رسوله و اکرمنی بنصره و شرّفنی بعلمه و حبانی باحکامه و اختصّنی بوصیّته و اصطفانی بخلافته فی امّته فقال و قد حشده المهاجرون و الانصار و انغصّت بهم المحافل

از آن خامه را بر ندائی بر آید که ای اهل موقف و اهالی محشر خوشا و خرّما بحال آنکس که وصیّ یعنی علی علیه السلام را دوست بدارد و با پیغمبر امّی عربی ایمان بیاورد و هر کس با حال کفران بورزد آتش دوزخ میعادگاه اوست و از طرف یسار منبر وسیله از جانب چپ رسول مختار صلی الله علیه و آله ظلمت و تیرگی است که از آن ندا بر میآید که ای اهل موقف خوشا و فرخا بحال آنکس که وصی یعنی علی علیه السلام را دوست بدارد و با پیغمبر امّی عربی ایمان بیاورد سوگند با آنکس که ملک اعلی بدو مخصوص است هیچکس روی رستگاری نکرد و براحت و رحمت و نعیم جنّت کامکاری نیابد مگر کاهی که پروردگار خود را ملاقات نماید و مزرع قلبش آب اخلاص و نور ارادت پیغمبر و وصیّ و ائمه هدی که شموس آسمان نبوت و امامت و اقتدای بایشان و آثار ایشان برخوردار باشد معلوم باد از این پیش در ذیل کتب ائمه هدی مرقوم داشتیم که طوبی درختی بجنّت اندر است که اصلش در سرای پیغمبر و ائمه راهبر است و هر شاخی از آن بسرای مؤمنی اندر است و در این خطبه مبارک و کلام معجز نظام که میفرماید طوبی لمن احبّ الوصیّ اشارت بآن است بالجمله میفرماید ای کسانیکه بولایت پروردگار کامکار هستید بسفیدی روی و شرف مکان و آن کراماتی که از بهر شما مقرر و بکامکاری از بهشت و آن تختهای شرف و کرامت که متقابل یکدیگر برای شما مشخص است یقین کنید و ای مردمی که از جاده حق و ولایت ولی مطلق و روی برتافتن از خدای و یاد خدای و رسول خدای و صراط خدای یعنی علی مرتضی صلوات الله علیهما و اعلام ازمنه و ائمه هدی منصرف و متصف شده اید بسیاهی روی و غضب پروردگار خویش بکیفر کردار خویش یقین نمائید و هیچ رسولی و پیغمبری از این پیش نیامده است مگر اینکه امّت خویش را بآن رسولی که پس از وی میآید خبر داده و از ظهور حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین بشارت سخن رانده و قوم خود را بمتابعت وی وصیت نهاده و حلیه و شمایل و اخلاق و مخائل و اوصاف و جلایل او را برای ایشان باز نموده تا او را بآن صفت و شیمت بشناسند و تابع شریعت او گردند تا از آن پس در کار او بضلالت و گمراهی نیفتند تا هر کس از آن پس بهلاکت و ضلالت رود برای او جای سخن نماند و اتمام حجّت بر وی شده باشد و اعذار و انذار را با وی گذاشته باشند از این روی همیشه هر امّتی امیدوار بدیگر فرستادگان و ورود پیغمبران بوده اند از این جهت اگر امّتی بفقدان پیغمبری دچار مصیبتی عظیم و فجیعتی عمیم شده اند امّا بظهور پیغمبری دیگر امیدواری داشته اند و هیچ مصیبتی و رزیّتی مانند مصیبت بوفات رسول خدای صلّی الله علیه و آله عظیم و بزرگ نیفتاده و نخواهد افتاد

چه پس از آن حضرت رشته نبوت و اعذار و انذار قطع و سلسله احتجاج و عذر میان خدای و خلقش پاره شد و خداوند تعالی آن حضرت را در میان او و بندگان خود بابی شرافت نصاب گردانید و آن حضرت را مهیمن و شاهدی کردانید که جز بوجود مبارک و گواهی او هیچ خیر بر فتار نیشود و جز بطاعت قربت بحضرت احدیت صورت نه بندد و خدای در کتاب خود میفرماید هر کس اطاعت کرد رسول خدا را بحقیقت خدای را اطاعت کرده است و هر کس روی برتابد همانا ترا حافظ اعمال و افعال و محاسبه ایشان نکردانیده ایم و باین تکلیف و رسالت نداده ایم بلکه بلاغ بر تو و حساب بر ما میباشد پس خدای تعالی در این آیه شریفه طاعت رسول را بطاعت خود و معصیت رسول را بمعصیت خود مقرون ساخته و این وجوب طاعت رسول که در این آیه مبین است دلیل است بر آنچه بدو مفوض گشته است و شاهد است برای او در حق هر کس متابعت او را کرده یا بعصیان او رفته است و این مطلب را در مواضع عدیده قرآن عظیم بیان فرموده و در تحریض و ترغیب بمتابعت و تصدیق آن حضرت و قبول دعوت وی میفرماید بگوای محمد اگر شما خدای را دوست میدارید متابعت مرا نمائید تا خدای دوست بدارد و شما را بیامرزد و گناهان شما را پس متابعت آن حضرت رانمودن محبت خدای است و رضای او و اسباب آمرزش گناهان و کمال فوز و برخورداری و واجب شدن بهشت است برای چنین مردم و روی برتافتن از آن حضرت مخالفت و منازعت با خدای و بار غضب و سخط ایزد دو سرای و دوری از وی و اسباب جای گرفتن در آتش است و این است معنی قول خدای که هر کس از این احزاب منکر رسول خدای شود و با او عصیان ورزد میعاد گاهش دوزخ است میفرماید همانا یزدان تعالی بندگان خود را بمن و ولایت من امتحان میفرماید و بدست من دشمنان و اضدادش را بقتل میرساند و منکرانش را بشمشیر فانی میسکرداند و مرا او و ولایت و مودت مرا اسباب تقرب مؤمنان و بجر فنای جباران و تیغ بر آن یدانی برای تباهی مجرمان ساخت و بوجود من بر نیروی پیغمبر خویش بیفزود و مرا بحضرت او مکرم و بعلم او مشرف ساخت و باحکام شریعت او موفق و برخوردار گردانید و بوصیت او اختصاص داد و بخلافت او در امتش بر گزید و رسول خدای کاهی که جماعت مهاجر و انصار بجمله در حضرتش فراهم و مجلس شریفش را فرو گرفته بودند فرمود

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي كَهَرُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي فَعَقَلَ الْمُؤْمِنُونَ عَنِ اللَّهِ نُطْقَ الرَّسُولِ إِذْ عَرَفُونِي أَنِّي لَسْتُ بِأَخِيهِ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ كَمَا كَانَ هَرُونُ أَخَا مُوسَى لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ وَلَا كُنْتُ نَبِيًّا فَاقْتَضَى نُبُوَّةً وَلَكِنْ كَانَ ذَلِكَ مِنْهُ اسْتِخْلَافًا لِي كَمَا اسْتَخْلَفَ مُوسَى هَرُونَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا حَيْثُ يَقُولُ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ وَقَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ تَكَلَّمَتْ طَائِفَةٌ فَقَالَتْ نَحْنُ مَوَالِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى حَجَّةِ الْوَدَاعِ ثُمَّ صَارَ إِلَى غَدِيرِ خُمٍّ فَأَمَرَ فَأُصْلِحَ لَهُ شِبْهُ الْمِنْبَرِ ثُمَّ عَلَاهُ وَأَخَذَ بِعَضُدِي حَتَّى رُئِيَ بَيَاضُ إِبْطَيْهِ رَافِعًا صَوْتَهُ قَائِلًا فِي مَحْفِلِهِ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ

فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَكَانَتْ عَلَى وِلَايَتِي وِلَايَةُ اللَّهِ وَعَلَى عَدَاوَتِي عَدَاوَةُ اللَّهِ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَكَانَتْ وِلَايَتِي كَمَالَ الدِّينِ وَرِضَا الرَّبِّ جَلَّ ذِكْرُهُ وَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اخْتِصَاصًا لِي وَتَكَرُّمًا نَحَلَنِيهِ وَإِعْظَامًا وَتَفْضِيلًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنَحَنِيهِ وَهُوَ قَوْلُهُ ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ فِيَّ مَنَاقِبُ لَوْ ذَكَرْتُهَا لَعَظُمَ بِهَا الِارْتِفَاعُ وَطَالَ لَهَا الِاسْتِمَاعُ وَلَئِنْ تَقَمَّصَهَا دُونِيَ الْأَشْقَيَانِ وَنَازَعَانِي فِيمَا لَيْسَ لَهُمَا بِحَقٍّ وَرَكِبَاهَا ضَلَالَةً وَاعْتَقَدَاهَا جَهَالَةً فَلَبِئْسَ مَا عَلَيْهِ وَرَدَا وَلَبِئْسَ مَا لِأَنْفُسِهِمَا مَهَّدَا يَتَلَاعَنَانِ فِي دُورِهِمَا وَيَتَبَرَّأُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ يَقُولُ لِقَرِينِهِ إِذَا الْتَقَيَا يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ وَيُجِيبُهُ الْأَشْقَى عَلَى رُثُوثَةٍ يَا لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْكَ خَلِيلًا لَقَدْ أَضْلَلْتَنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا فَأَنَا الذِّكْرُ الَّذِي عَنْهُ ضَلَّ وَالسَّبِيلُ الَّذِي عَنْهُ مَالَ وَالْإِيمَانُ الَّذِي بِهِ كَفَرَ وَالْقُرْآنُ الَّذِي إِيَّاهُ هَجَرَ وَالدِّينُ الَّذِي بِهِ كَذَّبَ وَالصِّرَاطُ الَّذِي عَنْهُ نَكَبَ وَلَئِنْ رَتَعَا فِي الْحُطَامِ الْمُنْصَرِمِ وَالْغُرُورِ الْمُنْقَطِعِ وَكَانَا مِنْهُ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ لَهُمَا عَلَى شَرِّ وُرُودٍ فِي أَخْيَبِ وُفُودٍ وَأَلْعَنِ مَوْرُودٍ يَتَصَارَخَانِ بِاللَّعْنَةِ وَيَتَنَاعَقَانِ بِالْحَسْرَةِ مَا لَهُمَا مِنْ رَاحَةٍ وَلَا عَنْ عَذَابِهِمَا مِنْ مَنْدُوحَةٍ إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَزَالُوا عُبَّادَ أَصْنَامٍ وَسَدَنَةَ أَوْثَانٍ يُقِيمُونَ لَهَا الْمَنَاسِكَ وَيَنْصِبُونَ لَهَا الْعَتَائِرَ وَيَتَّخِذُونَ لَهَا الْقُرْبَانَ وَيَجْعَلُونَ لَهَا الْبَحِيرَةَ وَالْوَصِيلَةَ وَالسَّائِبَةَ وَالْحَامَ وَيَسْتَقْسِمُونَ بِالْأَزْلَامِ عَامِهِينَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ جَائِرِينَ عَنِ الرَّشَادِ وَمُهْطِعِينَ إِلَى الْبِعَادِ قَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ وَغَمَرَتْهُمْ سَوْدَاءُ الْجَاهِلِيَّةِ وَرَضَعُوهَا جَهَالَةً وَانْفَطَمُوهَا ضَلَالَةً فَأَخْرَجَنَا اللَّهُ إِلَيْهِمْ رَحْمَةً وَأَطْلَعَنَا عَلَيْهِمْ رَأْفَةً وَأَسْفَرَ بِنَا عَنِ الْحُجُبِ نُورًا لِمَنِ اقْتَبَسَهُ وَفَضْلًا لِمَنِ اتَّبَعَهُ وَتَأْيِيدًا لِمَنْ صَدَّقَهُ فَتَبَوَّءُوا الْعِزَّ بَعْدَ الذِّلَّةِ وَالْكَثْرَةَ بَعْدَ الْقِلَّةِ وَهَابَتْهُمُ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ وَأَذْعَنَتْ لَهُمُ الْجَبَابِرَةُ وَطَوَائِفُهَا وَصَارُوا أَهْلَ نِعْمَةٍ مَذْكُورَةٍ وَكَرَامَةٍ مَيْسُورَةٍ وَأَمْنٍ بَعْدَ خَوْفٍ وَجَمْعٍ بَعْدَ كَوْفٍ وَأَضَاءَتْ بِنَا مَفَاخِرُ مَعَدِّ بْنِ عَدْنَانَ وَأَوْلَجْنَاهُمْ بَابَ الْهُدَى وَأَدْخَلْنَاهُمْ دَارَ السَّلَامِ وَأَشْمَلْنَاهُمْ ثَوْبَ الْإِيمَانِ وَفَلَجُوا بِنَا فِي الْعَالَمِينَ وَأَبْدَتْ لَهُمْ أَيَّامُ الرَّسُولِ آثَارَ الصَّالِحِينَ مِنْ حَامٍ مُجَاهِدٍ وَمُصَلٍّ قَانِتٍ وَمُعْتَكِفٍ زَاهِدٍ يُظْهِرُونَ الْأَمَانَةَ وَيَأْتُونَ الْمَثَابَةَ

ای مردمان علی نسبت بمن چون هارون است نسبت بموسی یعنی همانطور که هارون وزیر و خلیفه و وصی و جانشین و امیر امت موسی بعد از موسی بود علی نیز بعد از من همان مقام و منزلت را دارد و در همه چیز با من مساوی است و حکم هارون را نسبت بموسی دارد جز اینکه هارون نبوت داشت اما من خاتم الانبیا هستم و بعد از من رشته نبوت و رسالت منقطع است راقم حروف گوید چون رشته نبوت منقطع است والا نبی بر وصی فضیلت و فزونی دارد و موافق عقیدت شیعه ائمه هدی بر انبیای سلف فزونی دارند پس میتوان گفت اگر امیرالمؤمنین

تعجب دارد ...

 علیه السلام و سایر امامان از فرزندان او مقام نبوت خاصه را دارا نباشند البته دارای مقام ولایت مطلقه کلیه
الهیه هستند چه رتبت خلافت و وصایت نبوت خاصه از نبوت و ولایت سایر انبیا اشرف است زیرا که ولایت
سایر انبیای عظام ولایت جزئیه است و ولایت جزئیه ادنی و تابع ولایت کلیه است و همانطور که دین مبین اسلام
اکمل و اتم ادیان بلکه ناسخ سایر مذاهب است خلیفهٔ خاتم النبیین نیز بر تمامت انبیاء و اوصیای سلف حجیت
و اتمیت دارد و اگر در صورت ظاهر بعلت مذکور دارای مقام نبوت نیستند بحسب باطن صاحب آن رتبت و مقام
بلکه درجهٔ اعلی و اشرف آن نیز میباشند چنانکه نزول جبرئیل و ملائکه بر ایشان بر آنچه مرقوم گردید دلیلی روشن است
بالجمله امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید چون رسول خدای صلی الله علیه و آله این کلام را بگذاشت جماعت مؤمنان
بتوفیق ایزد منان معنی نطق رسول خدا را فهم کردند یعنی بدانستند که مقصود رسول خدای از این کلام
شدت ارتباط و اختلاط و اتحاد من است نسبت بآن حضرت و خلافت و وصایت بلافصل مرا خواهد چه ایشان
میدانستند که من از طرف پدری و مادری رسول خدا با آن حضرت برادر نیستم بلکه پسر عم وی میباشم اما هارون
از جانب پدر و مادر برادر موسی بود و پیغمبر نبودم که تقاضای نبوت کنم اما مراد رسول خدای از این سخن که با من
فرمود تو با من بمنزلهٔ هارونی با موسی خلیفتی من از جانب آن حضرت است مثل اینکه موسی هارون علیهما السلام را
خلیفهٔ خویش ساخت چنانکه با او میگوید خلیفهٔ من در میان امت من باش و اصلاح نمای و متابعت راه
مفسدان را مکن و قول رسول خدای صلی الله علیه و آله گاهی که طایفهٔ بتکلم درآمدند و گفتند ما موالی رسول خدای
هستیم پس آنحضرت برحسب مصلحت برای اثبات و امتحان ایشان که خود را غلام و دولتخواه جنابش میخواندند
بسفر حجة الوداع بیرون شد پس از آن بغدیر خم راه برگرفت و بفرمود تا منبری از بهرش ترتیب دادند آنگاه
آنحضرت بر فراز آن برشد و بازوان مرا بگرفت و چنان برافراشت که سپیدی زیر بغلهای شریفش پدیدار گردید
در حالتی که آوای مبارک برکشیده در آن محفل عظیم و محضر بزرگ فرمود هر کس منم مولای او پس علی مولای اوست
بارخدایا دوست بدار آنکس را که او را دوست بدارد و دشمن بدار آنکس را که دشمن علی باشد پس ولایت من ولایت
خدا و عداوت من عداوت خداست یعنی هر کس دوست من است دوست خدا و آنکس که دشمن من است
دشمن خدا گردید و خداوند عز و جل در این روز غدیر خم این آیهٔ شریفه را نازل ساخت امروز دین شما را کامل ساختم
و نعمت خود را بر شما بدرجهٔ اتمام آوردم و دین اسلام را برای شما خوش و مرضی گردانیدم یعنی امروز که پیغمبر من با مر من ابلاغ
حکم را در شأن علی نمود و بر خلافت و وصایت و امامت و ولایت او تصریح فرمود دین اسلام بکمال رسید و نعمت
توفیق اتمام گرفت و دین اسلام مرضی گردید پس کمال دین و رضای پروردگار آسمان و زمین بولایت من صورت
گرفت و خدایتعالی برای اختصاص و تکرم من که بمن عطا فرمود و اعظام و تفضیل من که از رسول خدای صلی الله
علیه و آله بهره من شد این آیهٔ شریفه را نازل گردانید پس بازگردانیده شوند مردمان بسوی خدای که خداوند
ایشان و متولی امور ایشان درست گوی و راست کردار است و حکم نفرماید مگر بحق و نکند مگر بصواب بدانید

دوم ادوات

که سزاوار است حکم داوست شتاب کننده ترین حساب کنندگان بالجمله میفرماید رسول در آن محضر تشریف در حق من فرمود
که علی را مناقبی است که اگر بازگویم از ارتفاع او تعظیم و استماع آن طولانی میشود یعنی مدتها باید گوش شنوا برگشایند
و آن مناقب را بشنوند و چشم بینا برگشایند و آن مراتب سامیه را بنگرند و اگر پوشش خلافت را دور نیکوتر تن آوردند
و خود مدعی خلافت نمودند و سرای اخروی و منازل آن جهانی بلعن و شتم یکدیگر اشتغال یافته تا جز کرد یکدیگر
شدند و گرد آن کار که نه سزاوار ایشان است برآمدند و در آنجا و مشاهدت سختی حال آنجا هر یک از صاحب خود بیزاری
و کناری جوید و چون با صاحب خود ملاقات نماید باوی گوید کاش در میان من و تو در آن جهان یا این جهان از مشرق
تا مغرب عالم فاصله بود پس بد قرینی است و صاحب بدبخش در پاسخش گوید در حالی سخت ناستوده و پست قدر
ای کاش ترا در دار دنیا از بهر خود دوست نمی گرفتم تا از آن کاشتن باین برداشتن دچار شوم چه تو مرا گمراه
گردانیدی از یاد قرآن یا ولایت علی علیه السلام بعد از آنکه بمن آمد یعنی وسوسه کردی تا من از دست بدادم و اکنون
دچار گردیدم همانا شیطان رجیم انسان را مخذول میگرداند میفرماید منم آن ذکری که از آن اعراض کردند و
بگمراهی افتادند و آن سبیل و طریقی که از آن منحرف شدند و آن ایمانی که بآن کفران ورزیدند و قرآنی که بیک سوی
افکندند و از آن هجران گرفتند و آن دینی که آنرا تکذیب نمودند و آن صراطی که در آن منکوب و سرنگون افتادند و اگر
روزی چند در حطام بی دوام و غرور و فریب این جهان زشت فرجام که زود میگذرد چریدن گرفتند و بآن علت
آتش دوزخ را از بهر خویش خریدار شدند اندکی بر نیاید که بمکانی سخت ناستوده و ناهموار و بسیار بد و دشوار
ورود دادند و بوفودی که جز خیبت و خسران در کار نداشت و مورودی که پست ترین و ملعون ترین و مطرودترین
موارد است دچار افتادند و یکسره لعنت بر همدیگر فریاد و بحسرت و افسوس نعیق و نفیر برآورند نه آنی براحتی آسایش
و نه دقیقه از عذاب و فرسایش خویش کاهش بینند ملعون و مطرود و معذب و محسور بگذرانند چه این قوم همواره
پرستش اصنام کردند و خدمت اوثان نمودند آداب جاهلیت را از دست نهادند و مناسک حج بیت و زیارت کعبهٔ معظمه را
در بتکده بجای آوردند و در تقدیم ذبیحه و قربانی و گوسفند و شتر و استقسام بازلام و تقریر بحیره و وصیله
و سایبه و حام بقانون اسلام نرفتند و این آداب را در کار بتکده و اصنام بپای آوردند و از راه خدای گمراه و از
جادهٔ رشد و رشاد بعید گردیدند و بآن طریق که از رحمت خدای دور بود شتابان شدند شیطان بر ایشان غالب
شد و جهالت و غوایت بکار جاهلیت ایشان را فرو گرفت و بجمله دچار جهل و ضلالت شدند و خداوند تعالی ما را
بسوی ایشان برحمت و رأفت نمودار ساخت و بوجود ما حجب غوایت را بیک سوی افکند و بر هر کس که اتباع ما کرد
انوار خواهد نوری درخشان گردانید و هر آنکس را که متابعت حق نماید فضل و فزونی و برای آنکس که تصدیق
حق را بکند تایید گردانید پس بظهور ما این مردم ذلیل عزیز و آن گروه قلیل کثیر شدند و قلوب جبابره از
ایشان ترسان و جبابرهٔ روزگار بعظمت و جلالت و تفوق ایشان اذعان ورزیدند و این مردم عرب بی نان
و نام دارای نعمتهای نامدار و کرامتهای بسیار گردیدند بعد از آنکه بر روزگارها خوفناک میزیستند این شدند

وپراکنده وبهر بیابان متفرق بودند فراهم آمدند ومفاخر سعد بن عبادة بطفیل وجود ما فروزنده گشت وما ایشان را بباب هدی ودار السلام اندر آوردیم وبجامهٔ گرامی ایمان پوشش ساختیم وبواسطهٔ ما در عالم دنیا وعقبی رستگار وکامکار شدند وایام سعادت فرجام سید الانام علیه وآله آلاف الصلوة والسلام آثار صالحان ونشان نیکوان را در ایشان مؤبد وبر دوام کردانید چندانکه بزهد وجهاد ونیاز ونماز درحضرت خالق عباد واعتکاف در مساجد عبادت واظهار امانت واقامت حج وزیارت خانهٔ خدای برخوردار آمدند بعضی از آن آداب وشیم ناستوده جاهلیت که موجب خسران هردو سرای بود بظهور وجود حضرت خاتم انبیاء وائمهٔ هدی سلام الله علیهم بشرف دولت اسلام وگوهر ایمان وآداب آلهی برخوردار وکامکار ونامدار ودر هردو سرای سودمند ورستگار شدند حَتّی اِذا دَعَی اللهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِیَّهُ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَرَفَعَهُ اِلَیْهِ لَمْ یَکُ ذٰلِکَ بَعْدَهُ اِلّا کَلَمْحَةٍ مِنْ خَفْقَةٍ اَوْ وَمِیضٍ مِنْ بَرْقَةٍ اِلیٰ اَنْ رَجَعُوا اِلَی الْاَعْقابِ وَانْتَکَصُوا عَلَی الْاَدْبارِ وَطَلَبُوا بِالْاَوْتارِ وَاَظْهَرُوا الْکَتائِبَ وَرَدَمُوا الْبابَ وَفَلُّوا الدّارَ وَغَیَّرُوا آثارَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَرَغِبُوا عَنْ اَحْکامِهِ وَبَعُدُوا عَنْ اَنْوارِهِ وَاسْتَبْدَلُوا بِمُسْتَخْلَفِهِ بَدیلاً اتَّخَذُوهُ وَکانُوا ظالِمینَ وَزَعَمُوا اَنَّ مَنِ اخْتارُوا مِنْ آلِ اَبی قُحافَةَ اَوْلیٰ بِمَقامِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مِمَّنِ اخْتارَهُ الرَّسُولُ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ السَّلامُ لِمَقامِهِ وَاَنَّ مُهاجِرَ آلِ اَبی قُحافَةَ خَیْرٌ مِنَ الْمُهاجِرِیِّ الْاَنْصارِیِّ الرَّبّانِیِّ ناموسِ هاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنافٍ اَلا وَاِنَّ اَوَّلَ شَهادَةِ زُورٍ وَقَعَتْ فِی الْاِسْلامِ شَهادَتُهُمْ اَنَّ صاحِبَهُمْ مُسْتَخْلَفُ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَلَمّا کانَ مِنْ اَمْرِ سَعْدِ بْنِ عُبادَةَ ما کانَ رَجَعُوا عَنْ ذٰلِکَ وَقالُوا اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَضیٰ وَلَمْ یَسْتَخْلِفْ فَکانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ الطَّیِّبُ الْمُبارَکُ اَوَّلَ مَشْهُودٍ عَلَیْهِ بِالزُّورِ فِی الْاِسْلامِ آگاه باش که یزدان تعالی پیغمبر خود را بحضرت خود بالا برد واین مردم باندازهٔ چشم برجستن یا درخشیدن برقی بعد از آن حضرت نگذرانیدند از دین برگشتند وبکفر واسجاد خویش رجعت نمودند ومرتد شدند چنانکه بودند ودر طلب خون آباء واجداد کافر خویش برآمدند وکین دیرین را ظاهر ساختند ومرد ومرکب فراهم کردند وابواب هدایت ورشادت را مسدود وسرای نبوت وجلالت را درهم شکستند وآثار واحکام رسول خدای صلی الله علیه وآله را دیگرگون نمودند واز احکام آن حضرت روی بگردانیدند واز انوار دلالت او بعید شدند وبجای خلیفهٔ آن حضرت دیگری را بخلافت برکشیدند وکار بظلم وستم راندند وپندار همی نمودند که آنکس را که از آل ابی قحافه برای خلافت اختیار کردند از آنکس که آنحضرت برگزیده است بمقام رسول خدای سزاوارتر است ومهاجر آل ابی قحافه از مهاجری انصاری ربانی که ناموس هاشم بن عبد مناف میباشد بهتر است همانا اول شهادت زور وگواهی دروغی که در اسلام وقوع یافت شهادت این جماعت در خلافت صاحب ورفیق خودشان بود وچون از پسر سعد بن عبادة آن امر پدید شد یعنی آن خطاب وعتاب که در تواریخ مذکورات از وی ظاهر شد از تقریر

خلیفه باز گشتند وگفتند رسول خدای صلی الله علیه وآله از جهان بگذشت وهیچکس را بخلافت مقرر نداشت پس رسول خدای که طیب ومبارک است اول کسی است که در اسلام بروی دروغ بربستند وَعَنْ قَلیلٍ یَجِدُونَ غِبَّ ما یَعْمَلُونَ وَسَیَجِدُ التّالُونَ غِبَّ ما اَسَّسَهُ الْاَوَّلُونَ وَلَئِنْ کانُوا فی مَنْدُوحَةٍ مِنَ الْمَهَلِ وَشِفاءٍ مِنَ الْاَجَلِ وَسَعَةٍ مِنَ الْمُنْقَلَبِ وَاسْتِدْراجٍ مِنَ الْغُرُورِ وَسُکُونٍ مِنَ الْحالِ وَاِدْراکٍ مِنَ الْاَمَلِ فَقَدْ اَمْهَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ شَدّادَ بْنَ عادٍ وَثَمُودَ بْنَ عَبُّودٍ وَبَلْعَمَ بْنَ باعُورٍ وَاَسْبَغَ عَلَیْهِمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَباطِنَةً وَاَمَدَّهُمْ بِالْاَمْوالِ وَالْاَعْمارِ وَاَتَتْهُمُ الْاَرْضُ بِبَرَکاتِها لِیَذْکُرُوا آلاءَ اللهِ ثُمَّ لِیَعْرِفُوا الْاِهابَةَ لَهُ وَالْاِنابَةَ اِلَیْهِ لِیَنْتَهُوا عَنِ الْاِسْتِکْبارِ فَلَمّا بَلَغُوا الْمُدَّةَ وَاسْتَتَمُّوا الْاُکْلَةَ اَخَذَهُمُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاصْطَلَمَهُمْ فَمِنْهُمْ مَنْ حُصِبَ وَمِنْهُمْ مَنْ اَخَذَتْهُ الصَّیْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ اَحْرَقَتْهُ الظُّلَّةُ وَمِنْهُمْ مَنْ اَوْدَتْهُ الرَّجْفَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ اَرْدَتْهُ الْخَسْفَةُ وَما کانَ اللهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَلٰکِنْ کانُوا اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ اَلا وَاِنَّ لِکُلِّ اَجَلٍ کِتاباً فَاِذا بَلَغَ الْکِتابُ اَجَلَهُ لَوْ کُشِفَ لَکَ عَمّا هَویٰ اِلَیْهِ الظّالِمُونَ وَآلَ اِلَیْهِ الْاَخْسَرُونَ لَهَرَبْتَ اِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مِمّا هُمْ عَلَیْهِ مُقیمُونَ وَاِلَیْهِ صائِرُونَ اَلا وَاِنّی فیکُمْ اَیُّهَا النّاسُ کَهارُونَ فی آلِ فِرْعَوْنَ وَکَبابِ حِطَّةٍ فی بَنی اِسْرائیلَ وَکَسَفینَةِ نُوحٍ فی قَوْمِ نُوحٍ وَاِنِّی النَّبَأُ الْعَظیمُ وَالصِّدّیقُ الْاَکْبَرُ وَعَنْ قَلیلٍ سَتَعْلَمُونَ ما تُوعَدُونَ وَهَلْ هِیَ اِلّا کَلُعْقَةِ الْآکِلِ وَمَذْقَةِ الشّارِبِ وَخَفْقَةِ الْوَسْنانِ ثُمَّ تَلْزَمُهُمُ الْمَعَرّاتُ جَزاءً فِی الدُّنْیا وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ یُرَدُّونَ اِلیٰ اَشَدِّ الْعَذابِ فَمَا اللهُ بِغافِلٍ عَمّا یَعْمَلُونَ فَما جَزاءُ مَنْ تَنَکَّبَ مَحَجَّتَهُ وَاَنْکَرَ حُجَّتَهُ وَخالَفَ هُداتَهُ وَحادَ عَنْ نُورِهِ وَاقْتَحَمَ فی ظُلَمِهِ وَاسْتَبْدَلَ بِالْماءِ السَّرابَ وَبِالنَّعیمِ الْعَذابَ وَبِالْفَوْزِ الشَّقاءَ وَبِالسَّرّاءِ الضَّرّاءَ وَبِالسَّعَةِ الضَّنْکَ اِلّا جَزاءَ اقْتِرافِهِ وَسُوءَ خِلافِهِ فَلْیُوقِنُوا بِالْوَعْدِ عَلیٰ حَقیقَتِهِ وَلْیَسْتَیْقِنُوا بِما یُوعَدُونَ یَوْمَ تَأْتِی الصَّیْحَةُ بِالْحَقِّ ذٰلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ اِنّا نَحْنُ نُحْیی وَنُمیتُ وَاِلَیْنَا الْمَصیرُ یَوْمَ تَشَقَّقُ الْاَرْضُ عَنْهُمْ سِراعاً اِلیٰ آخِرِ السُّورَةِ وبعد از اندک مدتی عاقبت آنچه کرده اند بخواهند دریافت وزود باشد که پس آیندگان عاقبت وخیم وپایان وسیم آنچه را که پیشینیان سنت نهاده اند دریابند واگر یک چند روزگاری از نعمت این جهان برخوردار وتن آسائی وصحت بدن وآبرومندی جسم وعیش ونوش کامکار شده اند وچندانکه بضلالت وجهالت وغوایت بگذرانیدند محض امتحان وآزمایش درفرسایش اندک مدتی مهلت یافتند وبآمال خود کامیاب گردیدند همانا خداوند عزوجل شداد بن عاد وثمود بن عبود وبلعم بن باعور را نیز مهلت داد وایشان را بنعمتهای ظاهری وباطنی برخوردار فرمود وباموال واعمار کثیره وبرکات زمین کامکار گردانید تا مگر سپاس نعم یزدان تعالی را بگذارند وخدای را بعظمت وهیبت بشناسند وبحضرتش انابت طلبند واز استکبار برکنار شوند اما چون آن مدت که تقدیر شده وآن خوردن ونوشیدن وپوشیدن وجوشیدن وکوشیدن که تقریر رفته رسیدند ناگاه

بناگاه دست قدرت آلهی ایشان را ماخوذ میدارد و دهره بلیات نامتناهی اصول و فروع کفر و غوایت ایشان را از بیخ
برمیکند و نشانی از ایشان بر جای نمی ماند پاره سنگ بارد و اهی بی آب و سنگ کردند و برخی بصیحهٔ نوازل از نائله
و آهنگ بفشند و گروهی از دخان آتش قهر سبحانی خاک و خاکستر شوند و گروهی از طوفان نوائب و زلال منایا خمیده
و فرسوده و انبوهی در شکم زمین فرو روند و بهلاک و دمار دچار گردند و نه چنان است که خداوند عادل بر ایشان
ستم راند بلکه خویشتن بر خویشتن ستم کرده اند یعنی خداوند تعالی ایشان را بعقل و هوش و چشم و گوش برخوردار و از نعمتهای
بیپایان کامکار و بارسال رسل و ایفاد کتب و تبلیغ احکام و نمودن حلال از حرام و چاه از راه و طریق هدایت
و سبیل هلاکت بیدار ساخت معذلک آنجمله را از پس گوش افکندند و بعیش و نوش هوش بسپردند و اوامر و نواهی را
فراموش کردند و بظلم و بیداد و جور و استکبار روزگار سپردند و کتاب خدا و نمایندگان راه تقوی را خوار و خفیف
ساختند و روز تا روز بر کفر و غوایت بیفزودند و بهیچ پند و موعظتی و وعده و وعیدی سر از خواب غفلت برنگرفتند و شرم
و آزرم بیاوردند تا گاهی که مستوجب وصول بلایا و نزول نوازل و درود منایا گردیدند همانا برای هر مدتی کتابی
یعنی مکتوبی معین و چون آن مکتوب و آن اندازه که مقدر گردیده بپایان رسید اگر پرده برگیرند و بآن بلیات و عذابها
که ستمکاران را در افتاده و بآنچه زیان کاران را انجام کار بآن کشیده نگاه کنند آرزومند شوی که بحضرت یزدان عز و جل
فرار گیری تا از آنچه ایشان بر آن مقیم و بانجا که ایشان گردش میکنند رستگار بمانی میفرماید همانا من در میان شما
مانند هارون هستم در آل فرعون و چون باب حطه بنی اسرائیل و این کلمه اشارت باین است که بنی اسرائیل را
فرمان شد که از باب قریه بیت المقدس بحالتی که خدای را سجده گذار باشند در آن حالی که داخل میشوند اندر آیند
و بگویند حطه یعنی حط عنا ذنوبنا حطه یعنی گناهان ما را از ما فرو ریخت چنانکه در قرآن بآن اشارت رفته و امیرالمؤمنین
علیه السلام در اینجا میفرماید من مانند این در هستم که هر کس به و تمسک جوید داخل دین شده و خدای و رسول را
اطاعت کرده است باتحمله میفرماید من مانند باب حطه بنی اسرائیل و برسان کشتی نوح در قوم نوح میباشم یعنی
هر کس بمن تمسک جوید از بحر ضلالت رستگار و هر کس تخلف کند دچار هلاک و دمار میشود و منم نبأ عظیم و خبر
بزرگ یعنی ولایت من نبأ عظیم است و منم صدیق اکبر و بزودی بآنچه وعده داده شده اید آگاه می شوید
یعنی عنقریب از این جهان فریب بدیگر جهان روی میکنید و هر چه را منکر هستید دریابید و صدقش را معلوم دارید
و بحقیقت آن آگاه و بعقوبت اخروی گرفتار شوید و آیا این مدت عمر و ایام روزگار جز بمقدار لقمه بگلو فرو بردن
یا شربتی نوشیدن یا چشمی بخواب آشنا کردن است یعنی اگر هزار سال هم در جهان زندگانی کنی و بخوری
و بیاشامی چون زمان بپای و مدت بانتهای آید اینجمله بچشم اندر افزون از چشم بر هم زدنی و آن لذت خوردن
و آشامیدن بیشتر یک لقمه و یک شربت آبی بنظر نمی آید و از آن پس در این دار دنیا بانواع مکاره و اقسام
معاصی و قبایح مقاصات و مکافات ببینند و در قیامت سخت ترین عذاب و نکال همال گردند همانا خدای
عالم خبیر از آنچه میکنید غافل نیست زیرا که جزای آنکس که از راه راست اعراض نمود و از امام خود روی برتافت

و حجت خود و ولی و وصی را منکر گشت و باراه نمایندگان خود که بطریق مستقیم هدایت مینمایند مخالفت ورزید
و از نور ایمان و فر و زینت دین و فروغ انوار ولایت بدیگر سوی بگذشت و در بوادی ظلمت اقتحام ورزید و آب را
با سراب مبدل و نعیم را با عذاب و فوز را بشقاء و خوشی و تن آسانی را ببلاء و ضراء و وسعت را بتنگی جزا نخواهد بود
و آن اقتراف و سوء خلاف را غیر از این مجازات نخواهد رفت پس همی باید بر تمام وعده و وعید و بیم و امید که از روز
قیامت بایشان رسیده است یقین نمایند و این همان روز است که سر از گور برآورند و بعرصه نشور اندر شوند
إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ نَحْنُ أَعْلَمُ
بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ بدرستیکه ما زنده می کنیم مردگان را
و میمیرانیم ایشان را و بسوی ما باشد بازگشت ایشان روزی که بشکافد زمین و دور گردد از ایشان یعنی از مردگان
پس بیرون آیند از گورها گاهی که شتابان هستند بسوی نداکننده خود بدون تاخیر و درنگ این احیای ایشان
از قبور برانگیختنی و جمع کردنی است که با وجود تباعد دیار و قبور و تشتت و تفرق ایشان بر ما بسی آسان است
ما داناتریم بآنچه کفار در انکار قیامت و وحدانیت و نبوت میگویند تو ایشان را بجبر و قهر بایمان نیاوری
بلکه بر تو است تبلیغ و ترغیب و ترهیب ایشان پس بمواعظ قرآنی پند گوی کسی را که بترسد از آنچه از عذاب
و عقاب در روز حساب بدو وعده نهاده ام زیرا که آنانکه خائف هستند بموعظت تو سودمند میشوند و گرنه
آنکسان که بر کفر خویش اصرار نموده اند و در مقام انکار ثابت قدم هستند سودمند نگردند راقم حروف گوید
چون کسی در این خطبه مبارک بنگرد و در این بینه پهناور و کلمات معجز آثار حیدر صفدر و صهر پیغمبر و ولی داور بگذرد
و در بحار بیشمار توحید و مواعظ و نصایح و وعد و وعید و بیم و امید و علوم و حکم و احتجاج و ادله واضحه
و براهین لایحه و اثبات حقوق ذیحق و ابطال دعاوی بیرون از صدق و مراتب جلال و عظمت پیغمبر
و آل پیغمبر و آل پیغمبر بزرگوار نوربخش پیشوایان اطهر شناور گردد از معیار فضل و علم و قدس و زهد و تفوق و تبحر
امیرالمؤمنین علیه السلام از هزاران هزار یکی و از بسیار آن بسیارها اندکی باخبر شود و باز داند این دریای
مواج را چه موجها و این شاهباز لاهوتی پرواز را چه اوجها و این عنصر شریف را چه شرافتها و این پیکر لطیف را
چه لطافتها است که عقول از ادراکش عاجز و دیدهٔ اوهام از توهم مقدار مناقبش بسی عاجز است و نیز
او را مکشوف و مبرهن گردد که امیرالمؤمنین با آن صدق کلام و صحت خبر که متفق علیه جماعات میباشد چون
در محضری بزرگ و محفلی عظیم که از منافق و موافق و مخالف و مؤالف مرتب است اینگونه از فضائل و مناقب
خویش و مثالب و معایب بیگانگان داستان فرماید و حاضران موافق بشهادت معترف و ناطق
و شاهدان منافق از کمال بغض و حسد در ظاهر صامت و در باطن از شدت رشک و حسرت ناعق لکن
برای هیچیک مقام جحود و مجال انکار نبود و اگر بقدر شمری آب دیدند چه شناور بها کردند و اگر بمقدار
تیر گاهی راه میدیدند چه توبره ها پاره میکردند و چه آخورها که کوب بزخم خراب میگشت [illegible] در سلسله

تقدیم خم و قرائت آیه شریفه اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ چه دمهای خسبانیدند و چه شمها بر زمین سزدند و چه تغییر و تبدیل ها می نمودند معذلک از مصداق اللهم عاد من عاداه بیرون نشدند

بیان خطبه امیر المؤمنین که از حضرت باقر علیها السلام ماثور است

در روضه کافی از جابر مروی است که حضرت باقر فرمود امیر المؤمنین صلوات الله علیهما مردمان را خطبه براند و فرمود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْخافِضِ الرّافِعِ الضّارِّ النّافِعِ الْجَوادِ الْواسِعِ الْجَلِیلِ ثَناؤُهُ الصّادِقَةِ اَسْماؤُهُ الْمُحِیطِ بِالْغُیُوبِ وَما یَخْطُرُ عَلَی الْقُلُوبِ الَّذِی جَعَلَ الْمَوْتَ بَیْنَ خَلْقِهِ عَدْلاً وَاَنْعَمَ بِالْحَیوةِ عَلَیْهِمْ فَضْلاً فَاَحْیا وَاَماتَ وَقَدَّرَ الْاَقْواتَ اَحْکَمَها بِعِلْمِهِ تَقْدِیراً فَاَتْقَنَها بِحِکْمَتِهِ تَدْبِیراً اِنَّهُ کانَ خَبِیراً بَصِیراً هُوَ الدّائِمُ بِلا فَناءٍ وَالْباقِی اِلی غَیْرِ مُنْتَهی یَعْلَمُ ما فِی الْاَرْضِ وَما فِی السَّماءِ وَما بَیْنَهُما وَما تَحْتَ الثَّری اَحْمَدُهُ بِخالِصِ حَمْدِهِ الْمَخْزُونِ بِما حَمِدَهُ بِهِ الْمَلائِکَةُ وَالنَّبِیُّونَ حَمْداً لا یُحْصی لَهُ عَدَدٌ وَلا یَتَقَدَّمُهُ اَمَدٌ وَلا یَأْتِی بِمِثْلِهِ اَحَدٌ اُومِنُ بِهِ وَاَتَوَکَّلُ عَلَیْهِ وَاَسْتَهْدِیهِ وَاَسْتَکْفِیهِ وَاَسْتَقْضِیهِ بِخَیْرٍ وَاَسْتَرْضِیهِ وَاَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَرْسَلَهُ بِالْهُدی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَیُّهَا النّاسُ اِنَّ الدُّنْیا لَیْسَتْ لَکُمْ بِدارٍ وَلا قَرارٍ اِنَّما اَنْتُمْ کَرَکْبٍ عَرَّسُوا فَاَناخُوا ثُمَّ اسْتَقَلُّوا فَغَدَوْا وَراحُوا دَخَلُوا خِفافاً وَراحُوا خِفافاً لَمْ یَجِدُوا عَنْ مُضِیٍّ نُزُوعاً وَلا اِلی ما تَرَکُوا رُجُوعاً جُدَّ بِهِمْ فَجَدُّوا وَرَکَنُوا اِلَی الدُّنْیا فَما اسْتَعَدُّوا حَتّی اِذا اُخِذَ بِکَظَمِهِمْ وَخَلَصُوا اِلی دارِ قَوْمٍ جَفَّتْ اَقْلامُهُمْ لَمْ یَبْقَ مِنْ اَکْثَرِهِمْ خَبَرٌ وَلا اَثَرٌ قَلَّ فِی الدُّنْیا لَبْثُهُمْ وَعُجِّلَ اِلَی الْآخِرَةِ بَعْثُهُمْ فَاَصْبَحْتُمْ حُلُولاً فِی دِیارِهِمْ ظاعِنِینَ عَلی آثارِهِمْ وَالْمَطایا بِکُمْ تَسِیرُ سَیْراً ما فِیهِ اَیْنٌ وَلا تَفْتِیرٌ نَهارُکُمْ بِاَنْفُسِکُمْ دَؤُوبٌ وَلَیْلُکُمْ بِاَرْواحِکُمْ ذَهُوبٌ فَاَصْبَحْتُمْ تَحْکُونَ مِنْ حالِهِمْ حالاً وَتَحْتَذُونَ مِنْ مَسْلَکِهِمْ مِثالاً فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیوةُ الدُّنْیا فَاِنَّما اَنْتُمْ فِیها سَفْرٌ حُلُولٌ الْمَوْتُ بِکُمْ نُزُولٌ تَنْتَضِلُ فِیکُمْ مَنایاهُ وَتَمْضِی بِاَخْبارِکُمْ مَطایاهُ اِلی دارِ الثَّوابِ وَالْعِقابِ وَالْجَزاءِ وَالْحِسابِ فَرَحِمَ اللّٰهُ امْرَءاً راقَبَ رَبَّهُ وَتَنَکَّبَ ذَنْبَهُ وَکابَرَ هَواهُ وَکَذَّبَ مُناهُ امْرَءاً زَمَّ نَفْسَهُ مِنَ التَّقْوی بِزِمامٍ وَاَلْجَمَها مِنْ خَشْیَةِ رَبِّها بِلِجامٍ فَقادَها اِلَی الطّاعَةِ بِزِمامِها وَقَدَعَها عَنِ الْمَعْصِیَةِ بِلِجامِها رافِعاً اِلَی الْمَعادِ طَرْفَهُ مُتَوَقِّعاً فِی کُلِّ اَوانٍ حَتْفَهُ دائِمَ الْفِکْرِ طَوِیلَ السَّهَرِ عَزُوفاً عَنِ الدُّنْیا سَئِماً کَدُوحاً لِآخِرَتِهِ مُتَحافِظاً امْرَءاً جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِیَّةَ نَجاتِهِ وَالتَّقْوی عُدَّةَ وَفاتِهِ وَدَواءَ اَجْوائِهِ فَاعْتَبَرَ وَقاسَ وَتَرَکَ الدُّنْیا وَالنّاسَ یَتَعَلَّمُ لِلتَّفَقُّهِ وَالسَّدادِ وَقَدْ وَقَّرَ قَلْبَهُ ذِکْرُ الْمَعادِ وَطَوی مِهادَهُ وَهَجَرَ وِسادَهُ مُنْتَصِبٌ عَلی اَطْرافِهِ داخِلٌ فِی اَعْطافِهِ خاشِعاً لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ یُراوِحُ بَیْنَ الْوَجْهِ وَالْکَفَّیْنِ خُشُوعٌ فِی السِّرِّ لِرَبِّهِ لِدَمْعِهِ صَبِیبٌ وَلِقَلْبِهِ

وَجِیبٌ شَدِیدَةٌ اَسْبالُهُ تَرْتَعِدُ مِنْ خَوْفِ اللّٰهِ جَلَّ ذِکْرُهُ اَوْصالُهُ قَدْ عَظُمَتْ فِیما عِنْدَ اللّٰهِ رَغْبَتُهُ وَاشْتَدَّتْ مِنْهُ رَهْبَتُهُ راضِیاً بِالْکَفافِ مِنْ اَمْرِهِ یُظْهِرُ دُونَ ما یَکْتُمُ وَیَکْتَفِی بِاَقَلَّ مِمّا یَعْلَمُ اُولئِکَ وَدائِعُ اللّٰهِ فِی بِلادِهِ الْمَدْفُوعُ بِهِمْ عَنْ عِبادِهِ لَوْ اَقْسَمَ اَحَدُهُمْ عَلَی اللّٰهِ جَلَّ ذِکْرُهُ وَتَعالی لَاَبَرَّهُ اَوْ دَعا عَلی اَحَدٍ نَصَرَهُ اللّٰهُ یَسْمَعُ اِذا ناجاهُ وَیَسْتَجِیبُ لَهُ اِذا دَعاهُ جَعَلَ اللّٰهُ الْعاقِبَةَ لِلتَّقْوی وَالْجَنَّةَ لِاَهْلِها مَأْوی دُعاؤُهُمْ فِیها اَحْسَنُ الدُّعاءِ سُبْحانَکَ اللّٰهُمَّ دَعاهُمُ الْمَوْلی عَلی ما آتاهُمْ وَآخِرُ دَعْواهُمْ اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ

سپاس خداوندی راست که جباران عنود را پست کند و آسمان کبود را برکشد و این کلمه شامل اغلب چیزها است که پستی و بلندی در آن است پس میتوان گفت زمین را پست و آسمان را برافراخته یا اشرار را پست و ابرار را بلند گردانید هر کس را که مستحق عذاب داند بدین آتش سوزان کیفر بخشد و بانواع بلیات این جهانش دچار گرداند و هر کس را شایسته ثواب داند بهره و سرایش سودمند فرماید تمام موجود را از بحر جود بی انتهایش بهره یاب و تمام آفرینش در بساط عام و سفره پهناورش روزی بر و کامیاب هستند مدح و ثنایش اجل و ارفع از آن است که اوصاف مدح گذار بر آن احاطه کنند اسماء حسنی او که محیط بر غیوب و خطور قلوب است بصداقت و صادقیت ممتاز اند آن خداوندی که تمام آفرینش را در ادراک مرگ یکسان گردانید تمام نفوس را از اعلی و ادنی و پست و بلند و شاه و گدا و سیاه و سفید و مرد و زن و ناطق و صامت معادل کرده اند و از روی فضل نامتناهی الهی نعمت زندگانی کامرانی بخشید پس زنده گردانید و بمیرانید و روزی روزخواران را باندازه مقدر و مقرر گردانید بعلم ذاتی خود از حیثیت تقدیر ارزاق را محکم و استوار و بحکمت خویش متقن فرمود که اوست خالق خبیر بصیر و روزی بخش برنا و پیر و دائمی که هرگز نیستی و گرد فنا بر دامن کبریاش نشیند و باقی که ابتدا و انتهای در حضرت بقایش نسبت نپذیرد و بر هر چه در زمین و بر زمین و در آسمان و بر آسمان و تحت الثری است دانا باشد حمد میکنم او را بسپاس خالص مخزون حضرتش چونش که فرشتگان و ملائکه بآن سپاس حمدش سپارند آن حمدی که شماره برایش نیست و بدایت و نهایت و مانندی نداشته باشد بخدای مؤمنم و بحضرتش متوکل و از حضرت کبریایش در هر راه هدایت و در هر کار کفایت و بهر امری خیر و خوشی قضای حاجت طلبم و رضایش را از درگاهش مسئلت میکنم و بوحدانیت خدای و رسالت محمد مصطفی که او را بهدی و دین حق بفرستاد تا بر تمام ادیان نیرویش اگرچه مشرکان مکروه شمارند در وجود خدای گواه و آتش باد ای مردمان این جهان ناپایدار از بهر شما محل قرار و سرای بر دوام نیست همانا شما در این سرای سپنج مانند سوارانی هستید که نیم شبان منزلگاهی از پی خواب و راحت فرود آیند و صبحگاهان بکوچ چند حرکت ایشان سبک و ورود ایشان سبک و از آنچه از فواید عمر و گذر روزگار ببایست زاد و توشه چنین سفر پرخطر دشوار را همراه دارند چیزی بدست نیاورده و نه بآنچه مخلف و بجای گذاشتند مراجعت توانستند مرکب تیز تاز مرگ ایشان را براند و بناچار با او ره سپار شدند و بدیار کون جستند و مستعد موت و سفر آخرت نشدند تا گاهی که چنگال بلایا و حوادث حلق ایشان را بهم فشرد

474 وبرای قومی که خشک شده بود اقلام ایشان وصول یافتند یعنی برای خاموشان همدم مردگان گردیدند که از حرکات وسکنات افتاده وریشه وشاخ وبرگ ایشان از صرصر سموم خشکیده گردیده اند از بیشتر این جماعت خبر واثری در جهان نماند درنگ این مردم در این سرای ناپایدار اندک شد وانگیزش ایشان بسوی آخرت شتاب گرفت پس صبح نمودید گاهی که در دیار ایشان ورود وحلول وبر آثار واطوار ایشان کوچ کنندگان هستید واشتران سبک سیر مرگ شمارا سیر داد ودر آن سیر کردن توانائی وماندگی وسستی نیست ودر اینجهان چندانکه روزگار بسر دید روز شما نفوس شمارا برنج وتعب دچار همی داشت وشبهای شما ارواح شمارا می برد پس بامداد نمودید گاهی که همان را داشتند که ایشان داشتند وبهمان طریقت رفتید که ایشان برفتند پس زندگانی دنیا فریفته نشوید چه شما مسافرانی باشید که مرگ بر شما فرود شود وبسهام حوادث ودندان منایا تباه گرداند ومطایای روزگار اخبار شمارا بدار ثواب وعقاب وجزا وحساب باز رساند پس خداوند رحمت فرماید مردیرا که مراقب پروردگار خویش باشد وروی از گناهان خود بپردازد وبا هوای نفس بداندیش بمجادلت ومکابرت رود واعتقادی بر آمال نفسانی وآرزوهای این جهانی که بجمله باطل وزایل است نفرماید واز منافع این دنیای دون وفواید این سراچه سه نگون چشم بپوشد وتعمیر سرای آخرت بکوشد ونفس سرکش را بزمام تقوی لجام بر نهد واز بیم پروردگارش بزمام درآورد وانگاهش بدستیاری آن زمام بطاعت پروردگار بکشد وآن لگام از معصیت باز دارد همیشه چشم بینش بمعاد برگشاید ومنتظر مرگ بر آید همواره در فکر کار خویش روزگار سپارد واز خواب غفلت وجهالت بیدار باشد وبحطام دنیای بی دوام رغبت نکند وا اندیشه حال خویش در آن جهان طول وباصلاح آن عجول وبر حفظ احوال آبادی سرای آخرت حمول باشد مرکب صبر را بارکش نجات وزاد وتوشه تقوی را عده وفات ودوای اندوه وسختی حال خویش گرداند پس دیده عبرت برگشاید وخویشتن را با پیشینیان وحال خود را با گذشتگان قیاس نماید وخود را در همان مقام ومخاطر شمارد که دیگر مردمان چنین بودند روزگار خود را با موزگاری تفقه وسداد بگذراند مخزن دل را از یاد معاد موفور واگنده سازد واز فراش راحت وغفلت ووساده بی خبری وجهالت دوری گزیند وهموار با خاطر پر اندیشه خویش باشد وآئینه معقول تفکر را در پیش گذارد وبا نظر دوربین در کار خود نگران گردد ودر حضرت خدای عزوجل خاشع وهر دو دستش بدعا وانابت رافع وپیشانی خضوعش بر خاک توبت واستغفار ساجد گاهی هر دو دستش در کار دعا جنبشش را راحت دهد وگاهی جنبش در حال سجود هر دو دستش را آسایش بخشد از خوف پروردگار اشک ندامت از هر دو دیده ببارد وبا دلی ترسنده واشکی ریزنده واعضائی لرزنده وقلبی از خوف وخشیت برکنده بحضرت آفریننده پناهنده واز شرور نفس وغبار معاصی ومرکب حرون گناهان بخداوند بخشنده گریزنده وآمرزش گناهان را از ایزد آمرزنده خواهنده وبآن مثوباتیکه در پیشگاه خالق توبت پذیرنده است رغبت کننده واز بیم کردگار انتقام کشنده ترسنده وبآنچه امر او را کافی است رضا دهنده وبمثوبات اخرویه شتابنده واز کمالات وعادات ونیات حسنه خویش ... آنچه مکتوم است بمردمان نماینده ودر اظهار اعمال وافعال ستوده خود کمتر از آنچه میداند اکتفا کننده

475 یعنی بوعظ هر واعظی وزجر هر زاجری پذیرنده ومنزجر شونده باشد این چنین مردم که باینگونه اوصاف اتصاف دارند وودایع باجهاء خدای هر دو سرای در بلاد اویند وراهنمای هستند که ایزد تعالی بطفیل وجود ایشان بلیات آسمان وزمین وجراحت عاقبت را از بندگان خود باز میگرداند واگر یکی از ایشان خدایرا در هر مطلبی سوگند دهد خدایش اجابت کند یا بر هر کس نفرین نماید خداوندش نصرت بخشد چون در حضرت یزدان زبان بمناجات برگشاید گوشش رحمت بشنود واگر دعا کند دعایش را استجاب فرماید همانا خداوند عزوجل عاقبت نیکو وپایان ستوده را در تقوی وبهشت را برای اهلش ماوی گردانیده وچون مردم متقی اراده چیزی کنند باحسن طلب وخواهشی نیکو عرض نمایند سبحانک اللهم واگر سائلی بپرسد از چه روی باینگونه طلب کنید گویند نظر بآنچه مولای ایشان بایشان عطا کرده وبهشت برای ایشان گذاشته وپایان دعای ایشان همت که حمد وسپاس بخدای جهان وپروردگار عالمیان اختصاص دارد

بیان بعضی حکایات رسول خدای صلی الله علیه وآله که از حضرت باقر علیه السلام مأثور است

در روضه کافی از جابر از حضرت باقر صلوات الله علیه مروی است که فرمود خَرَجَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لِعَرْضِ الْخَیْلِ فَمَرَّ بِقَبْرِ اَبی اُحَیْحَةَ فَقالَ اَبُوبَکْرٍ لَعَنَ اللهُ صاحِبَ هذَا الْقَبْرِ فَوَاللهِ اِنْ کانَ لَیَصُدُّ عَنْ سَبیلِ اللهِ وَیُکَذِّبُ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَقالَ خالِدٌ اِبْنُهُ بَلْ لَعَنَ اللهُ اَبا قُحافَةَ فَوَاللهِ ما کانَ یَقْرِی الضَّیْفَ وَلا یُقاتِلُ الْعَدُوَّ فَلَعَنَ اللهُ اَهْوَنَهُما عَلَی الْعَشیرَةِ فَقْدًا فَاَلْقی رَسُولُ اللهِ خِطامَ راحِلَتِهِ عَلی غارِبِها ثُمَّ قالَ اِذا اَنْتُمْ تَناوَلْتُمُ الْمُشْرِکینَ فَعُمُّوا وَلا تَخُصُّوا فَیَغْضَبَ وَلَدُهُ ثُمَّ وَقَفَ فَعُرِضَتْ عَلَیْهِ الْخَیْلُ فَمَرَّ بِهِ فَرَسٌ فَقالَ عُیَیْنَةُ بْنُ حِصْنٍ اِنَّ مِنْ اَمْرِ هذَا الْفَرَسِ کَیْتَ وَکَیْتَ فَقالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ذَرْنا فَاَنا اَعْلَمُ بِالْخَیْلِ مِنْکَ فَقالَ عُیَیْنَةُ وَاَنا اَعْلَمُ بِالرِّجالِ مِنْکَ فَغَضِبَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ حَتّی ظَهَرَ الدَّمُ فی وَجْهِهِ فَقالَ لَهُ فَاَیُّ الرِّجالِ اَفْضَلُ

هنگامی رسول خدای صلی الله علیه وآله بیرون شد تا خیل وسوار را از حضور مبارکش عرض دهند پس در آن اثنا بقبر ابی احیحه بگذشت ابوبکر گفت خدای صاحب این قبر را لعنت کند سوگند با خدای مردمان را از راه باز میداشت ورسول خدایرا تکذیب می نمود خالد پسر ابو احیحه که حضور داشت برآشفت وبا ابوبکر از روی ستیز وخصومت گفت بلکه خدا ابو قحافه را لعنت نماید سوگند با خدای هرگز مجلس بزمی با میهمان نرم نگذراشید وهرگز عرصه رزمی باگردان کرم نسپرد پس خدای لعنت کند از این دو تن هر یک را که مرگ ایشان در میان عشیرت وخویشاوندان خوارتر وآسان تر بوده است یعنی خدای هر کدام یک از پدر من وپدر تو را که وجود وعدمشان یکسان تر بوده است وآنچه بی سود وفایده تر بوده اند که بود ونابود ایشان را امتیازی وتفاوتی ... لعنت فرماید

این هنگام رسول خدای زمام شتر خویش را از روی خشم برفراز کوهان و گردن شتر بیفکند و فرمود چون شما جماعت مشرکان را لعنت در سپارید عموماً مذکور دارید نه خصوصاً که موجب رنجش خاطر و خصومت شود یعنی چون عموماً گفتید شامل هر ملعونی هست پس از آن رسول خدای صلّی الله علیه و آله بجای بایستاد و مردم مرکب از حضور مبارکش برگذشت و از جمله اسبی را از سان حضور ساطع النورش بگذرانیدند عیینة بن حصین که شرف حضور داشت گفت حال این اسب دانا ترم چنین و چنین است رسول خدای صلّی الله علیه و آله فرمود مرا بگذار همانا من بامر خیل از تو داناترم عیینه بجسارت و جرئت مبادرت نمود و گفت من از تو در امر رجال داناترم رسول خدای صلی الله علیه و آله چنان خشم فرو گرفت که خون در دیدار همایونش ظاهر شد و با عیینه فرمود کدام طبقه از رجال افضل هستند عرض کرد مردانیکه در نجد هستند که شمشیرهای خویش را بر دوش حمایل کنند و نیزهای خویش را بر پیش زین جای دهند و دشمنان را با تیغ بران از پیش بردارند رسول خدای فرمود دروغ گفتی بلکه رجال اهل یمن افضل هستند ایمان یمانی است و حکمت یمانیه است و اگر بسبب هجرت نبود من از اهل یمن بودم یعنی مردم یمن با ایمان کامل و حکمت شامل بر دیگران افضل هستند و اگر نه آن بودی که خدایتعالی هجرت مرا از مکه بمدینه مقرر و مقدر فرموده است بیمن مسکن میگرفتم و این سخن از آن فرمود که بدایت ایمان از مکه معظمه و مکه تهامه است و تهامه از ارض یمن است و ازین روی گویند الکعبة یمانیة بالجمله فرمود اَلْجَفَاءُ وَالْقَسْوَةُ فِي الْفَدَّادِينَ جوهری میگوید فدّاد با فاء بر وزن شدّاد سخت آواز است و فدّادین که در این حدیث مذکور است آن کسان هستند که در زراعت خود و مواشی خود فریاد برکشند و صدا بلند کردانند و اما فدادین بتخفیف دال آن گاوی است که زمین را در هنگام زراعت حراثت نماید و واحد آن فدّاد تشدید است و فدفد زمین هموار را گویند و بعضی گفته فدّادین آن جماعت هستند که شتر بسیار دارند و برخی گفته شتربان و جمّال و شبان هستند و ایشان خیمهای پشمینه دارند میفرماید اهل جفا و ستم و قساوت قلب جماعت فدادین هستند که در بیابانها ماوی دارند و یکسره از دنبال شتر و گاو خروش برآورند و فاقد و لا نه از پشم شتر بنا میکنند و از مردم شهری و آداب آدمیت دور باشند و ایشان در قبیله ربیعه و مضر می باشند از جانب شرقی مدینه منزل دارند و فتنه از آنجا برخیزد و قبیله مذحج قومی باشند که بیشتر ایشان جای در بهشت بگیرند و از دیگر قبایل بیشتر بهشت اندر شوند و مردم حضرموت از قبیلهٔ عامر بن صعصعه بهترند و بروایتی فرمود از قبیلهٔ حارث بن معویة بهترند و بجیله بهترند از مردم قبیلهٔ رعل و ذکوان و اگر قبیله لحیان بهلاک و دمار تباه شوند هیچ باکی ندارم پس از آن فرمود خدای لعنت کند ملوک اربعه را که جمد و مخوس و ابضعه و خواهر ایشان عمرده است معلوم باد مخوس بر وزن منبر و جمد و ابضعه و مشرح بنی معدیکرب همان ملوک اربعه هستند که رسول خدای صلّی الله علیه و آله ایشان و خواهر ایشان عمرده را لعن فرمود این ملوک با شعث بحضرت پیغمبر وفود دادند و اسلام آوردند و از آن پس مرتد و در یوم النجیر مقتول شدند و نایحهٔ ایشان در سوکواری ایشان همی گفت یَا عَیْنُ بَکِّی لِلْمُلُوكِ الْأَرْبَعَةِ ای چشم اشک خونین بر سلاطین چهارگانه برزمین بریز لَعَنَ اللهُ الْمُحَلِّلَ وَالْمُحَلَّلَ لَهُ وَمَنْ یُوَالِي غَیْرَ مَوَالِیهِ وَمَنِ ادَّعَی نَسَباً لَا یُعْرَفُ

وَالْمُتَشَبِّهِینَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَالْمُتَشَبِّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ وَمَنْ أَحْدَثَ حَدَثاً فِي الْإِسْلَامِ وَآوَی مُحْدِثاً وَمَنْ قَتَلَ غَیْرَ قَاتِلِهِ أَوْ ضَرَبَ غَیْرَ ضَارِبِهِ وَمَنْ لَعَنَ أَبَوَیْهِ خدای لعنت فرماید آنکس را که حرامی را حلال گرداند و آنکس را که حرام را از برای او حلال نمایند و لعنت کند خدای آنکس را که بسوی غیر موالی خود موالات جوید و لعنت نماید آنکس را که مدعی نسبی شود که بآن معروف نباشد یا مردمانش بآن نسبت منسوب نشناسند و لعنت کند خدای آن مردانی را که خود را در هیئت و جامه بزنان همانند کنند و آن زنانی را که خویشتن را چون مردان بیارایند و خدای لعنت فرماید کسی را که در اسلام بدعتی و منکری بیاورد و احداث حادثه نماید و لعنت کند آن کس را که چنین کس را پناه دهد و لعنت نماید کسی را که قاتل غیر از قاتل خود باشد یعنی بکشد کسی را که ارادهٔ قتلش را نداشته یا ولیّ دم مقتول نبوده و چنین کس چنان است که قاتل غیر قاتل خود باشد و خدای لعنت کند کسی را که پدر و مادرش را لعن نماید عرض کردند یا رسول الله آیا چنین مردی پیدا میشود که پدر و مادر خود را لعن نماید فرمود آری آنکس که پدران و مادران مردمان را لعن کند و دشنام دهد مردمان نیز پدر و مادرش را لعن نمایند خدای لعنت کند قبیلهٔ رعل و ذکوان را و لعن فرماید طایفه عضل و لحیان و جماعت مجذمین از قبیلهٔ اسد و غطفان و لعن فرماید ابوسفیان بن حرب و سهیل ذوالاسنان و دو پسر ملیکة بن خزیم و مران و هوذه و هونه را راقم حروف گوید کلمات معجز آیات رسول خدا صلّی الله علیه و آله در این خبر شریف غالباً نظر بعلیه ازمنه دارد و هر کس تأمل نماید فوراً تصدیق نماید چه نگرانند که مراعات حلال از حرام کمتر میشود و بدعت بسیار میگذارند و قاتل غیر قاتل خود میشوند و بدروغ مدعی نسبت میشوند و بیشتر کسان اسباب لعن و دشنام پدران و مادران را فراهم نمایند و زنان در ترتیب جامه و روی و موی و رفتار و کردار و عدم اقتضای مستوری و مهجوری بمردمان همانند باشند بلکه چون خویشتن را بسبلت آرایش دهند و بادمش را در محاسن غیر مستحسن و ریش چون حشیش شوهران زن صفت حوالت دهند موی سر و زلف را با اتوی توی در توی بوی در بوی آورند و در پیکر سیم بر و سرین بلورین مخمر شلوار دهن اژدر و برجهٔ کوهربار در ازار اژدها منظر بر کشد و شبها چون آفتاب بی حجاب رشک هر محضر گردند و روزها چون ماه بی نقاب پرتو افزای هر منظر آیند چون پای بر زمین نهند مردند و چون پای در هوا کنند زن هزار مرد جز در گرمابه که کاشف اسرار و ممیّز وارار است از مرد ممتاز نشوند و جز در هنگام زائیدن که شاهد صادق کائیدن است انثی را از ذکر خبر نتوان شناخت و همچنین پاره جوانان ساده روی که باسم مرد و رسم زن اندرند چنان در تصفیهٔ روی و زینت چهره و نرمی آوا و گرمی اعضا و زینت دیدار و ملاحت گفتار و لباس چاک دار و نمایش سرین آبدار و خدین آتشبار و ترتیب گیسو و اشارت ابرو و تغمز و عشوه و تزئین بزینتهای زنانه و تنفر از آداب و اخلاق مردانه رفتار نمایند که گوئی هزار زن در یک چادر اندر و هزار دو شیزهٔ سیم بر زینت بخش حجلهٔ شوهر است خداوند تعالی ابر غیرت را مانند و قطرات نقمت را بارنده و مردان را بدریافت علامات مردی و مردانگی خواهنده و زنان را در طلب استار

عفت و حیا و امارات حجب و پارسائی سرشتابنده کردانده و پادشاه فریدون درایت اسلام پناه و کارگذاران پیشگاه فلک اشتباه را از اصلاح امور دنیا و دین مسلمین موفق و پیر آهنگ و تیغ الماس گونش را بر خون اعادی اسلام برنده و بی زنگ و ظهور دولت حقه و ولایت و امارت و سلطنت مطلقه را نوید و روز دولتخواهان را روشن و روزگار بدسگالان را تاریک فرماید بالنبی و آله الامجاد الابرار

بیان حکایت سلمان و عمر بن خطاب که از حضرت باقر علیه السلام ماثور است

در روضه کافی از حضرت باقر علیه السلام ماثور است که جناب سلمان علیه الرضوان باتنی چند از مردم قریش در مسجد نشسته بودند و آن جماعت سخن از نسبت بیان آوردند و انساب خود را رفیع میگردانیدند تا گاهی که بسلمان رسیدند عمر بن الخطاب گفت ای سلمان با من خبر ده تو کیستی و پدرت کیست و اصلت چیست فرمود انا سلمان بن عبد الله کنت ضالاً فهدانی الله بمحمد صلی الله علیه و آله و کنت عائلاً فاغنانی الله بمحمد صلی الله علیه و آله و کنت مملوکاً فاعتقنی الله بمحمد صلی الله علیه و آله هذا نسبی و هذا حسبی منم سلمان پسر بنده خدای مردی گمراه بودم و خداوند تعالی بفضل و کرم خود مرا بمحمد صلی الله علیه و آله هدایت فرمود و پریشان و درویش و نیازمند بودم و خداوندم بمحمد صلوات الله علیه و آله توانگر گردانید و مملوک بودم خداوند از برکت محمد صلی الله علیه و آله آزاد ساخت این است نسب من و این است حسب من میفرماید رسول خدای بیرون شد و سلمان با آن جماعت بسخن اندر بود عرض کرد یا رسول الله چیست که ازین مردم می بینم با ایشان نشسته بودم از انساب مردمان یاد همی کردند و نسب خود را بالا همی بردند و عمر بن خطاب گفت تو کیستی و اصل تو و حسب تو چیست فرمود ای سلمان فما قلت له در پاسخ او چه گفتی سلمان کلمات مذکوره را بعرض رسانید رسول خدای فرمود یا معشر قریش ان حسب الرجل دینه و مروته خلقه و اصله عقله قال الله عز و جل انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم ای جماعت قریش همانا حسب مرد و شرف و بزرگی او دین او و مروت او خوی او و اصل او عقل اوست خداوند عز و جل میفرماید ما بیافریدیم شما را از نر و ماده و شعب مختلفه عظیمه از اصل واحد گردانیدیم تا پاره شناسید پاره دیگر را نه اینکه با آباء و قبایل افتخار بورزید و آن را اسباب مفاخرت قرار دهید چه جمله بیک پدر و مادر منتهی میشوید و اکرم شما در حضرت یزدان پرهیزکارترین شماست آنگاه رسول خدای صلی الله علیه و آله با سلمان فرمود هیچیک ازین جماعت را بر تو فضیلت و فزونی نباشد مگر بتقوای خداوند عز و جل و ان کان التقوی لک علیهم فانت افضل و اگر تو در تقوی بر ایشان پیشی داشته باشی افضل توئی معلوم باد شعب بمعنی قبیله بزرگ است که منشعب از قبایل عرب و عجم باشد شعوب جمع است و او پدر قبایلی است که بآن منسوبند و ابن الکلبی گوید

شعب از قبیله بزرگتر است و بعد از قبیله فصیله است و پس از آن عماره و پس از عماره بطن و بعد از بطن فخذ است که جمع آن افخاذ است و عمایر و بطون و فصایل صیغه جمع است و هم در آن کتاب از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله بپای ایستاد و فرمود یا بنی هاشم یا بنی عبد المطلب انی رسول الله الیکم و انی شفیق علیکم و ان لی عملی و لکل رجل منکم عمله لا تقولوا ان محمداً منا و سندخل مدخله فلا والله ما اولیائی منکم و لا من غیرکم یا بنی عبد المطلب الا المتقون الا فلا اعرفکم یوم القیمة تأتون تحملون الدنیا علی ظهورکم و یأتون الناس یحملون الآخرة الا انی قد اعذرت الیکم فیما بینی و بینکم و فیما بینی و بین الله عز و جل اسمه فیکم ای فرزندان هاشم ای فرزندان عبد المطلب من از جانب خدای بسوی شما رسول هستم و بر شما شفیق و از روی مهر بر شما ترسانم مرا کرداری است که حاصلش عاید میشود و هر یک از شما را عملی است که بآن پاداش یابد با خود چنان اندیشه نکنید و نگوئید که محمد از ما است و زود باشد که بآنجا که او اندر شود ما نیز اندر میشویم یعنی چنان گمان نکنید که با من نسبت میبرید و بهمین جهت در آن سرای نیز با من در یک مقام خواهید بود و بر کردار خود دچار نخواهید شد نه چنین است سوگند با خدای ای بنی عبد المطلب اولیای من نه از شما و نه از غیر از شما جز پرهیزکاران نیستند یقین بدانید که در روز قیامت نمی شناسم شما را زیرا که بارهای اوزار دنیا را بر پشت خود حمل کرده اید و با این حال بخواهید آمد و مردمان بحضرت من میآیند گاهی که آخرت را بر دوش کشیده اند و دانسته باشید که من در میان خود و شما و در میان خودم و خداوند عز و جل در حق شما معذورم یعنی آنچه باید بشما بگویم و شما را بآنچه باید دلالت و از آنچه نشاید بمنع گفت بگردانم بجای آوردم و چیزی فرو گذاشت نکرده ام راقم حروف گوید در این کلام رسول خدای صلی الله علیه و آله که میفرماید میآیند شما در روز کار رستاخیز گاهی که دنیا را بر پشت خود حمل کرده اید لطائفی است چه تباعد حاملین دنیا از پیشگاه مبارک رسول خدا و تقرب حاملین آخرت بحضرت رسالت مرتبت حاصل است دیگر مقصود از بنی هاشم و بنی عبد المطلب کیانند خود بهتر دانند

حکایت حضرت باقر علیه السلام از آن کس که رسول خدای صلی الله علیه و آله را در طائف میهمان کرده بود

در روضه کافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله پیش از ظهور اسلام نزد مردی از اهل طایف نزول میفرمود و آن مرد در اکرام آن حضرت میکوشید و چون آن حضرت بمنصب والای رسالت ممتاز شد با آن مرد گفتند هیچ میدانی آنکه خداوندش برسالت بسوی مردمان برانگیخت

کیست گفت مذانم گفت منم محمد بن عبد الله یتیم ابی طالب و همان کس میباشد که در فلان و فلان روز بر تو در
طایف نزول اجلال ارزانی فرمود و تو در کریم مقدم مبارکش بکوشیدی پس آمد بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله
قدوم نمود و سلام براند و سلمانی گرفت آنگاه عرض کرد یا رسول الله مرا میشناسی فرمود تو کیستی عرض کرد من
صاحب همان منزل هستم که در زمان جاهلیت در فلان و فلان روز در طایف در آنجا فرود شدی و من مقدم
مبارکت را گرامی داشتم رسول خدا فرمود مرحبا بر تو حاجت خویش بخواه عرض کرد خواستارم که دویست
گوسفند با شبانان آن با من بخشی رسول خدای فرمان کرد که آنچه خواسته بود بدو بدادند آنگاه با اصحاب خود
فرمود مَا كَانَ عَلَى هٰذَا الرَّجُلِ اَنْ يَسْئَلَنِي سُؤَالَ عَجُوزِ بَنِي اِسْرَائِيلَ لِمُوسٰى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
چه بود این مرد را که از من خواستار همان را که پیرزن بنی اسرائیل از موسی علیه السلام پرسیدن
نمود عرض کردند وَمَا سَئَلَتْ عَجُوزُ بَنِي اِسْرَائِيلَ لِمُوسٰى علیه السلام پیرزن بنی اسرائیل از موسی سلام الله علیه
چه خواستار شده بود فرمود خداوند عز و جل موسی را وحی فرستاد که استخوان های یوسف را از آن پیش که از مصر
بزمین مقدس بیرون شوی بشام حمل کن موسی از قبر یوسف صلی الله علیهما پرسیدن گرفت مردی کهن سال
بیامد و عرض کرد اگر تنی بشناسد قبر یوسف را که کجا اندر است فلانه است موسی علیه السلام در طلب آن زن
بفرستاد چون حاضر شد فرمود از قبر یوسف علیه السلام آگاهی گفت آری موسی فرمود مرا با آن دلالت کن و آنچه
خواهی تراست پیرزن گفت جز اینکه هر چه خود خواهم بمن دهی ترا بقبر یوسف دلالت نکنم گفت بهشت از بهر تو باشد
گفت جز این نیست که این امر باید بخواهش خود من باشد در اینحال یزدان متعال بموسی علیه السلام وحی آورد
بر تو نباید بزرگ باشد که این حکومت را با آن زن گذاری موسی علیه السلام با او گفت این حکم با تو است گفت حکم من
این است که در قیامت در بهشت در همان درجه باشم که تو در آنی رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود
مَا كَانَ عَلَى هٰذَا لَوْ سَئَلَنِي مَا سَئَلَتْ عَجُوزُ بَنِي اِسْرَائِيلَ این مرد را چه افتاد که از من همان را خواستار
شود که عجوز بنی اسرائیل از موسی بخواست کنایت از اینکه اگر روزی یا شبی بچندین مدت پیش از این من بطایف
شدم و بمنزل اینمرد فرود آمدم و در حق من اکرام ورزید کرم من مقتضی این است که او را پاداشی نمایم که از تمام
نعمتهای هر دو جهان برتر باشد

بیان بعضی حکایات رسول خدای صلی الله علیه و آله که از حضرت باقر علیه السلام وارد است

در روضهٔ کافی از ابو مریم مروی است که حضرت باقر صلوات الله علیه فرمود از جابر بن عبد الله شنیدم
گفت یکی روز رسول خدای صلی الله علیه و آله بر ما بگذشت و ما در انجمن خود بر اشتران خود سوار بودیم
و آن حضرت بر ناقهٔ خود برنشسته بود و این هنگامی بود که از حجة الوداع مراجعت فرموده بود پس توقف نمود

و بر ما سلام براند و ما حضرتش را سلام فرستادیم بعد از آن فرمود مَا لِي اَرٰى حُبَّ الدُّنْيَا قَدْ غَلَبَ عَلٰى كَثِيرٍ
مِنَ النَّاسِ حَتّٰى كَاَنَّ الْمَوْتَ فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا عَلٰى غَيْرِهِمْ كُتِبَ وَكَاَنَّ الْحَقَّ فِي هٰذِهِ وَجَبَ وَحَتّٰى
كَاَنْ لَمْ يَسْمَعُوا وَيَرَوْا مِنْ خَبَرِ الْاَمْوَاتِ قَبْلَهُمْ سَبِيلُهُمْ سَبِيلُ قَوْمٍ سَفْرٍ عَمَّا قَلِيلٍ
اِلَيْهِمْ رَاجِعُونَ بُيُوتُهُمْ اَجْدَاثُهُمْ وَيَاْكُلُونَ تُرَاثَهُمْ فَيَظُنُّونَ اَنَّهُمْ مُخَلَّدُونَ
بَعْدَهُمْ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ مَا يَتَّعِظُ اٰخِرُهُمْ بِاَوَّلِهِمْ لَقَدْ جَهِلُوا وَنَسُوا كُلَّ وَاعِظٍ فِي كِتَابِ
اللهِ وَاَمِنُوا شَرَّ كُلِّ عَاقِبَةِ سُوءٍ وَلَمْ يَخَافُوا نُزُولَ فَادِحَةٍ وَبَوَائِقَ حَادِثَةٍ طُوبٰى لِمَنْ شَغَلَهُ
خَوْفُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ خَوْفِ النَّاسِ طُوبٰى لِمَنْ مَنَعَهُ عَيْبُ نَفْسِهِ عَنْ عُيُوبِ الْمُؤْمِنِينَ
مِنْ اِخْوَانِهِ طُوبٰى لِمَنْ تَوَاضَعَ لِلّٰهِ عَزَّ ذِكْرُهُ وَزَهِدَ فِيمَا اَحَلَّ اللهُ لَهُ مِنْ غَيْرِ رَغْبَةٍ عَنْ سِيرَتِي
وَرَفَضَ زَهْرَةَ الدُّنْيَا مِنْ غَيْرِ تَحَوُّلٍ عَنْ سُنَّتِي وَاتَّبَعَ الْاَخْيَارَ مِنْ عِتْرَتِي مِنْ بَعْدِي وَجَانَبَ اَهْلَ
الْخُيَلَاءِ وَالتَّفَاخُرِ وَالرَّغْبَةِ فِي الدُّنْيَا الْمُبْتَدِعِينَ خِلَافَ سُنَّتِي الْعَامِلِينَ بِغَيْرِ سِيرَتِي طُوبٰى
لِمَنِ اكْتَسَبَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مَالًا مِنْ غَيْرِ مَعْصِيَةٍ وَعَادَ بِهِ عَلٰى اَهْلِ الْمَسْكَنَةِ طُوبٰى لِمَنْ حَسُنَ
مَعَ النَّاسِ خُلُقُهُ وَبَذَلَ لَهُمْ مَعُونَتَهُ وَعَدَلَ عَنْهُمْ شَرَّهُ طُوبٰى لِمَنْ اَنْفَقَ الْفَضْلَ وَبَذَلَ الْفَضْلَ وَاَمْسَكَ عَنِ الْفُضُولِ وَقَبِيحِ الْفِعْلِ
چیست مرا که نگران هستم دوستی دنیا چنان بر بیشتر مردمان چیره شده است که گوئی مرگ بر دیگران نوشته آمده یعنی
چنان فریفتهٔ جهان هستند و بخواسته و حطام آن دل برنهاده و بآن پیوسته اند که گوئی برات آزادی از مرگ
بدست دارند و اگر مرگی هست برای همسایگان است نه از بهر ایشان و گویا حقوقی که در این دنیا مقرر است بر دیگران
واجب است و گویا هرگز از حال و خبر مردگان و پیشین گذشتگان نشنیده اند و نه دیده اند و راه آن گذشتگان
راه مسافران دانسته اند که بزودی با ایشان باز می شوند یعنی آنان که در کار دنیا و محبت دنیا اینگونه انهماک
و انغمار دارند جماعت مردگان و پیشین جهان درنوشتگان را در حکم جماعتی مسافر دانند که بسفری برفته اند
و پس از اندک مدتی دیگر باره نزد ایشان باز می گردند با اینکه می بینند خانهای آنها گورهای ایشان است
میراث ایشان را میخورند و گمان می برند که بعد از ایشان تا پایان روز زنده میمانند هیهات هیهات
که ایشان از پیشینیان خود پند میگیرند و فراموش کرده اند آیات موعظت سمات کتاب الهی را
و خود را از شر هر پایان ناخوبی و انجام بد فرجامی ایمن شمرده اند و از بلیاتی که کوه گران را تاب تحملش نیست
حوادثی که دور زمان را طاقت مقاساتش نباشد بیمناک نباشند خوشا و خنکا بر آنکس که بیم خداوند
قادرش از خوف مردمان مقهور مشغول دارد و از این کلمه دو معنی مستفاد تواند شد یکی اینکه چون کسی
خدای را بقدرت و قهاریت و عظمت بشناسد تمام ماسوی در نظرش عاجز و مقهور شوند لاجرم قلب او از
ترس و بیم خدای و اعتنای بحضرت کبریا چنان آگنده شود که بهیچکس عنایت نجوید و از هیچ کس
جز خدای بیمناک نباشد دیگر اینکه چون کسی را خوف خدای در دل جای کرد و عمر خویش را بعبادت

واطاعت بسیار چنان بکار خدای مشغول و از امور دنیا و اهل دنیا منصرف شود که بهیچ وجه بکاری اقدام نکند
که بالضروره والمآل موجب ترسناکی از خلق روزگار شود خوشا و خنکا بر حال آنکس که نگریدن بعیب نفس خود وی
باز دارد او را از عیب جوئی برادران دینی و خوشا بحال آنکس که برای خداوند عزّوجلّ تواضع کند یعنی برای رضای خدا
با دیگران بتواضع باشد و از کبر کناری گیرد و در آنچه خدای از بهرش حلال گردانیده مایل گردد بدون اینکه از
سیرت من روی برتابد یعنی بدون اینکه ترک نماید آنچه را که پیغمبر صلّی الله علیه وآله بدان تمتّع می جست
از مباشرت زنان و استعمال طیب و براحت خفتن و جز آن ملکه در آنچه شبهه ناک و زواید محلّلاتی است که اشتغال
بآن اسباب انصراف از طاعات است زهادت ورزد و ممکن است لفظ سیرت را که در این کلام مبارک
وارد است تفسیر بسنت کنیم چه ما نمی توانیم احکام شریعت و آداب دین را بهمان ظواهر آیات قرآن اختصار نمائیم
و حلال و حرام را بهمان محرّمات و محلّلات قرآنی اکتفا جوئیم چه قرآن اگرچه دارای تمام مسائل و مراتب است لکن
بواطنی دارد که جز پیغمبر و راسخان فی العلم و سنّت سنیّه معتبر و مفسّر آن نتواند بود این است که میفرماید بدون
اینکه از سیرت من منصرف گردد چه سیرت آن حضرت برای امت سند است چنانکه بعضی از سنن است
که بمنزله فرایض و واجبات است و سنّت مؤکّد حکم واجب پیدا میکند از این است که علمای شیعه در باب
متعه و تحریم آن اینجمله سخنان و ایرادات دارند با جمله میفرماید خوشا بر کسیکه ترک نماید زینت و آرایش و نمایش
جهان در گذر را بدون اینکه از من بگردد یعنی آنچه را که مباح است بر خویشتن حرام میکرداند و سنن را متروک
و در دین بدعت گذارد چنانکه در میان اهل بدع از جماعت صوفیه شایع است خوشا و خنکا بر روزگار کسیکه
بعد از من متابعت کند اخیار و نیکویان عترت مرا و اجتناب نماید از آن مردم که بصفت خیلاء و تفاخر
و رغبت در دنیا دچار و بر خلاف سنّت من بدعت در دین گذارند و آنچه بیرون از سنّت من است بجای
آورند این کلام نیز مؤیّد عنوان سابق است و نیز باز میرساند که بعد از آن حضرت باید در تمام احکام و فرایض
و سنن و اوامر و نواهی متابعت اخیار عترت رسول را نمود لاغیر و این متابعت در این موقع معلوم است
که با این جهت اختصاص با مر خلافت و ولایت معلق است چنانکه مردمان هوشمند از این کلام مبارک و این امر
و نهی آنچه را باید استنباط نمایند خواهند فرمود میفرماید خوشا بآنکس که از مؤمنان اسباب اموالی بدون
معصیت بیابد و در غیر معصیت انفاق کند یعنی بر طریق قانون اسلام کسب اموال کند و باهل مسکنت و حاجت
بانه گرداند خوشا بر آنکس که با مردمان بنکوئی خلق رفتار نماید و ایشان را از بذل معونت خود شاد خوار گرداند
و شر خود را از ایشان بگرداند خوشا بحال آنکس که از مال خود آنچه بر افزون حوایج لازمه و مصارف وارده
اوست انفاق و بذل نماید و زبان خود را از فراوان گفتن باز دارد و دیگر در آن کتاب از زراره از حضرت
باقر علیه السلام مرویست که ثمامة بن اثال را اعوان و خیل پیغمبر صلّی الله علیه وآله اسیر ساختند و چنان بود
که آن حضرت میفرمود بار خدایا مرا بر ثمامه دست و نیرو بده چون پیغمبر او را بدید فرمود یکی از سه کار را

حکایت ثمامه

اختیار میدهم میکشم ترا یعنی یکی از سه کار کشتن تو است عرض کرد در این هنگام مردی عظیم را کشته باشی یا تو را
فدیه میخواهم عرض کرد مرا بس گران خواهی یافت فرمود یا اینکه بر تو منّت نهادم گفت من شهادت میدهم باینکه
خدائی جز خداوند عالمیان نیست و توئی محمد رسول خدای و سوگند با خدای من در همان جای که ترا دیدم بدانستم
تو رسول خدائی اما نخواستم باین شهادت زبان برگشایم با اینکه در بند و قید اندر باشم یعنی نخواستم این
شهادت را بر آن حمل کنند که از خوف قید و قتل بوده است در امالی صدوق علیه الرحمه از سلام مکّی از حضرت
ابی جعفر باقر علیه السلام مروی است که مردی بحضرت رسول خدای صلّی الله علیه وآله بیامد که او را شیبه
هذلی میخواندند پس عرض کرد یا رسول الله من پیری هستم که روزگارم بسیار بر سر جهیده و پشتم خمیده و از
آن نماز و روزه و حج و جهاد که بر آن معتاد بوده ام سست و ضعیف گردیده ام یا رسول الله مرا کلامی بیاموز
که خداوندم بدان سودمند فرماید و بر من سبک باشد رسول خدای فرمود این سخن را اعادت کن آن شیخ
سه دفعه اعادت کرد رسول خدای صلّی الله علیه وآله ما حَوْلَكَ شَجَرَةٌ وَلَا مَدَرَةٌ اِلَّا وَقَدْ بَكَتْ
مِنْ رَحْمَتِكَ فَاِذَا صَلَّيْتَ الصُّبْحَ فَقُلْ عَشْرَ مَرَّاتٍ سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ وَلَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ هیچ درختی و سنگی در پیرامون تو نماند مگر اینکه محض رحمت بر تو بگریست
چون نماز بامداد را بگذاشتی ده مرّه کلمات مسطوره را بر زبان بگذران همانا خداوند تعالی از برکت این
کلمات از رنج کوری و دیوانگی و خوره و فقر و زحمت پیری عافیت بخشد عرض کرد یا رسول الله این کار برای حاصل
و فایده اینجهانی است پس برای آن جهان چیست فرمود در عقب هر نماز بگو اَللّٰهُمَّ اهْدِنِي مِنْ عِنْدِكَ
وَاَفِضْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ وَانْشُرْ عَلَيَّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَاَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ بار خدایا هدایت
فرمای مرا از جانب خودت و افاضت کن بر من از رشحات فضل خودت و منتشر گردان بر من از مخزن رحمت
خودت و فرو فرست بر من از برکات خودت میفرماید فَقَبَضَ عَلَيْهِنَّ بِيَدِهِ ثُمَّ مَضَى فَقَالَ رَجُلٌ لِابْنِ عَبَّاسٍ
مَا اَشَدَّ مَا قَبَضَ عَلَيْهَا خَالُكَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَمَا اِنَّهُ اِنْ وَافَى بِهَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
لَمْ يَدَعْهَا مُتَعَمِّدًا [illegible] لَهُ ثَمَانِيَةُ اَبْوَابِ الْجَنَّةِ يَدْخُلُهَا مِنْ اَيِّهَا شَاءَ آن شیخ از کمال
حسن نیت و صدق نیت اینجمله را چنانکه دیگر چیزها را مقبوض نمود و بعد از آن برفت و مردی از حاضران با ابن عباس
بکنایت گفت چه استوار گرفت خال تو این کلمات را رسول خدای صلّی الله علیه وآله فرمود اگر با این جمله
و این کردار بروز قیامت اندر شود و متعمداً از دست نگذارد درهای هشت گانه بهشت بروی گشوده آید
تا از هر یک خود خواهد اندر شود و دیگر در امالی صدوق علیه الرضوان از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام
مروی است که رسول خدای صلّی الله علیه وآله خالد بن ولید را بطایفه که ایشان را بنی المصطلق میخواندند
و ایشان از بنی جذیمه بودند و از زمان جاهلیت در میان ایشان و خالد و بنی مخزوم کینی دیرین بود مأمور
فرمود چون خالد [illegible] ن جماعت پیوست و آن جماعت رسول خدای را اطاعت کرده و مکتوبی از آنحضرت گرفته بودند

حکایت پیغمبر با ثمامه

حکایت پیغمبر با شیبه هذلی

دعای عقب هر نماز

حکایت پیغمبر با خالد

۳۸۱ خالد نظر بآن خصومت و حقد جاهلیت پرداخت و منادی را فرمان کرد تا مردمان را نماز نخوانند و خود نماز بایستاد و ایشان را نماز بگذاشت و چون نوبت نماز فجر در رسید همچنان بفرمود تا مردمان را باداء صلوات ندا کردند
جملگی حاضر و با خالد نماز بپای بردند و چون از نماز فراغت یافت خالد بن ولید با سواران و سپاهیان فرمان داد تا بر این جماعت بر تختند و بسیاری قتل و غارت کردند آنگروه آن عهد نامه که از پیغمبر داشتند بدست آوردند
و بحضرت رسول خدای آورده از کردار خالد شکایت کردند رسول خدای روی بقبله آورد و عرض کرد
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَبْرَءُ اِلَیْکَ مِمّا صَنَعَ خالِدُ بْنُ الْوَلید بارخدایا از آنچه خالد بن ولید باین جماعت بپای برده است بحضرت تو بیزاری میجویم میفرماید از آن پس مقداری جامه و متاع بحضرت رسول خدای آوردند آنحضرت
با علی علیه السلام فرمود یا علی بسوی مردم بنی خزیمه از بنی المصطلق راه برگیر و از کردار خالد ترضیه خاطر ایشان را بجوی ثُمَّ رَفَعَ قَدَمَیْهِ فَقالَ یا عَلِیُّ اِجْعَلْ قَضاءَ اَهْلِ الْجاهِلِیَّةِ تَحْتَ قَدَمَیْکَ آنگاه
قدمهای مبارک بلند کرده فرمود ای علی قضاوت و حکومت مردم جاهلیت و قانون حکومتی ایشان را در زیر هر دو قدمت بگذار یعنی احکام و افعال ایشان را بجری مشمر پس علی علیه السلام بآن جماعت راه برگرفت و در میان آنها بر
وفق حکم خدای حکومت فرمود و چون بحضرت پیغمبر بازگشت فرمود یا علی خبر ده مرا چه ساختی عرض کرد ای رسول
خدای عَمَدْتُ فَاَعْطَیْتُ لِکُلِّ دَمٍ دِیَةً وَ لِکُلِّ جَنینٍ غُرَّةً وَ لِکُلِّ مالٍ مالاً وَفَضَلَتْ مَعی فَضْلَةٌ فَاَعْطَیْتُهُمْ لِمیلَغَةِ کِلابِهِمْ وَحَبَلَةِ رُعاتِهِمْ وَفَضَلَتْ مَعی فَضْلَةٌ فَاَعْطَیْتُهُمْ لِرَوْعَةِ نِسائِهِمْ وَ فَزَعِ صِبْیانِهِمْ وَ فَضَلَتْ مَعی فَضْلَةٌ فَاَعْطَیْتُهُمْ لِیَرْضَوْا عَنْکَ یا رَسُولَ اللهِ فَقالَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ یا عَلِیُّ اَعْطَیْتَهُمْ لِیَرْضَوْا عَنّی رَضِیَ اللهُ عَنْکَ یا عَلِیُّ اِنَّما اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ مِنْ مُوسیٰ اِلّا اَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعْدی
باین جماعت شدم و هر خونی را که بناحق بریخته بودند دیه و خون بها گذاشتم و در عوض هر جنینی که سقط شده و بجرح و تلف گردیده بود بنده بدادم و از هر کس مالی بغارت برده بودند بهمان مقدار عوض دادم آنگاه از آنچه
نزد من بر زیادت مانده بود در ازای ظرف و اوانی که برای آشامیدن سگهای قبیله و ریسمان بستن بار و پشته گیاه و هیزم و گاو و گوسفند و اشتران ایشانست عطا کردم و نیز از آن امتعه چیزی بر افزون بماند برای روعه و
ترسناکی زنان و فزع کودکان ایشان بدادم و همچنان از آن اشیاء چیزی باقی بماند با ایشان برای آن مصارف که خودشان میدانستند و برای آنچه نمیدانستند یعنی من خود میدانستم که در چه موقع ایشان را بکار خواهد بود بدادم و بعد از این جمله نیز آنچه بر جای بمانده بود با ایشان عطا کردم تا از تو خوشنود باشند رسول خدای
فرمود یا علی عطا فرمودی ایشان را تا از من خوشنود شوند خوشنود باد خدای از تو یا علی همانا تو با من بمنزله
هارونی از موسی راقم حروف گوید از این پیش از بیزاری رسول خدای صلی الله علیه و آله از کردار خالد بن ولید
حکایت بشرح انت منی بمنزلة هارون من موسی اشارت و در اینجا بآنجا کفایت رفت و دیگر در امالی صدوق

وفضلت معی فضلة فاعطیتهم لما یعلمون ولما لا یعلمون

از محمد بن قیس از حضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر علیهم السلام مروی است که روزی رسول خدای صلی الله علیه و آله اصحاب را نماز بامداد بگذاشت آنگاه با اصحاب بصحبت و گذارش حدیث جلوس فرمود تا آفتاب طلوع نمود
و از حاضران مردی از پی مردی همی بپای شد و برفت تا افزون از دو کس انصاری و ثقفی در حضرتش بجای نماند
رسول خدای صلی الله علیه و آله با ایشان فرمود همانا دانستم شما را حاجتی است که همی خواهید از آن پرسان شوید
اگر میخواهید من شما را بحاجت شما خبر گویم از آن پیش که شما پرسید و اگر خواهید شما خود از من پرسش گیرید عرض کردند
یا رسول الله تو خود بفرمای زیرا که چون تو خود بفرمائی دیده قلب و بینش ما بیشتر روشن گیرد و از شک و ریب دور تر
و پرده ارتیاب را بیشتر برگیرد و ایمان را ثابت تر گرداند یعنی چون اخبار از غیب بفرمائی شامل این فواید و دلایل
جمیله خواهد گشت رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود اَمّا اَنْتَ یا اَخَا الْاَنْصارِ فَاِنَّکَ مِنْ قَوْمٍ یُؤْثِرُونَ
عَلیٰ اَنْفُسِهِمْ وَ اَنْتَ قَرَوِیٌّ وَ هٰذَا الثَّقَفِیُّ بَدَوِیٌّ اَفَتُؤْثِرُهُ بِالْمَسْئَلَةِ ای برادر انصاری
اما تو از قوم و جماعتی هستی که دیگران را بر خویش برگزیده میدارند و تو قروی و از اهل قریه هستی و این مرد ثقفی
بدوی و بیابانی است آیا او را بمسئله یعنی باینکه پیش از تو پرسش کند بر خود میگزینی عرض کرد آری رسول خدای
فرمود اما تو ای برادر ثقیف برای آن بیامدی تا از وضوی خودت و نماز خودت و آنچه برای تو در ادای این دو
اجر و ثواب است پرسش کنی دانسته باش چون برای وضو دست بر زنی و بگوئی بسم الله گناهانی که دستهای تو
کرده فرو میریزد و چون روی خویشتن شستن گیری آن گناهانی که چشم تو در نظر کردن و دهان تو بتلفظ کسب کرده
میریزد و چون هر دو ذراع خود را غسل دهی گناهان از یمین و شمال تو فرو میریزد و چون سر و هر دو قدم
خود را مسح نمائی گناهان که بآن گام زن بوده فرو میریزد فَهٰذا لَکَ فی وُضُوئِکَ بهره و ثواب تو
از وضوی تو این است و چون برای نماز بپای شوی و توجه کنی و سوره ام الکتاب را و هر سوره که برایت
میسر گردد قرائت نمائی پس از آن برکوع اندر شوی و رکوع نماز را تمام گردانی و سجودش را تمام بگذاری
و تشهد و سلام گوئی غُفِرَ لَکَ کُلُّ ذَنْبٍ فیما بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الصَّلٰوةِ الَّتی قَدَّمْتَها اِلَی الصَّلٰوةِ
الْمُؤَخَّرَةِ فَهٰذا لَکَ فی صَلٰوتِکَ آمرزیده شود هر گناهی که در میان تو و میان نمازی که تقدیم کرده
از نماز دیگر که بجای گذاشت و این است ثواب تو در نماز و اما تو ای برادر انصاری برای آن بیامدی تا از حج
و عمره خود و آن ثوابی که از بهر تو در این حج و عمره است از من پرسی پس دانسته باش که چون تو براه حج روی
نمائی و از آن پس بر راحله خود سوار گردی و راحله تو رهسپار گردد لَمْ تَضَعْ راحِلَتُکَ خُفّاً وَ لَمْ تَرْفَعْ
خُفّاً اِلّا کَتَبَ اللهُ لَکَ حَسَنَةً وَ مَحیٰ عَنْکَ سَیِّئَةً شتر سواری تو قدمی نگذارد و برنگیرد مگر اینکه
خدای تعالی حسنه برای تو بنویسد و سیئه از تو محو کند و چون احرام بستی و بلبیک زبان برگشودی خدای تعالی
در هر تلبیه از بهر تو ده حسنه بنویسد و ده سیئه محو نماید و چون هفت دفعه خانه خدای را طواف دادی
این کردار از بهر تو در حضرت خدای عهدی و ذکری خواهد بود که پروردگارت شرم میگیرد که ترا عذاب فرماید بعد از آن

وچون در مقام دو رکعت نماز بسپردی خداوند بسبب آن دو رکعت نماز دو هزار رکعت مقبول از بهر تو برنگارد وچون در میان صفا ومروه هفت شوط بپای بردی از بهر تو پاداش اینکار در حضرت خدای عزوجل اجر و مزدی است مانند اجر آنکس که از بلاد خویش پیاده اقامت حج کند وثواب آنکس باشد که هفتاد بنده مومن را آزاد کرده باشد وچون در عرفات تا هنگام غروب آفتاب وقوف گیری اگر گناهان تو باندازه ریگهای عالج که نام موضعی پر ریگ است در بادیه و بقدر کف دریا باشد خداوندت بیامرزد وچون برمی جمار بپردازی خداوند ثبات بهر یکی ده حسنه از بهرت مینویسد وچون گوسفند یا شتر قربانی خود را ذبح یا نحر نمائی خداوند در هر قطره از خون آن حسنه بنویسد و برای روزگار آینده ات برنگارد وچون در خانه خدای برای زیارت هفت دفعه طواف دهی ودو رکعت نماز در مقام بسپاری ضَرَبَ مَلَكٌ كَرِيمٌ عَلَى كَتِفَيْكَ ثُمَّ قَالَ اَمَّا مَا مَضَى فَقَدْ غُفِرَ لَكَ فرشته کریم دست بر هر دو کتف تو بزند واز آن پس گوید اما گناهان گذشته تو آمرزیده شد فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ فِي مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ عِشْرِينَ وَمِائَةِ يَوْمٍ پس تازه گردان عمل را در میان خودت و میان یکصد وبیست روز که محض شرافت اقامت حج تو قلم از سیئات اعمال تو کشیده میدارند معلوم باد چنانکه در جلد بیست ویکم بحار الانوار از ائمه اطهار سلام الله علیهم در ذیل احادیث متعدده وارد است که شخصی عرض کرد از چه روی گناهان حاج را تا چهار ماه بر ایشان نمی نگارند فرمود برای اینکه خدایتعالی برای مشرکین تا مدت چهار ماه حرام را مباح ساخت و فرمود فَسِيحُوا فِي الْاَرْضِ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ یعنی چهار ماه بهر طور که خواهید در زمین سیر کنید واز آن پس اگر با طاعت نروید آماده قتال شوید پس خداوند تعالی که برای مشرکان این مدت را مهلت نهاد برای جماعت حاج که اشرف هستند اینمدت غرابت ندارد

بیان رساله حضرت باقر علیه السلام بسعد الخیر و نصیحت و موعظت بدو

در روضه کافی از یزید بن عبدالله بسند بحضرت باقر علیه السلام منتهی میشود که آن حضرت بسعد الخیر مکتوب فرمود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَمَّا بَعْدُ فَاِنِّي اُوصِيكَ بِتَقْوَى اللّٰهِ فَاِنَّ فِيهَا السَّلَامَةَ مِنَ التَّلَفِ وَالْغَنِيمَةَ فِي الْمُنْقَلَبِ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقِي عَنِ الْعَبْدِ مَا عَزَبَ عَنْهُ عَقْلُهُ وَيُجَلِّي بِالتَّقْوَى عَنْهُ عَمَاهُ وَجَهْلَهُ وَبِالتَّقْوَى نَجَا نُوحٌ وَمَنْ مَعَهُ فِي السَّفِينَةِ وَصَالِحٌ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الصَّاعِقَةِ وَبِالتَّقْوَى فَازَ الصَّابِرُونَ وَنَجَتْ تِلْكَ الْعُصَبُ مِنَ الْمَهَالِكِ وَلَهُمْ اِخْوَانٌ عَلَى تِلْكَ الطَّرِيقَةِ يَلْتَمِسُونَ تِلْكَ الْفَضِيلَةَ نَبَذُوا طُغْيَانَهُمْ مِنَ الْاِيرَادِ بِالشَّهَوَاتِ لِمَا بَلَغَهُمْ مِنَ الْمَثُلَاتِ حَمِدُوا رَبَّهُمْ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ وَهُوَ اَهْلُ الْحَمْدِ وَذَمُّوا اَنْفُسَهُمْ عَلَى مَا فَرَّطُوا وَهُمْ اَهْلُ الذَّمِّ وَ... اَنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْحَلِيمَ الْعَلِيمَ اِنَّمَا غَضَبُهُ عَلَى مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ رِضَاهُ وَاِنَّمَا يَمْنَعُ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ عَطَاهُ وَاِنَّمَا يُضِلُّ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ هُدَاهُ ثُمَّ اَمْكَنَ اَهْلَ السَّيِّئَاتِ مِنَ التَّوْبَةِ بِتَبْدِيلِ الْحَسَنَاتِ دَعَا عِبَادَهُ فِي الْكِتَابِ اِلَى ذٰلِكَ بِصَوْتٍ رَفِيعٍ لَمْ يَنْقَطِعْ وَلَمْ يَمْنَعْ

دُعَاءَ عِبَادِهِ فَلَعَنَ اللّٰهُ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَكَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ فَسَبَقَتْ قَبْلَ الْغَضَبِ فَتَمَّتْ صِدْقاً وَعَدْلاً فَلَيْسَ يَبْتَدِئُ الْعِبَادَ بِالْغَضَبِ قَبْلَ اَنْ يُغْضِبُوهُ وَذٰلِكَ مِنْ عِلْمِ الْيَقِينِ وَعِلْمِ التَّقْوَى

بنام خداوند بخشاینده مهربان همانا ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری از حضرت باری چه سلامت از تلف و هلاکت و غنیمت یافتن در آخرت در آن است واز نکات این کلام مبارک این است که چون در کسی تقوی و پرهیزکاری از یزدان تعالی باشد ناچار از افعال واقوال و اطوار و اخلاقی که موجب خسارت و ندامت و هلاکت و سوء عاقبت دنیا و آخرت است اجتناب و بآنچه متضمن فواید و غنیمت و سودمندی هر دو سرای است ارتکاب جوید و سلامت دین و دنیا هر دو در این است میفرماید مدد ورباش کو هر تقوی آنچه را که عقل بنده از آن محجوب است مکشوف فرماید و بصیقل تقوی زنگ جهالت از آئینه قلب زدوده و چشم بینش و دیده دانش گشوده گردد چنانکه نوح علیه السلام و آنانکه با آن حضرت ایمان داشتند به نیروی تقوی در کشتی نجات یافتند و حضرت صالح و صالحانیکه با وی بودند بقوت تقوی و جنه پرهیز از صاعقه رستند و تیر آسمانی برستند و بدستیاری پرهیزکاری صابران دین رستگار شدند واین جماعت برگزیده کانجم واشراف قبایل یعنی نوح و صالح و آنانکه با ایشان بودند از مهالک و مخاطر بیاسودند و مر ایشان را بر این طریقت وروش برادرانی هستند که خواستار این فضل و فضیلت میباشند وممکن است مراد از ایشان یعنی از برادران ارباب ایقان از اصحاب رسول خدای وامیر المومنین وفرزندان طاهرینش صلوات الله علیهم ومتابعان ایشان تا روز قیامت باشند وباره جرون طغیان را از ورود بمبادی شهوات بتازیانه تقوی بیرون تاختند چه بر کتاب الهی وآیات عذاب و عقاب وهلاک و دمار عاصیان و طاغیان واقف و مستحضر گشته و نتایج سیئه و مردم بزهکار را بازداشتند و پرهیزکاری گرفتند و خدایرا بر توفیق و اجتناب از کردار ناستوده ستایش کردند و خداوند ذات شایسته حمد وسپاس و آن مردم خویشتن را نکوهش کردند و خود مستحق مذمت میباشند زیرا که ایشان اگرچه در طاعت پروردگار خود مبالغت ورزیدند لکن چون آنگونه طاعت وعبادت که در خور پروردگار ایشان است بجای نیاوردند و نتوانند بجای آورند مقصر و مذموم باشند و دانسته باشند که غضب خداوند حلیم علیم بر کسی وارد میشود که رضای خدایرا نجوید واز کسی منع میفرماید که عطایش را مقبول ندارد و گمراه میشود کسیکه هدایت خدایرا پذیرا نگردد پس از آن بدکاران را توبت ممکن گردانید تا سیئات ایشان محو و بحسنات مبدل شود بندگان خود را در کتاب خود با صوتی رفیع در مواضع عدیده بتوبت دعوت کرد و دعای بندگان خود را منقطع و ممنوع نگردانید پس خدای لعن فرماید آنان را که کتمان ما انزل الله نمایند و خداوند بر خود رحمت را واجب گردانید پس سبقت گرفت رحمت خدای قبل از غضب یعنی سبقت گرفت رحمت الهی من حیث الصدور یا من حیث الوقوع قبل از صدور غضب و وصول یافت قبل از وصول غضب پس صدقاً و عدلاً تمام شد شایه

بر او این باشد که رحمت و وقوع آن در موقعش از روی صدق و عدل و راه صواب است چه جای زشت
که از رحمت خدای خطا روی نماید پس چنان نخواهد بود که خدای بندگان خود را بغضب درسپارد و از این بیش
که در پیکارشان مغضوب کرده و اینحال بواسطهٔ علم یقین و علم تقوی است وکل امة قد رفع الله عنهم
علم الکتاب حین نبذوه وولاهم عدوهم حین تولوه وکان من نبذهم الکتاب ان
اقاموا حروفه وحرفوا حدوده فهم یروونه ولا یرعونه والجهال یعجبهم حفظهم
للروایة والعلماء یحزنهم ترکهم للرعایة وکان من نبذهم الکتاب ان ولوه الذین لا
یعلمون فاوردوهم الهوی واصدروهم الی الردی وغیروا عری الدین ثم ورثوه فی السفه
والصبا فالامة یصدرون عن امر الناس بعد امر الله تبارک وتعالی وعلیه یردون فبئس
للظالمین بدلا ولایة الناس بعد ولایة الله وثواب الناس بعد ثواب الله ورضا الناس بعد
رضا الله فاصبحت الامة کذلک وفیهم المجتهدون فی العبادة علی تلک الضلالة معجبون
مفتونون فعبادتهم فتنة لهم ولمن اقتدی بهم فقد کان فی الرسل ذکری للعابدین و خدایتعالی از هر امتی
علم کتاب خود را برداشت گاهی که ایشان کتاب خدای را از دست بگذاشتند و دور افکندند و دشمن دین خود را
از روی جهل و ضلالت والی امر کتاب خدای و شریعت رسول رهنمای گردانیدند و چون چنان کردند بواجبهٔ
افعال خود دچار و بقهر و غلبه و سلطنت آن ولاة نابکار که بدست شقاوت خویشتن اختیار کردند گرفتار
و ابد الدهر براه غوایت رهسپار آمدند و از جمله از دست بگذاشتن ایشان کتاب یزدان را این بود که حروف
آنرا بپای داشتند و حدودش را تحریف کردند یعنی در صحت قرائت الفاظ و اقتصار بآداب صوریه علم خویش را
ظاهر ساختند و حدودش را دیگرگون نمودند و بهمان روایت قناعت کردند و بکار نبستند و ظاهرسازی نمودند
از این مردمان جاهل نادان از روایت ایشان و حفظ و درایت ایشان در عجب میشدند و فریفته میگردیدند
لکن آنکسان که عالم ربانی و حافظ الفاظ و معانی و ظواهر و بواطن بودند و مراعات حدود و احکام را
چنانکه میبایست مینمودند از کردار ایشان و عدم مراعات ایشان محزون میشدند و از آنگونه مردم
ریاکار بر کناری نشستند و از جمله دور افکندن و دست بگذاشتن ایشان فرقان یزدان را این بود که آنانکه
بحقایق و دقایق و احکام و آیات دانا نبودند باجرای احکام پرداختند و بیرون از علم صحیح والی آن امر شدند
و بهوای نفس خویش کار کردند و مطیع خیالات و اوهام نارسای خود شدند لاجرم بهلاک و دمار آخرتی
گرفتار گردیدند و این جماعت حلیهٔ دین و لباس بی اقتباس آئین را دیگرگون نمودند پس از آن ائمهٔ ایشان
که بتدبیر و حیل مختلفه و تدلیس و تلبیس گوناگون آراء مردم را از حق و راه حق بگردانیدند و بر مرکب سلطنت
و دولت غیر صحیح برنشستند و زمام اختیار بدست آوردند یکباره چنان مستولی شدند که خلافت یزدان را
با فرزندان سفیه و اخلاف نادان خود بوراثت بسپردند چنانکه همی گفتند این نه خلافت است بلکه سلطنت است

و چون گوی در دست با کودکان بچوگان ستم اندر است همانا ولایت مردمان بعد از ولایت یزدان برخورداری
از متاع و حطام جهان بعد از تحصیل مثوبات یزدانی و فیوضات آن جهانی و خواستن رضای مردمان
بعد از ادراک رضای الهی است یعنی ولایت یزدان و مثوبات خداوند منان و رضای ایزد سبحان بر جمله
مقدم است باید از نخست در تحصیل این بکوشند و از آن پس بقدر میسور و حد وسط بدریافت آن پردازند
و ولایت امیرالمؤمنین و اولاد طاهرینش علیهم السلام را که ولایة الله است بعد از رسول خدا بر آنچه خود برای
خود اختیار نمودند برگزینند پس امت بر اینحال بامداد کردند یعنی بر آن صورت گمراهی که از علمای گمراه
یافتند و در میان ایشان جماعتی بودند که در عبادت اجتهاد می ورزیدند لکن کوشش ایشان بر طریق ضلالت
بود و بظلم و فساد خویش شگفتی بودند و بآنچه شیطان از بهر ایشان جلوه میداد و افعال ایشان را در انظار
ایشان مطبوع میشمرد مفتون میشدند و آخرت خویش را برباد میدادند پس آن عبادت و کوششهایی
در پرستش که مینمودند چون نه از راه حق و طریق ثواب بود موجب فتنه و عقاب ایشان و پیروان ایشان گردید
همانا وجود فرستادگان یزدانی و افعال و احوال پیغمبران سبحانی برای عبادات و عبادت کاران
و پرستندگان خداوند دیان تذکره و آیتی روشن است ان النبی من الانبیاء کان یستکمل الطاعة
ثم عصی الله تبارک وتعالی فی الباب الواحد فخرج به من الجنة وینبذ به فی بطن
الحوت ثم لا ینجیه الا الاعتراف والتوبة فاعرف اشباه الاحبار والرهبان الذین ساروا
بکتمان الکتاب وتحریفه فما ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین ثم اعرف اشباههم
من هذه الامة الذین اقاموا حروف الکتاب وحرفوا حدوده فهم مع السادة
والکثرة فاذا تفرقت قادة الاهواء کانوا مع اکثرهم دنیا وذلک مبلغهم
من العلم لا یزالون کذلک فی طبع وطمع فلا یزال یسمع صوت ابلیس علی السنتهم
بباطل کثیر یصبر منهم العلماء علی الاذی والتعنیف ویعیبون علی العلماء بالتکلیف و
العلماء فی انفسهم خانة ان کتموا النصیحة ان راوا تائها ضالا لا یهدونه او میتا لا یحیونه فبئس
ما یصنعون لان الله اخذ علیهم المیثاق فی الکتاب ان یامروا بالمعروف وبما امروا به وان ینهوا
عما نهوا عنه وان یتعاونوا علی البر والتقوی ولا یتعاونوا علی الاثم والعدوان فالعلماء
من الجهال فی جهد وجهاد ان وعظت قالوا طغت وان علموا الحق الذی ترکوه قالوا
خالفت وان اعتزلوهم قالوا فارقت وان قالوا هاتوا برهانکم قالوا نافقت
پیغمبری از پیغمبران در مراتب طاعت و عبادت حضرت احدیت بحد کمال میرفت اما در یک باب و یک مقصد
خدا را بفرمان نرفت یعنی در امر ولایت ائمهٔ هدی سلام الله علیهم و امارت و حکومت مطلقهٔ ایشان تأمل ورزید
و در عالم ارواح و روز میثاق توقف جست لاجرم خدایتعالی او را در شکم ماهی محبوس ساخت تا توبت برفت

ومیثاق ولایت را استوار کردانید آنگاه از شکم ماهی بیرون شد و آدم ابو البشر علیه السلام بواسطهٔ این پیغمبر
یعنی یونس که بصلبش اندر بود از بهشت بیرون شد پس اشباه و امثال احبار و رهبان و تبعه و ترهه که او صاف
و اخلاق و آیات رسول خدای صلی الله علیه و آله و حلال و حرام را کتمان و دیگرگون ساختند نیک باید بدانند
و بشناسند که این کردار و اقوال ایشان که خود را در این سوداگری سودمند خوانند هیچ نفع نرساند و راه یافته
و راه نماینده نشدند پس از آن اشباه و امثال آن جماعت رهبان و احبار از این امت که حروف قرآن را
راست بداشتند اما حدودش را دیگرسان کردانیدند یعنی جماعت پیشینیان و امم متقدمه که مطالب کتب
منزله را که بر قرآن تقدم ظهور داشت بر ظهور پیغمبر و بعضی احکام شامل بود مکتوم داشتند و علمای این امت
ظاهر حروف را محفوظ لکن حدودش را تغییر و تحریف دادند و بوساوس شیطانی و هواجس نفسانی که معلم
و بزرگ ایشان بود اتصال جستند و چون آنان که سرهنگ لشکر نفس اماره و پیش آهنگ دنیای فریبنده
و راهنمای بیچاه راه غوایت بودند پراکنده شدند این جماعت با بزرگ خود و گمراه نماینده خویش بگذرانیدند
چه مطلوب ایشان از وی بیشتر حاصل شدی و مقاصد دنیویه نزد ایشان بیکتر بدست آمدی و این است
مبلغ و مقدار ایشان از علم همواره در حالت طمع و طبیعت بر این شیمت میروند و با شیطان اخوت میجویند
همواره آوای شیطان از کلمات و آهنگ ایشان شنیده و بیهوده و باطل بسیار از السنهٔ ایشان آشکار
و علمای ابرار از گفتار ایشان در زحمت و آزار هستند و این جماعت علمای خویش را بنکوهش و عیب بر شمارند
تا چرا این مردم را بطاعات و عبادات و عدول از باطل و دعوت بحق تکلیف مینمایند و علمای روزگار از اذیت
و خیانت ایشان رنجور هستند و در تکلیف خود قاصر میباشند چه اگر ترک نصیحت و موعظت فرمایند جمعی را
سرگشته و متحیر و بیراه می بینند که او را هدایت نکرده اند یا دل مردگان و رهط ضلالت و غوایت را می نگرند که با نوار مواعظ
زنده و از خواب غفلت بیدار نکرده اند و کاری ناخوب آورده اند چه خدای در کتاب خود بر ایشان پیمان
بر نهاده که بمعروف و آنچه مأمورند امر و از آنچه از آن باز داشته شده اند نهی فرمایند و بر نیکی و پرهیزکاری
معاونت کنند و بر گناه ورزی و عدوان همراهی نکنند لاجرم علمای عصر از افعال و اطوار جهال همواره
در مشقت و مجاهدت و سعی و اهتمام هستند اگر ایشان را بنصایح و مواعظ در سپارند در جواب ایشان گویند
طغیان کردید و اگر حقی را که آن جماعت متروک داشته اند با ایشان باز نمایند و بآن کردار پردازند گویند
خلاف نمودید و اگر از آن مردم جاهل بر کنار شوند گویند جدائی جستی و اگر با ایشان گویند بیا آنچه گوئید
و حدیث پیش آورید برهانی اقامت کنید میگویند بنفاق رفتی وَإِنْ اَطَاعُوهُمْ فَهَلَكَ جُهَّالٌ فِيمَا لَا
يَعْلَمُونَ اُمِّيُّونَ فِيمَا يَتْلُونَ يُصَدِّقُونَ بِالْكِتَابِ عِنْدَ التَّعْرِيفِ يُكَذِّبُونَ بِهِ عِنْدَ التَّحْرِيفِ
فَلَا يُنْكِرُونَ اُولٰئِكَ اَشْبَاهُ الْاَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ قَادَةٌ لِلْهَوٰى سَادَةٌ فِي التَّرَدِّي وَ
آخَرُونَ مِنْهُمْ جُلُوسٌ بَيْنَ الضَّلَالَةِ وَالْهُدٰى لَا يَعْرِفُونَ اَحَدَ الطَّائِفَتَيْنِ مِنَ الْاُخْرٰى

يَقُولُونَ مَا كَانَ النَّاسُ يَعْرِفُونَ هٰذَا وَلَا يَدْرُونَ مَا هُوَ وَصَدَقُوا تَرَكَهُمْ رَسُولُ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى الْبَيْضَاءِ لَيْلُهَا مِنْ نَهَارِهَا لَمْ يَظْهَرْ فِيهِمْ بِدْعَةٌ وَلَمْ
يُبَدَّلْ فِيهِمْ سُنَّةٌ لَا خِلَافَ عِنْدَهُمْ وَلَا اخْتِلَافَ فَلَمَّا غَشِيَ النَّاسَ ظُلْمَةُ خَطَايَاهُمْ
صَارُوا اِمَامَيْنِ دَاعٍ اِلَى اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى وَدَاعٍ اِلَى النَّارِ فَعِنْدَ ذٰلِكَ نَطَقَ
الشَّيْطَانُ فَعَلَا صَوْتُهُ عَلٰى لِسَانِ اَوْلِيَائِهِ وَكَثُرَ رَجِلُهُ وَخَيْلُهُ وَشَارَكَ فِي الْاَمْوَالِ
وَالْوَلَدِ مَنْ اَشْرَكَهُ فَعَمِلَ بِالْبِدْعَةِ وَتَرَكَ الْكِتَابَ وَالْيَوْمَ اَهْلَ السُّنَّةِ وَنَطَقَ اَوْلِيَاءُ
اللّٰهِ بِالْحُجَّةِ وَاَخَذُوا بِالْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ فَتَفَرَّقَ مِنْ ذٰلِكَ الْيَوْمِ اَهْلُ الْحَقِّ وَاَهْلُ الْبَاطِلِ
تَخَاذَلَ وَتَهَاوَنَ اَهْلُ الْهُدٰى وَتَعَاوَنَ اَهْلُ الضَّلَالَةِ حَتّٰى كَانَتِ الْجَمَاعَةُ مَعَ فُلَانٍ وَاَشْبَاهِهِ فَاعْرِفْ هٰذَا الصِّنْفَ
وَصِنْفٌ آخَرُ فَاَبْصِرْهُمْ رَأْيَ الْعَيْنِ نُجَبَاءَ وَالْزَمْهُمْ حَتّٰى تَرِدَ اَهْلَكَ فَاِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ وَاَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَلَا ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ
واکر سبیل و آراء نامستقیم ایشان اطاعت نماید این جماعت جهال که نه بر الفاظ کتاب و نه بر معانی آن علم و
آگاهی دارند بهلاکت ابدی و ضلالت سرمدی دچار شوند این گروه جاهل بتصدیق ظواهر الفاظ را می نمایند
لکن چون بشنوند که تغییری و تحریفی در آن است که باید از عالم آن بشنوند و متابعت نمایند تکذیب نمایند و انکار
آن تحریف را که مخرب مبانی احکام دین مبین است نخواهند مردم همانند احبار و رهبان که سرهنگ هوی
و پیش آهنگ ردی هستند یعنی مردمان را براه ضلالت و چاه هلاکت در اندازند و جماعتی دیگر هستند از این مردم
که مابین ضلالت و هدی جلوس کرده اند و این یک را از آن یک تمیز نگذارند پس نه از آن طبقه و نه از این طایفه
هستند و ایشان جماعت مستضعفین باشند یعنی این قسم سیم از آن دو میان نتوان شمرد بلکه در شمار مستضعفین هستند
چه بر اینحال عارف هستند اما ندانند چیست و بر تارک ملت بیضا که روشن و مبرهن و بیرون از بدعت و تبدیل
سنت و خلاف و اختلاف است تصدیق مینمایند و چون جهانیان را ظلمت خطایای خودشان فرو گرفت
جملهٔ مردمان بر دو قسم شدند یک قسم مطیع حق و راه حق و قسم دیگر مخالف و بر طریق باطل سالک شدند آن قسم
بحضرت خدای و رستگاری هر دو سرای دعوت کردند و آن قسم بطریق هلاک و بوار و دوزخ و نار خواندن گرفتند
پس در چنین حال شیطان را میدان غوایت بدست افتاد و صوت و صیت خود را بر السنهٔ دوستان خود
رفیع کردانید مردمان دنیا طلب در شمار خیل او و سپاه او اندر شدند و سوار و پیادهٔ او بسیار گشت و در مال و فرزند
ایشان شریک کردید هر کس شریک وی شد و از شر او بخدای پناهنده نشد کار ببدعت آورد و کتاب خدا و سنت
مصطفی را از دست بگذاشت و آنانکه اولیای یزدان بودند بحجت و برهان سخن کردند و بکتاب و حکمت چنگ
در زدند و از آن روز اهل حق و اهل باطل از هم جدا شدند و نصرت حق را متروک و معاون اهل ضلالت و بعضی اهل
هوا را مخذول و تنها گذاشتند چندانکه هر جماعتی با فلان و اشباه او پیوستند یعنی جماعتی با اهل حق و طریق ایزد
متعال و گروهی با اهل باطل و راه ضلال اتصال یافتند پس بمابیت این صنف را از صنف دیگر بشناسی

را دیده بینش اهل حق و دانش را دریابی و از ملازمت ایشان روی برنتابی تا گاهی که در سرای آخرت با انبیاء
عظام و ائمهٔ فخام و مؤمنین کرام ارتسام گیری چه مردم زیان کار آنان هستند که خویشتن و اهالی خود را در روزگار
قیامت دچار خسران ابدی که زیانی روشن و سرمدی است کردانند معلوم باد در روضهٔ کافی در روایت محمد بن
یحیی در این خبر کلماتی چند برافزون دارد و محتاج بنگارش نیست و نیز بعضی این خبر را بحضرت ابی جعفر ثانی
علیه السلام نسبت داده اند لکن ضعیف است چه راوی آن ادراک زمان آنحضرت ننموده است و این
سعد الخیر را حضرت باقر علیه السلام سعد الخیر مینامید و از فرزندان عبد العزیز بن مروان اموی است
روزی در حضرت باقر سلام الله علیه درآمد و ناله و گریه برآورد فرمود ای سعید چه چیزت بگریه درآورده است
عرض کرد چگونه گریستن نیاورم با اینکه از شجرهٔ ملعونه در قرآنم فرمود تو اموی باشی که از ما اهل بیت هستی آیا
قول خدا را نشنیده باشی که از ابراهیم حکایت میفرماید فمن تبعنی فانه منی و نیز در روضهٔ کافی مسنداً بحمزة بن
بزیع میرسد که حضرت ابی جعفر علیه السلام بسعد الخیر مرقوم فرمود بسم الله الرحمن الرحیم اما
بعد فقد جائنی کتابک تذکر فیه معرفة ما لا ینبغی ترکه وطاعة من رضی الله رضاه فقبلت
من ذلک لنفسک ما کانت نفسک مرتهنة لو ترکته تعجب ان رضا الله وطاعته ونصیحته
لا تقبل ولا توجد ولا تعرف الا فی عباد غرباء اخلاء من الناس قد اتخذهم الناس
سخریا لما یرمونهم به من المنکرات وکان یقال لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یکون ابغض
الی الناس من جیفة الحمار ولولا ان یصیبک من البلاء مثل الذی اصابنا فتجعل
فتنة الناس کعذاب الله واعیذک بالله وایانا من ذلک لقربت علی بعد منزلتک
واعلم رحمک الله انا لا تنال محبة الله الا ببغض کثیر من الناس ولا ولایته الا
بمعاداتهم وفوت ذلک قلیل یسیر لدرک ذلک من الله لقوم یعلمون یا اخی ان الله عز وجل
جعل فی کل من الرسل بقایا من اهل العلم یدعون الی الله فابصرهم رحمک الله فانهم
فی منزلة رفیعة وان اصابتهم فی الدنیا وضیعة انهم یحیون بکتاب الله الموتی
ویبصرون بنور الله من العمی کم من قتیل لابلیس قد احیوه وکم من تائه ضال قد هدوه
یبذلون دمائهم دون هلکة العباد ما احسن اثرهم علی العباد واقبح آثار العباد علیهم
بنام خداوند بخشاینده مهربان مکتوب تو بمن رسید خواستار شده بودی که بر آنچه ترکش شایسته نیست
و اطاعت نمودن بآنکس که یزدان تعالی رضای او را راضی است معرفت یابی تا بآنچه اگر متروک داری
نفس تو مرهون بآن خواهد بود پذیرفتار گردی و اگر ترک کنی جای شگفتی است زیرا که رضای خدای و طاعت و نصیحت
خدای پذیرفته و موجود و شناخته نشود مگر در آن بندگان خدای که همواره در میان مردم غریب و از اطوار
و اعمال ناشایستهٔ مخلوق بی بهره و نصیب و از اینگونه مردم برکنار هستند و مردمان نادان عاصی طاغی

من ضل الی الهدی ویصبرون معهم علی الاذی یجیبون داعی الله ویدعون الی الله

این بندگان خاص یزدان را ببعضی اوصاف که منکر میشمارند و چون موافق طبع ناستودهٔ خودشان است
ناپسند میخوانند منسوب میدارند و ایشان را استهزا میکنند و حال اینکه بزرگان دین و پیشوایان آیین
از روز نخستین فرموده اند مؤمن را مؤمن نتوان شمرد مگر اینکه مردمان فاجر نادان او را از خر مرده مبغوض تر
شمارند یعنی چون نور و ظلمت با هم مباینت دارند و ابرار با فجار مؤالفت نجویند مردمان فاجر ناچار با مؤمنان
ابرار همین مخالفت و مباغضت را دارند پس شناسائی مرد مؤمن همان است که مردم جاهل باغی طاغی
با ایشان دشمن باشند و ایشان را مبغوض شمارند و اگر نه چنان بودی که ترا برسد بلا و آزار مردمان و تحقیر
و استهزای ایشان چنانکه بما میرسد و تو عذاب و آزار خلق را چون عذاب خدای بشماری و عذاب خدای را
اختیار نمائی و بواسطهٔ احتراز از زبان مخلوق از خدای روی برتابی یعنی باید بر آزار و زبان مخلوق صبر کرد و عذاب
ایشان را بنسبت بعذاب الهی در شمار چیزی نیاورد و بعلت احتراز از زبان ایشان که در این دو روزهٔ روزگار
برگذر در نظر میآورد از عذاب مخلد و عقاب مؤبد غفلت نجوید بلکه باشد با صبر و شکیبائی فرماید آنگاه میفرماید
پناه میبرم ترا و خودمان را از این خیال و این کردار چه اگر چنان کنی و خدای را بر خلق اختیار نمائی یا اینکه از پیشگاه
قرب و عنایت و عظمت و کبریا دوری نزدیک میشوی و دانسته باش که خدایت رحمت می نماید که با محبت حضرت
احدیت نایل نمی شوم مگر بدشمنی و بغض بیشتر مردمان و بولایت خدای برخوردار نمیگردیم مگر بمعادات ایشان یعنی
چون بیشتر مردمان مخالف دین یزدان و دشمن فرستادگان و اولیای خداوند منان هستند لاجرم دوستی
و موالات و ولایت حق جز ببغض و عداوت و مخالفت ایشان و صبوری بر آزار و اذیت ایشان حاصل نمی شود
و آنچه بسبب معادات این مردم از دست بیرون شود و آن منفعتی که بواسطهٔ مخالفت این گروه از کف خارج گردد
نظر بآن منافع کثیرهٔ باقیهٔ اخرویه بسیار اندک است ای برادر بدرستیکه خداوند عز و جل در زمان هر پیغمبری و طبقه هر فرستاده
بقایائی از اهل علم مقرر میدارد یعنی برای هر پیغمبری خلیفه و وصی که حافظ شرع و علم اوست بر جای میگذارد که مردم
گمراه را بشاهراه هدایت الله دلالت کنند و بنصایح و مواعظ و دلالت ایشان بصیرت یابند و بر آزار کافران و فاجران و مخالفان
صبوری نمایند داعی خدای را اجابت و جهانیان را بحضرت احدیت دعوت نمایند پس دیده بینش برگشای و ایشان را
بمنظر دانش بشناس چه این مردم دارای مقامی رفیع و منزلی منیع هستند و اگر در دار دنیا در ظاهر امر در انظار جهال ایشان را
پستی در نظر آید همانا ایشان بکتاب خدای و دعوات باحکام الهی و هدایت و دلالت باوامر و نواهی زنده کنند مردگان
وادی جهالت را و روشن کردانند بنور ایزدی دیدگان قلب تار را چه بسیار کسانی باشند که شیطان بوساوس خود
ایشان را دچار بچار هلاکت داشته و این مردم بزرگوار براه علم و هدایت زنده کرده اند و چه بسیار سرگشتگان در
افتادگان در بیابان غوایت و ضلالت باشند که ایشان آنان را در سبیل سعادت و رشادت اندر آورند چون بندگان خدای را
مشرف بر هلاک ببینند خون خود را برای حفظ ایشان مبذول و خویشتن را مقتول و آن جماعت را از مهلکه رها دارند
تا چه نیکوست آثار و نشان ایشان بر بندگان و قبیح و زشت است آثار عباد به ایشان یعنی در عوض احسان های آن

ودلالت ونصایح ایشان بمخالفت وظلم و عدوان میروند

بیان پاره نصایح شافیه حضرت باقر علیه السلام با جابر بن یزید جعفی علیه الرحمه

درکتاب تحف العقول مسطورات که حضرت ابی جعفر امام محمد باقر صلوات الله وسلامه علیه با جابر بن یزید جعفی فرمود اِغْتَنِمْ مِنْ اَهْلِ زَمانِكَ خَمْسًا اِنْ حَضَرْتَ لَمْ تُعْرَفْ وَاِنْ غِبْتَ لَمْ تُفْتَقَدْ وَاِنْ شَهِدْتَ لَمْ تُشاوَرُوا وَاِنْ قُلْتَ لَمْ يُقْبَلْ قَوْلُكَ وَاِنْ خَطَبْتَ لَمْ تُزَوَّجْ ای جابر از اهل روزگارت پنج چیز را بغنیمت شمار نخست اینکه اگر در محافل ومحاضر ایشان حاضر شوی ترا نشناسند واگر از ایشان غایب شوی تفقد تو ننمایند واگر سخنی گوئی سخنت را پذیرفتار نشوند واگر از ایشان زوجه خواستار شوی با تو تزویج ننمایند کنایت از اینکه چون اقوال واطوار وافعال واخلاق ایشان بجمله غیر مستحسن ومخالف امر حق وقانون دین وگفتار وکردار واخلاق مؤمنین وباوصاف ایشان مباین است شرف تو وسعادت تو در این است که ترا نشناسند وپژوهش حال تو را نکنند واز تو مشورت نخندند چه اگر بکنند بر خلاف آن میروند وآنچه گوئی مطبوع نشمارند واز مخالطت ومزاوجت با ایشان جز زیان دین وآخرت نیابی پس نیکوچنان است که یکباره ترا نشناسند وتو ایشان را نشناسی وَاُوصيكَ بِخَمْسٍ اِنْ ظُلِمْتَ فَلا تَظْلِمْ وَاِنْ خانُوكَ فَلا تَخُنْ وَاِنْ كُذِّبْتَ فَلا تَغْضَبْ وَاِنْ مُدِحْتَ فَلا تَفْرَحْ وَاِنْ ذُمِمْتَ فَلا تَجْزَعْ وترا به پنج کار وصیت میکنم اگر با تو ستم کردند تو ستم مکن واگر با تو خیانت ورزیدند خیانت مورز واگر ترا تکذیب نمایند خشمناک مباش واگر ترا ستایش رانند خرم مگرد واگر ترا مذمت نمایند جزعناک مباش واز لطایف وحکمتهای این کلام حکمت نظام این است که چون امور خویش را بخداوند تفویض نمائی وبرکردار وگفتار ورفتار اهل روزگار باز خدایت کفایت فرماید وبر حسنات تو بیفزاید وجزای ایشان را از تو بهتر بازدهد ونیز تو بصفت ستم راندن وخیانت ورزیدن متصف نشوی واگر مردم نابکار روزگار ترا تکذیب نمایند آن تکذیب بعین تصدیق واگر تصدیق کنند آن تصدیق عین تکذیب واگر مدح کنند عین ذم واگر ذم نمایند عین مدح است پس بر مدح ایشان شادان وبر ذم ایشان نالان نشاید بود چنانکه میفرماید فَاِنْ عَرَفْتَ مِنْ نَفْسِكَ ما قيلَ فيكَ فَسُقُوطُكَ مِنْ عَيْنِ اللهِ جَلَّ وَعَزَّ عِنْدَ غَضَبِكَ مِنَ الْحَقِّ اَعْظَمُ عَلَيْكَ مُصيبَةً مِمّا خِفْتَ مِنْ سُقُوطِكَ مِنْ اَعْيُنِ النّاسِ وَاِنْ كُنْتَ عَلى خِلافِ ما قيلَ فيكَ فَثَوابٌ اكْتَسَبْتَهُ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَتْعَبَ بَدَنُكَ وَاعْلَمْ اَنَّكَ لا تَكُونُ لَنا وَلِيًّا حَتّى لَوِ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ اَهْلُ مِصْرِكَ وَقالُوا اِنَّكَ رَجُلُ سُوءٍ لَمْ يَحْزُنْكَ ذلِكَ وَلَوْ قالُوا اِنَّكَ رَجُلٌ صالِحٌ لَمْ يَسُرَّكَ ذلِكَ وَلكِنِ اعْرِضْ نَفْسَكَ عَلى كِتابِ اللهِ فَاِنْ كُنْتَ سالِكًا سَبيلَهُ زاهِدًا في تَزْهيدِهِ راغِبًا

واگر نزد ایشان حاضر شوی و باشی با تو در مقام مشورت بر نیایند

في تَرْغيبِهِ خائِفًا مِنْ تَخْويفِهِ فَاثْبُتْ وَاَبْشِرْ فَاِنَّهُ لا يَضُرُّكَ ما قيلَ فيكَ وَاِنْ كُنْتَ مُبايِنًا لِلْقُرْآنِ فَماذَا الَّذي يَغُرُّكَ مِنْ نَفْسِكَ اِنَّ الْمُؤْمِنَ مَعْنِيٌّ بِمُجاهَدَةِ نَفْسِهِ لِيَغْلِبَها عَلى هَواها فَمَرَّةً يُقيمُ اَوَدَها وَيُخالِفُ هَواها في مَحَبَّةِ اللهِ وَمَرَّةً تَصْرَعُهُ نَفْسُهُ فَيَتَّبِعُ هَواها فَيَنْعَشُهُ اللهُ فَيَنْتَعِشُ وَيُقيلُ اللهُ عَثْرَتَهُ فَيَتَذَكَّرُ وَيَفْزَعُ اِلَى التَّوْبَةِ وَالْمَخافَةِ فَيَزْدادُ بَصيرَةً وَمَعْرِفَةً لِما زيدَ فيهِ مِنَ الْخَوْفِ وَذلِكَ بِاَنَّ اللهَ يَقُولُ اِنَّ الَّذينَ اتَّقَوْا اِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَاِذا هُمْ مُبْصِرُونَ پس اگر آنچه در حق تو گویند خویشتن بشناسی پس سقوط تو از نظر رحمت وعنایت خداوند جل وعز گاهی که از گفتار ایشان خشمناک باشی مصیبتش از بهر تو بزرگتر از آن بیمناکی تست که در سقوط خودت از چشم مردمان پدید آید واگر بر خلاف آن بینی که در حق تو گویند یعنی آن ذمایم که درباره تو مذکور میدارند خلاف آن را در حق خود یابی پس به ثوابی باز رسیده بدون اینکه تعبی در تن ببینی یعنی از مذمت ایشان مثاب شوی وترا زحمتی نرسیده باشد وتعبی وکلفتی را متحمل نشده باشی و تو دانسته باش که ولی و دوست ما نباشی مگر وقتیکه اگر تمام اهل شهر تو فراهم شوند ومتفق القول گویند تو مردی بد هستی غمناک نگردی واگر بجمله گویند تو مردی نیکو هستی مسرور نشوی لکن نفس خود را بر کتاب خدای عرض بده پس اگر براه خدائی سالکی ودر آنچه خدایت زاهد خواسته زاهد ودر آنچه راغب خوانده راغب واز آنچه خائف گردانیده خائف باشی پس ثابت وبا بشارت باش یعنی چون نگران شدی که مطیع اوامر ونواهی واحکام الهی هستی هرچه دیگران در حق تو گویند از آنت زیانی نیست واگر بینی که مخالف احکام قرآنی پس بچه جرئت از نفس خودت مغرور میگردانند مردمان مؤمن در مجاهدت با نفس اماره یکدفعه کمر بهیای آزار است کرده اند ودر محبت خدای با هوای آن مخالفت نماید وگاهی نفس سرکش امارت اش او را بر زمین افکند اما خدا تعالی او را از حال غفلت برگیرد ولغزش او را بپذیرد وبحالت تذکر اندر آید وتوبت وانابت پناهنده وبخوف وبیم یزدانی فزع برد واین خوف وفزع موجب مزید بصیرت ومعرفت وی گردد واین بسبب این است که خدا تعالی میفرماید آنانکه از شرک ومعاصی پرهیز کرده اند واز خدای بترسیده اند چون وسوسه ومکری از شیطان بایشان برسد یاد کنند خدای را واز عقاب او اندیشه نمایند پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را یعنی از برکت یاد خدا وترسیدن از وعید خدا از وسوسه شیطان ودمدمه نفس بفرجام آسوده مانند يا جابِرُ اسْتَكْثِرْ لِنَفْسِكَ مِنَ اللهِ قَليلَ الرِّزْقِ تَخَلُّصًا اِلَى الشُّكْرِ وَاسْتَقْلِلْ مِنْ نَفْسِكَ كَثيرَ الطّاعَةِ لِلّهِ اِزْراءً عَلَى النَّفْسِ وَتَعَرُّضًا لِلْعَفْوِ وَادْفَعْ عَنْ نَفْسِكَ حاضِرَ الشَّرِّ بِحاضِرِ الْعِلْمِ وَاسْتَعْمِلْ حاضِرَ الْعِلْمِ بِخالِصِ الْعَمَلِ وَتَحَرَّزْ في خالِصِ الْعَمَلِ مِنْ عَظيمِ الْغَفْلَةِ بِشِدَّةِ التَّيَقُّظِ وَاسْتَجْلِبْ شِدَّةَ التَّيَقُّظِ بِصِدْقِ الْخَوْفِ وَاحْذَرْ خَفِيَّ التَّزَيُّنِ بِحاضِرِ الْحَيوةِ وَتَوَقَّ مُجازَفَةَ الْهَوى بِدَلالَةِ الْعَقْلِ وَقِفْ عِنْدَ غَلَبَةِ الْهَوى بِاسْتِرْشادِ الْعِلْمِ وَاسْتَبْقِ خالِصَ الْاَعْمالِ لِيَوْمِ الْجَزاءِ وَانْزِلْ ساحَةَ الْقَناعَةِ بِاتِّقاءِ الْحِرْصِ وَادْفَعْ عَظيمَ الْحِرْصِ

 بایثار القناعة واستجلب حلاوة الزهادة بقصر الامل واقطع اسباب الطمع ببرد الیاس
وسد سبیل العجب بمعرفة النفس وتخلص الی راحة النفس بصحة التفویض واطلب
راحة البدن باجمام القلب وتخلص الی اجمام القلب بقلة الخطاء وتعرض لرقة القلب
بکثرة الذکر فی الخلوات واستجلب نور القلب بدوام الحزن وتحرز من ابلیس بالخوف الصادق
وایاک والرجاء الکاذب فانه یوقعک فی الخوف الصادق وتزین لله عز وجل بالصدق فی
الاعمال وتحبب الیه بتعجیل الانتقال وایاک والتسویف فانه بحر یغرق فیه الهلکی وایاک والغفلة
ففیها تکون قساوة القلب وایاک والتوانی فیما لا عذر لک فیه فالیه یلجأ النادمون
ای جابر رزق اندک را که از خدای بدان مرزوق هستی بسیار شمار تا بپاس آن نایل توانی شد یعنی شکر
رزق قلیل را نیز باسانی نتوان از عهده برآمد تا چه رسد بوفور نعمات الهیه و هرچند بسیار بطاعت کوشی همچنان او
خویشتن اندک شمار تا موجب نکوهش بر نفس و متعرض به عفو یزدان باشد و به نیروی علم حاضر شر حاضر را از خویشتن
بگردان یعنی چون میدانی که بعضی ارتکابات و افعال و اقوال موجب حصول شر وارد است بعلم خویش کار کن
و خویشتن را از آن گزند باز رهان و بعمل خالص کار نیکو میاور و در حصن عمل خالص از غفلت عظیم بشدت تیقظ و بیداری
از غفلت پناه جوی و شدت تیقظ را بدستیاری صدق خوف جلب نمای و از وساوس شیطانی و تسویلات
و تزیینات او که موجب فریب و غرور است در ایام زندگانی پرهیزدار و از گزاف و بیهودگی هوای نفس بدلالت
و راهنمائی عقل خویشتن داری کن و چون هوای نفس نا پروا چیره و راه صلاح را تیره خواهد بدستیاری استرشاد علم
توقف کن و بدنبال هوای نفس اماره پوییدن مجوی و عمل خالص را برای روز جزا باقی و ذخیره ساز و حرص و آز را
نابود ساز تا بدولت قناعت برخوردار شوی و به نیروی ایثار قناعت بلای حرص بزرگ را از خود بگردان و شیرینی
زهادت را بکوتاه ساختن رشته آرزومندی جلب نمای و اسباب طمع را بدشنه یاس و سوهان نومیدی مقطوع
دار و راه عجب و خویشتن ستودن را با سد سدید نفس شناسی مسدود دار یعنی چون خویشتن را شناختی براه خودستائی
و عجب نمیروی و به نیروی تفویض بخدای راحت نفس را بجوی و آسایش تن را در آسودن قلب بطلب و آسایش
قلب را از قلت خطا بخواه و رقت قلب را از کثرت ذکر و یاد خدای در خلوات خواستار شو و فروغ قلب را بدوام
اندوه بدست کن و از گزند شیطان بخوف صادق یزدان خویشتن را برهان و پرهیز گیر از جاری کاذب چه این
کردارت بخوف صادق در افکند و در این کلام مبارک حکمتها و لطافتها بر آنکه دانش لطیف دارد نمودار است
و خویشتن را در پیشگاه حضرت مهیمن بحلیه صدق و زینت راستی در کردار مزین و بتعجیل در انتقال یعنی شتابندگی
در انتقال از معاصی و خطایا بحضرت واهب العطایا دوستی جوی باش و بپرهیز که در امر طاعت و عبادت
و تحصیل زاد و توشه و تعمیر سرای آخرت و تقویم رضای حضرت احدیت کار بتسویف و مسامحت افکنی چه این کار
دکردار و سهل انگاری دریائی پر شرربار است که هالکان وادی غفلت و جهالت را بغرق اندر افکنده و قدم

 ازرق را فرق کند استهلاک است و به پرهیز از آنکه در آنچه بآن مأموری و در ترک آن نه معذوری وانی و درنگ سستی
ورز و بانابت و عرض ندامت بوی که بحضرت کبریایش پناه میبرند آنکه برکردار خویش پشیمانی گرفته اند
واسترجع سالف الذنوب بشدة الندم وکثرة الاستغفار وتعرض للرحمة وعفو الله
وحسن المراجعة بخالص الدعاء والمناجاة فی الظلم وتخلص الی عظیم الشکر باستکثار قلیل الرزق
واستقلال کثیر الطاعة واستجلب زیادة النعم بعظیم الشکر بخوف زوال النعم واطلب بقاء
العز باماتة الطمع وادفع ذل الطمع بعز الیاس واستجلب عز الیاس ببعد الهمة وتزود
من الدنیا بقصر الامل وبادر بانتهاز البغیة عند امکان الفرصة ولا امکان
کالایام الخالیة مع صحة الابدان وایاک والثقة بغیر المأمون فان للشر
ضراوة کضراوة الغذاء واعلم انه لا علم کطلب السلامة ولا سلامة کسلامة القلب
ولا عقل کمخالفة الهوی ولا خوف کخوف حاجز ولا رجاء کرجاء معین ولا فقر کفقر القلب ولا
غنی کغنی النفس ولا قوة کغلبة الهوی ولا نور کنور الیقین ولا یقین کاستصغارک الدنیا ولا معرفة
کمعرفتک بنفسک ولا نعمة کالعافیة ولا عافیة کمساعدة التوفیق ولا شرف کبعد الهمة ولا
زهد کقصر الامل ولا حرص کالمنافسة فی الدرجات ولا عدل کالانصاف ولا تعدی کالجور ولا
جور کموافقة الهوی ولا طاعة کاداء الفرائض ولا خوف کالحزن ولا مصیبة کعدم العقل ولا
عدم عقل کقلة الیقین ولا قلة یقین کفقد الخوف ولا فقد خوف کقلة الحزن علی فقد الخوف
ولا مصیبة کاستهانتک بالذنب ورضاک بالحالة التی انت علیها ولا فضیلة کالجهاد
ولا جهاد کمجاهدة الهوی ولا قوة کرد الغضب ولا معصیة کحب البقاء ولا ذل کذل الطمع
وایاک والتفریط عند امکان الفرصة فانه میدان یجری لاهله بالخسران
گناهان برگذشته را بشدت پشیمانی و کثرت استغفار و باز کسب یزدان واداد کنها و نکوئی بازگشت
بخدای را به نمای خالص و مناجات با حضرت پروردگار در دلهای شبهای تار متعرض برحمت و عفو خدای باش
و به بسیار شمردن روزی قلیل و اندک شمردن طاعت بسیار بشکر عظیم و سپاس بزرگ تخلص و توسل بورز و استجلاب
فزونی نعمت و بیم زوال نعم از شکرگذاری بسیار چاره کن و بقای عز را میراندن طمع طلب فرمای و ذلت طمع را
بعزت نومیدی دفع نمای و عز نومید را به بعد همت بدست آور یعنی چون همت خویش را عالی گردانی و حاجت
خویش را جز به پیشگاه خالق نخواهی ... مبادرت بغنی و ایشان را سزاوار قضای
حاجت ندانی و از ایشان نومید گردی و چون با نومیدی عزیز میگردی و توشه خود را از این دنیا بکوتاه
ساختن رشته آرزوی برگیر از برکات و لطایف این کلام مبارک آنچه است که چون سلسله آمال آدمی را
کوتاه داشتی و لی از حرص و آز و آرزو دوری ... از روی بپرداختی چاره دلبستگی تو با این ... گذران اندک شود

واوقات عزیز را در تحصیل فلس و بشیز این سرای ناچیز مصروف و مرتکب آرمان را در انجام مقاصد این ویرانه زشت فرجام چندان بمهیز نفرمای لاجرم فرصت آن یابی که تهیه زاد و توشه سرای جاوید برداری و مبادرت جوئی که در حال امکان فرصت انتهاز مطلوب و بغیت و مقصود و حاجت را از دست مگذاری و هیچ امکانی از آن ایام برگذشته و جوانی با صحت بدن بهتر تواند بود و پرهیز از آنکه حرص با آنکس که این باشد دوثق گیری زیرا که برای شر ضراوتی و جستن و دوندگی میباشد مانند دوندگی سگ از پی صید و آکل از پی ماکول و دانسته باش که هیچ علمی بجلالت طلب سلامت و هیچ سلامتی مانند سلامت عقل و هیچ عقل مانند مخالفت با هوای نفس اماره و هیچ خوفی مانند خوفی که حاجز و حائل میان تو و معاصی گردد و هیچ غنی و توانگری چون توانگری نفس یعنی تکمیل و تصفیه و تقدس و تمول بدولت علم و قناعت و معرفت و هیچ قوت و نیرومندی مانند غلبه و پیروزی بر هوای نفس که جهاد اکبر است و هیچ نوری و فروزی چون نور یقین که تمام سعادتها و رشادتهای هر دو سرای را متضمن است و هیچ یقینی و علامت ایقانی مانند کوچک شمردن دنیای دون را و هیچ معرفتی مانند معرفت و شناسائی تو نفس خود را که چون شناختی گوهر سعادت و نجات و فیروزی و ابدیت را دریافتی و هیچ نعمتی چون عافیت و هیچ عافیتی مانند مساعدت توفیق و هیچ شرفی چون همت عالی و هیچ زهدی چون کوتاهی رشته آمال و هیچ حرصی چون میل نمودن بدرجات دنیویه نیست و این کلمه را میتوان بر دو معنی آورد یکی اینکه هیچ حرصی بدتر از حرص بدرجات اینجهانی نیست یا اینکه هیچ حرصی مطبوع تر از حرص بمدارج اخرویه نباشد و هیچ عدلی چون انصاف ورزیدن و هیچ تعدی و از حد گذشتنی چون ستم راندن و هیچ جوری چون با هوای نفس بموافقت رفتن و هیچ طاعتی چون فرایض را بجای آوردن و هیچ خوفی چون برکردار نابهنجار خویشتن خائف گردیدن و هیچ مصیبتی چون عدم عقل و بودن خرد که خسران دنیا و آخرت و تهی دستی هر دو سرای را شامل است و هیچ نابخردی چون قلت یقین نیست یعنی در آنچه انبیا و اولیا و اوصیا خبر داده اند و کتب سماویه بر آن حاکی و بدلایل خارجیه و امارات عقلیه خردمندان محل شک و تردید نیست و البته باید بر آنجمله یقین اندر بود پس هر کس در این جمله یا در وجود صانع قلیل الیقین باشد برون تر ضعف عقل و خردمندی دچار است چنانکه هر کس در آفتاب تابنده یقین نکند یا منکر آید بر ضعف یا عدم بینائی او دلیل است و هیچ قلت یقینی چون نداشتن خوف نیست زیرا که چون بر مجازات و مکافات و حساب و عقاب روز جزا یقین کامل حاصل شود خائف باید بود ای عجب که اگر کسی را از محتسب بلد یا کدخدای دیهی اندیشه گزندی رود شب تا بصبح از نهایت بیم در بستر راحت نغنود اما با هزاران معصیت و جریرت از محتسب آسمان و زمین با آن قدرت و قهاریت کامله ساعتی بیمناک نگذارند و این حال از عدم یقین است بهره خویشتن از عمر فراموش مکن و بگذارت بحساب است نگهدار حسب و هیچ مصیبتی مانند خوار شمردن گناهان خود و خوشنودی تو بر آن حالت معصیت نیست و هیچ فضیلتی مانند جهاد

امید داری چون امید که معین طاعت ... مانند
هیچ فقری چون ناهی دستی

و هیچ جهادی چون مجاهدت با هوای نفس نیست که جهاد اکبر است و هیچ نیرومندی چون برتافتن خشم و غضب و هیچ معصیتی چون دوست داشتن بقای درین سرای نکوهیده فرجام که موجب ازدیاد میل و شوق بحطام آن و ظهور معاصی و دوری از محبوب حقیقی و مثوبات آن سرای آیت و هیچ ذلتی چون ذلت طمع داشتن که خسارت هر دو سرای را متضمن است نباشد چه اول ذلت طمع داشتن از خلق جهان بی بهره ماندن از ایشان و گرد خواری بر دیده انباشتن و بخشم مایوس ماندن در مرتع امید کاشتن و از درگاه واهب العطایا روی برکاشتن و تهی دست بازگشتن و رشته خفت و مذلت رشتن و مقصود خویشتن انباز ناکشتن و با ندامت و ملالت و ملامت هم از کشتن است و پرهیز دار که در حال امکان و فرصت بتفریط و تقصیر و غفلت بگذرانی چه این میدانی است که اهلش را دچار خسران میکرداند

بیان کلمات حضرت باقر سلام الله علیه در باب احکام سیوف

در کتاب تحف العقول منقول است که مردی از شیعیان حضرت باقر علیه السلام از حروب امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه سؤال نمود در جواب او فرمود بَعَثَ اللّٰهُ مُحَمَّداً بِخَمْسَةِ اَسْيافٍ ثَلٰثَةٌ مِنْهُمْ شاهِرَةٌ لا تُغْمَدُ حَتّٰى تَضَعَ الْحَرْبُ اَوْزارَها وَ لَنْ تَضَعَ الْحَرْبُ اَوْزارَها حَتّٰى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِها اٰمَنَ النّاسُ كُلُّهُمْ فی ذٰلِكَ الْيَوْمِ فَيَوْمَئِذٍ لا يَنْفَعُ نَفْساً اِيمانُها لَمْ تَكُنْ اٰمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ كَسَبَتْ فی اِيمانِها خَيْراً وَ سَيْفٌ مَلْفُوفٌ وَ سَيْفٌ مِنْها مَغْمُودٌ سَلُّهُ اِلٰی غَيْرِنا وَ حُكْمُهُ اِلَيْنا خداوند تعالی محمد صلی الله علیه و آله را با پنج گونه شمشیر در کار فرمودن بآن مبعوث گردانید سه شمشیر از آن پنج شمشیر همواره بیرون کشیده است و بغلاف اندر نرود تا هنگامیکه کارزار از کارگذاری بایستد و هرگز کارزار اوزار خود را فرو نگذارد تا گاهی که آفتاب از جانب غروبگاه خود طلوع نماید یعنی تا پایان زمان برای منوال میگردد و چون آفتاب از مغرب خود طلوع کند تمامت مردمان در این روز ایمان خواهند آورد لکن هر نفسی که از آن پیش ایمان نیاورده تا در ایمان خود کسب خیر و ثوابی کرده باشد از آن ایمان در آن روز که از روی خوف و هراس و دیدار آن چیزها که منکر آن بوده آورده سودمند نشود و دیگر شمشیری در هم پیچیده و دیگر شمشیری است که بغلاف اندر است و کشیدن آن بدیگران حوالت و حکمش با ماست فَاَمَّا السُّيُوفُ الثَّلاثَةُ الشّاهِرَةُ فَسَيْفٌ عَلٰی مُشْرِكِی الْعَرَبِ قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَاِنْ تابُوا اَیْ اٰمَنُوا وَ اَقامُوا الصَّلٰوةَ وَ اٰتَوُا الزَّكٰوةَ فَاِخْوانُكُمْ فِی الدِّينِ هٰؤُلاءِ لا يُقْبَلُ مِنْهُمْ اِلَّا الْقَتْلُ اَوِ الدُّخُولُ فِی الْاِسْلامِ وَ اَمْوالُهُمْ فَیْءٌ وَ ذَراريهِمْ سَبْیٌ ما سَنَّ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ فَاِنَّهُ عَفا وَ قَبِلَ الْفِداءَ وَ السَّيْفُ الثّانی عَلٰی اَهْلِ الذِّمَّةِ قالَ اللّٰهُ سُبْحانَهُ وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً نَزَلَتْ هٰذِهِ الْاٰيَةُ فی اَهْلِ الذِّمَّةِ ... قاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ

بِاللّهِ وَلا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَلا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلا یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتابَ حَتّی یُعْطُوا
الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَهُمْ صاغِرُونَ فَمَنْ کانَ مِنْهُمْ فی دارِ الْاِسْلامِ فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُمْ اِلَّا الْجِزْیَةُ اَوِ الْقَتْلُ وَمالُهُمْ فَیْءٌ وَ
ذَراریهِمْ سَبْیٌ فَاِذا قَبِلُوا الْجِزْیَةَ عَلی اَنْفُسِهِمْ حَرُمَ عَلَیْنا سَبْیُهُمْ وَحَرُمَتْ اَمْوالُهُمْ وَحَلَّتْ لَنا مُناکَحَتُهُمْ
وَلَمْ یُقْبَلْ مِنْهُمْ اِلَّا دُخُولُ دارِ الْاِسْلامِ وَالْجِزْیَةُ اَوِ الْقَتْلُ وَالسَّیْفُ الثّالِثُ عَلی
مُشْرِکِی الْعَجَمِ کَالتُّرْکِ وَالدَّیْلَمِ وَالْخَزَرِ قالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ فی
اَوَّلِ السُّورَةِ الَّتی یَذْکُرُ فیهَا الَّذینَ کَفَرُوا فَقَصَّ قِصَّتَهُمْ ثُمَّ قالَ
فَضَرْبَ الرِّقابِ حَتّی اِذا اَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ فَاِمّا مَنًّا بَعْدُ وَ
اِمّا فِداءً بَعْدُ حَتّی تَضَعَ الْحَرْبُ اَوْزارَها فَاَمّا قَوْلُهُ تَبارَکَ وَتَعالی فَاِمّا
مَنًّا بَعْدُ یَعْنی بَعْدَ السَّبْیِ مِنْهُمْ وَاِمّا فِداءً یَعْنِی الْمُفاداةَ بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ
اَهْلِ الْاِسْلامِ فَهؤُلاءِ لَنْ یُقْبَلَ مِنْهُمْ اِلَّا الْقَتْلُ اَوِ الدُّخُولُ فِی
الْاِسْلامِ وَلا یَحِلُّ لَنا نِکاحُهُمْ ما داموا فی دارِ الْحَرْبِ

اما آن سه شمشیر کشیده و تشانش این است که همواره بر خون اعادی دین اسلام و مخالفین شرع خیر الانام کشیده و آبدار و شاهر و خون بار باشد یکی شمشیری است که بر مشرکان عرب شاهر و قاهر است خداوند جل و عز میفرماید بکشید مشرکین را که با ایشان پیمان استوار نداشته اید یا ایشان بر پیمان خویشتن با شما پاینده نیاورده تا هر کجا دریابید آنان را در حل و حرم و در اشهر حرم و پیاخواندن این آیه شریفه ناسخ هر آیتی است که در باب صلح وارد شده است و بگیرید ایشان را باسیری و بازدارید ایشان را از زمین حرم و منع نمایید ایشان را از تصرف در بلاد اسلام یا حبس کنید ایشان را نزد خودتان بقید و اسر و بنشینید برای قتل و اسیر ساختن ایشان در رهگذرگاهی پس اگر باز گردند از شرک بایمان و بپای دارند نماز را و بدهند زکوة اموال خود را دست بدارید از ایشان تا به کجا که خواهند بروند و میفرماید پس ایشان در اینحال برادران دینی شما هستند و از ایشان جز قتل و یا دخول در دین اسلام پذیرفته نیست و اگر بحال شرک باقی بمانند اموال ایشان بهره مسلمانان و غنیمت ایشان و ذراری ایشان اسیر اهل اسلام خواهد بود بر آن طریق که رسول خدای صلی الله علیه و آله سنت ساخته چه آن حضرت اسیر میکردانید و عفو میفرمود و قبول فدا می نمود و شمشیر ثانی بر اهل ذمه قاهر و شاهر است خداوند تعالی میفرماید و بگویید با عامه مردمان با گفتاری نیکو یعنی با خلق نیکوئی کنید و خوب و خوش تکلم نمایید میفرماید این آیه شریفه درباره اهل ذمه نازل شده است لکن این آیه مبارکه ناسخ آن است که میفرماید ای مومنان کارزار کنید و بکشید آن کسان را که ایمان ندارند بخدای یعنی جماعت یهود که به تشبیه و نصاری که بتثلیث اله معتقدند این دلیل است که هیچ کافری بخدا عارف نیست و اقرار ایشان فقط بلسان است و نمی گروند بروز قیامت یعنی چنانکه شاید باحوال آن و عوالم بهشت و معاد جسمانی قائل نیستند و حرام نمیدانند

و حرام نمیدارند و نمیدانند آنچه را که خدای و رسولش در کتاب و سنت حرام فرموده است و نمی پذیرند دین حق را که اسلام و ناسخ جمله ادیان است از آنان که داده شده است بایشان کتاب یعنی آن طوایف و امتی که توریة و انجیل را بایشان عطا کرده ایم و بمفاد آن نرفته اند با این جماعت که اهل کتاب هستند و بحکم آن نمیروند مقاتله کنید تا وقتیکه جزیه خویش را همه ساله بمسلمانان بدهند با دست خود نه اینکه نایب یا وکیلی در ادای جزیه معین نمایند برای اینکه موجب خواری و ذلت ایشان گردد چه قانون شرع بر این است که جزیه بدست خود بدهند و بنشینند تا گاهی که تسلیم جزیه را نمایند یا جزیه از ایشان بگیرند و مشتی بر گردن ایشان فرو کوبند پس هر کس ازین مردم در دار الاسلام باشد بغیر از جزیه یا کشتن از ایشان پذیرفته نیست و مال ایشان غنیمت است و ذراری ایشان اسیر اما چون قبول جزیه کردند اسیر گردانیدن ایشان و بردن مال ایشان بر ما حرام است و از ایشان زن بنکاح آوردن حلال و آنانکه از ایشان در دار الحرب یعنی معین دشمنان ما در کارزار باشند بحکومت شرع اسلام اسیر ساختن ایشان و مال ایشان برای ما حلال و مناکحت ایشان بر ما حرام است و هیچ چیز از ایشان پذیرفته نشود مگر در آمدن در دار الاسلام و ادای جزیه یا کشته شدن ایشان و شمشیر سوم آن است که همواره برای مشرکین عجم مثل ترک و دیلم و خزر شاهر و کارفرمای است خداوند جل و عز در اول سوره الذین کفروا میفرماید یعنی در سوره قتال و از داستان ایشان حکایت میکند بعد از آن میفرماید پس بزنید گردن کافران را تا گاهی که ببر حد ثخانت و غلظت رسانید در کثرت قتل ایشان و بعد از اسیر گردانیدن اسیران استوار گردانید بند را بر دست و پای ایشان تا نتوانند فرار نمایند آنگاه یا منت نهید بر ایشان بعد از سخت کردن بند ایشان آزاد کردن ایشان را بدون خواستن عوض یا فدا بگیرید از ایشان تا هنگامی که فرو نهد حرب اسلحه حرب را یعنی جنگجویان سلاح و آلات حرب که بدون آن نتوان بجنگ اندر شد از دست بگذارند و بر جای نماند مسلمی یا مسالمی و اَمَّا السَّیْفُ
الْمَلْفُوفُ فَسَیْفٌ عَلی اَهْلِ الْبَغْیِ وَالتَّاْویلِ قالَ اللّهُ وَاِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ اقْتَتَلُوا فَاَصْلِحُوا
بَیْنَهُما صُلْحًا فَاِنْ بَغَتْ اِحْدیهُما عَلَی الْاُخْری فَقاتِلُوا الَّتی تَبْغی حَتّی تَفیءَ اِلی اَمْرِ اللّهِ فَلَمّا نَزَلَتْ
هذِهِ الْآیَةُ قالَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِنَّ مِنْکُمْ مَنْ یُقاتِلُ بَعْدی عَلَی التَّاْویلِ کَما قاتَلْتُ
عَلَی التَّنْزیلِ فَسُئِلَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَنْ هُوَ فَقالَ خاصِفُ النَّعْلِ یَعْنی اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ
عَلَیْهِ السَّلامُ وَقالَ عَمّارُ بْنُ یاسِرٍ قاتَلْتُ بِهذِهِ الرّایَةِ مَعَ رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَهذِهِ الرّابِعَةُ
وَاللّهِ لَوْ ضَرَبُونا حَتّی یَبْلُغُوا بِنَا السَّعَفاتِ مِنْ هَجَرٍ لَعَلِمْنا اَنّا عَلَی الْحَقِّ وَاَنَّهُمْ عَلَی الْباطِلِ وَکانَتِ
السّیرَةُ فیهِمْ مِنْ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِ السَّلامُ مِثْلَ ما کانَ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فی اَهْلِ
مَکَّةَ یَوْمَ فَتْحِها فَاِنَّهُ لَمْ یَسْبِ لَهُمْ ذُرِّیَّةً وَقالَ لا تُذَفِّفُوا عَلی جَریحٍ وَلا تَتْبَعُوا مُدْبِرًا وَمَنْ اَغْلَقَ بابَهُ فَهُوَ آمِنٌ
وَمَنْ اَلْقی سِلاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَالسَّیْفُ الْمَغْمُودُ فَالسَّیْفُ الَّذی یُقامُ بِهِ الْقِصاصُ قالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ النَّفْسُ

بالنفس والعین بالعین فسلّه الی اولیاء المقتول وحکمه الینا فهذه السیوف التی بعث الله
بها محمداً صلی الله علیه وآله فمن جحدها او جحد واحداً منها او شیئاً من سیرها واحکامها فقد
کفر بما انزل الله تبارک وتعالی علی محمد نبیه صلی الله علیه وآله وسلم.
و شمشیر ملفوف آن شمشیری است که برای اهل بغی و تاویل است خداوند تعالی میفرماید که اگر دو گروه از
مومنان با یکدیگر بکارزار اندر آیند پس در میان ایشان به پند و نصیحت اصلاح نمائید پس اگر ستم
و تعدی نماید یکی ازین دو طایفه بر طایفه دیگر و بصلح رضا ندادند و از حکم خدای عدول نمایند
پس کارزار کنید با آن گروهی که فزونی طلب و متعدی باشند بر گروهی دیگر تا باز گردند بحکم خدا و اطاعت
امر نمایند. چون این آیت فرود شد رسول خدای فرمود بدرستیکه از میان شما کسی میباشد که بعد از من تاویل
قتال خواهد داد چنانکه من بر تنزیل قتال میدهم عرض کردند این شخص کیست فرمود خاصف النعل یعنی
همان کس هست که مشغول پاره دوزی نعل است یعنی امیرالمومنین علیه السلام است و عمار بن یاسر علیه الرحمه
فرمود با این رایت در حضرت رسول خدای باین گروه جنگ دادم و این یک دفعه چهارم است یعنی اکنون
در رکاب امیرالمومنین که در حکم رکاب پیغمبر است قتال میدهم سوگند با خدای اگر چندان ما را به تیر
و شمشیر بزنند که از سعفات هجر بیرون تازند ما میدانیم و یقین داریم که بر حقیم و ایشان بر باطل هستند
هجر بفتحتین قاعده بحرین و بقولی تمام ناحیه بحرین میباشد سعفات اسم مکانی باشد بنظر نیامد
السعفه تحریک شاخ درخت خرماست و معنی این است که اگر چندان ما را بزنند که از نخلستان بحرین
بگذرانند در یقین ما و علم ما تفاوت نکند و میدانیم ما بر طریق حق هستیم و ایشان بر راه باطل میروند و سیره
امیرالمومنین علیه السلام درباره ایشان مطابق سیره رسول خدای با اهل مکه در روز فتح مکه بود
چه رسول خدای ذراری اهل مکه را اسیر نساخت و فرمود هر کس برای خویش اندر شود و در بر خود فراز نماید
و آهنگ جنگ و قتال بساز نیاورد در امان است و هر کس آلت کارزار را از دست بگذارد امین است
امیرالمومنین سلام الله علیه نیز در روز فتح بصره بر آن قانون برفت و مردم بصره را ندا فرمود که از
ذراری ایشان کسی را اسیر نکنند و زخم داران را آسیب نرسانند و گریزندگان را از پی نتازند و هر کس
برای اندر بر خویشتن در بر بندد و جامه و اسلحه کارزار از دست بیفکند در امان اندر باشد و سیف مغمود
آن شمشیری است که برای قصاص بکار آورند خداوند عز و جل میفرماید اگر کسی بکشد کسی را او را باید
در عوض مقتول بکشت و اگر چشمی را آسیب کند چشم او را در قصاص او تباه کردانید پس کشیدن شمشیر
قصاص باختیار اولیای مقتول و حکم قصاص با ماست پس این است آن سیوفی که رسول خدای را
خداوند تعالی بکار فرمودن آن مبعوث گردانیده است پس هر کس منکر این سیوف یا یکی
از آن گردد یا منکر چیزی از سیره آن و احکام آن شود همانا بر آنچه خدای بر پیغمبرش نازل ساخته

بیان موعظه حضرت امام محمد باقر علیه السلام با جماعت شیعه

در تحف العقول مرقوم است که روزی جماعتی از شیعیان در حضرت امام محمد باقر صلوات الله وسلامه
علیه حاضر شدند پس ایشان را بموعظت و نصیحت در سپرد و از آنچه ببایست به بیم و تحذیر فرو گرفت
معذلک آن جماعت را چنانکه باید و شاید گوش هوش باز و دیده عبرت فراز نبود و ساهی و لاهی بودند این
بیخبری و غفلت ایشان آنحضرت را بخشم آورده و اندکی سر فرو افکند آنگاه سر بجانب ایشان بر کشید و فرمود
انّ کلامی لو وقع طرف منه فی قلب احدکم لصار میتاً الا یا اشباحاً بلا ارواح و ذباباً بلا مصباح
کانکم خشب مسنّدة واصنام مریدة الا تأخذون الذهب من الحجر الا تقتبسون
الضیاء من النور الازهر الا تأخذون اللؤلؤ من البحر خذوا الکلمة الطیبة ممن قالها وان
لم یعمل بها فان الله یقول الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم
ویحک یا مغرور الا تحمد من تعطیه فانیاً ویعطیک باقیاً درهم یفنی بعشرة تبقی الی سبع
مائة ضعف مضاعفة جواد کریم آتاک الله عنک مکافاة هو مطعمک وساقیک وکاسیک
ومعافیک وکافیک وساترک ممن یراعیک من حفظک فی لیلک ونهارک واجابک عند اضطرارک
وعزم لک علی الرشد فی اختبارک کانک قد نسیت لیالی اوجاعک وخوفک دعوته فاستجاب
لک فاستوجب بجمیل صنیعه الشکر فنسیته فیمن ذکر وخالفته فیما امر ویلک انما انت لص من
لصوص الذنوب کلما عرضت لک شهوة او ارتکاب ذنب سارعت الیه واقدمت بجهلک
علیه فارتکبته کانک لست بعین الله او کان لیس لک بالمرصاد یا طالب الجنة ما اطول
نومک واکل مطیتک واوهی همتک فلله انت من طالب مطلوب ویا هارباً من النار ما احث
مطیتک الیها وما اکسبک لما یوقعک فیها انظروا الی هذه القبور سطوراً سطوراً بافناء الدور
تدانوا فی خططهم وقربوا فی مزارهم وبعدوا فی لقائهم عمروا فخربوا وانسوا فاوحشوا وسکنوا
فازعجوا وقطنوا فرحلوا فمن سمع بدان بعید وشاحط قریب عامر مخرب وآنس موحش
وساکن مزعج وقاطن مرتحل غیر اهل القبور یابن الایام الثلث یومک الذی
ولدت فیه ویومک الذی تنزل فیه قبرک ویومک الذی تخرج فیه الی ربک
فیا له من یوم عظیم یا ذوی الهیئة المعجبة والهیم المعطنة ما لی اری اجسامکم
عامرة وقلوبکم دامرة اما والله لو عاینتم ما انتم ملاقوه وما انتم الیه صائرون
لقلتم یا لیتنا نرد ولا نکذب بآیات ربنا ونکون من المؤمنین قال

جَلَّ مِنْ قائلٍ بَلْ بَدا لَهُمْ ما كانُوا يُخْفُونَ وَلَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَاِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ

این سخنان پند آمیز عبرت انگیز که اولوا الابصار و ذوی العقول والافکار را قوامع مسامع و قوارع اسامع و زواجر خواطر و مناظر نواظر است اگر برخی در قلب دانای یکی از شما جای گیر شود البته آمرد بمیرد یعنی اگر بشنود و بگوش هوش بسپارد از کمال وحشت و وفور حیرت هوش بسپارد ای کالبدهای بی ارواح و پلیتهای بی مصباح گویا چوبهای پشت بر دیوار و بتهای بر پای داشته شده آیا زر سرخ را از سنگ سخت نمی گیرید آیا روشنائی را از نور از هر اقتباس نمیفرمائید آیا مروارید غلطان را از دریای بی کران بدست نمی کشید کلمهٔ طیبه و سخن ستوده حکمت آمیز را از هر کس که گویندهٔ آن است مأخوذ دارید اگرچه صاحب آن سخن بآن عمل نکند یعنی انظروا الی ما قال ولا تنظروا الی من قال همانا خدایتعالی میفرماید آن کسان که گوش شنوای شنوند قول حق را پس پیروی مینمایند نیکوتر حق آن را این گروه کسانی هستند که خدایتعالی هدایت و راهنمائی فرموده ایشان را و اولئک هم اولوا الالباب و ایشان خداوندان خردهای تابناک ای مغرور آیا سپاس و ستایش نمی کنی آنکس را که چیزی فانی بدو عطا میکنی و تو را باقی عطا مینماید چه اگر یک درهم بحاجتمندی عطا شود که فانی است در عوض آن ده درهم که بهفتصد درهم که اضعاف مضاعف است از خداوند جواد کریم برسد و باقی میماند تو عاید میشود و ذخیرهٔ همیشگی میگردد و خدای زایل کرداند از تو عقوبت و عذاب الهی را و شب اطعام کنندهٔ تو و جامه دهنده و معافی و کافی و ساتر تو و مراعات کنندهٔ حفظ و حراست تو در شب و روز تو و اجابت میفرماید ترا در حال اضطرار تو و عزم میکند برای تو برشد و رشادت تو در اختیار تو یعنی چون خواهی کاری را اختیار کنی و خیر از خدای خواهی ترا براه رشد و صواب درآورد گویا فراموش کرده باشی آن شبهائی را که گرسنه و بیمناک بودی و خدا را بخواندی و دعایت را مستجاب گردانید و مسئولت را قرین اجابت فرمود و مستوجب شکرها و سپاسهای بسیار بر آن عنایتها و تفضلها شد و تو او را فراموش کردی و آنجمله را از خاطر بسپردی وای بر تو همانا دزدی از دزدان گناهانی که بهنگام شهوتی یا ارتکاب معصیتی بر تو عرضه شود بپوشش شتابنده و از راه نادانی با جذاب آن پوینده شوی گویا خدایت بر افعالت نگران نیست یا در کمین تو نباشد ای کسیکه خواهان بهشت جاویدانی تا چند خواب دراز و آرزوئیت دیرباز و بازگشت وامانده و ناساز و شاهباز همتت کوتاه پرواز است پس خداوند را است اینگونه طالب و مطلوب که توئی ای کسیکه از نار سوزنده فرار خواهی تا چند از راه غوایت و ضلالت مرکب خود را بپویش راهوار داری و چونت در اینجا در فکند سودت و کیست چیست نیک بنگرید باین قبور که از فنای لانه و در مسطور و سطورش بیکدیگر نزدیک و سرای امید را تاریک ساختند و چگونه گورهای ایشان و زیارتگاه ایشان با هم قریب امالقای ایشان با یکدیگر بعید است عمارتها با خشد و ویران شدند و مؤانست جستند و تنها شدند و سکون جستند و از مسکن خود برکنده آمدند و باندیشهٔ اقامت درآمدند و کوچیدند پس از وی تعقل

باید بدید و بدیدهٔ عبرت باید بنگرید که آنکس نزدیکی سخت بعید و دوری بس بعید و عامری خراب کن و انسی موحش و ساکنی مزعج و قاطنی مرحل بیرون از اهل قبور شنیده است ای فرزند ایام ثبت یعنی چون بحقیقت بنگری روزگارت هرچند بسیار باشد از نه روز افزون نیست یکی آنروز که بدنیا آمدی و روزیکه منزل بگور آوری و روزیکه بحضرت پروردگار غفور محشور شوی که روزی بس بزرگ است ای صاحبان هیئت معجبه وای کسانیکه مانند اشتران منتظر آب سرگشته و پریشان حال هستید چیست مرا که اجسام شما را آراسته و عامر و قلوب شما را تباه و دامری بینم سوگند با خدای اگر معاینت کنید آنچه را که خواهید دید و بآنجا که خواهید رسید هر آینه خواهید فرمود کاش ما بازگشته کردیم و بآیات پروردگار خود تکذیب نیاوریم و از جملهٔ ایمان آورندگان شویم خداوند جلیل در حق ایشان فرماید بلکه ظاهر شد برای ایشان آنچه را که از این پیش نهان میداشتند و اگر باز کردند بآنچه از آن منهی شدند و بدرستیکه ایشان در دعوی یا ن هستند یعنی در دعوی خود کاذبند

بیان پارهٔ کلمات حکمت آیات فضیلت آثار حضرت امام محمد باقر علیه السلام

در تحف العقول مسطور است که حضرت باقر علوم اولین و آخرین سلام الله علیه و آله فرمود صانِعِ الْمُنافِقَ بِلِسانِكَ وَاَخْلِصْ مَوَدَّتَكَ لِلْمُؤْمِنِ وَاِنْ جالَسَكَ يَهُودِيٌّ فَاَحْسِنْ مُجالَسَتَهُ با مردم منافق بزبان مطبوع رفتار کن اما دوستی خود را برای مؤمن خالص بگردان و اگر شخصی یهود با تو همنشین شود مجالست او را بطوری نیکو درسپار و فرمود ما شِيبَ شَيْءٌ بِشَيْءٍ اَحْسَنُ مِنْ حِلْمٍ بِعِلْمٍ آمیخته نشده هیچ چیزی بچیزی که نیکوتر باشد از آمیختن حلم بعلم و میفرماید اَلْكَمالُ كُلُّ الْكَمالِ اَلتَّفَقُّهُ فِي الدّينِ وَالصَّبْرُ عَلَى النّائِبَةِ وَتَقْديرُ الْمَعيشَةِ اعلی درجه کمال آموزگاری و تفقه در احکام دین و شکیبائی بر نوائب روزگار و باندازه آوردن امر معیشت است و میفرماید وَاللهِ الْمُتَكَبِّرُ يُنازِعُ اللهَ في رِدائِهِ سوگند با خدای که شخص متکبر منازعت میکند در ردای خدای یعنی در کبریائی که مخصوص بخداوند جل و علا میباشد و دیگر روزی با آنانکه در آستان مبارکش حاضر و ناظر بودند فرمود ما المروة معنی مروت چیست پس هر کسی سخنی بعرض رسانید فرمود اَلْمُرُوَّةُ اَنْ لا تَطْمَعَ فَتَذِلَّ وَتَسْئَلَ فَتَقِلَّ وَلا تَبْخَلَ فَتُشْتَمَ وَلا تَجْهَلَ فَتُخْصَمَ معنی مروت این است که دست طمع بهیچ جا دراز نکنی تا خوار و ذلیل گردی و سؤال نمائی تا اندک شوی و بخل نورزی تا دشنام یابی و جهالت نکنی تا دشمنی بینی عرض کردند که آنکس قادر بر این امر است یعنی میتواند این صفات را بجمله از خود دور دارد فرمود مَنْ اَحَبَّ اَنْ يَكُونَ كَالنّاظِرِ فِي الْحَدَقَةِ وَالْمِسْكِ فِي الطّيبِ كَالْخَليفَةِ في يَوْمِكُمْ هذا فِي الْقَدْرِ هر کس دوست میدارد که مانند مردمک چشم در حدقه و بشرافت مشک در میان چیزهای خوشبوی در کمالت

خلیفه روزگار شما باشد یعنی چون کسی آن اوصاف رذیله را از دست بگذارد صاحب این شرف و مقام
و جلالت خواهد بود روزگردی در حضرتش عرض کرد بار خدایا بی نیاز گردان مرا از جمله آفریدگان
خودت حضرت ابی جعفر فرمود چنین مگوی بلکه عرض کن بار خدایا از اشرار بندگان و آفریدگان خلقت
بی نیاز بدار چه شخص مؤمن از برادر خود یعنی برادر ایمانی خود بی نیاز نتواند بود و ازین پیش بتقریب این
حدیث اشارت شده و دیگر می فرمایند ثُمْ بِالْحَقِّ وَاعْتَزِلْ مَا لَا يَعْنِيكَ وَتَجَنَّبْ عَدُوَّكَ وَ
احْذَرْ صَدِيقَكَ مِنَ الْأَقْوَامِ إِلَّا الْأَمِينَ مَنْ خَشِيَ اللهَ وَلَا تَصْحَبِ الْفَاجِرَ وَلَا تُطْلِعْهُ عَلَى
سِرِّكَ وَاسْتَشِرْ فِي أَمْرِكَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ اللهَ تَعَالَى بحق و راستی بایست و حق را بپای آر
و از دشمن خود اجتناب و دوری فرمای و از دوست خودت از تمام انواع مردمان پرهیز دار مگر
آن صدیقی که امین و خدای ترس باشد و با مردم نابکار مصاحبت مجوی و او را به اسرار خود آگاهی
میاور و در امور خود با آنکسان که از خدای میترسند مشورت کن و از نکات این کلام حکمت نظام
این است که آنانکه از خدای ترسند البته دارای تأییدات ایزدی و الهامات یزدانی و فروغ علم
و تقوای سبحانی هستند انما یخشی الله من عباده العلماء و چون با ایشان مشورت شود از روی علم و بینش
و خیرخواهی و نمایش طریق صواب جواب دهند و بهرچه اشارت و ارشاد فرمایند عین مصلحت و متضمن
خیر دنیا و آخرت است و نیروی غیب و امداد غیبی با ایشان و ارادت ایشان است لکن چون
از خدای در سبک و بدچیره و شر منتشر ندارند و نداشته و نافهمیده رائی ناستوده در میان آورند
و بدون تأمل و تعقل و دور اندیشی اندیشه بکار آورند و طرف برابر را دچار هزار مهلکه و خطر و خطا
گردانند و گاهی عامداً برای ناصواب دلالت کنند و ملاحظه امانت و دیانت نکنند و سخت خرسند
گردند که آن بیچاره را به پستی ناهموار گرفتار گردانند آب نمایند و سراب باشد و براه صواب ارائت کنند
و بچاه هلاک دراندازند و دیگر فرمود صُحْبَةُ عِشْرِينَ سَنَةً قَرَابَةٌ هرکس با کسی بیست سال
مصاحبت نماید خویشاوند یکدیگر گردند یعنی چون بیست سال بمصاحبت رود البته آزمایش و امتحان
کامل در مودت حاصل خواهد شد و این دو تن چون خویشاوندی ممتحن و صدیق خواهند بود و از
حضرت صادق علیه السلام نیز حدیثی بدینگونه وارد است و دیگر فرماید إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا
تُعَامِلَ أَحَدًا إِلَّا وَلَكَ الْفَضْلُ عَلَيْهِ فَافْعَلْ اگر آن توانائی داری که با هیچکس معاملت نکنی
مگر اینکه ترا بروی فضل و فزونی باشد البته چنان کن یعنی باید تمام خود را بر آن مصروف داری
که با هرکس طرف معامله واقع شدی در سود رساندن باو بروی افضل باشی و دارای شرف و مقام
محمود گردی و دیگر فرمود ثَلَاثَةٌ مِنْ مَكَارِمِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ
تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ وَتَحْلُمَ إِذَا جُهِلَ عَلَيْكَ سه کار و کردار است که از مکارم هر دو سرای است

نخست اینکه از هرکس بر تو ستم رانده درگذری دیگر اینکه از هرکس از تو توانائی و جدائی و قطع رشته رحم
گرفت با او نیکی کنی و صله رحم او را بجای آوری دیگر اینکه چون از روی جهل با تو کار کنند
و شرایط حفظ مقام و حال ترا بجای نیاورند بحلم و بردباری بگذرانی زیرا که چون از ظالم بگذری
تو برتبت حلم و مظلومیت و مقام عفو موصوف و ممدوح گردی و ظالم نیز با از ظلم خود ندامت
گیرد و خاطر ترا خوشنود و عفو ترا خواستار شود و گرنه خداوند تعالی انتقام ترا از وی
بجوید و بر مقام و رتبت تو بیفزاید و از شأن و منزلت او بکاهد و تو خود نیز اوقات خود را در مدارک
تلافی کردار او مصروف و از دیگر امور لازمه معطوف نداری و از آن مقام مظلومیت که درجه بس
عالی است ساقط نشوی و همچنین چون با آنکس که از تو جدائی جوید با صلاح و صله پردازی و نیز
از کرده خویش نادم گردد و بتلافی کوشد و الا ذخیره هر دو سرای تو شود و نیز چون از راه جهل
و جهالت با تو معاملت ورزند و تو بحلم و بردباری رفتار کنی جاهل بصفت خود موصوف و مذموم و تو
بحلم و زینت بردباری محلی و ممدوح باشی و قدر خود از دست نگذاشته و با جاهل انباز نشده و وقت
خویش را از ادراک فواید و مقامات شریفه از دست ننهاده باشی و در حضرت ایزد وهاب مثاب
و بهرده جهان ازین فعل ثواب کامیاب گردی و دیگر فرماید الظُّلْمُ ثَلَاثَةٌ ظُلْمٌ لَا يَغْفِرُهُ اللهُ وَظُلْمٌ
يَغْفِرُهُ اللهُ وَظُلْمٌ لَا يَدَعُهُ اللهُ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَغْفِرُهُ اللهُ فَالشِّرْكُ بِاللهِ وَأَمَّا الظُّلْمُ
الَّذِي يَغْفِرُهُ اللهُ فَظُلْمُ الرَّجُلِ نَفْسَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللهِ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَدَعُهُ
اللهُ فَالْمُدَايَنَةُ بَيْنَ الْعِبَادِ ستم بر سه گونه است ظلمی است که خداوندش نمی آمرزد
و ظلمی است که خداوندش فرو نمیگذارد اما ظلمی که خدا نیامرزد شرک با خدای است و اما ظلمی که خدا
بیامرزد ظلم کردن مرد است بر خویشتن در آنچه در میان او و خداوند است و اما آن ظلم که خدا
فرو نمیگذارد معامله بنسیه کردن و وام دادن است یعنی اگر حق کسی نزد کسی بماند خدای از آن
نمیگذرد تا احقاق بحق فرماید و دیگر میفرماید مَا مِنْ عَبْدٍ يَمْتَنِعُ مِنْ مَعُونَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَالسَّعْيِ
لَهُ فِي حَاجَتِهِ قُضِيَتْ أَوْ لَمْ تُقْضَ إِلَّا ابْتُلِيَ بِالسَّعْيِ فِي حَاجَةٍ فِيمَا يَأْثَمُ عَلَيْهِ وَلَا يُؤْجَرُ وَمَا
مِنْ عَبْدٍ يَبْخَلُ بِنَفَقَةٍ يُنْفِقُهَا فِيمَا يُرْضِي اللهَ إِلَّا ابْتُلِيَ بِأَنْ يُنْفِقَ أَضْعَافَهَا فِيمَا أَسْخَطَ اللهُ
هیچ بنده نباشد که از معونت برادر مسلمان خود و کوشش در قضای حاجت او خواه برآورده شود
یا نشود امتناع ورزد مگر اینکه مبتلا گردد در سعی نمودن و کوشش ورزیدن در حاجتی که موجب گناه او شود
و هیچ اجری نداشته باشد و هیچ بنده نیست که در انفاق در راه رضای خدا بخل نماید مگر اینکه مبتلا شود باینکه
چندین برابر آن مبلغ را که در راه خدای بخل ورزیده بود در مصارفی که خشم خدا را برانگیزد انفاق کند
و دیگر فرماید فِي كُلِّ قَضَاءِ اللهِ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ بهر چه خدای قضا فرماید برای بنده مؤمن خیر است

و از این کلام مبارک چنان معلوم میشود که قضای خدای بجمله متضمن خیرات و اگر خیر بنظر نیاید برای استعداد طرف برابر است چه این مردمان در حکم مریضان هستند و دوای هر یک سنخی مخصوص است یکی را انجبین و دیگر ترنجبین و یکی را شربت قند و شکر و دیگر را نیش نشتر پس اگر آنکس را که نشتر بکار است شربت شکر دهند همان زیان میرساند که بآنکس که شربت شکر لازم است نشتر بکار برند پس شکر و نشتر هر یک در مقام خود سودمند است و در غیر موقع مایه ضرر و خون جگر است پس مؤمن را داروئی و غیر مؤمن را دوائی بکار است و هر یک در هر یک مفید فواید مشخصه است و اگر بر خلاف آن باشد زیان میرساند و نتیجه بعکس میرساند و دیگر میفرماید اِنَّ اللّٰهَ کَرِهَ اِلْحاحَ النّاسِ بَعْضِهِمْ فِی الْمَسْئَلَةِ وَ اَحَبَّ ذٰلِکَ لِنَفْسِهِ اِنَّ اللّٰهَ جَلَّ ذِکْرُهُ یُحِبُّ اَنْ یُسْئَلَ وَ یُطْلَبَ ما عِنْدَهُ خدای تعالی مکروه میدارد که مردمان در مسئلتی که بیکدیگر نمایند الحاح و ابرام نمایند لکن دوست میدارد که در حضرت احدیتش بالحاح و اصرار بپردازند و مسئلت نمایند و آنچه در حضرت اوست طلب کنند و از دقایق این کلام مبارک این است که این مردم هر یک را چیزی از اموال دنیا بدست اندر است یا باندازه حاجت خودشان است یا برافزون از آن است اگر باندازه حاجت است خودشان بآن اولی هستند و اگر برافزون از آن است یا برای ضعف توکل است یا بواسطه آلات و امساک فراهم شده است چه اگر جودی و توکلی در نهاد می‌بود این مال فراهم نمی‌شد پس اگر حاجتمندی از ایشان بخواهد البته در قبول مسئولش کوفته و ملول شوند و اگر در بدایت مسئلت بحسب طبیعت خود عطا کردند خوب و گرنه ابرام و الحاح از جهت از این برافزون آن شخص نیز غنی بالذات نیست و خودش نیازمند است بلکه هر کس که غنی‌تر است محتاج‌تر است چه هر چه علاقه و اسباب دنیویه بیشتر شود حاجت فزونتر خواهد شد که حاجتمندی نزد حاجتمندی دیگر بالحاح و ابرام پردازد و از خدای غافل بماند و آن شخص را کافی مهمات خواند با اینکه از کفایت کار خود عاجز است اما خداوند تعالی که لایشغله الحاح الملحین و شأن عن شأن و هر چه عطا کند از گنجینه لایفنی او کسر نشود دوست میدارد که در حضرتش عرض مسئلت و الحاح نمایند و آنچه خواهند و آن نیازمند هستند از خالق قادر خود بطلبند و توکل و توسل بدو جویند و او را قاضی حاجات و کافل مهمات و سامع دعوات و داد دهنده عطیات دانند و دیگر فرمود مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ واعِظاً فَاِنَّ مَواعِظَ النّاسِ لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُ شَیْئاً هر کس را که خدای خود او را برای او واعظ و پندگوی نگرداند مواعظ دیگران او را فایدت نرساند یعنی هر کس باید بدیده دانش در خویشتن و بدایت حال در گردش احوال خویشتن و آنچه از روزگار او را روی داده بنگرد و انقلابات و اختلافات زمانه را تصور نماید و نگران گردد که از زمان ولادت بلکه از آن هنگام که در پشت پدر بود و در شکم مادر جای کرد و از آنجا بدنیا آمد حالات و ترقیات او چه بود و چه چیزها بر سر گذرانیده تا هزاران عبرت گیرد و از خواب غفلت سر برآرد و خالق خود را بشناسد

و آنچه را از چاه و خیر را از شر و سود را از زیان باز داند و دیگر فرماید مَنْ کانَ ظاهِرُهُ اَرْجَحَ مِنْ باطِنِهِ خَفَّ میزانُهُ هر کس ظاهرش سنگین‌تر از باطنش باشد میزانش سبک باشد یعنی هر کس اعمال و اخلاق حسنه صوریه او بر اخلاق و افعال پوشیده او ترجیح داشته و ظاهرسازی او بر باطن سازی او غلبه داشته و کار بریا و سمعه برد از در روز قیامت میزان حسنات اعمالش سبک گردد و دیگر فرماید کَمْ مِنْ رَجُلٍ لَقِیَ رَجُلاً فَقالَ کَبَتَ اللّٰهُ عَدُوَّکَ وَ ما لَهُ مِنْ عَدُوٍّ اِلَّا اللّٰهُ چه بسیار افتد که مردی با مردی دیگر ملاقات نماید و در دعا و خوشامد او گوید خداوند دشمنت را سرنگون و منکوب گرداند با اینکه آنکس جز خدای دشمنی ندارد یعنی ظاهر الصلاح و با اخلاق خوش و دوستی و دنیاسازی چنان بگذراند و تبذیر و نفاق و ریا چنان آمیزش نماید که هیچکس با وی دشمن نباشد لکن باطنش چنان خراب و امور دینیه اش دستخوش اضطراب باشد که خدای با او دشمن باشد دیگر فرماید ثَلٰثَةٌ لا یُسَلَّمُونَ الْماشی اِلَی الْجُمُعَةِ وَ الْماشی خَلْفَ الْجِنازَةِ وَ فی بَیْتِ الْحَمّامِ بر سه کس سلام نباید راند یکی آنکس که بنماز جمعه گام سپارد و دیگر کسی که از دنبال جنازه راه میرود و دیگر کسی که در گرمخانه حمام است و از حضرت صادق صلوات الله علیه بهمین تقریب حدیثی مذکور است و دیگر فرمود عالِمٌ یُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ اَفْضَلُ مِنْ سَبْعینَ اَلْفَ عابِدٍ دانائی که بدانش او سودمند شوند برتر و فزونتر است از هفتاد هزار پرستش کار زیرا که از عابد جز سودمندی خودش اندیشه بر نیاید لکن عالم بسی مردمان جاهل را بنور علم بیاراید و بمقام رفیع عالمیت و انسانیت دعوت کند و چون علم حاصل شد بمعرفت خدای نایل گردند و چون معرفت یابند جز خدای معبودی نخواهند شناخت و هر نفسی که برکشند و هر قدمی که بردارند و هر دقیقه که از عمر بسر سپارند بجمله در عبادت حضرت احدیت خواهد بود و آن عبادت که از روی معرفت باشد شأن و رتبت دارد لیکن تواند بود که اغلب عباد محض عادت عبادت کنند و آنگونه عبادت را مقام و منزلتی نباشد و هم فرماید لا یَکُونُ الْعَبْدُ عالِماً حَتّی لا یَکُونَ حاسِداً لِمَنْ فَوْقَهُ وَ لا مُحَقِّراً لِمَنْ دُونَهُ نمیباشد بنده عالم تا نباشد حسد برنده بر آنکس که برتر از اوست و حقیر نگرداننده آنکس را که فروتر از اوست و از نکات این کلام مبارک این است که تا در آدمی صفت علو طبع و بعد همت نباشد بر مطلوب و مرغوبی که با دیگران است حسد نورزد و شاهباز تیز پر رشک حسد را بصید مقصود پرواز ندهد و تا رشک نبرد زحمت نکشد و تا غیرت نداشته باشد صفت رشک در وی موجود نگردد و حسد در اینجا بمعنی غبطه و رشک است که ممدوح است و این صفتی است که چون در آدمی پدید گردد همی خواهد با آنچه مطلوب و مطبوع است و دیگران نیز نایل شده اند او نیز برخوردار باشد نه اینکه بخشم و کین اندر شود که چرا دیگران دارند و از آن اندوه شب براحت نخسبد و خویشتن بر خویشتن برآشوبد و این است که گفته اند در مردم بهشت رشک هست اما حسد نیست و فرموده اند اَلْحَسُودُ لا یَسُودُ شخص حسود بزرگ نشود

چه جهد از روی ملو طمع نیست بلکه از راه دناءت طبع است و نمیخواهد چیزی که مطلوب و ممدوح است نزد دیگران داشته باشند نه خودش بلکه دشمن وجود است و دشمن وجود را چه سود و چه سود است و میفرماید از خود فروتر را حقیر نشمارد یعنی بنظر حقارت ننگرد چه شخص عالم عارف هیچ چیز را نباید حقیر شمرد زیرا که خالق و صانع آن خطیرات و نیز چه داند که خدای در وجود همانکس که او را حقیر میشمارند چه ودایع و مراتب بر نهاده که در بزرگان و دیگران نیست و نیز حقیر شمردن دیگران اسباب پستی خود شخص میشود و از درجه عالم بخواهد کاست و دیگر فرمود ماعَرَفَ اللّهَ مَنْ عَصاهُ خداوند را نشناخته است آنکس که او را گناه و نافرمانی بورزد این نیز از آن است که هرکس خدا را بعظمت و قدرت و قهاریت و صفات جلیله الوهیت بشناسد چنانش سطوت و هیبت درسپارد که هرگز در مراتع اندیشه تخم معصیت و مخالفت نکارد و نیز چون حقوق خداوند را نسبت بخودش باز داند که او را از کتم عدم بعرصهٔ وجود و نعم برآورد و تمام اشیا را برای راحت و ترقی و تکمیل دنیا و آخرت او مقرر و مقدر ساخت میداند که نباید یک نفس کشیدن بمعصیت چنین خالقی مهربان و صانعی محرمان بگذراند و اگر بگذراند ظلم و ستمی بر خویشتن نموده خواهد بود و از مراتب و مقامات عالیهٔ خود بکاسته است و حضرت باقر علیه السلام

این شعر را در این مقام انشاد فرمود

تَعْصِي الإلهَ وَأنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ هذا لَعَمْرُكَ في الفِعالِ بَدِيعُ
لَوْ كانَ حُبُّكَ صادِقاً لَأطَعْتَهُ إنَّ المُحِبَّ لِمَنْ أحَبَّ مُطِيعُ

خدا را نافرمانی میکنی با اینکه اظهار محبت او را مینمائی و این نافرمانی و این اظهار محبت بجان خودت سوگند کاری بدیع و تازه است چه اگر محبت تو بصداقت توام بود خدا را در آنچه امر فرموده است اطاعت میکردی زیرا که هرکس کسی را دوست بدارد مطیع محبوب خود میباشد و این معنی برای هر محب و محبوب خادم و مخدومی مقرر است والبته در حق محبوب حقیقی و مخدوم و مطاع هر دو جهان لزومی دیگر و مقامی دیگر و وجوبی دیگر دارد و این دو شعر را که بحضرت صادق علیه السلام منسوب داشته اند شاید حضرت باقر علیه السلام تذکره فرموده باشد و دیگر فرمود إنَّما مَثَلُ الحاجَةِ إلى مَنْ أصابَ مالَهُ حَدِيثاً كَمَثَلِ الدِّرْهَمِ فِي فَمِ الأفْعَى أنْتَ إلَيْهِ مُحْوِجٌ وَأنْتَ فِيها عَلَى خَطَرٍ حاجتمند بودن بمردم نوکیسه که بتازه دارای مال و بضاعت شده اند مانند درهمی است که در دهان ماری گزنده و افعی گزنده باشد که تو بآن درهم نیازمند باشی لکن دچار هلاک و دمار میشوی و نیز میفرماید ثَلاثُ خِصالٍ لا يَمُوتُ صاحِبُهُنَّ أبَداً حَتَّى يَرَى وَبالَهُنَّ البَغْيُ وَقَطِيعَةُ الرَّحِمِ وَاليَمِينُ الكاذِبَةُ يُبارِزُ اللّهَ بِها وَإنَّ أعْجَلَ الطَّاعَةِ ثَواباً لَصِلَةُ الرَّحِمِ وَإنَّ القَوْمَ لَيَكُونُونَ فُجّاراً فَيَتَواصَلُونَ فَتَنْمِي أمْوالُهُمْ وَيُثْرُونَ وَإنَّ اليَمِينَ الكاذِبَةَ وَقَطِيعَةَ

الرَّحِمِ لَيَذَرانِ الدِّيارَ بَلاقِعَ مِنْ أهْلِها سه خصلت است که صاحب آن سه خصال هرگز نمیرد تا وبال آن را بنگرد یکی ظلم و ستمکاری دیگر قطع رشتهٔ خویشاوندی دیگر بدروغ سوگند خوردن است و سوگند دروغ چنان است که بخدای مبارزت و جرئت ورزند و در میان طاعات ثواب صله رحم زودتر عاید شود و بسا باشد که فلان قوم مردمی فجار و زشت کارهستند و بصله رحم اقدام مینمایند لاجرم از برکت آن کردار سعادت شعار اموال ایشان بسیار و خود ایشان نامدار و کامکار میگردند و سوگند دروغ و قطع رحم چه خاندانهای کهن را ویران و از ساکنانش خالی میگرداند و دیگر فرمود لا يُقْبَلُ عَمَلٌ إلّا بِمَعْرِفَةٍ وَلا مَعْرِفَةَ إلّا بِعَمَلٍ وَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ مَعْرِفَتُهُ عَلَى العَمَلِ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ فَلا عَمَلَ لَهُ هیچ کرداری جز بمعرفت پذیرفته نشود و معرفت جز بعمل صحت نپذیرد و هرکس دارای معرفت باشد معرفتش برعمل دلالت نماید مراد این است که عمل بدون معرفت شأن و مقام قبول ندارد و چون معرفت حاصل باشد طاعت و عبادت و عمل کردن باوامر و نواهی الهی لازمه آن است و چون کسی عارف باشد خود آن عرفان او را بطاعت و عبادت یزدان راهنما خواهد بود و دیگر فرمود إنَّ اللّهَ جَعَلَ لِلْمَعْرُوفِ أهْلاً مِنْ خَلْقِهِ حَبَّبَ إلَيْهِمُ المَعْرُوفَ وَحَبَّبَ إلَيْهِمْ فِعالَهُ وَوَجَّهَ لِطُلّابِ المَعْرُوفِ الطَّلَبَ إلَيْهِمْ وَيَسَّرَ لَهُمْ قَضاءَهُ كَما يَسَّرَ الغَيْثَ لِلأرْضِ المُجْدِبَةِ لِيُحْيِيَها وَيُحْيِيَ أهْلَها وَإنَّ اللّهَ جَعَلَ لِلْمَعْرُوفِ أعْداءً مِنْ خَلْقِهِ بَغَّضَ إلَيْهِمُ المَعْرُوفَ وَبَغَّضَ إلَيْهِمْ فِعالَهُ وَحَظَرَ عَلَى طُلّابِ المَعْرُوفِ التَّوَجُّهَ إلَيْهِمْ وَحَظَرَ عَلَيْهِمْ قَضاءَهُ كَما يَحْظُرُ الغَيْثَ عَنِ الأرْضِ المُجْدِبَةِ لِيُهْلِكَها یزدان تعالی برای معروف و احسان و نکوئی ورزیدن با جهانیان مردمی از میان خلقان خود مقرر ساخته که بحسب طبیعت و استعداد و فطرت دوست میدارند معروف و عمل بمعروف را و طالبان معروف را برای طلب معروف بایشان متوجه ساخته و آن جماعت را بحسب محبت فطری که بعمل معروف و احسان با مخلوق دارند موفق و میسور فرموده است که بقضای حوائج مسلمانان برخوردار و باین واسطه در هر دو سرای کامکار باشند چنانکه باران آسمان را بحسب تقاضای استعداد آسمان و میسور فرمود که بر زمین خشک و بی گیاه و لم یزرع ببارد و آن زمین را زنده سازد و مردمش را که از بی تابی و بی آبی افسرده و دل مرده اند حیات تازه بخشد و همچنین خداوند تعالی از میان بندگان خود مردمی را بموجب فطرت و قابلیت و استعداد سرشت و لیاقت خودشان دشمن معروف و کار نیک و احسان نموده و احسان را مبغوض ایشان گردانیده و عمل بمعروف و احسان را مبغوض آنان ساخته و طلاب معروف را ممنوع گردانیده است توجه بسوی این جماعت را و برای ایشان هم تیسیر نفرموده است قضای معروف و احسان را چنانکه گاهی باران از افاضه بزمین خشک بی گیاه امساک میورزد تا آن زمین و مردمش را دچار دمار و بوار سازد و آنچه خدای عفو فرموده است از آن بیشتر است یعنی این جمله بحسب مجازات و مکافات است که خود لایق و قابل آن و مستحق

۴۱۲ شمول عذاب و نکال میشوند معذلک آنچه را که خدای عفو میفرماید افزون است از آنچه درامیده و دیگر
میفرماید اعرف المودة فی قلب اخیک بما له فی قلبک مودت و محبت قلبی برادر خویشتن را نسبت بخود
بمودت خودت نسبت بدو قیاس کن یعنی اگر بخواهی اندازهٔ دوستی قلبی برادر دینی خود را بشناسی بخود
نظر بمودت قلب خودت نسبت باو کن بهمان اندازه که تو را با وی مودت است او را نیز با تو محبت است
و دیگر میفرماید الایمان حب و بغض شناختن ایمان و گرویدن بایزد منان دوستی با خدای
و دوستان خدای و دشمنی با دشمنان خدای و دشمنی با اعدا اولیای خدای است یعنی لازمهٔ ایمان تولی
و تبری است و جمع میان هر دو نشاید پس اگر کسی بگوید با خدای ایمان دارم و از دشمنان خدای بیزاری
نجوید ایمانش صحیح نیست بلکه شرط ایمان خدای دوستی و گرویدن با خدای و دشمنی و مخالفت با اعدای
اوست زیرا که دوست دوست دوست است و دشمن دشمن دوست است و دوست دشمن دشمن است و این حال
نسبت بدیگران نیز بر این منوال است چه هر کس با هر کس اظهار اتحاد و وداد نماید باید با دوست او دوست و
با دشمن او دشمن باشد وگرنه منافق خواهد بود نه موافق و دیگر میفرماید والله ما شیعتنا الا من اتقی
الله و اطاعه و ما کانوا یعرفون الا بالتواضع و التخشع و اداء الامانة و کثرة ذکر الله و الصوم
و الصلوة و البر بالوالدین و تعهد الجیران من الفقراء و ذوی المسکنة و الغارمین
و الایتام و صدق الحدیث و تلاوة القرآن و کف الالسن عن الناس الا من خیر
و کانوا امناء عشایرهم فی الاشیاء سوگند با خدای نیستند شیعیان و پیروان افعال
و اقوال و اطوار و اخلاق ما مگر آنکس که از خدای بپرهیزد و او را اطاعت نماید و شیعیان ما شناخته
نشوند مگر بتواضع و تخشع و بازگردانیدن امانت را یعنی رد نمودن امانت را بصاحب آن و تعهد حال همسایگان
فقیر و مسکین محتاج و مدیونین و یتیمان را بنماید و در راندن حدیث براستی سخن کند و قرآن یزدان را تلاوت
نماید و زبان خود را جز بنیکوئی و خیر مردمان نگردانند و آنچه زبان کسان را بازرساند لب فرو بندند و
شیعیان ما باید در همه چیز در عشایر و اقوام خود امین باشند و دیگر فرماید اربع من کنوز البر کتمان
الحاجة و کتمان الصدقة و کتمان الوجع و کتمان المصیبة چهار چیز است که از گنجهای بر و فرمان برداری است
نخست این است که حاجت خود را مکتوم دارد یعنی تا میتواند حفظ مقام و منزلت خود را بنماید و عرض حاجت
بمخلوق حاجتمند نیاورد و دیگر اینکه چون چیزی بصدقه دهد مکتوم دارد دیگر اینکه اگر دردی داشته باشد
پوشیده بدارد و ناله و شکایت نکند یعنی بشکایت و ناشکری نپردازد چه درد را خدای داده و از روی
مصلحت و حکمت است دیگر اینکه چون مصیبتی بروی روی کند بصبوری و شکیبائی پردازد و نیز میفرماید
من صدق لسانه زکی عمله هر کس زبانش براستی سخن کند کردارش پاک و پاکیزه است زیرا که
آنکس که گفتارش براستی باشد ناچار کردارش پاکیزه و پسندیده خواهد بود و من حسنت نیته زید فی رزقه

و من حسن بره باهله زید فی عمره هر کس خوش نیت باشد بر رزق و روزی وی افزوده شود و هر کس با ۴۱۳
کسانش احسان و نیکوئیش پسندیده باشد بر عمرش افزوده شود و از جهات آن یکی این است که هر کس خوش نیت
باشد و خیر مردم را بخواهد و قدم و قلم و زبان و بیانش بخیر مردم بگردد مطبوع طباع گردد و در رفتار و کردار و گفتار
و آثارش ستوده باشد و مردمان با وی بطریق احسان و اکرام روند و در انجام مقاصدش و مرام او بکوشند و اگر
و اگر درمانده شود درمان و چاره آورند و هرگز به پریشانی و اضطرارش رضا ندهند و در هر کار مددکارش گردند
خدای نیز با او یار و معین گردد و بوسعت رزق و سلامت احوال بگذراند و چون با کسان و اهل خود بنیکی و احسان
رود و از ایشان نگاهداری فرماید همواره در دعای بقای او بکوشند و دوام او را از حضرت علام بخواهند
و چنانکه خدای میفرماید و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض دور کارها در جهان بپاید و اما آنکس که بر خلاف
این شیمت رود بر خلاف مطلوب بیند و دیگر فرمود ایاک و الکسل و الضجر فانهما مفتاح کل شر
من کسل لم یؤد حقا و من ضجر لم یصبر علی حق بپرهیز از کسالت و ضجرت در امور چه هر کس بکسالت و ماندگی
رود ادای هیچ حقی نکند و هر کس ضجرت و ملالت گیرد بر هیچ حقی صابر و شکیبا نتواند بود و دیگر فرمود من استفاد
اخا فی الله علی ایمان بالله و وفاء باخاء طلبا لمرضات الله فقد استفاد شعاعا من نور
الله و امانا من عذاب الله و حجة یفلج بها یوم القیمة و عزا باقیا لان المؤمن من الله عز و ذکرا نامیا
و جل لا موصول و لا مفصول هر کس در راه خدای و ایمان بخدای استفادت اخوتی و طلبا لمرضات الله در آن
اخوت بوفا و صفا رود همانا شعاعی و درخشی از نور خداوند غفور را استفاده کرده است و امانی از عذاب خدای
و حجتی را که موجب رستگاری و برخورداری روز قیامت و عزی باقی و پاینده و ذکری نامی و نماینده را
دریافته است زیرا که شخص مؤمن از حضرت خداوند مهیمن نه موصول است و نه مفصول عرض کردند معنی
موصول و مفصول در اینجا چیست فرمود لا موصول به انه هو و لا مفصول منه انه من غیره یعنی
مؤمن را بحضرت محبوب حقیقی اتصال کاملی حاصل است اما موصولیت و اتصال او نه بآن میزان است که
گوئیم که وجودش با واجب الوجود یکسان است یعنی آن گونه با شعشعهٔ انوار الهیه اتصال یافته که جدائی هویدا
نباشد و از مقام بینونیت بیرون تاخته است و نه چنان از حضرت حق جدا باشد که بگوئیم آن مؤمن از غیر
حق است پس نه او را حق توان گفت و نه از غیر حق شمرد بلکه شعاعی غیر منفک از نور حق است معلوم باد که
که این منزلت و مقام و رتبه به پیروان خاص حضرات معصومین و اوصیای طاهرین سلام الله
علیهم اجمعین اختصاص دارد و دیگر فرمود کفی بالمرء غشا لنفسه ان یبصر من الناس ما
یعمی علیه من امر نفسه او یعیب غیره بما لا یستطیع ترکه او یؤذی جلیسه بما لا یعنیه
کافی است برای خیانت کردن مرد نسبت بخویشتن اینکه بر معایب خویش نابینا و بر معایب
دیگران بینا باشد زیرا که چون معایب خود را که بر آن عالم و بدرجهٔ ایقان تواند بود منکر گردد در مقام

تفکر

نفکر در اصلاح بر نمی آید و این خیانتی بزرگ است که بخود روا داشته و چاره عیب و تنقیه نفس خویشرا
مترصد نگردیده است با اینکه برای او امکان دارد و خداوند راهش را بروی مسدود نداشته است
اما ممکن است معایبی راکه در دیگران نگران و نکوهش کنان است بر خلاف آنچه تصور کرده است
باشد چه بر ضمایر و سرایر ایشان واقف نیست و چون عیب جوئی ایشان را نماید مرتکب معصیت
بزرگ و تهمت عظیم گردیده و اسباب تولید عداوت ایشان را فراهم ساخته است و در صورت
صحت تصور او نیز هیچ شایسته نیست که آنکس که خود دارای عیوب است اصلاح کار خود را ننماید بلکه
باید در رفع معایب خویش برآید و چون اصلاح کار خود را نمود و زر وجود خود را از محک آزمایش خالص
و دو دهی بدید و او را مجال و فراغت اصلاح مفاسد دیگران بدست آمد آنوقت با نیت خوش و قلب
سالم و زبان پاک و بیان تابناک بطریق احسن و سلامت نفس و خیرجوئی محض بموعظت و نصیحت دیگران
پرداز و و اینحال برای همه کس ممکن نیست زیرا که هر کسی تا در جهان باقی است همه روز و همه وقت اگر اصلاح
حال و چارهٔ عیوب خویش بکوشد هنوز کافی نیست چه هر عیبی را چارهٔ نمود از نفس اماره تولید
عیب دیگر خواهد شد و اصلاحش بردی بسی لازم است و همچنین کافی است برای خیانت ورزیدن
با خویشتن که در آن کاری که خود تارک آن نتواند گشت دیگران را نکوهش نماید چه بزبان حال گویند
اگر این کاری نکوهیده است تو خود از چه روی ترک آن را نمی کنی و اگر پسندیده است چرا ما را از آن
ممنوع میداری و نیز کافی است برای خیانت کردن با نفس خود که جلیس خود را با آنچه مقصود و معنی
در آن نیست آزار نماید و در آنچه خودش در صدد چاره در رفع آن بر نمی آید او را رنجیده خاطر گرداند
و دیگر میفرماید اَلتَّواضُعُ الرِّضا بِالمَجلِسِ دُونَ شَرَفِهِ وَاَن تُسَلِّمَ عَلی مَن لَقیتَ وَاَن تَترُکَ المِراءَ
وَاِن کُنتَ مُحِقّاً معنی تواضع و فروتنی این است که در جائیکه فروتر از محل شرف مجالس میباشد
شخص بنشیند و هر کس را بنگری سلام فرستی و مراء و مجادلت را از دست بگذاری اگر چه ذیحق باشی
و دیگر میفرماید اِنَّ المُؤمِنَ اَخُو المُؤمِنِ لا یَشتِمُهُ وَلا یَحرِمُهُ وَلا یُسیءُ بِهِ الظَّنَّ شخص مؤمن
برادر هر شخص مؤمنی است نباید بدو دشنام دهد و او را محروم بگرداند یا در حقش بدگمان باشد
و نکتهٔ لطیف این کلام مبارک این است که این فرمایش راجع به بین اثنین است و چون هر مؤمنی
با مؤمنی دیگر اینحالت بدست کرد و او را در همه کار برادر و برابر خود خواند و عرض و ناموس او را با خود
یکسان شمرد و ضرر و سود او را سود و ضرر خویش انگاشت و هرگز با یکدیگر نفاق نورزیدند و جز به
صدق و صفا نرفتند و همدیگر را از یکدیگر جدا نشمردند لابد در هر کاری که از هر یک پدیدار شد موجب
سوء ظن نخواهد گشت و اگر این صفات پدید نگردد چگونه میتوانند سوء ظن نداشته باشند و نیز
چون مقام اتحاد و صفا و خلوص عقیدت حاصل گشت البته هیچیک در هیچ حرمان آن یک را

روا نخواهد داشت و دیگر میفرماید اِصبِر نَفسَکَ عَلَی الحَقِّ فَاِنَّهُ مَن مَنَعَ شَیئاً فی حَقٍّ اُعطِیَ فی
باطِلٍ مِثلَیهِ خویشتن را به کار حق شکیبائی ده چه هر کس چیزی را در امر حق منع نماید دو چندان آن را در
کار باطل خواهد داد و دیگر فرماید مَن قُسِمَ لَهُ الخُرقُ حُجِبَ عَنهُ الاِیمانُ هر کس بدرد جهل و حمق و بدخوئی
و حیرت مبتلا گردد شاهد گرامی ایمان از وی محجوب شود و نیز فرمود اِنَّ اللهَ یُبغِضُ الفاحِشَ
المُتَفَحِّشَ یزدان تعالی دشنام گوی و بیهوده و لغو گوی را دشمن میدارد و دیگر فرماید اِنَّ لِلّهِ
عُقُوباتٍ لِلقُلُوبِ وَالاَبدانِ ضَنکٌ فِی المَعیشَةِ وَوَهنٌ فِی العِبادَةِ وَما ضُرِبَ عَبدٌ
اَعظَمَ مِن قَسوَةِ القَلبِ خداوند تعالی را برای دلها و تنها عقوبتها است تنگی در امور معیشت و سستی در کار عبادت
که این هر دو عقوبت ابدان است و قساوت و سخت دلی که بزرگتر عقوبت دلها است و در حقیقت معنی
خسارت دنیا و آخرت همین است چه سستی در عبادت و سختی دل کار هر دو جهان را باطل میگرداند
و دیگر فرماید اِذا کانَ یَومُ القِیامَةِ نادی مُنادٍ اَینَ الصّابِرُونَ فَیَقُومُ فِئامٌ مِنَ النّاسِ
ثُمَّ یُنادی مُنادٍ اَینَ المُتَصَبِّرُونَ فَیَقُومُ فِئامٌ چون روز قیامت اندر آید منادی ندا کند کجایند صابران مِنَ النّاسِ
پس گروهی از مردمان بپای شوند پس از آن منادی ندا کند کجایند متصبرون پس انبوهی از مردمان
بپای شوند راوی میگوید بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم فدایت شوم صابران و متصبران
کیانند فرمود صبر کنندگان بر ادای فرائض و متصبران بر ترک محارم و دیگر فرمود خداوند میفرماید
یَا ابنَ آدَمَ اجتَنِب ما حَرَّمتُ عَلَیکَ تَکُن مِن اَورَعِ النّاسِ ای فرزند آدم از آنچه بر تو
حرام کرده ام دوری بگیر تا از اورع ناس باشی و دیگر میفرماید العِبادَةُ عِفَّةُ البَطنِ وَالفَرجِ
معنی پرستش و عبادت این است که در آنچه حلال نیست شکم باره و زناکار نباشند بلکه در حلال نیز
ملاحظه اقتصاد را از دست ندهند و دیگر فرماید اَلبِشرُ الحَسَنُ وَطَلاقَةُ الوَجهِ مَکسَبَةٌ لِلمَحَبَّةِ وَقُربَةٌ
مِنَ اللهِ وَعُبُوسُ الوَجهِ وَسُوءُ البِشرِ مَکسَبَةٌ لِلمَقتِ وَبُعدٌ مِنَ اللهِ بشارت روی و گشادگی دیدار کسب
محبت کند و بحضرت کبریا تقرب بخشد و ترشی روئی و دیدار ناپسند موجب حصول خشم و کین مردمان
و دوری از پیشگاه رحمت و عنایت ایزد منان است و دیگر فرماید ما تَذَرَّعَ اِلَیَّ بِذَریعَةٍ وَلا تَوَسَّلَ
بِوَسیلَةٍ هِیَ اَقرَبُ لَهُ اِلی ما یُحِبُّ مِن یَدٍ سالِفَةٍ مِنّی اِلَیهِ اُتبِعُها اُختَها لِیُحسِنَ حِفظَها
وَرَبَّها لاَنَّ مَنعَ الاَواخِرِ یَقطَعُ لِسانَ شُکرِ الاَوائِلِ وَما سَمَحَت لی نَفسی بِرَدِّ بِکرِ الحَوائِجِ
هیچ ذریعه و وسیله در حضرت من برای انجاح مقصود آنکس نزدیکتر بمحبوب و مطلوب و قضای حاجت
او بهتر از آن نیست که از آن پیش با وی جوانمردی کرده باشم و هم اکنون دست جود دیگر را بگشایم
و با دست سابق توأم نمایم تا حفظ آن و حفظ این دست را بآن دست کند و آنرا نیکو گرداند چه منع اواخر
قاطع لسان شکر اوائل است یعنی چون کسی با کسی احسانی بورزد و او را شاکر سازد و دیگر باره

آن شخص بعرض حاجت آورد و ممنوع و محروم گردد این منع اخیر موجب آن میشود که شکر سابق را
نیز ممنوع دارد واز مدح و شکر سابق مهجور شود امّا چون تجدید جود و قضای مقصود پردازد بر شکر و سپاس
وی بیفزاید و هر که نفس من بر تو کرد حوایج سماحت نکرده است یعنی هر گز حیا نیفتاده است که اگر در خدمت من
بعرض حاجتی تازه و دیگر اقدام کنند ردّ مسئول ایشان را ننمایم یا طمع من اقدام در ردّ آن حاجت
ننماید و دیگر فرماید اَلْحَیٰاءُ وَالْاِیْمٰانُ مَقْرُونٰانِ فی قَرْنٍ فَاِذٰا ذَهَبَ اَحَدُهُمٰا تَبِعَهُ صٰاحِبُهُ شرم
و ایمان در یک قرن و ریسمان مقرون و این هر دو گوهر گرانمایه در یک سلک منظوم هستند لاجرم
چون یکی برود رفیقش نیز مرافقت و مصاحبت آن یک میرود چنانکه فرموده اند لا حَیٰاءَ
لِمَنْ لا اِیْمٰانَ لَهُ هر کس را شرم در دیده نباشد ایمان در دل ندارد زیرا که او صافی که در ایمان
شرط است مانع عدم حیاست پس اگر هر یک در کسی موجود نباشد آن یک نیز مفقود خواهد بود اما باید
دانست که معنی حیا نه آن است که باید از تمام اجرای حدود و احکام الٰهیه و اوامر و نواهی شرعیه و قصاص
و مجازات جنایات واجبه منصرف شد و اینهمه را حیا گذاشت بلکه شرط ایمان مراعات این مسائل و امثال
آن است و عین بی شرمی قصور در اجرای این امورات چنانکه فرموده اند لا حَیٰاءَ فِی الدِّیْنِ و رسول
خدای و ائمهٔ هر دو سرای صلوات الله علیهم اجمعین صاحب گوهر شرم و جوهر ایمان هستند و در این مراتب
باندازه حد ولی خودداری نفرمایند و دیگر فرمود اِنَّ هٰذِهِ الدُّنْیٰا یَنٰالُهٰا الْبَرُّ وَالْفٰاجِرُ
وَاِنَّ هٰذَا الدِّیْنَ لا یُعْطِیْهِ اللّٰهُ اِلّا اَهْلَ خٰاصَّتِهِ این جهان ناپایدار را نیکوکار و زشت کار
هر دو برخوردار میشوند لکن گوهر دین را خداوند تعالی جز بخواص بندگان خود که مستعد و لایق
هستند عطا نمی فرماید و دیگر میفرماید اَلْاِیْمٰانُ اِقْرٰارٌ وَعَمَلٌ وَالْاِسْلٰامُ اِقْرٰارٌ بِلٰا عَمَلٍ علامات ایمان
اقرار بلسان و عمل بارکان است اما برای اسلام و مسلمان خوانده شدن همان اقرار زبان بدون
عمل کردن کافی است چه تا شخص در دل ایمان نیاورد و باوامر و نواهی باطنیه و اعمال و افعال مقرون
بنیت و توجه قلب رفتار نکند لکن مسلمان بهمان اقرار بشهادتین و حفظ ظاهر مسلمان است چنانکه
میفرماید اَلْاِیْمٰانُ مٰا کٰانَ فِی الْقَلْبِ وَالْاِسْلٰامُ مٰا عَلَیْهِ التَّنٰاکُحُ وَالتَّوٰارُثُ وَحُقِنَتْ بِهِ
الدِّمٰاءُ وَالْاِیْمٰانُ یُشْرِکُ الْاِسْلٰامَ وَالْاِسْلٰامُ لا یُشْرِکُ الْاِیْمٰانَ ایمان از آن اسرار
و طاعت قلبی و رعایت شرایط ظاهریه است و اسلام عبارت از آن شان و مقامی است که
چون کسی را مسلمان خوانند مناکحت با وی جایز و توارث او صحیح و خون او محفوظ باشد پس ایمان
شامل اسلام هست و هر مؤمنی البته مسلم است اما اسلام شریک ایمان نیست و شرط نمی باشد که
هر که مسلمان است البته مؤمن هم خواهد بود و زبانش با جنانش توام میباشد و دیگر فرماید مَنْ عَلَّمَ بٰابَ
هُدًی فَلَهُ مِثْلُ اَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَلا یَنْقُصُ اُولٰئِکَ مِنْ اُجُوْرِهِمْ شَیْئاً وَمَنْ عَلَّمَ

باب

بٰابَ ضَلٰالٍ کٰانَ عَلَیْهِ مِثْلُ اَوْزٰارِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَلا یَنْقُصُ اُولٰئِکَ مِنْ
اَوْزٰارِهِمْ شَیْئاً هر کس تعلیم نماید باب هدایت را برای او مانند اجر هر کس که بآن باب عمل نماید
میباشد با اینکه از اجر و مزد آن کسان که در خدمتش تعلم ورزیده اند چیزی کاسته نمی شود و این
معلّم بقدر و میزان تمام متعلّمین اجر و مزد یابد و هر کس تعلیم باب ضلالت و گمراهی نماید باندازه تمام
اوزار و وبالی که بر آن جماعت که بر آن کار رفتار خواهند نمود بر وی فرود آید و حال اینکه از
اوزاری که بهرهٔ متعلمین اوست چیزی کاسته نخواهد شد و از این پیش باین حدیث تقریبی اشارت
رفته است و دیگر فرماید لَیْسَ مِنْ اَخْلٰاقِ الْمُؤْمِنِ الْمَلَقُ وَالْحَسَدُ اِلّا فِی طَلَبِ الْعِلْمِ خوی
و خلق مؤمن اینست که جز در طلب علم و خواهش گوهر دانش نزد هیچکس پوزش نکند و بر هیچ متاعی
و دولتی و بضاعتی غبطه نبرد چه در هر قلبی که ایمان حاصل شد رشتهٔ علاقه را از ماسوی الله قطع کند و طلب فانی
نکند و در تدارک آنچه باقی است و موجب وصول بمقصد حقیقی و معشوق معنوی است بکوشد و دیگر فرمود
لِلْعٰالِمِ اِذٰا سُئِلَ عَنْ شَیْءٍ وَهُوَ لا یَعْلَمُهُ اَنْ یَقُوْلَ اللّٰهُ اَعْلَمُ وَلَیْسَ لِغَیْرِ الْعٰالِمِ اَنْ یَقُوْلَ ذٰلِکَ
برای شخص عالم دانا میشاید که چون از مسئله از وی پرسند و او نداند بگوید خداوند داناتر است لکن برای
غیر عالم این گفتار جایز نیست و در خبر دیگر فرمود یَقُوْلُ لا اَدْرِی لِئَلّٰا یُوْقِعَ فِی قَلْبِ السّٰائِلِ
شَکّاً شخص عالم میتواند بگوید آنچه را که نمیداند نمیدانم تا در دل سائل شکی وارد نکند یعنی اگر بگوید خدای
بهتر داند ممکن است که سائل گمان کند میداند و بطفره میرود و نمیخواهد او را بیاگاهاند امّا چون گفت نمیدانم
آلوده شک و ریب نمیگرداند این خبر تقریبی از این پیش مذکور شده است و دیگر فرماید اَوَّلُ مَنْ شُقَّ
لِسٰانُهُ بِالْعَرَبِیَّةِ اِسْمٰعِیْلُ بْنُ اِبْرٰهِیْمَ عَلَیْهِمَا السَّلٰامُ وَهُوَ ابْنُ ثَلٰاثَ عَشَرَةَ سَنَةً کٰانَ
لِسٰانُهُ عَلٰی لِسٰانِ اَبِیْهِ وَاَخِیْهِ فَهُوَ اَوَّلُ مَنْ نَطَقَ بِهٰا وَهُوَ الذَّبِیْحُ اول کسیکه زبانش بلغت عرب
متکلم شد حضرت اسمعیل بن ابراهیم بود و اینوقت سیزده سال از عمر شریفش بر گذشته بود و زبان پدر و
برادرش سخن میراند که لسان سریانی بود و پس اسمعیل اول کسی است که بعربیت سخن نمود و اوست اسمعیل ذبیح
معلوم باد که چنانکه در تواریخ مسطور است اول کسیکه بزبان عربی تکلم کرد یعرب بن قحطان است اگرچه
این شعر را بحضرت آدم علیه السلام نسبت میدهند که در مرثیت پسرش هابیل علیه الرحمه می فرماید

تَغَیَّرَتِ الْبِلٰادُ وَمَنْ عَلَیْهٰا وَوَجْهُ الْاَرْضِ مُغْبَرٌّ قَبِیْحٌ

ممکن است مقصود در این مقام این باشد که از میان پیغمبران اول کسی که بزبان عربیت سخن کرد
اسمعیل بن ابراهیم علیهما السلام بود که در میان بنی جرهم بالیده و دیگر فرمود اَلٰا اُنَبِّئُکُمْ بِشَیْءٍ اِذٰا اَنْتُمْ
فَعَلْتُمُوْهُ یُبَعِّدُ السُّلْطٰانَ وَالشَّیْطٰانَ مِنْکُمْ آیا خبر ندهم شما را بکاری که چون بجای آورید آن را دور گرداند سلطان
و شیطان را از شما ابوحمزه عرض کرد ما را خبر فرمای بآن تا معمول بداریم فرمود عَلَیْکُمْ بِالصَّدَقَةِ

فَبَكِّرُوا بِهَا فَاِنَّهَا تُسَوِّدُ وَجْهَ اِبْلِيسَ وَتَكْسِرُ شَرَّ السُّلْطَانِ الظَّالِمِ عَنْكُمْ فِي يَوْمِكُمْ ذَلِكَ
وَعَلَيْكُمْ بِالْحُبِّ فِي اللّٰهِ وَالتَّوَدُّدِ وَالْمُوَازَرَةِ عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ فَاِنَّهُ يَقْطَعُ دَابِرَهُمَا يَعْنِي
السُّلْطَانَ وَالشَّيْطَانَ وَأَلِحُّوا فِي الْاِسْتِغْفَارِ بر شما باد بدادن صدقه · در صبحگاهان چه ادای صدقه
فرمودن روی شیطان را سیاه کند و قهر و ستیز سلطان را در آنروز در هم شکند و بر شما باد که در راه خدای
و رضای حق با مردم دوستی و مودت گیرید یعنی دوستی شما از این راه باشد و بر عمل صالح موازرت و
معاونت نمایید چه اینکار ریشهٔ ظلم سلطان و وسوسهٔ شیطان را برمیکند و چندان که میتوانید در کار استغفار
و طلب آمرزش از حضرت پروردگار الحاح و ابرام نمایید چه این کردار گناهان را محو و نابود گرداند و دیگر
فرمود اِنَّ هٰذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَشَرٍّ فَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ اَنْ يَخْتِمَ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا
يَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِهِ وَفِضَّتِهِ فَاِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلعم قَالَ رَحِمَ اللّٰهُ مُؤْمِنًا اَمْسَكَ لِسَانَهُ مِنْ
كُلِّ شَرٍّ فَاِنَّ ذٰلِكَ صَدَقَةٌ مِنْهُ عَلَى نَفْسِهِ ثُمَّ قَالَ لَا يَسْلَمُ اَحَدٌ مِنَ الذُّنُوبِ حَتَّى يَخْزُنَ لِسَانَهُ
این زبان کلید هرگونه خیر و شری است پس مؤمن را میسزد که بر زبان خود خاتم خاموشی برزند چنانکه بر صندوق
زر و سیم خود مهر برمیزند چه رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود خداوند رحمت کند مؤمنی را که زبان خود را
از هر شری بازدارد چه این بربستن زبان از سخن راندن شر صدقه‌ایست از سخنگوی که برای حفظ نفس خود
کرده است پس از آن فرمود هیچکس از گناهان سالم نمی‌ماند تا گاهی که زبان خود را از کلام نابهنجار نگاه دارد
باشد و دیگر فرماید مِنَ الْغِيبَةِ اَنْ تَقُولَ فِي اَخِيكَ مَا سَتَرَهُ اللّٰهُ عَلَيْهِ فَاَمَّا الْاَمْرُ الظَّاهِرُ
مِنْهُ مِثْلُ الْحِدَّةِ وَالْعَجَلَةِ فَلَا بَأْسَ اَنْ تَقُولَهُ وَاِنَّ الْبُهْتَانَ اَنْ تَقُولَ فِي اَخِيكَ مَا لَيْسَ فِيهِ
از جمله غیبت راندن این است که در حق برادر دینی خود چیزی را گویی که خدای بروی مستور داشته است
اما پاره اوصاف و اخلاق ظاهریه او را که آشکار او معین است بر شمردن مثل اینکه گویی فلان کس
تندخوی است یا عجله دارد باکی نیست و بهتان این است که برادر خود را بصفتی و عملی که در وی
نیست بر شماری و دیگر میفرماید اِنَّ اَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَبْدٌ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ
اِلَى غَيْرِهِ سخت‌ترین کسان از حیثیت حسرت بردن در روز قیامت بنده‌ایست که توصیف عدل را نماید
لکن خود مرتکب بعمل عدل نشود و بنیر عدل رفتار نماید و واعظ غیر متعظ باشد و از این پیش حدیثی باین تقریب
مذکور شد و دیگر فرمود عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَالْاِجْتِهَادِ وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَاَدَاءِ الْاَمَانَةِ
اِلَى مَنِ ائْتَمَنَكُمْ عَلَيْهَا بَرًّا كَانَ اَوْ فَاجِرًا فَلَوْ اَنَّ قَاتِلَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ ع ائْتَمَنَنِي عَلَى اَمَانَةٍ
لَاَدَّيْتُهَا اِلَيْهِ بر شما باد بداشتن ورع و کوشش در امور دینیه و راستگوئی در حدیث راندن
و باز رسانیدن امانت را بصاحب آن خواه نیکوکار باشد یا نابکار همانا اگر قاتل علی بن ابیطالب علیه السلام
امانتی نزد من بسپارد و مرا بر آن امین گرداند آن امانت را بدو باز پس دهم و دیگر فرمود صِلَةُ الْاَرْحَامِ

تُزَكِّي الْاَعْمَالَ وَتُنْمِي الْاَمْوَالَ وَتَدْفَعُ الْبَلْوٰى وَتُيَسِّرُ الْحِسَابَ وَتُنْسِئُ فِي الْاَجَلِ
احسان نمودن بارحام و صله آن اعمال را پاکیزه و اموال را بالیده و بلیت را دفع و حساب را آسان و عمر را
بسیار گرداند و دیگر فرماید اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّكُمْ فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا اَغْرَاضٌ تَنْتَضِلُ فِيكُمُ الْمَنَايَا لَنْ
يَسْتَقْبِلَ اَحَدٌ مِنْكُمْ يَوْمًا جَدِيدًا مِنْ عُمُرِهِ اِلَّا بِانْقِضَاءِ آخَرَ مِنْ اَجَلِهِ فَاَيَّةُ اُكْلَةٍ لَيْسَ فِيهَا
غُصَصٌ اَمْ اَيُّ شَرْبَةٍ لَيْسَ فِيهَا شَرَقٌ اسْتَصْلِحُوا مَا تَقْدَمُونَ عَلَيْهِ بِمَا تَظْعَنُونَ عَنْهُ فَاِنَّ الْيَوْمَ
غَنِيمَةٌ وَغَدًا لَا تَدْرِي لِمَنْ هُوَ اَهْلُ الدُّنْيَا سَفْرٌ يَحُلُّونَ عَقْدَ رِحَالِهِمْ فِي غَيْرِهَا قَدْ خَلَتْ
مِنَّا اُصُولٌ نَحْنُ فُرُوعُهَا فَمَا بَقَاءُ الْفَرْعِ بَعْدَ اَصْلِهِ اَيْنَ الَّذِينَ كَانُوا اَطْوَلَ اَعْمَارًا مِنْكُمْ
وَاَبْعَدَ آمَالًا اَتَاكَ يَا ابْنَ آدَمَ مَا لَا تَرُدُّهُ وَذَهَبَ عَنْكَ مَا لَا يَعُودُ فَلَا تَعُدَّنَّ عَيْشًا مُنْصَرِفًا
عَيْشًا مَا لَكَ مِنْهُ اِلَّا لَذَّةٌ تَزْدَلِفُ بِكَ اِلَى حِمَامِكَ وَتُقَرِّبُكَ مِنْ اَجَلِكَ فَكَاَنَّكَ قَدْ صِرْتَ الْحَبِيبَ
الْمَفْقُودَ وَالسَّوَادَ الْمُخْتَرَمَ فَعَلَيْكَ بِذَاتِ نَفْسِكَ وَدَعْ مَا سِوَاهَا وَاسْتَعِنْ بِاللّٰهِ يُعِنْكَ
ای مردمان همانا شما در این جهان جهنده و دنیای فریبنده نشانهای تیرهای منایا و سهام مرگ و بلایا باشید هیچیک
از شما روزی تازه از زندگانیش نمودار نشود مگر اینکه یکروز از ایام عمرش بپایان رفته باشد کدام لقمهٔ شیرین
از کام بسپارید که در گلوی شما گره نشود و حلق شما را در هم نفشارد و یا کدام شربتی گوارا بنوشید که بگلوی شما
فرونماند و بزحمت و چاره نگردد اند کار آخرت را در دنیا باعمال حسنه دنیائی اصلاح کنید و در این کشتزار ناپایدار
تخم سعادت بیفشانید تا بار سعادت را در آن سرای برگیرید چه امروز که در آن اندرید باید غنیمت شمارید و زاد
و توشهٔ سرای جاوید را بساز آورید چه دانید فردا بهرهٔ کیست و با کیست مردم دنیا مسافرانی باشند که
بند رحال خود را در غیر آن برمیگشایند اصول ما و آبا و اجداد ما که ریشهٔ نهال وجود ما بودند تار و پود را
بگذاشتند و از این کارگاه شهود و نمود نابود شدند و در اندیشهٔ ابو سود ندیدند ما که شاخ آن تنا در و درختهای
سبز و خرم هستیم که بجمله از تندباد حوادث و برندهٔ دهرهٔ دواهی بخشکیدند چگونه امید خلود داشته باشیم و کدامکسان
خویش را در مقام انکار وجود شویم کجایند آنانکه از شما بدرازی روزگار و دیریازی زمان ناسازگار برخوردار تر
و بآرزوهای بسیار امیدوارتر بودند ای فرزند آدم پیک اجل و گرگ مرگ با چنگ و دندانی تیز و هیبت و هیئتی
پر ستیز چنان بر تو تازان است که هیچ تدبیر و آلات و ادواتی نتوانی از خویشتن بازش بگردانی و آن عمر گرانمایه
از تو بشد که هرگزش بازگشتن نباشد پس هرگز عمر برگذشته و زندگانی روی برگاشته را در شمار عیش و عمر خویش
مشمار مگر لذتی جانپرور که ترا ابر کت تن او بار میکشانه و باجل خودت نزدیک میگرداند و گویا تو محبوبی
مفقود و شخصی هالک و نشانی از بیخ و بن برافکنده گردیدی پس بر تو باد که نفس خود را در صدد اصلاح
باشی و از این کردار و اصلاح مفاسد نفس سرکش بدیگر کار نپردازی و با خدای استعانت بجوی که خدایت
معین میگردد و دیگر فرمود مَنْ صَنَعَ مِثْلَ مَا صُنِعَ اِلَيْهِ فَقَدْ كَافَاَ وَمَنْ اَضْعَفَ كَانَ

 مَسْئُولاً وَمَنْ شَکَرَ کَانَ کَرِیماً وَمَنْ عَلِمَ اَنَّهُ مَا صَنَعَ کَانَ اِلَی نَفْسِهِ لَمْ یَسْتَبْطِئِ النَّاسَ فِی
شُکْرِهِمْ وَلَمْ یَسْتَزِدْهُمْ فِی مَوَدَّتِهِمْ فَلَا تَلْتَمِسْ مِنْ غَیْرِکَ شُکْرَ مَا اَتَیْتَهُ اِلَی نَفْسِکَ وَوَقَیْتَ
بِهِ عِرْضَکَ وَاعْلَمْ اَنَّ طَالِبَ الْحَاجَةِ لَمْ یُکْرِمْ وَجْهَهُ عَنْ مَسْئَلَتِکَ فَاَکْرِمْ وَجْهَکَ عَنْ رَدِّهِ هر کس
در ازای نیکی کسی بهمان اندازه نیکی کند همانا مکافات کردار او را کرده است و برافزون نرفته است
و هر کس در عوض آن دو چندان نیکی نماید مشکور باشد یعنی بعلاوهٔ پاداش آن احسان شکر احسان اورا
هم بجای میاورند و هر کس شکر احسان گذارد کریم است و هر کس چنان بداند که احسانی نموده است چنین کس میتوانَد
بگوید در شکر احسان مردمان توانی و درنگ نکرده است و در مقام مودت و دوستی با ایشان طلب
زیادت سود و احسان نموده است و شرف نفس خود را از دست نگذاشته است پس از دیگران خواستار شکر
آن احسان و تشریفی که از بهر نفس خویش تهیه کرده و عرض و ناموس خود را بآن محفوظ داشته نباش
یعنی اگر با کسی احسان کنی جلالت و شرافت نفس و حفظ عرض و ناموس خویش را تحصیل کرده باشی پس
از چه روی خواستار شکرگذاری وی میشوی و دانسته باش که آنکس که بتو عرض حاجت میکند حفظ مقام
و آبرومندی خویش را نمی کند یا نمی تواند بکند پس تو آبروی خویش را بجوی و خویشتن را گرامی بدار
که رد مسئولش را نکرده باشی یعنی اگر تو مسئول او را نکنی تو نیز آبروی خود را از دست داده باشی و نیز حضرت
باقر صلوات الله علیه میفرماید اِنَّ اللهَ یَتَعَهَّدُ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ کَمَا یَتَعَهَّدُ الْغَائِبُ اَهْلَهُ
بِالْهَدِیَّةِ وَیَحْمِیهِ عَنِ الدُّنْیَا کَمَا یَحْمِی الطَّبِیبُ المریض خداوند بندهٔ مومن خود را بوصول بلا تفقد میفرماید چنانکه
شخص مسافر غایب کسان خود را تفحص و تفقد مینماید بتقدیم هدیه و خدای بندهٔ مومن خود را از میل کردن
بدنیای خوار نابکار پرهیز میدهد چنانکه طبیب عالم و پزشک دانا پرهیز میدهد بیمار را از اکل و شرب ناسازگار
و دیگر فرمود اِنَّ اللهَ یُعْطِی الدُّنْیَا مَنْ یُحِبُّ وَیُبْغِضُ وَلَا یُعْطِی دِینَهُ اِلَّا مَنْ یُحِبُّ
خداوند تعالی دنیا را بهر کس که محبوب درگاه الهی یا مبغوض آستان کبریائی باشد عطا میفرماید لکن دین خود را
جز بآنکس که در حضرت احدیت محبوب باشد عطا نمی کند و این حدیث بمضمون حدیث سابق قریب است
و دیگر فرمود اِنَّمَا شِیعَتُنَا عَلَی الْمُتَبَاذِلُونَ فِی وِلَایَتِنَا الْمُتَحَابُّونَ فِی مَوَدَّتِنَا الْمُتَزَاوِرُونَ
لِاِحْیَاءِ الدِّینِ اِذَا غَضِبُوا لَمْ یَظْلِمُوا وَاِذَا رَضُوا لَمْ یُسْرِفُوا بَرَکَةٌ عَلَی مَنْ جَاوَرُوا سِلْمٌ لِمَنْ خَالَطُوا
شیعهٔ علی علیه السلام و پیرو آثار و افعال آن حضرت کسانی هستند که در راه ولایت و دوستی ما جان
و مال خویش را بذل می کنند و در کار مودت با همدیگر دوستی میورزند و برای احیای دین و زنده
داشتن آئین خداوند آسمان و زمین بملاقات و دیدار یکدیگر راه می سپارند اگر بخشم اندر شوند ستم نرانند
و اگر از کسی خوشنود گردند اسراف نورزند و با هر کس مجاورت جویند موجب برکت و میمنت حال و روزگار
وی شوند و بر هر کس مخالطت گیرند مایهٔ سلم و سلامت و کارنامهٔ عفت و عافیت باشند و دیگر فرماید

الکسل

الْکَسَلُ یَضُرُّ بِالدِّینِ وَالدُّنْیَا ماندگی و سستی در امور دین و دنیا را زیان میرساند و نیز میفرماید
لَوْ یَعْلَمُ السَّائِلُ مَا فِی الْمَسْئَلَةِ مَا سَئَلَ اَحَدٌ اَحَداً وَلَوْ یَعْلَمُ الْمَسْئُولُ مَا فِی الْمَنْعِ مَا مَنَعَ اَحَدٌ اَحَداً
اگر سؤال کننده بداند که چه چیز است در مسئلت هیچکس از هیچکس در مقام خواهش و سؤال بر نمی آید
و اگر آنکس که از وی سؤال مینماید بداند چه چیز است در منع قبول مسئلت هیچکس منع هیچکس را نمی کند یعنی اگر
شخص سؤال کننده بداند که در آن سؤالی که از مخلوق مانند خود میکند چگونه زیانها و بر باد رفتن آبروها
و شرف خویشتن و از خدای بی نیاز بنده نواز روی برگاشتن و بعدم توکل موصوف و مذموم گشتن
و گرد و غبار ذلت و خواری بر چهر آبرو و اعتبار انباشتن و غالباً محروم و نادم شدن است بپاره نان
و ذرعی کرباس و شربتی آب و خشتی برای راحت و خواب خود میبازد و بمردم عاجز زبون که مانند
خودش بیچاره اند دست نیاز دراز و آبروی عزت را انجاسک ذلت انباز و خویشتن را با حرص
پر آز همراز نگرداند اگر مسئول بداند که در قبول قضای حاجت نیازمندی چه منافع دنیویه و فواید اخرویه
و شرف و سعادتها مندرج است هرگز رضا نمیدهد سائلی را محروم دارد و آن مراتب را با دیگری موکول
بگرداند بلکه قبول مسئول را فیض و فوزی بزرگ و سعادت و شرف و غنیمتی عظیم شمارد و دیگر
میفرماید اِنَّ لِلّٰهِ عِبَاداً مَیَامِینَ مَیَاسِیرَ یَعِیشُونَ وَیَعِیشُ النَّاسُ فِی اَکْنَافِهِمْ وَهُمْ فِی
عِبَادِهِ مِثْلُ الْقَطْرِ وَلِلّٰهِ عِبَادٌ مَلَاعِینُ مَنَاکِیدُ لَا یَعِیشُونَ وَلَا یَعِیشُ النَّاسُ فِی اَکْنَافِهِمْ وَهُمْ
فِی عِبَادِهِ مِثْلُ الْجَرَادِ لَا یَقَعُونَ عَلَی شَیْءٍ اِلَّا اَتَوْا علیه خدا را بندگانی ملاعین و دور افتاده از پیشگاه رحمت
رب العالمین و سخت عیش و ناخوش روزگار هستند که نه خود از زندگانی خود بهره یاب و نه مردمان
در اکناف عنایت و احسان ایشان کامیاب میشوند و این جماعت در میان بندگان یزدان
مانند ملخ باشند که بر هر چه بنشینند برایند و تباه سازند و درین کلام مبارک لطافتی بدیع است چه
بندگان با میمنت و برکت را بقطرهٔ باران تشبیه میفرماید که سبب روئیدن نباتات و زراعات
و رزق و روزی بندگان و مایهٔ زندگانی ایشان است و آن صنف دیگر را بملخ همانند میگرداند
که وجودش دلیل شآمت و فساد مزروعات و اثمار و اشجار و تباهی مأکولات و خرابی بنیان عیش
و زندگانی است خداوند از این بکاهد و بر آن بیفزاید و دیگر فرماید قُولُوا لِلنَّاسِ اَحْسَنَ مَا تُحِبُّونَ
اَنْ یُقَالَ لَکُمْ اِنَّ اللهَ یُبْغِضُ اللَّعَّانَ السَّبَّابَ الطَّعَّانَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ الْفَاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ السَّائِلَ
الْمُلْحِفَ وَیُحِبُّ الْحَیِیَّ الْحَلِیمَ الْعَفِیفَ الْمُتَعَفِّفَ و در مکالمت و محاورت با مردمان آنرا که
بسیار دوست میدارید که در حق شما گفته شود بگوئید چه خدای دشمن میدارد کسی را که نسبت بمومنان
دشنام دهد و لعن گوید و طعن زند و زبانش بفحش گردد و از روی ستیزندگی و سخت زبانی سؤال
کند و خدای دوست میدارد آنکس را که با شرم و بردبار و پارسا باشد و در پارسائی کوشش نماید

 و دیگر فرماید اِنَّ اللهَ یُحِبُّ اِفْشاءَ السَّلامِ خداوند دوست میدارد افشای سلام را و از این پیش توضیح این کلام در ضمن کلمات دیگر اشارت رفت

بیان بعضی کلمات حکمت آیات که در کتب متفرقه بحضرت باقر علیه السلام منسوب است

در کافی و بحار الانوار از ابو مریم مروی است که حضرت باقر علیه السلام با سلمة بن کهیل و حکم بن عیینه فرمود شَرِّقا وَ غَرِّبا فَلا تَجِدانِ عِلْماً صَحِیحاً اِلّا شَیْئاً خَرَجَ مِنْ عِنْدِنا در تمام مشرق و مغرب عالم اگر در تفحص و پژوهش کنید علم صحیح بدست نیاورید مگر آنچه از حضرت ما بیرون آید یعنی حقیقت علم و معرفت الهی در صدور و سینه ما مخزون است و باین حدیث از این پیش بتقریبی اشارت رفته است و نیز در آن دو کتاب سند بابی بصیر میرسد که آن حضرت با من فرمود حکم بن عیینه از جمله آن کسان است که خدای میفرماید وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنّا بِاللهِ وَ بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ ما هُمْ بِمُؤْمِنِینَ از جمله مردمان کسی است که میگوید بخدای و روز جزا ایمان آوردیم و حال اینکه ایشان ایمان نیاورده اند یعنی از روی نفاق اظهار ایمان کنند و حکم بن عیینه نیز منافق است و در اظهار ایمان زبانش با دلش یکسان نیست فَلْیُشَرِّقِ الْحَکَمُ وَ لْیُغَرِّبْ اَما وَ اللهِ لا یُصِیبُ الْعِلْمَ اِلّا مِنْ اَهْلِ بَیْتٍ نَزَلَ عَلَیْهِمْ جَبْرَئِیلُ عَلَیْهِ السَّلامُ حکم بن عیینه بگرود شرق و غرب عالم را و باختر تا خاور را در زیر پی طلب در سپارد سوگند باخدای گوهر علم حقیقی را جز از آن اهل بیتی که جبرئیل بر ایشان نازل میشده است بدست نیاورد و دیگر در بحار از ابوبکر حضرمی مروی است که در خدمت ابی جعفر علیه السلام عرض کردند عکرمة مولای عباس بحالت احتضار اندر است آنحضرت عازم ملاقات وی شد و فرمود اگر او را دریابم کلامی را بدو بیاموزم که طعمهٔ آتش نگردد در همین حال مردی بخدمت آن حضرت بیامد و عرض کرد عکرمه هلاک شد اینوقت با آنحضرت عرض کردند آن کلام را با ما بیاموز فرمود وَ اللهِ ما هُوَ اِلّا هذَا الْاَمْرُ الَّذِی اَنْتُمْ عَلَیْهِ سوگند باخدای آن کلام جز همان نیست که شما بر آن هستید یعنی ولایت اهل بیت علیهم السلام و دیگر در بحار از شقیق بلخی سند بحضرت باقر علیه السلام میرسد که با آن حضرت عرض کردند چگونه بامداد کردی فرمود اَصْبَحْنا غَرْقَی فِی النِّعَمِ مَوْفُورِینَ بِالذُّنُوبِ یَتَحَبَّبُ اِلَیْنا اِلهُنا بِالنِّعَمِ وَ نَتَمَقَّتُ اِلَیْهِ بِالْمَعاصِی وَ نَحْنُ نَفْتَقِرُ اِلَیْهِ وَ هُوَ غَنِیٌّ عَنّا بامداد نمودیم در آن حال که غرق بحار نعمت و رحمت الهی هستیم و در عوض آن گناهان بسیار در حضرت پروردگار روز زده ایم خداوند قادر مهربان به اعطای نعمتهای بی پایان بما تحبب میفرماید و بمحبت خود میطلبد لکن ما با احتمال اوزار و معاصی او را بر خویشتن خشمناک میسازیم و حال اینکه ما بجمله در حضرتش نیازمند و مستمند و او

از جمله ما بی نیاز و مستغنی است ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا در کتاب نثر الدرر مسطور است
که عبدالله بن معمر لیثی در خدمت ابی جعفر علیه السلام عرض کرد بمن پیوسته است که تو در امر متعه فتوی میرانی یعنی در متعه زنان فرمود خداوندش در کتاب خود حلال ساخته و رسول خدای صلی الله علیه و آله این امر را سنت ساخته و اصحاب آن حضرت باین کار رفتار نموده اند عبدالله گفت عمر بن خطاب متعه را نهی کرده است فرمود فَاَنْتَ عَلی قَوْلِ صاحِبِکَ وَ اَنا عَلی قَوْلِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ تو بقول صاحبت عمر کار کن و من بر قول رسول خدا میروم عبدالله بن معمر عرض کرد مسرور میشوی که زنان تو چنین کنند حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود وَ ما ذِکْرُ النِّساءِ هاهُنا یا اَنْوَکُ اِنَّ الَّذِی اَحَلَّها فِی کِتابِهِ اَحَلَّها لِعِبادِهِ اَغْیَرُ مِنْکَ وَ مِمَّنْ نَهی عَنْها تَکَلُّفاً بَلْ یَسُرُّکَ اَنَّ بَعْضَ حُرَمِکَ تَحْتَ حائِکٍ یَثْرِبَ نِکاحاً قالَ لا قالَ فَلِمَ تُحَرِّمُ ما اَحَلَّ اللهُ لَکَ قالَ لا اُحَرِّمُ وَ لکِنَّ الْحائِکَ ما هُوَ لِی بِکُفْوٍ در این مقام نام زنان از چه باید بر زبان آوری ای گول نادان و بیگانه از عقل و خرد همانا آنکس که متعه را در کتاب خود حلال کرده است و برای بندگان خود حلال ساخته از تو و از آنکس که منهی داشته غیورتر است بلکه مسرور میدارد ترا که بعضی از حرم ترا جولاه یثرب در نکاح گیرد عرض کرد مسرور نمیدارد فرمود از چه روی حرام میگردانی آنچه را که خدای حلال فرموده است عبدالله عرض کرد حرام نمیکنم لکن حائک با من انباز و شریک نیست فرمود اِنَّ اللهَ ارْتَضی عَمَلَهُ وَ رَغِبَ فِیهِ وَ زَوَّجَهُ حُوراً اَفَتَرْغَبُ عَمَّنْ رَغِبَ اللهُ فِیهِ وَ تَسْتَنْکِفُ مِمَّنْ هُوَ کُفْوٌ لِحُورِ الْجِنانِ یزدان تعالی پسندیده است کسب و عمل او را و در او راغب است و او را حوری جنت بزوجیت داده آیا تو روی بر میتابی از آنکس که خدای با نظر رحمت در وی میرود و انکار و استنکاف میجوئی از آنکس که همسر و شریک حور بهشت است کِبْراً وَ عُتُوّاً از روی تکبر و سرکشی عبدالله چون این کلمات بشنید بخندید و عرض کرد سینهای شما از منابت اشجار علم نیست همانا میوه و بار علم بهرهٔ شماست و بهر کشش قسمت مردمان ابو عمرو عثمان جاحظ گوید امام محمد باقر علیه السلام صلاح شأن عالم را تمامت در دو کلمه فراهم کرده است و فرموده است صَلاحُ شَأْنِ الْمَعایِشِ وَ التَّعاشُرِ مِلْءُ مِکْیالٍ ثُلُثاهُ فِطْنَةٌ وَ ثُلُثٌ تَغافُلٌ اسباب اصلاح امر معاش و معاشرت پیمانه پری است که دو قسمتش فطنت و زیرکی و یک ثلث دیگرش تغافل است و از این پیش بتقریبی باین کلام مبارک اشارت شد و دیگر وقتی حضرت باقر علیه السلام مردی را که خدای پسری بدو عطا کرده بود تهنیت نمود و فرمود اَسْئَلُ اللهَ اَنْ یَجْعَلَهُ خَلَفاً مَعَکَ وَ خَلَفاً بَعْدَکَ فَاِنَّ الرَّجُلَ یَخْلُفُ اَباهُ فِی حَیاتِهِ وَ مَوْتِهِ از خدای مسئلت مینمایم که این مولود را در زمان تو و بعد از تو خلف صالح بگرداند همانا مرد در زمان پدرش و بعد از مرگ پدرش خلف او تواند گشت حکم بن عتیبه گوید بزنی بگذشتم که در حال احرام بود

وَقَدْ اَسْبَلَتْ ثَوْبَهَا قُلْتُ اَسْفِرِي عَنْ وَجْهِكِ قَالَتْ اَتَانِي بِذَلِكَ زَوْجِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وجامه خود را بیاویخته بود گفتم روی برکشای گفت شوهر من محمد بن علی بن الحسین سلام الله علیهم با من چنین فتوی داده است و نیز در آن کتاب مذکور است که هرگاه امام محمد باقر علیه السلام کسی را میدید که دچار بلائی گردیده است استعاذه را مخفی میداشت یعنی بطوری استعاذه نمی فرمود که آن بیچاره بشنود و کوفته خاطر و ضعیف گردد و هرگز شنیده نمیشد که در سرای مبارکش در جواب سائلی گویند یَا سَائِلُ بُورِكَ فِيكَ ای خواهنده خدایت برکت دهد یا گویند ای خواهنده بگیر این را بلکه میفرمود این مردم یعنی فقرا و سائلان را به نیکوترین اسامی ایشان بنامید و میفرمود اَللّٰهُمَّ اَعِنِّي عَلَى الدُّنْيَا بِالْغِنَىٰ وَعَلَى الْآخِرَةِ بِالْعَفْوِ بارخدایا اعانت فرمای مرا در کار دنیا بتوانگری و برامر آخرت بعفو و گذشت و آن حضرت با فرزندش میفرمود اِذَا اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْكَ بِنِعْمَةٍ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَاِذَا حَزَنَكَ اَمْرٌ فَقُلْ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ وَاِذَا اَبْطَاَ عَلَيْكَ رِزْقٌ فَقُلْ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ چون خداوندت بنعمتی متنعم فرماید بگو الحمد لله و چونت امری اندوهناک نماید بگو لاحول ولاقوة الا بالله و هر وقت در وصول رزق تو درنگی افتاد بگو استغفر الله یعنی چون حمد کنی سپاس نعمت بگذاشته باشی و نعمت افزون شود و چون خدا را بحول و قوت یاد کنی اندوه از تو بزداید و شادی بر تو بفزاید و چون استغفار نمائی گناهان ترا که موجب تنگی و درنگ رسیدن رزق است بیامرزد و رزق ترا هرچه زودتر برساند در امالی شیخ طوسی از ابوحمزه ثمالی مروی است که از حضرت ابی جعفر باقر صلوات الله علیه شنیدم میفرمود اَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمَلَ اِسْلَامُهُ وَاُعِينَ عَلَى اِيمَانِهِ وَمُحِّصَتْ ذُنُوبُهُ وَلَقِيَ رَبَّهُ وَهُوَ عَنْهُ رَاضٍ وَلَوْ كَانَ فِيمَا بَيْنَ قَرْنِهِ اِلَى قَدَمِهِ ذُنُوبٌ حَطَّهَا اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ وَهِيَ الْوَفَاءُ بِمَا يَجْعَلُ اللّٰهُ عَلَى نَفْسِهِ وَصِدْقُ اللِّسَانِ مَعَ النَّاسِ وَالْحَيَاءُ مِمَّا يَقْبُحُ عِنْدَ اللّٰهِ وَعِنْدَ النَّاسِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ مَعَ الْاَهْلِ وَالنَّاسِ وَاَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اَسْكَنَهُ اللّٰهُ فِي اَعْلَى عِلِّيِّينَ فِي غُرَفٍ فَوْقَ غُرَفٍ فِي مَحَلِّ الشَّرَفِ كُلِّ الشَّرَفِ مَنْ آوَى الْيَتِيمَ وَنَظَرَ لَهُ فَكَانَ لَهُ اَبًا وَمَنْ رَحِمَ الضَّعِيفَ وَاَعَانَهُ وَكَفَاهُ وَمَنْ اَنْفَقَ عَلَى وَالِدَيْهِ وَرَفَقَ بِهِمَا وَلَمْ يُحْزِنْهُمَا وَلَمْ يَخْرَقْ بِمَمْلُوكِهِ وَاَعَانَهُ عَلَى مَا يُكَلِّفُهُ وَلَمْ يَسْتَسْعِهِ فِيمَا لَمْ يُطِقْ بِهِ چهار چیز است که در هر کس موجود گردد اسلامش را کامل و ایمانش را معین و ذنوبش را پاک گرداند و چون پروردگار خود را ملاقات نماید خدای از وی راضی باشد و اگر از فرق سر تا قدمش را معاصی فرو گرفته باشد خداوند آن گناهان را از وی فرو ریزد و آن چهار خصلت یکی وفا نمودن بر آنچه خدای بروی فرض کرده است دیگر با مردمان براستی رفتن است سوم شرم داشتن از ارتکاب آن افعال و اقوالی که در حضرت یزدان و بندگان یزدان قبیح و نکوهیده است دیگر با کسان خود و مردمان با خلق حسن و خوی نیکو معاشرت کردن است و چهار صفت است که هر مومنی دارای آن باشد خداوندش در اعلی علیین در غرفهای برتر از غرف و اشرف اماکن مسکن دهد نخست آنکس

که یتیمی را منزل و ماوی دهد و با نظر عنایت و ابوت از وی نگاهداری کند دوم کسی که شخصی ضعیف و درمانده را رحم نماید و او را در امور او اعانت و کفایت کند سوم آنکس که از پدر و مادر خود نگاهداری فرماید و در حق ایشان انفاق کند و با ایشان برفق و نرمی و ملایمت رود و احسان بورزد و با ایشان بسختی و شدت نورزد و خاطر شان را نیازارد و با مملوک خود به درشتی و تندخوئی نباشد و او را بر آنچه بروی تکلیف نموده اعانت کند و نیز در کتاب خصال از جابر بن یزید مروی است که حضرت باقر علیه السلام فرمود اِذَا كَانَ حِينَ يَبْعَثُ اللّٰهُ تَعَالَى الْخَلْقَ اَتَى بِالْاَيَّامِ تَعْرِفُهَا الْخَلَائِقُ بِاسْمِهَا وَحِلْيَتِهَا يَقْدُمُهَا يَوْمُ الْجُمُعَةِ لَهُ نُورٌ سَاطِعٌ تَتْبَعُهُ سَائِرُ الْاَيَّامِ كَاَنَّهَا عَرُوسٌ كَرِيمَةٌ ذَاتُ وَقَارٍ تُهْدَى اِلَى ذِي حِلْمٍ وَيَسَارٍ ثُمَّ يَكُونُ يَوْمُ الْجُمُعَةِ شَاهِدًا وَحَافِظًا لِمَنْ سَارَعَ اِلَى الْجُمُعَةِ ثُمَّ يَدْخُلُ الْمُؤْمِنُونَ الْجَنَّةَ عَلَى قَدْرِ سَبْقِهِمْ اِلَى الْجُمُعَةِ چون هنگام محشر و نشور خلایق در رسد ایام هفته را با مر خالق مهر و ماه و نماینده روز و شب حاضر کنند و آفریدگان هر روز را باسم و رسم و حلیه اش بشناسند و روز جمعه بر تمام ایام تقدم یابد و چنانش نوری و درخشی باشد که سایر ایام در دنبالش بپویند و روز جمعه در میان سایر ایام هفته مانند عروس هر هفت و ماه دو هفته فزایش و نمایش و با وقاری تمام بر سایر ایام تابش گیرد که گوئی بدارای علم و بردباری و یسار و دولت یار رهسپار میگردد آنگاه روز جمعه شاهد و حافظ آن کسان خواهد شد که در این جهان جمعات را از دست نگذاشته و نماز جمعه و جماعت را مرعی داشته پس از آن جماعت مومنین که در دنیا در عبادت این روز میکوشیدند باندازه مساعی جمیله خود در درون جنت میشوند راقم حروف گوید اینگونه اخبار و احادیثی که در تقدم و تفوق و شرافت و جلالت روز جمعه که عید این امت مرحومه است وارد است با عقیدت مردم یهود که تغییر احکام شریعت خود را بحسب اقتضای وقت جایز نمیشمارند مگر اینکه میگویند شنبه و عید آن روز هرگز تغییر نیافته و نخواهد یافت با اینکه در کتب آسمانی خود مستند بسندی استوار نیستند منافات وارد و آن قول را مطرود میگرداند و نیز بدلایل خارجیه معلوم است که جز پیغمبری که برتبت خاتمیت باشد هیچ شریعتی تا قیامت پاینده نبوده است و اینکه میفرماید حلال و حرام آن حضرت تا قیامت حلال و حرام و دین و شریعت او ناسخ ادیان و شرایع است و آنچه عقل بآن حکم میکند شرع آنحضرت بآن حکم می نماید بجمله از ادله قاطعه خاتمیت است و تا کسی خاتم انبیا و رسل نباشد و پس از وی رشته رسالت و نبوت و وحی منقطع نگردیده باشد دعوی این امور را نتواند نمود زیرا که شاید پس از چندی دیگر پیغمبری دیگر و رسول و اولوالعزم دیگر بیاید و دین و آئین و شریعت دیگر بیاورد که ناسخ آن شریعت سابقه باشد چنانکه از ابتدای خلقت تا زمان میمنت ارکان حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله هیچ پیغمبری و فرستاده این دعوی را ننمود بلکه چون مبعوث شد شریعتی بیاورد و مدتی آن شریعت ثابت و مقرر بود تا پیغمبری دیگر برسالت بیامد و شریعتی از نو بیاورد و نگفت که این شریعت من ناسخ شرایع و تا قیامت ثابت و مقرر است مگر حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه و آله که دارای مقام خاتمیت بود چنین فرمود و تاکنون که سالهای دراز از زمان مبارکش بپای رفته و تا امروز که روز پنجشنبه

تم بهر

پنجم شهر شعبان المعظم سال یکهزار و سیصد و بیست و سوم هجری است بر قرار و روز تا روز در تمام اهالی ممالک اسلامیه و غیر اسلامیه شایع تر و بیشتر میشود و عقلای ممالک خارجه متفق شده اند که قانون اسلام بر تمام قوانین مردم کیهان اشرف و اکمل و اتم و انفع و برای دین و دنیا و ملک و ملت مفید تر است و اغلب احکام و قوانین این ملت سنیه را در دولتهای بزرگ جهان مجری میدارند و صلاح حال و قوام و نظام جهان و اهل جهان و سرای جاویدان را در آن می شمارند و اگر معدودی ملتیس برای شهرت خود و معروف گردیدن خود و خوش آمد پاره مردم بدکیش کوهیده اندیش در نگارش روزنامه و امثال آن که همه از صحت و صدق دور و بجنگ و حمق و سفاهت و غوایت مزدور است در پاره مطالب که هر ذی شعوری و خردمندی به صحت آن حکم میکند عنوانی نمایند و دین مزدک و امثال او را جلوه گر خواهند باطن شریعت مطهره چنان نشان خود را نمایان کند که تمام السنه و اقلام و بیانات جهانیان بلکه آثار و اماثل ایشان بر خفت عقل و سستی عقیده و ضعف دین و اعلی درجه سفاهت و حمق و ضلالت و جهل و خرافت و عدم عمق ایشان گویا و جاری گردیده و اغراض شخصیه و امراض قلبیه و خیلای نفسانی ایشان ظاهر و سهام ملامت و نصال مذمت را هدف گردید و الله متم نوره و لو کره الکافرون نستعيذ بالله مما یفترون و دیگر در آن کتاب از عبدالرحمن بن اعین از حضرت ابی جعفر باقر سلام الله علیه مرویست لَقَدْ غَفَرَ اللهُ تَعالى لِرَجُلٍ مِنْ اَهْلِ الْبادِيَةِ بِكَلِمَتَيْنِ دَعا بِهِما خداوند تعالی مردی از اهل بادیه را از برکت دو کلمه بیامرزید عرض کردند آن دو کلمه چه بود فرمود اَللّٰهُمَّ اِنْ تُعَذِّبْنِي فَاَنَا اَهْلُ ذٰلِكَ وَاِنْ تَغْفِرْ لِي فَاَنْتَ اَهْلُ ذٰلِكَ فَغَفَرَ لَهُ بارخدایا اگر مرا عذاب فرمائی بواسطه کثرت معاصی و نافرمانی که نموده ام سزاوار آنم و اگر مرا بیامرزی بواسطه عظمت و رحم تو که بر غضب تو سبقت گرفته شایسته آنی لاجرم خدای او را بیامرزید و دیگر در امالی طوسی از محمد بن مسلم ثقفی مسطور است که فرمود از ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام شنیدم میفرمود لا دِينَ لِمَنْ دانَ بِطاعَةِ مَنْ عَصَى اللهَ وَلا دِينَ لِمَنْ دانَ بِفِرْيَةِ باطِلٍ عَلَى اللهِ وَلا دِينَ لِمَنْ دانَ بِجُحُودِ شَيْءٍ مِنْ آياتِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ نیست دینی و آئینی برای آنکس که بطاعت کسی که خدای را عصیان بورزد نرم گردن شود و نیست دین آنکس را که بر خدای بفریه باطل و دروغ عادت نماید و نیست دین و کیشی برای آنکس که بانکار چیزی از آیات خدای کیش و عادت و اعتقاد داشته باشد و هم در آن کتاب مسطور است که حضرت باقر صلوات الله علیه فرمود بَرِئَ اللهُ مِمَّنْ تَبَرَّءَ مِنّا لَعَنَ اللهُ مَنْ لَعَنَنا اَهْلَكَ اللهُ مَنْ عاداناَ اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ تَعْلَمُ اَنّا سَبَبُ الْهُدىٰ وَاِنَّما يُعادُونا فَكُنْ اَنْتَ الْمُتَفَرِّدُ بِعَذابِهِمْ بیزار است خدای از آنکس که از ما بیزاری جوید لعنت کند خدای کسی را که ما را با شایست یاد نماید هلاک فرماید خدای آنکس را که با ما دشمنی ورزد بارخدایا تو خود میدانی ما سبب هدایت جهانیان هستیم

و با اینحال با ما دشمنی کنند پس تو در عقوبت و عذاب ایشان متفرد باش و این کلام را از آن روی میفرماید که اشد عذابها عذابی است که خداوند بذات کبریائی خودش متفرد در آن گردد و در کتاب خصال از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام مرویست که با نجم فرمود یا نَجْمُ كُلُّكُمْ فِي الْجَنَّةِ مَعَنا اِلّا اَنَّهُ ما اَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْكُمْ اَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ قَدْ هُتِكَ سِتْرُهُ وَبَدَتْ عَوْرَتُهُ ای نجم جمله شما با ما در بهشت میباشید جز اینکه سخت قبیح است که مردی از شما درون بهشت شود و پرده عفت او پاره و عورتش آشکار باشد نجم گفت فدایت گردم اینحال بر این منوال خواهد بود فرمود آری اِنْ لَمْ يَحْفَظْ فَرْجَهُ وَبَطْنَهُ اگر فرج و بطن خود را محفوظ نگرداند و دیگر در آن کتاب از ابو حمزه ثمالی مروی است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود اَلْعَبْدُ بَيْنَ ثَلاثَةٍ بَلاءٍ وَقَضاءٍ وَنِعْمَةٍ فَعَلَيْهِ فِي الْبَلاءِ مِنَ اللهِ الصَّبْرُ فَرِيضَةً وَعَلَيْهِ فِي الْقَضاءِ مِنَ اللهِ التَّسْلِيمُ فَرِيضَةً وَعَلَيْهِ فِي النِّعَمِ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ الشُّكْرُ فَرِيضَةً هر بنده در میان سه چیز اندر است یکی بلا و دیگر قضا و دیگر نعمت پس بر وی لازم است که در هنگام نزول بلا صبر و شکیبائی را فریضه خویش داند و هنگام قضای از جانب خدای تسلیم و رضا را فریضه خود انگارد و در زمان وصول نعمت حضرت احدیت شکر نعمت را فریضه همت داند و دیگر از ابو عبیده الحذاء از حضرت باقر علیه السلام مرویست اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ بِجَلالِي وَجَمالِي وَبَهائِي وَعَلائِي وَارْتِفاعِي لا يُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوايَ عَلىٰ هَواهُ اِلّا جَعَلْتُ غِناهُ فِي نَفْسِهِ وَهَمَّهُ فِي آخِرَتِهِ وَكَفَفْتُ عَنْهُ ضَيْعَتَهُ وَضَمَّنْتُ السَّماواتِ وَالْاَرْضَ رِزْقَهُ وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَراءِ تِجارَةِ كُلِّ تاجِرٍ خداوند عز و جل میفرماید سوگند بجلال و جمال و بهای من و علو من و ارتفاع من که هیچ بنده برگزیده نگرداند هوای مرا به هوای خودش مگر اینکه برای او توانگری و غنائی در نفس او و همتی در کار آخرت او و باز میگردانم هلاک و دمار را از وی و آسمانها و زمین ضامن رزق او میشوند و من برای او مایه سود و سوداگری هر تاجری و تجارتی میشوم و دیگر در آن کتاب از حمران بن اعین مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم فرمود اِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ ثَمَرَةً وَثَمَرَةُ الْمَعْرُوفِ تَعْجِيلُ السَّراحِ برای هر چیزی ثمره و میوه ایست و ثمره معروف و کار نیکو عجلت ورزیدن در افروختن چراغ است و هم در آن کتاب از حنان بن سدیر از پدرش از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود كُلُّ ذَنْبٍ يُكَفِّرُهُ الْقَتْلُ فِي سَبِيلِ اللهِ اِلَّا الدَّيْنَ لا كَفّارَةَ لَهُ اِلّا اَداؤُهُ اَوْ يَقْضِيَ صاحِبُهُ اَوْ يَعْفُوَ الَّذِي لَهُ الْحَقُّ هر گناهی را قتل در راه خدای کفاره شود مگر وام و قرض را که جز ادای آن یا قضای مدیون دین و قرض خود را یا گذشتن صاحب حق کفاره نتواند بود و هم در آن کتاب از آن حضرت مروی است اِنَّ الْمُؤْمِنَ اِذا صافَحَ الْمُؤْمِنَ تَفَرَّقا عَنْ غَيْرِ ذَنْبٍ شخص مومن چون با مومنی دیگر مصافحه نماید جدا میشوند که هیچ گناهی با ایشان نباشد و دیگر فرمود تَزاوَرُوا فِي بُيُوتِكُمْ فَاِنَّ ذٰلِكَ حَياةٌ لِاَمْرِنا

رَحِمَ اللهُ عَبْداً اَحْیا اَمْرَنا در خانهای خود بزیارت همدیگر مبادرت جوئید چه این کردار شما و این اجتماع و اتحاد شما موجب زنده شدن امر ولایت و امامت ما است خداوند رحمت کند بنده را که زنده بگرداند امر ما را و دیگر در آن کتاب از فضیل مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود مِنَ الذُّنُوبِ الَّتی لا تُغْفَرُ قَوْلُ الرَّجُلِ یالَیْتَنی لا اُؤاخَذُ اِلّا بِهذا از گناهان که آمرزیده نمی‌شود این است که مردی بگوید کاش من جز باین کار مأخوذ و مؤاخذ نشدم زیرا که او چه داند چه کار او اسباب مؤاخذه و گرفتاری اوست و چه عمل او معفو و کدام یک غیر معفو است و دیگر فرمود اَلْاَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْیُ عَنِ الْمُنْکَرِ خَلْقانِ مِنْ خَلْقِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَمَنْ نَصَرَهُما اَعَزَّهُ اللهُ وَمَنْ خَذَلَهُما خَذَلَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ امر فرمودن بمعروف و نهی فرمودن از منکر دو مخلوق هستند از خلق خدای عزوجل پس هر کس یاری این دو کار را نماید خداوند او را عزیز گرداند و هر کس مخذول بگذارد آنرا خداوند عزوجل آن شخص را مخذول بگرداند و دیگر فرمود اَلْبِرُّ وَالصَّدَقَةُ یَنْفِیانِ الْفَقْرَ وَیَزیدانِ فِی الْعُمْرِ وَیَدْفَعانِ سَبْعینَ مَیْتَةَ سُوءٍ نیکوئی و صدقه فقر را بر میگیرند و در عمر می‌افزایند و هفتاد نوع مرگ سوء را دفع می‌نمایند و هم در آن کتاب از سعد بن طریف از حضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر علیهما السلام مروی است ثَلثٌ دَرَجاتٌ وَثَلثٌ کَفّاراتٌ وَثَلثٌ مُوبِقاتٌ وَثَلثٌ مُنْجِیاتٌ فَاَمَّا الدَّرَجاتُ فَاِفْشاءُ السَّلامِ وَاِطْعامُ الطَّعامِ وَالصَّلوةُ بِاللَّیْلِ وَالنّاسُ نِیامٌ وَالْکَفّاراتُ اِسْباغُ الْوُضُوءِ فِی السَّبَراتِ وَالْمَشْیُ بِاللَّیْلِ وَالنَّهارِ اِلَی الصَّلَواتِ وَالْمُحافَظَةُ عَلَی الْجَماعاتِ وَاَمَّا الثَّلاثُ الْمُوبِقاتُ فَشُحٌّ مُطاعٌ وَهَوًی مُتَّبَعٌ وَاِعْجابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ وَاَمَّا الْمُنْجِیاتُ فَخَوْفُ اللهِ فِی السِّرِّ وَالْعَلانِیَةِ وَالْقَصْدُ فِی الْغِنی وَالْفَقْرِ وَکَلِمَةُ الْعَدْلِ فِی الرِّضا وَالسَّخَطِ (الغضب) سه چیز موجب ادراک درجات رفیعه و سه چیز اسباب کفاره افعال ذمیمه و سه چیز اسباب هلاکت و سه چیز مایه نجات از هر گونه بلیت است اما آن سه کار که اسباب رفع درجات است یکی افشاء سلام است و دیگر اطعام طعام و دیگر نماز کردن در دلهای شب است گاهی که مردمان بخواب راحت اندرند و کفارات یکی اسباغ وضوء است یعنی تمام گردانیدن وضوء است در صبحگاهان بسیار سرد و راه سپردن در شب و روز برای اداء نمازها و حفظ اوقات نماز بجماعت و اما آن سه چیز که موجب هلاک و دمار است بخل سخت حرص و بخلی است که بر نفس چیره شود و آدمی مطیع آن گردد و دیگر اعجاب و شگفتی مرد است بنفس خودش یعنی خود را عظیم داند و بر دیگران برتر شمارد و چنان داند که یک نوع فضل و جلالتی در او است که در دیگران نیست و باین علت بر خویشتن ببالد و دیگران را بنظر حقارت بنگرد و اما آن سه چیز که انسان را از مخاطر دنیا و آخرت نجات میدهد یکی بیم داشتن از خداوند است در پوشیده و آشکار چه هر کس را این حالت پدید شد با وامر الهی کار کند و از نواهی کناری گیرد و البته این دو کار اسباب رستگاری هر دو سرای است و دیگر میانه روی و اقتصاد در حال

توانگری است یعنی نه ممسک باشد و نه متلف و همچنین در حال فقر و درویشی جانب اقتصاد را از دست نگذارد و بقناعت کار کند زیرا که قناعت توانگر کند مرد را و دیگر این است که در حال خوشنودی یا سخط و خشمناکی جز بعدل سخن نکند یعنی بهوای نفس سخن نکند بلکه حقیقت گوی و عدل پرور باشد و دیگر در آن کتاب مروی است که فرمود اَیّامُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ثَلثَةٌ یَوْمَ یَقُومُ الْقائِمُ وَیَوْمُ الْکَرَّةِ وَیَوْمُ الْقِیمَةِ روزهای خداوند عزوجل سه روز است یکی آنروز که قائم آل محمد صلوات الله علیه و آله قیام کند دیگر روزیکه رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم و دیگران رجعت نمایند دیگر روز قیامت است و دیگر در آن کتاب از حضرت باقر و صادق سلام الله علیهما مروی است ثَلثَةٌ لا یَنْجُونَ اَعْوَرُ یَمینٍ وَاَزْرَقُ کَالْفَصِّ وَمَوْلُودُ السِّنْدِ سه کس نجات نیابند یکی آنکس که چشم راستش اعور باشد دیگر کسیکه چشمش مانند نگین انگشتری کبود باشد دیگر کسیکه در سند متولد گردیده باشد و دیگر از سعد اسکاف از آن حضرت مروی است ثَلثٌ قاصِماتُ الظَّهْرِ رَجُلٌ اسْتَکْثَرَ عَمَلَهُ وَ نَسِیَ ذُنُوبَهُ وَاُعْجِبَ بِرَأْیِهِ سه چیز هستند که پشت آدمی را در هم شکنند مردیکه عمل خود را بسیار شمارد و گناهان خود را فراموش کند و برای و اندیشه خود معجب و بشگفتی باشد و نیز از آن حضرت مروی است که فرمود لِلّهِ عَزَّوَجَلَّ جَنَّةٌ لا یَدْخُلُها اِلّا ثَلثَةٌ رَجُلٌ حَکَمَ فی نَفْسِهِ بِالْحَقِّ وَرَجُلٌ زارَ اَخاهُ الْمُؤْمِنَ فِی اللهِ وَرَجُلٌ آثَرَ اَخاهُ فِی اللهِ عَزَّوَجَلَّ خداوند تعالی را بهشتی است که سه تن در آن اندر شوند یکی آنکه در حق خویش بحق و انصاف حکم نماید و دیگر مردیکه برادر دینی خود را در راه خدای زیارت نماید و دیگر مردیکه برادر ایمانی خود را برای خوشنودی خداوند عزوجل بر خود برگزیند و نیز در آن کتاب از آن حضرت مروی است اَلْمُعْطُونَ ثَلثَةٌ اللهُ الْمُعْطی وَالْمُعْطی مِنْ مالِهِ وَالسّاعی فی ذلِکَ مُعْطٍ بخشندگان سه کس باشند نخست خداوند بخشنده بنده نواز بی انباز بی نیاز با منت بی منت است که

تمام زمین سفره عام اوست — بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست

از در بخشندگی و بنده نوازی

مرغ هوا را نصیب ماهی دریا

از کمال علم و جود و مخلوق پروری و عنایت گستری بداند و برآرد

حاجت موری بزیر صخره صما

تمام ماسوی از بساط جود و سماط کرمش هویدا و با نواع نعم و اقسام آلاء و کرم برخوردار و کامکار و همه با عین غفلت و جهالت بر حسب فطرت و سجیت پدید آرنده خود را از فرط اصل جود و عین عطا را او راست که با اینکه از همه بی نیاز است همه را برگ و ساز از وست و با اینکه هیچ آفریده محتاج نیست حاجت تمام حاجتمندان هر دو سرای را کفیل و کافی و وافی خود اوست جل جلاله و عم نواله نه خزائن او را کاستن و نه هیچ حاجتمندی و سائلی را از درگاه قاضی الحاجاتش منع مسئلت و خواستن است از تحت الثری یا از فراز عرش اعلی و هر چه را نداریم و نشناسیم و نیاموخته و نشناخته باشیم و هرگز نتوانیم بدانیم و بشناسیم محض کمال جود از کتم عدم بعرصه وجود بیاورد و از خوان نعم متکاثره و سماط آلاء متوافره مرزوق و متنعم فرموده نه بر کفران کفره از رزق روزی بر آن بکاست و نه جبران جبابره را بقطع روزی ایشان مقرر داشت

چاره درد یا را خود فرمود و قرض را خود ادا نمود و مظلوم را برحمت و عنایت خود پاداش خیر نهاد و عباد و بلاد را برحمت واسعه خود کامکاری و دولت و نعمت بداد و آنوقت مخلوق ضعیف را که آلتی بیکاره و هیکلی بیچاره است دارای شئونات و حسنات و درجات عالیه و مراتب سامیه گردانید بانیکه توفیق را خود عطا کرده و اسباب عمل معروف و افعال حسنه را خود عنایت نمود پس معلوم میشود که معنی معطی وجود و کریم حقیقی چیست و منحصر بهمان درگاه است که هیچ خواهنده از آن درگاه نرود ولی مقصود معطی دوم کسی است که از اموال خود می‌بخشد و معطی سیم آن کس باشد که در این کار ساعی باشد یعنی کسیکه خود دارای بضاعتی نباشد و قدرت جود کردن و بخشیدن را نداشته باشد لکن سعی نماید تا از دیگران فایدتی بدیگری عاید دارد او نیز معطی است و از این عبارت معلوم میشود که آنکس که در اصلاح حال مخلوق رنج میبرد دارای چه رتبت و مقام میگردد و در شمار کدام سلسله اندر میآید و نیز در کتاب خصال از ابو حمزه از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود اِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ يَقُولُ ابْنَ آدَمَ تَطَوَّلْتُ عَلَيْكَ بِثَلاثٍ سَتَرْتُ عَلَيْكَ ما لَوْ يَعْلَمُ بِهِ اَهْلُكَ ما وارَوْكَ وَاَوْسَعْتُ عَلَيْكَ فَاسْتَقْرَضْتُ مِنْكَ فَلَمْ تُقَدِّمْ خَيْراً وَجَعَلْتُ لَكَ نَظْرَةً عِنْدَ مَوْتِكَ فِي ثُلْثِكَ فَلَمْ تُقَدِّمْ خَيْراً خداوند تبارک و تعالی میفرماید ای پسر آدم در سه چیز بر تو تفضل کردم و منتی عظیم بر نهادم چیزی را بر تو مستور فرمودم که اگر کسان خودت بآن عالم بودند ترا در خاک پوشیده و پنهان نمی‌کردند و دیگر اینکه ترا بوسعت دولت برخوردار ساختم آنگاه از تو در طلب قرض بر آمدم و تو خیری پیش نفرستادی یعنی با اینکه قرض دادن نیز برای تو سود داشت و دنیا به خیر و آخرت ترا متضمن بود و به اضعاف مضاعف عوض می‌یافتی از روی جهل و ضلالت اجابت نکردی و ذخیرهٔ از بهر خویشتن بر ننهادی و نیز قرار دادم که تو در حال مردن مختار بر ثلث مال خود باشی و در مبرات و خیرات بکار بندی همچنان این وصیت نگذاشتی و تخم سعادت بر نداشتی و دیگر در آن کتاب از آن حضرت مروی است اَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ بَنَى اللهُ لَهُ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ مَنْ آوَى الْيَتِيمَ وَرَحِمَ الضَّعِيفَ وَاَشْفَقَ عَلىٰ والِدَيْهِ وَرَفِقَ بِمَمْلُوكِهِ. چهار چیز است که در هر کس جمع شود خداوند تعالی برای او خانه در بهشت بنیان فرماید کسیکه یتیمی را پناه دهد و ماوی بخشد و بر ضعیف رحم آورد و در حق پدر و مادر خود از راه اشفاق باشد و به بندهٔ زر خرید خود ملایمت و نرمی کند و دیگر فرمود اَرْبَعَةٌ اَسْرَعُ شَيْءٍ عُقُوبَةً رَجُلٌ اَحْسَنْتَ اِلَيْهِ وَيُكافِئُكَ بِالْاِحْسانِ اِلَيْهِ اِساءَةً وَرَجُلٌ لا تَبْغِي عَلَيْهِ وَهُوَ يَبْغِي عَلَيْكَ وَرَجُلٌ عاهَدْتَهُ عَلىٰ اَمْرٍ فَمِنْ اَمْرِكَ الْوَفاءُ لَهُ وَمِنْ اَمْرِهِ الْغَدْرُ بِكَ وَرَجُلٌ يَصِلُ قَرابَتَهُ وَيَقْطَعُونَهُ چهار کار است که موجب سرعت عقوبت است یکی آن مرد که بد و احسان ورزیده باشی و در ازای احسان تو با او بدی و اسائت با تو مکافات نماید و مردی که تو بروی بغی و ستم نرانده باشی و او بر تو ستم رانده و سرکشی جوید و مردیکه در میان تو و او در امری عهد و پیمانی استوار گردیده باشد و کار تو وفای با او و کار او غدر و کید با تو باشد و مردیکه صلهٔ رحم اقربای خود گذارد و ایشان

قطع نماید و هم در آن کتاب از سدیر صیرفی مرویست که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود لا تُقارِنَنَّ وَلا تُؤاخِ اَرْبَعَةً الْاَحْمَقَ وَالْبَخِيلَ وَالْجَبانَ وَالْكَذّابَ اَمَّا الْاَحْمَقُ فَاِنَّهُ يُرِيدُ اَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ وَاَمَّا الْبَخِيلُ فَاِنَّهُ يَاْخُذُ مِنْكَ وَلا يُعْطِيكَ وَاَمَّا الْجَبانُ فَاِنَّهُ يَهْرُبُ عَنْكَ وَعَنْ والِدَيْهِ وَاَمَّا الْكَذّابُ فَاِنَّهُ يَصْدُقُ وَلا يُصَدَّقُ با چهار تن مقارنت و اخوت مجوی یکی شخص احمق در همان حال که اندیشه سود ترا دارد زیانت میرساند و اما شخص بخیل همانا از تو مأخوذ میدارد و همه چیز را از تو میطلبد اما فلسی بتو نمیدهد و اما شخص جبان ترسنده او نیز بدون علتی صحیح از تو و از پدر و مادر خود گریزان میگردد و اما کسیکه بسیار دروغ میگوید او نیز اتفاق می‌افتد که سخنی مصدق گوید اما مردمان چون او را بیاز موده‌اند و دروغگویش دیده‌اند تصدیقش را نمی‌کنند و دیگر فرمود اَلدُّنْيا دُوَلٌ فَما كانَ لَكَ فِيها اَتاكَ عَلىٰ ضَعْفِكَ وَما كانَ مِنْها عَلَيْكَ اَتاكَ وَلَمْ تَمْتَنِعْ مِنْهُ بِقُوَّةٍ ثُمَّ اَتْبَعَ هٰذَا الْكَلامَ بِاَنْ قالَ مَنْ يَئِسَ مِمّا فاتَ اَراحَ بَدَنَهُ وَمَنْ قَنِعَ بِما اُوتِيَ قَرَّتْ عَيْنُهُ روزگار و نعمتهای جهان ناپایدار بنوبت هر کس بگردش اندر است پس هر چه نوبت و بهره تو باشد اگر چند مردی ضعیف و سست باشی بتو خواهد رسید و آنچه از وی بر تو وارد باشد و ترا مطبوع نباشد همچنان بتو میرسد و تو بهیچ نیروئی و قوتمندی نتوانی از آن امتناع ورزید پس از آن آنحضرت این کلام را باین سخن متابعت داد و فرمود هر کس از آنچه فوت شده مأیوس باشد بدن خود را آسایش داده و هر کس بآنچه او را رسیده قانع باشد چشمش روشن و خوشحال میگردد و نیز در آن کتاب مسطور است که فرمود اُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ خَمْسَةٌ نُوحٌ وَاِبْراهِيمُ وَمُوسىٰ وَعِيسىٰ وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَيْهِمْ اَجْمَعِين پنج تن از رسولان مقام اولی العزم دارند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیه و آله و علیهم اجمعین و از این پیش بمعنی اولی العزم اشارت رفته است و دیگر از ابو بصیر مروی است که حضرت باقر علیه السلام فرمود خواهران از اهل بهشت را خدا رحمت فرماید پس نام ایشان را بفرمود یکی اسماء بنت عمیس الخثعمیه است که در حبالهٔ نکاح جعفر بن ابیطالب بود و دیگر سلمی بنت عمیس الخثعمیه است که در تحت نکاح حمزه بود و پنج زن دیگر از بنی هلال بودند یکی میمونه بنت حارث که بزوجیت پیغمبر صلی الله علیه و آله افتخار داشت و دیگر ام الفضل بود که در سرای عباس میگذرانید و نامش هند است و دیگر غمیصا مادر خالد بن ولید است و دیگر عزه بود که در قبیله ثقیف در سرای حجاج بن علاط روزگار میبرد و دیگر حمیده است که او را عقبی نبود و دیگر از جابر جعفی مسطور است که حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام فرمود اَحْسِنُوا الظَّنَّ بِاللهِ وَاعْلَمُوا اَنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمانِيَةَ اَبْوابٍ عَرْضُ كُلِّ بابٍ مِنْها مَسِيرَةُ اَرْبَعِينَ سَنَةً در حضرت یزدان خوش گمان باشید و بدانید که بهشت هشت در است و عرض هر دری از آن جمله باندازه چهل سال راه است و دیگر از ابو بصیر مروی است که گفت در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام بودم مردی در حضرتش عرض کرد اَصْلَحَكَ اللهُ اِنَّ بِالْكُوفَةِ قَوْماً يَقُولُونَ مَقالَةً يَنْسِبُونَها اِلَيْكَ جماعتی در کوفه هستند که سخنی میگویند و بتو نسبت میدهند

 فرمود آن چیست عرض کرد میگویند ایمان غیر از اسلام است فرمود آری آمرد عرض کرد ایمان را برای من
توصیف فرمای فرمود مَنْ شَهِدَ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ اَقَرَّ
بِما جاءَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ اَقامَ الصَّلوٰةَ وَ اٰتَى الزَّكوٰةَ وَ صامَ شَهْرَ رَمَضانَ وَ حَجَّ الْبَيْتَ وَ لَمْ يَلْقَ اللّٰهَ
بِذَنْبٍ اَوْعَدَ عَلَيْهِ النّارَ فَهُوَ مُؤْمِنٌ کسیکه شهادت بوحدت خدا و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله دهد و بآنچه از
جانب خدای رسیده اقرار کند و نماز را بپای دارد و زکوة را بپردازد و در شهر رمضان بروزه رود
و خانه خدای را حج گذارد و خدای را با گناهی که آتش جهنم را بر آن وعید داده ملاقات نکند مومن است
ابوبصیر عرض کرد فدای تو گردم کدام یک از ما باشیم که خدای را بگناهی که آتش دوزخ را در ازای آن
وعید داده ملاقات نکند فرمود لَيْسَ هُوَ حَيْثُ تَذْهَبُ اِنَّما هُوَ لَمْ يَلْقَ اللّٰهَ بِذَنْبٍ اَوْعَدَ عَلَيْهِ
النّارَ لَمْ يَتُبْ مِنْهُ چنین نیست که تو بر آن رفته بلکه مقصود این است که شخص مومن نباید خدای را بچنین گناهی
که میعادش نار است و از آن توبت نکرده باشد ملاقات نماید چنانکه در حدیثی دیگر در آن کتاب
از فضیل بن یسار از آن حضرت مروی است که ده چیز است که هر کس خدای را با جمله ملاقات نماید درون
بهشت میشود آنچه مذکور شد بعلاوه دوستی با اولیاء و ائمه و برائت از دشمنان خدا و اجتناب
از هر مسکری مذکور است و نیز از ابوبصیر از آن حضرت مروی است اِذا اَتَتْ عَلَى الْعَبْدِ اَرْبَعُونَ
سَنَةً قِيلَ لَهُ خُذْ حِذْرَكَ فَاِنَّكَ غَيْرُ مَعْذُورٍ وَ لَيْسَ ابْنُ اَرْبَعِينَ سَنَةً اَحَقَّ بِالْعُذْرِ مِنِ ابْنِ عِشْرِينَ
سَنَةً فَاِنَّ الَّذِي يَطْلُبُهُما واحِدٌ وَ لَيْسَ عَنْهُما بِراقِدٍ فَاعْمَلْ لِما اَمامَكَ مِنَ الْهَوْلِ
وَ دَعْ عَنْكَ فُضُولَ الْقَوْلِ چون بنده را چهل سال روزگار بر سر رسد با او گویند از این پس احتیاط
خویش را از دست مگذار و شرایط پرهیز از معاصی و طاعت اوامر و نواهی را محفوظ بدار و از آنچه موجب
عقاب و عذاب است پرهیز دار چه از این پس ترا معذور نمیدارند یعنی کمال عقل و قوت مغز تو در این
سن است دیگر برای تو در ارتکاب مناهی عذری نخواهد بود و نه آن است که شخص چهل ساله از بیست ساله
سزاوارتر بعذر یعنی بمعذور داشتن خود را باشد چه آنکس که ایشان را میطلبد یکی است یعنی هر دو را خداوند
طلب میفرماید و در مورد خطاب و حساب در میآورد بحالت خواب و غفلت نباشد پس برای تهیه و
چاره آن هول و هیبتی که به پیش روی اندر داری کاری و تدبیری و چاره بکن و فضول قول و سخن
بیهوده را از خود فرو بگذار و دیگر در امالی صدوق علیه الرحمه مروی است که حضرت باقر علیه السلام فرمود
مَنْ قُسِمَ لَهُ الْخُرْقُ حُجِبَ عَنْهُ الْاِيمانُ هر کس کردارش از روی رفق و ملایمت نباشد گوهر
ایمان از وی در حجاب شود محمد بن مسلم میگوید از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام شنیدم می فرمود
ما اَحْسَنَ الْحَسَناتِ بَعْدَ السَّيِّئاتِ وَ ما اَقْبَحَ السَّيِّئاتِ بَعْدَ الْحَسَناتِ چند نیکو و پسندیده است
بجای آوردن اعمال حسنه را بعد از افعال سیئه و تا چند نکوهیده است مرتکب شدن افعال نکوهیده را

بعد از اعمال پسندیده و دیگر فرمود ما يَأْخُذُ الْمَظْلُومُ مِنْ دِينِ الظّالِمِ اَكْثَرُ مِمّا يَأْخُذُ الظّالِمُ
مِنْ دُنْيا الْمَظْلُومِ آنچه ستم دیده از دین ستم کننده میبرد و ماخوذ میدارد بیشتر است از آنچه ستمگر از دنیا
و اموال دنیویه مظلوم اخذ میکند و نیز در آن کتاب از عبدالله بن سلیمان از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام
مروی است که با مردی فرمود يا فُلانُ لا تُجالِسِ الْاَغْنِياءَ فَاِنَّ الْعَبْدَ يُجالِسُهُمْ وَ هُوَ يَرىٰ
اَنَّ لِلّٰهِ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَما يَقُومُ حَتّىٰ يَرىٰ اَنْ لَيْسَ لِلّٰهِ عَلَيْهِ نِعْمَةٌ ای فلان با توانگران و دولتمندان مجالست مکن چه بنده
با ایشان مجالست میکند و چنان میداند که خدای را بر او نعمتی است و از جای برنخیزد تا آنکه بداند خدای را بر وی
نعمتی نیست و نیز در آن کتاب از عبدالله بن ولید وصافی مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود
الْمَعْرُوفُ يَقِي مَصارِعَ السُّوءِ وَ كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ وَ اَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الدُّنْيا اَهْلُ الْمَعْرُوفِ
فِي الْاٰخِرَةِ وَ اَهْلُ الْمُنْكَرِ فِي الدُّنْيا اَهْلُ الْمُنْكَرِ فِي الْاٰخِرَةِ وَ اَوَّلُ اَهْلِ الْجَنَّةِ دُخُولاً اِلَى الْجَنَّةِ
اَهْلُ الْمَعْرُوفِ وَ اِنَّ اَوَّلَ اَهْلِ النّارِ دُخُولاً کردار نیک و احسان با اهل آن آدمی را از موارد هلاک و دمار
نگاهدار است و هر معروفی صدقه است و مردم نیکوسیار در دنیا اهل معروف هستند و در آخرت نیز
اهل معروف هستند و آنانکه کردار و عمل منکر آورند در دنیا و آخرت بهمان صفت متصف باشند و اول
مردمی که در سرای آخرت بجنت اندر شوند اهل معروف هستند و اول طبقه که بجهنم اندر آیند اهل منکر هستند
و دیگر در امالی صدوق از ابوحمزه مروی است که از حضرت امام محمد باقر سلام الله و صلوته علیه شنیدم
فرمود اَما اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ سَنَةٍ اَقَلَّ مَطَراً مِنْ سَنَةٍ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشاءُ اِنَّ اللّٰهَ جَلَّ
جَلالُهُ اِذا عَمِلَ قَوْمٌ بِالْمَعاصِي صَرَفَ عَنْهُمْ ما كانَ قَدَّرَ لَهُمْ مِنَ الْمَطَرِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ اِلىٰ
غَيْرِهِمْ وَ اِلَى الْفَيافِي وَ الْبِحارِ وَ الْجِبالِ وَ اِنَّ اللّٰهَ لَيُعَذِّبُ الْجُعَلَ فِي جُحْرِها بِحَبْسِ الْمَطَرِ عَنِ الْاَرْضِ الَّتِي
هِيَ بِمَحَلَّتِها لِخَطايا مَنْ بِحَضْرَتِها وَ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لَها السَّبِيلَ اِلىٰ مَسْلَكٍ سِوىٰ مَحَلَّةِ اَهْلِ الْمَعاصِي
هیچ سالی نیست که وصول باران آسمانی در آن سال کمتر از سال دیگر باشد و همه سال باران رحمت
خداوند متعال نازل میشود لکن خداوند تعالی بتقاضای حکمت بالغه بهر کجا که خود خواهد و بر زمینی که شایسته است
فرو می بارد و همانا خداوند جل جلاله چون قومی بمعاصی پردازند آن بارانی که در آن سال از بهر ایشان مقرر
مقدر فرموده بود از ایشان منصرف میگرداند و بدیگر بلاد و بیابانها و دریاها و جبال باز میگرداند
و خداوند تعالی جعل را در لانه اش عذاب میفرماید تا چرا در محله که اهل معصیت بمعاصی خدای کار می کنند
منزل کرده اند و حال اینکه خداوند مسلکی دیگر برای آن سوای مسلک اهل معاصی مقرر داشته لاجرم
چون باران از ایشان باز داشته شد جعل نیز بآن بلا معذب و مبتلا میشود پس از آن حضرت ابی جعفر
علیه السلام فرمود فَاعْتَبِرُوا يا اُولِي الْاَبْصارِ قالَ وَجَدْنا فِي كِتابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ قالَ
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ اِذا ظَهَرَ الزِّنا كَثُرَ مَوْتُ الْفُجاةِ وَ اِذا طُفِّفَ الْمِكْيالُ اَخَذَهُمُ

 اللهُ بِالسِّنِینَ وَالنَّقْصِ وَاِذَا مَنَعُوا الزَّکٰوةَ مَنَعَتِ الْاَرْضُ بَرَکَاتِهَا مِنَ الزَّرْعِ وَالثِّمَارِ وَالْمَعَادِنِ
کُلِّهَا وَاِذَا جَارُوا فِی الْاَحْکَامِ تَعَاوَنُوا عَلَی الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاِذَا نَقَضُوا الْعُهُودَ سَلَّطَ اللهُ عَلَیْهِمْ
عَدُوَّهُمْ وَاِذَا قَطَعُوا الْاَرْحَامَ جُعِلَتِ الْاَمْوَالُ فِی اَیْدِی الْاَشْرَارِ وَاِذَا لَمْ یَاْمُرُوا بِمَعْرُوفٍ وَلَمْ یَنْهَوْا عَنْ مُنْکَرٍ وَلَمْ
یَتَّبِعُوا الْاَخْیَارَ مِنْ اَهْلِ بَیْتِی سَلَّطَ اللهُ[7] ای صاحبان دیده بینش و نظر دوربین نظر عقل و فکر برگشایید
و بدین جمله بعبرت اندر شوید پس از آن فرمود در کتاب علی علیه السلام دریافتیم که فرمود رسول خدای
صلی الله علیه و آله میفرماید چون زنا در زمین آشکاره شود مرگ ناگهان در کسان فراوان گردد و چون
در کیل و پیمانه خیانت رود و بدون حق فزودن و کاستیدن گیرد خداوند تعالی آن جماعت را
بسالهای قحط و غلا و نقص و بلاء بسپارد و چون مانع زکوة شوند در کشت و زرع زمین برکت نماند
و از برکت زمین محروم شوند و در اثمار و معادن تمامت برکت نگیرند و چون در احکام بجور و ستم روند
بر ظلم و عدوان معاونت کرده باشند و چون نقض پیمان کنند خداوند تعالی دشمنان ایشان را
بر ایشان مسلط فرماید و چون قطع رحم نمایند آن اموال ایشان بدست اشرار ناس افتد و چون
از امر بمعروف و نهی از منکر روی برتابند و متابعت اهل بیت اخیار را نکنند خداوند تعالی
اشرار ایشان را بر ایشان نیرومند گرداند و در اینحال خوبان ایشان هرچند بدعا و استغاثت پردازند
از شامت آن جماعت دعای آنها مستجاب نشود و هم در آن کتاب از زرارة بن اعین مروی است
که از حضرت ابی جعفر علیه السلام سؤال کردم حق خدای بر بندگان چیست فرمود اَنْ یَقُولُوا مَا
یَعْلَمُونَ وَیَقِفُوا عِنْدَ مَا لَا یَعْلَمُونَ این است که بآنچه علم صریح بر آن دارند سخن کنند و در آنچه
نمیدانند توقف جویند و از جهات این کلام مبارک این است که چون در آنچه دانا نیستند سخن نمایند
مردمان را بغوایت و ضلالت افکنند و مفاسد عظیمه در دین و دنیا حاصل شود لکن اگر گویند ما نمیدانیم
البته بکسانی که عالم بحق و از اوصیاء و اولیاء و صاحبان علوم ربانی هستند رجوع مینمایند و بآستان
ایشان عارف میشوند و در آنچه صلاح دنیا و آخرت ایشان است واقف میگردند و هم در آن کتاب
از جابر بن یزید جعفی از حضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام مروی است مَنْ قَدَّمَ اَوْلَادًا
یَحْتَسِبُهُمْ عِنْدَ اللهِ حَجَبُوهُ مِنَ النَّارِ بِاِذْنِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ هر کس فرزندانی از پیش بفرستد و در حضرت خدا
و ثواب احتساب نماید یعنی چون فرزندانش بمیرند بر مرگ ایشان صبوری کند و در پیشگاه خداوند ذخیره
اخروی خود شمارد در قیامت همان اولادش باذن خدای عزوجل او را از آتش دوزخ محجوب میدارند
و دیگر در مجموعه ورام از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام مرویست که فرمود اَلصَّبْرُ صَبْرَانِ صَبْرٌ عَلَی الْبَلَاءِ
حَسَنٌ جَمِیلٌ وَاَفْضَلُ الصَّبْرَیْنِ الْوَرَعُ عَنِ الْمَحَارِمِ شکیبائی و صبوری بر دو گونه است یکی صبر کردن بر بلا است
که نیکو و جمیل است و افضل از هر دو صبر ورع و داشتن و کف نفس است از ارتکاب محرمات و معاصی الهی

[7] علیهم شرارهم فدعا عند ذلک خیارهم فلا یستجاب لهم

راقم حروف گوید چنین مینماید ازین حدیث شریف چیزی از قلم کاتب ساقط شده است و دیگر در مجموعه ورام
مذکور است که ابومحمود احمد بن حماد مکتوبی مشروح و مفصل و مطول بحضرت ابی جعفر علیه السلام معروض داشت
و در پاره اجوبه آن حضرت این کلمات مندرج بود اَمَّا الدُّنْیَا فَنَحْنُ مُتَفَرِّقُونَ فِی الْبِلَادِ وَلٰکِنْ مَنْ هَوٰی
هَوٰی صَاحِبِهِ وَدَانَ بِدِینِهِ فَهُوَ مَعَهُ وَاِنْ کَانَ نَائِیًا عَنْهُ وَاَمَّا الْاٰخِرَةُ
فَهِیَ دَارُ الْقَرَارِ میفرماید اما حال و وضع دنیا این است که مادامی که در آن اندریم در بلاد و امصار
مختلفه بعیده پراکنده و از همدیگر جدائیم لکن با این بعد مسافت و رنج مفارقت هر کس بمیل و هوای صاحب
خویش رود و بعادت و روش و آئین او متابعت گیرد همانا چنین کس چنان است که همواره نزد صاحب خود
حاضر است اگرچه از وی بحسب ظاهر دور باشد اما حال و وضع آخرت این است که سرای قرار است
یعنی فنا و زوال و تفرقه و مباعدت از همدیگر در کارش نیست و هم در آن کتاب از ابن فضال بسند بحضرت
ابی جعفر علیه السلام میرسد قَالَ لَا وَاللهِ مَا اَرَادَ اللهُ مِنَ النَّاسِ اِلَّا خَصْلَتَیْنِ اَنْ یُقِرُّوا لَهُ بِالنِّعَمِ
فَیَزِیدَهُمْ وَبِالذُّنُوبِ فَیَغْفِرَهَا لَهُمْ فرمود لا والله خدای تعالی از مردمان و خلقت ایشان جز دو خصلت
اراده نفرموده است نخست اینکه بر نعمتهای او اقرار نمایند تا نعمتهای ایشان را افزایش دهد دیگر اینکه
اعتراف و اقرار بمعاصی و گناهان خود نمایند تا گناهان ایشان را قرین آمرزش دارد و در این کلام
مبارک نکته لطیف است چه خود بمعرفت کردار و مراتب قدرت و قهاریت و رزاقیت او و منحصر شمردن
صفت رزاقیت را بخالق کریم و فاطر رحیم اعتراف بنعمتهای او حاصل میشود که اوست منعم حقیقی و چون این
مقام معرفت حاصل شد البته آن شخص عارف مرتکب معاصی از قبیل شرک و کفر و امثال آن که آمرزش
پذیر نیست نخواهد شد و اگر بمعاصی دیگر ارتکاب جوید خداوند تعالی بفضل و کرم خود بیامرزد چنانکه این
کلام شریف که در همان کتاب از آن حضرت مرویست شاهد این است وَاللهِ مَا یَنْجُو مِنَ الذَّنْبِ اِلَّا
مَنْ اَقَرَّ بِهِ سوگند با خدای نجات نمی یابد از عقوبت گناه مگر کسیکه اقرار بآن نماید چه اقرار کردن بگناه
از روی ندامت و خشیت و معرفت است و چون کسی بتقصیر خویش معترف شد خداوند او را از
ارتکاب معاصی دیگر محفوظ میدارد و قرین غفران میگرداند و دیگر در مجموعه ورام از آن حضرت مرویست
مَنْ عَرَفَ مِنْ عَبْدٍ مِنْ عَبِیدِ اللهِ کِذْبًا اِذَا حَدَّثَ اَوْ خِیَانَةً اِذَا ائْتُمِنَ ثُمَّ ائْتَمَنَهُ عَلٰی اَمَانَةِ
اللهِ کَانَ حَقًّا عَلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ یَبْتَلِیَهُ فِیهَا ثُمَّ لَا یُخْلِفَ عَلَیْهِ وَلَا یَاْجُرَهُ هر کس بنده از بندگان
خدا را بصفت کذب در حدیث و خیانت در امانت بشناسد و با اینحال بر وی معرفت یابد و معذلک
او را بر امانت خدای امین گرداند بر خداوند عزوجل واجب میشود که او را در آن امانت و آن کار
مبتلا سازد اما او را بر آن عوض ندهد و ماجور نگرداند و دیگر در آن کتاب مرویست که حضرت باقر
علیه السلام فرمود چون روز قیامت اندر آید گروهی در پیشگاه خداوند عزوجل حاضر شوند و از بهر

خویشتن حسناتی نیابند و عرض کنند ایخداوندا ما را سیئات و حسنات با چه شد خداوند عزوجل میفرماید
اَکَلَتْهَا الْغِیبَةُ آن غیبتها که در دنیا در بارهٔ مردم میراندید حسنات شما را فرو خورد فَاِنَّ الْغِیبَةَ لَتَأْکُلُ
الْحَسَنَاتِ کَمَا تَأْکُلُ النَّارُ الْحَطَبَ الْحَلْفَاءِ همانا غیبت میخورد حسنات را چنانکه آتش تافته میخورد
هیزم حلفا را و حلفاء باحاء مهمله گیاهی است معروف و دیگر در آن کتاب از حضرت ابی عبدالله از حضرت
باقر علیه السلام مرویست لَا خَیْرَ فِی الْکَسَلِ وَاِذَا کَسِلَ الرَّجُلُ اَنْ یُتِمَّ رُکُوعَهُ وَطُهُورَهُ
فَلَیْسَ فِیهِ خَیْرٌ لِاَمْرِ آخِرَتِهِ وَاِذَا کَسِلَ عَمَّا یُصْلِحُهُ بِمَعِیشَتِهِ دُنْیَاهُ فَلَیْسَ فِیهِ خَیْرٌ لِاَمْرِ دُنْیَاهُ هیچ خیر و خوبی در کسل
بودن امور نیست چون مردی در کار رکوع و طهور خود کسل و سست باشد در امر اخروی او خیری نیست
و چون در اصلاح امور دنیای خود کسالت داشته باشد خیری در کار دنیای او نخواهد بود و دیگر
در آن کتاب از حضرت باقر علیه السلام مرویست لَا یَکُونُ الْعَبْدُ عَابِدًا لِلّٰهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ حَتّٰی یَنْقَطِعَ
عَنِ الْخَلْقِ کُلِّهِمْ اِلَیْهِ فَحِینَئِذٍ یَقُولُ هٰذَا خَالِصٌ لِی فَیَقْبَلُهُ بِکَرَمِهِ هیچ بندهٔ حقیقت عبادت خدای را بجای
نیاورد تا گاهی که از تمام مخلوق منقطع و بحضرت احدیتش متصل شود و چون چنین کرد خدای میفرماید
این عبادت در حضرت من خالص است و بکرم خود از وی قبول فرماید و مراد ازین مطلب این است
که باید خلوت دل را مخصوص به پرتو انوار محبوب حقیقی ساخت تا آن عبادت که نماید از روی معرفت
باشد و در پیشگاه حضرت احدیت پذیرفته شود و آن عبادت خالص خواهد بود نه اینکه از معاملات و
مناکحات و مراودات و معاشرات لازمه اجتناب ورزید چه دنیا دار اسباب است و پیغمبران
و اولیاء و اولوالالباب جز بر این نهج نرفته اند و دیگر میفرماید اَلْحِکْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَیْثُ مَا وَجَدَ
اَحَدُکُمْ ضَالَّتَهُ فَلْیَأْخُذْهَا حکمت گمشدهٔ مؤمن است پس در هر کجا هر یک از شما این گمشدهٔ گرامی را دریابد
باید اخذ نماید یعنی باید گران عین حکمت و این گوهر فرخنده آیت کردهٔ و غنیمت شمرد و از دست نگذاشت
نه اینکه بدارنده و خازن آن نظر کنند و اگر ظرف را مطبوع نیابند از آن مظروف مغتنم بی بهره
گردند چنانکه اگر کسی گوهری تابناک را در میان مزبلهٔ خاشاک نظر کرد باید برگیرد و او را از فضول پاک فرماید
و در بهترین ادعیه و ظروف مخزون گرداند و دیگر از محمد بن مسلم مرویست که از حضرت ابی جعفر علیه السلام
شنیدم میفرمود بنده را بمحشر در آورند و او خونی در دنیا نریخته باشد پس برای او چیزی شبیه شاخ حجامت
گری یا بزرگتر از آن طبیده سازند و با او گویند این سهم تو است از خون فلان عرض میکند ای
پروردگار من تو نیک میدانی که روح مرا قبض فرمودی و هیچ خونی نریخته بودم میفرماید بلکه شنیدی
از فلان چنان و چنین روایتی را و از وی باز گفتی و آن روایت چندان نقل مجالس شد و چندان با
گفته شد تا بفلان مرد جبار پیوست و آن جبار آن مرد را بر آن گفتار بکشت و اینک سهم تو از خون
آن مقتول این است یعنی گناه این مقدار از خون وی بر گردن وی میباشد و دیگر در آن کتاب

ازحضرت عبدالعظیم بخدمت امامت رتبت امام محمد باقر علیهما السلام سند میرسد که با محمد بن مسلم فرمود ۴۳۷
لَا یَغُرَّنَّکَ النَّاسُ مِنْ نَفْسِکَ فَاِنَّ الْاَمْرَ یَصِلُ اِلَیْکَ دُونَهُمْ وَلَا تَقْطَعِ النَّهَارَ عَنْکَ کَذَا
وَکَذَا فَاِنَّ مَعَکَ مَنْ یُحْصِی عَلَیْکَ وَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ حَسَنَةً تَعْمَلُهَا فَاِنَّکَ تَرَاهَا حَیْثُ تَسُرُّکَ
وَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ سَیِّئَةً فَاِنَّکَ تَرَاهَا حَیْثُ تَسُوءُکَ مَا اَحْسِنْ فَاِنِّی لَمْ اَرَ شَیْئًا قَطُّ ... وَلَا اَسْرَعَ
دَرَکًا مِنْ حَسَنَةٍ لِذَنْبٍ قَدِیمٍ وَلَیْسَ بِتَقْوَی اللهِ طُولُ عِبَادَتِهِ وَلٰکِنَّمَا التَّقْوٰی مُجَانَبَةُ الشُّبَهِ
سخن بیهودهٔ مردمان در حق خودت مغرور نگرداند یعنی تمجید و تحسین مردمان بیهوده گوی فریب مخور چه سخن
آنها غرض آمیز و بعلم ناقص بعضی چیزها با تو گویند تا فریفته شوی و از راه راست بگردی و دانسته باش
که چون بکلمات فریب انگیز مردمان خویشتن را فراموش کنی و از یاد خدای بگردی بکیفر خود مبتلا میشوی
و با ایشان کاری نیست و بیدار باش که عمر خود را بیهوده بپای نبری چه با تو کسی است که مدت و گذشت عمر
و اعمال ترا در شمار می آورد و تو هرگز کرداری نیک و حسنه را که از تو پدیدار میآید کوچک مشمار زیرا که تو همان
عمل حقیر را در منزلی خطیر دریابی یعنی خداوند خبیر آگاه است تا کدام حسنه تو صغیر یا خطیر است اما
تو خود نمیدانی و همان کردار اگر پس کوچک و بیرون از اجر شماری بخوان میشوی که در حضرت یزدان
رتبتی عالی دارد که تو از دیدار آن مسرور میشوی و هیچ سیئه را نیز کوچک مخوان چه بسیار افتد گناهی پس
حقیر در حضرت خالق قدیر بسیار خطیر است و چون مقامش را بنگری بسیار نکوهیده حال گردی
و تا بتوانی احسان کن و اعمال حسنه را تقدیم نمای چه من هیچ چیز را برای چارهٔ ذنب قدیم از حسنه
سخت تر و سریعتر نیافته ام در ارشاد القلوب دیلمی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست مَنْ مَشٰی
فِی حَاجَةِ اَخِیهِ الْمُؤْمِنِ اَظَلَّهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِخَمْسَةٍ وَسَبْعِینَ اَلْفَ مَلَکٍ وَلَمْ یَرْفَعْ قَدَمًا اِلَّا
کَتَبَ اللهُ لَهُ بِهَا حَسَنَةً وَحَطَّ بِهَا عَنْهُ سَیِّئَةً وَرَفَعَ لَهُ بِهَا دَرَجَةً فَاِذَا فَرَغَ مِنْ حَاجَتِهِ کَتَبَ
اللهُ بِهَا بِکُلِّ مَا فَضَّلَهُ اَجْرَ حَاجٍّ وَمُعْتَمِرٍ هر کس در حاجت برادر ایمانی خود و قضای آن راه سپار شود خداوند بهشش
بسایهٔ هفتاد و پنجهزار فرشته در سپارد و هیچ قدمی بر نگیرد جز اینکه حسنه از بهرش بر نگارند و سیئه را محو نمایند
و درجه بواسطهٔ آن قضای حاجت برایش بر کشند و چون از بر آوردن حاجتش فراغت یافت خداوند
در عوض هر چه از بهرش بر آورده ساخته اجر حج گذارنده و عمره سپارنده مینویسد و نیز در آن کتاب از
حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست اِنَّ الشَّیْطَانَ یُغْرِی بَیْنَ الْمُؤْمِنِینَ مَا لَمْ یَرْجِعْ اَحَدُهُمَا عَنْ دِینِهِ
فَاِذَا فَعَلُوا ذٰلِکَ اسْتَلْقٰی عَلٰی قَفَاهُ وَقَالَ فُزْتُ فَرَحِمَ اللهُ امْرَءًا اَلَّفَ بَیْنَ وَلِیَّیْنِ لَنَا یَا مَعْشَرَ
الْمُؤْمِنِینَ تَاَلَّفُوا وَتَعَاطَفُوا همانا شیطان در میان دو مؤمن هر خصومتی و مناقشتی روی دهد تا
آنجا که یکی از ایشان از آن مقام فرود نیاید غوایت کند و چون ایشان چنان کنند شیطان از
شادی بر پشت بیفتد و گوید فائز و برخوردار شدم پس خداوند رحمت کند مردی را که در میان دو تن

دوست ما تألیف و بدای معشر مومنان باهم بموالفت و معاطفت کار کنید و نیز در ارشاد القلوب
مسطور است که حضرت ابی جعفر سلام الله علیه فرمود اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ اِذا کانَ مِنْ اَمْرِهِ اَنْ یُکْرِمَ
عَبْداً لَهُ وَعَلَیْهِ ذَنْبٌ اِبْتَلاهُ اللهُ بِالسُّقْمِ فَاِنْ لَمْ یَفْعَلْ ذلِکَ بِهِ شَدَّدَ عَلَیْهِ الْمَوْتَ لِیُکافِیَهُ
بِذلِکَ الذُّنُوبَ قالَ وَاِنْ کانَ مِنْ اَمْرِهِ اَنْ یُهِینَ عَبْداً وَلَهُ حَسَنَةٌ اَصَحَّ بَدَنَهُ وَاِنْ لَمْ یَفْعَلْ ذلِکَ
بِهِ وَسَّعَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ چون خداوند عزوجل خواهد بنده را که گناهی دچار است تکرم و گرامی دارد
او را به بیماری و تن آزاری گرفتار نماید و اگر چنان نکند مرگ را بروی سخت و جان پرداختن را دشوار گرداند
تا او را بدین کار مکافات گناهان بدهد و اگر امر و اراده خداوندیش بر آن باشد که بنده را دچار اهانت
فرماید و او را حسنه باشد بدنش را صحیح گرداند و اگر این کار را باوی مرعی نفرماید روزیش را گشاده گرداند
و اگر این معاملت نیز با وی نشود مردمان را باوی هموار و آسان بگردانند تا مکافات حسنه او را داده و فرموده
باشد در جلد هفدهم بحار الانوار از حسین بن حسن مروی است که محمد بن علی علیهما السلام می فرمود
سِلاحُ اللِّئامِ قَبِیحُ الْکَلامِ اسلحه نزد مردم لئیم سخن زشت است و از نکات این کلمات شریفه
این است که اسلحه کارزار برای حفظ و صیانت از گزند تیر و تیغ و نیزه و دشنه و زوبین جان شکار است
و چون برای مردم لئیم هیچ زخمی و جراحتی سخت تر و جان ربا تر از شنیدن و دیدن سائل و عرض حاجت
او نیست از همه اسلحه استوارتر و قلعه محکمتر و بی زحمت مخارج و مصارف و انفاق چون ترش کردن
روی و تلخ آوردن خوی و زشت آوردن سخن و متنفر گردانیدن مرد و زن حاصل نمیشود لاجرم هیچوقت
آن خوی درشت و دیدار زفت و کلام کلفت را تارک نمیشود و همیشه خود را در این قلعه حصین محفوظ
میدارد و دیگر از کتاب حلیة الاولیا از خلف بن حوشب از حضرت ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام
منقول است اَلْاِیمانُ ثابِتٌ فِی الْقَلْبِ وَالْیَقِینُ خَطَراتٌ فَیَمُرُّ الْیَقِینُ بِالْقَلْبِ فَیَصِیرُ کَاَنَّهُ زُبَرُ
الْحَدِیدِ وَیَخْرُجُ مِنْهُ فَیَصِیرُ کَاَنَّهُ خِرْقَةٌ بالِیَةٌ گوهر ایمان در قلب شخص مومن ثابت و پاینده است و حالت یقین خطرات
قلبیه است و چون یقین بقلب مؤمن رسید مانند پاره های آهن میگردد و چون بیرون می آید
چنان می شود که گوئی کهنه فرسوده است و دیگر در بحار الانوار از کتاب درة الباهره مسطور است که
آنحضرت فرمود اَلْغَلَبَةُ بِالْخَیْرِ فَضِیلَةٌ وَبِالشَّرِّ قَبِیحَةٌ فیروزمندی در عمل خیر فضیلتی است و غلبه
بعمل شر نکوهیده و قبیح است و دیگر فرمود اِذا عَلِمَ اللهُ تَعالی حُسْنَ نِیَّةٍ مِنْ اَحَدٍ اَکْتَنَفَهُ بِالْعِصْمَةِ
چون خداوند بر حسن نیت کسی عالم گردد او را در کنف عصمت محفوظ میدارد و میفرماید مَنْ عَمِلَ بِما
یَعْلَمُ عَلَّمَهُ اللهُ ما لَمْ یَعْلَمْ هر کس عالماً اقدام بعمل نماید و آنچه داند عمل کند خداوند او را آنچه نداند
تعلیم فرماید یعنی اعطای علم برای عمل کردن بآن است و چون کسی بمعلومات خود کارگر و فیاض
علی الاطلاق ابنجانش بافاضت فیض و ازدیاد علم بر خوردار فرماید و دیگر باره اوعیه و ظروف مستعده او را

از بحار

از بحار علوم آسمانی سرشار فرماید چه در مبدء فیض بخل نباشد

بیان مواعظ و کلمات نصایح آیات حضرت باقر علیه السلام که در طی مکالمات ظاهر شده است

در هفدهم بحار مسطور است که یکی از شیعیان حضرت باقر علیه السلام آهنگ سفری داشت پس در حضرتش
عرض کرد مرا وصیتی بفرمای فرمود لا تَسِیرَنَّ سَیْراً وَاَنْتَ حافٍ وَلا تَنْزِلَنَّ عَنْ دابَّتِکَ لَیْلاً اِلّا
وَرِجْلاکَ فی خُفٍّ وَلا تَبُولَنَّ فی نَفَقٍ وَلا تَذُوقَنَّ بَقْلَةً وَلا تَشُمَّها حَتّی تَعْلَمَ ما هِیَ
وَلا تَشْرَبْ مِنْ سِقاءٍ حَتّی تَعْرِفَ ما فِیهِ وَلا تَسِیرَنَّ اِلّا مَعَ مَنْ تَعْرِفُ وَاحْذَرْ مَنْ لا تَعْرِفُ در طی سفر
هیچ راهی با پای برهنه مسپار و چون شب هنگام خواهی از مرکب خود فرود آئی باید خود با هر دو پای بموزه اندر
مرکب بزیر نشوی و هرگز در گذرگاه مسافران بول نیفکنی و هیچوقت سبزه و گیاهی را تا ندانی چیست و نشناسی
مچش و مبوی و هیچوقت از مشک و آبخوری که در آن آب می تا تأمل و احتیاط نکنی حال ظرف و مظروف
چگونه است آب میاشام و چون رفیق سفر خواهی جز با آنکس که او را بشناسی همسفر مشو و نیز چون نشناسی
از وی در حذر باش یعنی بسا اشخاص هستند که سالها در حضر باهم دوست و متحد هستند و اظهار صفوت
و امانت و دیانت نمایند اما چون سفر پیش آید خوی دیگر پیش آورند و اخلاقی از ایشان بروز نماید
که هیچ از ایشان گمان نمی بردند و دیگر فرمود تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَاِنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَنَةٌ وَطَلَبَهُ عِبادَةٌ
وَالْمُذاکَرَةُ لَهُ تَسْبِیحٌ وَالْبَحْثُ عَنْهُ جِهادٌ وَتَعْلِیمُهُ صَدَقَةٌ وَبَذْلُهُ لِاَهْلِهِ قُرْبَةٌ وَالْعِلْمُ ثِمارُ
الْجَنَّةِ وَاُنْسٌ فِی الْوَحْشَةِ وَصاحِبٌ فِی الْغُرْبَةِ وَرَفِیقٌ فِی الْخَلْوَةِ وَدَلِیلٌ عَلَی السَّرّاءِ وَ
دَیْنٌ عِنْدَ الْاَخِلّاءِ وَسِلاحٌ عِنْدَ الْاَعْداءِ یَرْفَعُ اللهُ بِهِ قَوْماً فَیَجْعَلُهُمْ فِی الْخَیْرِ سادَةً وَلِلنّاسِ
اَئِمَّةً یُقْتَدی بِفِعالِهِمْ وَیُقْتَصُّ آثارُهُمْ وَیُصَلّی عَلَیْهِمْ کُلُّ رَطْبٍ وَیابِسٍ وَحِیتانُ الْبَحْرِ وَهَوامُّهُ وَسِباعُ
الْبَرِّ وَاَنْعامُهُ بیاموزید علم را که آموختنش حسنه و طلب آن عبادت و مذاکره اش تسبیح و مباحثه اش جهاد
و تعلیمش صدقه و بذل کردن گوهر علم را بکسی که اهل و شایسته آن باشد موجب بقربت حضرت احدیت است
و علم میوه بهشتی و مایه انس در تنهائی و مصاحب در حال غربت و رفیق در هنگام خلوت و دلیل و
راهنمای بر سرور و بهجت و یار و معین بر دفع شرور و مضرت و دین ستوده و کیش پسندیده با ارباب
خلت و سلاح و حربه با دشمنان و معاندان است خداوند قادر بدولت این گوهر با هر قومی را در اجرای
خیر بلند گرداند ایشان را در امر خیر بزرگ و آقا گردانید و پیشوایان مردمان ساخت تا با فعال ایشان
اقتدا و بآثار ایشان اقتفا نمایند و هر تر و خشکی حتی ماهیان و جانوران دریا و درندگان و چرندگان
صحرا بر ایشان درود میفرستند و دیگر در معالم العبر مسطور است که ابو عبیده حذاء گفت در خدمت

حضرت

 حضرت باقر علیه السلام عرض کردم مرا بچیزی که از آن سود مند شوم حدیث فرمای فرمود ای ابو عبیده
مرگ را فراوان یاد کن فَاِنَّهُ لَمْ یُکْثِرْ اِنْسانٌ ذِکْرَ الْمَوْتِ اِلَّا زَهِدَ فِی الدُّنْیا چه هیچکس یاد مرگ را فراوان نکند
جز اینکه در دنیا و حطام دنیا زاهد و بی رغبت گردد و نیز از آن حضرت مروی است مَلَکٌ یُنادی کُلَّ
یَوْمٍ لِدُوا لِلْمَوْتِ وَاجْمَعُوا لِلْفَناءِ وَابْنُوا لِلْخَرابِ فرشته ایست که در هر روز ندا بر میکشد برای از بهر
مردن و فراهم کن از بهر نابود شدن و بساز از برای ویران گشتن و این شعر شهر لَهُ مَلَکٌ یُنادی کُلَّ
یَوْمٍ لِدُوا لِلْمَوْتِ وَابْنُوا لِلْخَرابِ در ضمن چند شعر دیگر منسوب بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است
و نیز در آن کتاب از آن حضرت مروی است که با جناب جابر جل مقامه فرمود ای جابر دنیای خود را
مانند منزلی شمار که در آنجا نزول جوئی و از آن پس در همان روز که بدان اندری اراده تحول بدیگر منزل
نمائی و چون مالی در حبال بخیر که در عالم خواب کسب کرده باشی و چون از جامهٔ خواب سر بر گیری هیچت
از آنجمله بدست اندر نمانده باشد وَاِذا کُنْتَ مِنْهُ فِی جِنازَةٍ فَکُنْ کَاَنَّکَ اَنْتَ الْمَحْمُولُ وَکَاَنَّکَ
سَئَلْتَ رَبَّکَ الرَّجْعَةَ اِلَی الدُّنْیا لِتَعْمَلَ عَمَلَ مَنْ عاشَ فَاِنَّ الدُّنْیا عِنْدَ الْعُلَماءِ
مِثْلُ الظِّلِّ و چون در دنیا بتشییع جنازه پردازی چنان باش که گویا تو خود آن میت هستی و اینک ترا
حمل کرده اند و گویا تو از پروردگارت خواستار هستی که بدنیا رجعت گیری تا عمل نمائی عمل آنکس را که زندگانی
دارد چه دنیا نزد دانایان و خردمندان مانند سایه در گذر است ظاهر عبارت چنان می نماید که اشاره بآیه
شریفه رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی اَعْمَلُ صالِحاً باشد که چون کسی بمیرد و هول و هیبت بعد از مرگ مشاهده
کرد از شدت حیرت و خشیت در حضرت خالق ناس التماس کند و عرض نماید ای پروردگار من
مرا بدنیا مراجعت بده شاید باعمال صالحه پردازم و مسئولش ابداً مقبول نمیگردد میفرماید تو نیز
چنان بدان که هم اکنون بمرده و ترا بجانب گور حمل میدهند و چون مراتب عذاب و عقوبت را نگری
آرزومند مراجعت شوی و از تو پذیرفته نخواهد شد تا تدارک مافات نمائی اکنون که وقت داری
غافل منشین نه وقت بازی است وقت هنر است و سرفرازی است عمر را غنیمت دان آنقدر که توانی
و در اعمالی که موجب سعادت دارین است بکوش و از وقت گرامی بی عوض چشم مپوش و در روایت
دیگر است وَکَاَنَّکَ سَئَلْتَ رَبَّکَ الرَّجْعَةَ اِلَی الدُّنْیا فَرَدَّکَ فَاعْمَلْ عَمَلَ مَنْ قَدْ عایَنَ
و چنان گمان کن که از این جهان بیرون شدی و شداید عذاب و عقاب را مشاهدت کردی و از خدای
خواستار شدی که ترا بدنیا باز گرداند تا تدارک مافات نمائی و اکنون بازگشتی پس هم اکنون مانند
کسی که رفته و دیده و مسئلت نموده و برای تلافی مافات مصمم گردیده است بآنچه بآن مکلف هستی رفتار
کن و این حدیث شریف در کتاب مذکور از جابر جعفی باین صورت از آن حضرت مرویست یا جابِرُ
اَنْزِلِ الدُّنْیا مِنْکَ کَمَنْزِلٍ نَزَلْتَهُ تُرِیدُ التَّحَوُّلَ عَنْهُ وَهَلِ الدُّنْیا اِلَّا دابَّةٌ رَکِبْتَها

فِی مَنامِکَ فَاسْتَیْقَظْتَ وَاَنْتَ عَلی فِراشِکَ غَیْرُ راکِبٍ وَلا اَحَدٌ یَعْبَأُ بِها اَوْ کَثَوْبٍ لَبِسْتَهُ
اَوْ کَجارِیَةٍ [7] یا جابِرُ الدُّنْیا عِنْدَ ذَوِی الْاَلْبابِ کَفَیْءِ الظِّلالِ ای جابر دنیا را بمنزله منزلگاهی که بآنجا در آیند و با آهنگ [7] وطئتها
کوچیدن بر آیند در شمار بیاور و آیا دنیا در نظر اهل دانش و بینش جز مانند دابه که در عالم رؤیا بر آن برنشینی
و چون بیدار شوی نشانی از مرکوب نیابی و بر فراش خود بدون حالت رکوبی جای داشته باشی و هیچکس بآن
نباید مبالاتی بورزد یا چون جامه که بر تن در آوری یا کنیزکی را مباشرت کنی یعنی همانطور که لذت آنها دیر
نپاید و هر چه زودتر بگذرد دنیا نیز با هوش و متاعش زود میگذرد و زائل میشود ای جابر دنیا در نظر خردمندان
چون سایه زود در گذر است و این معانی را اغلب اشخاص در نظم و نثر خود در آورده اند

اِنَّمَا الدُّنْیا کَظِلٍّ زائِلٍ اَوْ کَضَیْفٍ باتَ فِی بَیْتٍ رَحَلَ

و دیگر در آن کتاب از ابو حمزه مروی است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود مَنْ کَفَّ نَفْسَهُ
عَنْ اَعْراضِ النّاسِ اَقالَهُ اللهُ نَفْسَهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَمَنْ کَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النّاسِ کَفَّ اللهُ عَنْهُ
عَذابَهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ هر کس خویشتن را از تعرض باعراض مردمان باز دارد خداوندش در قیامت
از عذاب محفوظ بدارد و نیز ابو حمزه از آن حضرت روایت نماید گوید شنیدم میفرمود ثَلاثٌ اُقْسِمُ اَنَّهُنَّ
حَقٌّ ما اَعْطی رَجُلٌ شَیْئاً مِنْ مالِهِ وَلا صَبَرَ عَنْ مَظْلِمَةٍ اِلّا زادَهُ اللهُ بِها عِزّاً وَلا فَتَحَ عَلی
نَفْسِهِ بابَ مَسْئَلَةٍ اِلّا فَتَحَ اللهُ عَلَیْهِ بابَ فَقْرٍ سه چیز است که قسم میخورم که حق و راست است عطا
نکند مردی از مال خود که نقصانی بر آن مال وارد آید یعنی اگر کسی از مال خود چیزی در راه خدای و زکوة
بمستحق آن بدهد خداوند برکت بمال او دهد و نقصان نگیرد و دیگر اینکه هیچکس از ظلم و ستمی که بر وی رانده
باشند شکیبائی نکند جز آنکه خداوندش بواسطه آن شکیبائی عزت بخشد و هیچکس در سؤال و خواستاری
از مردمان را بر خود نگشاید مگر اینکه بابی از فقر و نیاز بر وی باز گرداند و دیگر از جابر جعفی از آن حضرت
مروی است مَنْ اَرادَ اَنْ یُطَیِّبَ اللهُ جَسَدَهُ فَلا یَأْکُلْ اِلَّا الطَّیِّبَ فَاِنَّ اللهَ یَقُولُ فِی کِتابِهِ یا
اَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَاعْمَلُوا صالِحاً اِنِّی بِما تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ هر کس بخواهد که خدای تعالی
پاک و پاکیزه و طیب گرداند بهره و حظ او را بایست جز مأکول و مشروب طیب پاک حلال نخورد و نیاشامد
همانا خدای تعالی در قرآن خود میفرماید ای رسولان از طیبات بخورید و عمل شایسته بجای آورید و بدانید
من بآنچه شما کنید دانا هستم و دیگر جابر از آن حضرت روایت کند که فرمود هیچ مجلسی منعقد نشود که در آن
ابرار و نه فجار جلوس نمایند و بدون اینکه خدای را در آن مجالس یاد کنند پراکنده شوند جز آنکه آن مجلس
در روز قیامت برایشان حسرت و اندوه خواهد بود و دیگر در آن کتاب مسطور است که جابر جعفی گفت
از حضرت باقر شنیدم که همی گفت پدرم میفرمود سَلُوا رَبَّکُمُ الْعَفْوَ وَالْعافِیَةَ فَاِنَّکُمْ لَسْتُمْ
مِنْ رِجالِ الْبَلاءِ فَاِنَّهُ کانَ مِنْ قَبْلِکُمْ مِنْ بَنِی اِسْرائیلَ شُقُّوا بِالْمَناشِیرِ عَلی اَنْ یُعْطُوا

 اَلْکُفْرُ وَلَمْ تُعْطُوهُ اَبَدًا از پروردگار خودتان در طلب عفو و عافیت باشید چه از آن مردان که تن
ببلا در میدادند نیستید چه پیش از شما جماعتی از بنی اسرائیل بودند که اندام ایشان را با ارّهٔ جفا پاره پاره
میکردند بخدای کافر شوند و ایشان ابدا اطاعت این امر را نمودند یعنی چون شما دارای قوّه و ایقان
نیستید که بتوانید در معرض امتحان و ابتلای بزرگ اندر آئید و اطاعت مخالفان و مشرکان را ننمائید
پس از خدای خواستار عفو از معاصی خویش و آسایش از آزمایش را مسئلت کنید چه در آمدن در مقام امتحان
و فرسایش دیدن در کورهٔ آزمایش کار هر کس نیست و این کلام اشارت بداستان فرعون و سحرهٔ موسی
علیه السلام است و نیز جابر جعفی میگوید از آنحضرت شنیدم میفرمود از گناهان کوچک و حقیر بپرهیزید چه آنرا
طالبی است یعنی گمان نکنید که معاصی صغیره را در شمار نیاورند و بارتکاب آن جسارت کنید بلکه خداوند
احسب الحاسبین هیچ چیز را فروگذار نمی فرماید و هیچیک از شما نشاید که باید گناهی را مرتکب و از خدای
خواستاری عفو را طمع نبندد با اینکه خداوند تبارک تعالی میفرماید سَنَکْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَ
كُلَّ شَيْءٍ اَحْصَيْنَاهُ فِي اِمَامٍ مُبِينٍ زود است که آنچه از پیش گذاشته و از دنبال برنهاده اند در دیوان
حساب برنگاریم و هر چیزی را در امامی آشکار احصا فرمائیم و میفرماید اِنَّهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ
فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ الآیه بدرستیکه اگر بوزن دانهٔ از خردلی در شکم سنگی سخت
یا در آسمانها و زمین باشد تا آخر آیه یعنی اعمال جهانیان اگرچه باین مقدار هم باشد از ترازوی عدل و ثبت
کرام الکاتبین بیرون نتواند شد و هم جابر گوید از حضرت باقر علیه السلام شنیدم فرمود اِنَّ الْعَبْدَ لَيَعْمَلُ
بِعَمَلِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اِلَّا شِبْرًا بَيْنَ يَدَيْهِ فَيُدْرِكُهُ الشَّقَاءُ فَيَدْخُلُ النَّارَ وَاِنَّ الْعَبْدَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ
اَهْلِ النَّارِ حَتّٰى لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ اِلَّا شِبْرًا بَيْنَ يَدَيْهِ فَيُدْرِكُهُ السَّعَادَةُ فَيُدْخِلُهُ
اللّٰهُ الْجَنَّةَ یعنی بسا باشد که بندهٔ در این سرای مرتکب اعمالی شود که بهشتیان را
میرزد و مستحق بهشت میگردد چنانکه در میان او و بهشت افزون از دو شبر باقی نمی ماند یعنی بسیار نزدیک
بآن میشود که اهل بهشت شود لکن غرور او را فرو گیرد و بدبختی او در سپارد و شرارت نفس امّاره روی
چیره کرده و باعمال و افعالی پردازد که اعمال و طاعات و عبادات سابقه اش محو و درخور آتش
دل خوارش کرده و خداوندش بجهنم جای دهد و بسیار شود که بندهٔ در این جهان نه تها روز کار خویش را
بمعاصی و ملاهی و نواهی بپایان برد و چنان خود را بجهنم نزدیک نماید که در میان او و دوزخ افزون
از دو شبر نماند اما مهد سعادت و نیکبختی ناگاه از گردون اقبال بتابد و او را در انوار هدایت و نباهت
در سپارد و اعمال گذشته اش نکذشته نماید و شایستهٔ بهشت کرده و خداوندش درون بهشت برد
و نیز جابر گوید از امام محمد باقر صلوات الله علیه شنیدم میفرمود كَيْفَ يَزْهَدُ قَوْمٌ فِي اَنْ يَعْمَلُوا الْخَيْرَ
وَقَدْ كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ عَبْدُ اللّٰهِ فَدَا اَوْجَبَ لَهُ الْجَنَّةَ عَمَدَ اِلٰى قُرْبَاتٍ لَهُ فَجَعَلَهَا

 صَدَقَةً مَبْتُولَةً تَجْرِي مِنْ بَعْدِهِ لِلْفُقَرَاءِ قَالَ اللّٰهُمَّ اِنَّمَا فَعَلْتُ هٰذَا لِتَصْرِفَ وَجْهِي مِنَ
النَّارِ وَتَصْرِفَ النَّارَ عَنْ وَجْهِي چگونه جماعتی از اعمال خیریه زهادت و غفلت میورزند یعنی گمان میکنند
که بواسطهٔ همان عبادت و ریاضت که متحمل میشوند محتاج باعمال خیریه نیستند و حال اینکه علی علیه السلام
که خدایتعالی بهشت را برای او واجب ساخته بصدقات جاریه که از مال خود جدا و موقوف بر فقرا ساخته
اقدام میفرمود و عرض کرد بارخدایا من این عمل خیر و توقیف مال خود را بعد از خود برای فقیران از آن
نمودم که روی مرا از آتش و آتش را از چهرهٔ من برتابی و نیز در آن کتاب از جابر مسطور است که گفت
از آنحضرت شنیدم میفرمود كُونُوا مِنَ السَّابِقِينَ بِالْخَيْرَاتِ وَكُونُوا وَرَقًا لَا شَوْكَ فِيهِ فَاِنَّ مَنْ
كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا وَرَقًا لَا شَوْكَ فِيهِ وَقَدْ خِفْنَا اَنْ تَكُونُوا شَوْكًا لَا وَرَقَ فِيهِ وَكُونُوا دُعَاةً
اِلٰى رَبِّكُمْ وَاَدْخِلُوا النَّاسَ فِي الْاِسْلَامِ وَلَا تُخْرِجُوهُمْ مِنْهُ وَكَذٰلِكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ يُدْخِلُونَ النَّاسَ فِي الْاِسْلَامِ
از آن کسان باشید که سبقت گیرند کمان بخیرات شوید و برگی باشید که خاری در آن نباشد یعنی سود برسانید
و زیان نرسانید و ملاطفت کنید و بمخاشنت نروید و اخلاق حمیده را باوصاف غیر سعیده ممزوج نکردانید
چه مردمان نیکوکاری که پیش از شما بجهان اندر بودند ورق بی خار و آئینهٔ بی غبار و او صافی دل پذیر و عهودی
استوار بودند و من بیم دارم که شما خارهای بی برگ باشید و باید مردمان را بحضرت پروردگار بخوانید
و ایشان را در دایرهٔ اسلام در آورید و از حوزهٔ اسلام بیرون نکنید چنانکه آن بزرگان و صالحینکه پیش از شما
بودند مردمان را بدین اسلام در می آوردند و ایشان را از اسلام بیرون نمی کردند و این کلام مبارک
اگرچه خطاب بحاضران اصحاب است لکن نظر عنایت و موعظت بتمام اهل اسلام تا انجام جهان میکشاید
و بهپنه تنبه و تیقظ میکشاند و مراد این است که همانطور که پیغمبر و اولیا و اصحاب کبار آن حضرت
در بروز اخلاق حمیده و مراتب زهد و قدس و عبادت و اتحاد و اتفاق و مواسات و مساوات و حسن
خلق و جود و کرم و خدا امینی و حق سپاری و رعایت همدیگر و نگاهداری فقرا و ضعفا و رفع ظلم و بدعت
و احقاق حق و رضا و تسلیم و نشر علم و معارف و اطوار محموده و اقوال مطبوعه و دعوتهای دلپسند رفتار
میکردند و جلب قلوب می نمودند و مردمان را اسلامی شوقمند و باین دین حنیف مستمند میساختند شما نیز
چنان باشید و وجودات خود را مثمر ثمر سازید تا مردمان بهوای شما بیایند و بآئین شما از جان و دل
شایق گردند نه اینکه بزرگان و علما و حکام و فقها و سلاطین و وزرا و امرای اسلام بهوای نفس بروند
و حق را باطل و باطل را حق و مستحق را محروم و ذیحق را ممنوع دارند و بر مسند احکام شرعیه جلوس نمایند
و احکامی صادر نمایند که در کبر و مجوس آشوب افکند و مردمان از آثار ظلم و عناد و افساد ایشان
یکباره از اسلام بیزار گردند بلکه مسلمانان از مسلمانی پشیمانی گیرند زیرا که چون اینگونه اخلاق و اوصاف
و احکام بنگرند چنان دانند که مبنای دین اسلام بر این است اما بیچاره ایشان ندانند که قانون اسلام

چنین نیز

چنین نیست که اکنون این اشخاص که خود را حافظ بیضه اسلام و ناصر شریعت سید الانام و ناشر آثار
و آیات دین ملک علام میشمارند بر خلاف قواعد اسلام است یزدان تعالی تمام اهل اسلام را ازین لصوص
و داینره فلوس و امثال این اشخاص و امنای غیر منصوص نجات بخشد و آنچه موجب صلاح حال مسلمانی و مسلمانان است
فراهم نماید و دیگر جابر گوید از آن حضرت شنیدم فرمود مَا مِنْ عَبْدٍ يُسِرُّ خَيْرًا اِلَّا لَمْ تَذْهَبِ الْاَيَّامُ
حَتّٰى يُظْهِرَ لَهُ خَيْرًا وَمَا مِنْ عَبْدٍ يُسِرُّ شَرًّا اِلَّا لَمْ تَذْهَبِ الْاَيَّامُ حَتّٰى يُظْهِرَ لَهُ شَرًّا خلاصه معنی
این حدیث مبارک این است راز هر دل را حق نماید آشکار تا توانی تخم بد هرگز مکار هر چه کنی بخود کنی
گر همه نیک و بد کنی و دیگر جابر گوید از حضرت باقر علیه السلام شنیدم فرمود ثَلٰثٌ لَا يَزِيدُ اللّٰهُ مَنْ
فَعَلَهُنَّ اِلَّا خَيْرًا الصَّفْحُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَاِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَهُ وَصِلَةُ مَنْ قَطَعَهُ سه کار است که فاعل
آن را از خداوند تعالی مزید خیر است نخست صفح نظر کردن از آنکه بروی ستم کرده دوم بخشیدن
بآنکس که او را محروم داشته سوم نیکی ورزیدن با کسیکه قطع نیکی و احسان کرده است و نیز جابر گوید
از آن حضرت شنیدم فرمود وَاِذَا غَدَا الْعَبْدُ فِي مَعْصِيَةِ اللّٰهِ وَكَانَ رَاكِبًا فَهُوَ مِنْ خَيْلِ
اِبْلِيسَ وَاِذَا كَانَ رَاجِلًا فَهُوَ مِنْ رَجَالَتِهِ چون بنده در معصیت و نافرمانی خداوند سبحانی بامداد نماید و در
حال رکوب باشد از جمله خیل و سواران شیطان است و اگر پیاده باشد در شمار پیادگان اعوان
شیطان است و هم در هفدهم بحار از ابوحمزه مروی است که گفت از ابوجعفر علیه السلام شنیدم فرمود
اَلْخَلْقُ عِيَالُ اللّٰهِ فَاَحَبُّهُمْ اِلَيْهِ اَحْسَنُهُمْ صَنِيعًا اِلٰى عِيَالِهِ مردمان عیال خداوند
سبحان هستند و هر کس بعیال خدا در فتارش نیکوتر باشد در حضرت خدای محبوب تر است و هم در آن
کتاب از خیثمه جعفی مسطور است که گفت در خدمت ابی جعفر علیه السلام برای وداع تشرف جستم
فرمود ای خیثمه بموالی و دوستان ما سلام برسان و ایشان را وصیت کن که از خدای پرهیز داشته باشند
وَاَوْصِهِمْ اَنْ يَعُودَ غَنِيُّهُمْ عَلٰى فَقِيرِهِمْ وَقَوِيُّهُمْ عَلٰى ضَعِيفِهِمْ وَاَنْ يَشْهَدَ حَيُّهُمْ جَنَازَةَ
مَيِّتِهِمْ وَاَنْ يَتَلَاقَوْا فِي بُيُوتِهِمْ فَاِنَّ لِقَاءَ بَعْضِهِمْ بَعْضًا فِي بُيُوتِهِمْ حَيٰوةٌ لِاَمْرِنَا رَحِمَ
اللّٰهُ عَبْدًا اَحْيَا اَمْرَنَا يَا خَيْثَمَةُ اَبْلِغْ مَوَالِيَنَا اَنَّا لَسْنَا نُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا اِلَّا بِعَمَلٍ
وَاَنَّهُمْ لَنْ يَنَالُوا وِلَايَتَنَا اِلَّا بِالْوَرَعِ وَاَنَّ اَعْظَمَ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ بایشان الورع
وصیت کن که اغنیای ایشان در رعایت حال فقرا و اقویای ایشان در معاونت ضعفای خودشان
قصور نجویند و زندگان در تشییع جنازه مردگان حاضر شوند و در خانهای یکدیگر بدیدار یکدیگر برخوردار
و بمصاحبت و مجالست همگان کامکار گردند چه ملاقات ایشان در منازل خودشان موجب احیای
امر ما میباشد یعنی چون باهم متحد و دوست و متفق گردند و باهم مجالست و مصاحبت ورزیدند و بکدیگر هم
انجمن و از مواد شرعیه و احکام شریعت و ترویج آن صحبت کنند عقاید آنها استوار و آیین ایشان

محکم کرده و احیای آن نموده باشند خداوند رحمت کند مردیرا که احیای امر ما را بنماید ای خیثمه موالی ما را ابلاغ کن
که ما از ایشان در پیشگاه خدای جز بعمل غنی نباشیم و ایشان جز بورع بولایت ما نائل نتوانند شد و به ایشان
بازرسان بزرگترین مردمان از حیثیت حسرت در روز قیامت کسی است که توصیف عدل را بنماید لکن بآن
عمل نکند و دیگری عامل آن باشد و دیگر از یزید بن عجلی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود
وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَ اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
اِذَا اَدَّوْا فَرَائِضَ اللّٰهِ وَاَخَذُوا سُنَنَ رَسُولِ اللّٰهِ ص وَتَوَرَّعُوا عَنْ مَحَارِمِ اللّٰهِ وَزَهِدُوا
فِي عَاجِلِ زَهْرَةِ الدُّنْيَا وَرَغِبُوا فِيمَا عِنْدَ اللّٰهِ وَاكْتَسَبُوا الطَّيِّبَ مِنْ رِزْقِ اللّٰهِ لَا يُرِيدُونَ
بِهِ التَّفَاخُرَ وَالتَّكَاثُرَ ثُمَّ اَنْفَقُوا فِيمَا يَلْزَمُهُمْ مِنْ حُقُوقٍ وَاجِبَةٍ فَاُولٰئِكَ الَّذِينَ بَارَكَ اللّٰهُ لَهُمْ فِيمَا
اكْتَسَبُوا وَيُثَابُونَ عَلٰى مَا قَدَّمُوا لِاٰخِرَتِهِمْ در مرویات علی بن الحسین علیه السلام دیدیم نوشته بود بدانید که براولیای خدای
بیم و خوف و اندوهی نیست گاهی که ادای فرایض ایزدی و اجرای احکام رسول خداوند و کناری از محارم سبحانی
نمایند و در احکام بیدوام اینجهان رغبت نه بندند و در مثوبات اخرویه دل برنهند و از طیبات رزق
و روزی حلال کسب کنند و بالجمله اراده تفاخر و تکاثر نفرمایند و از مکاسب حلال خود در حقوق واجبه
که بر ایشان لزوم دارد انفاق نمایند و اینمردم کسانی هستند که یزدان تعالی در مکاسب ایشان برکت
دهد و بر آنچه برای توشه آخرت و ذخیره آنسرای از پیش تقدیم کرده اند مزد و ثواب یابند و دیگر از جابر
جعفی مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود اِذَا اَرَدْتَ اَنْ تَعْلَمَ اَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانْظُرْ
اِلٰى قَلْبِكَ فَاِنْ كَانَ يُحِبُّ اَهْلَ طَاعَةِ اللّٰهِ وَيُبْغِضُ اَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفِيكَ خَيْرٌ وَاللّٰهُ يُحِبُّكَ
وَاِنْ كَانَ يُبْغِضُ اَهْلَ طَاعَةِ اللّٰهِ وَيُحِبُّ اَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ وَاللّٰهُ يُبْغِضُكَ وَالْمَرْءُ
مَعَ مَنْ اَحَبَّهُ اگر خواهی معلوم داری که در وجود تو خیری موجود است بدل خویش درنگر اگر دوست
اهل طاعت خدای عزوجل را دوست و اهل معصیتش را مبغوض میدارد پس در تو خیری است و خدایت
دوست میدارد و اگر چنان شدی که دلت دوست اهل معصیت خدای است پس در تو خیری نیست
و خدای ترا دشمن میدارد چه هر کس با هر کس دوست شد قرین است یعنی اگر با دشمنان اهل طاعت دوستی
با آنان قرینی و اگر با دوستان مطیعان خدای دوستی با آنها قرین باشی و دیگر فرماید اَلْاَدَبُ يَكُونُ
تَاْلِيدًا وَاكْتِسَابًا فَمَنْ تَكَلَّفَهُ قَدَرَ عَلَيْهِ وَالْعَقْلُ حِبَاءٌ مِنَ اللّٰهِ يَهَبُهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ تَكَلَّفَهُ
لَا يَزِيدُهُ اِلَّا جَهْلًا فرهنگ و ادب تالیدی و اکتسابی است یعنی حصول ادب از دو صورت بیرون نیست
یا ذاتی و جبلی یا اکتسابی و چون باکتساب برخاسته میشود پس اگر کسی بتکلف و رنج بردن بخواهد تحصیل ادب
نماید موفق میشود و گوهر خرد عطیتی خدائی است که بهر کس خواهد و بشایسته شمار دهی بخشد پس هر کس
خواسته باشد از روی تکلف کسب عقل نماید جز افزایش جهل نیابد گویا مراد این باشد که هر کس را خداوند

برحسب استعدادش از گوهر عقل عطا فرموده و عمل و افعال او باندازهٔ عقل اوست مثلاً کلمن تاب را عقلی و مالک الرقاب را عقلی است مالک الرقاب را خدای تعالی باندازهٔ تکالیف و منصب او و پیش بردن کارهای خود عقل داده است تا ترتیب مهام را به نیروی عقل بدهد و اگر در امری بخطار رود یا اعوجاجی پدید کرد بارات عقل متین اصلاح کند و کلمن تاب این مقدار عقل نداده و از بهرش لازم نبوده لاجرم اگر بخواهد باعمال و افعال مالک الرقاب ذهاب و ایاب بگیرد بدریاب بی پایاب جهل و ظلمت نادانی در افتد و سرگردان شود و بر جهالتش بیفزاید و از آن مقدار هم که خود در امر خود میدانست فرو ماند و دیگر هشام بن محمد از پدرش حدیث کند که گفت حضرت ابی جعفر علیه السلام با من فرمود اِسْتَتِرْ مِنَ الشّامِتینَ بِحُسْنِ الْعَزاءِ عَنِ الْمَصائِبِ خویشتن را از گزند زبان شماتت کنندگان بحسن عزا و تسلی از مصائب مستور دار یعنی در ورود مصائب بصبوری و شکیبائی و شکرگذاری کار کن تا زبان نکوهش گران از تو کوتاه و سهام ملامت ایشان منحرف گردد

حکایت قس بن ساعده

بیان پاره حکایات حضرت باقر از رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم

در کتاب معالم العبر از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود در آنگاه که رسول خدای صلی الله علیه وآله در روز فتح مکه در پیشگاه کعبه شرف حضور ارزانی داشت ناگاه جمعی بحضرتش وفود دادند و بر آن حضرت سلام فرستادند رسول خدای فرمود از کدام قوم هستید عرض کردند جماعتی از قبیله بکر بن وائل هستیم فرمود آیا شما را از قس بن ساعده ایادی خبری باشد عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود پس چه کرد عرض کردند وفات نمود رسول خدای فرمود اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْمَوْتِ وَرَبِّ الْحَيوةِ كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ كَأَنّي اَنْظُرُ اِلى قُسِّ بْنِ ساعِدَةَ الْاِيادي وَهُوَ بِسُوقِ عُكاظٍ عَلى جَمَلٍ لَهُ اَحْمَرَ وَهُوَ يَخْطُبُ النّاسَ وَيَقُولُ اِجْتَمِعُوا اَيُّهَا النّاسُ فَاِذَا اجْتَمَعْتُمْ فَاَنْصِتُوا فَاِذا اَنْصَتُّمْ فَاسْتَمِعُوا فَاِذَا اسْتَمَعْتُمْ فَعُوا فَاِذا وَعَيْتُمْ فَاحْفَظُوا فَاِذا حَفِظْتُمْ فَاصْدُقُوا اَلا مَنْ عاشَ ماتَ وَمَنْ ماتَ فاتَ فَلَيْسَ بِآتٍ اِنَّ فِي السَّماءِ خَبَرًا وَفِي الْاَرْضِ عِبَرًا سَقْفٌ مَرْفُوعٌ وَمِهادٌ مَوْضُوعٌ وَنُجُومٌ تَمُورُ وَلَيْلٌ يَدُورُ وَبِحارٌ ماءٍ لا تَغُورُ يَحْلِفُ قُسٌّ ما هذا بِلَعِبٍ وَاِنَّ مِنْ وَراءِ هذا لَعَجَبًا مالي اَرَى النّاسَ يَذْهَبُونَ فَلا يَرْجِعُونَ اَرَضُوا بِالْمَقامِ فَاَقامُوا اَمْ تُرِكُوا فَناموا يَحْلِفُ قُسٌّ يَمِينًا غَيْرَ كاذِبٍ اِنَّ لِلّهِ دِينًا هُوَ خَيْرٌ مِنَ الدِّينِ الَّذي اَنْتُمْ عَلَيْهِ ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللّهِ رَحِمَ اللّهُ قُسًّا يُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيمَةِ اُمَّةً واحِدَةً ثُمَّ قالَ هَلْ فيكُمْ اَحَدٌ يُحْسِنُ مِنْ شِعْرِهِ شَيْئًا فَقالَ بَعْضُهُمْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ

سپاس مخصوص بخداوندی است که پروردگار موت و آفریدگار حیوة است هر ذی روحی طعم مرگ چشیده خواهد و در بوستان زندگانی و بهارستان کامرانی دچار خار هلاک و دمار و صرصر برگ ریزان حوادث ناگهانی بخواهد گردید گویا نگران قس بن ساعدهٔ ایادی هستم که در بازار عکاظ بر اشتر سرخ موی خویش برنشسته و با بیانی فصیح و زبانی بلیغ مردمان را بخطبه همی گوید ای مردمان گرد هم برآئید و چون انجمن ساختید خاموش شوید و چون خاموش شوید باگوش هوش بشنوید و چون نیوشیدید در گنجینه خاطر درآورید و چون خاطر را بآن جواهر زواهر بیاکندید محفوظ بدارید و چون بحفظ اندر آوردید آن کلمات حکمت آیات مواعظ سمات را براستی سخن کنید و آن این است همانا هرکس زندگانی نماید بمیرد یعنی دلیل مردن همان زندگانی نمودن است و هرکس بمیرد فوت و نابود شود یعنی دیگرباره بجهان باز نیاید و نشانی از وی بپاید و البته برای او بازگردیدنی نیست بدرستیکه در آسمان هرچند از آن بنگرید خبرها و در این پهناور زمین هرچند نظر عبرت برمی گشائید عبرتها است این آسمانها سقفهای برافراخته و این زمین آسایش گاهی پهناور و مهدی برنهاده و این آسمان استارگانی در گردش و زمانه را شب و روزی در گذارش و زمین را دریائی جوشنده است که هیچوقت آبش فرو کشیدن نگیرد یعنی این جمله بر وجود صانع حکیم دلالت کند چه اگر دریاها بخشیدی کار زندگانی دشوار افتادی و اگر دیگر اراضی که مسکن جانوران است مانند دریاها آب را بشکم فرو بردی همچنان کار سکون و توطن و زراعت و حرکت میسر نیامدی سوگند میخورد قس بن ساعده که این جمله را بازیچه و بیهوده نتوان شمرد و ببازی و لعب بنا فرموده اند و نتوان گفت تمام این آسمانها و زمینها و انواع مخلوق در آنها و آن بدایع مصنوعات بجمله از برای چند روزه زندگانی این سرای ایرمان است و حکمت خالق متعال که چنین خلقتهای عظیم و عجیب کرده و این جمله پیغمبران و اولیا و کتابهای آسمانی را فرستاده است البته برای این مشت مردم که در این یکقطعه زمین اندر اند از آن برتر است که بهمین اکتفا رود و اگر اکتفا شود فایدهٔ این خلقت چه خواهد بود پس از پی این امور عجیبه و عوالم غریبه و برازخ عدیده و مراتب و مقامات و منازل و ترتیبات دیگر باید که آنچه در آن اندریم نسبت بآن بهیچ چیز شمرده نشود و هم سوگند میخورد که هیچ چیست مرا که نگرانم که هرکس از این جهان میرود باز نمیگردد آیا بآن مقام که دریافته اند خشنود شدند و اقامت کردند یا ایشان را بیهوده بجای گذاشتند تا بخواب اندر شدند یعنی نه چنان است که گمان کرده اند که هرکس که بمرد معدوم میشود بلکه در آن جهان برای او کارها و طی برزخها و معادها است سوگند میخورد قس بن ساعده سوگندی که آلودهٔ کذب نیست که خدای را دینی است که بهتر از این دین است که شما بآن اندرید یعنی دین اسلام که دارای عقاید معادیه و سایر مسائل و قوانین و معارف است و در این کلام خبر از دین اسلام و ظهور حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله فرمود خداوند رحمت کند قس بن ساعده را که در قیامت امت واحده محشور میشود یعنی چون در این دنیا با عقیدت استوار و دین مختار پروردگار بپای میبرد و دیگران با وی هم کیش نبودند لاجرم در آن جهان خودش با هرکس که با او هم کیش بود علیحده محشور میشود و با دیگر صفوف

مخلوط نخواهد بود آنگاه فرمود آیا در میان شما کسی باشد که شعر قس بن ساعده را نیکو بداند یکی از حاضران عرض کرد آری از وی شنیدم این شعر را می خواند

فِی الْاَوَّلِینَ الذَّاهِبِینَ مِنَ الْقُرُونِ لَنَا بَصَائِرُ ... لَمَّا رَاَیْتُ مَوَارِدًا لِلْمَوْتِ لَیْسَ لَهَا مَصَادِرُ

وَرَاَیْتُ قَوْمِی نَحْوَهَا یَمْضِی الْاَکَابِرُ وَالْاَصَاغِرُ ... لَا یَرْجِعُ الْمَاضِی اِلَیَّ وَلَا مِنَ الْبَاقِینَ غَابِرُ

اَیْقَنْتُ اَنِّی لَا مَحَالَةَ حَیْثُ صَارَ الْقَوْمُ صَائِرُ

در گروه پیشینیان برگذشتگان که بجمله در این جهان روزکارها بناز و نعمت بسپردند و آخرالامر با همه قدرت و استطاعت در چنگال گرگ اجل درافتادند و هرچه بدست اندر داشتند بحسرت بگذاشتند بحسرت بگذشتند از بهر ما عبرتها و مایه بصیرتها است چون موارد موت را بدیدم که همه کس البته بآن مورد اندر میشود و آنها را بازگشتی و مصدری از بهر ششن نیست و بدیدم که قوم و عشیرت و آبا و اجداد و امهات و اخوات و اقارب و امثال من از بزرگ و کوچک بآن موارد ناگوار البته رهسپار شدند و دیگر بازگردیدن نتوانستند یقین کردم من نیز بآنجا که آن جماعت راه گرفتند و بآنچه دچار شدند میروم و دچار میشوم و چنانکه ایشان را بازگشتی نیست از بهر من نیست پس برای آن منزل و مقام ابدی بباید در تهیه و تدارک بود تا پس از آن که بآنجا پیوستیم بندامت و حسرت سرمدی گرفتار نشویم بالجمله حکمت و معرفت قس بن ساعده بآن درجه بلند رسید که رسول خدای صلی الله علیه و آله هرکس از قبیله ایاد بحضرتش آمد استعلام میگرفت از حکمت و کلمات بلیغه او و سؤال میفرمود و اصغا می نمود معلوم باد عکاظ بر وزن غراب با عین مهمله و ظاء معجمه نخلستانی است که در وادی واقع شده و از آن وادی تا طایف یک شب راه و تا مکه سه روز راه است و عرب را قانون آن بود که در هر سال در آنجا در موضعی که ابتدا نام داشت بازاری بگردش درآوردند و فجار بجر فا که نام روزی از ایام مشهوره عرب که در میان قریش و قیس بن عیلان حرب افتاد در آنجا است و نیز در آنجا سکنا است که عرب بسوی پیش حج می نهادند و طواف میدادند و عرب را بازارها بود در مواضع متعدده اطراف مکه معظمه و عکاظ ما بین نخله و طائف است و ذوالمجاز در عقب عرفه و مجنه است و از تمامت این بازارها بازار عکاظ بزرگتر بود و عرب قانون داشت که هر وقت باقامت حج شدی شهر شوال را در عکاظ اقامت کردی از آن پس ببازار مجنه شدی و بیست روز از شهر ذی القعده را در آنجا اقامت ورزیدی و از آن پس ببازار ذوالمجاز کوچیدی و تا ایام حج در آنجا بگذرانیدی و در ایام توقف عکاظ فصحای عرب انجمن شدند و عرض نثر و نظم کردند و انشاد ابیات نمودند و افتخارها کردند و هر متاع فاخری را در آن ماه که محل انجمن اعیان و عظمای عرب بود در آن بازار بهای گران بازار ساختند و از آنجا باطراف و اکناف زمین نقل و حمل کردند و بعکاظ نسبت دادند چنانکه میگفتند ادیم عکاظی است و چون دولت اسلام طلوع و نوبت جهل و جاهلیت افول گرفت آن بازار را ویران ساختند چه اسباب اشتغال مردم بلغو و لهو و تعطیل عمر و ظهور مفاسد

تفصیل بازار عکاظ

و معایب و خونریزیها و کینه وری بسیار شدی

حکایت حضرت باقر علیه السلام از رسول خدای صلی الله علیه و آله در بعضی موارد

در معالم العبر از محمد بن عذافر از پدرش از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه مرویست که رسول خدای صلی الله علیه و آله در بعضی سفرهای خود میگذشت ناگاه رکبی یعنی جماعت سواران آن حضرت باز خوردند و عرض کردند السلام علیک یا رسول الله آنحضرت فرمود کیستید شما عرض کردند یا رسول الله ما جماعه مؤمن هستیم فرمود فَمَا حَقِیقَةُ اِیمَانِکُمْ علامت و معنی ایمان شما چیست عرض کردند اَلرِّضَا بِقَضَاءِ اللّٰهِ وَالتَّفْوِیضُ اِلَی اللّٰهِ وَالتَّسْلِیمُ لِاَمْرِ اللّٰهِ خوشنودی بآنچه یزدان تعالی حکم بفرماید و تفویض نمودن تمام امور و احوال را بحضرت آفریدکار و تسلیم و انقیاد بفرمان الهی رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود عُلَمَاءُ حُکَمَاءُ کَادُوا اَنْ یَکُونُوا مِنَ الْحِکْمَةِ اَنْبِیَاءَ فَاِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ فَلَا تَبْنُوا مَا لَا تَسْکُنُونَ وَلَا تَجْمَعُوا مَا لَا تَاْکُلُونَ وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِی اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ کسانیکه دارای این اوصاف سعیده باشند عالم و حکیم و دانشمندانی هستند که نزدیک است از نور حکمت در اخلاق انبیا متخلق کردند پس اگر در دعوی خود سخن بصدق میکنید و باین اوصاف متصف هستید بباید بنا نکنید آنچه را که در آن ساکن نیستید یعنی در این دنیا که سرای فانی است افزون از اندازه لزوم عمارت نکنید بلکه در اندیشه تعمیر سرای باقی که منزل جاوید ایشان است باشید و جمع نکنید آنچه را که نخواهید خورد یعنی افزون از سد رمق و قلیل ما یتعاش این چند روز معدود اموال و متاع جهان درگذر را فراهم نیاورید و آخرالامر حامل وزر و وبال و حسرت نشوید و بترسید از خداوندی که بازگشت تمام آفریدگان بپیشگاه عدل و داد اوست و از نقیر و قطمیر را بخواهد پرسش نمود در مجموعه ورام از فضیل بن یسار مروی است که از حضرت باقر علیه السلام شنیدم میفرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای حاجتی بیرون شد در آن اثنا فضل بن عباس نمودار شد فرمود این غلام را در خلف من حمل نمائید و آنحضرت با دست مبارک از عقب سر بر گردن فضل علاقه کرده بود آنگاه بفضل فرمود یَا غُلَامُ خَفِ اللّٰهَ تَجِدْهُ اَمَامَکَ یَا غُلَامُ خَفِ اللّٰهَ یَکْفِکَ مَا سِوَاهُ وَاِذَا سَاَلْتَ فَاسْاَلِ اللّٰهَ وَاِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللّٰهِ فَلَوْ اَنَّ جَمِیعَ الْخَلَائِقِ اجْتَمَعُوا عَلَی اَنْ یَصْرِفُوا عَنْکَ شَیْئًا قَدْ قُدِّرَ لَکَ لَمْ یَسْتَطِیعُوا وَلَوْ اَنَّ جَمِیعَ الْخَلَائِقِ اجْتَمَعُوا عَلَی اَنْ یَصْرِفُوا اِلَیْکَ شَیْئًا لَمْ یُقَدَّرْ لَکَ لَمْ یَسْتَطِیعُوا فَاعْلَمْ اَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ وَاَنَّ الْفَرَجَ مَعَ الْکَرْبِ وَاَنَّ الْیُسْرَ مَعَ الْعُسْرِ وَکُلُّ مَا هُوَ آتٍ قَرِیبٌ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالَی یَقُولُ لَوْ اَنَّ قُلُوبَ عِبَادِی اجْتَمَعَتْ عَلَی قَلْبِ اَشْقَی عَبْدٍ لِی لَمَا نَقَصَ ذٰلِکَ مِنْ سُلْطَانِی وَلَوْ اَنَّ قُلُوبَ عِبَادِی اجْتَمَعَتْ عَلَی قَلْبِ اَسْعَدِ

 ذٰلِكَ فِي سُلْطَانِي جَنَاحَ بَعُوضَةٍ وَلَوْ اَنِّي اَعْطَيْتُ كُلَّ عَبْدٍ سَاَلَنِي مَا كَانَ ذٰلِكَ اِلَّا مِثْلَ
اِبْرَةٍ جَاءَ بِهَا عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي فَغَمَسَهَا فِي بَحْرٍ وَذٰلِكَ اَنَّ عَطَائِي كَلَامٌ وَعِدَتِي كَلَامٌ وَاِنَّمَا اَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ
ای پسر از خدای بترس می یابی خدا را در پیش روی خود و میشود کنایه از این باشد که چون از خدای بترسی همیشه و در
همه جا و در همه کار پرورد کار را با خود حاضر و معین و ناصر بینی ای پسر بترس از خدای تا از کرده آنچه غیر از توست
ترا کفایت فرماید و چون خواهی زبان بمسئلت بگشائی در حضرت احدیت بگشای و بدیگران عرض حاجت منمای
و چون یاری خواهی از خدای اعانت بجوی و از پی عون و یاری بدیگران مپوی همانا اگر تمام آفریدگان
فراهم شوند و دست در دست دهند و پای بر پای بفشارند تا اگر چیزیرا که از بهر تو مقدر و مقرر گشته است از تو بر تابند
نتوانند و اگر جمله خلایق گرد آیند و نیرو در نیرو دهند که چیزیرا که خدای از برایت مقدر نساخته بتو تسلیم نمایند
نتوانند دانسته باش که فیروزی با شکیبائی و فرج و گشایش با کرب و اندوه و آسانی با دشواری آید و هرچه آینده است
نزدیک است خدا میفرماید اگر تمام قلوب و دلهای بندگان من بر قلب شقی ترین و بدبخت ترین بندگان من
فراهم شود یعنی تمام مخلوق دچار شقاوت و عناوت و شرک و کفر گردند باندازهٔ بال پشه از مراتب عظمت و سلطنت
و قهاریت من نکاهد بلکه این نقصان و زیان بخود ایشان که ناقص هستند باز گردد و در سرادقات جلال
و جمال من که بدرجهٔ کمال است غبار نقص راه نکند و کمال حقیقی را نقصان نباشد و اگر قلوب بندگان
و آفریدگان من بجمله بر قلب سعادتمندترین بندگان من فراهم شود یعنی بجمله سعید و موحد و عابد و زاهد و عارف
گردند باندازهٔ بال پشه در ملک و سلطان و کبریا و قهرمان من نیفزاید چه این کاستن یا افزودن یا کاسته
شدن یا افزون گردیدن در خور ممکن و محتاج است نه واجب الوجود و غنی بالذات و اگر من بهر بندهٔ
آنچه خواهد عطا فرمایم تمام اینجمله در بارگاه عظمت و بحار عنایت من مانند آن است که بندهٔ از بندگان من
نیش سوزنی را در بحر بیکران فرو برد یعنی چنانکه از نیش سوزن نقصانی در دریای بیکران نمایان نشود
قضای تمام حاجات جمله آفریدگان اولین و آخرین نیز از بحار و خزائن بی پایان من چیزی نکاهد بلکه این
نیز بر سبیل تمثیل است چه میتوان گفت نیش سوزن باندازهٔ که از یم نم یابد از دریا بکاسته است اما بحار رحمت
و خزاین عنایت الهی هرچه از آن انفاق شود بر آن افزوده آید چه آنچه خواهد و اراده فرماید در همان آن
خواهد شد این است که میفرماید این عدم نقصان از آن میباشد که عطای من کلام است و وعدهٔ من کلام است
و چون ارادهٔ چیزی کنم و گویم میباش میشود یعنی آنچه را که بندگان و آفریدگان من تقاضا کنند فرع اشارت
و ارادهٔ من است و چون از شئونات حضرت واجب الوجود و صفات جلیله اش خلاقیت و رزاقیت است
هیچ آنی از آن صفت خارج نیست و دائماً بلا انفکاک در آفریدن مخلوق و رزق دادن مرزوق را
نظر عنایت دارد و همچنین از اوصاف جلیله اش جود است که دائماً پرتو انوار جودش عالمیان را
فرو میگیرد و اگر آنی از آن ذات کامل الصفات این صفات انقطاع گیرد ترتیب نظام عالم

انقلاب گیرد و در سلسله خلق و رزق وجود انفصال افتد و این مخالف خلاقیت و رزاقیت
وجود میباشد در امالی طوسی از جابر بن یزید از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که چون
رسول خدای صلی الله علیه و آله در سفر حجة الوداع از مناسک خویش بپرداخت بر راحلهٔ خود برنشست
و شروع باین کلمات فرمود لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ كَانَ مُسْلِمًا تا آخر یعنی کسی که مسلمان باشد درون بهشت
میرود ابوذر علیه الرحمه عرض کرد یا رسول الله اسلام چیست یعنی حقیقت و معنی اسلام چیست فرمود
اَلْاِسْلَامُ عُرْيَانٌ وَلِبَاسُهُ التَّقْوٰى وَزِينَتُهُ الْحَيَاءُ وَمِلَاكُهُ الْوَرَعُ وَكَمَالُهُ الدِّينُ وَثَمَرُهُ
الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَلِكُلِّ شَيْءٍ اَسَاسٌ وَاَسَاسُ الْاِسْلَامِ حُبُّنَا اَهْلَ الْبَيْتِ پیکر شریف اسلام
برهنه است جامهٔ آن تقوی و پرهیزکاری و زینت آن حیا و شرمساری و ملاک و قوام آن بورع و بیمناکی
و کمال آن دیانت و دین داری و میوه و ثمر آن نیکوکاری و هر چیزیرا اساس و بنیادی است
و اساس اسلام دوستی با ما اهل بیت است و دیگر در کتاب مذکور از جابر مروی است که حضرت
باقر علیه السلام فرمود پسری یهودی با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار تشرف جستی حَتّٰى اسْتَخَفَّهُ وَرُبَّمَا
اَرْسَلَهُ فِي حَاجَتِهِ وَرُبَّمَا كَتَبَ لَهُ الْكِتَابَ اِلٰى قَوْمِهِ چندانکه در حضرتش سبکبار گشت یعنی در ورود سبک می افتاد و آن حضرت بسیار افتادی که آن جوان یهودی بکاری مامور ساختی و بسا اتفاق افتادی
که او را بقوم حامل مکتوب داشتی تا چنان شد که روزی چند آن پسر را ندید و از حالش تفقد فرمود
یکی از حاضران عرض کرد در پایان زندگانی اوراگذاشتم رسول خدای صلی الله علیه و آله با جماعتی
از اصحاب کبار بدیدار بیمار رهسپار گشت وَكَانَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَرَكَةٌ لَا يُكَلِّمُ اَحَدًا اِلَّا اَجَابَهُ
و رسول خدایرا برکت و میمنت و عنایتی بود که با هیچکس تکلم نفرمودی جز اینکه جواب بعرض رسانیدی
پس با آن جوان یهود محتضر فرمود ای غلام از برکت خطاب آن حضرت چشم برگشود و عرض کرد لبیک
یا ابا القاسم فرمود بگو اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّكَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ گواهی میدهم بوحدت خدا
و رسالت محمد مصطفی آن پسر نظر بپدرش افکند یعنی از او اشارت طلبید پدرش بدو چیزی نگفت
رسول خدای دیگر باره او را ندا کرد و همان سخن اول را اعادت فرمود آن غلام باز بپدرش ملتفت
و پدرش چیزی نگفت پس از آن رسول خدای در دفعه سوم همانگونه آن پسر را ندا کرد و غلام بجانب
پدرش ملتفت شد پدرش گفت اگر میخواهی بگو و اگر نمیخواهی مگو اینوقت آن پسر گفت اشهد ان لا اله
الا الله و انک رسول الله و فی الحال بمرد رسول خدای با پدرش فرمود اُخْرُجْ عَنَّا از حضرت ما
بیرون شو آنگاه با اصحاب خود فرمود او را غسل دهید و کفن کنید و نزد من حاضر سازید تا بر وی
نماز گذارم بعد از آن بیرون آمد و میفرمود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَنْجٰى بِيَ الْيَوْمَ نَسَمَةً مِنَ النَّارِ شکر خداوندی را که
بواسطهٔ من بندهٔ را از آتش جهنم نجات بخشید معلوم باد همانا شرفیابی جوان یهودی در حضرت

رسول خدای و برکت حضور مبارکش موجب اسلام جوان و خلود بهشت جاویدان گشت

دوستان را کجا کند محروم — آنکه با دشمنان نظر دارد

صلی الله علیه و آله و سلم دیگر در امالی طوسی از آن حضرت علیه السلام مرویست که رسول خدای صلی الله علیه و آله قانون چنان بود که هر وقت رؤیت هلال فرمودی روی بجانب قبله آوردی و تکبیر بگذاشتی پس از آن میفرمود اَللّٰهُمَّ اَهِلَّهُ عَلَیْنَا بِالْیُمْنِ وَالْاِیمَانِ وَالسَّلَامَةِ وَالْاِسْلَامِ وَهُدًی وَمَغْفِرَةٍ وَعَافِیَةٍ مُجَلَّلَةٍ وَرِزْقٍ وَاسِعٍ اِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ابو مریم عبد الغفار بن قسم راوی این حدیث شریف میگوید این کلام را در هنگام دیدار ماه نو تلاوت کردم و خیر و خوبی دیدم و دیگر در جلد ششم بحار الانوار و غیره از وارث علوم انبیا و مرسلین حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که فرمود چون بیست و دو ماه از روز ولادت با سعادت رسول خدای صلی الله علیه و آله برگذشت چشمهای مبارکش درمود گشت جناب عبد المطلب با ابوطالب فرمود برادرزاده ات را بسوی عراف جحفه حمل کن و در آنجا راهبی در صومعه خویش بود که در فن طب مهارت داشت پس آنحضرت را در میان سبدی هندی غلام ابی طالب حمل کرد تا بدیر راهب رسید و در زیر صومعه بگذاشت آنگاه جناب ابوطالب از پائین صومعه ندا برکشید ای راهب چون راهب بشنید از فراز صومعه مشرف شد و در اطراف صومعه نگران نوری درخشان شد و صدای بال ملائکه را بشنید و با ابوطالب گفت تا کیستی فرمود ابوطالب بن عبد المطلب هستم برادرزادهٔ خویش را بیاورده ام تا چشمش را معالجه کنی گفت بکجا اندر است گفت در سبد است و روی او را پوشیده ام تا از شعاع آفتاب زحمت نیابد راهب گفت چهره اش را برگشای چون برگشود چنان نوری از دیدار همایونش لمعان برافکند که راهب را خوف و هراس فرو گرفت و با ابوطالب گفت رویش بپوش پس بپوشید آنگاه راهب سر بصومعهٔ خویش اندر برد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسوله حقاً حقاً و توئی همان پیغمبر که در توریة و انجیل بزبان موسی و عیسی علیهما السلام بظهورت بشارت داده اند پس گواهی میدهم خدائی جز خداوند تعالی نیست و توئی رسول و فرستادهٔ او پس از آن سر از صومعه بیرون کشید و گفت ای فرزند من وی را باز گردان که باکی بروی نیست ابوطالب فرمود ای راهب سخنی بزرگ از تو بشنیدم گفت ای فرزند شان و مقام برادرزاده ات از آنچه از من بشنیدی بزرگتر است و تو بر اینحال او معین او و ولی او و از آن کسان که از مردم قریش آهنگ قتلش را دارد مانعی میفرمائید پس ابوطالب بخدمت عبد المطلب برفت و آن خبر را بعرض رسانید عبد المطلب فرمود ای فرزند من خاموش باش که این سخن را هیچکس از تو نشنود سوگند با خدای محمد نمی میرد تا بر همه عرب و عجم بزرگی و آقائی کند و دیگر در کافی و بحار از زراره مروی است که حضرت باقر علیه السلام میفرمود رسول خدای صلی الله علیه و آله را با اموات بنی هاشم مخصوصاً رفتاری بود که با هیچکس از مسلمانان بجای نمی آورد

چه قانون آنحضرت آن بود که چون برجنازهٔ یکی از بنی هاشم نماز میگذاشت و قبرش را با آب گل میکردند کف مبارکش را چندان بر آن بر می نهاد که نشان انگشتهای شریفش در آن گل بر جای میماند لاجرم اگر از اقارب آن متوفی یا مسافری از اهل مدینه بآن گورستان بیامدی و آن گورستان را که نشان کف رسول خداوند سبحان بر آن جای گرفته بدیدی گفتی کدام کس از آل محمد صلی الله علیه و آله بدرود جهان را نموده است و دیگر در بحار و کافی از زراره مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ص اُوتِیَ بِالْیَهُودِیَّةِ الَّتِی سَمَّتِ الشَّاةَ لِلنَّبِیِّ فَقَالَ لَهَا مَا حَمَلَکِ عَلَی مَا صَنَعْتِ فَقَالَتْ قُلْتُ اِنْ کَانَ نَبِیّاً لَمْ یَضُرَّهُ وَاِنْ کَانَ مَلِکاً اَرَحْتُ النَّاسَ مِنْهُ قَالَ فَعَفَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَنْهَا آن زن یهودیه را که رسول خدای صلی الله علیه و آله را گوشت زهردار بخورانیده بآن حضرت بیاوردند فرمود چه چیزت براین کار و کردارت بازداشت عرض کرد با خویش همی گفتم اگر این مرد پیغمبر خداوند است البته خداوندش حفظ کند و ازین گوشت مسموم زیان نیابد و اگر پیغمبر نیست و پادشاه است و دعوی پیغمبری کند مردمان را از آسیبش راحت بخشیده باشم رسول خدای صلی الله علیه و آله از وی گذشت و عفو فرمود

حکایت فرمودن حضرت باقر علیه السلام از کیفیت ورود رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه

در بحار الانوار و بعضی کتب اخبار مسطور است که محمد بن علی باقر صلوات الله علیه فرمود که چون رسول خدای بمدینه طیبه تشریف قدوم بداد و آیات صدق و آیات حق و بینات نبوتش جهان را منور ساخت کَادَتْهُ الْیَهُودُ اَشَدَّ کَیْدٍ وَقَصَدُوهُ اَقْبَحَ قَصْدٍ یَقْصِدُونَ اَنْوَارَهُ لِیَطْمِسُوهَا وَحُجَجَهُ لِیُبْطِلُوهَا مردم یهود عنود هرچه سخت تر در مقام کید و حیلت بآن حضرت برآمدند و همی خواستند آن نور فروزان یزدانی را از فروغ بیفکنند و آن حجج لایحه و براهین قاطعه را باطل گردانند و از جمله آنانکه آهنگ ردّ و تکذیب پیغمبر خدای بودند مالک بن صیف و کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و جدی بن اخطب و ابو یاسر بن اخطب و ابولبابة بن عبد المنذر و شیعه و پیروان وی بودند پس از میانه مالک بن صیف زبان برگشود و با رسول خدای صلی الله علیه و آله گفت ای محمد چنان گمان داری که فرستادهٔ خدائی فرمود چنین است خداوند که آفرینندهٔ تمام مخلوقات است چنین فرموده است مالک گفت ای محمد برسالت تو ایمان نیاوریم تا این بساطی که بزیر پای ما اندر است با تو ایمان بیاورد یعنی بزبان آید و برسالت تو گواهی دهد و شهادت بدهد بآنکه تو از جانب خدای بار رسول هستی تا این بساط شهادت دهد و ابولبابة بن عبد المنذر گفت برسالت تو ایمان نیاوریم و شهادت ندهیم تا گاهی که این تازیانه که بدست من اندر است با تو ایمان بیاورد و در کار تو گواهی دهد

وکعب بن اشرف گفت ایمان می آورم که تو رسول خدائی و تصدیق می کنم ترا گاهی که این حمار گواهی دهد
و شهادت بعد از گوشتی که بزیر پای انداخت نمود رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود اِنَّهُ لَیسَ لِلعِبادِ
الاقتِراحُ عَلَی اللهِ بَل عَلَیهِمُ التَّسلیمُ لِلّهِ وَالانقِیادُ لِاَمرِهِ وَالاکتِفاءُ بِما جَعَلَهُ کافِیاً
بندگان را نمی شاید که بیرون از رویت در حضرت احدیت جسارت ورزند بلکه بر ایشان واجب و لازم است
که در حضرت یزدان به تسلیم و انقیاد امر خدا و اکتفا با آنچه خدای کافی کردانیده بپردازند آیا شما را
کافی نباشد که توریة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم به نبوت من ناطق و بر صدق من دلیل و در حق
برادرم و وصی و خلیفهٔ من در امت من و بهترین کسیکه بعد از خودم در میان مردمان بجای گذاشتم
که علی بن ابیطالب است در تمام آن کتب از بهر شما مبین و تصریح شده فَاَنزَلَ عَلَیَّ هذَا القُرآنَ
الباهِرَ لِلخَلقِ اَجمَعینَ المُعجِزَ لَهُم عَن اَن یَأتوا بِمِثلِهِ وَاَن یَتَکَلَّفوا شِبهَهُ فَاَمّا هذَا الَّذی اقتَرَحتُمُوهُ
فَلَستُ اَقتَرِحُهُ عَلی رَبّی مِن دَلالَتِهِ عَزَّ وَجَلَّ بَل اَقولُ اِنَّ ما اَعطانیهِ رَبّی مِن دَلالَتِهِ هُوَ حَسبی وَحَسبُکُم
فَاِن فَعَلَ عَزَّ وَجَلَّ مَا اقتَرَحتُموهُ فَذلِکَ زائِدٌ فی تَطَوُّلِهِ عَلَینا وَعَلَیکُم وَاِن مَنَعَنا ذلِکَ فَلِعِلمِهِ بِاَنَّ الَّذی
فَعَلَهُ فیما اَرادَ مِنّا پس خداوند تعالی و آنچه در حق من و وصی من در کتب آسمانی بر پیغمبران سجانی
فرو فرستاد این قرآن کریم که بر تمامی جهانیان باهر و ظاهر و جمله فصحای روزگار را از اتیان بمانند آن
حالت عجز و بیچارگی آشکار است بر من نازل نمود و اما این مسائل که بلا رویه از من خواستار شدید من
بحضرت پروردگارم باین جسارت مبادرت نکنم بلکه میگویم همین دلالات و امارا تیکه خداوند بمن
در کتب آسمانی بمن عطا فرموده است مرا و شما را کافی است و اگر پروردگار تعالی آنچه را که شما بامن
نیز خواستار شده اید اجابت فرماید بر آنچه بر ما و شما منت نهاده و عطا فرموده بزیادت خواهد
بود و اگر اجابت نکند بواسطهٔ علم خداوندی اوست که با آنچه با ما بجای آورده و آن شواهد و
بیناتیکه عطا کرده در آنچه از ما خواسته کافی است چون رسول خدای صلی الله علیه وآله ازین کلمات
فراغت یافت خداوند تعالی بساط را بسخن آورد و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الهاً
واحداً احداً صمداً قیوماً ابداً لم یتخذ صاحبةً ولا ولداً ولم یشرک فی حکمه احداً و اشهد انک یا محمد عبده
و رسوله ارسلک بالهدی و دین الحق لیظهرک علی الدین کله ولو کره المشرکون و اشهد ان علی بن ابیطالب
ابن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف اخوک و وصیک و خلیفتک فی امتک و خیر من ترکه علی الخلایق
بعدک و ان من والاه فقد والاک و من عاداه فقد عاداک و من اطاعه فقد اطاعک و من عصاه
فقد عصاک و ان من اطاعک فقد اطاع الله و استحق السعادة برضوانه و ان من عصاک فقد عصی الله
و استحق الیم العذاب بنیرانه گواهی میدهم که خدائی جز خداوند واحد احد صمد قیوم ابدی که دارای
زن و فرزند و اهل و پیوند نباشد و هیچکس در حکمش شریک نباشد نیست و گواهی میدهم که تو ای

ای محمد بندهٔ او و فرستادهٔ او و فرستاد ترا بهدی و هدایت و دین و آئین حق تا ترا و دین ترا بر تمام ادیان
و مذاهب نیرو دهد اگرچه مشرکان را مکروه افتد و گواهی میدهم باینکه علی بن ابیطالب بن عبد المطلب بن
هاشم بن عبد مناف برادر تو و وصی تو و خلیفهٔ تو در امت تو و بهترین کسی است که او را بعد از خودت در امت
خلافت دادی و اینکه هر کس دوست بدارد او را دوست میدارد ترا و هر کس دشمن دارد ترا دشمن داشت
او را و هر کس اطاعت کند او امر و نواهی او را اطاعت کرده است ترا و هر کس باوی عصیان ورزد با تو
عصیان نموده است و هر کس ترا اطاعت نماید خدا را اطاعت نموده است و مستحق سعادت و برخورداری
برضوان خدای شده و هر کس با تو عصیان نماید البته با خدای عصیان نموده و مستوجب عذاب
دردناک آتش تابناک گردیده است چون آن مردمان این سخنان بشنیدند بشگفتی اندر شدند و پاره با پاره
دیگر گفتند اینکار جز سحری آشکار نیست آن بساط از ظهور اینگونه شقاوت و کلمات چنان مضطرب
و مرتفع شد که مالک بن صیف و اصحابش از روی آن چنان سرازیر شدند که بر سر و صورت خود فرو
افتادند پس از آن خداوند قادر آن بساط را دیگر باره نیروی سخن راندن داد و گفت اَنَا بِساطٌ اَنطَقَنی
اللهُ وَاَکرَمَنی بِالنُّطقِ بِتَوحیدِهِ وَتَمجیدِهِ وَالشَّهادَةِ لِمُحَمَّدٍ نَبِیِّهِ وَاَنَّهُ سَیِّدُ الاَنبیاءِ وَرَسولُهُ
اِلی خَلقِهِ وَالقائِمُ بَینَ عِبادِ اللهِ بِحَقِّهِ وَاِمامَةِ اَخیهِ وَوَصِیِّهِ وَوَزیرِهِ وَشَقیقِهِ
وَخَلیلِهِ وَقاضی دُیونِهِ وَمُنجِزِ عِداتِهِ وَناصِرِ اَولِیائِهِ وَقامِعِ اَعدائِهِ وَالاِنقِیادِ لِمَن نَصَبَهُ اِماماً
وَوَلِیّاً وَالبَرائَةِ مِمَّنِ اتَّخَذَهُ مُنابِذاً وَعَدُوّاً فَما یَنبَغی لِکافِرٍ اَن یَطَأَنی وَلا یَجلِسَ عَلَیَّ وَاِنَّما یَجلِسُ عَلَیَّ المُؤمِنونَ
من بساطی و گستردنی هستم که خدای تعالی بقدرت کاملهٔ خود مرا بسخن آورد و مکرم داشت مرا بواسطه سخن کردن
توحید و تمجید او و گواهی دادن از بهر محمد پیغمبر او و اینکه آنحضرت سید تمام پیغمبران و گزین فرستاده خداوند
سبحان است تمام آفریدگان و قیام گیرنده در میان بندگان یزدان است از روی حق و گواهی میدهم
به امامت برادر او و وصی او و وزیر او و شقیق او و خلیل او و قاضی قروض و دیون او و وفا کنندهٔ بوعدهای
او و نصرت نماینده دوستان او و برکننده دشمنان او و با نقیاد و با طاعت کردن فرمان آن کس را که
رسول خدای او را با مامت و ولایت منصب فرموده و بیزاری از آنکس که رسول خدایش مطرود و دشمن
داشته است و هیچ شایسته و سزاوار نیست که هیچ کافری مرا بپای درنوردد و بر من بنشیند چه باید مردم مؤمن
بر من جلوس نمایند رسول خدای صلی الله علیه وآله با سلمان و ابوذر و مقداد و عمار فرمود بپای
شوید و بر این بساط بنشینید چه شما تمام آنچه این بساط گواهی داد ایمان دارید پس ایشان بر آن جلوس
کردند پس یزدان تعالی تازیانه ابولبابة بن عبد المنذر را بزبان آورد و گفت اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا
اللهُ خالِقُ الخَلقِ وَباسِطُ الرِّزقِ وَمُدَبِّرُ الاُمورِ وَالقادِرُ عَلی کُلِّ شَیءٍ وَاَشهَدُ اَنَّکَ یا مُحَمَّدُ
عَبدُهُ وَرَسولُهُ وَصَفیُّهُ وَخَلیلُهُ وَحَبیبُهُ وَوَلیُّهُ وَنَجیبُهُ جَعَلَکَ السَّفیرَ بَینَهُ وَبَینَ عِبادِهِ

 يُنجي بك السُّعداء و يَهلك بك الاشقياء و اشهد ان علي بن ابي طالب المذكور في الملاء الاعلى
بانه سيد الخلق بعدك و انه المقاتل على تنزيل كتابك ليسوق مخالفيه الى قبوله طائعين
و كارهين ثم المقاتل بعدك على تأويله المحرفين الذين غلبت اهواؤهم عقولهم فحرفوا تأويل
كتاب الله و غيروه و السابق الى رضوان الله اولياء الله بفضل عطيته و القاذف في نيران الله اعداء الله
بسيف نقمته و المؤثرين لمعصيته و مخالفته گواهی میدهم که خداوندی غیر خداوند نیست آفریننده آفریدگان
و بسط کننده رزق و مدبر امور و قادر بر هر چیز است و گواهی میدهم که توای محمد بنده او و رسول او و صفی او و خلیل او و حبیب او
و ولی او و برگزیده و در میان بندگانش سفیر اوئی سعدا از برکت وجود تو نجات یابند و اشقیا بواسطه مخالفت
و عداوت تو هلاک شوند و گواهی میدهم باینکه علی بن ابیطالب که در ملاء اعلی مذکور و معروف است بعد از تو
سید و بزرگ جهانیان است و اوست که بر طبق تنزیل قرآن مقاتلت میدهد تا آنانکه مخالف رسول خدای
و احکام شریعت او هستند بقبول آن طوعا و کرها پذیرفتار شوند و پس از تو با آنانکه منحرف از دین شده اند
بر وفق تأویل کتاب خدای قتال میدهد و ایشان آنکسان هستند که هواهای نفس ایشان بر عقل ایشان
چیره شده است لاجرم چون بر معانی و بواطن و تأویل صحیح کتاب خدای آگاهی ندارند تأویل کتاب خدای را
منحرف و دیگرگون کرده اند و احکام شریعت را بواسطه قصور فهم تأویل قرآن را دیگرسان کنند علی علیه السلام
که بر تأویل و تفسیر و تنزیل و باطن و ظاهر و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ قرآن داناست برای استقامت قوام
و نظام امر دین و شریعت سید المرسلین قتال خواهد داد و اولیای خدای را بفضل عطیتش از رضوان خدای
بهره یاب و دشمنان خدای و برگزیدگان معصیت و مخالفت خدای را از شمشیر نقمتش در آتش نیران
دچار عذاب و عقاب فرماید آنگاه تازیانه خود را از دست ابولبابه بیرون افکند و ابولبابه را چنان برکشید
که بر روی بر زمین افتاد و ابولبابه بپای شد و تازیانه دیگر باره اش فرو کشید و او را بر چهره بر زمین افکند
و گرتی چند بر این طریق بگذشت و ابولبابه از شدت حیرت و خشم گفت وای بر من چیست مرا خداوند عزوجل
تازیانه ابولبابه را بزبان آورد و گفت ای ابالبابه هما نا من تازیانه هستم که خداوندم بتمجیدش تکرّم و بتصدیق نبوت
محمد صلی الله علیه و آله بزرگ بندگانش مرا مشرف ساخت و مرا از آنان گردانید که دوستدار باشم بهترین خلق
خدای را بعد از رسول خدا و افضل اولیای خدا از خلق خدا بیرون از رسول خدا و مخصوص بدختر پیغمبر سیدة زنان
و مشرف شدن در خوابیدن در خوابگاه پیغمبر که برترین و فاضلترین جهادهاست و ذلیل کننده دشمنان پیغمبر
بشمشیر انتقام و روشن کننده در میان امت او حلال و حرام و شرایع و احکام را هیچ شایسته و سزاوار نیست
برای شخص کافر که در مخالفت با محمد صلی الله علیه و آله مجاهدت ورزیده باشد که مرا بدست بگیرد و کار فرمائی
نماید اینک همواره ترا فرو میکشم تا گاهی که ترا در خاک و خون در آورم و بکشم و از دست تو بیرون شوم یا باید
ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله را ظاهر سازی ابولبابه گفت اشهد بجميع ما شهدت به ايها السوط

واعتقده و او من به فنطق السوط قد تقررت في يدك لاظهارك الايمان والله اعلم
 بسرائرك و هو الحاكم لك او عليك في يوم الوقت المعلوم گواهی میدهم بتمامت آنچه بآن شهادت
دادی ای تازیانه و اعتقاد بآنجمله کنم و بآن ایمان می آورم پس تازیانه بزبان آمد و گفت اکنون که اظهار ایمان کردی
من در دست تو قرار میگیرم اما خداوند بدل تو و اعتقاد و نیت تو آگاه است اگر عقیدت تو صاف و پاک باشد
ثواب و اجر تو حکم میراند و گرنه در قیامت معذب میگردی قال و لم يحسن اسلامه و كان منه
هنات و هنات حضرت باقر میفرماید اسلام ابی لبابه پاک و خوب نگردید و بعضی حالات و افعال در پاره اوقات
از وی نمودار شد فقام القوم من عند رسول الله فجعلت اليهود يسر بعضها الى
صادق بعض ان محمدا لموتى له و مجنون في امره و لكنه ليس هنگام آنجماعت بپای شدند و یهود خود پاره با پاره
پوشیده همی گفتند این محمد دیوزده است و پیغمبر صادق نیست و جاء كعب بن الاشرف يركب حماره فشب
به الحمار و صرعه على رأسه فاوجعه ثم عاد ليركبه فعاد اليه الحمار بمثل صنيعه ثم عاد
ليركبه فعاد عليه الحمار بمثال صنيعه فلما كان في السابعة انطق الله تعالى الحمار فقال
يا عبد الله بئس العبد انت شاهدت آيات الله و كفرت بها انا حمار قد اكرمني الله بتوحيده
فانا اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له خالق الانام ذو الجلال و الاكرام و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله سيد اهل دار السلام مبعوث لاسعاد من سبق في علم الله له بالسعادة
و اشقاء من سبق الكتاب عليه بالشقاوة و اشهد ان علي بن ابي طالب وليه و وصي رسول
يسعد الله من يسعد اذا وفقه لقبول موعظته و التأدب بادبه و الائتمار باوامره و الانزجار
بزواجره و ان الله بسيوف سطواته و هو لات نقمته يكبت و يخزي اعداء محمد حتى يسوقهم بسيفه الباتر
و دليله الواضح الباهر الى الايمان به او يقذفهم في الهاوية اذا ابى الا تماديا في غيه و امتدادا في طغيانه و عمهه
و کعب بن اشرف که بر حمار خود رهسپار بود بیامد و از کوشش حرونی کرده او را بسر بر زمین افکند و سخت دردناکش
گردانید کعب برخاست تا دیگر باره سوار شود حمار بر آنگونه نخستین او را بر زمین برزد دفعه سوم بر حمار برآمد
و حمارش از پشت بر زمین آورد و چندانکه هفت دفعه بر این نهج بگذشت اینوقت خدای قادر قاهر آن حمار را بسخن
آورد و با کعب گفت ای بنده خدای بد بنده که توئی مشاهدت آیات باهرات خالق ارضین و سموات را نمودی
و بآن کفران ورزیدی من حماری هستم که خداوندم کرم داشت و توحیدش را بر زبان من جاری ساخت اینک
شهادت میدهم که نیست خدائی جز خداوند بی شریک بی انباز آفریننده انام ذو الجلال و الاکرام است و گواهی
میدهم که محمد بنده او و رسول او و بزرگ مردم دار السلام و بهشت برین و مخلوق اولین و آخرین است
مبعوث شده است تا هر کس را سعادتی در علم خدای از بهرش سبقت گرفته سعید گرداند و هر کس را که قلم
قضا و کتاب سعادت و شقا بر شقاوتش سبقت یافته و استعدادش جز آن نیست بحال شقاوتش باز سپارد

۴۵۸ وگواهی میدهم که علی بن ابیطالب ولی و وصی رسول اوست سعید وسعادتمند گردانیده است خدای کسی راکه
توفیق یافتن بقبول موعظه وتأدیب بادب او و فرمان برداری باوامر او و انزجار بنواجر او کامیاب و نیکبخت
گردیده است وخداوند تعالی بسیوف سطوت اسد اللهی و صولات نقمت حیدری دشمنان محمد صلی الله علیه
وآله را چنان سرنگون وذلیل میگرداند چندانکه بشمشیر برنده وادلهٔ باهره وبراهین واضحهٔ او ایشان را بعرصهٔ
ایمان درآورد واگر درغوایت وعصیان و امتداد طغیان وسرگشتگی ونفاق خویش بپایند بآتش نیران شتابان
گرداند هیچ کافری را نشاید که برمن سوار گردد بلکه جز شخصی مومن که بخدای ایمان آورده وبمحمد رسول خدای
صلی الله علیه وآله درجمیع اقوال او بتصدیق وتمامت افعالش بتصویب و در آن کردار خجسته آثار آنحضرت
که اشرف طاعات است درنصب نمودن برادرش علی علیه السلام را بوصایت وولایت وبوراثت علم
آنحضرت وقیمومت بدین آن حضرت وگواه بودن ونگاهبانی امت آن حضرت وقضای دیون و
وفای بوعدهای آن حضرت ودوستی بادوستان ودشمنی با دشمنان آن حضرت اذعان نماید
رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود ای کعب بن اشرف همانا دراز گوش تو از تو اعقل و باهوش
تراست که اباء نمود که بر آن برنشینی و تو هرگز سوار آن نخواهی شد هم اکنون آن حمار را ببعضی اخوان
ایمانی ما بفروش کعب گفت مرا هیچ حاجتی اندر آن نیست بعد از آنکه بسحر تو دچار شد این هنگام
حمار بگفتار آمد وگفت ای دشمن خدای از خصومت وخصومت با محمد رسول خداوند دست بدار قسم بخدا
اگر کراهت مخالفت آن حضرت مانع نبودی ترا می کشتم وبزیر سم ترا در میسپردم وسرت را با دندان
برمی کندم کعب از دیدار آن حال رسوا و خاموش وجزع و فزعش از گفتار حمار بسیار گشت و با دیدار
این آیات غریبه شقاوت بروی چیره واختر سعادتش تیره شد وثابت بن قیس آن حمار را بیکصد
درهم ازوی خریدار شد وهمواره برآن سوار شدی وآن حمار او را درکمال نرمی وآرامی رهسپار داشتی
وآسوده از طرق ومسالک عبور دادی وبحضرت رسول خدای مشرف گردانیدی ورسول خدای
با او همی فرمود ای ثابت این دراز گوش بتو اختصاص دارد وَاَنْتَ مُؤْمِنٌ مُرْتَفِقٌ بِمُرْتَفِقِینَ و تو بدولت
ایمان برخوردار و در هردو جهان به بالش راحت وسعادت کامکاری و چون آن قوم از حضرت
رسول خدای بیرون رفتند وایمان نیاوردند خدای تعالی این آیهٔ شریفه را نازل فرمود
یا محمد اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ فِی الْغَفْلَةِ ءَاَنْذَرْتَهُمْ فَوَعَظْتَهُمْ وَخَوَّفْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ
لَا یُؤْمِنُونَ لَا یُصَدِّقُونَ بِنُبُوَّتِکَ وَهُمْ قَدْ شَاهَدُوا هٰذِهِ الْاٰیَاتِ وَکَفَرُوا فَکَیْفَ
یُؤْمِنُونَ بِکَ عِنْدَ قَوْلِکَ وَدُعَائِکَ بدرستیکه آنانکه از روی جحود و عناد نگرویدند وپوشیدند نور
ایمان را بظلمت کفر وشرک وبهیچ حجج ظاهره ودلایل باهره التفات نورزیدند تا ایشان را از ضلالت
وگمراهی بجادهٔ هدایت ورستگاری رساند مساوی ویکسان است برای ایشان در پند وموعظت

آنکه بیم دهی ایشان را از عذاب وعقاب یا بیم ندهی وموعظت وتخویف فرمائی پس خواه بیم دهی یا ندهی ۴۵۹
ایمان نیاورند تا برسالت تو ایمان آورند وقرآن را تصدیق نمایند وایشان با اینکه مشاهدت
آن آیات را نمودند بخدای کافر شدند پس چگونه بسخن تو ودعوت تو ایمان میآورند معلوم باد چون
در این خبر بنگرند مقام تصرف رسول خدای صلی الله علیه وآله وتقرب آنحضرت بحضرت احدیت معلوم
میگردد که با اینکه آنحضرت بساط وتازیانه وحمار را اشارت بگفتار نفرمود بلکه فرمود اگر خدای
چنین امری با این عطا فرماید بر آنجمله عطایای بیکرانش عطائی زاید است معذلک چون بزبانش بگذشت
جملگی بزبان وگواهی اندر شدند واین معجزه بس بزرگ است که اشارت نفرموده همان شد که خواستند
ونیز نشاید چون مردمان تنگ سینه قصیر الادراک ضعیف الایمان بر اینگونه اخبار بگذرند انکار ورزند زیرا که
تمام معجزات انبیاء عظام علیهم السلام از قوه ویارای بشر خارج است واگر نبود معجزه نبود از نخست
علت گویائی ومدرکات خودشان را بازگویند آنگاه از دیگران را منکر شوند همان قادر توانائی که
آدمی را گویا فرمود گویائی آنها از زنده شدن اموات که از جمله معجزات پاره پیغمبران است یا افعی شدن عصا
وامثال آن عجب نیست واگر بخواهند منکر تمام معاجز گردند مسئله دیگر است وجوابی دیگر دارد واگر
گویند چگونه میشود که مالک وکعب وحیی بن اخطب ودیگران با اینگونه مشاهدات ایمان نیاوردند
آن نیز عجیب نیست خَتَمَ اللهُ عَلٰی قُلُوبِهِمْ وَعَلٰی سَمْعِهِمْ وَعَلٰی اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ وامثال
این آیت که در قرآن ودیگر کتب آسمانی وارد است وتفسیرش در کتب تفاسیر مفصلاً مسطور بازمی نماید
که آدمی را از ظلمت جهل وغشاوهٔ جهالت وغباوت وضلالت وشقاوت مقامی بدست میآید که هرچه از این
قبیل معجزات بیشتر بنگرد راه انکار وجحود وحسد وعنادش بیشتر میگردد چنانکه هم اکنون نیز جز این
نیست بسا کسان هستند که از نهایت بخل وحسد وبغض وکین وحمق وغوایت هرچند در شخصی فضایل وکمالات
ومراتب وشئونات بیشتر ببینند بیشتر منکر شوند وبرعداوت وجحود ایشان وانکار حق افزوده تر آید
واین مطلب از محسوسات است محتاج بشرح وبیان نیست ونیز در جلد ششم بحار الانوار از ابو الصباح
کنانی از حضرت ابی جعفر از آباء عظام آن حضرت علیهم السلام مرویست که فرمود که رسول خدای
صلی الله علیه وآله بر ما بیرون آمد ودر دست راست او کتابی ودر دست چپ آنحضرت مکتوبی بود وآنحضرت
کتابی را که در دست راست داشت برگشود وقرائت فرمود بسم الله الرحمن الرحیم کِتَابٌ لِاَهْلِ الْجَنَّةِ
بِاَسْمَائِهِمْ وَاَسْمَاءِ اٰبَائِهِمْ لَا یُزَادُ فِیهِمْ وَاحِدٌ وَلَا یُنْقَصُ مِنْهُمْ وَاحِدٌ این نوشته اسامی اهل جنت است که
اسامی ایشان وپدران ایشان در آن ثبت است نه بر این شمار چیزی افزوده ونه از آن جمله کسی کاسته
میشود میفرماید بعد از آن مکتوبی که بدست چپ اندر داشت برگشود وقرائت فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
اهل دوزخ با سامی ایشان واسامی پدران وقبایل خودشان در این نوشته مرقوم وموسوم هستند

نه کسی در ایشان افزوده و نه یکتن از ایشان کاسته آید و نیز در ذیل حدیثی دیگر که راجع بمعراج است حضرت باقر میفرماید رسول خدای آن دو صحیفه که اسامی اصحاب جنت و اهل نار در آن مذکور است از آسمان فرود شد و آن دو صحیفه را بعلی بن ابیطالب علیه السلام بداد معلوم باد تا جهنند کان نگویند اگر چنین است که از روز ازل هر کس بهشتی است معین و در قلم تقدیر مذکور و هر کس دوزخی میباشد مشخص و در دفتر دوزخیان مسطور است پس زحمت عبادت با لذت معصیت مساوی است میگویم بهشتی در بهشت درجات بر حسب عمل خواهد یافت و دوزخی اگر شفاعت نیابد چه طول مدتها والله اعلم و نیز در آن کتاب و کتاب خرایج راوندی از جابر از حضرت باقر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله شبی نماز میبرد و سوره تبت یدا ابی لهب را تلاوت فرمود شخصی با ام جمیل خواهر ابوسفیان که زوجه ابی لهب بود گفت همانا محمد در شب گذشته در نماز خویش ترا و شوهر ترا همی آواز میداد و بر شما نفرین میفرستاد و آن مطرود خشمگین در طلب آنحضرت بیرون شد و همی گفت لَئِنْ رَأَيْتُهُ لَأُسْمِعَنَّهُ اگر پیغمبر را بدیدم سخنی ناستوده اش می شنوانم و همی آواز بر میکشید کیست که مرا بمحمد باز برساند و بر اینگونه برفت تا برسول خدای پیوست و این وقت ابوبکر در حضرتش حضور داشت و عرض کرد یا رسول الله چه باشد بر کناری شوی چه ام جمیل میآید و بیم دارم که چیزی با تو گوید فرمود ام جمیل مرا نخواهد دید و ام جمیل بیامد تا در حضور آنحضرت بایستاد و گفت ای ابوبکر آیا محمد را بدیدی گفت ندیدم ام جمیل نومید برای خود مراجعت گرفت حضرت ابی جعفر علیه السلام میفرماید خداوند در میان آنحضرت و آن زن حجابی اصفر را حایل ساخت و آن زن کوهید و تمام قریش و کفار ایشان بآنحضرت در اذای محمد مذمم میگفتند پس از آن رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود خداوند تعالی نام مرا از خاطر ایشان بزدود وَهُمْ يَعْلَمُونَ يُسَمُّونَ مُذَمَّمًا وَأَنَا مُحَمَّدٌ و ایشان میدانند من محمد هستم و عالماً عامداً مذمم میخوانند و دیگر در آن کتاب از ابو اسحاق و از حضرت

حکایت پیغمبر با ابوجهل

ابی جعفر علیه السلام در آیه شریفه وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ و گردانیدیم از پیش روی ایشان سدی و از عقب ایشان سدی پس فرو گرفتیم ایشان را و ایشان نمیدیدند میفرمود فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ الْهُدَى فَأَخَذَ اللَّهُ سَمْعَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ وَقُلُوبَهُمْ پس خداوند گوش و چشمهای ایشان را و دلهای ایشان را بگرفت یعنی چشم و گوش و چشم دل و دیده دانش و گوش شنوای ایشان را باخود داشت فَأَعْمَاهُمْ عَنِ الْهُدَى و ایشان را از دیدار نور هدی کور گردانید میفرمود این آیه را در حق ابی جهل بن هشام علیه اللعنة و تنی چند از اصحاب او نازل گردانید و این حکایت چنان است که رسول خدای صلی الله علیه و آله بنماز بایستاد و [illegible] بود که ابوجهل سوگند خورده بود که اگر رسول خدای را بنگرد که نماز میگذارد سر و مغز مبارکش را در هم بشکند پس در اینوقت بسوی آنحضرت شد و سنگی را با خود حمل نمود و رسول خدای بنماز بپای بود و ابوجهل هر وقت سنگ را بلند میکرد

تا آنحضرت را آسیب رساند خداوند تعالی دستش را بر گردنش چنان استوار میداشت که نمیتوانست کار فرمائی کند و سنگ در دستش گردش نمیگرفت و چون آن ملعون بیاران خود باز گردید سنگ از دستش بزیر افتاد از آن پس مردی دیگر از طایفه ابی جهل برخاست و گفت من او را میکشم و چون نزدیک بآنحضرت شد قرائت رسول خدای را همی بشنید و در بیم و رعب اندر شد و نزد یاران خود باز گشت و گفت در میان من و او فحلی عظیم و شتری قوی هیکل حایل همی دم خود را بلند کرد و بر هر دو ران خود بزد لاجرم تبرسیدم که بآن حضرت نزدیک شوم و بجسارتی مبادرت ورزم و دیگر در آن کتاب و خرایج از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که در آن اثنا که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی نشسته بود بناگاه بپای شد و رنگ مبارکش دیگرگون شده بود فَتَوَسَّطَ الْمَسْجِدَ ثُمَّ أَقْبَلَ يُنَاجِي مَلِيًّا ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِمْ بر آن حال تا وسط مسجد برفت و مدتی دراز در حضرت کردگار بی نیاز بمناجات و نیاز پرداخت و دیگر باره بایشان باز گشت عرض کردند یا رسول الله همانا در اینمدت که بر سپرده ایم هیچوقت منظر مبارک را باینگونه ندیده ایم فرمود بملک سحاب اسمعیل نگران شدم و این فرشته جز از بهر عذاب بزمین فرود نمیشود لاجرم من از بیم آنکه مبادا در بار امت من چیزی نازل بشود از جای برجستم و از وی از سبب هبوطش پرسش کردم گفت از پروردگار خود رخصت جستم تا بر تو سلام فرستم مرا اجازت داد گفتم آیا بامری در زمین مامور شده باشی گفت آری در فلان روز و فلان ماه در فلان ساعت یعنی بارانی شدید نخواهد بارید اینوقت جماعت منافقان بپای شدند وَظَنُّوا أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ فَكَذَّبُوا ذَلِكَ الْيَوْمَ وَكَانَ أَشَدَّ يَوْمٍ حَرًّا و گمان همی بردند که برای تکذیب رسول خدای بدست آویز بهره ور میشوند و آنروز را که از دیگر روزها گرمتر و در شدت و سورت گرما بود بنوشتند و همی بغمز و لمز پرداختند رسول خدا با علی مرتضی فرمود بنگر در آسمان چیزی می بینی امیرالمؤمنین بیرون شد و فرمود در فلان مکان ابری مانند سپر مینگرم و هنوز درنگی نکرده بودند که ابری سیاه ایشان را فرو گرفت آنگاه چنان باران بارید و قطرات باران [illegible] و دیگر در آن کتاب از جابر جعفی از باقر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله روزی بر علی علیه السلام و زبیر بگذشت و این وقت زبیر ایستاده بود و با امیرالمؤمنین صلوات الله علیه سخن میکرد رسول خدا با زبیر فرمود با علی چه میگوئی فَوَاللَّهِ لَتَكُونَنَّ أَوَّلَ الْعَرَبِ تَنْكُثُ بَيْعَتَهُ سوگند بخدای اول کسیکه از مردم عرب بیعت او را بشکند تو خواهی بود و دیگر در آن کتاب از جابر از حضرت باقر علیه السلام مروی است که جبرئیل در وصف اسرافیل بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله عرض کرد هَذَا حَاجِبُ الرَّبِّ وَأَقْرَبُ خَلْقِ اللَّهِ مِنْهُ وَاللَّوْحُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ فَإِذَا تَكَلَّمَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِالْوَحْيِ ضَرَبَ اللَّوْحُ جَبِينَهُ فَنَظَرَ فِيهِ ثُمَّ أَلْقَى إِلَيْنَا نَسْعَى بِهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَأَدْنَى خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْهُ وَبَيْنَهُ وَبَيْنَهُ سَبْعُونَ حِجَابًا مِنْ نُورٍ تَنْقَطِعُ دُونَهَا الْأَبْصَارُ مَا يُعَدُّ وَمَا لَا يُوصَفُ وَإِنِّي لَأَقْرَبُ الْخَلْقِ مِنْهُ وَبَيْنِي وَبَيْنَهُ مَسِيرَةُ أَلْفِ عَامٍ اسرافیل حاجب پروردگار جلیل و از تمام مخلوق بحضرت خالق نزدیکتر است

و لوح از یک پاره یاقوت سرخ در میان پیشانی اوست و چون خداوند تعالی بوحی تکلم فرماید آن لوح بجبهه اسرافیل برخیزد و اسرافیل نظر در آن نماید پس آن فرمان الهی را بما برساند و ما بسماها و زمین از پی تبلیغ فرمان یزدان شتابان میشویم و اسرافیل از تمام آفریدگان ایزد رحمن بحضرت سبحان نزدیکتر است معذلک میان او و محل صدور وحی از عرش الهی نود حجاب از نور میباشد که چشمها را شعاعش از دیدار باز میدارد و مقدار و وصف آن را هیچ آفریده نتواند و من از تمام مخلوق با اسرافیل نزدیکترم و از آنجا که جای دارم تا مکان او هزار سال بعد مسافت دارد معلوم باد که ممکن است مراد از حجب مستوره حجب معنویه باشد والله تعالی اعلم
و دیگر در کتاب مسطور از زراره و فضیل مذکور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود لَمّا اُسْرِیَ بِرَسُولِ اللهِ اِلَی السَّمآءِ فَبَلَغَ الْبَیْتَ الْمَعْمُورَ وَ حَضَرَتِ الصَّلوٰةُ فَاَذَّنَ جَبْرَئِیلُ وَ اَقامَ فَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ صَفَّ الْمَلآئِکَةُ وَ النَّبِیُّونَ خَلْفَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ چون در شب معراج رسول خدا را با آسمان بردند و آنحضرت به بیت المعمور رسید و هنگام نماز فراز آمد جبرئیل اذان و اقامت بپای آورد و رسول خدای از پیش بایستاد و ملائکه و پیغمبران از عقب سر آن حضرت برای نماز صف برکشیدند و دیگر در کتاب مذکور از محمد بن مسلم از آن حضرت مروی است که هیچکس قبل از علی بن ابیطالب و خدیجه صلوات الله علیهما اجابت دعوت رسول خدای صلی الله علیه و آله را ننمود یعنی اول کسیکه بآنحضرت ایمان آورد علی و خدیجه علیهما السلام بودند و رسول خدای تا مدت سه سال در مکه معظمه پنهان میزیست خائِفاً یَتَرَقَّبُ وَ یَخافُ قَوْمَهُ وَ النّاسَ در تمام این مدت از گزند قوم و عشیرت خود و دیگر مردمان بیمناک و مترقب ظهور آسیب و آزار و آشوب ایشان بود چنانکه شرح آن در تواریخ مسطور است و دیگر در جلد ششم بحار از جابر از حضرت باقر صلوات الله علیه مسطور است کانَ نَبِیُّنا رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ جالِساً وَ عِنْدَهُ جَبْرَئِیلُ اِذْ حانَتْ مِنْ جَبْرَئِیلَ نَظْرَةٌ قِبَلَ السَّماءِ فَانْتُقِعَ لَوْنُهُ حَتّی کانَّهُ کُرْکُمٌ در آن اثنا که رسول خدای جلوس فرموده و جبرئیل علیه السلام در حضرتش حضور داشت ناگاه جبرئیل نظری بجانب آسمان بگشت و چهره اش دیگرگون گشت چندانکه بزردی زعفران گردید و رسول خدای پناهنده شد رسول خدای بدانسوی که جبرئیل را نظر افتاده نگران شد و چیزی را بآن عظمت بدید که آسمان و زمین را پر کرده بود و همی بزمین نزدیک آمد تا باندازه که کافی باشد فاصله یافت و گفت ای محمد از جانب خدای بحضرت تو رسالت یافته ام که اگر ملک و رسول باشی دوست تر میداری یا بنده باشی که رسول باشی رسول خدای با جبرئیل ملتفت شد و اینوقت رنگ جبرئیل بحال اول بازشده بود جبرئیل عرض کرد ما یا بنده و رسول باش رسول خدای فرمود بلکه میخواهم بنده و رسول باشم پس آن فرشته پای راست خود را بلند کرد و بر کبد آسمان دنیا بگذاشت و پای دیگر را بر آسمان دوم نهاد آنگاه پای راست را بلند کرده در آسمان سوم نهاد و بر اینگونه در هر قدمی آسمانی را در سپرد تا با آسمان هفتم رسید

نماز معراج پیغمبر

حکایت پیغمبر و در اختیار ملک بودن

و هر چند بلند میگردید کوچک میشد و چون بآسمان هفتم رسید از کنجشکی کوچکتر گردید اینوقت رسول خدای بسوی جبرئیل التفات فرمود و گفت از تو مشاهدت دهشت و وحشتی عظیم نمودم و هیچ چیز را ندیدم که از تو تغیر لون تو بیشتر مرا بیم دهد عرض کرد ای پیغمبر خدا را نکوهش مفرمای آیا میدانی این فرشته کیست فرمود ندانم عرض کرد این اسرافیل حاجب پروردگار جلیل است و از آن هنگام که یزدان تعالی آسمانها و زمین را بیافریده هرگز از مکان خود فرود نگشته لاجرم چون او را نگران شدم که از آسمان انحطاط گرفته گمان کردم که قیامت برپای میشود از این روی چنانکه دیدی رنگ من دیگرگون شد و چون دیدم که پروردگارم ترا برگزیده است رنگ من بحالت نخست باز شد و نفسم آسایش گرفت نگران نشدی که هر قدر بالا میرفت کوچک میشد همانا هیچ چیز نیست که بحضرت پروردگار نزدیک شود مگر اینکه بواسطه عظمت خداوند تعالی کوچک میگردد و بقیه خبر در باب لوحی که از یاقوت سرخ است و بر پیشانی اسرافیل است در حدیث سابق مذکور شد

بیان پاره حکایاتی که از حضرت باقر از حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام مأثور است

در امالی طوسی از معروف بن خربوذ از جناب ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام مروی است که فرمود روزی امیر المؤمنین در عراق مردمان را نماز بامداد بگذاشت و چون از نماز انصراف یافت مردمان را بوعظ و پند سخن راند و بگریست و ایشان را از خوف یزدان گریان ساخت پس از آن فرمود اَمَ وَ اللهِ لَقَدْ عَهِدْتُ اَقْواماً عَلی عَهْدِ خَلِیلی رَسُولِ اللهِ وَ اِنَّهُمْ لَیُصْبِحُونَ وَ یُمْسُونَ شُعْثاً غُبْراً خُمْصاً بَیْنَ اَعْیُنِهِمْ کَرُکَبِ الْمِعْزی یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیاماً یُراوِحُونَ بَیْنَ اَقْدامِهِمْ وَ جِباهِهِمْ یُناجُونَ رَبَّهُمْ وَ یَسْأَلُونَهُ فِکاکَ رِقابِهِمْ مِنَ النّارِ وَ اللهِ لَقَدْ رَاَیْتُهُمْ مَعَ ذلِکَ وَ هُمْ جَمِیعٌ مُشْفِقُونَ مِنْهُ خائِفُونَ سوگند با خدا در زمان خلیل و دوست خودم رسول خدای صلی الله علیه و آله اقوامی را ادراک فرمودم که همه از کثرت عبادت و ریاضت و خوف و خشیت حضرت احدیت با موهای ژولیده و گرد و غبار ریاضت و خضوع بر روی برنشسته و بر خاک عبودیت جای ساخته و شکمها از گرسنگی نزار و لاغر و بر پیشانی ایشان سلعه سجود جای گرفته و شبها را بعبادت پروردگار خود بسجود و قیام بصبح آورده گاهی از ایستادن بسجود و گاهی از سجود بقیام میپرداختند تا در هنگام قیام پیشانی را و در وقت سجود قدم را آسایش باشد و همواره در حضرت پروردگار بمناجات پرداخته و نجات خویش را از آتش دوزخ خواستار گردیده و با اینهمه ریاضت و عبادت از خالق ناس بیم و هراس بودند و دیگر در امالی ابن شیخ علیهما الرحمه از احمد بن علاء رازی مروی است که گفت از حضرت باقر شنیدم که فرمود چون امیر المؤمنین صلوات الله علیهما بسوی نهروان بیرون شد و طعنوا بسته

 اَوَّلَ اَرْضِ بابِلَ حِینَ دَخَلَ وَقْتُ الْعَصْرِ فَلَمْ یَقْطَعُوها حَتّی غابَتِ الشَّمْسُ فَنَزَلَ النّاسُ یَمِیناً
وَشِمالاً یُصَلُّونَ اِلَّا الْاَشْتَرَ وَحْدَهُ فَاِنَّهُ قالَ لا اُصَلِّی حَتّی اَرَی اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَدْ نَزَلَ یُصَلِّی قالَ
فَلَمّا نَزَلَ قالَ یا مالِکُ هٰذِهِ اَرْضٌ سَبِخَةٌ وَلا تَحِلُّ الصَّلوٰةُ فِیها فَمَنْ کانَ صَلّی فَلْیُعِدِ الصَّلوٰةَ
ثُمَّ قالَ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ فَتَکَلَّمَ بِثَلاثِ کَلِماتٍ ما هُنَّ بِالْعَرَبِیَّةِ وَلا بِالْفارِسِیَّةِ فَاِذا هُوَ بِالشَّمْسِ
بَیْضاءَ نَقِیَّةً حَتّی اِذا صَلّی بِنا سَمِعْنا لَها مِنْ اِنْقِضاضِها خَرِیراً کَخَرِیرِ المِنْشارِ چون در اول خاک بابل رسیدند بحیره
مرکب براندند و شتابان بتاختند و از زمین را در سنابک خیل در سپردند و این زمان عصر کاهان بود و تا کاهی که
آفتاب بغروب رسید از آن زمین بیرون نشدند اما مردمان چون نگران غروب شمس شدند از هر طرف
فرود آمدند و نماز بگذاشتند مگر مالک اشتر علیه الرحمه به تنهائی که او همی گفت من نماز نمیگذارم مگر وقتی که
امیرالمؤمنین نماز میپارد چه میدانست فرود نیامدن آنحضرت و نسپاردن نماز را علتی است و چون
آنحضرت در آنجا که میشایست فرود شد فرمود ای مالک این اراضی شوره زار است و نماز در آن
روا نیست پس هر کس در این زمین نماز بگذاشت بباید اعادت نماید میفرماید بعد از آن امیرالمؤمنین
علیه السلام روی بقبله آورد و به کلمه که نه عربی و نه فارسی بود تکلم فرمود ناگاه آفتاب را پاک و صاف
و نور افشان نگران شدند و چندان بپائید تا آنحضرت ما را نماز بگذاشت و در هنگام فرو شیدن
آفتاب آوازی چون صدای منشار از شمس بشنیدیم و دیگر در آن کتاب از یحیی بن عمار طویل و عمار بن ابی
معاویه از ابوعثمان که مؤذن بنی اقصی بود و خبر میکوید ابوعثمان چهل سال از بهر ما اذان می گفت
و او گفت از علی علیه السلام در وقعه جمل شنیدم این آیه شریفه را میخواند وَاِنْ نَکَثُوا اَیْمانَهُمْ مِنْ
بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِی دِینِکُمْ فَقاتِلُوا اَئِمَّةَ الْکُفْرِ اِنَّهُمْ لا اَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ و اگر جماعت
مشرکان بشکنند پیمان خود را از آن پس که با شما پیمان و سوگند نهادند و در دین شما عیب جوئی و احکام
اسلام را بالصراحه تکذیب نمایند پس بکشید پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک را بدرستیکه ایشان را
سوگندها و عهد و پیمان نیست شاید ایشان از شرک یا از طعن در دین اسلام باز ایستند حذیفه
بیان فرموده اهل این آیه هنوز موجود نشده اند یعنی ظهور نکرده و از این پس ظاهر خواهد شد
و با ایشان قتال سید هر ولی از اولیاء حق او امیرالمؤمنین علیه السلام چنانکه مذکور شد در روز جمل
این آیه تلاوت کرد و فرمود اَما وَاللّٰهِ لَقَدْ عاهَدَ عَلَیَّ رَسُولُ اللّٰهِ وَقالَ یا عَلِیُّ لَتُقاتِلَنَّ
الْفِئَةَ النّاکِثَةَ وَالْفِئَةَ الْباغِیَةَ وَالْفِئَةَ الْمارِقَةَ و بدانید سوگند با خدای رسول خدای با من معاهدت کرد و باز نمود
و فرمود ای علی همانا با جماعت ناکثین و گروه باغین و ظالین و جماعت مارقین قتال خواهی داد
یعنی با اصحاب جمل و مردم معویه و جماعت خوارج نهروان که نکث بیعت کردند و به بغی و عصیان
و کفر و طغیان سر بر آوردند و از دین بیرون شدند چنانکه تیر از کمان بیرون شود بالجمله راوی گوید

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه سوگند یاد فرمود در آن هنگام که این آیه را قرائت نمود که از آن زمان
 که این آیه نازل و بقتال اینگونه جماعت امر شده است تا امروز قتال نرفته است یعنی این جماعت که خدای
بقتال ایشان فرمان داده است تا کنون ظهور نگرفته اند و اکنون که ظاهر شدند اجرای این امر را
نمودم و خبر میکوید از این روایت از حضرت ابی جعفر سلام الله پرسیدم فرمود صَدَقَ الشَّیْخُ هٰکَذا قالَ
عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلامُ هٰکَذا کانَ ابوعثمان براستی گفته است علی علیه السلام چنین فرمود و داستان
چنان بود که فرمود و دیگر در مجموعه ورام از حضرت باقر علیه السلام مرویست که امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود جُمِعَ الْخَیْرُ کُلُّهُ فِی ثَلاثِ خِصالٍ النَّظَرِ وَالسُّکُوتِ وَالْکَلامِ فَکُلُّ نَظَرٍ لَیْسَ
فِیهِ اعْتِبارٌ فَهُوَ سَهْوٌ وَکُلُّ سُکُوتٍ لَیْسَ فِیهِ فِکْرَةٌ فَهُوَ غَفْلَةٌ وَکُلُّ کَلامٍ لَیْسَ فِیهِ ذِکْرٌ فَهُوَ لَغْوٌ
فَطُوبیٰ لِمَنْ کانَ نَظَرُهُ عِبَرَةً وَسُکُوتُهُ فِکْرَةً وَکَلامُهُ ذِکْراً تمام خیر و خوبی در سه خصلت جمع است
نظر نمودن و خاموشی گزیدن و سخن بهنگام آوردن پس هر نظری و بینشی که در آن اعتبار و عبرتی
نباشد سهو و غفلت و از روی بیخبری است و هر خاموشی و سکوتی که در آن تفکر و تعقل و اندیشه نباشد
از روی غفلت و غافل بودن و آگاهی نداشتن است و هر کلامی که در آن ذکری و یادی از خدای
نباشد لغو و بیهوده است پس خوشا و خنکا بحال آنکس که چون نظر کند عبرت یابد و چون خاموش گردد
بتفکر در امور دینیه و معالم یقینیه بگذراند و چون سخن کند بذکر خدای باشد و بمعصیت خویش بگرید
و مردمان از شرش ایمن و آسوده بگذرانند و دیگر در امالی صدوق علیه الرحمه از محمد بن قیس
از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که علی علیه السلام را قانون چنان که همه روز صبحگاهان
در شهر کوفه بازار ببازار می گشت و تازیانه اش بر دوش مبارکش بود و آن تازیانه را دو طرف بود
و سبتیه نام داشت و آنحضرت در هر بازاری بایستاد و ندا بر میکشید یا مَعْشَرَ التُّجّارِ قَدِّمُوا الْاِسْتِخارَةَ
وَتَبَرَّکُوا بِالسُّهُولَةِ وَاقْتَرِبُوا مِنَ الْمُبْتاعِینَ وَتَزَیَّنُوا بِالْحِلْمِ وَتَناهَوْا عَنِ الْکِذْبِ وَالْیَمِینِ
وَتَجافَوْا عَنِ الظُّلْمِ وَاَنْصِفُوا الْمَظْلُومِینَ وَلا تَقْرَبُوا الرِّبا وَاَوْفُوا الْکَیْلَ وَالْمِیزانَ وَلا تَبْخَسُوا
النّاسَ اَشْیاءَهُمْ وَلا تَعْثَوْا فِی الْاَرْضِ مُفْسِدِینَ ای گروه سوداگران استخاره را مقدم بدارید و با نیت پاک و قلب صافی و عقیدت
کامل از یزدان تعالی طلب خیر کنید و از سهولت برکت بخواهید یعنی در معاملات بسیار سخت مگوشید
و طمع بسیار ننمائید تا برکت یابید چه اگر سختی کنید و گران فروشی و ارزان خریداری خواهید بایع و مشتری
از شما متنفر شوند و کسب شما رواج نگیرد و متاع شما بفروش نرسد و کسی متاع خود را بشما نفروشد لاجرم
برکت از مال و کسب شما زایل شود و با آنانکه امتعه میفروشند یا شما با ایشان میفروشید با روی خوش
و زبان خوش و نیت خوش نزدیک شوید و بحلم و بردباری زینت یابید چه اگر تند خوی و ناشکیب و ترش
روی باشید بازار شما از گردش و متاع شما از رونق بیفتد و خریدار از دیدار شما فرار کند و فروشنده

شهوه از شما فرارنده کردد و از دروغ کفتن و سوکند خوردن کناری کیرید چه این هر دو صفت برکت از مال و کسب شما بر کیرد و خریداران از شما متنفر و فروشنده از معامله شما خائف و متوحش کردد و از ظلم و ستم راندن در خرید و فروخت سختگانی نمائید چه اینحال نیز همان نتایج را بار آورد و ستم یافتکان را انصاف دهید و از اکل ربا و سود نار و داوری کنید و پیمانه و ترازو را در مقامی که میفرمایند نکاهید و کاهیکه می خرید نیفزائید و اشیاء مردمان و امتعه ایشان را کم و اندک مخواهید و در زمین از روی فتنه و فساد مکذرانید امیر المؤمنین علیه السلام در جمیع اسواق کوفه کردش میفرمود و این کلمات را بر زبان مبارک میراند و از آن پس این شعر را قرائت میفرمود

تَفْنَى اللَّذَاذَةُ مِمَّنْ نَالَ صَفْوَتَهَا ... مِنَ الْحَرَامِ وَيَبْقَى الْإِثْمُ وَالْعَارُ

تَبْقَى عَوَاقِبُ سُوءٍ فِي مَغَبَّتِهَا ... لَا خَيْرَ فِي لَذَّةٍ مِنْ بَعْدِهَا النَّارُ

کلمات امیر المؤمنین بعد از عشاء (؟)

و نیز در امالی صدوق از محمد بن قیس مسطور است که حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه چون نماز عشاء آخر را بکذاشتی سه دفعه مردمان ندا بر کشیدی تا تمام اهل مسجد بشنیدند أَيُّهَا النَّاسُ تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللّٰهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ فَمَا التَّعَرُّجُ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَ نِدَاءٍ فِيهَا بِالرَّحِيلِ تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللّٰهُ وَانْتَقِلُوا بِأَفْضَلِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ وَهُوَ التَّقْوَى وَاعْلَمُوا أَنَّ طَرِيقَكُمْ إِلَى الْمَعَادِ وَمَمَرَّكُمْ عَلَى الصِّرَاطِ وَالْهَوْلُ الْأَعْظَمُ أَمَامَكُمْ وَعَلَى طَرِيقِكُمْ عَقَبَةٌ كَئُودًا وَمَنَازِلُ مَهُولَةٌ مَخُوفَةٌ لَا بُدَّ لَكُمْ مِنَ الْمَمَرِّ عَلَيْهَا وَالْوُقُوفِ بِهَا فَإِمَّا بِرَحْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ فَنَجَاةٌ مِنْ هَوْلِهَا وَعِظَمِ خَطَرِهَا وَفَظَاعَةِ مَنْظَرِهَا وَشِدَّةِ مُخْتَبَرِهَا وَإِمَّا بِهَلَكَةٍ لَيْسَ ای مردمان خداوند رحمت کند شما تجهیز سفر آخرت بکنید چه نداهای آسمانی و هاتفهای پنهانی بکوچیدن شما ازین سرای سپنج و سراچه سراسر آفات و رنج بلند است پس این توقف و دلبستکی بر این دنیا و این نداها با کهاکه برای کوچیدن ازین منزل ویران بلند است از چیست رحمت کند خدای شما را تهیه و تجهیز این سفر پر خطر را بجنید و منتقل شوید از دنیا با بهترین چیزی که برای شما موجود است از بهر زاد و توشه در این سفر دور و دراز و آن بهتر زاد و توشه تقوی و پرهیزکاری است و بدانید که کذرکاه شما بمعاد و ممر شما بر صراط و هول بزرک و خوف عظیم در پیش روی شما و در این راه که بدان اندر یدتهای ناهموار و منازل هول آثار و ترسناک است که البته بناچار باید بر آن عبور و بر آن وقوف کنید و اینحال بیرون از دو حال نیست یا این است که رحمت خدای شامل میشود و از آن هول و هیبت و خطر عظیم و فظاعت و دهشت منظر و شدت آزمایش نجات حاصل میکردد یا این است که بهلاکت و هلاکتی دچار میشود که پس از آن انجبار و اصلاحی نیست و دیکر از عمرو بن جبیر از پدرش از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام ماثور است که فرمود رسول خدای صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را بسوی یمن بفرستاد چنان شد که اسبی از مردم یمن ببازی و نشاط بیرون جست و مرد بسیار

ندبة الزیار

بالکد بزد و بکشت و اولیای مقتول این داوری بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام بردند و صاحب اسب بینه و شهود اقامت نمود که آن اسب از سرایش بیرون تاخته و آن مرد را بالکد مضروب داشته علی علیه السلام خون مقتول را باطل ساخت و اولیای مقتول چون اینحال را مشاهدت کردند و از یمن بحضرت پیغمبر بیامدند و از علی علیه السلام در آن حکومت که بر ایشان براند شکایت کردند و عرض کردند همانا علی با ما ستم راند و خون صاحب ما را باطل کردانید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود إِنَّ عَلِيًّا لَيْسَ بِظَلَّامٍ وَلَمْ يُخْلَقْ عَلِيٌّ لِلظُّلْمِ وَإِنَّ الْوِلَايَةَ مِنْ بَعْدِي لِعَلِيٍّ وَالْحُكْمُ حُكْمُهُ وَالْقَوْلُ قَوْلُهُ لَا يَرُدُّ حُكْمَهُ وَقَوْلَهُ وَوِلَايَتَهُ إِلَّا كَافِرٌ وَلَا يَرْضَى بِحُكْمِهِ وَقَوْلِهِ وَوِلَايَتِهِ إِلَّا مُؤْمِنٌ همانا علی علیه السلام ظلم نمی کند و خلقت او با ظلم مخالف است و بعد از من ولایت مخصوص بدو و حکم حکم او و قول قول او ست جز کافر حکم و قول و ولایت او را رد نمی کند و جز مومن بحکومت و قول و ولایت او رضا نمی دهد چون اهل یمن این کلمات رسول خدای صلی الله علیه و آله را در حق علی علیه السلام بشنیدند عرض کردند یا رسول الله بقول علی علیه السلام و حکم او رضا دادیم رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود هُوَ تَوْبَتُكُمْ مِمَّا قُلْتُمْ یعنی اظهار رضامندی که اکنون در حکومت و قول علی علیه السلام نمودید توبت شماست از آنچه کفتید یعنی چنان است که از آنچه در حق علی سلام الله علیه بر زبان راندید و آنحضرت را منسوب بظلم داشتید و مرتکب کناهی عظیم شدید بتوبت رفته باشید و دیکر در امالی از جابر مروی است که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در روز جمعه در صفین بپای خاست و مردمان را خطبه براند و اینوقت پنج روز قبل از لیلة الهریر بود پس فرمود الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى نِعَمِهِ الْفَاضِلَةِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنَ الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَعَلَى حُجَجِهِ الْبَالِغَةِ عَلَى خَلْقِهِ مَنْ عَصَاهُ أَوْ أَطَاعَهُ إِنْ يَرْحَمْ فَبِفَضْلٍ مِنْهُ وَإِنْ يُعَذِّبْ فَبِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَمَا اللّٰهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ أَحْمَدُهُ عَلَى حُسْنِ الْبَلَاءِ وَتَظَاهُرِ النَّعْمَاءِ وَأَسْتَعِينُهُ عَلَى مَا نَابَنَا مِنْ أَمْرِ دِينِنَا وَأُومِنُ بِهِ وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَكَفَى بِاللّٰهِ وَكِيلًا ثُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ وَكَانَ أَهْلَهُ وَاصْطَفَاهُ عَلَى جَمِيعِ الْعِبَادِ بِتَبْلِيغِ رِسَالَتِهِ وَحُجَجِهِ عَلَى خَلْقِهِ وَكَانَ كَعِلْمِهِ فِيهِ رَؤُوفًا رَحِيمًا أَكْرَمَ خَلْقِ اللّٰهِ حَسَبًا وَأَجْمَلَهُمْ مَنْظَرًا وَأَسْخَاهُمْ نَفْسًا وَأَبَرَّهُمْ بِوَالِدٍ وَآمَنَهُمْ عَلَى عَقْدٍ لَمْ يَتَعَلَّقْ عَلَيْهِ مُسْلِمٌ وَلَا كَافِرٌ بِمَظْلِمَةٍ قَطُّ بَلْ كَانَ يُظْلَمُ فَيَغْفِرُ وَيَقْدِرُ فَيَصْفَحُ وَيَعْفُو حَتَّى مَضَى مُطِيعًا لِلّٰهِ صَابِرًا عَلَى مَا أَصَابَهُ مُجَاهِدًا فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ عَابِدًا لِلّٰهِ حَتَّى أَتَاهُ الْيَقِينُ فَكَانَ ذَهَابُهُ أَعْظَمَ الْمُصِيبَةِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْأَرْضِ الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ ثُمَّ تَرَكَ فِيكُمْ كِتَابَ اللّٰهِ يَأْمُرُكُمْ بِطَاعَةِ اللّٰهِ وَيَنْهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَقَدْ عَهِدَ إِلَيَّ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَهْدًا لَنْ أَخْرُجَ عَنْهُ وَقَدْ حَضَرَكُمْ عَدُوُّكُمْ وَقَدْ عَرَفْتُمْ مَنْ رَئِيسُهُمْ يَدْعُوهُمْ إِلَى بَاطِلٍ وَابْنُ عَمِّ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ يَدْعُوكُمْ إِلَى طَاعَةِ رَبِّكُمْ وَالْعَمَلِ بِسُنَّةِ

انشاء خطبه حضرت در صفین

نَبِیِّکُم وَلَا سَوَاءٌ مَن صَلّی قَبلَ کُلِّ ذَکَرٍ لَم یَسبِقنی بِالصَّلوةِ غَیرُ نَبِیِّ اللهِ وَاَنَا وَاللهِ مِن اَهلِ بَدرٍ
وَاللهِ اِنَّکُم لَعَلَی الحَقِّ وَاِنَّ القَومَ لَعَلَی البَاطِلِ فَلَا یَصبِرِ القَومُ عَلی بَاطِلِهِم وَیَجتَمِعُوا عَلَیهِ
عَن حَقِّکُم قَاتِلُوهُم یُعَذِّبهُمُ اللهُ بِاَیدیکُم فَاِن لَم تَفعَلُوا لَیُعَذِّبَنَّهُمُ اللهُ بِاَیدی غَیرِکُم
سپاس مخصوص بخداوندی است که تمام آفریدگان را خواه نیکوکار یا زشت کردار نعمتهای گوناگون متنعم
و بهره یاب گردانید و پیغمبرهای بزرگوار و اولیای هدایت شعار بر ایشان مبعوث کرد و ایشان را از مطیع
و عاصی ابلاغ احکام الهی نمودند اگر از عصیان عاصیان درگذرد محض فضل شامل اوست و اگر دستخوش
عذاب و نکال فرماید بواسطهٔ افعال ناستوده و کردار ناهنجار ایشان است و خداوند را بر بندگان
خود ظلم و ستم نبود و سپاس میگذارم خدای را بر آزمایش نیکو و امتحان ستوده و ظهور نعمتهای بی شمار
او در امور دنیه و او امر و نواهی او و ازوی اعانت میطلبم و بدو ایمان میآورم و بروی توکل مینمایم و خدای
برای وکالت بندگان کافی است و شهادت میدهم بوحدانیت او و رسالت محمد بندهٔ او که او را
بهدی و هدایت و دین و آیینی که در حضرتش پسندیده و مرضی است بفرستاد و تبلیغ رسالت خود و حجتهای او
بر آفریدگانش بر تمامت بندگانش برگزید و چنانکه خدای بخواست پیغمبری بود رئوف و رحیم و از تمامت
مخلوق گرامی تر از حیث حسب و منظر جمیل و نفس شجاع و نکوئی با والد و هرگزش با هیچ مسلم و کافری مظلمه
نیفتاد بلکه بروی ستم کردند و درگذشت و در مقام قدرت در صدد تلافی بر نیامد و با این سیر ستوده
و کردار جمیل و شکیبائی بر آزار امت و جهاد در راه خدای و عبادت خدای بگذرانید تا نحبش پیوست
و بیرون شدن آنحضرت ازین جهان ناپایدار از تمامت مصائب روزگار بر تمام اهل زمین از نیکو کار
و نابکار عظیم تر و ناگوارتر است و چون ازین سرای درگذشت کتاب خدای را در میان شما بگذاشت و آن کتاب
مبارک شما را بطاعت خدای و اطاعت فرمان خدا امر و از معصیت خدای و نافرمانی او نهی می کند
و رسول خدای با من عهد و پیمانی بر نهاد که هرگز از آن بیرون نمی شوم و اینک دشمن شما معویه حاضر و شما
شناخته اید که ایشان را رئیس کیست و ایشان را بباطل و راه باطل دعوت کند و حال اینکه پسر عم پیغمبر شما با شما
میباشد و شما را بطاعت پروردگار شما و عمل کردن بسنت پیغمبر شما میخواند و مساوی نمی باشد معویة بن
ابی سفیان که رئیس دشمنان شما و داعی آنهاست بسوی باطل با کسیکه سبقت در اسلام و ادای نماز
نمود و جز رسول خدای هیچکس در ادای نماز بر من سبقت نگرفت یعنی در آغاز اسلام که رسول خدای
نماز بگذاشت من بر همه کس در اقتدای بآن حضرت و سپردن نماز پیشی گرفتم پس هیچکس را نتوان با من
برابر شمرد سوگند با خدای من از اهل بدر هستم که در رکاب رسول خدای با آن شدت حال و نیروی
کفار و احزاب کسان بپاشیدم و جهاد ورزیدم سوگند با خدای شما که بر من گرد آمده اید بر حق هستید
و این قوم که بر خلاف شما با معویه و دیگر مخالفان و منافقان پیوسته اند بر باطل هستند پس نبایست

تن در دهید

تن در دهید تا اینقوم براه باطل خود بگذرند و بپایند و در پیرامون رئیس خود انجمن شوند و شما از حق خود ۱
متفرق و ایشان حق را باطل سازند با ایشان بسختی و دلیری قتال دهید و ایشان را پایمال دمار و
هلاک سازید خدای ایشان را بدست شما معذب میگرداند و اگر شما را این اقدام و اهتمام نباشد و این
جماعت مقاتلت ندهید باری حضرت باری ایشان را البته بدست دیگران پای کوب رنج و شکنج و دست
فرسود عذاب و عقاب خواهد فرمود چون این خطبه بپای رفت اصحاب آنحضرت بتمام اطاعت و انقیاد
و رغبت عرض کردند یا امیرالمؤمنین هر وقت رای مبارک علاقه یابد باین جماعت و قتال ایشان حرکت
فرمای سوگند با خدای با هیچکس را با تو انباز نشماریم و با تو عوض نگیریم اگر باید بمیریم در رکاب تو شهید می شویم
و اگر باید زنده بمانیم در آستان تو زندگانی خواهیم امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب ایشان فرمود سوگند
بآنکس که جان من بدست قدرت اوست رسول خدای گاهی که در حضور مبارکش شمشیر همی زدم بمن نظر
کرد و فرمود لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی آنگاه با من فرمود ای علی تو با من بمنزله هارونی
با موسی یعنی وزیر من و خلیفهٔ من باش چنانکه هارون وزیر و خلیفهٔ موسی بود مگر اینکه بعد از من پیغمبری
در کار نیست و مرگ و زندگانی تو ای علی با من است یعنی در حال حیات و ممات مانند من باشی و من همه جا
با تو ام سوگند با خدای نه دروغ میگویم و نه آنچه با من فرموده اند دروغ بوده است و نه گمراه میشوم و نه کسی
بواسطهٔ من گمراه میگردد و نه آنچه را که رسول خدای با من پیمان نهاده فراموش میکنم و فراموشی در من
راه نکند و من بر حجت و برهان پروردگار خود میباشم همان برهانی که خداوند منان برای پیغمبرش بازنمود
و پیغمبر بر من آشکارا فرمود و من بر طریق واضح و راه روشن میروم که خدای و رسولش با من نموده اند و من
بدست آورده ام بعد از آن مردمان در روز پنجشنبه از جای بجنبیدند و از بدایت طلوع شمس تا غروب
آفتاب با لشکر شام رزم دادند و چنان در غلوای جنگ دچار بودند که چون هنگام نماز شدی جز بتکبیر
ادای نماز نکردند و علی علیه السلام در وقعهٔ لیلة الهریر پانصد و شش نفر از لشکر معویه را بدست مبارک
بکشت و چون لشکر شام بامداد نمودند و آن حال سخت منوال را بدیدند آواز بر کشیدند ای علی در بقیت
این مردم و این رزم دادن و خون ریختن از خدای بپرهیز و این چند خون مریز و قرآنها را بر اطراف
نیزهها بر افراختند راقم حروف گوید وقعهٔ لیلة الهریر از جنگهای بزرگ نامدار روزگار و عبرت افزای کتب
تواریخ و اخبار است و دیگر در جلد هفدهم بحار و روضهٔ کافی از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست
که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در صفین مردمان را خطبه براند و سپاس خدای و ثنای رسول خدای
صلی الله علیه و آله را بگذاشت آنگاه فرمود اَمّا بَعدُ فَقَد جَعَلَ اللهُ تَعالی لی عَلَیکُم حَقّاً بِوِلایَةِ
اَمرِکُم وَمَنزِلَتِیَ الَّتی اَنزَلَنِیَ اللهُ عَزَّ ذِکرُهُ بِها فیکُم وَلَکُم مِنَ الحَقِّ مِثلُ الَّذی لی عَلَیکُم
وَالحَقُّ اَجمَلُ الاَشیاءِ فِی التَّواصُفِ وَاَوسَعُها فِی التَّناصُفِ لا یَجری لِاَحَدٍ اِلّا جَری

خطبه امیرالمؤمنین در صفین

علیه ولا یجری علیه الا جری له ولو کان لاحد ان یجری ذلک له ولا یجری علیه لکان
ذلک لله عزوجل خالصا دون خلقه لقدرته علی عباده ولعدله فی کل ما جرت علیه
ضروب قضائه ولکن جعل حقه علی العباد ان یطیعوه وجعل کفارتهم علیه بحسن
الثواب تفضلا منه وتوسعا بما هو من المزید له اهل ثم جعل من حقوقه حقوقا فرضها
لبعض الناس علی بعض فجعلها تتکافأ فی وجوهها ویوجب بعضها بعضا ولا یستوجب
بعضها الا ببعض فاعظم مما افترض الله تبارک وتعالی من تلک الحقوق حق الوالی علی
الرعیة وحق الرعیة علی الوالی فریضة فرضها الله عزوجل لکل علی کل فجعلها نظام الفتهم
وعزا لدینهم وقواما لسنن الحق فیهم فلیست تصلح الرعیة الا بصلاح الولاة ولا تصلح
الولاة الا باستقامة الرعیة فاذا ادت الرعیة الی الوالی حقه وادی الیها الوالی کذلک
عز الحق بینهم فقامت مناهج الدین واعتدلت معالم العدل وجرت علی اذلالها السنن
وصلح بذلک الزمان وطاب بها العیش وطمع فی بقاء الدولة ویئست مطامع الاعداء واذا
غلبت الرعیة علی والیهم وعلا الوالی الرعیة اختلفت هنالک الکلمة فظهرت مطامع الجور
وکثر الادغال فی الدین وترکت معالم السنن فعمل بالهوی وعطلت الآثار وکثر علل
النفوس ولا یستوحش لجسیم حق عطل ولا لعظیم باطل اثل فهنالک تذل الابرار وتعز
الاشرار وتخرب البلاد وتعظم تبعات الله عزوجل عند العباد فهلم ایها الناس الی التعاون
علی طاعة الله عزوجل والقیام بعدله والوفاء بعهده والانصاف له فی جمیع حقه فانه لیس العباد الی
شیء احوج منهم الی التناصح فی ذلک وحسن التعاون علیه ولیس احد وان اشتد علی رضی الله حرصه
وطال فی العمل اجتهاده ببالغ حقیقة ما اعطی الله من الحق اهله ولکن من واجب حقوق الله علی العباد النصیحة له
بمبلغ جهدهم والتعاون علی اقامة الحق بینهم ولیس امرء وان عظمت فی الحق منزلته وجسمت فی الحق فضیلته
بمستغن عن ان یعاون علی ما حمله الله من حقه ولا لامرء مع ذلک خسئت به الامور واقتحمته العیون

همانا خداوند تعالی کاهی که مرا والی امر شما کردانیده و مقام و منزلت سلطنت و خلافت و امارت شما را با من
ارزانی فرمود حقی برای من در این امر بر شما واجب ساخت که عبارت از اطاعت و فرمان برداری شما
در اوامر و نواهی من باشد و نیز شما را حقی بر من مقرر است چنانکه مرا بر شماست که عبارت از حفظ و حراست
دین و دنیای شما و امر شما بمعروف و نهی شما از منکر و دلالت شما را بآنچه سعادت دنیا و آخرت شما در آنست
وحق و کار بحق از تمامت اشیاء و در استحکام مبانی عدل و بنیان معیشت و اقتصاد و انصاف جمیل تر است
و اجرای حق در حق همه کس جاری و ساری است و دامنه پهناور و وسیع دارد و همه کس احتمال آن را توانم
نمود و بر هیچ کس تنگ و دشوار نیاید و هیچ کس نیست که او را از قبول حق و عدل و انصاف مستثنی

توان داشت واکر جایز باشد برای کسیکه او را حق اجرای حق در حق دیگران باشد و این حکم در حق او نشاید همانا
اینحال مخصوص بخداوند ذو الجلال است و هیچکس از مخلوق او در این کار شریک نیست زیرا که خدای
سبحان را همه نوع قدرتی بر بندکان موجود است و در انواع قضایا و احکامش عدل صرف است
پس اکر باید کسی اجرای حق را بر غیر خود نماید و نفس خود را مستثنی بدارد خداوند تعالی باین حال اولیست
چه اولا او را کمال قدرت تامه است که هرچه خواهد میکند و مانع و دافعی ندارد لکن اکر دیکری که خود
عاجز است چنین کند هیچکس اورا اطاعت ننماید و خدایتعالی قادر است که مخلوق را مجبور و مقهور فرماید
دوم اینکه اکر خدایتعالی بندکان را بر اعمال ایشان مجبور نفرماید و باین کار مکلف کرداند عادل خواهد
بود و کار بعدل فرموده چه او را نسبت به بندکان نعمتهائی است که اکر در تمام روزکار بعبادتش
لیل و نهار بپای رند حق یکی از این نعمتها را بجای نیاورده باشند لکن خدایتعالی حق خود را بر بندکان
بر آن مقرر داشت که او را اطاعت کنند و از آنجا که هر قدر باطاعت پردازند در مقام الوهیت
وحقوق خالقیت او قدر و مقامی ندارد و در حقیقت از عهدهٔ تدارک یکی از هزار ها بر نیامده و قاصر
و مقصر باشند لاجرم کفارهٔ این کار را محض رحمت و تفضلی که بر مخلوق دارد بحسن ثواب پاداش کرد
و ایشان را از بحار کرم و اصناف نعم قرین نعمت و وسعت کردانید پس از آن از جملهٔ آن حقوق بیشمار که بر
بندکان خود ثابت و لازم دارد حقوقی چند را مقرر کردانید و برای بعضی بر بعضی فرض و واجب ساخت
و کردانید آن حقوق را بحیثیتی که برابر شوند در وجوه آن یعنی هر وجهی از آن حقوق را مقابل بمثل آن
قرار داد که عبارت از ظهور عدل و حسن سیرت از ایشان باشد و واجب کردانید بعضی از آن حقوق را
چون طاعت و پذیرائی فرمان بعضی دیکر را چون هدایت و قبول نصیحت و سزاوار و مستوجب نمی شود
بعضی از آن حقوق مکر ببعض دیکر چون رعایت اطاعت و متابعت ائمهٔ دین و ازین جمله بزرکترین حقوقی
که خدای سبحانه رعایتش را بر بندکان فرض و واجب ساخته رعایت حق والی و حاکم است بر رعایت در
اطاعت احکام و حفظ مراتب و شئونات او و حق رعیت است بر والی در رعایت اصلاح حال رعیت و حفظ
ناموس ایشان و ترتیب امور دینیه و دنیویه ایشان و امثال آن و این هر دو حق را فریضه ایست
که خدایتعالی فرض کردانیده است بر بندکان که همه در حق همه رعایت نمایند و رعایت این حقوق را
اسباب نظام حال ایشان و الفت ایشان و ارجمندی دین ایشان فرمود مثل اجتماع مردمان در مساجد
از بهر نماز یومیه و جمعه و عیدین و حج و عمره و زیارت مشاهد مقدسه و حضور بمجالس عقد و نکاح و تعزیت
و تسلیت و اتحاد در دفع اعدای دین و امثال آن لاجرم صلاح حال رعیت منوط بصلاح حال ولاة
و حکام و صلاح حال ولاة و امراء روزکار مربوط باستقامت حال رعیت و اطاعت و انقیاد ایشان
نسبت بفرمان روایان عهد است پس چون رعیت ادای تکلیف خود را از اطاعت و فرمان برداری

نسبت بحاکم بجای آورد و والی نیز حق رعیت در حفظ مراسم آسایش و اصلاح حال دینوی و اخروی
او مسلوک دارد کار حق و راستی و درستی در میان ایشان گرامی و ارجمند و مناهج دین و ایمان و علامات
آئین و ایقان راست و بلند و مظان عدل و انصاف و امارات نصفت و احسان در حالت اعتدال
و سیرتهای ستودهٔ عالمیان و سنن شریفه بر مجاری و وجوه معالم جاری گردد و چون چنین شود حال زمان
جانب اصلاح گیرد و در دوام و قوام دولت امیدواری پدید شود و مسلمانان را قوت و امنیت حاصل آید
و دشمنان و معاندان را از دست برد بدولت و ملت اسلام نومیدی فرو گیرد در خبر است که یکی روز
احنف بن قیس را با معویه صحبت و ملاقات افتاد معویه گفت حال زمان چگونه است احنف گفت
تو خود زمانی اگر خویشتن را با صلاح آوری باری زمانه را اصلاح در سپرد و اگر جانب افساد سپاری زمانه را
فساد در سپارد بالجمله میفرماید پس اگر رعیت بر والی خود در عدم اطاعت و انقیاد چیره گردد یا والی
بر رعیت بر طریق جور و اعتساف برود اختلاف آراء و کلمه پدیدار شود و راه اتحاد مسدود و علامات
جور و آیات ستم نمایان و فساد و دغل و خیانت در دین نمودار و طرق هدایت و سنن سید انام متروک
و زمام اختیار از دست بیرون و مردمان بهوای نفس و آرزوی خویشتن رفتار نمایند و اجرای احکام ایزد
علام و سنن خیر الانام در حیز تعطیل و مرضهای نفس اماره و البسیار و شبهات باطله و امور ناستوده و اخلاق
رذیله و آیات ناخجسته بسیار شود و بمتابعت آراء فاسده و ملکات نکوهیده و بخل و حسد و عداوت
و خصومت و نفاق و شقاق و امثال آن رهسپار گردند ازین روی اگر حقی بزرگ حالت تعطیل گیرد
یا باطلی عظیم جاری شود پریشانی در خاطر هیچکس راه نکند و تعصبی در تعطیل آن و ترویج این نورزند
لاجرم نیکوکاران خوار و اشرار عزیز و برخوردار شوند و جهانیان بعقوبات بزرگ خالق ارضین و سموات
گرفتار گردند پس لازم و واجب است بر شما که در این امور بیندیشید و با فکر عمیق و عقل دقیق و دیدهٔ دانش
بنگرید و نصیحت و اندرز یکدیگر و رعایت اوامر و نواهی زبان بر گشائید و در کار حق و امر دین بنگرید و در رعایت
احکام آئین مبین یاری کنید و در طاعت خدای عزوجل و قیام بعدل او و وفای بعهد او و انصاف در جمیع
حقوق او معاونت نمائید همانا بندگان خدای بهیچ چیز حاجتمندتر از مناصحت در این امور و حسن معاونت در
مراعات این حقوق نیستند اگر چند هر کس هر چند در تحصیل مرضات الهی حرصش شدیدتر و اجتهادش در اعمال
صالحه و طاعت و عبادت طویل‌تر باشد البته نتواند بآن طاعت و حقیقت آن فرمانبرداری و عبودیتی که خدای
سبحان سزاوار آن است بالغ و واصل گردد لکن معذلک از حقوق واجبهٔ یزدان تعالی بر بندگانش این است
که بآنقدر که طاقت و توانائی دارند در نصیحت راندن و یاری دادن همدیگر را باقامت حق در میان خودشان
بکوشند و هیچ مردی نیست که اگر چه منزلت و مرتبت او در کار حق عظیم و فضیلت و مرتبت او در اسلام مقدم باشد
مستغنی و بی‌نیاز از یاری و معاونت در ادای حقوق الهیه که بروی حمل شده باشد بلکه بمعاونت دیگران

نیازمند است زیرا که تکلیف یزدان تعالی بطاعت هر کس بر حسب وسع و طاقت مکلف و گاهی چنان افتد
که آن وسع مشروط بمعاونت دیگران است ازین روی هیچکس از معاونت و یاری همگنان بی‌نیاز نتواند بود
و هیچ مردی نیست هر چند او را حقیر و فقیر و ضعیف و خوار شمرند که بیرون از آن باشد که یار حق باشد اگر چه
بمجرد قبول صدقه از مسلمانان باشد یا باید او را برای رفع احتیاجش یاری نمایند مراد درین کلام معجز نظام
ترغیب بر الفت و اتحاد و عار نداشتن فقر فقیر و ضعف ضعیف و حقارت حقیر و بی‌نیاز ندانستن غنی
از فقیر و قوی از ضعیف است چنانکه در تائید و تاکید آن میفرماید اما آنکه دولتمندتر و دارای نعمتهای بزرگ
و عمارتهای عظیم هستند حاجت ایشان شدیدتر است چه ایشان بکارهای بزرگ مثل جهاد فی سبیل الله و اقامت
حدود و شرایع و امر بمعروف و نهی از منکر مکلف میباشند ازین روی بیاری نمودن مردمان با ایشان محتاج‌ترند
و در هر صورت تمام مخلوق در نیازمندی بحضرت بی‌نیاز بر یک سیرت و طریقت هستند چون این خطبهٔ
بلاغت آیت باین مقام ارتسام گرفت مردی از میان لشکریان آنحضرت که ندانستند کیست و گفته اند که پیش از
آنروز و بعد از آن روز او را در میان سپاهیان امیرالمؤمنین ندیدند بپاسخ آنحضرت زبان بر گشود و گفت
و بعضی از محققین را عقیدت بر آن رفته است که وی حضرت خضر علیه السلام است چه خضر مکرر در مواطن کثیره
بخدمت آنحضرت بیامده است چنانکه بعد از وفات امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بیامد و بر در سرای
همایونش بایستاد و بگریست و بگریانید و آنحضرت را با مثال این کلمات که مذکور میشود مخاطب داشت و تعزیت
و تسلیت براند و از آنجا بیرون شد و از نظر مردمان غایب گردید چنانکه در تواریخ و اخبار مسطور است
و امیرالمؤمنین علیه السلام در این مورد برای اتمام حجت بر حاضران با وی مکالمت فرمود با جمله خدای را
بر وجهی نیکو بآنچه ایشان را بآن انعام فرموده و حقوق واجبهٔ خود را بر ایشان و اقرار بتصرف حالاتی که نسبت
با هم و ایشان روی داده یعنی از استیلاء پیشوایان جور بر آن حضرت و مظلومیت آنحضرت و تقصیر رعیت
آن حضرت در حق آنحضرت و عدم قیام ایشان باز نمود پس از آن گفت اَنْتَ اَمیرُنا وَ نَحْنُ رَعِیَّتُکَ بِکَ
اَخْرَجَنَا اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الذُّلِّ وَ بِاِعْزازِکَ اَطْلَقَ عِبادَهُ مِنَ الغُلِّ فَاخْتَرْ عَلَیْنا فَامْضِ اخْتِیارَکَ
وَ ائْتَمِرْ فَامْضِ ائْتِمارَکَ فَاِنَّکَ الْقائِلُ الْمُصَدَّقُ وَ الْحاکِمُ الْمُوَفَّقُ وَ الْمَلِکُ الْمُخَوَّلُ لانَسْتَحِلُّ فی
شَیْءٍ مِنْ مَعْصِیَتِکَ وَ لانَقیسُ عِلْماً بِعِلْمِکَ یَعْظُمُ عِنْدَنا فی ذٰلِکَ خَطَرُکَ وَ یَجِلُّ عَنْهُ فی اَنْفُسِنا فَضْلُکَ
توئی از روی سزاواری امیر ما و مائیم از راه همه گونه حاجت و نیازمندی بوجود تو رعیت تو از برکت وجود مبارک
خداوند تعالی ما را از ذلت ضلالت بیرون و بسبب اعزاز تو بندگان خود را از غل وساوس شیطانی
و بند هواجس نفسانی و ظلمتکدهٔ جهل و غوایت و نادانی بشهرستان هدایت و سعادت هر دو جهانی رهانید
پس بهر طوری که رای مبارکت علاقه میگیرد و صلاح حال ما را میدانی همان را اختیار کن و چنانکه هدایت
فرمان داده ما را امر بفرمای چه تو آن گوینده و فرمان دهنده که هر چه گوئی و فرمان کنی عین صواب

که خدای واهل ایمان تصدیق او را نمایند و حاکمی باشی که بتوفیقات یزدانی و تائیدات سبحانی موفق هستی
وسلطانی باشی که خدایت بر ما امارت و حکومت داده و ما را خادم و تابع تو گردانیده هرگز نا فرمانی
ترا در هیچ کار روا نداریم و علم هیچکس را بدریای علوم تو قیاس نکنیم علم تو اطاعت او امر تو نزد ما عظیم
و فضل و فزونی تو در نفوس ما جای گیر و جسیم است امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب او فرمود إِنَّ مِنْ حَقِّ
مَنْ عَظُمَ جَلَالُ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ فِي نَفْسِهِ وَجَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصْغُرَ عِنْدَهُ لِعِظَمِ ذٰلِكَ كُلُّ
مَنْ سِوَاهُ وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ كَانَ كَذٰلِكَ لَمَنْ عَظُمَتْ نِعْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَلَطُفَ إِحْسَانُهُ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لَمْ تَعْظُمْ
نِعْمَةُ اللّٰهِ عَلَى صَالِحِ النَّاسِ أَحَدٍ إِلَّا ازْدَادَ حَقُّ اللّٰهِ عَلَيْهِ عِظَماً وَإِنَّ مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوُلَاةِ عِنْدَ
صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَيُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبْرِ وَقَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَالَ فِي ظَنِّكُمْ
أَنِّي أُحِبُّ الْإِطْرَاءَ وَاسْتِمَاعَ الثَّنَاءِ وَلَسْتُ بِحَمْدِ اللّٰهِ كَذٰلِكَ وَلَوْ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ يُقَالَ ذٰلِكَ لَتَرَكْتُهُ
انْحِطَاطاً لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعَظَمَةِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَرُبَّمَا اسْتَحْلَى النَّاسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ
فَلَا تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللّٰهِ وَإِلَيْكُمْ مِنَ التَّقِيَّةِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَدَائِهَا وَفَرَائِضَ
لَا بُدَّ مِنْ إِمْضَائِهَا فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَلَا
تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ وَلَا تَظُنُّوا بِي اسْتِثْقَالاً فِي حَقٍّ قِيلَ لِي وَلَا الْتِمَاسَ إِعْظَامٍ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ
الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوِ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا عَلَيْهِ أَثْقَلَ فَلَا تَكُفُّوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ فَإِنِّي لَسْتُ
فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ وَلَا آمَنُ ذٰلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللّٰهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عَبِيدٌ مَمْلُوكُونَ
لِرَبٍّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا وَأَخْرَجَنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ فَأَبْدَلَنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى وَأَعْطَا
همانا شایسته کسی که جلال و بزرگواری خداوند ذوالجلال در نفس او عظیم و موضعش در قلبش بلند و جلیل باشد
این است که بواسطه آن عظمت بزرگی جمال و جلال الهی همه چیز در نظر حقیقت بین وی جز خداوند متعال
کوچک نماید و البته هر کس حقوق الهی در باره اش عظیم‌تر و معرفت او بجلال و جبروت حی لایموت بیشتر است
باید بدین حال کامل‌تر باشد لاجرم ائمه هدی صلوات الله علیهم که از تمام خلق جهان حقوق الهی بر ایشان بیشتر
و ثابت‌تر و ایشان را بجلال و جمال الهی معرفت و شناسائی برتر است شایسته‌تر است که نفوس ایشان نزد
ایشان بسی صغیر و جلال و عظمت حضرت احدیت در نفوس ایشان بسی خطیر باشد و هرگز دوستدار فخر
و مدحت مفرط نباشند و هرچه جز خداوند عظیم است در نظر مبارکشان صغیر و حقیر و بیچاره و فقیر است
چنانکه میفرماید و سزاوارترین کسیکه باید دارای این صفات و سمات باشد کسی است که نعمت خدای بروی
عظیم و احسان و انعامش در باره اش نیکو و لطیف باشد همانا عظیم نگشت نعمت خدای بر یکی از مردمان جز اینکه
بیشتر گردید رعایت عظمت خدای بر وی بدرستیکه سست‌ترین حالات والیان جهان و امرای زمان نزد
اکثر مردمان و صالحان اهل جهان این است که در حق ایشان گمان برند که دوستدار فخر و نازش و بنای امر ایشان

بر گردنکشی و تکبر و فرازش هستند و من که امیر و خلیفه شما هستم سخت کروه و ناخوش میشمارم که در گمان شما
چنان جولان جوید که دوست میدارم ستودن را و شنیدن ستایش و مدحت را و سپاس خداوند را که از این
اندیشه و اخلاق بری و بیزارم گویا میخواهد بفرماید کسیکه ماسوی الله تعالی در نظرش بواسطه عظمت جلال
و حشمت جمال مهیمن متعال صغیر و حقیر است چگونه خود دوستدار فخر و کبر است که هر دو شایسته حضرت
کبریاست چنانکه میفرماید اگر دوست میداشتم که مرا مدح و ثنا نمایند و افتخار و مباهات بورزم محض
خضوع و افتادگی و پست شدن در مقام عظمت و رفعت خداوند سبحان ترک این خیال را می‌نمودم و هرگز بگرد
آنچه خدای تعالی از حیثیت عظمت و کبریا بمدح و ثنا و فخر و مباهات از تمام مخلوق شایسته‌تر است و بدو اختصاص
دارد نمی‌گشتم کنایت از اینکه مخلوق ضعیف ذلیل فانی حقیر چگونه باوصافی که مخصوص بخداوند جلیل باقی
خطیر است خود را متصف و موصوف تواند شمرد و بسیار افتد که مردمان را شیرین افتاده است که ایشان را
بعد از اینکه در جهاد فی سبیل الله و طاعات و عبادات و کوشش در مراسم عبودیت و زهد و عدالت
در امارت و عظمت در بضاعت و مکنت و جاه و منصب و کرامتی که خداوند بایشان عطا کرده است
مدح و ثنا گویند لکن زبان بمدح و ثنا و تمجید من برگشائید چه غرض من از طاعت خدای و رعایت بندگان
خدای و زهد در دنیای فانی جز این نیست که بیرون آورم نفس خود را با طاعت و عبادت خدا بجانب خدا
و بعدل و احسان و هدایت و دلالت شما بسوی شما از بقیت حقوق واجبه خداوندی که از ادای آن نپرداخته‌ام
و فرایضی که از ادای آن ناچار بایستم بیرون آید و چون اطاعت من ادای حقوق واجبه بر من است
چگونه بر آن طاعت مستحق ثنا و مدحت شوم پس تکلم نکنید با من بآنگونه تکلمی که با جبابره و گردنکشان جهان
معمول میدارند و خویشتن را از من نگاهبان مباشید بدانگونه که با والیان تندخوی و ستمکار و متکبر
خویشتن داری میکنید یعنی با آن روش و آداب و ترتیبات که با سلاطین جبار و ولاة ستمکار سخن
میکنند و خویشتن را از سطوت و خشم و ستیز و کبر و عتو ایشان نگاهبان می‌شوند و در حضور ایشان با کمال
خضوع و خشوع و بیم بپای می‌ایستند و خود را بسی حقیر و ایشان را بسی کبیر می‌شمارند و سخن بتملق می‌سپارند
و آنچه ایشان گویند خواه بصواب یا بیرون از صواب و خواه بعدل و انصاف یا بجور و اعتساف
تصدیق و تصویب و تمجید می‌نمایند و از صولت و حشمت ایشان در عرض حال و تنگی از عمال آنها خاموش
میشوند بلکه ظلم و جور حکام و عمال ایشان را نیز محض خوش آمد ایشان مستور و معایب ایشان را محاسن
میخوانند با من مرعی ندارند و در عرض حال خویش و تظلم و تشکیات از ستمکاران بدون هیچ خوف و ملاحظه
اگر چند این تشکی از اقارب و احباب و اصحاب من هم باشد قصور نورزند چه در پیشگاه عدل و داد من
تمام مردم مساوی هستند و هرگز بغرض و ملاحظه و طمع حکومت نفرمایم و جز حق و کار بحق و رفتار بحق را
نخواهم با فقرا انیس و با درویش جلیس و در عین قدرت و سلطنت چون بنده ضعیف می‌باشم

و هرگز بآن اندیشه نرود که بتقدیم رشوه و امثال آن با من مخالطت نماید و هیچ گمان نکند که در عرض اجرای حقی یا سخن حقی که بحضرت من معروض شود توانی و گرانی گیرم و خویشتن را سنگین و ثقیل بگردانم یا اینکه خواستار باشم که مردمانم بزرگ شمارند و هرا درباره ای امری تسامح ننمایند و در عرض حاجات خودداری نمایند چه هر کس خویشتن را بهر کار حق و اجرای حق سنگین شمارد و تعلل نماید که بحضرتش معروض داشته اند یا در اجرای عدل و استدعای عدالت و اقتصاد سنگینی نماید البته عمل کردن بعدل و حق بروی گرانتر خواهد بود پس از گفتار بحق و صواب یا اصلاح خواستن بعدل و اشارت صواب باز ایستادن مگیرید چه اگر عون و کفایت خدای سبحان که از من بآن مالکتر است شامل حال نباشد چگونه از آن برتر خواهم بود که خطائی از من سر بر زند همانا این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام از حیث انقطاع بخداوند تعالی است نه بر سبیل جرم و خطاست چه آنحضرت از تمامت خطاها و بدیها ولی معصوم و مصون است و این سخن از نهایت خضوع و تواضع است که باعث میشود ایشان را بر انبساط بقبول حق و در مقام عبودیت صرف خود را در شمار قاصرین می آورد و اقرار میفرماید که عصمت او از جانب حضرت احدیت است نه اینکه اعتراف بعدم عصمت باشد و عصمت و معنی آن جز آن نیست که باید خدای تعالی بنده خود را از ارتکاب معاصی نگاهدارد بدانگونه که آن حضرت و ائمه هدی صلوات الله علیهم را نگاه داشته است چنانکه امیرالمؤمنین نیز اشارت باین مطلب کرده و میفرماید الا ان یکفی و این کلام مبارک مثل قول یوسف علیه السلام است وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي یعنی من خویشتن را از ارتکاب معاصی نمیتوانم بری بگردانم چه نفس سرکش اماره بسوء است مگر اینکه پروردگارم رحم بفرماید یعنی اگر پروردگارم بر من از روز ازل رحم نمی فرمود و معصوم نمیکرد البته بوسوسه نفس اماره دچار میگردیدم بالجمله میفرماید من و شما بندگان مملوک پروردگاری هستیم که هیچ پروردگاری جز او نیست مالک میشود از ما آنچه را که ما خود مالک آن نمی شویم از نفوس خود یعنی ما لا نملک حیات و موت و نجات و دنیا و آخرت ما اوست و بیرون آورد ما را از آنچه در آن بودیم یعنی از پهنه ضلالت و جهالت و غوایت بیرون و بعرصه اسلام و هدایت و رشادت و سعادت اندر آورد و پس تبدیل نمود ما را بعد از آنکه دچار ضلالت و گمراهی بودیم بر راه راست و عطا فرمود بما دیده بصیرت و بینش و دانش را بعد از آنکه کور و از طریق سداد و صواب مهجور بودیم این کلام برای تلقین بندگان است بشکرگذاری و سپاس نهادن ایشان خداوند همان را که ایشان را از ضلالت و غوایت زمان جاهلیت بنعمت اسلام برخوردار فرمود همانا اگر حکام روزگار و ولاة بلدان و امصار بانظر عبرت و اعتبار باین فصل از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام نگران شوند و هر قدر امکان یابند سرمشق گردانند سعادت دنیا و آخرت را در خواهند یافت چون کلام امیرالمؤمنین علیه السلام باین مقام پیوست همان مرد که آنجواب را باز رانده بود این کلمات را در پاسخ آنحضرت بعرض رسانید اَنْتَ اَهْلُ مَا قُلْتَ وَاللهِ

فَوْقَ مَا قُلْتَهُ فَبَلَاؤُهُ عِنْدَنَا مَا لَا یُکْفَرُ وَقَدْ حَمَّلَكَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رِعَايَتَنَا وَوِلَايَةَ سِيَاسَةِ أُمُورِنَا فَأَصْبَحْتَ عَلَمَنَا الَّذِي نَهْتَدِي بِهِ وَإِمَامَنَا الَّذِي نَقْتَدِي بِهِ وَأَمْرُكَ كُلُّهُ رُشْدٌ وَقَوْلُكَ كُلُّهُ أَدَبٌ قَدْ قَرَّتْ بِكَ فِي الْحَيَوةِ أَعْيُنُنَا وَامْتَلَأَتْ مِنْ سُرُورٍ بِكَ قُلُوبُنَا وَتَحَيَّرَتْ مِنْ صِفَةِ مَا فِيكَ مِنْ بَارِعِ الْفَضْلِ عُقُولُنَا وَلَسْنَا نَقُولُ لَكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الصَّالِحُ تَزْكِيَةً لَكَ وَلَا نُجَاوِزُ الْقَصْدَ فِي الثَّنَاءِ عَلَيْكَ وَلَنْ يَكُنَ فِي أَنْفُسِنَا طَعْنٌ عَلَى يَقِينِكَ أَوْ غِشٌّ فِي دِينِكَ فَنَتَخَوَّفَ أَنْ تَكُونَ أَحْدَثْتَ بِنِعَمِ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى تَجَبُّراً أَوْ دَخَلَكَ كِبْرٌ وَلَكِنَّا نَقُولُ لَكَ مَا قُلْنَا تَقَرُّباً إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بِتَوْقِيرِكَ وَتَوَسُّعاً بِتَفْضِيلِكَ وَشُكْراً بِإِعْظَامِ أَمْرِكَ فَانْظُرْ لِنَفْسِكَ وَلَنَا وَآثِرْ أَمْرَ اللهِ عَلَى نَفْسِكَ وَعَلَيْنَا فَنَحْنُ طُوَّعٌ فِيمَا أَمَرْتَنَا نَنْقَادُ مِنَ الْأُمُورِ مَعَ ذَلِكَ فِيمَا يَنْفَعُنَا

توئی شایسته آنچه در حق خود بفرمودی صد چندان فوق آنست که گفتی و نعمتهای الهی نسبت بما آن چند وافر و متکاثر و از حد و حصر افزون است که امکان کفران و پوشیدن آن نیست یا اینکه باندازه ایست که سزاوار نیست کفران آن و ترک شکر آن همانا خداوند تعالی با رعایت و نگاهداری و هدایت و ولایت ما را از کوچه ضلالت بشاهراه سعادت بر تو حمل کرده و سیاست امور ما را بدست اختیار و اختیار و حکومت و امارت تو محول داشته و تو بامداد فرمودی کاهی که علم و علامت و آیتی هستی که بنور جمال و کمال و هدایت تو راه مستقیم را دریابیم و پیشوای عالم زاهد پرهیزکار حق شناسی هستی که بتو اقتدا نمائیم آنچه امر کنی عین رشد و رشادت و آنچه بفرمائی همه از روی ادب و فرهنگ و نمایش راه حق و طریق فلاح و نجاح است عیونها بوجود مبارکت روشن و ایام زندگانی ما از امارت و اشارت تو آراسته گلشن و قلوب ما از سرور و شادمانی تو آکنده و صدور ما از بحار علوم تو فراینده و عقول ما در مراتب فضل بارع و علم بی پایانت در بیدای حیرت شتابنده و فرومانده است و اگر در حضرت تو زبان برگشائیم و عرض کنیم ایها الامام الصالح نه از آن است که ترا تزکیه نمائیم یا در ثنای تو از مقام اقتصاد تجاوز نموده باشیم یعنی این خطاب مستطاب اگرچه خطابی عالی و بحسب قصد مراتب و معانی و مبانی و شئونات آن بسیار سامی است و هر کس را لیاقت این خطاب نیست معذلک اگر بتو عرض کنیم و ترا مخاطب گردانیم نه از راه تزکیه و مبالغت در ستایش توست بلکه لایق و مستحق و شایسته آن و بیش از آنی و هرگز در آشیانه اندیشه و پهنه پندار و مخزن نفوس ما طعن بیقین و دقتی بر دقایق ایمان و ایقان تو یا غشی در آئین تو جای نگرفته و مرغ تیز پر خیال را منزل نیفتاده تا بیمناک شویم که ترا از آن نعمتهای افزون از حد وهم و شمار پندار که در حق تو از حضرت دادار نمودار است حالت تجبر و تکبری در تو پدیدار آید لکن آنچه ما در صفت تو و اخلاق حمیده تو بعرض میرسانیم از آن است که بسبب توقیر تو و اقرار بفضل بی کران تو و سپاس باعظام امر تو بحضرت یزدان تقرب نائیم پس در کار خود و ما نظر نمای و فرمان خدای را بر خود و بر ما برگزیده دار چه ما بهر چه امر کنی

در ظاهر و باطن مطیع و معذلک در آنجا که سود ما در پذیرائی و انقیاد ماست منقاد هستیم چون کلمات آنمرد
بپای آمد امیرالمؤمنین در جواب او فرمود وانا استشهدکم عند الله علی نفسی لعلمکم فیما ولیت به من
امورکم وعما قلیل یجمعنی وایاکم الموقف بین یدیه والسؤال عما کنا فیه ثم یشهد بعضنا علی بعض فلا
تشهدوا الیوم بخلاف ما انتم شاهدون غدا فان الله عز وجل لا یخفی علیه خافیة ولا یجوز
عنده الا مناصحة الصدور فی جمیع الامور و من نیز شما را در حضرت خدای
بشهادت میگیرم بر نفس خود چه در آنچه از امور شما را ولایت یافتم و در کارهای شما امارت و حکومت راندم
علم دارید و اندک مدتی بر نیاید که هنگامهٔ محشر و هولناک موقف ما و شما را در پیشگاه عدل و پرسش از اعمال و افعال
فراهم سازد و پس از آن گواهی دهد پاره از ما بر بعضی ممکن است معنی این باشد که اعضاء جوارح ما بر ما شهادت
دهند یا پیشوایان قوم گواهی دهند چنانکه مفاد آیهٔ شریفهٔ یوم تشهد علیهم ارجلهم یا آیه لتکونوا علی الناس شهدا
دلالت بر این دارد پس امروز بر خلاف آنچه فردای قیامت شهادت خواهید داد مدهید چه در حضرت
خدای هیچ پوشیده اگرچه در دلها باشد مخفی نمی ماند و جز صفای قلوب و صدور از غبار نفاق و زنگ
شقاق و نصیحت راندن و مشورت نمودن با یکدیگر در تمام امور جایز و سزاوار نیست و چون کلام شرافت نظام
حضرت امیر مؤمنان و پیشوای متقیان باین مقام انتظام یافت آنمرد خدا دیگر باره بجواب آن حضرت
مبادرت گرفت و بعضی گفته اند که ابدا بعد از این کلمات که در خدمت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
بعرض رسانید هیچکس او را ندید پس در حالتی که آتش سوزان در سینه اش شعله ور و فور گریه راه سخن
راندن را بروی منقطع و اندوه بسیار آوازش را بواسطهٔ بزرگ داشتن خطر رزیت و مصیبت آنحضرت
و وحشت او از آنکه آنحضرت ناگاه شهید خواهد شد در هم شکسته و با اینحالت خدای را حمد و ثنا بگذاشت
و وقوع آن بلیت ناگوار را مسئلت همی نمود پس از آن آسیب بزرگ و آشوب عظیم و خطر عمیم و ذل طویل
و خواری در بسیاری از روزگار که در فساد آن زمان و انقلاب آن ایام سعادت فرجام و انقطاع آن دولت
هدایت ارتسام از جهت شهادت آنحضرت دامن گیر تمام بریت خواهد شد بحضرت یزدان شکایت همی برد
پس از آن در حضرت یزدان تعالی بمسئلت پرداخت که بروی منت گذارد و آن بلیت را که مترصد
و متوقع حصول آن نسبت بامیرالمؤمنین علیه السلام هستند و گمان وصول آن مصیبت را دارد از
آن حضرت دفع دهد پس در حضرت خدای بسی تضرع برد و یزدان تعالی را ستایشها و ثناهای نیکو
فرمود پس از آن عرض کرد یا ربانی العباد و یا سکن البلاد این یقع قولنا من فضلک واین
یبلغ وصفنا من فعلک وانی نبلغ حقیقة حسن ثنائک او نحصی جمیل بلائک فکیف وبک
جرت نعم الله علینا وعلی یدک اتصلت اسباب الخیر الینا الم تکن لذل الذلیل ملاذا و
للعصاة الکفار اخوانا فبمن الا باهل بیتک وبک اخرجنا الله عز وجل من فظاعة تلک الخطرات

اومن فرج عنا غمرات الکربات ومن الا بکم اظهر الله معالم دیننا واستصلح ما کان فسد من
دنیانا حتی استبان بعد الجور ذکرنا وقرت من رخاء العیش اعیننا لما ولیتنا بالاحسان جهدک
ووفیت لنا بجمیع عهدک فکنت شاهد من غاب منا وخلف اهل البیت لنا وکنت عز ضعفائنا
وثمال فقرائنا وعماد عظمائنا یجمعنا من الامور عدلک ویتسع لنا فی الحق تانیک فکنت لنا
انسا اذا رایناک وسکنا اذا ذکرناک فای الخیرات لم تفعل وای الصالحات لم تعمل ولو ان
الامر الذی نخاف علیک منه یبلغ تحریکه جهدنا وتقوی لمدافعته طاقتنا او یجوز الفداء عنک
بانفسنا وبمن نفدیه بالنفوس من ابنائنا لقدمنا انفسنا وابناءنا قبلک ولاخطرناها وقل خطرها
دونک ولقمنا بجهدنا فی محاولة من حاولک وفی مدافعة من ناواک ولکنه سلطان لا
یحاول وعز لا یزاول ورب لا یغالب فان یمنن علینا بعافیتک ویترحم علینا ببقائک ویتحنن
علینا بتفریج هذا من حالک الی سلامة منک لنا وبقاء منک بین اظهرنا نحدث لله عز وجل بذلک
شکرا نعظمه وذکرا ندیمه ونقسم انصاف اموالنا صدقات وانصاف رقیقنا عتقاء ونحدث
له تواضعا فی انفسنا ونخشع فی جمیع امورنا وان یمض بک الی الجنان ویجری علیک حتم سبیله فغیر متهم
فیک قضاؤه ولا مدفوع عنک بلاؤه ولا مختلفة مع ذلک قلوبنا بان اختیاره لک ما عنده علی ما کنت فیه ولکنا
نبکی من غیر اثم لعز هذا السلطان ان یعود ذلیلا وللدین والدنیا اکیلا فلا نری لک خلفا نشکو الیه ولا نظیرا نامله ولا نقیمه
ای عالم ربانی که در دین و علم راسخ و عالم عامل و مربی عباد و نماینده ایشانی براه صواب و سداد و مایهٔ
آسایش خلق و آرامش بلادی و از نور علمت چه فروزها در روان و چه فروغها در ابدان است بیان ما
هرچند در درجه قصوی سپارد چگونه وصف فضل تو تواند گشت و توصیف ما هرچند رتبهٔ علیا گیرد مدح افعال
جمیله و بالغ بحقایق حسن ثنای تو و احصای جمیع بلاء و زحمات و اهتمامات و صدماتی که در ترویج
دین و قوام احکام آئین یافتی چگونه تواند گردید و چگونه از عهدهٔ وصف و مدح وجود همایونت بیرون توانیم
آمد با اینکه از طفیل جهاد تو و مساعی جمیلهٔ تو که در زمان رسول خدای در تقویم دین ایزد و اعلام و تشیید
شریعت اسلام و ترویج احکام سید الانام بر خویشتن بر نهادی و جهانیان را از ظلمات جهالت و غوایت
بعرصات رشادت و هدایت در آوردی نعمتهای خدای بر ما وافر و اسباب خیر و برکت بدست مبارکت
بر ما متکاثر گردید آیا نه چنان است که درگاه معدلت پناه تو ملاذ ذلیلی مستمند و مظلومی نیازمند است
و ترا آن رافت و رحمتها است که با آنانکه با تو عصیان ورزیده و نعمت را کفران نموده اند چنان بعطوفت
و عنایت میروی که در آستان اکرام و خوان احسانت بحالت اخوانیت رفتار نمایند و از تو چنان ایمن و
آزاد هستند که برادران مهربان با یکدیگر معاشرت جویند پس بکدام کس جز باهل بیت تو یعنی رسول خدا
و فرزندان تو و خودت خداوند تعالی ما را از فظاعت و شناعت خطرات و مصیبات و تاریکیهای جهالت

بیرون آورد و بکدام کس غمرات کربات [illegible] ید اخزان ما را از ما برگرفت و بکدام کس جز بوجود شما امامت
و امارت و هدایت شما معالم دین ما را آشکار و مفاسد که ازین پیش در دنیای ما روی داده اصلاح شد
تا بعد از آن نقصان و گمنامی که در ما روی کرد نام ما و یاد ما روشن و آشکار و از رخاء عیش و وفور نعمت
و آرامش زندگانی که از امارت و ولایت و امامت تو کوشش و جهد تو برای ما حاصل گشت چشمهای ما
روشن گردید بهرچه با ما عهد و پیمان نهادی وفا نمودی پس توئی شاهد آنکس که از ما غایب شد یعنی اگر
رسول خدا غایب گردید تو عوض او و شاهد و حاضری برای ما و خلیفه و بازماندهٔ رسول خدای و اهل بیتی
از بهر ما و تو بودی اسباب عزت ضعیفان ما و پشت و پناه فقیران ما و عماد بزرگان ما عدل تو موجب
اجتماع ما و عدم تفرقهٔ ما در تمام امور گردید و تأنی و مدارات و عدم مبادرت و عجلت تو در حکم راندن بر ما
بآنچه مستحق آن بودیم کار را بر ما آسان ساخت و در کار حق وسعت داد تو بودی اسباب انس و آرامش ما
گاهی که ترا میدیدیم و موجب سکون و آرایش ما هر وقت بیاد میگذرانیم پس کدام عمل خیر است که بجای نیاورده
باشی و کدام صالحات باقیات است که معمول نداشته باشی و اگر آن امری که از آن بر تو میترسیم یعنی شهادت تو
میتوانستیم بنیروی جهد و کوشش بسیار از تو بدیگری بگردانیم و طاقت مدافعت آن از نیرومندی بود یا جایز
بود و ممکن بود که خودرا و فرزندان خودرا برخی و فدائی آن وجود مبارک بگردانیم البته جان خود و اولاد خودرا
تقدیم آستان ملایک پاسبان نمودیم و خودرا در معرض مخاطره و هلاک در می آوردیم و حال آنکه تقدیم این ارمغانی
و قربانی در آن حضرت بهیچوجه خطیر نیست و البته بقدر قوت و قدرت خود بعقد آنکس که آهنگ قتل ترا نمود
و دفع آنکس که بگزند تو برخاست قیام میورزیدیم لیکن خداوند تعالی آنچه را که مقدر فرمود دیگرگون نشود و هیچکس
در آنچه خدا بخواهد بر اراده او غلبه نتواند کرد پس اگر بعافیت تو بر ما منت و در بقای تو بر ما ترحم نماید و ما را
از این حالت که بدان اندری بحال سلامت بازگرداند و بر ما عطوفت فرماید و ما را بسلامت تو فرخناک نماید
و وجود مبارکت را در میان ما باقی گذارد خداوند عزوجل را سپاسی عظیم بگذاریم و دائماً بذکر او اندر
باشیم و یک نیمه اموال خودرا بصدقات گذاریم و یک نیمه ممالیک خودرا در راه خدای آزاد گردانیم و تواضعی
خاص و تخشعی مخصوص در نفوس و امور خود بجای آوریم و اگر خداوند تعالی برحسب تقاضای مصلحت و حکمت
خود بهشت را از بهر تو اختیار فرماید و اجل محتوم را بر تو مقرر گرداند و ترا بجوار رحمت و عنایت خود احضار نماید و ترا
از زحمت و مشقت این جهان ناساز که بآن اندری بنعیم دائم و آسایش همیشگی رساند قضای او در حق تو تهمت
نیست و چارهٔ این بلیت را هیچکس نتواند نمود چه قضایش همه برای راحت و آسایش تو هست و نیز چنانستی
که با این تفضیل و این رنج مفارقت و زحمت هجرانی که از تو بنفوس ما میرسد قلوب ما را هیچ اختلافی
در آن رود با اینکه آنچه را که خدای از بهر تو در آنچه در حضرت او اختیار فرماید و آن را بر آن حال که اکنون
بر آن میباشی برگزیند همین صواب و صلاح و نجات و نجاح است و هیچکس را در آنچه خدای خواسته

چون و چرائی و بر آنچه مختار اوست اختیار دیگر نشاید لکن ما گریه میکنیم و در این گریستن گناهی نداریم
و نه آن است که این گریستن بر آنچه خدای خواسته است باشد بلکه گریستن ما بر آن است که این سلطنت و خلافت
حقه که از وجود مبارکت موجود است و این امارت و ولایت گرامی دیگرباره بطور سابق جانب ذلت و سستی
و پستی گیرد و بواسطهٔ جور و ظلم و فسق و فجور ولاة روزگار دین و دنیا ماکول و پایمال گردد و این گریستن
از آن است که برای تو خلفی و جانشینی که بدو شکایت بریم و نظیری که بدو امیدوار یا او را بپای دارم نیست
معلوم باد که اگر این کلمات را خضر علیه السلام بعرض رسانیده باشد و این اتفاق در صفین روی
داده زیانی ندارد چه خضر علیه السلام بعلم نبوت میدانست که شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
نزدیک است و روزگار اهل اسلام تاریک و نیز میدانست که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را بعد از
آنحضرت مجال امامت و خلافت نمیدهند و خلفاء جور مستولی گردند و ریشهٔ عدل و داد را از بیخ انصاف و
اقتصاد بر افکنند اما اگر دیگری عرض کرده باشد مشکل می نماید که در صفین باشد بلکه چنان میرسد که در
ایام رنجوری و زخمداری آنحضرت معروض گردیده باشد و مؤید آن این است که میگوید اگر میتوانستیم
فرزندان خودرا و خودمان را برخی وجود مبارکت نمائیم چنان میکردیم و اگر آن حضرت در صفین بود و تا زمان
شهادتش مدتی بر جای بود چگونه دیگران اینگونه عرض میکردند و اینگونه از مفارقت آن حضرت و فساد
در خلقت مینالیدند و دیگر در امالی طوسی مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود عبدالرحمن بن
ابی عمرة الانصاری مرا حدیث راند و گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله مرا عبدالرحمن نام کرد
گفت چون از مسیر طلحه و زبیر بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه معروض گشت مردمان را خطبه براند
و خدای را حمد و ثنا و مصطفی را درود بفرستاد آنگاه فرمود أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي مَسِيرُ هٰذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ
وَاسْتِخْفَافُهُمَا حَبِيسَ رَسُولِ اللّٰهِ وَاسْتِفْزَازُهُمَا أَبْنَاءَ الطُّلَقَاءِ وَتَلْبِيسُهُمَا عَلَى النَّاسِ بِدَمِ عُثْمَانَ
وَهُمَا أَلَّبَا عَلَيْهِ وَفَعَلَا بِهِ الْأَفَاعِيلَ وَخَرَجَا لِيَضْرِبَا النَّاسَ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ اَللّٰهُمَّ فَاكْفِ
الْمُسْلِمِينَ مَؤُونَتَهُمَا وَاجْزِهِمَا الْجَوَازِيَ وَحَضَّ النَّاسَ عَلَى الْخُرُوجِ فِي طَلَبِهِمَا همانا از مسیر این دو مرد
یعنی طلحه و زبیر و استخفاف ایشان حبیس یعنی آنچه محبوس و موقوف و بازداشته و ممکن است مقصود
عایشه باشد که او را بقتال امیرالمؤمنین محرک شدند با اینکه بازداشتهٔ رسول خدای صلی الله علیه و آله است
و انگیزش برای ایشان ابناء طلقا یعنی معویه را بمقاتلت آن حضرت و تلبیس و تدلیس و اشتباه کاری
با مردمان باینکه این افعال و این حرکات ایشان در طلب خون عثمان است با اینکه ایشان خود بر وی
برآشوبیدند و آن کار که خواستند با وی بپای آوردند و هم اکنون برای وی خروج ورزیده اند
که مردمانرا بنیروی تدلیس و تلبیس با هم نزدیک و جلیس و در امر مخالفت همدست و همزبان گردانند
بارخدایا مسلمانان را از مؤنت و شر ایشان کفایت فرمای و ایشانرا بآنچه مستحق هستند مکافات کن

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام مردمان را در طلب ایشان انگیزش داد اینوقت ابو مسعود عقبة بن عمرو عرض کرد همانا در این حرکت که بفرمائی و آن بهره و ثوابی که از نماز در مسجد رسول خدای و مجالس تو در میان قبر شریف و منبر مبارک آنحضرت از تو فوت نخواهد شد عظیم‌تر از آن نایلی است که از مملکت شام و عراق امیدواری میرود و اگر رای مبارک بر آن قرار گرفته است که بجنگ آهنگ فرمائی همانا عمر بن خطاب در مدینه بپای بُد واقامت گزید و سعد بن وقاص جنگ قادسیه را و حذیفة بن الیمان حرب نهاوند را و ابو موسی اشعری مقاتله مردم شوشتر را و خالد بن ولید جنگ شام را از وی کفایت کردند یعنی عمر که خلیفه زمان بود در جای خویش ثابت بماند و آن سرداران را بجنگ و حرب دشمنان و فتح بلدان بفرستاد تو نیز بر جای بنشین و از فرزندان خودت بیاد کار خود در میان ما بگذار آنگاه ابو مسعود این شعر را بخواند و باین معانی سخن همی راند

بَكَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ عَلَى الشَّاخِصِ ... مِنَّا يُرِيدُ أَهْلَ الْعِرَاقِ

يَا وَزِيرَ النَّبِيِّ قَدْ عَظُمَ الْخَطْبُ ... وَطَعْمُ الْفِرَاقِ مُرُّ الْمَذَاقِ

وَإِذَا الْقَوْمُ خَاصَمُوكَ فَقَوْمٌ ... نَاكِسُوا الطَّرْفِ خَاضِعُوا الْأَعْنَاقِ

لَا يَقُولُونَ إِذْ تَقُولُ وَإِنْ قُلْتَ ... فَقَوْلُ الْمُبَرِّزِ السَّبَّاقِ

فَعُيُونُ الْحِجَازِ تَذْرِفُ ... بِالدَّمْعِ وَتِلْكَ الْقُلُوبُ عِنْدَ التَّرَاقِي

فَعَلَيْكَ السَّلَامُ مَا ذَرَّتِ ... الشَّمْسُ وَلَاحَ السَّرَابُ بِالرَّقْرَاقِ

و در این اشعار خویش از اندوه خویش و دیگران در این اندیشه امیرالمؤمنین علیه السلام بارض عراق و نفاق اهل شقاق باز نمود و چون کلمات او بپای رفت قیس بن سعد عرض کرد هیچ چیز در روی زمین پسندیده‌تر و محبوب‌تر از آن نداریم که وجود مبارکت در میان ما اقامت فرماید چه تو آن درخشنده اختر ماهستی که بنور تو طریق هدایت را باز دانیم و آن پناه‌گاه مائی که بآن ملتجی شویم و اگر چنان شود که ساعتی ترا مفقود یابیم هر آینه زمین با آسمان ما تاریک میشود اما اگر معویه را بحال خویش گذاری و دفع شرش را آهنگ نفرمائی مصر و یمن را آشفته کند و با قومی از ما بنشیند که سخن از قتل عثمان کنند و بظن از علم و بشک از یقین و بهوای نفس از رعایت خیر اکتفا جویند یا اینکه هوا را بر خیر و مکان اختیار نمایند یعنی دست ایشان بجای صحیح بند نباشد مملکت عراق را در سپار و پس صواب چنان است که با مردم حجاز و عراق بدفع او راه بر سپاری و کار بر وی سخت و عرصه بر وی تنگ نمائی چنانکه راه نفس کشیدن بر وی نماند امیرالمؤمنین فرمود احسنت و اجملت یا قیس و در این اثنا مکتوب ام الفضل دختر حارث بعلی علیه السلام رسید و در آن مکتوب از زبیر عایشه و ملازمت طلحه و زبیر در کار ... او بعرض رسانیده و سرعت عزیمت امیرالمؤمنین علیه السلام را بحرب آنها خواستار شده بود و از آنسوی از گرانی و توانی سعد و اسامة بن زید و محمد بن مسلمه در حضرتش بعرض رسید و سعد همی گفت تا مؤمن از کافر شناخته نشود تیغی از نیام بیرون و بحربی اقدام نکنم و اسامه میگفت با مردی که

گوینده لا اله الا الله است قتال نمیدهم لکن اگر تو بدهان شیر شرزه اندر شوی من نیز با تو بدهانش اندر شوم و محمد بن مسلمه همی گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله شمشیری با من عطا کرد و فرمود چون نگران اختلاف مسلمانان شدی فَاضْرِبْ بِهِ عَرْضَ أُحُدٍ وَالْزَمْ بَيْتَكَ این تیغ را بر دامنه کوه احد کار فرمای و ملازمت سرای را از دست مگذار و همچنین عبدالله بن عمر از آنحضرت تخلف ورزید اینوقت عمار بن یاسر در حضرتش بعرض رسانید این قوم را که تخلف میورزند بخویشتن بگذار اما عبدالله بن عمر همانا مردی سست و ضعیف الحالت و اما سعد مردی حسود است و اما محمد بن مسلمه همانا گناه تو با وی از آن روی میباشد که مرحب را که قاتل برادر وی بود بقتل رسانیدی آنگاه عمار با محمد بن مسلمه گفت أَمَا تُقَاتِلُ الْمُحَادِّينَ فَوَاللهِ لَوْ مَالَ عَلِيٌّ جَانِبًا لَمِلْتُ مَعَ عَلِيٍّ آیا با این جماعت که بمخالفت و محاربت امام زمان بیرون تاخته اند رزم نمیسازیم سوگند با خدای بهر سوی که علی علیه السلام روی نماید بدون تأمل و توانی و تردید و درنگ چون پروانه بگرد شمع بحضرتش بگردم و کعب بن مالک گفت يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ بَلَغَكَ عَنَّا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ مَا لَوْ كَانَ غَيْرُنَا لَمْ يَقُمْ مَعَكَ وَاللهِ مَا كُلُّ مَا رَأَيْنَا حَلَالًا حَلَالٌ وَلَا كُلُّ مَا رَأَيْنَا حَرَامًا حَرَامٌ وَفِي النَّاسِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ بِعُذْرِ عُثْمَانَ مِمَّنْ قَتَلَهُ وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِحَالِنَا مِنَّا فَإِنْ كَانَ قُتِلَ ظَالِمًا قَبِلْنَا وَإِنْ كَانَ قُتِلَ مَظْلُومًا فَاقْبَلْ قَوْلَنَا فَإِنْ وَكَلْتَنَا فِيهِ إِلَى شُبْهَةٍ فَعَجَبٌ لِيَقِينِنَا وَشَكِّكَ وَقَدْ قُلْتَ لَنَا عِنْدِي نَقْضُ مَا اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ وَفَصْلُ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَقَالَ كَانَ أَوْلَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ بِالنَّصْرِ عَلِيٌّ وَآلُ عَبْدِ مَنَافٍ لِلَّذِي بِهِ مِنْ حَرَمِ اللهِ وَقُرْبِ الْوَلَاءِ بَعْدَ التَّصَافِي ای امیرالمؤمنین همانا در حضرت تو از ما گروه انصار بوضوح پیوست آنچه را که اگر دیگری جز ما بود در خدمت تو اقامت و ملازمت نمی‌جست سوگند با خدای نه چنان است که هر چه را حلال و روا دانیم حلال باشد و نه چنان باشد که آنچه را که حرام خوانیم البته حرام باشد و حال اینکه در میان مردمان کسی هست که بعذر عثمان از آنکس که قاتل اوست اعلم است یعنی میدانند عثمان در افعال خود معذور و قتل او بیرون از وجوب بود و تو از ما بحال ما داناتری اگر عثمان را ظالم میدانی و او را در حالتیکه ستمکار است کشته اند ما قبول می‌کنیم و اگر او را مظلوم کشته اند پس قول ما را مقبول مدار و اگر جانب از روی کار بر نمی‌گیری و ما را بحال شبهت باز میگذاری یعنی بالصراحه نمیفرمائی عثمان در حال ستمکاری یا در حالت مظلومیت کشته شد پس شگفتی میرود از یقین ما بمظلومیت و شک تو در امر او وَقَدْ قُلْتَ لَنَا عِنْدِي نَقْضُ مَا اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ وَفَصْلُ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ با اینکه با ما همی فرمودی که نقض آنچه این جماعت بر آن اتفاق کرده اند و فصل آنچه در آن اختلاف دارند نزد من است یعنی میفرمودی این اتفاق که در قتل عثمان کرده اند چاره آن را می نمایم و رفع این اختلاف را میفرمایم و با این حال چگونه در کار او شک میداری با اینکه شک در حضرت تو راه نیست و عثمان بن عفان همی گفت که از تمامت اهل مدینه علی و اولاد عبد مناف با آن قدرت و استیلای بر حرم خدای و صفوت که پدید کرده

و آن قرب و ولاء که ایشان راست برای یاری من سزاوارتر هستند و چنان بود که این کعب بن مالک شیعه و دوستدار و هواخواه عثمان بود این هنگام مالک اشتر بپای شد و در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بعضی سخنان بگذاشت که همی خواست آن حضرت را بر این جماعت که از التزام رکاب مبارکش تقاعد و توقف ورزیدند برآغالد امیرالمؤمنین علیه السلام این کار را ناستوده و مکروه همی شمرد چندانکه اشتر رنجیده خاطر شد چه رای مبارک آنحضرت بر آن بود که آن جماعت را بچیزی یاد نکند و نام نبرد اشتر عرض کرد یا امیر المؤمنین ما اگر چند از جمله مهاجرین و انصار نیستیم اما در میان ایشان میباشیم و این بیعت که با تو کرده اند عموم مردم را از دل و جان با تو بیعت رفته لاجرم هر کس از این بیعت عامه سر برتابد و بیرون شود یا در قبول آن درنگ جوید مقصر است و امروز هنوز میتوان تادیب ایشان را با زخم زبان چاره کرد اما اگر درنگ رود فردا کار بجنگ افتد و تادیب ایشان با شمشیر بر آن حوالت یابد همانا آن کسان که از خدمت تو گرانی و توانی و تقاعد گیرند با آنانکه بهر کجا روی و بهر سوی عنان بگردانی چون باد وزان ترا همعنان شوند مساوی نیستند و چرا چنین نیست که این مردم ترا از بهر نفوس خود اختیار کرده اند و اراده نموده اند تو اینه ایشان را از بهر خود خواستار باش علی علیه السلام فرمود ای مالک مرا بخویشتن بگذار آنگاه روی بآن جماعت آورد و فرمود آیا شما چنان دیدید و می بینید که هر کس با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده و از آن پس بیعت خود را شکسته باشد آیا بمقاتلت او روا و امیدوار اید عرض کردند آری فرمود پس از چه روی از قتال دادن در رکاب من کناری میجوئید با اینکه با من بیعت کرده اید گفتند ما هرگز گمان نمی بریم که تو مخطی باشی و قتال آنانکه با تو بیعت کرده اند و از آن پس نکث بیعت کرده اند از بهر تو روا نیست یعنی البته تو بخطا میروی و قتال دادن با کسانیکه با تو مثل طلحه و زبیر بیعت کرده و بعد از آن نقض و نکث بیعت و پیمان نمودند برای تو سزاوار و رواست لکن ما را در قتال دادن با مردمیکه نماز میگذارند شک و شبهت است اشتر چون آن سخنان را از آن مردم بشنید عرض کرد یا امیر المؤمنین دَعْنی أُوقِعْ بِهؤُلاءِ الَّذینَ یَتَخَلَّفونَ عَنْكَ مرا بگذار و اجازت بده تا با این مردم که از خدمت تو تخلف میورزند و از جهاد با دشمنان دین تانی میجویند برآشوم و سزای ایشان را باز رسانم علی علیه السلام با مالک اشتر فرمود كُفَّ عَنّي دست از من باز دار اینوقت اشتر با خاطری آشفته و غضبناک انصراف گرفت و از آن پس چنان شد که قیس بن سعد مالک اشتر را با تنی چند از مهاجر و انصار ملاقات نمود و با اشتر گفت ای مالک هر وقت سینهٔ تو بچیزی سنگینی گرفت آن را بیرون کنی و هر وقت چیزی را کسند و بطی شمردی بشتاب و عجلت میروی همانا ادب صبر تسلیم است و ادب عجلت و شتاب تانی و درنگ است و بدرستیکه بدترین سخنان آن چیزی است که برابری با عیب جوید و بدترین رایها آن رائی است که تولید تهمت نماید پس هر وقت مبتلا شدی بپرسیدن کیر و چون مامور شدی اطاعت کن و پیش از بلا سؤال مکن و پیش از نزول امر تکلف سفرمای که آنچه در نفس تو میباشد

در نفوس ما نیز همت پس کار را بر صاحب خود دشوار مساز یعنی باید محکوم امیرالمؤمنین علی علیه السلام باشیم و هر چه را خواست و پسندید همان را خواست و پسند نمود و در آنچه رای مبارکش اشارت کند اطاعت نمود اشتر از این کلمات خشمناک شد و بر آنگونه غضبناک بود تا جماعت انصار بخدمتش رهسپار شدند و اسباب ترضیهٔ او را فراهم کردند چندانکه اشتر خوشنود شد و چون علی علیه السلام اندیشه بر حرکت فرمود ابوایوب خالد بن زید صاحب منزل رسول خدای صلی الله علیه و آله در حضرتش بپای ایستاد و عرض کرد ای امیر المؤمنین اگر در این بلد یعنی مدینهٔ طیبه اقامت فرمائی همانا هجرتگاه رسول خدای صلی الله علیه و آله است قبر شریفش و منبر مبارکش در اینجاست پس اگر با اینحال اقامت در این شهر عرب و مملکت عرب از بهر تو استقامت گرفت بر سیره و آداب پیشینیان خواهی بود یعنی خلفای ماضی نیز در این شهر اقامت می کردند و سرداران سپاه را بمقاتلت و محاربت اعادی مامور میساختند و اگر رای مبارک بمسیر علاقه گرفته همانا معذوری یعنی آنچه کنی از راه صواب است امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب ابوایوب چیزی بفرمود و بازنمود که در مسیر معذور است و چون از توجه طلحه و زبیر در حضرتش معروض شد و معلوم گردید که بجانب بصره راه سپار شده اند از مدینه بیرون شد و چندان درنگ نمود تا لشکرش بسیار گشت اینوقت در طلب ایشان سرعت بگرفت و چنان برفت که آن جماعت از هیچ منزلی نمی کوچیدند جز آنکه آنحضرت در آنجای نزول سفر نمود تا گاهی که در ذی قار فرود شد و فرمود سوگند با خدای مرا اندوه درهم سپارد که با سپاهی اندک بر این جماعت اندر شوم پس حسن بن علی علیهما السلام و عمار بن یاسر و قیس بن سعد را بجانب کوفه بفرستاد و مکتوبی باهل کوفه در قلم آورد و در صحبت ایشان روان داشت پس آن جماعت بکوفه شدند و حضرت امام حسن علیه السلام مردمان را بخطبه در سپرد و خدای را حمد و ثنا بگذاشت و از علی علیه السلام و سابقهٔ آنحضرت در اسلام و بیعت مردمان با آن حضرت و حالات کسانیکه بعد از بیعت با آنحضرت مخالفت ورزیدند یاد فرمود آنگاه فرمان کرد تا مکتوب علی علیه السلام را بر ایشان قرائت کردند و چنان رقم شده بود بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ أَمّا بَعْدُ فَإِنّي أُخْبِرُكُمْ عَنْ أَمْرِ عُثْمانَ حَتّى يَكُونَ سَمْعُهُ كَعِيانِهِ إِنَّ النّاسَ طَعَنُوا عَلَيْهِ وَكُنْتُ رَجُلاً مِنَ الْمُهاجِرِينَ أُكْثِرُ اسْتِعْتابَهُ وَأُقِلُّ عِتابَهُ وَكانَ هذانِ الرَّجُلانِ أَهْوَنُ سَيْرِهِما فِيهِ الْوَجِيفُ وَقَدْ كانَ مِنْ أَمْرِ عائِشَةَ فَلْتَةٌ عَلى غَضَبٍ فَأُتِيحَ لَهُ قَوْمٌ فَقَتَلُوهُ ثُمَّ إِنَّ النّاسَ بايَعُونِي غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ وَكانَ هذانِ الرَّجُلانِ أَوَّلَ مَنْ فَعَلَ عَلى ما بُويِعَ عَلَيْهِ مَنْ كانَ قَبْلي ثُمَّ إِنَّهُما اسْتَأْذَنانِي فِي الْعُمْرَةِ وَلَيْسا يُرِيدانِها فَنَقَضا الْعَهْدَ وَآذَنا بِحَرْبٍ وَأَخْرَجا عائِشَةَ مِنْ بَيْتِها لِيَتَّخِذاها فِئَةً وَقَدْ سارا إِلَى الْبَصْرَةِ اخْتِياراً لَها وَقَدْ سِرْتُ إِلَيْكُمْ اخْتِياراً لَكُمْ وَلَعَمْري ما إِيّايَ تُجِيبُونَ ما تُجِيبُونَ إِلّا اللهَ وَرَسُولَهُ وَلَنْ أُقاتِلَهُمْ وَفي نَفْسي مِنْهُمْ حاجَةٌ وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَمّارِ بْنِ ياسِرٍ وَقَيْسِ بْنِ سَعْدٍ مُسْتَنْفِرِينَ فَكُونُوا عِنْدَ ظَنّي بِكُمْ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلّا بِاللهِ همانا من از واقعهٔ عثمان

چنان از روی صدق و حق با شما خبر بسپارم که هر کس بشنود چنان باشد که بچشم خویش دیده باشد و این حدیث چنان است که مردمان بر افعال و اعمال او از هر طرف زبان بطعن برکشیدند و من که در میانه مردی از مهاجرین بودم از پی اصلاح حال او و خمودی نیران جوش و خروش مردمان دامن بر کمر بر زدم و همی روی دل مردمان را بسوی شکیبائی گرایانیدن خواستم و عیوب او را در صدد اقلال و کم نمودن بر آمدم و این دو مرد که طلحه و زبیر باشند و اینک خونخواهی عثمان را دست آویز حصول مآرب و بروز مقاصد و اظهار آنچه بدل اندر داشته و دارند و از پی انتهاز وقت و ادراک فرصت بودند کردانیده اند و حال اینکه ایشان در تخریب امر او و تهییج مردمان بر قتل او و انگیزش کسان را بمخالفت و عداوت او سبک ترین سیر ایشان از همه کس شتابنده تر بود و از میانه عایشه بواسطه خشمی که با عثمان داشت بنا گاه بر وی بشورید و مردمان را بخون او دعوت کرد لاجرم گروهی بر آنچه نباید اقدام نمایند اهتمام ورزیدند و او را بقتل رسانیدند و از آن پس همه از روی طوع و رغبت بدون کراهت با من بیعت کردند و طلحه و زبیر اول کس بودند که بقانونی که با دیگر خلفا بیعت نمودند با من دست بیعت دادند یعنی چنانکه با عثمان بیعت نمودند و از آن پس بر وی بشوریدند و جهانیان را بر خونش بر آغالیدن گرفتند همچنان با من بیعت کردند و اینک محض اغراض دنیویه و غضبی که از بابت عدم ادراک بمقاصد و مطالب خود دارند نقض و نکث بیعت کردند و خلق را بمخالفت و عداوت من انگیزش همی دهند بالجمله میفرماید چون طلحه و زبیر نگریستند که آنچه مقصود ایشان است از حضرت من بحصول نخواهد پیوست و جز آنچه اصلاح دنیا و آخرت است از من متوقع نشاید بود تدبیری بساختند و برای انگیزش فتنه و تحریض مردمان رخصت عمره از من بخواستند و حال اینکه اراده عمره نداشتند پس نقض عهد بکردند و پیمان را بشکستند و رشته بیعت را بگسیختند و بحرب من اقدام ورزیدند و عایشه را از سرایش بیرون آوردند تا اسباب قوت قصد خویش نمایند و اینک بجانب بصره راه برگرفته اند و آنجا و اهل آنجا را برای انجام مقصود اختیار کرده اند و من بجانب شما که اهل کوفه اید رهسپار و شما را برای نصرت دین اختیار کرده ام سوگند بجان خودم که نه آن است در اجابت من و نصرت من اقدام نموده باشید بلکه خدای و رسول خدای را اجابت کرده اید و هرگز با ایشان بغرض شخصی یا حاجتی که مرا با ایشان است قتال نمیدهم یعنی بمیل طبیعت و هوای نفس آهنگ قتال ایشان را نفرمایم و ایشان را مسلمان نمی دانم و انتظار رجوع ایشان را ندارم بلکه در کار دین و اصلاح امر مسلمین است و اکنون پسرم حسن و عمار بن یاسر و قیس بن سعد را بشما فرستادم و بایست چنان باشید که در حق شما خلوص نیت و صدق عقیدت با من گمان دارم ولا حول ولا قوة الا بالله چون این کتاب مبارک بر اهل کوفه قرائت شد خطبای کوفه شریح بن هانی و دیگران گفتند سوگند با خدای همی خواستیم تا بمدینه راه در نوردیم تا از قضیه عثمان دانا شویم یعنی سبب قتل و چگونگی کشته شدن او را باز دانیم اما خدای تعالی این خبر را با ما بگذاشت گاهی که در خانهای خود بودیم یعنی این خبر که علی علیه السلام با ما بسپرد چنان است که ما خود بودیم و برأی العین بدانستیم بعد از آن

فرمان امیر المومنین را بجمله گوش و چشم و مطیع و منقاد شدند و گفتند بفرمان او راضی شدیم و اطاعت امرش را واجب میدانیم و از دعوتش تخلف نمی ورزیم سوگند با خدای اگر آنحضرت خود از ما نصرت می جست سمعاً و طاعةً او را یاری میکردیم چون حضرت امام حسن علیه السلام اینحال را نگران شد بخطبه بپای ایستاد و فرمود

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ كَانَ مِنْ أَمْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ مَا تَكْفِيكُمْ جُمْلَتُهُ وَقَدْ أَتَيْنَاكُمْ مُسْتَنْفِرِينَ لَكُمْ لِأَنَّكُمْ جَبْهَةُ الْأَمْصَارِ وَرُؤَسَاءُ الْعِرَاقِ وَقَدْ كَانَ مِنْ ... طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ بَيْعَتَهُمَا وَخُرُوجِهِمَا بِعَائِشَةَ مَا قَدْ بَلَغَكُمْ وَهُوَ ضَعْفُ النِّسَاءِ وَضَعْفُ ... فَقَدْ قَالَ اللهُ تَعَالَى الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ وَايْمُ اللهِ لَوْ لَمْ يَنْصُرْهُ أَحَدٌ لَرَجَوْتُ أَنْ يَكُونَ لَهُ فِي مَنْ أَقْبَلَ مَعَهُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَمَنْ يَبْعَثُ اللهُ لَهُ مِنْ نُجَبَاءِ النَّاسِ كِفَايَةٌ فَانْصُرُوا اللهَ يَنْصُرْكُمْ

ای مردمان همانا از امیر المومنین و روز امر و بیعت مردم با آن حضرت بجمله آگاه شده اید و اینک ما بشما آمدیم تا بیاری ما برآئید چه شما معارف امصار و بزرگان عراق و رؤسای آفاق هستید و خبر طلحه و زبیر و شکستن بیعت ایشان و بیرون آوردن عایشه را برای دست آویز فتنه و آشوب ایشان چنان است که گوش زد شما ها شده است و اینحال بواسطه ضعف فطری زنان و سستی رای ایشان است و خدای تعالی میفرماید مردان بر زنان مستولی هستند سوگند با خدای اگر از دیگر کسان کسی بیاری آن حضرت بر نیاید نیک امید وارم که برای آنحضرت از جان مردم مهاجر و انصار و آن مردم نجیب که خدای بنصرت آن حضرت برانگیخته کفایت باشد پس نصرت کنید خدای را که خدای نصرت کند شما را یعنی چون بنصرت دین خدای برآئید خدای شما را مدد میفرماید پس از ادای این کلمات امام حسن علیه السلام بنشست و عمار بن یاسر بایستاد و گفت ای مردم کوفه اگر بدنهای ما با شما نبود یعنی اگر در ظاهر کار با هم نبودیم باری امور ما بشما پیوست و از کار هم باخبر بودیم و از عالم اتفاق بیرون نبودیم و از جاده یکرنگی و وفاق بیکسوی نمیرفتیم بدرستیکه کشندگان عثمان بهیچوجه از کشتن او بسوی مردمان بمعذرت نمی روند و عذر نمیخواهند بلکه کتاب خدای را در میان ایشان و حجت و برهان خود نایل سازند زنده ماند هر کس زنده است و کشته شد هر کس بقتل رسید و طلحه و زبیر اول کسی هستند که بر وی طعنه آوردند و آخر کسی هستند که بخون او امر و فتوی راندند و از پس قتل عثمان اول کسی هستند که با امیر المومنین علی علیه السلام بیعت نمودند و چون بآنچه آرزو داشتند و اصل و بآمال دنیویه خود نایل نشدند و در آنچه گمان میبردند و طمع داشتند برخوردار نیامدند بدون حدوث هیچ حادثه و ظهور بدعتی و سببی نکث بیعت کردند و اینک پسر عم رسول خداوند است که با جماعتی از مهاجرین و انصار از شما مدد میخواهد پس یاری کنید او را که خداوند یاری فرماید شما را آنگاه قیس بن سعد بپای شد و خدای را حمد و ثنا بگذاشت آنگاه گفت ای مردمان اگر در کار خلافت و تقریر خلیفه ما را طرف شور و کنکاش میخواندند البته علی علیه السلام با آن سابقه در اسلام و هجرت با سید الانام و وفور علم و کمال فضایلش از تمام اهل جهان باین امر شایسته تر بود و قتال دادن با آنکس را که در امر خلافت آن حضرت ابا و انکار نماید حلال میدانم

و چگونه چنین نباشد و حال آنکه حجت بر طلحه و زبیر اقامت گرفت چه هر دو تن با آن حضرت بیعت کردند و محض بغض و حسد بدون هیچ علت و سببی آنحضرت را خلع کردند چون این سخنان بپای رفت خطبای کوفه همه زبان باجابت و اطاعت بگشودند و نجاشی درین باب گفت

رَضِينَا بِقَسْمِ اللّٰهِ اِذْ كَانَ قِسْمُنَا　　عَلِيٌّ وَاَبْنَاءُ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ
وَقُلْنَا لَهُ اَهْلاً وَسَهْلاً وَمَرْحَبًا　　نُقَبِّلُ يَدَيْهِ مِنْ هَوًى وَتَوَدُّدِ
فَمُرْنَا بِمَا تَرْضٰى نُجِبْكَ اِلَى الرِّضَا　　بِصُمِّ الْعَوَالِي وَالصَّفِيحِ الْمُهَنَّدِ
وَتَسْوِيدِ مَنْ سَوَّدْتَهُ غَيْرَ مُدَافِعٍ　　وَاِنْ كَانَ مَنْ سَوَّدْتَ غَيْرَ مُسَوَّدِ
فَاِنْ نِلْتَ مَا تَهْوٰى فَذَاكَ نُرِيدُهُ　　وَاِنْ تُخْطِ مَا تَهْوٰى فَغَيْرُ تَعَمُّدِ

و قیس بن سعد کاهی که اهل کوفه اجابت فرمان کردند این شعر را بگفت

جَزَى اللّٰهُ اَهْلَ الْكُوفَةِ الْيَوْمَ نُصْرَةً　　اَجَابُوا وَلَمْ يَأْبُوا بِخِذْلَانِ مَنْ خَذَلْ
وَقَالُوا عَلِيٌّ خَيْرُ حَافٍ وَنَاعِلٍ　　رَضِينَا بِهِ مِنْ نَاقِضِ الْعَهْدِ مِنْ بَدَلْ
هُمَا اَبْرَزَا زَوْجَ النَّبِيِّ تَعَمُّدًا　　يَسُوقُ بِهَا الْحَادِي الْمُنِيخُ عَلٰى جَمَلْ
فَمَا هٰكَذَا كَانَتْ وَصَاةُ نَبِيِّكُمْ　　وَمَا هٰكَذَا الْاِنْصَافُ اَعْظِمْ بِذَا الْمَثَلْ
فَهَلْ بَعْدَ هٰذَا مِنْ مَقَالٍ لِقَائِلٍ　　اَلَا قَبَّحَ اللّٰهُ الْاَمَانِيَّ وَالْعِلَلْ

چون خطبا از کار خود فارغ شدند و مردمان از روی طوع و رغبت اطاعت ورزیدند ابوموسی بپای شد و مردمان را خطبه راند و با ایشان گفت هیچ روا نیست که حمل اسلحه کنید و ساخته جنگ و قتال شوید و ایشان را از قتال نهی کرد و پس از آن گفت همانا خدای تعالی خون ما و اموال ما را یعنی عموم مسلمانان را بر ما حرام کرده است و میفرماید یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَأْکُلُوا اَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ وَلَا تَقْتُلُوا اَنْفُسَکُمْ اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بِکُمْ رَحِیمًا و دیگر میفرماید وَمَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِیهَا یا اهل الکوفه ای کسانیکه ایمان آورده اید اموال خود را در میان خود از روی باطل نخورید و خویشتن را مکشید همانا خداوند با شما رحمت دارد و میفرماید هر کس مؤمنی را بعمد بکشد جزای او جهنم است و در آتش جهنم همیشه بپاید تا آخر حدیث

بیان بعضی حکایات حضرت باقر علیه السلام که از رسول خدا در حق امیر المؤمنین صلوات الله علیهما مأثور است

در امالی طوسی از حضرت باقر از آباء عظامش علیهم السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله با علی صلوات الله علیه فرمود کَیْفَ بِكَ یَا عَلِیُّ اِذَا وَقَفْتَ عَلٰی شَفِیرِ جَهَنَّمَ وَقَدْ مُدَّ

الصِّرَاطُ وَقِیلَ لِلنَّاسِ جُوزُوا الْجَهَنَّمَ هٰذَا لِی وَهٰذَا لَكَ چگونه باشی ای علی گاهی که بر کناره جهنم بایستی و آنوقت پل صراط را بگذارند و با اهل محشر گویند ازین پل بگذرید و تو با جهنم گوئی این شخص مخصوص من است و این شخص از آن تو است علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله این جماعت کیستند یعنی آنانکه من گویم از آن من میباشند فرمود اُولٰئِكَ شِیعَتُكَ حَیْثُ كُنْتَ ایشان شیعیان و پیروان تو هستند و در هر کجا که باشی و دیگر در آن کتاب از حضرت باقر از آباء کرامش علیهم السلام مرویست که رسول خدای با امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و علی آلهما فرمود بنویس آنچه را که بر تو املا می نمایم عرض کرد ای پیغمبر خدا آیا از فراموشی کردن بر من بیمناک باشی فرمود لَسْتُ اَخَافُ عَلَیْكَ النِّسْیَانَ وَقَدْ دَعَوْتُ اللّٰهَ تَعَالٰی لَكَ یَحْفَظُكَ وَلَا یُنْسِیكَ وَلٰكِنِ اكْتُبْ لِشُرَكَائِكَ قُلْتُ وَمَنْ شُرَكَائِی یَا نَبِیَّ اللّٰهِ قَالَ الْاَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِكَ بِهِمْ تُسْقٰی اُمَّتِیَ الْغَیْثَ وَبِهِمْ یُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ وَبِهِمْ یَصْرِفُ اللّٰهُ عَنْهُمُ الْبَلَاءَ وَبِهِمْ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ مِنَ السَّمَاءِ وَاَوْمٰی اِلَی الْحَسَنِ وَقَالَ هٰذَا اَوَّلُهُمْ وَاَوْمٰی اِلَی الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَقَالَ الْاَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِهِ یعنی بر تو از فراموشی و نسیان ترسان نیستم و حال اینکه از خداوند بخواسته ام که آنچه بشنوی ترا بنگاهبانی گذارد و فراموش نکرده اند لکن آنچه میفرمایم برای شرکای خودت بنویس عرض کرد ای پیغمبر خدای شرکای من کیستند فرمود امامان و پیشوایانی هستند که از فرزندان تو باشند که از برکت وجود و طفیل نمود ایشان امت من از باران آسمان کامکار و دعوات ایشان در حضرت یزدان از میمنت ایشان مستجاب و بسبب ایشان خداوند بلا را از امت بر گرفت و بواسطه ایشان خداوند تعالی رحمت را از آسمان فرود کرد آنگاه رسول خدا بحسن علیه السلام اشارت کرد و فرمود اول ایشان از ائمه هدی از فرزندان تو او است و بحسین علیه السلام اشارت نمود و فرمود پیشوایان و ائمه هدی از فرزندان وی باشند و دیگر در جلد هستم بحار الانوار از جابر از حضرت باقر علیه السلام مروی است که مردی بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد و آنوقت آنحضرت بر منبر خود جای داشت عرض کرد یا امیر المؤمنین مرا اجازت فرمای تا بآنچه شنیده ام از عمار بن یاسر که از رسول خدای صلی الله علیه و آله روایت نمود سخن کنم و گفت از خدای بترسید و بر عمار دروغ نیارید و چون آن مرد سه دفعه این کلام براند علی علیه السلام فرمود تکلم کن گفت شنیدم از عمار که می گفت از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم میگفت اَنَا اُقَاتِلُ عَلَی التَّنْزِیلِ وَعَلِیٌّ یُقَاتِلُ عَلَی التَّأْوِیلِ من بر وفق تنزیل قتال میدهم و علی بر وفق تأویل کتاب خدای قتال میدهد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود قسم بپروردگار کعبه براستی سخن کند اِنَّ هٰذِهٖ عِنْدِی فِی اَلْفِ كَلِمَةٍ تَتْبَعُ كُلُّ كَلِمَةٍ اَلْفَ كَلِمَةٍ این مطلب در آن هزار کلمه که هر کلمه هزار دیگر را متابعت میکند نزد من است و این کلام اشاره بآن حدیث است که رسول خدای هزار کلمه بعلی علیه السلام بیاموخت که هر کلمه هزار باب

۴۹۰ دیگر از علوم را مفتوح نمود یعنی این فقرهٔ قتال بر تاویل از جملهٔ آن اسراری است که پیغمبر با من بگذاشت

و دیگر در مجلد هشتم بحار و ارشاد شیخ مفید از جابر بن یزید از حضرت ابی جعفر محمد بن علی از پدر بزرگوارش علیهم السلام مروی است که فرمود اِنْقَطَعَ شِسْعُ نَعْلِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَدَفَعَهَا اِلیٰ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ یُصْلِحُهَا ثُمَّ مَشیٰ فِی نَعْلٍ وَاحِدَةٍ غَلْوَةً اَوْ نَحْوَهَا وَاَقْبَلَ عَلیٰ اَصْحَابِهِ وَقَالَ اِنَّ مِنْکُمْ مَنْ یُقَاتِلُ عَلَی التَّأْوِیلِ کَمَا قَاتَلَ مَعِی عَلَی التَّنْزِیلِ فَقَالَ اَبُوبَکْرٍ اَنَا ذَاکَ یَا رَسُولَ اللّٰهِ فَقَالَ لَا فَقَالَ عُمَرُ اَنَا یَا رَسُولَ اللّٰهِ فَقَالَ لَا فَاَمْسَکَ الْقَوْمُ وَنَظَرَ بَعْضُهُمْ اِلیٰ بَعْضٍ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلعم لٰکِنَّهُ خَاصِفُ النَّعْلِ وَاَوْمَاَ بِیَدِهِ اِلیٰ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَاِنَّهُ یُقَاتِلُ عَلَی التَّأْوِیلِ اِذَا تُرِکَتْ سُنَّتِی وَنُبِذَتْ حُرُوفُ کِتَابِ اللّٰهِ وَتَکَلَّمَ فِی الدِّینِ مَنْ لَیْسَ لَهُ ذٰلِکَ فَیُقَاتِلُهُمْ عَلِیٌّ عَلیٰ اِحْیَاءِ دِینِ اللّٰهِ ع دوال نعل مبارک رسول خدای صلّی الله علیه واله پاره شد و پیغمبر آنرا با علی علیه السلام بگذاشت تا اصلاح فرماید و رسول خدای با یک نعل راه سپر گشت چنانکه گفتی چنانکه گفتی باندازه یک تیر پرتاب مسافت بسپرد بعد از آن روی با اصحاب آورد و فرمود هر آینه یکی از شما کسی است که بر تاویل قتال خواهد داد چنانکه با من بر تنزیل قتال بداد ابوبکر عرض کرد یا رسول الله منم آنکس فرمود تو نباشی عمر عرض کرد آنکس منم یا رسول الله فرمود تو نیستی اینوقت حاضران زبان از لا و نعم بر بستند و پاره بپاره پیوستند پس رسول خدای صلّی الله علیه وآله فرمود لکن آنکس که بتاویل قتال میدهد دوزندهٔ دوال نعل است و اشارت بعلی علیه السلام کرد که اوست که بر تاویل قتال خواهد داد گاهی که سنت من متروک و کتاب خدا یاد و بیفکنند و آنکس که شایسته و لایق نیست در امور دین تکلم کرد لاجرم علی برای احیای دین یزدان مبین با ایشان قتال خواهد داد و دیگر در همان مجلد فتن و محن بحار الانوار از زراره مروی است که گفت از حضرت باقر علیه السلام شنیدم میفرمود اِنَّمَا اَشَارَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِالْکَفِّ عَنْ عَدُوِّهِ مِنْ اَجْلِ شِیعَتِنَا لِاَنَّهُ کَانَ یَعْلَمُ اَنَّهُ سَیُظْهَرُ عَلَیْهِمْ بَعْدَهُ فَاَحَبَّ اَنْ یَقْتَدِیَ بِهِ مَنْ جَاءَ بَعْدَهُ فَیَسِیرُ فِیهِمْ بِسِیرَتِهِ وَیَقْتَدِی بِالْکَفِّ عَنْهُمْ بَعْدَهُ اینکه علی علیه السلام اشارت فرمود تا از قتال دشمانش دست بدارند بواسطهٔ شیعیان ما بود چه میدانست که زود باشد که ائمهٔ جور و سلاطین ستم آئین روزگار بر شیعیان وی چیره می شوند و بعد از آن حضرت بر آنها تسلط می کردند لاجرم دوست همی داشت که آنکس که بعد از آن حضرت میآید یعنی بمنصب والای امامت نایل می شود در میان ایشان بسیرت علی علیه السلام اقتدا نماید و چنانکه آن حضرت از قتال دشمن دست بداشت دست بدارد

اصلاح فرمودن علی نعل پیغمبر را

سبب قعود علی علیه السلام از قتال

بیان پارهٔ آداب و اخلاق حسنهٔ حضرت امیر المؤمنین که از امام محمد باقر صلوات الله علیهما مأثور است

عرصهٔ بی بدایت و نهایت اوصاف حسنه و اخلاق جمیله و آداب جلیله و زهد حضرت ولی الله الاعظم ۴۹۱ وصی نبی الله الافخم مطلوب کل طالب مقصود کل قاصد امیر المؤمنین علی علیه السلام از پهنهٔ زمین و آسمان بلکه از عرش رحمن و روضهٔ رضوان پهناورتر و لطیف تر و مطبوع تر است چه عرش و کرسی و بهشت و رضوان شعاعی از اشعهٔ انوار اخلاق کریمهٔ او و مولودی از مولدات اوصاف شریفهٔ اوست

باغ جنت ز باغ او باغی است ... راغ رضوان ز راغ او راغی است

و جز خداوند داور و پیغمبر اکبر هیچکس حد و حصر آنرا ندانند چنانکه گفته اند

علی را قدر پیغمبر شناسد ... که هر کس خویش را بهتر شناسد

قدر اوصاف با صفای علی ... کس نداند مگر خدای علی

پس دیگران هر چه گویند یا نویسند معیار مدرکات خویش را نموده اند و از درجات خلوص عقیدت و صفوت ضمیر خود راز گشوده اند چنانکه حضرات ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم که با آنحضرت از یک نورند آنحضرت را بصفتی وصف کنند که پیغمبر میفرمود و دیگر کسان هر چه گویند باندازهٔ مراتب خود شان است ما للتراب و ابا تراب ما للمربوب و رب الارباب در کتاب مکارم الاخلاق از حضرت ابی جعفر ع بروایت ابی بصیر مروی است اِنَّ عَلِیَّ بْنَ اَبِی طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ اشْتَریٰ قَمِیصًا سُنْبُلَانِیًّا بِاَرْبَعَةِ دَرَاهِمَ ثُمَّ لَبِسَهُ فَمَدَّ یَدَهُ فَزَادَ عَلیٰ اَصَابِعِهِ فَقَالَ لِلْخَیَّاطِ هَلُمَّ اِلَیَّ فَقَطَعَهُ حَیْثُ انْتَهیٰ اَصَابِعَهُ همانا علی بن ابیطالب علیه السلام پیراهنی سنبلانی بچهار درهم بخرید پس از آن بر تن مبارک بیاراست در مجمع البحرین مسطور است ثوب سنبلانی یعنی جامه که درازی آن بسیار باشد یا منسوب بسنبلان است که نام شهری است در روم و سنبل نیز شهری است در آن مرز و بوم و در میان سنبلان و سنبل میست فرسنگ مسافت است بالجمله میفرماید چون امیر المؤمنین آن قمیص را بپوشید آستین آنرا بکشید و آن آستین از انگشتهای مبارکش درگذشت با خیاط فرمود بشتاب و این فزونی را قطع کن پس خیاط تا بآنجا که بانگشتان مبارک آنحضرت میرسید بگذاشت و آنچه بر زیادت بود ببرید پس از آن فرمود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی کَسَانِی مِنَ الرِّیَاشِ مَا اَسْتُرُ بِهِ عَوْرَتِی وَاَتَجَمَّلُ بِهِ فِی النَّاسِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ ثَوْبَ یُمْنٍ وَبَرَکَةٍ اَسْعیٰ فِیهِ لِمَرْضَاتِکَ عُمْرِی وَاَعْمُرُ فِیهِ مَسَاجِدَکَ ثُمَّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ کَانَ یَقُولُ مَنْ لَبِسَ ثَوْبًا جَدِیدًا فَقَالَ هٰذِهِ الْکَلِمَاتِ غُفِرَ لَهُ سپاس خداوندی که مرا از این جامه چندانکه ستر عورتم را بنماید و در میان مردمان بآن تجمل جویم بپوشانید بار خدایا این جامه را جامهٔ یمن و برکت بگردان که بالبس آن برای مرضات توسعی نمایم و عمر خود را بخوشنودی تو صرف کنم و مساجد ترا بجلوس و ورود در آن آبادی بخشم آنگاه فرمود از رسول خدای صلّی الله علیه وآله شنیدم میفرمود هر کس جامهٔ نو بپوشد و این کلمات را بگوید آمرزیده گردد و دیگر در آن کتاب از زراره مروی است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود همانا علی امیر المؤمنین صلوات الله علیه در عراق پیراهانی سنبلانی

۵۰۸ میگذارد و در حدیث است لایجنی الجانی الا علی نفسه و این حدیث مثل قول خدای تعالی ولا تزر وازرة وزر اخری نیز شده و سبب نزول این آیهٔ مبارکه این است که در زمان جاهلیت قانون چنان بود که مردی دیگرا بگناه دیگری معاقب و ماخوذ میداشتند و بهمان قدر که اینمرد را با آن مرد قرابتی و خویشاوندی بود معذب میداشتند لاجرم این آیهٔ شریفه برد آن وارد شد در مجمع الامثال مذکور است که اول کسیکه با آن مثل مذکور تکلم نمود عمرو بن عدی خواهرزادهٔ جذیمة الابرش ملک حیره است که او را جذیمة الابرص گویند و این حکایت چنان است که هنگامی که هر تا سر زمین را خرمی و طراوتی خاص نمودار بود جذیمه با اهل و عیال و فرزندان خود از پی تفرج و تنزه در بوستانی دلارا و صحرائی سبز و پر گیاه خیمه و خرگاه برزد و در آنجا بعیش و عشرت بنشست و فرزندانش بچیدن سماروغ پرداختند و هر یک را کماتی جید و سماروغی تازه بدست افتادی بخوردی و چون عمرو را سماروغی نیکو بدست آمدی در جامهٔ خود بنهفتی آنگاه دوان و شتابان بخدمت جذیمه روی نهادند و عمرو بن عدی که در اینوقت کودکی شیرین زبان بود همی گفت هذا جنای و هجانه فیه اذ کل جان یده الی فیه کنایت از اینکه آنچه من بچیدم بذخیره آوردم چه دیگران هرکس هرچه چید بدهان خود برد جذیمه او را در بغل کشید و بملازمت خویش برگزید و بقول او و فعل او مسرور گردید و فرمان داد تا گردن بندی از بهرش بساختند از این روی او را عمرو ذو الطوق میخواندند و این عمرو همان است که این کلام کبر عمرو عن الطوق که مثل مشهور است در حق او گفته شده است و اول شخص عربی که او را طوق بر گردن نهادند همین عمروست و تقدیر این مثل این است هذا جنیته و لم آخذ لنفسی خیاره فیه اذ کل جان یده الی فیه یا کلمه این است آنچه چیده ام و من برای خویشتن آنچه در آن جمله بهتر است ماخوذ نداشتم چنانچه هر چیننده دستش در دهان است و چیدهٔ خود را میخورد یعنی من بر خلاف دیگرانم و نیکوتر از بهر خود اختیار نمی کنم و خویشتن را بر دیگران ترجیح نمیدهم و داستان عمرو و خبر طوق چنین است مفصل حکایت کرده و گوید اول کسیکه باین مثل مشهور کبر عمرو عن الطوق تکلم نمود جذیمة الابرش بود و این عمرو خواهرزادهٔ وی بود و هو عمرو بن عدی بن نصر و جذیمه پادشاه حیره بود و جماعتی از پسرهای پادشاهان را برای خدمت خود فراهم ساخته از جمله ایشان عدی بن نصر بود و عدی را چهرهٔ دلفریب و دیداری دلارا بود رقاش خواهر جذیمه بر آن موی و روی عاشق گشت و وصالش را خواستار شد و با عدی گفت امشب چون پادشاه را پیمانهٔ چند بپیمائی و او را از شراب ناب و زلف پر پیچ و تاب خود سرمست و خراب سازی در آن حالت سکر و بیخبری مرا از وی خطبه کن چون شب در رسید عدی چهرهٔ خویش را چون ماه بیاراست و شرابی چون آفتاب در جام بگردش آورده با غمزهٔ دلفریب چنان از جذیمه شکیب برد و در خدمتش چنان بکرشمه درآمد که او را از عقل بیخبر و در او لی پیاله مست گردانید جذیمه گفت ای آشوب دل و آرام جان و آسیب دین

[illegible]

و دفع اندهان هرچه دوست میداری از من بطلب که محبوب منی چو دیدهٔ راست ای سرو روان بنوی ۵۰۹ عدی با زبان چرب و عشوهٔ دلفریب و چهرهٔ گرم و گونهٔ پر لهیب گفت از تو خواستارم که خواهرت رقاش را با من تزویج فرمائی جذیمه گفت چگونه تواند بود که او ترا انبکر ودیگرش شکیب باشد و دلش اسیر گند گفت نکرده همانا او را با تو تزویج نمودم و از آنطرف رقاش که طاقت صبوری و نیروی مهجوری نداشت میدانست که چون صبح شود و جذیمه را خمار خمر از سر و هر دو چشم پر خمار عدی از نظر برشود باین امر رضا ندهد و چنین بدیع خواهر را بدینصنف منع او نگذارد لاجرم با آنماه شب افروز گفت هم امشب زوجهٔ خود را در کنار بیار و کامکار و برخوردار بر کنار شو عدی چون چنان لقمهٔ از خوصلهٔ بیش را بدانگونه آماده یافت بروی برآمد و از وی درآمد و صبحگاهی از حجلهٔ آن ماه خرگاهی با جامهٔ جدید و عطر و طیب مخصوص بدامادان بخدمت جذیمه رسید چون جذیمه او را بدید گفت این آئین و زیب چیست و کدام حور و مهر از این نور و چهر برخورده بوده است عرض کرد تو خود خواهرت رقاش را در شب گذشته با من بحبالهٔ نکاح درآوردی جذیمه آشفته خاطر شد و گفت من هرگز چنین کار نکرده ام پس از آن دست خود در مشتی خاک برزد و همی بر صورت و سر بزد آنگاه روی با خواهر خود رقاش آورده این شعر بخواند

حدثینی و انت غیر کذوب | اَبِحُرٍّ زنیتِ اَم بِهَجین
اَم بِعَبدٍ فانتِ اَهلٌ لِعَبدٍ | اَم بِدونٍ و انتِ اَهلُ الدّونِ

براستی باز گوی آیا با مردی آزاده زنا دادی یا با کسی فرومایه یا با بندهٔ پست پایه یا با مردی زبون سبک سایه و اگر چنان باشد همانا تو هم بالین و همسر چنین کسان خواهی بود رقاش گفت تو خود مرا با کفوی کریم که از پسران پادشاهان است تزویج فرمودی جذیمه خشمگین سر بزیر افکند چون عدی این حال از وی مشاهدت کرد و بر جان خویش بیمناک شد و اندر کاه وی فرار کرده بقوم و بلاد خود پیوست و در آنجا بود تا بمرد و از آنطرف رقاش در همان شب از وی باردار شد و پس از انقضای مدت حمل پسری بزاد و جذیمه او را عمرو نام کرد و به پسری برداشت و سخت او را دوست میداشت چه جذیمه را فرزندی پدید نگشت و چون عمرو هشت ساله شد با جماعتی از ملک زادگان که خدمتگذار جذیمه بودند در طلب چیدن کماة بیرون میشدند و آن جماعت را هر وقت سماروغی خوب و ممتاز بدست میرسید بدهان میبردند و میخوردند و آنچه ناپسند بود بخدمت جذیمه میبردند لکن عمرو آنچه بچیدی بجمله نزد جذیمه آوردی و در حضورش بگذاشتی و میگفتی هذا جنای الی آخره و این کلمه مثل شد پس از آن عمرو بن عدی روزی با جامهٔ رنگین و حلی و زیوری مطبوع بیرون شد مردمان اینحال را بفال میمون نشمردند و از اثر سخن ایشان زمانی دراز مفقود شد هرچند در آفاق جهان از دنبال او بتاختند او را نیافتند و چون مدتی بر این حال بگذشت مالک و عقیل دو پسران فارج که دو مرد از مردم بلقین بودند و همره و

باهدایا و تحف گرانمایه بدرگاه جذیمه راه سپار و در طی راه در پای اودیهٔ سماوه فرود آمده بودند عمرو بن عدی با ایشان بپیوست و انوقت ناخنها و موهایش سخت بلند گردیده گفتند بازگوی تاکیستی گفت پسر تنوخیه ام مالک و عقیل دیگر با او نپرداختند و با جاریه که با ایشان بود گفتند ما را طعامی بده چون طعام بداد عمرو نیز اشارت نمود که مرا طعام بده او را هم طعام داد پس از آن مالک و عقیل را از شراب ناب سیراب ساخت عمر گفت مرا نیز سقایت کن جاریه گفت لَا تُطْعِمِ الْعَبْدَ الْكُرَاعَ فَيَطْمَعَ فِي الذِّرَاعِ بردم فرومایه چون پاچه بدادی طمع در ذراع افکند و این سخن نیز مثل شد پس از آن عمرو را بدرگاه جذیمه حمل کردند او را بشناخت و جوانی چون ماه و خورشید در بغل کشید و ببوسید و ببوئید و با مالک و عقیل گفت هرچه میخواهید بخواهید گفتند همیخواهیم در این درگاه ندیم پادشاه باشیم جذیمه اجابت کرد و ایشان چهل سال در خدمت وی ندیم بودند تا گاهی که مفرق جماعات در میان ایشان جدائی افکند وَهُمَا كَنَدْمَانَيْ جُذَيْمَةَ در حق دو تن که باهم مدتی بصداقت اخوت نمایند مثل شد واز آنطرف جذیمه عمرو را نزد مادرش رقاش بفرستاد رقاش بیک شادمان شد و او را بگرمابه بفرستاد و تن و روی بشست و جامهٔ فاخر بر تن او بیاراست و آن طوق طلا را که در کودکی بر گردن او در میآورد بر گردنش بگذاشت چون جذیمه او را بدید گفت كَبُرَ عَمْرٌو عَنْ طَوْقٍ کنایت از این که عمرو از آن برتر است که او را طوق بر گردن گذارند و این سخن در میان عرب مثل گردید و از آن پس جذیمه ابرش بن مالک بن فهم عمرو را ولیعهد دولت و قائم مقام سلطنت ساخت و تفصیل حال جذیمه و عدی و عمرو و قتل عمرو بدست نایله دختر عمرو بن طرب که او را زبا لقب بود و جذیمه را در قصاص خون پدرش عمرو بکشت و بعد بدست عمرو بن عدی قصاص یافت بشرح و بسطی کامل در جلد دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ تالیف پدرم مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک طاب ثراه مذکور است متمم بن نویره این شعر را در حق مالک و عقیل گوید

وَكُنَّا كَنَدْمَانَيْ جُذَيْمَةَ حِقْبَةً ... مِنَ الدَّهْرِ حَتَّى قِيلَ لَنْ يَتَصَدَّعَا

فَلَمَّا تَفَرَّقْنَا كَأَنِّي وَمَالِكًا ... لِطُولِ اجْتِمَاعٍ لَمْ نَبِتْ لَيْلَةً مَعًا

وَعِشْنَا بِخَيْرٍ وَالْحَيَوةِ وَقَبْلَنَا ... اَصَابَ الْمَنَايَا رَهْطَ كِسْرَى وَتُبَّعَا

همانا این اشعار را متمم بر یوعی در مرثیه برادرش مالک بن نویره گوید که در زمان خلافت ابی بکر بن ابی قحافه بدست خالد بن ولید بقتل رسید و میگوید من و مالک مانند دو ندیم جذیمة الابرش ملک حیره که مالک و عقیل بودند بودیم و روزگاری دراز باهم بصدق اخوت و صفای نیت بگذرانیدیم چندانکه مردمان گمان بردند که بنیان اتفاق و بنیاد صحبت ما را گسستی پدید نخواهد شد اما چون روزگار غدار و دهر ختار در میان ملاطفت مصاحبت و مبارکت تشتت و تفرق نمودار و آیت مهاجرت را قرائت کرد چنان بچشم اندر همی نمود که گویا من و مالک یک شب باهم سر در یک بستر نداشته ایم و با آن طول صحبت در خیال چنان گذشت که گویا

هرگز

هرگز باهدیگر شبی بروز نگذاشته ایم روزگاری باهم بخوبی و خوشی زندگانی کردیم و کامرانی نمودیم افسوس که گردش فلک آبنوس آن صحبت مانوس را باین هجرت غیانوس مبدل و آن حلاوت معاشرت را باین تلخی مغایرت محول گردانید و حالت روزگار با تمام ابنای خود بر این منوال بگذشته و با پادشاهان تاجدار و سلاطین کامکار و خسروان با اقتدار همین معاملت ورزیده و با تبابعه و قیاصره و اکاسره و جبابره و فراعنه و نماروده و خواقین و خوانین جام خونین پیموده و از فراز تخت بر تختهٔ تابوت و از مسند جبروت بعرصهٔ برهوت کشانیده است

همین منزل است این جهان خراب ... که بوده است ایوان افراسیاب

همین مرحل است این بیابان دور ... که گم شد در او لشکر سلم و تور

و این بیت دوم را در کتب مقدمات بشاهد آورند و گویند لام لطول بمعنی بعد است ای بعد طول اجتماع و بعضی بمعنی مع دانسته اند ای مع طول اجتماع و میدانی در مجمع الامثال میگوید در اینجا لام بمعنی علی میباشد ای طول اجتماع و میگوید جایز است متعلق بتفرقنا باشد یعنی لاجتماعنا و اشاره بآن باشد که سبب تفرق اجتماع است و نیز ابو خراش هذلی در این شعر خود اشارت بمالک و عقیل کرده است

اَلَمْ تَعْلَمِي اَنْ قَدْ تَفَرَّقَ قَبْلَنَا ... خَلِيلَا صَفَاءٍ مَالِكٌ وَعَقِيلُ

بالجمله تمثل امیر المؤمنین علی علیه السلام باین کلمه اشارت باین بود که تو گمان همی بردی که من فریفتهٔ این ابنایها یا جوالهای زر و سیم میشوم و این جمله را که مختار و یکرا امتعه است از بهر خویش اختیار میفرمایم و بخویشتن میگردانم چنین نیست بلکه هرچه هست باید از روی مساوات و مواسات در میان مسلمانان قسمت شود بعد از آن فرمود يَا بَيْضَاءُ يَا صَفْرَاءُ غُرِّي غَيْرِي ای سیم سفید و زر زرد در روزگار دیگری را جز من فریب بدهید ذاذان که راوی حکایت است میگوید در آن بیت مقداری دست اوریخن و خلخال شاخ و سوزن بود فرمود این را قیمت کنید عرض کردند ما را حاجتی بآن نیست حبیب بن ثابت گوید عبدالله بن جعفر بن ابیطالب گفت یا امیر المؤمنین اگر در حق من بمعونت یا نفقه فرمان کنی سوگند بخدای چیزی نزد من نیست جز اینکه ناقهٔ خود را بفروشم با جعفر فرمود لَا وَاللهِ لَا اَجِدُ لَكَ شَيْئًا اِلَّا اَنْ تَأْمُرَ عَمَّكَ اَنْ يَسْرِقَ فَيُعْطِيَكَ سوگند با خدای چیزی برای تو موجود نمی بینم مگر اینکه عم خود یعنی امیر المؤمنین فرمان کنی سرقت کند و بتو دهد یعنی اگر مالی هست باید از روی عدل بمسلمانان قسمت نمود از عبدالله بن نافع مروی است که ابوموسی بعیادت حسن بن علی علیهما السلام برفت علی سلام الله علیه فرمود اَنَّهُ لَا يَمْنَعُنَا مَا فِي اَنْفُسِنَا عَلَيْكَ اَنْ نُحَدِّثَكَ بِمَا سَمِعْنَا اَنَّهُ مَنْ عَادَ مَرِيضًا شَيَّعَهُ سَبْعُونَ اَلْفَ مَلَكٍ كُلُّهُمْ يَسْتَغْفِرُ لَهُ اِنْ كَانَ مُصْبِحًا حَتَّى يُمْسِيَ وَاِنْ كَانَ مُمْسِيًا حَتَّى يُصْبِحَ وَكَانَ لَهُ خَرِيفٌ فِي الْجَنَّةِ اگر ما را از تو کدورتی در نفس و خاطر باشد شاید اشارت بقصهٔ حکمین است مانع نمیکند ما را که باینحال ترا بآنچه شنیده ایم حدیث کنیم که هرکس مریضی را عیادت کند هفتاد هزار فرشته او را مشایعت نمایند

514 وبجمله از بهر شش طلب آمرزش کمنند اگر این عبادت را صبحگاه نموده باشد تا شامگاه از بهرش استغفار نمایند واگر شامگاه نموده باشد از آن هنگام تا صبحگاه استغفار کنند وهم او را درختی یعنی زاویه در جنت دهند که آن چنید وسعتش باشد که اگر شخصی سوار بخواهد آن زاویه را طی نماید چهل سال مدت آن باشد واز این کلام مبارک واین رفتار ولایت آثار معلوم میشود که حالت بزرگی امیرالمؤمنین علیه السلام ووسعت میدان عفو واغماض وصدق عقیدت ولطف بخشش در حق مؤالف ومخالف تا چه مقدار است ودیگر قدم ضبی روایت کند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان داد تا لبید بن عطارد تمیمی را حاضر کنند پس برفتند واو را بیاوردند ودر عرض راه بمجلسی از مجالس بنی اسد مرور دادند که نعیم بن دجاجه در آن مجلس بود نعیم بپای شد ولبید را خلاص کرد آن جماعت بخدمت آن حضرت آمدند وعرض کردند آن مرد را گرفتیم و چنان افتاد که عبور ما بر نعیم بن دجاجه افتاد ونعیم او را از دست ما بر زهانید واین نعیم از شرطة الخمیس بود علی علیه السلام فرمود نعیم را نزد من حاضر کنید وبفرمود او را سخت مضروب داشتند وچون او را از پس مضروبیت بیرون بردند گفت یا امیرالمؤمنین اِنَّ الْمُقامَ مَعَکَ لَذُلٌّ وَاِنَّ فِراقَکَ کُفْرٌ ای امیرالمؤمنین بودن در حضرت تو ذلت آورد ومفارقت از حضرت تو کفر است یعنی چون تو عدل صرف هستی ودر اجرای حق وحد همه کس در نظر مبارکت یکسان است مقام جستن در خدمت تو موجب ذلت است چه هیچ نتواند بهوای نفس خویش برود یا خود را بر دیگری فزونی دهد یا اگر خطائی کند متوقع عفو واغماض باشد پس همواره ذلیل وخائف است اگر برای همین جهات از تو مفارقت کند فوراً کافر است واز حق روی برگاشته است امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود اِنَّهُ لَکَذٰلِکَ قالَ نَعَمْ قالَ خَلُّوا سَبِیلَهُ آنچه میگوئی بر وفق عقیدت تواست عرض کرد آری فرمود او را براه خود گذارید ودیگر از شعبی مروت

حکایت علی علیه السلام با نصرانی

که علی علیه السلام زره خود را نزد مردی نصرانی دیده آن مرد نصرانی را بمخاصمت در محضر شریح قاضی حاضر کرد شریح چون امیرالمؤمنین را بدید بی خویشتن از جای خود برفت تا آن حضرت جلوس فرماید علی علیه السلام فرمود بجای خود بنشین آنگاه بپهلوی وی بنشست وفرمود ای شریح اگر خصم من مسلمان بود جز با او نمی نشستم لکن وی مردی نصرانی است ورسول خدای صلی الله علیه وآله فرموده است اِذا کُنْتُمْ وَاِیّاهُمْ فی طَریقٍ فَاَلْجِئُوهُمْ اِلیٰ مَضائِقِهِ وَصَغِّرُوا بِهِمْ کَما صَغَّرَ اللهُ بِهِمْ فی غَیْرِ اَنْ تَظْلِمُوا چون شما با جماعت نصاری در یک طریق باشید ایشان را ملجأ وناچار سازید که از تنگنای طریق که موجب زحمت وکلفت ومشقت است راه سپار شوند وایشان را کوچک بگردانید چنانچه خدای صغیر گردانیده ایشان را لکن بدون اینکه ظلم بر ایشان روا دارید وحکمت این کلام مبارک آنست که چون چنین کردند ایشان خوار وحقیر میگردند وآخر الامر ناچار میشوند بلکه راغب ومایل میگردند که مسلمانی گیرند واز این ذلت بعزت رسند ونیز بواسطه این تحقیر وتصغیری که از مسلمانان بینند بمخالطت ومجالست ایشان آرزو نکنند

515 تا اسباب ضعف عقاید مسلمانان وذلت خودشان شود ونیز مسلمانان چون خود را در باره ایشان متقف باین احوال یابند بیشتر از مخالطت وعقاید ایشان متنفر شوند اما اگر با ایشان بظلم وستم روند از مسلمانان ومسلمانی گریزان گردند وبر بغض وکین ایشان وحفظ دین وآئین خودشان ودشمنی با دین اسلام افزوده شود بالجمله میگوید پس از آن علی علیه السلام با شریح قاضی فرمود این زره من است نه فروخته ام ونه بخشیده ام نصرانی گفت این زره جز زره من نیست وامیرالمؤمنین را نیز دروغگوی ندانم شریح روی بعلی علیه السلام آورد وعرض کرد یا امیرالمؤمنین آیا بینه وگواهی هست فرمود نیست لاجرم شریح امر کرد که آن زره از آن نصرانی است نصرانی قدمی چند برفت ودیگرباره بازشد وگفت اما من همانا شهادت میدهم که اینگونه حکم از احکام واخلاق پیغمبران است که داوری مرا نزد قاضی خود میبرد وقاضی آنحضرت بر حقانیت من حکم میراند گواهی بوحدت خدا ورسالت محمد مصطفی میدهم این زره سوگند با خدای زره تست یا امیرالمؤمنین چون نصرانی مسلمان شد وآن گواهی بداد امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود اما چون تو اسلام آوردی از آن تو باشد ونیز او را بر اسبی برنشاند شعبی گوید خبر داد مرا آنکس که آن نصرانی را دیده بود که در رکاب آنحضرت با خوارج نهروان قتال میداد راقم حروف گوید این کردار امیرالمؤمنین علیه السلام برای حفظ قانون اسلام است که فرموده است البینة علی المدعی وهیچکس را از آن مستثنی نداشته است والبته چون حفظ قانون هر مذهبی در حد خود بشود موجبات استحکام آن مذهب واهل آن مذهب فراهم میشود ومیتوان گفت همین رعایت قانون بود که نصرانی مسلمانی گرفت واین کردار امیرالمؤمنین علیه السلام نیز برای این بود که چون نور اسلام را در باطن او میدید او را باین سعادت نائل فرمود چه اول کار انبیاء واوصیاء تکمیل خلق وبیرون آوردن ایشان را از طریق ضلالت بسبیل هدایت است ابوعمرو کندی گوید روزی در حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حضور داشتم ومردمان در مزاج مبارکش حالت طیب نفس وانبساط خاطری احساس کردند وعرض کردند یا امیرالمؤمنین ما را از اصحاب خود حدیث فرمای فرمود از کدام اصحاب من از من پرسش میکنید عرض کردند از اصحاب محمد صلی الله علیه وآله فرمود تمام اصحاب محمد صلوات الله علیه اصحاب من باشند از کدام یک از ایشان از من میپرسید عرض کردند از آنانکه ما گران هستیم که نام ایشان را بملاطفت می بری وبرای ایشان بیرون از دیگران درود میفرستی فرمود از کدام یک ایشان عرض کردند از عبدالله بن مسعود فرمود قَرَأَ الْقُرْآنَ وَعَلِمَ السُّنَّةَ وَکَفیٰ بِذٰلِکَ قرآن را قرائت نمود وسنت را بیاموخت وکافی است باین مردمان که حاضر بودند گفتند سوگند با خدای ما از این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام وکفی بذلک ندانستیم مقصود این است کفی بقرائة القرآن وعلم السنة یا کفی بعبدالله کافی است قرائت قرآن وسنت یا اینکه برای عبدالله بن مسعود همین کافی است

که قاری قرآن و عالم سنت باشد میگوید عرض کردم ما را از ابوذر حدیث فرمای فرمود کَانَ یُکْثِرُ السُّؤالَ فَیُعْطی وَ یُمْنَعُ وَ کانَ شَحیحاً حَریصاً عَلی دینِهِ حَریصاً عَلَی الْعِلْمِ الْجَزْمِ فَقَدْ مَلأَ فی وِعاءٍ لَهُ حَتّی امْتَلأَ وِعاؤُهُ عِلْماً عَجَزَ فیهِ بسیار سؤال میکرد و هم اجابت مسئولش میشد و هم ممنوع میگردید و بر دین خویش الحریص و بر علم جزم حریص بود و همی در طلب علم بر آمد تا گنجینهٔ سینه اش از گوهر علم آکنده شد و در آن عاجز گشت میگوید سوگند با خدای از این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام عجز فیه ندانستیم مقصود این است که عاجز از کشف آنچه نزد او بود گردید یا عاجز از مسئلتش گردید عرض کردیم از حذیفة الیمان با ما حدیث فرمای فرمود عَلِمَ اَسْماءَ الْمُنافِقینَ وَ سَئَلَ عَنِ الْمُعْضَلاتِ حینَ غَفَلَ عَنْها وَ لَوْ سَأَلُوهُ لَوَجَدُوهُ بِها عالِماً اسامی منافقان را بیاموخت و از معضلات و مشکلات چون غفلتی از آنها بر ایشان روی داد سؤال کرد و اگر از وی پرسش کردند او را بآنجمله دانا میدیدند عرض کردند ما را از سلمان فارسی حدیث کن فرمود مَنْ لَکُمْ بِمِثْلِ لُقْمانِ الْحَکیمِ وَ ذلِکَ امْرُؤٌ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ اَدْرَکَ الْعِلْمَ الْاَوَّلَ وَ اَدْرَکَ الْعِلْمَ الْآخِرَ وَ قَرَءَ کِتابَ الْاَوَّلِ وَ قَرَءَ کِتابَ الْآخِرِ بَحْرٌ لا یُنْزَفُ کیست از بهر شما که مانند لقمان حکیم است همانا سلمان از ما اهل بیت است علم اول و علم آخر را ادراک نمود و کتاب اول و کتاب آخر را قرائت فرمود دریائی است که هرچند از وی برگیرند فانی نشود و از این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام شأن و شرفی برای حضرت سلمان و مراتب علم او استدراک میشود که در خور انبیاء بزرگ و اولیای فخام است و در رجال کشی از فضیل بن یسار مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام با من فرمود روایت میکنی آنچه را که مردمان روایت کنند که علی علیه السلام در حق سلمان فرمود ادرک علم الاول و علم الآخر عرض کردم آری فرمود هیچ میدانی امیرالمؤمنین چه قصد فرموده است عرض کردم مقصود علم بنی اسرائیل و علم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود نه چنین است لکن قصد فرموده است علم نبی و علم علی صلوات الله علیهما و امر نبی و امر علی علیهما السلام است معلوم باد عدم ارادهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام این معنی در این کلام دلالت بر آن نمیکند که جناب سلمان علم بنی اسرائیل را ادراک نمیکند چنانکه در این حدیث قرء کتاب الاول و قرء کتاب الآخر دلالت بر این مقصود مینماید میگوید عرض کردم از عمار بن یاسر حدیث کن فرمود ذلِکَ امْرُؤٌ خالَطَ اللهُ الْایمانَ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ وَ شَعْرِهِ وَ بَشَرِهِ حَیْثُ زالَ زالَ مَعَهُ وَ لا یَنْبَغی لِلنّارِ اَنْ تَأْکُلَ مِنْهُ شَیْئاً این مردی است که خداوند جوهر ایمان را با گوشت و موی و پوست و خون او مخلوط ساخت و در هر کجا باشد ایمان با اوست و آتش را نرسد که از وی چیزی را ماکول دارد عرض کردیم پس حدیث فرمای از برای ما از نفس نفیس خودت فرمود مَهْلاً نَهانَا اللهُ عَنِ التَّزْکِیَةِ آرام و آهسته باش خداوند نهی فرموده است که خویشتن را بستائیم و تزکیه نفس خویش نمائیم مردی دیگر عرض کرد همانا خدای تعالی میفرماید وَ اَمّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ از نعمتهائی که پروردگارت تو را ارزانی داشته با مردمان باز گوی فرمود فَاِنّی اُحَدِّثُ بِنِعْمَةِ

رَبّی کُنْتُ وَ اللهِ اِذا سُئِلْتُ اَعْطَیْتُ وَ اِذا سَکَتُّ ابْتَدَأْتُ وَ اِنَّ تَحْتَ الْجَوانِحِ مِنّی عِلْماً جَمّاً فَاسْئَلُونی این عبارت را بدو صورت میتوان خواند و معنی کرد هم مجهول و هم معلوم اگر مجهول بخوانیم معنی آن چنان است که از جمله نعمتهای الهی در حق من این است که هر وقت از من چیزی خواستار شوند عطا میکنم و اگر سائل و مستحق لب از سؤال هم بربندد من در عطیت بدایت نمایم و این خود نعمتی بزرگ است که انسان دارای چنین صفتی محموده باشد و اگر معلوم بخوانیم معنی چنین است که هر وقت از خداوند مسئلتی کردم با من عطا شد و اگر خاموش بودم همچنان خداوند بمن عطا فرمود و این نعمتی بزرگ است که بنده را در پیشگاه خداوند چنین مقام قرب و منزلتی رفیع حاصل گردد معلوم باد که امیرالمؤمنین علیه السلام را در حق هر یک از صحابه عقیدت و علم و اطلاعی مخصوص است که تکلیف خود را در افشای آن نمیداند و اغلب آنها با نهایت قبول عامه و ظاهر مطلوبی که داشته اند منافق بوده اند این است که در تصدیق احوال و تشریح مقام بعضی باجمال میرود و بیانی مبهم میآورد و بواسطه نهایت حشمت و هیبت آن حضرت و نیز عدم اجازهٔ باطنیهٔ آنحضرت که در قوهٔ متصرفهٔ امامت و ولایت مطلقه اندراج دارد هیچکس را قدرت استکشاف و استفسار نبوده است و اگر خواسته است نتوانسته است بالجمله میگوید در اینوقت ابن کوا بپای شد و از مسائل عدیده بپرسید و جواب بشنید چنانکه در مقامات خود شرح داده اند از زرارة بن اعین از حضرت ابی جعفر محمد بن علی مروی است که علی علیهم السلام را عادت چنان بود که چون نماز فجر بگذاشتی همچنان بتعقیب پرداختی تا آفتاب چهره بنمودی و چون شمس طالع شدی فقرا و مساکین بحضرتش انجمن شدندی و نیز جز ایشان دیگر مردمان بحضور مبارکش تشرف جستند و آنحضرت با ایشان فقه و قرآن بیاموختی و آنحضرت را وقتی بود که از مجلس خویش برخاستی پس روزی برخاست و مردی بگذشت و آن مرد کلمهٔ ناپسند با آنحضرت براند و حضرت باقر علیه السلام نام آن مرد را بر زبان نراند فَرَجَعَ عَوْدُهُ عَلی بَدْئِهِ حَتّی صَعِدَ الْمِنْبَرَ امیرالمؤمنین بازگشت و بر منبر صعود داد و مردمان را بنماز جماعت ندا کردند و آن حضرت خدای را حمد و ثنا بگذاشت بعد از آن فرمود اَیُّهَا النّاسُ اِنَّهُ لَیْسَ شَیْءٌ اَحَبَّ اِلَی اللهِ وَ لا اَعَمَّ نَفْعاً مِنْ حِلْمِ اِمامٍ وَ فِقْهِهِ وَ لا شَیْءٌ اَبْغَضَ اِلَی اللهِ وَ لا اَعَمَّ ضَرَراً مِنْ جَهْلِ اِمامٍ وَ خُرْقِهِ اَلا وَ اِنَّهُ مَنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ واعِظٌ لَمْ یَکُنْ لَهُ مِنَ اللهِ حافِظٌ اَلا وَ اِنَّهُ مَنْ اَنْصَفَ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ یَزِدْهُ اللهُ اِلّا عِزّاً اَلا وَ اِنَّ الذُّلَّ فی طاعَةِ اللهِ اَقْرَبُ اِلَی اللهِ مِنَ التَّعَزُّزِ فی مَعْصِیَتِهِ ای مردمان هیچ چیز در حضرت خدای محبوب تر و عمیم النفع تر از حلم و فقه امام و پیشوای انام نیست و هیچ چیز در پیشگاه خالق مهر و ماه مبغوض تر و عمیم الضرر تر از جهل امام و کودنی پیشوای جهانیان نیست و دانسته باشید که هر کس از خویشتن بر خویشتن واعظی نداشته باشد برای او از جانب خدای حافظی نخواهد بود و هر کس بانصاف خود را بدهد خداوند جز عزت از بهرش نیفزاید و دانسته باشید آن ذلتی که در طاعت خدای فرا آید

 اقرب است بحضرت خدای از آن غرقی که در معصیت خدای حاصل شود آنگاه فرمود أَيْنَ الْمُتَكَلِّمُ آنفاً
همجاست آنکس که ساعتی از آن پیش اینگونه تکلم نمود آنمرد حاضر بود و قدرت انکار نیافت و عرض
کرد یا امیر المؤمنین اینک من حاضرم فرمود أَمَا إِنِّي لَوْ شِئْتُ لَقُلْتُ بدانید اگر بخواهم میگویم
آنمرد عرض کرد یا امیر المؤمنین عفو و صفح نظر میفرمائی که تو اهل عفو و گذشتی فرمود گذشتم و صفح نظر
کردم شخصی در حضرت باقر علیه السلام عرض کرد امیر المؤمنین علیه صلوات الله چه میخواست بفرماید
فرمود أَرَادَ أَنْ يَنْسِبَهُ میخواست از نسب او باز گوید و ازین کلام معلوم میشود او را نسبی ناستوده بوده است
و نیز در ذیل حدیثی که در مجلد هشتم بحار الانوار از حضرت صادق علیه السلام مروی است میفرماید
علی صلوات الله علیه چنان عمل میکرد که گوئی در میان بهشت و دوزخ ایستاده و ثواب بهشتیان
میکرد و برای ثواب و مزد کار میکند و بد و زخیان میکرد و برای پرهیز از عقاب اجتناب میگیرد و چون
از بهر نماز بپای میشد و این کلمه را میفرمود و جهت و جهی رنگ مبارکش چنان میگشت که میدانستند
گونه های نخست دیگرگونه شده است و هزار بنده از کد یمین و عرق جبین آزاد فرمود و در حدیثش
بشارت دادند که در ملک و مال آن حضرت چشمهٔ آبی باندازهٔ گردن شتر قوی هیکل برجوشیده است
فرمود این بشارت با وارث گذارید پس از آن آب گذار او را بر فقیران و درویشان و راه گذریان تا
پایان جهان بصدقه مقرر داشت لِيَصْرِفَ اللهُ النَّارَ عَنْ وَجْهِهِ از بهر آنکه آتش را از روی بگرداند
ابو غسان نهدی روایت کرده است که قومی از شیعیان بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در رحبه
در آمدند و آن حضرت را بر حصیری کهنه نشسته دیدند رحبه بفتح را مهمله و سکون حاء مهمله و باء موحده
آن موضع و زمین وسیعی است که در میان خانها واقع است و رحبه بسیار است و رحبهٔ جبیس محله ایست
در کوفه و منسوب به جبیس بن سعید است بالجمله میگوید امیر المؤمنین علیه السلام فرمود چه چیز شما را
بیاورده است عرض کردند دوستی تو یا امیر المؤمنین فرمود أَمَا إِنَّهُ مَنْ أَحَبَّنِي رَآنِي حَيْثُ
يُحِبُّ أَنْ يَرَانِي وَمَنْ أَبْغَضَنِي رَآنِي حَيْثُ يَكْرَهُ أَنْ يَرَانِي هر کس مرا دوست بدارد
می بیند مرا در آنجا که دوست بدارد به بیند مرا و هر کس دشمن دارد مرا می بیند مرا در آنجا که مکروه دارد
مرا در آنجا بنگرد کنایت از اینکه دوستان من در بهشت مرا بنگرند و دشمنان من که در جهنمند مرا
ملاقات نمایند پس از آن فرمود مَا عَبَدَ اللهَ أَحَدٌ قَبْلِي إِلَّا نَبِيُّهُ وَلَقَدْ هَجَمَ أَبُو طَالِبٍ عَلَيْنَا
وَأَنَا وَهُوَ سَاجِدَانِ فَقَالَ أَوَ فَعَلْتُمُوهَا ثُمَّ قَالَ لِي وَأَنَا غُلَامٌ وَيْحَكَ انْصُرِ ابْنَ عَمِّكَ وَيْحَكَ
لَا تَخْذُلْهُ وَجَعَلَ يَحُثُّنِي عَلَى مُؤَازَرَتِهِ وَمُكَانَفَتِهِ هیچکس خدای را پیش از من جز پیغمبرش عبادت
نکرده بود و روزی ابو طالب بر ما ورود کرد و من و پیغمبر مسجود اندر بودیم ابو طالب گفت آیا کردید
این کار را پس از آن با من گفت و من در آنوقت بس خورد سال و پیران بودم و بیک پیر مرحمت را

یاری کن و بیکس او را تنها مگذار و بر موازرت و معاونت و یاری کردن آنحضرت مرا انگیزش میداد
راقم حروف گوید اگرچه در اینجا مقصود و مفهوم از ظاهر کلام این است که تا آنزمان هیچکس در عبادت
بر طریقت اسلام جز پیغمبر بر من سبقت نگرفته بود چه خداوند را بدیگر مذاهب و ادیان عبادت کرده
بودند اما در باطن این معنی است که از ابتدای آفرینش هیچکس خدای را در ادای حق عبادت جز پیغمبر که صادر
اول است بر من پیشی نداشت چنانکه از اخبار کثیره این معنی مستفاد میگردد و دیگر سدیر صیرفی
از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کند که امیر المؤمنین علیه السلام را عارضهٔ مرضی روی داد ابو بکر و عمر
بعیادتش رهسپر و از حضرتش مدرو به پیغمبر شدند رسول خدای صلی الله علیه و آله پرسید از کجا میرسید
عرض کردند علی را عیادت کردیم فرمود چگونه اش دیدید عرض کردند دَأَيْنَاهُ لِمَا بِهِ او را
بآنحال که با آن اندرز است بدیدم و ازین کلام خواستند اظهار یأسی از صحت آن حضرت نمایند فرمود
كَلَّا إِنَّهُ لَنْ يَمُوتَ حَتَّى يُوسَعَ غَدْراً وَبَغْياً وَلَيَكُونَنَّ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ عِبْرَةً يَعْتَبِرُ بِهِ النَّاسُ مِنْ بَعْدِي
علی هرگز نخواهد مرد تا گاهی که در پهنهٔ ظلم و بغی و عدوان و ستمکاران ستمها بیند و در میان این امت عبرتی
شود که بدو اعتبار گیرند چنانکه من ازین کلام مبارک آن فتن و محن که بعد از رسول خدای صلی الله علیه و آله
برای آنحضرت روی میدهد و آن اعمال و افعال و حروب و زحمات و مشقاتی که اتفاق می افتد
و آن فضایل و مناقب و مآثر و مصائب و معجزات و آیاتیکه از آن حضرت ظهور میرسد مفهوم میشود
و دیگر از مسیب بن نجبه مروی است که روزی در آن اثنا که علی علیه السلام مشغول قرائت خطبه بود
ناگاه اعرابی پدید شد و فریاد وا مظلوماه برکشید امیر المؤمنین او را نزدیک خواست و چون بآنحضرت
نزدیک شد فرمود إِنَّمَا لَكَ مَظْلِمَةٌ وَاحِدَةٌ وَأَنَا قَدْ ظُلِمْتُ عَدَدَ الْمَدَرِ وَالْوَبَرِ تو از بهر یک مظلمه که بر تو رسیده
این ناله و فریاد کنی اما ظلمها و ستمهائی که بمن وارد شده از شمار ریگهای بیابان و پشم و موی چارپایان
بیشتر است و بروایتی دیگر با آن اعرابی فرمود و بیک من نیز سوگند با خدای مظلوم هستم بیا تا
بر آنکس که بما ظلم کرده است نفرین کنیم و دیگر در آن کتاب و نهج البلاغه مسطور است که وقتی از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام از حالات و صفات و مراتب جماعت قریش پرسیدند فرمود أَمَّا بَنُو مَخْزُومٍ
فَرَيْحَانَةُ قُرَيْشٍ نُحِبُّ حَدِيثَ رِجَالِهِمْ وَالنِّكَاحَ فِي نِسَائِهِمْ وَأَمَّا بَنُو عَبْدِ شَمْسٍ فَأَبْعَدُهَا رَأْياً وَأَمْنَعُهَا
لِمَا وَرَاءَ ظُهُورِهَا وَأَمَّا نَحْنُ فَأَبْذَلُ لِمَا فِي أَيْدِينَا وَأَسْمَحُ عِنْدَ الْمَوْتِ بِنُفُوسِنَا وَهُمْ أَكْثَرُ وَأَمْكَرُ وَأَنْكَرُ
وَنَحْنُ أَفْصَحُ وَأَنْصَحُ وَأَصْبَحُ اما بنی مخزوم از مردم قریش همانا ریحانهٔ قریش در زیر حدیث دوست داشتن
رجال ایشان و نکاح در زنان ایشان است و ازین عبارت میرسد که لذت معاشرت و زندگانی
و تمتع از روزگار در مردان و زنان ایشان از دیگر طبقات قریش بیشتر است و اما بنی عبد الشمس همانا مردمی
دور بین و حمایت بستگان و کسان خود بیشتر نمایند و اما جماعت بنی هاشم در بذل جان و مال در بیع

حکایت علی علیه السلام با اعرابی

حکایت علی علیه السلام در باب قریش

 در هیچ مقام دریغ نکنیم و در آنچه بدست داریم سماحت ورزیم و در آنجا که باید از جان بگذریم از دیگران حاضرتریم
و بنی عبدالشمس با تمام مردم قریش بیرون از بنی هاشم از ما بیشتر و اکثرند و اکثر هستند یعنی مکر و حیله و نکراء
و عقل دنیوی ایشان کامل است و ما از ایشان فصیحتر و ناصحتر و صبیح تریم یعنی با زبانی روشن و چهره خرم تر
از کاشن با زنان و مرد بطلاقت لسان و بشاشت وجه و پند و نصیحت ملاقات میکنیم و نیز مسطور است
که وقتی ازاری کهنه که دارای رقعه و وصله بود بر تن مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام دیدند و عرض کردند
این جامه مندرس و مرقوع چیست فرمود یَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ وَیَذِلُّ بِهِ النَّفْسُ وَیَقْتَدِی بِهِ الْمُؤْمِنُونَ
پوشیدن اینگونه جامه موجب خشوع قلب و خوار شدن نفس اماره است و هم جماعت مؤمنان بآن اقتدا
مینمایند یعنی بسا میشود که مؤمنی استطاعت پوشیدن جامه نو و فاخر ندارد و از پوشیدن لباس کهنه
و دریده شرمسار میشود اما چون من این کار کنم و اینگونه جامه بر تن در آورم بر وی نیز هموار گردد
وقتی قومی در حضور مبارکش بمدح و ثنای آن حضرت دهان برگشودند فقال اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ اَعْلَمُ بِی مِنْ
نَفْسِی وَاَنَا اَعْلَمُ بِنَفْسِی مِنْهُمْ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا خَیْرًا مِمَّا یَظُنُّونَ وَاغْفِرْ لَنَا مَا لَا یَعْلَمُونَ عرض کرد
بارخدایا تو بمن از من داناتری و من بر نفس خودم از این جماعت عالم ترم بارخدایا بگردان ما را
بهتر از اینکه دیگران گمان میبرند و در گذر از ما از آنچه ایشان نمیدانند و نیز در مجلد هشتم بحارالانوار
مرویست که چون امیرالمؤمنین علیه السلام وارد نهروان شد از جمیل بن بصبهری که در پیشگاه انوشیروان
نویسنده و کاتب بود پرسش فرمود عرض کردند بعد از این مدت متمادی زنده است و از خداوند
رزاق روزی میبرد فرمان کرد تا او را حاضر کنند چون جمیل حاضر شد حواس او بجمله سالم و بی عیب بود
مگر چشمش ذهنی صافی و قریحتی تامه داشت از وی سؤال فرمود کَیْفَ یَنْبَغِی لِلْاِنْسَانِ اَنْ یَکُونَ
انسان سزاوار است که چگونه باشد عرض کرد واجب چنان است که انسان را دوست
اندک و دشمن بسیار باشد فرمود ای جمیل هانا سخنی بدیع آوردی همانا عقیدت تمام مردم بر این است
که بسیار دوست اولویت دارد عرض کرد این امر چنان نیست که مردم گمان کرده اند فَاِنَّ الْاَصْدِقَاءَ
اِذَا تَکَلَّفُوا السَّعْیَ فِی حَاجَةِ الْاِنْسَانِ لَمْ یَنْهَضُوا بِهَا کَمَا یَجِبُ وَیَنْبَغِی چون دوست بسیار شود دوستان
انسان برای قضای حاجت او همدست شوند و خود را بانجامش مکلف دارند چنانکه باید و شاید
آن حاجت را بجای نیاورند و مقصود او را حاصل نکنند چنانکه چون کشتی بان بسیار شود کشتی غرق
گردد امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود این امر را امتحان کرده ام و مقرون بصواب یافته ام منفعت
دشمن بسیار چیست عرض کرد اِنَّ الْاَعْدَاءَ اِذَا کَثُرُوا یَکُونُ لِلْاِنْسَانِ اَبَدًا مُتَحَرِّزًا مُتَحَفِّظًا اَنْ یَنْطِقَ بِمَا
یُؤْخَذُ عَلَیْهِ اَوْ یَبْدُوَ مِنْهُ زَلَّةٌ یُؤْخَذُ عَلَیْهَا فَیَکُونُ اَبَدًا عَلَی هٰذِهِ الْحَالِ سَلِیمًا عَنِ الْخَطَایَا وَالزَّلَلِ
چون دشمنان آدمی بسیار شوند بناچار انسان همیشه عمر خویشتن را از نطق بکلمتی که بآن ماخوذ شود

یا بواسطه لغزشی از وی ظاهر گردد که بر آن ماخوذ گردد نگاهدار و پرهیزکار باشد و چون دارای این حال
و این خودداری باشد همیشه از خطا و زلت که موجب جفا و ذلت است براحت بگذراند امیرالمؤمنین علیه السلام
این بیان را از وی پسندیده شمرد راقم حروف گوید علاوه این منفعت که باز نمود کثرت دشمن اسباب
تهذیب افعال و تهذیب اخلاق و تکمیل فکر و تصفیه مرآت عقل و تدبیر و تدبر و تهیه آلات و ادوات
مدافعت و تحصیل اقتدار و فور عظمت و ابهت و تیزی هوش و ازدیاد فضایل و کمالات و بروز صفات
عجیبه حمیده گردد و چنان می نماید که جمیل این جواب را مطابق حال امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت
چه آنحضرت را دشمن بسیار و دوست اندک بود و بدیهی است که در هر کس مراتب عالیه و شئونات جلیله
و فضایل کریمه موجود گردد موجب بغض و حسد همگنان شود و نتیجه حسد خصومت و عداوت است
پس کثرت دشمن علامت بزرگی و عظمت و جلالت طرف برابر است و از اینجا معلوم میشود که انوشیروان
عادل یا دیگر سلاطین بزرگ کامل اهتمامی شامل در فضل و کمال و مناقب و اخلاق حمیده کاتب داشته اند
چه نویسنده هر کس مرآت مراتب و مدارج اوست و نامه هر کس عنوان گوهر عقل و دانش او و دربان
هر کس علامت مقامات عالیه نفسانیه اوست این است که منشیان و نویسندگان پادشاهان بزرگ
جهان حکما و فضلای نامدار روزگار بوده اند و مهام وزارت و فیصل و تکمیل امورات مشکله بسر
انگشت تدبیر و قلم تحریر ایشان رایج بوده و دربان ایشان مردمی دانشمند خبیر بصیر مجرب مهذب
بوده اند و مکاتیب و رسائل ایشان برتر ذخیره خزائن ملوک میگردیده است و بهمین وسیله کارهای
بزرگ را بدون زحمت قتال و جدال و انفاق مال و منال بانجام میرسانیده اند و دارای سلطنتی
عظیم و ابهتی جسیم میشدند چنانکه خدای تعالی در قرآن کریم بقلم و آنچه مینگارند سوگند میخورد
اما از شمشیر و خونی که میریزاند سخن نمیگوید

کَذَبَ الْقَائِلُونَ اَنَّ الْمَعَالِی ... فِی صُدُورِ الْمُثَقَّفَاتِ الدَّوَامِی
اِنَّمَا الْمَجْدُ وَالنَّدَی وَالْمَسَاعِی ... وَالتَّرَدِّی فِی اَلْسِنَةِ الْاَقْلَامِ

ضحاک بن مزاحم از علی علیه السلام حدیث کند که فرمود خلیل من رسول خدای چیزی برای بامداد حبس نمیکرد
و ابوبکر نگاه میداشت و عمر بن خطاب را در این باب رای چنان بود که تدوین دواوین کند و مال را
تا یکسال مؤخر دارد اما من همان کار کنم که خلیل من رسول خدای میفرمود و میگوید علی علیه السلام
روزی مردمان را از جمعه تا جمعه دیگر عطا میفرمود و قرائت می نمود هٰذَا جَنَایَ وَخِیَارُهُ فِیهِ
اِذْ کُلُّ جَانٍ یَدُهُ اِلَی فِیهِ چنانکه از این پیش شروحا مسطور شد و هم در آن کتاب سند بمجمع تیمی
میرسد که گفت اِنَّ عَلِیًّا عَلَیْهِ السَّلَامُ کَانَ یَنْضَحُ بَیْتَ الْمَالِ ثُمَّ یَتَنَفَّلُ فِیهِ وَیَقُولُ اشْهَدْ لِی
یَوْمَ الْقِیَامَةِ لَمْ اَحْبِسْ فِیکَ الْمَالَ عَلَی الْمُسْلِمِینَ یعنی بدرستیکه علی علیه السلام

سعادت بزرگوار ... اقسام ... جمع صافی

520 اموال بیت المال الجمله با آنکه بیابیست میپرداخت آنگاه درهمان مکان خالی از اغیار نماز نافله می نمود
ومیفرمود در روز قیامت در حق من شهادت باش که من درمیان تو مال را بر مسلمانان بزندان نیاوردم
یعنی از بهر خود ذخیره و از ایشان دریغ نداشتم عاصم بن کلیب از پدرش حکایت کند که از اصفهان مالی
بدرگاه علی علیه السلام بیاوردند و آنجمله را بمسلمانان قسمت کرد و درمیان آن گرده نانی بدید آنرا هفت پاره
کرد آنگاه هرپاره را بر یک قسمت آن مال بگذاشت پس از آن امرای اسباع را بخواند و درمیان ایشان قرعه بیفکند
تا کدام از نخست عطا بفرماید چه کوفه در آن روزگار اسباع بود یعنی بر هفت قسمت بود و از ابو اسحق همدانی
مروی است که دو زن در هنگام قسمت بخدمت علی علیه السلام بیامدند یکی از ایشان عرب و این یک زنی
از عجم است کنایت از اینکه مرا بروی فزونی بیاوردی فرمود سوگند باخدای برای بنی اسمعیل در این فیء بهره
و فضیلتی بر بنی اسحق نیافته ام و دیگر هارون بن مسلم بجلی از پدرش مسلم حکایت کند که علی علیه السلام در یکسال
سه دفعه مردمان را بذل عطا بر خوردار فرمود یعنی آن چند مال از اطراف و جوانب بحضور مبارکش بیاوردند
که سه نوبت مردمان را مبذول داشت و از آن پس خراج اصفهان بحضرتش وارد گشت آن حضرت فرمود
أَیُّهَا النَّاسُ اغْدُوا فَخُذُوا فَوَاللّٰهِ مَا أَنَا لَکُمْ بِخَازِنٍ ای مردمان آماده شوید و قسمت خود را بگیرید سوگند باخدای
من خزینه دار شما نیستم بعد از آن بفرمود تا بیت المال را جاروب کشیدند و آب بپاشیدند آنگاه دو رکعت
نماز در آنجا بگذاشت بعد از آن فرمود یَا دُنْیَا غُرِّی غَیْرِی ای دنیا فریب بده غیر از مرا و از آن پس
از بیت المال بیرون شد و از جانب قبلی مسجد بارهای بسته بدید فرمود این بارها چیست عرض کردند از زمین
کسری یعنی از ملک عجم رسیده است فرمود درمیان مسلمانان قسمت کنند فَکَأَنَّهُمْ ازْدَرَدُوهَا گویا
آنگاه پاره از حاضران آنرا بر گشودند دیدند کتان است که بعمل آورده بودند و در آنجمله مایل شدند و بخریداری
در آمدند و تا پایان روز آن امتعه بدراهم بها یافت و هم در آن کتاب از ابو اسحق سبیعی مروی است که گفت
در روز جمعه بر گردن پدرم سوار بودم و امیرالمؤمنین علیه السلام مردمان را خطبه میراند و همی با آستین خود باد
میزد و گفتم ای پدر امیرالمؤمنین احساس گرما میفرماید یعنی گرما بحضرتش تأثیر مینماید گفت نه گرما و نه سرما را
در می یابد لکن آنحضرت پیراهن خود را غسل داده و اکنون تر است و آنحضرت را غیر از این پیراهنی نیست اکنون
آن باد میزند تا خشک شود عباد بن عبد الله گوید علی علیه السلام بر منبری از آجر خطبه میراند و هم از ابو اسحق
در آن کتاب مروی است که گفت پدرم مرا بلند کرد پس علی علیه السلام را دیدم که موی سر و محاسن
مبارکش سفید و مابین هر دو شانه مبارکش عریض بود عدی بن ثابت گوید وقتی پالوده بحضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام بیاوردند و آنحضرت از خوردن آن ابا فرمود و دیگر صالح روایت کند که جده اش
بخدمت علی علیه السلام آمد و آن حضرت خرمائی بود که خود حمل کرده بود و آن زن سلام براند و عرض
کرد این خرما را با من گذار تا حمل نمایم فرمود پدر عیال سزاوار تر است بحمل آن آنگاه با آن زن

وآن یک از موالی ایشان
پس بهر یک از ایشان
بیست و پنج درهم و مقداری
طعام عطا فرمود آن زن
که از عرب بود عرض کرد
یا امیرالمؤمنین بما با زنی
از عجم برابری فرمودی

فرمود آیا میخواهی از این خرما عرض کرد مایل نیستم میگوید آنحضرت آن خرمارا بمنزل برد و باز گشت و همان ملحفه را
521 ردا ساخته و هنوز پوست خرما در آن باقی بود و درمیان همان ملحفه مردمان را نماز جمعه بگذاشت حضرت صادق
علیه السلام میفرماید وقتی خبیصی یعنی افروشه که عبارت از طعامی است که از خرما و روغن ترتیب میدهند
بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیاوردند آنحضرت از خوردنش ابا فرمود عرض کردند آیا حرام فرمودی
این طعام را فرمود چنین است وَلٰکِنِّی أَخْشیٰ أَنْ تَتُوقَ إِلَیْهِ نَفْسِی از آن میترسم که نفس من بآن مایل
گردد پس از آن تلاوت فرمود أَذْهَبْتُمْ طَیِّبَاتِکُمْ فِی حَیَاتِکُمُ الدُّنْیَا کنایت از اینکه اگر در این جهان بلذات
آن مراقبت نمایند از لذات سرای جاویدان مهجور شوند وقتی یکی از اصحاب علی علیه السلام بحضرتش
معروض داشت تا چند تصدق میفرمائی آیا امساک نمیفرمائی فرمود ای وَاللّٰهِ لَوْ أَعْلَمُ أَنَّ اللّٰهَ قَبِلَ
مِنِّی فَرْضًا وَاحِدًا لَأَمْسَکْتُ وَلٰکِنِّی وَاللّٰهِ مَا أَدْرِی أَقَبِلَ اللّٰهُ مِنِّی شَیْئًا أَمْ لَا
چنین است که گوئی سوگند باخدای اگر بدانم خدای ادای یک فرض را از من می پذیرد البته امساک میفرمودم
اما سوگند باخداوند نمیدانم آیا خدای قبول فرموده است چیزی را از من یا قبول نفرموده است و نیز
در آن کتاب در ذیل حدیثی از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود حلوای امیرالمؤمنین سلام الله
تمر بشیر و جامه های آنحضرت کرباس بود و لیلی را تزویج فرمود فَجُعِلَ لَهُ حَجَلَةٌ فَهَتَکَهَا وَقَالَ حَسْبُ
أَهْلِی عَلیٰ مَا هُمْ فِیهِ برای آن حضرت حجله مرتب کردند امیرالمؤمنین آن زینت حجله را برهم زد و فرمود
پسندیده و محبوب چنان است که اهل من بر آن روش که سایرین هستند باشند مکشوف باد اگر چه بعضی
روایات که در این فصل مسطور گشت بحضرت باقر صلوات الله علیه پیوسته نمی گشت لکن چون مناسب این
عنوان و راجع بآداب امیرالمؤمنین علیه السلام بود تیمنا مذکور گردید

بیان بعضی حکایات که از حضرت باقر علیه السلام در حق بعضی کسان وارد است

در امالی شیخ طوسی از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین علیهما السلام مروی است
که فرمود ابوذر و سلمان در طلب رسول خدای صلی الله علیه وآله بیرون شدند شخصی با ایشان گفت
پیغمبر خدای صلی الله علیه وآله بناحیه قبای روی نمود ایشان از دنبال آنحضرت روان شدند و رسول خدای را
در زیر درختی بسجده یافتند و بانتظار آنحضرت بنشستند چندانکه گمان بردند که پیغمبر بخواب اندر است و بدانسوی
شدند تا رسول مختار را بیدار گردانند آن حضرت سر مبارک بجانب ایشان بر کشید و فرمود مکان
شما را دیدم و مقال شما را شنیدم و من در خواب نبودم إِنَّ اللّٰهَ بَعَثَ کُلَّ نَبِیٍّ کَانَ مِنْ قَبْلِی إِلیٰ أُمَّتِهِ
بِلِسَانِ قَوْمِهِ وَبَعَثَنِی إِلیٰ کُلِّ أَسْوَدَ وَأَحْمَرَ بِالْعَرَبِیَّةِ وَأَعْطَانِی فِی أُمَّتِی خَمْسَ خِصَالٍ ثُمَّ

...اینا کان قبلی نصرنی بالرعب یسمع بی القوم بینی و بینهم مسیرة شهر فیؤمنون بی و احل لی المغنم و جعل لی الارض طهورا اینما کنت منها اتیمم من تربتها و اصلی علیها

همانا یزدان تعالی هر پیغمبری را که پیش از من بود با قومش بزبان قومش مبعوث فرمود و مرا بهر سیاهی و سرخی یعنی تمام مخلوق بزبان عربی برانگیخت و پنج خصلت در میان امتم بمن عطا فرمود که بهیچ پیغمبری که پیش از من بعثت یافت عطا نفرمود یکی اینکه مرا برعب و هیبتی که در من بنهاده نصرت فرمود چنانکه آنانکه یکماه راه از من دور هستند چون نام من و دین مرا بشنوند بمن ایمان می آورند و دیگر اینکه غنیمت را بر من حلال گردانید دیگر اینکه زمین را برای من مسجد و پاک گردانید تا هر کجا که باشم از تربت آن زمین تیمم کنم و بر آن زمین نماز بایستم وجعل لکل نبی مسئلة فسئلوه ایاها فاعطاهم ذلک و اعطانی مسئلة فاخرت مسئلتی لشفاعة المؤمنین من امتی الی یوم القیمة ففعل ذلک و اعطانی جوامع العلم و مفاتیح الکلام و لم یعط ما اعطانی نبیا قبلی فمسئلتی بالغة الی یوم القیمة لمن لقی الله لا یشرک به شیئا مؤمنا بی موالیا لوصیی محبا لاهل بیتی و خدایتعالی برای هر پیغمبری قرار داد که در پیشگاه احدیت یک مسئلت نماید و قرین اجابت داند لاجرم پیغمبران هر کدام خواهشی که میخواستند نمودند و خداوند آن مسئلت را عطا فرمود لکن من مسئلت خود را برای شفاعت مؤمنان امت خود تا روز قیامت بتاخیر افکندم دیگر اینکه خداوند تعالی جوامع کلم و مفاتیح کلام را بمن عطا فرمود و آنچه بمن عطا کرد بهیچ پیغمبری پیش از من نبخشید پس مسئلت من بالغ است و میرسد تا روز قیامت برای کسیکه خدا را ملاقات کند و هیچوقت بدو شرک نیاورده باشد و بامن ایمان بیاورد و با وصی من علی بن ابیطالب علیه السلام موالات داشته باشد و اهل بیت مرا دوست بدارد و دیگر در آن کتاب از اسمعیل بن حکم از ابوجعفر محمد بن علی علیهما السلام ماثور است

حکایت قاضی

که فرمود در بنی اسرائیل مردی قاضی بود که در میان ایشان قضاوت میراند چون زمان مرگش در رسید بازوجه خود گفت چون بمردم و جان گفتم مرا غسل ده و کفن بکن و مرا بر سریرم بگذار و روی مرا بپوش که از این کار چیزیکه بد باشد نخواهی دید میفرماید چون قاضی بمرد زوجه اش چنانکه وصیت کرده بود بجای آورد و چندی درنگ نموده رویش را برگشود تا بنگرد و کرمی را بدید که بسوراخ بینی او در میشود از این مشاهدت دهشت گرفت و چون شب در رسید شوهرش بخوابش در آمد و گفت آیا از آنچه دیده بیمناک شدی گفت آری بترسیدم گفت اما انک ان کنت فزعت ما کان ما رایت الا فی اخیک فلان اتانی و معه خصم له فلما جلسا الی قلت اللهم اجعل الحق له و وجه القضاء له على صاحبه فلما اختصما الی کان الحق له و رایت ذلک بینا فی القضاء فوجهت القضاء له على صاحبه فاصابنی ما رایت لموضع هوای کان مع موافقة الحق

دانسته باش که اگر بفزع و بیم افتادی و آنچه در من دیدی این عقوبت را جز از آن فلان برادرت ندیدم چه فلان برادر تو وقتی برای داوری با خصم خود بمحضر من بیامد و چون هر دو تن بنشستند همی گفتم بار خدایا حق را برای برادر زن من مقرر و حکم را در باره او موجه بدار چون نزد من بمخاصمت پرداختند حق با برادر تو بود و در حال قضا بر من آشکار گشت لاجرم حکم از بهر او بر صاحب او جاری شد از این جهت این کرم بمن افتاد تا چرا میل همی داشتم که حق بجانب او باشد اگرچه نیز حق با او توافق یافت و دیگر در امالی صدوق علیه الرحمه از جابر بن یزید جعفی از حضرت محمد بن علی الباقر علیه السلام مروی است که خداوند عزوجل برسول خدای صلی الله علیه و آله وحی فرستاد انی شکرت لجعفر بن ابی طالب اربع خصال چهار خصلت جعفر بن ابیطالب در پیشگاه کبریای من مشکور است رسول خدای جعفر را بخواند و آن خبر براند جعفر عرض کرد اگر خدایتعالی ترا خبر نمیداد من در حضرت معروض نمیداشتم هرگز خمر بیاشامیده ام چه دانستم اگر بیاشامم عقل من زایل میشود و هرگز دروغ نگفته ام زیرا که دروغ از مروت میکاهد و هرگز با حرام نیامیخته ام چه از آن بترسیدم که اگر زنا کنم با ناموس من همین معاملت رود و هرگز پرستش هیچ بتی را نکرده ام چه دانستم نه زیان میرساند نه سود میفرماید پیغمبر دست مبارک بر شانه جعفر بزد و فرمود حق لله عزوجل ان یجعل لک جناحین تطیر بهما مع الملائکة فی الجنة سزاوار است مر خدای عزوجل را که برای تو دو بال قرار بدهد که بدستیاری آن با فرشتگان در جنان جاویدان طیران کنی در رجال کشی از زراره از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود خلقت الارض لسبعة بهم ترزقون و بهم تنصرون و بهم تمطرون زمین برای هفت تن خلق شده بواسطه ایشان روزی میبرید و بوجود ایشان نصرت می یابید و از برکت ایشان باران بر شما می بارد از جمله ایشان سلمان فارسی و مقداد و ابوذر و عمار و حذیفه رحمة الله علیهم هستند و علی علیه السلام میفرمود و انا امامهم و هم الذین صلوا علی فاطمة علیها السلام من امام و پیشوای ایشان هستم و ایشان همان کسان هستند که بر فاطمه علیها السلام نماز بگذاشتند و در حدیث دیگر عبدالله بن مسعود نیز درین جمله است صدوق علیه الرحمه میفرماید معنی لسبعة نه آن است که خلق زمین از ابتدا تا انتها برای ایشان است بلکه معنی این است که در آنوقت برای کسانیکه در نماز بر فاطمه زاهره حاضر بودند فایده زمین مقدر شد و این خلق تقدیری است نه بمعنی خلق تکوینی و دیگر در رجال کشی و بحار الانوار از جابر از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود وقتی ابوذر بر سلمان در آمد و سلمان دیگی بر نهاده مشغول طبخ بود در آن اثنا که مشغول حدیث بودند ناگاه دیگ بر زمین سرازیر شد و از آن گذشت و اجزای آن چیزی بر زمین نرسید ابوذر از مشاهدت این حال بعجب رفت و بسی شگفتی گرفت و سلمان دیگ را برگرفت و بحالت اول بر آتش بر نهاد و دیگر باره

بحدیث پرداختند و در همان اثنا دیگر باره دیگ آنگوشت در نهایت حرارت برروی در افتاد و هیچ
از دیگ فرو نریخت ابوذر از دیدار این حال ترسناک و متحیر از خدمت سلمان بیرون شد و در آنحالت تفکر ناگاه
امیرالمؤمنین علی علیه السلام را بر در بدید چون آنحضرت ابوذر را بدید فرمود چه چیزت از منزل
سلمان بیرون آورد و چه چیزت خوفناک گردانید ابوذر آن حکایت را بعرض رسانید و گفت از این
روی در عجب شدم فرمود یا اباذر اِنَّ سَلْمانَ لَوْ حَدَّثَكَ بِما يَعْلَمُ لَقُلْتَ رَحِمَ اللهُ قاتِلَ سَلْمانَ یا اباذر
اِنَّ سَلْمانَ بابُ اللهِ فِي الْاَرْضِ مَنْ عَرَفَهُ كانَ مُؤْمِناً وَمَنْ اَنْكَرَهُ كانَ كافِراً وَاِنَّ سَلْمانَ مِنّا اَهْلَ الْبَيْتِ
ای ابوذر اگر سلمان بآنچه میداند از بهر تو حدیث فرماید میگوئی خدای رحمت کند کشنده گان سلمان را
ای ابوذر سلمان باب الله هست در زمین هر کس او را بشناسد مؤمن است و هر کس منکر او شود کافر
میباشد و سلمان از ما اهل بیت است و این حدیث مبارک برترین احادیثی است که در شأن و جلالت سلمان
وارد است چه او را بمقام ولایت میرساند و مقر او را مؤمن و منکرش را کافر میشمارد و نیز بحار علم او را
چنان زخار و گرانبار میخواند که مانند ابوذر را آن ظرفیت و طاقت و استعداد نیست که تحمل آن را نماید
و هم در آن دو کتاب از حسین بن صهیب از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که در خدمتش از
سلمان فارسی سخن رفت فرمود خاموش باش مگوئید سلمان فارسی بگوئید سلمان محمدی ذلِكَ رَجُلٌ
مِنّا اَهْلَ الْبَيْتِ سلمان از ما اهل بیت است و هم از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام
مروی است که فرمود علی علیه السلام محدث بود و سلمان محدث بود معلوم باد درجات وحی و الهام و تحدیث مراتب
ارد نه آن است که بآن درجه که علی علیه السلام را تحدیث است سلمان را است معذلک در بن مقارنت
شأن و جلالت بس عظیم است و هم از آن حضرت علیه السلام مروی است که سلمان از متوسمین بود
و متوسم بمعنی متفرس متأمل متثبت فی نظره میباشد تا عارف بحقیقت گردد و در حدیث دیگر که بحضرت
صادق علیه السلام منسوب میفرماید محدث از امام خود بود نه از پروردگارش زیرا که جز حجت را ملائکه از
جانب خداوند عزوجل حدیث نکند و دیگر در بحارالانوار از زید شحام مروی است که گفت از حضرت ابی عبدالله
علیه السلام از عذاب قبر پرسش کردند فرمود حضرت ابی جعفر علیه السلام ما را حدیث فرمود که مردی
نزد سلمان فارسی علیه الرحمه آمد و گفت مرا حدیث بگذار سلمان حدیث فرمود دیگر باره آن سخن را
اعادت کرد همچنان خاموش شد لاجرم آنمرد روی برتافت و این آیه مبارکه را تلاوت همی کرد اِنَّ
الَّذِينَ يَكْتُمُونَ ما اَنْزَلْنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَالْهُدى مِنْ بَعْدِ ما بَيَّنّاهُ لِلنّاسِ فِي الْكِتابِ آنکسان
که کتوم میدارند آنچه را که ما از بینات و هدی فرو فرستادیم از آن پس که در قرآن روشن داشتیم کنایت
از اینکه تو چیزی را که خدای برای بندگان خود بیان فرموده مکتوم میداری سلمان با آن مرد فرمود
باز شو اگر ما مردی امین را دریابیم از بهرایش حدیث میرانیم وَلكِنْ اَعِدَّ لِمُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ اِذا اَتَياكَ فِي قَبْرِكَ

فَسَاَلاكَ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاِنْ شَكَكْتَ اَوِ الْتَوَيْتَ ضَرَباكَ عَلى رَأْسِكَ
بِمِطْرَقَةٍ مَعَهُما تَصِيرُ رَماداً فَقُلْتُ ثُمَّ مَهْ قالَ تَعُودُ ثُمَّ تُعَذَّبُ قُلْتُ وَمَا الْمُنْكَرُ وَالنَّكِيرُ قالَ هُما قَعِيدَا الْقَبْرِ
آماده نکیر و منکر باش که بگور تو اندر میآیند و از رسول خدای صلی الله علیه و آله میپرسند اگر شک نمائی و در یکسو شوی با تو چنان ضربتی زنند که خاکستر
گردی اندر گفت دیگر چه میشود فرمود عود میکنی و معذب میگردی گفت منکر و نکیر کیست فرمود هر دو تن
قعید قبر هستند گفت آیا دو فرشته اند که مردمان در گور ایشان عذاب میفرمایند فرمود آری و دیگر در
هشتم بحارالانوار از ابوالجارود از حضرت ابی جعفر علیه السلام در قول خدای تعالی وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ
الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلا تَعْدُ عَيْناكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ
زِينَةَ الْحَيَوةِ الدُّنْيا مروی است که فرمود این آیه در حق سلمان فارسی نازل شد و سلمان را کسائی بود که طعام
خود را در آن نهادی و آن کساء دثار او و رداء او بود و پشمینه بود پس عیینة بن حصین بر حضرت پیغمبر در آمد
و اینوقت سلمان حضور داشت و از بوی کسای سلمان آزار همی دید چه سلمان عرق کرده و عرق در کسا
اثر نموده و روزی بس گرم بود عیینه عرض کرد یا رسول الله هر وقت ما بحضرت تو اندر میشویم این مرد را
از حضور خود بیرون کن و چون ما از خدمتت بیرون شدیم هر کس را میخواهی بخدمت خود اندر آور پس
این آیه را نازل فرمود وَلا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا اطاعت مکن آنکس را که دلش را
از یاد ما غفلت است و هو عیینة بن حصین بن حذیفة بن بدر الفزاری و معنی آیه شریفه این است
و باز دار خود را و شکیبائی کن با آنانکه میخوانند پروردگار خویش را در بامداد و شامگاه یعنی شب و روز
بپرستش حق مشغول هستند و رضای او را در تمام اوقات میطلبند و باید که در نگذرد چشمهای تو از
ایشان و جز با ایشان التفات نکنی در آنحال که در آن نگریستن آهنگ زینت زندگانی دنیا را فرمائی
یعنی عمل خود را مانند آن کس مکن که بزینت دنیا مایل است چه آنانکه دنیا طلب هستند از فقرا اعراض
مینمایند و با غنیا توجه فرمایند و فرمان مبر آنکس را که غافل گردانیده ایم دل او را از یاد کردن
خود معلوم باد نه چنان است که جناب سلمان را بوئی ناخوش بوده است بلکه در مشام عیینه یا امثال
خلف که مشام ایشان بریاح عفونت شرک و نفاق آگنده و مغز ایشان از باد غرور و عصیان آکنده است
چنان میرسد تا مباینت کلیه میان کفر و ایمان عیینه و سلمان است معلوم گردد آب نیل در کام سبطیان
شیرین و گوارا و در حلق قبطیان ناخوش و نامطبوع است آب همان آب است اما کام و حلق یکسان نیست
بوی دهان صائم در دماغ ساکنان ملا اعلی عبیر و مشک و در مغز عاصیان مانند سیر و پیاز نشک گلخن تاب
از بوی مشک بخویشتن گراید و از بوی مشک آشفته گردد و کذلک غیر ذلک و دیگر در کتاب
نفس الرحمن که از تالیفات مرحوم مبرور حاج میرزا حسین نوری مازندرانی ابن مرحوم مغفور کهف
الانام حاج میرزا محمد تقی حشرهما الله تعالی مع الائمة الاطهار که در این عصر مبارک در فنون روایت

درایت

ودرایت وحدیث واخبار عدیل و نظیر نداشت و مؤلفات عدیده بیادگار بگذاشت و اندک مدتی است
که در عتبات عالیات و نجف اشرف جانب دیگر سرای گرفت و نیز در کتاب قصص الانبیاء از
معروف بن خربوذ از حضرت ابی جعفر علیه السلام معروف و مأثور است که فرمود پدرم علی بن الحسین
علیهما السلام از جابر بن عبد الله علیه الرحمة با ما خبر داد که جابر گفت از سلمان فارسی علیه الرحمة شنیدم
حدیث همی نمود که در پادشاهان مملکت فارس سلطانی عنید و جباری ستمکار بود که او را روزین
می نامیدند چون فتنه و فساد و آشوبش در بلاد و عباد جانب اشتداد گرفت خداوند جبارش دردی
در نیمه سر او از طرف راست مسلط ساخت و او را باین بلا مبتلا گردانید و آن مرض چندان نیرو
فزود که پادشاه خونخوار را از خوردن و آشامیدن محروم نمود سلطان با آن عظمت و اقتدار بناله
و استغاثه و ذلت و خواری دچار شد وزرای پیشگاه را بخواند و از آن درد بیدرمان شکایتها براند
دواها بدو بخورانیدند و یکباره از سکون و آرام او نا امیدی افتاد در این هنگام یزدان تعالی
یکی از پیغمبران خود را بدو فرستاد و فرمود بسوی روزین بنده ستمکار جبار من در هیئت اطبا راه
برگیر و از تخت با وی بطریق تعظیم و رفق کار کن و بدو باز نمای که بدون دوائی که بدو بیاشامی
یا دوائی که بدو بازنهی هرچه زودتر درد او را شفا میرسانی و چون نگران شدی که روی با تو آورد
یعنی از تو در طلب علاج برآمد فَقُل اِنَّ شِفاءَ دائِکَ فی دَمِ صَبِیٍّ رَضیعٍ بَینَ اَبَوَیهِ یَذبَحانِه لَکَ
طائِعَینِ غَیرَ مُکرَهَینِ فَتَأخُذُ مِن دَمِه ثَلثَ قَطَراتٍ فَتَسقُطُه فی مَنخِرِکَ الاَیمَنِ تَبرَءُ مِن ساعَتِکَ
بگو صحت و شفای تو از این درد که بدان گرفتاری در خون طفلی شیرخوار است که او را در حضور پدر و مادر
از بهر تو سر ببرند و پدر و مادر او از روی طوع و رغبت باشند نه اینکه کراهت یابند و از آن پس سه قطره
از خون آن کودک شیرخوار را برگیری و در سوراخ راست بینی خود بچکانی و در ساعت از این درد آسایش گیری
آن پیغمبر برحسب فرمان ایزدی نزد سلطان شد و آنجمله را بجای آورد پادشاه گفت در تمام
مردمان باین گونه پدر و مادر شناسائی ندارم گفت اِن بَذَلتَ العَطِیَّةَ وَجَدتَ البُغیَةَ اگر دست
بذل و عطا برگشائی بدستیاری بخشش مطلوب خود را دریابی پادشاه جمعی را برای انجام این امر
بهر سو فرستاد برفتند و کودکی نورسیده که پدر و مادری بس نیازمند داشت دریافتند و ایشان را
بعطیت و بخششهای خسروی رغبت دادند و آن پدر و مادر کودک را بدرگاه پادشاه بیاوردند
پادشاه بفرمود طاسی نقره با کاردی بیاوردند و با مادرش گفت کودک خود را بدامان خود بدار
این وقت خداوند تعالی آن کودک را بزبان آورد و گفت ایها الملک مادر و پدرم را از سر بریدن من
باز دار همانا بد پدر و مادری هستند ای پادشاه همانا کودک ضعیف چون مظلوم واقع شود باید پدر
و مادرش از وی دفع ستم کنند و اکنون ایشان با من ستم میرانند بپرهیز از اینکه ایشان را

درستم راندن بمن اهانت کنی پادشاه از مشاهدت این حال و این مقال سخت در هم شد چندانکه آن درد
از وی برفت و در همان حالت بخواب اندر بخفت و در عالم خواب کسی را دید که با وی گفت اِنَّ الاِلهَ
الاَعظَمَ اَنطَقَ الصَّبِیَّ وَمَنَعَکَ وَمَنَعَ اَبَوَیهِ مِن ذَبحِه وَهُوَ ابتَلاکَ بِالشَّقیقَةِ لِنَزعِکَ مِن سُوءِ
السّیرَةِ وَالشَّرَهِ فِی البِلادِ وَهُوَ الَّذی دَلَّکَ اِلَی الصِّحَّةِ وَقَد وَعَظَکَ بِما اَسمَعَکَ
همانا خداوند بزرگ و یزدان سترگ آن کودک را بسخن اندر آورد و ترا و پدر و مادر او را از سر بریدن
آن کودک بی گناه بازداشت و ترا بدرد نیمه سر گرفتار گردانید تا ترا از این سوء سیرت و نکوهیدگی سریرت
که با بلاد و عباد میسپاری برکند و خداوند همان کس باشد که ترا از چنان مرض دشوار بصحت باز گردانید
و بآنچه از کودک و سخن آمدن او و مشاهدت امری بآن غرابت دیدی و شنیدی ترا پند و موعظت داد پادشاه
از خواب سر برگرفت و بدانست که جمله امور از جانب یزدان غفور است و از آن پس بعدل و اقتصاد
روی آورد و نیز در آن کتاب از ابوحمزه ثمالی مروی است که جماعتی از اهل فارس که آهنگ حج داشتند
در مدینه بخدمت حضرت باقر علیه السلام مشرف شدند و از معالم دین خود پرسشها نمودند و آن حضرت
از تمام آن مسائل با ایشان خبر داد بعد از آن از آن حضرت از سلمان فارسی و رغبت او بسوی عمر در
تزویج دختر او که خواهر حفصه زوجه رسول خدای صلی الله علیه و آله بود بپرسیدند که آیا این خبر مقرون
بصحت هست یا نیست فرمود وَاللهِ ما کانَ سَلمانُ مِمَّن یَمیلُ اِلَی الدُّنیا وَلا اِلی نَعیمِها وَلا
کانَ مُفتَتِنًا بِالنِّساءِ لِاَنَّ اللهَ خَلَقَهُ مَعصُومًا وَما کانَ لِیَرَ ما یَکُونُ لِلرِّجالِ وَلا لِلنِّساءِ مِنَ العَورَةِ
وَلکِنَّهُ اختَبَرَ عُمَرَ بِخِطبَةِ ابنَتِه وَامتَحَنَهُ سوگند با خدای سلمان نه از آن کسان بود که بدنیا مایل گردد و بنعیم
دنیا رغبت فرماید و مفتون بزنان نمی گشت زیرا که خداوند او را معصوم بیافریده و او را آن عورتی
که مردان یا زنان راست نبود لکن در این خطبه کردن دختر عمر خواست او را اختبار و آزمایش فرماید عرض کردند
یا بن رسول الله پس چگونه این کلام را با عمر بگفت و عمر با او سخنی نرانده بود فرمود سلمان بر عمر بگذشت
و اینوقت با گروهی از بنی عدی بر در سرای خویش بایستاده بود پس عمر سلمان را بخواند و گفت یا ابا عبد الله
آیا در چیزی از دنیای ما رغبت نداری تا ترا با آن قرین وسعت بداریم فرمود آری رغبت دارم ای
ابو حفص در اینکه دخترت خواهر حفصه را با من بحباله نکاح در آوری عمر بدو بخشم اندر شد و با قوم خود گفت
آیا نگران این عجمی طمطمانی نیستید طمطمانی یعنی کسیکه در زبانش عجمه باشد و بفصاحت سخن نراند با عجمه گفت
باین طمطمانی نمی نگرید که چگونه محمد او را از مقدارش برتر گردانیده است چندانکه خویشتن را بآنچه بیرون
از حد او ست بلند میخواهد آنگاه عمر با حالتی منکر و خاطری کوفته بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله
رهسپار شد فَقالَ یا رَسُولَ اللهِ لا تَرفَع مِقدارَ مَن لا لَهُ قَدرٌ حَتّی یَزیدَ عَلی اَشرافِ اَصحابِکَ
تَفاخُرًا وَقَدرًا گفت ای رسول خدا کسی را که او را قدر و منزلتی نیست مقدارش را بلند مکن تا

 بر اشراف اصحاب تو از روی تفاخر و تقدم فزونی جوید رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود که آنکس
این کار را با تو کرده است پس داستان خود را و آنچه او با سلمان و سلمان با او گفته بود بعرض رسانید
رسول خدای فرمود وَيْحَكَ يَا عُمَرُ مَا أَرْضَى أَنْ تَزَوَّجَ سَلْمَانُ إِنْ رَغِبَ إِلَيْكَ وَأَنْ تَقَرَّبَ إِلَيْهِ
وَقَدْ اشْتَاقَتْ إِلَيْهِ الْجَنَّةُ ای عمر راضی نیستی که اگر سلمان با تو رغبت کند با او تزویج نمائی و بدو تقرب
یابی و حال اینکه بهشت بدو مشتاق است وَأَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ وَفِيكُمْ مَعَاشِرَ قُرَيْشٍ أُولَئِكَ
الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ
و فرو فرستاده است خدایتعالی در حق سلمان و درباره شما معاشر قریش این جماعت هستند که
ایشان را کتاب و حکم و نبوت دادیم پس اگر این گروه با آنجمله کافر شدند موکل ساختیم بآن جمله قومی را
که بآن کافر نیستند عمر عرض کرد این جماعت کیستند یا رسول الله یعنی آنانکه بآن کافر نیستند فرمود سوگند
با خدای سلمان و قوم و طایفه اوست الی آخر الخبر معلوم باد در این مسئله که در این خبر مبارک
مسطور شد که برای حضرت سلمان نبود آنچه برای مردان و زنان است نهایت غرابت را دارد اگرچه
در خبری دیگر که جعفر بن محمد بن مالک بن یونس بجابر بن عبدالله بن حرام انصاری علیه الرحمه
مستند میدارد در ذیل آن مسطور است که چون عمر بن خطاب با سلمان بعضی خطابها و عتابها نمود
بادی بوزید و جامه سلمان از محل عورتش برگرفت و حاضران دیدند که آنچه مردان و زنان دارند
وی ندارد و نیز در خبری دیگر که از ابو العباس احمد بن یوسف بحضرت صادق علیه السلام سند میرساند در آنجا
نیز میرساند که او را به عورتی از مردان و زنان شناسائی نیست و از آن هنگام که عقل یافته عورت خود را
ندیده است مؤید خبر مذکور است لکن با اخبار که در باب تزویج سلمان هستند و میگویند حضرت سلمان
مجبوب بوده است چنانکه اسامی آنان در مجالس المؤمنین مذکور است و بعلاوه راوی خبر اول
حسین بن حمدان حضینی است که به ابوحمزه ثمالی منتهی میکرداند و نجاشی میگوید ابوعبدالله حسین بن
حمدان حضینی جنبلانی مردی فاسد المذهب و در خلاصه میگوید کذاب است و التفاتی با خبار او
نمیرود از فضیل بن یسار روایت کند که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا قُبِضَ صَارَ النَّاسُ كُلُّهُمْ أَهْلَ جَاهِلِيَّةٍ إِلَّا أَرْبَعَةً عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْمِقْدَادُ
وَسَلْمَانُ وَأَبُو ذَرٍّ فَقُلْتُ فَعَمَّارٌ فَقَالَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الَّذِينَ لَمْ يَدْخُلْهُمْ شَيْءٌ فَهَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ
چون رسول خدای ازین سرای بحضرت خدای پیوست تمام مردم بدین و آداب جاهلیت برگشتند
مگر چهار تن علی علیه السلام و مقداد و سلمان و ابوذر عرض کردم حال عمار بن یاسر چیست فرمود
اگر میخواهی آنکسانی را که بعد از رسول خدای هیچ چیز در خاطر ایشان خلجان نکرده و بهمان دین و
آئین که بودند ثابت و با کمال ایقان بماندند این سه تن بودند یعنی از اصحاب رسول خدای مقداد

[illegible]

وسلمان و ابوذر بر دین خود استوار بماندند و بهیچ جه لغزشی و اندیشه برای ایشان روی نداد و نیز
در آن کتاب از ابوبصیر مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود جَاءَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ
وَغَيْرُهُمْ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از آن جماعت مهاجر و انصار و دیگران بحضرت علی علیه السلام
آمدند و عرض کردند سوگند با خدای اولی از همه ایشان به پیغمبر صلی الله علیه وآله دست مبارک را بیاور تا با تو
بیعت کنیم سوگند با خدای در پیش روی تو جان سپاری بکنیم علی علیه السلام فرمود اگر راست
میگوئید فَاغْدُوا غَدًا عَلَيَّ مُحَلِّقِينَ یعنی بامدادان نزد من بیائید کاهی که سرهای خود را از موی
سترده باشید یعنی علامت صدق و امتیازی برای شما از دیگران باشد پس علی علیه السلام و سلمان
و مقداد و ابوذر موی از سر تراشیدند و جز ایشان کسی نتراشید پس آن جماعت دیگر باره انصراف
گرفتند و بعد از آن بحضرت امیرالمؤمنین علیه سلام الله شدند و عرض کردند سوگند با خدای امیر مؤمنان
توئی و از تمام خلق سزاوارتر و اولی به پیغمبر توئی بیار دست را تا با تو بیعت کنیم فرمود اگر براستی سخن می کنید
بامداد با سرهای تراشیده نزد من بیائید همچنان جز آن سه تن کسی موی سر نتراشید گفتم عمار در میان
ایشان نبود فرمود نه بود عرض کردم پس عمار از اهل رده است فَقَالَ عَمَّارٌ قَدْ قَاتَلَ مَعَ عَلِيٍّ
عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدُ فرمود از آن پس عمار در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام قتال داد و در جلد ششم
بحار الانوار از فضیل بن یسار مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود که عثمان با مقداد
گفت لَتَنْتَهِيَنَّ أَوْ لَأَرُدَّنَّكَ إِلَى رَبِّكَ الْأَوَّلِ باید از کردار خود بر کنار شوی و گرنه ترا به پروردگار
اولین تو باز میگردانم میفرماید چون مقداد را زمان وفات در رسید با عمار گفت عثمان را از جانب من باز رسان
که من به پروردگار اول خود باز شدم ممکن است مراد عثمان از رب اول آقای نخستین او باشد که اسود بن
عبد یغوث زهری است که او را آزاد نمود و ابو معبد مقداد بن عمرو بهرانی را بواسطه نسبت با مقداد اسود
گفتند یا قصد عثمان آن بتی است که در زمان جاهلیت می پرستیده و مراد مقداد رضی الله عنه از رب
اول پروردگار قدیم تعالی شأنه است و نیز در آن کتاب از علی بن محمد قتیبی سند بابی حمزه میرسد
که از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه شنیدم فرمود لَمَّا مَرُّوا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفِي رَقَبَتِهِ
حَبْلٌ إِلَى زُرَيْقٍ ضَرَبَ أَبُو ذَرٍّ بِيَدِهِ عَلَى الْأُخْرَى ثُمَّ قَالَ لَيْتَ السُّيُوفَ قَدْ عَادَتْ بِأَيْدِينَا ثَانِيَةً وَقَالَ
مِقْدَادٌ لَوْ شَاءَ لَدَعَا عَلَيْهِ رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ سَلْمَانُ مَوْلَايَ أَعْلَمُ بِمَا هُوَ فِيهِ گاهی که امیرالمؤمنین علیه السلام
با آن ریسمانی که برگردن مبارکش افکنده بودند بسوی زریق میبردند ابوذر از کمال افسوس و اندوه دست
خود را بر دست دیگر بزد و گفت کاش آن شمشیرها دیگر باره بدست ما دفعه دوم باز می گشت و مقداد گفت
اگر امیرالمؤمنین میخواستی پروردگار عزوجل را میخواندی سلمان گفت مولای من بآنچه وی در آنست
داناتر است و ازین خبر فضل و فزونی و ایمان و اعتقاد و ایقان جناب سلمان بر مقداد و ابوذر

توئی امیرالمؤمنین وتوئی سوگند با خدا

بازمیرسد و دیگر از علی بن الحکم از ابو بکر حضرمی مروی است که ابو جعفر علیه السلام فرمود مرتد شدند
مردمان جز سه تن سلمان و ابوذر و مقداد میگوید عرض کردم پس عمار چگونه بود فرمود قَدْ كَانَ جَاضَ
جَيْضَةً ثُمَّ رَجَعَ یعنی میل و عدولی نمود و دیگر باره بعقیدت کامله خود بازشد آنگاه فرمود اِنْ اَرَدْتَ
الَّذِي لَمْ يَشُكَّ وَلَمْ يَدْخُلْهُ شَيْءٌ فَالْمِقْدَادُ فَاَمَّا سَلْمَانُ فَاِنَّهُ عَرَضَ فِي قَلْبِهِ عَارِضٌ اَنَّ عِنْدَ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع
اِسْمَ اللّٰهِ الْاَعْظَمَ لَوْ تَكَلَّمَ بِهِ لَاَخَذَتْهُمُ الْاَرْضُ وَهُوَ هٰكَذَا فَلُبِّبَ وَوُجِئَتْ عُنُقُهُ حَتّٰى تُرِكَتْ كَالسِّلْعَةِ فَمَرَّ
بِهِ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ هٰذَا مِنْ ذَاكَ بَايِعْ فَبَايَعَ وَاَمَّا اَبُو ذَرٍّ فَاَمَرَهُ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِالسُّكُوتِ وَلَمْ
يَكُنْ تَاْخُذُهُ فِي اللّٰهِ لَوْمَةُ لَائِمٍ فَاَبٰى اِلَّا اَنْ يَتَكَلَّمَ فَمَرَّ بِهِ عُثْمَانُ فَاَمَرَ بِهِ ثُمَّ اَنَابَ النَّاسُ بَعْدُ فَكَانَ اَوَّلَ مَنْ اَنَابَ اَبُو سَاسَانَ
الْاَنْصَارِيُّ وَاَبُو عَمْرَةَ وَشُتَيْرَةُ وَكَانُوا سَبْعَةً اگر میخواهی آنکس را باز شناسی که هرگز مرات تابناک عقیدتش بغبار شک
وریب دچار و در قلبش هرگز اندیشه بیرون از صواب داخل نشده است همانا مقداد میباشد و اما سلمان را
عارضه در قلبش پدید گشت که امیر المؤمنین علیه السلام را نام بزرگ خدا همراه باشد و اگر زمین را بآن نام بخواند
این گروه را فرو بگیرد و او چنین است لاجرم دچار ستم فرمانگذار عصر گردید پس جامه های او را به حلقش بر
پیچیدند و گردنش سخت دردناک شد چنانکه از آن فشار مانند سلعه در گردنش پدیدار شد پس از آن امیر المؤمنین
علیه السلام بروی بگذشت فرمود ای ابو عبد الله این بلیت که بآن گرفتار شدی از بابت آن
اندیشه ایست که نمودی یعنی گمان بردی آنچه من میکنم به نیروی اسم اعظم است و حال اینکه در همه چیز متصرف
هستم راقم حروف گوید از این برتو اینکه اسم اعظم را نیز واسطه اثر او ست بیعت کن پس بیعت کرد یعنی
اکنون بیعت تازه و از روی عقیدت کامل و محفوظ از پاره خیالات بنمای و اما ابوذر علیه الرحمه را امیر المؤمنین
علیه السلام فرمان کرد خاموش باشد یعنی مصلحت بر خاموشی است و ابوذر کسی نبود که در راه خدای
از ملامت نکوهش گران بیندیشد و از کلمه حق امساک بورزد لاجرم ابا نمود جز اینکه تکلم نماید از آن پس
عثمان بروی بگذشت و بفرمود او را بضربی سخت بیازردند یعنی اگر چه ابوذر از کمال غیرت و محبت با
امیر المؤمنین علیه السلام و حمایت کار حق سخن نمود معذلک شأن عقیدت و ایمان کامل این بود که آنچه
امیر المؤمنین بفرماید همان را اختیار کند و باندیشه خود نرود و بقدر سر موئی انحراف نکند و چون بدان
بلیت مبتلا شد تا تنبه گردد و از آن پس پاره از مردمان از حالت ارتداد و تشکیک باز شدند و اول کسیکه
بازگشت ابو ساسان انصاری و ابو عمره و شتیره بودند و آنجمله هفت تن بر آمدند و در آن هنگام
جز این هفت تن عارف بحق امیر المؤمنین علیه السلام نبودند نویسنده حروف گوید در این مقام
از نگارش مطلبی که بر اغلب کسان مجهول است ناچاریم همانا بر السنه هر طبقه از مردمان میگذرد
که بترسید و پرهیز کنید زیرا که چون غضب خدای بر گناهکاران بجنبد و آتش قهر الهی شعله زدن گیرد
تر و خشک را با هم بسوزد و عاصی و غیر عاصی را در میدان هلاکت در نوردد و گاهی گوینده این کلمات را

تحقیق در باب عدل و بعضی از

باخبار ماثوره و هند و این جمله از اعوجاج سلیقه و عدم اطلاع بر آیات قرآنی و اخبار صریحه انبیا و اولیای سبحانی
و منافی عدل حضرت یزدانی است عدل را آن مقام و رتبت است که در عداد اصول دین بلکه اول درجه
معرفت رب العالمین و علت بزرگ ارسال مرسلین و برهان قوی بر وحدت خداوند مبین است اگر عدل
نباشد هیچ نیت و گردش جهان بلکه تمام آفریدگان را نظامی نخواهد بود و بالطبیعه رشته دوام و قوام عالم
گسیخته خواهد شد چنانکه اگر در مملکتی اجرای عدل را متروک دارند آن ملک و مملکت فانی خواهد شد و خداوند تعالی
در قرآن کریم در مقامات عدیده اشارت فرماید و از اوصاف جلیله اش قیام بقسط است و می فرماید
اِنَّ اللّٰهَ يَاْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ اِلٰى اَهْلِهَا وَاِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ اَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ
مُسْتَقِيمٍ و در جای دیگر میفرماید هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَاْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلٰى صِرَاطٍ و نیز میفرماید يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
كُونُوا قَوَّامِينَ لِلّٰهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ یعنی بالعدل وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلٰى اَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ
لِلتَّقْوٰى و از این قبیل آیات بسیار است و از این روشن تر این است که خدای تعالی در قصه قوم صالح میفرماید
فَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و تصریح میفرماید که آنانکه بحقیقت عقیدت و ایمان
برخوردار بودند از آن بلیت نجات یافتند و بعد از آن میفرماید وَاَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ و مکشوف
میفرماید که بلیت بظالمان و ستمکاران و کافران اختصاص دارد چنانکه در اقوام دیگر پیغمبران بهمین طور است
و میفرماید وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرٰى بِظُلْمٍ وَاَهْلُهَا مُصْلِحُونَ پس چون هلاکت هر جماعتی هنگامی است
که اهل صلاح در آن نباشد لابد چون بواسطه ظلم و کفر مستحق نزول بلا شدند هر کس مصلح و مومن باشد
رستگار خواهد شد و از اسامی مبارکه الهی عدل و عادل و معدل است و تمام کتب آسمانی و کلمات انبیا
عظام و وصایا و نصایح و ابشار و انذار ایشان بعدل و ترک عدل است و تمام اخبار از میزان عدل
الهی اشارت کند و معنی عدل احقاق حق بذی حق است پس با اینحال چگونه میتوان گفت که در شهری
یا مملکتی یا جماعتی پاره روزه بروزه و شب بعبادت و ریاضت بگذرانند و با وامر الهی کار کنند و از
نواهی اجتناب ورزند و از سیئات بپرهیزند و بحسنات روزگار سپارند و جمعی دیگر بر خلاف این روند
و بعصیان یزدان عمر سپارند و چون مستحق نزول عذاب شوند و باعمال خود دچار گردند و عذابی نازل شود
مطیع و عاصی را فرو گیرد و هر دو را معاقب دارد اگر چنین است تفاوت در حسنت و عبادت و اطاعت
برای کیست هرگز در حکومت مخلوقی ضعیف متوقع این بروز و ظهور نتوانیم شد و اگر حاکمی یا سلطانی در میان
خائن و خادم و مطیع و عاصی فرق نگذارد مورد ملامت اهل روزگار و آخر الامر دچار هلاک و دمار و مطرود
صغار و کبار گردد با اینکه در احوال اغلب مردم علم و بصیرت ندارد و خادم را از خائن نمی شناسد چگونه
میتوانیم این نسبت را بخداوند قاهر عالم عادل خبیر بصیر دانای بر ظاهر و باطن و بینای بر سرایر و ضمایر
و عواقب دهیم که خود میفرماید وَلِلّٰهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاِلَيْهِ يُرْجَعُ الْاَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ

وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و میفرماید يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ و میفرماید يَقْضِي بِالْحَقِّ و می فرماید
تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ و اگر در این جهان بعدم ظلم موصوف نباشد چگونه بوعدهٔ عدل
در آن سرای مطمئن توان گردید مگر جز این نیست چون جهت عدل را بگذارند موصوف بظلم خواهند شد
و چنانکه در قرآن کریم وارد است گاهی که لقمان حکیم فرزند خود را نصیحت در بسیار و نخست چیزها که بدو
میگوید او را از شرک نهی میکند و چون میخواهد شرک را بصفتی مذموم که موجب فساد دین و دنیا و عقبی است
موصوف دارد میفرماید لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ و چیزی را در این مقام و تحذیر از شرک و توصیف
نمودن شرک را بظلم برتر نمی شمارد و برتر هم نیست و خداوند تعالی در توصیف ذات مقدس در قرآن
میفرماید اللَّهُ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ و در مقام دیگر میفرماید إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا و در جای دیگر
میفرماید لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا و از خارج نیز معلوم است که عقلاً و حکمةً ظلم منافی بقای موجودات است چنانکه
گفته اند عالم بکفر میگردد اما بظلم نگردد و ببراهین قاطعه معین است که این صفت در ذات سبحانه
تعالی موجود نیست و عدل با ظلم بهیچوجه توافق و تآلف و تطابق نجوید و در میانهٔ این دو صفت
منافات کلی طبیعی است بلکه ضد همدیگرند و دو ضد اجتماع نشاید و چون مدار عالم و بقای
موجودات بعدل و فنای آن بظلم است ناچاریم که خدا را بصفت عدل موصوف و ذات
اقدسش را از صفت ظلم بی نیاز و بری بدانیم و محال است که جز این دانسته و بنوع دیگر را
تصور نمائیم نه آن است که خود میفرماید وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ و نیز
میفرماید وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ و میفرماید إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ
لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا و میفرماید كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا
فَإِنَّمَا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا و میفرماید ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ و میفرماید لَهَا مَا كَسَبَتْ رَحْمَتَهُ
وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ و میفرماید لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا و کذلک غیر ذلک
از آیاتیکه امر بعدل و نهی از ظلم دارد دیگر جز این است که ظلم عبارت از عدم ایصال حق بذی حق و عدم
رعایت مستحق است خدای میفرماید این قیام لیل و عبادت و اطاعت برای امیدواری برحمت
پروردگار است و سزای کافران چنین است و هرگز این دو صنف باهم یکسان نباشند و آنوقت میفرماید
هیچکس حامل وزر دیگری نباشد و میفرماید اگر خوب کنید بخود کرده اید و اگر بد کنید بخود کرده اید
و میفرماید هر نفسی گروگان کردار خویش است و میفرماید تمام افعال و اعمال را خواه کوچک یا بزرگ باشد
احصا میکنیم تا در موقع خود پاداش یابد لکن چون قومی را مستحق عذاب بیند و عذابی بفرستد اهل ثواب
و عقاب هر دو را دوچار فرماید لَيَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ مِمَّا يَقْتَرِفُونَ زیرا که بیخبر هستند از حال درون پس
معلوم میشود که اگر عذابی فرود آید و گروهی را در سپارد و آن کسان را که ظاهر الصلاح بوده اند نیز فرو گیرد

و موجب استیجاب شود برای آن است که خداوند عالم بر سرایر از حال تذویر و نفاق و شقاق باطنیهٔ ۵۲۳
آن جماعت آگاه است چنانکه در اخبار پیغمبران گذشته نیز مکشوف میشود هر وقت عذابی عام وارد شده است
اشخاص مؤمن را بهیچوجه شامل نشده و جماعت کافران و مشرکان و عاصیان را با آن اشخاصی که در ظاهر
صالح و در باطن طالح بوده اند و زیان ایشان در دین از آنانکه ظاهراً نیز کافر بوده اند بیشتر است در سپرده
است چنانکه از اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله و همچنین سایر ائمه هدی علیهم السلام که
جمعی کثیر بوده اند چون بمقام امتحان میرسیده است از هزار تن یکتن بجامهٔ تقوی و گوهر ایمان که سپر هر بلا
و عذابی است آراسته نبوده اند پس اگر ائمه علیهم السلام نیز گاهی بر سبیل تحذیر و انذار میفرموده اند بترسید
از نزول عذاب و سموم قهر آلهی که همه را در میسپارد مراد این است که آنان هم که ظاهر الصلاح هستند اما باطن
ایشان باتش نفاق و کفر و شقاق مشتعل است در چنان وقت محروس نمی مانند و بسزای خود میرسند
لهذا در همه حال عرض میکنیم إِلٰهِي عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ وَلَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ يَا كَرِيمُ معلوم باد که اخبار و احادیث
در فضایل جناب سلمان و ابوذر و مقداد بسیار است و نه آن است که اگر جناب سلمان را ساعتی توجهی
و التفاتی رفته باشد باید داخل صغایر یا کبایر شمرد بلکه مانند ترک اولائی است که بحضرات انبیاء
علیهم السلام نسبت دهند یا پاره حالاتی است که گاهی از ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم مشاهدت
رود چنانکه امام زین العابدین علیهم السلام را در یوم الطف و گذارهٔ بزرگان اهل بیت علیهم السلام
حالتی دست داد که عمه اش حضرت زینب سلام الله علیها از دیدار آن حالت هر مصیبتی را که دریافته بود
فراموش نمود و بتسلیت آن حضرت شروع فرمود و آن خبری را که از پدرش علیه السلام شنیده
و خبر زائده مشتمل بر آن است در حضرتش مذاکره نمود و این حکایت در کتاب طراز المذهب مشروحاً
مسطور شد و لطیفهٔ این خبر این است که چون اندک تغیری در حالت ظاهر امام حاضر پدید شود مانند
حضرت صدیقهٔ صغری که ولیة الله العظمی است چنان دیگرگون شود و عظمت و هیبت عنوان امامت
در وی اثر نماید که جمله مصائب را اگرچه مصیبت خود حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه باشد فراموش
نماید چه آن مصیبت درگذشت و اما حاضر قلب عالم امکان و متصرف در همهٔ عوالم و بنیان مرصوص
تمام موجودات است و اگرچه اثرش در تمام موجودات میرسد و از آنجا که خود ندانسته مؤثر گردند اما
آنچه مثل حضرت زینب علیها السلام ادراک و احساس فرماید جز شخص امام محمد باقر علیه السلام که امام
صامت بود نتواند ادراک فرمود پس بروز هر حالتی و تعیین هر عنوانی نسبت بمقام خود است اگر
جناب سلمان را حالتی پیش آید در مقداد پیش نیاید نه آن است که مقداد بر وی فزونی داشته باشد
بلکه اگر آن حال در مقداد پدید آید هیچ در وی نقصانی نرساند بلکه نسبت بمقام سلمان حکم ترک اولی
پدیدار کند چنانکه گفته اند حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ ترک دنیا از دلی تو بخود قیاس مکن حسنات

 حسنات ابرار است سیئات نزدیکان چنانکه آن اخبار که در حق جناب سلمان مسطور شد و خبری که وارد است سلمان منا اهل البیت و آن مقام محرمیتی که او را بود دلالت بر آن دارد که بر دیگران مراتب کثیره فزونی دارد و علامه در خلاصه میفرماید سلمان فارسی مولی رسول خدای صلی الله علیه و آله اول ارکان اربعه است بسیار عظیم الشان و اسحال است جداً و مشکور است و مرتد نگردیده است و همچنین در حق وی فرموده اند وی معصوم بود و این مقامی بس عالی است که نزدیک بمقام انبیا و اولیا است و باید دانست که عصمت نیز مراتب و مقامات مختلفه دارد و نسبت بهر شخصی منزلتی پیدا میکند نه آن است که تمام معصومین باهم بیک شان و مقام باشند عصمت پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمه هدی صلوات الله علیهم را شانی و مقامی است و عصمت انبیاء عظام که اولوا العزم و رسول هستند شانی و مقامی است و عصمت سایر انبیا را مقامی و عصمت اولیا و اوصیا را علی قدر مراتبهم و استعداداتهم مقامی است و مراتب عصمت بحسب استعداد نفوس است هر نفسی قوی تر و شریف تر و جلیل تر است دارای عصمتی است که مستعد آن تواند بود نه آن است که دیگران بتوانند دارای عصمتی شوند که رسول خدای صلی الله علیه و آله الطاهرین بوده است همانطور که دیگران را نیروی حمل آنگونه وحی و تکالیف نبوده است استطاعت حمل و رعایت این نوع عصمت نباشد در کتاب تنبیه الغافلین از سعید بن وهب مروی است که گفت در صحبت سلمان فارسی علیه الرضوان نزد تنی از دوستان او شدیم سلمان صدیق خود فرمود

إِنَّ اللهَ تَعَالَى يَبْتَلِي عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ ثُمَّ يُعَافِيهِ فَيَكُونُ كَفَّارَةً لِمَا مَضَى وَمُسْتَعْتَباً لِمَا بَقِيَ وَإِنَّ اللهَ لَيَبْتَلِي عَبْدَهُ الْفَاجِرَ بِالْبَلَاءِ ثُمَّ يُعَافِيهِ فَيَكُونُ كَالْبَعِيرِ الَّذِي عَقَلَهُ أَهْلُهُ ثُمَّ أَطْلَقُوهُ لَا يَدْرِي فِيمَ عَقَلُوهُ وَلَا فِيمَ أَطْلَقُوهُ

یزدان تعالی مبتلا میکرداند بندهٔ مؤمن را ببلا پس از آن او را عافیت می بخشد و آن رنجوری و بلیت کفارهٔ اعمال گذشته او و موجب استعتاب و استرضاء مابعد است و خدای تعالی بندهٔ نابکار خود را دچار بلیت میفرماید مگر اینکه اسباب تنبه و عبرت او شود لکن چون از بند بیماری رستکاری گرفت مانند شتری مست است که او را ببند بر زانو بر نهند و چونش از بند برآورند هیچ نداند بچه سبب در عقال شد و برای چکار از بند جست و هم در آن کتاب از ابو عثمان نهدی و او از جناب سلمان علیه الرضوان الرحمن روایت کند که فرمود رسول خدای صلی الله علیه و آله میفرمود

إِذَا جَاءَتِ الْحُمَّى إِلَى النَّفْسِ الْمُؤْمِنَةِ فَنَادَتْهَا الرُّوحُ مِنْ جَوْفِ النَّفْسِ فَتَقُولُ أَيَّتُهَا الْحُمَّى مَا تُرِيدِينَ مِنْ هَذِهِ النَّفْسِ الْمُؤْمِنَةِ فَتُجِيبُهَا الْحُمَّى فَتَقُولُ أَيَّتُهَا الرُّوحُ الطَّيِّبَةُ إِنَّ الذُّنُوبَ نَفْسَكِ هَذِهِ كَانَتْ طَاهِرَةً فَقَذَرَتْهَا الذُّنُوبُ وَالْخَطَايَا فَأَنَا أُطَهِّرُهَا فَتُجِيبُهَا الرُّوحُ إِذاً أَذِنْتُ لَكِ مَرَّاتٍ فَطَهِّرْهَا

چون تب بجان مؤمنی اندر آید روح انسانی که در جوف روح نفسانی است او را ندا کند و گوید ای تب ازین نفس مؤمنه چه خواهی تب در جواب گوید ای روح طیبه همانا این نفس تو پاک و طاهر بود

 و از خبث گناهان و زنگ خطاها ناپاک شد و من او را از آن آلایش پیرایش و طهارت میدهم چون روح این سخن بشنود تا سه مره گوید پاک گردان این نفس آلوده را راقم حروف گوید این حدیث مبارک بازمیرساند که روح نفسانی مرکب روح انسانی است و مؤید اقوال حکمای جهان و دانایان باستان است چنانکه در کتاب طراز المذهب بشرح و بسط مذکور داشتیم و از این قبیل اخبار معلوم میشود که مقامات علوم و حکم رسول خدای و ائمه ابرار صلوات الله علیهم را حد و حصر و میزان و مقیاسی نتوان مشخص ساخت و در این مقام برای توضیح مراتب عالیه جناب سلمان باین خبر شاذان بن جبرئیل بن اسمعیل بن ابی طالب قمی که در کتاب فضایل باسناد صحیح از اصبغ بن نباته اشارت کنیم همانا ابو الفضل سدید الملة و الدین شاذان بن جبرئیل در کتاب فضایل نوشته است که اصبغ بن نباته گفت گاهی که سلمان فارسی امارت مداین داشت در خدمت او بودم چه عمر بن خطاب امارت مداین را بسلمان گذاشت و جناب سلمان تا زمان سعادت توامان امیر المؤمنین علیه السلام در آن امارت بگذرانید و اصبغ بن نباته در زمان خلافت امیر المؤمنین علیه السلام سلمان را در مداین ملاقات فرمود میگوید روزی خدمت سلمان بیامدم و در این هنگام بمرض موت دچار بود و من همواره بعیادتش میرفتم تا بیماریش شدت گرفت و یقین فرمود که ازین جهان رخت بر می بندد بسوی من التفات فرمود و گفت یا اصبغ در زمانیکه در حضرت رسول خدای معاهد بودم با من فرمود ای سلمان زود باشد که مرده با تو تکلم نماید گاهیکه وفات تو نزدیک آید و هم اکنون مایل هستم بدانم وفات من نزدیک شده است یا نشده است اصبغ گفت ای سلمان ای برادر بزرگوار من بهرچه میخواهی امر فرمای گفت میخواهم بیرون شوی و سریری نزد من حاضر سازی و بدانگونه که از بهر مردگان مفروش مینمایند فرش کنی و مرا در آن سریر بدستیاری چهار تن حمل کنی تا بگورستان اندر آوری اصبغ گفت حبا و کرامة آنگاه بسرعت برفت و پس از ساعتی تختی بیاورد و بدانگونه فرشش که از بهر اموات بگسترانند بر آن سریر بیفکند آنگاه با تنی چند بیامد و سلمان را در آن سریر بر دوش کشیده بمقبره در آورد چون آن جناب را در آن گورستان بگذاشتند فرمود ای جماعت روی مرا بجانب قبله آورید چون چنان کردند با صدائی بس بلند گفت

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ عَرْصَةِ الْبَلَاءِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مُحْتَجِبِينَ عَنِ الدُّنْيَا

اصبغ میفرماید از آن وادی خاموشان از هیچکس جوابی برنیامد سلمان بدفعه دوم ندا کرد

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَنْ جُعِلَتْ لَهُمُ الْمَنَايَا غِذَاءً السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَنْ جُعِلَتِ الْأَرْضُ عَلَيْهِمْ غِطَاءً السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَنْ لَقُوا أَعْمَالَهُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مُنْتَظِرِينَ النَّفْخَةَ الْأُولَى سَأَلْتُكُمْ بِاللهِ الْعَظِيمِ وَالنَّبِيِّ الْكَرِيمِ إِلَّا أَجَابَنِي مِنْكُمْ مُجِيبٌ

سلام باد بر شما ای کسانیکه مرگ تن او بار غذای لیل و نهار ایشان است سلام باد بر شما ای کسانیکه جزای اعمال خود را که در دار دنیای فانی بجای آورده اند می نگرند سلام بر شما باد ای کسانیکه

 همواره منتظر و مترصد بانگ صور نخست اسرافیل هستند سؤال میکنم از شما بحق خداوند عظیم و نبی کریم
که یکی از شما جواب مرا باز دهد که منم سلمان فارسی مولی رسول خدای صلّی الله علیه و آله آن حضرت با من
فرمود ای سلمان چون وفات تو نزدیک شود زود باشد که مرده با تو تکلم نماید هم اکنون خواهانم بدانم
مرگ من نزدیک شده است یا نشده است چون سلمان از سخن کردن خود خاموش گشت ناگاه مرده
از گور خود بزبان آمد و همی گفت السّلام علیک و رحمة الله و برکاته یا اَهْلَ الْبِناءِ وَالْفَناءِ الْمُشْتَغِلُونَ
بِعَرْصَةِ الدُّنْیا وَما فِیها نَحْنُ لِکَلامِکَ مُسْتَمِعُونَ وَلِجَوابِکَ مُسْرِعُونَ فَسَلْ عَمّا بَدا لَکَ یَرْحَمُکَ اللهُ
سلام و رحمت و برکات خدای بر تو باد ای صاحبان ابنیهٔ عالیه و اموال فانیه و اشتغال یافتگان
بعرصهٔ دنیا و آنچه در دنیاست اینک ما گوش بفرمان تو داریم و در عرض جواب تو شتابانیم هم اینک از آنچه
خواهی پرسیدن بپرس خدایت رحمت کناد سلمان فرمود ای کسیکه بعد از مردن بسخن کردن آمدی
و پس از دریغ و افسوس خوردن بر فوت متکلم شدی آیا بعفو خداوندی از اهل بهشتی یا بعدل او از مردم
دوزخی عرض کرد ای سلمان من از آن کسان هستم که خدا تعالی از راه عفو و کرم خود بر وی نعمت داد
و از روی رحمت خود داخل بهشتش فرمود سلمان فرمود الآن ای بندهٔ یزدان مرگ را از بهر من صفت
کن که چگونه یافتی و از وی چه مشهود کردی و چه معاینت نمودی و بدیدی گفت مهلاً یا سلمان سوگند
با خدای اگر کسی را زنده گوشت اندامش را و تمام اعضایش را با مقراضها ریزه ریزه کرده باشند
یا با ارّه از هم پاره پاره سازند یک غصه از غصه‌ها و مشقتها و اندوههای مرگ است و نود ضربت
شمشیر یافتن آسانتر از نزعه از نزعات موت و جان کندنی از جان کندنهای مرگ است
سلمان فرمود حالت تو در دار دنیا چه بود یعنی با این سختی و تلخی و مشقتی که از مرگ دیدی باز گوی
در ایام زندگانی دنیا بر چه حال میگذرانیدی گفت دانسته باش که من در دار دنیا از جمله آن مردم
بودم که خدای تعالی خیر و عمل خیر را بمن الهام فرموده بود یعنی عمر خود را در اعمال خیریه بپایان ساندم
و فرایض خدا را ادا و قرآن را تلاوت و در نیکوئی با پدر و مادر بسیار حریص و از حرام و محارم اجتناب و از
مظالم برکنار و روز و شب را یکدمین و مساعی بسیار در طلب حلال میگذرانیدم و از پرسش روز جزا
بسی بیمناک بودم پس در آن اثنا که در لذیذترین ایام زندگانی و غبطه و فرح و سرور اندر بودم ناگاه رنجور
شدم و روزی چند در بستر بیماری جای داشتم چندانکه رشتهٔ زندگانی سرای فانی گسیخته و مرگ من نزدیک شد
پس در این حال شخصی بزرگ خلقت بمنظری بس فظیع و شدید که از حوصله و ادراک افزون بود بیامد و در
برابر روی من بایستاد در حالی که نه بآسمان بود و نه بزمین اندر بود یعنی در میان آسمان و زمین بود پس
اشارتی بچشمم نمود و چشمم را از دیدار ببخکند و اشارتی بگوشم نمود و کر ساخت و بزبانم اشارت فرمود گنگ
شد و در همان آن نه دیدارم و دیداری نه گوشم را شنوائی نه زبانم را گفتاری بماند در این هنگام اهل و عیال

 و فرزندان و برادرانم بگریستن و نالیدن اندر شدند و خبر مرگم با برادران و همسایگان من پیوست در این حال گفتم
گیتی تو ای کسیکه مرا از اموال و اولاد و کسانم مشغول ساختی همانا پهلوهای من از خوف تو لرزه اندر است
فرمود من ملک الموت و فرشتهٔ مرگم و برای گرفتن جان تو بیامده‌ام و تو را از دار دنیا بدار آخرت انتقال دهم
چه مدت زندگانی این سرای فانی تو منقضی گشت و مرگ تو در رسید پس در آن اثنا که وی بر این حال
و مقال بود دو شخص نزد من بیامدند که هرگز در تمام آفریدگان مخلوقی باین خوش روئی ندیده بودم یکی از طرف
راست من و دیگری از سوی چپ من بنشستند و گفتند السلام علیک ایها العبد و رحمة الله و برکاته همانا کتاب تو
یعنی نامه اعمال ترا بیاورده‌ایم الآن بستان و بخوان و آنچه در آن است بنگر گفتم شما کیستید خدای رحمت کند
شما را و چه کتابی است مرا که بنگرم و قرائت کنم گفتند ما آن دو فرشته هستیم که در دنیا بر دو کتف تو با تو بودیم و آنچه
میکردی خواه بر سود تو یا بر زیان تو مینگاشتیم و این است نامه کردار تو پس بآن نامه بنظاره آمدم و چون
نگران نامه حسنات و کردارهای نیکوی خود شدم که بدست رقیب اندر بود مسرور شدم و آن خبراتی را
که در آن بدیدم شادان و خندان و خوشوقت و بسیار خرسند گردیدم آنگاه بنامه سیئات و کارهای
نکوهیدهٔ خود که بدست عتید اندر بود نگران آمدم بسیار بر من ناخوش گردید و بگریستم با من گفت بشارت
باد ترا که ترا است خیر و خوبی آنوقت شخص نخستین یعنی عزرائیل بمن نزدیک شد و جان از تنم بیرون همی کشید
و در هر جذبه و بیرون کشیدن جان سخت تر از افتادن از آسمان بزمین بود و او بر این حال بود تا جانم
بسینه‌ام رسید آنگاه بمن بجذبه اشارت نمود که اگر آن سختی و مشقت را بر کوههای جهان فرود می آورند
البته آب میشد و برهم میگداخت پس جان مرا از بالای بینی و تیغه انف من قبض نمود این هنگام فریاد
و گریه و زاری و بی قراری اهل و کسان من از زمین بآسمان بلند گشت و هرچه میکردند و میگفتند
بجمله بر من معلوم و بر آن دانا بودم و چون ناله و نفیر و صراخ و فریاد آن جماعت بر من شدت گرفت
ملک الموت از روی خشم و غضب بر ایشان ملتفت شد و فرمود ای معاشر قوم گریستن شما از چیست با وی
ستم نراندیم که بشکایت اندر شوید و تعدی بروی روا نداشتیم که فریاد و گریه بر آورید لکن ما و شما بندگان
یک پروردگاریم هرچه خواهد در ایشان حکم میراند و اگر خداوند شما را در حق ما امر میفرمود البته در کار ما ...
مینمودید چنانکه ما درباره شما امتثال کردیم سوگند با خدای روح او را قبض ننمودیم تا گاهی که رزق و روزی
او فانی و مدتش منقضی گردید و اکنون بحضرت پروردگار کریم روی کند تا هرچه خواهد در حقش
حکم فرماید و او بر همه چیز دانا و قادر است هم اکنون اگر شکیبائی کنید مزد یابید و اگر جزع کنید گناه کار شوید
چه بسیار از بهر من بازگشتنها است بسوی شما که جان فرزندان و دختران و پدران و مادران را
مقبوض بخواهم نمود پس از آن ملک الموت از پیش من بازگشت و روح من با وی بود پس در این حال فرشتهٔ
دیگر بیامد و آن روح را از وی مأخوذ داشت و در جامه سبز از حریر بپیچید و آن را بلند ساخت و در مدتی اندک

اندکی تراز چشم بر هم زدن در حضور پروردگار بگذاشت چون روح در پیشگاه پروردگار سبحان حاضر شد از صغیره و کبیره و از نماز و روزهٔ شهر رمضان و حج بیت الله الحرام و قرائت قرآن و زکوة و صدقات و سایر اوقات و ایام و طاعت پدر و مادر و از قتل نفس بدون حق و از خوردن مال یتیم و مال ربا و از زنا و فواحش و از مظالم عباد و شب زنده داری هنگامی که مردمان بخواب اندر بودند و از امثال و اشباه این جمله سؤال فرمود و از آن پس دیگر باره روح را باذن خدای تعالی بسوی زمین باز گردانیدند و در اینوقت غسّال بیامد و جامه های مرا از تنم بیرون کرد و شروع در غسل دادن نمود پس روح او را بخواند و گفت ای بندهٔ خدای ترا بخدای سوگند میدهم که با این بدن ضعیف مدارا کن چه سوگند بخدای از هیچ رگ و ریشه بیرون نیامده ام جز اینکه پاره شده است و از هیچ عضوی بیرون نشده ام جز اینکه بر هم شکافته است سوگند بخدای اگر آنکس که مرده را میشوید این سخن را بشنود هیچکس هیچ مرده را نخواهد شست و هرگز مردهٔ شسته نخواهد شد آنگاه مرده شوی آب بر بدنم بریخت و سه دفعه مرا غسل بداد و در سه جامه ام کفن ساخت و مرا بحنوط حنوط نمود و این حنوط و کفن آخر توشهٔ من بود که از دنیا بسرای آخرت بیرون بردم پس از آن مرده شوی انگشتری را از دست راست من بیرون آورد و به بزرگترین فرزندانم بداد و گفت خداوند ترا در مصیبت پدرت اجر دهد و اجر و عزای ترا نیکو فرماید آنگاه مرا در کفن در پیچید و تلقین نمود و ازین خبر معلوم میشود که تلقین در حال تکفین مستحب است بعد از آن اهل من و همسایگان من زیاد بر کشیدند شتابید تا با وی وداع کنیم و چون از وداع با من فراغت یافتند مرا بر سریری از چوب بر نهادند و سریر مرا بر دوش چهار تن حمل کردند و روح من در این هنگام ما بین روی من و کفن من و بر نعش من واقف بود و همی گفت ای کسان من و ای فرزندان من دنیا بازی ندهد شما را چنانکه با من بازی اندر شد و این اموال است که من از حلال و غیر از حلال فراهم کردم و در حال صحت و تن آسانی مخلّف نمودم از من و حال من در آن پرهیزکار شوید یعنی چون حال و مآل کار مرا نگران شدید و دیدید که آخر الامر چگونه بحسرت بگذاشتم و بگذشتم متنبه شوید و در دنیا و متاع این عاریت سرا حریص نگردید چه در پایان کار همان بینید که دیدم و همان یابید که یافتم با جمله گفت بر استعجال بودم تا مرا برای نماز بر زمین بنهادند و بر من نماز بسپردند و چون از نماز فراغت یافتند و مرا بجانب گور حمل کردند و بقبر نزدیک نمودند پس از آن روح من ما بین شانه و روی من بلندی گرفت و مرا بگور آوردند و بر کناره و کرانهٔ قبر بخفتند در اینوقت معاینه هولی بزرگ نمودم ای سلمان ای بندهٔ یزدان چون مرا در قبر بنهادند مرا چنان نمود که از آسمان بزمین در افتادم و بلحد در آمدم آنگاه خشت بر روی من بچیدند و خاک بر من بریختند آنگاه مرا از یاری بگذاشتند و باز شدند پس روح سوم باز گشت و حالت ندامت و پشیمانی بر من استیلا گرفت و همی گفتم کاش از جمله باز شدگان بودم و در اینوقت روح از زبان مسلوب و گوش و چشم دیگرگون

شدند و چون ندای منادی بانصراف بلند شد در بحبوحهٔ پشیمانی در آمدم و از تنگنای گور و فشار آن گریستن گرفتم و همی گفتم کاش باین جماعت بودمی که باز گردیدندی تا عملی صالح و کرداری شایسته بجای آوردمی پس پاسخ دهنده از یک سوی گور مرا پاسخ گفت كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ هرگز باز شدن نخواهد بود و این آرزوئی است که میکند و سخنی است که میراند یعنی پذیرفته نمیشود و دیگر باره بجهان مراجعت نخواهد بود و در پیش روی ایشان برزخی است تا روزیکه انگیخته شوند گفتم کیستی ای کسیکه با من تکلم کنی و حدیث رانی گفت منبّه یعنی آگاه کننده ام گفتم منبّه کیست گفت فرشته ام که خداوند تعالی مرا بتمامت مخلوقش موکل ساخته است تا ایشان را پس مرگ ایشان آگاهی سپارم تا اعمال خود را بر نفوس خود برنگارند در حضور خدای تعالی پس از آن مرا بجنبانید و بنشاند و گفت بنویس عمل خود را و آنچه را که بر سود و زیان تو در دار دنیا بوده است گفتم احصای آن را نتوانم و بآن شناسا نیستم گفت آیا نشنیده باشی قول پروردگارت را أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ یعنی اگر شما ها فراموش کردید خدای جمله آن را احصا فرمود پس از آن گفت هم اکنون بنویس و من بر تو املا میکنم گفتم کاغذ و بیاض کجاست پس قطعه از کفنم را بر گرفت و دیدم پوست نازک آهوئی گردید و گفت اینک صحیفهٔ تست گفتم قلم از کجاست گفت انگشت سبابهٔ تست گفتم مداد از کجاست گفت آب دهان تست آنگاه آنچه در دنیا از اول عمر تا پایان آن نموده بودم بر من املا کرد و من نوشتم و هیچ چیز از اعمال من خواه کوچک یا بزرگ بر جای نماند جز اینکه باز نمود و از آن پس این آیهٔ شریفه را تلاوت کرد لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا تمام اعمال صغیره و کبیره را خداوند عالم علّام الغیوب احصا میفرماید و صاحبان عمل آنچه در دار دنیا کرده اند سزایش را حاضر بینند و پروردگار تو با هیچکس ستم نکند یعنی فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ آنگاه آن فرشته آن کتاب را بر گرفت و بخاتمی مختوم داشت و بگردن من چون طوقی بگردانید مرا در خیال چنان مجسم گردید که گویا تمام کوههای دنیا را در گردن من طوق گردانید پس گفتم ای منبّه از چه روی این کار با من نمودی گفت آیا نشنیده باشی قول پروردگارت را وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا هر انسانی را طومار عملش را بگردنش اندازیم و روز قیامت آن نامه منشور را برای قرائت بدو گذارند و گویند بخوان همانا امروز خویشتن برای حساب خویشتن کافی باشی پس ترا در روز قیامت بدینگونه مخاطب دارند و ترا با کتاب تو که در پیش هر دو چشمت بر گشوده باشد حاضر کنند تا گواهی دهی بآن بر نفس خودت آنگاه آن ملک از پیش من برفت و من بر آن حال تنهائی و حسرت دنیا همی بر خویشتن بگریستم در اینحال منکر با منظری بس عظیم و شخصیتی بس موحش بمن آمد و گرزی آهنین بدست اندرش بود که اگر تمام جن و انس اجتماع ورزیدند نتوانستند حرکتش داد مرا در بیم و وحشت و فزعی عظیم

در افکند و تهدید نمود و بمن نزدیک شد و مرا بموی ریش من بکشید آنگاه صیحه بر من بزد بکه اگر همه مردم دنیا بشنیدند تمامت از هول و هیبت جامه هستی بسر بردند آنگاه با من گفت ای بنده خدای با من خبر ده کیست پروردگار تو و کیست پیغمبر تو و چیست دین تو و آنچه در دار دنیا بر آن مذهب میگذرانیدی و با آن عقیدت اندر بودی از شدت بیم و فزعی که از وی مرا در سپر زبانم بسته شد و در کار خویشتن متحیر اندر شدم و ندانستم تا چه گویم و در اندام من عضوی بجای نماند جز آنکه از آن فزع از من جدائی گرفت و اعضاء و اوصال من از کمال ترس و بیم از هم منقطع شده در اینحال رحمت ذوالجلال شامل احوال من شد و دل من بجای آمد و پشتم را محکم ساخت و زبانم بازگشت و ذهنم بمن بازگردید در اینوقت با او گفتم ای بنده خدای از چه روی مرا بفزع افکنی و حال آنکه گواهی میدهم که خدائی جز خدای نیست و محمد رسول او و خدای پروردگار من است و پیغمبر من و اسلام دین و آئین من و قرآن کتاب من و کعبه قبله من و علی امام من و بعد از او فرزندان طاهرینش پیشوایان من و جماعت مؤمنان برادران من هستند و اینکه مرگ حق و راست است و پرسش قبر حق است و صراط حق است و بهشت حق است و دوزخ حق است و روز قیامت میآید و در وقوعش هیچ شک و ریبی نیست و خداوند قادر تمام مردگان را از قبورشان بر می انگیزاند این است قول من و اعتقاد من و بر همین قول و عقیدت پروردگارم را ملاقات میکنم در اینوقت گفت ای بنده خدای بشارت باد ترا بسلامت همانا از من نجات یافتی و اکنون بآسایش عروس بخواب راحت اندر باش پس از نزد من برفت و از آن پس شخصی از وی اهول ترک معروف بنکیر است بمن آمد و نعره بس هولناک و از صیحه نخستین عظیمتر برکشید از هول و هیبت آن صیحه اعضای مانند انگشتان در هم مشبک شد بعد از آن با من گفت ای بنده خدای هم اکنون عمل خود را با آن مذهب و عقیدت که از دنیا بیرون شدی بمن بنمای و باز گوی پروردگارت کیست و پیغمبرت کیست و دین و آئینت چیست من از آن هول و بیم در رد جواب متحیر و متفکر بماندم و ندانستم تا جواب چگویم و نتوانستم سخنی بر زبان برانم در اینحال رحمت و فضل خداوند متعال در رسید و از آن شدت روع و فزع باز رهانید و حجت را بمن ملهم ساخت و حسن توفیق و یقین معین گردید پس گفتم ای بنده خدای با من بملایمت و رفق پرداز و این هیبت و عجلت مورز و مهلت ده تا با تو باز گویم گفت بگوی گفتم از دنیا بیرون شدم گاهی که گواهی دادم که خدائی جز خداوند بی شریک و انباز نیست و شهادت بدادم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و اینکه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و ائمه طاهرین از ذریه او سلام الله علیهم اجمعین امامان و پیشوایان من هستند و اینکه مرگ حق است و قبر و صراط و میزان و حساب و سؤال نکیر و منکر حق است و بهشت و آن نعمتهائی که خدای تعالی در بهشت وعده داده حق است و دوزخ و عذابها که خدای مجید در آنجا وعید داده حق است و روز قیامت خواهد آمد و هیچ شکی در آن نیست و خدای تعالی

مردگان را از گورها بر خواهد انگیخت آنگاه با من گفت ای بنده خدای بنعیم همیشگی و خیر مقیم بشارت باد ترا پس از آن مرا بخوابانید و گفت بخواب مانند خوابیدن عروس پس از آن از بالای سر من دری بسوی بهشت و از طرف پای من دری بسوی دوزخ برگشوده بود مسدود ساخت و آن در را که از بالای سرم بسوی بهشت برگشوده بود بجای بگذاشت و از آن پس همواره نسیم بهشت و نعیم بهشت بگور من اندر همی شود و لحد را باندازه که چشم بنگرد وسعت داد و چراغی از بهرم برفروخت که از آفتاب و ماه فروزان تر است و چون این جمله را بجای آورد از پیش من برفت این است صفت من و حدیث من و آنچه ملاقات کرده ام از شدت احوال و سوگند بخدای یاد همی کنم که تلخی مرگ تا روز قیامت در حلق من باقی است فَرَاقِبِ اللهَ اَیُّهَا السَّائِلُ خَوْفاً مِنْ وَقْفَةِ الْمَسَائِلِ وَخَفْ مِنْ هَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَمَا قَدْ ذَكَرْتُهُ لَكَ هٰذَا الَّذِي لَقِيتُ وَ اَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ ای پرسش کننده خدای را مراقب باش و بترس از توقف در موقف مسائل و عظمت آن سؤالها که می نمایند و از هول مطلع بترس و از آنچه با تو شرح دادم بیمناک باش و من این مشقات و زحمات و صدمات را دیدم با اینکه از جمله صالحان و نیکوکاران هستم و چون کلماتش با جناب سلمان باین مقام رسید دیگر قطع کلام نمود سلمان با اصبغ و آنانکه با او بودند فرمود بسوی من شتاب کنید و مرا برگیرید چون بمنزلش رسیدند گفت خدای رحمت کند شما را فرود آورید مرا چون بر زمینش نهادیم و در برابرش در آمدیم گفت مرا بگیرید بر بندید پس او را تکیه دادیم پس از آن چشم شریفش را بجانب آسمان افکند و عرض کرد یَا مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُونَ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ بِكَ آمَنْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَ بِنَبِيِّكَ اَقْرَرْتُ وَ بِكِتَابِكَ صَدَّقْتُ وَ قَدْ اَتَانِيَ الَّذِي وَعَدْتَنِي يَا مَنْ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ فَاقْبِضْنِي اِلَى رَحْمَتِكَ وَ اَنْزِلْنِي اِلَى دَارِ كَرَامَتِكَ فَاِنِّي اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَنَّ عَلِيّاً اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ اِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ الْاَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَئِمَّتِي وَ سَادَاتِي چون جناب سلمان این کلمات را در توسل و توکل بحضرت احدیت و شهادت بوحدت خدا و رسالت محمد مصطفی و امامت علی مرتضی و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین بگذاشت از خداوند بخواست که روح شریفش را بجوار رحمتش برساند و در سرای کرامتش منزل بخشد و چون شهادتش بحد کمال پیوست روح مقدسش بآشیان قدس پرواز گرفت و بقیه خبر غسل و کفن و دفن او با حضور امیرالمؤمنین علیه السلام مشهورات معلوم باد در صدر و ذیل این خبر مؤید آن خبری است که اهل کوفه بحدمت آن حضرت بیامدند که دعای باران فرماید و در آنجا سلمان نیز مذکور است و همچنین بعضی از مورخین وفاتش را در سال سی و ششم هجری نوشته اند و عثمان بن عفان در ماه ذی الحجه سال سی و پنجم بدیگر جهان رخت کشید و حرب جمل در ماه جمادی الاخری سال سی و ششم روی نمود و از این جمله ظاهر میگردد که وفات سلمان در ایام خلافت علی علیه السلام اتفاق افتاد و در بعضی روایات وفاتش در سال سی و چهارم روی داده است

 ومراد این خبر این است که نوشته اند علی علیه السلام از مدینه از برای تشییع او بیامد چنانکه ابن ابی الحدید میگوید وفات
جناب سلمان در اواخر خلافت عثمان بن عفان بود و آنانکه در زمان خلافت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام
دانسته اند میگویند علی علیه السلام از کوفه بطی الارض بمداین حاضر گشت و آن حکایت که نوشته اند عثمان
حارث بن حکم بن ابی العاص را بحکومت مداین مامور کرد باز مینماید که سلمان در همان سال سی و چهارم
وفات کرده است و حارث را بجای او مامور ساخته اند در روضة الواعظین مرقوم است که ابن عباس گفت
سلمان فارسی را در خواب خود بدیدم گفتم توئی سلمان گفت آری گفتم آیا مولی پیغمبر صلی الله علیه و آله نباشی
گفت هستم و بر سر سلمان تاجی از یاقوت و براندامش همه نوع حلی و زیور بود گفتم یا سلمان این منزلتی
نیکوست که خداوندت عطا فرموده گفت آری گفتم در بهشت بعد از ایمان بخدا و رسول خدا چه چیز را
افضل و فزونتر دیدی فقال لیس فی الجنة بعد الایمان بالله و رسوله شیء هو افضل من حب
علی بن ابی طالب والاقتداء به هیچ چیز در بهشت بعد از ایمان بخدا و رسول خدا از دوستی علی بن ابیطالب
سلام الله علیه و اقتدا بآن حضرت افضل نیست در آمالی شیخ طوسی علیه الرحمه از یحیی بن قاسم [illegible]
ابو بصیر مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام از ابوذر علیه الرحمه روایت فرمود یا باغی العلم قدّم
لمقامک بین یدی الله عزوجل فانک مرتهن بعملک کما تدین تدان ای خواهنده علم
و دانش برای آنروز که در پیشگاه خداوند عزوجل ایستاده شوی یعنی ترا بعرصه حساب و سؤال در آورند
زاد و ذخیره از پیش بفرست چه تو گروگان کردار خود هستی هرچه کنی همان با تو معمول دارند ای طلب کننده
علم نماز بگذار از آن پیش که قادر بر لیل و نهاری نباشی که در آن نماز بسپاری یعنی از آن پیش که عمرت
بپایان و حسرت بر سر پرده روزگارانت نمایان گردد همانا مثل نماز برای نمازگزار چون مردی است که
بر دارای سلطنت و اقتداری اندر شود و آن سلطان گوش بدان بسپارد و لب از سخن فرو بندد
تا از عرض حاجت خود فراغت یابد حالت مرد مسلم نیز در حضرت یزدان چنان است و ماگاهی که
بنماز ایزد بی نیاز اشتغال دارد خداوند نظر رحمت بدو دارد تا هنگامی که از نماز خود بپردازد ای طالب
علم تصدق کن از آن پیش که عطا نکنی و ممنوع توانی داشت یعنی از آن پیش که قدرت منع و استطاعت
عطا داشته باشی همانا مثل صدقه برای صاحبش مثل مردی است که قومی او را در طلب خونی بجویند
بقتل رسانند وی گوید مرا مکشید و مدتی برای من قرار بدهید که در رضا و خوشنودی شما بکوشم حال
مرد مسلمان نیز باذن یزدان چنین است که هر وقت تصدق نماید بصدقه گره عقده از گردنش
گشوده شود و چون خدا را دریابد از وی و آن جماعت نیز از وی راضی باشند و هرکس که خدای از او
خوشنود باشد از آتش دوزخ آزاد باشد ای طالب علم همانا این زبان سخن را کلید هر خیر
و کلید هر شری است پس بر دهان خود خاتم گذار چنانکه بر طلای خود و زر مسکوک خود خاتم بر نهی

ای طالب علم

 ای طالب علم همانا این مثلها را خدای تعالی برای مردمان بیاورده است لکن جز دانایان بتعقل آن بهره ور
نشوند ای طالب علم دنیا را چنان بدیشمرد که هیچ بوده و نیست مگر عملی که از خیر آن سودمند یا از شرش نابکار
شوند مگر اینکه رحمت خداوند عزوجل شامل گردد ای خواهان علم و طالب دانش نشاید هیچ اهلی و مالی
ترا از نفس خودت باز دارد و بدیگر کار مشغول بگرداند چه تو آنروز که از ایشان مفارقت جوئی در حکم مهمانی
باشی که شبی با ایشان بپای برده باشی و از آن پس از نزد ایشان بدیگر کسان تحویل نمائی و دنیا و آخرت
بمنزله منزلی باشند که از آنجا یعنی از دنیا بدیگر جای انتقال نمائی و در میان مرگ و روز برانگیزش
جز مانند خوابی نباشد که بخواب رفته باشی و از آن پس از آن خواب بیدار گردی در جلد ششم بحار الانوار
از حنان بن سدیر از پدرش از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که مردی از نزد ابوذر آمده او را
از بچه آوردن گوسفندانش بشارت داد و گفت بشارت باد ترا که گوسفندانت بزائیدند و بسیار شدند ابوذر
فرمود کثرت آنها مرا شادمان نکند و دوستدار آن نیستم و آنچه کم و کافی باشد دوستدار هستم از آنچه بسیار
باشد و مرا از یاد خدای مشغول دارد همانا از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود
علی حافتی الصراط یوم القیمة الرحم والامانة فاذا مر علیه الوصول للرحم المؤدی للامانة
لم یتکفابه فی النار بر دو سوی صراط در روز قیامت رحم و امانت حاضرند پس چون کسی
بر صراط بگذرد که صله رحم را مرعی داشته و ادای امانت را کرده باشد بآتش نمی افتد و هم در آن کتاب
از ابو حمزه از حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام مروی است که ابوذر در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله
مردی را بمادر او سرزنش کرد و گفت ای پسر زن سیاه چه مادر آن مرد سیاه بود رسول خدای صلی الله
علیه و آله فرمود تعیره بامه یا اباذر یعنی ای ابوذر این مرد را بمادرش سرزنش کردی فلم یزل ابوذر
یمرغ وجهه فی التراب و راسه حتی رضی رسول الله صلی الله علیه و آله عنه چون ابوذر آن
سخن را بشنید چهره روی و سر خود را در خاک بمالید تا رسول خدای از وی خوشنود گردید و نیز در آن کتاب
از جابر جعفی مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود از جابر بن عبدالله بن حزام انصاری شنیدم که می گفت
لو نشر سلمان و ابوذر رحمهما الله لهؤلاء الذین ینتحلون مودتکم اهل البیت لقالوا
هؤلاء کذابون ولو رای هؤلاء اولئک لقالوا مجانین اگر سلمان و ابوذر علیهما الرحمه
زنده شوند از بهر این کسان که اکنون اظهار مودت شما اهل بیت را مینمایند میگویند این اشخاص در اظهار مودت خود دروغگوی باشند
و اگر این جماعت سلمان و ابوذر و امثال ایشان را بنگرند میگویند دیوانه اند یعنی آنچند در عقاید و عوالم ایشان جنونست [illegible]
و دیگر در هفدهم بحار الانوار از سکونی از حضرت صادق از پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر سلام الله علیهما
مروی است که ابوذر نزدیک کعبه بایستاد و گفت منم جندب بن سکن مردمان در اطرافش انجمن شدند
فرمود اگر تنی از شما آهنگ سفری کند آنچه در بایست آن سفر باشد فراهم نماید بازگوئید برای سفر روز قیامت

چه آماده کرده اید و چه زاد و توشه که در خور باشد ذخیره ساخته اید از میانه مردی برخاست و گفت بار ارشاد فرمای
فَقَالَ صُمْ يَوْماً شَدِيدَ الْحَرِّ لِلنُّشُورِ وَحُجَّ حَجَّةً لِعِظَامِ الْأُمُورِ وَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ لِوَحْشَةِ الْقُبُورِ
روزی سخت گرم را روزه بدار برای نشور یعنی تا یادکنی روز نشور و گرمی و سختی آن روز را
و از برکت این روزه آسایشی گیری و حجی بگذار برای امور بزرگ خطر یعنی برای چاره معاصی و کارهائی
که در جهان از تو نمایان شده است و دو رکعت نماز در تاریکی شب بگذار برای چاره وحشت تنگنای گور
باید تا توانی سخن بخیر کنی و از شر لب بربندی تا مسکینی را بصدقه خرسند کنی تا تو ای مسکین بآن واسطه
نجات جوئی و از آن روز سخت و دشوار رستگار مانی دینار او درهم قرار بده یکدرهم برای نفقه عیال خود
و درهمی دیگر را برای ذخیره آخرت خویش انفاق نمای و درهم سوم را نفع و زیانی نباشد یعنی باید بهره
خود را از جهان ازین دو قسم بر افزون نگردانی دینار او کلمه مقرر دار یک کلمه در طلب حلال و کلمه دیگر را
برای آخرت و کلمه سوم ضرر میرساند و سودی نمی آورد باهنگ آن مباش پس از آن فرمود اندیشه آن روز
که ادراک آن ننموده ام مرا کشت و این کلمه دلالت بر کمال ایقان و اقرار جناب ابی ذر علیه الرحمه بحادثه
بزرگ قیامت دارد چه تا بچیزی یقین نکنند و بحادثه بزرگی اعتنا نداشته باشند چنین سخن نمی کنند
و دیگر در جلد ششم بحار الانوار از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله
فرمود خداوند تعالی بمن وحی فرمود که چهار تن را دوست بدارم علی و ابوذر و سلمان و مقداد را
معلوم باد محبت با هر کسی باندازه مقام اوست در کتاب خصال از عبد الله بن صامت از جناب ابی ذر
علیه الرحمه مروی است که فرمود رسول خدای صلی الله علیه و آله مرا بهفت کار و کردار وصیت نهاد
یکی آنکه بآنکس که از من فرودتر و پست تر است نگران باشم نه بآنکس که بر من تفوق و برتری دارد و دیگر اینکه
دوستدار فقراء و مساکین باشم و با ایشان نزدیکی جویم و مرا وصیت فرمود که سخن بحق کنم هر چند در مذاق
مردمان تلخ باشد دیگر اینکه صله رحم را از دست نگذارم هر چند وی روی برتابد دیگر اینکه در کار خدا و راه خدا از سرزنش ملامت گران بیم نکنم و با من وصیت فرمود که کلمه لا حول و لا قوة الا بالله را بسیار گویم
چه این کلمه طیبه از گنجهای بهشت است

بیان پاره مکالمات حضرت باقر علیه السلام با پاره کسان و معاصران عهد همایونش

شیخ طوسی در امالی از منهال بن عمر روایت کند که در خدمت محمد بن علی باقر علیهما السلام حضور داشتم
ناگاه مردی بخدمتش بیامد و سلام بگذاشت و پاسخ دریافت و آنگاه عرض کرد کیف انتم حال شما چگونه است
امام محمد باقر علیه السلام فرمود وَ مَا آنَ لَكُمْ أَنْ تَعْلَمُوا كَيْفَ نَحْنُ إِنَّمَا مَثَلُنَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ

بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ يُذَبَّحُ أَبْنَاؤُهُمْ وَ يُسْتَحْيَى نِسَاؤُهُمْ أَلَا وَ إِنَّ هَؤُلَاءِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَنَا وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَنَا
آیا شما را هنگام آن نرسیده است که بدانید ما بر چه حال هستیم یعنی حاصل آن چیست و فایده دانستن شما
چیست و از آن پس که بدانید چه میسازید همانا مثل ما در این امت مانند بنی اسرائیل است در زمان فرعون
که پسران ایشان را می کشتند و زنهای آنها را زنده میگذاشتند هم اکنون این مردم بنی امیه پسران ما را بقتل
میرسانند و زنان ما را بجای میگذارند عرب را چنان گمان میرود که ایشان را بر عجم فضل و فزونی است مردم عجم
گفتند این فضیلت شما بر عجم از چیست گفتند محمد صلی الله علیه و آله که از ماست عرب است عجم گفتند براستی سخن
کردید و جماعت قریش را گمان همی رود که او را بر دیگر طوایف عرب فضلی است آنجماعت عرب که بیرون از قریش
هستند با قریش گفتند از چه روی خود را بر ما افضل دانید گفتند ازین در که محمد صلی الله علیه و آله قرشی است
گفتند براستی گفتید پس اگر این جماعت بصداقت رفته اند البته ما را بر دیگر کسان فضیلتی است چه ما ذریه
پیغمبر و اهل بیت محمد هستیم خاصة و عترت اوئیم جز ما در این منقبت و مرتبت کسی با آنحضرت شرکت ندارد
و در این فضیلت انباز نتواند بود آنمرد چون این کلمات را بشنید عرض کرد سوگند با خدای
من شما اهل بیت را دوست میدارم قَالَ فَاتَّخِذْ لِلْبَلَاءِ جِلْبَاباً فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَأَسْرَعُ إِلَيْنَا وَ إِلَى شِيعَتِنَا مِنَ السَّيْلِ فِي الْوَادِي وَ بِنَا يَبْدَأُ الْبَلَاءُ ثُمَّ بِكُمْ وَ بِنَا يَبْدَأُ الرَّخَاءُ ثُمَّ بِكُمْ
فرمود چون خود را در پهنه محبت ما مستقیم میشماری جلبابی برای وصول بلا آماده دار سوگند با خدا بلا
بسوی ما و شیعیان ما شتابنده تر است از سیلی که بر وادی و خانه در گذرد بلا از نخست بما بدایت گیرد آنگاه
شما را و شادی و فراخی نیز نخست بما و آنگاه بشما روی آورد معلوم باد ازین پیش در کتاب احوال حضرت سجاد علیه السلام حدیثی
بهمین تقریب مسطور شد ممکن است حضرت باقر نیز علیه السلام در این مورد فرموده باشد و دیگر
در آن کتاب از اسمعیل جعفی سند بحضرت باقر علیه السلام میرساند و میگوید مردی بخدمت آنحضرت
اندر شد و در آنوقت صحیفه مسائل مانند خصومات با آن حضرت بود ابو جعفر علیه السلام فرمود
هَذِهِ صَحِيفَةُ مُخَاصِمٍ عَلَى الدِّينِ الَّذِي يَقْبَلُ اللَّهُ فِيهِ الْعَمَلَ این صحیفه ایست که مخاصمه میشود بر آن دینی
که خدای تعالی کردار را در آن پذیرفتار میشود عرض کرد رحمک الله همین را اراده دارم حضرت ابی جعفر
علیه السلام فرمود گواهی بده که خدائی جز خداوند یگانه نیست و او را انباز نیست و محمد بنده او و فرستاده اوست
و اقرار بکن بآنچه پیغمبر از جانب خدای آورده است و بولایت ما اهل بیت و بیزاری از دشمنان ما و تسلیم
در حضرت ما و بتواضع و طمانینه و انتظار امر ما فَإِنَّ لَنَا دَوْلَةً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى جَاءَ بِهَا زیرا که برای ما
دولتی است که هر وقت خدای بخواهد آن دولت را آشکار میفرماید و هم در آن کتاب مسطور است
که زنی در حضرت باقر سلام الله علیه عرض کرد أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنِّي مُتَبَتِّلَةٌ فرمود تبتل نزد تو چیست
عرض کرد هرگز اراده تزویج و شوی رفتن ندارم فرمود از چه روی عرض کرد در این کار خواستار

فضل و فخر بنی هاشم فرمود انصرنی فلو کان فی ذلک فضل لکانت فاطمة علیها السلام اکرم بهر منیلیة [illegible] لکن لیس لاحد سبقها الی الفضل بجای خود باز شو و این اندیشه خام در کنار بگذار چه اگر در جبل و انقطاع از تزویج فضلی بودی فاطمه صلوات الله علیها از تو در ادراک این فضل شایسته تر بودی همانا هیچکس در هیچ فضلی و فضیلتی بر آن حضرت سبقت نگرفته است یعنی هر کرداری و صفتی محمود و فضیلتی ممدوح باشد در حضرت فاطمه صدیقه کبری دختر حضرت خاتم الانبیا موجود است اگر این کار هم فضیلتی داشت البته در آنحضرت موجود بود و دیگر از سدیر مروی است که گفت جماعتی در حضرت ابی جعفر علیه السلام حضور داشتیم پس از آنچه مردمان بعد از رسول خدای صلی الله علیه و آله احداث نمودند و امیر المؤمنین علیه السلام را بذلت دچار آوردند سخن میراندیم مردی از میان جماعت برخاست و عرض کرد اصلحک الله پس آن عزت و جلادت و حدت و عدت بنی هاشم بکجا رفته بود ابو جعفر علیه السلام فرمود وما کان بقی من بنی هاشم انما کان جعفر و حمزة فمضیا و بقی معه رجلان ضعیفان ذلیلان حدیثا عهد بالاسلام عباس و عقیل و کان من الطلقاء اما والله لو ان حمزة و جعفرا کانا بحضرتهما ما وصلا الی ما وصلا الیه و لو کانا شاهدیهما لاتلفا نفسیهما از عظمت و شوکت و عدت بنی هاشم در آنوقت چه بر جای مانده بود زیرا که دو تن جعفر بن ابیطالب و حمزة بن عبد المطلب جوانمرد و شجاع و با جلادت و جلالت بودند و هر دو تن درگذشته بودند و با امیر المؤمنین علی علیه السلام عباس و عقیل بر جای مانده بودند که هر دو تن ضعیف و ذلیل و تازه مسلمان بودند و رسول خدای هر دو تن را در غزاة بدر بعد از آنکه اسیر عدوان شدند رها ساخت و از ایشان فدا بگرفت سوگند با خدای اگر جعفر و حمزه در آن هنگام و محضر آن دو تن یعنی ابوبکر و عمر بودند ایشان را بمقصود خود نرسیدند و اگر حمزه و جعفر در آن روز شاهد و حاضر بودند هر دو تن را تلف کرده بودند و ایشان ممکن نبود که خلافت یابند و در روضه کافی از خان از پدرش مروی است که بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم فرزندان یعقوب پیغمبران نبودند فرمود نبودند و جز بحالت سعادت از دنیا مفارقت نکردند و از آنچه کردند توبه نمودند و اعمال خود را متذکر شدند الی آخر الحدیث و نیز در آن کتاب از عبد الملک ابن اعین مروی است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام بپای شدم و بر دست خود تکیه کرده بگریستم فرمود ترا چیست عرض کردم امیدوار بودم که این امر را ادراک نمایم و مرا قوتی باشد که از اینکه پیر شدم و بمقصود نرسیدم فرمود اما ترضون ان عدوکم یقتل بعضهم بعضا و انتم آمنون فی بیوتکم انه لو کان ذلک اعطی الرجل منکم قوة اربعین رجلا و جعلت قلوبکم کزبر الحدید لو قذفت بها الجبال لقلعتها و کنتم قوام الارض و خزانها آیا رضا نمیدهید که در طی اینمدت دشمنان شما پارچه بکشند پاره دیگر را و شما در خانهای خود ایمن و آسوده باشید

لکن اسباط و اولاد انبیا بودند

همانا چون زمان فرج اندر رسد هر مردی از شما نیروی چهل تن عنایت فرمایند و دلهای شما مانند پاره آهن گردد که اگر بر کوه زنند کوه را آسیب رساند و بر کند و شما در آن روزگاران اسباب قوام زمین و استحکام امور جهانیان باشید و مردمان در پناه شما اندر شوند و نظام و آسایش بلاد و عباد بوجود شما باشد

بیان پاره حکایات حضرت باقر صلوات الله علیه در بعضی مقامات

حکایات حضرت

در روضه کافی از ابو الصامت از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود من و ابو جعفر صلوات الله علیه روزی بر جماعت شیعه بگذشتیم و ایشان در میان قبر و منبر مبارک رسول خدای صلی الله علیه و آله بودند بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم خداوند مرا فدای تو گرداند اینک شیعیان و موالی تو هستند فرمود در کجا هستند عرض کردم ایشان را در میان قبر و منبر می بینم فرمود مرا بجانب ایشان بر پس با ایشان شد و بر ایشان سلام براند و از آن پس بفرمود والله انی لاحب ریحکم و ارواحکم فاعینوا مع هذا بورع و اجتهاد انه لا ینال ما عند الله الا بورع و اجتهاد و اذا ائتممتم بعبد فاقتدوا به اما والله انکم لعلی دینی و دین آبائی ابراهیم و اسمعیل و ان کان هؤلاء علی دین اولئک فاعینوا علی هذا بورع و اجتهاد سوگند با خدای من دوست میدارم بوی شما را و روح شما را پس اعانت کنید مرا با انجال بورع و اجتهاد و کوشش در عبادت و شرایط دین چه جز بورع و اجتهاد بآن مقامات عالیه و مثوبات جلیله که در حضرت یزدان جلیل است واصل نتوان گردید و اگر بنده را به پیشوائی خود اختیار کردید بآنچه گوید و کند اقتدا نمائید قسم بخدای شما بر دین من و دین پدران من ابراهیم و اسمعیل هستید و اگر چند ابراهیم و اسمعیل و دیگر پیغمبران بر دین و آئین رسول خدای صلی الله علیه و آله بوده اند پس با این شرف و شرافت که در دین دارید اعانت کنید یعنی ما را اعانت کنید برای شفاعت شما بورع شما از محارم و اجتهاد شما در طاعات معلوم باد که تمام انبیاء عظام در دین مبین اسلام شارک هستند و این تخصیص شاید برای این باشد که ابراهیم و اسمعیل از سایر آباء گرامی آنحضرت افضل هستند و محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت آنحضرت اصل و ریشه در آئین دین میباشند و سایر انبیا بر دین ایشان هستند پس کلام آن حضرت هؤلاء اشارت با ابراهیم و اسمعیل و جز ایشان از پیغمبران برگذشته سلام الله علیهم و اولئک اشارت برسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین است چنانکه این خبر که در کتاب مسطور از ابو حمزه مروی است مؤید این مطلب است ابو حمزه میگوید از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود ما احد من هذه الامة یدین بدین ابراهیم علیه السلام الا نحن و شیعتنا و لا هدی من هذه الامة الا بنا و لا ضل من ضل من هذه الامة الا بنا هیچکس از این امت بر دین ابراهیم علیه السلام

تخصیص ابراهیم

 گمراه و شیعیان ما و هیچکس از این امت هدایت نیافته است مگر بواسطهٔ ما و هیچکس از این امت بضلالت
و گمراهی نیفتاده است مگر بواسطهٔ ما از معانی و لطایف این کلام مبارک این است که اصل تمام ادیان و مذاهب
اهل جهان دین مبین اسلام است و انبیاء عظام صلوات الله علیهم بجمله برسول خدای و دین و آئین آنحضرت
معتقد و معترف بوده اند و ایمان داشته اند و اگر بر حسب تکلیف ظاهری مقام و احکامی می نموده اند
زمانی بعقیدت نمیرسانند و انبیاء عظام را اگر اندک تاملی رفته است مبتلا ببلیات عظیمه شده اند چنانکه
اینجمله در مقامات خود مشروحاً مبسوط است و چون دین اسلام اکمل و اتم و اشرف و اعدل تمام شرایع
و احکام است معلوم است خداوند تعالی جماعت پیغمبران بزرگ خود را از ادراک آن محروم نمی فرماید
و ایشان را بآنچه اکمل است بصیر میکرداند چه موجب کمال سعادت هر دو جهان است و پیغمبران ماضی
در کتب آسمانی خود خبر یافته اند و بمقتضای وقت و استعداد اهل روزگار رفتار نموده اند و همان طور که
در کتب منزله بر ایشان بوجود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و دین و آئین او و ائمهٔ معصومین اشارت
و تصریح رفته بمتابعت ایشان حکم شده است ایشان نیز در وصایا و احکام خود بامت خود ابلاغ
کرده اند که هر وقت چنین پیغمبری را ادراک نموده و این اوصاف و اخلاق را در وجود مبارکش
موجود دیدید البته بدیگر دیده و بدین و آئین او اندر شوید و این بدیهی است که پیغمبران را نسبت بامت
ایشان تفاوت بسیار است اگر ایشان معاصر پیغمبر آخر زمان نباشند اما بواسطهٔ نور نبوت و علم و مکاشفات
پیغامبری چنان است که در عهد مبارک آنحضرت باشند و باین سبب در همان زمان هم که بوده اند برسول
خدای و دین او و اوصیای او ایمان داشته اند و نمی توانسته اند نداشته باشند زیرا که رسول خدای
صادر اول و واسطهٔ میان مخلوق و خالق است چگونه تواند بود که انبیاء عظام با رتبت نبوت جز این
باشند بلکه بعضی بزرگان و اولیای آن ازمنه و جماعت رهبان و علمای بکتب الهیه نیز در تواریخ و کتب
اخبار مشهود و معلوم است که سالهای دراز قبل از ظهور رسول خدا با آن حضرت ایمان آورده اند و در نثر
و نظم خود یاد کرده اند و متابعت آن حضرت را با خلاف خود وصیت کرده اند پس این حکم که هر وقت
زمان آنحضرت را دریافتید متابعت کنید بعموم مخلوق و عوام ایشان تعلق میگیرد و خداوند تعالی چگونه
پیغمبران عظام را که بر حسب مصالح خداوندی قبل از رسول خدای بجهان می آیند از چنین دولت بزرگوار
بی نصیب میگذارد و ایشان را با سایر مکلفین بیک میزان میگرداند و در قیامت باین شرف و شرافت
و جلالت برخوردار نمیخواهد چنانکه آیات قرآنی نیز بر این جمله حاکی و دلیل است پس امت هر پیغمبری که در زمان
حضرت خاتم الانبیاء و نوبت تکمیل دین و اهل یقین است معاصر شود اگر بمتابعت آن حضرت نرود از
امتابعت آن پیغمبر که خود را بدین او میخوانند خارج است و هر کس که بمتابعت رسول خدای صلی الله علیه و آله
باشد اگرچه آن پیغمبر دیگر خود را نسبت نماید بالطبیعه بدو معتقد نیست و هر کس مسلمان است

خود را عیسوی اند ابراهیمی یا موسوی یا عیسوی بخوانند لکن در دولت اسلام از اسلام بی نصیب باشد از روی حقیقت
نه ابراهیمی است و نه موسوی و نه عیسوی بلکه میتوان گفت دارای هیچ دینی و آئینی نیست و از این است
که باید ایشان را نجس خواند و از ایشان دوری گرفت زیرا که نه اهل کتاب هستند نه معتقد به پیغمبر و دین
و آئین هیچ پیغمبری این است که حضرت باقر سلام الله علیه میفرماید جز ما و شیعیان ما بر دین ابراهیم علیه السلام
که ولکن کان حنیفاً مسلماً نیست و این است که میفرماید از این است هیچکس جز بواسطهٔ ما هدایت نیابد چه
هر کس متوسل بائمهٔ هدی و طریقت مصطفی شد چنان است که با همهٔ انبیا و کتب آسمانی ایمان آورده باشد
و بنور هدایت ازلی و ابدی برخوردار گردد و هیچکس گمراه نشود مگر بواسطهٔ مخالفت و خصومت و معاندت با ما
زیرا که چنان است که بتمام انبیاء و احکام الهیه کافر شده باشد و در عرصهٔ ضلالت و جهالت و غباوت
ازلی و ابدی و سرمدی دچار گردد و ذلک هو الخسران مبین و دیگر در آن کتاب از ابو ایوب از یزید بن معویه
مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه شنیدم میفرمود یزید بن معویه بمدینه در آمد و آهنگ
حج داشت پس بفرستاد و مردی از قریش را حاضر کرد و با او گفت باید اقرار کنی که بندهٔ من هستی و هر وقت
بخواهم ترا میفروشم و هر زمان خواهم آزادت مینمایم آن مرد گفت سوگند با خدای ای یزید تو در میان قریش
از حیثیت حسب از من کریمتر نیستی و پدرت در جاهلیت و اسلام از پدرم افضل نبوده و تو در دین و آئین
از من افضل و نیکوتر نباشی پس چگونه بآنچه خواهی اقرار نمایم یزید گفت اگر این اقرار نکنی سوگند با خدای
میکشم ترا آن مرد گفت کشتن تو مرا بزرگتر از کشتن تو حسین بن علی فرزند رسول خدای صلی الله علیه و آله نیست
چون یزید این انکار را بدید فرمان داد تا او را بقتل رسانیدند و از این پیش در کتاب حضرت سجاد علیه السلام
و وقعه حره و آمدن مسلم بن عقبه بمدینه طیبه و قتل مردم آن شهر و مکالمات او با امام زین العابدین علیه السلام
و اهل مدینه باین حکایت و ما بعد آن اشارت رفت و دیگر در روضه کافی از زراره مروی است که حضرت
ابی جعفر علیه السلام فرمود اِنَّ النّاسَ لَمّا صَنَعوا ما صَنَعوا اِذ بایَعوا اَبابَکرٍ لَم یَمنَع اَمیرَ المُؤمِنینَ علیه السلام
مِن اَن یَدعُوَ اِلی نَفسِهِ اِلّا نَظَراً لِلنّاسِ وَ تَخَوُّفاً عَلَیهِم اَن یَرتَدّوا عَنِ الاِسلامِ فَیَعبُدُوا الاَوثانَ وَ لا یَشهَدوا
اَن لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسولُ اللهِ وَ کانَ الاَحَبُّ اِلَیهِ اَن یُقِرَّهُم عَلی ما صَنَعوا مِن اَن یَرتَدّوا عَن
جَمیعِ الاِسلامِ وَ اِنَّما هَلَکَ الَّذینَ رَکِبوا ما رَکِبوا فَاَمّا مَن لَم یَصنَع ذلِکَ وَ دَخَلَ فیما دَخَلَ فیهِ النّاسُ
عَلی غَیرِ عِلمٍ وَ لا عَداوَةٍ لِاَمیرِ المُؤمِنینَ فَاِنَّ ذلِکَ لا یُکفِرُهُ وَ لا یُخرِجُهُ مِنَ الاِسلامِ وَ لِذلِکَ کَتَمَ عَلِیٌّ اَمرَهُ وَ بایَعَ
مُکرَهاً حَیثُ لَم یَجِد اَعواناً چون مردمان بواسطه ضعف ایمان و حرص باین جهان ایمان کردند آنچه را
که کردند و با ابوبکر بیعت بر نهادند هیچ چیز امیر المؤمنین علی علیه السلام را از اینکه مردمان را بدعوت و بیعت
خویشتن اقدام فرماید باز نداشت جز ملاحظه و نظر کردن در حال مردم و بیم داشتن بر ایشان از اینکه مرتد شوند
و از اسلام روی برتابند و بعبادت اصنام بپردازند و بوحدانیت خداوند یکتا و رسالت محمد مصطفی گواهی ندهند

وآن حضرت را محبوب‌تر بود که ایشان با دیگری بیعت کنند و از تمامت شرایط و قواعد اسلام و مسلمانی از دو نه
بگریزند و آنکسان که کردند آنچه را که مرتکب شدند بهلاکت ابدی دچار شدند و آنکسان که مرتکب کاری نشدند
و در آنچه دیگران اندر آمدند بدون اینکه علی یا با امیرالمؤمنین سلام الله علیه عداوتی داشته باشند اما نه تو
همانا باین مقدار نه کافر شوند و نه از دین اسلام بیرون روند و ازین روی بود که علی علیه السلام امر خود را
مکتوم داشت و بکراهت بیعت فرمود گاهی که اعوانی از بهر خود نداشت و ازین حدیث مبارک بر می‌آید که
امیرالمؤمنین بیعت کرد و لکن اظهار کراهت نیز فرمود چه اگر با تمام میل و رغبت بیعت می‌نمود اثبات حق طرف
برابر و ابطال حق خود را میفرمود پس ببایست برای دفع مفسده و غائله عظمی که در اسلام روی می‌نمود
و مردمان مرتد میشدند بیعت فرماید و برای اثبات حق خود و عدم وجود و وجدان اعوان اظهار نهایت
کراهت و انزجار و مظلومیت خود را نماید چنانکه در همان کتاب از عمرو بن ابی المقدام از پدرش مروی است
که گفت در حضرت ابی جعفر باقر سلام الله علیه عرض کردم عامه را گمان چنان است که بیعت ابی بکر در آنجا
که مردمان اجتماع کردند برضای خدای عز ذکره بود و خدای تعالی امت محمد را صلی الله علیه و آله بعد از آن
حضرت دچار فتنه نمی‌فرماید ابوجعفر علیه السلام فرمود آیا کتاب خدای را قرائت نمی‌کنند آیا خداوند
نمیفرماید وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ
عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ نیست
محمد صلی الله علیه و آله مگر رسول و فرستاده از حضرت من بدرستیکه گذشته‌اند پیش از او فرستادگان
یعنی رسولان پیش از وی بمردند و از جهان بیرون شدند پس مردن بر وی محال نیست و روا باشد
که این فرستاده نیز از جهان درگذرد بگذرد چنانکه دیگر پیغمبران بجهان اندر آمدند و از جهان بیرون شدند
پس آیا اگر این پیغمبر بموت طبیعی بمیرد یا کشته گردد باز میگردید بر پاشنهای خود یعنی مرتد می‌شوید و بحالت
کفر و جهلی که اندر بودید عود میکنید یا ترک جهاد میگوئید و آنکه باز میگردد بر پاشنهای خود پس زیانی
بحضرت یزدانی نمیرساند بهیچوجه بلکه ضرر بنفس خودش راجع میشود و زود باشد که خداوند دادگر پاداش
دو سپاس دارندگان را بر نعمت اسلام و ثبات ورزیدن در آن ابوالمقدام راوی خبر می‌گوید
بحضرت ابی جعفر سلام الله علیه عرض کردم عامه این آیه شریفه را بوجهی دیگر تفسیر مینمایند فقال قد اخبر
الله عز و جل عن الذین من قبلهم من الامم فاختلفوا من بعد ما جاءتهم البینات حیث
قال وآتینا عیسی بن مریم البینات وایدناه بروح القدس ولو شاء الله ما اقتتل الذین
من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات ولکن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من کفر ولو شاء الله
ما اقتتلوا ولکن الله یفعل ما یرید فرمود این خبر داده است خداوند عز و جل از آن کسان که پیش از ایشان
از دیگر امم بجهان اندر بوده‌اند و از آن پس که معجزات روشن دیده‌اند همچنان اختلاف ورزیده‌اند

در آنجا که در آیه شریفه میفرماید و دادیم ما عیسی بن مریم را معجزهای روشن و هویدا و نیرو دادیم او را بروح پاکیزه
که جبرئیل در وی دمید و اگر خدای تعالی هدایت تمامت مردم را باکراه و اجبار خواستی اختلاف نکردندی آنانکه
پس از انبیا آمدند از آن پس که علامات واضحه و ادله ساطعه را که بر نبوت پیغمبران است بدیشان آمد
و لیکن از روی اختیار اختلاف کرده‌اند و پاره به نیروی توفیق طریق راست در سپردند و گروهی بعناد و گمراهی
بپائیدند پس پاره از ایشان آنکس بود که ایمان آورد و بر دین اسلام بپائید و بعضی از ایشان کسی بود
که کافر شد و از دین حق روی برتافت و اگر خدای بخواستی که ایشان را ملجا گرداند و با ایمان اندر آورد
اختلاف نمی‌کردند و لیکن خدای برحسب مقتضای حکمت و مصلحت آنچه را که خواهد میکند که عبارت از دادن
زمام اختیارات در قبضه اقتدار بندگان و ملجا نگردانیدن ایشان را با ایمان بعد از آنکه راه حق و
باطل را با ایشان بنمود و پاداش هر یک را باز نمود و عقل و استطاعت تمیز نیک را از بد بایشان عنایت فرمود
وَفِي هٰذَا مَا يُسْتَدَلُّ بِهِ عَلَىٰ أَنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ قَدِ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ
مَنْ كَفَرَ و در این مطالب استدلال میشود بر اینکه اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله بعد از
وفات آن حضرت باختلاف رفتند و از ایشان پاره ایمان آوردند و برخی کافر شدند و از دین حق روی
برتافتند و دیگر در آن کتاب از محمد بن یحیی از عبدالرحیم قصیر مسطور است که در خدمت ابی جعفر علیه السلام
عرض کردم مردمان بفزع و بیم اندر شوند گاهی که بگوئیم چهار تن مرتد گشتند فقال یا عبد الرحیم ان الناس
عادوا بعد ما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله اهل جاهلیة ان الانصار اعتزلت فلم
تعتزل بخیر جعلوا یبایعون سعدا وهم یرتجزون ارتجاز الجاهلیة یا سعد انت المرجا وشعرک
المرجل وفحلک المرجم فرمود ای عبدالرحیم همانا مردمان پس از وفات رسول خدای بهمان حالات
و آداب جاهلیت عودت گرفتند چنانکه جماعت انصار اگرچند جانب عزلت و اعتزال سپردند لکن
این اعتزال ایشان نیکو و پسندیده نبود چه مراد ایشان ازین کردار نه آن بود که حق را اختیار
و باطل را بر کنار نمایند بلکه باطلی را در مقام باطلی دیگر برگزیدند و بعصبیت و حمیت جاهلیت کار کردند
و با سعد بن عباده بیعت کردند و ارجوزه چون رجزهای زمان جاهلیت قرائت کردند و همی گفتند یا سعد انت
المرجا وشعرک المرجل وفحلک المرجم و نیز در آن کتاب سند بابی جعفر علیه السلام میرسد که فرمود الناس
صاروا بعد رسول الله بمنزلة من اتبع هارون علیه السلام ومن اتبع العجل
مردمان بعد از وفات رسول خدای صلی الله علیه و آله بمنزله آنکس شدند که هارون علیه السلام را متابعت
نمودند و آنکس که گوساله پرست شد یعنی بعضی با ایمان خود باقی و بعضی کافر شدند و چون راوی این خبر
معروف نیست از نگارش بقیه خبر انصراف گرفت و دیگر در آن کتاب از زراره مروی است که از حضرت
ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود چون مروان متولد شد او را آماده کردند که بحضرت رسول خدای

صلی الله علیه وآله برده تا آن حضرت بروی دعا بخواند پس او را نزد عایشه فرستادند چون مروان را بعایشه نزدیک ساختند گفت این وزغ بن وزغ را از نزدیک من بیرون برید زراره که راوی خبر است میگوید چیزی ندانستم مگر اینکه فرمود و او را لعن نمود شاید مقصود این باشد که گفته است رسول خدای او را در آنحال لعن فرمود واین همان مروان بن حکم است و این حدیث اگرچه موقوفی نیست ما بوصفی دیگر بدکتاب حضرت زینب و جلد اول این کتاب بشرح وبسطی کامل مرقوم گردیده است ونیز در روضه کافی از ضریس مروی است که روزی مردمان در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام بمجادلت سخن کردند و بعضی گفتند محاربت با علی علیه السلام از حرب رسول خدای صلی الله علیه وآله بدتر است و برخی گفتند محاربت با رسول خدا از جنگ با علی بدتر است میگوید پس حضرت ابی جعفر سلام الله علیه سخنان ایشان را بشنید و فرمود چه میگوئید عرض کردند اصلحک الله سخن در حرب رسول خدای و در حرب علی علیه السلام داریم پاره از ما میگویند آنانکه با علی علیه السلام جنگ ورزیدند شدیدتر از کسانی هستند که با رسول خدای حرب نمودند و برخی گویند آنانکه با رسول خدای صلی الله علیه وآله رزم دادند [illegible] از آنان باشند که با علی علیه السلام محاربت ورزیدند آنحضرت فرمود بل حرب علی علیه السلام اشر من حرب رسول الله صلی الله علیه وآله بلکه جنگ کنندگان با علی علیه السلام بدتر از حرب با رسول خدای صلی الله علیه وآله است یعنی آن جماعت از این جماعت شریرترند فرمود آری وساخبرکم عن ذلک ان حرب رسول الله لم یقروا بالاسلام وان حرب علی اقروا بالاسلام ثم جحدوه علت آن این است که آنانکه با رسول خدای جنگ می نمودند اقرار باسلام نداشتند اما آنانکه بعد از رسول خدای با علی علیه السلام حرب کردند باسلام اقرار کرده بودند یعنی آنانکه با رسول خدای جنگ میدادند هنوز اسلام نیاورده بودند و از روی جهالت و ضلالت محاربت می جستند لکن کسانیکه بعد از رسول خدای در حق آنحضرت و فضایل و مناقب کثیره آن حضرت باخبر بودند و خود را مسلمان میخواندند محض کفر و شقاق باطنی و عناد با حق جنگ می نمودند والبته اینجماعت از آن جماعت شریرتر و خبیث ترند چه باسلام اقرار نمودند و از پس آن منکر و مرتد شدند

حکایت از قبه آدم علیه السلام

ونیز در روضه کافی از ابوحمزه مروی است که گفت در خدمت ابی جعفر علیه السلام حضور داشتم آنحضرت نظر باسمان افکند آنگاه فرمود یا ابا حمزة هذه قبة ابینا آدم علیه السلام وان لله عزوجل سواها تسعة وثلاثین قبة فیها خلق ما عصوا الله طرفة عین ای ابوحمزه این قبه پدر ما آدم علیه السلام است و خدای عزوجل را سوای این قبه سی و نه قبه دیگر است در آنجمله آفریدگانی هستند که باندازه چشم برهم زدنی بعصیان یزدان نرفته اند معلوم باد محتمل است که این قبه های چهل گانه پاره محیطه دیگری باشد یا مراد از آن آسمانها از آنچه بالای آسمانها است [illegible] و مراد از ساکنان آن [illegible] لکن ظاهر عدم احاطه است. و از این پیش حدیثی باین تقریب مسطور شد و از حضرت صادق

علیه السلام

علیه السلام نیز حدیثی باین مضمون ماثور است ونیز در آن کتاب از حمران بن اعین مسطور است که در حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم مردمان همی گویند که زمین از بهر ما پیچیده و نوردیده می شود در شب چگونه زمین نوردیده میشود فرمود اینطور آنگاه جامه مبارکش را برهم معطوف ساخت یعنی لای بر لای افکند ودیگر در روضه کافی از ابومریم مروی است که حضرت ابی جعفر فرمود روزی پدرم علیهما السلام گاهی که اصحابش در حضور مبارکش فراهم بودند فرمود من منکم تطیب نفسه ان یاخذ جمرة فی کفه فیمسکها حتی تطفأ قال فکاع الناس کلهم ونکلوا کدام یک از شما بر خویشتن هموار می کند که پاره آتش افروخته در مشت بگیرد و چندان بدارد که خاموش گردد مردمان از این سخن بدهشت و هیبت اندر شدند واز قبول این امر باز ایستادند ابوجعفر میفرماید من بپای شدم و عرض کردم ای پدر بزرگوار آیا فرمان میکنی تا من چنین کنم فرمود لیس ایاک عنیت انما انت منی وانا منک بل ایاهم اردت وکررها ثلاثا ثم قال ما اکثر الوصف واقل الفعل ان اهل الفعل قلیل ترا قصد نکردم همانا تو از منی ومن از توام بلکه این جماعت را اراده کردم و این سخن را سه دفعه مکرر ساخت و چون از هیچکس اقدامی مشهود نشد فرمود چه بسیار است وصف و چه اندک است فعل یعنی از اعمال و ایمان شما بسیار توصیف نمائید اما چون بمقام فعلیت رسد کردار اندک است و اهل کار و کردار قلیل هستند و ما کسانی را که گفتار را با کردار انباز دارند میشناسیم و نه این است که در این آزمایش که نمودیم دلالت بر عدم اطلاع ما بر احوال و مقامات شما باشد بلکه برای این بود که شما را بیازمائیم و اعمال شما را بنگاریم حضرت ابی جعفر علیه السلام میفرماید سوگند باخدای از شدت اضطراب و احوال و شرمساری که ایشان را روی داد زمین همی خواست بر ایشان انقلاب گیرد چندانکه نگران مردی از ایشان شدم که عرق شرمساری و انفعال از وی فرو همی ریخت و چشمهایش خود را از زمین برنگرفت چون آنحضرت این حالت و شدت را در ایشان مشاهدت فرمود گفت خدای رحمت کند شما را من خیر و نیکی قصد نکرده ام ان الجنة درجات فدرجة اهل الفعل لا یدرکها احد من اهل القول ودرجة اهل القول لا یدرکها غیرهم قال فوالله لکانما نشطوا من عقال بدرستیکه بهشت را درجات کثیره میباشد و درجه آنانرا که اهل کردار هستند هیچکس از آنانکه اهل گفتارند در نیابند و درجه اهل قول را جز خودشان ادراک نکنند حضرت ابی جعفر علیه السلام میفرماید سوگند باخدای چون این سخنان را بشنیدند گویا از بند و زندان بیرون جستند معلوم باد حضرت امام زین العابدین علیه السلام در این کلمات همی خواست اصحاب خود را در مراتب ایمان و اطاعت ایشان در تکالیف شاقه بازیابد

بیان بعضی اخبار که از حضرت باقر علیه السلام در فضایل امیرالمؤمنین از رسول خدای صلی الله علیه وآله ماثور است

درگذار

در کتاب خصال از ابو الجارود از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود خُلِقَ الْاِنْسانُ مِنْ شَجَرٍ شَتّی وَ خُلِقْتُ اَنَا وَ ابْنُ اَبی طالِبٍ مِنْ شَجَرَةٍ واحِدَةٍ اَصْلی عَلِیٌّ وَ فَرْعی جَعْفَرٌ مردمان از درختهای مختلف آفریده شدند و من و علی بن ابیطالب علیه السلام از یک درخت آفریده شدیم اصل و ریشه من علی است و فرع و شاخ من جعفر است و دیگر در امالی طوسی از غالب جهنی از حضرت ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین از آباء عظام از علی بن ابیطالب سلام الله علیهم مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود چون مرا باسمان و از آسمانی باسمانی دیگر و از آن پس بسدرة المنتهی سیر دادند و در حضور پروردگار عز و جل بایستادم با من فرمود ای محمد عرض کردم لبیک ربی و سعدیک فرمود قَدْ بَلَوْتَ خَلْقی فَاَیُّهُمْ وَجَدْتَ اَطْوَعَ لَکَ آفریدگان مرا آزمایش نمودی کدام را مطیع تر از بهر خود یافتی عرض کردم ای پروردگار من علی را فرمود ای محمد راست گفتی فَهَلِ اتَّخَذْتَ لِنَفْسِکَ خَلیفَةً یُؤَدّی وَ یُعَلِّمُ عِبادی مِنْ کِتابی ما لا یَعْلَمُونَ آیا از بهر خود خلیفه مقرر داشتی که آنچه باید از تو با دیگران باز رساند و بندگان مرا از کتاب من آگاهی سپارد آنچه را نمیدانستند عرض کردم تو از بهر من اختیار فرمای چه آنچه را تو برای من برگزینی برای من نیک تر است فرمود علی را برای تو اختیار کردم پس او را برای خود خلیفه و وصی بگردان چه من علم و حلم خود را بدو عطا کردم و اوست از روی حق امیر المؤمنین و پیش از وی و بعد از وی هیچکس را این لقب نیرسد ای محمد علیست رایت هدی و پیشوای کسی که اطاعت کند مرا و نور اولیای من وَ هُوَ الْکَلِمَةُ الَّتی اَلْزَمْتُهَا الْمُتَّقینَ مَنْ اَحَبَّهُ فَقَدْ اَحَبَّنی وَ مَنْ اَبْغَضَهُ فَقَدْ اَبْغَضَنی فَبَشِّرْهُ بِذلِکَ یا مُحَمَّدُ و اوست این کلمه که متقیان را بآن ملزم داشته ام هر کس دوست بدارد او را مرا دوست داشته و هر کس دشمن بدارد او را مرا دشمن است ای محمد علی را باین مقام و مرتبت بشارت بده پیغمبر عرض کرد پروردگارا علی را بشارت دادم و علی گفت من بنده خداوندم و در قبضه اقتدار او هستم اگر مرا عذاب فرماید بواسطه گناهان من است و هیچ بر من ستم نرانده است و اگر تمام گرداند آنچه را که با من وعده نهاده پس خداوند بمن اولی است عرض کرد بار خدایا اَجْلِ قَلْبَهُ وَ اجْعَلْ رَبیعَهُ الْاِیمانَ بِکَ دلش را روشن و آئینه قلبش را فروزان و ربیع و بهارش را یعنی فرح و انبساط و نشاط او را بایمان بخودت بگردان فرمود ای محمد با او چنین کردم جز اینکه او را ببلائی اختصاص دادم که هیچکس از اولیای خود را بچنان بلا مبتلا نداشتم رسول خدای فرمود عرض کردم پروردگارا برادر من و صاحب من است فرمود اِنَّهُ سَبَقَ فی عِلْمی اَنَّهُ مُبْتَلی وَ مُبْتَلیً بِهِ وَ لَوْ لا عَلِیٌّ لَمْ یُعْرَفْ حِزْبی وَ لا اَوْلِیائی وَ لا اَوْلِیاءُ رُسُلی در علم من سبقت گرفته است که وی مبتلا میباشد و دیگران بدو مبتلا خواهند شد و اگر علی نبودی حزب و گروه من و دوستان من و دوستان فرستادگان من شناخته نشدند و دیگر در کتاب مسطور

از جابر جعفی از حضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر علیهما السلام از جابر بن عبد الله انصاری مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود جبرئیل بر من نازل شد و گفت خداوند بتو فرمان میکند که به خطبه برخیزی و در تفضیل علی بر جمله اصحاب سخن کنی تا ازین پس این مطلب را از تو تبلیغ نمایند و بفرمود تا جمله فرشتگان آنچه را که بفرمائی بشنوند و خداوند بتو وحی فرمود ای محمد هر کس در کار علی علیه السلام با تو مخالفت کند بآتش دوزخ اندر شود و هر کس ترا اطاعت نماید بهشت بدو مخصوص گردد پس رسول خدای صلی الله علیه و آله بفرمود تا منادی ندا بر کشید و مردمان را بنماز جماعت بخواند مردمان فراهم شدند و رسول خدای بیرون شد و بر فراز منبر برآمد و نخست کلمه که فرمود این بود اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ پس از آن فرمود اَیُّهَا النّاسُ اَنَا الْبَشیرُ النَّذیرُ وَ اَنَا النَّبِیُّ الْاُمِّیُّ اِنّی مُبَلِّغُکُمْ عَنِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فی اَمْرِ رَجُلٍ لَحْمُهُ مِنْ لَحْمی وَ دَمُهُ مِنْ دَمی هُوَ عَیْبَةُ الْعِلْمِ وَ هُوَ الَّذِی انْتَجَبَهُ اللهُ مِنْ هذِهِ الْاُمَّةِ وَ اصْطَفاهُ وَ هَداهُ وَ تَوَلّاهُ وَ خَلَقَنی وَ اِیّاهُ وَ فَضَّلَنی بِالرِّسالَةِ وَ فَضَّلَهُ بِالتَّبْلیغِ عَنّی وَ جَعَلَنی مَدینَةَ الْعِلْمِ وَ جَعَلَهُ الْبابَ وَ جَعَلَهُ خازِنَ الْعِلْمِ وَ الْمُقْتَبَسَ مِنْهُ الْاَحْکامُ وَ خَصَّهُ بِالْوَصِیَّةِ وَ اَبانَ اَمْرَهُ وَ خَوَّفَ مِنْ عَداوَتِهِ وَ اَزْلَفَ مَنْ والاهُ وَ غَفَرَ لِشیعَتِهِ وَ اَمَرَ النّاسَ جَمیعاً بِطاعَتِهِ وَ اِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ مَنْ عاداهُ عادانی وَ مَنْ والاهُ والانی وَ مَنْ ناصَبَهُ ناصَبَنی وَ مَنْ خالَفَهُ خالَفَنی وَ مَنْ عَصاهُ عَصانی وَ مَنْ آذاهُ آذانی وَ مَنْ اَبْغَضَهُ اَبْغَضَنی وَ مَنْ اَحَبَّهُ اَحَبَّنی وَ مَنْ اَرادَهُ اَرادَنی وَ مَنْ کادَهُ کادَنی وَ مَنْ نَصَرَهُ نَصَرَنی یا اَیُّهَا النّاسُ اسْمَعُوا لِما آمُرُکُمْ بِهِ وَ اَطیعُوهُ فَاِنّی اُخَوِّفُکُمْ عِقابَ اللهِ یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ اَنَّ بَیْنَها وَ بَیْنَهُ اَمَداً بَعیداً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللهُ نَفْسَهُ وَ اِلَی اللهِ الْمَصیرُ منم پیغمبر بشارت دهنده و بیم نماینده و منم پیغمبر امی هم اکنون ابلاغ میکنم و میرسانم بشما امر پروردگار را در حق مردیکه گوشت او از گوشت من روئیده و خون او از خون من جوشیده و اوست صندوق علم باطنی و اوست کسیکه خداوند تعالی او را از میان این امت برگزیده و بنور هدایت و تولای خود بر خوردار گردانید و مرا و او را بیافرید و مرا برتبت رسالت فضیلت داد و او را بمنزلت تبلیغ نمودن از جانب من فضیلت بخشید و مرا شهر علم و او را باب آن مدینه گردانید و او را گنجور علم و خازن دانش فرمود و اوکسی است که احکام خداوند علام و شریعت اسلام بلکه تمام شرایع را از وی باید اقتباس نمود و خداوند او را برتبت وصایت اختصاص داد یعنی اگرچه وصی من است اما وصایت او نیز بحکم خداوند از جانب ایزد تعالی است و امر و مقام و مراتب و مناصب او را روشن فرمود و از عداوت و خصومت او تخویف داد و دوستانش را بمقام قرب نزدیک داشت و شیعیانش را بیامرزید و تمام مردمان را باطاعت او فرمان کرد و خداوند عز و جل میفرماید هر کس با او دشمنی کند با من عداوت کرده و هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داده و هر کس بخصومت و ناسزای او سخن کند با من کرده است و هر کس او را آزار کند مرا آزار کرده است

وهرکس اورا مبغوض دارد مرا مبغوض داشته وهرکس با او محبت ورزد با من محبت رفته است وهرکس
وی را آسیب رساند وتباهی اورا طلبد وبرخلاف او رود با من مخالفت کرده است وهرکس با او کید نماید
با من بکیدت رفته است وهرکس اورا نصرت کند مرا نصرت کرده است ای مردمان گوش هوش
برگشائید وآنچه را که خدای شمارا بآن فرمان کرده است بشنوید واورا اطاعت کنید همانا من بیم میدهم شمارا
از عقاب خدای در آنروز که بیابد هرکس از عمل کنندگان از آنچه کرده باشد از نیکوئی حاضر کردانیده شده
نزد خود یعنی صحیفهٔ حسنات را نگرد وهمچنان صحیفهٔ سیئات را نگران کردد دوست همیدارد که در میان او
وآنروز که عمل بعدل وداد میشود زمانی بس دور ودراز باشد وبیم رساند خداوند شمارا از عذاب خود معلوم باد
پایان این آیه مبارکه وَاللّٰهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ است یعنی خدای بابندگان مهربان است وایشانرا از آنچه
نشاید وعقوبت بار آرد بیم رساند ودر اینجا وَاِلَی اللّٰهِ الْمَصِیرُ مذکور شده واین کلمه از آیه سابقه است
که بآن ختم آیه میشود والبته از سهوی است که از برای کاتب اتفاق افتاده است باتجمله رسول خدای بعد از
این بیانات دست علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام را بگرفت وفرمود مَعاشِرَ النّاسِ هٰذا مَوْلَی
الْمُؤْمِنِینَ وَحُجَّةُ اللّٰهِ عَلیٰ خَلْقِهِ اَجْمَعِینَ وَمُجاهِدُ الْکافِرِینَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی قَدْ بَلَّغْتُ وَهُمْ عِبادُکَ وَاَنْتَ الْقادِرُ
عَلیٰ صَلاحِهِمْ فَاَصْلِحْهُمْ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ وَاَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ لِی وَلَکُمْ ثُمَّ نَزَلَ عَنِ الْمِنْبَرِ فَاَتاهُ جَبْرَئِیلُ
عَلَیْهِ السَّلامُ فَقالَ یا مُحَمَّدُ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ یُقْرِئُکَ السَّلامَ وَیَقُولُ لَکَ جَزاکَ اللّٰهُ عَنْ تَبْلِیغِکَ خَیْراً فَقَدْ
بَلَّغْتَ رِسالاتِ رَبِّکَ وَنَصَحْتَ لِاُمَّتِکَ وَاَرْضَیْتَ الْمُؤْمِنِینَ وَاَرْغَمْتَ الْکافِرِینَ یا مُحَمَّدُ اِنَّ ابْنَ عَمِّکَ مُبْتَلیٰ وَ
مُبْتَلیٰ بِهِ یا مُحَمَّدُ قُلْ فِی کُلِّ اَوْقاتِکَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا
اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ ای گروه مردمان علی بن ابیطالب مولای مؤمنین وحجت خداوند است
برتمام مخلوق خداوند مبین واز این تلفیق کلمات معلوم میشود که مولی بمعنی اولی بانفسهم است چه هرکس
برتمام آفریدگان یزدان حجت خداوند سبحان باشد لابد دارای این مقام است بلکه خصوصیتی دیگر در این
کلام است که میفرماید مولای مؤمنین است والبته جماعت مؤمنان مولای سایرین هستند باتجمله
میفرماید علی علیه السلام با جماعت کافران جهاد میورزد بارخدایا من تبلیغ فرمان تورا کردم
وایشان بندگان تو هستند وتو بر اصلاح حال ایشان قادری پس برحمت خودت اصلاح فرمای
حال ایشان را واز خدای طلب آمرزش مینمایم برای خودم وبرای شما پس از آن از منبر فرود آمد وجبرئیل
علیه السلام نازل شد وعرض کرد ای محمد خداوند عز وجل ترا اسلام میرساند ومیفرماید از این تبلیغ
نیکوئی که نمودی خداوندت پاداش نیک فرماید همانا رسالت پروردگار رب را ابلاغ نمودی
وامت خود را پند دادی ومؤمنان را خوشنود ساختی وبینی کافران را به خاک خواری فرو مالیدی
ای محمد همانا پسر عم تو بدست بلیات زمانه ومخالفت مخالفین مبتلا میشود ودیگران به او مبتلا گردند

ای محمد در تمام اوقات بگو حمد وسپاس مخصوص بپروردگار عالمیان است وزود باشد که بدانند آنانکه ظلم نمودند 557
در چه گردشگاه بگردش اندر شوند ودیگر از جابر از حضرت باقر از جابر انصاری مروی است که رسول خدای
با علی بن ابیطالب صلی الله علیهما وعلی آلهما فرمود اَلا اُبَشِّرُکَ اَلا اَمْنَحُکَ قالَ بَلیٰ یا رَسُولَ اللّٰهِ
آیا مژده ندهم بتو آیا عطیت نورزم با تو عرض کرد چنین کن یا رسول الله فرمود همانا من وتو از یک گل بیافریده
شدیم واز آن گل چیزی فزون بماند وشیعیان ما از فاضل طینت ما خلق شدند وچون روز قیامت پدید آید تمام
مردمان را بنام مادران بخوانند یعنی خطاب کنند فلان بن فلانه ابنة فلانه جز شیعیان ترا فَاِنَّهُمْ یُدْعَوْنَ
بِاَسْماءِ آبائِهِمْ لِطِیبِ مَوالِدِهِمْ چه بواسطه صحت ولادت ایشان یعنی چون حلال زاده ومعروف
ومعلوم النسب هستند ایشانرا بنام پدر ایشان خوانند وگویند فلان پسر فلان مرد ودیگر از سدیر صیرفی
مروی است که گفت پدرم از محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام با من حدیث کرد وفرمود پیغمبر در مسجد خود
نشسته بود علی علیه السلام در آمد وسلام بداد وبنشست پس از آن حسن بن علی علیهما السلام بیامد پیغمبر صلی الله
علیه وآله اورا بگرفت ودر دامان عنایت بنشاند وبجود برچسبانید واورا ببوسید وفرمود برو با پدرت بنشین
پس از آن حسین علیه السلام بیامد رسول خدای همان معاملت یادی بجای آورد وفرمود با پدرت بنشین
در این اثنا مردی بمسجد اندر شد وبر رسول خدای خاصه سلام براند واز علی وحسن وحسین صلوات الله
علیهم اعراض نمود پیغمبر صلی الله علیه وآله با او فرمود ما مَنَعَکَ اَنْ تُسَلِّمَ عَلیٰ عَلِیٍّ وَوَلَدَیْهِ فَوَالَّذِی بَعَثَنِی
بِالْهُدیٰ وَدِینِ الْحَقِّ لَقَدْ رَاَیْتُ الرَّحْمَةَ تَنْزِلُ عَلَیْهِ وَعَلیٰ وَلَدَیْهِ چه چیزت منع نمود
که بر علی وفرزندانش سلام فرستی سوگند بخدائی که مرا بهدی ودین حق مبعوث فرمود رحمت را بدیدم که
بر علی ودو پسرش نازل شد راقم حروف گوید چه شبیه است این عتاب رسول خدای با خطاب الهی بشیطان
رجیم ما مَنَعَکَ اَنْ تَسْجُدَ ومعنی وصول رحمت بر ایشان از دو مأخذ تواند بود یکی اینکه نزول رحمت
الهی مخصوص بایشان است وبواسطه ایشان بدیگران نیز عاید میشود دیگر اینکه مراد از رحمت خاصه
الهیه باشد که مراتب معنویه ولایت وامامت است ونیز در امالی طوسی از جابر از حضرت باقر واز آباء عظامش
از علی بن ابیطالب علیهم السلام مروی است که فرمود از قرض ودینی بحضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله
شکایت بردم فرمود یا علی بگو اَللّٰهُمَّ اَغْنِنِی بِحَلالِکَ عَنْ حَرامِکَ وَبِفَضْلِکَ عَمَّنْ سِواکَ فَلَوْ کانَ
عَلَیْکَ مِثْلُ صَبِیرٍ دَیْناً قَضاهُ اللّٰهُ عَنْکَ بارخدایا مرا بحلال خود از آنچه حرام فرمودی وبفضل خودت از
دیگران بی نیاز کردان همانا اگر وامی باندازهٔ کوه صبیر بر گردن داشته باشی خدا آن قرض را ادا می فرماید
وصبیر بر وزن امیر کوهی است در یمن وهیچ کوهی در یمن از کوه صبیر بزرگتر وجلیل تر نیست ونیز در آن کتاب
از جابر از حضرت باقر از پدران گرامش از امیرالمؤمنین علیهم السلام مروی است که رسول خدای
صلی الله علیه وآله فرمود اَنَا مَدِینَةُ الْفِقْهِ وَهِیَ الْجَنَّةُ وَاَنْتَ یا عَلِیُّ بابُها فَکَیْفَ یَهْتَدِی الْمُهْتَدِی

بلی،

اِلَی الْجَنَّةِ وَلا یُهْتَدی اِلَیْها مِنْ بابِها شهر علم و آن بهشت است و تو ای علی باب آنی
پس چگونه میتواند کسی به بهشت نایل شود جز به بسیاری تو که باب بهشتی و هم در آن کتاب از عبد الله بن لهیعه سند بعروة بن
زبیر میرسد که مردی در محضر عمر بن خطاب در حق علی علیه السلام بعبارت سخن کرد عمر فرمود میشناسی صاحب این
قبر را آیا میدانی صاحب این قبر محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است و علی پسر ابو طالب پسر عبد المطلب است
وَیْلَكَ لا تَذْكُرَنَّ عَلِیّاً اِلّا بِخَیْرٍ فَاِنَّكَ اِنْ تَنَقَّصْتَهُ آذَیْتَ هٰذا فی قَبْرِهِ وای و ویل بر تو باد سی علی
علیه السلام را جز بخیر و خوبی یاد مکن چه اگر بکاهش علی سخن کنی پیغمبر را در قبرش آزار کرده باشی راقم حروف گوید
این خبری است که عروة پسر زبیر بن العوام از پدرش زبیر می نماید و زبیر خود در آن محضر حاضر و بر کلمات عمر ناظر
بوده است و مؤید دیگر خبرهاست که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود هر کس علی را بیازارد مرا بیازرده
آزرده است الی آخرها و از اینگونه اخبار میرسد که عمر بن خطاب یا دیگران در حق امیر المؤمنین علیه السلام در غیاب
آن حضرت هم از حفظ الغیب غفلت نداشته اند بلکه این کار را برای تقویت امور خود لازم میشمرده اند و برای
حفظ مقاصد و مراتب امر سلطنتی خود واجب میشمرده اند و عقل ایشان نیز بر اینکار حکم میکرده و باین کردار
ارادت می نموده است چنانکه رفتار امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و مماشاتی که میفرموده اند مؤید این آیت
و انگهی فضایل و مناقب آن حضرت آنچند بسیار و آشکار بوده است که اگر مردمان بزرگ جهانجوی در مقام
کتمان برمی آمدند جز رسوائی و اغراض شخصیه خود را بر جهانیان روشن نمیداشتند چنانکه معاویة بن ابی سفیان که از
کثرت پستی حسب و زشتی نسب برای پیشرفت خویش در مقام کتمان برآمد چه زیانها دید و چه زبانها یافت
با اینکه او را چندان دنائت فطرت و خباثت حسب بود که از هر گونه کنایت و تصریح و اشارت و تلویح
آزرده خاطر نمیشد و دیگر در امالی شیخ طوسی رحمة الله علیه از حنان بن سدیر مروی است که گفت من و پدرم
بردی با از فرزندان ابو لهب که او را عبید الله بن ابراهیم جنابی مینامیدند بگذشتیم پس مرا اکرداری ابو الفضل این
مرد که سدیف نام او را نوشته اند ترا از ابو جعفر حدیث میکند پس بآن جماعت نزدیک شدیم و بر ایشان سلام
راندیم آنگاه با سدیف گفت برای وی حدیث کن گفت حدیث فرمود مرا محمد بن علی باقر علیهما السلام و هیچوقت
هیچکس را با وی برابر و معادل ندیده ام از جابر بن عبد الله انصاری که رسول خدای صلی الله علیه و آله
بیامد تا بر منبر برشد و جماعت مهاجران و انصار در حال صلاح انجمن داشتند پس از آن فرمود اَیُّهَا النّاسُ
مَنْ اَبْغَضَنا اَهْلَ الْبَیْتِ بَعَثَهُ اللهُ یَهُودِیّاً هر کس دشمن با اهل بیت باشد خداوند او را بکیش یهود بر انگیزد
جابر میگوید بسوی آنحضرت برخاستم و عرض کردم یا رسول الله و اگر چه آن کس شهادت دهد بر حدت خدا
و رسالت تو قالَ نَعَمْ وَاِنْ شَهِدَ اِنَّمَا احْتَجَزَ بِذٰلِكَ مِنْ اَنْ یُسْفَكَ دَمُهُ اَوْ یُؤَدِّیَ الْجِزْیَةَ عَنْ
یَدٍ وَهُوَ صاغِرٌ فرمود آری اگر این شهادت را هم بدهد و دشمن با اهل بیت باشد بر دین یهود مبعوث
گردد زیرا که فایده شهادتین همان است که خون آن شخص محفوظ باشد و یا از اینکه در کمال ذلت و خواری

ادای جزیت نماید مصون باشد پس از آن فرمود اَیُّهَا النّاسُ مَنْ اَبْغَضَنا اَهْلَ الْبَیْتِ بَعَثَهُ اللهُ یَوْمَ
الْقِیٰمَةِ یَهُودِیّاً وَاِنْ اَدْرَكَ الدَّجّالَ آمَنَ بِهِ وَاِنْ لَمْ یُدْرِكْهُ بُعِثَ حَتّیٰ یُؤْمِنَ بِهِ مِنْ قَبْرِهِ اِنَّ رَبّی
عَزَّوَجَلَّ مَثَّلَ لی اُمَّتی فِی الطّینِ وَعَلَّمَنی اَسْماءَ اُمَّتی كَما عَلَّمَ آدَمَ الْاَسْماءَ كُلَّها فَمَرَّ بی اَصْحابُ
الرّایاتِ فَاسْتَغْفَرْتُ لِعَلِیٍّ وَشیعَتِهِ ای مردمان هر کس دشمن باشد با اهل بیت خداوندش در روز قیامت
با جماعت یهود در یک ردیف و کیش محشور بگرداند و اگر چنین کس در جهان دجال را دریابد و ایمان آورد و اگر
زمان دجال را درنیابد چون دجال خروج کند خداوند عزوجل این شخص را از گورش برانگیزاند تا با دجال بگرود همانا
خدایتعالی امت مرا در آن هنگام که در گل بودند برای من ممثل ساخت یعنی از آن پیش که دارای روح حیوانی شوند ایشان
بمن بازنمود و اسامی امتم را بمن تعلیم فرمود چنانکه آدم علیه السلام را تمام اسماء بیاموخت پس در اینحال که ایشان
بر من ممثل میشدند و اسامی ایشان را بمن تعلیم میفرمود صاحبان رایات بر من عبور دادند پس از بهر علی و شیعیان او
استغفار نمودم ممکن است مقصود از صاحبان رایات جماعت مجاهدان و سرداران باشند خواه از طرف مؤمنان
یا از جانب دیگران و رسول خدای صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام و گروه شیعیان او استغفار فرموده است
و ازین خبر معلوم میشود که جماعت محبان منحصر بشیعیان امیر المؤمنین صلوات الله علیه میباشد که بشرف استغفار رسول
مختار نایل هستند و اگر با رسول خدای اظهار محبت نمایند و با اهل بیتش دوست نباشند در خدمت آن حضرت و پیشگاه
خالق سفید و سیاه سودمند نباشد بالجمله حنان میگوید پدرم با من گفت این حدیث را بنگار پس بنوشتم و بامداد
دیگر بجانب مدینه راه برگرفتیم و چون بمدینه درآمدیم در خدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام مشرف شدیم
آنگاه عرض کردم فدایت کردم مردی که او را سدیف گویند از پدر بزرگوارت سلام الله علیه مرا باین حدیث
حدیث راند و فرمود حفظ کردی عرض کردم برنگاشتم فرمود بیاور پس بحضرتش بعرض رسانیدم و چون آنحضرت
باین عبارت رسید که رسول خدای فرمود مَثَّلَ لی اُمَّتی فِی الطّینِ وَعَلَّمَنی اَسْماءَ اُمَّتی كَما عَلَّمَ آدَمَ
الْاَسْماءَ كُلَّها فرمود یا سَدیرُ مَتیٰ حَدَّثَكَ بِهٰذا عَنْ اَبی قُلْتُ الْیَوْمَ السّابِعَ مُنْذُ سَمِعْناهُ مِنْهُ یُخْبِرُ عَنْ
اَبیكَ فَقالَ قَدْ كُنْتُ اَریٰ اَنَّ هٰذَا الْحَدیثَ لا یَخْرُجُ مِنْ لَبی اِلیٰ اَحَدٍ
ای سدیر چه وقت سدیف این حدیث را از بهر تو از جانب پدرم بگذاشت عرض کردم امروز هفت روز است
که این حدیث را از وی بشنیدیم که از پدر بزرگوارت روایت همی کرد حضرت صادق علیه السلام فرمود همی
میدانستم که این حدیث از دهان مبارک پدرم بسوی هیچکس برون نشده است شاید مقصود آن حضرت
این بوده است که این حدیث مبارک تا چند گونه لطافت است که از فهم اغلب مردم بیرون است
و نیز شامل آن است که هر کس شیعه علی علیه السلام نباشد مدعی محبت رسول خدای صلی الله علیه و آله نتواند شد
والعلم عند الله تعالی در کتاب خصال سند بسالم بن ابی حفصه میرسد که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام
شنیدم فرمود اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَلَّمَ عَلِیّاً عَلَیْهِ السَّلامُ اَلْفَ

باب

بابٍ فانطلق اصحابنا فسألوا ابا جعفر علیه السلام عن ذلك فاذا سالم قد صدق
رسول خدای صلی الله علیه وآله هزار باب بعلی علیه السلام تعلیم فرمود که از هر بابی هزار باب دیگر برگشود اصحاب
و یاران ما چون این حدیث جلیل را بشنیدند بحضرت ابی جعفر علیه السلام روی نهادند و از آن حضرت از این
حدیث سؤال کردند معلوم شد سالم بصداقت حدیث کرده است بحجر میگوید مرا حدیث کرد آنکس که از حضرت
ابی جعفر سلام الله علیه استماع این حدیث را نموده است پس از آن فرموده بود ولم یخرج الی الناس من
تلك الابواب غیر باب او اثنین واکثر علمی انه قال باب واحد از تمام این ابواب هزار
بار هزار گانه جز یک باب یا دو باب برای جهانیان بیرون نشده است و بیشتر گمانم چنان است که حضرت باقر
علیه السلام فرمود جز یک باب خارج نشده است راقم حروف گوید از اینجا معلوم میشود که اندازهٔ علوم
امیر المؤمنین علیه السلام را جز خدا و رسول خدا هیچکس نتواند باز داند زیرا که از علم آن حضرت آن چند
تراوش نماید که برای مردم جهان تا پایان روزگار کافی باشد و در همین باب واحد نیز چه حکمای بزرگ و
فضلاء و علماء و فقهاء و ادبای روزگار در هزاران هزار معضلات دچارند و از حل آن اظهار عجز و نفهم نمایند بعضی
دون بعضی عنوان فخر می کنند و این است که آن حضرت بارها اشارت بسینهٔ مبارک فرموده است
که در گنجینهٔ آن بسی لآلی علوم ربانی و دُرر فنون سبحانی است و این حدیث مبارک از راویان متعدده
مروی است و نیز از ابوحمزهٔ ثمالی از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مأثور است که فرمود علی علیه السلام
فرمود بتحقیق که رسول خدای صلی الله علیه وآله هزار باب بمن تعلیم نمود که هر بابی هزار باب دیگر را برگشود
و دیگر در کتاب خصال از ابو بکر حضرمی از حضرت ابی جعفر مروی است ان رسول الله صلی الله علیه
وآله علّم علیّاً علیه السلام الف حرفٍ کلّ حرفٍ یفتح الف حرفٍ والالف حرفٍ کلّ حرفٍ
منها یفتح الف حرفٍ رسول خدای صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را هزار حرف
بیاموخت هر حرفی هزار حرف دیگر برگشود و از آن هزار حرف از هر حرفی هزار حرف گشوده شد این حدیث
مبارک نیز همان معنی حدیث سابق را دارد و بعلاوه اینکه باز میرساند که یک هزار باب بر هزار بار هزار باب
سابق افزوده میشود که عبارت از دو هزار کرور حرف یا باب باشد چنانکه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
مروی است که رسول خدای صلی الله علیه وآله هزار کلمه و هزار باب بعلی وصیت فرمود و هر کلمه و هر بابی
هزار کلمه و هزار باب را برگشود و نیز در آن کتاب از بکر بن حبیب از ابوجعفر علیه السلام مروی است که رسول خدای
صلی الله علیه وآله در مرض موت خود فرمود ادعوا الیّ خلیلی فارسلت عائشة وحفصة الی ابیهما
فلمّا جاءا اغطی وجهه رسول الله ورأسه فانصرفا فکشف رسول الله صلی الله علیه وآله فقال
ادعوا الیّ خلیلی فارسلت حفصة الی ابیها وعائشة الی ابیها فلمّا جاءا اغطی رسول الله
وجهه فانطلقا وقالا ما نری رسول الله اَرادنا فقالتا اجل انّما قال ادعوا الیّ خلیلی او

قال

قال حبیبی فرجونا ان نکونا انتما هما فجاء امیر المؤمنین والذی رسول الله صدره بصدره واومی الی
اذنه فحدّثه بالف حدیثٍ لکلّ حدیثٍ الف بابٍ دوست مرا بخوانید چون عایشه و حفصه این سخن را بشنیدند
هر یک با پدر خود پیام کردند و آگهی دادند چون ابوبکر و عمر بیامدند رسول خدای صلی الله علیه وآله سر و روی
مبارک را بپوشیدند و ایشان برفتند و رسول خدای پرده از چهره برگرفت و فرمود خلیل مرا بسوی من بخوانید
حفصه با پدرش عمر و عایشه با پدرش ابوبکر پیام فرستادند تا هر دو بیامدند و چون حاضر شدند رسول خدای
همچنان بر چهرهٔ مبارکش پوشش ساخت و ایشان باز شدند و با دختران خود گفتند چنان نمی بینیم که پیغمبر
ما را قصد فرموده باشد گفتند آری پیغمبر فرمود خلیل من یا حبیب مرا بخوانید ما امیدوار شدیم که شما آن
کس باشید پس از آن امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد و رسول خدای صلی الله علیه وآله سینهٔ مبارکش را
بسینهٔ شریفش بچسبانید و بگوش آنحضرت اشارت کرد تا علی علیه السلام گوش بفرمایش پیغمبر بداشت
پس رسول خدای او را بهزار حدیث داستان فرمود که برای هر حدیثی هزار باب بود و از آن جمله مقصود
علم است چنانکه در روایات دیگر بآن تصریح شده است و علی علیه السلام خود فرموده است که رسول
خدای مرا بخود نزدیک ساخت و هزار باب از ابواب علم با من بپوشیده باز نمود که از هر بابی هزار باب
مفتوح شد و ان شاء الله تعالی در کتب احوال حضرت ائمهٔ هدی بتوفیق خدا اشارت خواهد شد
و دیگر در امالی صدوق علیه الرحمه از فیض بن مختار بحضرت ابی جعفر سلام الله علیه سند میرسد که از پدر
بزرگوارش از جد عالی مقدارش روایت فرمود خرج رسول الله صلی الله علیه وآله ذات یومٍ
وهو راکب وخرج علیّ علیه السلام وهو یمشی فقال له یا ابا الحسن اما ان ترکب واما ان تنصرف
فانّ الله عزّ وجلّ امرنی ان ترکب اذا رکبت وتمشی اذا مشیت وتجلس اذا جلست الّا ان یکون حدّاً
من حدود الله لا بدّ لك من القیام والقعود وما اکرمنی الله بکرامةٍ الّا وقد اکرمك بمثلها واخصّنی
بالنبوّة والرسالة وجعلك ولیّی فی ذلك تقوم فی حدوده وفی صعب اموره والذی بعث محمّداً
بالحقّ نبیّاً ما آمن بی من انکرك ولا اقرّ بی من جحدك ولا آمن بالله من کفر بك وانّ فضلك
لمن فضلی وانّ فضلی لك لفضل الله وهو قول الله عزّ وجلّ قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فلیفرحوا
هو خیرٌ ممّا یجمعون ففضل الله نبوّة نبیّکم ورحمته ولایة علیّ بن ابی طالب فبذلك قال بالنبوّة و
الولایة فلیفرحوا یعنی الشیعة وهو خیرٌ ممّا یجمعون یعنی مخالفیهم من الاهل والمال والولد فی دار
الدنیا والله یا علیّ ما خلقت الّا لیعبد ربّك ولیعرف بك معالم الدین ویصلح بك
دارس السبیل ولقد ضلّ من ضلّ عنك ولن یهتدی الی الله عزّ وجلّ من لم یهتد الیك والی
ولایتك وهو قول ربّی عزّ وجلّ وانّی لغفّارٌ لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثمّ اهتدی یعنی الی ولایتك ولقد امرنی
ربّی تبارك وتعالی ان افترض من حقّك ما افترضه من حقّی وانّ حقّك لمفروضٌ علی من آمن بی ولولا

ثُمَّ تَعْرِفُ حِزْبُ اللّٰهِ وَبِكَ يُعْرَفُ عَدُوُّ اللّٰهِ وَمَنْ لَقِيَ اللّٰهَ بِغَيْرِ وِلَايَتِكَ لَمْ يَلْقَ بِشَيْءٍ وَلَقَدْ أَنْزَلَ اللّٰهُ إِلَيَّ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ يَعْنِي فِي وِلَايَتِكَ يَا عَلِيُّ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَلَوْ لَمْ أُبَلِّغْ مَا أُمِرْتُ بِهِ مِنْ وِلَايَتِكَ لَحَبِطَ عَمَلِي وَمَنْ لَقِيَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ بِغَيْرِ وِلَايَتِكَ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَعْدًا يُنْجَزُ لِي وَمَا أَقُولُ إِلَّا قَوْلَ رَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَإِنَّ الَّذِي أَقُولُ لَمِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَهُ فِيكَ

روزی رسول خدای در حالی که سوار بود بیرون شد و علی علیه السلام پیاده بیرون آمد رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود ای ابوالحسن یا تو سوار شو یا انصراف بجوی چه خداوند عز و جل مرا فرمان کرده است که تو سوار باشی گاهی که من سوار باشم و پیاده گام بسپاری چون من پیاده راه بسپارم و بنشینی چون من بنشینم مگر اینکه حدی از حدود الهی پیش آید که تو بقیام و قعود در آن امر ناچار گردی و خداوند تعالی مرا بهیچ کرامتی مکرم نساخته است جز اینکه ترا مانند همان کرامت تکریم فرموده و مرا به نبوت و رسالت اختصاص داده و ترا در این امر ولی من گردانیده است که در حدود آن و صعوبت امور آن قیام ورزی و سوگند با آنکس که محمد را به نبوت از روی حق مبعوث فرمود ایمان با من نیاورده است کسی که منکر شود ترا و اقرار بمن ننموده است کسی که جاحد تو باشد و با خدای ایمان نیاورده باشد آنکس که با تو کفران بورزد و بدرستیکه فضل تو از فضل من و فضل من برای تو از فضل خداوند است و این است قول پروردگار من عز و جل بگوای بندگان شادخوار گردید بفضل و رحمت خدای پس بر چنین فضل و رحمت خداوندی که بیرون از تناهی است باید مومنان شادخوار و فرخناک شوند و مراد از فضل خدا نبوت پیغمبر شما و مقصود از رحمت خدای ولایت علی بن ابیطالب است پس باین فضل و رحمت باید گروه شیعیان شادان گردند و این بهره وافی بهتر است از آنچه ایشان فراهم می کنند یعنی مخالفین ایشان از مال و اولادی و فرزندان ایشان در دار دنیا فراهم می نمایند ای علی سوگند با خدای آفریده نشدی مگر آنکه پروردگارت عبادت کرده شود و برای اینکه معالم دین تو معروف و شناخته و سبیل هدی که جانب اندراس یافته بوجود تو اصلاح شود و بدرستیکه گمراه گردیده است هرکس از حضرت تو و طریق تو گمراه شود و هرکس تو راه نیابد و بولایت تو هدایت نجوید بحضرت خداوند عز و جل راه نیابد و این است قول پروردگار من عز و جل که میفرماید می آمرزم کسی را که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل نیکو بجای گذارد و از آن در طلب راه راست برآید یعنی بولایت تو راه بجوید همانا پروردگار من بمن امر کرده است که حق ترا فرض کردانم چنانکه فرض کرده است حق مرا و بدرستیکه حق تو مفروض است بر کسیکه ایمان بمن بیاورد و اگر تو نبودی حزب خدای شناخته نشدی و بسبب تو شناخته میشود دشمن خدای یعنی هرکس با تو مخالف و منافق و دشمن باشد با خدای دشمن است و هرکس خدای را بزاد و ذخیره ولایت تو ملاقات نکند بچیزی او را ملاقات نکرده باشد و خداوند تعالی بمن نازل فرمود همان ای رسول ابلاغ کن آنچه از جانب پروردگارت تو نازل شده یعنی آنچه را که خدای در باب

دعوت تو

ولایت تو نازل کرده است بپای بیت ابلاغ نمایم و اگر ابلاغ نکنم آنچه را که خدای تعالی در امر ولایت تو با من فرمان کرده است عمل من باطل میشود و هرکس خداوند عز و جل را بدون ولایت تو ملاقات نماید تمام اعمال او باطل است چه خدای اینگونه با من وعده نهاده و آن وعده را بجای خواهد آورد و من جز آنچه پروردگارم تبارک و تعالی فرموده است نمیگویم و آنچه را که میگویم از جانب خداوند عز و جل است که در شأن تو نازل ساخته است راقم حروف گوید از این خبر بجهت بسیر لطایف و معانی متعدده مستفاد میشود نخست اینکه تمام انبیاء و اولیا و اوصیا علیهم السلام بولایت علی بن ابیطالب علیه صلوات الله ایمان داشته اند چه ایمان برسول خدای مشروط بایمان بولایت آنحضرت است دیگر اینکه امیرالمومنین در تمام مراتب و مقامات جز نبوت خاصه خاتمیه با رسول خدای صلی الله علیه وآله انباز است و در اقامت حدود و صعوبات آن همراز و هم آواز دیگر اینکه فضل مطلق و رحمت مطلق خداوند رحیم عبارت از نبوت خاصه و ولایت مطلقه است که از جمله بضاعتها و ذخایر برای شیعیان برتر است دیگر اینکه از این تخصیص رسول خدای که فرمود ترا خدای خلق ننمود مگر برای اینکه پروردگارت را عبادت نمایند باز میرساند که از آنگاه که خدای را عبادت کرده اند حضرت باریتعالی معبود بوده است علی علیه السلام نیز موجود بوده است و این نیز بعید نیست چه رسول خدای که صادر اول است میفرماید كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ و علی علیه السلام فرموده است كُنْتُ مَعَ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ سِرًّا وَمَعَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَهْرًا و سایر اخبار کثیره که در تقدم وجود رسول خدا و ائمه هدی بر تمام مخلوق و عبادت ایشان قبل از آفرینش تمام آفرینش و طفل ابجد خوان بودن جبرئیل در خدمت امیرالمومنین صلوات الله علیه در زمانیکه او داند و خدای او دیگر اینکه چنان میرساند که دین مبین احمدی صلی الله علیه وآله در همه اوقات جریان معنوی داشته و سبیل هدایت همیشه نمایان بوده و اگر بپاره جهات چندی مردمان را از آن جهالت بوده و کند شده است دیگر باره بدستیاری علی علیه السلام و نور وجود آن معلم کل و استاد سبل تجدید شده است و از این است که میفرماید چون دارای این مقام و منزلت بزرگ و این تقدم و جلالت هستی هرکس از حضرت تو گمراه شد بورطه گمراهی که موجب هلاکت ابدی است در افتاد و هرکس بخواهد بیرون از راهنمائی تو بحضرت خدای راه یابد بنور هدایت برخوردار نشود بلکه راه یافتن بحضرت الهی منوط بآن است که از نخست بسوی تو و ولایت تو که باب علم و نگاهبان طریقت مستقیمی راه سپار گردند و آن هدایت تامه کامله که متمم ایمان و مکمل عمل صالح است و خداوند تو چنان کس را می [illegible] مخصوص براه یافتن بولایت تو است و همانگونه حقوقی که از من بر جهانیان فرض است از تو نیز بر مردمان فرض است و میزان دوست و دشمن خدا تولی و آزمایش آن بوجود مسعود تو راجع است و قبول تمام اعمال و تابع ولایت تو است و اگر در بازار دین و آئین خدائی هزاران هزار گونه متاع بجلوه آورند تا متاعی بعرض نرساند که تار و پود ولایت تو آراسته و پیراسته باشد بهیچ چیز شمرده نیاید

و حاصلش را بهای علمی نیاورند و از وی نپذیرند بلکه حاصل او را وی را خریدار و بارهای ندامت و آزار است دیگر آنکه مقصود از رسالت خاصه الهی تبلیغ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است این است که پیغمبر باید اگر تبلیغ آنچه در ولایت علی علیه السلام نازل شده است نکنی ادای رسالت را نکرده باشی و این ابلاغ را آن مقام است که رسول خدای میفرماید اگر این تبلیغ را نکنم و ولایت تو را بجای نیاورم رسالت عمل من باطل است و ازین کلام معلوم میشود که نتیجه صحت تمام اعمال مردم روزگار از هر طبقه و هر صنعت بقبول ولایت آن حضرت بازگشت دارد و اگر هزاران هزار سال پرستش و عبادت روزگار گذرانند و بدون متاع ولایت ببازار قیامت روی کنند جز بهای ندامت و ملالت عوض نیابند و تمام اعمال ایشان و متعه ایشان باطل و کاسد گردد و دیگر در امالی صدوق از حکم بن صلت از ابوجعفر باقر از آباء عظامش علیهم السلام مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خُذُوا بِحُجْزَةِ هٰذَا الْأَنْزَعِ يَعْنِي عَلِيّاً فَإِنَّهُ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَ هُوَ الْفَارُوقُ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ مَنْ أَحَبَّهُ هَدَاهُ اللّٰهُ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَهُ اللّٰهُ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ مَحَقَهُ اللّٰهُ وَ مِنْهُ سِبْطَا أُمَّتِي الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ هُمَا ابْنَايَ وَ مِنَ الْحُسَيْنِ أَئِمَّةٌ هُدَاةٌ أَعْطَاهُمُ اللّٰهُ عِلْمِي وَ فَهْمِي فَتَوَلَّوْهُمْ وَ لَا تَتَّخِذُوا وَلِيجَةً مِنْ دُونِهِمْ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِ فَقَدْ هَوَىٰ وَ مَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ در تمسک شوید باین انزع یعنی یکسیکه هر دو جانب پیشانیش موی ندارد و بعضی گفته اند مراد از انزع البطین که بآن حضرت نسبت میدادند یعنی کسیکه از شرک منزع و درونش مملو از علم است با جمله پیغمبر باید بعلی علیه السلام و ذیل ولایتش متمسک شوید که اوست صدیق اکبر و اوست فاروق میان حق و باطل هرکس دوست بدارد او را خداوندش هدایت فرماید و هرکس دشمن دارد او را خداوندش دشمن گیرد و هرکس از وی تخلف نماید خداوند از وی برکت برگیرد و او را در پهنه تباهی و بطالت دچار گرداند و از اوست دو سبط این امت حسن و حسین و این دو تن دو پسر من هستند و ائمه هادین از نسل حسین باشند خداوند تعالی علم و فهم مرا بایشان عطا فرماید پس بدوستی و ولایت و تولای ایشان روید و بیرون از ایشان خاصه و بطانه و معتقد و امام نگیرید تا خشم خدای شما را فرو نگیرد و هرکس دچار غضب پروردگار گردد در وادی تباهی و هلاکت سرمدی فرو افتد و این زندگانی دنیای فانی جز متاع غرور و فریب نیست و نیز در آن کتاب از محمد بن الفرات از حضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر از پدرش از جدش علیهم السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَةُ اللّٰهِ وَ خَلِيفَتِي وَ حُجَّةُ اللّٰهِ وَ حُجَّتِي وَ بَابُ اللّٰهِ وَ بَابِي وَ صَفِيُّ اللّٰهِ وَ صَفِيِّي وَ حَبِيبُ اللّٰهِ وَ حَبِيبِي وَ خَلِيلُ اللّٰهِ وَ خَلِيلِي وَ سَيْفُ اللّٰهِ وَ سَيْفِي وَ هُوَ أَخِي وَ صَاحِبِي وَ وَزِيرِي وَ وَصِيِّي مُحِبُّهُ مُحِبِّي وَ مُبْغِضُهُ مُبْغِضِي وَ وَلِيُّهُ وَلِيِّي وَ عَدُوُّهُ عَدُوِّي وَ حَرْبُهُ حَرْبِي وَ سِلْمُهُ سِلْمِي وَ قَوْلُهُ قَوْلِي وَ أَمْرُهُ أَمْرِي وَ زَوْجَتُهُ ابْنَتِي

وَ وُلْدُهُ وُلْدِي وَ هُوَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ خَيْرُ أُمَّتِي أَجْمَعِينَ یعنی بدرستیکه علی بن ابیطالب خلیفه خدای و خلیفه من و حجت خدا و حجت من و باب الله و باب الرسول و صفی خدا و صفی من و حبیب خدا و حبیب من و خلیل خدا و خلیل من و سیف و شمشیر خدا و سیف من و برادر من و صاحب من و وزیر من و وصی من است دوست او دوست من و محب او محب من و دشمن او دشمن من و ولی او ولی من و عداوت با او عداوت با من و جنگ با او جنگ نمودن با من و آشتی با او آشتی با من و سخن او سخن من و فرمان او فرمان من و زوجه او دختر من است و فرزندان او فرزندان من هستند و اوست سید و بزرگ تمام اوصیاء و بهتر و فزونتر و برتر از تمام امتان من و نیز در آن کتاب از جابر بن یزید جعفی از حضرت باقر از آباء عظامش علیهم السلام مروی است که مردی بحضرت پیغمبر تشرف جست و عرض کرد یا رسول الله آیا هرکس بگوید لا اله الا الله مؤمن است فرمود عداوت با ما بیهود و نصاری ملحق میگرداند یعنی هرکس با من و اهل بیت من دشمن باشد در زمره یهود و نصاری محسوب شود شما داخل بهشت نشوید مگر با دوستی من و دروغ میگوید کسی که گمان برد مرا دوست میدارد و دشمن بدارد وی را یعنی علی علیه السلام را و نیز در امالی صدوق علیه الرحمه از جابر از حضرت ابی جعفر از پدرش از جدش از علی بن ابیطالب علیهم السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ هِيَ الْجَنَّةُ وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ بَابُهَا فَكَيْفَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدِي إِلَى الْجَنَّةِ وَ لَا يَهْتَدِي إِلَيْهَا إِلَّا مِنْ بَابِهَا منم شهر حکمت و آن بهشت است و توئی ای علی در آن شهر پس چگونه کسی میتواند بهشت را دریابد و حال آنکه جز از در بهشت نمیتوان درون بهشت شد و ازین خبر معلوم شد که بهشت معنوی و بوستان بی زوال حقیقی وجود مبارک رسول خدای است که هر ورقش دفتری است معرفت کردگار و علی علیه السلام دروازه بان این شهر و باب این شهرات که بهر چه در آن اندر و بهر چه از آن اندر شود آگاه است و هرکس بخواهد ادراک آن بهشت و آن انوار و ازهار را نماید جز به استیار تمسک بولایت و متابعت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ممکن نشود و جز بوسیله محبتش هیچ فیض نایل نگردد و دیگر در آن کتاب از ابوحمزه ثمالی از ابوجعفر محمد بن علی باقر از آباء کرامش علیهم السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود يَا عَلِيُّ مَا ثَبَتَ حُبُّكَ فِي قَلْبِ امْرِءٍ مُؤْمِنٍ فَزَلَّتْ بِهِ قَدَمٌ عَلَى الصِّرَاطِ إِلَّا ثَبَتَتْ لَهُ قَدَمٌ حَتَّى يُدْخِلَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِحُبِّكَ الْجَنَّةَ ای علی ثابت نشود دوستی تو در دل مؤمنی و او را در طی صراط قدمی بلغزد جز اینکه قدمی برایش ثابت بماند تا گاهی که خدای عز و جل او را بدستیاری محبت تو داخل بهشت فرماید گویا مقصود این است که هر مؤمنی که نهال دوستی ترا در مرتع دل بارور کند اگر چه بواسطه پاره معاصی در طی صراط لغزش گیرد بسبب ثبات قدمش در محبت تو قدمی دیگر بر صراط ثابت گذارد تا از صراط بگذرد و ببهشت اندر شود و مصداق عَلِيٌّ حُبُّهُ جُنَّةٌ قَسِيمُ النَّارِ وَ الْجَنَّةِ آشکارا گردد و صدق

قول خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمه

علی سلیم و علی سالم و علی مسلم　　　علی قسیم قصور و علی ات قاسم نار

معلوم آید و دیگر در امالی صدوق از اسمعیل بن جابر از حضرت باقر علیه السلام در ذیل حدیثی طویل مذکور است
اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى لَمَّا اَسْرٰى بِنَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَهُ يَا مُحَمَّدُ اِنَّهُ قَدِ انْقَضَتْ نُبُوَّتُكَ
وَانْقَطَعَ اُكُلُكَ فَمَنْ لِاُمَّتِكَ یعنی چون خداوند منان رسول خدا را با آسمان جلالت
و مقام قرب حضرت احدیت برکشید با او فرمود ای محمد همانا مدت نبوت تو منقطع و رشته پیغمبری و رسالت آسمانی
بریده و زمان تعیش و زندگانی تو در جهان فانی پایان گرفت باز گوی پس از تو کدام کس مقتدا و امیر و پیشوای
امت تو و وصی و خلیفت تو است عرض کردم ای پروردگار من همانا جهانیان را در بوتهٔ آزمایش در آوردم
هیچکس را از علی بن ابیطالب نسبت بخود مطیع تر نیافتم خداوند عزوجل فرمود ای محمد نسبت بمن
نیز هیچکس از وی فرمانبردار تر نیست باز گوی برای امارت و امامت امت تو کیست عرض کردم
پروردگارا همانا مخلوق ترا امتحان کردم هیچکس را نیافتم که از علی بن ابیطالب با من دوست تر باشد
خداوند عزوجل فرمود همچنین نسبت بمن از همه کس دوست تر است فَاَبْلِغْهُ اَنَّهُ رَايَةُ الْهُدٰى
وَاِمَامُ اَوْلِيَائِيْ وَنُوْرٌ لِمَنْ اَطَاعَنِيْ پس بدو بازرسان و ابلاغ کن که اوست علم هدی و رایت آیت
و پیشوای اولیای من و نور و فروز مطیعان من و هم در آن کتاب از ابو حمزه مروی است
که از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود خداوند عزوجل بمحمد صلی الله علیه و آله وحی فرستاد
ای محمد اِنِّيْ خَلَقْتُكَ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا وَنَفَخْتُ فِيْكَ مِنْ رُوْحِيْ كَرَامَةً مِنِّيْ اَكْرَمْتُكَ بِهَا حِيْنَ اَوْجَبْتُ
لَكَ الطَّاعَةَ عَلٰى خَلْقِيْ جَمِيْعًا فَمَنْ اَطَاعَكَ فَقَدْ اَطَاعَنِيْ وَمَنْ عَصَاكَ فَقَدْ عَصَانِيْ وَاَوْجَبْتُ ذٰلِكَ
فِيْ عَلِيٍّ وَفِيْ نَسْلِهِ مَنِ اخْتَصَصْتُ مِنْهُمْ لِنَفْسِيْ یعنی من ترا بیافریدم و از عدم بوجود آوردم و محض
تکریم تو از روح خود یعنی از آن روح که اشرف ارواح است در پیکر شریفت بردمیدم و نیز ترا
مکرم داشتم گاهی که اطاعت ترا بر تمام آفریدگانم وحی و حتم نمودم پس هرکس اطاعت کند ترا اطاعت
کرده است مرا و هرکس عصیان نماید با تو عصیان ورزیده است با من و همین اطاعت و فرمان
بردار برا در بارهٔ علی و فرزندان او و از آنانکه ایشان را بخود اختصاص داده ام بر تمام خلق واجب ساختم
و وحی نمودم یعنی بر تمام آفریدگان من واجب است که اطاعت تو و علی و اولاد او را که ائمه اطهار
و برگزیدگان کردگار قهارند بر خود حتم و لازم شمارند

بیان بعضی اخبار حضرت باقر علیه السلام در جلالت حضرت خدیجه و فاطمه علیهما السلام

در جلد ششم بحار الانوار از زراره و حمران و محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه مروی است

که فرمود ابو سعید الخدری روایت نمود که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود اِنَّ جَبْرَئِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ لِيْ لَيْلَةَ اُسْرِيَ بِيْ حِيْنَ رَجَعْتُ وَقُلْتُ يَا جَبْرَئِيْلُ هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ قَالَ حَاجَتِيْ
اَنْ تَقْرَءَ عَلٰى خَدِيْجَةَ مِنَ اللّٰهِ وَمِنِّي السَّلَامَ وَحَدَّثَنَا عِنْدَ ذٰلِكَ اَنَّهَا قَالَتْ حِيْنَ لَقِيَهَا
نَبِيُّ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهَا الَّذِيْ قَالَ جَبْرَئِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتْ
اِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَاِلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلٰى جَبْرَئِيْلَ السَّلَامُ در آن شب که معراج شدم
در حال مراجعت با جبرئیل گفتم ای جبرئیل آیا ترا حاجتی باشد عرض کرد حاجتم این است که از جانب خدای
و از جانب من خدیجه را سلام باز رسانی با جمله ابو سعید حدیث فرمود که چون پیام جبرئیل را با خدیجه بگذاشت
آن مخدرهٔ کبری و عالمهٔ عظمی در جواب عرض کرد همانا خداوند تعالی عین سلام است و سلام از جانب او
و بسوی اوست و بر جبرئیل سلام باد و از این جواب که حضرت عصمت آیت خدیجه کبری سلام الله علیها
میفرماید درجات علم و عرفان آنحضرت و ادب و فرهنگش روشن میگردد و البته دارای این رتبت
و شئونات و علم و ادراک و فضل و فهم بود که بدولت مواصلت صادر اول و خدمت با سلام برخوردار شد
و چون حضرت بتول عذرا صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهراء زوجهٔ علی مرتضی و مادر ائمهٔ هدی صلوات الله
علیهم از وی پدیدار گشت کدام فضل و منقبتی است که برتر از آن که گنجینهٔ انوار و اسرار الهی گردد و نیز
در آن کتاب و کتاب کافی از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که رسول خدای
صلی الله علیه و آله بر خدیجه در آمد گاهی که قاسم پسر آن مخدره وفات کرده بود و خدیجه می گریست
با خدیجه فرمود چه چیزت میگریاند عرض کرد شیر مهر و عطوفت بفرزند دلبند به پستان اندر بجوشید
از این روی گریان هستم فرمود ای خدیجه اَمَا تَرْضَيْنَ اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ اَنْ تَجِيْئِيْ اِلٰى بَابِ
الْجَنَّةِ وَهُوَ قَائِمٌ فَيَاْخُذُ بِيَدِكِ فَيُدْخِلُكِ الْجَنَّةَ وَيُنْزِلُكِ اَفْضَلَهَا وَذٰلِكَ
لِكُلِّ مُؤْمِنٍ اِنَّ اللّٰهَ اَحْكَمُ وَاَكْرَمُ اَنْ يَسْلُبَ الْمُؤْمِنَ ثَمَرَةَ فُؤَادِهِ ثُمَّ يُعَذِّبَهُ بَعْدَهَا اَبَدًا آیا خوشنود نمیشوی
که روز قیامت بدر بهشت بیائی و قاسم را در آنجا ایستاده بنگری پس دست ترا بگیرد و در بهشت در آورد
و ترا در برترین و فاضلترین منازل بهشت فرود آورد و اینحال برای هر مؤمنی هست یعنی از هر بندهٔ مؤمنی
فرزندی بمیرد بر در بهشت بانتظار پدر و مادر بنشیند تا ایشان را بدرون بهشت و مقامات عالیه منزل سازد
همانا خداوند عزوجل از آن احکم و اکرم است که میوهٔ دل مؤمنی را از وی باز گیرد و از آن پس گرفتار
دست خوش عذابی فرماید و هم از آن حضرت بهمین سند روایتی در باب وفات طاهر پسر رسول خدای
صلی الله علیه و آله و نهی فرمودن آن حضرت از گریستن خدیجه علیها السلام و مکالمات ایشان بهمین
تقریب مسطور است در اصول کافی از جابر از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام مروی است
که رسول خدای صلی الله علیه و آله با فاطمه فرمود ای فاطمه بپای شو و این کاسه بهین را بیرون بیاور

فاطمه بر خاست و قدحی که در آن ترید و پاره چند گوشت بود بیرون آورد پس رسول خدای و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام سیزده روز از آن بخوردند از آن پس ام ایمن حسین علیه السلام را بدید که بدست وی چیزی بود عرض کرد این از کجا بتو رسیده فرمود روزی چند است که همی بخوریم آن را ام ایمن بحضرت فاطمه سلام الله علیها شد و عرض کرد یا فاطمه هر وقت چیزی نزد ام ایمن باشد همانا بفاطمه و فرزندانش اختصاص دارد و هر وقت نزد فاطمه چیزی باشد ام ایمن را از آن بهره نیست لاجرم فاطمه از آن ماکول چیزی از بهر ام ایمن بیرون آورد و ام ایمن از آن بخورد و آن قدح را از آن ماکول چیزی بر جای نماند پیغمبر صلی الله علیه و آله با فاطمه فرمود اَمَا لَوْلا اِنَّكِ اَطْعَمْتِها لَاَكَلْتِ مِنْها اَنْتِ وَ ذُرِّيَّتُكِ اِلى اَنْ تَقُومَ السّاعَةُ اگر از این طعام ام ایمن را اطعام نمیفرمودی از این قدح و این طعام تا وقتیکه قیامت بر پای شود تو و ذریه تو میخوردند پس از آن حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود وَ الصَّحْفَةُ عِنْدَنا يَخْرُجُ بِها قائِمُنا عَلَيْهِ السَّلامُ فى زَمانِهِ اکنون هم اکنون آن قدح نزد ما میباشد و چون قائم ما علیه السلام ظهور فرماید این قدح را بیرون می آورد و از این خبر میرسد که آن ظرف و مظروف از بهشت است و در خور اهل بهشت و پیشوایان و خواتین اهل بهشت است از این روی چون دیگران از آن کامکار شوند از ماکول بهشتی پرداخته شود و این قدح در زمان ائمهٔ هدی سلام الله علیهم مخفی است و در زمان حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله بیرون میاید و هم در آن کتاب از حبیب سجستانی مروی است که گفت از حضرت باقر صلوات الله علیه شنیدم فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از بعثت آن حضرت تولد یافت و هیجده سال هفتاد و پنج روز چون از عمر شریفش بر گذشت وفات کرد و هم در آن کتاب از یزید بن عبد الملک از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود چون فاطمه علیها السلام تولد یافت خداوند تعالی بفرشته وحی فرستاد فَاَنْطَقَ بِهِ لِسانَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَسَمّاها فاطِمَةَ ثُمَّ قالَ اِنّى فَطَمْتُكِ بِالْعِلْمِ وَ فَطَمْتُكِ مِنَ الطَّمْثِ زبان مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله را از جانب خدای بنام فاطمه ناطق ساخت و رسول خدای آن حضرت را فاطمه نامید و فرمود من ترا بعلم و دانش از جهل باز داشتم و از طمث باز نمودم پس از آن ابو جعفر علیه السلام فرمود وَ اللهِ لَقَدْ فَطَمَهَا اللهُ بِالْعِلْمِ عَنِ الطَّمْثِ بِالْمِيثاقِ سوگند با خدای همانا خداوند تعالی فاطمه را بعلم و دانش از جهل و طمث بسبب پیمان و میثاق که نهاده بود باز داشت و دیگر در کتاب الکافی حضرت باقر علیه السلام بروایت جعفر احمر مروی است که فرمود از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم میفرمود قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اِذا كانَ يَوْمُ الْقِيمَةِ تُقْبِلُ ابْنَتى فاطِمَةُ عَلى ناقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ مُدَبَّجَةِ الْجَنْبَيْنِ خِطامُها مِنْ لُؤْلُؤٍ رَطْبٍ قَوائِمُها مِنَ الزُّمُرُّدِ الْاَخْضَرِ ذَنَبُها مِنَ الْمِسْكِ الْاَذْفَرِ عَيْناها ياقُوتَتانِ حَمْراوانِ عَلَيْها قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ يُرى ظاهِرُها مِنْ باطِنِها وَ باطِنُها مِنْ ظاهِرِها داخِلُها عَفْوُ اللهِ وَ خارِجُها رَحْمَةُ اللهِ عَلى رَأْسِها تاجٌ مِنْ نُورٍ لِلتّاجِ سَبْعُونَ رُكْنًا كُلُّ رُكْنٍ مُرَصَّعٌ بِالدُّرِّ وَ الْياقُوتِ يُضِيءُ

كَما يُضِيءُ الْكَوْكَبُ الدُّرِّيُّ فى اُفُقِ السَّماءِ وَ عَنْ يَمِينِها سَبْعُونَ اَلْفَ مَلَكٍ وَ عَنْ شِمالِها سَبْعُونَ اَلْفَ مَلَكٍ وَ جَبْرَئِيلُ آخِذٌ بِخِطامِ النّاقَةِ يُنادى بِاَعْلى صَوْتِهِ غُضُّوا اَبْصارَكُمْ حَتّى تَجُوزَ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَلا يَبْقى يَوْمَئِذٍ نَبِيٌّ وَ لا رَسُولٌ وَ لا صِدِّيقٌ وَ لا شَهِيدٌ اِلّا غَضُّوا اَبْصارَهُمْ حَتّى تَجُوزَ فاطِمَةُ فَتَسِيرُ حَتّى تُحاذِىَ عَرْشَ رَبِّها جَلَّ جَلالُهُ فَتَزُجُّ بِنَفْسِها عَنْ ناقَتِها وَ تَقُولُ اِلهى وَ سَيِّدى اُحْكُمْ بَيْنى وَ بَيْنَ مَنْ ظَلَمَنى اَللّهُمَّ اُحْكُمْ بَيْنى وَ بَيْنَ مَنْ قَتَلَ وُلْدى فَاِذَا النِّداءُ مِنْ قِبَلِ اللهِ جَلَّ جَلالُهُ يا حَبِيبَتى وَ ابْنَةَ حَبِيبى سَلِينى تُعْطَىْ وَ اشْفَعى تُشَفَّعى فَوَ عِزَّتى وَ جَلالى لا جازَنى ظُلْمُ ظالِمٍ فَتَقُولُ اِلهى وَ سَيِّدى ذُرِّيَّتى وَ شِيعَتى وَ شِيعَةَ ذُرِّيَّتى وَ مُحِبّى وَ مُحِبّى ذُرِّيَّتى فَاِذَا النِّداءُ مِنْ قِبَلِ اللهِ اَيْنَ ذُرِّيَّةُ فاطِمَةَ وَ شِيعَتُها وَ مُحِبُّوها وَ مُحِبُّو ذُرِّيَّتِها فَيُقْبِلُونَ وَ قَدْ اَحاطَ بِهِمْ مَلائِكَةُ الرَّحْمَةِ فَتَقَدَّمُهُمْ فاطِمَةُ حَتّى تُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود چون روز کار قیامت پدیدار آید دخترم فاطمه بر ناقهٔ از ناقهای بهشت سوار شود ار کرده که پوشش آن از دیبا و استبرق بهشتی و مهارش از مروارید آبدار و قوائمش از زمرد سبز شاهوار و دم آن ناقه از مشک اذفر و هر دو چشمش از دو یاقوت سرخ رنگ و بر پشت آن ناقه قبهٔ از نور با آن صفا و لطافت که ظاهرش از باطنش و باطنش از ظاهرش آشکارا است درونش بعفو خدای مشحون و برونش برحمت خداوند بیچون مقرون و بر سر مبارک آن حضرت تاجی از نور و تاج را هفتاد رکن و هر رکنی بدر و یاقوت مرصع و روشنی و فروز بخشد مانند ستارهٔ درخشان در میان آسمان و از جانب یمین وی هفتاد هزار فرشته و از طرف یسارش هفتاد هزار فرشته باشند و جبرئیل مهار آن ناقه را گرفته با آواز بلند ندا همی بر کشد و با اهل محشر گوید بپوشید چشمهای خود را تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله بگذرد در این روز و این هنگام هیچ پیغمبری و هیچ رسولی و هیچ صدیقی و هیچ شهیدی بر جای نماند جز آنکه چشمهای خویش را بر هم گذارند تا فاطمه صلوات الله علیها در گذرد و همچنان راه بسپارد تا در برابر عرش پروردگار جل جلاله باز رسد اینوقت برای عظمت و جلال ایزد ذو الجلال خویشتن را از فراز آن ناقه و قبه بر زمین خضوع و عبودیت بیندازد و عرض کند ایخدای من ای سید من در میان من و آنکسان که بامر بستم رفته اند حکم فرمای بار خدایا در میان من و آنانکه فرزندان مرا کشته اند حکم کن در اینحال ندائی از پیشگاه قادر متعال جل جلاله برآید ای حبیبهٔ من و ای دختر حبیب من از من مسئلت کن تا آنچه خواهی با تو عطا شود و در حق هر کس خواهی شفاعت نمای تا شفاعت تو مقبول شود قسم بعزت و جلال خودم سزای ظلم ظالم را بدهم فاطمه سلام الله علیها عرض میکند ایخدای من و ای سید من در حق ذریهٔ خودم و شیعیان خودم و شیعیان ذریهٔ خودم و دوستان خودم و دوستان ذریه و فرزندان خودم مسئلت مینمایم این هنگام ندا از جانب پروردگار علام جل جلاله بلند گردد کجا هستند ذریهٔ فاطمه و شیعیان و دوستان فاطمه و دوستان فرزندان و ذریهٔ فاطمه پس آن جماعت روی نمایند و ملائکه رحمت بر ایشان احاطه کرده باشند

پس فاطمه سلام الله علیها در مقدمه ایشان راه سپار گردد و ایشان را با خود روان دارد تا بهشت اندر آورد و از خداوند فاطر السموات والارض مسئلت همی نمائیم که دست ما را از حبل المتین ولایت و محبت رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و ائمه هدی صلوات الله علیهم کوتاه و از شفاعت ایشان بی بهره نفرماید و باین سعادت سرمدی و شرافت ابدی در هر دو سرای کامیاب و برخوردار فرماید و دیگر در اصول کافی از محمد بن نعمان از سلام از حضرت ابی جعفر علیه السلام در قول خدای تعالی آمَنّا بِاللّهِ وَما اُنْزِلَ اِلَیْنا ایمان آوردیم بخدای و آنچه بما نازل شده است فرمود اِنَّما عَنی بِذلِکَ عَلِیّاً عَلَیْهِ السَّلامُ وَفاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ وَجَرَتْ بَعْدَهُمْ فِی الْاَئِمَّةِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ ثُمَّ یَرْجِعُ الْقَوْلُ مِنَ اللهِ فِی النّاسِ فَقالَ فَاِنْ آمَنُوا یَعْنِی النّاسَ بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ یَعْنی عَلِیّاً عَلَیْهِ السَّلامُ وَفاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ وَالْاَئِمَّةَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّما هُمْ فی شِقاقٍ واصل آیه شریفه بر این منوال است فَاِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّما هُمْ فی شِقاقٍ فَسَیَکْفِیکَهُمُ اللهُ وَهُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ پس اگر ایمان آورند تمام اهل کتاب از یهود و نصاری بمانند آنچه شما ایمان آورده اید پس هر آینه راه ملت یافته باشند و اگر از ایمان برگردند پس جز این نیست که ایشان در خلاف و نزاع هستند و از کردار ایشان هیچ اندیشه مفرمای زود باشد که خدای کفایت کند و باز دارد از تو شر ایشان را با تحجه حضرت باقر میفرماید مقصود از این علی و فاطمه و حسن و حسین است و بعد از آن در حق ائمه علیهم السلام جاری است پس از آن باز میگردد این قول از جانب خدای در حق مردمان پس میفرماید اگر ایمان بیاورند یعنی مردمان ایمان بیاورند بمانند آنچه شما بآن ایمان آورده اید یعنی شما که علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم هستید همانا راه راست را دریافته اند و اگر از اینگونه ایمان روی برتابند جز در شقاق و خلاف نیستند و بزودی خداوند تعالی پاداش ایشان را بدهد و شر ایشان را از تو کفایت فرماید و دیگر در امالی طوسی از جابر از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود اِنّا وُلْدَ فاطِمَةَ مَغْفُورٌ لَنا ما که فرزندان فاطمه علیها السلام هستیم بغفران ایزد منان برخوردار هستیم و این منقبتی بزرگ و جلالتی بس عظیم است برای حضرت فاطمه صلوات الله علیها و دیگر در مناقب ابن شهرآشوب علیه الرحمه از حضرت باقر علیه السلام در این قول خدای تعالی مروی است که فرمود باینطور به محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است وَلَقَدْ عَهِدْنا اِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ کَلِماتٍ فی مُحَمَّدٍ وَعَلِیٍّ وَفاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ وَالْاَئِمَّةِ مِنْ ذُرِّیَّتِهِمْ معلوم باد که پاره آیات مبارک قرآنی از ائمه و پیشوایان سبحانی بعضی تأویلات و تفسیرات و تغییرات و تبدیلات مأثور است چنانکه در طی این کتب مبارکه برخی اشارت رفت و از آن طرف ما را رسیده است که در قرآن تحریف و کسر و نقصانی راه نکرده و هیچ آفریده را قدرت و امکان و استطاعت این خیال نیست که در قرآن کریم که لا یَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزیلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمینَ

تصرفی نماید اگر در بعضی کتب آسمانی بادله و براهین مشخصه قائل بتحریف شده اند و از جمله دلایل آن این است که اگر نشنوند مخالف با عصمت معصوم خواه بود مثل پاره نسبتها که بحضرت عیسی و حضرت لوط علیهما السلام میدهند و یقین است که مبری و منزه میباشند و الا با عصمت منافات کلی دارد و در قرآن کریم نیز چنانکه در تفاسیر مذکور است بپاره آیات اشارت رفته است که از آن بکاسته اند و محض غرض و خصومت دیگرگون ساخته اند و قرآن را مبوخشند جز اینکه علی علیه السلام قرآن صحیح را چنانکه از جانب خدای نازل شده است بخط مبارک خویش برنگاشت و در ایام اعتزال بآن امر و جمع قرآن اشتغال میورزید معذلک قبول اینکه این قرآن که بدست اندر است بعضی آیاتش را که باحکام و شرایع راجع است تغییر داده باشند با ظاهر شرع سازگار نیست مگر اینکه گوئیم آنچه در قرآن مجید راجع بفضایل و مناقب امیر المؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین نازل شده است کسر کرده اند چنانکه اخبار کثیره که در تفاسیر وارد و در این کتب احوال ائمه علیهم السلام با شرح و بسط کامل مسطور و علمای عامه نیز بپاره تصدیق دارند بر این مطلب شاهد است و آنچه امیر المؤمنین علیه السلام جمع میفرموده بر صورت نخست است و زمان ظهور آن هنوز نرسیده است و منحصر بهنگام ظهور حضرت خاتم الاوصیاء صلوات الله علیهم است والله تعالی اعلم

بیان پاره اخباریکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در باب محشر وارد است

در روضه کافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود ای جابر چون روز قیامت نمودار شود پروردگار قهار آفریدگان نخستین و واپسین را برای فصل الخطاب یعنی آن خطابی که فاصل میان حق و باطل است و میان مردم را در خصومت جدائی اندازد فراهم می فرماید رسول خدای صلی الله علیه و آله را میخوانند علی علیه السلام را دعوت میکنند پس رسول خدای حله سبز می پوشد که از فروغ آن مابین مشرق و مغرب روشن میگردد و علی علیه السلام نیز چنین حله برتن آورد و رسول خدای حله گلگون برتن کند که تمام شرق و غرب جهان را فروزان گرداند و علی علیه السلام نیز همان گونه حله برتن مبارک بیاراید آنگاه صعود گیرند و از آن پس ما را بخوانند و حساب مردمان را با ما بگذارند پس مائیم سوگند با خدای که اهل بهشت را در بهشت و آتشیان را در آتش در آوریم پس از آن جماعت پیغمبران علیهم السلام را بخوانند و ایشان نزد هر یک از عرش یزدان در دو صف بایستند تا ما از حساب مردمان فارغ شویم و چون اهل بهشت در بهشت و مردم دوزخی در دوزخ جای گرفتند پروردگار عزت علی علیه السلام را برانگیزد تا ایشان را در منازل خود در آورد و با هم تزویج فرماید سوگند با خدای علی همان کس باشد که مردم بهشت را در بهشت باهم توام گرداند و این کار را جز علی علیه السلام

هیچکس مختار نگردد و این کرامتی است از جانب خداوند عزّ ذکره و فضلی است که علی را باین فضل اختصاص داده و بروی منّت برنهاده و علی است که آتشیان را در آتش درآورد و اوست که می بندد درهای بهشت را بر اهل بهشت گاهی که در بهشت اندر شوند چه بستن و گشادن درهای بهشت و درهای دوزخ باختیار آن حضرت علیه السلام است و این حدیث ازین پیش نزدیک بهمین مضمون مسطور شده و دیگر در آن کتاب و امالی از جابر از حضرت باقر صلوات الله علیه مروی است که فرمود چون این آیهٔ شریفه نازل شد وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ و بیاورند در روز قیامت و پهنهٔ رستاخیز دوزخ را از رسول خدای صلّی الله علیه و آله از آن حال سؤال کردند فَقَالَ أَخْبَرَنِي الرُّوحُ الْأَمِينُ أَنَّ اللَّهَ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ إِذَا جَمَعَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ أُتِيَ بِجَهَنَّمَ تُقَادُ بِأَلْفِ زِمَامٍ أَخَذَ بِكُلِّ زِمَامٍ مِائَةُ أَلْفِ مَلَكٍ مِنَ الْغِلَاظِ الشِّدَادِ لَهَا هَدَّةٌ وَتَحَطُّمٌ وَزَفِيرٌ وَشَهِيقٌ وَإِنَّهَا لَتَزْفِرُ الزَّفْرَةَ فَلَوْلَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَخَّرَهَا إِلَى الْحِسَابِ لَأَهْلَكَتِ الْجَمِيعَ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهَا عُنُقٌ يُحِيطُ بِالْخَلَائِقِ الْبَرِّ مِنْهُمْ وَالْفَاجِرِ فَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَبْداً مِنْ عِبَادِهِ مَلَكٌ وَلَا نَبِيٌّ إِلَّا يُنَادِي يَا رَبِّ نَفْسِي نَفْسِي وَأَنْتَ تَقُولُ يَا رَبِّ أُمَّتِي أُمَّتِي ثُمَّ وُضِعَ عَلَيْهَا صِرَاطٌ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَأَحَدُّ مِنَ السَّيْفِ عَلَيْهِ ثَلَاثُ قَنَاطِرَ الْأُولَى فَعَلَيْهَا الْأَمَانَةُ وَالرَّحِمُ وَالثَّانِيَةُ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالثَّالِثَةُ عَلَيْهَا عَدْلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ وَعَزَّ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ فَيُكَلَّفُونَ الْمَمَرَّ عَلَيْهَا فَتَحْبِسُهُمُ الرَّحِمُ وَالْأَمَانَةُ فَإِنْ نَجَوْا مِنْهَا كَانَ الْمُنْتَهَى إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ وَعَزَّ وَهُوَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ وَالنَّاسُ عَلَى الصِّرَاطِ فَمُتَعَلِّقٌ وَقَدَمٌ تَزِلُّ وَقَدَمٌ تَسْتَمْسِكُ وَالْمَلَائِكَةُ حَوْلَهُمْ يُنَادُونَ يَا حَلِيمُ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَاصْفَحْ وَعُدْ بِفَضْلِكَ وَسَلِّمْ سَلِّمْ وَالنَّاسُ يَتَهَافَتُونَ فِيهَا كَالْفَرَاشِ فَإِذَا نَجَا نَاجٍ بِرَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ نَظَرَ إِلَيْهَا فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانِي مِنْكِ بَعْدَ إِيَاسٍ بِمَنِّهِ وَفَضْلِهِ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ

فرمود جبرئیل با من خبر داد که چون خداوند یکتا و یگانه آفریدگان اولین و آخرین را در پهنهٔ محشر فراهم سازد دوزخ سوزان را با هزار مهار که هر مهاری بدست صد هزار فرشتهٔ بس غلیظ و شدید و سخت و درشت اندر است به پهنهٔ رستاخیز بجنبانند و جهنم را فریادی سخت مانند آوای شکستن بنیان استوار و غطیطی و شهیق و بانگی جان فرسا و زفیری دل شکن برآید و زفیرها و نعرها برکشد که اگر مشیّت خدای بر آن علاقه گرفته است که خلایق را زنده بدارد تا در پیشگاه حساب اندر آیند بتمامت روان از کالبدها بسپارند و بعرصهٔ تباهی اندر شوند پس از آن یک گردنهٔ آتشی از آن دوزخ تابناک بیرون جهد که تمام که تمام آفریدگان را از نیکوکار و نکوهیده کردار فرو گیرد و بر جملهٔ ایشان احاطه نماید در اینحال و این اهوال هر مخلوقی از آفریدگان خداوند عزّوجلّ خواه فرشته یا پیغمبر در عرصهٔ محشر بناله و فریاد رب نفسی نفسی اندر شوند و خبر بخویشتن و چارهٔ کار خویشتن سخن نکنند اما تو ای پیغمبر خدای ندا همی برکشی

امتی امتی و باندیشهٔ نجات امت باشی پس از آن صراط را بر جهنم برکشند و آن پلی است باریک تر از موی و تند تر از دم شمشیر و بر آن سه پل است بر پل نخست امانت و رحمت و بروایتی رحم است یعنی ادای حقوق بسوی خدا و بسوی خلق و عدم خیانت در آن و ترحم به بندگان و ترک ستمکاری با ایشان و معاونت و همراهی با آنها و دفع ضرر نمودن از ایشان و صلهٔ رحم را مراعات نمودن و بر قنطرهٔ دوم نماز است یعنی ادای نماز خدای را چنانکه امر شده است و بر پل سوم عدل پروردگار عالمیان است که حکم بعدل میراند و برحسب مسئولیت و علم در حق ایشان حکم میشود و در این هنگام مردمان را مکلّف دارند که بر صراط عبور دهند چون خواهند عبره نمایند رحمت و امانت ایشان را نگاهدارد یعنی اگر چنانکه شرط است ادای این دو را ننمودند لاجرم ایشان را نگاهدارند و از عبور مانع شوند و اگر از چنگ این دو نگاهبان نجات یابند نماز با ایشان درآویزد و نگاه بدارد و اگر از نماز نیز رستگار شدند پایان کار ایشان با پروردگار عالمیان جلّ ذکره است و این است که خدای میفرماید همانا پروردگار تو در کمینگاه است و این وقت مردمان بر صراط هستند بعضی خود را بآن بیاویختند و قدم ایشان لغزان است و گروهی با قدم ثابت و قلب استوار میگذرند و فرشتگان در اطراف صراط باشند و ندای یا حلیم و یا کریم در گذر و عفو بفرمای و بفضل و رحم خود بازشو و ایشان را بسلامت بگذران زبان برگشایند و مردمان مانند پروانه با آتش اندر افتند و چون کسی از آن پل بگذشت و رحمت خداوند تعالی شامل او گشت بآن آتش تافته و حال دوزخیان نگران شود و گوید سپاس خداوند را که مرا از یأس و هیبت و شدت تو بعد از آنکه نومید بودم بفضل و منّ خود نجات داد همانا پروردگار ما غفور و شکور است و دیگر در روضهٔ کافی بسند محمد بن اسحق میرسد که گفت حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود که از رسول خدای صلی الله علیه و آله از معنی و تفسیر این قول خدای عزّوجلّ يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْداً روزیکه جماعت پرهیزکاران را به پیشگاه خداوند رحمن برای نایل شدن باقسام رحمت الهی حشر میکنیم فرمود ای علی وفد جز مردم سواران نباشند یعنی اطلاق وفد بر سواران می شود و این جماعت یعنی این اشخاص که در این آیهٔ شریفه اشارت رفته مردمی باشند که از خدای پرهیزکار بودند و با تقوی روزگار بسپردند لاجرم خدای عزّ ذکره ایشان را دوست داشت و اختصاص بخشید و اعمال ایشان را مرضی شمرد و این مردم را متقیان نامید پس از آن رسول خدای فرمود يَا عَلِيُّ أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ إِنَّهُمْ لَيَخْرُجُونَ مِنْ قُبُورِهِمْ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَسْتَقْبِلُهُمْ بِنُوقٍ مِنْ نُوقِ الْعِزِّ عَلَيْهَا رَحَائِلُ الذَّهَبِ مُكَلَّلَةٌ بِالدُّرِّ وَالْيَاقُوتِ وَجَلَائِلُهَا الْإِسْتَبْرَقُ وَالسُّنْدُسُ وَخُطُمُهَا جُدُلُ الْأُرْجُوَانِ تَطِيرُ بِهِمْ إِلَى الْمَحْشَرِ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَلْفُ مَلَكٍ مِنْ قُدَّامِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ يَزِفُّونَهُمْ زَفّاً حَتَّى يَنْتَهُوا بِهِمْ إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ الْأَعْظَمِ وَعَلَى بَابِ الْجَنَّةِ شَجَرَةٌ إِنَّ الْوَرَقَةَ مِنْهَا لَيَسْتَظِلُّ تَحْتَهَا أَلْفُ رَجُلٍ مِنَ النَّاسِ وَعَنْ يَمِينِ الشَّجَرَةِ عَيْنٌ مُطَهَّرَةٌ مُزَكِّيَةٌ

قال فیسقون منها شربة فیطهّر الله بها قلوبهم من الحسد ویسقط عن ابشارهم الشعر وذلک قول الله عزّ وجلّ وسقاهم ربّهم شراباً طهوراً من تلک العین المطهرة قال ثم یصرفون الی عین اخری عن یسار الشجرة فیغتسلون فیها وهی عین الحیوة فلا یموتون ابداً قال ثم یوقف بهم

ای علی سوگند بدان کس که دانه را بشکافت و آفریدگان را بیافرید این گروه پرهیزکار که در دار دنیا به تقوی کار کرده اند از قبور خود بیرون می شوند و فرشتگان خدای سبحان با ناقهای عزت که برآنها رحل طلا بنهاده و مکلل بدر و یاقوت ساخته و از استبرق و سندس بهشت پوشش نموده و زمامش از پوست ارجوان تافته ایشان را استقبال کنند و ایشان را با چنین عظمت و ابهت و جلال بجنبش طیران دهند و با هر مردی از آن جماعت هزار فرشته از پیش روی و جانب راست و چپ وی روان باشند و ایشان را در کمال عزت و کرامت راه سپار دارند تا بباب بهشت اعظم برسانند و بر باب این بهشت درختی عظیم است چنانکه هر برگی از برگهایش هزار مرد از آدمیان را در سایه سپارد و از جانب راست این درخت چشمه پاک و صافی است پس اینجماعت جرعه جرعه از آن بیاشامند و خدایتعالی از برکت و میمنت این چشمه قلوب ایشان را از حسد شوید و پاک بگرداند و موی فزونی از بشره ایشان فرو ریزاند و این است معنی قول خدایتعالی که میفرماید و بیاشامانید پروردگار ایشان بایشان شرابی طهور از این چشمه مطهر میفرماید پس از آن بچشمه دیگر از طرف یسار آن درخت میشوند و در آن چشمه خویشتن را شست و شوی دهند و این عین حیوة و چشمه زندگی است لاجرم هرگز بوی مرگ نشنوند و نمیرند قال ثم یوقف بهم قدام العرش وقد سلموا من الآفات والاسقام والحرّ والبرد ابداً قال فیقول الجبار جلّ ذکره للملائکة الذین معهم احشروا اولیائی الی الجنة ولا توقفوهم مع الخلائق فقد سبق رضای عنهم ووجبت رحمتی لهم وکیف ارید ان اوقفهم مع اصحاب الحسنات والسیئات قال فتسوقهم الملائکة الی الجنة فاذا انتهوا بهم الی باب الجنة الاعظم ضرب الملائکة الحلقة ضربة تصر صریراً فیبلغ صوت صریرها کل حوراء اعدّها الله لاولیائه فی الجنان فیتباشرون بهم اذا سمعوا صریر الحلقة فیقول بعضهم لبعض قد جائنا اولیاء الله فیفتح لهم الباب فیدخلون الجنة من الحور العین والآدمیین فیقلن مرحباً بکم فما کان اشدّ شوقنا الیکم ویقول لهن اولیاء الله مثل ذلک

از آن پس ایشان را در پیش روی عرش خدای باز دارند و اینوقت از تمام آفات و اسقام و آلام و امراض و زحمت گرما و صدمت سرما آسوده شده باشند پروردگار جبار میفرماید با آن فرشتگانی که با ایشان هستند دوستان مرا ببهشت جاوید ره سپار دارید و با دیگر خلایق متوقف نگردانید چه سبقت گرفته است رضا و خوشنودی من از ایشان یعنی هنگامی که در دار دنیا بوده اند کار بتقوی رانده و مرا از اعمال خود خوشنود ساختند لاجرم رحمت من در حق ایشان واجب شده دیگر چگونه اراده میفرمایم که ایشان را با اصحاب حسنات و سیئات متوقف گردانم میفرماید پس فرشتگان این جماعت را بسوی بهشت برانند و چون بدر بهشت اعظم رسند

فرشتگان

فرشتگان حلقه در را چنان بکوبند که صدای آن بتمام آن حوریانی که خداوند تعالی ایشان را در باغهای بهشت و جنات رضوان برای دوستان خود مهیا داشته بشنوند و چون آن صریر را بشنوند یکدیگر را بشارت دهند و پاره با پاره گویند اولیای خدا نزد ما آمدند پس در بهشت بزرگ را برگشایند و ایشان درون بهشت شوند و ازواج ایشان از جماعت حور العین و آدمیین به ایشان مشرف شوند و گویند مرحبا بر شما تا چند بدیدار شما مشتاق بودیم اولیای خدای نیز همانگونه با ایشان سخن کنند علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله خبر ده ما را از این قول خدای عزّ وجلّ غرفٌ من فوقها غرفٌ مبنیّة غرفهای بس بلند و برفراز آن غرفهای بلند دیگر که بدون قصور و اعوجاج در نهایت استحکام بنا شده بپرسیدم که این غرفهای چه چیز بنا شده است ای رسول خدا فرمود ای علی این غرفهائی است که خداوند عزّ وجلّ برای اولیای خود بدُر و یاقوت و زبرجد بنا کرده است و سقفهای آنرا از طلا برکشیده و محکم داشته اند بنقره برای غرفه از این غرف هزار در طلا و بر هر دری هزار فرشته موکل ساخته فیها فرش مرفوعة اذا دخل المؤمن الی منازله فی الجنة ووضع علی رأسه تاج الملک والکرامة البس حلل الذهب والفضة والیاقوت والدرّ منظوم فی الاکلیل تحت التاج قال والبس سبعین حلة حریر بالوان مختلفة بالذهب والفضة والیاقوت الاحمر فذلک قول الله عزّ وجلّ یحلّون فیها من اساور من ذهب ولؤلؤاً ولباسهم فیها حریر فاذا جلس المؤمن علی سریره اهتزّ سریره فرحاً فاذا استقرّ لولیّ الله عزّ وجلّ فی الجنان استأذن علیه الموکّل بجنانه لیهنّئه بکرامة الله عزّ وجلّ ایّاه فیقول له خدّام المؤمن من الوصفاء والوصائف مکانک فانّ ولیّ الله عزّ وجلّ قد اتّکأ علی اریکته وزوجته الحوراء تهیّأ له فاصبر لولیّ الله که در آن منازل عالیه فرشهای بلند مقدار بر فراز هم افکنده است و چون مؤمن بمنازل خود که در بهشت اندر شود و تاج ملک و کرامت را بر سر گذارد و جامها و حلّهای زرتار و سیمین و یاقوت و در بهم پیوسته در اکلیلی که در زیر تاج باشد بر تن بیاراید و هفتاد جامه حریر با رنگهای گوناگون و انواع رنگارنگ با طلا و نقره و یاقوت سرخ مزین گردیده بپوشد و این است که خدای میفرماید زیور بسته شوند در بهشت جاوید با دست آورنجهای زرین و مروارید و جامه ایشان در خلد برین حریر است و چون شخص مؤمن بر تخت خویش جلوس فرماید سریرش از شدت فرح و شادمانی بجنبش اندر شود و چون ولی خدا در جنان جاویدان حالت استقرار یابد آن فرشته که موکل باغهای اوست رخصت طلبد تا او را بکرامت خدای عزّ وجلّ تهنیت فرستد خدّام مؤمن از زن و مرد بدو گویند بجای خویش باش چه اکنون ولی خدا بر اریکه خود تکیه داده و زوجه حوراء او آماده گردیده برای ملاقات ولی خدای شکیبائی کن میفرماید پس زوجه حوریه از خیمه خویشتن برای معاشرت وی بیرون میشود و روی بدو آورده گام سپار میگردد و خدامش براطرافش راه می سپارند و هفتاد جامه که با یاقوت و لؤلؤ و زبرجد از مشک و عنبر بافته شده است

برتن دارد یعنی جامهای او چون مشک و عنبر خوشبوی و معطر باشند و بر سرش تاج کرامت و در هر دو پای لطیفش دو نعل ظریف مکلل بیاقوت و لؤلؤ و بند نعلین او دو دوال آن از یاقوت احمر است و چون با اینحال و این لطافت و جمال و شرافت و جلال بولی خدا نزدیک شود ولی خدای با آن اندیشه رود که بواسطهٔ کثرت شوقی که بملاقات وی دارد حشمش را بر پای شود حوراء گوید یا ولی الله امروز روز رنج و زحمت و تعب نیست بلکه زمان آرامش و آسایش است بر پای نشو و این زحمت بر قدوم مبارک مپسند که من برای توام و تو از بهر منی میفرماید در اینوقت آن مؤمن و آن حوراء بهشت برین باهم دست بگردن شوند و مدت معانقهٔ ایشان بمقدار پانصد سال از سالیان این جهان است و هیچیک از طول این معانقه ملول نگردند و چون بدون ملالت و خستگی فتوری در آن امر حاصل گردد مؤمن را بگردن آنحوری نظر افتد و طوقی از قصب که از یاقوت احمر است در وسطش صفحهٔ از مروارید است بنگرد که در آن نوشته اند تو ای ولی خدا حبیب من هستی و منم حوراء محبوبهٔ تو نفس من بتو مایل است و نفس تو بمن راغب پس از آن خداوند تعالی هزار فرشته نزد مؤمن نفرستد تا او را بر روضهٔ رضوان و حوراء جنان جاویدان تهنیت گویند آن فرشتگان بدر وردی گذارند تا باول در بوستانش باز رسند و با فرشته که بدرهای جنانش موکل است گویند از بهر ما رخصت بجوی تا بخدمت ولی خدا اندر شویم چه خداوند تعالی ما را برای تهنیت وی برانگیخته است آن فرشته میگوید تا دربان گویم و از حال شما بدو خبر دهد پس آن فرشته نزد حاجب شود و در میان آن فرشته و حاجب سه بوستان فاصله است و چون بدر اول میرسد با حاجب میگوید اینک بر در این عرصه هزار فرشته بیاده اند و پروردگار عزت ایشان را بفرستاده است تا ولی خدا را تهنیت گویند و از من خواستار شده اند که از ولی خدای برای ایشان اجازت طلب کنم حاجب میگوید بر من کاری عظیم است که در چنین هنگام که ولی خدای با زوجهٔ حوریهٔ خود میباشد برای هیچکس اجازت طلبم میگوید در میان حاجب و ولی خدای دو باغستان است پس حاجب بر قیم در آید و گوید اینک هزار فرشته بر در عرصه اند که خداوند تعالی ایشان را بتهنیت ولی خود مامور داشته برای ایشان رخصت بطلب این وقت قیم بسوی خدام شود و گوید اکنون فرستادگان پروردگار جبار که هزار فرشته اند که خدای ایشان را بتهنیت ولی خود فرستاده بر در عرصه باشند او را از ورود ایشان بیاگاهانید خدام با ولی خدای آگاهی سپارند و او اجازت دهد تا ملائکه اندر شوند و این هنگام ولی خدای در غرفه جای دارد و آن غرفه را هزار در و بر هر دری از درهایش فرشتهٔ موکل است چون ملائکه را رخصت دهند که بر ولی خدای اندر شوند هر فرشتهٔ آن در را که بر آن موکل است برگشاید اینوقت قیم هر فرشتهٔ از ابواب غرفه در آید و رسالت خداوند جبار جل و عز را تبلیغ نماید و این است که در قرآن خدای عز و جل میفرماید و فرشتگان داخل میشوند بر ایشان از ابواب غرفه که سلام باد بر شما تا آخر آیه مبارکه میفرماید این است که خدای میفرماید و چون در آنجا بنگری می بینی نعیم و ملکی بزرگ و از این ولی الله را خواسته

وبان کرامت

و بآن کرامت و نعیم و ملک عظیم کبیر که او داده است بشارت فرموده که فرستادگان خدای که از فرشتگان هستند از وی اجازت طلبند و بیرون از اجازتش بر وی در نیایند پس این است ملک عظیم کبیر میفرماید نهرها از زیر مساکن ایشان جاری است و این است که خدای میفرماید میگذرد از زیر مساکن ایشان نهرها و میوه ها بایشان نزدیک باشد چنانکه خدای میفرماید سایهٔ اشجار بایشان نزدیک و چیدن میوه ها برای ایشان آسان است تا چنانکه خواهند تناول و ماکول دارند و آنچه را مایل باشند بعینه دریابند و مؤمن تکیه بر نهاده و اقسام فواکه بدو گویند یا ولی الله بخور مرا از آن پیش که از آن یک ماکول داری میفرماید هیچ مؤمنی نباشد مگر اینکه از بهرش بوستانهای بسیار است و این بوستانها بر داشته و حمل کرده شده بر آنچه حامل بر آنهاست و غیر معروشات است یعنی حمل نشده و بر زمین افتاده است و در آن بوستانها جویهاست از شراب و نهرهاست از آب و جویهاست از شیر و نهرهاست از شهد صافی و چون ولی خدای میل بغذائی کند بدون اینکه از آنچه بآن مایل است نام برد حاضر کنند میفرماید از آن پس با برادران خود خلوت کند و بعضی بزیارت بعضی بیایند و در بوستانهای خود در ظلی ممدود و سایهٔ برکشیده مانند بین الطلوعین و خوشتر از آن تنعم کردند و برای هر مؤمنی هفتاد زوجهٔ حوریه و چهار زوجهٔ آدمی زاد است و مؤمن ساعتی با حوریه و ساعتی با زوجهٔ انسیهٔ خود میگذراند و ساعتی با خود خلوت کند گاهی که متکی بر اریکهٔ خود باشد و مؤمنان بعضی با بعضی در نظاره همی شوند و مؤمن را در آنحال که بر اریکهٔ خود متکی است شعاع نوری فرو گیرد و با خدام خود گوید این شعاع لامع چیست شاید خداوند جبار بملاحظهٔ من توجه فرموده خدام او گویند قدوس قدوس جل جلاله و از جواب خدام چنین بر میآید که مراد مؤمن از کلمهٔ لحظی این است که خداوند جبار از انوار خود بر من افاضت فرموده یا مقصودش یک نوع لحظهٔ معنوی است که مناسب شأن رفیع الهی نیست لاجرم خدامش از روی تنزه گویند قدوس قدوس جل جلاله یعنی جلال خدای ذو الجلال از این عظیمتر است که چنین گمان بری لمعان نور حورائی از زنان تو است که از این پس بروی در می آئی و اینک از نهایت شوقی که بملاقات تو دارد از خیمهٔ خود بر تو مشرف شده و خود را بر تو عرضه میدارد و ملاقات ترا سخت دوست میدارد و چون ترا بر سریر خود متکی دید بجانب تو از کمال اشتیاق تبسمی نمود و این شعاع که بینی و این نور که ترا در سپرده از سفیدی و صفا و پاکی و لطافت و نازکی دندان اوست اینوقت ولی خدای میفرماید بدو اجازه دهید تا بمن آید پس هزار تن خادم و هزار نفر خادمه بجانبش شتاب گیرند و او را بدین حال بشارت دهند و آن حوراء بهشتی از خیمهٔ خویشتن بسوی وی نزول گیرد و او را هفتاد حله که با زر و سیم بافته و بدر و یاقوت و زبرجد مکلل ساخته و با مشک و عنبر برنگهای گوناگون رنگین داشته اند بر اندام لطیف باشد و از لطافت و ظرافت اندام و آن البسه شکنهٔ تمام مخ ساق بلورینش از آنسوی هفتاد حله پدیدار است درازی قامت و لفریش هفتاد ذراع و پهنای ما

بن بازو وکتفش ده ذراع و چون بولی الله نزدیک شود خدام بشتابند و صحایف زرین و سیمین که آکنده
از دُر و یاقوت و زبرجد است بیاورند و برآن حوری نثار کنند از آن پس حوارو ولی خدا با همدیگر معانقه بردا
و با طول مدت ملالت نگیرند حضرت ابی جعفر علیه السلام بعد از این بیان فرمود اما جنان و بوستانها نیکه
در کتاب خدای مذکور هستند یکی جنت عدن و دیگر جنت فردوس و دیگر جنت نعیم و دیگر جنت الماوی است
میفرماید خدای جل و عز را بوستانهاست که باین چهار جنت محفوف است و بنده مؤمن را که خود دوست
بدارد و میل نماید بوستانهاست که در آنجمله بهر طور که خواهد تنعم جوید و هر وقت مومن خواستار چیزی شود
دعوتش چنین باشد سبحانک اللهم و چون این کلمه را بگفت خدام بخدمتش مبادرت گیرند و بدون آنکه
نام برد آنچه بدان مایل باشد حاضر کنند و هیچ اظهار طلب نکرده و بآن امر نفرموده باشد و این است که خدایتعالی
میفرماید دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ یعنی تحیت خدام در خدمت ایشان چنین است و آخر دعوت
و خواندن ایشان این است که میگویند الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی چون لذات خود از مباشرت و خوردن
طعام و شراب نایل شدند و حاجات خود را بجای آوردند خدای عز و جل را در حال فراغ حمد و سپاس گذارند
و اما قول خدایتعالی أُولَٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ میفرماید یعنی خدام میدانند که چه باید تناول کنند
و برای اولیای خدا پیش از آنکه ایشان خواستار گردند بیاورند و اما قول خدای فواکه و هم مکرمون میفرماید
اولیاء الله بهیچ چیز در بهشت نایل نشوند جز اینکه در حق ایشان اکرام شود معلوم باد از اینکه میفرماید وَآخِرُ
دَعْوَاهُمْ نه این است که این آخر کلام اهل بهشت است و از آن پس بچیزی متکلم نشوند بلکه مقصود این است
که اهل بهشت در هر چه بآن نایل و متلذذ گردند حمد خدایرا با این کلمات خود گذارند و اینکه اهل بهشت بفواکه
متنعم شوند برای این است که چون حالت اهل دنیا با ایشان نیست که بدل ما یتحلل خواهند و هرگز بتحلیل نروند بلکه
بدوام لذت برخوردارند و حاجتمند بپارهٔ اطعمه که بدل ما یتحلل گردد نیستند و هر چه خورند و هر چه کنند و هر چه گویند
بجمله محض لذت صرف است چنانکه اهل روزگار نیز تناول فواکه را غالباً برای لذت خواهند و این خبر اگر چه
براوی معلومی نتیجه ندارد و لکن چون با اغلب اخبار که در اینباب وارد است قریب المأخذ است مذکور شد
چنانکه در کتاب احوال حضرت سجاد سلام الله علیه و کیفیت جنت و جنتیان مذکور گشت و باین خبر نیز
اشارت شد و چون این خبر از حضرت باقر علیه السلام است و در آن کتاب بالمناسبه مرقوم گردید در
اینجا بالاصاله سمت ترقیم یافت و دیگر در امالی طوسی از ابو حمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام
مأثور است که چون روز قیامت جلوه نماید خداوند جمله آفریدگان را در یک صعید فراهم کند و منادیی
از جانب خدای ندا برکشد و تمام آن جماعت از اول تا آخر بشنوند کجایند اهل صبوری و شکیبائی
پس جماعتی از مردمان بپای شوند و گروهی از فرشتگان باستقبال ایشان بیایند و با ایشان گویند
این چه صبری بود که شما شکیبائی نمودید گفتند نفوس خود را بر طاعت خدای و برنج ریاضت صبوری دادیم

واز عدم ارتکاب معاصی الهی و لذات آن شکیبائی ورزیدیم اینوقت از جانب خدای منادی ندا کند
بندگان من براستی سخن کردند ایشان را براه خود گذارید تا بدون حساب درون بهشت شوند میفرماید
بعد از آن منادی دیگر ندا کند و آخرین آن گروه ندای او را مانند اولین بشنوند کجا هستند اهل فضل پس جماعتی
از آن مردم بپای شوند و دسته از فرشتگان باستقبال ایشان بیایند و گویند شما را چه فضلی است که
باهل فضل نامبردار شدید گویند در دار دنیا بر ما بجهالت رفتار کردند و جاهل شمردند و ما احتمال نمودیم و با ما
اسائت ورزیدند و ما درگذشتیم پس از جانب خدایتعالی ندا برکشند که بندگان ما راست گفتند ایشان را
بگذارید تا بدون حساب در بهشت جاوید آب گیرند پس از آن منادی از جانب خداوند عز و جل ندا برکشد چنانکه
تمام ایشان بشنوند و گویند کجا هستند همسایگان خدای در خانه خدای پس جماعتی از میان خلایق بپای
شوند و یک زمره از ملائکه باستقبال ایشان آیند و گویند عمل شما در دار دنیا چه بود که امروز از برکت آن در شمار
جیران یزدان در خانه او شدید گویند در راه خدای دوستی میورزیدیم و در راه او بذل می نمودیم و در راه او
احتمال مشقات میکردیم پس منادی از جانب خدای ندا برکشد که براستی سخن کردند بندگان من ایشان را
با خود گذارید تا بجوار خدای در بهشت جاوید بدون حساب اندر شوند و ایشان بدون اینکه در معرض حساب
اندر شوند داخل بهشت گردند پس ابو جعفر علیه السلام فرمود فَهَؤُلَاءِ جِيرَانُ اللَّهِ فِي دَارِهِ يَخَافُ النَّاسُ
وَلَا يَخَافُونَ وَيُحَاسَبُ النَّاسُ وَلَا يُحَاسَبُونَ ایشان هستند همسایگان خدا در دار رحمت و عنایت
الهی تمام مردم از شدائد محشر و عذاب و عقاب بیمناک هستند و ایشان را بیم و خوفی نیست سایر مردمان
در مورد حساب در آیند و ایشان از این مسئله و مسائله آسوده میباشند و این خبر بتقریبی در کتاب حضرت
سجاد سلام الله علیه مسطور شد و در اینجا نیز برای اینکه ترک خبر مروی از حضرت باقر علیه السلام نشود مرقوم شد

بیان پاره اخبار حضرت باقر علیه السلام در برخی فضایل امیر المومنین علی بن ابیطالب علیهم السلام

در امالی طوسی علیه الرحمه از حنان بن سدیر از حضرت باقر سلام الله علیه مروی است مَا ثَبَّتَ اللَّهُ
تَعَالَى حُبَّ عَلِيٍّ فِي قَلْبِ أَحَدٍ فَزَلَّتْ لَهُ قَدَمٌ إِلَّا ثَبَتَتْ لَهُ قَدَمٌ أُخْرَى خداوند تعالی
ثابت و پایدار نفرموده است دوستی علی علیه السلام را در دل هیچکس که او را یکقدم لغزش رسد جز اینکه
قدم دیگری برایش ثابت فرماید یعنی اگر محب علی بمعصیتی روی دهد و در کاری قدمی بلغزش یا شبهت گذارد
از برکت آن محبت دیگر باره قدمش بر مقام یقین و ایقان استوار گردد و نیز از ابو حمزه ثمالی از ابو جعفر
محمد بن علی بن الحسین مروی است که علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم فرمود مَا نَزَلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَأَنَا عَالِمٌ
مَتَى نَزَلَتْ وَفِيمَنْ أُنْزِلَتْ فَسَلُونِي عَمَّا بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ لِأُحَدِّثَكُمْ هیچ آیتی نازل نشده است

مکرانیکه میدانم چه وقت و در حق چه کس نازل شده است واگر از من از تمام آیات آسمانی بپرسید با شما حدیث مینمایم و دیگر در اصول کافی از فضیل بن یسار مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ نَصَبَ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَماً بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِناً وَمَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِراً وَمَنْ جَهِلَهُ كَانَ ضَالّاً وَمَنْ نَصَبَ مَعَهُ شَيْئاً كَانَ مُشْرِكاً وَمَنْ جَاءَ بِوِلَايَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ خداوند عزوجل علی علیه السلام را در میان خودش و مخلوقش علم و نشانی برکشید پس هرکس علی را شناخت مؤمن است و هرکس او را منکر بشد کافر است و هرکس بحق او جاهل گردید گمراه است و هرکس دیگری را با آنحضرت منصوب و شریک ساخت مشرک است و هرکس با متابع و لایت او بیازار محشر نمایشگر شد بهشت اندر است و دیگر در کافی و جلد هشتم بحار الانوار از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که تمامت انبیا یکصد و بیست هزار تن بودند پنج تن از ایشان اولوا العزم هستند که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم میباشند وَأَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ هِبَةَ اللهِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرِثَ عِلْمَ الْأَوْصِيَاءِ وَعِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ أَمَا إِنَّ مُحَمَّداً وَرِثَ عِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ و علی بن ابیطالب علیه السلام موهبتی خدای برای محمد صلی الله علیه و آله و نعمتی بود که خدای بآن حضرت کرامت فرمود و علی سلام الله علیه وارث علم اوصیا و پیشینیان خود بود و محمد صلی الله علیه و آله وارث پیغمبر و مرسلان پیش از خود بود و دیگر در جلد نهم بحار الانوار از حکم بن جبیر مروی است که بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم شعبی در کوفه برای ما روایت کرد که علی علیه السلام فرمود بهترین امت بعد از پیغمبر ایشان ابوبکر و عمر است فرمود إِنَّ الرَّجُلَ يُفَضِّلُ عَلَى نَفْسِهِ مَنْ لَيْسَ هُوَ مِثْلَهُ حُبّاً وَكَرَامَةً گاهی چنان باشد که مردی دیگری را که مانند او نیست از راه اظهار محبت و کرامت فزونی میدهد پس از آن بخدمت علی بن الحسین علیهما السلام تشرف جستم این خبر را بعرض رسانیدم فَضَرَبَ عَلَى فَخِذِي وَقَالَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُمَا كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ دست مبارک را بر رانم بزد و فرمود فزونی و برتری علی علیه السلام بر ایشان مانند فزونی در فضیلت آسمان است بر زمین و در مجلد نهم بحار الانوار از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که دو تن اعرابی بخدمت عمر بن الخطاب بمخاصمه بیامدند عمر گفت یا ابا الحسن در میان ایشان حکومت فرمای پس علی علیه السلام بر یکی از ایشان حکم راند آنکس که بر وی حکم جاری شده بود گفت این امیر المؤمنین علی در میان ما حکمرانی کند عمر سخت برآشفت و بدو برجست و جامهای او را بگرفت و در هم پیچید و بکشید آنگاه گفت ویحک نمیدانی این شخص کیست هَذَا مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مَوْلَاهُ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ علی مولای و آقای من و هر مؤمنی است و هرکس دوست و مولای وی نباشد مؤمن نیست و هم در آن کتاب از عبدالله بن عبدالرحمن از عثمان بن عفان

از عمر بن

از عمر بن الخطاب از ابوبکر بن ابی قحافه مروی است که گفت از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ مِنْ نُورِ وَجْهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مَلَائِكَةً يُسَبِّحُونَ وَيُقَدِّسُونَ وَيَكْتُبُونَ ثَوَابَ ذَلِكَ لِمُحِبِّيهِ وَمُحِبِّي وُلْدِهِ خداوند تعالی از نور روی مبارک علی بن ابیطالب علیهما السلام فرشتگانی بیافریده که او را تسبیح و تقدیس نمایند و ثواب آن تسبیح و تقدیس را برای دوستان علی و دوستان فرزندان علی علیهم السلام بنویسند و هم در آن کتاب و کتاب مناقب مروی است که شیرویه دیلمی و ابو الفضل حسینی هروی باسناد معتبره از حماد بن ثابت از عبید بن عمیر لیثی از عثمان بن عفان از عمر بن الخطاب روایت کند که عمر فرمود إِنَّ اللهَ خَلَقَ مَلَائِكَةً مِنْ نُورِ وَجْهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ خداوند تعالی فرشتگانی را از نور وجه و فروز دیدار همایون علی بن ابی طالب علیه السلام بیافرید و هم در آن کتاب از سالم مروی است که با عمر بن الخطاب گفتند تو را چه افتاده است که با علی علیه السلام رفتاری بجای آوری و حرمتی و عظمت و حشمتی میگذاری که با هیچیک از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله مرعی نمیداری گفت إِنَّهُ مَوْلَايَ علی علیه السلام مولا و آقای من است و دیگر در آن کتاب مذکور است که غزالی در کتاب المنقذ من الضلال باین لفظ مرقوم داشته است وَالْعَاقِلُ يَقْتَدِي بِسَيِّدِ الْعُقَلَاءِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ قَالَ لَا يُعْرَفُ الْحَقُّ بِالرِّجَالِ اِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ شخص عاقل بسید عقلا و بزرگ خردمندان عالم علی علیه السلام اقتدا باید نماید در آنجا که میفرماید حق را برجال نتوان شناخت حق را بشناس تا اهل حق را بشناسی و هم غزالی در رساله علم لدنی میگوید امیر المؤمنین علیه السلام فرمود إِنَّ رَسُولَ اللهِ أَدْخَلَ لِسَانَهُ فِي فَمِي فَانْفَتَحَ فِي قَلْبِي أَلْفُ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ وَفَتَحَ لِي كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ رسول خدای صلی الله علیه و آله زبان مبارکش را بدهان من درآورد و در دل من هزار باب بعلم گشوده شد و برای من هر بابی هزار باب را مفتوح داشت و نیز میفرماید لَوْ ثُنِيَتْ لِيَ الْوِسَادَةُ وَجَلَسْتُ عَلَيْهَا لَحَكَمْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَاةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَأَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ وَأَهْلِ الْفُرْقَانِ بِفُرْقَانِهِمْ اگر بر مسند قضاوت بنشینم و در میان اهل توریه بتوریه ایشان و در میان اهل انجیل بانجیل ایشان و اهل فرقان بقرآن ایشان حکومت کنم یعنی بر تمام کتب آسمانی عالم هستم و با اهل ایشان باحتجاج سخن کنم و حق را از باطل و منسوخ را از ناسخ باز نمایم و چنین مرتبه بمجرد تعلیم حاصل و نایل نمیگردد بلکه برای مرد بقوت علم لدنی این مرتبت ممکن شود و نیز فرمود گاهی که از عهد موسی علیه السلام حکایت مینمود که اگر کتاب او را یعنی توریه را شرح بفرمایم چهل وقر یعنی چهل بار شتر میشود غزالی میفرماید این کثرت وسعت و انفتاح در علم جز از جانب یزدان و بهره آسمانی نتواند بود راقم حروف گوید اگرچه در این فصل چند روایتی که بیرون از روایات حضرت باقر علیه السلام است اشارت رفت از عنوان این کتاب بیرون است لکن برحسب مناسبت مقام و تأیید کلام است و اگر بخواهیم از اقرار مخالفین و بیانات ایشان در فضایل امیر المؤمنین و سید الاوصیا المرضیین صلوات الله علیهم اجمعین در قلم آوریم

کتابی مخصوص بفضایل و مناقب آفتاب تابان آسمان ولایت و خورشید فروزان افلاک امامت مشحون میشود و غالبا در مجلدات بحار الانوار مذکور و حکایات احمد بن حنبل و شافعی و ابو حنیفه و غزالی و نظام و حسن بصری و خلفای ثلث و بنی امیه و بنی عباس و علمای آن عهود و اعصار الی یومنا هذا الی یوم القرار در کتب تواریخ و اخبار و احادیث و آثار مذکور بوده و هست و ازین پس در گذر روزگار و مر لیل و نهار خواهد بود و در این مقام از بیان عنوانی و توضیح مطلبی ناگزیریم تا اینچند بر جنبندگان و آیندگان و خوانندگان و شنوندگان پوشیده و پنهان نباشد همانا فضایل و مناقب و حقوق واضحه ثابته و براهین ساطعه و علوم و معارف جلیله و زهد و قدس و تقوی و عبادت و زهادت و سیادت و امانت و خدمت و سبقت و جلالت امیر المومنین علی علیه السلام روشن تر از آفتاب منیر و ماه مستنیر و افلاک عالیات و حلم و صبرش گران تر از جبال راسیات و صدر و سینه اش وسیع تر از بحر زخار و قلب شریفش گران بارتر از کوه ذخار و نام رفیعش برتر از گنبد دوار و شان منیعش مشهور تر از لیل و نهار و آثار بدیعش نماینده تر از نمایش روزگار و نشان مناقبش دایر تر از مدار ادوار است نه چنان مشهود است که در مقام جحود بر آیند نه چنان آشکار است که در محل انکار سپارند کور مادر زاد منکر آفتاب تواند شد لکن مناقب او را نادیده نتواند انگاشت جاهل نادان جاحد ماه گردون تاب تواند گشت

لکن دانه بیدانشی از تمام مفاخرش را بدل اندر نتواند برکاشت

آفتاب آمد دلیل آفتاب   گر دلیلت باید از وی رخ متاب

خصوصا آن آفتاب آسمان ولایت مطلقه و ولی اللهی که هزاران هزار خورشید نور افشانش از اشعه انوار درخشی و هزاران هزار نورهای عرش افروزش از لمعات انوار هدایت فروغ بخشی است کوثر و تسنیم از حدائق روان بخش نعیمی و خلد برین از گلزار جنت آرایش شمیمی پس چگونه میتوان گفت که فحول علما و دانشمندان و عقلا خصوصا آنانکه عهد پیغمبر را دریافته اند و آن مناقب و مفاخر را از زبان مبارکش در وجود همایونش شنیده اند و دیده اند و بدانسته اند در مقام انکار بر میآیند و خود را بر آن حضرت افضل و افزون میشمارند و اگر چه بواسطه بغض و حسد و شقاق و نفاق آنچه میتوانستند و مخالف مطلوب خود میدانستند فرو گذار نمی نمودند اما نه باین شدت که اکنون قشرین شهرت است چه اگر میخواستند نمیتوانستند آری حسد حاسدان و عداوت عدوان و جهل جهال و ضلالت ضلال و مخالفت رجال را منکر نمی شویم که میخواهند آفتاب را بگل اندود کنند اما نمیتوانند و دریا را به پیمانه بپیمایند اما قدرت نیابند و صحرای بی انتها را بلانه گیرند اما استطاعت ندارند استبعاد انکار را مقامی و بضاعت کتمان را مقامی است بلکه دنیا طلبان و ریاست و سلطنت خواهان را روتی است چه اگر باین درجه در محل انکار بتازند گوهر گرانمایه مقصود را ببازند بلکه سبب باشد که جان عزیز را نیز باضافه بسپارند بلی اهل روزگار بر حسب طبیعت و سجیت طالب دنیا و اهل دنیا هستند و از پی

زمینی میشتابند که مقاصد ایشان را اگر بجمله بجای نیاورد بعضی دون بعضی را مرعی بگردانند گرفتیم در خلفای ماضی بپاره مقامات و شئونات و صحبت پیغمبر و خدمت بدین و آیین و رعایت احکام خیر البشر و اجرای حدود خالق اکبر حقی در باره پیر قائل و بایشان مایل و اوامر و نواهی ایشان را متحمل شدند اگر نه محض طلب دنیای دنی بود بحکومت معویه و یزید چه مزیدی دیدند و اطاعت کردند و عداوت شدید را بر خود باز خریدند با اینکه عمرو بن عاص و محارم با اختصاص ایشان هر وقت کارسیی بیرون از رغبت ایشان پدید شدی در چشم او از فضایل و مناقب و مفاخر و استحقاق و لیاقت علی علیه السلام مذکور میداشتند و بمثالب و معایب و پستی نسب و حسب معویه و عدم لیاقت او سخن میراندند و معنی الثلب ما حکمت به الاحباب را در حقش متحمل میساختند و او می شنید و بر خود می پیچید و جز صبر و سکوت تدبیری نداشت و اینحال را حلم میخواندند با اینکه ازین صفت بهره نداشت و جز بر عدم غیرت و حمیت و عصبیت حمل نمیشود زیرا که انبیای عظام و خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و علیهم در چنین مواقع غضبناک میشدند و خون چنان مردم را هدر میساختند و معویه از ناچاری و دنیاداری این شکیبائی و بردباری را می نمود و بهر کجا که توانستی از ظالمان جهان سبقت السباق ظلم و عدوان از میدان طغیان می ربود چنانکه جماعتی از شیعیان علی مرتضی و اصحاب رسول خدا را بدون هیچگونه گناه تباه نمود و حسن مجتبی علیه السلام را بزهر جفا شهید ساخت و اینهمه بکین و بغض او نسبت بامیر المومنین علیه السلام بود و چون در وجودش فضل و منقبتی نبود که بتواند بر روش ابوبکر و عمر رفتار کند. و با آن اوصاف رذیله و شکم بارگی و جهان خوارگی و حرص و آز مفرطی که در نهاد و دنائتی که در نسب و حسب داشت آن تمکن نداشت که خود را خلیفه پیغمبر شمارد و امر خلافت در روش پیشینیان را از دست گذاشت و بر سیرت جبابره و اکاسره و قیاصره و فراعنه و تبابعه بسلطنت تبدیل داد و دنیا طلبان بگردش انجمن شدند و بمقاصد دنیویه خویش نایل گشتند و هر وقت معویه خواست فرصتی بدست کند و از علی علیه السلام منقصتی در پیش آورد همان کسان که همه روز و شب بر خوان و اطعامش جای داشتند سخن در دهانش بشکستند و از منقبت علی علیه السلام و دنائت معویه در چشمش بگفتند و او جز صبر و سکوت و تصدیق تدبیری نداشت و گاهی خود نیز از فضایل و مناقب و زهد و تقوی و علم و معارف آن حضرت تذکره می نمود و مصداق الفضل ما شهدت به الاعداء را روشن ساخت و بعد از شهادت امام حسن علیه السلام که میدانی بدست کرد و در کار سلطنت قوت گرفت و از اصحاب رسول و کبار شیعیان و اخیار مومنین زمین را خالی و مردمان را گرفتار حرص دنیای ناپایدار دید بنهب و قتل آنانکه نسبت بدوستی شیعیان هم بودند اقدام نمود و چون آتش حسد و کین دیرین و تعصب جاهلیتش خاموش نگشت و دیک عداوتش

از جوشش می ایستاد پای خلفای بنی امیه بیرون نهاد هر دین و کیش را سبّ آن حضرت باز داشت و پرش یزید پلید را پوشیده بانجام آن مقاصد و اطفاء انوار الهیه فرمان کرد و چون نوبت بعمر بن عبد العزیز رسید در حق معویه و دیگران چنانکه در طیّ این کتب یاد کرده ایم آن خطبه را براند و آن سخنان را در کفر و شقاق و ونائت ایشان بپرد و سبّ آن حضرت را متروک ساخت و در همین افعال معویه و امثال او انا فانا انوار جلالت و عظمت و حقانیت آن حضرت تابنده تر و نشان کفر و طغیان و ضلالت و عدوان این جماعت نماینده تر شد چنانکه تا قیامت این هر دو علامت ثابت و فراینده تر است اما خلفای سابق که از اصحاب رسول خدای بودند و در قبائل عرب محتشم و محترم میزیستند و در بدایت اسلام خدمت می نمودند و دارای رشته نسبی اصیل و پیوندی جلیل و بضاعت و استطاعتی جمیل و مثالی قلیل بودند چون رسول خدای از جهان بگذشت بواسطه انتساب برسول خدای و مواصلت با آن حضرت و مطاعیت در جماعت در مقام تقاضای خلافت برآمدند و چون این منصب بتخصیص رسول خدا بعلی علیه السلام تخصیص میجست ببعضی عناوین و فزونی سنّ و روزگار متمسک شدند و اعیان آن عصر که غالباً با امیر المؤمنین بکین اندر بودند و با باطنی خونخواه بآن حضرت نگران میشدند و منافق و مخالف بودند و بهمان کفر و شقاق جاهلیت بازگشت داشتند و نیز مأیوس بودند که اگر امیر المؤمنین بر مسند خلافت جای کند از وی سودمند توانند شد یا بمقصودی نایل توانند گشت یا آن حضرت در حال اجرای حدود الهی یا تسهیم سهام ایشان را با سایر مسلمانان فرقی خواهد گذاشت یا در مقام داد خواهی و احقاق حق بزرگ را از کوچک و غنی را از فقیر برخواهد گزید از آن حضرت دست بداشتند و با ایشان پرداختند اگر چه سیرهٔ ابوبکر و عمر در حفظ ظاهر شریعت مذموم نگشت اما چون میدانستند در مراتب عالیه علی علیه السلام نایل نمیتوانند شد و خود را از نسبت بآن مقام بسیار دور میدیدند برای اسکات بعضی کسان بشیخوخیت خود و علم بسیاست متوسل شدند و مردمان بواسطه اغراض و امراض باطنیه خود از ایشان اعراض ننمودند اگر چه در باطن جواهر را از اعراض فرق میگذاشتند و در بعضی مواقع لازمه بازمی گفتند معذلک ابوبکر و عمر با آن حال تزهد رعایت حشمت و جلالت و سبقت و علم و فضایل آن حضرت را مینمودند و تذکره میکردند و با آنحضرت مشورت میورزیدند و معاونت میجستند و آن حضرت نیز برای قوت اسلام دریغ نمیفرمود و اعانت میفرمود و برای اینکه میدانست مردمان از حیثیت باطن بر چه حال هستند و عقیدتی استوار ندارند و در لباس اسلام اندرند و از ایمان بیخبراند و با آن حضرت کینه ورند و اگر برای احقاق حق خود و ادراک منصب خود کار را بکارزار افکند مردمان ارتداد خود را آشکار کنند و یکباره نشان اسلام برخیزد و بیکباره نشان

پرداخت و حفظ اسلام را بر ادراک آن مقام مقدم شمرد و با حاضران بطریق مماشات بگذرانید ایشان نیز در خدمتش فروتنی داشتند و رعایت حرمت و مقامش را منظور می نمودند و از استحقاقش بر زبان میآوردند چنانکه در مجلد نهم بحار الانوار از کتاب الموفقیات زبیر بن بکار زبیری بسند با بن عباس منتهی میشود که گفت وقتی با عمر بن الخطاب در یکی از کوچهای مدینه راه میسپردیم ناگاه عمر با من گفت یا ابن عباس ما أظنّ صاحبك الا مظلوماً صاحب تو یعنی علی علیه السلام را جز مظلوم نمیدانم یعنی این مسند خلافت حق او است و درباره او ستم کرده اند که بدو نگذاشته اند ابن عباس میگوید با خویشتن گفتم والله لا یسبقنی بها سوگند با خدای نمی گذارم در این تصدیق بر من پیشی جوید پس گفتم یا عمر فاردد ظلامته ای عمر اگر چنین است که تو خود اقرار داری حق علی را با او بازگردان و این ظلامة را بجای خود مردود ساز عمر چون این سخن را بشنید دستش را از دست من بیرون کشید و بگذشت و ساعتی با خویشتن بهمهمه اندر بود پس بر جای بایستاد تا بدو رسیدم گفت یا ابن عباس ما أظنّهم منعهم منه الا استصغروه فقلت فی نفسی هذه شرّ من الاولی فقلت والله ما استصغره الله حین امره ان یأخذ سورة برائة من صاحبك قال فاعرض عنّی ای پسر عباس گمان میکنم باز داشتن ایشان علی را از حق خود و خلافتش جز اینکه او را کم روزگار خواندند چون این سخن بشنیدم با خود گفتم همانا این سخن و این عذر نامطبوع برای عمر از سخن نخستین او بدتر باشد پس گفتم سوگند با خدای که کوچک نشمرد خداوند علی علیه السلام را گاهی که او را فرمان داد تا سورهٔ برائت از صاحب تو ابوبکر مأخوذ دارد و خود عامل آن گردد میگوید عمر چون این جواب بشنید راه پاسخ نیافت و از من روی برتافت و از این قبیل کلمات و اعترافات از عمر بن خطاب و ابوبکر و دیگران در مقامات مختلفه فراوان بروز نموده است چنانکه در کتب شیعه و اهل سنت مسطور است که مکرّر عمر گفته است لولا علیّ لهلك عمر و یا خداوند نگذارد مرا در امری معضل که ابوالحسن در حل آن حاضر نباشد و هر زمان که امیر المؤمنین در مقام احتجاج سخنی فرمود و از مقامات عالیهٔ خود و خدمات در اسلام و کلمات پیغمبر در حضور مخالف و مؤالف برشمرد جز صدای اللّهم نعم چیزی بگوش نرسید و چون نوبت بعثمان افتاد سیرهٔ ابوبکر و عمر را بگردانید و بر قانون سلاطین راه نوشت و ابنیه و آثار جبابره برپای ساخت و دست بنی امیه را در بلاد و عباد قوی گردانید و ایشان را بر اموال مسلمانان مستولی ساخت و اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله را مضروب و مقتول و مطرود گردانید از این روی در امرش اختلال افتاد و بر خونش اتفاق کردند و هم در آن حال از علی علیه السلام امداد خواست و آنحضرت دریغ نفرمود تا پارهٔ مکاتیب او که برخلاف عهد و میثاق او بود مکشوف گشت و قلوب از جای برفت و خواطر غایب و حاضر آشفته گشت تا بآنجا رسید که رسید و کشید که کشید و بزرگترین تقصیرات و خطاهای او که بروی گرفتند و بخونش بتاختند این بود که از چه روی با اصحاب پیغمبر آن معاملت ورزید و مطرود بین

آن حضرت را چرا تقرب و استیلا داد و آداب جبابره از چه روی پیش گرفت و ابوذر را از چه روی بربذه
نفی کرد و چون کردار نا بهنجار یک خلیفه مانند عثمان بن عفان با آن اعوان و انصار و جلالت و اقتدار
بجمعی نفر از اصحاب کبار خاتمه امر و پایان روزگارش را بهلاک و دمار انجرار دهد و چنان سلطنتی نامدار را
دچار بوار و انکسار نماید با اینکه مدتها از زمان ارتحال رسول خدای برگذشته و از اصحاب آن حضرت
جمعی کثیر بدیگر سرای راه نوشته و اهل آن عصر بیک مقداری بآن آداب جدیده پرورش یافته و دنیا
طلبان بآرزوی خود دست یافته و حامی آن سلطنت و قوانین جدیده بودند باید بتأمل بنگریم و بتعمق
تفکر و تعقل نمائیم که در همان حدود رحلت پیغمبر خدای و حضور آن اصحاب و اختیار و رعایت تامه که در حفظ
شریعت غراء و جزئیات و کلیات قانون اسلام سلوک میداشتند و آن حشمت و حرمت و عظمتی که نسبت
باهل بیت آن حضرت مرعی می نمودند و نعل مبارکش را از تاج سلاطین جهان محترم تر می شمردند و البته
بنابیست شمرده و آن وصایا که در حق حضرت امیر المومنین علیه السلام و نصوصی که در امر خلافت آن حضرت
شنیده و دانسته بودند و بر آن فضایل و مناقبی که در حضرتش روشن تر از آفتاب میدیدند ممکن بود که
دیگران در آنحال که همی خواستند بپاره دست آویزها بر مسند خلافت پای گذارند و حق امیر المومنین را
باطل گردانند با آن شجاعت و بسالت و جلادت و جلالتی که در حق وی آگاهی داشتند و آن عقاید راسخه
که از مردمان نسبت بآن حضرت و خاندان نبوت مشهود میساختند بپاره جسارتها اقدام کنند و به نیروی
قهر و غلبه تامه آن حضرت را از سرای بیرون کشند و بر گردن حبل المتین دین مبین ریسمان افکنند و با سر برهنه
بمسجد کشند و حضرت فاطمه صدیقه طاهره سلام الله علیها با آن گونه حمایت در آید و اثر نکند و از آنحضرت
بچنین حالت در حضور جمع و جماعت بیعت ستانند و نامش را بیعت گذارند و مردمان چنان بیعت را
بیعت بخوانند و تقریر امر خلافت را مقرون بصحت پندارند و آنکس که بر منبر رسول خدای جلوس کرده اما
بچنین بیعت خویشتن را خلیفه شمارد و جهانیان را بالطوع والرغبة مطیع خود داند و خویشتن را نایب
پیغمبر گرداند و بسلامت و عافیت فرود آید و تهنیت خلافت برخوردار و بسلامت و عافیت بدار الخلافه
ره سپار شود یا اینکه نسبت بحضرت عصمت آیت صدیقه طاهره سلام الله علیها با آن مناقب
و مفاخر و آن کلمات رسول خدا من اذاها فقد اذانی و امثال آن که گوشها مملو از آن بود بپاره جسارتها
مبادرت و بر چهره مبارکش که لا یمسها الا المطهرون دست هر نامحرم پلید جنبشی استنائی بجوید و سیلی
نیلی گردانند و امیر المومنین علیه السلام که غیرة الله و قتال عرب و اشجع اهل روزگار و هیبت و هیمنه اش
در انظار فجار و ابرار آشکار است سکون فرماید و مسلمانان نگرند و خاموش بنشینند و عامل آن جسارت را
زنده باقی گذارند یا بر استقاط محسن خبر یابند و اگر جایز انجاک و خون در بنیاورند خود را مومن شمارند تا چه
رسد بآنکس که اسباب اینجمله فراهم کرده است و اگر ایشان ساکت شدند چگونه خود را اولی امامت و خلافت

٥٨٧ شمرده عقل سلیم نتواند بر اینگونه واردات غیر معقوله تصدیق نماید غریب این است که در بعضی تواریخ
مسطورات که محسن فرزند فاطمه زهرا سلام الله علیها چندی در جهان زنده بوده و مدت زندگانیش را
شش ماه و بیشتر در نظر آورده ام و این خبر بالمره منافی امر سقط است و چگونه میتوان قبول نمود که آن دری
که جبرئیل امینش را پاسبان میدانستند هنوز آن سخنها در دهنها و ورد زبانها باشد و کسیکه خود را خلیفه پیغمبر
میخواهد بسوزاند و مردمان آن آتش فروزان را بنگرند و خاموش بنشینند و فاعل آنرا نایب و مستعد مقام
پیغمبر خوانند یا از قنفذ بر جسارتی بگذرند و او را باقی گذارند تصدیق اینگونه مطالب با آن عوالم موجب
مزید استعجاب است و انگهی عمر بن خطاب در آن اوقات بر مسند خلافت هم جالس نبود که این قدرت
و استطاعت داشته باشد و مردم آنگونه تمکین کنند بلکه خلافت ابوبکر هنوز استقرار نداشت و محل انکار
اصحاب کبار بود و کمال تزلزل را داشت آنچه ظاهر میشود این است که بعد از وفات رسول خدای صلی الله
علیه و آله آنانکه بدون استحقاق خواستند دارای رتبت خلافت شوند چون شعار آن در وجودشان موجود
نبود نخست عصمت را در کار خلافت مشروط نشمردند چه اگر می شمردند لابد چنانکه پیغمبر معصوم بود خلیفه
آنحضرت نیز واجب العصمه است و اگر معصوم نباشد نمیتوان او را از سایر حکام و سلاطین امتیازی داد
و آن سلطنت و امارت را الهی شمرد چه هر کس از جانب خدای امیر مؤمنان و مردمان گردد به دلایل عقلیه
و نقلیه خارجیه ناچار باید معصوم باشد و در آنچه حکم نماید از خطا و خلل معصوم بماند وگرنه در شمار ظلمه و حکام
جور میباشد و اگر او را عادل شمارند بالنسبه بامثال خود اوست نه برحسب حقیقت نفس الامر و نبوت
و ولایت مطلقه و امارت تامه صحیحه جز بوجود عصمت درست نمی آید و خلفای بعد از پیغمبر برای ادراک
مقصود خودشان تغییر آن حالت را دادند تا حکومت ایشان منوط بعصمت نباشد چنانکه هم اکنون نیز
سلاطین اهل سنت و جماعت را بهمان اسم و رسم خوانند و او را اولوالامر دانند اما نه بآن معنی بلکه سلطنت را
این نام گذارند و سلطان عصر را خلیفه و نایب پیغمبر گویند و چون خلفا این نهج را پیش آوردند معاصرین
ایشان که تابع هوای نفس بودند مقصود خود را در خدمت ایشان موجود دیدند و با ایشان گرویدند
اما خلفا و تابعین ایشان میدانستند خلافت باطنی با امیر المومنین است و از رعایت احتشام و تکریمش برکنار
نبودند و بر جامه نفاق اظهار وفاق میکردند و امیر المومنین علیه السلام نیز طبیعت اهل دنیا و عدم موافقت
ایشان را میدانست و نیز بدانست که اگر بمقاتلت پردازد اسباب ارتداد ظاهری منافقین و مسلمانان نیز
میشود از این روی در آن مقام توقف فرمود و از روی کراهت بیعت نمود و حق خود را در میان جماعت
و احتجاجات عدیده ثابت و تقصیر آنان را بر همه واضح ساخت و جانب عزلت گرفت و هم در آن حال
هر وقت مطلبی پیش آمد که اسباب زحمت مسلمانان و ضعف ملت را آماده میکرد معاونت میفرمود و از
اغاثت مظلوم و اجرای حدود شرعیه آن چند که خود صلاح میدانست کناری نمی گرفت و با خلفای عصر

درحفظ ظاهر قصوری نمود اما خلفا در ابطال حق آن حضرت مسئول حضرت احدیت و پیشگاه نبوت هستند
و درارکان قوانین شریعت آن ثلمهٔ که شایسته نبود افکندند واسلوب شریعت را که بعصمت حاکم شرع
مربوط بود دیگرگون ساختند وفدک را بعنوان اینکه نحن معاشر الانبیاء لا نورث غصب کردند
وباین خبر مجعول حق صدیقهٔ طاهره را مجهول گردانیدند وآن چند که توانستند در اضمحلال اخیار واستقلال
اشرار باطناً قصور نورزیدند دیگر برای جواب روز جزا و پیغمبر هی چه بدست ایشان دارند خود دانند
میگوییم عمر مردی فظ وغلیظ و درشت خوی وسخت گوی وهتاک وبی باک بود چنانکه اوصاف او در زمان جاهلیت
واسلام مخفی نیست اما عقل وتدبیر دنیائی و دنیا جوئی او مقتضی آن نبود که مرتکب اینگونه اطوار شود که
مخرب بنیان تمام مقاصد وآمال میشود یا ابوبکر مزور و مدبر وطالب دنیا نبود اما نه باین مقدار
که عنان اقبال مردمان یکباره از وی منعطف وطباع دنیا طلبان بناچار از وی منصرف شود و
آنان که بحیل مختلفه میخواهند بتذویر و بیرون از حق در برابر ولی مطلق با آن معادن فضایل و مناقب
وحقوق ثابتهٔ او و دست تهی خود ببازار شوند و دکانی به نیرنگ برگشایند و با تزلزل زخارف مزخرف
بنمایند همین کار برای ایشان کافی نیست که برافزون بتازند و ببارهٔ امور متعرض شوند که موجب
انقطاع احبال مکاید و اشباک تداویر و تدابیر و ویرانی بنیان تصورات صوریه و خیالات فاسده
وکساد امتعهٔ کاسدهٔ ایشان و هلاک و دمار ایشان خواهد شد و انگهی اخبار مختلفه در نفی و اثبات
اطوار ناپسند بسیار است از کجا اگر اجتهادی برود تمیز آن معلوم شود یا آن خبر را که منسوب بمعصوم
میگردانند راوی و روایت آن صحیح باشد چنانکه در بعضی اخبار رسیده که امام علیه السلام ابوبکر را
صدیق خواند و چون راوی اظهار عجب نمود بر آن تصریح فرمود بناچار باز مینماید که حفظ ظاهر را
چندان از دست ننداده اند که گاهی باین عنوانها منسوب میشده اند و این مطلب بدیهی است
که برترین معاصی غیر شرک تا قیامت مولد مفاسد عظیمه و مخرب دین و قانون شرع متین است غصب
خلافت است دیگر چه حاجت که تولید بعضی خیالات و عبارات هستند و این مطلب را هم منکر نمیتوان
شد چه روزگار غدار همیشه براین نهج بوده است که مردم جهان با حق و عدل مخالف هستند زیرا که
اگر این دو حال دایر شود بهیچ وجه با خیالات وطمع اهل دنیا موافق نیست و اهل ایمان همیشه اندک
بوده اند و تمام مردم جهان در طلب جهان هستند و همیشه حکام و سلاطین و امرای جهان طالب
قدرت واستطاعت خود بوده اند و فقها و علما و فضلا را مانع اجرای مقصود دانسته اند و آنچند
که توانستند در باطن امر در تهیهٔ اسباب ضعف و اضمحلال ایشان میکوشند معذلک از حفظ ظاهر
چشم نمی پوشند چه اگر بپوشند مردمان بر ایشان برشورند و ایشان را فانی گردانند چنانکه هم اکنون
بلکه تا قیامت نیز چنین هست و خواهد بود و اگر حکمرانی با نهایت استقلال و جامعیت شرایط قهاریت

بخواهد در صورت ظاهر با رؤسای ملت و امنای طریقت بلکه منتسبین با نجابت هر چند ان بزهد و ورع
هم نروند و باحذر نشوند و حکم مخالف شریعت رفتار نمایند بهتاکی روند و پردهٔ حرمت ایشان چاک
زنند خروش در جهانیان افتد و همی گویند هر چند فلان عالم یا فقیه چندان پارسا و با احتیاط نیست
وطالب دولت و بضاعت دنیوی است اما چون در این لباس اندر است حفظ مراتب واجب
ومخرب این بنا کافر است و سلطانی جابر و قادر و محتشم نتواند بر خیال خود فایز شود و او را در معرض
هون و هوانی آشکار در آورد و باید با او مماشات ورزد تا گر وقتی فرصتی بدست یابد و امثال او را
با او بمخالفت و مخاصمت در آورد و نفاقی در میان خودشان در اندازد و او را بدست خود آنها ذلیل
گرداند و ذلت او نیز بواسطه سستی دین او میشود و الا هر گز مخالف نیابد بر دامان احتشامش غباری ننشیند
و برترین اسباب محافظت عالم و قدرت و نفاذ امر او در تقوی و ورع اوست و چون عالمی را باین صفت
بشناسند هیچکس بروی غلبه نتواند نمود و حراست خداش محروس نخواهد داشت و از آنطرف اهل
دنیا و زخارف دنیا و طالبان جاه و مال که از ایمان بی بهره اند نه عالم میشناسند نه فقیه را منزلتی مینهند
و هزار محضر عالم نحریر را با یک مجلس جهودی با کمنت مساوی دانند و با اینکه بر مقامات او دانا هستند
بواسطه بارهٔ حرون حرص و از میدان طمع وطلب نا باز در تاخت و تاز باشند و امر و نهی آن فقیه
کامل را وقعی نگذارند و میل و اشارت جاهل ناقص را مطیع و منقاد باشند معذلک حشمت و حرمت
ظاهر آن فقیه را از دست نگذارند و خبث باطن را پوشیده بکار برند و دوام امر و قوام مقصود و تحصیل مطلوب
خود را در این شمارند و اگر بر خلاف این روند و عالمی نامدار را ذلیل و خوار گردانند بانگ تکفیر ایشان از کروبین اثیر
بگذرد و مردمان بر قتل و نهب ایشان بکوشند و همی گویند بر ریش ملت ذلت و اهانت روا داشت و اگر بهزار تدبیر جان
از میان در برد چند انکه زنده باشد ذلیل و فقیر و مضطر و مبغوض جهانیان باشد تا بهمان حال ذلت و ملالت
و ندامت جان بپردازد و پس از مرگش نیز او را مذموم و ملعون خوانند و باد و دمانش بخصومت و عدوان روند و این
حال نیز از معجزهٔ صاحب شریعت است تا این شرع قویم و طریق مستقیم ضایع نماند و در ارکانش خلل نرسد و با این
صورت چگونه میتوان قائل شد که آنکس که خود را خلیفهٔ پیغمبر میخواند و مسند و منبر او را میجوید با مثل امیرالمؤمنین و صدیقه
طاهره علیهما السلام با آن شرف و جلالت و علم و فضیلت بر آن طریقت رود و معذلک خود را خلیفهٔ پیغمبر شمارد
و از تکفیر و تفسیق و تبحیر صغیر و کبیر آسوده بگذرد و مسلمانان را حکمران و امیر گردد و قبول این امر خبر با آن صورت
و روایت که مسطور گردید مشکل مینماید با اینکه در هیچ مقامی نتوانستند منکر فضل و علم و اجتهاد و زهد و عبادت
و ورع و اعلی درجهٔ تقوی و عصمت آن حضرت شوند و کتب خود را با یاد این اوصاف و اخلاق حمیده مزین
و مرتب نموده اند چنانکه اگر یزید پلید یا پارهٔ کسان این رعایت را نتوده اند و بر آن جد بزرگوار رفتند بکفر و لعن
ایشان اتفاق ورزیدند و تا دامان قیامت ملعون اهل روزگار و مذموم مخالف و ابرار و فجار گردیدند و اگر

بخواهیم بر تأیید این بیان بشرح بعضی اخبار و دلایل و آثار پردازیم موجب اطناب کتاب گردد و حسبنا ذلک والعلم عند الله العلام
و چون در خطب امیرالمؤمنین علیه السلام و آن خطبهٔ شریفه و مکتوب شروح آن حضرت من عبد الله امیر المؤمنین
الی قرائه کتابی هذا من المؤمنین والمسلمین السلام علیکم تا آخر آن مکتوب که در جواب بعضی اصحاب که عرض کردند در حق
ابی بکر و عمر چه فرمائی بنگرند بآنچه باید آگاه میشوند چنانکه در ناسخ التواریخ مسطور است و چه بسیار آیات قرآنی است
که مخصوصاً در شان آنحضرت و ولایت آن حضرت مروی است که محل قبول و تصدیق فریقین است و چه اخبار
پیغمبر یزدانی است که بر ولایت آن حضرت تنصیص دارد و مخالف و مؤالف بر صدق آن تصدیق دارند
و علمای سنت و جماعت در کتب خود اشارت کرده اند و بر اهل تتبع مکشوف است و همچنین بر غضب حضرت
صدیقهٔ طاهره تلویح مینماید چنانکه در صحیح بخاری مسطور است وَمٰاتَتْ فاطِمَةُ وَكانَتْ سٰاخِطَةً عَلَى الشَّيْخَيْنِ
فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها وفات فرمود گاهی که بر ابوبکر و عمر غضبناک بود سخط بر خلاف رضا است و حالت
سختی است کاش قبل از آنکه آن حضرت با آن حالت سخط وداع جهان فرمود تحصیل رضای او میشد زیرا که موافق
خبر صریح که از حضرت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله در کتب عامه و خاصه وارد است هر کس حضرت فاطمه را
خشمناک کند رسول خدا را بخشم آورده است پناه بخدای میبریم از سخط فاطمه چه غضب بتول غضب رسول
و غضب رسول غضب پروردگار قهار است در مجلد نهم بحار الانوار از ابو الجارود از حضرت ابی جعفر علیه السلام
از این آیهٔ شریفه پرسیدند اِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ
وَهُمْ راكِعُونَ بدرستیکه اولی بتصرف و حاکم بر امور دینی و دنیوی شما یزدان تعالی و فرستادهٔ او محمد مصطفی
و آن کسانیکه ایمان آورده و متصف بپای داشتن نماز و دادن زکوة هستند در حالتی که در نماز بر کوع اندرند
حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود چنان افتاد که جماعتی از مردم یهود بشرف اسلام نایل شدند از جمله ایشان
عبد الله بن سلام و اسد و ثعلبه و بن یامین و ابن صوریا بودند پس بحضرت رسول صلی الله علیه و آله بیامدند
عرض کردند ای پیغمبر خدا همانا موسی علیه السلام یوشع بن نون وصیت نهاد یعنی اورا وصی خود کرد اینک پس
وصی تو کیست ای رسول خدا و ولی ما بعد از تو کیست پس این آیهٔ مبارکهٔ مذکوره نازل شد بعد از آن رسول
خدای با ایشان فرمود بپای شوید آن جماعت برخاستند و بمسجد بیامدند ناگاه شخصی سائل را بدیدند که
بیرون آمده رسول خدای فرمود ای سائل آیا هیچکس چیزی بتو عطا نکرد عرض کرد آری این انگشتری را
فرمود مَنْ اَعْطاكَهُ قالَ اَعْطانيهِ ذٰلِكَ الرَّجُلُ الَّذي يُصَلّي قالَ عَلىٰ اَيِّ حالٍ اَعْطاكَ قالَ كانَ راكِعاً
فَكَبَّرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاَهْلُ الْمَسْجِدِ فَقالَ النَّبِيُّ علَيٌّ بْنُ اَبي طالِبٍ وَلِيُّكُمْ بَعْدي
قالُوا رَضينا بِاللهِ رَبّاً وَبِالْاِسْلامِ ديناً وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيّاً وَبِعَلِيِّ بْنِ اَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَلِيّاً
کدام کس این انگشتر را بتو عطا کرد گفت همین مرد که نماز میسپارد فرمود بچه حالت بود که این عطیت را با تو
بگذاشت عرض کرد در حالت رکوع پس پیغمبر تکبیر براند و اهل مسجد بجمله زبان بتکبیر یزدان قدیر برگشودند آنگاه

پیغمبر فرمود علی بن ابیطالب بعد از من ولی شما میباشد گفتند خوشنودیم بخدای از حیثیت پروردگار
بودن و باسلام از حیثیت دین و آئین گردیدن و بمحمد صلی الله علیه و آله که پیغمبر ما باشد و بعلی بن ابیطالب
که ولی ما گردد پس از آن خداوند عز و جل این آیهٔ شریفه را نازل ساخت وَمَنْ يَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ
وَالَّذينَ آمَنُوا فَاِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغالِبُونَ و هر کس با خدای و رسول خدا و با آنان که ایمان آورده
دوستی کند پس جز این نیست که لشکر خدای که اهل ایمان هستند غالب و نیرومند بر طاغیان و
دشمنان از عمر بن خطاب روایت کرده اند که گفت سوگند با خدای از آن پس که این آیه نازل شد
چهل انگشتری در حال رکوع تصدق نمودم تا مگر در شان من نیز آیتی نازل شود چنانکه در حق علی
علیه السلام نازل شد و نازل نگردید در مناقب مسطور است که این آیهٔ شریفه در حق علی علیه السلام
نازل گردید گاهی که در حال رکوع خاتم خود را بسائل بخشید و در این باب در میان مفسرین خلافی نیست
ثعلبی و ماوردی و قشیری و قزوینی و رازی و نیشابوری و فلکی و طوسی و طبری در تفاسیر خود
از سدی و مجاهد و حسن و اعمش و عتبة بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن ربیع و عبایة
الربعی و عبد الله بن عباس و ابوذر غفاری یاد کرده اند و ابن البیع در معرفة اصول الحدیث
از عبد الله بن عبید الله بن عمر بن علی بن ابیطالب و واحدی در اسباب نزول القرآن از کلبی
از ابو صالح از ابن عباس و ابوبکر سمعانی در کتاب فضائل الصحابه از حمید طویل از انس و سلمان بن
احمد در کتاب معجم از عمار و ابوبکر بیهقی در مصنف و محمد الفتال در تنویر و در روضه از عبد الله بن سلام
و ابیصالح و شعبی و مجاهد و زرارة ابن اعین از محمد بن علی و نطنزی در خصایص از ابن عباس و ابانة
از فلکی از جابر انصاری و ناصح تمیمی و ابن عباس و کلبی در روایات مختلفة الالفاظ متفقة المعانی
و در اسباب النزول از واحدی روایت کرده اند که عبد الله بن سلام بیامد و چند تن از قوم او
با او بودند و در خدمت رسول خدای شکایت کردند که قوم ما چون نگران شدند که ما مسلمان شدیم
ما را متروک نمودند و با ما تکلم نکنند و مجالست و مناکحت نورزند پس این آیهٔ شریفه نازل شد و پیغمبر
صلی الله علیه و آله بیرون آمد و سائلی را بدید الی آخر الخبر در تفسیر اسباب النزول از واحدی
منقول است و من یتول الله یعنی یحب الله و رسوله والذین آمنوا یعنی علیاً فان حزب الله یعنی شیعة الله
و رسوله و ولیه هم الغالبون یعنی هم العالون علی جمیع العباد و خدایتعالی در این آیهٔ شریفه از نخست
بذات اقدس خود بدایت گرفته بعد از آن به پیغمبر خود بعد از آن بولی خود و همچنین در آیهٔ ثانیه و در حساب
انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون بمیزان
کلمه مبارکه محمد المصطفی رسول الله و بعده المرتضی علی بن ابیطالب و عترته است و شمار حساب
هر یک ازین دو آیهٔ مبارکه سه هزار و پانصد و هشتاد است در کافی از حضرت امام جعفر صادق

علیه السلام مرویست که چون آیه انما ولیکم الله ورسوله نازل شد تنی چند از اصحاب رسول خدا
در مسجد مدینه انجمن کردند و پاره با پاره دیگر گفتند در این آیه چه میگوئید بعضی گفتند اگر بگوئیم باین آیه کفران
میورزیم تمام آیات قرآن کافر شده ایم و اگر ایمان بیاوریم اسباب ذلت ما خواهد شد که علی بن ابیطالب
بر ما تسلط جوید پس از آن گفتند ما میدانیم که محمد صلی الله علیه و آله در آنچه میگوید صادق است لکن
با تولای او را داریم و علی را در آنچه میگوید اطاعت نمی کنیم لاجرم این آیه شریفه نازل شد یعرفون نعمة الله ثم
ینکرونها یعنی ولایت علی را واکثرهم الکافرون یعنی بولایة علی علیه السلام سید در کتاب سعد السعود میفرماید
در تفسیر محمد بن عباس بن علی بن مروان نگران شدم که نزول آیه شریفه انما ولیکم الله از نود طریق باسانید
متصله کلها او جلها از رجالی که با اهل بیت علیه السلام مخالف هستند در حق علی بن ابیطالب علیه السلام است
از محمد بن مسلم مروی است که گفت در حضرت ابی جعفر به دو صف نشسته و آن حضرت بر سریر جلوس فرموده
و ما را باحادیث مبارکه مسرور همیداشت و ما را آنچند سرور و روشنائی چشم پدید بود که مقدارش را خدای
میدانست چنانکه در بوستان جاویدان و جنات رضوان اندریم پس در آنحال که باینحال بودیم ناگاه در
خدمتش بعرض رسانیدند که سلام جعفی بر در است و اجازت جویند ابوجعفر علیه السلام فرمود اذن ده
تا اندر آید از این حال باندوه و ملال و مشقت در آمدیم چه ما را مکروه بود که از آن نعمت که برخوردار بودیم
مهجور شویم پس سلام در آمد و بر آن حضرت سلام براند و جواب بشنید پس از آن گفت سلام علیک یا
ابن رسول الله خثیمه با من از جانب تو از قول خدای تعالی انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا حدیث
راند که این آیه در حق علی بن ابیطالب نازل شده است فرمود صدق خثیمه راست گفته است
خثیمه و این آیه شریفه از علی بن الحسین و حضرت صادق و باقر و ائمه هدی علیهم السلام و محدثین شیعی
و سنی بطرق مختلفه و روات مختلفه و عبارات و بیانات مختلفه در حق امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست
در خلاصة المنهج مسطور است که جمهور مفسرین از علمای شیعه و اهل سنت بر آنند که این آیه در شان
رفیع علی بن ابیطالب علیه السلام است و علمای امامیه باین آیه استدلال کرده اند که خلافت
مخصوص بآن حضرت است زیرا که لفظ ولی در این آیه شریفه بمعنی اولی بتصرف است در امور مسلمانان
و احق بمصالح آفریدگان پس ولایت آنکس را باشد که در حال رکوع تصدق نموده باشد زیرا که
باتفاق این صفت بآن حضرت اختصاص دارد و نیز در بحار از علی بن یابس مروی است که گفت
من و ابو مریم بر عبدالله بن عطا در آمدیم ابو مریم گفت در خدمت ابی جعفر علیه السلام نشسته بودیم ناگاه
عبدالله بن سلام بر گذشت عرض کردم فدایت گردم این پسر همان است که علم کتاب نزد اوست
فرمود وی نیست لکن آنکس که دارای علم کتاب است علی بن ابیطالب علیه السلام است که در شان
او آیتها از جانب خداوند عز و جل نازل شده است و من عنده علم الکتاب افمن کان علی بینة من ربه

ویتلو

ویتلوه شاهد منه انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم ٥٩٣
راکعون مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید استدلال باین آیه کریمه بر امامت امیرالمؤمنین صلوات الله
وسلامه علیه به بیان امری چند توقف دارد نخست این است که این آیه خاصه است و شامل آنحضرت است
نه تمام مومنان و بیان آن این است که یزدان تعالی در این آیه شریفه ولایت را بآن مؤمنین اختصاص داده
که نماز را بپای و زکوة را ادا نمایند در آنحال که برکوع اندرند و آشکار است که این اوصاف مجتمعاً شامل
جمیع مومنین نیست و هیچکس را نرسد که گوید مراد بقول خدای وهم راکعون این است که این حال
ادای زکوة در حالت رکوع شیمت و عادت مومنان بوده و نمیتوان وهم راکعون را که حال است حال از
ایتاء الزکوة شمرد زیرا که رکوع در یقیمون الصلوة داخل است پس اگر حمل بر حالیت نباشد در حکم تکرار خواهد
بود و بتاویلی که مفید باشد بپردازیم بهتر و سزاوارتر از آن است که قائل بتاویل بعید غیر مفید شویم واما حمل نمودن
رکوع را در این آیه شریفه بر غیر حقیقت شرعیه یا بلکه حمل بر خضوع نمائیم و گوئیم رکوع در این مقام بمعنی خضوع است
هیچ داعی و سببی در آن نخواهد داشت مگر عصبیت ورزیدنی که هر کس زیرک و هوشیار باشد این حمل را از
مقام اعتبار بیرون میشمارد دیگر این است که مراد بولی در اینجا کسی است که اولی بتصرف و متولی تدبیر باشد
چنانکه گفته میشود فلانکس ولی این زن و ولی این مرد مجنون و ولی دم است و سلطان ولی امر رعیت است و آنکس را
که بعد از فلان سلطان بجای او جلوس میکنند ولی عهد مسلمین میخوانند و کمیت شاعر در مدح علی علیه السلام
میگوید ونعم ولی الامر بعد ولیه ومنتجع التقوی ونعم المؤدب وابوالعباس مبرد در کتاب العبارة
عن صفات الله میگوید اصل ولی آنکس است که اولی باشد یعنی احق و شایسته تر باشد و اگرچه ولی در مقامات
دیگر بپاره معانی مانند محب و ناصر استعمال میشود لکن در این مقام جز باولی بالتصرف والتدبیر ممکن نیست
اراده شود چه لفظ انما افاده تخصیص مینماید و کسی را که در لغت و کلام فصحای قوم و موارد و استعمالات
و تصریحات ادبا و تلویح اهل علم بصیرت و تتبعی باشد هیچ ارتیابی نیست که حمل نمودن ولی را در این آیه
بمعانی دیگر منافات با مفاد آیه دارد زیرا که سایر معانی که در بادی رای احتمال پذیرد هیچیک از آنها
بپاره مؤمنین بیرون بپاره از بعضی دیگر اختصاص نمیجوید چنانکه خدای تعالی میفرماید والمؤمنون والمؤمنات
بعضهم اولیاء بعض دیگر این است که باید دانست که این آیه شریفه در شان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
نازل شده است چنانکه باتفاق اقوال علماء و مفسرین اهل سنت و جماعت و تواتر آن از طریق مخالف
و مؤالف اشارت رفت و زمخشری و بیضاوی و امام فخر رازی که در نهایت شدت تعصب و کثرت اهتمام
بپوشیدن و مخفی داشتن فضایل آن حضرت هستند در تفاسیر خود روایت نموده اند چه این خبر از کمال
اشتهار مانند آفتاب درخشان است در رابعه نهار و اگر در اخفاء چنین خبری اقدام می نمودند یکباره
از ظلمکده بغض و حسد که از آن حضرت در قلوب ایشان جای گیر است پرده برداشته و نفاق و شقاق ایشان

مشهور آفاق میشد و اگر گویند چگونه این خطاب و این اشارت بآن حضرت انحصار و اختصاص دارد با اینکه الذین یؤتون الزکوة و هم راکعون الفاظ جمله صله و موصول و مبتداء و خبر و ضمیر همه جمع است نه واحد میگوئیم اکابر محدثین و مفسرین از قدماء مخالفین که مدار تفاسیر بر ایشان است میگویند اما اطلاق جمع بر واحد بملاحظهٔ تعظیم و تفخیم مخاطب در لغت و عرف در هر زبانی وارد است و جماعت مفسرین این وجه را در بیشتر آیات کریمه مذکور داشته اند چنانکه خدایتعالی میفرماید وَالسَّمَآءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ آسمان را ما بنا کردیم و نوح را ما برسالت فرستادیم و قرآن را ما نازل فرمودیم با اینکه فاعل این افعال خدای واحد است و خداوند را در افعال خود شریکی نیست و میفرماید الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ با اینکه قائل یکتن بوده است و امثال این بسیار است و در خطاب ملوک و رؤسای روزگار بسیار است چنین کردیم و همچنین امر فرمودیم و ما چنین صلاح دیدیم و ما فلان کس را منصوب یا معزول فرمودیم و دیگران نیز چون خواهند نسبت چیزی را بسلاطین و بزرگان دهند خطاب بجمع آورند و گویند شما فرمان کردید و در غیاب ایشان گویند پادشاه یا وزیر یا فلان حکمران چنان فرمودند و چنان خواستند و چنان کردند و این جمله برای تعظیم است گویا آن یک تن بمنزلهٔ جماعت است و هر فرمانی که او میدهد چنان است که همه کرده اند چه همه مطیع و منقاد او هستند زمخشری میگوید اگر بگوئی چگونه صحیح باشد که این آیه در حق علی علیه السلام باشد و حال اینکه لفظی که مذکور است صیغه جمع است در جواب میگوئیم بآن سبب بلفظ جمع آمده و اگر چه سبب نزولش یک مرد است که علی علیه السلام است تا سایر مردمان در چنین بذل و احسان رغبت نمایند و بکردار آن حضرت رفتار فرمایند و بدانگونه ثواب نایل شوند و برای اینکه آگاهی سپارد که سجیت مؤمنان واجب است که در حرص بر نیکوئی و احسان تا باین درجه برسد که در حال نماز و هنگام رکوع نیز معطل بفراغت از نماز نگردانند و در همان حال ادا نمایند و در بعضی روایات شیعه وارد است که مراد از لفظ جمع جمیع ائمه علیهم السلام هستند و ایشان بجمله بمانند این فضیلت متعرض شده اند و نیز هر کس قائل است بآنکه مراد تولی در این آیه شریفه چیزی است که بامامت راجع است قائل است باینکه مقصود بآن علی علیه السلام است و هیچکس قائل بفرق نیست و چون اول ثابت شد ثانی هم ثابت میشود راقم حروف گوید که مراد این است که چون عبدالله بن سلام و جماعت یهود عرض کردند یا رسول الله چون موسی وفات کرد یوشع بن نون را وصی خود ساخت تو نیز با ما باز نمای که بعد از تو وصی تو و ولی ما کیست و بتفصیلی که مذکور شد این آیه شریفه مسطوره نازل گشت تا ایشان وصی رسول و ولی عهد و اولی بتصرف در امور را بشناسند و اگر بمعنی فرمودتر از این حمل شود مطلوب و مقصود ایشان شامل نمی شود و از این گذشته با خداوند تعالی و رسول خدا بتخصیص کلمهٔ انما مرادف نمیشد و زبان شعراء در این ماده بمدح و ثنا گذارش میگرفت چنانکه

شعر کمیت و این شعر حسان بن ثابت شاهد کافی است

أَبَا حَسَنٍ تَفْدِيكَ نَفْسِي وَمُهْجَتِي ... وَكُلُّ بَطِيءٍ فِي الْهَوَى وَمُسَارِعِ
أَيَذْهَبُ مَدْحِي وَالْمُحَبِّرُ ضَائِعٌ ... وَمَا الْمَدْحُ فِي جَنْبِ الْإِلَهِ بِضَائِعِ
فَأَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَ إِذْ كُنْتَ رَاكِعًا ... فَدَتْكَ نُفُوسُ الْقَوْمِ يَا خَيْرَ رَاكِعِ
فَأَنْزَلَ فِيكَ اللَّهُ خَيْرَ وِلَايَةٍ ... وَبَيَّنَهَا فِي مُحْكَمَاتِ الشَّرَائِعِ

همانا در این اشعار باز میرساند که ایتاء زکوة در حال صلوة و حال رکوع و نزول آیه شریفه در باره امیرالمؤمنین مخصوص است و ولی بمعنی اولی بتصرف است چه اگر جز این معنی را میخواستند نمی گفت بهترین و برترین ولایت را خدایتعالی در حق تو نازل و در محکمات شرایع مبین فرمود و اگر چنان بودی که آن حضرت این بر و احسان و عمل صالح را که هیچکس بروی سبقت نگرفته حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله بجای پا ورده و آن وقت در چنان موقعی که عبدالله بن سلام و دیگران استفسار از وصی آن حضرت و ولی امور مسلمانان و امت مینمایند آیتی نازل شود و شامل دیگران نیز باشد چه مزیتی برای آنحضرت و چه تفاوتی با دیگران خواهد داشت و حکمت و اهمیت نزول آیه مبارکه و حرکت پیغمبر بجانب مسجد و آن برطبق سؤال چیست و تاکید بآیه دوم کدام است و معنی فصاحت و بلاغت و لطف عبارت و کنایت قرآن کجاست و مؤید این مطلب آیه شریفهٔ تطهیر است چنانکه در بحار الانوار در روایت ابو الجارود از حضرت باقر در این قول خدایتعالی مروی است إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا خبر این است که خدای میخواهد تا ببرد از شما پلیدی گناه را ای اهل بیت پیغمبر و پاک کند شما را از ارجاس و معاصی پاک کردانیدنی خلاصه معنی این است ای اهل بیت پیغمبر اراده الهی بآن تعلق گرفته است که خطیئات و سیئات و آثام را از شما دور دارد تا از ذیل عصمت شما که از روز ازل باین دولت عصمت متنعم شده اید آلوده غبار عصیان و گرد گناه نگردد و از هر صغیره و کبیره و خطا و نسیانی معصوم باشید بالجمله حضرت ابی جعفر فرمود این آیه کریمه در باره رسول خدا و علی بن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین نازل شد و این مسئله در خانه ام سلمه زوجه پیغمبر اتفاق افتاد رسول خدای صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را بخواند و کساء خیبری خود را بر ایشان پوشش ساخت و خود نیز با ایشان بزیر عبا اندر شد پس از آن عرض کرد هؤلاء أهل بیتی الذین وعدتنی فیهم ما وعدتنی اللهم أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا ایشان همان اهل بیت من هستند که مرا وعده فرمودی در باره ایشان آنچه را که وعده نهادی بار خدایا رجس را از ایشان ببر و مطهر و پاک بدار ایشان را پاک نمودنی این آیه شریفه در این وقت نازل شد ام سلمه عرض کرد یا رسول الله من نیز با ایشان هستم یعنی از جمله اهل بیت میباشم

فرمود أَبْشِري يا اُمَّ سَلَمَة فانكِ اِلىٰ خَيْر بشارت باد ترا ای ام سلمه که تو بسوی خیر و خوبی باشی
یعنی در شمار ایشان نیستی لکن بسعادت هر دو جهان برخورداری ابو الجارود میگوید زید بن علی بن الحسین
علیهم السلام فرمود جماعتی نادان از جمله مردمان چنان گمان میبرند که خداوند تعالی در این آیه شریفه
زنهای پیغمبر را اشارت و اراده فرموده است سوگند باخدای دروغ میگویند چه اگر مقصود از اهل بیت آنحضرت
در این آیه شریفه ازواج پیغمبر بوده اند میفرمود لِیُذْهِبَ عَنْکُنَّ الرِّجْسَ وَیُطَهِّرَکُنَّ تَطْهِیراً ضمیر
خطاب مؤنث وارد میشد چنانکه فرموده وَاذْکُرْنَ مَا یُتْلیٰ فی بُیُوتِکُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ و فرمود لَسْتُنَّ کَاَحَدٍ
مِنَ النِّسَاءِ راقم حروف گوید همان است که جناب زید فرموده چه این دو آیت شریفه متصل بهم است و خدای
تعالی میفرماید یا نِسَاءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَاَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ اِنِ اتَّقَیْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذی فی
قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً وَقَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْاُولیٰ وَاَقِمْنَ الصَّلوٰةَ وَ
اَطِعْنَ اللهَ وَرَسُولَهُ و در این آیه شریفه که خطاب بعنوان پیغمبر نزدیک است همه جا ایراد الفاظ تانیث شده
و خطاب بجمع مؤنث است و در اخبار و تفاسیر علمای سنی و شیعی وارد است که آیه تطهیر مخصوص بآل عبا
علیهم السلام است و بحکایت ام سلمه سلام الله علیها باختلاف روایات خود اشارت کرده اند چنانکه
احمد بن حنبل در مسند خود از عطاء بن رباح بحکایت فاطمه صلوات الله علیها و طبخ در دیگ کلین و آوردن بحضرت
سید عالمین و دیگر از ابو الحسن اندلسی که جامع صحاح سته است بهمین مضمون مذکور است و عبد الله بن محمد بن عمران
که یکی از فضلای اهل سنت از ابو الحمراء و در مجمع از ابو سعید خدری و انس بن مالک و واثلة بن اسقع
و عایشه و ام السلمه مروی است که این آیه شریفه برسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین
سید الشهدا صلوات الله علیهم اختصاص دارد و ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود نقل میکند که این آیه شریفه در حق
آل عبا نازل شده و ثعلبی باسناد خود از مجمع روایت کرده که روزی با مادرم نزد عایشه رفتم مادرم
با عایشه گفت هیچ دیدی که در روز جمل خروج کردی و از فرمان الهی وقرن فی بیوتکن قرار گیرید در خانهای
خود پای بیرون نهادی گفت از قضا و قدر بود آنگاه از حال امیر المومنین علی علیه السلام از وی پرسش کردم
گفت بپرسیدی از من از دوست ترین مردمان برسول خدا و از شوهر دوست ترینها یعنی از آنکس بپرسیدی
که از تمام اهل جهان در حضرت رسول محبوب تر و از شوهر کسی که از تمام ها در خدمت رسول خدا دوست تر
بود سوگند باخدای که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را بزیر جامه فراهم
ساخت و آن جامه را بر سر ایشان کشید و عرض کرد بار خدایا ایشان اهل بیت و خویشاوندان من هستند
پس رجس را از ایشان دور فرمای و ایشان را پاک و پاکیزه گردان از آشوب معصیت بعد از آن عایشه
گفت با رسول خدای عرض کردم ای رسول خدا من اهل بیت توام فرمود دور شو که تو اهل بیت من نیستی چنانست
اهل من باشند و از این قبیل روایات بسیار است که این آیه شریفه مخصوص بآل عباست و از خارج

معلوم است که دروغ راندن و کذب از رجس است بلکه بدترین رجسهاست و هیچ خلاف نیست که امیر
المومنین علی علیه السلام که صدق محض است دعوی امامت فرموده و اصحاب با آنحضرت مخالفت
ورزیدند لاجرم آنحضرت در دعوی خود صادق اند و اصحاب که خلاف نمودند کاذب و بر خلاف حق
رفته اند چگونه توانند در این آیه شریفه اندر باشند و در آن حدیث که در بحار الانوار از ابو بصیر از حضرت
ابی جعفر علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم مروی است که فرمود
در حق علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است با آیه تطهیر و اختصاص آن بآل عبا صلوات الله
علیهم بیانی روشن مذکور است و چون در جای دیگر مرقوم داشته ایم باعادت نپرداختیم که احمد بن حنبل
در مسند خود و ثعلبی در تفسیر خود و حکایت شداد بن عمار با واثلة بن اسقع باین آیه مبارکه و اختصاص آن
بآل کسا تصریح رفته است و تخصیص آیه شریفه طهارت بآل عبا از یازده طریق از رجال مخالف غیر از طرق اربعه
دیگر که در بحار الانوار مذکور است مروی است مجلسی اعلی الله مقامه در بیان دلالت این آیه شریفه بر عصمت
آل عبا صلوات الله علیهم و استشهاد بر اخبار و روایات مخالفین و علمای سنت و مفسرین آنجماعت
و چگونگی ترتیب این آیه با آیه ما قبل و ما بعد شرحی مبسوط مرقوم میفرماید و چون بجاهل آن بیانات در مطاوی
این کتاب و سایر کتب ائمه که تاکنون بنگارش موفق شده ایم اشارت کرده ایم بهمین اشارت کفایت
رفت و مؤید این مطلب است نزول سوره مبارکه هل اتی و آیه شریفه یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَیَخَافُونَ یَوْماً
کَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً وفای کنند بنذری که در بیماری حسنین علیهما السلام کرده بودند که سه روز بروزه روند
و بیترسند از روزی که شرش فاش و آشکار و بهمه جا منتشر گردیده و میدهند طعام خود را در راه دوستی خدای
بدرویش و یتیم و اسیری که بدار الحرب گرفته اند در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور است که مراد از انسان
در این سوره مبارکه هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً علی بن ابیطالب علیه السلام است
و هل استفهام در اینجا در معنی نفی است نه بمعنی تحقیق و معنی چنان است که هیچ زمان و مدتی نگذشت
که علی در آن زمان مذکور نشود بلکه همه وقت مذکور و معروف بود و چگونه غیر از این باشد با اینکه نام همایونش
با نام خدا و رسول خدا بر ساق عرش و بر در بهشت پیش از خلق عالم نوشته باشد در مناقب خوارزمی
از جابر بن عبد الله انصاری منقول است که پیغمبر فرمود بر در بهشت مکتوب است لا اله الا الله
محمد رسول الله علی بن ابیطالب اخ رسول الله دو هزار سال پیش از آنکه آسمانها و زمینها خلق شده باشند
در کتب مخالف و موافق مذکور است که بر ساق عرش نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله
ایدته بعلی و نصرته به و هم در مناقب خوارزمی مروی است که امام حسین علیه السلام فرمود نور من و پدرم
در حضرت خدای تعالی یک نور بود و چهار هزار سال قبل از آدم آفریده شده بود و از این قبیل احادیث
بسیار است و مؤید این قول است که این سوره مبارکه باجماع امامیه و جمهور اهل سنت در حق اهل بیت

علیهم السلام وارد شده است و باید دانست که باتفاق تمام علما و مفسرین شیعی و معظم اهل سنت آیه شریفه اِنَّ الْاَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً عَیْناً یَشْرَبُ بِها عِبادُ اللّهِ یُفَجِّرُونَها تَفْجیراً و آنچه بعد از آنست تا آخر سوره مبارکه در شأن حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین صلوات الله و سلامه علیهم و فضه خاتون خادمه ایشان شرف نزول یافته است چنانکه شاعر در این شعر خود اشارت باین معنی کرده و گفته است

اَنَا عَبْدٌ لِفَتًی اُنْزِلَ فیهِ هَلْ اَتی ‌ ‌ ‌ اِلی مَتی اَکْتُمُهُ اَکْتُمُهُ اِلی مَتی

وَلِلّهِ دَرُّ الْقائِل

اُعاتَبُ فی حُبِّ هذَا الْفَتی ‌ ‌ ‌ اِلی مَ اِلی مَ وَحَتّی مَتی

وَفی غَیْرِهِ هَلْ اَتی هَلْ اَتی ‌ ‌ ‌ وَهَلْ زُوِّجَتْ فاطِمُ غَیْرَهُ

و از بزرگان اهل سنت و محدثین این جماعت ثعلبی که امام اهل حدیث است در تفسیر خود بطریق اهل سنت مذکور نموده است که این آیه شریفه ان الابرار تا آخر آیه بلکه تا پایان سوره مبارکه در حق اهل بیت صلوات الله علیهم نازل شده است و در سبب نزول آن چنین حکایت کرده اند که وقتی حسنین سلام الله علیهما بیمار شدند رسول خدای با جمعی از اصحاب بعیادت ایشان بیامد و با علی علیه السلام فرمود یا ابا الحسن برای این دو فرزند خود نذری بکن تا یزدان تعالی ایشان را شفا بخشد و بلباس عافیت ملبس کرداند علی علیه السلام نذر فرمود که اگر خدای تعالی ایشان را از آن بیماری بهبودی بخشد من سه روز روزه بدارم چون آن حضرت این نذر را بفرمود فاطمه حسن و حسین و فضه خادمه ایشان بموافقت آن حضرت همان نذر را بنمودند و از آن پس که از بستر رنجوری برستند و بجامه بهبودی پیوستند عزیمت باقامت نذر فرمودند و در آن وقت هیچ طعامی در حجره طاهره نبود که بآن افطار نمایند علی علیه السلام نزد شمعون یهودی که همسایه آن حضرت بود برفت و فرمود ای شمعون آیا توانی بود که پاره پشم بمن دهی تا دختر محمد صلی الله علیه و آله از بهر تو برشید و تو در اجرت آن سه صاع جو بمن دهی عرض کرد باین معامله راضی شدم و بخانه خود برفت و آن پشم و جو را بیاورد و آن حضرت آن جمله را بحجره مبارکه فاطمه زهرا صلوات الله علیها آورد و اهل بیت بروزه اندر شدند و فاطمه زهرا در روز نخست یک صاع از آن جو بیاورد و آرد کرد و پنج گرده نان آماده فرمود چون شب در رسید نماز شام را بگذاشتند و طعامی را که مهیا کرده بودند حاضر ساختند و چون خواستند روزه خود را بشکنند ناگاه آوازی بگوش ایشان رسید سلام بر شما باد ای اهل بیت محمد همانا مسکینی از مساکین و نیازمند و گرسنه ام مرا طعامی بخشید تا یزدان تعالی شما را از مائده های بهشتی کامیاب فرماید سید اوصیا علی مرتضی قرص نان خود را با و تصدق فرمود و سایر اهل بیت نیز بآن حضرت اقتدا کرده و آن شب بآب خالص افطار فرموده فضه خاتون نیز قرص خود را با و تصدق فرمود روز دوم نیز حضرت فاطمه برنج روز اول پنج گرده نان مهیا ساخت و چون شب و هنگام افطار در رسید ناگاه

صوتی بگوش ایشان در رسید ای اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله یتیمی بر در سرای شما گرسنه و بینوا هستم مرا طعامی دهید علی علیه السلام بهره خود را با و عطا کرد و اهل بیت و فضه نیز متابعت فرمودند و هم در آن شب روزه خود را با آب بشکستند و چون روز سوم چهره بنمود صدیقه طاهره صلوات الله علیها پنج قرص دیگر آماده کرد و گاهی که نوبت افطار شد ناگاه آوازی گوشزد ایشان کردید اسیری از اسرای محمد و گرسنه ام مرا بطعامی اطعام فرمائید تا ایزد متعال شما را از خوان جنان بهره کامل دهد امیر المؤمنین و سایر اهل بیت صلوات الله علیهم نان خود را با و عطا کردند و در آن شب نیز با آب روزه را برگشودند روز چهارم علی دست حسن و حسین علیهم السلام را گرفته بحضرت رسول خدا آورد و حسنین از شدت گرسنگی و ضعف میلرزیدند چون رسول خدای ایشان را بدید فرمود ای ابو الحسن این دو معصوم بچه حال اندرند که این چند ضعیف و ناتوان شده اند آنحضرت تفصیل را بحضرتش معروض داشت رسول خدای بسرای فاطمه زهرا روان شد و چون بحجره شریفه اش اندر آمد فاطمه را در مصلای خود بنماز تحیت و از گرسنگی و بی قوتی شکم مبارکش بر پشت چسبیده بود چون آنحال را بدید عرض کرد ای پروردگار عالم اهل بیت پیغمبر تو از گرسنگی بخواهند مرد جبرئیل علیه السلام در رسید و عرض کرد ای محمد بگیر این را و بآن گرامی که یزدان تعالی در باره اهل بیت تو فرموده است خوش باش و سوره مبارکه هل اتی را تا پایان آن بآن حضرت تلاوت کرد و با لجمله مفسرین سنی و شیعی را اختلافی در اصول مقصود و نزول این آیات شریفه در حق اهل بیت نیست جز اینکه بروایات پاره ایشان در سبب نزول مختلف است مثل واقدی و معدودی دیگر و بیان آنجمله در این مقام لازم نیست در منهج الصادقین و اغلب کتب تفاسیر و اخبار مشروح است و بپاره روایات باز میرسد که یکشب و روز گرسنه بوده اند و طعام خود را بآن زحمت آب کشیدن امیر المؤمنین علیه السلام از اول شب تا بصبح بتحصیل رزق بمسکین و یتیم و اسیر عنایت فرموده اند در تفسیر صافی مرقوم است که در مناقب از بیشتر از بیست تن کبار مورخین و بروایت اهل بیت علیهم السلام از حضرت باقر سلام الله علیه خبری نزدیک بهمان خبر که مسطور شد مسطور است جز اینکه در آن خبر از روزه حسنین علیهما السلام مذکور نیست و در آن خبر همان خبر وارد است که پیغمبر اهل بیت را گرسنه دید پس جبرئیل نازل شد و قدحی از نقره که بدر و یاقوت ترصیع داشت و آکنده از ترید و عراق یعنی آن استخوانی که معظم گوشت را از آن گرفته اند و بوی مشک و کافور از آن بر میدمید با او بود پس بنشستند و بخوردند تا سیر شدند و با اینحال بقدر یک لقمه از آن صحفه نکاست و امام حسین علیه السلام بیرون شد و پاره از آن عراق با خود داشت در اینحال زنی یهودیه اش سؤال کرد ای اهل بیت گرسنه ام این طعام از کجا شما را رسیده از آن مرا اطعام کن امام حسین دست دراز کرد تا او را اطعام بخشد جبرئیل نازل شد و آنرا از دست امام حسین بگرفت و صحفه بآسمان برشد رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود اگر نه آن بودی که حسین خواست از آن قطعه بآن جاریه طعام بخشد برکت این صحفه در میان اهل بیت من بجای میماند و از آن میخوردند تا روز قیامت و آن صدقه در شب بیست و نهم

ذی الحجه

ذی الحجه و نزول هل اتی در روز بیست و پنجم آنماه بوده و دیگر آیه مبارکه مباهله و بعضی آیات دیگر است که مؤید مطلب
مسطورات و بعضی مرقوم و پاره در جای خود مذکور میشود

بیان حکایت راس الیهود با امیر المؤمنین که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما مأثور است

حکایت راس الیهود با علی علیه السلام

در بحار الانوار و کتاب خصال صدوق علیه الرحمه و کتاب فضایل ارشاد دیلمی از جابر جعفی از حضرت
ابی جعفر علیه السلام مروی است و نیز از محمد حنفیه روایت کرده اند قالا اتی رأس الیهود علی بن ابی طالب ع
عند منصرفه من وقعة النهروان و هو جالس فی مسجد الکوفة فقال یا امیر المؤمنین انی ارید
ان اسئلک عن اشیاء لا یعلمها الا نبی او وصی نبی قال سل عما بدا لک یا اخا الیهود قال
انا نجد فی الکتاب ان الله عز و جل اذا بعث نبیا اوحی الیه ان یتخذ من اهل بیته من یقوم
بامر امته من بعده و ان یعهد الیهم فیه عهدا یحتذی علیه و یعمل به فی امته من بعده و
ان الله عز و جل یمتحن الاوصیاء فی حیوة الانبیاء و یمتحنهم بعد وفاتهم فاخبرنی کم یمتحن
الله الاوصیاء فی حیوة الانبیاء و کم یمتحنهم بعد وفاتهم من مرة و الی ما یصیر آخر کار ای که علی علیه السلام از نهروان
بازگردیده در مسجد کوفه جلوس فرموده بود بحضرتش تشرف جست و عرض کرد یا امیر المؤمنین همی خواهم از چیزها
از تو سؤال نمایم که جز پیغمبری یا وصی پیغمبری بر آن نتواند آگاه باشد فرمود از هر چه خواهی پرسش کن ای برادر یهود
یعنی برادر دینی جماعت یهود عرض کرد ما در کتاب یعنی توریه چنان یافته ایم که یزدان عز و جل چون کسی را به
پیغامبری برانگیزاند بدو وحی فرستد تا از میان کسان خویشتن یکتن را اختیار فرماید تا بعد از رحلت پیغمبر
در امور دنیویه و اخرویه امت وی قیام ورزد و چون وصی خود را معلوم ساخت با امت خود در امر ولایت
و وصایت او عهدی استوار فرماید تا بعد از آن پیغمبر بآن عهد و پیمان و آئین در حق امت وی مرعی دارد
و خداوند تعالی را قانون چنان بوده است که اوصیا را انبیا را در زمان زندگانی انبیاء و نیز بعد از وفات
انبیاء در مورد امتحان و آزمایش درآورد هم اکنون با من باز نمای که خدای تعالی چند مرة اوصیا را
در حیات انبیاء و چند دفعه بعد از وفات انبیا بیازموده است و پایان امر اوصیا کاهی که از آزمایش
ایشان و امتحان آنها در حضرت یزدان تعالی مرضی و پسندیده گشت بکجا میرسد علی علیه السلام فرمود
والله الذی لا اله غیره الذی فلق البحر لبنی اسرائیل و انزل التوریة علی موسی علیه السلام لئن اخبرتک
بحق عما تسئل عنه لتقرن به قال نعم قال و الذی فلق البحر لبنی اسرائیل و انزل التوریة علی موسی علیه السلام
لئن اجبتک لتسلمن قال نعم فقال له علی علیه السلام ان الله عز و جل یمتحن الاوصیاء فی حیوة الانبیاء فی
سبعة مواطن لیبتلی طاعتهم فاذا رضی طاعتهم و محنتهم امر الانبیاء ان یتخذوهم اولیاء فی حیوتهم و

اوصیاء بعد وفاتهم و یصیر طاعة الاوصیاء فی اعناق الامم ممن یقول بطاعة الانبیاء
ثم یمتحن الاوصیاء بعد وفاة الانبیاء علیهم السلام فی سبعة مواطن لیبلو صبرهم
فاذا رضی محنتهم ختم لهم بالسعادة لیلحقهم بالانبیاء و قد اکمل لهم السعادة
سوگند میدهم بآنخدائی که جز او خدائی نیست و دریا را برای بنی اسرائیل بر شکافت تا بسلامت بگذشتند
و توریة را بر موسی علیه السلام فرو فرستاد اگر ترا از آنچه سؤال کنی براستی و حق پاسخ دهم بآن اقرار
مینمائی راس الیهود عرض کرد آری فرمود بآن خدائی که بحر را برای بنی اسرائیل بر شکافت و توریه بر موسی
نازل ساخت سوگند همی دهم اگر پاسخ پرسش ترا باز دهم مسلمانی میگیری عرض کرد آری فرمود همانا یزدان
عز و جل اوصیاء را در زمان زندگی انبیاء در هفت موطن ممتحن میدارد تا مقام طاعت و فرمان برداری
ایشان را بیازماید و چون از اطاعت و آزمایش ایشان خوشنود شد پیغمبران را فرمان دهد تا ایشان را
در زمان زندگی خود ولی و بعد از وفات خود وصی گردانند و قلاده طاعت ایشان را بر گردن آنانکه
قائل بطاعت انبیا هستند در اندازد پس از آن نیز چون انبیا بدیگر جهان خرامان شدند اوصیای
ایشان را در هفت موطن امتحان فرماید تا مقام صبر و مقدار شکیبائی ایشان را در مورد آزمایش نمایش
دهد و چون از بوته آزمایش خالص و پسندیده بیرون آمدند سعادت را با ایشان انباز و گوهر وجود ایشان را
با خمیر مایه سعادت تخمیر انبیاء همراز و روان شرافت توامان ایشان را در میدان سعادت بدرجه اکمال
ممتاز فرماید رأس الیهود عرض کرد یا امیر المؤمنین بصداقت سخن راندی مرا خبر فرمای که ایزد متعال
ترا از زمان زندگانی محمد صلی الله علیه و آله چند مرة و بعد از رحلت آن حضرت چند دفعه ممتحن ساخت
و پایان امرت بکجا خواهد انجامید امیر المؤمنین علیه السلام دست او را بگرفت و فرمود با من بیا تا ترا
با این امر خبر دهم در اینوقت جماعتی از اصحاب علی علیه السلام در حضرتش بپای شدند و عرض کردند
یا امیر المؤمنین ما را نیز با او خبر بده فرمود از آن بیم دارم که دلهای شما نتواند حمل این امر را نماید عرض
کردند یا امیر المؤمنین از چه روی فرمود برای اموری که از بیشتر شما برای من ظاهر شد یعنی بواسطه
بغض و نفاقی که از جمعی کثیر مشهود گشت در اینحال اشتر نخعی برپای شد و عرض کرد ای امیر المؤمنین
انبئنا بذلک فوالله انا لنعلم انه ما علی ظهر الارض وصی نبی سواک و انا لنعلم ان الله لا
یبعث بعد نبینا صلی الله علیه و آله نبیا سواه و ان طاعتک لفی اعناقنا موصولة
بطاعة نبینا صلی الله علیه و آله و سلم خبر ده ما را از این امر سوگند با خداوند ما البته و بیقین
میدانیم که در تمام عالم جز تو وصی پیغمبری نیست و نیک میدانیم که خداوند تعالی بعد از پیغمبر ما صلی الله
علیه و آله پیغمبری جز او انگیزش نمیدهد و رشته طاعت تو که بر گردن ما استوار است بطاعت
پیغمبر ما پیوسته و متصل است یعنی این دو طاعت با هم پیوسته است و هر کس تارک یکی باشد هر دو را

فروگذاشته است پس علی علیه السلام بنشست و روی مبارک با یهودی آورد و گفت یا اخا الیهود انّ الله عزّ و جلّ امتحننی فی حیوة نبیّنا محمّد صلّی الله علیه و آله فی سبعة مواطن فوجدنی فیهنّ من غیر تزکیة لنفسی بنعمة الله له مطیعاً قال و فیم و فیم یا امیر المؤمنین یا امیر المؤمنین ای برادر یهود همانا خداوند تعالی مرا در زمان زندگانی پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله در هفت موطن بیازمود و مرا در آنجمله مطیع خود یافت و این سخن نه از آن روی باشد که خویشتن را بخواهم تزکیه نمایم بلکه این سعادت نیز از دولت نعمت بی پایان یزدانی است رأس الیهود گفت در چه و در چه ای امیر المؤمنین فرمود امّا اولهنّ فانّ الله عزّ و جلّ اوحی الی نبیّنا صلّی الله علیه و آله و انا احدث اهل بیتی سنّاً اخدمه فی بیته و اسعی بین یدیه فی امره فدعا صغیر بنی عبد المطّلب و کبیرهم الی شهادة ان لا اله الّا الله و انّه رسول الله صلّی الله علیه و آله فامتنعوا من ذلک و انکروه علیه و هجروه و نابذوه و اعتزلوه و اجتنبوه و سائر النّاس مقصین له و مخالفین علیه قد استعظموا ما اورده علیهم ممّا لم تحمله قلوبهم و لم تدرکه عقولهم فاجبت رسول الله وحدی الی ما دعا الیه مسرعاً مطیعاً موقناً لم یتخالجنی فی ذلک شکّ فمکثنا بذلک ثلث حجج و ما علی الارض خلق یصلّی او یشهد لرسول الله صلّی الله علیه و آله بما آتاه الله غیری و غیر ابنة خویلد رحمها الله و قد فعل امّا اوّل آن هفت امتحان که در زمان زندگانی رسول خداوند سبحانی روی داد همانا خداوند عزّ و جلّ به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وحی فرستاد و این هنگام من از تمام اهل بیت و خانوادهٔ خودم از حیثیت سن کوچکتر بودم که رسول خدای را در خانهٔ او خدمت بپای بردم و در حضور مبارکش در انجام اوامرش ساعی بودم و بدانگونه رفتار کردم پس از آن رسول خدای کوچک و بزرگ بنی عبد المطلب را دعوت کرد تا بشهادتین اقرار نمایند و ایشان از قبول آن امر امتناع ورزیدند و بروی انکار کردند و از وی هجرت گرفتند و او را دور کردند و تنها گذاشتند و از حضرت رسالت بتمامت اجتناب کردند و دیگر مردمان بکین و مخالفت و معاندت آن حضرت برآمدند و دعوت آن حضرت را که قلوب ایشان طاقت حمل نداشت و عقول ایشان ادراک نمی کرد بس بزرگ شمردند و من در چنین وقت و چنان حال رسول خدای را بآنچه دعوت فرمود اجابت کردم و بتنهائی در نهایت سرعت و اطاعت و کمال ایقان بدون آنکه غبار شک و شبهتی در من خلجان نماید بدو گرویدم پس تا مدت سه سال بر این حال روزگار نهادیم و بر روی زمین هیچ آفریده بود که نماز گذارد و بآنچه رسول خدای آورده گواهی دهد مگر من و دختر خویلد یعنی حضرت خدیجه خاتون که خداوندش رحمت کند و البته رحمت فرمود چون امیر المؤمنین صلوات الله علیه این کلمات بگذاشت روی باصحاب آورد و فرمود آیا چنین نیست عرض کردند چنین است ای امیر المؤمنین و امّا الثّانیة یا اخا الیهود فانّ قریشاً

لم تزل تخیل الآراء و تعمل الحیل فی قتل النّبیّ صلّی الله علیه و آله حتّی کان آخر ما اجتمعت فی ذلک یوم الدّار دار النّدوة و ابلیس الملعون حاضر فی صورة اعور ثقیف فلم تزل تضرب امرها ظهراً لبطن حتّی اجتمعت آراؤها علی ان ینتدب من کلّ فخذ من قریش رجل ثمّ یأخذ کلّ رجل منهم سیفه ثمّ یأتی النّبیّ صلّی الله علیه و آله و هو نائم علی فراشه فیضربونه جمیعاً باسیافهم ضربة رجل واحد فیقتلوه فاذا قتلوه منعت قریش رجالها و لم تسلمها فیمضی دمه هدراً فهبط جبرئیل علیه السّلام علی النّبیّ صلّی الله علیه و آله و سلّم فانبأه بذلک فاخبره باللیلة الّتی یجتمعون فیها و السّاعة الّتی یأتون فراشه فیها و امره بالخروج فی الوقت الّذی خرج فیه الی الغار فاخبرنی رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم بالخبر و امرنی ان اضطجع فی مضجعه و اقیه بنفسی فاسرعت الی ذلک مطیعاً له مسروراً لنفسی بان اقتل دونه فمضی علیه السّلام بوجهه و اضطجعت فی مضجعه و اقبلت رجالات قریش موقنة فی انفسها ان تقتل النّبیّ فلمّا استوی بی و بهم البیت الّذی انا فیه ناهضتهم بسیفی فدفعتهم عن نفسی بما قد علمه الله و النّاس ندوه بانون و دال مهمله یعنی اجتماع نمودن برای مشورت است و قصی که از اجداد پیغمبر است دار الندوه را برای اینکار بنا نهاد و این داستان در تواریخ مسطور است و شیطان که در مجمع قریش بصورت پیری در آمد پیر نجدی نوشته اند بالجمله فرمود در دفعه دوم ای برادر یهود همانا جماعت قریش یکسره آراء فاسده بهم می پیوستند و حیل مختلفه بکار می بستند که رسول خدای صلّی الله علیه و آله را بقتل رسانند و پایان کار و عهود و حیل ایشان یوم الدار که دار الندوه است پیوست و در آنوقت شیطان ملعون بصورت اعور ثقیف حاضر بود و همچنان اقوال و آراء سقیمه ایشان را مردود میداشت تا متفق الرای گردیدند که از هر طایفه و قبیله از مردم قریش مردی را آماده کنند و هر یک از آنها شمشیر خود را برگیرد و برای پیغمبر بیایند و گاهی که آن حضرت بجامهٔ خواب اندر است تمام آن شمشیرداران آن حضرت را بشمشیر بزنند چنانکه بمنزلهٔ شمشیر واحد باشد و او را شهید نمایند و از این روی مردم قریش بحمایت رجال خود برآیند و خونخواهان آنحضرت تسلیم نکنند لاجرم آن خون مبارک هدر برود پس جبرئیل علیه السلام بر حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله نازل شد و آن حضرت را از اندیشه ایشان و آن شبی که مقرر داشته بودند انجمن کنند و آن ساعتی که میعاد نهاده بودند بخوابگاه آن حضرت بیایند با خبر گردانید و او را بهمان وقت که بجانب غار بیرون شد امر نمود رسول خدای صلّی الله علیه و آله آن حکایت را که جبرئیل معروض داشته بود با من بفرمود و مرا امر نمود که در خوابگاه آن حضرت بجای وی بخوابم و خویشتن را برخی آنحضرت بگردانم پس باطاعت امر مبارکش شتابان شدم

وسخت مسرور گردیدم که من بجای او کشته شوم و آن جان پاک زنده بماند پس رسول خدای براه خود ۶۰۴
برفت و من در خوابگاه مبارکش بخفتم و از آن طرف مردان قریش چنانکه عهد بربسته بودند با استعداد
تمام بیامدند و همه یقین داشتند که رسول خدا را بخواهند کشت چون من در آن بیت که خفته بودم
با ایشان برابر شدم و با شمشیر آخته حمله ور گردیدم و ایشان را چنانکه خدا و خلق میدانند از خود دور
ساختم آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام روی با اصحاب آورد و فرمود آیا چنین نیست بجملگی عرض کردند
آری چنین است ای امیرالمؤمنین وَأَمَّا الثَّالِثَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ ابْنَيْ رَبِيعَةَ وَابْنَ عُتْبَةَ كَانُوا فُرْسَانَ
قُرَيْشٍ دَعَوْا إِلَى الْبِرَازِ يَوْمَ بَدْرٍ فَلَمْ يَبْرُزْ لَهُمْ خَلْقٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَأَنْهَضَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
مَعَ صَاحِبَيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَقَدْ فَعَلَ وَأَنَا أَحْدَثُ أَصْحَابِي سِنّاً وَأَقَلُّهُمْ لِلْحَرْبِ تَجْرِبَةً فَقَتَلَ اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ بِيَدِي وَلِيداً وَشَيْبَةَ سِوَى مَنْ قَتَلْتُ مِنْ جَحَاجِحَةِ قُرَيْشٍ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَسِوَى
مَنْ أَسَرْتُ وَكَانَ مِنِّي أَكْثَرُ مِمَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِي وَاسْتُشْهِدَ ابْنُ عَمِّي فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ
رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ واما سوم همانا دو پسر ربیعه و پسر عتبه یعنی عتبة بن ربیعه و شیبة بن ربیعه و ولید بن عتبة بن
ربیعه از فرسان و سواران نامدار قریش بودند در وقعه بدر بمیدان نبرد بتاختند و در طلب هم آورد بانگ
برکشیدند از جماعت قریش هیچکس آهنگ جنگ ایشان نکرد و یارای پیکار ایشان را نداشت
پس رسول خدای صلی الله علیه و آله مرا با دو صاحب من حمزة و عبیدة بن حارث بن عبدالمطلب را
بحرب برانگیخت و در اینوقت از یاران خودم بحسب سالخوردگی کوچکتر بودم و نیز در جنگ و نبرد کمتر
آزمایش و تجربه یافته بودم پس خداوند عزوجل ولید بن عتبه و شیبة بن ربیعه را بدست من مقتول داشت
و این سوای دیگر جنگ آوران قریش بودند که در آنروز بدست من پایمال دمار و بوار آمدند و سوای
آن کسان بود که باسیری بگرفتم و در آن وقعه آنان را که من از مشرکان بقتل رسانیدم افزون از آن
مقتولها بود که اصحاب من مقتول ساختند و در این روز پسر عمم عبیدة بن عبدالمطلب علیه الرحمه شهید شد
چون امیرالمؤمنین این سخنان بگذاشت روی با اصحاب خود آورده فرمود آیا چنین نیست عرض کردند
آری یا امیرالمؤمنین پس از آن فرمود وَأَمَّا الرَّابِعَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ أَقْبَلُوا إِلَيْنَا
عَلَى بَكْرَةِ أَبِيهِمْ قَدِ اسْتَحَاشُوا مَنْ يَلِيهِمْ مِنْ قَبَائِلِ الْعَرَبِ وَقُرَيْشٍ طَالِبِينَ بِثَارِ مُشْرِكِي قُرَيْشٍ فِي يَوْمِ
بَدْرٍ فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَنْبَأَهُ بِذَلِكَ فَذَهَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ وَعَسْكَرَ بِأَصْحَابِهِ فِي سَدِّ أُحُدٍ وَأَقْبَلَ الْمُشْرِكُونَ إِلَيْنَا فَحَمَلُوا عَلَيْنَا حَمْلَةَ رَجُلٍ
وَاحِدٍ وَاسْتُشْهِدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنِ اسْتُشْهِدَ وَكَانَ مِمَّنْ بَقِيَ مَا كَانَ مِنَ الْهَزِيمَةِ وَبَقِيتُ مَعَ
رَسُولِ اللَّهِ وَمَضَى الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ إِلَى مَنَازِلِهِمْ مِنَ الْمَدِينَةِ كُلٌّ يَقُولُ قُتِلَ النَّبِيُّ وَ
قُتِلَ أَصْحَابُهُ ثُمَّ ضَرَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وُجُوهَ الْمُشْرِكِينَ وَقَدْ جُرِحْتُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ نَيِّفاً و

سَبْعِينَ جِرَاحَةً مِنْهَا هَذِهِ وَهَذِهِ ثُمَّ أَلْقَى رِدَاءَهُ وَأَمَرَّ يَدَهُ عَلَى جِرَاحَاتِهِ وَكَانَ مِنِّي فِي ذَلِكَ مَا عَلَى اللَّهِ ثَوَابُهُ إِنْ شَاءَ ۶۰۵
اللَّهُ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَلَيْسَ كَذَلِكَ قَالُوا بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ واما امتحان چهارم این است که مردم مکه معظمه تمام و کمال
بدون اینکه هیچکس تخلف نماید بسوی ما روی آوردند و از قبایل اعراب که با ایشان مجاور و نزدیک
بودند در طلب لشکر اندر شده و جماعت قریش نیز بخونخواهی مشرکان قریش که در روز بدر بقتل رسیده
برخاسته بودند پس جبرئیل علیه السلام بر رسول خدای صلی الله علیه و آله فرود شد و آن حضرت را
از اینحال و آهنگ مردم قریش با خبر گردانید پیغمبر صلوات الله علیه و آله با اصحاب خود بیرون شد و در سد
احد لشکرگاه ساخت و از آنسوی جماعت مشرکان بجانب ما شتابان گردیدند و یکباره و یک آهنگ
بر ما حمله ور گردیدند چنانکه جمعی از مسلمانان شهید شدند و آنانکه زنده بودند نیز بهزیمت رفتند و من یکتنه
در حضرت رسول خدای بر جای بماندم و جماعت مهاجرین و انصار از آنجای بگذشتند و بمنازل
خویش پیوستند و یک زبان گفتند پیغمبر و اصحابش کشته شدند و از آن پس خداوند عزوجل اعیان
مشرکان را از جای برگرفت و من در آنحال افزون از هفتاد زخم در حضور مبارک پیغمبر در آن کارزار
براندام یافتم و از آنجمله نشان این زخمها بر جای است پس عبای مبارک از تن بگذاشت و با دست مبارک
بر آن جراحات بسود و بنمود و فرمود در آن جنگ و آن بیت و آن مشقت زخمها یافتم که ثواب آن
بر خداوند تعالی است انشاء الله و چون این حکایت را بپایان آورد روی با اصحاب خود نمود و
فرمود آیا چنین نبود که باز نمودم عرض کردند یا امیرالمؤمنین چنین است که بفرمودی پس از آن فرمود
وَأَمَّا الْخَامِسَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ قُرَيْشاً وَالْعَرَبَ تَجَمَّعَتْ وَعَقَدَتْ بَيْنَهَا عَقْداً وَمِيثَاقاً لَا تَرْجِعُ مِنْ وَجْهِهَا
حَتَّى تَقْتُلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَقْتُلَنَا مَعَهُ مَعَاشِرَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ثُمَّ أَقْبَلَتْ بِحَدِّهَا
وَحَدِيدِهَا حَتَّى أَنَاخَتْ عَلَيْنَا بِالْمَدِينَةِ وَاثِقَةً بِأَنْفُسِهَا فِيمَا تَوَجَّهَتْ لَهُ فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ عَلَى النَّبِيِّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَنْبَأَهُ بِذَلِكَ فَخَنْدَقَ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَدِمَتْ قُرَيْشٌ فَأَقَامَتْ الْمُهَاجِرِينَ وَ
عَلَى الْخَنْدَقِ مُحَاصِرَةً لَنَا تَرَى فِي أَنْفُسِهَا الْقُوَّةَ وَفِينَا الضَّعْفَ تُرْعِدُ وَتُبْرِقُ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ يَدْعُوهَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيُنَاشِدُهَا إِلَى الْقَرَابَةِ وَالرَّحِمِ فَتَأْبَى وَلَا يَزِيدُهَا ذَلِكَ إِلَّا عُتُوّاً وَفَارِسُهَا
وَفَارِسُ الْعَرَبِ يَوْمَئِذٍ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وُدٍّ يَهْدِرُ كَالْبَعِيرِ الْمُغْتَلِمِ يَدْعُو إِلَى الْبِرَازِ وَيَرْتَجِزُ وَيَخْطِرُ بِرُمْحِهِ مَرَّةً وَبِسَيْفِهِ
مَرَّةً لَا يُقْدِمُ عَلَيْهِ مُقْدِمٌ وَلَا يَطْمَعُ فِيهِ طَامِعٌ لَا حَمِيَّةٌ تُهَيِّجُهُ وَلَا بَصِيرَةٌ تُشَجِّعُهُ فَأَنْهَضَنِي إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ
وَعَمَّمَنِي بِيَدِهِ وَأَعْطَانِي سَيْفَهُ هَذَا وَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى ذِي الْفَقَارِ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ وَنِسَاءُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ
بَوَاكٍ إِشْفَاقاً عَلَيَّ مِنِ ابْنِ عَبْدِ وُدٍّ فَقَتَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِيَدِي وَالْعَرَبُ لَا تَعُدُّ لَهَا فَارِساً غَيْرَهُ
وَضَرَبَنِي هَذِهِ الضَّرْبَةَ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى هَامَتِهِ فَهَزَمَ اللَّهُ قُرَيْشاً وَالْعَرَبَ بِذَلِكَ وَبِمَا كَانَ مِنِّي فِيهِمْ مِنَ النِّكَايَةِ
واما امتحان و آزمودن پنجم که بدان ممتحن شدم این بود که فجار قریش و کفار عرب برگرد هم فراهم شدند

و پیمانی سخت و عقدی استوار بستند که از آن سوی که روی آورده اند روی برنتابند و بدیگر سوی عزیمت نیفکنند
و از بهر پیکار بر کنار نروند تا گاهی که رسول مختار و با جماعت بنی عبد المطلب را بقتل رسانند پس ساختگی
کرده با نهایت حدت و شدت و کمال عدت و عدت راه سپار گشته و در کنار مدینه طیبه بار فرو گرفتند
و بآنچه مقصود داشتند وثوق تمام گرفتند و بر شجاعت و دلاوری خویش مطمئن بودند که بانجام امر
و ادراک مطلوب نایل میشوند جبرئیل علیه السلام فرود شد و خبر ایشان را در حضرت رسول خدای
معروض داشت رسول خدای حفاظت خویش و گروه مهاجر و انصار را که در حضرتش حاضر بودند
خندقی بر پیرامون حملگی برآورد و مردم قریش بتاختند و گرد خندق را احاطه کرده ما را بحصار در سپردند
و همه بر قوت خود و ضعف ما یقین داشتند و چون صاعقه و ابر خروش برآوردند و نعره و نفیر بگردون
اثیر باز رسانیدند و رسول خدا از در شفقت و عنایت و رحمت و موعظت آن جماعت را بحضرت
احدیت دعوت و بقرابت و خویشاوندی و رعایت رحم سوگند همی داد و آن مردم نابکار از راه
ابا و انکار و امتناع و استکبار در آمدند و پذیرفتار نشدند و از این کردار خود جز سرکشی و طغیان نمیخواستند
و جز براه کین و شقاق نمیتاختند و در آنوقت سوار نامدار و فارس جرار ایشان و جمله شجعان عرب
عمرو بن عبدود بود که چون شتری مست در آن عرصه و هامون نعره بگردون رسانیدی و آوای
هل من مبارز بچرخ بوقلمون کشانیدی و رجز از پی رجز بخواندی و بانگ از پس بانگ برکشیدی و نمایش
از پی نمایش باز نمودی و از لمعان تیغ آبدار و سنان شرربار روان پیاده و سوار را پر شرار ساختی
و هیچکس آهنگ جنگش نساختی و طمع در مبارزتش نیفکندی نه حمیت موجب هیجان و عصبیت گردان گشتی
و نه بصیرت بر وجوب حفظ دین اسلام و حراست خیر الانام و رضای یزدان و برکندن ریشه کفر
و شاخه طغیان موجب تشجیع و مبادرت و جلادت جنگ آوران شدی چون رسول خدای
نگران اینحال و تقاعد آنجماعت گردید مرا بمبارزت وی انگیزش بداد و بدست مبارکش سرم را
بدستاری استوار ببست و این شمشیر خود را که ذوالفقار است با من عطا فرمود پس بجنگ او بتاختم
زنان اهل مدینه محض بیم و شفقت بر من بگریستند و نصرت مرا از خدای خواستار همی شدند و خداوند
قاهر او را بدست من بکشت گاهی که در تمام عرب هیچ سواری انباز او نبود و این ضربت را عمرو بن عبدود
بر من فرود آورد و بفرق همایونش اشارت فرمود پس از آن خداوند سبحان کفار قریش و عرب را
بواسطه قتل عمرو و آن کفایت و جلادت و شدتی که از من در ایشان نمایان گشت هزیمت داد و چون
امیر المؤمنین این داستان را بگذاشت باصحاب خود روی کرد و فرمود آیا چنین نبود بجمله عرض کردند
یا امیر المؤمنین چنین است که باز فرمودی بعد از آن گفت وَأَمَّا السَّادِسَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّا وَرَدْنَا مَعَ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَدِينَةَ أَصْحَابِكَ خَيْبَرَ عَلَى رِجَالٍ مِنَ الْيَهُودِ وَفُرْسَانِهَا مِنْ قُرَيْشٍ

غَيْرِهَا فَتَلَقَّوْنَا بِأَمْثَالِ الْجِبَالِ مِنَ الْخَيْلِ وَالرِّجَالِ وَالسِّلَاحِ وَهُمْ فِي أَمْنَعِ دَارٍ وَأَكْثَرِ عَدَدٍ كُلٌّ يُنَادِي لِلْبِرَازِ
وَيَدْعُو وَيُبَادِرُ إِلَى الْقِتَالِ فَلَمْ يَبْرُزْ إِلَيْهِمْ مِنْ أَصْحَابِي أَحَدٌ إِلَّا قَتَلُوهُ حَتَّى إِذَا احْمَرَّتِ الْحَدَقُ وَدُعِيتُ إِلَى
النِّزَالِ وَأَهَمَّتْ كُلَّ امْرِئٍ نَفْسُهُ وَالْتَفَتَ بَعْضُ أَصْحَابِي إِلَى بَعْضٍ وَكُلٌّ يَقُولُ يَا أَبَا الْحَسَنِ انْهَضْ فَأَنْهَضَنِي رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى دَارِهِمْ فَلَمْ يَبْرُزْ إِلَيَّ مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا قَتَلْتُهُ وَلَا يَثْبُتُ لِي فَارِسٌ إِلَّا طَحَنْتُهُ ثُمَّ شَدَدْتُ عَلَيْهِمْ شَدَّةَ
اللَّيْثِ عَلَى فَرِيسَتِهِ حَتَّى أَدْخَلْتُهُمْ جَوْفَ مَدِينَتِهِمْ مُسَدِّداً عَلَيْهِمْ فَاقْتَلَعْتُ بَابَ حِصْنِهِمْ بِيَدِي حَتَّى دَخَلْتُ عَلَيْهِمْ
مَدِينَتَهُمْ وَحْدِي أَقْتُلُ مَنْ يَظْهَرُ فِيهَا مِنْ رِجَالِهَا وَأَسْبِي مَنْ أَجِدُ مِنْ نِسَائِهَا حَتَّى افْتَتَحْتُهَا وَحْدِي وَلَمْ يَكُنْ
لِي فِيهَا مُعَاوِنٌ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ آزمایش ششم این بود که در رکاب مبارک رسول خدای صلی الله
علیه و آله در کناره شهر شما که خیبر نام دارد و از رجال یهود و فرسان قریش و شجعان دیگر قبایل آراسته ورود
دادیم اهل خیبر چون بر آن خبر مستحضر شدند چون دریای اخضر بجوش و خروش در آمدند و پرخاشگر شدند و با اسلحه
کارزار آهنگ نبرد و پیکار نمودند و ابطال رجال و مردان با گرز و گوپال مانند آهنین جبال در عرصه قتال
و دشت نزال چنگ و چنگال تیز و میدان ستیز و آویز را آماده شدند و بآن باره های صحرا سپار و آن
باره های استوار و برجهای محکم و لشکرهای بسیار پشت یار و در میدان نبرد در طلب هم آورد نعره زنان برآمدند
هیچکس از اصحاب من روی با ایشان نگذاشت جز اینکه سر از تن بگذاشت و جامه دیگر سرای برداشت و بر
اینگونه بتاختند و روان از تن بپرداختند چندانکه چشمها در چشم خانها از زردی رخسارها سرخی فزود و از دیدار آنگونه
کارزار و محاربت حیرت گرفت و قدرت مبارزت در هیچکس نماند و مرا بقتال بخواندند و خویشتن بر خویشتن بپاییدند
و یاران من از نهایت خشیت و حیرت پاره پاره نگران شدند و هر یک همی گفتند یا ابا الحسن وقت است
که جانب میدان سپاری و تیغ شرربار در گردن کفار بگذاری رسول خدای صلی الله علیه و آله مرا تمکین
و دار و پیکار ایشان انگیزش داد پس بکارزار ایشان بتاختم هیچکس از ایشان آهنگ من نکرد جز اینکه
بپالهنگ مرگ گرفتار و هیچ سواری بپیکار من نتاخت جز اینکه سر بباخت و ایشان را همی بکشتم و اجساد
ایشان را در زیر پای مرکب در نوشتم و اندام ایشان را در هم شکستم و از آن پس چنان بر ایشان بتاختم
و جانها را از تنها ربایندہ شدم و بسختی و صولت و درشتی و صلابت درهم سپردم که شیر ژیان به شکار خود نتواند
کرد چندانکه آن گروه را اندرون شهر خودشان بتاختم و ایشان از بیم و هراس در هر سوی پنهان شدند و درها
بر خود فراز کردند و من بدست قوی و بازوی پهلوی خود در حصن و قلعه استوار ایشان را با آن گرانباری
و استواری و ثقل و سنگینی از جای برکندم و تنها بشهر ایشان اندر شدم هر کس از مردان ایشان را با اظهار
جلادتی کرد و بمدافعت بیرون شد بکشتم و هر یک از زنان و ایشان را در یافتم اسیر ساختم تا گاهی که آن شهر را بتنهائی
برگشودم و مفتوح ساختم و جز خداوند یگانه هیچکس معین و ناصر من نبود و چون امیر المؤمنین علیه السلام این
داستان بگفت روی با اصحاب آورد و فرمود آیا نه چنین است بجمله عرض کردند یا امیر المؤمنین

۶۰۸ چنان است که فرمودی آنگاه فرمود وَ اَمَّا السّابِعَةُ یا اَخَا الْیَهُودِ فَاِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ لَمّا
تَوَجَّهَ لِفَتْحِ مَکَّةَ اَحَبَّ اَنْ یُعْذِرَ اِلَیْهِمْ وَ یَدْعُوَهُمْ اِلَی اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ آخِراً کَما دَعاهُمْ اَوَّلاً فَکَتَبَ اِلَیْهِمْ کِتاباً یُحَذِّرُهُمْ
بِهِ وَ یُنْذِرُهُمْ عَذابَ اللهِ وَ یَعِدُهُمُ الصَّفْحَ وَ یُمَنِّیهِمْ مَغْفِرَةَ رَبِّهِمْ وَ نَسَخَ لَهُمْ فی آخِرِهِ سُورَةَ بَراءَةٍ لِیَقْرَأَها عَلَیْهِمْ
ثُمَّ عَرَضَ عَلی جَمیعِ اَصْحابِهِ الْمُضِیَّ بِهِ فَکُلُّهُمْ یَرَی التَّثاقُلَ فیهِ فَلَمّا رَأی ذلِکَ نَدَبَ مِنْهُمْ رَجُلاً فَوَجَّهَهُ بِهِ فَاَتاهُ
جَبْرَئیلُ فَقالَ یا مُحَمَّدُ لا یُؤَدّی عَنْکَ اِلّا اَنْتَ اَوْ رَجُلٌ مِنْکَ فَاَنْبَأَنی رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بِذلِکَ وَ وَجَّهَنی
بِکِتابِهِ وَ رِسالَتِهِ اِلی اَهْلِ مَکَّةَ فَاَتَیْتُ مَکَّةَ وَ اَهْلُها مَنْ قَدْ عَرَفْتُمْ لَیْسَ مِنْهُمْ اَحَدٌ اِلّا وَ لَوْ قَدَرَ اَنْ یَضَعَ عَلی کُلِّ
جَبَلٍ مِنّی اِرْباً لَفَعَلَ وَ لَوْ اَنْ یَبْذُلَ فی ذلِکَ نَفْسَهُ وَ اَهْلَهُ وَ وُلْدَهُ وَ مالَهُ فَبَلَّغْتُهُمْ رِسالَةَ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ قَرَأْتُ عَلَیْهِمْ کِتابَهُ فَکُلُّهُمْ یَلْقانی بِالتَّهَدُّدِ وَ الْوَعیدِ وَ یُبْدی لِیَ الْبَغْضاءَ وَ یُظْهِرُ
الشَّحْناءَ مِنْ رِجالِهِمْ وَ نِسائِهِمْ فَکانَ مِنّی فی ذلِکَ ما قَدْ رَأَیْتُمْ
آزمایش هفتم این بود که چون رسول خدای صلی الله علیه و آله بفتح مکه توجه فرمود که خویشتن را در کار ایشان
و قتال آن جماعت معذور فرماید و چنانکه از نخست آن جماعت را بخداوند عزوجل دعوت نمود در پایان کار نیز دعوت
فرماید یعنی بر ایشان اتمام حجت کند شاید بدون اشتعال نایرهٔ قتال و اسر نساء و رجال طریق هدایت و اطاعت
بسپارند و زیان دنیا و آخرت نیابند پس از راه رحمت و شفقت و پند و نصیحت مکتوبی بدیشان نمود و در آن
نامه از وعد و وعید و بیم و امید و پرهیز از عذاب خدای مجید مندرج گردانید و باز نمود که اگر سر باطاعت و انقیاد
درآورند از اعمال سابقهٔ ایشان درمیگذرد و با مرزش پروردگار برخوردار میشوند و در پایان آن نامه سورهٔ
برائت را اندراج داد تا بر ایشان قرائت شود آنگاه آن مکتوب مبارک را بر تمام اصحاب خود عرض داد
تا تنی قدم مردی پیش نهد و آن نامه را بمردم مکه حامل شود از چه جملگی مشهود رفت که حمل این کار را ثقیل
شمردند و توانی و گرانی گرفتند چون اینحال را مشاهدت نمود یکتن از ایشان را با آن رسالت دعوت
فرمود و بانجابت کرد پس آن مکتوب را در صحبت او روان داشت در اینحال جبرئیل نازل شد و عرض
کرد ای محمد فرمان الهی چنان است که این رسالت را جز تو یا مردی که از خود تو باشد بایشان نباید
برساند لاجرم رسول خدای مرا از امر یزدانی آگهی داد و مرا حامل آن رسالت و مکتوب گردانیده بجانب
مکه معظمه گسیل ساخت چون بطرف مکه شدم و اهل مکه همان کسانند که شما ایشان را خوب میشناسید که در میان
ایشان هیچکس نبود مگر اینکه اگر قدرت داشتی که هر پارهٔ اندام مرا بر هر کوهی بگذارد چنان میکرد و اگر چند
در ازای این کار و ادراک این مقصود جان و اهل و فرزندان و اموال خود را مبذول ساختی پس من
برفتم و رسالت رسول خدای را بر ایشان بگذاشتم و آن کتاب مبارک را فرو خواندم تمام مردم مکه
از رجال و نساء بتهدید و وعید من زبان برگشودند و بغض و کین دیرین را ظاهر ساختند و از من و آن
کارها آشکار شد که همه بدیده آید آنگاه روی با اصحاب آورد و فرمود آیا این سؤال نبود

عرض کردند یا امیرالمؤمنین آری چنین است بعد از آن فرمود یا اَخَا الْیَهُودِ هذِهِ الْمَواطِنُ الَّتِی امْتَحَنَنی ۶۰۵
فیهِ رَبّی عَزَّ وَ جَلَّ مَعَ نَبِیِّهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَوَجَدَنی فیها کُلِّها بِمَنِّهِ مُطیعاً
لَیْسَ لِاَحَدٍ فیها مِثْلُ الَّذی لی وَ لَوْ شِئْتُ لَوَصَفْتُ ذلِکَ وَ لکِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَهی عَنِ التَّزْکِیَةِ
فَقالُوا یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ صَدَقْتَ وَ اللهِ لَقَدْ اَعْطاکَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْفَضیلَةَ بِالْقَرابَةِ مِنْ نَبِیِّنا صَلَّی
اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ اَسْعَدَکَ بِاَنْ جَعَلَکَ اَخاهُ تَنْزِلُ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسی وَ فَضَّلَکَ
بِالْمَواقِفِ الَّتی باشَرْتَها وَ الْاَهْوالِ الَّتی رَکِبْتَها وَ ذَخَرَ لَکَ الَّذی ذَکَرْتَ وَ اَکْثَرَ مِنْهُ مِمّا لَمْ
تَذْکُرْهُ وَ مِمّا لَیْسَ لِاَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمینَ مِثْلُهُ یَقُولُ ذلِکَ مَنْ شَهِدَکَ مِنّا مَعَ نَبِیِّنا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَ آلِهِ فَاَخْبِرْنا وَ صَبَرْتَ فَلَوْ شِئْنا اَنْ نَصِفَ ذلِکَ لَوَصَفْناهُ عِلْماً مِنّا بِهِ وَ ظُهُوراً مِنّا
عَلَیْهِ اِلّا اَنّا نُحِبُّ اَنْ نَسْمَعَ مِنْکَ ذلِکَ کَما سَمِعْنا مِنْکَ مَا امْتَحَنَکَ اللهُ بِهِ فی حَیاتِهِ فَاَطَعْتَهُ
فیهِ فَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ یا اَخَا الْیَهُودِ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ امْتَحَنَنی بَعْدَ وَفاةِ نَبِیِّهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ
فی سَبْعَةِ مَواطِنَ فَوَجَدَنی فیهِنَّ مِنْ غَیْرِ تَزْکِیَةٍ لِنَفْسی بِمَنِّهِ وَ نِعْمَتِهِ صَبُوراً ای برادر یهود
این مواطنی بود که پروردگار عزوجل آزمایش فرمود مرا در خدمت پیغمبرش صلی الله علیه و آله و مرا بمن خود
در تمام این مواطن هفتگانه مطیع یافت چنانکه هیچکس را در این احوال و اینگونه اطاعت و عبودیت
مانند من ندیدند و اگر بخواهم توصیف و بیان و شرح این جمله را باز می نمایم لکن یزدان تعالی نهی
فرموده است که تزکیه نفس و خویشتن ستائی نمایند حاضران متفق اللسان عرض کردند یا امیر
المؤمنین سوگند با خدای آنچه فرمودی عین صدق و آنچه حکایت نمودی مقرون بصداقت است
قسم بخدای که یزدان عزوجل ترا بدستیاری قرابت با پیغمبر ما صلی الله علیه و آله آن فضل و فزونی
عطا فرموده است که احدی از جهانیان را بهره نیفتاده است و با این موهبت بزرگ و بخشش عظیم که ترا
با پیغمبر خود برادر و بمنزلت هارون نسبت بحضرت موسی علیهم السلام درآورده سعادت دارین و شرف
نشأتین را بهرهٔ تو گردانیده و ترا در تمام مواقف و مواردی که بنفس نفیس مباشر آن شدی و آن
اهوال و مخاوف را که در دفع کفار و ترویج اسلام و تقویت آیین خیر الانام مرتکب گردیدی فضل و فزونی
عظیم بود که خداوند کریم در آنگونه عطیت بر تمام بریت بفزایش اختصاص و نمایش مزیت عنایت فرمود
و این گذارش محاسن افعال و تراوش محامد اعمال که از وجود مقدست رونق بخش عوالم امکان و نور
افزای معالم عرفان و کمال آرای مراتب ایقان و صفوت نمای مدارج ایمان گردید بهره و جهانت ذخیره
بس جمیل و گنجینه بس جلیل آورد آنچه از ظهور خدمات نامیه و تحمل زحمات سامیه و کردار ستوده و اطوار
سعیده خویشتن برشمردی یکی از هزارها و اندکی از بسیارها که بجای آوردی میتواند بود و هیچیک از سلمانان را
بضاعت اظهار و استطاعت نمایش آن نیست و از ما گروه و جماعت هر کس حالات و اخلاق حمیدهٔ ترا

با پیغمبر مشهود کرده و هر کس اوصاف و افعال مجیده ترا بعد از آن حضرت ادراک نموده بر تمام این مخایل کریمه قائل است یا امیرالمؤمنین هم اکنون از آن آزمایشها و امتحاناتی که خالق ارضین و سموات بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله ترا فرموده و تو بر وجود همایون متحمل و صابر شدی ما را خبر گذار همانا اگر ما خود بنحو اتم آن زحمات و مشقات و امتحانات که ترا بعد از پیغمبر ما دیگر شد توصیف کنیم البته می کنیم چه بر آن مراتب عالم هستیم و خود بر آن مقامات و ظهور آن شاهدیم لکن دوست همیداریم که چنانکه آن امتحاناتی را که در زمان پیغمبر برای تو روی داد از دهان مبارکت تراوش گرفت آن امتحانات دیگر را نیز که بعد از آن حضرت برای تو از جانب خدای روی داد از زبان همایونت بشنویم آنوقت امیرالمؤمنین علیه السلام با رأس الیهود فرمود خداوند عزوجل بعد از وفات پیغمبرش صلی الله علیه و آله مرا در هفت موطن ممتحن گردانید و من و کرم خویش در آن جمله ام شکیبا یافت و این سخن بدون این است که همی خواهم تزکیه نفس نمایم و خویشتن را بستایم أَمَّا أَوَّلُهُنَّ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِي خَاصَّةً دُونَ الْمُسْلِمِينَ عَامَّةً أَحَدٌ آنَسُ بِهِ أَوْ أَعْتَمِدُ عَلَيْهِ أَوْ أَسْتَنِيمُ إِلَيْهِ أَوْ أَتَقَرَّبُ بِهِ غَيْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هُوَ رَبَّانِي صَغِيراً وَبَوَّأَنِي كَبِيراً وَكَفَانِي الْعَيْلَةَ وَجَبَرَنِي مِنَ الْيُتْمِ وَأَغْنَانِي عَنِ الطَّلَبِ وَوَقَانِي الْمَكْسَبَ وَعَالَ لِيَ النَّفْسَ وَالْوَلَدَ وَالْأَهْلَ هَذَا فِي تَصَارِيفِ أَمْرِ الدُّنْيَا مَعَ مَا خَصَّنِي بِهِ مِنَ الدَّرَجَاتِ الَّتِي قَادَتْنِي إِلَى مَعَالِي الْحُظْوَةِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَنَزَلَ بِي مِنْ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا لَمْ أَكُنْ أَظُنُّ الْجِبَالَ لَوْ حَمَلَتْهُ عَنْوَةً كَانَتْ تَنْهَضُ بِهِ فَرَأَيْتُ النَّاسَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي بَيْنَ جَازِعٍ لَا يَمْلِكُ جَزَعَهُ وَلَا يَضْبِطُ نَفْسَهُ وَلَا يَقْوَى عَلَى حَمْلِ فَادِحِ مَا نَزَلَ بِهِ قَدْ أَذْهَبَ الْجَزَعُ صَبْرَهُ وَأَذْهَلَ عَقْلَهُ وَحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْفَهْمِ وَالْإِفْهَامِ وَالْقَوْلِ وَالْإِسْمَاعِ وَسَائِرُ النَّاسِ مِنْ غَيْرِ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بَيْنَ مُعَزٍّ يَأْمُرُ بِالصَّبْرِ وَبَيْنَ مُسَاعِدٍ بَاكٍ لِبُكَائِهِمْ جَازِعٍ لِجَزَعِهِمْ وَحَمَلْتُ نَفْسِي عَلَى الصَّبْرِ عِنْدَ وَفَاتِهِ بِلُزُومِ الصَّمْتِ وَالاشْتِغَالِ بِمَا أَمَرَنِي بِهِ مِنْ تَجْهِيزِهِ وَتَغْسِيلِهِ وَتَحْنِيطِهِ وَتَكْفِينِهِ وَالصَّلَاةِ عَلَيْهِ وَوَضْعِهِ فِي حُفْرَتِهِ وَجَمْعِ كِتَابِ اللَّهِ وَعَهْدِهِ إِلَى خَلْقِهِ لَا يَشْغَلُنِي عَنْ ذَلِكَ بَادِرُ دَمْعَةٍ وَلَا هَائِجُ زَفْرَةٍ وَلَا لَاذِعُ حُرْقَةٍ وَلَا جَزِيلُ مُصِيبَةٍ حَتَّى أَدَّيْتُ فِي ذَلِكَ الْحَقَّ الْوَاجِبَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيَّ وَبَلَّغْتُ مِنْهُ الَّذِي أَمَرَنِي بِهِ وَاحْتَمَلْتُهُ صَابِراً مُحْتَسِباً نخستین امتحان از امتحانات هفت گانه که خداوند یگانه ام پس از فرستاده واپسین بفرمود این بود که در تمام خاص و عام مسلمانان هیچکس مرا نبود که بدو انس بجویم یا بروی اعتماد نوردم یا بجانب او اطمینان و آرام بجویم مگر رسول خدای صلی الله علیه و آله چه آن حضرت گاهی که کودک بودم بپرورش من قیام فرمود و چون کبیر شدم مرا پناه و جای داد و از زحمت درویشی و رنج یتیمی بر آسود و از محنت خواهشگری از دیگران کفایت کرد و مستغنی فرمود و مشقت اهل و فرزند و نفس را بر زدود و آداب حسنه و اخلاق حمیده ترجیت داد و سوای این جمله که راجع با مور دنیویه است مرا به دریافت

درجاتی عالیه اختصاص بخشید که بسبب آن بمراتب رفیعه پیوستم و هیچکس را از مخلوق اولین و آخرین بهره نشده و نمیشود و لاجرم چون رسول خدای صلی الله علیه و آله وفات نمود از وفات آن حضرت آن بارهای گران رنج و احمال ثقال محن بر من موطن گرفت که گمان نمی کنم که اگر جبال جهان حامل آن احمال شدی سکون توانستی گرفت بلکه از ریشه و بن بر آمدی در حدوث این داهیهٔ بزرگ و نائبهٔ سترگ و بلیت عظیم و رزیت جسیم اهل بیت خود را بعضی را در آن گونه درد و جزع دیدم که نمیتوانست خود را نگاهداری نماید و جزع خود در تملک و تقمص خویش را ضابط و بر حمل آن امر سخت و مصیبت دشوار و حادثهٔ ناگوار که بروی فرود گردیده توانا گردد شدت جزع بنیان شکیبائی او را از جای بر آورده و از جادهٔ خردمندی غافل ساخته و او را از درجات فهمیدن و فهمانیدن و گفتن و شنوانیدن بدیگر سوی افکنده و سایر مردمان بیرون از جماعت بنی عبدالمطلب که صاحب مصیبت بودند پاره تعزیت و تسلیت و تسکین سخن و صبوری امر میکردند و بعضی در گریستن و جزع کردن با ایشان مساعدت می نمودند اما من با دیدار این احوال مصائب اتصال بار شکیبائی را در حال وفات آن حضرت که بملازمت و لزوم خموشی مقارنت و با اشتغال بآنچه پیغمبر در امر تجهیز و تغسیل و تحنیط و تکفین و نماز و بقبر سپردن آن حضرت منادمت داشت بر خویش برنهادم و بجمع کتاب خدای و عهود ایزدی و سرای بمخلوق او پرداختم و زاری زاری کنان و اشک دیده اشک ریزان و آتش جگر جگر تافتگان و فریاد فریاد کنندگان و ناله ناله برکشندگانم از این کارها بدیگر امور مشغول نداشت تا گاهی که حقوق واجبه خداوند عزوجل و رسول خدا را بجای گذاشتم و بآنچه مرا امر فرمود بپایان آوردم و بر دیدار مکاره و حوادث بصبوری رفتم و پاداش آنرا در حضرت یزدان بذخیره برنهادم از جمله مقاصد این کلام مبارک این است که مصیبت هر کس درباره هر کس باندازه ارتباط معنویه و ظاهری و سنخیت و جنسیت و دوام مخالطت و مقارنت با یکدیگر و معرفت بحال همدیگر است لاجرم در وفات رسول خدای و مفارقت ظاهری دنیائی آن حضرت با آن عوالم و معالم و معارف و اتحاد تامه که در میان بود و در حقیقت یک نور و یک روح در دو پیکر می نمودند معلوم است در چنین حادثه که موجب اختلاف و افتراق امت و فسادهای بزرگ در تمام بریت و ضلالت و غوایت و شقاوت گروهان گروه تا قیامت گردید امیرالمؤمنین علیه السلام را چگونه حالی پیش میآید و معین است که اندوه امیرالمؤمنین نه بر وفات رسول خدای و اتصال آنحضرت به حضرت پروردگار و قطع علاقه ظاهریه از این سرای ناپایدار میباشد چه بهمان طور که امیرالمؤمنین یا سایر ائمه علیهم السلام در هنگام گسیختن ازین سرای و پیوستن بآن سرای فزت و رب الکعبه میفرمایند رسول خدای را نیز بطریق اولی زبان حال و مقال همین است بلکه غم آنحضرت در وفات آنحضرت بر آن مصائبی است که از اختلاف امت بر عموم بریت فرود می آید اما چون امیرالمؤمنین میدانست که اگر بمطالبه حقوق ثابته الهیه نبویه و امامیه خود بپردازد چنانکه ازین پیش نیز اشارت رفت مردمان یکباره مرتد شوند و نام اسلام و مسلمانی نیز

از میان برود از این روی از آنکار روی برتافت و باجرای وصایای رسول خدا و جمع کتاب خدا و احکام
شریعت غرا و ترویج ملت بیضا روزگار بر شمرد و از حقوق خود نام نبرد اگرچه آنچه را پیش افکند همان واجبتر
و بمصالح دین و دنیا و آیین و عقبی و هدایت و رعایت آفریدگان نزدیکتر و شایسته‌تر و نتایج حسنه و عواقب
مستحسنه‌اش کاملتر بود و خود آن حضرت اعلم است که آنچه فوایدش برای اصلاح حال جمهور بیشتر است
اقدم است و اگر جز این بود آن دیگر را که انفع بود مقدم میداشت و از اخذ حق و منصب خود عجز نداشت
و هیچکس را قدرت طرد و منع نبود و از منع و طرد مخلوق از آنچه خدای از روز ازل بکسی عنایت فرموده
چه سود امامت و ولایت و وصایت و خلافت آسمانی و پیغمبر خداوند سبحانی باختیار دیگرکسان نیست
هرچه رنج برند و در طلب آن سعی کنند جز دست تهی و انبان خالی ندارند و اگر بظاهر و اسم بیرون از سینه
دل خوش شوند جز وخامت عاقبت و ندامت بهره نبرند باز چون در مقام خود و هنگام معنویت پیش آید همان کس
که از جانب خدای منصوب است بال بگشاید و بر قلهٔ جلالت و قمهٔ نبالت خیمهٔ ولایت و قبهٔ امارت و امامت را
برافرازد و مدعیان را جز وزر و وبال نماند و چون بنگرند خویشتن را بموهوم مسرور و از موجود و معلوم مهجور
و محروم ساخته‌اند و اکنون موافق عقیدت شیعی و دلایل و براهین عدیده اگر یک آن نظر توجه و تصرف و التفات
امام علیه السلام متوجه نباشد مدار عالم کون و فساد نگردد و در تمام اشیاء موجوده حکم انقلاب و اضطراب
افتد چه تمام حرکات و سکنات عالم بالا و مرکز سفلی به نظر عنایت و تصرف و امر و اشارت اوست
بالجمله چون امیرالمؤمنین آن کلمات و حکایات را بگذاشت روی با حاضران کرد و فرمود آیا نه چنین است
گفتند یا امیرالمؤمنین چنین باشد که فرمودی فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَمَّا الثَّانِيَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ رَسُولَ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَّرَنِي فِي حَيَاتِهِ عَلَى جَمِيعِ أُمَّتِهِ وَأَخَذَ عَلَى جَمِيعِ مَنْ حَضَرَهُ مِنْهُمُ الْبَيْعَةَ وَالسَّمْعَ
وَالطَّاعَةَ لِأَمْرِي وَأَمَرَهُمْ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ ذٰلِكَ فَكُنْتُ الْمُؤَدِّيَ إِلَيْهِمْ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ أَمْرَهُ إِذَا حَضَرْتُهُ وَالْأَمِيرَ عَلَى مَنْ حَضَرَنِي مِنْهُمْ إِذَا فَارَقْتُهُ لَا تَخْتَلِجُ فِي نَفْسِي مُنَازَعَةُ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ لِي
فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَمْرِ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا بَعْدَ وَفَاتِهِ ثُمَّ أَمَرَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
بِتَوْجِيهِ الْجَيْشِ الَّذِي وَجَّهَهُ مَعَ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ عِنْدَ الَّذِي أَحْدَثَ اللّٰهُ بِهِ مِنَ الْمَرَضِ الَّذِي تَوَفَّاهُ فِيهِ فَلَمْ يَدَعِ
النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَحَدًا مِنْ أَفْنَاءِ الْعَرَبِ وَلَا مِنَ الْأَوْسِ وَالْخَزْرَجِ وَغَيْرِهِمْ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ
مِمَّنْ يَخَافُ عَلَى نَقْضِهِ وَمُنَازَعَتِهِ وَلَا أَحَدًا مِمَّنْ يَرَانِي بِعَيْنِ الْبَغْضَاءِ مِمَّنْ قَدْ وَتَرْتُهُ بِقَتْلِ أَبِيهِ أَوْ أَخِيهِ أَوْ حَمِيمِهِ
إِلَّا وَجَّهَهُ فِي ذٰلِكَ الْجَيْشِ وَلَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالْمُسْلِمِينَ وَغَيْرِهِمْ وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَالْمُنَافِقِينَ
لِتَصْفُوَ قُلُوبُ مَنْ يَبْقَى مَعِي بِحَضْرَتِهِ وَلِئَلَّا يَقُولَ قَائِلٌ شَيْئًا مِمَّا أَكْرَهُهُ وَلَا يَدْفَعَنِي دَافِعٌ مِنَ الْوِلَايَةِ وَالْقِيَامِ
بِأَمْرِ رَعِيَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ كَانَ آخِرُ مَا تَكَلَّمَ بِهِ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ أُمَّتِهِ أَنْ يَمْضِيَ جَيْشُ أُسَامَةَ وَلَا يَتَخَلَّفَ عَنْهُ أَحَدٌ
مِمَّنْ أَنْهَضَ مَعَهُ وَتَقَدَّمَ فِي ذٰلِكَ أَشَدَّ التَّقَدُّمِ وَأَوْعَزَ فِيهِ أَبْلَغَ الْإِيعَازِ وَأَكَّدَ فِيهِ أَكْثَرَ التَّأْكِيدِ

فرمود

فرمود یا اخا الیهود آزمایش دوم که خداوند آب و آتش بعد از وفات پیغمبر محمود مرا بفرمود این بود که رسول خدایم
در زمان زندگانیش بر تمامت امتش یعنی بر تمام آفریدگان امارت داد و از جملهٔ حاضران حضرتش بیعت
از بهرم بگرفت و عهد و پیمان و استوار نمود که با وامر و نواهی من مطیع و منقاد باشند و فرمان مرا چون فرمان
یزدان در گوش سپارند آنگاه با حاضران فرمود که امارت مرا با آنانکه غایب هستند تبلیغ کنند لاجرم
از آن هنگام اوامر آن حضرت را گاهی که زمان وفاتش در رسیده بود بجماعت امتش میرسانیدم و چون از
آن حضرت جدائی گرفتم امیر حاضران و غایبان بودم و هرگز در خاطر من خلجان نمی‌نمود که با آن ترتیبات
و تاکیدات که رسول خدای در امر امارت و خلافت من بجای آورد احدی در حال حیات و پس از
وفات آنحضرت در هیچ چیز بمخالفت و منازعت من مبادرت بورزد و چون رسول خدای از تقدیم
و تقریر آن امر خطیر بپرداخت و بآن مرض که هم در آن مرض عرض بگذاشت و جوهر خالص مقدسش بروضهٔ
رضوان و نور الانوار مطلق ملحق و با جواهر مجرده ملصق گشت دچار شد بتوجیه و ترتیب آن لشکری که
اسامة بن زید را بر ایشان امیر ساخت امر فرمود و پیغمبر خدا هیچکس از قبایل و طوایف متفرقهٔ عرب
و جماعت اوس و خزرج و جز ایشان از دیگرکسان و همچنین آنان را که از نقض پیمان ایشان در امر
بیعت من و منازعت با من از ایشان بیمناک بود یا کسانی را که میدانست که بواسطهٔ اینکه پدر یا برادرش
در راه اسلام بدست من بقتل رسیده و بکین من اندرند و منتظر خونخواهی هستند یا در نفاق و شقاق
و حمیت جاهلیت و کفر از منهٔ سابقه باقی مانده اند بجای نگذاشت جز اینکه بمتابعت و معاونت و حرکت
با جیش اسامه فرمان داد و نیز جماعت مهاجرین و انصار و مسلمانان و جز ایشان و مؤلفه قلوب
و منافقین را باین امر مامور داشت تا قلوب آن جماعت که با من در حضرتش بجای میمانند صافی گردد
و هیچکس سخنی که مرا مکروه افتد بر زبان نیاورد و هیچ مانع و دافعی در کار ولایت و امارت من
بعد از آن حضرت حاضر نباشد و چون این ترتیب را بداد آخر سخنی که در کار امتش بفرمود این بود
که لشکر اسامه بتعجیل حرکت نمایند و از آن مردمی که فرمان کرده است با آن لشکر بروند هیچکس
تخلف نورزد و در اینباب و تقدیم این کار آنچند که بایست از تاکید و تشدید و ایغاد و ایعاظ
و تقدم و توصیه فرمود بگذاشت خلاصهٔ مطلب این است که چون رسول خدای صلی الله علیه و آله
بموجب فرمان یزدان خلافت و امارت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در اوقات نبوت
بموجب تقاضای وقت و در غدیر خم بآن تصریح و تلویح تقریر داد و زمان رحلت آن حضرت در رسید
همچنان برای تاکید و تشدید این امر و اکمال تبلیغ امر الهی که مسئول و ان لم تبلغ فما بلغت
رسالته نکرده و امر ولایت و خلافت آنحضرت بغایة القصوای ابلاغ و اتمام حجت برسانید
و هیچکس را در عصیان و طغیان و مخالفت آن کار معذور نگذارد و لاجرم بعلم و حکمت

وبصیرتی که بمقام صادر اول وعقل کل وخاتمیت نبوت اختصاص داشت ترتیب جیش اسامه را بداد
وهر کس را که میدانست بکین امیرالمؤمنین وحمیت وعصبیت وکفر ونفاق جاهلیت وانتظار خونخواهی
کشته شدگان کافر خود از آن حضرت باقی است ومنتهز روزی میباشد که با آن حضرت تلاشی
ومخالفت نماید ودر ارکان خلافت وبنیان ولایتش ثلمه در اندازد بمتابعت آن لشکر فرمان داد
وهم آن لشکر را بموافق ومخالف آراسته ساخت که موجب اندیشه وپارهٔ خیالات فاسده مخالفان
نگردد وچون چنانکه مقتضی حکمت ومصلحت بود آن ترتیب را بداد وآن لشکر را معین وبیرون فرستاد
برای نهایت تأکید فرمود لعنت خدای هر کس را که از جیش اسامه تخلف جوید آنگاه هر کس را از دل و
جان ودین وایمان موافق میدانست در مدینه بر جای گذاشت تا بیجاره جادهٔ مستقیم هدایت وولایت
کبری از خس وخار وخاک وخاشاک وگرد وغبار اغیار واشرار ومنافقان وکفار پاک وگوهر
ولایت بر مرکز وصایت تابناک آید وتقریر جیش اسامه ولعن صریح پیغمبر بر متخلفین از آن جیش را
علمای فریقین اقرار دارند وشک وشبهتی در آن ندارند واگر درست تأمل شود تشیید وتأکید
وتمهید ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در این مرة از غدیر خم اخوت میجوید وهمان گونه استقامت
دارد واین مطلب معین است که رسول خدای صلی الله علیه وآله بر وفات خود علم ویقین
کامل داشت وهیچ واجب نبود که در زمان انتقال خود چنین لشکری را با چنان ترتیبی با آن تأکید
مأمور فرماید زیرا که پر واضح بود که بعد از آن حضرت هر کس بر سریر امارت بنشیند بتقاضای
وقت سپاهی آراسته ومأمور خواهد فرمود واگر امیری ورئیسی بجای آنحضرت قیام نورزد در آن
لشکر اسامه نهایت پریشانی وانقلاب وضعف روی خواهد داد ومسلمانان را اضطرابی
عظیم از آن انقلاب فرو میگیرد ومخالفان ودشمنان که در انتظار فرصت بودند بر آن لشکر بی
سردار ومسلمانان بی رئیس غلبهٔ تامه حاصل خواهند کرد والبته در چنین حال وانتقال رسول
خدای صحیح تر چنان بود که چنان سپاهی را آماده ومأمور ندارند ودر مرکز خود بجای بگذارند
پس این مأمور داشتن برای دفع موانع وحفظ ودایع امیرالمؤمنین واصلاح حال دین ومسلمین بود
وگرنه از چه روی در دیگر غزوات ایام حیات وتعیین سپاه بدیگر صفحات این تأکید وترتیب
هویدا نشد واین لعن بر زبان الهام بیانش جاری نگشت هر مردی خردمند این بیان را بشنود
ودر غرض ومرض نباشد تصدیق مینماید اکنون باید بتأمل نگران شد وحالت آنان را با آن
مقامات جلیله که در خود گمان میبردند ودر آن وقت محکوم ومأمور بتبعیت واطاعت اسامة بن زید
ودر شمار یکی از افراد لشکر گردیده واز نهایت خشم وکمال بغض وطمع وطلب وعدم اعتنای بامر
مطاع رسول خدا که از لشکر اسامه تخلف ورزیدن واز امر واجب الاطاعه رسول خدای انحراف جستند

بدانست

بدانست که چیست ومقام ومنزلت چنین مردم واستحقاق ولیاقت ایشان وامیرالمؤمنین علی علیه السلام
که در چنین وقت با آن شجاعت وجلادت ولشکرکشی ومردم کشی مأمور بتوقف مدینه وانجام امور شخصی
رسول خدای که بامر وصایت وولایت اختصاص دارد چگونه است   گر خوب بسنجی
فارغ شوی از شبهت   ور بیک نظر سازی برحق بشوی عارف   فَلَمْ اَشْعُرْ بَعْدَ اَنْ قُبِضَ النَّبِیُّ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِلَّا بِرِجَالٍ مِمَّنْ بُعِثَ مَعَ اُسَامَةَ بْنِ زَیْدٍ وَاَهْلِ عَسْکَرِهِ قَدْ تَرَکُوا مَرَاکِزَهُمْ
وَاَخَلُّوا بِمَوَاضِعِهِمْ وَخَالَفُوا اَمْرَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فِیمَا اَنْهَضَهُمْ لَهُ وَاَمَرَهُمْ بِهِ وَتَقَدَّمَ
اِلَیْهِمْ مِنْ مُلَازَمَةِ اَمِیرِهِمْ وَالسَّیْرِ مَعَهُ تَحْتَ لِوَائِهِ حَتَّی یَنْفُذَ لِوَجْهِهِ الَّذِی اَنْفَذَهُ اِلَیْهِ فَخَلَّفُوا
اَمِیرَهُمْ مُقِیماً فِی عَسْکَرِهِ وَاَقْبَلُوا یَتَبَادَرُونَ عَلَی الْخَیْلِ رَکْضاً اِلَی حَلِّ عُقْدَةٍ عَقَدَهَا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لِی وَرَسُولُهُ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فِی اَعْنَاقِهِمْ فَحَلُّوهَا وَعَهْدٍ عَاهَدُوا اللهَ وَرَسُولَهُ فَنَکَثُوهُ وَعَقَدُوا لِاَنْفُسِهِمْ عَقْداً
ضَجَّتْ بِهِ اَصْوَاتُهُمْ وَاخْتَصَّتْ بِهِ آرَاؤُهُمْ مِنْ غَیْرِ مُنَاظَرَةٍ لِاَحَدٍ مِنَّا بَنِی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ اَوْ مُشَارَکَةٍ فِی رَأْیٍ اَوْ
اِسْتِقَالَةٍ لِمَا فِی اَعْنَاقِهِمْ مِنْ بَیْعَتِی فَعَلُوا ذَلِکَ وَاَنَا بِرَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَشْغُولٌ وَبِتَجْهِیزِهِ
عَنْ سَائِرِ الْاَشْیَاءِ مَصْدُودٌ فَاِنَّهُ کَانَ اَهَمَّهَا وَاَحَقَّ مَا بُدِئَ بِهِ مِنْهَا فَکَانَ هَذَا یَا اَخَا الْیَهُودِ اَقْرَحَ مَا وَرَدَ عَلَی قَلْبِی
مَعَ الَّذِی اَنَا فِیهِ مِنْ عَظِیمِ الرَّزِیَّةِ وَفَاجِعِ الْمُصِیبَةِ وَفَقْدِ مَنْ لَا خَلَفَ مِنْهُ اِلَّا اللهُ تَبَارَکَ وَتَعَالَی فَصَبَرْتُ عَلَیْهَا اِذْ
اَتَتْ بَعْدَ اُخْتِهَا عَلَی تَقَارُبِهَا وَسُرْعَةِ اتِّصَالِهَا چون روان خاتم پیغمبران بحضرت خداوند یزدان پیوست بناگاه نگران
شدم وخبر یافتم که مردانی چند که مأمور بلشکرگاه اسامة بن زید ومتابعت وی بودند باز شدند واز
مراکز ومواضعی که بآنجا مأمور ومحکوم بودند فرو گذاشتند وفرمان پیغمبر را در آنچه ایشان را امر کرده واز ملازمت
امیر خودشان وحرکت کردن با او در تحت رایت امارت او تا بدانجا که حکم شده بود راه سپار گردد نادیده
انگاشتند واز امیر خودشان اسامه که هنوز در لشکرگاه خود مقیم بود تخلف کرده وبا اعوان خود بجانب
مدینه شتابان گردیده تا آن پیمانی را که یزدان تعالی ورسولش برای من بر ایشان بر نهاده وآن بیعتی را که
رسول خدای از ایشان بخلافت وولایت من از آنها بگرفته بود بشکستند وچون بیامدند آن عهد
استوار را در هم شکستند ونکث بیعت کرده وبرای خود عقدی بر بستند که بیرون از امر واجازت خدای
ورسول خدای وجماعت مؤمنین بود ودر آن رای واندیشه واین هوا وهوس جز بآراء واندیشهٔ خود
شان کار نکردند واز ما بنی عبد المطلب که اصل ومایه وپایه وصاحب این امریم نپرسیدند ونه بر رأی
واشارت ومشارکت ما حرکت ننمودند سهل است در مقام استقاله آن بیعت که از من بر گردن داشتند
بر نیامدند وبا اینکه خودشان گروگان عهد وپیمان من بودند ورشتهٔ استوار بیعت مرا بر گردن نهاده
بودند از بهر خود بیعت گرفتند واین کارها را ایشان میکردند وحال اینکه من بکار غسل وکفن وتجهیز رسول
خدای مشغول واز ترتیب دیگر کارها ممنوع ومصدود بودم چه آن امر از دیگر امور بیشتر اهمیت داشت

و از هرچه در نظر جلوه گر شدی شایسته تر بودی یا اخا الیهود این کردار ناهنجار ایشان از دیگر واردات
دل من بیشتر ریش نمودی مبتلا شده آن مصیبت عظمی و رزیت کبری که در وفات رسول خدا هویدا و فقدان
آنکس که جز خداوند کس مخلف نتواند بود مرا روی داده بگردید و من بر آن مصیبت که از افعال ایجاعت
بر من رسید و با آن مصیبت که از وفات رسول خدای اتفاق افتاد مقارن و سریع الاتصال بود شکیبائی
ورزیدم همانا امیرالمؤمنین علیه السّلام مصیبت تخلف از جیش اسامه را که منجر بغصب خلافت و فساد احوال امت
تا قیامت با فقدان رسول خدای یکسان و این هر دو مصیبت را خواهر و با یکدیگر برابر خوانده است واللّه چنان
نیست زیرا که بعثت آنحضرت و ظهور نور نبوت مطلقه از عالم لاهوت بعالم ناسوت و توجه از مراتب کلیه
بعالم جزئیه برای تکمیل نوع بشر و حفظ رشته بقاء و دوام و ترقی ایشان که دارای گوهر عقل که از جواهر مجرده
علویه هستند از اسفل السافلین جهل و ضلالت باعلی علیین نباهت و درایت و سعادت مندی ایشان
در دنیا و آخرت و اتصال وجود ایشان بمبداء فیض مطلق و انوار حق است و چون در این مقصود خلل افکنند
چنان است که بر تمام آن جمله لطمه زنند و فقدان این در حکم فقدان آنحضرت خواهد بود و چنان باشد
که آنحضرت را شهید ساخته باشند این است که امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید بر این دو مصیبت بزرگ
شکیبائی ورزیدم و چون قرآن کریم شامل تمام احکام دین مبین است این امت که آن حضرت بجمع آن اشتغال
ورزید و این کار را که معنی نبوت و خلافت و ولایت باطنیه و ظاهریه را شامل و حفظ عترت رسول خدا را
که خلفاء یزدان و حافظ و ودایع خداوند منان و اصل دین و حارس آئین میباشند بر رعایت امور ظاهره
و آداب صوریه مقدم شمرد واللّه اعلم چون امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه ازین فصل بپرداخت روی با اصحاب
آورد و فرمود آیا چنین است که فرمودی فرمود یا اخا الیهود اما از مایش سوم این است فَإِنَّ الْقَائِمَ
بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَلْقَانِي مُعْتَذِرًا فِي كُلِّ أَيَّامِهِ وَيَلُومُ غَيْرَهُ مَا ارْتَكَبَهُ مِنْ أَخْذِ حَقِّي وَنَقْضِ
بَيْعَتِي وَيَسْأَلُنِي تَحْلِيلَهُ فَكُنْتُ أَقُولُ تَنْقَضِي أَيَّامُهُ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَيَّ حَقِّيَ الَّذِي جَعَلَهُ اللّٰهُ لِي عَفْوًا هَنِيئًا مِنْ غَيْرِ أَنْ
أُحْدِثَ فِي الْإِسْلَامِ مَعَ حُدُوثِهِ وَقُرْبِ عَهْدِهِ بِالْجَاهِلِيَّةِ حَدَثًا فِي طَلَبِ حَقِّي بِمُنَازَعَةٍ لَعَلَّ فُلَانًا يَقُولُ فِيهَا
نَعَمْ وَفُلَانًا يَقُولُ لَا فَيَؤُولُ ذٰلِكَ مِنَ الْقَوْلِ إِلَى الْفِعْلِ وَجَمَاعَةٌ مِنْ خَوَاصِّ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَعْرِفُهُمْ
بِالنُّصْحِ لِلّٰهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِكِتَابِهِ وَدِينِهِ الْإِسْلَامِ يَأْتُونِي عَوْدًا وَبَدْءًا وَعَلَانِيَةً وَسِرًّا فَيَدْعُونِي إِلَى أَخْذِ حَقِّي وَ
يَبْذُلُونَ أَنْفُسَهُمْ فِي نُصْرَتِي لِيُؤَدُّوا إِلَيَّ بِذٰلِكَ بَيْعَتِي فِي أَعْنَاقِهِمْ فَأَقُولُ رُوَيْدًا وَصَبْرًا قَلِيلًا لَعَلَّ اللّٰهَ يَأْتِيَنِي
بِذٰلِكَ عَفْوًا بِلَا مُنَازَعَةٍ وَلَا إِرَاقَةِ الدِّمَاءِ فَقَدِ ارْتَابَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ بَعْدَ وَفَاةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَطَمِعَ فِي الْأَمْرِ بَعْدَهُ مَنْ لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ فَقَالَ كُلُّ قَوْمٍ مِنَّا أَمِيرٌ وَمَا طَمِعَ الْقَائِلُونَ فِي ذٰلِكَ إِلَّا لِتَنَاوُلِ غَيْرِي
الْأَمْرَ فَلَمَّا دَنَتْ وَفَاةُ الْقَائِمِ وَانْقَضَتْ أَيَّامُهُ صَيَّرَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ لِصَاحِبِهِ وَكَانَتْ هٰذِهِ أُخْتَ أُخْتِهَا وَمَحَلُّهَا
مِنِّي مِثْلَ مَحَلِّهَا وَأَخَذَا مِنِّي مَا جَعَلَهُ اللّٰهُ لِي فَاجْتَمَعَ إِلَيَّ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ مَضَى وَمَنْ

تحقیق در مسئله

[illegible]

بَقِيَ مِمَّنْ أَخَّرَهُ اللّٰهُ مَنِ اجْتَمَعَ فَقَالُوا لِي فِيهَا مِثْلَ الَّذِي قَالُوا فِي أُخْتِهَا فَلَمْ يَعْدُ قَوْلِيَ الثَّانِي
قَوْلِيَ الْأَوَّلَ صَبْرًا وَاحْتِسَابًا وَيَقِينًا وَإِشْفَاقًا مِنْ أَنْ تَفْنَى عُصْبَةٌ تَأَلَّفَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِاللِّينِ مَرَّةً وَبِالشِّدَّةِ أُخْرَى وَبِالْبَذْلِ مَرَّةً وَبِالسَّيْفِ أُخْرَى حَتَّى لَقَدْ
كَانَ مِنْ تَأَلُّفِهِ لَهُمْ أَنْ كَانَ النَّاسُ فِي الْكَرِّ وَالْفِرَارِ وَالشِّبَعِ وَالرِّيِّ وَاللِّبَاسِ وَالْوِطَاءِ وَالدِّثَارِ
وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا سُقُوفَ لِبُيُوتِنَا وَلَا أَبْوَابَ وَلَا سُتُورَ
إِلَّا الْجَرَائِدُ وَمَا أَشْبَهَهَا وَلَا وِطَاءَ لَنَا وَلَا دِثَارَ عَلَيْنَا يَتَدَاوَلُ الثَّوْبَ الْوَاحِدَ فِي
الصَّلٰوةِ أَكْثَرُنَا وَنَطْوِي اللَّيَالِيَ وَالْأَيَّامَ جُوعًا عَامَّتُنَا وَرُبَّمَا أَتَانَا الشَّيْءُ مِمَّا أَفَاءَهُ
اللّٰهُ عَلَيْنَا وَصَيَّرَهُ لَنَا خَاصَّةً دُونَ غَيْرِنَا وَنَحْنُ عَلَى مَا وَصَفْتُ مِنْ حَالِنَا فَيُؤْثِرُ بِهِ رَسُولُ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرْبَابَ النِّعَمِ وَالْأَمْوَالِ تَأَلُّفًا مِنْهُ لَهُمْ فَكُنْتُ أَحَقَّ مَنْ لَمْ يُفَرِّقْ
هٰذِهِ الْعُصْبَةَ الَّتِي أَلَّفَهَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَمْ يَحْمِلْهَا عَلَى الْخُطَّةِ الَّتِي لَا خَلَاصَ لَهَا مِنْهَا دُونَ بُلُوغِهَا أَوْ فَنَاءِ آجَالِهَا
همانا ابوبکر بعد از رسول خدای صلّی اللّه علیه و آله بامر امارت قیام گرفت در تمام ایّام عمر خود در حضرت من زبان
بمعذرت بر میگشود و عمر را نکوهش مینمود تا چرا باعث شد که ابوبکر امر خلیفتی را که حق من بود ببستد و بیعت مرا
که از خدای و رسول بر گردن داشت بشکست و از من خواستار همی شد که او را بحل کردانم و من با خود همی گفتم
ابوبکر را سالی فراوان بر سر چمیده است و زود باشد که ازین جهان جای بپردازد و قالب از روان تهی سازد
و چون ازین دنیا بیرون شود حق من بمن باز گردد و منصب خلافت که خدای از برای من مقرر فرموده است
بدون کلفت و مشقت و تصدیع با من راجع شود و بیرون از اینکه برای مطالبه حق خود بمشاجرت و مناقشت
و مقاتلت مبادرت شود و در مردم اسلام که بعهد جاهلیت قریب العهد هستند و هنوز باسلامی استوار
برخوردار نمیباشند احداث احدوثه و منازعتی افتد یکی تصدیق کند و یکی تصویب نماید و آخر الامر
از مقام قول بمرتبه فعلیت رسد و فتنه در اسلام با دید آید بمقصود خود نایل خواهم شد و جماعتی از اصحاب
محمد که بر خلوص عقیدت و صدق نیت و حسن نصیحت و رعایت خوشنودی خدا و دین و کتاب خدا ایشان را
شناخته ام همه وقت در پنهان و آشکار بحضرت من هدایت میگرفته و مرا بمطالبه و اخذ حق خودم میخواندند
و در نصرت من از جان دریغ نمیکردند تا حقوق بیعت را که بر گردن داشتند فرو گذارند و من در جواب
ایشان بتامل و صبوری سخن میکردم و همی گفتم اندکی درنگ جوئید بشاید خداوند تعالی حق را بمن باز رساند
اگر بمنازعت و خونریزی کشد چه حالت این مردم بعد از وفات رسول خدای صلّی اللّه علیه و آله
دستخوش شک و ریب گردیده و در مقام مسلمانی استوار نیستند و آنانکه شایسته خلیفتی نیستند بهوای آن
برشده اند و هر گروهی گفتند باید امیر از ما باشد و سبب این قول و این طمع ایشان کاهی روی داد که
پای غیر از من در میان آمد و بیگانه بر مسند امارت بنشست یعنی چون قبائل عرب و زعمای اقوام

ابوبکر بعمر بحل

نجران

نخوان شدند که مردمان بعد از وفات پیغمبر بصحبت آنحضرت کار نکردند و از فرمان خدا و رسول خدا روی برکاشتند و دیگری را با امارت بر داشتند لاجرم هرج و مرج گشت و تمام طوایف باندیشهٔ خلافت برخواستند و خود را از دیگر کمتر نمیگماشتند و در جویبار خلافت و بوستان امامت نهالهای آرزومندی و امید بر کاشتند اما اگر حق من بمن می پیوست و حق بر مرکز می نشست هیچکس باین طمع و طلب نمی نشست و رشتهٔ چنین آرزوی عام را می گسست و چون وفات قائم یعنی ابوبکر که بعد از رسول خدای بکار خلافت قیام داشت نزدیک شد و روزگارش بپایان رسید امر خلافت را بتدابیر مختلفه برای صاحب و رفیق خود عمر مقرر گردانید و این مصیبت و بلیت و امتحانی دیگر بود که مانند آنکه بمن وارد شده و همان حالت و ناچار که مرا از آن یک روی داد از این یک نیز حاصل شد و هر دو تن غاصب حق من شدند و آنچه را که خدای بمن اختصاص داده مأخوذ داشتند اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله چه آنانکه از جهان بگذشتند و چه آنکسان که در جهان باقی هستند نزد من انجمن شدند و با من در این قضیه و حادثهٔ ثانیه همان سخنان بگذاشتند که در حادثهٔ اولی میگفتند یعنی مرا محرک می شدند که بمطالبهٔ حق خویش سخن کنم اما با ایشان همان پاسخ بگذاشتم که در دفعهٔ نخست نهاده بودم و بصبوری و احتساب کار کردم و انجمله محض کمال یقین با حقاق حق خود و شفقت و رعایت حفظ آن گروهی از امت است که رسول خدای صلی الله علیه و آله در جمع و تالیف و تالف ایشان گاهی نرمی گاهی سختی گاهی تخویف و تهدید و گاهی بکار فرمودن شمشیر بر آن رنجها برد و قبول زحمات و مشقات فرمود تا بهم پیوست و اگر من جز بصبوری و شکیبائی و تحمل و بردباری میرفتم و در مقام مطالبهٔ حق خود بر میآمدم ناچار کار بکارزار و استعمال تیغ شرربار میرسید و در صورت اجتماعیهٔ مسلمانان و ظاهر اسلام ایشان تفرقه و تشتت و در جمع ایشان تفریق و گروهی کشته و نابود میشدند مفاد این کلام مبارک این است که در حضرت بصیر و خبیر و دانا و بینای من که لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً مکشوف و یقین کامل مقرون است که خلافت رسول و ولایت و امارت مخلوق که در ازل بوجود من اختصاص یافته هرگز تغییر پذیر نشود و اگر دیگران چنان بدانند که دارای این مقام ظاهر هم شده اند محض پندار است زیرا که شرایطی که در این امر لازم است در ایشان موجود نیست و نیز میدانم که بهر وقت که مصلحت باشد بعنوان ظاهر نیز متصف خواهم شد پس از چه روی بیرون از وقت و با حالت نفاق و شقاق جمعی کثیر و اتفاق ایشان بر اجرای مقاصد خود برای مطالبهٔ حق ثابت خود که هیچ مرا بوده و جهت عجلت نمایم و کار بمنازعت و مقاتلت افکنم و اسباب تفرقهٔ جمعیت و ارتداد گروهی منافق که بالفعل مسلمان خوانده میشوند فراهم شود و بالجمله میفرماید حالت تالیف رسول خدای و تالف آن حضرت برای این مردم این بود که اسباب راحت و استراحت و استقرار و تعیش ایشان را از هر جهت از منزل و ماوی و خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی فراهم ساخت و ما که اهل بیت

آنحضرت بودیم چنان بعسرت و سختی معیشت میگذرانیدیم که نه سقوفی بر بیوت و نه ابوابی بر منازل و اماکن و نه پرده و ستری برای حفظ حشمت ما نه زیرافکن و زبرپوش داشتیم بلکه ابواب و ستور را با لیف خرما و امثال آن بپا داشتیم و از قلت البسه در مواقیت نماز جامه بر تن کرده یکی نماز بگذاشت و با دیگری برای اقامت او از تن خود بر داشت یعنی چون جامه بر تن نداشتند و نتوانستند ادای نماز کنند و همه جهت یک جامه برای ادای نماز موجود بود تن بتن آن جامه را بتن کرده نماز میگذاشتند و بعد از فراغت از تن بیرون آورده با آن دیگر میگذاشت تا نماز گذارد و جملگی با زحمت جوع دچار بودیم معذلک هر وقت مالی میرسید که از جانب خدای بما اختصاص داشت رسول خدای برای تالیف دیگران با ایشان بذل میفرمود لاجرم من شایسته تر بودم که آن گروهی را که رسول خدای صلی الله علیه و آله بدانگونه مؤالف و مؤلف ساخته در میان ایشان تفرقه نیندازم و ایشان را بواسطهٔ این کردار خود باندیشه کاری نیفکنم که باید بمقصود برسند یا در عرصهٔ قتل در آیند لانی لو نصبت نفسی فدعوتهم الی نصرتی کانوا منی فی امری علی احدی منزلتین اما متبع مقاتل و اما مقتول ان لم یتبع الجمیع و اما خاذل یکفر بخذلانه ان قصر فی نصرتی او امسك عن طاعتی وقد علم انی منه بمنزلة هرون من موسی یحل به فی مخالفتی والامساك عن نصرتی ما احل قوم موسی بانفسهم فی مخالفة هرون وترك طاعته ورایت تجرع الغصص ورد انفاس الصعداء ولزوم الصبر حتی یفتح الله او یقضی بما احب ان یدلی فی حظی وارفق بالعصابة التی وصفت امرهم وکان امر الله قدرا مقدورا ولو لم اتق یا اخا الیهود ثم طلبت حقی لکنت اولی ممن طلبه لعلم من مضی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله ومن بحضرتك منهم بانی کنت اکثر عددا واعز عشیرة وامنع رجالا واطوع امرا واوضح حجة واکثر فی هذا الدین مناقب وآثارا لسوابقی وقرابتی ووراثتی فضلا علی استحقاقی ذلك بالوصیة التی لا مخرج للعباد منها والبیعة المتقدمة فی اعناقهم ممن تناولها وقد قبض محمد صلی الله علیه وآله وان ولایة الامة فی یده وفی بیته لا فی ید الاولی تناولوها ولا فی بیوتهم ولاهل بیته الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا اولی بالامر من بعده من غیرهم فی جمیع الخصال چه اگر من بدعوی خلافت و مسند امارت بر آمدم و آن جماعت را بنصرت خویش دعوت فرمودم آن مردم در امر من و حق من از یکی از دو حال بیرون نبودند یا متابع و مقاتل بودند یا مقتول میشدند اگر تمامت متابعت نمیکردند یا بر کناری و بی طرفی می نشستند و بواسطهٔ اینکه در نصرت من قصور و از طاعت من امساک میورزیدند کافر میشدند چه میدانستند که منزلت من در حضرت رسول خدای منزلت هرون نسبت بموسی صلوات الله علیهما است لاجرم هر کس با من مخالفت میورزید همان خسران و عقوبت بروی فرود میشد و همان کفر و شقاق را دارا میگشت که قوم موسی را در مخالفت و ترک طاعت هرون

از هر کس در تمام اوصاف و خصال سزاوارتر هستند و در این فصل از کلمات امیرالمومنین علیه السلام
چون بتامل بنگرند مبادی و حقایق معلوم میشود و باز نموده آید که مخالفت آن حضرت کفر و ادعای
خلافت مخالف امر خدای و رسول و تطهیر از رجس که در کلام خدای وارد و بعصمت مصرح است مخصوص
باهل بیت خاصه پیغمبر و خلفای آن حضرت و دیگران از آن بی بهره و بیعت آن حضرت بر اعناق امت
تا قیامت باقی و صفات حسنه ولایت و خلافت در اهل بیت موجود و در دیگران مفقود است والله تعالی اعلم
بالجمله چون امیرالمومنین صلوات الله علیه ازین فصل بپرداخت و سطری از حال خود و دیگران اینگونه
نظر عنایت بان جماعت بینداخت و فرمود آیا چنین نیست عرض کردند یا امیرالمومنین چنین است آنگاه
فرمود وَاَمَّا الرّابِعَةُ یا اَخَا الْیَهُودِ فَاِنَّ الْقائِمَ بَعْدَ صاحِبِهِ کانَ یُشاوِرُنی فی مَوارِدِ الْاُمُورِ فَیُصْدِرُها
عَنْ اَمْری وَیُناظِرُنی فی غَوامِضِها فَیُمْضیها عَنْ رَأْیی لا اَعْلَمُ اَحَداً وَلا یَعْلَمُهُ اَصْحابی یُناظِرُهُ فی ذلِکَ غَیْری
وَلا یَطْمَعُ فِی الْاَمْرِ بَعْدَهُ سِوایَ فَلَمّا اَتَتْهُ مَنِیَّتُهُ عَلی فُجْاَةٍ بِلا مَرَضٍ کانَ قَبْلَهُ وَلا اَمْرٍ کانَ اَمْضاهُ فی
صِحَّةٍ مِنْ بَدَنِهِ لَمْ اَشُکَّ اَنّی قَدِ اسْتَرْجَعْتُ حَقّی فی عافِیَةٍ بِالْمَنْزِلَةِ الَّتی کُنْتُ اَطْلُبُها وَالْعاقِبَةِ الَّتی کُنْتُ اَلْتَمِسُها
وَاَنَّ اللهَ سَیَاْتی بِذلِکَ عَلی اَحْسَنِ ما رَجَوْتُ وَاَفْضَلِ ما اَمَّلْتُ فَکانَ مِنْ فِعْلِهِ اَنْ خَتَمَ اَمْرَهُ بِاَنْ
سَمّی قَوْماً اَنَا سادِسُهُمْ وَلَمْ یُسَوِّنی بِواحِدٍ مِنْهُمْ وَلا ذَکَرَ لی حالاً فی وِراثَةِ الرَّسُولِ وَلا قَرابَةٍ وَلا صِهْراً
وَلا نَسَباً وَلا لِواحِدٍ مِنْهُمْ مِثْلُ سابِقَةٍ مِنْ سَوابِقی وَلا اَثَرٍ مِنْ آثاری وَصَیَّرَها شُوری بَیْنَنا وَصَیَّرَ ابْنَهُ فیها حاکِماً
عَلَیْنا وَاَمَرَهُ اَنْ یَضْرِبَ اَعْناقَ النَّفَرِ السِّتَّةِ الَّذینَ صَیَّرَ الْاَمْرَ فیهِمْ اِنْ لَمْ یُنْفِذُوا اَمْرَهُ وَکَفی بِالصَّبْرِ عَلی هذا
یا اَخَا الْیَهُودِ صَبْراً فَمَکَثَ الْقَوْمُ اَیّامَهُمْ کُلَّها کُلٌّ یَخْطُبُها لِنَفْسِهِ وَاَنَا مُمْسِکٌ قَدْ سَاَلُونی عَنْ اَمْری
فَناظَرْتُهُمْ فی اَیّامی وَاَیّامِهِمْ وَآثاری وَآثارِهِمْ وَاَوْضَحْتُ لَهُمْ ما لَمْ یَجْهَلُوهُ مِنْ وُجُوهِ اسْتِحْقاقی
لَها دُونَهُمْ وَذَکَّرْتُهُمْ عَهْدَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِلَیْهِمْ وَتَاْکیدَ ما اَکَّدَهُ مِنَ الْبَیْعَةِ لی فی
اَعْناقِهِمْ دَعاهُمْ حُبُّ الْاِمارَةِ وَبَسْطُ الْاَیْدی وَالْاَلْسُنِ فِی الْاَمْرِ وَالنَّهْیِ وَالرُّکُونُ اِلَی الدُّنْیا وَالْاِقْتِداءُ
بِالْماضینَ قَبْلَهُمْ اِلی تَناوُلِ ما لَمْ یَجْعَلِ اللهُ لَهُمْ فَاِذا خَلَوْتُ بِالْواحِدِ مِنْهُمْ ذَکَّرْتُهُ اَیّامَ اللهِ وَحَذَّرْتُهُ
ما هُوَ قادِمٌ عَلَیْهِ وَصائِرٌ اِلَیْهِ اِلْتَمَسَ مِنّی شَرْطاً اَنْ اُصَیِّرَها لَهُ بَعْدی فَلَمّا لَمْ یَجِدُوا عِنْدی اِلَّا الْمَحَجَّةَ الْبَیْضاءَ وَالْحَمْلَ
عَلی کِتابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَوَصِیَّةِ الرَّسُولِ وَاِعْطاءِ کُلِّ امْرِءٍ مِنْهُمْ ما جَعَلَهُ اللهُ لَهُ وَمَنْعِهِ ما لَمْ یَجْعَلِ اللهُ لَهُ
آزمایش چهارم در این بود که چون عمر بن خطاب بعد از ابوبکر بخلافت نشست در غوامض مسائل و مهمات امور
که جانب ظهور میگرفت و موجب زحمت و اشکال میگشت با من مشورت همی کرد و آنچه را که من تصویب
میکردم و رای من بر آن قرار میگرفت ممضی میداشت و در ایام خلافت او جز من کسی طرف مشورت او
نبود و اصحاب من نیز میدانند که با دیگری باستشاره نمی پرداخت و هیچکس غیر از من طمع در آن نمی افکند
که بعد از عمر بر مسند خلافت جای کند و بدینگونه روزگار بسپرد و چون مرگ او بدون اینکه بمرضی و بیماری

فرود شد ازین روی صلاح در آن دیدم که جام لبریز اندوه را بحلق اندر فرو بستم و نفس سرد و آه غم بر آورم
و بالمحی صبر بسازم تا خداوند تعالی ابواب فیروزی و نصرت بر گشاید یا بواسطه این صبوری و تحمل با آنچه
دوست میدارم بر حظ و بهره من بیفزاید پس با آن گروه منافق مخالف جاهل که کار ایشان را او صنعت
مودم رفق و نرمی و رزیدم و آنچه خدای امر کرده جز آن نمی شود و آنچه از قلم تقدیر بر گذشته دیگرگون
نمیگردد مقصود این است که منکه امیرالمومنین هستم بمصلحت وقت و حفظ دین اسلام و غم مسلمانان
کار میکنم و امر دین را بر آمال دنیویه و مطلوبات این جهانی مقدم میدارم و اجتهاد می نمایم تا ممکن است
مردمان از سخط یزدان و آتش نیران آسوده باشند و چون اطاعت من و قبول ولایت من بر
همه کس واجب و مخالف من کافر و مستوجب خشم و عذاب خداوند قاهر است و نیز میدانستم که اگر مسلمانان را
بامامت خود دعوت نمایم بواسطه اضلال ضلال و اغوای جهال متفق و متحد نمی شوند و ناچار آنان که
اجابت نکنند بعذاب و عقاب ایزد قهار و بلیت کفر گرفتار و معدودی که متابعت نمایند در عرصه
کارزار بقتل و نهب دچار آیند لاجرم رعایت حفظ این حال را که برای حفظ دماء و صیانت از تفرقه
در اسلام و کفر و استحقاق نکال ایزد متعال را واجب بود بر دیگر مطالب مقدم داشتم هیچ بار اگر
حفظ و رعایت اینحال را نکنم و از آن پس طلب حق خود را بنمایم همچنان از آن کسان که با آن حیل مختلفه
و تدابیر متباینه در طلب آن بر آمدند سزاوارتر بودم زیرا که اصحاب رسول خدای چه آنانکه از جهان
بگذشتند و چه آنانکه از آن جماعت در حضور تو و زمان تو حاضرند بر این امر عالم میباشند و البته اگر من آن
ملاحظات را نمیکردم عدد من از حیثیت قبیله و طایفه از دیگران بیشتر و عشیرت من گرامی تر و مردان دلیر
و شجاع من منیع تر و امر و فرمان من مطاع تر و حجت و برهان من روشن تر و مناقب و آثار من از حیثیت
سوابق و قرابت و وراثت من در اسلام و خدمت آن حضرت و با آن حضرت و از آن حضرت
در این دین مبین فزونتر و علاوه بر اینجمله آن فزونی استحقاق در کار خلافت بواسطه آن وصیتی
که رسول خدای در حق من و خلافت من و ولایت من بگذاشت و برای بندگان خدای هیچ جهه
راهی برای تخلف و خروج از آن نگذاشت و نیز آن بیعتی که رسول خدای در کار من از جهانیان
ماخوذ داشت و برگردن همان کسان که در طمع و طلب و غصب خلافت بر آمدند تا قیامت بر جای
بماند و حال اینکه چون پیغمبر بدیگر سرای رهسپر شد ولایت امت بدست او و در خانواده او بود
نه بدست آنانکه بغصب ربودند و نه در خانه آنها که بظلم تصاحب نمودند و البته این منصب والا و مقام
اعلی باهل بیت او که خدای تعالی زنگ و غبار آلایش شک و شبهت و رجس و شرک را از قلوب ایشان
برداشته و مرات ایمان و ایقان ایشان را از هر کدورتی پاک نموده و ایشان را بفروز انوار هدایت
نمود و بسبیل درایت منور و مطهر گردانیده بعد از رسول خدای با مر ولایت و خلافت و وصایت

 یا اینکه در اوقات صحت بدنش امضای امری کرده باشد و انتخاب و اختیاری نموده باشد بناگاه در رسید یعنی غیلة و غفلة بزخم کاری ابولؤلؤ و چاره و بلا مقدمه بمرگ ناگهانی گرفتار شد نه اینکه رنجور شده باشد و روزی چند بر بستر رنجوری در افتد و از وی فرصت و اندیشه و شور و تدبیر و وصیتی نموده یا اینکه در زمان صحت بدن و مشاعر تقدیم ترتیبی و ترتیب مقدمه داده باشد تا بگویم مسبوق بتشکیل امری بوده است و امر را در اوقات مجال و تصویب رجال ممضی داشته و تغییرش جایز نیست بلکه در همان حال که در کلیات و جزئیات مطالب با من مشورت همیکرد و برای و اندیشهٔ صواب من تفصیل امور همیداد و کراراً الولا علی لهلک عمر و امثال آنرا همی گفت و از تدابیر حسنه و معاضدت و معاونت من فواید حسنه و نتایج مفیده ادراک همی نمود و من شک نداشتم که با این حال بدون ورود هیچ دافع و مانعی بلکه در نهایت عافیت بمقام و منزلت خویش و خلافت که حق من بود واصل میشوم و خداوند تعالی بزودی بیکبیر و پسندیده و فرونتر از آنچه آرزو داشتم من بازمیرساند کار و کردار و وصیت عمر بر آن افتاد که پایان امر خود را بآن کشاند که تنی چند را که من ششمی ایشان بودم نامبردار کرد یعنی تعیین مجلس شوری ترتیبی که مطلوب او بود بفرمود و شش تن را که از آنجمله من نیز بودم و مرا شخص ششم قرار داد و بعلاوه این کار مرا با هیچیک از آن پنجتن برابر نساخت یعنی آن پنجتن را بر من فزونی داد تا بمقصود خود نایل شود و عثمان را بمقام خلافت واصل گرداند و در تقریر این مجلس و تعیین این اشخاص و ترتیب این مقصود بهیچوجه یاد از اینکه من وارث و خویشاوند و داماد رسول خدای هستم نکرد و از نسب و حسب و سوابق و آثاریکه از من در دولت اسلام الی یوم القرار برقرار است نام نبرد و کار خلافت را که بحکم خدا و وصیت رسول خدا بمن اختصاص داشت در میان ما بشوری موکول داشت و پسرش را بر ما حاکم گرداند و بدو فرمان داد که اگر این شش تن را که برای شوری مقرر داشته امر او را نافذ نکردانند سر از تن برگیرد یا اخا الیهود برای صبوری ورزیدن و شکیبائی نمودن همین کار او کافی است یعنی همین ترتیب که او داد برای اینکه تمام عمر را تلخی صبر بگذرانند کافی است تا چه رسد بآن حوادث دیگر که نمایشگر شد پس آنقوم در ایام خود هر یکی آرزو مند خلافت بود و آن امر را برای خود می خواستند لکن من در این مقام که از امر من از من پرسند نبودم پس از آن دیده و رکار خود و ایام ایشان و آثار خود و آثار ایشان با آنجاعت مناظرتها کردم و از وجوه استحقاق خود و اختصاص آن امر بمن دیگران که خود ایشان نیز مجهول نداشتند از بهر ایشان واضح ساختم و از عهد و پیمان رسول خدای در کار خلافت و وصایت من با ایشان و آن بیعت مؤکد مؤبد را که از من در اعناق ایشان استوار بود باز گفتم حب امارت و ریاست و بسط دستها و زبانها در امر و نهی و میل و رکون بسوی جهان و خواستهٔ جهان و ریاست جهان و پیروی بگذشتگان خود که غاصب شدند بمیل و طلب آنچه که خدای

 برای ایشان مقرر نفرموده برآمدند و چون با یکتن بخلوت اندر بودم از شداید روزگار قیامت و کیفر اعمال بدو تذکره نمودم و او را از آنچه بدان اقدام نمود و بدان پای خواهد گذاشت و بسوی آن خواهد رسید تحذیر همیکردم و هر یک در خلوت با من شرط همیکردند با تو معاونت کنم بدان شرط که پیمان بر نهی که بعد از خود امر خلافت را با من بسپاری یعنی گمان کرد که این امر چون سلطنت دیگران است و ندانست که از جانب یزدان است بالجمله میفرماید چون اهل شوری تن بتن بدیدند که در زمان خلافت من جز عدل و اجرای احکام کتاب خدای و سنت رسول و طریقت بیضا و اعطای هر کسی را آنچه خدای از بهرش مقرر داشته و منعش از آنچه خدای از بهرش برقرار نکردانیده یعنی دانستند اگر من خلافت یابم جز بعدل و اعطاء حق باهل حق و منع از غیر حق و عمل بکتاب و سنت و رعایت احکام شریعت رفتار نکنم و آنچه طمع دارند بآن نایل نمی شوند مأیوس شدند و خلافت را که خدای و رسول خدای بمن مخصوص داشته بودند برای غرض و طلب دو روزهٔ روزگار ناپایدار و برخورداری از حطام این جهان جانب خود را مسئول پیشگاه پروردگار گردانیدند اِذا لهاعنی اِلی ابنِ عفّانَ رجُلٌ لم یَستَوِ بِهِ وَبِواحدٍ ممّن حضرَهُ حالٌ قطُّ فضلاً عمّن دونَهُم لا ببدرٍ التی هی سنامُ فخرِهم ولا غیرِها من المآثرِ التی اکرمَ اللهُ بها رسولَهُ ومن اختصّه معه من اهلِ بیتِه علیهم السّلام لمّا علمَ القومُ امسَوا من یومهم ذلک حتّی ظهرت ندامتُهُم ونکصوا علی اعقابهم واحالَ بعضُهم علی بعضٍ کلّ یومٍ یلومُ نفسَه ویلومُ اصحابَه ثمّ لم تطلِ الایّامُ بالمستبدِّ بالامرِ ابنِ عفّانَ حتّی اکفروه وتبرّؤا منه ومشی الی اصحابه خاصّةً وسائرِ اصحابِ رسولِ اللهِ صلّی اللهُ علیه وآله علی هذه یستقیلُهم من بیعتِه ویتوبُ الی اللهِ من فلتتِه فکانت هذه یا اخا الیهودِ اکبرَ من اختِها وافظعَ واحری ان لا یُصبَرَ علیها فنالنی منها الذی لا یبلغُ وصفُه ولا یُحدُّ وقتُه ولم یکن عندی فیها الّا الصّبرُ علی ما امضَّ وابلغَ منها ولقد اتانی الباقونَ من السّتّةِ من یومهم کلٌّ راجعٌ عمّا کان رکب منّی یسألنی خلعَ ابنِ عفّانَ والوثوبَ علیه واخذَ حقّی ویعطینی صفقتَه وبیعتَه علی الموتِ تحتَ رایتی او یردَّ اللهُ عزّ وجلّ علیَّ حقّی فواللهِ یا اخا الیهودِ ما منعنی منها الّا الذی منعنی من اختیها قبلها ورأیتُ الابقاءَ علی من بقی من الطّائفةِ ابهجَ لی وآنسَ لقلبی من فنائها وعلمتُ انّی ان حملتُها علی دعوةِ الموتِ رکبتُه فامّا نفسی فقد علمَ من حضرَ ممّن تری ومن غابَ من اصحابِ محمّدٍ صلّی اللهُ علیه وآله انّ الموتَ عندی بمنزلةِ الشّربةِ البارِدَةِ فی الیومِ الشّدیدِ الحرِّ من ذی العطشِ الصّدی ولقد کنتُ عاهدتُ اللهَ عزّ وجلّ ورسولَهُ صلّی اللهُ علیه وآله انا وعمّی حمزةُ واخی جعفرٌ وابنُ عمّی عبیدةُ علی امرٍ وفینا به للهِ عزّ وجلّ ولرسولِه فتقدّمنی وتخلّفتُ بعدَهم لما ارادَ اللهُ عزّ وجلّ فانزلَ اللهُ فینا من المؤمنینَ رجالٌ صدقوا ما عاهدوا اللهَ علیه فمنهم من قضی نحبَه ومنهم من ینتظرُ وما بدّلوا تبدیلاً حمزةُ وجعفرٌ وعبیدةُ قضوا نحبَهم وانا واللهِ المنتظرُ یا اخا الیهودِ وما بدّلتُ تبدیلاً

اصحابی

فینا

وَمَا سَكَّنَنِي عَنِ ابْنِ عَفَّانَ وَحَثَّنِي عَلَى الْإِمْسَاكِ إِلَّا أَنِّي عَرَفْتُ مِنْ أَخْلَاقِهِ فِيمَا اخْتَبَرْتُ مِنْهُ بِمَا
لَنْ يَدَعَهُ حَتَّى يَسْتَدْعِيَ الْأَبَاعِدَ إِلَى قَتْلِهِ وَخَلْعِهِ فَضْلاً عَنِ الْأَقَارِبِ وَأَنَا فِي عُزْلَةٍ فَصَبَرْتُ
حَتَّى كَانَ ذَلِكَ لَمْ أَنْطِقْ فِيهِ بِحَرْفٍ مِنْ لَا وَلَا نَعَمْ ثُمَّ أَتَانِيَ الْقَوْمُ وَأَنَا وَ
عِلْمُ اللَّهِ لِغَيْرِ رَغْبَةٍ مِنِّي بِمَا تَطَاعَمُوا مِنْ أَعْفَاءِ الْأَمْوَالِ وَالْمَرَحِ فِي الْأَرْضِ وَعِلْمِهِمْ بِأَنَّ
تِلْكَ لَيْسَتْ لَهُمْ عِنْدِي وَشَدِيدٌ عَادَةٌ مُنْتَزَعَةٌ فَلَمَّا لَمْ يَجِدُوا عِنْدِي تَعَلَّلُوا الْأَعَالِيلَ
بگردانید از من وتقریر این امر را برای پسر عفان اختصاص داد مردی که هرگز بوجود او یاتی از آنکه با وی
حضور داشته هیچ حالی استوار می جست تا چه رسد با آنکه جز آنان بودند نه در وقعه بدر که سنام و برترین
مقام مفاخرت و مباهات ایشان بود و نه در مآثری که خدای تعالی رسول خود را و آنکس را که از اهل بیتش با او
اختصاص داده یعنی علی علیه السلام را بدان گرامی داشته استوار و استقامت جسته بود و آن جماعت که برخلاف
امر حق رفتار کردند و تقریر امر خلیفتی را بآراء فاسده و اغراض شخصیه نفسیه خود اختیار نموده و از من بگردانیدند
هنوز آن روز را بشب نیاورده بودند که پشیمانی گرفتند و بیعت او را نادیده انگاشتند و بازگونه نعل زدند و پاره
پاره بر آمدند و هر یک خویشتن و اصحاب خویشتن را بملامت و نکوهش سپرد و از آن پس روزگاری
بسیار بر پسر عفان که بغصب خلافت استبداد بورزیدی بر نگذشت که مردمانش بتکفیر کردند و از وی بیزاری
همی جستند لاجرم بسوی اصحاب خود خصوصاً و سایر اصحاب رسول خدای صلی الله علیه وآله بر این
حال راه می نوشت و از ایشان خواستار اقاله آن بیعت میگشت یعنی خواستار میشد که بیعت او را از گردن
فرو گذارند و این معنی بدیهی است که آن بیعتی که از جانب یزدان باشد هرگز نمیتوان اقاله نمود و آن عهد را
در هم شکست و از آن فلته و قبول آن امر که بدون تفکر و تعقل و تدبر پذیرفتار شده بود و از آن پس
دچار بلیت تکفیر و مخالفت مردمان و حمل احمال اوزار و اثقال مسلمانان گردیده و جز پشیمانی سودی
نبرده و بغیر از خسارت فایدتی نیافته بحضرت احدیت انابت و توبت میبرد ای برادر جماعت یهود همانا
دیدار این حال و این روزگار نکبت آثار و ضلالت و جهالت و غوایت این مردم نابهنجار بزرگتر از کار زشت بود
و بیشی شایسته و لیاقت داشت که بر آن شکیبائی و صبوری نورزند لاجرم ... لی بمن وست داد که بوصفش
نمیتوان رسید و حدی از بهرش نمیتوان مشخص نمود و مرا جز صبوری تکلیفی نبود همانا بقیه آن شش تن یعنی اهل
شوری سوای عثمان در همان روز که آن کار را به پسر عفان بگردانیدند ... ناهی آمدند و بجمله از آنچه در تضییع
حق من بر خویش بر نهاده و متحمل گردیده بودند بازگردیده و پشیمان شده بودند و تن بتن از من خواستار
میشدند که پسر عفان را خلع نمایند و بروی بتازند و حق مرا ماخوذ و بمن عطا فرمایند و همه دست بیعت بمن
میسپردند و عهد بر می نهادند که در زیر رایت من جنگ و جهاد نمایند تا بقتل رسند چندانکه خدای تعالی
حق مرا بمن بازگرداند یا اخا الیهود سوگند با خدای هیچ چیز مرا از قبول آن کار باز نداشت مگر همان علتی

که در زمان ابوبکر و عمر در کار بود یعنی همان مفاسد و ارتداد و ریختن خون و نهب اموال مسلمانان مرا
از آن باز داشت که در آن روز که عثمان را خلافت دادند و شامگاهش نادم و پشیمان نزد من آمدند و آن عهود
و مواثیق را که بدان اشتند پذیرفتار اقوال و عهود ایشان نشدم و ابقای آنانکه از طایفه مسلمانان و مؤمنان
بجای مانده بودند را خوشتر و با بهجت تر و در دلم مانوس تر بود تا فنای ایشان و یقین داشتم که اگر حامل امر
خلافت گردم بدان شرط که با من برگ پیمان بندند می پذیرفتم و بر آن سوار میشدم و خود در قبول موت
دریغ نداشتم و اما آنانکه حاضر نزد می هستی و آنانکه از اصحاب محمد صلی الله علیه وآله غایب میباشند نیک دانا هستند
که پیمودن پیمانه مرگ در نزد من بمنزله آبی سرد و گوارا میباشد که در روزی سخت گرم به تشنه جگر تفته رسد
و چنان بود که من و عمم حمزه و برادرم جعفر و پسر عمم عبیده بر امری عهد بستیم و در حضرت خدای و رسول خدای
بآن پیمان وفا کردیم کنایت از اینکه پیمان نهادیم که در راه خدا و ترویج دین خدا و رسول خدا جانبازی
کنیم یاران من حمزه و جعفر و عبیده در شهادت بر من سبقت گرفتند و من برای چیزی که خدای عزوجل
اراده فرموده بود بعد از ایشان بر جای بماندم و خداوند عزوجل این آیه شریفه را در حق ما نازل فرمود
که از جمله این معاهدین پاره ای بعهد خویش وفا کرده و شربت شهادت بنوشیدند و از جمله ایشان کسی است
که شهید نگشته و منتظر شهادت است و در آنچه مقرر داشته تغییر و تبدیلی ندادند یعنی حمزه و جعفر
و ابو عبیده بعهد خود وفا کرده و هیچ تبدیلی ندادند و در راه خدا جهاد کردند تا شهید شدند و منم سوگند
با خدای که منتظر ادراک فوز شهادت هستم و هیچ تبدیلی ننمودم و نمی نمایم یا اخا الیهود سکوت من از پسر
عفان و امساک من در کار او جز از آن راه نبود که میدانستم که آن اخلاق ناستوده و شیم ناپسندیده و
افعال غیر مشروعه که در اوست کارش را بدانجا میرساند که مردمان از اماکن و امصار بعیده آهنگ قتل
و خلع او را خواهند نمود تا چه رسد با قارب و نزدیکان و من بحالت اعتزال میگذرانیدم و صبوری
نمودم تا آنحال بر حسب اقتضای طبیعت و حال او روی نمود و در کار او بلا و نعم تکلم نورزیدم و چون کار او
بپایان رسید مردمان بحضرت من و بیعت من شتابان و گرایان شدند و خدای میداند که در پذیرفتن
سخن ایشان بکراهت اندر بودم چه بجمله در طمع مال و بضاعت وی که انباشته میکرد بودند و همی خواستند
از دفاین و خزاین او بهره یاب و در روی زمین بعشرت و شادکامی روزگار بگذرانند با اینکه میدانستند
آنچه ایشان میجویند و بآن طمع می بندند در خدمت من بدست نیاید و ترک این عادت بسی سخت و دشوار
بلکه غیر ممکن است و چون در زمان خلافت من مایوس شدند و بدیدند که در آنچه جستند در حضرت من
نه بینند بنای تعلل و بهانه جوئی و فتنه و فساد انگیزی را بر نهاده و بآن کار شروع نمودند آنگاه بسوی
امیرالمؤمنین سلام الله علیه باصحاب خود التفات نمود و فرمود نه چنین است عرض کردند چنین است
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَمَّا الْخَامِسَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ الْمُتَابِعِينَ لِي لَمَّا لَمْ يَطْمَعُوا فِي تِلْكَ مِنِّي

 وَثَبُوا بِالْمَرْئِرِ عَلَيَّ وَاَنَا وَلِيُّ اَمْرِهَا وَالْوَصِيُّ عَلَيْهَا فَحَمَلُوهَا عَلَى الْجَمَلِ وَشَدُّوهَا عَلَى الرِّحَالِ
وَاَقْبَلُوا بِهَا تَخْبِطُ الْفَيَافِي وَتَقْطَعُ الْبَرَارِي وَتَنْبَحُ عَلَيْهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ وَتَظْهَرُ لَهُمْ عَلَامَاتُ النَّدَمِ
فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَعِنْدَ كُلِّ حَالٍ فِي عُصْبَةٍ قَدْ نَكَثُوا بَيْعَتِي ثَانِيَةً بَعْدَ بَيْعَتِهِمُ الْاُولَى فِي حَيٰوةِ النَّبِيِّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ حَتّٰى اَتَتْ اَهْلَ بَلْدَةٍ قَصِيرَةٍ اَيْدِيهِمْ طَوِيلَةٍ لِحَاهُمْ قَلِيلَةٍ عُقُولُهُمْ عَازِبَةٍ
آرَاؤُهُمْ وَهُمْ جِيرَانُ بَدْوٍ وَوُرّادُ بَحْرٍ فَاَخْرَجَتْهُمْ يَخْبِطُونَ بِسُيُوفِهِمْ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ وَيَرْمُونَ بِسِهَامِهِمْ بِغَيْرِ
فَهْمٍ فَوَقَفْتُ مِنْ اَمْرِهِمْ عَلَى اثْنَتَيْنِ كِلْتَاهُمَا فِي مَحَلَّةِ الْمَكْرُوهِ مِمَّنْ اِنْ كَفَفْتُ لَمْ يَرْجِعْ وَلَمْ
يَعْقِلْ وَاِنْ اَقَمْتُ كُنْتُ قَدْ صِرْتُ اِلَى الَّتِي كَرِهْتُ فَقَدَّمْتُ الْحُجَّةَ بِالْاِعْذَارِ وَالْاِنْذَارِ وَ
دَعَوْتُ الْمَرْاَةَ اِلَى الرُّجُوعِ اِلَى بَيْتِهَا وَالْقَوْمَ الَّذِينَ حَمَلُوهَا عَلَى الْوَفَاءِ بِبَيْعَتِهِمْ لِي وَالتَّرْكِ لِنَقْضِهِمْ
عَهْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيَّ وَاَعْطَيْتُهُمْ مِنْ نَفْسِي كُلَّ الَّذِي قَدَرْتُ عَلَيْهِ وَنَاظَرْتُ بَعْضَهُمْ فَرَجَعَ
وَذَكَّرْتُ فَذَكَرَ ثُمَّ اَقْبَلْتُ عَلَى النَّاسِ بِمِثْلِ ذٰلِكَ فَلَمْ يَزْدَادُوا اِلَّا جَهْلًا وَتَمَادِيًا وَغَيًّا فَلَمَّا اَبَوْا اِلَّا هِيَ
رَكِبْتُهَا مِنْهُمْ فَكَانَتْ عَلَيْهِمُ الدَّبْرَةُ وَبِهِمُ الْهَزِيمَةُ وَلَهُمُ الْحَسْرَةُ وَفِيهِمُ الْفَنَاءُ وَالْقَتْلُ وَحَمَلْتُ نَفْسِي
عَلَى الَّتِي لَمْ اَجِدْ مِنْهَا بُدًّا وَلَمْ يَسَعْنِي اِذْ فَعَلْتُ ذٰلِكَ وَاَظْهَرْتُهُ آخِرًا مِثْلَ الَّذِي وَسِعَنِي مِنْهُ اَوَّلًا مِنَ الْاِغْضَاءِ
وَالْاِمْسَاكِ وَرَاَيْتُنِي اِنْ اَمْسَكْتُ كُنْتُ مُعِينًا لَهُمْ عَلَيَّ بِاِمْسَاكِي عَلَى مَا صَارُوا اِلَيْهِ وَطَمِعُوا فِيهِ
مِنْ تَنَاوُلِ الْاَطْرَافِ وَسَفْكِ الدِّمَاءِ وَقَتْلِ الرَّعِيَّةِ وَتَحْكِيمِ النِّسَاءِ النَّوَاقِصِ الْعُقُولِ وَالْحُظُوظِ عَلَى
كُلِّ حَالٍ كَعَادَةِ بَنِي الْاَصْفَرِ وَمَنْ مَضَى مِنْ مُلُوكِ سَبَا وَالْاُمَمِ الْخَالِيَةِ فَاَصِيرُ اِلَى مَا كَرِهْتُ اَوَّلًا
اٰخِرًا وَقَدْ اَهْمَلْتُ الْمَرْاَةَ وَجُنْدَهَا يَفْعَلُونَ مَا وَصَفْتُ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ مِنَ النَّاسِ لَمْ اَهْجُمْ عَلَى الْاَمْرِ اِلَّا بَعْدَ
مَا قَدَّمْتُ وَاَخَّرْتُ وَتَاَنَّيْتُ وَرَاجَعْتُ وَاَرْسَلْتُ وَاَعْذَرْتُ وَاَنْذَرْتُ وَاَعْطَيْتُ الْقَوْمَ كُلَّ شَيْءٍ يَلْتَمِسُوهُ بَعْدَ اَنْ
عَرَضْتُ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ لَمْ يَلْتَمِسُوهُ فَلَمَّا اَبَوْا اِلَّا تِلْكَ اَقْدَمْتُ عَلَيْهَا فَبَلَغَ اللّٰهُ بِي وَبِهِمْ مَا اَرَادَ وَكَانَ لِي عَلَيْهِمْ بِمَا كَانَ مِنِّي اِلَيْهِمْ شَهِيدًا
و اما آزمایش پنجم این بود که آنانکه بمتابعت و بیعت من عهد و پیمان بپای استند چون در آنچه طمع و آرزو
داشتند از من نومید گشتند عایشه را بر من برانگیختند و بمخالفت و محاربت من برآشفتند با اینکه او را پیغمبر
ولی او کرد انیده و بروی وصایت داشتم پس او را بر شتر برنشاندند و از سرای پیغمبر بیرون آوردند
و قول خدای وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُولَىٰ که امر بقرار و نهی صریح و منع
فصیح از بیرون شدن زنان پیغمبر است که بعد از آن حضرت برای اطاعت امر حضرت احدیت از منزل
خود بیرون نشوند مانند تبرج جاهلیت نادیده انگاشتند و کلام رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم را
اَيَّتُكُنَّ صَاحِبَةُ الْجَمَلِ الْاَدْبَبِ تَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ نشنیده شمردند و عایشه باغوای ایشان طی براری
و صحاری نمود و سگهای حوئب بروی بانگ زدند حوئب بروزن جعفر نام آبگاهی است نزدیک شهر بصره
و آن جماعت را که باین مخالفت و غوایت پرداختند و صدق کلام رسول خدای را که سالها از آن

پیش خبر آنروز و سوار شدن عایشه بر چنان شتر و بانگ زدن سگهای حوئب را بر روی ایشان
مکشوف داشته و باز نموده معاینت کردند بهر ساعت بحالت ندامت اندر شدند و از آن کردار خود
که بعد از آنکه دو نوبت یکی در زمان رسول خدای و یکی دیگر در زمان خلافت من با من بیعت نموده
و هر دو را بشکستند سخت پشیمانی گرفتند و از مرکب غوایت و ضلالت و تدلیس ابلیس بزیر نیامدند
تا مردم بصره که مردمی کوتاه دست و بلند ریش که علامت حمق است و اندک عقل و بآراء غیر مستقیمه
بودند باز رسیدند و آن جماعت جیران بدو و وراد بحر یعنی در میان اعرابی که بدوی و اعرابی
که در کنار دریا بودند واسطه بودند و عایشه آن جماعت جهالت آیت را از اماکن خود از بهر حیلت
بیرون آورد و ایشان شمشیر برآهیختند و تیر بیفکندند در حالتی که هیچ ندانستند که این شمشیر از بهر که
و بر روی کدام کس میکشند و هیچ نفهمیدند این تیرها را برای که آنکس بر چله نهند و کدام کس از چله رها
کردانند و من در کار و کردار ایشان بدو کار دچار آمدم که هر دو را اکراه میشمردم چه اگر دست باز
میداشتم از اندیشه خود باز نمی شدند و تعقل نمی ورزیدند و اگر برای دفع فساد بقتال چاره می جستم
بآنچه کراهت داشتم بپایست بپردازم لاجرم از نخست تقدیم حجت و برهان و اعذار و انذار نمودم و
عایشه را بباز گشتن بخانه خود و آنقوم را که او را حمل کرده بودند بوفای به بیعت خود که با من کرده بودند
و ترک نقض ایشان عهد خدای عز و جل را دعوت فرمودم و با ایشان عهد نهادم که بر آنچه قادر
باشم مر ایشان را مرعی بدارم و با پارۀ از آنجماعت بمناظرت پرداختم پس از اندیشه خود باز گشت
و تذکره نمودم و متذکر شد آنگاه با دیگر مردمان بر اینگونه محاورت و مناظرت مبادرت گرفتم
لکن در ایشان اثر نکرد و خیره بازدیاد جهالت و غوایت و سرکشی و طغیان بیفزودند و چون از قبول
نصیحت و موعظت و اطاعت فرمان من اباء و امتناع ورزیدند و از باره سرکش عصیان فرود نیامدند
ناچار به پیکار ایشان اقدام کردم و حاصل کار ایشان جز ادبار و هزیمت و فرار و حسرت و فانی شدن
و بقتل رسیدن نبود و ناچار شدم که خود را بر آنچه چاره جز آن نبود و امکان نداشت حمل کنم چه آن
امکان وسعت و گنجایش که در آغاز امر برای من بود در پایان نبود و آن چشم فرو بستن و امساک
و عفو که در آن هنگام جایز بود در این هنگام نبود چه اگر در انجال طغیان و عصیان ایشانرا اغماض
می نمودم و سکوت میورزیدم معین خیالات فاسده و طمع ایشان در بر دن اطراف مردمان و ریختن خون
مسلمانان و قتل رعیت و حکومت دادن زنان را که در همه حال ناقص العقل و ناقص الحظ میباشند
میشدم مثل عادت بنی الاصفر و گذشتگان ملوک سبا و امتهای گذشته که زنان را فرمان گذار
مملکت جهان میکردند لاجرم بناچار بآنچه از نخست و آغاز امر کروه می شمردم در پایان کار بهمان
میپردازم همانا در اول امر و بدایت کار عایشه و لشکرش را بخویشتن بگذاشتم و ایشان آنچه را که توصیف کردم

بین الفریقین میکردند و من بر آن امر یعنی بر قتال و دفاع هجوم نیاوردم مگر از آن پیش که شرایط
تقدیم و تأخر و تأنی و مراجعه و مراسله و فرستادن رسول و سفیر و اظهار اعذار و انذار را مرعی و ملتمسات
قوم را بعد از آنکه آنچه را که ملتمس نشده بود بر ایشان عرضه داشتم یعنی علاوه بر آنچه کان میکردند
مقبول کردم و تجویز التماسش را می کردند محض اتمام حجت و دفع بهانهٔ ایشان پذیرفتار شدم و چون
ابای اطاعت و قبول فرمان را نمودند ناچار بدفع ایشان رهسپار شدم و خدایتعالی آن کار را چنانکه
اراده فرموده بپای برد و آنچه از جانب من نسبت بایشان ظهور گرفت شاهد و گواه است چون
امیرالمؤمنین علیه السلام ازین فصل بپرداخت روی با اصحاب آورد و فرمود آیا چنین نیست عرض کردند
آری یا امیرالمؤمنین پس از آن فرمود وَاَمَّا السّادِسَةُ یا اَخا الیَهودِ فَتَحکیمُهُمُ الحَکَمَینِ وَمُحارَبَةُ ابنِ آکِلَةِ
الاَکبادِ وَهُوَ طَلیقُ ابنُ طَلیقٍ مُعانِدٌ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلِرَسولِهِ وَالمُؤمِنینَ مُنذُ بَعَثَ اللّٰهُ مُحَمَّداً اِلی اَن فَتَحَ اللّٰهُ
عَلَیهِ مَکَّةَ عَنوَةً فَاُخِذَت بَیعَتُهُ وَبَیعَةُ اَبیهِ لی مَعَهُ فی ذٰلِکَ الیَومِ وَفی ثَلاثَةِ مَواطِنَ بَعدَهُ وَاَبوهُ بِالاَمسِ
اَوَّلُ مَن سَلَّمَ عَلَیَّ بِاِمرَةِ المُؤمِنینَ وَجَعَلَ یَحُثُّنی عَلَی النُّهوضِ فی اَخذِ حَقّی مِنَ الماضینَ قَبلی یُجَدِّدُ لی بَیعَتَهُ
کُلَّما اَتانی وَاَعجَبُ العَجَبِ اَنَّهُ لَمّا رَأی رَبّی تَبارَکَ وَتَعالی قَد رَدَّ اِلَیَّ حَقّی وَاَقَرَّهُ فی مَعدِنِهِ وَانقَطَعَ
طَمَعُهُ اَن یَصیرَ فی دینِ اللّٰهِ رابِعاً وَفی اَمانَةٍ حُمِّلناها حاکِماً کَرَّ عَلَی العاصی ابنِ العاصِ فَاستَمالَهُ فَمالَ اِلَیهِ
ثُمَّ اَقبَلَ بِهِ بَعدَ اَن اَطعَمَهُ مِصرَ وَحَرامٌ عَلَیهِ اَن یَأخُذَ مِنَ الفَیءِ دونَ قِسمَتِهِ دِرهَماً وَحَرامٌ عَلَی الرّاعی
اِیصالُ دِرهَمٍ اِلَیهِ فَوقَ حَقِّهِ فَاَقبَلَ یَخبِطُ البِلادَ بِالظُّلمِ وَیَطَؤُها بِالغَشمِ فَمَن تابَعَهُ اَرضاهُ
وَمَن خالَفَهُ ناواهُ ثُمَّ تَوَجَّهَ اِلَیَّ ناکِثاً عَلَینا مُغیراً فِی البِلادِ شَرقاً وَغَرباً وَیَمیناً وَشِمالاً وَالاَنباءُ
تَأتینی وَالاَخبارُ تَرِدُ عَلَیَّ بِذٰلِکَ فَاَتانی اَعوَرُ ثَقیفٍ فَاَشارَ عَلَیَّ اَن اُوَلِّیَهُ البِلادَ الَّتی هُوَ بِها
لِاُداریَهُ بِما اُوَلّیهِ مِنها وَفِی الَّذی اَشارَ بِهِ الرَّأیُ فی اَمرِ الدُّنیا لَو وَجَدتُ عِندَ اللّٰهِ
عَزَّ وَجَلَّ فی تَولِیَتِهِ لی مَخرَجاً وَاَصَبتُ لِنَفسی فی ذٰلِکَ عُذراً فَاَعمَلتُ الرَّأیَ فی ذٰلِکَ وَشاوَرتُ مَن
اَثِقُ بِنَصیحَتِهِ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلِرَسولِهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَلی وَلِلمُؤمِنینَ فَکانَ رَأیُهُ فِی ابنِ آکِلَةِ
الاَکبادِ کَرَأیی یَنهانی عَن تَولِیَتِهِ وَیُحَذِّرُنی اَن اُدخِلَ فی اَمرِ المُسلِمینَ یَدَهُ وَلَم یَکُنِ اللّٰهُ لِیَرانی اَن اَتَّخِذَ
المُضِلّینَ عَضُداً فَوَجَّهتُ اِلَیهِ اَخا بَجیلَةَ مَرَّةً وَاَخا الاَشعَرِیّینَ مَرَّةً کِلاهُما رَکَنَ اِلَی الدُّنیا وَتابَعَ
هَواهُ فیما اَرضاهُ فَلَمّا لَم اَرَهُ اَن یَزدادَ فیمَا انتَهَکَ مِن مَحارِمِ اللّٰهِ اِلّا تَمادِیاً شاوَرتُ مَن مَعی مِن
اَصحابِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَآلِهِ البَدرِیّینَ وَالَّذینَ ارتَضَی اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اَمرَهُم وَرَضِیَ عَنهُم بَعدَ بَیعَتِهِم وَ
غَیرِهِم مِن صُلَحاءِ المُسلِمینَ وَالتّابِعینَ فَکُلٌّ یُوافِقُ رَأیُهُ رَأیی فی غَزوِهِ وَمُحارَبَتِهِ وَمَنعِهِ مِمّا نالَت یَدُهُ
وَاِنّی نَهَضتُ اِلَیهِ بِاَصحابی اُنفِذُ اِلَیهِ مِن کُلِّ مَوضِعٍ کُتُبی وَاُوَجِّهُ اِلَیهِ رُسُلی اَدعوهُ
اِلَی الرُّجوعِ عَمّا هُوَ فیهِ وَالدُّخولِ فیما فیهِ النّاسُ مَعی فَکَتَبَ یَتَحَکَّمُ عَلَیَّ وَیَتَمَنّی عَلَیَّ

الاَمانِیَّ وَیَشتَرِطُ عَلَیَّ شُروطاً لا یَرضاها اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلا رَسولُهُ وَلا المُسلِمونَ
آزمایش ششم این بود که مرا ناچار ساختند بتقریر حکمین و محاربت معویه پسر هند جگرخوار و طلیق بن طلیق
و معاند و دشمن خدای و رسول خدای و جماعت مؤمنان از آن زمان که خدایتعالی پیغمبرش را مبعوث
نمود تا گاهی که مکه معظمه را رسول خدای مفتوح بالعنوة والغلبه ساخت آنگاه بیعت معویه و پدرش
ابوسفیان را در همان روز که بآن قهر و غلبه مکه را فرو گرفتیم برای من بگرفتند همچنین از آن پس در سه
موطن دیگر بیعت نهاد و پدرش ابوسفیان همان کس باشد که روزی بسیار برنگذشته که بر من بامارت
مؤمنان سلام داد و همی مرا تحریض میداد که حق خود را از گذشتگان پیش از خود مأخوذ دارم و هر وقت
نزد من بیاید با من تجدید بیعت میکرد و از این جمله عجیب تر این است که چون پروردگار من تبارک
و تعالی حق مرا با من باز گردانید و حق بمرکز و معدنش باز گشت و خلافت با من افتاد معویه رشته آن طمع
و طلب که همی خواست در دین خدای و در امانت خدای که حامل آن ائیم بعد از عثمان خلیفه چهارم و
حکمران شریعت ایزدی و مردم گردد منقطع گردید عمرو بن العاص را که عاصی بن عاص بود بحمایت خود
و مخالفت من مستعد گردانید و او را بجانب خویشتن گرایان نمود و عمرو سخن او گوش بسپرد و بطرف وی
گرویدن گرفت معویه چون اینحال را نگران شد کار را موافق دلخواه دید عمرو را بامارت مصر تطمیع کرد
و مصر را باو گذاشت و طعمهٔ شکم حرص و آز او در اقطاع وی مقرر نمود و منال چنان ملک را بهره او بگردانید
با اینکه بروی حرام بود که یکدرهم افزون از حق و قسمت خود مأخوذ دارد و نیز بر کسیکه والی و راعی
امت و امور امت است حرام است که زیادتر از حق او یکدرهم بدو گذارد چون معویه کار خود را با
عمرو بن عاص بپایان آورد و دین او را با املاک و مال مصر بخرید و او را یاور خویش و وزیر و مشیر خود
فرمود با خیال فارغ و اندیشه آزاد بلاد و عباد را بظلم و جور و فتنه و فساد در سپرد و هر کس بمتابعتش
برفت با وی بخصومت و عداوت کار کرد و چون از این اعمال ناستوده بپرداخت بحرب من روی کرده
نکث بیعت و نقض پیمان را سهل و آسان شمرد و در بلاد و امصار شرقاً و غرباً و یمیناً و شمالاً از دقایق
ظلم و ستم و کفر و طغیان و غارت فرو نگذاشت و این اخبار از هر سوی بحضرت من پیوست آنگاه اعور ثقیف
یعنی مغیرة بن شعبهٔ ثقفی نزد من بیامد و اشارت بمن نمود که آن بلادی را که معویه در آن بود یعنی
بلاد شام را بحکومت او گذارم و با او بمدارا بپردازم تا از آن پس باقتضای وقت رفتار شود و اگر این کار
در حضرت خدای ناستوده نبود و توانستمی برای خویشتن عذری بدست کنم برای امر دنیا اندیشهٔ درست
می نمود یعنی اگر در بدایت خلافت و ظهور آن فتنه و فساد با معویه چنین میکردم و او را بآن امارت
قانع و شاکر و خرسند میداشتم برای استحکام امور دنیویه مستحسن می نمود اما از بسط ید ظالم و حکومت
او در میان مسلمانان و کثرت حیف و میل او هیچ عذری در حضرت خدای نداشتم لاجرم در آنچه دی

رای او بنیت بشنیدم و با کسی که بدین و ایمان او و صدق نیت او در حضرت خدا و رسول خدا و خودم
وثوق داشتم مشورت نمودم رای و اندیشهٔ او در کار پسر آکلة الاکباد مانند رای من بود و از
تولیت او نهی کرد و از درآوردن او را در امر و حکومت مسلمانان تحذیر داد و هرگز چنان نبوده و نخواهد شد
که خدای بپسندد که من ستمکاران را معاضد و معاون خویش بگردانم لاجرم برادر بجیله را یک مرّه و برادر
جماعت اشعریین را مرّه دیگر نزد معویه بفرستادم و تفصیل رسالت این دو نفر در کتب تواریخ مسطور است بالجمله میفرماید
و این هر دو تن بدنیا و اموال دنیا میل و رکون گرفتند و در آنچه او را خوش شود میداشت متابعت کردند
و چون نگران شدم که معویه بالجمله ارتکاب محرمات و انتهاک محارم الهی از جادهٔ غوایت و طغیانش
بیرون نشد و بهر ساعت بر ظلم و ستم و عصیان بیفزود و از آنانکه از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله از جماعت
مهاجرین و آن کسان که افعال و اقوال ایشان در حضرت یزدان پسندیده و خدای بعد از آنکه با من
بیعت کرده بودند از ایشان خوشنود بود و نیز با دیگر مردمان از صالحان مسلمین و تابعین مشورت
کردم تمام ایشان در نبرد و محاربت و قتال با معویه و منع نمودن او را از تصرف در آنچه دست بآن
افکنده بود با من هم رای شدند و بآنچه من اندیشه بر نهادم متفق گشتند لاجرم اصحاب خود را آماده
دفع و طرد او نمودم و از اطراف و جوانب مکاتیب و فرستادگان من بدو می پیوستند و او را باز
گشت از خیالات فاسدهٔ او و اتفاق با مسلمانان در بیعت و اطاعت من بخواندم معویه در جواب
من مکتوبی برنگاشت که بر من تحکم ورزیده و مقاصد و آمال بعیده را تمنی و شروطی را در قبول دعوت
من مقرر میداشت که خدای و رسول خدای و جماعت مسلمانان بر آن راضی نبودند وَ یَشْتَرِطُ فی بَعْضِها
اَنْ اَدْفَعَ اِلَیْهِ اَقْواماً مِنْ اَصْحابِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اَبْراراً اَمْثَلُهُمْ عَمّارُ بْنُ یاسِرٍ وَ اَیْنَ مِثْلُ عَمّارٍ وَ اللهِ
لَقَدْ رَاَیْتُنا مَعَ النَّبِیِّ وَ ما یُعَدُّ مِنّا خَمْسَةٌ اِلّا کانَ سادِسَهُمْ وَ لا اَرْبَعَةٌ اِلّا کانَ خامِسَهُمْ اِشْتَرَطَ دَفْعَهُمْ
اِلَیْهِ لِیَقْتُلَهُمْ وَ یَصْلِبَهُمْ وَ انْتَحَلَ دَمَ عُثْمانَ وَ لَعَمْرُ اللهِ ما اَلَّبَ عَلی عُثْمانَ وَ لا جَمَعَ النّاسَ عَلی قَتْلِهِ اِلّا هُوَ
وَ اَشْباهُهُ مِنْ اَهْلِ بَیْتِهِ اَغْصانُ الشَّجَرَةِ الْمَلْعُونَةِ فِی الْقُرْآنِ فَلَمّا لَمْ اُجِبْ اِلی مَا اشْتَرَطَ مِنْ ذلِکَ کَرَّ
مُسْتَعْلِیاً فی نَفْسِهِ بِطُغْیانِهِ وَ بَغْیِهِ بِحَمیرٍ لا عُقُولَ لَهُمْ وَ لا بَصائِرَ فَمَوَّهَ لَهُمْ اَمْراً فَاتَّبَعُوهُ وَ اَعْطاهُمْ مِنَ الدُّنْیا
ما اَمالَهُمْ بِهِ اِلَیْهِ فَناجَزْناهُمْ وَ حاکَمْناهُمْ اِلَی اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ الْاِعْذارِ وَ الْاِنْذارِ فَلَمّا لَمْ یَزِدْهُ ذلِکَ
اِلّا تَمادِیاً وَ بَغْیاً لَقیناهُ بِعادَةِ اللهِ الَّتی عَوَّدَنا بِها مِنَ النَّصْرِ عَلی اَعْدائِهِ وَ عَدُوِّنا وَ رایَةُ رَسُولِ اللهِ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بِاَیْدینا لَمْ یَزَلِ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی یَفُلُّ حِزْبَ الشَّیْطانِ بِها حَتّی یَقْضِیَ الْمَوْتَ
عَلَیْهِ وَ هُوَ مُعْلِمُ رایاتِ اَبیهِ الَّتی لَمْ اَزَلْ اُقاتِلُها مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فی کُلِّ الْمَواطِنِ فَلَمْ یَجِدْ مِنَ
الْمَوْتِ مَنْجیً اِلَّا الْهَرَبَ فَرَکِبَ فَرَسَهُ وَ قَلَبَ رایَتَهُ لا یَدْری کَیْفَ یَحْتالُ فَاسْتَعانَ بِرَاْیِ ابْنِ الْعاصِ
…شارَ عَلَیْهِ بِاِظْهارِ الْمَصاحِفِ وَ رَفْعِها عَلَی الْاَعْلامِ وَ الدُّعاءِ اِلی ما فیها وَ قالَ اِنَّ ابْنَ اَبی طالِبٍ وَ حِزْبَهُ

اَهْلُ بَصائِرَ وَ رَحْمَةٍ وَ بُقْیا وَ قَدْ دَعَوْکَ اِلی کِتابِ اللهِ اَوَّلاً وَ هُمْ مُجیبُوکَ اِلَیْهِ آخِراً فَاَطاعَهُ فیما اَشارَ بِهِ عَلَیْهِ
اِذْ رَاَی اَنَّهُ لا مَنْجا لَهُ مِنَ الْقَتْلِ اَوِ الْهَرَبِ غَیْرَهُ فَرَفَعَ الْمَصاحِفَ یَدْعُو اِلی ما فیها بِزَعْمِهِ فَمالَتْ اِلَی الْمَصاحِفِ قُلُوبُ
مَنْ بَقِیَ مِنْ اَصْحابی بَعْدَ فَناءِ اَخْیارِهِمْ وَ جَهْدِهِمْ فی جِهادِ اَعْداءِ اللهِ وَ اَعْدائِهِمْ عَلی بَصائِرِهِمْ وَ ظَنُّوا
اَنَّ ابْنَ آکِلَةِ الْاَکْبادِ لَهُ الْوَفاءُ بِما دَعا اِلَیْهِ فَاَصْغَوْا اِلی دَعْوَتِهِ وَ اَقْبَلُوا بِاَجْمَعِهِمْ فی اِجابَتِهِ
و در پاره مکاتیب خود شرط بر آن میسپرد که قومی چند از اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله را
که مردمانی نیکو و از جملهٔ ابرار و در زمرهٔ ایشان عمار بود بدو سپارم و کجا است کسی مانند عمار سوگند
با خدای عمار بن یاسر از جملهٔ خواص و محارم اصحاب رسول خدای بود چنانکه هر وقت پنج تن از خواص
نزد رسول خدای بودی شخص ششم وی بود و اگر چهار تن بودی پنجمین ایشان عمار بشمار میرفت و معویه
شرط چنان می نهاد که چنین مردم ابرار و اصحاب اخیار را بدو بسپارند تا ایشان را مقتول و مصلوب
و در ازای خون عثمان محسوب دارد با اینکه سوگند ببقای خدای هر دو سرای جز خود معویه و امثال
و اشباه او اصرار بر قتل وی نکرد و مردمان را جز او و همانندان او از اهل بیت وی که اغصان
شجرهٔ ملعونهٔ مذکوره در قرآن میباشند بروی آشفته و فراهم نداشت و چون معویه نگریست که آنچه را
که شرط و عهد نموده اجابت نمی کنم لاجرم با غرور و استعلای نفس خود بطغیان و بغی و سرکشی
خویش با مردمی از قبیلهٔ حمیر چون دراز گوش نادان که نه دارای خرد و دور بین و نه دیدهٔ دانش
بودند سر بر کشید و ایشان را بسخنان فریب آمیز و دروغ بفریفت و آن جماعت بمتابعتش درآمدند
و معویه از مقاصد و آمال دنیویه ایشان را چندی برآورده و آنها را خرسند داشت پس با ایشان
بمناجزت و کوشش درآمدیم و بعد از تقدیم مراسم اعذار و انذار خدای عزوجل را در میانه
بمحاکمت باز نمودیم و چون از این جمله در معویه اثر نکرد و جز تمادی و بغی و طغیان بر نیفزود و بر حسب عادتی
که بنصرت و اعانت خدای در فیروزمندی بر دشمنان یزدان و اعدای خود داشتیم بمبارزت آن
جماعت شقاوت آیت روی نهادیم و رایت نصرت علامت حضرت رسول خدای را بدست اندر
داشتیم و با ایشان حرب نمودیم و خداوند تعالی همواره لشکر شیطان را بمیمنت آن رایت مبارک
زبون و ذلیل و تباه و کلیل و هزیمت میگردانید چنانکه معویه بر مرگ خود یقین نمود و رایات
پدرش را که همواره در رکاب رسول خدای با او مقاتلت مینمودم برمی افراخت و معویه را
از مرگ و تباهی ملجاء و مآبی جز فرار پدیدار نگشت و از شدت بیم و هراس و خوف و خشیت مرکب
خود برنشست و رایت خود را سرنگون انداخت نمیدانست چه چاره کند و بچه حیله و مکیدت خویشتن را
از گرداب فنا و آسیاب بلا باز رهاند و چون خودش در تولید تدبیری مفید و تقدیم رای سدید
عاجز گردید برای و رویت و حیلت عمرو بن العاص استعانت ورزید عمرو تدبیری که از پیشینه در کار

مباحثه و در مخزن خاطر سپرده بود که هر وقت لشکر معویه را در این موقعه شکست و ضعفی پدید شود
بکلام یزدانی متوسل و مردم را بقرآن خداوندی بخوانند بمعویه اشارت کرد و چنانکه در تواریخ مسطور است
در تمام لشکرگاه پژوهش کرده از هر کجا قرآنی بود بدست آورده آنجمله پانصد مجلد برآمد و بعلاوه قرآن
خط عثمان بن عفان را که قرآنی بس عظیم بود و قرآن اعظم میخواندند بیاوردند و هر قرآنی را از سر نیزه برافراختند
و قرآن اعظم را بر چهار نیزه نصب نموده ترتیبی مخصوص بمیدان حربگاه درآوردند و آن قضیه پس از
انجام وقعه لیلة الهریر و آن مقاتله طولانی و آن قتل ذریع کثیر و ظهور آنگونه آثار شجاعت امیرالمؤمنین علیه
علیه السلام و آنـدرجه بیم و تشویش و انقلاب و اضطراب لشکر معویه و معویه و زعمای سپاه شام بود
بالجمله عمرو بن العاص بمعویه گفت تدبیری که مدتیست برای چنین روز نموده ام این است که قرآن ها را
بر سر نیزه ها نصب کرده و لشکر عراق را باحکام قرآنی و آیات یزدانی دعوت کنی چه سپاه ابیطالب و لشکر او
مردمی بصیر و با رحمت و عطوفت و ایمان و ایقان هستند و از نخست تو را بکتاب خدای بخواندند و البته
اکنون که نوبت انجام کار است تو را اجابت نمایند معویه این رای پسندیده شمرد چه میدانست جز بقتل
رسیدن یا از بهنه پیکار فرار کردن و از عرصه ستیز بر مرگ گریز از مهمیز زدن راهی نیست لاجرم قرآنها را
بر سنانها برافراخته و مردم عراق را بآنچه در قرآن است بزعم ناصحیح خود دعوت همیکرد و در این هنگام اخیار
اصحاب من که بجمله بصیر و خبیر و دانشمند و از جمله موارد امور و احکام یزدان غفور با خبر بودند بعداً
آنکه جهادها نموده و کوششها کرده و قتالها سپرده بودند شهید و نابود شده بودند بقیه اصحاب من که
آن بصیرت و درایت و نباهت و فقاهت نداشتند بدعوت معویه و رفع مصاحف دل از دست
بدادند و بدو مایل شدند و گمان بردند که پسر آکلة الاکباد را بآنچه میعاد گذارد و دعوت نماید وفائی خواهد بود
پس بفریب او دچار شدند و دعوتش را پذیرفتار گردیدند و بجمله باجابت مسئولش روی آوردند
فاعلمتهم ان ذلك منه مكر ومن ابن العاص معه وانهما الى النكث اقرب منهما الى الوفاء فلم يقبلوا قولي
ولم يطيعوا امري وابوا الا اجابته كرهت ام هويت شئت او ابيت حتى اخذ بعضهم يقول لبعض
ان لم يفعل فالحقوه بابن عفان او ادفعوه الى ابن هند برمته فجهدت علم الله جهدي ولم ادع
علة في نفسي الا بلغتها في ان يخلوني ورايي فلم يفعلوا وراودتهم على الصبر على مقدار فواق الناقة
او ركضة الفرس فلم يجيبوا ما خلا هذا الشيخ واومى بيده الى الاشتر وعصبة من اهل بيتي فوالله
ما منعني ان امضي على بصيرتي الا مخافة ان يقتل هذان واومى بيده الى الحسن والحسين عليهما السلام
فينقطع نسل رسول الله صلى الله عليه وآله وذريته من امته ومخافة ان يقتل هذا وهذا
واومى بيده الى عبد الله بن جعفر ومحمد بن الحنفية رضي الله عنهما فاني اعلم لولا مكاني لم
يقفا ذلك الموقف فلذلك صبرت على ما اراد القوم مع ما سبق فيه من علم الله عز وجل فلما

رفعنا عن القوم سيوفنا تحكموا في الامور وتخيروا الاحكام والآراء وتركوا المصاحف وما دعوا
اليه من حكم القرآن وما كنت احكم في دين الله احدا اذ كان التحكيم في ذلك الخطاء الذي
لا شك فيه ولا امتراء فلما ابوا الا ذلك اردت ان احكم رجلا من اهل بيتي او رجلا ممن ارضى
رأيه وعقله واثق بنصيحته ومودته ودينه واقبلت لا اسمي احدا الا امتنع منه ابن هند ولا
ادعوه الى شيء من الحق الا ادبر عنه واقبل ابن هند يسومنا عسفا وما ذاك الا باتباع اصحابي
له على ذلك فلما ابوا الا غلبتي على التحكيم تبرأت الى الله عز وجل منهم وفوضت ذلك اليهم
فقلدوه امرأ فخدعه ابن العاص خديعة ظهرت في شرق الارض وغربها واظهر المخدوع عليها ندما
ایشان را آگاه نمودم که معویه و عمرو بن العاص بمکر و حیل و دغل ابتکار را پیش آورده اند و بنکث عهد
و پیمان نزدیکترند تا بوفای میثاق قول مرا مقبول نداشتند و این امر معقول را اطاعت نکردند و بیرون
از اجابت مسئولش چیز را نپذیرفتند و من خواه بحالت کراهت یا میل یا خواستار بودم یا بحال امتناع
اندر بودم که پاره با گروهی دیگر همی گفتند که اگر امیرالمؤمنین این امر را پذیرفتار نشود او را بعثمان بن عفان
ملحق بدارید یا او را با کسانش را بمعویه پسر هند بسپارید چون این عقیدت نمودند چنانکه خدای میداند
آنچه لازمه جهد و کوشش بود بجای آوردم و آنچه ببایست با ایشان باز رسانیدم که مرا با خود گذارند تا برای
و رویت خود کار کنم بهیچوجه پذیرفتار نشدند و چندانکه ایشان را گفتم و پیام نهادم که باندازه زمان میان
دو دوشیدن شیر شتری یا یک تاختن جنبش اسبی صبوری نمایند تا کار معویه و لشکر شام بانجام رسد و ریشه
فتنه و فساد برکنده آید و آن جماعت مغلوب و مقهور گردند و دست ظلمه کوتاه و خلق جهان آسوده گردند بجز
این شیخ که مالک اشتر است و جمعی از اهل بیت خودم اجابت نکردند سوگند با خدای هیچ چیز مرا از دفع
و منع و اصلاح آن امور با آن بصیرت تامه که خود داشتم باز نداشت مگر بیم اینکه حسن و حسین کشته
و نسل رسول خدای و ذریه او از میان امت او منقطع گردد و عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفیه مقتول شوند
چه من میدانستم که اگر برعایت مکانت من نبودی این دو تن در این موقف توقف نمیکردند از این روی
بر تکالیف این قوم جاهل شکیبائی گرفتم و از این جمله علاوه علم خدای بر این امر سبقت گرفته بود و چون
ناچار باصرار این مردم نادان ناهنجار دست از جنگ بداشتیم و شمشیر از قتل اعداء نابکار برگرفتیم آن گروه
منافق که از دین بیگانه بودند در امور تحکیم رفتند و در احکام یزدانی بهوا و هوس نفسانی پرداختند و آراء
فاسده خود را دخیل کردند و مصاحف را و آنچه را که مردمان را در عمل کردن باحکام و آیات آسمانی دعوت
می نمودند متروک ساختند و از تقریر حکمین سخن کردند و من هرگز پذیرفتار نمیشدم که در اجرای احکام
دین خدای قبول تحکیم نمایم چه بدون هیچ شک و شبهت در پذیرفتن حکمین خطائی بزرگ حادث میشد
و چون آن جماعت بتقریر حکمین را مقبول نداشتند خواستم تا مردی از اهل بیت خود یا مردی

کر بصحت رای و متانت عقل و تدبیر و نصیحت خالص و خلوص مودت و دین او وثوق داشتم انتخاب فرمایم
و هر کس را که خود میشناختم و بکار او مطمئن بودم نام بردم معویه نمی پذیرفت و هر امری که مقرون بحق بود
او را میخواندم پشت بر آن میکرد و معویه به پشت گرمی مخالفت اصحاب من با من تکالیف شاقه می نمود
و بیرون از حق و طریقه مستقیم راه می نوشت و چون اباء و امتناع ورزیدند که بیرون از آنکه مرا بر قبول
تحکیم مجبور داشتند امری دیگر را بپذیرند بحضرت خداوند عز و جل از ایشان بیزاری و برائت جستم و آن کار را
بخود ایشان تفویض نمودم و ایشان بمیل و رای ناقص خود مردی را یعنی ابوموسی اشعری را مقلد این کار
نمودند و حکم گردانیدند و او برفت و در دومة الجندل با عمرو بن العاص بسخن در آمدند و پسر عاص
او را چنان دستخوش مکر و خدیعت نمود که آثار فسادش شرق و غرب عالم را تا قیامت فرو گرفت
و ابوموسی که فریب خورده بود اظهار پشیمانی نمود و ازین کلام مبارک معلوم میشود که ابوموسی
بواسطه آن حمق و نفاق و جهل و شقاق که نهاد اندر داشت نه آن بود که ازین تخم فسادی که در
مرتع و مزارع امارت حقه مسلمانان تا پایان جهان بکاشت باطناً پشیمان شده است بلکه بدروغ
اظهار ندامت همیکرد و چون این حکایت بخاتمت پیوست امیرالمؤمنین علیه السلام روی با اصحاب خود
آورد و فرمود آیا نه چنین بود گفتند آری یا امیرالمؤمنین پس از آن فرمود وأما السابعة يا أخا اليهود
فإن رسول الله صلى الله عليه وآله كان عهد إلي أن أقاتل في آخر الزمان من أيامي قوماً من
أصحابي يصومون النهار ويقومون الليل ويتلون الكتاب يمرقون بخلافهم علي ومحاربتهم إياي
من الدين مروق السهم من الرمية فيهم ذو الثدية يختم لي بقتلهم بالسعادة فلما انصرفت إلى
موضعي هذا بعد الحكمين أقبل بعض القوم على بعض باللائمة فيما صاروا إليه من تحكيم الحكمين
فلم يجدوا لأنفسهم من ذلك مخرجاً إلا أن قالوا كان ينبغي لأميرنا أن لا يتابع من أخطأ وأن
يقضي بحقيقة رأيه على قتل نفسه وقتل من خالفه منا فقد كفر بمتابعته إيانا وطاعته لنا في
الخطاء وأحل لنا بذلك قتله وسفك دمه فتجمعوا على ذلك وخرجوا راكبين رؤسهم ينادون
بأعلى صوتهم لا حكم إلا لله ثم تفرقوا فرقة بالنخيلة وأخرى بحروراء وأخرى راكبة رأسها تخبط
الأرض شرقاً حتى عبرت دجلة فلم تمر بمسلم إلا امتحنته فمن تابعها استحيته ومن خالفها قتلته فخرجت
إلى الأوليين أدعوهم إلى طاعة الله عز وجل والرجوع إليه فأبيا إلا السيف لا يقنعهما غير ذلك فلما
أعيت الحيلة فيهما حاكمتهما إلى الله عز وجل فقتل الله هذه وهذه وكانوا يا أخا اليهود لولا ما فعلوا لكانوا
ركناً قوياً وسداً منيعاً فأبى الله إلا ما صاروا إليه ثم كتبت إلى الفرقة الثالثة ووجهت رسلي
تترى وكانوا من جلة أصحابي وأهل التعبد منهم والزهد في الدنيا فأبت إلا اتباع أختيها والاحتذاء
على مثالهما وأسرعت في قتل من خالفها من المسلمين وتتابعت إلي الأخبار بفعلهم فخرجت حتى قطعت

إليهم دجلة أوجه السفراء والنصحاء وأطلب العتبى بجهدي بهذا مرة وبهذا
أخرى وأومى بيده إلى الأشتر والأحنف بن قيس وسعيد بن قيس الأرحبي والأشعث بن
قيس الكندي فلما أبوا إلا تلك ركبتها منهم فقتلهم الله يا أخا اليهود عن آخرهم وهم أربعة آلاف
أو يزيدون حتى لم يفلت منهم مخبر فاستخرجت ذا الثدية من قتلاهم بحضرة من ترى له ثدي كثدي المرأة
و آزمایش هفتم این بود که رسول خدای صلی الله علیه و آله با من خبر داده و معهود گردانیده بود
که من در پایان روزگار خویش با گروهی از اصحاب خود قتال خواهم داد که روزها بروزه سپارند و شب را
بنماز بپای دارند و قرآن خدای را قاری باشند لکن با اینحال عبادت و ریاضت بسبب مخالفتی که
با من بخواهند ورزید چنان از سلسله دین و رشته آئین اسلام بیرون جهند که تیر از نشان بگذرد و
ذوالثدیه حرقوص بن زهیر در میان ایشان بود و خداوند در قتل ایشان سعادت را بر من ختم فرمود
و چون بعد از حکمین بموضع خود انصراف گرفتم آغاز دم نکوهش خویشتن و ملامت یکدیگر روی کردند
که چرا بتحکیم حکمین اقدام و ابرام ورزیدند و برای خویشتن هیچ راهی و عذر و بهانه بدست نکردند جز اینکه
خود همی گفتند شایسته چنان همی بود که امیر ما بمتابعت آنانکه آراء ایشان بخطا بود نرود و بحقیقت رای
و اندیشه خود بر کشتن خویش و کشتن هر کس که او را مخالف شد از ما جماعت حکومت فرماید همانا
بواسطه همان متابعتی که ما را کرد و اطاعتی که ما را در آنچه بخطا رفته ایم کافر گردید و باین سبب قتل او
و ریختن او بر ما حلال شد یعنی گاهی که ما او را بقبول تحکیم حکمین مجبور میداشتیم وی در قبول این امر
خطاپذیر گرفتار شد و خود بخطا رفت باید خود و ما را که با وی مخالف بودیم بکشد و چون چنین نکرد در ریختن
خون وی بر ما روا باشد پس بر این قول و عقیدت متفق شدند و خروج نمودند و همی فریاد
لا حکم الا لله هیچکس را جز خدای حکومت نیست بر کشیدند آنگاه چند فرقه شدند گروهی در نخیله
و انبوهی در حروراء که دهی است در حوالی کوفه و جماعت خوارجی را که در آنجا فراهم شدند حروریه
خوانند فراهم شدند و برخی بطرف شرقی زمین رهسپار شدند تا دجله را در سپردند و هر مؤمنی را در یافتند
بیازمودند اگر متابعت ایشان را نمودی زنده و گرنه مقتول بجای گذاشتند چون حال ایشان
بر این منوال گردید بجانب آنانکه در نخیله و حروراء منزل ساخته بودند بیرون شدم و به ترتیب
ایشان را باطاعت خداوند عز و جل و بازگشت بکردگار لم یزل دعوت کردم و هر دو جماعت جز
از شمشیر بران سخن در میان نیاوردند و چون هیچ چاره در هدایت و اصلاح آراء فاسده ایشان
نیافتم حکم ایشان را با یزدان تعالی بگذاشتم و خداوند قادر هر دو گروه را بکشت یا اخا الیهود
اگر این مردم باین طریق خطا و راه ضلالت و مخالفت بیرون نشده بودند با آن استحکام عقیدت
و ثبات قدم که در امور دینیه میورزیدند برای اسلام رکنی قوی و سدی منیع بودند لکن تقدیر یزدانی

قدیر بر آن رفته بود که باین جبال اندر شوند و چون از مهم این دو طایفه فراغت یافتم بفرقه سوم که دجله را
بسپردند و مرتکب این افعال شدند فرستادگان خود را بسوی آن مردم مامور و مکاتیب خویش را
متواتر ساختم و آن جماعت از جمله اصحاب من و در حلقهٔ عباد بودند و در دار دنیا زهاد مشهور بودند
آنجماعت نیز از خواب جهل و ضلال سر بر نداشته و گفتند غیر از عقیدت آن دو طایفه را نمی جوئیم
و جز بطریقت ایشان سلوک نمی ورزیم این بگفتند و هر کس از مسلمانان را که بر خلاف عقیدت ایشان
و متابعت افعال اخیار میرفتند بقتل رسانیدند چون این فتنه و آشوب را در کار ایشان و مسلمانان
نگران شدم اصلاح این کار را بطرف ایشان راهسپار گردیدم و دجله را همی در سپردم و جماعتی را
برسالت و نصیحت آن جماعت بفرستادم و چند بابت از شرایط موعظت و تیقظ ایشان فروگذاشت
نکردم و مالک اشتر و احنف بن قیس و سعد بن قیس ارحبی و اشعث بن قیس کندی را که هم اکنون در این
محضر حاضرند بمرات عدیده بآن جماعت رسالت دادم و چون این مواعظ و نصایح در ایشان
مؤثر نگشت و بیرون از اندیشه و معتقدات خودشان نرفتند ناچار بدفع ایشان و حسم نائرهٔ فساد
ایشان برفتم و خداوند تعالی آنجماعت را که از چهار هزار تن بیشتر بودند تباه گردانید و چنان دستخوش
تیغ و تیر شدند که یکتن از ایشان نجات نیافت که خبر بدیگران برد بعد از آن حرقوص بن زهیر که ریشه
و مایه آن فتنه و آشوب و رئیس ایشان و معروف بذی الثدیه بود و هیچکس نشان و مکان او را
در میان کشتگان نمیداد و نتوانست جثهٔ او را بدست آرد باز نمودم و مکان و نشانش را باز گفتم
تا جسد او را که در زیر چهل کشته بیفتاده بود بیرون آوردند و بدیدند که مانند زنان پستان داشت
و چون امیرالمؤمنین علیه السلام این حکایات و امتحانات چهارده گانه را حدیث فرمود با صحاب
خود روی نمود و فرمود آیا چنین نبود بجمله عرض کردند یا امیرالمؤمنین چنین بود فقال قد وفیت
سبعا و سبعا یا اخا الیهود و بقیت الاخری و اوشک بها فکان قد فبکی اصحاب علی علیه السلام
و بکی رأس الیهود و قالوا یا امیرالمؤمنین اخبرنا بالاخری فقال الاخری ان تخضب هذه و اومی
بیده الی لحیته من هذه و اومی بیده الی هامته امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه
با رأس الیهود فرمود همانا هفت امتحان محمد رسول خدای صلی الله علیه و آله و هفت امتحان
بعد از وفات آنحضرت را بانجام رسانیدم و در تمام این چهارده آزمایش وفا کردم و انجمله را
با تو باز نمودم و یکی دیگر باقی است و یقین است که آن نیز بزودی روی خواهد داد حاضران چون
آن کلام معجز نظام را که بر شهادت آن حضرت اشارت داشت بشنیدند سخت بگریستند
و ناله از جگر برکشیدند رأس الیهود نیز اشک خونین از دو دیده بپالود و عرض کردند یا امیرالمؤمنین
ما را از آن امتحان دیگر خبر فرمای فرمود آزمایش و ابتلای واپسین این است که این محاسن بخون

ریش من از خون فرق من چون این خبر دهشت اثر را بشنیدند چنان ناله و زاری و گریه و ندبه
و مویه و نفیر مردمان در مسجد جامع بلند گردید که فریاد و ضجهٔ ایشان آنگونه شهر کوفه را فرو گرفت
که هیچ خانه در آن شهر بزرگ نماند جز آنکه مردمش از شدت فزع و اضطراب بیرون تاختند و ناله و
زاری ایشان از زمین تا آسمان برخاست و رأس الیهود در همان ساعت بدست امیرالمؤمنین
سلام الله علیه اسلام آورد و همواره در پیشگاه همایونش مقیم بود تا گاهی که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
شهید و ابن ملجم ملعون مأخوذ شد این وقت رأس الیهود بیامد تا بحضرت امام حسن علیه السلام بایستاد
و مردمان و عبدالرحمن بن ملجم علیه اللعنة والعذاب در حضور مبارکش حاضر بودند پس با آن حضرت
عرض کرد یا ابا محمد بکش این ملعون را که خداوندش بکشد فانی رأیت فی الکتب التی انزلت علی
موسی علیه السلام ان هذا اعظم عندالله عزّ و جلّ جرما من ابن آدم قاتل اخیه و
من القدار عاقر ناقة ثمود چه من در کتب آسمانی و اخبار سبحانی که بر موسی علیه السلام
نازل شده است دیده ام که قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام از پسر آدم علیه السلام که برادر خویش را بکشت
و از پی کننده ناقه ثمود جرم و جریرت و گناه و معصیتش در حضرت احدیت بزرگتر است راقم حروف گوید
چون در این فصول کلمات و حکایات امیرالمؤمنین تامل و تعقل و تفکر بنگرند بر مطالب و دلایل عالیه
آگاهی یابند و بدانند جز عنصر مبارک ولایت مطلقه احتمال این بلیات و مشقات و ناملایمات را
نتواند نمود و حامل این مقامات و شؤنات نتواند گردید و نیز معلوم دارند که جمله افعال و اعمال
آنحضرت همه از روی حکمت و غمخواری امت و نگاهداری دین حضرت احدیت و شریعت و سنت خاتم الرسل
صلی الله علیه و آله و علیهم بوده است و هیچ فعلی از آنحضرت بدون حجتی مبرهن و برهانی قاطع در رضای
ایزد دو سرای و نبی رهنمای نیست و بالمره راه چون و چرا مسدود داشت و آن کسان را که در بعضی
افعال اولیای خدا حالت تحیر و تعجب و شک و شبهت روی میدهد چون بخوانند و بشنوند از آلایش
زنگ و غبار شک و ریب آسوده میگردند هیچ ندانیم با اینکه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آن درجه
ولایت و رتبت اخوت و تقدس و زهادت و علم و بصیرت و قضاوت و خبرت و اطلاع در تمام امور
و احکام و قضایا بود در زمان رسول خدای صلی الله علیه و آله در یک دینار و درهم یا حدود و احکام
و دیگر امور حکومتی و دخالتی نمیرفت و چون یکی از افراد مسلمانان روزگار مینهاد و در جزئیات
و کلیات مهام نظر با وامر و نواهی و احکام سید الانام میرفت چگونه بود که معویه و دیگران را
با آن عدم اعتماد و لیاقت و استعداد این بسط ید و اختیار و مطاعیت در مال و خون و ناموس
مسلمانان و صرف اموال ایشان بهوای نفس خود و در غیر مواقع شرعیه و آن اوامر و نواهی
بیرون از قواعد و قانون دین الهی و آن قدرت و جسارت و بی باکی در ریختن خون مسلمانان

و ذراری فرزندان پیغمبر آخر الزمان و آن جمله ارتکاب محرمات و هتک محارم الهی و ترک سنت و وضع
بدعت و متابعت هواجس نفسانی و مخالفت اوامر سبحانی از چه راه و بر چه طریق و علت بود جز اینکه
مصداق لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ
فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ و نظایر و امثال آن ظاهر و معجزه امیر المؤمنین
در جواب راس الیهود و اخبار از شهادت خود و اسباب اسلام راس الیهود آشکار شود و مطلب دیگر
این است که بدانند امیر المؤمنین علیه السلام را در قبول تحکیم حکمین باختیار خود نگذاشتند و میل خودشان
آنچه کردند کردند یا در قتل خوارج چگونه براهین ساطعه بود و نیز در اثبات ولایت بلافصل آنحضرت دلایل
عدیده را منکر نشدند مطلب دیگر این است که امیر المؤمنین علیه السلام بعد از رسول خدای اشرف و افضل
تمام انبیا و اولیا است و فرزند مقتول آدم علیه السلام از هر پیغمبری که شهید شده است فرود
تر است کمترین آن است که یحیی بن زکریا علیهم السلام و جمعی از پیغمبران را بقتل رسانیده اند پس از
چه روی در کتب منزله وارد است که معصیت قاتل امیر المؤمنین از قاتل پسر آدم عظیم تر است
والبته جهات عدیده دارد یکی از جهاتش این است که این اول قتلی بود که در عالم اتفاق افتاد و در حقیقت
بانی این فعل قبیح که سرمشق دیگران گردیدی بود و مقتول از همه جهة مظلوم و قاتل از هر حیثیت ظالم
بود و باعث ظهور فتنه عظیم و ظلمی عمیم گشت دیگر اینکه قاتل او چنان است که یک نیمه اهل جهان را
تا پایان جهان طبقه از پی طبقه دیگر بقتل رسانیده باشد و معلوم است که قدر و منزلت آن مقتول
تا چه مقدار و ظلم و جریت قاتل تا چه اندازه است و چون این قتل از هر قتلی عظیم تر است نسبت قتل
امیر المؤمنین علیه السلام بآن میدهند نه اگر بگوئیم هر دو هم سنگ هستند بلکه برای فقدان مشابه به
بیاشد و اما در اینکه در خبر است که قاتل امیر المؤمنین مثل عاقر ناقه صالح است این نیز معلوم است
که قاتل خود حضرت صالح یا سایر انبیاء سلف علیهم السلام را صد هزاران یک جریت و معصیت قاتل
آنحضرت نیست تا بناقه آن حضرت چه رسد و در این مطلب نیز جهات عدیده است از جمله این است
که جلالت و عظمت اولیا و انبیای خدای برای حفظ دین و آئین و قبول اوامر و نواهی الهی
و معارف ایزدی است پس هر کس در حفظ علامت و آیات آن بیشتر کوشد بزرگتر است و بدلایل خارجه
هیچ چیز در حضرت یزدان از دین خدا که اسباب معرفت خدا و ظهور و بروز علت غائی خلقت که
معرفت است گرامی تر نیست و شرف انبیا نیز برای آن است که حافظ و مظهر آن هستند و چون
دین اسلام که اکمل و اتم مذاهب است اشرف ادیان است حافظ و مظهر آن که محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله است اشرف تمام انبیاء و خاتم پیغمبران و ناسخ دیگر شرایع ناقصه است چنانکه خدای میفرماید
إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ و این اشارت بآن است که دین صحیح کامل

دین اسلام است و سایر ادیان از شعبات آن هستند و احکام الهی بر حسب تقاضای زمان و استعداد
نفوس و عقول در ازمنه مختلفه کثیره ظهور و بروز پیغمبری برای حفظ و انتشار آن ظاهر میشده است نه اینکه
آن دین کامل و ریشه قوی ثابت باشد بلکه از اغصان دین اسلام است و چون مردمان را لیاقت
و بروز آن استعداد پدید شد که بدین اسلام که اشرف ادیان است اندر آیند و نوبت کمال در رسید
خداوند تعالی بدستیاری حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ظاهر ساخت و فرمود امروز دین
شما را کامل ساختم و ازین است که بعد از آن رشته نبوت و رسالت قطع شد چه ازین دین اشرف
و اتمی نیست که بتجدید دین دیگر حاجت رود حلاله حلال الی یوم القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة
و ازین روی میباشد که آنانکه در این دین فساد افکنند با آنانکه دعوی الوهیت کرده اند یا قاتل پیغمبری
جلیل القدر شده اند در یک مقام و مورد پای کوب عذاب و عقوبت شوند و چون در زمان حضرت
صالح علیه السلام آیت قبول دین او ناقه او گردیده و در عهد هیچ پیغمبری آیتی باین سمت و نمط و معجزه
باین صورت و حیثیت جانب ظهور نگرفت و هیچ حیوانی بکثرت منفعت و عدم آزار و اذیت آن نیست
این است که کشنده آن در حکم میرانندهٔ دین یزدان است و کشندهٔ امیر المؤمنین صلوات الله علیه نیز
مخرب دین و احکام آئین است قاتل آنحضرت را بعاقر ناقه صالح تشبیه نمایند اما نه آن است
که این هر دو در یک میزان باشند بلکه برای این است که از آن فعل قبیح بزرگتری ندارند تا بآن مثل
زنند و از فساد و فتنه عاقر ناقه که در دین خدای روی داد عظیم تری نیست که بآن همانند خوانند

بیان پاره اخبار و مناقب و فضایل حضرت امیر المؤمنین که ابن ابی الحدید و امثال او یاد کرده است

صفحات ارض و سما و السنه ما سوی بحلیه فضایل و مناقب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه
آراسته و ناطق است اگر در ظاهر حال هم گویا نباشد در باطن امر گویا است اگر چه خفاش بواسطه ضعف قوه باصره
دشمن آفتاب نور پاش است لکن بالطبیعه مدح آفتاب و تابش انوار و خواص آنرا نماید و ذم ضعف بینش خود کند
زیرا که هر وقت خواهد مذمت آفتاب را نماید میتواند بگوید تیز لیل و نهار و فزایش دهور و ادوار و جنبش نباتات
و اشجار و نمایش ریاحین و ازهار و تراوش فواکه و اثمار و ترقی معادن و احجار و فروغ دیدار بجز از
از آفتاب منیر و هور عالمتاب است اما میگوید چون نیروی دیده و دیدارم ضعیف است معاذ این نور
لطیف و فروز شریفم پس در عین شکایت بمدحت آن پرداخته است در اینصورت معلوم است حالت
شمس حقیقی آسمان ولایت که صد هزاران آفتاب جهانتابش از فروز انوار ولایت ذره و هزاران هزار ما
دون حبابش از اشعه لمعات امامت شعاعی است چگونه است سبحان الله مالک الملک ندانیم این عنصر

مبارک چگونه خلقتی است که با هیچ مخلوقیش مشارکت و مشابهت نتوان داد زیرا که اوصاف و فضایلش برجایست
که از عالم ادراک هر مخلوقی بیرون است مخلوق است نه چنانکه ما میدانیم خالق است نه بآن معنی که مردم غلاة
میخوانند وعلی شبر کیف شبر تبارک الله تعالی احسن الخالقین جز خدای و پیغمبر خدای ندانند چگونه
خلقت و چگونه آیتی است و این چه موجودی است که جمع اشتات است و هم حاوی اضداد ابن ابی الحدید
در آغاز شرح نهج البلاغه بیانی ظریف مینماید و خلاصه اش این است که بعد از آنکه از اقوال و عقاید طبقات
علما شرحی مسطور و به افضلیت علی علیه السلام بر ابوبکر و عمر تصریح مینماید میگوید اما آن کسان که از اصحاب
جمل و لشکر شام که در صفین بحرب امیر المؤمنین علیه السلام درآمدند بتمامت هالک و با تشش دوزخ سالک
میباشند مگر عایشه و طلحه و زبیر که تائب شدند و از مخالفت آن حضرت بجدای بازگشت کردند و اگر توبت
نمی رفتند البته بجهنم میرفتند و در باب لشکر شام هیچکس از میان مردوس را استثنا نمیکند و میگوید هیچیک
از ایشان از نار رستگار نیستند و اما گروه خوارج موافق خبر نبوی صلی الله علیه و آله بجمله از دین بیرون شده اند
و بلا اختلاف اهل جهنم میباشند چه اصحاب ما هر فاسقی را که بر حالت فسق خود بمیرد اهل نار می شمارند و هیچ
شک نمیرود که هر کس بر امام حق باغی و یاغی شود خواه از راه شبهه یا بدون شبهه فاسق است و میگوید عمل
مغیرة بن شعبه و امثال او که در حضرت امیر المؤمنین بصدق ارادت نرفته اند باطل و بیهوده است
و چون از عبدالله بن زبیر در خدمت شیخ ما ابوالقاسم بلخی حدیث میگذشت میگفت خیر و خوبی در وی نیست
و یک مره گفت نماز و روزه او را پسندیده نمی افتد و با اینکه رسول خدای صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام
فرمود لا یبغضک الا منافق دشمن نمیدارد ترا مگر آنکس که منافق باشد ابن زبیر را از نماز و روزه اش سودی
نخواهد رسید یعنی از آتش و عقوبت رستگار نخواهد گشت و از این کلمات ابن ابی الحدید تبیین حال مخالفین
امیر المؤمنین علیه السلام و تصریح بر صحت خبر مذکور معلوم گشت و بعد از این بیانات بمناقب و فضایل آنحضرت
شروع کرده میگوید اما نسب آن حضرت همانا از جانب مادر و پدر با آباء و امهات رسول خدای صلی الله علیه و آله بهم
پیوسته است و مادر آنحضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بن قصی اول هاشمیه ایست که هاشمی
بزاد و اول زنی است که از زنهای عالم با پیغمبر خاتم ایمان آورد و اسلام او در آن هنگام بود که بهمه جهت
ده تن اسلام آورده بودند و فاطمه شخص یازدهمین بود و مادر فاطمه بنت اسد فاطمه بنت هرم بن رواحه است
که بعد نسبت میرساند و مقامات تکریم رسول خدای نسبت بفاطمه بنت اسد و تشریفات آنحضرت با او
حتی کاهی که او را در قبر بگذاشت محتاج بشرح و بسط نیست و مادر ابوطالب بن عبد المطلب پدر امیر المؤمنین
علیه السلام فاطمه بنت عمرو بن عایذ بن عمران بن مخزوم است و عبدالله بن عبد المطلب پدر حضرت رسول
خدای صلی الله علیه و آله نیز از همین فاطمه متولد گردیده است لکن مادر زبیر بن عبد المطلب و سایر فرزندان
عبد المطلب از دیگر زنان هستند و از شرافت و جلالت امیر المؤمنین علی علیه السلام که جز آن حضرت

زهیچ

هیچ مولودی در کعبه معظمه پای بعرصه وجود نگذاشته است و اغلب روایات معتبره بر آن دلالت
دارد که از آن پیش که سن مبارکش بده سال اتصال گیرد اسلام بیاورد و چون مردم قریش دچار قحط
سال شدند رسول خدای صلی الله علیه و آله با دو عم گرامی خود حمزه و عباس فرمود الا نحمل ثقل ابی
طالب فی هذا المحل آیا در چنین تنگ سالی و سخت روزگاری رعایتی در حال و عیال ابی طالب نکنیم و کفالت
از فرزندان او را متحمل نشویم پس جملگی نزد ابوطالب شدند و خواستار گردیدند که فرزندانش را
با ایشان گذارد ابوطالب گفت عقیل را با من گذارید چه او را سخت دوست میداشت پس عباس بن
عبد المطلب طالب را و حمزه جعفر را کفیل گردیدند و پیغمبر علی علیه السلام را ببرد و با ایشان فرمود قد اخترت
من اختاره الله لی علیکم علیاً علیه السلام از فرزندان ابوطالب علی بن ابیطالب را که خداوند برای
از تمامت جهانیان برای من اختیار کرده بود برگزیدم لاجرم علی علیه السلام از همان زمان که شش ساله بود
در حجر عطوفت و عنایت و کفالت و تربیت رسول خدای اندر آمد و رسول خدای در مراتب احسان و شفقت
و نیکوئی و حسن تربیت آنحضرت هیچ فروگذاشت نمیفرمود چنانکه ابوطالب بعد از وفات جناب عبد المطلب
با رسول خدای همان طریقت را می سپرد و این خبر مطابق قول آنحضرت علیه السلام است که مکرر
بفرمود ولقد عبدت الله قبل ان یعبده احد من هذه الامة سبع سنین هفت سال از آن پیش که
هیچکس از این امت بعبادت خدای روز نهاده باشد من مشغول عبادت بودم و میفرماید کنت اسمع
الصوت و ابصر الضوء سنین سبعاً و رسول الله صلی الله علیه و آله حینئذ صامت ما اذن له
فی الانذار و التبلیغ هفت سال از آن پیش که رسول خدای مامور به تبلیغ رسالت و انذار اهل روزگار گردد
آوای کارفرمایان ملکوت را می شنیدم و فروز دین مبین و فروغ ایمان را می نگریدم و از این حال
و این عبادت دراز زمان معلوم میشود درجات مکاشفات و مشاهدات آنحضرت در آن سن قلیل چه بوده
و باز مینماید که این ظاهر را معنیها و باطنهای دیگر است و هم از این خبر صریح ابن ابی الحدید مبرهن میشود
که آن حضرت بر تمام اهل جهان سبقت اسلام و قدمت ایمان دارد چه هیچکس مدعی آن نیست که
در زمان رسول خدا از آن پیش که برسالت و تبلیغ مبعوث گردد با آنحضرت ایمان آورده باشد با جمله
ابن ابی الحدید میگوید و اما فضایل امیر المؤمنین صلوات الله علیه درفش عظمت بر مقامی برافراشته
و خرگاه ابهت در پهنه بی بدایت و نهایت برافراخته و کوس هیمنه در عرصات بی آغاز و انجامی بر نواخته
و در صفحات روزگار بدانگونه آیات اشتهار و انتشار برقرار ساخته است که از حد تعرض و تفکر و احصا
و نگارش بیرون و تفصیلش از حوصله قرطاس و قلم و مداد و رقم افزون است و جز اظهار عجز و قصور نتوان
کرد و چگونم در حق مردی بزرگوار که دشمنش بفضل و منقبتش اقرار کند و اعادیش را انکار فضایلش ممکن نگشت
و هر چند بهر گونه حیلت و تدبیری دست برآوردند تا مگر آن نور ایزدی را خاموش و فروز مهر مهی را پوشیده گردانند

امکان

امکان نیافتند و چون هیچکاری نتوانستند و بمقصودی نرسیدند دست تقلب و تحریف و وضع معایب و مثالب زدند و خواستند تا مگر بفروغ دروغ کاری بسازند و بر تمام منابر در حضرتش ناسزا زبان برگشودند و آنانکه مدح آنحضرت را می‌نمودند بزحمت درافتادند بلکه محبوس و مقتول گردیدند و اخباری را که حاوی مناقب و فضایل آنحضرت بود چندانکه توانستند نابود ساختند و هر کس را که بدوستی آن حضرت مشهور بلکه منسوب میگشت تباه میساختند تا اینکه یقین کردند از آن پس نام و نشان آن حضرت از میان میرود و هیچکس بیاد آن حضرت نمیرود و در فضلش سخنی نمیراند لکن از آنجا که وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ این اعمال و افعال و تدابیر و حیل ایشان بر رفعت و عظمت و بلندی مقام و مکان آنحضرت برافزود چنانکه مشک را هر چند مستور دارند بویش آشکار گردد و آفتاب تابان را با هیچ ستری مستور نتوان داشت و روز روشن را اگر چشمی کلیل و کور ننگرد و بی چشمهایش ننگرد و مقاماتش را باز دانند و چگویم در حق مردی عظیم القدر که هر فضیلتی بدو منسوب و هر فرقه از اعلام جهان بحضرتش پیوسته و منتهی و هر طایفه در هر علمی و مقامی رفیع بآستان همایونش راه سپار میباشد فَهُوَ رَئِيسُ الْفَضَائِلِ وَيَنْبُوعُهَا وَأَبُو عُذْرِهَا وَسَابِقُ مِضْمَارِهَا وَمُجَلِّي حَلْبَتِهَا كُلُّ مَنْ بَدَعَ فِيهَا بَعْدَهُ فَمِنْهُ أَخَذَ وَلَهُ اقْتَفَى وَعَلَى مِثَالِهِ احْتَذَى

پس علی علیه السلام است رئیس فضایل و فضلاء روزگار و اوست چشمهٔ جوشنده و بحر خروشندهٔ فضایل و علوم و مآثر و رسوم که هر کس از آن جوشیدن خوشیدن و از آن خروشیدن فرو کشیدن و از آن فزایش کاهش و از آن صوت و صیت خموشیدن نیست حجلهٔ مناقب را آراستگی و زینت و شرافت بدوست و عروس فضایل و دوشیزهٔ علوم را نوشاه با اکتساء و انتباه خود اوست و هر کس بعد از آنحضرت کسب علم و دانشی کند و از پیمانهٔ فضایل شربتی بنوشد و از بحار علوم و مآثر بقطره کامیاب گردد یا در عرصهٔ دانشمندی قدمی بگذارد همه از طفیل او و اقتدار و اقتفاء و متابعت او و خوشه چینی از خرمنهای مایه وری بی‌فناء و زوال اوست و نیک بدانسته که اشرف علوم و اوضح مقاصد علم الهی است چه شرف علم بشرف معلوم است و معلوم علم الهی ذات مقدس لایزال حضرت خداوند بیچون است که اشرف موجودات است لاجرم علم الهی اشرف علوم است و این علم بجمله از کلمات حکمت آیات آنحضرت منقول و بآنحضرت منتهی و مربوط و بدایتش از آنحضرت و نهایتش نیز بدوست چه گروه معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظر هستند و دیگران از ایشان اخذ علم و معارف الهی نموده‌اند شاگردان امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب کبارش هستند چه بزرگ ایشان واصل بن عطا شاگرد ابوهاشم بن عبدالله بن محمد بن حنفیة است و ابوهاشم شاگرد پدر خود محمد و محمد شاگرد دبستان معارف ارکان پدر بزرگوارش علی بن ابیطالب علیه السلام است و اما جماعت اشعریه همانا این جماعت در علوم خود بسوی ابوالحسن علی بن ابی بشر اشعری باز میرسانند

ذوشاه لطف دن داا داپش

و او تلمیذ ابوعلی جبائی و ابوعلی یکتن از مشایخ معتزله است لاجرم جماعت اشعریه در پایان کار باستاد معتزله و معلم خودشان علی بن ابیطالب سلام الله علیه منتهی میشوند و اما جماعت امامیه و زیدیه که انتماء و انتساب ایشان بآنحضرت آشکار است و ابن ابی الحدید در ذیل شرح خطبهٔ مبارکه عِبَادَ اللهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللهِ إِلَيْهِ و بیان پاره‌ای اوصاف و فضایل و علوم امیرالمؤمنین علی علیه السلام مینویسد احدی از عرب از هر طبقه و هر صنف ابداً و اصلاً در فن حکمت و بحث در امور الهیه چیزی نقل نشده است اهل یونان و حکمای قدیم باین فن جلیل منفرد بوده‌اند و از مردم عرب اول کسیکه در این معنی خوض فرمود علی علیه السلام است و از این روی میباشد که در کلمات و خطبهٔ مبارکه آنحضرت مباحث دقیقه در توحید و عدل از آنحضرت موجود است و از احدی از صحابه و تابعین یک کلمه براین نمط نرسیده و خودشان تصور آن را نمی‌کرده‌اند و عرب را باین مقام چکار و چه راه است و باین سبب آن جماعت متکلمین را که در بحار معقولات شناور شده‌اند مخصوصاً بآن حضرت منسوب داشته‌اند نه بدیگری راقم حروف گوید آن لطایف و دقایق و مباحث ظریفه که در حکمت و توحید و اوصاف جمال و جلال و عظمت ایزد متعال وارد است هرگز در کلمات حکمای اوایل مندرج نیست و از جمله علوم جلیله فقه است و علی علیه السلام اصل و اساس و پایه و مایهٔ این علم شریف است و هر فقیهی که در اسلام است عیال آنحضرت و خوشه چین خرمنهای فقاهت اوست اما اصحاب ابی حنیفه که از فقهای نامدار است مانند ابویوسف و محمد و جز ایشان که از ابوحنیفه اخذ فقه نموده‌اند و اما شافعی که فقیه و بزرگ جهان است همانا علم فقه را در خدمت محمد بن حسن قرائت کرده و فقه او نیز با بوحنیفه بازگشت دارد و اما احمد بن حنبل در خدمت شافعی فقه بیاموخت و فقه او نیز

با بوحنیفه بازگشت دارد و اما احمد بن حنبل در خدمت شافعی فقه بیاموخت و فقه او نیز

با بوحنیفه راجع است و ابوحنیفه از جعفر بن محمد علیهما السلام تحصیل علم فقه نمود و جعفر صادق در خدمت پدر بزرگوارش حضرت باقر تفقه جست و فقه ایشان بعلی بن ابیطالب صلوات الله علیهم بپایان میگردد و اما مالک انس که از فقهای اربعه است در خدمت ربیعة الرأی و ربیعة الرأی در خدمت عکرمه و عکرمه در خدمت عبدالله بن عباس و ابن عباس در حضور فقاهت دستور علی علیه السلام قرائت علم فقه نمود و این جمله فقهای اربعه اهل سنت و جماعت هستند و اما فقه شیعه رجوعش بآن حضرت آشکار است و نیز فقهای صحابه که عمر بن الخطاب و عبدالله بن عباس هستند هر دو تن از علی علیه السلام فقه را اخذ کردند اما اخذ نمودن ابن عباس ظاهر و معلوم است و اما عمر بن الخطاب بر همه کس معلوم است که رجوع عمر در اکثر مسائل غامضهٔ فقهیه که بروی و بر سایر صحابه مشکل میگشت بعلی علیه السلام رجوع میکردند و حل معضلات از حضرتش آرزومند می‌شدند چنانکه قول عمر لولا علی لهلک عمر

وقول او لا ابقیت لمعضلة لیس لها ابوالحسن وقول او لا یفتین احدٌ فی المسجد وعلیٌ حاضرٌ اگر علی نبود
عمر دستخوش هلاک میشد و باقی نمانم برای امر معضلی و حل مسئلهٔ مشکلی که ابوالحسن برای حل آن نباشد و تا علی
حاضر است هیچکس نباید در هیچ مسئله از مسائل و حکمی از احکام فتوی براند و این کلمات را مرات عدیده
بر زبان بگذرانیده بود و بر این جمله شاهد و بر اینکه انتهاء فقه بآن حضرت است کافی است چنانکه علمای
عامه و خاصه عموماً روایت کرده اند که رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود اَقْضٰاکُمْ عَلِیٌّ و قضا همان
بیان فقه است یعنی علی علیه السلام از تمامت شما افقه است و نیز جملگی ایشان روایت کرده اند که
رسول خدای گاهی که علی علیه السلام را بقضاوت و امارت یمن میفرستاد عرض کرد اَللّٰهُمَّ اهْدِ
قَلْبَهُ وَثَبِّتْ لِسٰانَهُ بارخدایا دل علی را بنور علم و فروغ فقه هدایت و زبان او را در بیان
مسائل حقه و اجرای احکام حق ثابت و علوم الهیه حقیقیهٔ فقهیه ثابت و ناطق بفرمای علی علیه السلام میفرماید
از آن پس که این دعا را بفرمود هرگز در حکومت میان دو تن شک ننمودم چنانکه فتاوی آن
حضرت در حق زنی که در شش ماهگی وضع حمل نمود و درباره زنی زانیه که فرزند در شکم داشت و در مسئله
منبریه که فرمود ثمن او تسع است بر اینجمله حاکی است و این مسئله ایست که اگر فقیهی دانشمند و منفتی
فقیه و بصیر مدتی طویل در حل آن بفکر عمیق اندر شود بعد از طول نظر بسیار نمیتواند جوابی باین
استحسان باز گوید تا چه رسد تا بحکم که بالبداهه و ارتجالا پاسخ دهد و امثال این مسائل که حلش از آن
حضرت مأثور است بسیار است و از جمله علوم علم تفسیر قرآن کریم است همانا این علم مبارک از آن
حضرت مأخوذ است چون بکتب تفاسیر رجوع نماید صحت این بیان معلوم گردد چه بیشتر تفاسیر
فرقان یزدانی از آن حضرت و ابن عباس منقول است و حالت ابن عباس در خدمت آنحضرت
و ملازمت او و انقطاع او بآن حضرت و شاگردی او در پیشگاه آن حضرت و بیرون آوردن مسائل
و تفاسیر را از معادن علوم بی پایان آن حضرت بر تمام خلیقت مکشوف است وقتی با ابن عباس
گفتند مقام علم تو نسبت بمقامات علوم پسر عمت علی صلوات الله علیه بر چه میزان است گفت
کَنِسْبَةِ قَطْرَةٍ مِنَ الْمَطَرِ اِلَی الْبَحْرِ الْمُحِیطِ مانند نسبت یکقطره باران است بدریای بی پایان
محیط و از جمله علوم شریفه علم طریقت و حقیقت و احوال تصوف است و این معنی مبرهن و مشهود است
که سلسلهٔ این فن در تمام بلاد اسلام بآنحضرت معارف رتبت نهایت و در آستان مبارکش توقف
گیرد و شبلی و جنید بغدادی و ابویزید بسطامی و ابومحفوظ معروف کرخی و جز ایشان از عرفای جهان
براین امر تصریح کرده اند و همان خرقه که شعار ایشان است تا امروز و اسناد ایشان که بجمله
بآنحضرت متصل است برای آن تصدیق کافی است و از جمله علوم مهمه علم نحو و عربیت می باشد
و تمام جهانیان کافةً میدانند که علی علیه السلام انشاء و ایجاد این علم را فرموده برابوالاسود دئلی

اصول و جوامع آنرا املا نمود و از جمله املاءات آنحضرت این بود که فرمود الکلام کله ثلثة اشیاء ۶۴۵
اسم و فعل و حرف و از جمله آن تقسیم کلمه بسوی معرفه و نکره و تقسیم وجوه اعراب برفع و نصب و جر
و جزم است و این کار را باید بمعجزات ملحق داشت چه قوهٔ بشریه باین حصر وافی و باین استنباط حاوی
نتواند شد و از آنجمله که ابن ابی الحدید باز نمود خلاصه از علوم جلیله و معارف ربانیه و فنون حکمیه
آنحضرت است و بدیهی است که هر علمی و فنی را که باز نمایند و نام گذارند بجمله از این فنون و علوم بیرون
نباشد و از منشعبات آن است پس علی بن ابیطالب علیه السلام معلم تمام علوم و فنون جلیله اهل
عالم و مؤدب تمام افراد بنی آدم علی قدر مراتب استعدادهم است و چون بتصدیق مؤالف و مخالف
و دوست و دشمن و تمام علمای فریقین دارای این مقامات باشد مکشوف میشود که ولایت و امامت
و وصایت مطلقه بغیر منفصله مختص باو ست چه ارسال رسل و ایفاد کتب برای اصلاح امر ربیت
و شناسائی حضرت احدیت و اصلاح ربیت و شناسائی حضرت احدیت و اصلاح امور معاشیه
و معادیه است و حفظ و دایع رسالت شأن ولی و وصی است تا بعد از پیغمبر در میان امت بجای دارد
و نظام و قوام ایشان جز بحکومت و قضاوت صورت پذیر نیست و قضاوت و حکومت جز بفروز
گوهر علم و فقه و معرفت و خداشناسی و حق سپاری ممکن نگردد و جهانیان در ورطهٔ جهالت و ضلالت
و هلاکت اندر شوند و خلق مخلوق عبث خواهد بود و این مخالف حکمت تامه مطلقهٔ الهی و فیوضات کامله
نامتناهی است پس مبرهن و مبین میگردد که اعلم و افقه روزگار برای حفظ این مطلوب اقدم و اولی
و حکومت و قضاوت او اشرف و ارفع و برای بقای نظام انفع است و چون مسلم شد که خیاط ازل
این جامه والای علم و معرفت را بر بالای علی علیه السلام اختصاص داده است معلوم می افتد که
که منصب اعلای ولایت و وصایت تا قیامت به دو فرزندان او که وارث علوم انبیاء عظام
علیهم السلام اند مخصوص منصوص است چنانکه چون از این مقام تنزل کنیم اینحال در سایر سلاطین
و حکام شرعیه و عرفیه ملحوظ و جاری است چه در هر مقام به اعلم و افقه زمان رجوع می کنند و اگر
جز آن نمایند مفاسد عظیمه بروز مینماید و پایانش بانجا میرسد که قاضی و حاکم سابق را معزول
و آنکس که اقضی و اعلم و افقه است منصوب دارند تا مخلوق را راحت و تکالیف شرعیه و عرفیه را
حدی صحیح المسلک و قوی المأخذ بدست آید با جمله شرح اینجمله بیرون از اقتضای این مقام است
ابن ابی الحدید بعد از بیان مختصری از رؤس فضایل و مناقب و علوم امیرالمؤمنین علیه السلام
می نویسد و اگر بخواهیم بخصایص خلقیه و فضایل نفسانیه و دینیه رجوع نمائیم بچنان می بینیم که
که رایت تفوق و تقدم و آیت تفاخر و تکاثر با او ست و نماینده و نمایش کرو مباهی و منتهی او ست
اما صفت شجاعت همانا علی علیه السلام در این صفت بر تمام آفرینش پیشی و در ارتکاب مبارک

وحروب پیشی دارد چون شجاعت او را دیدند تمام شجاعان گذشته روزگار را فراموش کردند و نام
پیش آیندگان را محو و منسی گردانید و مقامات آن حضرت در جنگها و حروب از آفتاب و ماه
و مریخ و بهرام روشن تر و تا قیامت ضرب المثل تمام افراد اهل جهان است و اوست شجاعی دلیر
و قهرمانی شکیرگیر که هرگزش از هیچ لشکری جرار و سپهی خونخوار و انبوهان انبوه پیاده و سواره
بیمی و خوفی و گریزی و هراسی نبوده و هرگز با احدی از جنگ آوران روزگار مبارزت نفرمود
جز آنکه او را بکشت مگر اینکه بکشف عورت خود راه نجات دادند و هرگز ضربتی فرود نیاورد که ضربت
نخست بضربت دوم محتاج باشد چنانکه در حدیث وارد است کانَتْ ضَرَباتُهُ وِتْراً ضربتهایی
شیر یزدان و شاه مردان و آن شجاع فرزانه بجمله یگانه بود و زوج نبود و چون معویه را در اوقات
حرب صفین بمبارزت خود دعوت فرمود تا مردمان بکشته شدن یکتن از ایشان از جنگ ورزیدن
بر آسایند عمرو بن عاص با معویه گفت همانا علی با تو بانصاف رفته است معویه چون این سخن بشنید
گفت تا امروز هر وقت سخنی بنصیحت و مشورت آوردی از روی نیکخواهی و صداقت بود اما امروز
برخلاف دیگر ایام است آیا همی خواهی مرا بمبارزت ابی الحسن ممتحن سازی با اینکه میدانی وی
شجاع مطرق است دلیری است که در میدان دار و گیر چنگال از چنگ شیر بیرون کشد و شجاعی است
که در بهنه پیکار گنبد دوار را بزیر کشاند و جنگ آوری است که مهر و مغز جنگ آوران جهان را درهم کوبد
و در میدان رزم چون ایوان بزم بهر سوی بپوید و هرگز سخن از ضعف و ملال نگوید چنان می بینم
که همی خواهی مرا بکشتن دهی و بعد از من بر مسند امارت شام و حکومت انام قیام بکیری تمام شجاعان
عرب افتخار همی ورزیدند که در میدان جنگ با آنحضرت مقابل شوند و اما آنکسان که بدست
آنحضرت کشته میشدند افتخار و اعتبار قبیله و طایفه ایشان بهمینکه مقاتل مقتول ایشان با آن
شیر بیشه شجاعت بوده است بیشتر از آن اوقات میکردید که بقتل نرسیده بود چنانکه عمرو بن عبدود
که از شجعان جهان یادگار بود و چون بدست آن حضرت کشته شد خواهرش این مرثیه را در حقش گفت

لَوْ كانَ قاتِلُ عَمْرٍو غَيْرَ قاتِلِهِ … بَكَيْتُهُ اَبَداً ما دُمْتُ فِي الْاَبَدِ
لٰكِنَّ قاتِلَهُ مَنْ لا نَظيرَ لَهُ … وَكانَ يُدْعىٰ اَبُوهُ بَيْضَةَ الْبَلَدِ

اگر جز علی علیه السلام که شأن و لیاقت آنرا دارد که قاتل برادرم مانند عمرو شجاعی بی نظیر باشد
اگر دیگری عمرو را کشته بود در تمام عمر بروی میگریستم لکن علی را نظیری در صفحه جهان نیست و هیچکس را
در هیچ حالی از وی عار و ننگ نبود بلکه کشته شدن بدست او عین فخار و اعتبار است روزی
معویه خفته بود و بیدار شد و عبدالله بن زبیر را در پائین پای خود بر سریر او نشسته بدید معویه نیز
نشست عبدالله از روی مزاح گفت یا امیرالمؤمنین اگر خواستمی بتو آسیبی رسانم چنان کردمی

معویه گفت یا ابا بکر همانا بعد از ما اظهار شجاعت کن عبدالله گفت انکار شجاعت مرا از چه روی میکنی
با اینکه در صف حربگاه در مقابل علی بن ابیطالب بایستادم معویه گفت اگر چنین جلادتی می نمودی
بیگمان و لابد علی علیه السلام ترا و پدرت را با دست چپ خود بقتل میرسانید و دست راستش فارغ
و بیکار میماند و منتظر و مترصد می بود تا کدام کس را دریابد و با آن دست مقتول دارد و حمله این است
که هر شجاعی که در این جهان باشد و اظهار شجاعت نماید و آثار جلادت بر صفحه روزگار بیاد گار گذارد
بحضرتش پایان گیرد و در مشارق و مغارب زمین بنام مبارکش ندا برکشند و اما نیرومندی و زبردستی
نیز حضرتش را ضرب المثل نمایند و چون کسی را خواهند بکمال شجاعت و قوت و زورمندی و زبردستی بستایند
یا از ین اوصاف تذکره فرمایند گوئی اسدالله الغالب علی بن ابیطالب است ابن قتیبه در کتاب المعارف
گوید آنحضرت با کسی مصارعت و کشتی در نیامد جز آنکه پشتش را با مشت خاک اخوت داد و بر زمین دلتش
مصاحبت بخشید و اوست که بدست مبارک در از خیبر برکند و آنقدر چندان وزین و ثقیل بود که جماعتی
از زورمندان قوی بازو جمع شدند تا مگر آن در را بجا آورند نتوانستند و آنحضرت همان کس باشد
که به نیروی بازوی همایونش هبل را که بتی بسیار عظیم و بزرگ و استوار و مدتها بر سیگذشت که بر فراز کعبه منصوب و کفار را
مسجود بود از آنجا برکند و بر زمین افکند و این اشارت بداستان فتح مکه و برآمدن علی علیه السلام بر کتف
رسول خدای صلی الله علیه وآله و برکندن آن بتها را از دیوار کعبه و افکندن بر زمین است چنانکه ابونواس
که از شعرای نامدار اهل تسنن است باینحکایت در این مدیحه که در حق آن حضرت بعرض رسانیده اشارت کند
و در جمله آن گوید

وَعَلِيٌّ وَاضِعٌ اَقْدامَهُ … فِي مَحَلٍّ وَضَعَ اللّٰهُ يَدَهُ

مرحوم فتحعلی خان ملک الشعرا متخلص بصبا جد راقم حروف در کتاب خداوند نامه این معنی را
بیک شعر ایجاز فرموده است

ابر کتف پیغمبر پاک رایی … خدا دست سود و خداوند پایی

و نیز در ایام خلافتش سنگی بزرگ و صخره عظیمه را از آن پس که تمام لشکریان از جنبش آن عاجز ماندند
بدست مبارکش از زمین برکند و آب از زیرش جوشیدن گرفت راقم حروف گوید اگر بخواهند
از ین اخبار شرح دهند کتابی مخصوص خواهد چنانکه داستان آنحضرت با خالد بن ولید و ولید بن
عتبه و مرحب و جواب عمرو بن معدیکرب بعمر بن الخطاب در باب صمصامه و حدیث لیلة الهریر
و غزوات آنحضرت در ایام محاربات عهد رسول خدا و جنگ جمل و صفین و خوارج در گذر لیل
و نهار و تا پایان روزگار تذکره و تبصره اولی الابصار است و اما سخاوت و جود همانا حال امیرالمؤمنین
سلام الله علیه در این دو صفت ممدوح ظاهر است چه آن حضرت روزه میگرفت و از شدت گرسنگی

سنگ بر شکم بر می بست و مزدوری مینمود و زاد و توشهٔ خود را می بخشید و سائل را بر خود ایثار میکرد و این آیه شریفه در حق آنحضرت نازل شد وَیُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکیناً وَیَتیماً وَاَسیراً اِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللهِ لا نُریدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَلا شُکُوراً جماعت مفسرین روایت کرده اند که آن حضرت هرگز افزون از چهار درهم را مالک نمی گشت و آن چهار درهم را یکدرهم شب هنگام و یکدرهم را در روز و درهمی دیگر را پوشیده و دیگر درهم را آشکارا تصدق میفرمود و این آیه شریفه در حق آنحضرت وارد و نازل شد اَلَّذینَ یُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَالنَّهارِ سِرّاً وَعَلانِیَةً روایت کرده اند که آن حضرت با دست مبارک برای نخلستان گروهی از یهود آب می کشید و چندان آب کشی فرمود که دست مبارکش را از شدت زحمت آبله و شوخ در سپرده بود و با اینکه از نهایت گرسنگی سنگ بر شکم مبارک بربسته بود آنچه مزد گرفت تصدق بداد وقتی در حضور شعبی از آنحضرت سخن میرفت گفت از تمامت آفریدگان خدای در این صفت که محبوب خداوند میباشد برتر و بخشنده تر بود هرگز در جواب سائلی بلا سخن نفرمود معویة بن ابی سفیان که دشمن ترین و کینه ورترین مردم جهان نسبت بآنحضرت بود و همیشه کوششها میورزید و تفحصها می نمود که مگر راهی بدست کند و آنحضرت را نکوهشی یاد نماید گاهی که محقن ابی محقن ضبی با معویه گفت از نزد بخیل ترین مردمان نزد تو آمده ام معویه با آن شدت بغض و کین که با امیرالمؤمنین داشت نتوانست سکوت و تصدیق نماید و گفت ویحک چگونه میگوئی وی بخیل ترین مردمان است با اینکه اگر خانهٔ انباشته از زر ناب و خانه دیگر پر از کاه داشته باشد آن خزانه زر را پیشتر از دفینهٔ کاه انفاق مینماید و آنحضرت همان کس باشد که بیوت اموال را جاروب میفرمود و در آنجا نماز میگذاشت یعنی بیت المال را چنانکه ازین پیش نیز اشارت رفت از دینار و درهم میپرداخت و مسلمانان از روی عدل بهره میداد و از بهر خود چیزی مأخوذ نمیداشت چندانکه بیت المال را از وبال اموال آسوده و پاک میساخت و در آن بیوت بفراغت نماز شکر میگذاشت تا خداوندش آن توفیق و سعادت عنایت فرمود که حقوق مسلمانان را بدون کم و کسر و حیف و میل بایشان باز رسانید و خودش آلوده بآن نگشت و آن حضرت همان کس باشد که میفرمود یا صَفْراءُ وَیا بَیْضاءُ غُرّی غَیْری ای زر زرد چهره و ای سیم سفید که مدار عالم بشما و میل و رغبت تمام بنی آدم بشما و همه فریفته و خویشتن باخته و دل از دست داده و خواهندهٔ شما هستند فریب دهید جز من را یعنی من بنمایش و بریق و صفا و مطلوبیت شما فریفته نشوم و آنحضرت همان کس باشد که با اینکه جز مملکت شام بر تمام روی زمین مالک و متصرف و حکمران بود چون ازین جهان درگذشت هیچ چیز از وی بمیراث نماند و اما حلم و بردباری و صفح نظر و گذشت از بزه کاری همانا امیرالمؤمنین علیه السلام با آن مقام خلافت و جلالت و هیبت و جلادت و شجاعت و سطوت از تمام اهل جهان در بردباری و حلم از گناه

اما آنکه با آن حضرت بد کرده بودند فزونتر بود و صحت این بیان که نمودیم در وقعه جمل ظاهر گشت چه گاهی که امیرالمؤمنین علیه السلام بر مروان بن حکم که از تمام خلق عالم با آن حضرت دشمن تر و بغض و کینش بیشتر و سخت تر بود دست یافت از وی درگذشت و عبدالله بن زبیر نسبت بآن حضرت در ملاء مردمان دشنام میراند و در یوم البصره بر منبر برفت و حضرتش را نا ستوده یاد کرد و علی علیه السلام میفرمود مازالَ الزُّبَیْرُ رَجُلاً مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ حَتّی شَبَّ عَبْدُاللهِ همیشه زبیر مردی از ما اهل بیت بود تا گاهی که پسرش عبدالله ببالید و بسن شباب برسید و آن حال دورق را بگردانید چنانکه ازین پیش باین حدیث شریف اشارت رفت و چون امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در وقعهٔ جمل بروی دست ظفر یافت و او را اسیر بگرفت از وی درگذشت و بدو فرمود اِذْهَبْ فَلا اُرَیَنَّکَ بجائی باش که ترا نه نگرم و ازین برافزون چیزی نفرمود و همچنان بعد از وقعه جمل در مکه معظمه بسعید بن العاص که دشمن آنحضرت بود دست یافت و روی از وی برتافت و هیچ چیز بدو نفرمود و نیک هویدا و معلوم است که در تمام مدت از عایشه چه دید و چه شنید معذلک چون بروی نصرت یافت او را گرامی داشت و او را با بیست تن زن از نسوان عبدالقیس که چون مردان عمامه بر سر و شمشیرها حمایل ساخته بودند بجانب مدینه بفرستاد و چون عایشه راه سپار گشت در عرض راه آن حضرت را بآنچه نمی باید یاد کرد و همی گفت بواسطهٔ این مردان و لشکر خودش که با من همطریق ساخته ستر حشمت مرا پاره گردانیده است و چون بمدینه طیبه ورود داد زنها آن عمامه ها را از سر بیفکندند و گفتند ما بجمله زن باشیم و مردم بصره با آن حضرت محاربت کردند و شمشیر بر روی آنحضرت و اولادش برکشیدند و ناسزا و دشنام گفتند و چون آن حضرت بر آنمردم دست یافت شمشیر از ایشان برداشت و منادی آنحضرت در اطراف لشکر ندا بر کشید که هیچکس از دنبال روی برتافته نتازد و مجروحی را آزار نرساند و اسیری را بقتل نیاورد و هر کس جامهٔ جنگ را از تن بگذارد در زنهار اندر باشد و هر کس بلشکر امام پیوسته شود در امان است و از اموال و اثقال اهالی بصره و بار و بنه ایشان چیزی نگرفت و از اموال آنجماعت هیچ چیز بغارت و غنیمت نبرد و اگر خواستی تمام آن افعال را بجای بیاورد قدرت داشت لکن جز بعفو و گذشت کار نفرمود و سنت رسول خدای صلی الله علیه و آله را پیش نهاد ساخت چه آن حضرت نیز در روز فتح مکه بآن شیمت و عفو برفت با اینکه آتش کین و حقد را سردی نباشد و بدی از خاطر نرود و در آن هنگام که لشکر معویه آبگاه را فرو گرفتند و بر شریعهٔ فرات احاطه کردند و لشکر آنحضرت بی آب بماندند و رؤسای شام با معویه گفتند اکنون که بر این امر مستولی شدی آب را بر ایشان ببند و علی و لشکر او را از شدت عطش هلاک کن چنانکه عثمان را تشنه بکشتند علی علیه السلام و اصحاب آنحضرت از آن جماعت خواستار شدند که باندازهٔ رفع عطش آب بایشان بگذارند گفتند لا والله یک قطره

آب نخواهی نوشید تا با لب تشنه و جگر تافته بمیری چنانکه پسر عفان با جگر عطشان روان بگرجهان برد چون امیرالمؤمنین اینحال و این جواب را بدید بدانست که درهر صورت بباید از تشنگی ترک جان بنمود لاجرم آماده کارزار شد و با سپاه خود مانند شیر ژیان و اژدهای دمان و ملک غران و هربان بر سپاه معویة بن ابی سفیان حملاتی چون کوه گران افکند چندانکه از آن پس که گروهی انبوه از ایشان کشته و سر و دستها بزمین افکنده گشت سپاه شام از جای برفتند و امیرالمؤمنین و لشکریان آب را فرو گرفتند و معویه و لشکرش در بیابانی بی آب منزل ساختند اینوقت اصحاب و شیعیان آن حضرت عرض کردند یا امیرالمؤمنین ایشان را از شرب آب باز دار چنانکه ترا ممنوع داشتند و یک قطره آب باین مردم شام میاشام و جملگی را با شمشیر عطش بقتل رسان و ایشان را جگر تفته بمیرد بی دست ما خود دار و بدون اینکه حاجتی بحرب باشد از بی تابی بی آبی برایشان نصرت یابی امیرالمؤمنین علیه السلام که باب رحمت الهی بود فرمود لا والله من بکردار ایشان بمکافات نپردازم و مانند ایشان رفتار نفرمایم پاره رهگذرهای آب را بایشان گذارید چه بازبان شمشیر اداراز این کار بی نیازی باشد همانا این سیمت بزرگ را اگر بحلم و صفح و گذشت نسبت دهند برای محسنات حلم کافی است و اگر بدین و ورع منسوب دارند بسی شایسته و سزاوار است که از مانند آن حضرت علیه السلام چنین فعلی صادر گردد واما جهاد فی سبیل الله همانا نزد دوست و دشمن آنحضرت مراتب جهادش معلوم است و میدانند که آن حضرت سید المجاهدین است و آیا برای احدی جز آن حضرت جهادی هست یعنی جز آن حضرت را که دارای آن درجات شجاعت و دین پروری و ارادت و خدای پرستی است دیگران را میتوان از اهل جهاد شمرد یا اینکه با آن آثاری که در دولت اسلام در مرور لیالی و ایام و گذر شهور و اعوام تا قیام یوم القیام از آن حضرت سمت ارتسام گرفته هیچکس را میتوان مجاهد خواند . وازین کلام ابن ابی الحدید مکشوف میشود که هر خدمتی و فتحی و نصرتی در اسلام روی داده از برکات مجاهدات ظاهره و معنویه آنحضرت واحیاء و ابقای دین مبین و آثار و سنن سید المرسلین بوجود مبارک اوست با این حالت بنگریم مقام خلافت و ولایت در خورکیست بعلاوه سایر فضایل و مآثر و مناقب بیرون از حد و حصر آنحضرت واز تواریخ و آثار آشکار است که عظیمترین و سخت ترین غزوات رسول خدای صلی الله علیه و آله که موجب نکایت حال مشرکان گشت جنگ بدر کبری است نخوه بهمان و فرسان مشرکین در آن وقعه حضور داشتند و در میدان جنگ چون پلنگ و نهنگ میخروشیدند و در لرزله در زمین و ولوله در آسمان می افکندند و درین جنگ هفتاد تن از دلاوران مشرکان بقتل رسید و ازین جمله سی و پنج تن کلبه سی و شش تن را علی علیه السلام بدست مبارک بکشت و سی و چهار تن را سایر مسلمانان و فرشتگان یزدان بقتل رسانیدند و در اخبار وارد است که آن فرشتگان نیز خود را بصورت علی علیه السلام

می نمودند و قتال میدادند و چون بمغازی محمد بن عمر واقدی و تاریخ الاشراف یحیی بن جابر بلادری و دیگر تواریخ بنگرند صحت این حکایات را بنگرند و انجمله بیرون از جهادهای دیگر آنحضرت در وقعه احد و خندق و غیرها میباشد و این فصل را شرح و اطناب دادن با ایضاح واضح پرداختن است زیرا که در حکم معلومات ضروریه است مثل علم بوجود مکه و مصر و امثال آن است واما فصاحت و بلاغت همانا آنحضرت امام فصحا و سید بلغاست چنانکه در شأن و مقام کلمات فصیحه و بلیغه اش گفته اند از کلام خالق فرودتر و بر کلام تمام مخلوق برتر است و از کلمات فصاحت آیاتش تمام خلق جهان و فصحای زمان فن خطابت و کتابت را بیاموختند عبدالحمید بن یحیی میگوید هفتاد خطبه از خطب آن حضرت را از بر کردم و از افاضات آن فیضها و از جواهر الفاظ و معانی و حکم آن بهرها بردم و چون بحر زاخر در گنجینه خاطر جوششها از پی جوششها برآورد و ذخیرها از پس ذخیرها بگذاشت ابن نباته گوید صد فصل از مواعظ آن حضرت را گنجی بزرگ را محفوظ داشتم که هرچند از آن انفاق کردم بر زیادت و وسعت و عظمتش افزوده شد و چون محقن بن ابی محقن با معویه گفت جِئْتُكَ مِنْ عِنْدِ أَعْيَى النَّاسِ از نزد کسی بدرگاه تو آمدم که از تمام مردمان در بیان کلام کندتر است معویه گفت وسحک چگونه آنحضرت را باین صفت موصوف میداری سوگند با خدای جز علی بن ابیطالب سنت فصاحت و اساس بلاغت را برای قریش بجای نگذاشت ابن ابی الحدید میگوید برای اثبات اعلی درجه فصاحت و اقصی مراتب بلاغت آن حضرت همین کتاب نهج البلاغه که شامل خطب و کلمات حکمت سمات اوست و ما شرح آن آغاز میکنیم کافی است که باز مینماید که در تمام آفرینش هیچکس را بضاعت اتیان و استطاعت ارائه آن گونه فصاحت و بلاغت نیست و صحت این دعوی را همین بس باشد که از احدی از فصحای صحابه ده یک آن مدون نکردیده است و ابو عثمان جاحظ که از فضلا و ادبا و علمای نامدار روزگار است در کتاب البیان والتبیین و دیگر کتب خود باین جمله مدح و فصاحت و بلاغت آن حضرت نگارش داده است واما در اوصاف سجاحت اخلاق و خوشی و نیکی خوی و بشارت و گشادگی روی و تبسم و بشاشت دیدار مضروب المثل اهل روزگار است و غلبه این اوصاف در پیکر مبارکش بآن درجه بود که دشمنانش نکوهش میکردند و عمرو بن العاص با مردم شام میگفت آن حضرت بسیار مزاح میکند و علی علیه السلام در این باب فرمود عَجَباً لِابْنِ النَّابِغَةِ يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَةً وَأَنِّي امْرُؤٌ تِلْعَابَةٌ أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ سخت از پسر نابغه شگفتی است که مردم شام را چنان باز نماید که در من دعابه و مزاحی است یعنی مزاحی که بحد افراط برسد و لعبش توان خواند نه باندازه و اعتدال که موافق سنت هست و مرا نسبت بملاعبه و مصارعه با زنان میدهد که در خور اشخاص فارغ القلبی است که خواهان لذت نفس باشد راقم حروف گوید این صفت دعابه در رسول خدای صلی الله علیه و آله موجود بود و صفتی ممدوح

وضد عبوس وخشونت است و عمرو بن العاص این کلام را از عمر بن الخطاب اخذ نموده است چه در آن
هنگام که عمر تقریر اهل شوری را داد و آنوقت هر یک را صفتی مخصوص نکوهش می‌نمود و چون نوبت به علی
علیه السلام رسید گفت لِلّٰهِ اَبُوهُ لَوْلَا دُعَابَةٌ فِيكَ بتمام اوصاف حمیده آراسته و در خور خلافتی
جز اینکه یک اندازه دعابه و مزاحی در تو میباشد و عمر بن خطاب بهمین مقدار اقتصار نمود و عمرو بن
عاص براین بیفزود و دعابه شدیده گفت راقم حروف گوید هیچ ندانیم که عمر بن خطاب بعد از اینکه
در میزان تبیان اوصاف آن حضرت سنجید کیها نمود و پژوهشها فرمود و هیچ عیب و نقصی در آن حضرت
نیافت جز اینکه این صفت را که از اوصاف جمیله انبیاء عظام و رؤسای انام و از شئونات حکام
و سلاطین و موجبات میل قلوب و جذب نفوس است مذکور داشت و چون باشرات خوبی
و غلظت طبع و خشونت کلام و فظاظت خلق او ضدیت داشت ناستوده می‌انگاشت چگونه همین
امر را دلیل انصراف و اعتزال آنحضرت شمرد و در عثمان چه خلق عظیم و اوصاف جمیله بیرون از
نقصان و حالات بیرون از هر گونه عیب و نکوهش بدید که بتدابیر مخصوصه خلافت را بدو گردانید
یا عمرو بن العاص چگونه معویه را با آن اخلاق رذیله و حسب و نسب ناستوده اختیار نمود و از
علی علیه السلام که او را بیک صفت دعابه موصوف میداشت روی بر گاشت عجب این است
که ابن ابی الحدید در ذیل شرح همین خطبه مبارکه و شرح حال عمرو بن العاص و مکالمات ابن عباس
و عمر بن الخطاب در باب تقریر خلیفه و کلمات عمر در حق امیر المؤمنین و مدح و ثنای آن حضرت
و موصوف داشتن آنحضرت را بدعابه مینویسد میگوید چون هر کس صاحب هر خلقی باشد فضیلت
و فزونی را در آن خوی و شیمت میداند چنانکه شخص بخیل فضیلت را در امساک میداند و مردم جواد را
که بخشنده میشمارد و او را بتبذیر نسبت و شخص جواد مردم بخیل را عیب میکند و ایشان را به ضیق
نفس و سوء ظن و حب مال نسبت میدهد و کذلک غیر ذلک و چون عمر بن خطاب شدید الغلظة
و تندخوی و خشن الملمس و دائم العبوس بود چنان میدانست که فضیلت در این و خلاف آن
نقص است و اگر عمر مردی نرم و گشاده روی و بر بشاشت و سماحت خلق مفطور و مطبوع بود
اعتقادش براین بود که فضیلت در این اوصاف و ضدش منقصت است حتی اگر چنان تقدیر
می‌نمودیم که اخلاق عمر در علی علیه السلام میگفت اگر علی را شراست خوی بود حق خلافت بجمله
در وی موجود بود میگوید نزد من معلوم نیست که عمر از این کلمه که گفت در علی علیه السلام دعابه و مزاحی است
قصدش قدح آنحضرت باشد لکن از خلق آن حضرت خبر میداد بدان گمان که امر خلافت جز بشرارت
خوی و هیبت و فظاظت و تندی و ترش روئی اصلاح نمیگیرد و بواسطه همین تندی و تلخ روئی
در مقامات کثیره در خدمت رسول خدای صلی الله علیه و آله چنان رأی میزد که قومی را بقتل رسانید

و اخلاق آنحضرت در عمر بودی

و رسول خدای بقای آنها را بصواب میدید و صواب دید عمر را مکانتی نمیگذاشت و جمله امر این است
که عمر از این کلام منقصت علی علیه السلام را نمی‌جست و راهی در این کار نبود میگوید چون در احوال
امیر المؤمنین در ایام رسول خدای نگران شوی می‌بینی آنحضرت از نسبت دعابت و مزاح بعید است
چه در کتب شیعه و محدثین سنت و جماعت هیچ چه خبری که مشعر براین باشد از آن حضرت نقل نشده است
و چون حال آنحضرت را در زمان ابوبکر و عمر تأمل کنی یک حدیث که بر دعابه و مزاح آنحضرت دلالت
نماید پدید نیست در اینصورت چگونه میتوان بعمر گمان برد که آن حضرت را بصفتی که هیچکس از
از دوست و دشمن موصوف نداشته منسوب دارد بلکه از این کلمه مذکور سهولت خلق آنحضرت را
قصد کرده است لاغیر و گمان برده است که قوام این امر جز بغلظت و خشونت و سختی و ترش روئی
که در خود عمر موجود بوده قوام نمیگیرد و حالات آنحضرت در زمان عثمان و ایام ولایت خودش را
نیز بر آن منوال بوده هرگز حالتی از آنحضرت مشهود نگشت که بصفت دعابه موصوف باشد یعنی
آن دعابه که بحد افراط برسد و زمان مبارکش یکسره در عبادت و نماز و ذکر و فتاوی و علم و
تشرف یافتن مردمان برای فتاوی و احکام و تعلیم قرآن و قیام لیل و صیام نهار میگذشت و اگر گاه
حرب روی میداد بمباشرت آن امر بنفس خود می‌پرداخت و کلام مبارکش یاد مرگ از لعب و بازی
باز میداشت عین صدق است و برای جلالت مقام و کثرت محاسن آن حضرت کافی است
که دشمنان آنحضرت چون رختها بجستند تا عیبی بر آنحضرت ببندند آنحضرت را بصفتی نامدار کنند که رسول
خدای بر آن صفت بود و صفتی ممدوح و برای امرای روزگار از همه کس شایسته‌تر و واجب‌تر است چنانکه
بسیار اوقات اتفاق افتادی که رسول خدای مزاح فرمودی در خبر است که وقتی یحیی عیسی علیهما السلام در حالت
تبسم بدید یحیی گفت چیست مرا که ترا لاهی می‌نگرم چنانکه گوئی ایمن هستی عیسی گفت من ترا عابس نگرانم گویا
آیسی یحیی گفت از اینجا بدیگر جای نشویم تا بر ما وحی نازل شود و خدایتعالی وحی فرستاد اَحَبُّكُمَا اِلَیَّ الطَّلِقُ
الْبَسَّامُ اَحْسَنُكُمَا ظَنًّا بِی محبوب‌ترین شما در حضرت من آن یک تن که همیشه گشاده روی و نیکخوی باشد
و در خبر است که از بزرگان صحابه مزاح و انشاد اشعار میکرده اند و از این پس نیز بپارۀ این معانی اشارت میرود
ابن ابی الحدید میگوید صعصعة بن صوحان و دیگران از شیعیان و اصحاب آن حضرت میگفتند امیر المؤمنین
در لین جانب و شدۀ تواضع و سهولت انقیاد و فروتنی در میان ما مانند یکی از ما بود معذلک ما چنان
از مهابت آن حضرت در بیم و هیبت بودیم که اسیری دست و باز بسته را نظر با شمشیر زننده که بر فراز
سرش ایستاده باشد بیم و هراس باشد معویه با قیس بن سعد میگفت رَحِمَ اللّٰهُ اَبَا حَسَنٍ فَلَقَدْ كَانَ هَشًّا
بَشًّا ذَا فُكَاهَةٍ خدایتعالی ابو الحسن علیه السلام را رحمت کند که همواره هشاشت و بشاشت و نیکو خوئی
و نیکو روی و نیکو گوی و با مزاح بود قیس گفت آری رسول خدای صلی الله علیه و آله نیز با اصحاب خود

مزاح و در روی ایشان تبسم فرمود و تو را می چنم که خود دوستدار این صفت هستی اما آنحضرت را عیب
میکنی سوگند با خدای تعالی که امیرالمؤمنین علیه السلام با اینحالت فکاهت و طلاقت روی کَانَ اَهْیَبَ
مِنْ ذِی لِبْدَتَیْنِ قَدْ مَسَّهُ الطَّوٰی تِلْكَ هَیْبَةُ التَّقْوٰی لَیْسَ كَمَا یَهَابُكَ طَغَامُ اَهْلِ الشَّامِ
از شیری شرزه خشم آلوده سخت گرسنه مهیب تر بود و این هیبت تقوی بود که خدای در آنحضرت نهاده
نه مانند آن هیبتی که اجلاف و طاغیان اهل شام از تو دارند و این صفت ممدوح در دوستان آنحضرت
متوارث و متناقل است و تا کنون حالت محبین و اولیاء آن حضرت بر این شیمت است چنانکه
فرموده اند اَلْمُؤْمِنُ هَشَّاشٌ بَشَّاشٌ بآن شایه که صفت جفا و خشونت و ورع در مخالفین
آن حضرت و اعقاب ایشان باقی است و هر کس اندک معرفتی با خلاق و عوائد مردمان باشد
بر این اوصاف شناسا میباشد و اما زهد و عدم رغبت بدنیای ناساز همانا آن حضرت سیّد زهاد
و بَدَل اَبدال و آبستان مبارکش شد رحال هر زاهدی میگشت و هر کس را هر چه از این بضاعت بدست
اندر بود بارش در آن بازار گشوده و تسلیم میکردید هرگز از هیچ طعامی سیر گشت و همواره خود را
گرسنه میداشت و از تمامت جهانیان مأکول و ملبوسش خشن تر بود عبدالله بن ابی رافع گوید روز عید
بحضرتش تشرف جستم پس انبانی که مهر بر آن بر نهاده بیاوردند و در میان آن نان جوین خشک کوبیده
بدیدم پس آنحضرت از آن بخورد عرض کردم یا امیرالمؤمنین از چه روی انبان را با اینحال مهر میفرمائی
فرمود خِفْتُ هٰذَیْنِ الْوَلَدَیْنِ اَنْ یَلُتَّاهُ بِسَمْنٍ اَوْ زَیْتٍ از آن روی مختوم میدارم که میترسم این دو
فرزند من بدستیاری روغن یا زیت نرم بگردانند و جامه تن مبارکش را گاهی با پوست و گاهی
با لیف خرما پاره میدوخت و هر دو نعل مبارکش از لیف خرما بود و گرباسهای درشت غلیظ را بر تن
می پوشید و چون آستین آن از طلب می نگریست با کاردی می برید و همانگونه پاره و نادوخته میگذاشت
و از آن آستین بریده همچنان بر هر دو ذراع مبارکش متساقط و مستقل بود تا گاهی که نشانی از پرزه
آن قمیص بر جای نمی ماند یعنی باین چند کهنه و فرسوده میگردید و هر وقت نان و خورشی خواستی بسرکه
یا نمک پرداختی و اگر از این برتر جستی بسبزی و نبات زمین ممزوج و اگر از این نیز برتر شدی بمقداری
بس قلیل از شیر شتر قناعت ورزیدی و گوشت را بسیار کم خوردی و میفرمود لَا تَجْعَلُوا بُطُونَكُمْ مَقَابِرَ
الْحَیَوَانِ شکم های خود را گورستان جنبندگان مگردانید و با اینحالت قناعت و قلت مأکول و ریاضت
از تمام آفریدگان نیرومندتر و زبردست تر بود سختی گرسنگی از نیرویش نمی کاست و قلت بضاعت
از کثرت جود و منت باز نمیداشت و آن حضرت همان کس باشد که دنیا را مطلقه ساخت و از تمام بلاد
اسلام جز شام خراج و اموال بحضرتش تقدیم میکردند و آن حضرت آنجمله را پراکنده و بمسلمانان
تقسیم میفرمود و این کلام را که از این پیش مسطور و مشروح شد قرائت میکرد یا صفراء و یا بیضاء غرّی غیری

و اما در امر عبادت و پرستش حضرت احدیت علیه السلام از تمامت خلق جهان در کثرت عبادت و نماز
و روزه برتر و فزونتر بود و عابدین جهان نماز شب و ملازمت باوراد و اذکار و قیام بنوافل را از آن
حضرت تعلیم گرفتند و کمان چه میرود در عبادت و کثرت ملازمت و مراقبت بنماز و اوراد و مردیکه از بهر
عبادتش در وقعه لیلة الهریر نطعی در میان دو صف بهن سازند و در هنگامیکه سهام حوادث
و تیر بلا از اطراف و جوانب چون تگرگ فرو میریخت و در پیش روی مبارکش بزیر می آمد و از جانب
یمین و یسار با هر دو گوشش همدوش میگذشت و آن حضرت را هیچ بیم و خوفی نبود و از جای
حرکت نفرمود و دل بخدای بسپرده و وظایف عبادت و اوراد خود را بپای همی برد تا فراغت یافت
و کمان چه میرود و در مراتب عبادت مردیکه بر پیشانی مبارکش بواسطه طول سجود در حضرت معبود
مانند زانوی شتر پینه بسته بود و چون در دعوات و مناجات آنحضرت و آن تعظیم و اجلالی
که نسبت بخداوند باری جل جلاله و آن خضوعی را که از هیبت خدای و خشوعی را که از عزت
ایزد هر دو سرای متضمن است بنگرند و در دقایق و لطایفش تأمل و تفکر نمایند مراتب اخلاص
آنحضرت را بشناسند و بفهمند که از چگونه دلی تراوش و از چگونه زبانی گذارش گرفته با علی بن الحسین
علیهما السلام که در مراسم عبادت بنهایت رسیده بود عرض کردند عبادت جدم نسبت بعبادت
رسول خدای صلی الله علیه و آله است و اما در قرائت قرآن و اشتغال بآن همانا وجود همایونش
منظور الیه جمله خلق جهان است و تمام علما و فضلای فریقین بر آن اتفاق دارند که آن حضرت
در زمان رسول خدای صلی الله علیه و آله قرآن را بجمله محفوظ داشت و جز آن حضرت هیچکس
در حفظ نداشت و از آن پس اول کسی که قرآن را فراهم ساخت آن حضرت بود و جمله علمای فریقین
متفق هستند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از بیعت ابوبکر تأخر جست علمای شیعی بر آن عقیدت
هستند که تأخر آنحضرت برای مخالفت در بیعت ابی بکر بود اما علمای حدیث سنت و جماعت
بر آن رفته اند که امیرالمؤمنین علیه السلام اشتغال بجمع قرآن داشت راقم حروف گوید
ازین کلام ابن ابی الحدید معلوم شد که باتفاق علمای فریقین آنحضرت از بیعت ابی بکر
تأخر ورزید بیهیچ عذری موجه نیست چه حضور آن حضرت در چند دقیقه ساعت و متابعت در بیعت
منافی امر نبود از خانه آنحضرت تا مسجد بعد مسافتی نداشت و دست به بیعت دادن مدتی
نمیخواست و قرآن که بالتمام در خاطر مبارکش محفوظ است از این قبیل تعطیل در جمعش تفریقی
حاصل نشده و انگهی اگر آن خلیفتی بصحت و سلامت مقرون میشمرد واجب بود که حاضر شود و با
دیگران موافق گردد بلکه در آنحال از آن اشتغال بسی واجب تر بود چنانکه از آن پس نیز در نهایت
کراهت حاضر گشت و تذکره حقوق خود را از جانب خدای و رسول گوشزد غایب و حاضر ساخت

بالجمله ابن ابی الحدید میگوید اینکه همه گفتند تا آخر آن حضرت بواسطه تشاغل بجمع قرآن بود دلالت صریح بر آن دارد که علی علیه السلام اول کسی است که قرآن کریم را جمع فرمود چه اگر در زمان رسول خدای صلی الله علیه و آله مجموع بود حاجت بآن میرفت که بعد از وفات آن حضرت علی علیه السلام بجمع آوردن اشتغال بورزد و چون بکتب تفاسیر قرآن رجوع نمایند ایشان را مکشوف میگردد که ائمه قراء آن یعنی پیشوایان قراء بجمله بآن حضرت رجوع دارند مثل ابی عمرو بن العلاء و عاصم بن ابی النجود و جز ایشان چه رجوع ایشان بعبد الرحمن بن السلمی قاری و عبد الرحمن شاگرد آنحضرت است و قرآن را از امیر المؤمنین علیه السلام فراگرفت لاجرم فن تفسیر و قرائت قرآن کریم نیز مثل سایر علوم کثیره بآن حضرت منتهی میشود و اما سیاست و امور راجعه بامارت و حفظ تربیت و رعیت همانا امیر المؤمنین علیه السلام سخت سیاست و فی ذات الله خشن بود و چون امری خدائی پیش آمدی مراقب ابن عمش در آن عمل که از جانب آنحضرت متولی میگشت نیامدی و برادر و پسر نشناختی چنانکه داستان آنحضرت با عقیل مشهور است و جماعتی از غالیان را که آنحضرت را بخدائی ستودند در آتش بسوخت و سرای مصقلة بن هبیره و سرای جریر بن عبد الله بجلی را ویران ساخت و جماعتی را دست ببرید و جمعی را مصلوب فرمود و از جمله سیاسات آن حضرت جنگهای اوست در ایام خلافتش در جمل و صفین و نهروان که عشری از اعشار و اندکی از بسیارش برای اثبات این صفت بحد کمال کافی است چه هیچ سایسی در صفحه جهان نفبک و بطش و انتقام و سیاست آن حضرت نمیرسد بلکه معشار افعال و اعمال آنحضرت علیه السلام که در این جنگها بدست مبارک خودش و اعوانش بجای آورده هیچکس نتواند رسید و این اوصافی که مسطور نمودیم خصایص نوع بشر و مزایای ایشانست که روشن داشتیم که امیر المؤمنین علیه السلام در تمام الجمله امامی است که بکردار او متابعت و تاسی است که بآثار او اقتفا ورزیده و تا قیامت بدابیست بورزند راقم حروف گوید در جلد اول از مجلدات تاریخ بنی امیه که برحسب امر نفاذ شاهنشاه گیتی پناه گردون دستگاه خسرو جهان گیر جهان بخش جهاندار جهانجوی فریدون انتباه السلطان (مظفر الدین پادشاه) که پیکر همایونش تابنده از ماه و روزگار دشمن بخت مقرونش تارتر از موی سیاه باد این کمتر چاکر پیشگاه بحیز تحریر در میآورد باین کیفیت موافق نقل ابن ابی الحدید بشرح مبسوطی مرقوم گردیده و نیز در این کتاب اشارتی مختصر شده است بالجمله ابن ابی الحدید گوید چگویم در صفت و مدایح شیمت مردی بزرگ مقدار که اهل ذمه با اینکه تکذیب نبوت را می نمایند دوستدار او هستند و گروه فلاسفه با معاندتی که با اهل ملت دارند از دقایق تعظیم و تفخیمش خودداری نمی کنند و سلاطین فرنگ و روم و هر مرز و بوم چهره مبارکش را در تیغ و پرستش خانهای خود در حالتی که شمشیر خویش را حمایل ساخته

و برای جنگ آهنگ بر نهاده برکشیده و ملوک ترک و دیلم و عرب و عجم آن صورت همایون را بر شمشیرهای خود نقش میکردند چنانکه شمشیر عضد الدوله بن بویه و پدرش رکن الدوله و الب ارسلان و پسرش سلطان ملکشاه که از عظمای سلاطین و روسای خواقین و شجعان ملوک و فرسان میدان نبرد هستند بچهره با همیمنه و میمنتش مزین بود و باین صفت آیت نصرت را مشاهدت میکردند و چگویم درباره مردی کریم الآثار که جمله آحاد روزگار دوستدار همی بودند که بوجود مبارکش کثرت و فزونی و در انتساب بحضرتش تجمل و استحسان جویند حتی در صفت فتوت و جوانمردی و شهامت که در حد وصف آن ستوده تر سخن این است اَنْ لَا تَسْتَحْسِنَ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ هر صفت و شیمتی را که چونش در دیگران نگران شوی زشت شماری اگر در خویشتن نیز نگری نیکو مخوان و شاعر گوید

لَا تَنْهَ عَنْ خُلُقٍ وَتَأْتِيَ مِثْلَهُ عَارٌ عَلَيْكَ إِذَا فَعَلْتَ عَظِيمُ

هرگز از گفتار و کردار و رفتاری که تو خود دارای همان باشی دیگران را نهی مکن که جز بار ننگ و عار را بر پشت خویش استوار و در دامنه روزگار برقرار نخواهی داشت دوست همی داشتند که بحضرت فتوت آیتش نسبت برند و آنانکه دارای صفت فرزانه فتوت بودند خویشتن را با آن حضرت منسوب و در این باب کتابها مکتوب و برای این انتساب اثبات اسنادی مینمودند که بآن حضرت انتها و اقتصار میگرفت و آن حضرت را سید الفتیان میخواندند و استحکام و ارتباط خود را با آن مقصود والا باین بیت آسمانی مناط میدادند لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفِقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ و چگویم در حق مردی جلیل النسب که پدر گرامی گوهرش جناب ابی طالب سید البطحاء و شیخ قریش و رئیس مکه است و گفته اند که کم می افتد که مردی بی بضاعت بزرگ و رئیس و زعیم قوم و قبیله جمعی کثیر گردد و حضرت ابی طالب علیه السلام با اینکه قلیل البضاعه بود دارای این مقام بزرگ شد و مردم قریش آن حضرت را شیخ می نامیدند و در خبر عفیف کندی وارد است که چون رسول خدای صلی الله علیه و آله را در آغاز دعوت بنماز بدیدم و پسر و زنی را بمتابعتش مشغول عبادت یافتم با عباس گفتم این چیست گفت وی پسر برادر من است گمان میبرد که از جانب خدای بمردمان رسالت و پیامبری دارد و در این دعوت جز این پسر که او نیز برادرزاده من است و این زن که زوجه اوست هیچکس متابعت او را ننموده است گفتم پس شما را سخن بر چیست گفت منتظریم تا این شیخ یعنی ابو طالب چکند و چه فرماید و ابو طالب همان کس باشد که رسول خدا را در حالت صغارت کفالت نمود و چون آنحضرت کبیر شد بحفظ و حمایت و نگاهداری او را از مشرکان قریش پرداخت و باین جهت رنجها و زحمتهای عظیم دریافت و در بلیات شدیده دچار شد و در نصرت آن حضرت و قیام بامر رسول خدای این جمله مشقات را متحمل و بر آن زحمات صابر شد و در خبر رسیده است که چون جناب ابیطالب بکر سرای سفر گرفت

رسول خدای صلّی الله علیه وآله را وحی در رسید که ازین پس از مکه بیرون شو که یاور تو بدیگر جهان رهسپر گشت
وعلی علیه السلام را با شرف این ابوت شرفی دیگر بلکه فزونتر است که پسر عم سید الاولین والآخرین است
ونیز برادرش جعفر ذو الجناحین است که رسول خدای در حقش فرمود اشبهت خَلقی وخُلقی و زوجه او
سیده زنان عالمیان و دو پسرش آقای جوانان اهل بهشت هستند پس آباء امیر المؤمنین آباء رسول الله
وامهات آنحضرت امهات رسول الله صلّی الله علیهما وعلی آلهما باشند وازین اصلاب شامخه
وارحام طاهره دو گوهر محمود بعرصه وجود در آمد که هر دو سید و بزرگ خلق اولین وآخرین و دنیا
وآخرت هستند اول محمد مصطفی دوم علی مرتضی صلوات الله علیهما ورسول خدای منذر است
وعلی علیه السلام هادی است واین کلمه اشارت بآیه وافی دلالت اِنَّمٰا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ
میباشد که در این کتاب مشروح گشت وازین کلام ابن ابی الحدید که از اعیان علما وادبای
اهل سنت وجماعت است باز نموده آمد که علی علیه السلام در تمام اوصاف واخلاق وشرف نسب
وحسب وعناوین آسمانی سوای رتبت نبوت که لانبی بعده تالی وثانی رسول خدای صلی الله علیه وآله
است وبا این عقیدت واین بیانات ندانیم سخن او را در اثبات ولایت بلا فصل آن حضرت چیست
ومسند خلافت حق کیست میگوید چگویم در باره آنکس که بر تمام آفرید کان یزدان بهدی
وهدایت سبقت گرفت وبا خدای ایمان وبعبادتش اشتغال گرفت گاهی که تمام خلق پرستش
سنگ وچوب می نمودند ومنکر خالق بودند جز حضرت رسول خدای صلّی الله علیه وآله که سابق
بهر گونه خیرات است هیچکس در توحید بروی سبقت نجست عموم محدثین کم معدودی قلیل اتفاق ورزیده اند
که علی علیه السلام در متابعت وایمان بحضرت رسالت رتبت بر تمام خلقت سبقت گرفته بود
وخود میفرمود اَنَا الصِّدّیقُ الْاَکْبَرُ وَاَنَا الْفٰارُوقُ الْاَعْظَمُ الْاَوَّلُ اَسْلَمْتُ قَبْلَ اِسْلٰامِ النّٰاسِ وَ
صَلَّیْتُ قَبْلَ صَلٰوتِهِمْ ودر این کلمات بانضمام آیات بر مطلب مذکور تلویحی صریح وتصریحی صحیح است
وهرکس بر صاحبان کتب حدیث وقوف گیرد او را معلوم وواضح خواهد شد وواقدی وابن جریر
طبری بر این عقیدت راسخ وثابت هستند وصاحب کتاب استیعاب این بیان را ترجیح میدهد ونصرت
وتقویت می نماید ابن ابی الحدید بعد از بیان این عناوین می نویسد که آنچه ما در مقدمه این کتاب
یاد کردیم جملتی از فضایل آنحضرت بود که بالعرض لا بالقصد مذکور شد واختصار واقتصارش
واجب می نمود واگر بخواهیم مناقب وخصایص امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه را مشروح
گردانیم بکتابی مانند این کتاب شرح نهج البلاغه بلکه فزونتر از این نیازمند شویم اکنون میگوئیم
که بعد از آنکه مثل ابن ابی الحدید وامثال او از علما وادبا وفقهای اهل سنت وجماعت در
اظهار مراتب فضایل ومناقب ومآثر وخصایص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که مظهر

غرایب ومظهر عجایب وفروع وفصول وعرض وطول وفروع واصول فضایلش روشن تر از خورشید
رخشان وماه فروزان ونمایند تر از چرخ گردان وپهناور تر از ایوان کیوان وزخار تر از بحر محیط ورفیع تر
تر از عرش برین وسنگین تر از پهنه بسیط وثمین تر از گوهر عقل رزین وموجب تحیر وتعجب خردمندان
اولین وآخرین با آن حدت نظر ودقت فکر ومراقبات در صحت خبر آنکه به بیانات نمایند وکتب
خود را بذکر فضایل ومخایل کریمه اش مدون ومثالب مخالفین او را با چاپ مشخص ومعین برنگارند
وبر حسب تکلیف اخبار نگاری وحدیث شماری با اینکه چندانکه توانسته اند در قصور هر دو فقره نموده اند
بنگریم با بیان اخبار دیگر ایشان که مخالف تمام اقوال ایشان است عذر وبهانه چیست ابن ابی الحدید کتاب خود را
باین جامعیت ومتانت برنگاشته وعلوم مختلفه وفنون علمیه خویش را در آن ظاهر ساخته چندانکه
چون بدقت بنگرند کمتر ادیبی در صفحه اسلام باین جامعیت وهوش وفراست وزکاوت وکیاست
وفنون ادبیه وحکمت وجودت ذهن وسلیقه وقریحه آمده است واز آن کسان که نقل اخبار مینمایند
همه هم سنگ او وبعضی از او برتر وبحسب زمان بزمان سعادت نشان امیر المؤمنین نزدیک تر وسید
رضی علیه الرحمه که جامع خطب مبارکه است بآن حضرت قریب العهد تر است وابن ابی الحدید که افتخار
بشرح این خطب شریفه وکلمات منیعه مینماید در اغلب موارد این کتاب وشرح این خطب بملاحظه اظهار
فضیلت ومتانت کتاب خود آنچه از اخبار فضایل ومناقب آن حضرت ومثالب مخالفین آن
حضرت نقل کرده وبشرح در آورده است که اگر بیرون آورند کتابی مفصل وجامع الفضایل والمثالب
وبرای اثبات حق آن حضرت وابطال افعال مخالفین کافی وبرهانی قاطع وحجتی ساطع خواهد بود
وبپاره مطالب اشارت می نماید واز آن حضرت می نگارد که بعقاید آن جماعت برتر از درجه
امامت وولایت است چنانکه در شرح این مکتوب امیر المؤمنین علیه السلام بمعویة بن ابی سفیان
که خود می نویسد از محاسن کتب است وامیر المؤمنین علیه السلام ... ترجمه آن خطبه مبارکه فَقَدْ اَتٰانی
کِتٰابُکَ تَذْکُرُ اصْطِفٰاءَ اللهِ مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَتَأْیِیدُهُ بِمَنْ اَیَّدَهُ مِنْ اَصْحٰابِهِ فَلَقَدْ خَبَأَ لَنَا الدَّهْرُ مِنْکَ عَجَباً
خطاب بمعویه میفرماید وَمٰا اَنْتَ وَالْفٰاضِلَ وَالْمَفْضُولَ وَالسّٰائِسَ وَالْمَسُوسَ وَمٰا لِلطُّلَقٰاءِ وَ
اَبْنٰاءِ الطُّلَقٰاءِ وَالتَّمْیِیزَ بَیْنَ الْمُهٰاجِرِینَ الْاَوَّلِینَ وَتَرْتِیبَ دَرَجٰاتِهِمْ وَتَعْرِیفَ طَبَقٰاتِهِمْ
وبر این منوال معویه را بپستی نسب وحسب ومثالب وعدم لیاقت اختلاط در پاره مراتب جلیله
برمی شمارد واز فضایل خود ودودمان واقارب واقوام ومقامات عالیه ایشان در حضرت
یزدان میگذارد ومیفرماید اگر نه آن است که خدای تعالی نهی فرموده است که مرد به تزکیه نفس
وخویشتن ستائی بر آید فضایلی برشمرده می آمد که قلوب مؤمنین بر آن شناسا باشند وگوشهای
شنونده گان را لآلی گرانبار گردد آنگاه میفرماید فَدَعْ عَنْکَ مَنْ مٰالَتْ بِهِ الرَّمِیَّةُ فَاِنّٰا صَنٰائِعُ

در رسالت به آیه ... (margin note, partly illegible)
[illegible]

رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمُ عِزِّنَا وَلَا عَادِيُّ طَوْلِنَا عَلَى قَوْمِكَ اَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِاَنْفُسِنَا
فَنَكَحْنَا وَاَنْكَحْنَا فِعْلَ الْاَكْفَاءِ وَلَسْتُمْ هُنَاكَ وَاَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَمِنَّا النَّبِيُّ وَمِنْكُمُ
الْمُكَذِّبُ وَمِنَّا اَسَدُ اللهِ وَمِنْكُمْ اَسَدُ الْاَحْلَافِ وَمِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَ
مِنْكُمْ صِبْيَةُ النَّارِ وَمِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَمِنْكُمْ حَمَّالَةُ الْحَطَبِ فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا وَعَلَيْكُمْ
فروگذار از یاد آنکس که دنیا بدو مایل و او بدنیا مایل گردیده و در مقام ما ازین مردم باز گوی چه ما
پرورش یافتگان و مصنوعات پروردگار خودیم و چون از ما بگذری تمام مردمان مصنوعات ما هستند و اگر ما
چنین زمان خود را با شما مخلوط ساختیم و از جانبین بمناکحت و مواصلت پرداختیم نه چنان است که شما
با ما بمنزلت و مقام نزدیک شوید یا در عز قدیم و برتری و فزونی و قدرت و نیروئی که ما را بر شما است
فتوری افتد و چنان دانید که این مناکحت و مواصلت نشانه آن است که شما کفو و مانند مائید و شما بسی
ازین مراحل دور هستید و هرگز در چنان موارد و مقامات شمرده نیائید و چگونه چنین امری در پیشگاه خیال
و پهنه اندیشه نزدیکی تواند گرفت با اینکه از ماست نبی کریم و از شماست مکذب لئیم و از ماست اسد الله و از شماست اسد الاحلاف
و از ماست دو سید جوانان اهل بهشت جاویدان و از شما کودکان آتش نیران و از ماست بهترین زنان
عالمیان و از شماست حمالة الحطب و ازین جمله بسیار است که ما را و شما راست با تجمله ابن ابی الحدید که سخت
حدید البصر و دقیق النظر است در شرح این کلمات میگوید اگر گویند آیا این کلام امیر المؤمنین علیه السلام
که بگذار خبر آنکس را که بدنیا مایل و دنیا بدو مایل شد اشارت بابی بکر و عمر است میگویم سزاوار چنان است
که امیر المؤمنین علیه السلام ازین معنی منزه باشد و این کلمه و روی این سخن را بعثمان بر تا هم چه معویه در نامه
خود عثمان را نکو رواشته و اگر کسی با نصاف رود میداند که آنحضرت ابوبکر و عمر را با آن عنوانات که
عثمان را یاد میفرمود مذکور نمیفرماید چه حال در میان آن حضرت و عثمان بسیار مضطرب بود و اینکه
میفرماید فَاِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا کلامی بس عظیم و بر هر کلامی بلکه بر جنس کلام بشر تفوق
دارد و برتری میجوید و معنی آن بر تمام معانی بلندی میگیرد همانا صیغه ملک آنکس باشد که پادشاهش
بدست تربیت پرورش دهد و قدرش را بلند گرداند میفرماید احدی از بشر را آن حق و مقام منت که
او را بر ما نعمتی مقرر کرده بلکه خداوند تعالی همان کس باشد که ما را بنعمت منعم میدارد پس در میان ما و
خدای واسطه نیست و مردمان صنایع و ساخته و پرداخته ما هستند و مائیم واسطه در میان ایشان و خالق
ایشان و این مقامی بس جلیل است که بمعنی ظاهر آن آگاهی یافتی و معنی باطنی آن این است که ایشان یعنی
امیر المؤمنین و رسول خدای صلی الله علیه و آله بندگان خدای هستند و تمام مردمان بندگان ایشان
میباشند همانا ابن ابی الحدید برای این عبارت دو معنی نموده و هر دو مذکور شد و معنی دوم این است
که تمام مردمان عبد محمد و علی و اولاد ایشان صلوات الله علیهم هستند چه میگوید وَاِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ هُمْ

و معلوم است که ضمیر جمع راجع با ایشان است که منصوص بامامت و ولایت هستند نه تمام افراد بنی هاشم
و بنی عبد المطلب لاجرم از کلام خودش بر خودش حجت میشود که هیچ بنده نتواند رئیس مولی و آقای
خود باشد و هیچ آقائی نمیشاید تا مادامی که باوصاف جمیله سیادت باقی است مرئوس بنده خود گردد
چنانکه در حق خالق مطلق همین معنی مبرهن است که بر تمام مخلوق تفوق و اقتدار دارد پس چگونه میتوان
گفت علی علیه السلام بعد از رسول خدای مرئوس دیگران و دیگران توانند رئیس بر او و ترجیح فاضل
بر مفضول بدیهی است اما ترجیح مفضول بر فاضل ترجیح بلا مرجح است و ترجیح بلا مرجح و تقدیم مفضول
بر فاضل عقلاً قبیح است و اگر بمعنی اینها هم که ایشان منعم بنعمت الهی هستند و دیگران را ولی نعمت
و واسطه مابین ایشان و حضرت الهی میباشند همچنان نمیشاید مرئوس متنعمین خود شوند و با اینکه
واسطه هستند از ایشان متاخر باشند چه بعد از آنکه ایشان واسطه باشند لابد بر جمله ماسوی الله
تقدم و تفوق خواهند داشت و چگونه متقدم علیه بر متقدم تقدم تواند گرفت و مقام رفیع
امیر المؤمنین را آنگونه رفعت و فصاحت کثیرش را آن چند استطاعت است که چون بچنین کلامی
سخن میفرماید شاید چنین مینویسند و باندازه فهم خود و تکلیف خود شرح میدهند و استنجاب میکنند
لکن چون و چرا نتوانند کرد و امثال معویة بن ابی سفیان که در ذیل آنجمله مثالی که بخود آنها راجع است
بر چنین کلامی عالی میگذرند و راه نفس ندارند در آتش بغض و حسد و کفر و نفاق میسوزند و در
آب خجلت و تکرار میبازند و نیز ابن ابی الحدید در عبارت آن حضرت قدم بغرابیانی میکند
که لطائف اگرچه در لطیفه مستور است اما بر لطیفه جویان اهلی در جه منظور است و در شرح این مکتوب
امیر المؤمنین علیه السلام بمعویة بن ابی سفیان که در جواب مکتوب او رقم فرموده وَاَمَّا طَلَبُكَ
اِلَيَّ الشَّامَ فَاِنِّي لَمْ اَكُنْ لِاُعْطِيَكَ الْيَوْمَ مَا مَنَعْتُكَ اَمْسِ و در جمله ان میفرماید وَاَمَّا قَوْلُكَ اِنَّا
بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَلَكِنْ لَيْسَ اُمَيَّةُ كَهَاشِمٍ وَلَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَلَا اَبُو سُفْيَانَ كَاَبِي طَالِبٍ
وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ وَلَا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ وَلَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ
و اینکه امارت شام را از من خواستار شدی همانا دلیلی بر آن نیست که آنچه دیروز از تو دریغ داشتم
امروز با تو بسپارم و اینکه گوئی ما فرزندان عبد مناف هستیم چنین است لکن امیه مانند هاشم
و حرب مانند عبد المطلب و ابوسفیان هم سنگ ابوطالب و مهاجرین پاک اعتقاد با طلقای
غشناک و محق با مبطل و مؤمن با مفسد یکسان نتواند بود شرحی در باب لصیق و طلیق و بعضی
مطالب دیگر میگذارد و میگوید اگر گوئی از چه روی آن حضرت در طی این کلمات نفرمود وَلَا
اَنَا كَاَنْتَ و من که علی هستم مانند تو که معویه هستی نیستم در پاسخ میگویم بزشت و قبیح است
که چنین سخنی گفته آید و اگر گفته شود چنان است که گویند شمشیر تیز از عصای خشک برنده تر است

بلکه برای امیرالمؤمنین ناستوده است که اورا در ازاء هیچکس از مسلمانان برابری دهند بلی آن حضرت این کلمه را بر سبیل تعریض میشاید بفرماید نه از روی تصریح زیرا که نفس مبارکش ارفع از آن میباشد که بهیچکس قیاس شود یعنی آفتاب را با ذره چه قیاس و نور را با ظلمت چه وجه مشابهت میباشد چنانکه در کلام مبارکش ولا المهاجر کالطلیق اشارت باین امر است زیرا که معویه از جمله طلقاات بالجمله عجب این است که با این بیاناتیکه در اغلب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام مندرج و از برتر درجات فضایل را متضمن و نیز از اغلب مثالب مخالفین حاکی است و ابن ابی الحدید و دیگران بشرح آن پرداخته اند جمعی گویند معویه خال المؤمنین است و اگر درباره موارد خطائی کرده است مجتهد و مثاب است و بروز این مقالات را از این مردم عجب نباید کرد چه در حق پسرش یزید پلید که در سه سال سلطنت خانه کعبه را ویران و پسر پیغمبر و ذراری اورا شهید و اهل بیت را اسیر و مردم مدینه را بقتل و نهب در سپرد سهل و آسان روند و لعن اورا جایز نشمارند و ذنوب کبیره اورا بچیزی نشمارند و گویند چون مسلمان بود لعنش سزاوار نیست اما معویه و اولادش علی علیه السلام را هشتاد سال در منابر بدانگونه یاد میکردند تا عمر بن عبد العزیز متروک داشت بر ایشان عیب نشمارند و مردمی باگذشت و اغماض کردند اما این راغمی دانستند که این رشته طولانی شود و آنانکه از خلفای بنی امیه و بنی عباس متجاهر بفسق و پاره بکفر و بعضی بزندقه منسوب شده اند باید در تحت این قاعده مندرج شوند و بعلاوه چون مراتب عقاید و سستی کلمات و مبانی ترتیبات ایشان بر این نهج باشد اقوال و اعتقادات و اعتمادات ایشان درباره اسلاف نیز همین منزلت را خواهند داشت و محل اعتنا نخواهد گردید و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه مبارکه وَآخَرُ قَدْ تَسَمَّىٰ عَالِمًا وَلَيْسَ بِهِ که در ذیل آن میفرماید فَأَيْنَ يُتَاهُ بِكُمْ وَكَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِتْرَةُ نَبِيِّكُمْ وَهُمْ أَزِمَّةُ الْحَقِّ وَأَلْسِنَةُ الصِّدْقِ پس بکدام بیابان سرگشتگی و تیه جهالت اندر میشوید بحیرت و ضلالت دچار میگردید و حال آنکه عترت پیغمبر شما که زمامهای حق و زبانهای صدق و راستی هستند در میان شما میباشند میگوید عترت رسول خدای صلی الله علیه و آله کسان آن حضرت که بآن حضرت نزدیک میباشند و نسل او هستند و قول آنکس که میگوید مراد از عترت رهط و قبیله آن حضرت هستند هرچند بعید باشد مقرون بصحت نیست و آنکه ابوبکر در روز ثقیفه بنی ساعده گفت نحن عترة رسول الله صلی الله علیه و آله و بیضته التی تفقأت عنه بر طریق مجاز است چه ایشان بالنسبه بجماعت انصار عترت میشوند نه از روی حقیقت چنانکه عدنانی چون خواهد با قحطانی افتخار جوید میگوید من پسر عم رسول خدایم و مقصودش این نیست که حقیقة پسر عم آن حضرت است بلکه بر حسب اضافه بقحطانی و بالنسبه با وابن عمی شود

و اگر بخواهند قائل بتقدیر حذف مضاف شوند و گویند وی ابن عم اب الاب است تا بعد دیگر پسری در فرزندان و آباء مذکور دارند و گویند ابوبکر نیز عترت اجداد است بر سبیل حذف مضاف این نیز نمیشاید چه رسول خدای صلی الله علیه و آله در آن وقت که فرمود إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ و نیز در تشخیص آن فرمود عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي و در مقام دیگر باز نمود که اهل بیت من کیستند و این در آنوقت بود که کساء یمانی را بر ایشان بگسترانید و گاهی که آیه شریفه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ نازل شد عرض کرد بارخدایا ایشان هستند اهل بیت من فَأَذْهِبِ الرِّجْسَ عَنْهُمْ آلایش شک و شبهت را از ایشان برگیر و اگر گوئی این عترتی که امیرالمؤمنین در این کلام قصد کرده است کیست میگویم خویشتن را اراده فرموده است و دو فرزندش را و اصل در حقیقت نفس مبارک خود اوست چه دو پسرش تابع او و نسبت آن باآنحضرت مثل نسبت ستارگان رخشان در هنگام طلوع آفتاب تابان است و رسول صلی الله علیه و آله بر این امر تنبیه داده در آنجا که میفرماید وَأَبُوكُمَا خَيْرٌ مِنْكُمَا پدر شما علی از شما که حسن و حسین هستید بهتر است و نیز در این کلام نبوت ارتسام در صدق این قضیه میفرماید وَأَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ و در پایان این کلمات شریفه وَهُمْ أَزِمَّةُ الْحَقِّ وَأَلْسِنَةُ الصِّدْقِ فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ میگوید اینکه میفرماید عترت را با قرآن بیک مقام و منزلت درآورد دارای سری عظیم است چه مکلفین را امر میفرماید عترت را در رعایت اجلال و اعظام و انقیاد ایشان و اطاعت اوامر ایشان در حکم قرآن شمارند و جاری مجرای قرآن گذارند و اگر گوئی این قول بر عصمت حضرات عترت مشعر است پس سخن اصحاب شما در این مقام چیست میگویم ابومحمد بن متویه رضی الله تعالی عنه تصریح و تنصیص نموده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام معصوم است اگرچه واجب العصمة و عصمت شرط در امامت نیست لکن ادله نصوص دلالت صریح دارد که آن حضرت معصوم است و باطناً و مغنی در حق آنحضرت منصوص است و این عصمت باین رتبت امری است که اختصاص بخود امیرالمؤمنین دارد و سایر صحابه را بهره از آن نیست و در سخن ما که گوئیم زید معصوم است یا بگوئیم زید واجب العصمة فرق کلی ظاهر دارد چه امیرالمؤمنین امام است و از شروط امامت عصمت است و اعتبار اول مذهب ما میباشد و اعتبار ثانی که واجب العصمة باید باشد مذهب امامیه است و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه مبارکه آن حضرت که در حق عمرو بن العاص میفرماید عجباً لابن النابغة یزعم لاهل الشام ان فی دعابة چنانکه از این پیش در این فصل مذکور گردید و در ترجمه احوال عمرو بن العاص و بعضی مطالب و حکایات دیگر مینویسد عمر بن الخطاب بر اسلم مولای خود برگذشت و او و عاصم را مشغول بتغنی دید گفت دیگر باره این صوت را بر من اعادت کنید راوی گفت ما همچنان

خواندن گرفتیم و گفتیم یا امیر المؤمنین کدام یک از ما بهتر میخوانیم عمر از روی مزاح گفت شما مانند دو حمار عبادی هستید یکی گفت کدام یک ازین دو حمار با هنجارتر است گفت این یک یعنی اسلم پس از آن اسلم گفت یا امیر المؤمنین من اول ازین دو حمارم گفت تو دوتین هستی راقم حروف گوید از اینجا معلوم شد که این حکایت در زمان خلیفتی عمر بوده است و عمر چون بحالت تلذذی اندر میشده است دریغ از دعابه و مزاح نمیکرده است چنانکه ازین پیش در آنجا که از بدایت ظهور غنا حدیث میرفت پاره حالات عمر در آن امر اشارت شد بالجمله ابن ابی الحدید بعد از آنکه شطری از مزاح رسول خدای صلی الله علیه و آله و اجله اصحاب مینویسد و داستان مذکور را بمیان میگذارد میگوید از انبوهی از صحابه و تابعین داستان نموده اند که به نرد و شطرنج بازی میکرده اند و بعضی شرب نبیذ و سماع تغنی طرب انگیزی نموده اند و ابن ابی الحدید در این عبارت احدی را استثنی نداشته است که بدانیم کدام کس مرتکب و کدام یک مجتنب بوده اند مگر اینکه میگوید اما امیر المؤمنین علی علیه السلام چون بحسب حدیث و سیر نظر کنی از تمام آفریدگان یزدان خواه دوست یا غیر دوست یا موافق یا منافق هیچکس نیست که هیچ چیز ازین صفات را نه قولا و نه فعلا بآن حضرت نسبت دهد و هیچ جدی بزرگتر و اعظم از جد آنحضرت و هیچ وقاری اکمل و اتم از وقار آن حضرت نیست و هرگز هزل نفرموده و بلعب نپرداخته و از حق و ناموس دینی خواه پوشیده خواه آشکارا جدائی نجسته و چگونه امکان دارد که آن حضرت را اهل هزل شمارند با اینکه از کلمات مشهوره آن حضرت است مَا مَزَحَ امْرُءٌ مَزْحًا اِلَّا وَمَجَّ مَعَهَا مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً هیچکس مزاح نکرده است مگر اینکه بیک اندازه بعقلش زیان رسیده است اما خلقت وجود مبارک علی علیه السلام بر سجیتی لطیف و اخلاق و اوصافی سهل و ستوده و روئی گشاده و خوئی آزاده و کلامی پسندیده و بشارت و دیداری دلپذیر بود و این جمله از جمله فضایل و خصایص آنحضرت بود که خداوند تعالی برای مزید شرف او را عطا کرده و بمزیت آن اختصاص داده بود و غلظت و سختگیری آن حضرت در افعال بود نه اقوال و در ضرب شمشیر جهاد بود نه با آنچه بندگان را اکره افتد و طعن آن حضرت بزبان سنان بود نه با لسان و سوء خلق و نکوهیدگی خلق و خوی در وجود مبارکش راه نداشت چنانکه رسول خدای تعالی میفرماید خَصْلَتَانِ لَا تَجْتَمِعَانِ فِي مُؤْمِنٍ الْبُخْلُ وَسُوءُ الْخُلُقِ دو صفت است که در مؤمنی جمع نشود صفت بخل و دیگر سوء خلق و خدای تعالی با پیغمبر خود میفرماید وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ اگر درشت خوی و سخت دل باشی مردمان از اطراف تو پراکنده می شوند و در خدمت رسول خدای عرض کردند شوم چیست فرمود بدی خوی است و وقتی جابر انصاری با مردی بدخوی در طریق مکه مصاحب شد و از سوء خلق آنمرد رنجیده خاطر گشت جابر فرمود من بدو رحم میکنم چه از وی مفارقت مینمایم و باقی اند برای او سوء خلقش ابراهیم بن عباس صولی گوید اگر این کلمه رسول خدای

صلی الله علیه و آله با محاسن خلق بیک میزان بسنجند این کلمه سنگین تر خواهد بود اِنَّكُمْ لَنْ تَسَعُوا النَّاسَ بِاَمْوَالِكُمْ فَسَعُوهُمْ بِاَخْلَاقِكُمْ چون نمی توانید مردمان را از ریزش مال سیر و شاکر سازید بایستی از اخلاق و اطوار و افعال نیکوی خود شادخوار و شاکر و مسرور فرمائید وقتی مرقد و محمد بن واسع بعیادت بعنیبی برفتند در حال صحبت سخن از رفق و عنف بگذشت مرقد گفت وقتی در حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله عرض کردند یا رسول الله آتش دوزخ بر چه شخصی حرام است فرمود عَلَى الْهَيِّنِ اللَّيِّنِ السَّهْلِ الْقَرِيبِ چون حدیث را باز گفت محمد بن واسع بهر طرف بدید بیاضی برای سواد ندید لاجرم آن خبر مبارک را بر ساق خود رقم کرد از عایشه مروی است که رسول خدای فرمود اِذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِاَهْلِ بَيْتٍ خَيْرًا اَدْخَلَ عَلَيْهِمْ بَابَ رِفْقٍ چون خدای تعالی درباره خانواده اراده خیر فرماید ایشان را برفق و ملایمت و خوی نرم و خصال کرم و حسن معاشرت و یمن مصاحبت برخوردار فرماید و ابن ابی الحدید بعد از اینکه شرحی از حسن خلق و خوی نکوهیده و اخبار و حکایاتی که در این باب وارد است مذکور میدارد و آنوقت از غلظت و فظاظت و سبب ظهور و وجود این خوی ناپسند میگذارد و نتایج وخیمه دنیویه و اخرویه اش را یاد مینماید و میگوید صاحبان اینگونه خلق مذموم که امور را بر خود و زیردستان مشکل و گاهی کاهی را کوهی و وقتی کوهی را کاهی میگردانند و کارهای بس آسان را دشوار و بر خویشتن و اخوان خویشتن بطریق الاقرب فالاقرب از مردم بیرون و اندرون جور میورزند و جملگی را از آن سوء خلق دچار رنج و عذاب و شدت و مشقت می نمایند و لغزش هیچکس را معفو نمیدارند و بر اشک چشم هیچکس نمی بخشند و اگر چند هیچ جرم و جریرتی را مرتکب نشده باشند بدستیاری هیجان و تحریک سوء خلق راهی برای آزار ایشان بدست می کنند تا از زحمت دست و زبان مردم را می آزارند میگوید و اینحال بدانگونه شدت میگیرد که صاحب سوء خلق بواسطه قوه غضبیه بر بهایم و چارپایان که دارای عقل و شعور نیستند خشمگین میشود و خر و یابو را بچوب و چماق بدون هیچ سبب مضروب میدارد و بالعکس لگد بر حمار و یابو میزند و ظروف و اوانی را که دارای حس و شعور نیست مضروب میکند و پیمانه و آینه را با آن صفا و لطافت بسنگ میشکند اگر گشودن قفل بر وی دشوار میگردد بدندان فشرده میگیرد و چنان میفشارد که دندانش را نقصان میرساند و بسیار میشود که اگر موئی در شکاف خامه بنگرد از شدت خشم آن قلم را می شکند چنانکه حکایت کرده اند که یکی از پادشاهان چون خبر تلاطم و اضطراب دریا و عدم جریان کشتیهای خود را می شنید بکنار دریا می آمد و بحر بی پایان را بخشم و غضب در می سپرد و همی بود و خود سوگند میخورد که کوههای بزرگ را با این دریا در افکنم تا بحر را چون زمین خشک گردانم و بحر را مخاطب میداشت و تهدید می نمود و زجری عنیف میفرمود چندانکه رگهای گردنش درشت و چهره اش چون آتش تافته بر می افروخت

وپاره از سلاطین یونان بودند که چون خشم میگرفتند تا گاهی که آبی سرد بر ایشان نمی ریختند یا بول
نمی افکندند شعلهٔ غضبش فرو نمی کشید وازین روی میباشد که در شریعت وارد است که هر کس
شدت غضب اندر شود باید وضو بسازد و نماز بگذارد و ابن ابی الحدید بعد از بیان این مطالب
و حکایات میگوید هر وقت عمر بن خطاب بخشم و عتاب اندر میشد و بر یکی از کسانش غضبناک میگردید
شعلهٔ خشمش فرو نمی نشست تا دست خود را چنان بدندان نگزد که خون از آن جاری شود وقتی
زنی نزد وی شد و گفت یا امیر المؤمنین آیا مرا از زحمت ابی عیسی آسایش نمی بخشی عمر گفت ابو عیسی
کیست گفت پسرت عبید الله است عمر گفت ویحک آیا ابو عیسی کنیت داری پس از آن پسرش را
بخواند و گفت باز گوی خویشتن را ابو عیسی کنیت نهادی آن پسر از خشم و تنمّر عمر سخت بترسید پس
عمر دستش را بگرفت و چندانش بدندان بفشرد و بگزید که خونین کرد آنگاه هش او را مضروب
داشت و گفت وای بر تو آیا عیسی را پدری بوده است آیا میدانی عرب چه کنیت میگذارد همانا
ابو سلمه ابو حنظله ابو عرفطه ابو مرّه کنیت میسازد و از جهت قوّت این قوّه غضبیهٔ عمر نه بود
که عبد الله بن عباس ابطال قول عَول را پوشیده میداشت و بعد از قتل عمر ظاهر ساخت
گفتند از چه روی این سخن را در زمان عمر نمی گفتی گفت بواسطهٔ هیبت عمر چه عمر امیری مهیب بود
راقم حروف از این پیش در ذیل نگارش احادیث شریفه باز نموده است که فرموده اند
ابو مرّه کنیت مسازید چه کنیت شیطان است و نیز گفته اند کنیت حسن و نیکو باید کرد و ابو عرفطه
از کنیهای غیر مستحسنه است و عجب این است که عمر را شدت خشم چنان بی خویش و از همه راه
بی خبر داشته است که میگوید عیسی را پدر نبوده و ندانسته است که عیسی را میتوان بر مولود نام کرد
و هر کس پدر او باشد ابو عیسی کنیت خواهد داشت و ندانیم حالت عمر در هنگام غضب و خشم در حفظ
حدود و احکام شریعت و امر و نهی و اقدام در امور جمهور چگونه بوده است و باین ترتیب
نمی شاید عیسی را پدر نیز خواند و فلان بن عیسی گفت و کذلک غیر ذلک بالجمله ابن ابی الحدید
میگوید و همچنین ابو سفیان در زمان استیلای زیاد از خشم و تنمّر عمر اظهار خوف می نمود چنانکه
از این پیش باین خبر اشارت کردیم و بواسطهٔ تهدیدی که عمر بجبلة بن الایهم ملک غسان نمود از
اسلام باز شد و بعد از ارتداد با شصت هزار تن مردم خود بروم پیوست و نیز بواسطهٔ همین
خشونت خوی و فظاظت خلق بود که خالد بن ولید را از آن پس که مدتها با هم دوست و برادر
صدق و صفا بودند از خودش بیزار ساخت و باین سبب بود که در میان عمر و طلحه آنگونه
منافقت پیش آمد و طلحه همان کس باشد که در آن هنگام که ابوبکر وداع جهان می نمود با او
گفت جواب پروردگار خود را چگونه گوئی که مردی فظ و غلیظ القلب را والی امور امت ساختی

و نیز با ابوبکر گفت ای خلیفهٔ خدای با اینکه تو زنده بودی و عمر را آن اقتدار و اختیار نبود و بیرون از
امر تو کاری نمیتوانست سلطنت شریرتر از عمر نشناخته ایم پس چگونه خواهد بود حال با عمر و خشونت
خلق و خوی او گاهی که تو مردهٔ و عمر خلیفه باشد و ابن ابی الحدید بعد از این بیانات گوید ما را از تقریر این
مطالب قدح و ذمّ عمر مقصود نبود زیرا که عمر را بواسطهٔ آن فتوحات و برکت و قوّت اسلام که در
عهد او روی داد مدح و تعظیم میبایستی و ما همی خواستیم که از حال عنف و رفق و حال گشاده بودن چهره
یا تنگ خوئی و حال بشاشت و عبوس و حال طلاقت و عورهٔ شطری بر نگاریم و دیگر در جلد
نهم بحار الانوار مسطورات است که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه مینویسد بدانکه اگر امیر المؤمنین
علیه السلام با آن فصاحت بیانی که یزدان هر دو جهانش از میان تمام آفریدگان بدان اختصاص
داد بخواهد از مفاخر نفس مبارک خود باز گوید و در تعدیل مناقب و فضایل ذات مقدسش با آن
بیان روشن و عبارات و اشارات لطیفه دقیقه مبالغت فرماید و تمام فصحای عرب نیز در
شرح مفاخر و مناقب و فضایل و مآثرش با آنحضرت مساعد و همزبان کردند بعشری از اعشار
و اندکی از بسیار آنچه از رسول خدای و پیغمبر صادق رهنمای صلوات الله و سلامه علیه و آله در امر
آن حضرت و مراتب و مقامات و فضایل و مناقب عالیهٔ آن حضرت در زمان مبارکش بگذرانیده
نتوانند رسید و مقصود من ازین مناقب و فضایل نه آن اخباری است که عموم و شیوع آن
به نهج احتجاج امامیه بر امامت آن حضرت است مثل خبر غدیر و منزله و قصهٔ برائت و خبر مناجات
و خبر الدار در مکه در ابتدای دعوت و امثال آن بلکه آن اخبار خاصه ایست که ائمهٔ حدیث
سنت و جماعت یاد کرده اند و هزاران یک این جمله برای غیر او نیست و من از اینجمله چیزی
اندک را که آن علمای حدیث که در بیان آن متهم نیستند و بیشتر ایشان قائل بر آن هستند که
سایر احادیثی که در شأن امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده بر این احادیث مزیت و فضیلت
دارد مذکور میدارم چه روایت این علمای حدیث را که از متعصبین محدثین سنیان هستند
بدانگونه اسباب تسکین نفس و اطمینان قلب میشود که از روایات سایرین حاصل نمی شود
بعد از آن ابن ابی الحدید به بیست و چهار خبر اشارت کرده است که خلاصهٔ آن این است
خبر اول یا عَلِیُّ اِنَّ اللّٰهَ قَدْ زَیَّنَکَ بِزِینَةٍ لَمْ یُزَیِّنِ الْعِبَادَ بِزِینَةٍ اَحَبَّ اِلَیْهِ مِنْهَا تا آخر
و راوی آن ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء و ابو عبد الله احمد بن حنبل است در مسند خبر دوم
حکایت وفد ثقیف و کلمات رسول خدای لَتُسْلِمُنَّ اَوْ لَاَبْعَثَنَّ اِلَیْکُمْ رَجُلًا مِنِّی اَوْ عَدِیلَ نفسی
تا آخر خبر که عمر گفت تا آن روز تمنای امارت را نمی کردم و همی خویشتن را آماده می کردم مگر رسول خدا
فرماید من آنکس هستم لکن رسول خدای دست علی علیه السلام را بگرفت و دو مرّه فرمود

این است و این خبر را احمد بن حنبل در مسند مذکور نموده است خبر سوم رسول خدای صلی الله علیه و آله
فرمود إِنَّ اللهَ عَهِدَ إِلَيَّ فِي عَلِيٍّ عَهْدًا و این خبر را از این پیش در این کتاب اشارت شده
و راوی این خبر ابو نعیم است که در حلیة الاولیاء از ابو هریرة اسلمی و انس بن مالک مسطور داشته است
خبر چهارم رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحٍ فِي عَزْمِهِ وَإِلَى آدَمَ
فِي عِلْمِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَإِلَى مُوسَى فِي فِطْنَتِهِ وَإِلَى عِيسَى فِي زُهْدِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
و این خبر مبارک را که مشتمل بر آن است که اوصاف حمیده پیغمبران بزرگوار اولوا العزم در علی علیه السلام
جمع است و در هر یک صفتی خاص و مزیتی مخصوص بود که بآن انفراد داشته در آن حضرت فراهم شده
احمد بن حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود مرقوم نموده اند خبر پنجم مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَى حَيَاتِي وَيَمُوتَ مَمَاتِي
تا آخر آن ابو نعیم حافظ در حلیة الاولیاء و ابن حنبل در مسند و کتاب فضایل علی بن ابی طالب مسطور
ساخته خبر ششم رسول خدای فرمود وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْلَا أَنْ تَقُولَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي فِيكَ مَا
قَالَتِ النَّصَارَى فِي ابْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ الْيَوْمَ فِيكَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَلَإٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخَذُوا
التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ لِلْبَرَكَةِ راقم حروف گوید با اینکه رسول خدای از اینگونه فضایل آن حضرت
باز نفرمود جمعی علی را بخدائی خواندند و غالی شدند و راوی این خبر شریف احمد بن حنبل در مسند است
خبر هفتم را که رسول خدای در شامگاه عرفه بر مردم حاج بیرون شد و فرمود إِنَّ اللهَ بَاهَى بِكُمُ
الْمَلَائِكَةَ عَامَّةً الخ احمد بن حنبل در مسند و کتاب فضایل علی علیه صلوات الله نگاشته است خبر هشتم را
أَنَا أَوَّلُ مَنْ يُدْعَى بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الخ احمد بن حنبل در هر دو کتاب خود یاد کرده است خبر نهم
يَا أَنَسُ اسْكُبْ لِي وَضُوءً که در جمله آن در حق امیر المؤمنین میفرماید خاتم وصیین است و ابو نعیم
حافظ در حلیة الاولیاء باین خبر اشارت کرده است خبر دهم رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود
أُدْعُوا لِي سَيِّدَ الْعَرَبِ عَلِيًّا و تمام این خبر ابو نعیم در کتاب خود مسطور گذارش نموده است خبر یازدهم
مَرْحَبًا بِسَيِّدِ الْمُؤْمِنِينَ الخ بروایت ابی نعیم در حلیة الاولیاء خبر دوازدهم مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَى حَيَاتِي
وَيَمُوتَ مَمَاتِي بروایت ابی نعیم در کتاب مسطور است خبر سیزدهم مامور فرمودن خالد بن ولید را
در سریة و علی علیه السلام را در سریة دیگر بجانب یمن و تفتین خالد در حق علی صلوات الله علیه و کلمات
رسول خدای صلی الله علیه و آله در فضایل و ولایت آن حضرت است که ابو عبد الله احمد بن حنبل
در مسند خود در مواقع عدیده و هم در کتاب فضایل علی علیه السلام و همچنین اکثر محدثین سنت و جماعت
مرقوم داشته اند خبر چهاردهم كُنْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ نُورًا بَيْنَ يَدَيِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ الخ
آخر الخبر است که ابن حنبل در مسند و کتاب فضایل علی علیه السلام و صاحب کتاب الفردوس یاد کرده اند
و در آخر آن میفرماید فَكَانَ لِيَ النُّبُوَّةُ وَلِعَلِيٍّ الْوَصِيَّةُ خبر پانزدهم اَلنَّظَرُ إِلَى وَجْهِكَ يَا عَلِيُّ عِبَادَةٌ

خبر شانزدهم آب خواستن پیغمبر در شب و رفتن علی علیه السلام در چاه عمیق و آمدن میکائیل و جبرائیل و اسرافیل
باعانت آن حضرت تا آخر خبر بروایت ابن حنبل در کتاب فضایل علی علیه السلام از انس بن مالک است
حدیث هفدهم رسول خدای صلی الله علیه و آله مردمان را در روز جمعه خطبه راند و فرمود أَيُّهَا النَّاسُ
قَدِّمُوا قُرَيْشًا و در ضمن آن میفرماید لَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ روایت احمد بن حنبل
در کتاب فضایل علی علیه السلام حدیث نوزدهم أُعْطِيتُ فِي عَلِيٍّ خَمْسًا بروایت
احمد بن حنبل در کتاب فضایل علی صلوات الله علیه حدیث بیستم سد کردن رسول خدای صلی الله علیه و آله
ابواب صحابه را از مسجد پیغمبر و باز گذاشتن دری را که بعلی علیه السلام اختصاص داشت بامر پروردگار
عالمیان و این حدیث مبارک را که بینی جمعی را بخاک بمالید و ابواب طمع را مسدود ساخت احمد بن حنبل
در کتاب فضایل علی علیه السلام در چند موقع مذکور داشته است حدیث بیست و یکم خواندن رسول خدای
علی علیه السلام را در غزوه طایف و مدتی طویل با آنحضرت بنجوی سخن کردن و کراهت جماعتی
از اصحاب و کلمات رسول خدای صلی الله علیه و آله در جواب ایشان بروایت احمد بن حنبل
در مسند حدیث بیست و دوم أَخْصِمُكَ يَا عَلِيُّ بِالنُّبُوَّةِ فَلَا نُبُوَّةَ بَعْدِي تا آخر خبر بروایت ابی
نعیم در حلیة الاولیاء خبر بیست و سوم فاطمه صلوات الله علیها در حضرت رسول خدای صلی الله
علیه و آله عرض کرد مرا با مردی درویش که دارای مالی نیست تزویج فرمودی و کلمات رسول خدا
در جواب زهرا بروایت احمد بن حنبل در مسند حدیث بیست و چهارم حکایت نزول سوره إِذَا
جَاءَ نَصْرُ اللهِ و کلمات پیغمبر در حق علی علیه السلام بروایت ابی اسحق ثعلبی در تفسیر القرآن
ابن ابی الحدید بعد از نگارش این اخبار میگوید از این راه بنگارش این اخبار اقدام نمودم
که جمعی از منحرفین چون بر کلمات امیر المؤمنین صلوات الله علیه در کتاب نهج البلاغه و مقامات
دیگر که متضمن یاد کردن آن حضرت از نعمتهای الهی است در حق آن حضرت از برگزیدن و اختصاص
دادن رسول خدای صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را از دیگران میگذرند آن حضرت را
بکبر و خویشتن ستائی و فخر نسبت میدهند چنانکه وقتی با عمر بن خطاب گفتند سپهسالاری و امور حربیه را
با علی بگذار عمر گفت که علی از این بیشتر است راقم حروف گوید این سخن که بر زبان عمر بگذشته از الهامات
آسمانی است چه سالاری تمام آفریدگان اولین و آخرین نسبت بمقام بلند و شأن عالی و عظیم
امیر المؤمنین بچیزی شمرده نیست مگر حفظ دین و امارت احکام رب العالمین و امارت یوم الدین
و اما اینکه عمر باین عذر متعذر شد باید دانست که امارت سپاه و امر حرب را با دیگران که محول
میداشت بتمام فضایل محلی و از تمام معایب مبری بوده اند بالجمله ابن ابی الحدید گوید آنچه رسول خدای
صلی الله علیه و آله در فضایل و مناقب امیر المؤمنین علیه السلام و مراتب عالیه و مقامات متعالیه

آنحضرت فرموده و از جانب خدای تبلیغ نموده است اگر علی علیه السلام بآسمان بر شود و در هوا عروج گیرد و بر ملائکه و انبیاء عظام علیهما السلام از راه عظمت و جلالت و حجت مفاخرت فرماید هیچ ملامتی ندارد ملکه شایسته و سزاوار باین کار و کردار است پس چگونه خواهد بود کاهی که آن حضرت هرگز در هیچکار مسلک تعظم و تکبر را نه در اقوال خود و نه در افعال خود پیش نهاد نفرموده و از تمامت بشر در حسن خلق و کرامت طبع و شدت تواضع و بردباری و احتمال مکاره و بشارت و بشاشت و طلاقت روی فزونی داشت و اینحال چندان قوت داشت که پاره دشمنان و مخالفان آنحضرت را بدعابه و مزاح که هر دو مخالف تجبر و بلند پروازی است منسوب میداشتند و اگر کاهی باین نمط سخن میفرمود از راه نفثه مصدور و شکوای مکروب و تنفس مهموم و اثبات حقوق خود بوده است و از شرح آنجمله جز شکر نعمت و آگاهی آنانکه از فضایلی که خدایش بآن اختصاص داده غافل بوده مقصودی نداشته و این نیز بر وفق شرع و از باب امر بمعروف که حفظ حقوق آن حضرت و نهی از منکر است که عبارت از تقدیم دیگران است بر آن حضرت و در ذیل این بیانات می گوید آمد و شد ملائکه بر آن حضرت و دو پسر آن حضرت مقرون بصحت است چنانکه در اخبار صحیحه وارد آمده که رسول خدای با جبرئیل فرمود علی از من است و منم از علی جبرئیل عرض کرد و انا منکما و این خبر باز می نماید که علی علیه السلام مانند رسول خدا جبرئیل را ملاقات میفرموده است و ابن ابی الحدید بعد از بیان پاره از فضایل آنحضرت و نگارش خبر انا مدینة العلم و علی بابها و نگارش کلمات آن حضرت که در روز شوری و شرح فضایل خود یاد کرده بآیه شریفه هذان خصمان اختصموا فی ربهم اشارت و تفسیر آن گذارش مینماید و نیز مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید ابن ابی الحدید در موضعی دیگر میگوید امیرالمومنین علی علیه السلام صاحب اخلاق متضاده است از آنجمله این است که حال مردمیکه بصفت جرئت و جلادت و اقدام در امور خطیره ممتاز هستند غالبا این است که بقساوت قلب و فتاکی و تنمر و جرئت موصوف باشند و آن جماعت که اهل زهد و ترک دنیا و اشتغال بمواعظ و بیمناک ساختن مصاحبان خود از خطرهای معاد و یاد آوردن ایشان را از مرگ می باشند غالب حال ایشان این است که برقت و نرم دلی و ضعف قلب و سستی طبع موصوف باشند و این دو حالت ضد یکدیگرند و در آن حضرت هر دو جمع شده بود و از این جمله این است که مردم شجاع و خونریز بایستی خوی و خصال درندگان و طبیعت و سرشت وحوش باشند و نیز آنانکه اهل زهادت و ارباب وعظ و تذکیر و ترک دنیا هستند باید گرفته خوی و ترش روی و متنفر با وحشت از مصاحبت مردمان باشند و امیرالمومنین علی علیه السلام از تمامت جهانیان شجاع تر و در خونریزی از همه کس بزرگتر و از جمله مردمان زاهدتر و از لذایذ دنیویه دورتر و از جمله خلقان در وعظ و یاد کردن روزگار

قیامت و عذاب و عقاب آنسرای برتر و در اجتهاد بعبادت و سخت گیری با خویشتن شدیدتر بود معذلک از تمام آفریدگان اخلاقش لطیف تر و در بشارت و بشاشت روی و خوی و دوری از تند خوئی و ترش روئی و کناری جستن از مردم و مباعدت از غلظت و فظاظت که موجب تنفر و تکدر نفوس میشود فزونتر بود چنانکه آن حضرت را بدعابه و مزاح موصوف میداشتند و چون در آن حضرت هیچ صفتی که اسباب غمز و طعن باشد نیافتند باین یک مسئله که آنهم در آن حضرت نبود چنگ در انداختند و برای نفرت دست آویز ساختند و تلک شکاة ظاهر عنک عارها و اینحال از عجایب و غرایب لطیفه آنحضرت است و از آنجمله این است که آنانکه در شمار شرفاء و اهل سیادت و ریاست هستند غالبا چنان است که متکبر و خودستای هستند خصوصا چون از حیثیت نسب نیز ذی شرف باشند بر کبر و عظمت میافزایند و امیرالمومنین علیه السلام باتفاق دوست و دشمن بعد از ابن عمش رسول خدای صلوات الله علیه و آله از تمامت جهانیان از حیثیت جلالت نسب اشرف است و نیز آنحضرت را بیرون از شرف نسب از جهات عدیده چگونه شرفها میباشد معذلک از جمله جهانیان برای کوچک و بزرگ تواضعش بیشتر و خلق و خویش نیکوتر و نرم تر و از نشان کبر دورتر و بحق عارف تر بود و حالات آن حضرت خواه در زمان خلافت یا قبل از خلافت و ریاست یکسان بود و چگونه در زمان خلافتش تغیر حالتی خواهد یافت زیرا که از آغاز امر رئیس و امیر بود و از خلافت آن حضرت را شرافتی نبود بلکه شرف و زینت خلافت بآن وجود مبارک بود چنانکه چون از خلافت ابی بکر و علی علیه السلام نزد احمد بن حنبل سخن کردند و بسیار گفتند احمد سر برکشید و گفت بسیار گفتید همانا علی را خلافت زینت نمیدهد لکن علی علیه السلام خلافت را زینت می بخشد و مفهوم این کلام این است که دیگری غیر از علی علیه السلام بخلافت فزونی و زینت گیرد و نقیصه اش تمام شود یعنی کامل گردد لکن علی علیه السلام را نقیصه نبود که بخلافت اتمام گیرد و چون خلافت فی نفسها نقصان دارد کاهیکه علی علیه السلام خلافت یافت از یمنت وجود مبارکش آن نقصان مرتفع گشت و از این جمله این است غالب بر آنانکه صاحب شجاعت و مردم کشی و خونریزی و اراقت دماء هستند این است که اندک گذشت باشند و زود گذر نباشند زیرا که اکباد ایشان پر جوش و کینه ور و قلوب ایشان افروخته و شعله ور و قوه غضبیه ایشان سخت و شدید است و حال امیرالمومنین علیه السلام در کثرت خونریزی معلوم و آنگونه حلم و بردباری و گذشت و چیرگی بر هوای نفس خودش مکشوف است و کردار آنحضرت در وقعه جمل بر تمام خلق مشهود و از آن جمله این است که ما هرگز شجاعی جواد ندیدیم چنانکه عبدالله بن زبیر در شمار شجعان روزگار بود لکن در صفت بخل بر تمامت مردم پیشی داشت و پدرش زبیر شجاع بود و زفت و حریص بود و طلحه شجاع بود لکن حرص و امساکی بکمال داشت

چنانکه بعد از مرگش آنچه از مال و دولت از وی مخلف گشت که حد و حصر نداشت و عبدالملک بن مروان
شجاعت امتیازی داشت لکن در حرص و شح مضروب المثل بود و بواسطه بخلش رشح الحجر نام یافت
اما مقام امیرالمومنین علی علیه السلام در مراتب شجاعت و سخاوت معلوم است بچه مقدار است و اینجمل
نیز از اعاجیب احوال و اوصاف آن حضرت است و نیز ابن ابی الحدید مینویسد که از حضرت جعفر صادق
صلوات الله علیه مروی است که فرمود کَانَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَرَی مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ وَیَسْمَعُ الصَّوْتَ یعنی علی علیه السلام در آغاز امر و قبل از بعثت رسول خدا نور ایمان را با آنحضرت
نگران و صدای جبرئیل را با آنحضرت شنوا بود و در جای دیگر در وصف عدالت و تقسیم اصول آن بر سه
قسم و فروع آن سخن میکند و میگوید عدالت کامله با اوصاف مذکوره بعد از رسول خدای برای هیچکس
از نوع بشر جز از بهر امیرالمومنین علی علیه السلام حاصل نشد و در موضعی دیگر میگوید آیا معویه و جز او
از صحابه نمیدانستند که رسول خدای صلی الله علیه و آله در هزار موقع و مقام با علی علیه السلام فرمود
اَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتَ وَسِلْمٌ لِمَنْ سَالَمْتَ و امثال این کلمات مثل اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ
و قول آنحضرت حربک حربی و سلمک سلمی و قول آنحضرت اَنْتَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَکَ و قول
آن حضرت هذا اخی و قول آنحضرت یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله و قول آن حضرت اَللّٰهُمَّ
ائْتِنِی بِاَحَبِّ خَلْقِکَ اِلَیْکَ و قول آنحضرت اَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی و قول آن حضرت
لَا یُحِبُّهُ اِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا یُبْغِضُهُ اِلَّا مُنَافِقٌ و غیر ذلک فرموده بود و اگر بخواهیم جمله را برنگاریم کتابی
مخصوص خواهد بود و راقم حروف گوید غالب حال کسانیکه بصفت نیرومندی نامی هستند این است
که در تن شباب باشند و شکم باره و کثیر الاکل باشند اما امیرالمومنین صلوات الله علیه با آن نیرومندی
که بر تمام خلق پیشی داشت قلت اکلش بدانجا رسیده است که اسباب حیرت و عبرت میشوند کا
و حالت قوت و شجاعتش در پایان زندگانی با اوایل جوانی هیچ تفاوت نداشت چنانکه و قعه
لیلة الهریر و حروب صفین بر اینجمله شاهد است و در ایام صفین بود که چون خشمگین شد موی
مبارکش از شدت غضب آن حضرت سر از زره بیرون کرد و نیز آنانکه قلیل الاکل باشند و از اغذیه
لذیذه اجتناب گیرند در تمام عبادات و ریاضات و مصاحبت نسوان نقصان یابند و آن حضرت
با آن قلت اکل و اجتناب از اقسام لذائذ دنیویه در کار عبادات و ریاضات و اعمال و نفوذ مردم و
استقصاء ایشان و رسیدگی بکلیه امور و نظم حال جمهور و سرحدات و ثغور و مزدوری و مشقت
کرسنگی بر خویش نهادن و مصاحبت نسوان و کثرت فرزندان و ازدحام زحمات و حوایج ایشان
و دیگران و ممارست در حروب دارای مقامی است که موجب عجب و مصداق مظهر الغرائب
و منظهر العجایب است و نیز هر ذی فنونی مغلوب ذی فن است و امیرالمومنین علیه السلام در تمام فنون

و علوم و اوصاف و اطوار و اخلاق و افعال و اعمال و افضال بر تمام علما و فضلا و ذی فنون های
جهان برتری و فزونی دارد و مقامات فضایل و جلالت و مراتب و شئونات آن حضرت بآنجا
میرسد که نظام که از اجله متعصبین متکلمین و ائمه ادبای سنت هین است در حق آن حضرت باین تقریب
سخن میکند و میگوید کار امیرالمومنین علیه السلام سخت مشکل است چه اگر بخواهیم در مدح و ثنای او
باقتضای حق و مقام سخن کنیم غالی میشویم و اگر قصور ورزیم کافر گردیم و یک حالت میانه مابین این
دو حال است که بسیار لطیف و دقیق و ادراک آن منوط بتوفیق است و جار الله زمخشری که از فحول
علما و مفسرین اهل سنت و جماعت و موصوف بتعصب است میگوید در حدیث قدسی وارد است
که خدایتعالی میفرماید لَاُدْخِلُ الْجَنَّةَ مَنْ اَطَاعَ عَلِیًّا وَاِنْ عَصَانِی وَاُدْخِلُ النَّارَ مَنْ عَصَاهُ وَ
اِنْ اَطَاعَنِی البته بدرون بهشت میبرم آنکس را که اطاعت علی را نماید و اگر چه با من بعصیان برود و البته
بآتش جهنم میبرم کسی را که عصیان علی را نماید اگر چه مرا اطاعت نموده باشد زمخشری میگوید این
رمزی نیکو است چه دوستی و حب علی علیه السلام ایمان کامل است و با وجود ایمان کامل اعمال
سیئه با ایمان زیان نمیرساند و اینکه میفرماید و اگر چه با من عصیان بورزد او را می آمرزم برای
اکرام مقام علی علیه السلام است و میفرماید و بهشت میبرم او را بواسطه ایمان او ست پس برای آنکس
بهشت است بواسطه ایمانش و از بهر او بسبب حب علی علیه السلام عفو و غفران است و اینکه فرمود
و بآتش در افکنم آنکس را که با علی عصیان بورزد اگر چند اطاعت کند مرا برای این است که هر کس
دوستدار علی نباشد او را ایمانی نیست و طاعات دیگر آنکس از راه مجاز است نه حقیقت زیرا که سایه
اعمال وقتی حقیقی خواهد بود که بدوستی علی علیه السلام مضاف گردد پس هر کس دوست بدارد
علی علیه السلام را البته اطاعت کرده است خدایرا و هر کس مطیع خدای باشد رستگار گردد لاجرم
هر کس علی را دوست بدارد از آتش جهنم رستگار شود پس معلوم گردید که حب علی علیه السلام اصل
ایمان و بغض علی علیه السلام اصل کفر و در روز قیامت جز حب و بغض نیست یعنی حال مردمان از این
بیرون نیست که یا دوستدار علی یا دشمن آن حضرت هستند دوستدار آنحضرت را نه بیم و نه او را
حسابی است و هر کس را حسابی نباشد بهشت منزل و سرای اوست و دشمن او را ایمانی نیست و هر کس را
ایمان نباشد خداوندش بنظر رحمت نگرد و طاعتش عین معصیت میباشد و جایش در جهنم است پس دشمن
علی علیه السلام بهلاک سرمدی دچار است اگر چه دارای تمامت حسنات بندگان باشد و دوستش
رستگار است اگر چه در بحار ذنوب و معاصی مستغرق باشد و چون ایمان خالص حاصل باشد غبار
ذنوب را انگار راه است و با وجود اکسیر محبت آن حضرت مس سیئات چگونه بحال خود باقی
میماند فَبُغْضُهُ مِنَ الْعَذَابِ لَا یُقَالُ وَمَحَبَّتُهُ لَا یُوقَفُ قَطُّ لِاَوْلِیَائِهِ وَسُحْقًا لِاَعْدَائِهِ پس دشمن علی را

هرگز

هرگز از کنند عذاب آقاله و فروگذاشتی هیئت و دوست او را در عرصهٔ محشر توقف و پرسش و درماندگی نباشد و یکسره بجنت جاوید راه برگیرد و ماوی جوید پس خوشا بحال دوستان و بدا و هلاکا و دمارا برای دشمنان او راقم حروف گوید چون باین خبر از چنین راوی که شیخ طریح در مجمع البحرین در لغت خصا یاد کرده است بتأمل و فطانت بنگرند بپارهٔ مقامات ولی مطلق خالق و درجات وقوف یابند همانا جار الله زمخشری از اجلهٔ ارکان ادبا و مفسرین اهل سنت و جماعت است و شرح حالش را در ذیل مجلدات مشکوة الادب مذکور داشته‌ام و ندانیم حال او و امثال او که در عهد خود مشعل فروزان محفل علم و دانش و شبستان فهم و بینش و دارای ذوق سلیم و هوش مستقیم و نور علم و فروز فضل و احاطه بر احادیث و اخبار و تواریخ و آثار و تفسیر کلام ایزد دادار و صاحب عقل دوربین و اندیشهٔ رزین هستند در نگارش این خبر و اشباه آن چیست اگر دروغ گویند از چه گویند و محرک ایشان چیست بلکه تقاضای عهد و مذهب ظاهری ایشان بر خلاف آن میجنبد است و اگر عالماً و عامداً می نوشته‌اند و بآن اقرار دارند دیگر جای چه سخن میماند یا باید اگر می توانستند منکر صانع گردند یا مشیعهٔ علی بن ابیطالب و منکر مخالف باشند چه دوستی آن حضرت با دوستی مخالفانش اتفاق ندارد و اصل دوستی آن حضرت آن است که بولایت و امامت و خلافت بلافصلش قائل باشند زیرا که علی علیه السلام از محبت خود جز ایمان بخدا و رسول را که اصل توحید و معرفت است که علت غائی خلقت است و میفرماید بنا عرف الله و بنا عبد الله و خدای میفرماید وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ نخواهد و حصول ایمان جز بقبول ولایت آنحضرت ممکن نشود و گرنه آن حضرت را بمحبت امیر دم چه حاجت و از دشمنی ایشان چه زیان خداوند منان ما بندگان درمانده را با ولای علی زنده و با ولایت او بدیگر جهان پوینده و با نور محبتش که اصل ایمان و کیمیای سعادت سرمدی هر دو جهان است از گور محشور و با آن گوهر پر نور بعرصه نشور شتابنده و بی پرسش و توقف در بهشت جاویدان در جوار رحمت و رضوان محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله نماینده بگرداند آمین یا رب العالمین و در مجلد نهم از بحار الانوار و مناقب خوارزمی از مجاهد از ابن عباس مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود لَوْ اَنَّ الرِّیاضَ اَقْلامٌ وَالْبَحْرَ مِدادٌ وَالْجِنَّ حُسّابٌ وَالْاِنْسَ كُتّابٌ ما اَحْصَوْا فَضائِلَ عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ اگر اشجار و نباتات باغستانها خامه گردند و آبهای دریاها مداد شوند و صنف جن حساب گر و نوع آدمیزاد نویسنده گردند نتوانند احصای فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام را نمایند راقم حروف گوید میتوان گفت هرچه از آغاز جهان تا پایان جهان بروید و لیاقت آن را داشته باشد که خامه گردد و هرچه دریا از بدایت آفرینش تا زمان برانگیزش در جهان نمایان باشد و هرچه از صنف جن خدای خلق فرموده باشد و هرچه از نوع انسان از بدایت جهان تا نهایت جهان خلق شود بلکه شامل ریاض و بحار و جن و انس هر دو سرای نیز میتواند بود و ازین آیه شریفه والبحر یمده سبعة ابحر را بعضی از مفسرین بآنحضرت راجع میدانند و باین اسناد از

از حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام مروی است که رسول خدای فرمود لَوْ حَدَّثْتُ بِما اُنْزِلَ فی عَلِیٍّ ما وَطِئَ عَلیٰ مَوْضِعٍ فِی الْاَرْضِ اِلّا اُخِذَ تُرابُهُ اِلَی الْماءِ اگر بآنچه در فضائل و شئونات و مناقب و مقامات علی بن ابیطالب نازل شده است حدیث نمایم بر هیچ موضعی از زمین قدم نگذارد جز اینکه مردمان خاکپای مبارکش را برای میمنت و برکت و شرافت برگیرند تا گاهی که آن موضع را بواسطه کثرت کاوش نمایش آب افتد و ازین کلام مبارک میرسد که آنچه خدای در حق علی علیه السلام بر رسول خدا و سایر انبیا صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین نازل فرموده است اکثرش را آشکار نفرموده‌اند و دیگر در آن کتاب از مسند احمد بن حنبل از عمر بن میمون حدیثی مبسوط در فضائل آن حضرت و شفای درد چشم مبارکش بدمیدن پیغمبر و حکایت سورهٔ مبارکهٔ برائة و گرفتن از ابوبکر و بردن علی علیه السلام و سبقت آن حضرت بر تمام رجال و مردان اهل عالم و خفتن در جای پیغمبر و حدیث کسا و داستان غزوه تبوک و خلیفتی آنحضرت از جانب رسول خدای و حدیث تَكُونُ اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسیٰ وَاَنْتَ وَلِیٌّ فی كُلِّ مُؤْمِنٍ من بعدی و حکایت سد ابواب مسجد الرسول جز باب علی علیه السلام و خبر مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَاِنَّ مَوْلاهُ عَلِیٌّ وغیر ذلک مذکور است و هم در آن کتاب از کتاب الواحدة ابی الحسن علی بن محمد بن جمهور از اعمش خبری مبسوط که جامع فضائل و مناقب و شامل ولایت و امامت و وصایت و خلافت آنحضرت است مروی است و دیگر در آن کتاب از مصنف کتابی دیگر مروی است که گفت کتابی کبیر در مناقب اهل بیت علیهم السلام از تالیفات احمد بن حنبل نگران شدم که جامع و حاوی احادیث جلیله ایست که در آنجمله پیغمبر ایشان محمد صلی الله علیه و آله در خلافت علی علیه السلام از آنحضرت بر جهانیان تنصیص فرموده و بر مردم منصف جای شک و شبهت نیست و این احادیث بر مخالفان حجت و این کتاب در خزانهٔ مشهد علی علیه السلام در غری است و آن نسخه را بر کتابخانه مبارکه‌اش وقف کرده‌اند هر کس خواهد از آنجا طلب کند و دیگر ابوعمر یوسف بن عبد البر نمیری که از دانایان احوال رجال و از علمای بزرگ اهل سنت و جماعت است در کتاب استیعاب شرحی از فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام را مسطور و مذکور و بعلاوه نصوصی را که بالصراحه در خلافت آنحضرت و اختصاص آنحضرت از میان دیگران بآن مقام و منزلت و تفضیل امیر المؤمنین علیه السلام بر سایر اصحاب مرقوم میدارد از حصر فضائل و ذکر فواضل آنحضرت اعتراف بعجز مینماید و دیگر میگوید و ازین جمله آن روایاتی است که ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه که از اعیان رجال مذاهب اربعه است از اخبار مشاهده تواتراً و تصریحاً بفضائل امیر المؤمنین صلوات الله علیه و تحقیق نص بر خلافت آن حضرت میکند تعجز می نماید و دیگر میگوید و ازین جمله آن روایاتی است که ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه که از اعیان رجال مذاهب اربعه است از اخبار مشاهده تواتراً و تصریحاً بفضائل امیر المؤمنین صلوات الله علیه و تحقیق نص بر خلافت آن حضرت میکند و چون اندک تفحص و پژوهشی در آن کتاب نمودم دویست و هشتاد و دو منقبت بدیدم که از

از پیغمبر خودشان در حق علی بن ابیطالب علیه السلام روایت نموده و در آنجمله تصریح در نص خلافت آنحضرت
و قیام او در مقام پیغمبر در میان امت وارد میگوید از آن پس بجلد کتاب ابن مردویه دست یافتم و سه مجلد دیگر
از آن نزد من حاضر است و متضمن نصوص بر خلافت مولای ما علی بن ابیطالب سلام الله علیه است
و از آنجمله اخباری است که حافظ محمد بن مؤمن شیرازی در آن کتاب خودش که از تفاسیر اثنی عشر استخراج
نموده و این حافظ از رجال و علمای مذاهب اربعه است و بر تنصیص و تصریح رسول خدای صلی الله علیه و آله
بر خلافت و مناقب جلیله آن حضرت شامل است و از آنجمله روایات اسعد بن عبد القاهر بن شفروه
اصفهانی است در کتاب الفائق که متضمن نصوص جلیه صریحه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله است بر خلافت
و فضایل عظیمه امیر المؤمنین صلوات الله علیه و نسخه ازین کتاب را در خزانه مشهد علی علیه السلام
در غری بدیدم و از آنجمله روایاتی است که موفق بن احمد خوارزمی اخطب الخطباء که از اعیان علمای
مذاهب اربعه است در کتاب العین فی مناقب امیر المؤمنین علیه السلام مذکور داشته و متضمن
نصوصی است که از رسول خدای بر خلافت و فضایل آنحضرت وارد است و تسمیه کتبی که در تنصیص
خلافت و فضایل آنحضرت وارد است از اندازه بیرون است و از آنجمله روایاتی است که ناصر بن
ابی المکارم مطرزی خوارزمی معروف بحجة الاسلام که از اعیان علمای مذاهب اربعه و صاحب
کتاب المعرب و المغرب و الایضاح است در فضایل و نصوص بر خلافت آنحضرت و اعتراف
بر عدم احصاء آن نموده است و میگوید مصداق این کلام این روایتی است که از رسول خدای
وارد است لو کان الریاض اقلام الی آخرها که از این پیش مذکور شد و ابن شیرویه دیلمی نیز در کتاب
الفردوس باین خبر گذارش کرده است و دیگر در بحار الانوار از یونس بن حبیب نحوی که راقم حروف
در مجلدات مشکوة الادب بنام او اشارت کرده است و او عثمانی بود مروی است که با خلیل بن احمد
که از بزرگان ادباء و نحویین اهل سنت است گفتم میخواهم از چیزی از تو پرسش کنم و باید آنچه می پرسم
بر من پوشیده بداری خلیل گفت این سخن تو دلالت بر آن دارد که جواب غلیظ تر از سؤال است
و تو نیز باید آنچه گویم پوشیده بداری گفتم آری چندانکه زنده باشی مکتوم میدارم گفت اکنون بپرس
گفتم اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله و رحم ایشان را چیست که گوئی بجملا ایشان فرزند
یک مادر هستند و علی بن ابیطالب علیه السلام از میان ایشان جدائی دارد و مادرش نوعی دیگر است
خلیل از روی استعجاب گفت ترا با این سؤال چکار گفتم مرا بجواب میعاد نهادی گفت تو نیز ضمانت
کتمان نمودی گفتم آری ضمانت کردم تا تو زنده باشی با کس نگویم گفت إِنَّ عَلِيًّا تَقَدَّمَهُمْ إِسْلَامًا وَفَاقَهُمْ
عِلْمًا وَبَذَّهُمْ شَرَفًا وَرَجَحَهُمْ زُهْدًا وَطَالَهُمْ جِهَادًا فَحَسَدُوهُ وَالنَّاسُ إِلَى أَشْكَالِهِمْ وَأَشْبَاهِهِمْ
أَمْيَلُ مِنْهُمْ إِلَى مَنْ بَانَ مِنْهُمْ فَافْهَمْ علی علیه السلام از حیث اسلام بر جمله انام تقدم و در علم

و فضل بر ایشان تفوق و در شرافت و شرف و جلالت حسب و نسب و زهد و تقوی و کثرت جهاد در راه خدا
بر آنها فزونی و رجحان و نمایشگری و برتری داشت لاجرم بروی حسد ورزیدند و از حضرتش کناری میکردند
چه مردمان بآنکس که با ایشان شبیه و همانند و هم سنگ است مایل تر هستند تا بآنکس که در تمام صفات
و مقامات و مراتب و درجات عالیه با ایشان مباینت دارد پس تأمل کن و بیندیش و بفهم راقم حروف
گوید باین داستان نیز در ذیل مجلدات مشکوة الادب اشارت شده است و نیز در آن مجلدات در ضمن
احوال حسن بصری که در شمار مبغضین امیر المؤمنین صلوات الله علیه و لعنة الله علی اعدائه و مبغضیه و از
علماء و ادباء و ارکان مفسرین است کلماتی مبسوط بهمین تقریب مسطور است که بازمی نماید که چون
نور مبارک و برهان ساطع و حجت لامع و فضایل جلیله و مناقب جمیله و مآثر حمیده و اوصاف سعیده اش
آن جماعت را فرو گرفت و چراغ ایشان را تاریک و رشته عناوین ایشان را باریک ساخت بروی حسد بردند
و دشمن شدند و حقش را غصب کردند و دیگر از حذیفه از رسول خدای مرویست که فرمود اگر مردمان
بدانند کدام زمان علی با امیر المؤمنین موسوم شد فضیلت اورا منکر نمی شوند همانا علی را امیر المؤمنین
نامیدند گاهی که آدم در میان روح و جسد بود قَالَ اللهُ تَعَالَى وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ
ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ و ملکان عرض کردند آری توئی پروردگار ما پس خدای تعالی
فرمود منم پروردگار شما و محمد است پیغمبر شما و علی است امیر شما راقم حروف گوید این خبر نزدیک است
بخبر مشهور است كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ معلوم میشود نبوت آن حضرت و ولایت
و امارت علی صلوات الله علیهما و علی آلهما توامان بوده اند اگرچه تقدم نبوت بر خلافت از خود این دو خبر
مفهوم است و هم در آن کتاب از عمر بن خطاب مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود
النَّاسُ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى وَأَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ و باین حدیث شریف در طی این کتب مبارکه اشارت
شده است و نیز از عمر مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود یا علی أَنْتَ أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ إِسْلَامًا وَأَوَّلُ
الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ شیخ فاضل فهامه جمال الدین
یوسف سبط ابو الفرج جوزی در تذکره خود در باب ذکر فضایل آنحضرت میگوید فضایل امیر المؤمنین علیه
السلام از آفتاب و ماه مشهورتر و از شماره سنگ ریزه و حجرات بیشتر است و از آنجمله آنچه ثابت و اشهر است انتخاب کردم
و آن منقسم بر دو قسم است یک قسم آن است که از قرآن استنباط شده و قسم دوم آن است که از سنت ظاهره
که هیچ شک و ریبی در آن نیست مفهوم میشود میگوید عکرمه از ابن عباس روایت کند که خداوند تعالی
هیچ آیتی را در قرآن نازل نفرموده است مگر اینکه علی علیه السلام رأس و امیر آن است و نیز بخبر مذکور
لو انَّ الشَّجَرَ اَقْلامٌ که سبقت گذارش یافت اشارت میکند و بآیاتی چند که مخصوص بآن حضرت
و فضایل و دلایل بر خلافت آن حضرت است اظهار می نماید و از مکالمات سعد بن وقاص با معویه

داستان میرساند و باحادیث مرویه که بفضائل آنحضرت دلالت مینماید و بعضی بتخصیص خلافت تصریح دارد رجوع میکند و از داستان غدیر خم تذکره می نماید و میگوید رسول خدای فرمود مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ اَوْ وَلِيُّهُ فَعَلِيٌّ وَلِيُّهُ و میگوید گروهی بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیامدند و عرض کردند اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَانَا و اینوقت آنحضرت در رحبه بود فرمود من چگونه مولای شما هستم و شما قومی از عرب هستید یعنی از کجا دانستید که من مولای شما هستم با اینکه از اینحال بیخبر هستید عرض کردند از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدیم که در روز غدیر خم فرمود مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ و ازین حکایت نیز که سبط ابن جوزی روایت میکند معلوم میشود که مولا بمعنی مقصود است چه اگر بمعنی دوست بودی این سؤال و جواب لازم نشدی و بمقدمه این کلام نیز اشارت کند که رسول خدای با مردمان فرمود آیا نمیدانید که من بمؤمنان از نفوس ایشان اولی هستم عرض کردند آری فرمود فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ و این کلام را چهار مرتبه تکرار نمود و تهنیتی که عمر بن خطاب بآن حضرت نمود تصریح مینماید بعد از آن بمعانی ده گانه مولی شرح میدهد و هر معنی را بیک دلیلی ازین مقام نفی میکند و میگوید معنی دهم مناسب این مقام است که بمعنی اولی باشد و معنی آن این است مَنْ كُنْتُ اَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ اَوْلَى بِهِ میگوید حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب خود مرج البحرین و ذکر این حدیث نوشته است که رسول خدای صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را بگرفت و فرمود مَنْ كُنْتُ وَلِيُّهُ وَاَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ وَلِيُّهُ پس معلوم شد که در تمام معانی مولا معنی دهم مقصود است میگوید و این کلمه نص صریحی در امامت آنحضرت و قبول طاعت اوست میگوید و همچنین قول رسول خدای صلی الله علیه و آله در حق آن حضرت وَاَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ وَكَيْفَ مَا دَارَ فِيهِ دلالت بر آن کند که هرگز خلافی بمیان آنحضرت و یکی از آن صحابه روی نداده است مگر اینکه حق با علی علیه السلام بوده است و نیز می نویسد شعرای عهد در کیفیت غدیر خم اشعار بسیار برده‌اند و حسان بن ثابت این شعر گفت

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ بِخُمٍّ فَاَسْمِعْ بِالرَّسُولِ مُنَادِيَا
وَقَالَ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوَلِيُّكُمْ فَقَالُوا وَلَمْ يَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَامِيَا
اِلٰهُكَ مَوْلَانَا وَاَنْتَ وَلِيُّنَا وَمَا لَكَ مِنَّا فِي الْوِلَايَةِ عَاصِيَا
فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَاِنَّنِي رَضِيتُكَ مِنْ بَعْدِي اِمَامًا وَهَادِيَا
فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهٰذَا وَلِيُّهُ فَكُونُوا لَهُ اَنْصَارَ صِدْقٍ مُوَالِيَا
هُنَاكَ دَعَا اللّٰهُمَّ وَالِ وَلِيَّهُ وَكُنْ لِلَّذِي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيَا

در این مقام بود که رسول خدای با حسان فرمود يَا حَسَّانُ لَا تَزَالُ مُؤَيَّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا اَوْ نَافَحْتَ عَنَّا بِلِسَانِكَ ای حسان چندانکه ما را نصرت کنی و دشمنان ما را به تیغ زبانت از ما روی برتابی بروح القدس مؤید باشی و این تخصیص رسول خدای صلی الله علیه و آله برای این بوده است که میدانست بعد از

وفات آنحضرت با علی علیه السلام در حالت صدق و صفای کامل نخواهد بود با جمله حسان با اینکه در شمار محبان خاص امیرمؤمنان نبود در کیفیت غدیر خم این اشعار را گفته و خود او که اهل لسان است بمعنی آن توضیح کرده است که حاضران عرض کردند پروردگار تو مولای ما و تو ولی ما باشی و هیچ یک از ما در امر ولایت عصیان و انکار نورزیم و رسول خدای با علی فرمود بپای شو که بولایت و امامت و هدایت تو پس از من خوشنود هستم یعنی بعد از من امام و هادی امت توئی و هر کس را من مولای او هستم اینک علی ولی اوست و نیز باشعار قیس بن سعد بن عبادهٔ انصاری که انشاد کرده و در روز صفین در حضور مبارک امیرالمؤمنین قرائت و بحدیث غدیر اشارت نموده و در آن جمله گوید رسول خدای در آن روز کار را تمام کرد و قال و قیل است ختم شد و هم باین ابیات کمیت شاعر گذارش می نماید

نَفَى عَنْ عَيْنِكَ الْاَرَقُ الْهُجُوعَا وَهَمًّا تَمْتَرِي عَنْهُ الدُّمُوعَا
لَدَى الرَّحْمٰنِ يَشْفَعُ بِالْمَثَانِي فَكَانَ لَهُ اَبُو حَسَنٍ شَفِيعَا
وَيَوْمَ الدَّوْحِ دَوْحِ غَدِيرِ خُمٍّ اَبَانَ لَهُ الْوِلَايَةَ لَوْ اُطِيعَا
وَلٰكِنَّ الرِّجَالَ تَبَايَعُوهَا فَلَمْ اَرَ مِثْلَهَا خَطَرًا مَبِيعَا

و در این اشعار روشن میکرد انده که رسول خدای ولایت علی علیه السلام را بر جهانیان روشن و مبین و مصرح داشت و اگر بعضی منافقین اطاعت نکنند از ضعف دین و اعتقاد خود شان است سبط ابن جوزی میگوید این ابیات را داستانی شگفت است همانا شیخ ابو عمرو بن صافی موصلی رحمة الله تعالی ما را حدیث نمود که یکی از دانایان این اشعار را بخواند و در حال تفکر شب را بروز رسانید و علی علیه السلام در عالم خواب بدید که شعری دیگر از کمیت از بهرش انشاد فرمود که بر آن زیادت داشت

فَلَمْ اَرَ مِثْلَ ذَاكَ الْيَوْمِ يَوْمًا وَلَمْ اَرَ مِثْلَهُ حَقًّا اُضِيعَا

و آن مرد از آن خواب مذعور و خوفناک بیدار شد و نیز از ابیات سید حمیری و بدیع الزمان همدانی که بر این معانی دلالت کند مذکور داشته است و شعرای اسلام بالسنهٔ مختلفه و مضامین شریفه باین حکایت اشارت کرده اند و نگارش آنجمله کتابی مخصوص خواهد بود و همچنان باحادیثی که بآن گذارش رفت و نرفت روایت کرده و نیز بحدیث رد الشمس برای نماز آنحضرت نائل و بصحت آن قائل میشود و میگوید جای عجب نیست که رد شمس از روی حقیقت باشد چه از معجزهٔ رسول خدا و کرامت علی مرتضی است و اجماع و اتفاق کرده اند که آفتاب برای یوشع بن نون علیه السلام بازگشت و این رد شمس از دو حال بیرون نیست یا از معجزهٔ موسی یا کرامت یوشع علیهما السلام است اگر بواسطهٔ معجزهٔ موسی باشد البته پیغمبر ما صلی الله علیه و آله از موسی افضل است و اگر برای یوشع باشد علی علیه السلام از یوشع افضل است رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود علمای امت من مانند انبیاء بنی اسرائیل هستند و این مقام و منزلت در حق

آحاد علماست پس ظن و گمان تو در حق علی علیه السلام با آن مراتب عالیه و امارت و امامت و ریاست بر تمام علمای امت چیست و احمد بن حنبل در مسند روایت میکند که رسول خدای فرمود صدیق سه تن باشند حزقیل مومن آل فرعون و حبیب نجار مومن آل یسین میباشد و علی بن ابیطالب که افضل ایشان است و حزقیل یکی از پیغمبران بنی اسرائیل است مثل یوشع پس از بیان این اخبار مستفاد میشود که علی بر تمام انبیای بنی اسرائیل علیهم السلام افضل است و نیز باشعاری که صاحب بن عباد کافی الکفات در باب وقوف شمس و مدح علی علیه السلام و بیان فضایل آنحضرت انشاد کرده اشارت میکند و میگوید در این باب حکایتی عجیب روی داده است که جماعتی از مشایخ با من حدیث رانده اند که در عراق در محضر ابی منصور مظفر بن اردشیر عبادی واعظ حضور داشتم و ابو منصور در ناحیه مدرسهٔ باب ابرز که محله ایست در بغداد هنگام بعد از عصر جلوس کرده و از حکایت ردّ شمس برای علی بن ابیطالب علیه السلام یاد همی کرد و آن داستان را با لفاظی شیرین و عباراتی رنگین مطرز و منمق میداشت و از آن پس از فضایل اهل البیت علیهم السلام در اینحال ابری تیره و تار برخاست و چنان بر لمعان آفتاب پوشش گشت که مردمان را گمان همی رفت که آفتاب غروب نمود پس ابو منصور بر فراز منبر بپای ایستاد و بآفتاب اشارت کرد و این شعر انشاد نمود

لَا تَغْرُبِي يَا شَمْسُ حَتَّى يَنْتَهِي ... مَدْحِي لِآلِ الْمُصْطَفَى وَلِنَجْلِهِ
وَاثْنِي عِنَانَكِ إِنْ أَرَدْتِ ثَنَاءَهُمْ ... أَنَسِيتِ إِنْ كَانَ الْوُقُوفُ لِأَجْلِهِ
إِنْ كَانَ لِلْمَوْلَى وُقُوفُكِ فَلْيَكُنْ ... هٰذَا الْوُقُوفُ لِخَيْلِهِ وَلِرَجْلِهِ

میگوید ای آفتاب عالمتاب از نار وی مناب تا گاهی که مدح و ثنای من در حق آل مصطفی و فرزندانش ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم پایان گیرد عنان انصراف را باز گردان اگر خواهانی که ثنای ایشان بر زبان آید آیا فراموش کردی که وقوف تو از برای ادای نماز آنحضرت و صلوات و درود محمد و آل صلوات الله علیهم بود و چون وقوف تو برای نماز مولای متقیان و امیر مومنان روی داده هم اکنون ای شیعیان و یاوران وی خواهد بود آن جماعت گفتند بمحض قرائت این ابیات سحاب از آفتاب بجست و خورشید روی نمود و لمعان و فروغش جهان تاریک را روشن ساخت بالجمله سبط ابن جوزی بعد از نگارش این ابیات و این داستان عجیب میگوید بر این مقدار نگارش فضایل و مناقب امیر المومنین صلوات الله علیه که بالنسبه بر اسم مفاخر و مقامات و آثار آن حضرت مانند نسبت قطره بمطره و موجه بلجه و ثمره بشجره و واحد بعشره است و اگر خواستم چنانکه باید شرح دهم از مصدر فیض و ابر رحمت و دریای عنایت مدد ها بایستی و آنچه نگاشتم بعلمای بزرگ اهل سنت و جماعت که محل وثوق ایشان و پیشوای ایشان مانند احمد بن حنبل و امثال او هستند داشتم تا برای مخالف و منافق جای سخن و محل تردید نماند ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین در دو نگارش شهادت امیر المومنین شطری از فضایل آنحضرت صلوات الله علیه را در قلم آورده و از جمله

میگوید ابو اسحق روایت کرده است که بروز آدینه پدرم مرا بمسجد در آورد و مرا چنان برافراخت که علی علیه السلام را نگران شدم و از شمایل مبارکش چندی بر شمرد و میگوید با پدرم گفتم ای پدر کیست اینکس گفت وی علی بن ابیطالب علیه السلام پسر عم رسول الله صلی الله علیه و آله و داماد رسول خدا و برادر رسول الله و وصی رسول خدا و امیر المومنین صلوات الله و رضوانه و سلامه علیه است ابو الفرج میگوید فضایل آنحضرت علیه السلام بیشتر از حد احصا مستغنی از بیان است چه تمام طبقات اهل جهان اتفاق دارند که فضایل آن حضرت افزون از اندازهٔ شمارات و از آن مشهورتر است که حاجت بشرح و بیان داشته باشد در کتاب عقد الفرید مالکی مسطور است که شعبی میگوید علی بن ابیطالب علیه السلام در این امت مانند مسیح بن مریم علیهم السلام در میان بنی اسرائیل است قومی دوستدار او شدند و در مقام غلو در محبتش کافر شدند و گروهی با او دشمن گشتند و در دشمنی او کافر گردیدند یعنی آنانکه در مراتب محبت آن حضرت باوصافی قائل گردیدند که در خور خالق است و غالی شدند کافر گردیدند و آنانکه با آن حضرت دشمنی ورزیدند نیز کافر گردیدند چنانکه بنی اسرائیل نیز در کار حضرت مسیح بهمین بلیت مبتلا آمدند و این کلام شعبی مطابق مضمون خبر رسول خدای صلی الله علیه و آله یَا عَلِيُّ يَهْلِكُ فِيكَ اثْنَانِ مُحِبٌّ غَالٍ وَمُبْغِضٌ قَالٍ معلوم باد اغلب کتب معتبره مورخین و محدثین عامه نزد راقم کلمات موجود است و بخواست خدا و امداد انوار ساطعه ولایت علی مرتضی با آن کثرت تتبع و وفور احاطه که این بندهٔ ضعیف را حاصل است اگر بخواهد در قلیل مدتی انتقاد و اختیار نماید کتابی جامع مقصود و حاوی مطلوب تالیف می نماید بدان شیمت که هیچ حاجت بروایات و کتب شیعه نباشد و شیعیان را حجتی قاطع و برهانی ساطع گردد و در این مقام برای اثبات مقصود و ادراک مطلوب باین مقدار که تحریر یافت کفایت میرود و از این جمله در این فصل که برای اتمام مرام و تکمیل دلیل است استعانت می جوید بمنه و توفیقه

دلیل وجوب تقریر ولی از جانب حضرت احدیت و اثبات خلافت بلافصل علی علیه السلام

چنانکه نور شمس بر وجود شمس و ظل بر وجود ذی ظل و هر مصنوعی عموماً بر وجود صانع و هر گردشی بر وجود گرداننده و هر حرکتی بر وجود محرک و هر نوری بر وجود منیر و منور و هر مرکبی بر وجود مرکب و هر بنائی بر وجود بانی و دیوارگر و هر منفوخی بر وجود نافخ و هر مذبوحی بر وجود ذابح و هر مقتولی بر وجود قاتل و هر مکتوبی بر وجود کاتب و هر مرقومی بر وجود راقم دلالت دارد و بالطبیعه پدید آرنده را دلیل و برهان بی چون و چرا هستند ناچار این چرخ گردان و آفتاب فروزان و کواکب رخشان و طبقات زمین و آسمان و عموم اشیاء مصنوعه مخلوقه از تحت الثری و فراز عرش اعلی تا بمقامی که لا خلاء و لا ملاء دلالت تامهٔ مطلقهٔ کامله بلا ارتیاب دارد که صانعی قدیر و خالقی قدیم و موجدی واجب الوجود خواهد که خالق اشیاء و آفریننده

ماسوی و پدید آرندهٔ ارض و سماء و مبدع تمام ممکنات و مبدئ تمام مخلوقات است و ازینجمله مصنوعات
بالطبیعه و الفطره هر حرکت و هر جنبشی که هستند خواه بدانند یا ندانند پدید آرندهٔ خود را خریدار و مطلوب خود را
طلب کارند و اگر آنی ازین جنبه بیداری کناری و ازین طلب بیزاری جویند در چاه سار عدم نگونسار
و بجوابی که از آتش هر گز سر بر گرفتن نخواهد بود دچار گردند حکمای اوایل و عقلای پیشین روزگار که در ایام
بچه زمان اندر و در چه مکان رهسپر بوده اند بعد از تفکرات و تعقلات بسیار به وجود کردگار قهار اقرار
کردند و از آن پس که مدتها در ورطهٔ جهل و ضلال گرفتار و وجود صانع قدیر قدیم را انکار می نمودند از
خواب جهل بیدار شدند و با فکر عمیق و اندیشهٔ دقیق یکصد و بیست هزار دلیل و برهان بلکه بیشتر از آن بر اثبات
واجب الوجود و خالق کل و صانع عالم و رازق امم اقامت نمودند و از آنجمله انتخاب و انتقاد ادلهٔ قاطعه
و براهین مسلمه نمودند که انکار آن در حکم انکار بدیهیات اولیه و در کتب قدماء حکماء مدون و طبیعیین را قواطع
قارعه بر سر و گردن است چه طبیعت را شعور نیست که قابل تصرفات و تغییرات حالات و مظاهر گوناگون
اختلافات مباینه تواند بود و از جامد و جمود تحت جزئی نمایش و تراوش نتواند کرد و چون ازاین
مقام بگذریم گوئیم این نیز بدیهی است که اگر این صانع کل که بذات خود باید قائم باشد وگرنه واجب
الوجود نخواهد بود و ممکن الوجود باید باشد و از ممکن کار واجب پدیدار نمیتواند شد ازلی نباشد محتاج
بسابقی میشود و آن سابق که بروی مقدم است تقدم رتبت و قدرت و احاطت خواهد داشت
و مقدم علیه خالق مقدم نتواند بود لاجرم باید ازل الآزال باشد و اگر ابدی نباشد باید آنکه بعد از
اوست مدبر و مقدر باشد و آنکس واجب الوجود خواهد بود پس ناچار باید خالق کل بصفت ازلیت
و ابدیت ممتاز باشد که نه بروی مقدمی و نه از وی مؤخری باشد و اگر مرئی باشد باید جسم باشد
زیرا که اگر جسم نباشد مرئی نخواهد بود و اگر جسم باشد ناچار مرکب خواهد بود و هر مرکبی ترکیب کنندهٔ خواهد
و آن مرکب نیز بالطبیعه قابل فساد و زوال است و اگر محل و مکان معین خواهد محتاج خواهد بود و اگر محتاج
باشد صاحب قدرت کامله نیست و غنی بالذات نخواهد بود و چون حاجتش بدیگری افتد ممکن الوجود است
و آنکه محتاج الیه است واجب الوجود خواهد بود و اگر برای او موت و فنا و تغییر و زوالی باشد خالق و صانع
و حی و قدیر نخواهد بود بلکه مصنوع و مقدر و مخلوق دیگری است و آنکه ممیت اوست خالق اوست
چه مصنوع و مخلوق بدون صانع و خالق نتواند بود و اگر بر تمام ماسوی محیط و عالم نباشد هر که محیط
بر اوست عالم بر اوست و هر معلولی مؤخر از عالم است و مؤخر بر مقدم تفوق و احاطه نخواهد داشت
و اگر معلول باشد علة العلل نتواند بود لابد آنکه علة العلل است پدید آرندهٔ وی خواهد بود و اگر مرید نباشد
باید دیگری مرید باشد و اگر این مرید متعدد باشد فسادش معلوم است وگرنه آنکه مرید است قادر است
و هیچ مقدوری خالق قادر نیست و کذلک غیر ذلک و ازین جمله معلوم شد که خداوند قادر متعال

بی شبه و مثال حی قیوم بی بدایت و نهایت بی فنا و زوال را از آنجا که بر تمام اشیا احاطه دارد نمیتوان شناخت
و از آنجا که مدبر و مقوم تمام موجودات است موت و فنائی از بهرش نمیتوان انگاشت و از آنجا که قادر
مطلق است و واجب الوجود است شریک و انباز نمیتواند داشت و از آنکه مرکب و مجسم نیست نمیتوانش دید
و از آنجا که مکانی از بهرش معین نیست دست باذیال عظمتش نمیتوان افکند و از آنجا که غنی بالذات است
نمیتوانش بخلقت مخلوق محتاج و ناچار شمرد پس باید دانست که همه حاجتها بدوست و او از همه بی نیاز است
و همهٔ چارها از اوست و ما همه بیچاره ایم و همهٔ قدرتها از اوست و ما همه ناتوانیم و اوست بینندهٔ شنونده
دانندهٔ بخشنده مهیمن متعال قیوم لایزال و ما همه کور و کر و نادان و تهی دست و درمانده و فانی و مقهور
هواجس نفسانی و وساوس شیطانی و بتمام مهام دنیویه و اخرویه گرفتار هستیم و اصلاح هیچیک را قدرت
نداریم و از زمان بین الصلب و الترائب تا اوان امارت بریت و کتاب در همه چیز و همه حال و هر آن
و هر ساعت با عدم بضاعت بنعم گوناگون خالق النعم متنعم و بپرورش پروردگار عالمیان پروریده و بنظر
رحمت و عنایت او آرمیده باید بود و چون هیچ راهی بشناخت حضرت کبریا و مجانستی باکار فرمایان
ملأ اعلی نداریم و بدون اینکه از عالم بالا بعالم ادنی افاضهٔ فیض شود هرگز در عالم عنصری نظم و قوام و در امور
معادیه و معاشیه ارتباط و ارتسامی نخواهد بود و خداوند تعالی محض رحمت شاملهٔ آفریدگان را بیافرید
و ایشان را بهیچ راهی و علمی بجهات تمدن و تعیش و ترقی و تکمیل و معارف الهیه نبود برای اصلاح حال
هر دو سرای جهانیان بارسال انبیاء و انفاد کتب سماویه که حاوی حدود و احکام و کلیهٔ نظام و قوام است
بر این مخلوق منت نهاد و جماعتی روحانیین را که هیچ مجانستی با دیگران ندارند بلباس و هیاکل بشرایی
باین مرکز هبوط داد و با صلاب شامخه و ارحام مطهره در آورد و بر حسب تقاضای زمان و استعداد خلایق
صفحهٔ غبرا را ازین ساکنان عرش برین روشن و تودهٔ خاک را از آثار انوار عرشیهٔ ایشان گلشن گردانید
و انکار از سنن جاریهٔ الهی گردید اکنون بدایتش کی بود آنکس داند که اقصی مرتبهٔ بدایات را در مقامات
تصورات ازلیت بی بدایتش تمنای تقرب محال است و نهایتش بر حسب معنی بکدام زمان و حالت است
آنکس داند که اعلی درجهٔ نهایات را در حضرت بی نهایتش در حجلهٔ خیالیهٔ ازل الازال توقع وصال است
و چون ارواح مکرمه و عقول نفیسه و انوار شریفهٔ لاهوتیه را برای انتظام امور این عالم عنصری و قوام و دوام
رشتهٔ بنی آدم بالبسهٔ صوریهٔ بشریه پوشش ساختند و در هر زمانی یکی را برسالت بفرستادند و احکام و
حدود یک مقدار مدتی را که حکمت و مصلحت و استعداد نفوس و عقول جهانیان تقاضای آن را
میداشت باوی نازل ساختند از آنجا که میل اعلی بادنی محال و نزول از عالم قدس باین عالم خاک
عین وبال است و در حقیقت این هیاکل مقدسه و ارواح مکرمه را که از ریاض رضوان باین سپنجی سرای
ایرمان مامور فرموده اند از فضاگاه قدس بزندان سرای بلیات دچار گشته اند این است که چون

 چندی تبلیغ رسالت کردند و از تکالیف خود بپرداختند عدل و رحمت آفریدگار اقتضای آن را داشت که ایشان را مراکز اصلیه و مدارج قدسیه خود باز گرداند و این مرغ خوش الحان را که در فضای عالم قدس پرواز داشت دیگر باره از محبس عالم ترکیب با آشیان خود رساند لاجرم روح مقدس ایشان را به پیشگاه قدس قبض فرمود و برای حفظ آن ودیعه و مراعات شرایط اجرای آن از جنس همان ارواح مکرمه اختیار ولی و وصی و خازن آن ذخیره آسمانی را تعیین فرمود و در ازمنه سابقه هر وقت رسول و پیغمبری اولی العزم و صاحب کتاب و نامه آسمانی و شرایع و احکام یزدانی بیامدی جماعتی دیگر برتبت نبوت و ولایت بیامدند تا بعد از آن پیغمبر چندانکه مقدر بود در میان امت حافظ آن شریعت باشند و این از فرایض و واجبات گردید زیرا اگر چنین نبشد و آن گوهر بدیع و ودیعه گرانبها بدست صرافان دغل و گوهر ناشناسان پرمکر و حیل در افتادی ضایع و امور عالم و بنی آدم فاسد شدی و بر فعل حکیم مطلق ایراد وارد شدی تا چه را چنین گوهر آسمانی و ودیعه یزدانی را در این عالم کیانی بی حافظ و نگاهبانی بگذاشت و گروهی را در حال فتنه و فساد و تبه روزگاری و جهل و ضلالت مقرون داشت زیرا که بدون هیچکه عالمی که راسخ فی العلم باشد حافظ و مفسر آن نامه و احکام تواند بود و این عالم بیرون از آنکس که مجانس با آن پیغمبر و دارای هر دو جنبه آسمانی و زمینی و ملی الخلقی و ملی الربی گردد نمی شاید باشد ازین روی تقریر امام و ولی و وصی بر خدای تعالی و پیغمبر خدای واجب است وگرنه رسالت و نبوت و احکام و شریعت او بی فایده بلکه موجب حصول مفسده می شود و این معنی نهی آنست که تقریر این وصی و ولی و خازن و حافظ در عهد هر پیغمبری بحسب تکالیف آن عهد و شئونات آن پیغمبر است والبته چون نوبت بحضرت خاتم الانبیاء و دوره تکمیل تکلیف و مکلفین افتاد همانطور که رسول خدای صلی الله علیه و آله بواسطه اینکه خازن و حافظ اشرف و اتم ودایع و شرایع الهی است خود نیز اشرف و افضل تمام انبیاء عظام است وصی و ولی و خلیفه آن حضرت نیز دارای این مقامات و مراتب باید باشد و ازین است که میفرماید من و علی از یک نوریم و با هم برادریم و سالهای قبل از خلقت دیگر آفریدگان بعبادت و تسبیح حضرت احدیت مشغول بودیم یا اینکه میفرماید ائمه هدی در عرش اعلی اشباح نور بودیم و این جمله برای آن است که علی و اولاد علی صلوات الله علیهم که حافظ و حارس و امین و ودیعه آسمانی هستند ناچار باید با پیغمبر اخوت معنوی و مجانست فطری داشته باشند تا لیاقت و قابلیت خزانت جواهر آسمانی و ودایع سبحانی را داشته باشند اگر اینحال در ایشان نباشد نمیتوانند مستعد این حفاظت و امانت گردند مثلاً حافظ لعل شاهوار را نمیتوان نعل و حمار شمرد چه استعداد آنها همان است که بر سم نعل یابند و خازن الماس را نمیتوان بوزینه و نسناس شمارند چه بهایش را ندانند و شئونات و خواهش را نشناسند و بزیر دم و سم و چنگ و دندان تباهش سازند سهل است بزمره آدمیان هم که برسیم همین حال را دارد قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری کس را با الماس چکار

وحامل کرباس و پرنیان را با گوهر ریان چه مناسبت وگرنه علی و ائمه هدی صلوات الله علیهم را فرزند
و اعقاب سعادت انتساب بوده اند از چه این شرف و مزیت بیک زمره از فرزندان برومند ایشان که حامل این ودیعه هستند اختصاص دارد مثلاً حضرت امام حسن علیه السلام که برادر ارشد بود و اولاد بسیار داشت از چه این ودیعه با حسین علیه السلام سپرد و چون بدو تسلیم فرمود چه شد که امام حسین سلام الله علیه بعد از آنحضرت از اولاد امجاد حسن علیه السلام را که غالباً بصفت علم و حلم و حلیه زهد و تقوی آراسته بودند هیچیک را حافظ یا شریک در صیانت آن ودیعه نفرمود و در زمان شهادت نه از برادران خود که اولاد امیر المومنین و نه از اولاد امام حسن که امام زمان بودند کسی را دخیل نساخت و این منصب را بفرزند علیل خود امام زین العابدین صلوات الله علیهم تفویض نمود اینهمه برای این بود که نگاهبان این سر الهی جز آنکس که از جانب خدای منصوب گردد نتواند بود و ازین روی بود که تمام افراد ائمه هدی در تمامت اوصاف و اخلاق و آثار و فضایل و مفاخر بر جمله علما و فضلای عهد برتری داشتند و هر فضل و شرف و علم و منقبتی که در هر یک بود در این یک نیز موجود بود و مخالف و مؤالف در مزایای ایشان اتفاق و تصدیق داشتند و برادران و اعمام و اقارب و اقوام ایشان اگرچه در سن و سالخوردگی بر ایشان فزونی داشتند فزونی و تقدم و مطاعیت و امارت و امامت و ریاست ایشان را بر خودشان مسلم شمردند و ازین است که ائمه هدی بجمله بر یک روش و یک طریقت و یک فرقه و یک حقیقت بودند و هیچ هیچیک با دیگری مباینت نداشت زیرا که این انوار مقدسه و آیات منوره در منهج و مسلک دین الهی و احکام حضرت رسالت پناهی سالک و ناهج بودند و کارگاه ایشان بر آن تار و پود نمود داشت و تبدیل و تغییر در آن عین ضلالت است ازین روی این رشته را از کف نمی نهادند و هر ولی و امامی بعد از ولی و امام دیگر بر آن روش گذارش داشت و ازین است که چون بدقت بنگرند از آغاز جهان تاکنون اتفاق نیفتاده است که دوازده تن که هر یک دارای بحار علوم و فضایل و ظهورات و بروزات عالیه باشند روش نخست را از دست ندهند و افعال و اطوار و اعمال آخر ایشان با اول ایشان بر یکسان باشد و هیچ انحراف و انصرافی آشکار نکرده اما در سایر ملل و ادیان و طبقات ناس این اتفاق و اتحاد و استقامت بیک نهج باین ترتیب مشهود نگردیده و هیچ پسری روش پدر را اگر متروک هم نداشته طابق النعل بالنعل مرعی نداشته و بسلیقه خود بعضی تغییرات و تبدیلات قائل شده و در نهج انبیاء سلف و علمای روزگار نیز همینطور بوده است زیرا که شرایع ایشان بمقام تکمیل نبوده و هر پیغمبری اولی العزم که بعد از پیغمبری اولی الامر دیگر آمده شریعتی از نو بیاورده است اما چون دین اسلام اکمل و اتم تمام ادیان است و ما یحتاج بنی آدم را تا پایان عالم حاوی و کافی است برسالت و نبوت پیغمبری دیگر حاجت نمیرود و باین علت این دین را ناسخ ادیان گویند و خدای میفرماید ان الدین عند الله الاسلام و باین سبب اولیاء و اوصیاء خاتم الانبیاء و ائمه هدی

صلوات الله علیهم بر یک نسق بوده‌اند و در احکام این شریعت غرّا تغییر و تبدیل و فزودن و کاستن سخن نیاوردند و چون ارتباط کلام باین مقام چنین است بادلهٔ مذکوره و براهین منقوله و معقوله هر پیغمبری را که خدای برسالت مبعوث و بدارائی شریعتی منعوت و مخصوص فرمود چون نوبت انتقال او بدیگر سرای رسید تعیین وصیی و ولی نمود چنانکه از عهد آدم تا زمان خاتم براین نهج بود و جز این نتواند بود و البته رعایت اینحال در زمان ختم رسل و انقطاع رشتهٔ نبوت و رسالت و بقای آن دین و احکام تا قیامت در نهایت وجوب و لزوم است و اگر نشود نواقص و مفاسد عظیمه پدید شود که خواص آن از میان برود و اگر گویند رسول خدای کتاب خدای و سنت سنیه را در میان امت بگذاشت و بگذشت کافی نیست زیرا که مفسر و مؤول و مبین خواهد و این مفسر و مبین جز بتفسیر و تأویل و حفظ و صیانت و امانت آنانکه راسخ در علم هستند صورت پذیر نمی‌گردد و این شأن و مقام نیز جز باشخاصی که از جانب خدای و رسول راهنمای اختصاص یافته‌اند صحت پذیرد چنانکه میفرماید کتاب خدای و عترت خود را در میان شما میگذارم و میروم و این هر دو از هم جدائی نتوانند گرفت تا قیامت و حضور در کنار حوض و ادراک خدمت من و این عدم افتراق برای این است که احکام شریعت در قرآن کریم مندرج است و بتأویل ایشان که عبارت از عترت باشند ناچار و ایشان نیز مکلف باجرای احکام قرآن هستند پس افتراق ایشان محال است و از احادیث عامه و خاصه که بسیاری در این فصول منقول کردید معلوم شد که عترت رسول خدای کدام کسان هستند و نیز بروایت عامه مسطور شد که علی علیه السلام افضل تمام عترت و اقضای جملهٔ خلیقت است چنانکه رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود ابو کما خیر منکما و عمر میگوید اقضانا علی و بدلایل مذکوره و اخبار و احادیث وارده معلوم شد که نبوت و رسالت ختمی است از جانب خدای عز و جل و امامت فریضه است و سنن را انقطاعی و در بعضی حالات متروکیتی باشد لکن فرایض را زوال و انقطاعی بعد از رسول خدای نتواند بود و اجل فرایض و اعظم آن از حیثیت خطر امامتی است که ادای فرایض الهی و سنن رسالت پناهی و کمال دین و تمام نعمت بوجود مبارک او صورت پذیر است تا این امام والاتمقام آنچه از پیغمبر از جانب خدای به بندگان آورده برساند و عباد را بآنچه از آنچه از آن غافل هستند آگاهی سپارد و آنچه را که بر آن دانا نیستند مبین کرده اند و ایشان را در امور دینیه و فرایض الهیه در حالت شبهت و حیرت باقی نگذارد و اگر گویند این اتمام و اکمال دین در زمان خاتم النبیین جاری نشد با کلام الهی الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا مخالف و قائل آن کافر است و اگر گویند چون پیغمبر از جهان برفت تقریر وصی و تعیین خلیفه نفرمود و دین خدای و احکام شریعت را مجمل و مکلفین را مهمل و متحیر و معطل بگذاشت این نیز کفر است و نسبت به پیغمبر معصوم و عقل کل باید قائل بعصیان و خطا کردید و اگر پیغمبر را معصوم ندانند این نیز مخالف قرآن و نقل و عقل است زیرا که صاحب دین و شریعتی که ناسخ ادیان و وجود مقدسش خاتم پیغمبران و بقاء دولت آئینش تا پایان جهان است و از اصادر اول و عقل کل و اشرف

مخلوقات و باعث ایجاد موجودات خوانند اگر معصوم نباشد البته بسهو و خطا و ترک اولی منسوب خواهد بود و چنین کس چگونه خاتم پیغمبران و شریعت او چگونه ناسخ شرایع و ادیان تواند بود و اگر احکام قرآن و شریعت را تفسیر و تأویل صحیح نباشد مردمان در اغلب تکالیف و معالم دینیهٔ خود متحیر و جاهل بمانند و چنان باشد که نقصانی در حدود و احکام این شریعت پیدا شد و برای چنین شریعت شأن و مقام ناسخیت از چه جهت خواهد بود پس معلوم شد که پیغمبر بدون هیچ تردید بر حسب امر الهی و اقتضای حفظ شرع و اجرای حدود و احکام دین و تبیین و تفسیر قرآن تقریر وصی و ولی و خلیفه فرمود و این نیز مدلل است که اگر وصی آن حضرت نیز معصوم نباشد همان نواقص و معایب و مفاسد مسطوره ظاهر خواهد شد و هر کس قائل بعدم عصمت اولیای رسول خدا باشد چنانست که رسول خدا را معصوم نداند و حال اینکه از آیات قرآنی و اخبار ائمه و انبیای عظام علیهم السلام عصمت سایر انبیا نیز ثابت است چنانکه چون در تفاسیر قرآن و کتاب تنزیه الانبیا نگرند باز دانند و چون این مقدمات باین ترتیب مذکور و مدلل شد که گذشته از جمله اخبار کثیره که بسیاری از آن متواتر و متفق علیه فریقین است و بر تنصیص خلافت و ولایت و وصایت و امامت و امارت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه حاکی و مبرهن است باید بدیدهٔ انصاف و دانش و عدم تعصب و اغراض و بینش نگران شد و با کمال تعقل تفکر نمود که آنهنگام رسول خدا که خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و دارای مقام خاتمیت است چون میخواهد از این جهان انتقال دهد برای حفظ احکام و قوانین شریعت و امامت امت غیر از این تواند بود که آنکس را که بر تمام اصحاب افضل و اعلم و اسبق و اقضی و احلم و اشجع و اجود و اتقی و ازهد و اشرف و ارفع و اقدم و در تمام صفات و مخائل حسنه ارفع و اعظم و در شرف حسب و نسب اجل و اتقن است باید اختیار فرماید و در طی این مرقومات که همه بروایات عامه و مخالف و همه شامل فضایل و مناقب امیرالمؤمنین و ذم مخالفین و اخلاق ناپسند ایشان و اقرارات خود ایشان بر فضایل و مآثر و سوابق آن حضرت و در بسیاری آن نصوص محکم بر خلافت آن حضرت حاوی بود ظاهر گشت که مقام والای ولایت و خلافت مخصوص بآنحضرت و از جانب خدای و رسول خدای منصوص و مصرح و مبین است و اوست امام هدی و عنصر تقوی و ولی خداوند هر دو سرای و رسول رهنما و بوجود او خدای را اشناختند و شریعتش را بدانستند و بعبادتش برداختند و هرگونه سپاس و ستایشی در خور اوست که اسباب هدایت و نباهت خلیقت گشت و ایشان را از تیه ضلالت و غوایت سرمدیه و هلاکت ابدیت بیرون آورد و چون بر این جمله بنگریم بدانیم که از علی و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم گذشته از اقرار مخالف و مؤالف بفضایل و مآثر و علوم کثیره و زهد و تقوای ایشان هیچ شنیده نشده است که حتی کسانیکه متعصب هستند هرگز نسبت خطا و نقصان و انحرافی بهیچیک از ایشان داده باشند و همواره آنانکه غاصب مقامات ایشان بوده‌اند بر فضل و حق ایشان اقرار داشته‌اند و هر چند تدبیر و زحمت بکار بردند که دامان طهارت ایشان را آلوده تهمتی دارند ممکن نگشت و آخر الامر از جانب غیب از مراتب فضل و قدس و تقوای ایشان

برزبان آنها جاری شد وبپاره کلمات مثل الملک عقیم متمسک گشتند یا بعضی گفتند همارا با من حکایات
با اینکه علی درمیان شماست وهرکه صاحب حقی اینگونه سخن نمیکند ودیگری میگفت فلان فتنه
روی داد ودیگری میگفت امام فعال خیر لکم من امام قوال با اینکه هرچه هست در حلاوت سخن است
بدین سخن شده تور میش جانوران بدین فتاوند ایشان بزبربیع وشری اسلحه واسباب تمام انبیاء
واولیا کتاب وسخن است وما ارسلنا رسولاً الا بلسان قومه وچون ازین بگذریم چه مقام سخن
وروی این سخن با اهل سخن وفهم این سخن با آورندگان سخن ومفسرین وکاشفین سخن است
کز سخن این کثرت آمد وین همه چون وچرا واگراین گوهر گرامی نبود امتیاز آدمی از دیگر حیوانات
چه بود رها شد از شکم ماهی وشب دریا بیک سخن چه شنیدیم یونس بن متی از خداوند سخن آفرین
مسئلت مینمائیم که زبان ما راجز بر سخن حق نگرداند وسخن ما راجز حلیه صدق نپوشاند همانا دراین فصل
با اینکه از ترتیب ابواب این کتاب آب نمی جست سخن با طناب کشید لکن چون در چند فصل برحسب
اقتضای کتاب شطری از فضایل امیرالمومنین علیه السلام درحیز نگارش وحیز گذارش نمایش گرفت
لهذا برای اینکه بر پاره مردم جاهل وذاهل وسست مایه غریب وعجیب نماند وحمل بر غلو ومبالغه نکنند
واز اندازه حوصله ایشان تجاوز نجوید باین بیانات مبادرت جست تا بخوانند وبدانند ومقام علی
واولاد او علیهم السلام ومعاندان ومخالفان ایشان را بیک درجه نشناسند ونیز معلوم دارند که
بفضل ورحمت الهی همه روزه شرف مزیت ورفعت جامعیت دین اسلام درروی زمین مکشوف تر ودلیلتر
وآثار فضایل ودلایل معاجز ومفاخر وکرامات وعلامات ائمه هدی نماینده تر ومشهودتر ومثالب
ومعایب وقبایح مخالفین ایشان مکتوم تر است والحمد لله تعالی فی الاول والآخر واینک خاتمه این فصل را نیز
بپاره فضایل ومناقب امیرالمومنین صلوات الله وسلامه علیه وعلی اولاده اجمعین مزین میگردانیم
تا مصداق وفی ختامه مسک را حاوی وراوی باشد.

بیان بعضی از فضایل ومقامات وشئونات وخصال عالیه امیرالمومنین که از حضرت باقر علیهما السلام مأثور است

درمجلد نهم بحار الانوار از ابوالسلام خفاف از حضرت باقر علیه السلام مروی است که امیرالمومنین
علیه السلام فرمود اَنَا وَجهُ الله وَاَنَا جَنبُ الله وَاَنَا الاَوَّلُ وَالآخِرُ وَاَنَا الظّاهِرُ وَالباطِنُ وَاَنَا وارِثُ
الارض وانا سبیل الله وبه عزمته [illegible] این عبارات محتاج بترجمه نیست وانکه میفرماید وبه عزمت علیه الی
[illegible] این عبارات محتاج بترجمه نیست وانکه میفرماید وبه عزمت علیه یعنی خدای بعظمت وکبریا وفضل

ورحمت خودش قسم میدهم گاهی که قضای حوایج را در حضرتش مسئلت نمائیم معروف بن خربوذ میگوید این
کلمات امیرالمومنین علیه السلام راتفسیری است نه بدانگونه که جماعت غلاة بر آن معنی وعقیدت رفته اند
یعنی چنانکه ایشان تاویل این کلمات را بر آن گونه می نمایند که از اندازه شان ومقام مخلوق بیرون است
چنانکه درهمان کتاب وکتاب مناقب مروی است که درحضرت امیرالمومنین علیه السلام عرض کردند
درچه حال وچگونه صبح فرمودی فقال اَصبَحتُ وَاَنَا الصِّدّیقُ الاَکبَرُ وَالفارُوقُ الاَعظَمُ وَاَنَا وَصِیُّ خَیرِ
البَشَرِ وَاَنَا الاَوَّلُ وَاَنَا الآخِرُ وَاَنَا الباطِنُ وَاَنَا الظّاهِرُ وَاَنَا بِکُلِّ شَیءٍ عَلیمٌ وَاَنَا عَینُ اللهِ وَاَنَا جَنبُ اللهِ وَ
اَنَا اَمینُ اللهِ عَلَی المُرسَلینَ بِنا عُبِدَ اللهُ وَنَحنُ خُزّانُ اللهِ فی اَرضِهِ وَسَمائِهِ وَاَنَا اُمیتُ وَاَنَا اُحیی لا اَموتُ
چون این کلمات بر زبان مبارکش بگذشت اعرابی متعجب گشت آنحضرت فرمود اَنَا الاَوَّلُ اَوَّلُ مَن آمَنَ بِرَسولِ
اللهِ وَاَنَا الآخِرُ آخِرُ مَن نَظَرَ فیهِ لَمّا کانَ فی لَحدِهِ وَاَنَا الظّاهِرُ ظاهِرُ الاِسلامِ وَاَنَا الباطِنُ بَطینٌ مِنَ
العِلمِ وَاَنَا بِکُلِّ شَیءٍ عَلیمٌ فَاِنّی عَلیمٌ بِکُلِّ شَیءٍ اَخبَرَ اللهُ بِهِ نَبِیَّهُ فَاَخبَرَنی بِهِ وَاَمّا عَینُ اللهِ فَاَنَا عَینُهُ
عَلَی المُؤمِنینَ وَالکَفَرَةِ وَاَمّا جَنبُ اللهِ فَاَن تَقولَ نَفسٌ یا حَسرَتی عَلی ما فَرَّطتُ فی جَنبِ اللهِ وَمَن فَرَّطَ
فِیَّ فَقَد فَرَّطَ فِی اللهِ وَلَم یَجُز لِنَبِیٍّ نُبُوَّةٌ حَتّی یَأخُذَ خاتَماً مِن مُحَمَّدٍ فَلِذلِكَ سُمِّیَ خاتَمَ النَّبِیّینَ مُحَمَّدٌ
صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ سَیِّدُ النَّبِیّینَ وَاَنَا سَیِّدُ الوَصِیّینَ وَاَمّا خُزّانُ اللهِ فی اَرضِهِ وَسَمائِهِ فَقَد
عَلَّمَنا ما عَلَّمَنا رَسولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ بِقَولٍ صادِقٍ وَاَنَا اُحیی اُحیی سُنَّةَ رَسولِ اللهِ
وَاَنَا اُمیتُ اُمیتُ البِدعَةَ وَاَنَا حَیٌّ لا اَموتُ لِقَولِهِ تَعالی وَلا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا فی سَبیلِ اللهِ اَمواتاً بَل اَحیاءٌ
عِندَ رَبِّهِم یُرزَقونَ این معنی مکشوف است که عبارات وکلمات رسول خدا وائمه هدی صلوات الله
علیهم مانند فرقان یزدانی دارای بواطن ومعانی وصعب ومستصعب است ودرهر مقامی باندازه
فهم مخاطب واستعداد سایل تعبیر وتفسیر میفرمایند پدرم مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک سپهر که در
جنانش مکان باد دریکی از قصاید خود میفرماید

بازوی قدرت علی آنکو نبی را از ازل / هم بود نایب مناب وهم بود قایم مقام
آنکه اندر لوح وحدت بود اول سخن / آنکه اندر دفتر کثرت بود آخر کلام
ای علی مرتضی ای کار فرمای قضا / ای سپهر وصد سپهر اندر مدیحت مستهام
تو مثال ایزدی در تو ازل پیشین رقم / تو کتاب عالمی در تو ابد مشکین ختام
روی تو یک تابش افکند وهمی خواندند صبح / موی تو یک جنبش آورد وهمی خواندند شام
هیچ مرغی بی تو هرگز می نگسترده است بال / هیچ موری بی تو هرگز می نبرده است کام
ذره ذره این جهان عضو تو جزو تو است / عضو را هرگز نباشد جز بشخص خود قیام
دشمن تو هم به نیروی تو برگیرد درفش / یاور تو هم ببازوی تو بردارد حسام

آنخلاف از تو ستاند و ز تو خواهد انحراف — وین دلیل از تو بیابد و ز تو جوید اعتصام
مهر تو جنت شود آنگه که موهبت — قهر تو دوزخ شود این را بروز انتقام
آفرینش جلوهٔ از اهتمام جود تست — می بپاید جود تو گر بازگیرد اهتمام
در جهان نور تو و احمد دو قسم واحدست — بازرخ چون زجهان تابی نماند انقسام
کیست میکال احتساب تست در رزق عباد — چیست جبرئیل التفات تست در وقت پیام
انبیا امواج و شخص تست جوشنده محیط — اولیا امطار و ذات تست بارنده غمام
صد هزاران موسی از برق تجلی سوختی — روی تو گر برکشیدی این حجاب تیره فام
صد هزاران عیسی اندر دامنت آویختی — رای تو گر مصلحت دیدی پی دفع سقام
هستی یزدان که تو نام و نشان آورده — کس از آن ذات مقدس نی نشان داند نه نام
حق چو با نام و نشان آید تویی نام و نشان — هم تو ذات لایزالی هم تو سحر لاینام
خواستم گویم زمام کاینات در کف است — نیک چون دیدم تو خود هم کاینات هم زمام

علیه و علی آله الصلوة والسلام و مراین اشعار را حدیثی است که در بدایت آن و مطلع آن اشارت رفته
و از خوابیکه یکی از موثقین عظام در زمان شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار اعلی مقامه فی درجات الرضوان
سه شب پیاپی دیده و مژدهٔ قبول مدیحه آنمرحوم را در پیشگاه سیف الله المسلول و زوج البتول در هر سه شب دیده
و آنحدیث را آن مرحوم بازگفته بنظم در آورده است و نیز در آن کتاب از کتاب ابی بکر شیرازی
مسطور است که امیر المؤمنین صلوات الله علیه در جامع بصره خطبه راند و در جمله آن فرمود
مَعاشِرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اَثْنىٰ عَلىٰ نَفْسِهِ فَقالَ هُوَ الْاَوَّلُ يَعْنِي قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَالْآخِرُ
يَعْنِي بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ وَالظّاهِرُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَالْباطِنُ لِكُلِّ شَيْءٍ سَوٰاءُ عِلْمِهِ عَلَيْهِ سَلُونِي قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِي فَاَنَا الْاَوَّلُ اَنَا الْآخِرُ
تا آخر کلام مبارکش اهل بصره بحمله بگریستند و بر آن حضرت درود فرستادند اَنَا دَحَوْتُ اَرْضَها
وَاَنْشَأْتُ جِبالَها وَفَجَّرْتُ عُيُونَها وَشَقَقْتُ اَنْهارَها وَغَرَسْتُ اَشْجارَها وَاَطْعَمْتُ ثِمارَها وَاَنْشَأْتُ
سَحابَها وَاَسْمَعْتُ رَعْدَها وَنَوَّرْتُ بَرْقَها وَاَضْحَيْتُ شَمْسَها وَاَنْزَلْتُ قَطْرَها وَاَطْلَعْتُ قَمَرَها وَنَصَبْتُ نُجُومَها
وَاَنَا الْبَحْرُ الْقَمْقامُ الزّاخِرُ وَسَكَّنْتُ اَطْوادَها وَاَنْشَأْتُ جَوارِيَ الْفُلْكِ فِيها وَاَشْرَقْتُ شَمْسَها وَاَنَا جَنْبُ
اللهِ وَكَلِمَتُهُ وَقَلْبُ اللهِ وَبابُهُ الَّذِي يُؤْتىٰ مِنْهُ اُدْخُلُوا الْبابَ سُجَّداً اَغْفِرْ لَكُمْ خَطاياكُمْ وَاَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ وَبِي
وَعَلىٰ يَدَيَّ تَقُومُ السّاعَةُ وَفِيَّ يَرْتابُ الْمُبْطِلُونَ وَاَنَا الْاَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظّاهِرُ وَالْباطِنُ وَبِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
در معنی این کلمات آنچه نسبت آن بخداوند است معنی دیگر را حامل و آنچه بآنحضرت منسوب است
مفادی دیگر را شامل است چنانکه نسبت اولیت بذات احدیت بانیکه قبل از همه اشیا و آخریت
بانیکه بعد از همه اشیا و ظاهر را بانیکه ظاهر و قادر بر هر چیز و باطن را بانیکه علم او سبحانه بر پوشیده

و آشکار هر چیزی مساوی است میدهد و انیکه در ضمن خطبهٔ مبارکه میفرماید من زمین را بگسترانیدم
و کوههای آنرا برکشیدم و عیونش را منفجر و انهارش را منشق و اشجارش را غرس و اثمارش را بدار
و پرورش و ابر را انشاء و رعدش را گوشزد سانیدم و برقش را نورانی و آفتابش را فروزنده و
بارانش را ریزنده و ماهش را نماینده و ستارگانش را منصوب ساختم و منم آن دریای پهناور جوشنده
که اطواد با جنده اش را ساکن و برقرار داشتم و کشتی را در دریا روان ساختم و در پاره کلمات و اشارات
بآیه شریفه نَغْفِرْ لَكُمْ خَطاياكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ تضمین فرموده است حضرت باقر صلوات الله علیه در شرح این کلمات
میفرماید اَنَا دَحَوْتُ اَرْضَها يَقُولُ اَنَا وَذُرِّيَّتِي الْاَرْضُ الَّتِي يُسْكَنُ اِلَيْها وَاَنَا اَرْسَيْتُ جِبالَها يَعْنِي الْاَئِمَّةَ
مِنْ ذُرِّيَّتِي هُمُ الْجِبالُ الرَّواكِدُ الَّتِي لا تَقُومُ اِلّا بِهِمْ وَفَجَّرْتُ عُيُونَها يَعْنِي الْعِلْمَ الَّذِي ثَبَتَ فِي قَلْبِهِ وَجَرىٰ
عَلىٰ لِسانِهِ وَشَقَقْتُ اَنْهارَها يَعْنِي مِنْهُ انْشَعَبَ الَّذِي مَنْ تَمَسَّكَ بِها نَجا وَاَنَا غَرَسْتُ اَشْجارَها يَعْنِي الذُّرِّيَّةَ
الطَّيِّبَةَ وَاَطْعَمْتُ ثِمارَها يَعْنِي اَعْمالَهُمُ الزَّكِيَّةَ وَاَنَا اَنْشَأْتُ سَحابَها يَعْنِي ظِلَّ مَنِ اسْتَظَلَّ بِنا مِنّا وَ
اَنَا اَنْزَلْتُ قَطْرَها يَعْنِي حَيٰوةً وَرَحْمَةً وَاَنَا اَسْمَعْتُ رَعْدَها يَعْنِي لِما يَسْمَعُ مِنَ الْحِكْمَةِ وَنَوَّرْتُ بَرْقَها
يَعْنِي بِنَا اسْتَنارَتِ الْبِلادُ وَاَضْحَيْتُ شَمْسَها يَعْنِي الْقائِمَ مِنّا نُورٌ عَلىٰ نُورٍ ساطِعٌ وَاَطْلَعْتُ قَمَرَها
يَعْنِي الْمَهْدِيَّ مِنْ ذُرِّيَّتِي وَاَنَا نَصَبْتُ نُجُومَها يُهْتَدىٰ بِنا وَيُسْتَضاءُ بِنُورِنا وَاَنَا الْبَحْرُ الْقَمْقامُ الزّاخِرُ يَعْنِي
اَنَا اِمامُ الْاَئِمَّةِ عالِمُ الْعُلَماءِ وَحاكِمُ الْحُكَماءِ وَقائِدُ الْقادَةِ يَفِيضُ عَلَيَّ ثُمَّ يَعُودُ اِلَيَّ كَما اَنَّ الْبَحْرَ
يَفِيضُ ماؤُهُ عَلىٰ ظَهْرِ الْاَرْضِ ثُمَّ يَعُودُ اِلَيْهِ بِاِذْنِ اللهِ وَاَنَا اَنْشَأْتُ جَوارِيَ الْفُلْكِ فِيها يَقُولُ
اَعْلامَ الْخَيْرِ وَاَئِمَّةَ الْهُدىٰ مِنِّي وَسَكَّنْتُ اَطْوادَها يَقُولُ فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَاَقْتُلُ اُصُولَ الضَّلالِ
وَاَنَا جَنْبُ اللهِ وَكَلِمَتُهُ وَاَنَا قَلْبُ اللهِ يَعْنِي اَنَا سِراجُ عِلْمِ اللهِ وَاَنَا بابُ اللهِ يَعْنِي مَنْ تَوَجَّهَ بِي اِلَى
اللهِ غَفَرَ لَهُ وَقَوْلُهُ بِي وَعَلىٰ يَدَيَّ تَقُومُ السّاعَةُ يَعْنِي الرَّجْعَةَ قَبْلَ الْقِيٰمَةِ يَنْصُرُ اللهُ فِي ذُرِّيَّتِي الْمُؤْمِنِينَ وَلِيَ الْمَقامُ الْمَشْهُودُ
و دیگر در جلد نهم بحار الانوار بسند بحضرت ابی جعفر علیه السلام میرسد که فرمود چون این آیات حمید
مبارکه اَمَّنْ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ وَاَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً ءَاِلٰهٌ مَعَ اللهِ اِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ علی بن ابیطالب
پهلوی رسول خدای صلی الله علیه و آله جای داشت فَانْتَفَضَ انْتِفاضَ الْعُصْفُورِ مانند گنجشک
صدا بر آورد رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود ترا چیست ای علی عرض کرد از جرئت این جماعت در
حضرت خدای و حلم خدای از ایشان در عجب شدم رسول خدای آن حضرت را مسح فرمود و گفت
اَبْشِرْ يا عَلِيُّ فَاِنَّهُ لا يُحِبُّكَ مُنافِقٌ وَلا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَلَوْلا اَنْتَ لَمْ يُعْرَفْ حِزْبُ اللهِ
وَحِزْبُ رَسُولِهِ ای علی بشارت باد ترا که هیچ منافقی دوستدار تو و هیچ مؤمنی دشمن تو نمی شود و اگر
نبودی لشکر خدا و لشکر رسول خدا شناخته نمیشد و مؤید خبر سابق است این خبر که از ابو الجارود در
بحار الانوار از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود

لِنَبِیٍّ وَاحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِی وَاَنْتَ یَا عَلِیُّ زِرُّ الْاَرْضِ اَعْنِی اَوْتَادَهَا وَجِبَالَهَا بِنَا اَوْتَدَ اللّٰهُ الْاَرْضَ
اَنْ تَسِیخَ بِاَهْلِهَا فَاِذَا ذَهَبَ الْاِثْنَا عَشَرَ مِنْ وُلْدِی سَاخَتِ الْاَرْضُ بِاَهْلِهَا وَ لَمْ
یُنْظَرُوا من و یازده تن از فرزندان من و تو ای علی قوام زمین و اوتاد و کوههای
زمین هستیم و از برکت وجود ماست که خدایتعالی زمین را نگاهداری میفرماید که اهل خود را بزلازل در سپارد
و آنرا ساکن میسکرداند و چون دوازده تن از فرزندان من بروند زمین اهلش را فرو میبرد و ایشان را
مهلت و درنگی نخواهد بود مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید اینکه رسول خدای فرموده و ازده تن از فرزندان
تواند بود که با حضرت فاطمه سلام الله علیها باشند یا بالطلاق ولد بر امیر المؤمنین علیه السلام از راه تغلیب باشد
و عطف لفظ انت بر آن از قبیل عطف خاص بر عام باشد از روی تاکید و تشریف مثل عطف جبرئیل
بر ملائکه و دیگر در کتاب مذکور از ابن طریف از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که رسول خدای
صلی الله علیه و آله فرمود همانا جبرئیل علیه السلام بمن آمد و گفت یا محمد پروردگارت بحب علی بن ابیطالب
و ولایت او امر میفرماید و هم در آن کتاب از جابر از حضرت باقر علیه السلام مروی است که مردی
بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله بیامد و عرض کرد یا رسول الله هر کس گوید لا اله الا الله مؤمن است فرمود
همانا دشمنی با ما شخص را به یهودی و نصرانی ملحق میسکرداند بدرستیکه شما داخل بهشت نمی شوید تا گاهی که
با من دوست باشید و دروغ میگوید کسی که گمان کند مرا دوست میدارد و این شخص یعنی علی علیه السلام را
دشمن بدارد و نیز در آن کتاب از جابر بن یزید از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که علی
صلوات الله علیه فرمود کَانَتْ لِی مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ عَشْرُ خِصَالٍ مَا یَسُرُّنِی بِاِحْدٰهُنَّ مَا
طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ وَ مَا غَرَبَتْ از رسول خدای تعالی بده خصال بهره ورم که در عوض هر یک
اگر تمام عالم را بمن گذارند مسرور نشوم یکی از اصحاب آنحضرت عرض کرد اینجمله را برای ما بیان فرمای
فرمود از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود یا عَلِیُّ اَنْتَ الْوَصِیُّ وَاَنْتَ الْوَزِیرُ وَاَنْتَ الْخَلِیفَةُ
فِی الْاَهْلِ وَالْمَالِ وَلِیُّکَ وَلِیِّی وَعَدُوُّکَ عَدُوِّی وَاَنْتَ سَیِّدُ الْمُسْلِمِینَ مِنْ بَعْدِی وَاَنْتَ اَخِی
وَاَنْتَ اَقْرَبُ الْخَلَائِقِ مِنِّی فِی الْمَوْقِفِ وَاَنْتَ صَاحِبُ لِوَائِی فِی الدُّنْیَا وَ
الْاٰخِرَةِ ای علی توئی وصی من و وزیر من و خلیفه و جانشین من در اهل و مال من دوست تو
دوست من است و دشمن تو دشمن من است و بعد از من توئی سید و آقای مسلمانان و توئی برادر من و تو در
موقف از تمام خلایق بمن نزدیکتری و توئی صاحب لوای من در دنیا و آخرت و دیگر در آن کتاب از حسن بن عباس بن
جریش از حضرت باقر علیه السلام مروی است که علی صلوات الله علیه فرمود وَاللّٰهِ لَا یَسْاَلُنِی اَهْلُ التَّوْرٰیةِ وَلَا
اَهْلُ الْاِنْجِیلِ وَلَا اَهْلُ الزَّبُورِ وَلَا اَهْلُ الْفُرْقَانِ اِلَّا فَرَّقْتُ بَیْنَ اَهْلِ کُلِّ کِتَابٍ
بِحُکْمِ مَا فِی کِتَابِهِمْ سوگند با خدای اهل توریة و انجیل و زبور و قرآن از من پرسش نکنند جز اینکه

درمیان اهل هر کتابی بحکم آنچه در کتاب ایشان است حکم کنم یعنی بر تمام کتابهای آسمانی و مذاهب و ادیان و شرایع و حکم
خلق جهان آگاهم و حق را از باطل تمیز میگذارم و جواب ایشان را بر نهج کتاب خود ایشان باز میدهم و از کتاب خودشان
بر خودشان احتجاج و اقامت حجت مینمایم و دیگر در آن کتاب و کتاب بصائر الدرجات از سلیم بن قیس از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود کُنْتُ اِذَا سَاَلْتُ رَسُولَ اللّٰهِ اَجَابَنِی وَاِنْ فَنِیَتْ مَسَائِلِی
اِبْتَدَاَنِی فَمَا نَزَلَتْ عَلَیْهِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اٰیَةٌ فِی لَیْلٍ وَلَا نَهَارٍ وَلَا سَمَاءٍ وَلَا اَرْضٍ وَلَا دُنْیَا وَلَا اٰخِرَةٍ
وَلَا جَنَّةٍ وَلَا نَارٍ وَلَا سَهْلٍ وَلَا جَبَلٍ وَلَا ضِیَاءٍ وَلَا ظُلْمَةٍ اِلَّا اَقْرَاَنِیهَا وَاَمْلَاهَا عَلَیَّ وَکَتَبْتُهَا بِیَدِی وَ
عَلَّمَنِی تَاْوِیلَهَا وَتَفْسِیرَهَا وَمُحْکَمَهَا وَمُتَشَابِهَهَا وَخَاصَّهَا وَعَامَّهَا وَکَیْفَ نَزَلَتْ وَاَیْنَ نَزَلَتْ وَفِیمَنْ نَزَلَتْ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ دَعَی
اللّٰهَ اَنْ یُعْطِیَنِی فَهْمًا فَمَا نَسِیتُ اٰیَةً مِنْ کِتَابِ اللّٰهِ وَلَا عَلٰی مَنْ اُنْزِلَتْ اِلَّا اَمْلَاهُ عَلَیَّ
قانون من چنان بود که هر سؤالی داشتم در حضرت رسول خدای معروض و بجوابش خوردار میشدم و اگر مسئله بجای
نمی ماند که حاجت بپرسش باشد آنحضرت بسخن بدایت میکرد و هیچ آیتی بر آنحضرت در باب شب و روز و آسمان
و زمین و دنیا و آخرت و بهشت و دوزخ و زمین هموار و کوه بلند آثار و روشنائی و تاریکی نازل نشد جز اینکه بر من
قرائت و املا میفرمود و بدست من رقم میگشت و تاویل و تفسیر و محکم و متشابه و خاص و عام و چگونگی و محل نزول آنرا
و اینکه در حق چه کس نازل شده تا روز قیامت بر من بیاموخت خدای را بخواند که مرا فهم و حفظ عطا فرماید از این روی
هیچ آیتی از کتاب خدای را فراموش نکردم و تمام فقرات و شأن نزولش را بر من املا فرمود و دیگر در بحار الانوار
از حضرت امام رضا از جناب امام حسن مجتبی علیهما السلام مرویست که فرمود از عمر بن خطاب شنیدم گفت از
رسول خدای در حق علی بن ابیطالب خصالی شنیدم که اگر یکی از آن در من بودی از تمام جهان و آنچه در جهان است
دوستدارترم از آن حضرت صلی الله علیه و آله شنیدم در حق علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود اَللّٰهُمَّ ارْحَمْهُ
وَتَرَحَّمْ عَلَیْهِ وَانْصُرْهُ وَانْتَصِرْ بِهِ وَاَعِنْهُ وَاسْتَعِنْ بِهِ فَاِنَّهُ عَبْدُکَ وَکَتِیبَةُ رَسُولِکَ بارخدایا
او را رحم و بروی ترحم فرمای و او را نصرت کن و بوجود او اسلام را یاری و اهل اسلام را منصور گردان و او را
معین باش و او را معین اسلام فرمای چه او بنده خاص و خالص تو و لشکر و کتیبه رسول تو و پشت و
پناه اهل اسلام است و دیگر در آن کتاب از علی بن اسباط از جماعتی از اصحاب ابن ذئب مروی است که گفت
گروهی را انکار شدم که گفتند خدایتعالی پیغمبری در میان ما مبعوث میکرداند که در یکی از اصحابش هفتاد خصلت
از مکارم دنیا و آخرت جمع خواهد بود هم اکنون بنگرید و تفتیش نمائید در یکتن ده چنین خصلت فراهم هست تا چه رسد
بهفتاد خصلت پس چندانکه توانستند تفحص و پژوهش نمودند و اینگونه خصالی که جامع دین و دنیا باشد نیافتند
و در زهیر بن جناب کلبی ده خصلت یافتند که بجمله راجع بدنیا بود و بهره از دین را شامل نبود چه او شاعر و طبیب و منجم
و فارس و شریف و بانیرو و کاهن و قائف یعنی پی شناس و عائف یعنی فال گوی و زاجر یعنی بطیور فال گوشی
کردن و گفته اند سیصد سال در جهان بپائید و چهار دفعه گوشت بدن را فرسوده داشت ابن ذئب گوید

وأين نزلت د

از آن پس اهل نظر و بینش در تمام عرب پژوهش کردند و این خصال مطبوعه هفتادگانه را که جامع محاسن دین و دنیا باشد جز در علی ابن ابیطالب علیه السلام نیافتند لاجرم با آن حضرت حسد همی بردند که قلوب ایشان از روی کینه و اعمال ایشان از اضایع و باطل و بی ثمر کردانید با اینکه علی علیه السلام از تمام ایشان به ادائی آن خصال سعیده شایسته تر بود چه بوجود مبارکش بیوت مشرکان ویران شد و خدایتعالی پیغمبر را به نصرت کرو در کشتن آنحضرت مردم مشرک را در طی مغازی پیغمبر صلی الله علیه و آله دین مبین را عزیز و گرامی داشت و این خصال حمیده مشروحاً در مجلد نهم بحار الانوار مسطور است در ذیل همین خواص مذکوره مسطور است که سعد بن قیس همدانی یکی روز در چیشگاه سرائی آن حضرت را بدید عرض کرد یا امیرالمؤمنین آیا در چنین ساعت یعنی در این گرمگاه و سختی ساعات روز از محل راحت بیرون شدی فرمود بیرون نشدم مگر از بهر اینکه مظلومی را اعانت و ملهوفی را دادرسی فراهم نمود در اثنای همان حال زنی آشفته حال و کوفته بال و شکسته مقال و پریشیده خیال سرکردان و نالان بیامد و در حضور مبارکش بایستاد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین شوی من با من بستم رفته و تعدی ورزیده و سوگند یاد کرده است که مرا بضرب و آزار دچار گرداند علی علیه السلام سر مبارکش را جنبش همی داد پس از آن سر بر کشید و همی گفت لَا وَاللهِ حَتّى تُأْخَذَ لِلْمَظْلُومِ حَقُّهُ غَيْرَ مُتَعْتَعٍ تا بدون تأویل و درنگ احقاق حق نکنم باز ننشستم منزلت در کجاست آنزن عرض کرد در فلان موضع پس آنحضرت با آن زن رهسپار شد تا بمنزلش برسید آن زن عرض کرد اینک منزل من است سعد میگوید آنحضرت سلام فرستاد و جوانی که ازاری رنگین پوشیده بود بیرون شد امیرالمؤمنین فرمود از خدای بپرهیز چه زوجه خود را بیمناک ساختی گفت ترا با این سخن چکار سوگند با خدای بسبب همین سخن او را آتش میزنم میگوید قانون آنحضرت این بود که بهر کجا روی مینهاد تازیانه بدست و شمشیر از بر دست مبارکش آویخته بود تا هر کس را جرم و جنایتی روی داده باشد که مکافاتش بتازیانه یا قصاصش بشمشیر باشد بی توقف و تعطیل کیفر دهد جوان از همه راه بیخبر ناگاه شمشیر بران را چون آفتاب درخشان بر فراز سرش سرافشان دید و فرمود من ترا بمعروف و نیکی مأمور و از منکر و ناستوده منهی میکردانم و تو معروف را مردود میداری بیکن و گرنه مقتولت میدارم و از آنطرف مردمان از کوی و برزن همی بیامدند و از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسش و پژوهش نمودند چندانکه در حضرتش حاضر و واقف شدند آن جوان یکباره از تاب و طاقت برفت و بتسلیم و انقیاد درآمد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین از من درگذر خدای از تو درگذرد سوگند با خدای من با خاکت زمینی که بپای خود بسپاری یکسان و او را ملایم و منقاد باشم این وقت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه زوجه آنجوان را فرمان کرد که بسرای خود اندر شود و هر دو تن از مشاجرت و منازعت بر کنار باشند و این آیه مبارکه را قرائت همی فرمود لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ بعد از آن فرمود سپاس خداوندرا که بسبب من و بوجود من امر زن و شوهرش را اصلاح فرمود خداوند تبارک و تعالی میفرماید لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ

وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا و دیگر در آن کتاب از حضرت باقر و ائمه هدی صلوات الله علیهم مروی است إِنَّ اللهَ عَلَّمَ رَسُولَهُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَالتَّأْوِيلَ فَعَلَّمَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِلْمَهُ كُلَّهُ عَلِيًّا خداوند رسول خود را بحلال و حرام و تأویل قرآن کریم عالم کردانید و رسول خدای صلی الله علیه و آله تمام علم خود را با علی علیه السلام تعلیم فرمود راقم حروف کوید چون از روی دقت بنکرند تمام علوم را بنظام و قوام عالم و عالمیان و توحید و عرفان حضرت یزدان از تحت این علوم مذکوره بیرون نیست و هم در آن کتاب از ابو حمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است لَمَّا قَضَى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نُبُوَّتَهُ وَاسْتَكْمَلَتْ أَيَّامُهُ أَوْحَى اللهُ إِلَيْهِ أَنْ يَا مُحَمَّدُ قَدْ قَضَيْتَ نُبُوَّتَكَ وَاسْتَكْمَلْتَ أَيَّامَكَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَالْإِيمَانَ وَالْاسْمَ الْأَكْبَرَ وَمِيرَاثَ الْعِلْمِ وَآثَارَ النُّبُوَّةِ فِي أَهْلِ بَيْتِكَ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِكَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنِّي لَمْ أَقْطَعْ عِلْمَ النُّبُوَّةِ مِنَ الْعَقِبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ كَمَا لَمْ أَقْطَعْهَا مِنْ بُيُوتَاتِ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ كَانُوا بَيْنَكَ وَبَيْنَ أَبِيكَ آدَمَ چون زمان نبوت تو امان و ایام زندگانی رسول خدای صلی الله علیه و آله بپایان گرفت یزدان سبحان به فرستاده ای محمد همانا اوقات پیامبری و ایام زندگانیت سپری کردید هم اکنون آن علم و آثار و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را در اهل بیت تو با علی بن ابیطالب بگذار چه من علم نبوت را از پس آیندگان ذریه تو منقطع نمیگردانم چنانکه از بیوتات و خانواده های پیغمبران که در میان تو و پدرت آدم بودند این رشته را قطع نفرمودم و از سایر اخبار نیز تصریح میشود که علی صلوات الله علیه از موسی و عیسی و تمام انبیای عظام علیهم السلام بجز رسول خدای صلی الله علیه و آله اعلم است و در خبر نزول رمانه نیز مسطور است و چون بدیهی و مبرهن است که نظام و قوام عالم و امور معاشیه و معادیه منوط بعلم است پس هر کس اعلم است در امر خلافت و ولایت امت بر تمام مردمان مقدم است چنانکه در قضایا و احکام امیرالمؤمنین در تمام ازمنه رسول خدا و خلفا و ایام خلافت خود آن حضرت معلوم و مشهود است محمد بن اسحق از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه روایت کند كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَخَذَ أَسِيرًا فِي حُرُوبِ الشَّامِ أَخَذَ سِلَاحَهُ وَدَابَّتَهُ وَاسْتَحْلَفَهُ أَنْ لَا يُعِينَ عَلَيْهِ هر وقت امیرالمؤمنین علیه السلام در اوقات محاربت با لشکر شام اسیری از ایشان میگرفت آلات حرب و مرکب سواری او را میگرفت آنگاه امر میکرد که آن اسیر سوگند یاد کند که از آن پس بمحاربت آنحضرت و معاونت دشمنان آنحضرت اقدام نکند و نیز در مجلد نهم بحار الانوار از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که مردی علی علیه السلام را نگران شد وَتَحْتَهُ وَسْقٌ مِنْ نَوًى باری از هسته خرما در زیر پای مبارکش بدید عرض کرد یا ابا الحسن چیست این فرمود مِائَةُ أَلْفِ عَذْقٍ إِنْ شَاءَ اللهُ صد هزار درخت خرما است اگر خدای بخواهد میگوید آنجمله را آن حضرت بکاشت و بتمامت سبز گشت و این روایت از طرق مخالف نیز رسیده و از این شمار بسیار است و هم در آن کتاب و کتاب امالی از ابن قیس از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که

فرمود كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلَّ بُكْرَةٍ يَطُوفُ فِي أَسْوَاقِ الْكُوفَةِ سُوقاً سُوقاً وَمَعَهُ الدِّرَّةُ عَلَى عَاتِقِهِ وَكَانَ لَهَا طَرَفَانِ وَكَانَتْ تُسَمَّى السَّبِيبَةَ فَيَقِفُ عَلَى سُوقٍ سُوقٍ فَيُنَادِي يَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ قَدِّمُوا الْاسْتِخَارَةَ وَتَبَرَّكُوا بِالسُّهُولَةِ وَاقْتَرِبُوا مِنَ الْمُبْتَاعِينَ وَتَزَيَّنُوا بِالْحِلْمِ وَتَنَاهَوْا عَنِ الْكَذِبِ وَالْيَمِينِ وَتَجَافَوْا عَنِ الظُّلْمِ وَأَنْصِفُوا الْمَظْلُومِينَ وَلَا تَقْرَبُوا الرِّبَا وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ازین پیش خبری باین تقریب سبقت نگارش گرفت راوی میگوید آن حضرت در تمام بازارهای کوفه بگردیدی واین کلمات را که مذیل بآیه شریفه است گوش زد مردمان میساخت آنگاه این شعر را تذکره می فرمود

نَفْنَى اللَّذَاذَةُ مِمَّنْ نَالَ صَفْوَتَهَا   مِنَ الْحَرَامِ وَيَبْقَى الْإِثْمُ وَالْعَارُ
تَبْقَى عَوَاقِبُ سُوءٍ فِي مَغَبَّتِهَا   لَا خَيْرَ فِي لَذَّةٍ مِنْ بَعْدِهَا النَّارُ

کنایت ازینکه آنانکه از محل حرام وربا خواستار لذات باقیه باشند هرگز صورت پذیر نیست بلکه آن لذت فانی وگرد وغبار معصیت وعارش در صفحه روزگار باقی ودر آنسرای موجب آتش دوزخ وعذاب الیم است پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام بازمی گشت وبرای مردمان می نشست وچون نگران آن حضرت میشدند که روی بدیشان کرده وخطاب میفرمود ای گروه مردمان جملگی دست از هرکار باز وگوشها بفرمان واجب الاذعانش برمی نهادند وچشم بحضرتش برمی گشادند تاگاهی که از کلمات خود فراغت میگرفت اینوقت عرض میکردند السمع والطاعه یا امیرالمؤمنین همه گوشیم تا چه فرمائی رای آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمائی

حکایت شقیق با علی علیه السلام

ونیز در آن کتاب از شقیق بلخی از جابر بن عبدالله انصاری مروی است که گفت روزی هنگام بامداد علی بن ابیطالب علیه السلام را ملاقات وعرض کردم یا امیرالمؤمنین چگونه وبچه حال بامداد فرمودی قَالَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ مِنْ رَجُلٍ لَمْ يَزُرْ أَخاً وَلَمْ يُدْخِلْ عَلَى مُؤْمِنٍ سُرُوراً بانعمت وفضل خداوند از حدیث که شامل حال مردی است که برادری نیفزود وبر مؤمنی ادخال سرور ننمود بامداد آوردم عرض کردم اینحال چیست فرمود يُفَرِّجُ عَنْهُ كَرْباً أَوْ يَقْضِي دَيْناً أَوْ يَكْشِفُ عَنْهُ فَاقَةً کنایت ازاینکه تکلیف هر مردی این است که چون بامداد نماید قصد وکردار او این باشد که از برادر دینی وایمانی خود چندانکه تواند اندوهی را برگیرد یا قرض اورا بگذارد یا چاره برای درویشی وپریشان حالی او بنماید جابر میگوید همچنان روزی آن حضرت را بدیدم وعرض کردم یا امیرالمؤمنین چگونه صبح نمودی فرمود أَصْبَحْنَا وَبِنَا مِنْ نِعَمِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ مَا لَا نُحْصِيهِ مع كثير ما نحصيه فَمَا نَدْرِي أَيَّ نِعْمَةٍ نَشْكُرُ أَجَمِيلَ مَا يَنْشُرُ أَمْ قَبِيحَ مَا يَسْتُرُ درحالی بامداد کردیم که چندان نعمتها وفضل نامتناهی الهی برخورداریم که از اندازه احصای آن برنمیتوان آمد با اینکه بسیاری از آنرا احصا نموده ام هیچ ندانم شکر کدام نعمت را بجای آوریم آیا سپاس گذاریم برای انتشار اوصاف جمیله خود یا ستایش کنیم برپوشیدن کردار قبیح خود واین مضمون همان خبر است که میفرماید یا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَسَتَرَ الْقَبِيحَ واز افضال انعام

بزرگ الهی است که محاسن عباد را منتشر میسازد تا ممدوح میشوند وقبایح ایشان را مستور میفرماید تا مذموم نگردند واگر چنین نمیفرمود یا بعکس آن میشد چاره وتدبیر چه بود وکدام کس را قدرت اصلاح می بود فحمداً له ثم حمداً له ودیگر عبدالله بن جعفر بن ابیطالب میفرماید صبحگاهی بخدمت عم علی علیه السلام که رنجور شده بود بعیادت برفتم وعرض کردم یا امیرالمؤمنین چگونه صبح فرمودی فرمود يَا بُنَيَّ كَيْفَ أَصْبَحَ مَنْ يَفْنَى بِبَقَائِهِ وَيَسْقَمُ بِدَوَائِهِ وَيُؤْتَى مِنْ مَأْمَنِهِ ای پسرک من چگونه است حالت کسی که فنای او ببقای او وداء او بدوای او وبلای او بآسایشگاه اوست واین کلام معجز ارتسام در نهایت دقت ولطافت است واز معانی آن این است که آدمی بهیچ چیز باید خود را مسرور ومحفوظ ومنصور نشمارد وجز بخداوند باقی توکل نجوید وسلامت وعافیت وسرور این سرای غرور مغرور وبحصون حصینه وقلاع رصینه مطمئن وبهیچ داروئی وطبیبی خرم خیال وپاینده پندار وآرامش آثار وغفلت شعار نباید چه همان بقا وزندگانی دنیا اصل زوال وفنا میباشد زیرا که هرساعتی ازجهان بگذراند مقداری از عمر خویش را بسپرده وبمرگ نزدیکتر شده وبهمان مقدار از قوای او بکاسته وبر ضعفش بیفزوده است واگر خود ملتفت نباشد گذر لیالی وایام وشهور واعوام ونمایش خریف وبهارش بناگاه متنبه وبیدار سازند وآنکس که بواسطه غرور جوانی وآغاز تن آسانی درسورت زمستان بایک قمیص وپیراهن بگذرانیدی وسهام آن سورت را بجوشن بدن راه نگذاشتی واغذیه غلیظه وگوشت گاو وشتر را با لحوم کبک وتیهو یکسان از دندان بسپردی وبه نیروی هاضمه از معده درگذرانیدی واگر بر سنگ وخاره سپار شدی پرنیان وحریر خواندی یا برناهموار زمین خفتی بستر نسرین پنداشتی ناگهان از مرور ایام وفرسایش قوی واعضا چنان ناتوان آمدی که گوشت بره را چون زبان اره بکام آوردی وبرنج شماله را نواله پنداشتی ودرمی ولطافت دیبا را نازیبا انگاشتی وقدرت تحمل اندک سرما وگرما نداشتی وآن اندام سیمین بار چون پنبه زار نمودی واگر رنجوری خود را بدوا نداند وچاره خود را از طبیب برآورده شمارد آن نیز شاید چه ناگوار بی دوا وملاقات بعضی اطبا که از دوا تلخ ترند عین مرض است وگفته اند دوا چون صابون است هرچند جامه را پاک سازد فرسوده اش نیز بگرداند کردار دوا با اندرون واعضا براین منوال است والبته دارو ودوا که خود فانی است اسباب بقا نتواند بود واگر آدمی ورود حوادث وبلیات را ترتیب ایمنی دهد وخود را از آن محفوظ شمارد این نیز خطاست چه آن ایمن بالاصاله برحادثات وبلیات چنان نهفته است اولاً هیچ ایمنی هرعنوان که خواهد گوئی باشد مانع نزول بلیات وپیک اجل نتواند گشت ثانیاً هرچه را ایمن بشمارند همان ایمن بوصول نوازل ودواهی مرتهن وممتحن میگردد وآنچه خود را نتواند صیانت کرد چگونه دیگری را حفاظت خواهد نمود ثالثاً از خود همان ایمن مترقب هزار گونه آزار وآسیب تن وبدن باید بود خواه آن ایمن را مرتب از مرد یا زن یا دیگر حیوانات یا از عمارات وجمادات ومعاقل ومنازل وامثال آن بگردانند بسا کسانیکه بوستان ولالای ایشان گورستان فنای ایشان گردیده وآوازهای شریف ایشان خار دیده لطیف ایشان شده ودوستان دیرین ایشان دشمنان کین گردند

و منزل عشرت ایشان محفل حسرت آمده و مجلس آسایش ایشان محبس فرسایش افتاده و مأمن ایشان مدفن گشته و یار کامرانی ایشان مار جانی و مایهٔ زندگانی ایشان آیت ویرانی و زن و فرزند و اهل و پیوند و یاوران و دیگرباران ایشان موجب بلیت و مصیبت جاودانی و مال ایشان عین وبال و لشکر و کشور و دفاین و خزاین ایشان اسباب حصول ندامت و رزیت ناگهانی ایشان شده است پس نه بنده و دل بدنیا هوشیار چگونه از آنچه خود محل آفت و فنا و بلیت و زوال است خواستار کامکاری و نگاهداری باید بود زن هرکس از هرکس بدونزد دیگر است و بلا و فسادش از همه کس بدو بیشتر است با اینکه از برای آسایش و آرامش خواهند اول چیزی که میرباید آب حیات است پس برترین مطلوبها و محبوبها آیت مرض و جاذب قوّهٔ زندگی و علامت ممات است و دوم چیزی که نتیجه معاشرت و تمنای لذّت مصاحب اوست کاهش تن و فرسایش قوی و بدن و زیان بدین و دنیا و نقصان آیین زهد و تقوی و ویرانی عشرتگاه اولی و اخری و در افتادن بمناهی و معاصی خداوند ارض و سما و بازماندن از سنن رسول رهنما بلکه از اغلب فرایض و واجبات و دچار شدن بقبول ذلت و تعلق بخسان و تملق بناکسان است فرزند از همه چیز دلبندتر است و بهر آنی هزاران نشترش بر جگر دولت و بضاعت و ضیاع و عقار و ملک و دار بسیار عزیز و اسباب کامکاری و برخورداری است کس را از جمله بهره باشد بی بهره ترین اهل جهان است چه از این اشیا جز رنج و زحمت و ترافع خصومت و مشاجرت بلکه تقاتل و محنت و هلاکت نیاید و بعلت همین دارائی محسود و مبغوض مردمان گردد و لقمهٔ نانی با فراغ بال و امنیت خیال بدهان نسپارد از هیزمش جز دود و دلگیر و بقیه اش از شررش جز خمود نباشد و از ماست و شیر و دوغ و پنیر و گاو و گوسفندش جز مرارت محاسبه نیاید او غم بخورد و دیگران نعم او گرفتار و بال باشد و دیگران بنعمت حال بهره ور شوند و حال آنکه او و دیگران نیز چون تنقل بشکر ندجز رنج نبرند اگر زرده تخم مرغی بخورند بمرض تخمه دچار شوند و اگر بیک دقیقه از خوردن طعامی که آن نیز برای رفع مرض جوع است لذت ببرند چندین ساعت بزحمت هضم آن مبتلا گردند و پس از چندی دچار بیماریها شوند و آنچه خورده اند بحبلات قی و ضربات حقنه باز گردانند اگر بجامه تن بیارایند آنهم برای چاره ستر عورت و رفع برودت یا حرارت چندانکه نو و تازه است زحمت حراست آن از غبار کثافات تحمل باید بود و اگر کهنه و فرسوده است در تدارک جامه دیگر مبتلا باید گشت در روز از مشغله روزگار نالان بهایت نشست شب هنگام از خستگی زحمات و مشقات روز خسته و ملول باید گردید در حالت بیداری بهزار گونه ضجرت و بیزاری دچار باید گشت در حال خفتن که آن نیز مرضی بزرگ است که برای تدبیر روح حیوانی و در اصلاح قوای ظاهره و باطنی انسانی و آسایش و تفرّج روح نفسانی از این قالب عنصری بفضا گاه آسمانی بر آدمی و دیگر حیوانات چیره میگردد بعوالم اموات باید تقرب گیرد و چون بحقیقت بنگرند آنچه آدمی از خویشتن بر خویشتن ببیند و آن بلیات که از وجود خود در خود یابد از هیچکس نیابد تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز اگر چشم ندیدی و گوش نشنیدی و نفس هوس نکردی و خیال فیخال ننمودی و اسباب هیجان حرص و طمع نشدی هرگز این بلیات

و آفات را نیافتند لکن اگر چشم و گوش باطن را برگشایند و در آینهٔ عقل و مرآت خرد بنگرند همه چیز را دریابند و در آنچه باید بنگرند و آنچه را که باید بشنوند و از آن تجاوز نفرمایند صاحب سعادت و بقای ابدی گردند و باین سرای ایرمان و عالم عنصری که دوامش عین درد و بقایش عین مرگ و امنش عین خطرات آرزومند نگردند و نیز در نهم بحار الانوار از محمد بن قیس از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود در زمان علی صلوات الله علیه مردی بود که دو کنیزک داشت و ایشان هر دو تن در یک شب بار حمل فرو نهادند یکی پسر و آن دیگر دختر بزاد و آن جاریه که دختر زائیده بود دختر خود را بگاهوارهٔ آنکه پسر آورده بگذاشت و پسر او را برداشت کنیزکی که دارای دختر بود گفت این پسر از آن من و پسر من است و آنکه پسر زائیده میگفت پسر از آن من است و این داوری بولی خداوند داور امیرالمؤمنین علیه السلام بردند آنحضرت فرمان کرد تا شیر هر دو جاریه را در ترازو بسنجند شیر هر یک سنگین تر باشد پسر از آن اوست و هم در آن کتاب از عبدالله بن عباس مروی است که عمر بن خطاب از من پرسید ای فرزند من بعد از رسول خدای صلی الله علیه و آله بهترین مردمان کیست گفتم آنکس میباشد که خدای حلال کرداند برای او آنچه را که بر مردمان حرام گردانیده و حرام فرماید آنچه را که بر جملهٔ مردمان حلال فرموده است عمر گفت سوگند بخدای همانا گفتی و بصداقت و راستی بیاراستی همانا صدقه بر علی بن ابیطالب علیه السلام حرام است و برای دیگرکسان حلال و بر مردمان حرام است که در حال جنابت بمسجد رسول خدای درآیند و برای آنحضرت حلال است چنانکه ابواب دیگر مردمان را از مسجد مسدود نمودند و باب علی علیه السلام را مسدود نساختند و این کلام عمر راجع بخبر مشهوری است که از رسول خدای در باب سد ابواب دیگران و نابسته داشتن باب آنحضرت مروی است و از این پیش در ذیل همین فصول برخی از آن مذکور گشت و این خبر دلالت بر آن دارد که علی علیه السلام را چون دیگر مردمان قیاس نتوان کرد چون آلوده جنابت گردند پلید و نجس باشند و نباید بمسجد آنحضرت اندر شوند و دیگر در آن کتاب از عیسی بن عبدالله علوی از پدرش از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَجُوزَ عَلَی الصِّراطِ کَالرِّیحِ الْعاصِفِ وَیَلِجَ الْجَنَّةَ بِغَیْرِ حِسابٍ فَلْیَتَوَلَّ وَلِیِّی وَوَصِیِّی وَصاحِبِی وَخَلِیفَتِی عَلی اَهْلِی وَاُمَّتِی عَلِیَّ بْنَ اَبِی طالِبٍ وَمَنْ سَرَّهُ اَنْ یَلِجَ النّارَ فَلْیَتْرُکْ وِلایَتَهُ فَوَعِزَّةِ رَبِّی وَجَلالِهِ اِنَّهُ لَبابُ اللهِ الَّذِی لا یُؤْتی اِلّا مِنْهُ وَاِنَّهُ الصِّراطُ الْمُسْتَقِیمُ وَاِنَّهُ الَّذِی یُسْاَلُ عَنْ وِلایَتِهِ یَوْمَ الْقِیامَةِ هرکس دوست میدارد که مانند باد وزان از صراط بگذرد و در بهشت اندر شود و زحمت حساب و پرسش نیابد باید بولایت ولی من و وصی من و صاحب من و خلیفه من بر اهل من و امت من علی بن ابیطالب علیه السلام اندر باشد و هرکس مسرور میباشد که بآتش جهنم اندر آید ولایت او را ترک بگذارد سوگند بعزت و جلال پروردگار خودم که علی آن باب خدائی میباشد

که خزان آن در نتوان بجدای وغمت هرد و سرای رسید و اوست صراط مستقیم و علی بن ابیطالب همان
کس باشد که چون قیامت قیام گیرد خدایتعالی مردمان را از ولایت او پرسش کند یعنی تمام مخلوق در
روز کار محشر مسئول ولایت او خواهند بود و هر کس بولایتش برخوردار نباشد بعذاب نار گرفتار است
خداوند غفار تمام بندگان را بنور ولایت او از شرار دوزخ رستگار و بنعیم جنت کامکار فرماید

بیان بعضی حکایات متفرقه که از حضرت باقر در حق امیر المؤمنین علیهما السلام و دیگران وارد است

در جلد هشتم بحار الانوار و کتاب مستطاب کافی از زراره از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام مروی است
حَجَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاَقَامَ بِمِنىً ثَلٰثاً يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ صَنَعَ ذٰلِكَ اَبُوبَكْرٍ ثُمَّ صَنَعَ ذٰلِكَ
عُمَرُ ثُمَّ صَنَعَ ذٰلِكَ عُثْمَانُ سِتَّ سِنِينَ ثُمَّ اَكْمَلَهَا عُثْمَانُ اَرْبَعاً فَصَلَّى الظُّهْرَ اَرْبَعاً ثُمَّ تَمَارَضَ
لِيَشُدَّ بِذٰلِكَ بِدْعَتَهُ فَقَالَ لِلْمُؤَذِّنِ اِذْهَبْ اِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْ لَهُ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ
الْعَصْرَ فَاَتَى الْمُؤَذِّنُ عَلِيّاً صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ اِنَّ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَأْمُرُكَ اَنْ تُصَلِّيَ بِالنَّاسِ
الْعَصْرَ فَقَالَ لَا اِذَنْ لَا اُصَلِّي اِلَّا رَكْعَتَيْنِ كَمَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاَخْبَرَ عُثْمَانَ بِمَا قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صلی رسول الله
فَقَالَ اِذْهَبْ اِلَيْهِ وَقُلْ لَهُ اِنَّكَ لَسْتَ مِنْ هٰذَا فِي شَيْءٍ اِذْهَبْ فَصَلِّ كَمَا تُؤْمَرُ قَالَ عَلِيٌّ لَا وَاللهِ
لَا اَفْعَلُ فَخَرَجَ عُثْمَانُ فَصَلَّى بِهِمْ اَرْبَعاً رسول خدای صلی الله علیه و آله حج بگذاشت و سه روز
در منی اقامت نمود و نماز را بدو رکعت بپرد یعنی قصر فرمود و چون نوبت با ابوبکر افتاد با آنحضرت
اقتدا کرد و دو رکعت نماز بجای آورد و چون خلافت با عمر رسید همچنان نماز را بدو رکعت بگذاشت
و گاهی که عثمان بر مسند امارت مسلمانان نشست تا شش سال بر این طریقت بپوست و در منی بر سنت
پیغمبر رفت و از آن پس برای خود نماز را کاملاً ادا نمود و در هنگام ظهر چهار رکعت نماز گذاشت و برای اینکه
این بدعت را استوار و یادگاری در صفحه روزگار برقرار دارد تمارض نمود و با مؤذن گفت نزد علی شو
و او را بگوی تا مردمان را نماز عصر بگذارد مؤذن بآنحضرت شد و فرمان عثمان را بعرض رسانید علی علیه السلام
فرمود من جز بر طریقت پیغمبر نمیروم و نماز را جز بدو رکعت نمی سپارم مؤذن نزد عثمان باز شد و گفت علی علیه السلام
چنین فرمود عثمان بدو گفت دیگر بدو بپوی و بدو گوی ترا با این کار چکار چنانکه بتو امر شده نماز بگذار
علی علیه السلام فرمود سوگند باخدای چنین نمی کنم و بدینگونه نماز نمی گزارم عثمان بیچاره ماند و از آن تمارض
سودی ندید و از سرای بیرون شد و مردمان را بچهار رکعت پیشوائی نمود و چون نوبت خلافت بمعویه رسید
و مردمان بروی انجمن شدند و امیر المؤمنین علیه السلام شهید شده معویه حج نهاد و در منی بنماز بایستاد
مردمان را بدو رکعت نماز پیشوائی کرد و سلام بداد و چون نماز ظهر را بدو رکعت بخاتمت رسانید

جماعت بنی امیه پاره با پاره نگران شدند و مردم ثقیف و آنانکه از شیعیان عثمان بودند در عجب رفتند
آنگاه گفتند همانا معویه بر صاحب شما حکم راند یعنی حکم بر خطای او نمود و با وی مخالفت ورزید و دشمنش را بشماتت
او باز گذاشت فَقَامُوا فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا اَتَدْرِي مَا صَنَعْتَ مَا زِدْتَ عَلَى اَنْ قَضَيْتَ عَلَى صَاحِبِنَا
وَاَشْمَتَّ بِهِ عَدُوَّهُ وَرَغِبْتَ عَنْ صَنِيعِهِ وَسُنَّتِهِ فَقَالَ وَيْلَكُمْ اَمَا تَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَّى فِي هٰذَا الْمَكَانِ رَكْعَتَيْنِ وَاَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ وَصَلَّى صَاحِبُكُمْ سِتَّ سِنِينَ كَذٰلِكَ
فَتَأْمُرُونِّي اَنْ اَدَعَ سُنَّةَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا صَنَعَ اَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ قَبْلَ
اَنْ يُحْدِثَ فَقَالُوا لَا وَاللهِ مَا نَرْضٰى عَنْكَ اِلَّا بِذٰلِكَ قَالَ فَاقْبَلُوا فَاِنِّي مُشَفِّعُكُمْ وَرَاجِعٌ اِلَى سُنَّةِ
صَاحِبِكُمْ فَصَلَّى الْعَصْرَ اَرْبَعاً فَلَمْ يَزَلِ الْخُلَفَاءُ وَالْاُمَرَاءُ عَلَى ذٰلِكَ اِلَى الْيَوْمِ پس جماعت بنی امیه و ثقیف
و پیروان عثمان بپای شدند و نزد معویه رفتند و گفتند هیچ میدانی امروز چه احدوثه بپای گذاشتی و هیچ
نیفزودی و نکاستی جز اینکه بر خطا و ذلل صاحب ما عثمان حکم راندی و زبان دشمن را بروی دراز و شماتت
عدوان را به عثمان دیر باز گردانیدی و از سنت او روی برگاشتی و از آنچه او ساخت بپرداختی معویه در جواب
ایشان گفت وای بر شما مگر ندانسته اید که رسول خدای صلی الله علیه و آله نماز را در این مکان بدو رکعت
بپایان برد و از آن پس ابوبکر و عمر بر آن نهج رفتند و عثمان نیز شش سال متابعت این سنت را نمود اکنون
با من فرمان میکنید که سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را از دست بگذارم و آن کار را که ابوبکر و عمر و عثمان
پیش از آنکه احداث اینحادثه را نماید ناگزیده میکردند انکار م گفتند لا والله هرگز از تو خوشنود نشویم مگر باینکار معویه گفت
اگر چنین است و جز این نمیجوئید باری برای نماز حاضر شوید چه من شما را متابعت کنم و بسنت صاحب شما
عثمان باز گردم پس معویه نیز بقانون عثمان نماز عصر را بچهار رکعت بپایان برد و از آن پس خلفاء و امراء
تاکنون بر این نهج میروند و نماز میگذارند راقم حروف میگوید از اهل زمانه و مردمان دنیا طلب سخت
بعید می نماید که احکام و سنن رسول خدای صلی الله علیه و آله را اینگونه تابع سلیقه غیر مستقیمه جمعی میکنند
و همچنان بواسطه طمع و حرص بر آنان میگروند گاهی بر نماز می افزایند و گاهی میکاهند گاهی کامل را قصر
و وقتی قصر را کامل و زمانی حرام را حلال و هنگامی حرام را حلال میسازند و همچنان بریاست و امارت
مسلمانان برقرار می پایند عثمان شش سال بر سنت رسول خدا میرود و از آن پس دیگرگون میگرداند و معویه
در یک روز نماز ظهر را بطریقی و نماز عصر را برای خوشنودی دیگران بطریق دیگر می سپارد و معذلک خود را
خلیفه پیغمبر و امیر مؤمنان میخواند چنان می نماید که احکام خدا و رسول خدا و کتاب خدا بجمله تابع میل و اراده
ایشان است و این جمله همه بواسطه حرص و طمع بمال و حطام دنیای زشت فرجام است زیرا که خود آنها نیز
در پایان کار اظهار ندامت همی کردند لکن اغراض و امراض شخصیه ایشان بآنجا رسید که بعد از خودشان هم تخم
فتنه و فساد را بکاشتند و ثمرات مقاصد را برداشتند و بگذشتند در بحار الانوار مسطور است که این روایت

بغض خلفا

بغیر خلاف ما ورا است که خلیفه زمان در هنگام وفات خود گفت سه کار کردم و دوست میدارم که نمی کردم و سه کار نکردم و دوست دارمی که میکردم و از سه مطلب غفلت نمودم و دوست داشتم که از رسول خدای سؤال کرده باشم اما آن سه کار را که دوست داشتم نکرده باشم یکی فرستادن خالد بن ولید است بسوی مالک بن نویره و قوم او که موسوم باهل رده بودند و دیگر کشف سرای فاطمه سلام الله علیها وان کان اغلق علی حرب و این سخن او دلالت بر آن میکند که فاطمه علیها السلام را بخشم آورده و رسول خدای فرموده است که خدای تعالی بسبب خشم تو خشمناک میشود و بواسطه رضای تو خوشنود میگردد لاجرم هر کس فاطمه را خشمگین کند مستوجب غضب خداوند میگردد و نیز رسول خدای میفرماید فاطمه پاره تن من است هر کس او را بیازارد مرا آزار کرده و هر کس مرا اذیت رساند خدای را آزار رساند و باین ترتیب لازم میشود که چنان کسی خدای و رسول را آزار نموده باشد و حال همچنین مردم در قرآن معلوم است چیست و از جمله آن مسائل این است که گفت دوست داشتم از رسول خدای سؤال کنم بعد از آن حضرت امر خلافت با کیست و صاحبش کیست و بهمین کلمه باز میرساند که او خود خلیفه رسول خدای نیست و در اینکه میگوید دوست داشتم که از آن حضرت بپرسم کلاله چیست و جد را چه میراث است باز می نماید که باحکام شرعیه عالم نبوده است و معلوم است کسیکه جاهل باحکام باشد دخالت او در حکومت مابین مسلمانان بچه حالت است و باشهادت خودش معلوم میدارد که خلافت برای غیر او ست چه اگر او را بود بایستی از جانب خدای و رسول خدای علم داشته باشد و چون خودش بغیر علم و اجازت در این کار دخالت کرد و آنگونه اظهار ندامت نمود ندانیم حال جای نشین او چیست و نیز در آن کتاب از فروة بن مجاشع از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که عایشه نزد عثمان آمد و گفت آنچه ابوبکر و عمر بن خطاب بمن عطا میکردند تو نیز باز ده عثمان گفت در کتاب و سنت از بهر تو چیزی نیافته ام و آنکه پدرت ابوبکر و عمر بن خطاب بتو چیزی میداده اند از روی طیب نفس و میل خاطر خودشان بوده است و من این کار نمیکنم عایشه گفت پس میراث مرا از رسول خدای صلی الله علیه و آله باز ده عثمان گفت اولم تجئنی انت و مالک ابن اوس النصری فشهدتما ان رسول الله صلی الله علیه و آله لا یورث حتی منعتما فاطمة میراثها و ابطلتما حقها فکیف تطلبین الیوم میراث النبی صلی الله علیه و آله فترکته و انصرفت و کان عثمان اذا خرج الی الصلوة اخذت قمیص رسول الله صلی الله علیه و آله علی قصبة فرفعته علیها ثم قالت ان عثمان قد خالف صاحب هذا القمیص و ترک سنته آیا تو و مالک بن اوس نصری نزد من نیامدید و همی گواهی ندادید که رسول خدای را ارث نیست یعنی آن حضرت برای کسی ارث نمیگذارد و این کلام را چندان ممتد و مکرر نداشتید تا گاهی که فاطمه را از میراث خودش بی بهره و حقش را باطل ساختید پس چگونه تو خود امروز بیامدی و میراث پیغمبر صلی الله علیه و آله را طلب و طمع میکنی عایشه را جای سخن نماند و از خدمت عثمان بازگشت و از آن وقت هر زمان که عثمان بنماز بیرون میشد عایشه

پیراهن مبارک رسول خدای صلی الله علیه و آله را بر قصبه می افراشت و با مردمان همی گفت همانا عثمان با صاحب این پیراهن مخالفت نمود و سنت او را متروک ساخت علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه بهمین تقریب باین خبر اشارت کرده و در خبر این کلمات را اضافه کرده است که بعد از آنکه عایشه عثمان را بسخنان و کردار خود رنجیده خاطر داشت عثمان بر منبر برشد و گفت بدانید که عایشه دشمن خدای است و ضرب المثل او و صاحبه او حفصه دختر عمر در قرآن در این آیه مبارکه است امرأة نوح و امرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما تا قول خدای تعالی و قیل ادخلا النار مع الداخلین کنایت از اینکه عایشه و حفصه نیز مانند زوجه نوح و زوجه لوط علیهما السلام میباشند که زوجه دو پیغمبر گرامی بودند و با ایشان بخیانت و مخالفت رفتند و جای در جهنم ساختند چون عایشه این سخن را از آن شیخ ممتحن بشنید برآشفت و گفت ای نعثل ای دشمن خدای همانا رسول خدای صلی الله علیه و آله ترا بنام نعثل یهودی که در یمن مسکن دارد بخواند و از آن پس عثمان بلعن عایشه و عایشه بلعن عثمان زبان برگشادند و عایشه سوگند بخورد که هرگز در آن شهر نماند و مهیای سفر مکه شد و چنانکه ابن اعثم کوفی در تاریخ الفتوح یاد نموده است با مردمان همی گفت بکشید نعثل را خدای بکشد نعثل را همانا سنت رسول خدای را کهنه کرد و بفرسود با اینکه این جامهای پیغمبر است که هنوز کهنه نشده و تازه است بعد از این وصایا و سخنان بسوی مکه بیرون شد و چون عثمان بقتل رسید عایشه بمدینه بازگردید و شخصی عایشه را ملاقات کرد عایشه از احوال از وی بپرسید تفصیل احوال را بگفت و هم باز نمود که مردمان بخلافت علی علیه السلام انجمن کرده اند چون عایشه این سخن بشنید از آن کین دیرین که با علی علیه السلام داشت نیرنگی دیگر بساخت و گفت سوگند با خدای خون عثمان را بخواهم جست با عایشه گفت تو خود از همه کس بر خون وی حریص تر و تشنه تر بودی و مردمان را بکشتن او انگیزش میدادی عایشه سخن را بگردانید و گفت در آن زمان که من گفتم ریختن خون وی واجب بود او را بکشتند و او را مهلت دادند تا از گناهان خود توبه نمود و از آلایش معاصی و رنگ آثام پاک و چون سبیکه نقش و اک شد آنوقت او را بکشتند و از این خبر مقام عداوت عایشه نسبت بامیر المؤمنین علیه السلام و حیلت و مکیدت و تدبیر و هوشیاری او در امور دنیویه و افروختن آتش فساد و انگیزش عباد معلوم میشود نوشته اند نعثل مردی مصری بود که ریشی دراز داشت و بعضی گفته اند نعثل بمعنی شیخ احمق است و نیز نعثل بمعنی کفتار نر است و ابن حجر در تبصرة المنتبه گوید نعثل نام مردی یهودی است در مدینه و او مردی پر ریش بوده که عثمان بن عفان را بدو تشبیه نمایند در آمالی صدوق از ابو الجارود از حضرت ابی جعفر باقر از آباء عظامش علیهم السلام مروی است که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود من وقف نفسه موقف التهمة فلا یلومن من اساء به الظن و من کتم سره کانت الخیرة بیده و کل حدیث جاوز اثنین فشا وضع امر اخیک علی احسنه حتی یاتیک منه ما یغلبک و لا تظنن بکلمة خرجت من اخیک سوء و انت تجد لها فی الخیر محملا و علیک باخوان

الصِّدْقِ فَاَکْثِرُوا مِنِ اکْتِسَابِهِمْ فَاِنَّهُمْ عُدَّةٌ عِنْدَ الرَّخَاءِ وَ جُنَّةٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ وَ شَاوِرْ فِی حَدِیثِکَ
الَّذِینَ یَخَافُونَ اللهَ تَعَالَی وَ اَحِبَّ الْاِخْوَانَ عَلَی قَدْرِ التَّقْوَی وَ اتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ
وَ کُونُوا مِنْ خِیَارِهِنَّ عَلَی حَذَرٍ اِنْ اَمَرْنَکُمْ بِالْمَعْرُوفِ فَخَالِفُوهُنَّ کَیْلَا یَطْمَعْنَ مِنْکُمْ فِی الْمُنْکَرِ هر کس خویشتن را در مواقع تهمت
بدر آورد نبایست ملامت نماید کسی را که در حق وی بسوء ظن باشد و هر کس راز خویش را پوشیده بدارد
اختیار بدست اوست یعنی میتواند در زمان لزوم و هنگام مناسب آشکار دارد لکن چون ظاهر سازد اختیار
از دست او بیرون است و هر حدیثی که از میان دو لب بگذشت فاش میگردد کُلُّ سِرٍّ جَاوَزَ الْاِثْنَیْنِ شَاعَ
و همیشه در افعال و اعمال برادر دینی خود بر طرز و اندیشه نیکو باش و کردار او را بر صحت و گفتارش را بر خیر
و سلامت حمل کن مگر وقتیکه چندان از ذمایم افعال یا اندیشه و خیال نامطلوبش بروز نماید که مقام تشکیک
نماند و هرگز سخنی را که از برادران دینی خود بشنوی چندانکه بتوانی محل خیری برای آن قرار بدهی بگمان بد انتقال
مده و بر تو باد که آن چند که توانی دوستان صدیق و برادران شفیق از بهر خود تحصیل نمائی و در اکتساب ایشان
گوهر نفیس از پی فزونی باشی و هرگز بآنچه داری و فراهم ساخته قانع و از اکثار آن ساکن منشینی چه دوستان
صدیق در زمان رضا همدست و همپشت و در زمان ورود بلا سپر و نگاهبان باشند و در آنچه از بهر تو حادث
گردد با کسانیکه از خدای بترسند مشورت کن و هر کس از اخوان پرهیزکارتر است باید محبوب‌تر بداشت
و از زنان بد پرهیز دارید و از خوبان ایشان بر حذر باشید اگر شما را بکردار خوب و معروف هم دلالت نمایند
برخلاف امر ایشان کار کنید تا بدین سبب در ارتکاب منکر بشما طمع نبندند راقم حروف گوید اینکه میفرماید
اگر زنان بکردار خوب هم امر نمایند از ایشان پذیرفتار نشوید برای این است که نواقص العقول والدین
هستند و اگر یکوقتی هم رمیة من غیر رام بمعروفی امر نمایند و فرمان خود را جاری و مطاع شمارند در دیگر مقامات
نیز طمع نمایند و آن چند در پیشرفت خیالات فاسده و موهومات بی فایدهٔ خود ابرام و وسوسه نمایند که شخص را
بارتکاب امور نامشروع و کارهای نااستوار باز دارند و زیان کار هر دو سرای گردانند پس اگر از آن
یک دلالت ایشان هم که نیکو می نماید بگذرند و برخلاف رأی ایشان کار کنند و ایشان را از خود نومید گردانند
و زبان و دهان ایشان را ببندند برای آسایش از دیگر مخاطر مفید و شر قلیل برای نفع کثیر جایز است
شاید اگر بتحقیق بنگرند آن یک نیز که خیر و خوب مینماید چون از شخصی است که نقصان عقل و دین اتصاف
دارد در عاقبت کار مفید نباشد و دیگر در امالی طوسی از علی بن هاشم از پدرش از بکر بن عبد الله طویل و عمار ابن
ابی معویه مروی است که گفتند ابو عثمان بجلی که موذن بنی اقصی است ما را حدیث کرد و گفت بکر بن عبد الله
چهل سال ما را اذان بگفت و او ما را حدیث نمود که از علی علیه السلام شنیدم که در روز جمل میفرمود وَ اِنْ
نَکَثُوا اَیْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِی دِینِکُمْ فَقَاتِلُوا اَئِمَّةَ الْکُفْرِ اِنَّهُمْ لَا اَیْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ
و باین آیه شریفه از این پیش اشارت شد و خلاصه این است که آنانکه بیعت کردند و پیمان بستند و از آن پ

برای

بکشتند ایشان را که کافر شده اند بقتال در سپارید شاید از افعال و اعمال خود دست بدارند و چون امیر
المومنین این آیه مبارکه را قرائت فرمود سوگند یاد نمود که از آن هنگام که این آیه شریفه نازل شده است
تا امروز هیچکس با این گروه قتال نداده است گویا مقصود این است که این آیه در حق این جماعت که
با من مخالفت کردند و نقض بیعت نمودند نازل شده است و موقع اجرای این امر در این هنگام بود
و من بانجام رسانیدم بکر میگوید از این مسئله و حکایات از حضرت ابی جعفر علیه السلام بپرسیدم
قَالَ صَدَقَ الشَّیْخُ هٰکَذَا قَالَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ لَهٰکَذَا کَانَ فرمود آن شیخ براستی سخن کرد علی
علیه السلام چنین فرمود و آن داستان چنین بود در جلد هشتم بحار الانوار و کشف الیقین از عمرو بن
شمر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که ابن عباس گفته است که هر وقت امیر المومنین علیه السلام را
غضبی روی میداد یا خبری بهیجان میاورد من برای کشف آن برمی آمدم چنان افتاد که روزی یکی از
شیعیان آن حضرت از شام عریضه بحضرتش تقدیم کرد و در آنجمله بنوشت که معویه و عمرو بن العاص و عتبة بن
ابی سفیان و ولید بن عقبة و مروان در مجلس معویه انجمن کردند و از امیر المومنین سخن در میان آوردند
بنکوهش آنحضرت که از حیز آفرینش بیرون است زبان برگشادند و در میان مردمان و دهان کسان درافکندند
که امیر المومنین از شئونات اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله میکاهد و مدارج ایشان را درهم
میشکند و هر یکی را بآنچه نشاید یاد میفرماید و اینحال در آنوقت بود که آن حضرت اصحاب خود را فرمان
کرده بود که بانتظار آن حضرت در نخیله باشند لاجرم آن جماعت بکوفه اندر شدند و آن حضرت را بجای
گذاشتند و کردار ایشان بر آنحضرت غلیظ گردیده بود و این خبر نیز در آن اثنا برسید ابن عباس
میگوید شب هنگام بدر سرای مبارکش برفتم و با قنبر گفتم خبر امیر المومنین چیست گفت امیر المومنین بخواب
اندر است امیر المومنین علیه السلام سخن مرا بشنید و از این خبر میرسید که امیر المومنین علیه السلام را با آن
عظمت سلطنت و حشمت خلافت منزلگاهش چنان کم طول و عرض بوده است که کلام قائل را از پس
در سرای میشنیده است نه چون دیگر فرمانگذاران که اگر بر در سرای ایشان صدای کوس و ناقوس
برخیزد از بعد مسافت نشنوند و بداد مظلوم نرسند و با خروش خروس فرق نگذارند بالجمله ابن عباس میگوید
فرمود کیست این شخص عرض کرد یا امیر المومنین ابن عباس است فرمود اندرآی پس بحضرتش تشرف جستم
و نگران شدم که آن حضرت بر یکسوی از جامهٔ خواب خود نشسته و جامه کهنه بر تن داشت و بر هیئت مردی
اندوهناک بود عرض کردم یا امیر المومنین ترا چیست فرمود وَیْحَکَ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ وَ کَیْفَ تَنَامُ عَیْنَا
قَلْبٍ مَشْغُولٍ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَلَکَ جَوَارِحَکَ قَلْبُکَ فَاِذَا اَرْهَبَهُ اَمْرٌ طَارَ النَّوْمُ عَنْهُ هَا اَنَا کَمَا تَرَی
مُذْ اَوَّلِ اللَّیْلِ اعْتَرَانِیَ الْفِکْرُ وَ السَّهَرُ لِمَا تَقَدَّمَ مِنْ نَقْضِ عَهْدِ اَوَّلِ هٰذِهِ الْاُمَّةِ الْمُقَدَّرِ
عَلَیْهَا نَقْضُ عَهْدِهَا ای پسر عباس چگونه دو چشم دلی که بدیگر کار مشغول باشد خواب در خود میپارد

ای پسر عباس دل تو مالک جمله جوارح تو است چون دل را ارکان خوف و دهشت در سپارد خواب از دیده طیران کند اینک من چنانم چنانکه می بینی از اول شب فکر و بیداری بر من چنگ در افکنده است و بواسطه نقض عهدی که از افراد این امت از بدایت حال روی داده و نقض بر ایشان مقدر گشته از چشم من خواب بیرون شتافته است إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَرَ مَنْ أَمَرَ مِنْ أَصْحَابِهِ بِالسَّلَامِ عَلَيَّ فِي حَيَوتِهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَكُنْتُ أُؤَكِّدُ أَنْ أَكُونَ كَذٰلِكَ بَعْدَهُ وَقَالَ بِابْنِ عَبَّاسٍ أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ بَعْدَهُ وَلٰكِنْ أُمُورٌ اجْتَمَعَتْ عَلَى رَغْبَةِ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا وَأَمْرِهَا وَنَهْيِهَا وَصَرْفِ قُلُوبِ النَّاسِ عَنِّي وَأَصْلُ ذٰلِكَ مَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرٰهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَلَوْ لَمْ يَكُنْ ثَوَابٌ وَلَا عِقَابٌ لَكَانَ بِتَبْلِيغِ الرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرْضٌ عَلَى النَّاسِ اتِّبَاعُهُ وَاللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهٰيكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا أَتَرَاهُمْ تَهَوَّلُوا عَنِّي فَأَطَاعُوهُ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ وَهٰذَا بِرُوحِ أَبِي الْقَاسِمِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْجَنَّةِ لَقَدْ قُرِنْتُ بِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَيْثُ يَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا وَلَقَدْ طَالَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ فِكْرِي وَهَمِّي وَتَجَرُّعِي غُصَّةً بَعْدَ غُصَّةٍ لِإِصْرَارِ قَوْمٍ عَلَى مَعَاصِي اللّٰهِ وَحَاجَتُهُمْ إِلَيَّ فِي حُكْمِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ حَتَّى إِذَا أَتَاهُمْ مِنَ الدُّنْيَا أَظْهَرُوا الْغِنَى عَنِّي كَأَنْ لَمْ يَسْمَعُوا اللّٰهَ يَقُولُ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا أَنَّهُمْ

همانا رسول خدای صلی الله علیه و آله امر فرمود آنانکه از اصحاب خود امر نمود با اینکه در زمان زندگی آنحضرت مرا بامارت مؤمنان سلام فرستند و با مر و نهی من سر تسلیم پیش آورند و من بر آن اندیشه بودم که بعد از رسول خدای چنین خواهم بود و مردمان بامارت من متفق و یکدل و یکزبان خواهند بود ای ابن عباس همانا من بعد از رسول خدای صلی الله علیه و آله از تمام مردمان بر مردمان سزاوارتر و اولی بالتصرف والاماره هستم لکن بعلاوه این رغبتی که مردمان را به دنیا و ریاست دنیا امور چند بر ایشان دست یافت که موجب انصراف قلوب ایشان از من گردید و اصل اینحال و بنیان اینگونه اعمال و افعال همان است که خدای تعالی در این آیه شریفه میفرماید آیا مردمان بآنچه محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله حسد می برند همانا دادیم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و دادیم ایشان را سلطنتی بزرگ و اگر عذاب و عقابی هم مقرر نبودی همی بایست این مردمان بهمان تبلیغی که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود متابعتش را فرض بدانند و هیچ انحراف نجویند با اینکه خدای تعالی میفرماید آنچه را که رسول خدای از شرایع و احکام و نصایح و مواعظ و اوامر و نواهی و امثال آن شما را اطلاع میکند و از خدای باز میرساند بآن کار کنید و از آنچه باز میدارد و نهی میفرماید باز ایستید یعنی از جمله تبلیغات رسول خدای یکی این بود که مرا خلافت و ولایت داد و از جانب خدای بمردمان تبلیغ فرمود و بطاعت اوامر و نواهی

من فرمان کردند و ایشان اطاعت کردند و بیعت نمودند و عهد و پیمان استوار ساختند و هنوز کفن رسول خدای تازه بود که مرتد شدند و روی برگاشتند آیا چنان مینگری که این باز ایستادن مردمان از اطاعت فرمان من اطاعت رسول خدای بود و چون از من کناری گرفتند رسول خدا را اطاعت نمودند یعنی هرگز چنین نیست سوگند بدانکس که دانه را بر شکافت و مردمان را بیافرید و روح مقدس حضرت ابوالقاسم صلی الله علیه و آله را بر بساط قدس و کاشن جاوید برد با رسول خدای قرین بودم گاهی که آیه تطهیر نازل شد یعنی مرا این شان و مقام است که با آنحضرت در وصول این مرتبت مقارنت داشتم لاجرم ای پسر عباس فکر من و اندوه من و فرو کشیدن پیمانهای غصه بعد از غصه دراز گردید تا چرا اینمردم بر معاصی خدای اصرار همی ورزند در حال اینکه حاجت ایشان بحضرت من در احکام حلال و حرام نمایان بود تا گاهی که فریفته زخارف و حطام دنیای نکوهیده فرجام شدند این وقت خویشتن را از من بی نیاز دانستند یعنی بعد از آنکه مقید باوامر و نواهی و رعایت حدود و احکام الهی شدند و بواسطه انغمار در بحار حرص و طمع دنیا و امارت و سلطنت دنیا و متابعت نفس ناپروا با مور دنیه و کار عقبی و شدائد روز جزا اعتنا نیاوردند معلوم است گاهی که از خدای و رسول خدای روی برگاشتند خود را از من و اوامر و نواهی من بی نیاز انگاشتند گویا نشنیدند از خداوند تعالی و اگر باز گذارند به پیغمبر و صاحبان حکم هر آینه دانند آن کسانیکه استخراج و استنباط خبر صحیح را می کنند از احوال ایشان همانا ایشان را دانا ساخته اند که بسوی من محتاج میباشند و من از ایشان بی نیاز میباشم أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا فَمَضَى مَنْ مَضَى قَالَ عَلَيَّ بِضِغْنِ الْقُلُوبِ وَأَوْرَثَهَا الْحِقْدَ عَلَيَّ وَمَا ذَاكَ إِلَّا مِنْ أَجْلِ طَاعَتِهِ فِي قَتْلِ الْأَقَارِبِ مُشْرِكِينَ فَامْتَلَؤُوا غَيْظًا وَاعْتِرَاضًا وَلَوْ صَبَرُوا فِي ذَاتِ اللّٰهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ الْآيَةَ فَأَبْطَؤُوا مِنْ تَرْكِ الرِّضَا بِأَمْرِ اللّٰهِ مِمَّا أَوْرَثَهُمُ النِّفَاقَ وَأَلْزَمَهُمْ بِقِلَّةِ الرِّضَا الشِّقَاقَ وَقَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا فَالْآنَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ قُرِنْتُ بِابْنِ آكِلَةِ الْأَكْبَادِ وَعَمْرٍو وَعُتْبَةَ وَالْوَلِيدِ وَالْمَرْوَانِ وَأَتْبَاعِهِمْ فَمَتَى اخْتَلَجَ فِي صَدْرِي وَأُلْقِيَ فِي رُوعِي أَنَّ الْأَمْرَ إِلَى دُنْيَا يَكُونُ هٰؤُلَاءِ فِيهَا رُؤَسَاءَ يُطَاعُونَ فَهُمْ فِي ذِكْرِ أَوْلِيَاءِ الرَّحْمٰنِ يَثْلِبُونَهُمْ وَيَرْمُونَهُمْ بِعَظَائِمِ الْأُمُورِ مِنْ إِفْكٍ مُخْتَلَفٍ وَحِقْدٍ قَدْ سَبَقَ وَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفِظُونَ مِمَّنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّ عَامَّةَ أَعْدَائِي مِمَّنْ أَجَابَ الشَّيْطَانَ عَلَيَّ وَزَهَّدَ النَّاسَ فِيَّ وَأَطَاعَ هَوَاهُ فِيمَا يَضُرُّهُ فِي آخِرَتِهِ وَبِاللّٰهِ الْغِنَى وَهُوَ الْمُوَفِّقُ لِلرَّشَادِ وَالسَّدَادِ آیا بر مخزن قلوب و منشاء مدرکات و فهم و فکر ایشان قفلهای آنها است پس در گذشت آنکس که بر گذشت که همی کفت علی دلها را پر کین میکرداند و از حقد و حسد بر من آکنده می سازد و این کلام اشاره بعثمان است و این سخن را از آن روی بفرمود که من در حضرت و طاعت فرمان رسول خدا اقارب و اقوام او را که مشرک بودند بقتل رسانیدم لاجرم کسان و دوستان آنان

دل از خشم و اعتراض و کین و انقراض بپاکنند با اینکه اگر در آنچه خواست خدا و فرمان و رضای اوست شکیبائی میگرفتند و نمی آشوفتند و خاطر بر خونخواهی جماعت مشرکین بر نمی بستند برای ایشان بهتر بود خداوند عزّ و جلّ میفرماید نمی بینی جماعتی را که بخداوند روز جزا ایمان آورده اند که دوست بدارند کسانیرا که با خدای و رسول خدایی خلاف بجویند و ایشان بواسطهٔ اینکه نفاق بر ایشان چیره و شقاق بر ایشان مستولی گردید از رضای پروردگار خدا روی برتافتند و درون خود را از تخم عصیان بینباشتند و خداوند عزّ و جلّ میفرماید پس تعجیل مکن بعذاب ایشان جز این نیست که میشماریم برای ایشان شمردنی یعنی میشماریم بر ایشان ایام اجل ایشان را که بعد از مردن بعذاب موعود برسانیم هم اکنون ای ابن عباس حالت اهل روزگار و حرص و طمع ایشان باین دنیای ناپایدار و بی خبری از قهر و غضب پروردگار قهار بمقامی استقرار گرفته است که من بیابیت با معویه پسر آکلة الاکباد و عمرو بن عاص و عقبة بن ابی سفیان و ولید بن عقبه و اتباع ایشان قرین گردم یعنی مردمان روزگار چندان سست ایمان و غافل و مغرور شده اند که نور را با ظلمت و علم را با جهل و کفر را با ایمان همعنان شمارند پس کدام وقت بوده و میباشد که در سینهٔ من خلجان و در خاطر من نمایان شود که کار دنیا و اهل دنیا بجائی ارتقا جوید که چنین مردم رؤسای زمان و مطاع جهان گردند همانا اینمردم بسبب کین دیرین و حقد مکینی که دارند اولیای یزدان را در مقام کاهش در آورند و بعیب و نقص در سپارند و آلوده تهمت خواهند و نیک میدانید جماعتی که مجاری اوقات عهد رسول الله صلی الله علیه و آله را انجا طرا اندر دارند و اکنون در دنیا بجای هستند که عامهٔ دشمنان من کسانی باشند که در حق من اطاعت و اجابت وساوس شیطانی نموده اند و روی مردمان را از من برتافته اند و آنچه را که شیطان خواهان و موجب زیان آخرت است اطاعت نموده اند و جمله تواریخ بها بخداوند عباد است و اوست توفیق دهنده رشاد و سداد یا بن عبّاس وَیلٌ لِمَن ظَلَمَنی وَ لَمْ دَفَعَ حَقّی وَ اَذهَبَ عَظیمَ مَنزِلَتی اَیْنَ کانُوا اُولٰئِکَ وَاَنَا اُصَلّی مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ صَغیراً لَمْ یُکْتَبْ عَلَیَّ صَلوٰةٌ وَ هُمْ عَبَدَةُ الاَوْثانِ وَ عُصاةُ الرَّحْمٰنِ وَ بِهِمْ تُوقَدُ النّیرانُ فَلَمّا قَرُبَ اِصْعارُ الخُدُودِ وَ اِنْعاسُ الجُدُودِ اَسْلَمُوا کَرْهاً وَ اَبْطَنُوا غَیْرَ ما اَظْهَرُوا طَمَعاً فی اَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللّٰهِ وَ تَرَبَّصُوا انْقِضاءَ اَمْرِ الرَّسُولِ وَ فَناءَ مُدَّتِهِ لِما اَطْمَعُوا اَنْفُسَهُمْ فی قَتْلِهِ وَ مَشُورَتِهِمْ فی دارِ نَدْوَتِهِمْ قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ خَیْرُ الْماکِرینَ وَ قالَ یُریدُونَ اَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللّٰهِ بِاَفْواهِهِمْ وَ یَاْبَی اللّٰهُ اِلّا اَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ یا بْنَ عَبّاسٍ نَدَبَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ فی حَیٰوتِهِ بِوَحْیٍ مِنَ اللّٰهِ یَاْمُرُهُمْ بِمُوالاتی فَحَمَلَ الْقَوْمَ ما حَمَلَهُمْ مِمّا حَسَدَ عَلَی اَبینا آدَمَ مِنْ حَسَدِ اللَّعینِ لَمْ یُخْرِجْ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ وَ رِضْوانِهِ وَ اُلْزِمَ اللَّعْنَةَ الْحَسَدُ لِوَلِیِّ اللّٰهِ وَ ما ذٰلِکَ بِضارّی اِنْ شاءَ اللّٰهُ شَیْئاً یا بْنَ عَبّاسٍ اَرادَ کُلُّ امْرِءٍ اَنْ یَکُونَ راساً مُطاعاً یَمیلُ اِلَیْهِ الدُّنْیا وَ اِلیٰ اَقارِبِهِ فَحَمَلَهُ هَواهُ وَ لَذَّةُ دُنْیاهُ وَ اتِّباعُ النّاسِ اِلَیْهِ اَنْ یَغْصِبَ ما جَعَلَ اللّٰهُ لی وَ لَوْلا اِتِّقائی عَلَی الثِّقْلِ الْاَصْغَرِ اَنْ یَبِیدَ فَیَنْقَطِعَ شَجَرَةُ الْعِلْمِ وَ زَهْرَةُ الدُّنْیا وَ حَبْلُ اللّٰهِ الْمَتینُ وَ حِصْنُهُ الْاَمینُ وُلْدُ رَسُولِ رَبِّ الْعالَمینَ لَکانَ طَلَبُ الْمَوْتِ وَ الْخُرُوجُ اِلَی اللّٰهِ عِنْدی مِنْ شَرْبَةِ ظَمْآنٍ وَ نَوْمِ وَسْنانٍ وَ لٰکِنّی صَبَرْتُ وَ فِی الصَّدْرِ بَلابِلُ وَ فِی النَّفْسِ وَساوِسُ فَصَبْرٌ جَمیلٌ

والله

وَ اللّٰهُ الْمُسْتَعانُ عَلیٰ ما تَصِفُونَ وَ لَقَدیماً ظُلِمَ الْاَنْبِیاءُ وَ قُتِلَ الْاَوْلِیاءُ قَدیماً فِی الْاُمَمِ الْماضِیَةِ وَ الْقُرُونِ الْخالِیَةِ فَتَرَبَّصُوا حَتّیٰ یَاْتِیَ اللّٰهُ بِاَمْرِهِ ای پسر عباس وای بر حال کسیکه بر من ستم براند و حق مرا از من باز گردانیده و منزلت و مقام عظیم مرا ببرد این جماعت که اینگونه با من بظلم و عدوان رفتند و حق مرا غصب کردند کجا بودند در آن هنگام که من در خرد سالی که هنوز نماز بر من واجب نبود با رسول خدای نماز میگذاشتم و ایشان به پرستش اوثان و عصیان رحمن روز میگذاشتند و این کلمه بتصریح مینماید که اسلام و ایمان و عبادت امیر المؤمنین بر تمام مردم جهان تقدّم داشته باجمله میفرماید اینمردم مخالفین که غاصبین که عابد اوثان و عاصی یزدان بودند همواره نیران فتنه و فساد را فروزنده و آتش کفر و شرک و نفاق را بر افروختند و از قبول حق و دعوت حق گریزنده بودند تا گاهی که بازار اسلام رونق و حال مسلمانان قوّت گرفت و بدانستند که چیزی بر نیاید که مسلمانان بر دیگران چیره و چهرهٔ بخت و اقبال ایشان تیره میگردد بکراهت اسلام آوردند و از روی نفاق اظهار وفاق کردند و شقاق و کفری را که با دل ایشان الصاق و التصاق داشت مکتوم ساختند و بآن طمع اندر بودند که وقت یابند و هوش و کوشش بگذارند تا چون دست یابند به نیران کفر و عصیان نور خدای را خاموش کردانند و همواره متربّص و مترصّد انقضای امر رسول خدای و فنای مدّت جاوید عدّت حضرت رسالت آیت راهنمای بودند چه در دار الندوه بمشورت می پرداختند و نفوس خبیثهٔ خود را در قتل خیر الانام و هلاک باعث ایجاد دهور و اعوام و شهور و ایام بطمع انداختند خدای عزّ و جلّ می فرماید این گروه شقاوت پژوه بمکاری و حیلت و زشت سگالی کار همی کردند و خدای سزای ایشان را باز گذاشت و نیز میفرماید این مردم بی نور و شعور و کافر و کفور همی خواستند باتش عصیان و تابش بیان کفر ترجمان نور خدای را خاموش کردند با اینکه یزدان تعالی البته نور خود را به اکمال و اتمام رساند اگر چند مشرکان را مکروه و ناگوار آید ای پسر عباس رسول خدای در زمان زندگانی همایونش بموجب وحی پروردگار این جماعت را به بیعت و خلافت من دعوت فرمود و بموالات من فرمان کرد و این مردم را حسد و حقد بر مخالفت امر رسول خدا و عصیان امر خدا و خصومت من باز داشت چنانکه شیطان ملعون نیز بواسطهٔ بغض و حسد بر پدر ما آدم علیه السلام کینه ور و از روح و رضوان یزدان بیرون و بلعنت ابدی و دوری از رحمت سرمدی مقرون شد و این کار و کردار ایشان اگر خدای بخواهد زیانی بر من فرود نمی آورد ای پسر عباس هر مردی همی خواهد که ریاست و مطاعیت داشته باشد و اهل دنیا و اموال جهان بدو و اقارب او

روی بیاورد لاجرم هوای نفس او ولذت دنیای او و متابعت نمودن مردمان به
اوامر و نواهی و میل نفس او عمل می نماید اوراکه غاصب حق من کردد واکر بر ثقل
اصغر نمی اندیشیدم که از دست نشوند و مبارک درخت علم ها یه فروغ و رونق
جان وحبل استوار یزدان وحصن امین ایزد منان فرزندان رسول پروردکار عالمیان را
انقطاعی نرسد همانا طلب مرک وبیرون شدن بحضرت خداوند عز وجل نزد من از شربت
کوارائی که جکر تشنه را رسد و خوابی خوش که بدیده آنکس که بزحمت چیرکی خواب دچار شد
خوشتر واطیب بودی لکن بصبوری وشکیبائی پرداختم کاهی در سینه آهنک ها
و در نفس وسوسه هاست فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون همانا از پیشین
زمان با پیغمبران ستمها رانده اند واولیای یزدان را در امتهای کذشته روزکاران
وقرون بر نوشته بقتل رسانیده اند پس بانتظار وصول امر پروردکار بباشید
وَبِاللّٰهِ اَحْلِفُ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ اِنَّهُ کَمَا فَتَحَ بِنَا یَخْتِمُ بِنَا وَمَا
اَقُولُ لَکَ اِلَّا حَقًّا یَا ابْنَ عَبَّاسٍ اِنَّ الظُّلْمَ یَبْتَنِي لِهٰذِهِ الْاُمَّةِ وَیَطُولُ الظُّلْمُ وَیَظْهَرُ
الْفِسْقُ وَتَعْلُو کَلِمَةُ الظَّالِمِینَ وَلَقَدْ اَخَذَ اللّٰهُ عَلَی اَوْلِیَاءِ الدِّینِ اَنْ لَا
یُقَارُّوا اَعْدَائَهُ بِذٰلِکَ اَمَرَ اللّٰهُ فِي کِتَابِهِ عَلَی لِسَانِ الصَّادِقِ رَسُولِ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ تَعَاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوٰی وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَی
الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ الْآیَةَ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ ذَهَبَ الْاَنْبِیَاءُ فَلَا نَرٰی نَبِیًّا
وَالْاَوْصِیَاءُ وَوَرِثْنَا عَنْهُمْ اَحَدٌ وَاعِلْمَ الْکِتَابِ وَتَحْقِیقَ الْاَسْبَابِ قَالَ
اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَکَیْفَ تَکْفُرُونَ وَاَنْتُمْ تُتْلٰی عَلَیْکُمْ آیَاتُ اللّٰهِ وَ
فِیکُمْ رَسُولُهُ فَلَا یَزَالُ الرَّسُولُ بَاقِیًا مَا نَفَذَتْ اَحْکَامُهُ وَعُمِلَ بِسُنَّتِهِ
وَدَارُوا حَوْلَ اَمْرِهِ وَنَهْیِهِ وَبِاللّٰهِ اَحْلِفُ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ لَقَدْ نُبِذَ الْکِتَابُ
وَتُرِکَ قَوْلُ الرَّسُولِ اِلَّا مَا لَا یُطِیقُونَ تَرْکَهُ مِنْ حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَلَمْ
یَصْبِرُوا عَلٰی کُلِّ اَمْرِ نَبِیِّهِمْ وَتِلْکَ الْاَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا یَعْقِلُهَا
اِلَّا الْعَالِمُونَ اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثًا وَاَنَّکُمْ اِلَیْنَا لَا تُرْجَعُونَ
فَبَیْنَنَا وَبَیْنَهُمُ الْمَرْجِعُ اِلَی اللّٰهِ وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ
یَا ابْنَ عَبَّاسٍ عَامِلِ اللّٰهَ فِي سِرِّهِ وَعَلَانِیَتِهِ تَکُنْ مِنَ الْفَائِزِینَ
وَدَعْ مَنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَکَانَ اَمْرُهُ فُرُطًا وَیُحْسَبُ مَغْوِیَّةً مَا عَمِلَ وَمَا یَعْمَلُ
بِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَلَیَمْحَقُ ابْنُ الْعَاصِ فِي غَیِّهِ فَلَا یُعْنِیکَ وَکَیْدُهُ قَدْ هَوٰی وَسَیَعْلَمُ الْکَافِرُ

لِمَنْ عُقْبَی الدَّارِ وَاَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ فَقَالَ الصَّلٰوةَ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ لَا تَفُتْ اَسْتَغْفِرُ
اللّٰهَ لِي وَلَکَ وَحَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَکِیلُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِیمِ
ای پسر عباس سوکند بخدای میخورم که چنانکه بما افتتاح یافت بما نیز اختتام میجوید واین کلمه احتمال چند معنی دارد
یکی اینکه چنانکه افتتاح عبادت و معرفت خدای بما بود اختتام آن نیز بما باشد یعنی تکمیل این امر بوجود ما میباشد
اکرچه در ظاهر هم چنان ندانند در باطن چنان است دیکر اینکه همانکه افتتاح امر اسلام بما بود اختتامش نیز
بما است واکر دیکران کمان میبرند که باستیلای ظاهری ایشان این امر بایشان راجع است محض وهم است واز
روز ازل این امر بنام ما و وجود و علوم و معارف ما موکول است و دیکران که از علم و معارف بی بهره هستند هرکز
نتوانند دارای این معنی و مرتبت باشند دیکران بی بهره اند از جرعه کاس الکرام حافظ این امانت و کنجور این
ودیعه و صاحب این مقام و قابل این مدارج جاه و مدار تمام و مروج شریعت خیر الانام مائیم دیکر اینکه چنانکه در
ظاهر امر و آغاز کار ظهور و رواج دین اسلام بوجود ما بود و از آن پس جماعتی که لَهُمْ آذَانٌ لَا یَسْمَعُونَ بِهَا وَ
لَهُمْ اَعْیُنٌ لَا یُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ قُلُوبٌ لَا یَفْقَهُونَ بِهَا اُولٰئِکَ کَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ چند کاهی بتقلب و تغلب و حیل مختلفه
متصدی امور مسلمانان و متشمر باطفاء نور یزدان شدند و کمان همی بردند که این امر را از اهل بیت رسول خدا
بیرون بردند دیکرباره مردمان را بحالت جاهلیت باز خواهند آورد این کمانی سست و پنداری نادرست است
چه خداوند تعالی ائمه هدی صلوات الله علیهم را حافظ اسرار و امانات و ودایع حقیقت آیات خود کردانیده است
خواه ظاهر مشهور خواه غایب مستور و در آخر الزمان نوبت ظهور او و رجعت ما و تشدید امر دین و رفع ظلم و دفع
مخالفین و مشرکین است بالجمله میفرماید ای پسر عباس خبر بحق و راستی باتو کویم همانا رشته ظلم و سلسله بیداد
در حق این امت اتساق کرفت و زمان ستمکاری امتداد یافت و فسق و فجور ظهور نمود و سخن ستمکاران بلند شد همانا
خداوند تعالی از اولیای دین و والیان آئین پیمان استوار کرفته است که با اعدای دین در هواجس نفسانیه
ایشان معین نباشند و خداوند تعالی در کتاب خودش بر زبان صداقت توامان رسول الله صلی الله علیه و آله
امر نمود و فرموده است بر نیکی و تقوی معاونت کنید و بر معصیت و عدوان یار و معین نکردید ای پسر عباس
پیغمبران عظام علیهم السلام از جهان برفتند و تو امروز پیغمبری را نمی بینی و اولیای ایشان وارث علوم و
شرایع و سنن و احکام ایشان هستند علم کتاب و تحقیق اسباب را مأخوذ نمودند خداوند عز وجل میفرماید
چکونه کفر میورزید با اینکه آیات خدای بر شما قرائت میشود و رسول او در میان شماست یعنی احکام و شریعت
و ولی او در میان شما باقی است پس تا زمانیکه احکام رسول جاری و سنت او معمول و مردمان محکوم امر
و نهی او باشند آن رسول باقی است ای پسر عباس بخداوند سوکند یاد میکنم که در این زمانه احکام کتاب
خدا را از پس پشت افکندند و کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله را آن چیزی که ناشتند بترک نمودند مکر آنچه را
که نتوانستند از حلال و حرام و برا طاعت تمام اوامر و نواهی پیغمبر خود طاقت نیاوردند یعنی چون از روی باطن

اصل بلا

اسلام نیاورده بودند بلکه کرهاً مسلمان شدند و بطمع و غرض شخصی اظهار انقیاد نمودند و دل و زبان ایشان
یکسان نبود لاجرم چون رسول خدای بدیگر سرای پیوست فرصت غنیمت شمردند و آنچه توانستند در اضمحلال دین و سنن آنحضرت
بکوشیدند بلکه آنچه را که اگر متروک میداشتند حکم بر عدم اسلام ایشان بلکه بارتداد ایشان میشد و این امر را نیز اگرچه ناگوار
نمی‌شمردند و اسلام را خاری درمیان عقاید سابقهٔ خود میشمردند لکن چون تمکن باین امر را اسباب ادراک سلطنت و امارت
و حصول مقاصد و تمنیات دنیویهٔ خود میدانستند بیک اندازه حفظ ظاهر نمودند تا چون در امر سلطنت قوی حال
کردید بتخریب بنیان اسلام نیز کوشیدند چنانکه چون نوبت بمعویه و پاره کسان و خلفای دیگر روزگاران افتاد برآن نمونه
و نمط که با قوانین اسلام مشابهت نداشت و بر سیرهٔ اکاسره و قیاصره و جبابره بودند کار نی سپردند بالجمله
امیرالمؤمنین کلام متین خود را بقرآن مبین تضمین میکند که میفرماید این امثال را برای مردمان میزنیم و جز آنانکه
عالم هستند یعنی راسخان در علم میباشند تعقل نمی‌نمایند آیا چنان می‌پندارید که ما شما را ببازی و بیهوده آفریدیم
و شما را بسوی ما بازگشتی نیست یعنی گمان می‌برید که ممات فات و حشر و معادی نیست پس درمیان ما و ایشان
مرجع بسوی خدای است یعنی چون قیامت دررسد خداوند درمیان ما و ایشان حکم میفرماید و زود است که بدانند
آنانکه ستم راندند در کدام گردشگاه گردش خواهند کرد ای پسر عباس در پوشیده و آشکارا با خدای معاملت بکن
تا از رستگاران باشی و کسانی را که پیرو هوای نفس بدفرجام خود هستند و از حدیکه مقرر است بیرون می‌تازند روی برتاب
درباره معویه کافی آنچه را که میکند و بعد از وی باعمال ناستودهٔ او عمل خواهند کرد و عمرو بن العاص او را در آن سرکشی
و طغیانش امداد همی نماید همانا عمرش بپایان میرود و کید و فسونش سرنگون میگردد و زود است که شخص کافر
بداند که پایان کار و عاقبت کردارش بر چه منوال و پرسش سرای مکافاتش چگونه ناهموار است چون سخنان امیر
المؤمنین علی علیه السلام بدین مقام اختتام گرفت بانگ مؤذن بنماز صبح برخاست فرمود یا ابن عباس زمان نماز
دررسید وقت را از دست مگذار برای خود و تو از خدای طلب آمرزش میکنم و خدای برای ما و تو کافی و بهتر وکیل است
و حول و قوتی جز بخداوند علی عظیم نیست ابن عباس میگوید از انقطاع شب اندوهناک و بر سپری شدن آن متلهف
گردیدم راقم حروف گوید چون در این خبر بنگرند باز دانند که امیرالمؤمنین علیه السلام را اکثر اظهار اندوهی می‌شود
در غم امت و کجروان امت است که از چه روی بایست تابع فریب شیطان و هواجس نفس اماره گردند و از جادهٔ
اسلام که قائد روضهٔ رضوان و آشیان منیو نظام و سعادت سرمدی است انحراف و بزخارف دنیوی و شقاوت
ابدی انصراف گیرند و خود را و جمعی کثیر را نسلاً بعد نسل و اصلاً بعد اصل بعذاب الیم آن سرای جاوید دچار سازند
و بعلت شعلهٔ دنیا از شعلهٔ هدی بی‌نصیب و قود دوزخ و لهیب گردند و این کلمات ملاحت آیات تا چند فصیح و
ملیح است که با اینکه همه از در شکایت و شکوی و حزن و اندوه است ابن عباس از اواسط شب گوش بدان
سپرده و تا نوبت خواندن خروس سحرگاهی و برشدن بانگ نماز آنی ملتفت نشده است اظهار افسوس و اندوه
می‌نماید که چرا شب بپایان رسیده و رشتهٔ آن کلام معجز ارتسام انقطاع گرفت و از اینجا مراتب فصاحت و بلاغت

و طلاقت و ذلاقت و حلاوت و ملاحت لسان و بیان ولی خداوند منان معلوم میشود که مانند عبدالله بن
عباس که ابنیهٔ بلاغت و فصاحت را اساس و فصحای بلاغت آثار را ملجاء و مناص است اینگونه غرقهٔ آن
بحر فصاحت و بلاغت است و خطب و کلمات شکایت آیات آن حضرت با نهایت فصاحت و رجاحت و
وجاهت و اتمام حجت و اقامت براهین قاطعه در بحارالانوار و نهج البلاغه و ناسخ التواریخ مسطور است

بیان پارهٔ حکایات رسول خدای صلی الله علیه و آله که در کتب اخبار از حضرت باقر علیه السلام رسیده است

در جلد هشتم بحارالانوار و تفسیر علی بن ابراهیم از حنان بن سدیر از پدرش از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است
که پسری از صفیه دختر عبدالمطلب بمرد و صفیه روی براه آورد فَقَالَ لَهَا عُمَرُ غَطِّي قُرْطَكِ فَإِنَّ قَرَابَتَكِ مِنْ
رَسُولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا تَنْفَعُكِ شَيْئاً چون عمر او را بدید گفت این گوشواره را که بگوش اندر بود
چه خویشاوندی تو با رسول خدای ترا از هیچ چیز سود مند نیست صفیه برآشفت و گفت ای فرزند زن غیر مختونه
آیا گوشوارهٔ مرا بدیدی آنگاه صفیه بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله شد و آن داستان بگذاشت و بگریست
رسول خدای بیرون شد و ندا نماز جماعت برکشید مردمان فراهم شدند فَقَالَ مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَزْعُمُونَ أَنَّ
قَرَابَتِي لَا تَنْفَعُ لَوْ قَدْ قُمْتُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَشَفَعْتُ فِي عُلُوجِكُمْ لَا يَسْأَلُنِي الْيَوْمَ أَحَدٌ مَنْ أَبَوَاهُ إِلَّا أَخْبَرْتُهُ
فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ مَنْ أَبِي يَا رَسُولَ اللّهِ فَقَالَ أَبُوكَ غَيْرُ الَّذِي تُدْعَى لَهُ أَبُوكَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ فَقَامَ
آخَرُ فَقَالَ مَنْ أَبِي يَا رَسُولَ اللّهِ قَالَ أَبُوكَ الَّذِي تُدْعَى لَهُ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا بَالُ الَّذِي
يَزْعُمُ أَنَّ قَرَابَتِي لَا تَنْفَعُ لَا يَسْأَلُنِي عَنْ أَبِيهِ فَقَامَ عُمَرُ فَقَالَ أَعُوذُ بِاللّهِ يَا رَسُولَ اللّهِ مِنْ غَضَبِ اللّهِ وَ
غَضَبِ رَسُولِهِ اُعْفُ عَنِّي عَفَى اللّهُ عَنْكَ رسول خدای فرمود چیست حال آن جماعتی که چنان
می‌پندارند که خویشاوندی با من سود مند نیست چون در مقام محمود بایستم برای علوج شما شفاعت میکنم امروز هیچکس
از پدر و مادرش از من پرسش نکند جز آنکه او را خبر باز میدهم یعنی باز میگویم که پدر او کیست در اینوقت مردی در خدمت
بپای شد و عرض کرد یا رسول الله پدرم کیست فرمود پدر تو غیر از آنکس است که ترا باو میخوانند و بدو منسوب میدارند
پدر تو فلان بن فلان است پس از آن دیگری بپای خاست و عرض کرد یا رسول الله پدر من کیست فرمود پدرت
همان کس است که ترا بنام او و پسری او میخوانند یعنی حلال زاده هستی آنگاه فرمود چیست حال آنکس که گمان
میکند قرابت من سودی نبخشد از پدرش از من نمی‌پرسد در اینوقت عمر بپای شد و عرض کرد یا رسول الله پناه
میبرم بخدای از غضب خدا و غضب رسول خدای از من درگذر خدای از تو بگذرد پس خدای تعالی این آیه
نازل فرمود یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ تا آنجا که میفرماید ثُمَّ
أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ای کسانیکه ایمان آورده‌اید پرسش و پژوهش مکنید از چیزهائیکه اگر برای شما آشکار گردد شما را بد آید

معلوم باد علج بمعنی آن کبری است که هیچ دین ندارد و علوج جمع آن است مجلسی میفرماید میشاید مراد بعلوج
در این کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله بندگان و عبید ایشان باشند که از کفار عجم اسلام آورده و در بعضی نسخ بجای
فی علوج حکم فی حاء و حکم مسطور است ابن اثیر در نهایه میگوید که در حدیث وارد است شفاعتی لاهل الکبائر
من امتی حتی حکم و حاء یعنی شفاعت من شامل حال آنان است که از امت من معاصی کبیره نموده اند
حتی دو قبیله حکم و حاء و ایشان دو قبیله هستند که از آنسوی ریگستان یبرین جای دارند در مراصد الاطلاع مسطور است
که یبرین بفتح یاء حطی و باء موحده ساکنه و کسر راء مهمله و یاء مثناة تحتانی و نون ریگستانی بس طویل و عریض است
که در اعلی بلاد سعد واقع است و بعضی گفته اند این ریگستان از اصقاع بحرین و در میان آن و احساء دو مرحله است
و نیز یبرین از قریه های حلب است راقم حروف گوید مقام احمد صلی الله علیه و آله از مقام محمود نبی برتر و اشرف
است و هیچ شبهه نمیرود که اگر آنحضرت که خلقت دوزخ و جنت برای معاندین و محبین آن حضرت است اگر
در حق هر کس بهر گناه و معصیت و دین و مذهب که باشد اراده شفاعت فرماید فوراً دوزخ و نیران بروی باغ و بوستان
گردند و در اینجا میخواهد بفرماید که مرا که این مقام و رتبت است چگونه شفاعت در بارهٔ اقارب من شامل نمی شود
و ذو قرابت من سودمند نمیگردد و از کلمهٔ مبارکه لشفعت بسی امیدواریها و بشارت میرسد و عظمت و جلالت
و صدق قول و خبر رسول خدای را از اینگونه اخبار میتوان دانست و اذعان و تسلیم مردمان را نیز در این مواقع
میتوان معلوم کرد و دانست که چون با کسی میفرماید پدر تو نه آن کس باشد که ترا پسر آن میخوانند و پدر تو فلان بن فلان
هست و تصریح میفرماید که حلال زاده نیستی هیچ جای سخن نمیماند و دیگری بپای میشود و میپرسد و دیگری معذرت میخواهد

بیان حکایت اعرابی و غیره با رسول خدای صلی الله علیه و آله که از حضرت باقر علیه السلام وارد است

در مجلد ششم بحار الانوار از سعد اسکاف از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام مروی است جاء اعرابی احد بنی
عامر فسال عن النبی صلی الله علیه و آله فلم یجده قالوا هو بفرح فطلبه فلم یجده قالوا هو بمنی قال
فطلبه فلم یجده فقالوا هو بعرفة فطلبه فلم یجده قال فوجده فی الموقف قال حلّوا لی النبی صلی الله
علیه و آله فقال الناس یا اعرابی ما انکرک اذا وجدت النبی وسط القوم وجدته مفخماً قال بل حلّوه
لی حتی لا اسئل عنه احداً قالوا فان نبی الله اطول من الربعة و اقصر من الطویل الفاحش کان لونه
فضة و ذهب ارجل الناس جمة و اوسع الناس جبهة بین عینیه غرة اقنی الانف واسع الجبین کث
اللحیة مفلج الاسنان علی شفته السفلی خال کان رقبته ابریق فضة بعید ما بین مشاشة
المنکبین کان بطنه و صدره سواء سبط البنان عظیم البراثن اذا مشی مشی متکفئاً و اذا التفت
التفت بجمیعه کان یده من لینها متن ارنب اذا قام مع انسان لم ینفتل حتی ینفتل صاحبه

و اذا جلس لم یحلّ حبوته حتی یقوم جلیسه مردی اعرابی که یکتن از بنی عامر بود بیامد
و از رسول خدای صلی الله علیه و آله پژوهش نمود و آنحضرت را نیافت با وی گفتند آن حضرت در قرح
جای دارد قرح بضم قاف و فتح راء معجمه و حاء حطی بر وزن صرد نام کوهی است در مزدلفه که صعود بر آن مستحب است
اعرابی در طلب پیغمبر بدانجا سپر شد و هم در آنجا نیافت بعضی گفتند در منی تشریف قدوم داده بدانجا شد
و در آنجایش نیافت گفتند در عرفه میباشد بدانجا برفت و نیز بحضرتش مشرف نشد و برفت و رسول خدای را
در موقف باز یافت اینوقت با مردمان گفت شمائل پیغمبر را با من برشمارید گفتند ای اعرابی چون در محضر
مبارکش اندر شوی و حضور مبارکش را در میان جماعت دریابی از آن فخامت و عظمت و جلالتی که در وجود
مبارکش مشهود است آنحضرت را شناخته میداری اعرابی گفت همیخواهم جمال مبارک و خصال همایونش را
چنان برای من توصیف نمائید که حاجتمند پرسش از هیچکس نباشم گفتند پیغمبر خدای را قامتی موزون و
دیداری همایون است و اعتدالی بکمال دارد از مردم چهار شانه بلندتر و از دراز نا اندازه کوتاه تر است یعنی
قامت مبارکش نه بلند است و نه کوتاه بلکه حد وسط را که بهترین نمط است داراست گویا رنگ مبارکش را با نقره
سفید و زر سرخ بیامیخته اند یعنی گلگون است و چون آمیزش برف بخون است گیسوان مبارکش تا گوش را
در سپرده و گاهی بر سر دوش میرسد و جبههٔ مبارکش پهن و محاسن شریفش انبوه و دندانهای مبارکش گشاده
میان و بر لب زیرین خالی اندر و گردن شریفش چون بیضهٔ نقرهٔ خام مصقول می نماید شکم و سینهٔ مبارکش یکسان
و انگشتهای شریفش کشیده و بلند و نیکو و معتدل و کف و پنجه های مبارکش بزرگ است چون راه سپار شود
بتمام وقار و سکون راه نوردد و راست و درست قدم بر نهد و بگذارد و چالاک بگذرد و این دلیل شجاعت و
عدم کبر است و چون با کسی روی آورد بتمام روی روی نماید یعنی چون متکبران به نیم رخ چهره نگشاید دست
مبارکش از نهایت نرمی و نعومت چون متن خرگوش است هر وقت با شخصی بایستد تا مصاحبش جدائی
نجوید جدائی نگیرد و چون با کسی بنشیند تا جلیس او بپای نشود ترتیب جلوس را از دست نگذارد اعرابی چون
این کلمات را بشنید بیامد فلما نظر الی النبی صلی الله علیه و آله عرفه قال فضرب بمحجنه علی رأس ناقته رسول
الله صلی الله علیه و آله عند ذنب ناقته فاقبل الناس تقول ما اجراک یا اعرابی قال النبی
صلی الله علیه و آله دعوه فانه ارب ثم قال ما حاجتک قال جائتنا رسلک ان تقیموا
الصلوة و تؤتوا الزکوة و تحجّوا البیت و تغتسلوا من الجنابة و بعثنی قومی الیک رائداً
ابغی ان استحلفک و اخشی ان تغضب قال لا اغضب انی انا الذی سمانی الله فی التوریة و
الانجیل محمد رسول الله المجتبی المصطفی لیس بفحاش و لا سخاب فی الاسواق و لا یتبع السیئة السیئة و لکن یتبع
السیئة الحسنة فسلنی عما شئت و انا الذی سمانی الله فی القرآن و لو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضّوا
من حولک فسل عما شئت قال ان الله الذی رفع السموات بغیر عمد هو ارسلک قال اللهم نعم

قال

قالَ نَعَم هُوَ ارسَلَنی قالَ بِاللهِ الَّذی قامَتِ السَّمواتُ بِاَمرِهِ هُوَ الَّذی اَنزَلَ عَلَیکَ الکِتابَ وَ اَرسَلَکَ بِالصَّلوةِ المَفروضَةِ وَالزَّکوةِ المَعقُولَةِ قالَ نَعَم قالَ وَ هُوَ اَمَرَکَ بِالاِغتِسالِ مِنَ الجَنابَةِ وَ بِالحُدُودِ کُلِّها قالَ نَعَم قالَ فَاِنّا آمَنّا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ وَ کِتابِهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ البَعثِ وَ المیزانِ وَ المَوقِفِ وَ الحَلالِ وَ الحَرامِ صَغیرِهِ وَ کَبیرِهِ قالَ فَاستَغفَرَ لَهُ النَّبیُّ وَ دَعا

چون رسول خدای از کمر آن آیت معرفت آفرینش را بشناخت و از ولعی که بر پرسش داشت با چوبی که بدست بودش اشارتی بر سر ناقه پیغمبر کرد مردمان بدو روی کردند و همی گفتند ای اعرابی تا چند جری و جسور هستی پیغمبر فرمود او را بحال خود بگذارید که او را حاجتی است بعد از آن فرمود ترا چه حاجت است عرض کرد همانا فرستادگان شما ما را بیامدند و با قامت نماز و پرداختن زکوة و زیارت خانه خدای و غسل از جنابت امر کردند لاجرم قوم من مرا باستان تو بفرستادند تا در اینجمله سؤال کنم و ترا باینجمله سوگند دهم و بیم همی دارم که خشمناک شوی فرمود خشمناک نمیشوم چه او صاف و اخلاق و نام و نشان مرا خدای در توریة و انجیل یاد کرده است و باز نموده است که وی محمد فرستاده و برگزیده خدای است فحاش نیست و در اسواق فریاد نکند و سزای بد را بدی نگذارد بلکه از هر کس بد بیند او را پاداش نیکو دهد از هر چه خواهی بپرس که من همان کس هستم که خداوند در قرآن در حق من میفرماید اگر تو درشتخوی و غلیظ القلب باشی مردمان از پیرامون تو پراکنده گردند از هر چه میخواهی پرسش جوی اعرابی عرض کرد آن خداوندی که آسمانها را بدون ستون برافراخته است ترا بمخلوق رسالت داده فرمود آری گفت سوگند میدهم بآن خداوندی که آسمانها بفرمان او بر پای هستند همان خداوند است که قرآن را بر تو نازل کرده است و ترا فرمان و رسالت داده است که مردمان نماز را واجبی بگذارند و زکوة اموال خود را تقدیم نمایند فرمود آری عرض کرد همین خداوند جلیل با تو باغتسال از جنابت و اجرای تمام حدود مأمور فرموده است فرمود آری آنوقت اعرابی با امنیت خاطر و قبول دل عرض کرد پس ما با جمله بخدای و فرستادگان خدای و کتاب او و روز قیامت و انگیز روز رستاخیز و میزان و موقف و حلال و حرام خواه کوچک و خواه بزرگ ایمان آوردیم میفرماید چون اعرابی این سخنان بگذاشت و ایمان خود را مسلم داشت رسول خدای صلی الله علیه و آله از بهر او استغفار و در حق او دعای خیر فرمود معلوم باد در کتب اخبار در الفاظ این خبر شریف بعضی اختلافات است و نیز از حضرت باقر علیه السلام در شمائل رسالت دلائل حضرت خیر الانام علیه و اله الصلوة و السلام احادیث متعدده وارد و در مجلد ششم بحار مسطور است و دیگر در جلد ششم بحار از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود اِنّی لَاَعجَبُ کَیفَ لا اَشیبُ اِذا قَرَأتُ القُرآنَ من بعجب اندر می شوم که چگونه پیر نمیشوم گاهی که قرائت قرآن را می نمایم و از معانی این کلام مبارک این است که قرآن مجید یا بر قصص و اخبار پیشینیان و قرون ماضیه و چگونگی حال و مآل ایشان و مواعظ و نصایح حکایت میکند یا بر مراتب عظمت خلقت و خلاقیت و قهر و قهاریت و توحید و معرفت خدای و عذاب و ثواب روایت می نماید یا از کیفیت احکام و حدود الهی و اوامر و نواهی و تکالیف مکلفین اشارت میفرماید و البته بنده گان خدای بهر صفت کیفیت و مقام

تحقیق در حال قراء قرآن

و استعداد که باشند یا مؤمن هستند و قاصر یا مسلم هستند و غیر وافی یا کافر هستند و مقصر یا شایق هستند و غیر فائق و یا عالم هستند اما بدون بصیرت تامه یا جاهل هستند و مقصر در تعلم از علما در هر صورت چون بر آیات یزدانی بگذرند و بر معانی و حقایق و بواطن که مخصوص بصنف علمای راسخین است بنگرند البته باید از کثرت تفکر و تعقل موی بر سرها سفید و قوت و قوای جوانی بضعف شیخوخیت و علامات آن مبدل شود و دیگر در آن کتاب از زراره از حضرت باقر علیه السلام مروی است که مردی یهود بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد و آنوقت عایشه در حضرتش حضور داشت و آن یهودی گفت اَلسّامُ عَلَیکُم رسول خدای فرمود علیک یعنی بر تو باد پس از آن یهودی دیگر آمد و بدانگونه سلام راند و رسول خدای نیز بدانگونه که با صاحب او جواب رانده بود پاسخ داد پس از وی یهودی دیگر اندر شد و بدانسان سلام فرستاد و جواب نیز بمانند پیشینیان بشنید عایشه از کردار ایشان خشمگین گردید و گفت عَلَیکُمُ السّامُ وَ الغَضَبُ وَ اللَّعنَةُ یا مَعشَرَ الیَهُودِ یا اِخوَةَ القِرَدَةِ وَ الخَنازیرِ بر شما باد مرگ و بلا و غضب و لعنت خداوند تعالی ای گروه یهود ای برادران بوزینگان و خوکان رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود یا عایِشَةُ اِنَّ الفُحشَ لَو کانَ مُمَثَّلاً لَکانَ مِثالَ سوءٍ اِنَّ الرِّفقَ لَم یُوضَع عَلی شَیءٍ قَطُّ اِلّا زانَهُ وَ لَم یُرفَع عَنهُ قَطُّ اِلّا شانَهُ قالَت یا رَسُولَ اللهِ اَما سَمِعتَ اِلی قَولِهِمُ السّامُ عَلَیکُم فَقالَ بَلی اَما سَمِعتِ ما رَدَدتُ عَلَیهِم قُلتُ عَلَیکُم فَاِذا سَلَّمَ عَلَیکُم مُسلِمٌ فَقُولُوا السَّلامُ عَلَیکُم وَ اِذا سَلَّمَ عَلَیکُم کافِرٌ فَقُولُوا عَلَیکَ ای عایشه اگر فحش ممثل و مجسم گردد مثالی زشت و قالبی نکوهیده میگردد و این کلام بر تجسم اعمال حدیث میکند میفرماید رفق و ملایمت را بر هیچ چیزی هرگز نمیگذارند جز اینکه او را زینت بخشد و از آن برنمی دارند جز آنکه دچار نکوهش گرداند میفرماید عایشه عرض کرد یا رسول الله این سخنان ایشان را نشنیدی که السام علیکم گفتند فرمود آری بشنیدم آیا تو جواب مرا که با ایشان برگردانیدم نشنیدی که گفتم علیکم پس هر وقت شخصی مسلمان بر شما سلام براند بگوئید السلام علیکم و چون کافری بر شما سلام براند بگوئید علیک راقم حروف گوید مردم یهود از آن نفاق و کفر و حسدی که بر رسول خدای و تحیات اسلام داشتند چون میخواستند السلام علیکم یعنی سلامت و رحمت بر شما باد بگویند بشیطنت و لعنت و خیانت زبان خود را کج و دهان خود را معوج میداشتند و لام را ساقط ساخته و السام علیکم میگفتند و سام بمعنی مرگ است رسول خدای صلی الله علیه و آله نیز در جواب ایشان بلفظ علیک قناعت میفرمود یعنی آنچه گفتید و مقصود داشتید بر شما و بهره شما باد و نیز امت را فرمان کرد تا در جواب سلام مسلمان بدانسان و در پاسخ سلام یهود بدانگونه سخن برانند و دیگر در کتاب کافی و بحار از محمد بن قیس از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمود جاءَتِ امرَأَةٌ مِنَ الاَنصارِ اِلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ فَدَخَلَت عَلَیهِ وَ هُوَ فی مَنزِلِ حَفصَةَ وَ المَرأَةُ مُتَلَبِّسَةٌ مُتَمَشِّطَةٌ فَدَخَلَت عَلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ فَقالَت یا رَسُولَ اللهِ اِنَّ المَرأَةَ لا تَخطُبُ الزَّوجَ وَ اَنَا امرَأَةٌ اَیِّمٌ لا زَوجَ لی مُنذُ دَهرٍ وَ لا وَلَدَ فَهَل لَکَ مِن حاجَةٍ فَاِن تَکُ فَقَد

وَهَبْتُ نَفْسِي لَكَ اِنْ قَبِلْتَنِي فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْراً وَدَعَا لَهَا ثُمَّ قَالَ يَا اُخْتَ الْاَنْصَارِ جَزَاكُمُ اللّٰهُ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ خَيْراً فَقَدْ نَصَرَنِي رِجَالُكُمْ وَرَغِبَتْ فِيَّ نِسَائُكُمْ فَقَالَتْ لَهَا حَفْصَةُ مَا اَقَلَّ حَيَاءَكِ وَاَجْرَاكِ وَاَنْهَمَكِ لِلرِّجَالِ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُفِّي عَنْهَا يَا حَفْصَةُ فَاِنَّهَا خَيْرٌ مِنْكِ رَغِبَتْ فِي رَسُولِ اللّٰهِ فَلُمْتِهَا وَعِبْتِهَا ثُمَّ قَالَ لِلْمَرْأَةِ اِنْصَرِفِي رَحِمَكِ اللّٰهُ فَقَدْ اَوْجَبَ اللّٰهُ لَكِ الْجَنَّةَ بِرَغْبَتِكِ فِيَّ وَتَعَرُّضِكِ لِمَحَبَّتِي وَسُرُورِي وَسَيَأْتِيكِ اَمْرِي اِنْشَاءَ اللّٰهُ فَاَنْزَلَ اللّٰهُ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً اِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ اِنْ اَرَادَ النَّبِيُّ اَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ فَاَحَلَّ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ هِبَةَ الْمَرْأَةِ نَفْسَهَا لِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلَا يَحِلُّ ذٰلِكَ لِغَيْرِهِ

زنی از جماعت انصار بخدمت رسول خدای صلی الله علیه و آله آمد و اینوقت آنحضرت در منزل حفصه جای داشت و آن زن خویشتن را بجامه نیک و آرایش نیکو بیاراسته و در حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله عرض کرد که رسم معمول نبوده و نمی شاید که زن بخواستگاری مرد برآید و اینک من زنی بیوه هستم و روزگاری است که بی شوی و فرزند بپایشم آیا ترا حاجتی باشد یعنی خواهان زنا شوئی هستی و اگر رغبت فرمائی همانا خویشتن را اگر بپذیری بتو هبه کردم و بخشیدم رسول خدای فرمود خیر و نیکوست و در حقش دعای خیر فرمود پس از آن گفت ای خواهر انصار خداوند شما را از رسول خدای جزای خیر دهد چه مردان شما بنصرت من آمدند و زنان شما بزوجیت من رغبت کردند حفصه با آن زن انصاریه گفت تا چند شرم و آزرم تو اندک است و خواهان مرد هستی رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود ای حفصه از نکوهش وی دست بدار که او از تو بهتر است برسول پروردگار رغبت افکنده و تو بنکوهش و عتاب او زبان میگشائی بعد از آن با آن زن فرمود باز شو خدایت رحمت کند همانا بواسطه این میل و رغبت و تعرض تو بر مزاوجت و محبت من بهشت را خدای بر تو واجب ساخت و زود است که اگر خدای خواهد امر و فرمان من بتو برسد پس خدایتعالی این آیه شریفه را نازل فرمود و اگر زنی مومنه نفس خود را با پیغمبر ببخشد اگر بخواهد پیغمبر در طلب نکاح او برآید و این حال خالص و خاص تو است بیرون از دیگر مومنان میفرماید پس خدایتعالی حلال گردانید که زن نفس خود را با رسول خدای صلی الله علیه و آله هبه کرداند و برای دیگران حلال نفرمود راقم حروف گوید در تعیین این زن در کتب تفاسیر و تواریخ اختلاف است و در تفسیر در معنی آیه مسطوره مذکور است که بتو اعلام میکنیم حلیت زن مومنه را که نفس خود را با تو ببخشد و ادعای مهر نکند و چنین اتفاقی بیفتد بدون صیغه نکاح و این در صورت اراده فرمودن پیغمبر است نکاح او را چه اراده او جاری مجرای قبول است و این امر از مباحات است که از جمله خصایص آن حضرت است و در تواریخ مسطور است که این زن همان میمونه بنت الحارث بن حزن است که از جمله زوجات مطهرات است و بقولی زینب بنت جحش یا زینب بنت خزیمه یا زنی از بنی عامر نفس خود را به پیغمبر هبه کرد و بعضی گفته اند این هبه از زینب بنت خزیمه انصاریه که او را ام المساکین میگفتند روی داده و بروایتی که از حضرت سجاد علیه السلام رسیده است ام شریک بنت جابر اسدیه و بقولی خوله بنت حکیم و بروایتی ام سهل از قبیله بنی اسد

719 اتفاق افتاده است و علمای شیعی و سنی را در اینباب تحقیقات و بیانات مفصله است و دیگر در بحار الانوار از ابوحمزه از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که ولید بن مغیره بمرد و ام سلمه در حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله عرض کرد آل مغیره مجلسی در نوحه گری بپای کرده اند مرا اگر اجازت رود با ایشان روم آن حضرت او را اجازت بداد ام سلمه جامهای خویشتن بپوشید و آماده آن محفل گشت و ام سلمه را آن حسن و جمال بود که چون پری می نمود و هر وقت بپای شدی گیسوی از سر فرو هشتی حلل جعلها و غدد بطرفیه خلخالها اندامش را در نوشتی و از دو طرفش تا بساق شریفش پوشیدی آنگاه در حضرت رسول خدای بندبه پسر عمش زبان برگشاد و این اشعار را تذکره همی نمود

انعي الوليد بن الوليد ابا الوليد فتى العشيرة ... حامي الحقيقة ماجد يسمو الى طلب الوتيرة

قد كان غيثا في السنين وجعفرا غدقا وميرة

رسول خدای در این امر بروی نکوهشی ننمود و چیزی نفرمود و هم در کافی و بحار از ابو اسحاق و از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله بر ام سلمه رضی الله عنها در آمد و با او فرمود مَا لِي لَا اَرَى فِي بَيْتِكِ الْبَرَكَةَ قَالَتْ بَلَى وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ اِنَّ الْبَرَكَةَ لَفِي بَيْتِي فَقَالَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ اَنْزَلَ ثَلٰثَ بَرَكَاتٍ الْمَاءَ وَالنَّارَ وَالشَّاةَ چیست مرا که در خانه تو برکت نمی بینم ام سلمه عرض کرد برکت در خانه من است و خدای را بر اینحال سپاس میگذارم کنایت از اینکه برکات دنیا و آخرت از وجود مسعود تو است و تو اکنون در بیت من اندری فرمود خدای عز و جل سه برکت از آسمان فرو فرستاد یکی آب و دیگر آتش و سوم گوسفند و دیگر در کافی و بحار الانوار از ابو بصیر از ابو جعفر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله شبی نزد عایشه بود و برای ادای نوافل بپای شد و عایشه از خواب بیدار گشت و دست بزد و آن حضرت را نیافت و بگمان اندر شد که آن حضرت بسوی جاریه وی روی کرده است پس برخاست و همی بر آن حضرت طواف داد و گردن مبارکش را بزیر پای در نوشت و آنحضرت در حال سجده و گریه بود و همی عرض میکرد سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَخَيَالِي وَآمَنَ بِكَ فُؤَادِي اَبُوءُ اِلَيْكَ بِالنِّعَمِ وَاَعْتَرِفُ لَكَ بِالذَّنْبِ الْعَظِيمِ عَمِلْتُ سُوءاً وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي اِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ اِلَّا اَنْتَ اَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَاَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَاَعُوذُ بِرَحْمَتِكَ مِنْ نِقْمَتِكَ وَاَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا اَبْلُغُ مَدْحَكَ وَالثَّنَاءَ عَلَيْكَ اَنْتَ كَمَا اَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ وَاَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوبُ اِلَيْكَ چون پیغمبر از کار خود منصرف گشت فرمود ای عایشه لَقَدْ اَوْجَعْتِ عُنُقِي اَيَّ شَيْءٍ خَشِيتِ اَنْ اَقُومَ اِلَى جَارِيَتِكِ همانا گردن مرا بدرد آوردی از آن بیمناک بودی که من بسوی جاریه تو روی کنم و از این خبر معلوم میشود که عایشه در حیات و ممات آن حضرت بر چه حالت بوده است و دیگر در امالی صدوق علیه الرحمه از ضریس کناسی از حضرت ابی جعفر از آباء عظامش علیهم السلام مروی است اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَّ بِرَجُلٍ

بغرس غرسًا فی حائط له فوقف علیه فقال الا ادلک علی غرس اثبت اصلاً واسرع ایناعًا واطیب ثمرًا وابقی ایناعًا رسول خدای صلی الله علیه وآله بر مردی بر گذشت که در محوطهٔ خود غرس اشجار می‌نمود در آنجا بایستاد و فرمود آیا ترا خبر دهم بدرخت نشاندنی که ریشهٔ آن ثابت‌تر واستوارتر باشد و میوهٔ آن زودتر برسد و نیکوتر و انفاقش پاینده‌تر باشد عرض کرد یا رسول الله پدر و مادرم برخی تو باد خبر فرمای فرمود چون بامداد و شامگاه نمائی بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر چون این کلمات را بگوئی در عوض آن برای تو بشمار هر تسبیحی ده درخت است از انواع و اقسام فواکه و این جمله از باقیات صالحات میباشد آنمرد عرض کرد یا رسول الله ترا گواهی میگیرم که این حائط من صدقه ایست که مخصوص بفقرای مسلمانان از اهل صفه پس خداوند تعالی این آیهٔ مبارکه را نازل فرمود فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری

در روضهٔ کافی از فضیل از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه وآله گاهی که جعفر علیه السلام از حبشه مراجعت کرده بود با او فرمود شگفت‌ترچیزی که دیدی کدام است قال رأیت حبشیة مرت وعلی رأسها مکتل فمر رجل فزحمها فطرحها ورفع المکتل عن رأسها فجلست ثم قالت ویل لک من دیان یوم الدین اذا جلس علی الکرسی اخذ للمظلوم من الظالم فتعجب رسول الله عرض کرد در آنجا زنی حبشیه دیدم که زنبیلی بر سر داشت در اینحال مردی بر گذشت و او را زحمت داد و بیفکندش و زنبیلش را از سرش برداشت آنزن چون براینحال نگران شد بنشست و گفت وای بر تو باد از پرسش خداوند دیان که در قیامت بر کرسی عظمت و عدالت استیلا جوید و داد مظلوم را از ظالم بستاند رسول خدای از این داستان بشگفت اندر شد

معجزات علیه السلام

ذکر پاره از معجزات باهرات حضرت ولی الله الخاشع الصابر امام محمد باقر صلوات الله علیه

معجزات انبیاء عظام و اولیای کرام را بشماره و احصا نمیتوان در آورد چه اگر با نظر حقیقت بدقت نگرند تمامت آداب و افعال و اطوار و اقوال و آثار و اعلام بلکه گذارش دقایق و ساعات و ایام و اعوام ایشان معجزه و خارق عادت و افزون از حد بشر است چون هر نظر در خور این منظر و هر ادراک مدرک چنین معجز نتواند بود این است که گاهی برای قوت ایمان و اعتقاد و بصیرت گروهی از تربیت خارق عادتی که در جمله خوارق عادات و معجزات موجود دارند بطوری جلوه گر فرمایند که آنانکه بصیرت تامه هم ندارند بهره بیابند و بر مراتب اعتقاد بیفزایند. در کتاب فصول المهمه و بحار الانوار و اصول کافی و خرایج و راوندی و مدینة المعاجز و روضة الصفا و حبیب السیر و اغلب کتب احادیث و اخبار باسانید معتبره از ابوبصیر روایت کرده‌اند که گفت روزی در حضرت ابی جعفر سلام الله علیه در آمدم و عرض کردم شما ورثهٔ

روشن فرمودن چشم ابوبصیر را

رسول خدای صلی الله علیه وآله باشید فرمود بلی عرض کرد رسول خدای وارث انبیاء و علوم ایشان بود فرمود آری عرض کرد شما جمله علم رسول خدای صلی الله علیه وآله را بمیراث یافته اید فرمود بلی آیات حضرت را بمیراث پدر خویش را یافته‌ایم عرض کرد پس شما را آن قدرت خواهد بود که مرده را زنده و کور و ابرص را از زحمت خود آسوده فرمائید و از آنچه مردمان میخورند و در خانهای خود ذخیره می‌نهند خبر دهید فرمود آری اینجمله را باذن خدای تعالی بپای میبریم پس از آن فرمود ادن منی یا ابا بصیر ای ابوبصیر با من نزدیک شو و ابوبصیر از حلیهٔ بصر عاری بود میگوید با آنحضرت نزدیک شدم و دست مبارک بر چشم و چهره‌ام فرود آورد در ساعت چشم من بینا شد چنانکه کوه و صحرا و ارض و سما را بدیدم و هر چه در شهر بود و آنچه در خانه بود نگران شدم پس فرمود اتحب ان تکون هکذا تبصر وحسابک علی الله او تکون کما کنت ولک الجنة و بقولی فرمود تحب ان تکون هکذا ولک ما للناس وعلیک ما علیهم یوم القیمة او تعود کما کنت ولک الجنة خالصًا دوست میداری که چشم تو روشن باشد و همان سود و زیان و نفع و خسران که برای دیگران ممکن است برای تو نیز در روز قیامت باشد یا بهمان حالت نابینائی بپائی و بی زحمت و حساب بهشت یابی عرض کردم بهشت مرا خوشتر است و بهمان حال بماندم راوی گوید این حدیث را با ابن عمیر در میان نهادم گفت شهادت میدهم که بحق و راستی است چنانکه روشنائی روز براستی است و دیگر در کشف الغمه و خرایج و فصول المهمه و حبیب السیر و مدینة المعاجز و بحار الانوار و تحفة المجالس از ابوبصیر مسطور است که گفت در خدمت حضرت باقر علیه السلام در مسجد رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بودم و آن حضرت بتن شباب بودند و علی بن الحسین سلام الله علیهما زندگانی داشت و بروایت صاحب فصول المهمه حضرت امام زین العابدین علیه السلام تازه وفات کرده و بنوامیه در سلطنت خویش استقلال داشتند ناگاه داود بن علی و سلیمان بن خالد و ابوجعفر عبدالله بن محمد دوانیق پدیدار شدند و در کنج مسجد نشستند با آن جماعت گفتند اینک محمد بن علی علیهما السلام است که جلوس فرموده است پس داود بن علی و سلیمان خالد بحضرتش حاضر شدند امام علیه السلام فرمود ما منع جبارکم من ان یأتینی چه مانع است که ابوجعفر بدیدار ما نیاید عرض کردند بجسالت و ملالت و رنج پریشانی و شکنج حالت دچار است فرمود اما والله لا تذهب اللیالی والایام حتی یملک ما بین قطریها ثم لیطأن الرجال عقبه ثم لتذلن له رقاب الرجال ثم لیملکن ملکا شدیدا یعنی روزگار بپایان نرود تا منصور دوانیق در شرق و غرب جهان سلطان شود و مردان از پی او رهسپار و در حضرتش فروتن شوند و سلطنتی سخت و امارتی شدید دریابد داود بن علی عرض کرد ملک ما پیش از ملک شما و سلطنت ما قبل از سلطنت شما است داود عرض کرد مر آن را مدتی است فقال نعم یا داود والله لا یملک بنوامیه یومًا الا ملکتم مثلیه ولا سنة الا ملکتم مثلیها ولیتلقفنها الصبیان منکم کما یتلقف الصبیان الکرة فرمود ای داود برای آن ملک مدتی است سوگند با خدای بنوامیه اگر یکروز سلطنت کنند شما دو روز می‌کنید و اگر یکسال پادشاهی نمایند شما دو سال سلطنت کنید و کودکان شما

ملک جهان را چنان بدست گیرند و چنگ بدان در افکنند که دیگر کودکان گوی را بازی گیرند چون ابو دوانیق این سخن
از آن حضرت بشنید شادان برخاست تا این مژده را با ابوجعفر دوانیق گذارد چون داود و سلیمان بن داود
برخاستند و روان شدند حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام از دنبال او ندا برکشید و فرمود یا سُلیمانَ بنَ خالِد
لا یَزالُ القَومُ فی فُسحَةٍ مِن مُلکِهِم ما لَم یُصیبوا مِنّا دَماً حَراماً وَاَوْمَأ بِیَدِهِ اِلی صَدرِهِ فَاِذا
اَصابوا ذلِکَ الدَّمَ فَبَطنُ الاَرضِ خَیرٌ لَهُم مِن ظَهرِها فَیَومَئِذٍ لا یَکونُ لَهُم فِی الاَرضِ ناصِرٌ وَلا فِی السَّماءِ عاذِرٌ
ای سلیمان بن خالد این قوم از مملکت خویش مادامیکه مرتکب خون حرامی از ما نشوند بوسعت و فسحت باشند و بسینه
مبارک خویش اشارت فرمود و چون باین خون آلایش یابند در شکم زمین باشند بهتر است برای ایشان از
پشت زمین و در این روز ایشان را در زمین ناصری و در آسمان عذری نخواهد بود معلوم باد که اشارت کردن
بسینه مبارک اختصاص بخود آنحضرت مقصود نیست بلکه آنحضرت و ذریه طاهره آن حضرت را شامل است
بالجمله چون آن حضرت این کلمات را بفرمود سلیمان بن خالد راه برگرفت و با داود نزد منصور ابو دوانیق
شدند و این خبر را بازگفتند ابو دوانیق بخدمت امام علیه السلام شد و سلام بداد و آنچه داود بن علی و سلیمان بن
خالد بدو خبر داده بودند بعرض رسانید فَقالَ لَهُ نَعَم یا اَبا جَعفَرٍ دَولَتُکُم قَبلَ دَولَتِنا وَسُلطانُکُم
قَبلَ سُلطانِنا وَسُلطانُکُم شَدیدٌ عَسِرٌ لا یُسرَ فیهِ وَلَهُ مُدَّةٌ طَویلَةٌ وَاللهِ لا یَملِکُ بَنو
اُمَیَّةَ یَوماً اِلّا مَلَکتُم مِثلَیهِ وَلا سَنَةً اِلّا مَلَکتُم مِثلَیها وَلَیَتَلَقَّفُها الصِّبیانُ
مِنکُم فَضلاً عَن رِجالِکُم کَما یَتَلَقَّفُ الصِّبیانُ الکُرَةَ
اَفَهِمتَ فرمود آری ای ابوجعفر دولت شما قبل از دولت ما و سلطنت شما پیش از سلطنت ماست
و سلطنت شما سخت و دشوار است و سهولت و آسانی در آن نیست و برای این سلطنت مدتی دراز و زمانی دیرباز
مقدر است سوگند با خدای تعالی بنی امیه یکروز سلطنت نکنند جز شما بدو برابرش سلطنت کنید و یکسال مملکت دار
نمانند مگر اینکه شما دو چندان کنید و کودکان شما تا چه رسد بمردان شما مملکت جهان را چنان در چنگ بازی گیرند
که دیگر کودکان گوی را بدست گیرند آنگاه فرمود لا تَزالونَ فی عُنفُوانِ المُلکِ تَرغَدونَ فیهِ ما لَم تُصیبوا
مِنّا دَماً حَراماً فَاِذا اَصَبتُم ذلِکَ الدَّمَ غَضِبَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَیکُم فَذَهَبَ بِمُلکِکُم
وَسُلطانِکُم وَذَهَبَ بِریحِکُم وَسَلَّطَ اللهُ عَلَیکُم عَبداً مِن عَبیدِهِ اَعوَرَ وَلَیسَ بِاَعوَرَ
مِن آلِ اَبی سُفیانَ یَکونُ استیصالُکُم عَلی یَدَیهِ وَاَیدی اَصحابِهِ ثُمَّ قَطَعَ الکَلامَ یعنی همچنان
در میان عنفوان و آغاز و تازگی ملک و مملکت بوسعت و نعمت عیش روزگار برید تا آن هنگام که آلوده بخون
حرامی از ما نشوید و چون باین خون دست بیالائید خدای تعالی بر شما غضب فرماید و ملک و سلطنت و ناز و نعمت
و آبرو و عزت شما را ببرد و بنده از بندگان خویش را که اعور باشد و نیست این اعور آن اعور از آل ابوسفیان و بر شما مسلط و مستولی
فرماید و استیصال و اضمحلال شما را بدست او و اصحابش مقرر دارد و چون کلمات آنحضرت باین مقام پیوست رشته سخن را

قطع فرمود و بروایتی دیگر فرمود لیالی و ایام بپایان نرود تا این کس یعنی منصور متولی این امر این مردم شود و اعناق
رجال را در سپارد و شرق و غرب زمین را فرو گیرد و چندان عمر کند که از اموال و کنوز آنقدر فراهم کند که جز او
هیچکس گرد نکرده باشد و چون این خبر بمنصور رسید بآن حضرت مشرف شد و عرض کرد فرط جلالت و هیبت تو
هیچ چیز مرا از دریافت حضور مبارک مانع نبود آنگاه عرض کرد ای سید من آنچه داود میگوید چیست فرمود
هُوَ کائِنٌ لا مَحالَةَ این کار البته بخواهد شد عرض کرد ملک ما قبل از ملک شما باشد فرمود آری
عرض کرد هیچکس از فرزندان من بعد از من پادشاهی بخواهند کرد فرمود آری عرض کرد طول زمان بنی امیه
بیشتر است یا مدت ما فرمود مدت شما درازتر است و این ملک را کودکان شما میربایند و بآن لعب می کنند چنانکه
کودکان با گوی لعب کنند و این خبریست که از پدرم با من معهود است و از آن پس چون منصور بخلافت نایل شد
از کلام حضرت باقر علیه السلام همواره در شگفتی بود مکشوف باد که مراد از خون حرام چنانکه اشارت رفت
قتل اهل بیت علیهم السلام میباشد اگر چه بزهر باشد و این سبب سرعت زوال ملک ایشان باشد اگر چه مقارن هم
نباشد یا اشاره بزوال ملک هر یک از ایشان باشد یا مقصود از خون حرام قتل آن سادات است که در زمان
دوانیقی و رشید و جز ایشان کشته شدند و ممکن است که اشارت بقتل مردی از علویین است که مقارن با نقضاء
دولت ایشان بقتل رسید چنانکه از مکتوبی که ابن علقمی بخواجه نصیر الدین طوسی مینویسد ظاهر میشود و قول امام علیه السلام
که در صفت آنکس که برایشان مسلط خواهد شد میفرماید اعور است یعنی پست نژاد و نکوهیده خوی و اشارت بهلاکو خان است
چنانکه حضرت ابیطالب علیه السلام در آنحال که ابوجهل در خدمت رسول خدای صلی الله علیه و آله در حال
اظهار دعوت اعتراض ورزید با ابوجهل فرمود یا اعور با اینکه ابوجهل اعور نبود لکن عرب آنکس که او را برادری از پدر
و مادر نیست اعور گویند چنانکه در زبان فارسی نیز همین گویند چه برادر را بمنزله چشم شمارند و مایه فروغ دیدار خوانند
و هر کس را برادری نباشد گویا او را یکچشم نیست و نیز گویند عرب هر چیز زبون و ناستوده اخلاق را اعور خوانند و در مونث
عوراء گویند و اینکه آنحضرت میفرماید این اعور از آل ابی سفیان نیست یعنی از مردم ترک است و دیگر در کشف الغمه و فصول
المهمه و خرایج و جرایح و بحار الانوار و تحفة المجالس و اغلب کتب اخبار از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام مسطور است
که یکی روز پدرم صلوات الله علیه در مجلسی جلوس فرموده جمعی در خدمتش حضور داشتند ناگاه سر مبارک بزیر آورد
و چندی بر آنحال سر بر زمین داشت آنگاه سر بر آورد و فرمود یا قَومُ کَیفَ اَنتُم اِذا جاءَکُم رَجُلٌ یَدخُلُ
عَلَیکُم مَدینَتَکُم هذِهِ فی اَربَعَةِ آلافٍ حَتّی یَستَعرِضَکُم بِالسَّیفِ ثَلاثَةَ اَیّامٍ وَیَقتُلَ مُقاتِلیکُم
فَتَلقَونَ مِنهُم بَلاءً لا تَقدِرونَ اَن تَدفَعوهُ وَذلِکَ مِن قابِلٍ ای قوم چگونه خواهد بود حال شما گاهی که مردی بر شما باین شهر شما
با چهار هزار تن در آید و سه روز شما را عرضه تیغ گرداند و جنگجویان شما را از شمشیر بگذراند و بلائی از وی شما را دچار گردد
که نیروی دفعش را نداشته باشید و اینکار در سال آینده روی خواهد داد فَخُذوا حِذرَکُم وَاعلَموا اَنَّ الَّذی
قُلتُ لَکُم هُوَ کائِنٌ لا بُدَّ مِنهُ هر تدبیر که توانید بکار بندید و دانسته باشید که آنچه با شما خبر دادم

البته نخواهد شد و چاره در آن نیست مردم مدینه باین کلام توجهی ننمودند و گفتند هرگز چنین کاری نخواهد شد و جز معدودی از ایشان و جماعت بنی هاشم که میدانستند سخن آنحضرت مقرون بصدق و حق است و از مدینه بار بر بستند و بیرون شدند دیگران بحال خود ماندند و رعایت حزم و احتیاط را از دست باز گذاشتند و چون سال دیگر فرا رسید حضرت ابی جعفر عیال خود و بنی هاشم را برنشانده بیرون رفتند و در همان اوقات نافع بن ازرق با چهار هزار تن بر شهر مدینه بتاخت و سه روز مردم مدینه را بقتل و غارت فرو گرفت و زنان ایشان را خوار و زار گردانیدند و از آن پس که آن بلیه بگذشت مردم مدینه همی گفتند از این بعد هر چه ابو جعفر علیه السلام بفرماید بباید در گیریم چه ایشان اهل بیت نبوت باشند و جز بحق نطق نکنند و دیگر در کتاب بحار الانوار و مدینة المعاجز و زبدة التصانیف و خرایج راوندی مسطور است که محمد بن مسلم میگوید از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که با مردی از اهل افریقیه فرمود حالت راشد چگونه است عرض کرد زنده و تندرست بود و باین حضرت سلام فرستاد فرمود خدایش رحمت کناد آن مرد عرض کرد فدای تو شوم مگر راشد وفات نموده فرمود آری خدایش رحمت فرماید عرض کرد چه هنگام بمرد فرمود دو روز بعد از بیرون آمدن تو عرض کرد لا و الله او را صحیح و بدون علت و مرض گذاشتم فرمود بدون علت و مرض مردن نمیباشد راوی میگوید عرض کردم یا ابن رسول الله راشد چگونه کسی بود فرمود مردی از محبان و موالیان ما بود آیا شما میدانید که ما از نزدیک و دور و در غیبت و حضور می بینیم و بر حالات شما مطلعیم و آواز مناجات و ادعیه و حکایات شما را می شنویم نکوهیده حالیست مر شما را اگر ما را اینگونه نمی شناسید بخدای سوگند که از افعال و اعمال شما هیچ بر ما پوشیده نیست پس ببایست که شما ما را حاضر دانید و نفوس خویشتن را عادت بخیر دهید و از اهل خیر باشید تا تقرب جوئید یعنی باین وسیله بحضرت کبریا و دیگر در کتاب بحار الانوار و کشف الغمه و خرایج و جرایح و غیره مسطور است که حمدویه گفت از ابو الحسن ایوب بن نوح سؤال کردم که سلیمان بن خالد نخعی آیا در اخبار و اقوال خویش درست گوی و ثقه است گفت هر چه در مردم ثقه باید در وی موجود است گفتم عبد الله محمد مرا حدیث راند و گفت پدرم از اسمعیل بن ابی حمزه باین حدیث نمود و گفت روزی حضرت ابی جعفر علیه السلام بحایطی از حیطان مدینه که مخصوص بآنحضرت بود سواره روی نهاد من نیز در خدمتش باختصار روی آورده سوار شدم و سلیمان بن خالد نیز با ما بود پس سلیمان بن خالد بآنحضرت عرض کرد فدای تو گردم امام بر آنچه در آن روز که در آن اندر باشد عالم است فقال یا سُلَیْمانُ وَالَّذِی بَعَثَ مُحَمَّداً بِالنُّبُوَّةِ وَاصْطَفاهُ بِالرِّسالَةِ اِنَّهُ لَیَعْلَمُ ما فِی یَوْمِهِ وَفِی شَهْرِهِ وَفِی سَنَتِهِ ثُمَّ قالَ یا سُلَیْمانُ اَما عَلِمْتَ اَنَّ رُوحاً یَنْزِلُ عَلَیْهِ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ فَیَعْلَمُ ما فِی تِلْکَ السَّنَةِ اِلی مِثْلِها مِنْ قابِلٍ وَعِلْمَ ما یَحْدُثُ فِی اللَّیْلِ وَالنَّهارِ وَالسّاعَةِ تَرَی ما یَطْمَئِنُّ بِهِ قَلْبُکَ فرمود ای سلیمان سوگند بآنکس که محمد را بنبوت برانگیخت و برسالت برگزید که امام بر آنچه در روز او و ماه او و سال او واقع میشود عالم است پس از آن فرمود ای سلیمان آیا ندانسته باشی که در هر شب قدری روح بر امام نازل میشود و از آنچه در آن سال تا سال دیگر روی میدهد آگاه میگردد و هر چه در روز و شب حادث میگردد عالم میشود و هم در این ساعت چیزی بنگری که قلب تو بدان اطمینان جوید

خبر از موت راشد

معجزه در باب دانستن سارق

سلیمان میگوید سوگند با خدای جز یک میل یا مثل آن راه نسپرده بودیم که فرمود هم اکنون دو مرد تو را پدیدار میگردند که چیزی بدزدیده اند و پوشیده اند قسم بخداوند جز یک میل راه نوشتیم که دو مرد نمودار شدند آن حضرت با غلامان خود فرمود این دو مرد دزد را بگیرید پس هر دو را بگرفتند و حاضر ساختند و با ایشان فرمود سرقت نموده اید ایشان سوگند یاد کردند که سرقت نکرده اند فرمود قسم بخدای اگر آنچه دزدیده اید بیرون نیاورید بآن مکان که آن مسروق نهاده آید میفرستم و نزد صاحب شما که این مال را از وی دزدیده اید میفرستم تا شما را ماخوذ داشته و هر دو را نزد والی مدینه برد اکنون بنگرید تا کار شما چه خواهد بود آن دو تن از باز دادن آنچه سرقت کرده بودند ابا و امتناع ورزیدند ابو جعفر علیه السلام بفرمود تا غلامانش هر دو تن را بر بستند قال فَانْطَلِقْ اَنْتَ یا سُلَیْمانُ اِلی ذلِکَ الْجَبَلِ وَاَشارَ بِیَدِهِ اِلی ناحِیَةٍ مِنَ الطَّرِیقِ فَاصْعَدْ اَنْتَ وَهؤُلاءِ الْغِلْمانُ فَاِنَّ فِی قُلَّةِ الْجَبَلِ کَهْفاً فَادْخُلْ اَنْتَ فِیهِ بِنَفْسِکَ تَسْتَخْرِجْ ما فِیهِ وَادْفَعْهُ اِلی هذَا الْغُلامِ یَحْمِلُهُ بَیْنَ یَدَیْکَ فَاِنَّ ما فِیهِ لِرَجُلٍ سَرِقَةٌ وَلِآخَرَ سَرِقَةٌ آنگاه فرمود ای سلیمان تو خویشتن بسوی این کوه راه برگیر و با دست مبارک بناحیه از طریق اشارت کرد و فرمود با این غلامها بکوه بر شوید و در قله این کوه غاریست تو خود بآن غار در شو و هر چه در آن است بیرون بیاور و باین غلام بده تا در پیش روی تو حمل نماید چه از مردی در آن سرقتی است و از مردی دیگر نیز سرقتی است سلیمان میگوید من راه گرفتم و از آنچه شنیدم امری بزرگ در دلم جای گرفته بود و همچنان برفتم تا بکوه رسیدم و بآن غار که آنحضرت صفت کرده بود در شدم و دو صندوق که بار دو تن بود از غار بیرون آوردم و در صحبت غلام بحضرت امام علیه السلام بیاوردم آنگاه فرمود اِنْ بَقِیتُ اِلی غَدٍ رَاَیْتَ الْعَجَبَ بِالْمَدِینَةِ مِمّا یَظْلِمُ کَثِیرٌ مِنَ النّاسِ اگر تا فردا توقف کنیم در مدینه مردمان را بتهمت سرقت رنج و زحمت فراوان کنند پس بجانب مدینه باز شدیم و چون بامداد چهره برگشود ابو جعفر علیه السلام دست ما را بگرفت و در خدمت آن حضرت نزد والی مدینه رفتیم و در این هنگام آن کس که اموالش را سرقت کرده بودند جمعی از رجال را که از آن مال مبری و بیخبر بودند بدار الحکومه در آورده بود و همی گفت ایشان دزدان این اموال باشند و حاکم مدینه در حال تفرس و تجسس بود امام علیه السلام فرمود این جماعت بری هستند و سارق نیستند و دزد اموال نزد من باشند آنگاه بآن مرد فرمود از تو چه برده اند عرض کرد صندوقی برده اند که در آن فلان و فلان چیز بوده است و ادعای چیزیکه از آن او نبوده و از وی نبرده بودند می نمود ابو جعفر علیه السلام فرمود از چه روی دروغ میگوئی عرض کرد بآنچه از من دزدیده اند از من اعلم هستی چون والی اینحال بدید خواست بسیاست و عقوبت آن شخص فرمان کند امام علیه السلام او را از آن اندیشه باز داشت آنگاه فرمود ای غلام بفلان نشان صندوق را نزد من بیاور غلام حاضر کرد آنگاه با والی فرمود اگر بیشتر از این ادعا نماید در و نکوهشت و در آنچه مدعی است باطل است و صندوقی دیگر نزد من است و آن صندوق از مردی دیگر است وَهُوَ یَأْتِیکَ اِلی اَیّامٍ وَهُوَ رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ بَرْبَرٍ فَاِذا اَتاکَ فَاَرْشِدْهُ اِلَیَّ فَاِنَّ عَیْبَتَهُ عِنْدِی و آن مرد که از اهل بربر است تا روزی چند دیگر نزد تو بیاید چون نزد تو آمد او را بمن راهنمائی کن چه صندوق او نزد من است

وهم بقطع دست دو سارق فرمان کرد پس هر دو تن را حاضر ساختند و چنان میدانستند که والی مدینه باشارت
آنحضرت بقطع دست ایشان امر میفرماید پس یکی از آن دو تن با والی گفت از چه روی بقطع دست ما فرمان میکنی
با اینکه بدزدی خود اقرار نکرده‌ایم والی گفت وای بر شما کسی بر شما شهادت داده است که اگر در حق تمام مردم مدینه
شهادت دهد و این حکم براند شهادتش را مقبول و مجاز میدانم و چون دست ایشانرا قطع کردند یکی از آندو عرض کرد
سوگند بخداوند ای ابوجعفر دست مرا از روی حق قطع کردی و سپاس مخصوص خداوندی است که قطع دست من
و توبه مرا بدست فرزند رسول الله صلی الله علیه وآله مقرر گردانید و هیچ مسرور نبودم که خداوند جل و علا توبه مرا بدست
دیگری جز تو جاری گرداند و جمله خزاین مدینه از من باشد و من میدانم و تو میدانی تو عالم بغیب هستی لکن شما
اهل بیت نبوت باشید و فرشتگان بر شما نزول گیرند و شما معدن رحمت و کان عطوفت هستید اینوقت امام علیه السلام
بدو رقت کرد و فرمود تو بخیر و خوبی باشی آنگاه بوالی مدینه و جماعتی از مردمان روی نمود و فرمود وَاللّٰهِ لَقَدْ
سَبَقَتْهُ يَدُهُ إِلَى الْجَنَّةِ بِعِشْرِينَ سَنَةً سوگند با خدای این دست مقطوع بیست سال پیش از خودش بهشت سبقت
گرفت سلیمان بن خالد با ابوحمزه گفت دلالتی ازین عجیب‌تر دیدیم همانا شگفتی در صندوق دیگر بود سوگند با خدای
خراندگی در یک نکرده‌ایم که آمد در برابر نزد والی شد و از حکایت خویش در خدمتش داستان کرد والی او را بحضرت
بحضرت ابی جعفر علیه السلام ارشاد نمود چون شرفیاب شد ابوجعفر علیه السلام بدو فرمود میخواهی با تو خبر گویم
که در صندوق تو چیست از آن پیش که تو با من حکایت کنی به برابری عرض کرد اگر با آنچه در آن است حدیث فرمائی
یقین میکنم که توئی آن امام که خدایتعالی طاعت ترا فرض گردانیده است فرمود یکهزار دینار از آن تو و یکهزار دینار
از آن دیگری است و فلان و فلان جامه میباشد عرض کرد نام آن مرد که آن هزار دینار از آن اوست چیست فرمود
محمد بن عبدالرحمن است و او مردی صالح و کثیر الصدقه و کثیر الصلوة است و هم اکنون بر در منتظر تو است و من خبر بحق
و راستی خبر میگویم چون آن مرد بربری نصرانی این معجزه و اخبار بغیب را بدید گفت ایمان آوردم بآن خداوند یگانه
و بی شریک و انباز است و اینکه محمد بنده او و فرستاده او و تو امام مفترض الطاعه و اهل بیت رحمت هستی که خداوند
رجس و پلیدی را از شما ببرد و مطهر گردانید چون نصرانی مسلمانی گرفت ابوجعفر علیه السلام فرمود خداوندت رحمت
فرماید پس سجده شکر بگذاشت سلیمان بن خالد میگوید من بعد از آن داستان بحج بگذاشتم و آن اقطع را
از اصحاب حضرت ابی جعفر سلام الله علیه بدیدم و بروایتی بعد از کلام آن حضرت بعشرین سنة مروی است
که آن مرد بیست سال از آن پس زندگانی کرد و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز و تحفة المجالس باسانید معتبره
از محمد بن سلیمان از پدرش مروی است که چنان بود که مردی از مردم شام بحضرت ابی جعفر علیه السلام تشرف
یافتی و مرکزش در مدینه بود اما در مجلس محترم امام علیه السلام فراوان میآمد و عرض میکرد همانا محبت و دوستی من
با تو مرا باین حضرت نمی‌آورد و میگویم که در روی زمین هیچکس نیست که از شما اهل البیت نزد من مبغوض‌تر و دشمن‌تر
باشد و میدانم که طاعت یزدان و طاعت رسول خدا صلی الله علیه وآله و طاعت امیرالمؤمنین هدایت و دین

نمودن ادب شامی را

باشماهست

باشماهت لکن تو را مردی فصیح اللسان و دارای فنون فضایل و آداب و نیکو کلام میبینم از این روی
بمجلس تو میآیم اما حضرت ابوجعفر با او بخوبی و خیر سخن میفرمود و میفرمود لَنْ تَخْفَىٰ عَلَى اللّٰهِ خَافِيَةٌ هیچ چیز
در حضرت یزدان پنهان نیست بالجمله روزی چند برگذشت و مردی شامی رنجور گردید و درد و رنجش شدت
یافت چون ثقیل و سنگین گردید ولی خویش را بخواست و گفت چون من بمردم و جامه بر من برکشیدی بحضرت محمد بن
علی علیهما السلام شتاب و از حضرتش مسئلت کن که بر من نماز بگذارد و هم در خدمتش معروض دار که من خود این سخن را
با تو گذاشته‌ام بالجمله چون شب به نیمه رسید گمان کردند که وی از جهان برفته است پس او را در هم پوشانیدند و در
بامداد ولی او بمسجد درآمد و درنگ فرمود تا آنحضرت از نماز خود فراغت یافت وَتَوَرَّكَ وَكَانَ عَقَّبَ فِي مَجْلِسِهِ
یعنی متورکا جلوس فرموده و ظاهر پای راست را در باطن پای چپ قرار داده بود و در مجلس خود بتعقیب نماز مپرداخت
عرض کرد یا اباجعفر همانا فلان مرد شامی هلاک شد و از تو خواستار گردید که بروی نماز گذاری فرمود کَلَّا إِنَّ
بِلَادَ الشَّامِ بِلَادُ صَرْدٍ وَالْحِجَازُ بِلَادُ حَرٍّ وَلَهَبُهَا شَدِيدٌ فَانْطَلِقْ فَلَا تَعْجَلَنَّ عَلَىٰ صَاحِبِكَ حَتَّىٰ
آتِيَكُمْ یعنی چنین نیست که پنداریده و دانسته‌اید که او هلاک شده است چه بلاد شام سخت سرد سیر است
و بلاد حجاز گرم سیر است و سورت گرمایش سخت است بازشو و در کار صاحب خود تعجیل مکن تا نزد شما شوم و بقول
صاحب تحفة المجالس فرمود چون او را غسل دهید و بر سریر نهید مرا خبر کنید پس از آن آنحضرت برخاست و وضو ساخت
و دیگر باره دو رکعت نماز بگذاشت و دست مبارک را چندانکه خدای خواست در برابر چهره مبارک برافراشت
و بسجده درافتاد تا آفتاب چهره گشود و رداء حضرت رسالت مرتبت را از دوش مبارک بیاویخت و روانه شد
و ما در خدمتش راه بر گرفتیم تا بمنزل مرد شامی شد و بروی درآمدیم امام علیه السلام او را بخواند شامی عرض کرد لبیک
یا بن رسول الله آن حضرت او را بنشاند و تکیه بداشت و شربت سویقی طلب کرده بدو بیاشامانید و اهلش را فرمود
شکم او را و سینه او را از طعام بارد آکنده و خنک گردانید و آن حضرت بازگشت و چیزی برنگذشت که شامی
شفا و صحت یافت و بحضرت ابی جعفر علیه السلام شتافت و عرض کرد با من خلوت فرمای آنحضرت خالی
کرد شامی عرض نمود شهادت میدهم که تو حجت خدائی بر خلق خدا و توئی آن باب که بباید از آن درآمد
و هر کس بیرون از این حضرت برای دیگر پوید و یا کس دیگر گوید خایب و خاسر است و بضلالتی دور درافتاده است
امام علیه السلام فرمود وَمَا بَدَا لَكَ ترا چه پیش آمد و نمودار گردید گفت هیچ شک و شبهت ندارم که روح
مرا قبض کردند و مرگ را بچشم خویش معاینه کردم و ناگاه صدای منادی برخاست چنانکه بگوش خویش
بشنیدم که منادی گر روح وی را بتنش بازگردانید که محمد بن علی از ما مسئلت نموده است حضرت ابی جعفر
علیه السلام با او فرمود أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَيُبْغِضُ عَمَلَهُ وَيُبْغِضُ الْعَبْدَ وَيُحِبُّ عَمَلَهُ
نمیدانسته‌ای که خدایتعالی دوست میدارد بنده را و عملش را مبغوض میدارد و مبغوض میدارد بنده را و دوست
میدارد کردارش را یعنی گاهی چنین میشود چنانکه در حضرت خداوند مبغوض بودی اما محبت و دوستی تو

با من در پیشگاه یزدان مطلوب بود بالجمله راوی گوید آن مرد شامی از آن پس از جمله اصحاب ابی جعفر علیه السلام
بودم در اینحال مردی در آمد و عرض کرد از مردم شام هستم و خدایتعالی بر من بتولا و دوستی شما منت نهاده
و از تمامت مخالفان شما تبری جسته ام و بموافقان این آستان مبارک پیوسته ام پدری داشتم که با محبت بنی امیه
روز میگذاشت و با مکنت و دولت بود و جز من فرزندی نداشت و در مدینه مسکن داشت و او را بوستانی بود
که خویشتن در آن خلوت می نمود و چون بمرد هر چند در طلب آن مال بکوشیدم بدست نکردم و هیچ شک و شبهت
نیست که محض آن عداوت که با من داشت آن مال را بنهفت و از من مخفی ساخت امام علیه السلام فرمود دوست
میداری که پدرت را بنگری و از وی پرسش کنی که آن مال در کدام موضع است عرض کرد آری سوگند با خدای
چه بسی فقیر و محتاج و مستمندم پس آنحضرت مکتوبی برنگاشت و بخاتم شریف مزین داشت آنگاه با جوان شامی فرمود
انطلق بهذا الکتاب الی البقیع حتی تتوسطه ثم تنادی یا درجان فانه یأتیک رجل معتم فادفع
الیه کتابی و قل انا رسول محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام فانه یأتیک فاسئله عما بدا لک
این مکتوب را بجانب بقیع ببر و در وسط قبرستان بایست آنگاه ندا بر کش و بآواز بلند بگو یا درجان پس شخصی که
عمامه بر سر دارد نزد تو حاضر میشود این مکتوب را بدو ده و بگو من فرستاده محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام هستم
و از وی هر چه خواهی باز پرس مرد شامی آن مکتوب را بگرفت و برفت ابو عیینه میگوید چون روز دیگر فرا رسید بخدمت
ابی جعفر علیه السلام شدم تا حال آن مرد را بنگرم ناگاه آن مرد را بر در سرای آن حضرت بدیدم که منتظر بار یافتن بود
پس او را اجازت دادند و هر دو بسرای اندر شدیم آن مرد شامی عرض کرد خدای بهتر داند که علم خود را در کجا بگذارد
همانا شب گذشته به بقیع شدم و بآنچه فرمان رفته بود کار کردم در ساعت همان شخص با آن نام و نشان بیامد و با من گفت
ازین مکان بدیگر جای مشو تا پدرت را حاضر نمایم پس برفت و با مردی سیاه با کمال کراهت منظر حاضر شد و گفت اینک
پدر تست هر چه خواهی پرسش کن گفتم وی پدر من نیست گفت همان است لکن شراره آتش و دخان جحیم و عذاب الیم
دیگر گونش کرده است گفتم تو پدر منی گفت بلی گفتم این چه حالت است گفت ای فرزند من دوستدار بنی امیه بودم و ایشان را
بر اهل بیت پیغمبر که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند برتر میشمردم ازین روی خدایتعالی مرا باین هیئت و این عذاب و عقوبت
مبتلا کرده و چون تو دوستدار اهل بیت بودی من با تو دشمن بودم ازین روی ترا از مال خود محروم داشتم و امروز بر این اعتقاد
سخت نادم و پشیمانم ای فرزند بجانب آن بوستان من شو و در زیر فلان درخت زیتون را حفر کن آن مال را که صد هزار درهم
میباشد برگیر و از آنجمله پنجاه هزار درهم را در حضرت محمد بن علی علیهما السلام تقدیم کن و بقیه را خود بردار و اینک برای اخذ
آن مال میروم و آنچه حق تو است میاورم پس روی بدیار خود نهاده برفت ابو عیینه میگوید چون سال دیگر بحضرت
ابی جعفر علیه السلام شدم و عرض کردم جوان شامی را حال بر چگونه رفت فرمود پنجاه هزار درهم برای من بیاورد پاره
از آن مبلغ را در اداء دینی که بر ذمه داشتم بگذاشتم و پاره را در بهای زمینی در ناحیه خیبر دادم و پاره را در صله اهل بیت
خویش که حاجتمند بودند بکار بردم عرض کردم خدای را سپاس که ما را چون شما اهل البیت امام و پیشوا و مقتدائی روزی فرمود

[illegible]
[illegible]
بشمار در آمده و سالها در
روزگار زنده بماند
و دیگر در بحار الانوار و
خرایج و مدینة المعاجز
و زبدة التصانیف و
غیرها از ابو عیینه
و ابو عبدالله علیه السلام
منقول است که ابو عیینه
گفت در خدمت حضرت
ابی جعفر علیه السلام

که از برکت شما براه مستقیم شدم نه بطریق جحیم و عذاب الیم و هم این روایت در بحار الانوار که از ابو عیینه و حضرت صادق
علیه السلام مروی است باندک اختلافی مسطور است و نوشته است که آن شخص گفت یکصد و پنجاه هزار درهم بیش از آن
مدفون است و پنجاه هزار را بخدمت ابی جعفر تقدیم کن و بقیه را در کار خود بکار بند و ابو جعفر علیه السلام از آن مبلغ
دینی را که بر ذمت داشت ادا فرمود و زمینی را بخرید آنگاه فرمود اما انه سینفع المیت الندم علی ما فرط
من حبنا و ضیع من حقنا بما ادخل علینا من الرفق والسرور یعنی زود باشد که این شخص مرده را
که محبت ما فرو گذاشت و حق ما را ضایع ساخت بسبب آن ندامت که او را پدید گردید و سرور و رفق برای ما حاصل
ساخت سودمند گرداند یعنی در عذاب و عقاب او تخفیفی حاصل شود و دیگر در کشف الغمه و خرایج و جرایح و مدینة المعاجز
و تحفة المجالس و بحار مسطور است که عیسی بن عبد الرحمن از پدرش روایت کرده است که گفت ابن عکاشة بن محصن
اسدی بحضرت ابی جعفر علیه السلام در آمد و این وقت جناب ابی عبدالله صلوات الله علیه در خدمت آن حضرت
بپای بود در اینحال مقداری انگور در حضرتش پیش نهادند فقال حبة حبة یأکله الشیخ الکبیر والصبی
الصغیر و ثلثة و اربعة یأکله من یظن انه لا یشبع فکله حبتین حبتین فانه یستحب فرمود دانه دانه
باید مرد پیر و طفل صغیر تناول نماید و هر کس سه کباره باشد سه دانه و چهار دانه بخورد و تو دو حبه دو حبه بخور
چه انگور را دو دانه دو دانه خوردن مستحب است راقم حروف گوید گمان چنان میرود که چون غالبا در خوشه انگور
زرایح که حیوانی کوچک و خوردنش اسباب هلاکت است جای میگیرد و اگر بدون احتیاط تناول نمایند بسا میشود
موجب تباهی و هلاکت است این است که میفرماید دو دانه خوردن و رعایت احتیاط بجای آوردن مستحب است
و حکمتهای دیگرش را خدایتعالی بهتر داند بالجمله ابن عکاشه بحضرت ابی جعفر عرض کرد از چه روی حضرت
ابی عبدالله را زن نمیدهی چه این زمان را دریافته است و در آنحال صره مختومه در حضرتش حاضر بود فقال سیجیء
نخاس من بربر فینزل دار میمون فنشتری له بهذه الصرة جاریة فکان کما قال علیه السلام فرمود
زود است که جاریه فروشی از مردم بربر باین دیار خواهد آمد و در سرای میمون نزول خواهد نمود و ما برای ابو عبدالله
کنیزکی باین صره از آن نخاس خریداری میکنیم و چنان بود که آنحضرت بفرمود چه از پس چندی بخدمت آنحضرت
شدیم فقال الا اخبرکم عن ذلک النخاس الذی ذکرته لکم قد قدم فاذهبوا واشتروا بهذه الصرة
جاریة فرمود آیا خبر دهم شما را از آن نخاسی که با شما میگفتم همانا وی بیامد این صره را برگیرید و باین مبلغ جاریه
بخرید ابن عکاشه میگوید نزد نخاس شدیم گفت هر چه جاریه داشتم بفروختم و جز دو جاریه بیمار باقی نمانده است
و یکی از دیگری نزارتر و گرامی تر است و بصحت نزدیکتر است گفتم هر دو را بیاور تا بنگریم نخاس هر دو را حاضر
ساخت گفتیم این جاریه که نزارتر و بصحت نزدیکتر میباشد بهایش چیست گفت از هفتاد دینار کمتر نمیفروشم
گفتیم بآنچه در این صره است این کنیز را از تو میخریم و نمیدانیم در این چه مبلغ است مردی با سر و محاسن سفید نزد
وی حاضر بود گفت مهرها بشکنید و بمیزان در آورید کنیزفروش گفت مهر را نشکنید و کیسه را نگشائید چه اگر گوئید

از هفتاد دینار کمتر باشد نمیفروشم آن شیخ چون چنان دید گفت وزنش را معین کنید تا حاتش را باز دانیم پس کیسه را
برگشودیم و دنانیر را بمیزان آوردیم بدون کم و زیاد هفتاد دینار بود پس آن کنیزک را بخریدیم و بحضرت امام محمد باقر
علیه السلام بردیم و فرزند برومندش حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حضرتش ایستاده بود پس آن خبر را
در خدمت ابی جعفر بعرض رسانیدیم امام علیه السلام شکر خداوند را بگذاشت آنگاه بآن جاریه فرمود نام تو
چیست عرض کرد حمیده است فرمود حَمِيدَةٌ فِي الدُّنْيَا مَحْمُودَةٌ فِي الْآخِرَةِ اکنون مرا خبر ده دوشیزه هستی
یا شوی دیده باشی عرض کرد باکره ام فرمود چگونه براینحال بماندی وَلَا يَقَعُ فِي أَيْدِي النَّخَّاسِينَ إِلَّا
أَفْسَدُوهُ با اینکه هیچ کنیزی در دست کنیزفروشان نمی افتد مگر اینکه او را تباه می کنند یعنی مهر دوشیزگی
او را باطل میکنند عرض کرد چنین است لکن هر وقت با من آهنگ زناشوئی میکرد و نزدیکی میطلبید خدایتعالی
مردی سرو محاسن سفید بروی مسلط میکرد و آنمرد بکیسره بروی لطمه میزد تا از من دوری میگرفت و اینکار را
او تکرار نمود و آن مرد نیز او را دور کردانید حضرت باقر با حضرت صادق فرمود این کنیزک را برای خود دار
امام جعفر صادق علیه السلام آن کنیزک را متصرف گردید و بعد از مدتی بهترین مردم روزگار امام موسی کاظم
علیه السلام از وی پدیدار گردید و دیگر در بحار الانوار و خرائج و مدینة المعاجز از جابر بن یزید جعفی
مروی است که در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام برای اقامت حج بیرون شدم و من در ردیف
آنحضرت بودم ناگاه ورشانی و آن مرغی است که ساق حر نام دارد پدیدار شد و بر عضاده محمل
آن حضرت بنشست و ترنمی نمود من برفتم تا او را بگیرم آنحضرت بر من صیحه بزد مَهْ يَا جَابِرُ فَإِنَّهُ
اسْتَجَارَ بِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ای جابر بجای باش چه این حیوان بما اهل البیت پناه آورده
عرض کردم چه شکایت باین حضرت بیاورده است فَقَالَ شَكَا إِلَيَّ أَنَّهُ يُفْرِخُ فِي هَذَا الْجَبَلِ مُنْذُ
ثَلَاثِ سِنِينَ وَأَنَّ حَيَّةً تَأْتِيهِ فَتَأْكُلُ فِرَاخَهُ فَسَأَلَنِي أَنْ أَدْعُوَ اللَّهَ عَلَيْهَا لِيَقْتُلَهَا فَفَعَلْتُ
وَقَدْ قَتَلَهَا اللَّهُ فرمود شکایت کرد با من که مدت سه سال است درین کوه جوجه مینهد و ماری آید
و از آنجا جوجگانش را میخورد و از من مسئلت نمود که خدای را بخوانم تا آن مار را بکشد و من دعا کردم و خدای
آن مار را بکشت جابر میگوید همچنان سیر نمودیم تا هنگام سحر در رسید با من فرمود ای جابر فرود آی پس فرود شدم
و زمام شتر را بگرفتم و آن حضرت فرود شد و از راه بیکسوی رفت آنگاه بر غراری از زمین که ریگزار بود بیامد و از
یمین و یسار ریگ را بیکسوی فرمود و همی عرض کرد اللَّهُمَّ اسْقِنَا وَطَهِّرْنَا خداوندا ما را سیراب
و مطهر دار هم در این هنگام سنگی مربع و سفید پدید گشت آن حضرت آن سنگ را برکند و چشمه آبی صاف
بجوشید پس وضو بساختیم و از آن آب بیاشامیدیم و بکوچیدیم و نزدیک قریه چند و درختستان خرمائی
خشک رسیدیم و آن نخله را بسیر نزدیک شد و قَالَ أَيَّتُهَا النَّخْلَةُ أَطْعِمِينَا مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ فِيكِ فرمود
ای درخت خرما از آنچه خدایتعالی در تو بیافریده است ما را اطعام کن پس من بگران آن درخت شدم

که همی بخندید چنانکه ما از ثمرش تناول نمودیم و بخوردیم ناگاه مردی اعرابی را نگران شدیم که همی گفت ساحری
چون امروز هرگز ندیده ام امام علیه السلام فرمود يَا أَعْرَابِيُّ لَا تَكْذِبَنَّ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا
سَاحِرٌ وَلَكِنْ عُلِّمْنَا أَسْمَاءً مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ نَسْأَلُ بِهَا فَنُعْطَى وَنَدْعُو فَنُجَابُ ای اعرابی ما را
تکذیب مکن چه هیچیک از ما اهل بیت ساحر نیستیم لکن باسماء الله عالم هستیم و خدای را بآن اسامی مسئلت مینمائیم و آنچه
خواهیم خدای بما عطا میفرماید و دعا میکنیم باجابت مقبول میدارد و معلوم باد که اشارات کلمات معصوم علیه
السلام همه باقتضای وقت و نیروی فهم مخاطب است وگرنه مقامات و مراتب ائمه علیهم السلام از آن برتر است
که دیگران را قوت فهم و استعداد ادراک آن تواند بود و دیگر در کتاب خرائج و جرائح و مدینة المعاجز و تحفة المجالس
و غیرها از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود روزی در خدمت باقر صلوات الله علیه بودم
جماعتی از شیعیان درآمدند و جابر بن یزید نیز با ایشان بود و عرض کردند آیا پدرت علی بن ابیطالب علیه السلام
بامامت اول و ثانی راضی بود فَقَالَ اللَّهُمَّ لَا فرمود خدایتعالی میداند که راضی نبود عرض کردند اگر
راضی نبود از چه روی خوله حنفیه را که از اسارای ایشان بود نکاح فرمود حضرت باقر فرمود امْضِ يَا جَابِرُ
بْنَ يَزِيدَ إِلَى مَنْزِلِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ فَقُلْ لَهُ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَدْعُوكَ ای جابر بن یزید بمنزل
جابر بن عبد الله انصاری شو و بگو محمد بن علی ترا میخواند جابر بن یزید میگوید بمنزل جابر بن عبد الله روی
نهادم و دق الباب کردم از درون سرای مرا ندا کرد ای جابر بن یزید درنگ نمای جابر میگوید با خویش گفتم جابر
انصاری از کجا دانست من جابر بن یزید هستم با اینکه جز ائمه از آل محمد صلی الله علیه و آله بر این دلایل و مراتب
آگاه و عارف نیست سوگند با خدای چون جابر از سرای بیرون شود از نخست اینحال را از وی سؤال کنم چون
جابر بیرون آمد با او گفتم از کجا بدانستی من جابر بن یزید هستم با اینکه من در بیرون سرای و تو درون سرای بودی
گفت مولای من حضرت باقر علیه السلام در شب گذشته با من خبر داد که تو امروز از آن حضرت از کیفیت
خوله حنفیه سؤال خواهی کرد و من در طلب تو ان شاء الله تعالی او را روان میکنم و ترا میخوانم و من منتظر وصول
تو بودم جابر بن یزید گفت بصدق و راستی سخن ساختی پس متفقاً بحضرت باقر روی نهادند چون آن حضرت
ما را بدید با آن جماعت فرمود برخیزید و از این شیخ پرسش کنید تا با آنچه دیده و شنیده پاسخ شما را باز دهد ایشان
گفتند ای جابر آیا امام و پیشوای تو علی بن ابیطالب علیه السلام بامامت آنانکه بر آن حضرت سبقت گرفتند
خوشنود بود جابر گفت خدایا میدانی که راضی نبود گفتند چون بامامت ایشان راضی نبود چگونه خوله حنفیه را
که از سبایا و اسارای ایشان بود بعنوان ملک یمین تصرف کرد جابر رضی الله عنه فرمود آه آه گمان می بردم
که بخواهم مرد و کسی از من این مطلب را نخواهد پرسید اکنون که پرسش کردید گوش برگشائید و نیک فرا گیرید
در آنحال که اسیران را با خوله حنفیه در مسجد رسول خدای صلی الله علیه و آله درآوردند حضور داشتم چون
خوله آن جمعیت و کثرت ناس را در پیرامون او بگردید بوحشت و دهشت درآمد و بر تربت مقدس رسول خدای

روی نهاد و ناله و زفیر و انین و خروش برآورد و بگریه و زاری صدا برکشید و گفت السَّلامُ عَلَیکَ یا رَسُولَ اللهِ وَ عَلی اَهلِ بَیتِکَ همانا این گروه امت تو از هون مردم نوبه و دیلم اسیر کردند سوگند با خدای ما را در خدمت ایشان هیچ گناهی جز میل و اخلاص با اهل بیت تو نیست و ایشان در ازای نیکی بدی کردند و در عوض بدی نیکی ورزیدند و ما را اسیر ساختند آنگاه روی با مردمان کرد و گفت از چه روی ما را اسیر ساختید با اینکه ما بوحدانیت خدای و رسالت محمد صلی الله علیه و آله اقرار داریم ابوبکر گفت شما مانع زکوة شدید خوله گفت اگر این گناه از مردان افتاده زنان را چه گناه است و بروایتی خوله گفت این سخن بصواب نیست و این واقعه چنان نیست که تو گمان کرده ما را سخن چنین بود که در زمان رسول خدای از اغنیای ما زکوة میگرفتند و بفقرای ما میدادند شما نیز با ما همین معاملت بجای گذارید از ما پذیرفتار نشدید و بر ما ظلم و ستم کار کردید و عورات مسلمانان را بدست نامحرم انداختید و بآن تقدیر که رجال منع زکوة از شما کردند زنان را گناه چیست که هر یک را مردی نامحرم اسیر نماید این سخنان بگفت و در گوشه مسجد بنشست حاضران از این سخنان منفعل گردیده راه جواب نیافتند ابوبکر برای آنکه چاره بیندیشید و سخنی در میان افکند و گفت ایها القوم همانا در زمان رسول خدای قانون چنان بود که هر کس از اصحاب بر سر اسیری جامه می افکند و دیگری بر آن نمی افزود آن اسیر بدو متعلق میگشت شما نیز چنین کنید پس خالد بن عثمان و طلحه بآهنگ تزویج خوله برخاستند و جامهای خویش بروی افکندند خوله گفت برهنه نیستم که شما مرا جامه بپوشید بادی گفتند این دو تن برآن اندیشه هستند که هر یک همی جامه بر تو افکند از هر کدام خوشتر باشد تو بدو مخصوص میشوی و از قید اسر بیرون میآئی خوله گفت هیهات سوگند با خدای هرگز اینکار نخواهد شد و کسی مالک من و شوهر من نخواهد بود مگر کسیکه خبر دهد مرا بکلامی که در آن ساعت که از شکم مادرم بیرون آمدم بر زبان راندم مردمان از این سخن متحیر و خاموش و متفکر و مدهوش مانده بیکدیگر نگران شدند چون ابوبکر اضطراب حال در اعیان رجال بدید گفت چیست شما را که هر یک با هر یک در نظاره آید از میانه زبیر گفت بسبب این سخنان که از وی بشنیدی ابوبکر گفت اینکلمات نه آن است که عقول شما را برباید چه این جاریه از بزرگان قوم و عشیرت خود میباشد و چنین مجالس و محافل عادت نداشته و اکنون او را فزع و دهشت دریافته است لاجرم سخنان بیهوده که هرگز سودمند و حاصل پذیر نیست بر دهان میگذراند خوله گفت تیر بتاریکی می افکنی و بیرون از مقام سخنی میاندازی سوگند با خدای فزع و جزعی بر من چیره نشده و جز بحق و راستی چیزی نگویم لابد و ناچار اینحال مکشوف خواهد افتاد و بحق بانی این جلیل دروغ نمیگویم آنگاه خاموش گردید و خالد و طلحه جامه های خویش را برگرفتند و خوله از یکسوی آنجماعت نشسته بود در اینحال علی بن ابیطالب علیه السلام بمسجد در آمد و آن داستان را استماع فرمود و گفت این زن در آنچه میگوید براستی سخن کند و بروایتی چون آن حضرت به مسجد در آمد و آن حال را بدید با مردمان فرمود درنگ نمائید تا از حال این ضعیفه پرسش کنم آنگاه با خوله فرمود چرا جزع مینمائی عرض کرد ایشان آهنگ تملک من هستند و من منتظر آنکس هستم که مرا از آنچه در حین

ولادت از من صادر شده خبر دهد امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود ای خوله گوش با من دار همانا در آنوقت که در شکم مادر اندر بودی و درد زادن بر مادرت چیره گشت دعا کرد اَللّهُمَّ سَلِّمنی مِن هذَا المَولُودِ خدایا مرا از زحمت ولادت این فرزند بسلامت بدار در همان ساعت دعایش باجابت مقرون گردید و تو متولد شدی و چون بزمین رسیدی گفتی اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ حاضران از این سخن در شگفتی آمدند و از آنچه از تو بشنیدند بر تخته از مس نوشتند مادرت آنرا در آن موضع که متولد شده بودی دفن کرد تا گاهیکه آثار مرگ را در خود مشاهدت کرد و ترا در محافظت این لوح وصیت نمود و در آن هنگام که ترا اسیر ساختند تمامت همت تو بر اخذ آن لوح مس مصروف بود و چون وقت بیرون آمدن تو از منزل فرا رسید خویشتن را با آن لوح باز رسانیدی و آن لوح را بر بازوی خود بر بستی هم اکنون بیرون آور که منم صاحب آن فرزند مبارک و نام او محمد خواهد بود راوی میگوید نگران شدم که خوله روی بسوی قبله نشست و عرض کرد اَللّهُمَّ اَنتَ المُفَضِّلُ المَنّانُ اَوزِعنی اَن اَشکُرَ نِعمَتَکَ الَّتی اَنعَمتَ عَلَیَّ وَ لَم تُعطِها لِاَحَدٍ اِلّا وَ قَد اَتمَمتَها عَلَیهِ اَللّهُمَّ بِصاحِبِ النُّبُوَّةِ المُنبِئِ بِما هُوَ کائِنٌ اِلّا تَمَّمتَ فَضلَکَ عَلَیَّ آن لوح سیمین را بیرون آورده بنزد آنجماعت افکند چون قرائت کردند با آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام حکایت فرموده بود یک حرف زیاد و کم نبود جماعتی از متابعت ابی بکر باز شدند و گروهی سحر و ساحری شمردند و اکثر اهل مجلس گفتند رسول خدای براستی در فرمود که من شهر علمم علی در است آنگاه ابوبکر گفت یا ابا الحسن این کنیز را بخیر خدای ترا در وی برکت دهد سلمان از جای برجست و گفت سوگند با خدای هیچکس را بر امیرالمؤمنین منت نیست بلکه منت از خدای و رسول خدای و امیرالمؤمنین است بر دیگران قسم بخدای علی علیه السلام خوله را خبر بمخبر باهر و علم قاهر و آن فضیلت و فواصل که فضل هر ذی فضلی در مقابلش عاجز است اخذ فرمود آنگاه مقداد رضی الله عنه لب بسخن برگشاد و فرمود چیست آن قومی را که خدای طریق هدایت و راه راست را از بهر ایشان باز نموده و ایشان آنرا فرو گذاشته براه کوری و ضلالت در افتادند و هیچ قومی نیست جز آنکه دلایل و معجزات و فضایل امیرالمؤمنین بروی روشن و مبین گردیده است پس از آن ابوذر رضوان الله علیه آغاز سخن کرد و گفت بس شگفتی میرود از آنکس که با حق معاند گردد با اینکه همیشه حق را روشن و آشکار میکرد هان ای مردمان همانا خداوند بآن فضل اهل فضل را با شما بنمود پس از آن گفت ای فلان حقوق اهل حق را با ایشان گذار و ایشان را امین و مؤتمن بپندار و از آنچه در دست تو است سزاوارتر شمار و عمار یاسر رضی الله عنه گفت آیا بر این امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب در زمان رسول خدای صلی الله علیه و آله بامارت مؤمنان سلام نراندیم اینوقت عمر او را از سخن منزجر داشت و ابوبکر بپای شد و علی علیه السلام خوله را بسرای اسماء بنت عمیس بفرستاد و بروایتی اسماء در آنوقت زن ابوبکر بود و با او فرمود این جاریه را گرامی بدار و خوله همچنان در سرای اسماء بود تا برادرش بیامد و علی علیه السلام او را بوکالت برادرش بعقد خود در آورد و این کردار بر علم و دانش امیرالمؤمنین

و فساد شبهه که آن جماعت درافکنده بودند دلیلی روشن و حجتی مبرهن گردید و آن حضرت او را بعنوان نکاح
تزویج فرموده ملک یمین مع الحدیث چون جماعت شیعیان و جابر بن یزید اینحکایت را از جابر بن عبدالله
خدایتعالی ترا از حرارت آتش آسایش دهد چنانکه ما را از حرارت سنگ و شبهت آسوده ساختی و دیگر در
بحار الانوار و خرایج راوندی و کتاب زبدة التصانیف و غیرها از عبدالله بن معویة الجعفری مسطور است
که گفت شما را بچیزیکه دو گوش من بشنیده و دو چشم من بدیده است از ابوجعفر علیه السلام حدیث می کنم
همانا تنی از بنی مروان در مدینه والی بود روزی مرا بخواند گاهی که هیچکس در خدمتش حضور نداشت و گفت
مرا با تو اعتقادی کامل است و یقین دارم که جز تو تبلیغ پیام مرا نخواهد کرد دوست میدارم که دو عم خود
محمد بن علی و زید بن الحسن علیهم السلام را ملاقات کنی و با ایشان بگوئی که امیر با شما میگوید که بمن رسیده
که شما مردمان را بمتابعت خویشتن دعوت میکنید یا ازین کار بر کنار شوید یا آن بینید که ناگوار شما ردیمن از
سرای امیر مروانی بیرون شدم و بحضرت ابی جعفر علیه السلام روی نهادم و در عرض راه خدمتش را متوجه بمسجد
دریافتم چون چشم مبارکش بر من افتاد تبسم نمود و خندان فرمود بَعَثَ اِلَیْکَ هٰذَا الطَّاغِیَةُ وَدَعَاکَ
فَقَالَ اَلَا لَقِیتَ عَمَّیْکَ فَقُلْ لَهُمَا کَذَا وَکَذَا آن یاغی طاغی ترا طلب کرده فرمود دو عم خود را ملاقات کن و چنین
و چنان بگوی و آنحضرت مرا بمقالات آن مروانی چنان خبر داد که گفتی در آنجا حاضر بود و از آن پس فرمود
یَا بْنَ عَمِّ قَدْ کُفِینَا اَمْرَهُ بَعْدَ غَدٍ فَاِنَّهُ مَعْزُولٌ وَمَنْفِیٌّ اِلَی بِلَادِ مِصْرَ وَاللّٰهِ مَا اَنَا بِسَاحِرٍ وَلَا
کَاهِنٍ وَلٰکِنِّی اُوتِیتُ وَحُدِّثْتُ ای پسر عم بسبب این ناهنجاری او کارش را بساختیم و دو روز دیگر معزول
میشود و بشهرهای مصر منفی میگردد سوگند بخدای تعالی من ساحر و کاهن نیستم یعنی این اخبار از روی سحر
و کهانت نیست بلکه فرشته خدای نزد من میاید و مرا بآنچه واقع شده و خواهد شد حدیث میگذارد عبدالله بن
معویه میگوید سوگند بخدای که در همان روز فرمان عزل و نفی او بطرف مصر فرا رسیده و دیگری بولایت مدینه
منصوب گردید پس گفتم صدق الله و صدق رسوله و صدق ولیه و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز و خرایج
و زبدة التصانیف و تحفة المجالس و غیرها از ابوبصیر مروی است که گفت در خدمت ابی جعفر علیه السلام بمسجد
الحرام در آمدم و مردمان همی در آمدند و بیرون شدند آنحضرت با من فرمود یا ابا بصیر میدانی که مرا می بینند یا نمی بینند
عرض کردم یا ابن رسول الله تواند بود که کسی مواجه تو رسد و دیده اش از دیدار مبارکت محروم بماند فرمود هر کس را
که تو می بینی پرسش کن که ابوجعفر را می بیند یا نه و آنحضرت در آنجا واقف بود پس برحسب فرمان آن حضرت
از هر یک سؤال کردم گفتند ندیدیم تا ابو هارون مکفوف بیامد آن حضرت فرمود از وی نیز بپرس با او گفتم آیا ابوجعفر را
می بینی گفت آیا نه آنحضرت است که ایستاده است گفتم از کجا دانستی گفت چگونه ندانم که او نوری است درخشنده و
آفتابی است درفشنده و ماهی است تابنده و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز و خرایج راوندی و تحفة المجالس
از حلبی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که مردمان در خدمت پدرم در آمدند و عرض کردند

علم آنحضرت به پیام مروانی

نمودن امام آنحضرت را

بیان حق امام علیه السلام

حد امام چیست قال حَدٌّ عَظِیمٌ اِذَا دَخَلْتُمْ عَلَیْهِ فَوَقِّرُوهُ وَعَظِّمُوهُ وَآمِنُوا بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ شَیْءٍ وَعَلَیْهِ اَنْ
یَهْدِیَکُمْ وَفِیهِ خَصْلَةٌ اِذَا دَخَلْتُمْ عَلَیْهِ لَمْ یَقْدِرْ اَحَدٌ اَنْ یَمْلَأَ عَیْنَیْهِ مِنْهُ اِجْلَالًا وَهَیْبَةً لِاَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ کَانَ کَذٰلِکَ وَکَذٰلِکَ یَکُونُ الْاِمَامُ فرمود شأن و مقام امام این است
که او را در همه جا و همه حال بنهایت توقیر و تعظیم و کمال اعزاز و تکریم بنگرید و آنچه فرماید دنبایدمطیع و منقاد و مؤمن
باشید و بر امام علیه السلام واجب است که شما را بمعالم دین و عوالم طریقت و مراتب رشادت هدایت کند و از تیه ضلالت
بشاهراه نجات تنبیه فرماید و از خصایص امام یکی آن است که هیچیک از شما را آن قدرت و بضاعت و قوت و طاقت
نباشد که مردمک چشم و انسان دیده را از خصوصیات دیدار مبارک و بشرهٔ شریفش آکنده دارید چه آن جلالت و هیبت
که حضرت احدیت در آن صورت مبارک بودیعت نهاده هیچ دیده را بضاعت آن نیست چه بزرگ است و
در آئینه کوچک نماید زیرا که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله نیز دارای این جلالت و رتبت بودند و ائمه هدی
صلوات الله علیهم نیز چنین باشند آن جماعت عرض کردند یا ابن رسول الله امام شیعیان و دوستان خود را میشناسد
فرمود آری در آنساعت که دوستی از دوستان خود را بنگرد و بشناسد عرض کردند ما را از شیعیان خود میدانی فرمود
بلی بتمامت از شیعیان من هستید عرض کردند ما را بعلامتی در این مطلب خبر گوی قَالَ اُخْبِرُکُمْ بِاَسْمَائِکُمْ وَ
اَسْمَاءِ آبَائِکُمْ وَاَسْمَاءِ اُمَّهَاتِکُمْ وَاَسْمَاءِ قَبَائِلِکُمْ فرمود خبر میدهم شما را از نامهای شما و اسامی پدران و مادران
و قبیله شما عرض کردند خبر ده پس آنحضرت اسامی ایشان و پدران و مادران و اهل قبیلهٔ ایشان را یک بیک باز نمود
عرض کردند براستی فرمودی فرمود اگر خواهید خبر دهم از آنچه میخواهید عرض کردند بلی یا ابن رسول الله فرمود میخواهید
سؤال کنید که مراد از این آیه وافی هدایه شَجَرَةٌ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ چیست همانا مقصود از این شجره
مبارکه ما اهل بیت رسالت هستیم که عطا میکنیم بهر یک از شیعیان خود که بخواهیم علم و حکمت را ثُمَّ قَالَ یُقْنِعُکُمْ ذٰلِکَ
فرمود این معجزات و خوارق عادات که اکنون مشاهدت کردید شما را قانع گردانید عرض کردند یا ابن رسول الله
کمتر از این هم قناعت مینمودیم و خدایتعالی را بسبب توفیق ملازمت خدمت تو سپاس میگذاریم و دیگر در کتاب
خرایج راوندی و بحار الانوار و تحفة المجالس از ابوبصیر مروی است که روزی حضرت ابی جعفر علیه السلام با مردی
از اهل خراسان فرمود پدرت در چه حال است عرض کرد بصلاح و سلامت است فرمود پدرت بمرد گاهی که
باین حدود توجه کردی و بنواحی جرجان رسیدی آنگاه فرمود برادرت در چه حال است عرض کرد او را سالم
و صحیح باز گذاشتم فرمود او را همسایه صالح نام بود در فلان روز و فلان ساعت برادرت را بکشت آنمرد بگریست و گفت
اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ فَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اُسْکُنْ فَقَدْ صَارَا اِلَی الْجَنَّةِ وَهِیَ خَیْرٌ لَهُمَا مِمَّا کَانَا فِیهِ
فرمود ساکن باش و اندوه مدار که جای ایشان در بهشت است و از منازل اینجهان فانی برای ایشان خوشتر است
عرض کرد یا ابن رسول الله در آن هنگام که باین حضرت توجه نمودم پسری رنجور و مریض داشتم که با درد و وجع شدید
دچار بود از حال او هیچ پرسش نفرمودی فرمود فَقَدْ بَرِئَ وَقَدْ زَوَّجَهُ عَمُّهُ اِبْنَتَهُ وَاَنْتَ تَقْدَمُ عَلَیْهِ وَقَدْ

وُلِدَ لَهُ غُلَامٌ اسْمُهُ عَلِيٌّ وَهُوَ لَنَا شِيعَةٌ وَأَمَّا ابْنُكَ فَلَيْسَ لَنَا شِيعَةً بَلْ هُوَ عَدُوٌّ لَنَا يعني پسرت صحت یافت و عمش دخترش را بدو تزویج نمود و چون تو او را دریابی پسری از بهرش متولد شده باشد که نامش علی است و از شیعیان ما باشد اما پسرت شیعه ما نیست بلکه دشمن ما است آنمرد عرض کرد آیا چاره و تدبیری در اینکار هست فرمود او را دشمنی است که میکشد او را عرض کرد آنمرد کیست فرمود مردی از اهل خراسان است که از شیعیان ما و در شمار مؤمنان است و اینخبر مشتمل بر چند معجزه است یکی بدایت پرسش آنحضرت از پدر آن مرد و خبر دادن از فوت او و دیگر اخبار از مرگ برادر او و خبر دادن از صحت پسر او و داماد شدن و تزویج با دختر عم او و خبر دادن اینکه آنمرد بدیدار پسرش میرود و نایل میشود و خبر دادن از تولد فرزندی از بهر او و تعیین نام او و اینکه پسر تو شیعه ما نیست و او را خواهند کشت و اینکه پسرزاده ات شیعه ما است و نیز خبر دادن از اینکه قاتل او یکی از شیعیان ما و از اهل خراسان است و دیگر در کتب مذکوره از عبد الله بن عطاء مکی مروی است که گفت وقتی مشتاق زیارت جمال عدیم المثال حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه شدم و اینوقت در مکه جای داشتم و از غلبهٔ شوق روی بمدینه طیبه نهادم و خود بدیدار آن حضرت مقصودی نداشتم و در آن شب که بمدینه اندر میشدم بارانی سخت و سرمائی شدید بر من چیره گردید و با اینحال در نیمه شب بدر سرای آن حضرت رسیدم و با خود گفتم آیا جایز است که در اینوقت شب دق الباب نمایم یا منتظر باشم تا صبح نمودار گردد و همی در تفکر و اندیشه بودم ناگاه آواز مبارکش را شنیدم که فرمود یا جَارِيَةُ افْتَحِي الْبَابَ لِابْنِ عَطَاءٍ فَقَدْ اَصَابَهُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ بَرْدٌ وَاَذًى ای کنیزک در سرای بر ابن عطاء بر گشای که در این شب بزحمت باران و سرما دچار گشته است پس جاریه در را بر گشود و بملازمت خدمت ذی شرافتش برخوردار شدیم و هم در بحار الانوار و مناقب ابن شهرآشوب و بعضی کتب اخبار آمده که عبد الله بن عطاء گفت شب هنگام بمکه معظمه در آمدم و چون از طواف و سعی فراغت یافتم و از شب پاسی بیش نگذشته بود با خود گفتم نیکتر چنان است که بحضرت ابی جعفر علیه السلام شوم و بقیه شب را از حضرتش مستعد و مستفیض گردم پس بدر سرای آمدم و در بکوفتم و شنیدم که ابو جعفر علیه السلام میفرمود اِنْ كَانَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عَطَاءٍ فَاَدْخِلْهُ اگر عبد الله بن عطاست او را در آور پس از من پرسید کیستی گفتم عبد الله بن عطاء هستم گفت اندر آی و دیگر در خرایج و جرایح قطب راوندی و بحار الانوار از ابو بصیر مروی است که گفت در خدمت حضرت باقر صلوات الله علیه در مسجد الحرام بودم ناگاه عمر بن عبد العزیز پدید گردید و او را دو جامه رنگین بر تن بود و بر غلام خود تکیه داشت فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيَلِيَنَّ هَذَا الْغُلَامُ فَيُظْهِرُ الْعَدْلَ وَيَعِيشُ اَرْبَعَ سِنِينَ ثُمَّ يَمُوتُ فَيَبْكِي عَلَيْهِ اَهْلُ الْاَرْضِ وَيَلْعَنُهُ اَهْلُ السَّمَاءِ لِاَنَّهُ يَجْلِسُ مَجْلِسًا لَا حَقَّ لَهُ فِيهِ ثُمَّ هَلَكَ وَاَظْهَرَ الْعَدْلَ جَهْدَهُ فرمود این پسر در مسند امارت و خلافت جای کند و عدل و داد آشکار نماید و چهار سال زندگانی کند آنگاه بمیرد و چون بمیرد مردم زمین بروی گریستن کنند و اهل آسمانش لعنت فرستند چه او در مجلسی جای کند که حق او نیست از این روی بهلاک و بوار افتد و عدل و داد را بقدر طاقت و نهایت مشقت آشکار نماید یعنی اگر چند

خبر دادن از آمدن ابن عطا

رفتن خبر از ابن عطا

اخبار از خلافت عمر بن عبد العزیز

بعدل و داد پاره لکن چون بر مسند خلافت که از اهل ولایت است بر آید و از اهلش غصب نماید ملعون و مؤاخذ باشد راقم حروف گوید از این حدیث چنان میرسد که مدت خلافت عمر بن عبد العزیز چهار سال بوده است و این خبر مخالف اخبار مورخین است چنانکه بدان اشارت شد احتمال دارد که اربعین سنة باشد یعنی مدت عمرش چهل سال خواهد بود چنانکه سایر اخبار نیز با آن موافق است و در روایت رواة یا نگارش کتاب سهوی روی داده و اربعین سنة را اربع سنین نوشته و گفته باشند والعلم عند الله تعالی چنانکه از خبر دیگر که از جابر جعفی در مدینة المعاجز مسطور است که جابر گفت اندکی پیش بر نیامد که عمر مالک ملک و منبر شد و چنانکه آن حضرت خبر داده بود وَيَعِيشُ سِنِينَ اَوْ يَنْقُصُ فَاِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يُغَيِّرُ وَيَنْقُصُ و سال یا کم خلافت نمود بر صحت این مطلب حجت است و دیگر در کتاب کشف الغمه و بحار الانوار از جابر مروی است که بمقدار پنجاه مرد در خدمت حضرت باقر علیه السلام مشرف بودیم ناگاه کثیر النواء که از جماعت مغیریه بود در آمد و سلام کرد و بنشست آنگاه عرض کرد که مغیرة بن عمران که در کوفه نزد ما جای دارد چنان گمان دارد که فرشته با تو است که کافر از مؤمن و شیعه ترا از اعدای تو باز می نماید امام علیه السلام فرمود مَا حِرْفَتُكَ پیشه و حرفه تو چیست عرض کرد مبایعه گندم میکنم فرمود دروغ میگوئی عرض کرد گاهی جو فروشی کنم فرمود چنان نیست که گوئی بَلْ تَبِيعُ النَّوَى بلکه هسته خرما میفروشی کثیر عرض کرد این خبر را کدام کس با تو گذاشت فرمود مَلَكٌ الَّذِي يُعَرِّفُنِي شِيعَتِي مِنْ عَدُوِّي وَلَسْتَ تَمُوتُ اِلَّا تَائِهًا یعنی این خبر را آن فرشته که شیعه مرا از دشمن من بمن میشناساند با من گذاشت و تو نخواهی مرد مگر بحالت پریشیدگی خرد و تباهی عقل جابر میگوید چون بکوفه باز شدم از جماعتی کثیر از حال کثیر پرسش نمودم مرا بفرتوتی سالخورده دلالت کردند از وی سؤال نمودم آنزن فرتوت گفت سه روز از این پیش در حالتیکه عقلش باطل و خردش زایل شده بود بمرد معلوم باد که مغیریه اصحاب مغیرة بن سعید بجلی هستند که مدعی بر آن بود که امامت بعد از محمد بن علی بن الحسین علیهما السلام بمحمد بن عبد الله الحسن اختصاص دارد و چنان گمان داشت که وی زنده است و نمیرد اما شیخ و کشی گویند کثیر از جماعت تبریه است و برقی گوید که مردی عامی است و ظاهر آنست که تائه در کلام امام علیه السلام کسی است که عقل از کله اش بیرون رفته باشد و هم احتمال دارد که مراد بآن تحیر در دین و مذهب باشد و در رجال ابی علی از ابو بصیر مروی است که از ابو جعفر علیه السلام شنیدم می فرمود اِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَةَ وَسَلَمَةَ وَكَثِيرَ النَّوَّاءِ وَاَبَا الْمِقْدَامِ وَالتَّمَّارَ اَضَلُّوا كَثِيرًا مِمَّنْ ضَلَّ مِنْ هَؤُلَاءِ وَاِنَّهُمْ مِمَّنْ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ یعنی حکم بن عتیبه و سلمه و کثیر النواء و ابو المقدام و تمار یعنی سالم تمار جماعتی کثیر را از این مردم که گمراه شده اند بگمراهی در افکندند و ایشان کسانی باشند که خدای تعالی در قرآن مجید در صفت آنان میفرماید و از جمله مردمان کسی است که میگویند ایمان آوردیم بخدا و روز جزا و حال اینکه ایشان ایمان نمی آورند و هم از ابو بکر حضرمی مرقوم است که ابو عبد الله علیه السلام میفرمود اَللّٰهُمَّ اِنِّي اِلَيْكَ مِنْ كَثِيرِ النَّوَّاءِ بَرِيءٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بار خدایا من بحضرت تو در دنیا و آخرت

خبر از حال کثیر و مرگ او

از کثیر النوا بیزاری جویم و از محمد بن یحیی مسطور است که با کثیر النوا گفتم در حضرت ابی جعفر علیه السلام فراوان باستخفاف میروی گفت برای آن است که از آن حضرت چیزی شنیدم که هرگز دوست نمیدارم که از وی بشنوم می فرمود اِنَّ الْاَرَاضِیَ السَّبْعَ تُفْتَحُ بِمُحَمَّدٍ وَعِتْرَتِهِ یعنی هفت طبقهٔ زمین یا هفت طبقهٔ اقلیم جهان بدست محمد و عترتش سلام الله علیهم مفتوح میشود ❁ و دیگر در بحار الانوار و کشف الغمه و مدینة المعاجز مسطور است که ابو الصباح کنانی گفت روزی بدر سرای حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفتم و دق الباب کردم جاریه بیرون شد که هر دو پستانش برجسته بود پس دست خود را بر دو گوی پستانش نهادم و گفتم در خدمت مولایت عرض کن من بر در سرای می باشم پس آنحضرت از درون سرای بانگ برکشید اُدْخُلْ لَا اُمَّ لَکَ اندر آی ما در ترا مباد پس بسرای اندر شدم و عرض کردم بخدای سوگند این حرکت نه از روی ریبت بود و جز افزودن بر یقین و اعتقاد خود آهنگی نداشتم فَقَالَ صَدَقْتَ لَئِنْ ظَنَنْتُمْ اَنَّ هٰذِهِ الْجُدْرَانَ تَحْجُبُ اَبْصَارَنَا کَمَا تَحْجُبُ اَبْصَارَکُمْ اِذًا لَا فَرْقَ بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ فَاِیَّاکَ اَنْ تُعَاوِدَ لِمِثْلِهَا فرمود براستی گوئی اگر چنین گمان میبرید که این دیوارها دیدار ما را حاجب و حایل میشود چنانکه حاجب ابصار شما میشود پس فرق میان ما و شما چیست از این پس بپرهیز که بپیرامون چنین کارها بگردی ❁ و دیگر در کتاب بحار الانوار و مدینة المعاجز از میسر بیاع الزطی مروی است که بر در سرای حضرت ابی جعفر علیه السلام بیامدم و قرع الباب نمودم پس جاریهٔ خماسیه بیرون آمد من دست بر دستش زدم و گفتم بمولای خویش عرض کن اینک میسر واقف بر باب است آنحضرت علیه السلام از پایان سرای مرا ندا کرد و فرمود اندر شو که مادر ترا مباد آنگاه با من فرمود ای میسر لَوْ کَانَتْ هٰذِهِ الْجُدُرُ تَحْجُبُ اَبْصَارَنَا کَمَا تَحْجُبُ اَبْصَارَکُمْ لَکُنَّا وَاَنْتُمْ سَوَاءً اگر این دیوارها حاجب دیدار ما گردد چنانکه حاجب دیدار شما است ما و شما یکسان بودیم عرض کردم فدای تو شوم سوگند بخداوند در این کردار جز زیادتی ایمان اندیشه نداشتم ❁ و در روایتی دیگر است که از میسر بیاع ثیاب زطیه مروی است که بر در سرای ابو جعفر علیه السلام ایستادم و در بکوفتم پس جاریه خلاسیه بیرون آمد و من دست بر سرش نهادم الی آخر الخبر در مجمع البحرین و قاموس مسطور است حمس از باب فرح یعنی سخت و استوار شد در دین و حمس بضم حاء مهمله و سکون میم جمع احمس است و قریش و کنانه و جدیله و آنانکه پیروی کرده اند ایشان را در زمان جاهلیت حمس لقب کرده اند بعلت صلابت ایشان در کیش و اگر خماسیه با خاء معجمه باشد بمعنی میانه بالا خواهد بود چه غلام خماسی بضم خاء و تشدید یاء پسری است که پنج وجب درازی بالایش باشد و اگر بروایت اخیر خلاسیه بالام باشد یعنی زنی دو موی بود ❁ و دیگر در روضه کافی از میسر از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه مروی است که فرمود ای میسر میان شما و قرقیسیا چند مسافت میباشد عرض کردم قرقیسیا نزدیک بشاطی فرات است فرمود اَمَا اِنَّهُ سَیَکُونُ بِهَا وَقْعَةٌ لَمْ یَکُنْ مِثْلُهَا مُنْذُ خَلَقَ اللّٰهُ تَبَارَکَ وَتَعَالَی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَلَا یَکُونُ مِثْلُهَا مَا دَامَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ مَأْدُبَةٌ لِلطَّیْرِ تَشْبَعُ مِنْهَا سِبَاعُ الْاَرْضِ وَطُیُورُ الْاَرْضِ وَطُیُورُ السَّمَاءِ یَهْلِکُ فِیهَا قَیْسٌ وَلَا یَدَّعِی لَهَا دَاعِیَةٌ و در بعضی روایات بر این

افزوده اند و تُنَادِی مُنَادٍ هَلُمُّوا اِلَی لُحُومِ الْجَبَابِرَةِ ❁ و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز و تحفة المجالس مسطور است از ابو بصیر مروی است که در کوفه زنی را تعلیم قرائت قرآن می نمودم روزی در جلوت با وی بچیزی مزاح راندم چون بحضرت ابی جعفر علیه السلام تشرف جستم خشمناک در من درنگریست و فرمود کسی که در خلوت گناه ورزد و از یزدان تعالی باک نداشته باشد خدایتعالی نیز باک ندارد که بچه نوع او را تباه فرماید با آن زن چه گفتی من از شرم روی بپوشانیدم و عرض کردم توبه نمودم ❁ و در روایة حفص بن البختری است که امام علیه السلام با ابو بصیر فرمود با آن زن سلام برسان و با او بگو ابو جعفر ترا اسلام میرساند و میفرماید خویشتن را با ابی بصیر تزویج کن ابو بصیر میگوید نزد آن زن شدم و فرمان آنحضرت را بگذاشتم و آن خبر باز راندم چون آن زن بشنید گفت ترا بخدا ابو جعفر علیه السلام با تو چنین فرمود من سوگند خوردم که چنان فرمود پس خویشتن را بزوجیت من در آورد ❁ و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز از حبابه والبیه مسطور است که بعد از هنگام عصر در مکه در ملتزم یا ما بین باب و حجر بزمینی بلند نگران شدم که مردی برفراز منبر بود و عمامه از خز داشت و آفتاب بر ظلل جبال مانند عمایم برفراز سر مردمان می نمود یعنی هنگام غروب شمس رسیده و جز قلل کوهها را از آفتاب بهره نبود و کف مبارک و نظر مبارک آنمرد جلیل بسوی آسمان بود و بود عمامه فرمود پس مردمان بحضرتش انجمن شدند و از معضلات مسائل سؤال میکردند و ابواب مشکلات را استفتاح مینمودند و آن حضرت با آن زمان اندک از جای بر نخاست تا در هزار مسئله ایشان را فتوی راند آنگاه برخاست و ردای برحل خود نهاد و منادی با صوتی بلند ندا بر کشید اَلَا اِنَّ هٰذَا النُّورُ الْاَبْلَجُ الْمُسْرَجُ وَالنَّسِیمُ الْاَرِجُ وَالْحَقُّ الْمَرِجُ یعنی بدانید این است نور درخشان که بندگان را بطریق هدایت دلالت فرماید و این است نسیم خوشبوی و زان که جان جهانیان را بنسایم معرفت و دانش معطر گرداند و این است آن حقیکه از کثرت اعدا و فساد عقاید و ادیان جهانیان در میان مردمان ضایع مانده است و اگر مرج بضم میم و کسر راء باشد معنی چنان است که در میان مردمان در حالت تحرک و اهتزاز است یا از خوف دشمنان مضطرب است با جمله دیگران میگفتند وی کدام کس هست گفتند محمد بن علی باقر و شکافندهٔ غوامض علوم و ناطق از فهم محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام ❁ و در روایت ابی بصیر گفته اَلَا اِنَّ هٰذَا بَاقِرُ عِلْمِ الرُّسُلِ هٰذَا مُبَیِّنُ السُّبُلِ هٰذَا خَیْرُ مَنْ رَسَخَ فِی اَصْلَابِ اَصْحَابِ السَّفِینَةِ هٰذَا ابْنُ فَاطِمَةَ الْغَرَّاءِ الْعَذْرَاءِ الزَّهْرَاءِ هٰذَا بَقِیَّةُ اللّٰهِ فِی اَرْضِهِ هٰذَا نَامُوسُ الدَّهْرِ هٰذَا ابْنُ مُحَمَّدٍ وَخَدِیجَةَ وَعَلِیٍّ وَفَاطِمَةَ هٰذَا مَنَارُ الدِّینِ الْقَائِمِ بدانید این است شکافندهٔ علوم رسل و نمایندهٔ سبل و بهترین کسیکه در اصلاب اصحاب سفینه رسوخ کرده است این است پسر فاطمهٔ زهراء این است بقیة الله فی ارض الله این است صاحب سر ملک و مخزن اسرار خداوندی در روزگار این است فرزند محمد و خدیجه و علی و فاطمه این است منار نورپاش دین مبین که تا زمان باز پسین برپای و نماینده است معلوم باد که مقصود از اصحاب سفینه آنان هستند که از انبیای عظام و اولیای فخام در کشتی نوح علیه السلام جای کردند ❁ و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز

او جابر بن یزید جعفی مسطور است که در آنحال که در خدمت حضرت باقر علیه السلام از مکه بیرون شدیم در میان مکه و مدینه تف قله بار رسیدیم و مردی از حجاج را بدیدیم که در از کوشش هلاک شده و متاعش بر زمین مانده میگریست چون امام علیه السلام را بدید بخدمتش روی نهاد و جزع نمود و عرض کرد یا بن رسول الله حمارم بمرد و بارم بماند و متحیر و بیچاره هستم و از آن میترسم که همسفران بروند و در این بیابان تنها و سرگردان بمانم خدایرا بخوان تا حمار مرا زنده فرماید امام علیه السلام دست بدعا برداشت و در ساعت خدایتعالی حمارش را زنده ساخت و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز و کشف الغمه و تحفة المجالس از ابوحمزهٔ ثمالی مروی است که حبابه والبیه تا زمان حضرت باقر علیه السلام زنده بود و پس بخدمت آنحضرت در آمدی تا چنان شد که بعلت عارضه مرضی روزی چند دور ماند و چون شرفیاب شد فرمود مَا الَّذِي اَبْطَأَ بِكِ يَا حَبَابَةُ چه چیز ترا از ملازمت آستان باز داشت عرض کرد فراوانی سن و علت برصی که بر سرم پیدا شده و موهای سرم را سفید ساخته و باین جهة مرا بغم و اندوه در افکنده است آنحضرت فرمود نزدیک شو چون نزدیک شد دست مبارک بر فرق سرش بگذاشت و دعا فرمود بکلامیکه حبابه نفهمید پس در ساعت موی سرش سیاه شد و بکمال سیاهی باز آمد و جوان گردید امام علیه السلام فرمود آینه حاضر ساختند حبابه نظر کرد و موی خود را سیاه دید و برنگ اصلی خود مشاهدت نمود و سخت شادمان گردید ابوجعفر علیه السلام نیز از سرور او شاد گردید و چون بیک شادمانی اندر آمد عرض کرد سوگند میدهم ترا بآنکس که میثاق و پیمان ترا از پیغمبران اخذ فرمود که شما در اظله چه بودید فرمود یَا حَبَابَةُ نُوراً كُنَّا قَبْلَ اَنْ خَلَقَ اللهُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ نُسَبِّحُ اللهَ سُبْحَانَهُ فَسَبَّحَتِ الْمَلاَئِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا وَلَمْ يَكُنْ قَبْلَ ذَلِكَ فَلَمَّا خَلَقَ اللهُ آدَمَ اَجْرَى ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ ای حبابه ما نور بودیم از آن پیش که خدایتعالی آدم علیه السلام را خلق فرماید تسبیح مینهادیم خدایرا و فرشتگان بسبب تسبیح راندن ما تسبیح کردند و از پیش چنین نبود و چون خدایتعالی آدم علیه السلام را بیافرید این نور را در وی جاری ساخت و بروایت دیگر فرمود كُنَّا نُوراً نُسَبِّحُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قَبْلَ خَلْقِهِ فَلَمَّا خَلَقَ اللهُ خَلْقَهُ سَبَّحْنَا فَسَبَّحُوا تَسْبِيحاً وَكَبَّرْنَا فَكَبَّرُوا تَكْبِيراً وَهَلَّلْنَا فَهَلَّلُوا تَهْلِيلاً وَلَمْ يَكُنْ قَبْلَنَا تَسْبِيحٌ وَلاَ تَكْبِيرٌ وَلاَ تَهْلِيلٌ راقم حروف گوید ازین خبر معلوم میشود که پیش از خلقت این انوار مبارکه هیچ چیز آفریده نشده بود چه علت خلقت مخلوق برای معرفت خالق است پس اگر مخلوقی بود لابد از تسبیح و تهلیل و تکبیر که علامت معرفت بوجود خالق است بیخبر بودند و علت غائی ضایع و باطل میماند چنانکه وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّكَ نیز دلیل بر این است که هر وقت شیئی و موجودی بوده است از تسبیح حق بهر زبان و بهر مقال که باید بیخبر نبودند پس اگر تسبیحی نبود ناچار مخلوقی هم نبوده است والسلام علی من اتبع الهدی و دیگر در مدینة المعاجز و بحار الانوار از محمد بن ابی عمیر و علی بن ابی حمزه از ابوبصیر مروی است که بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کرد چه بسیار و عظیم است حجیج فرمود مَا اَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَاَقَلَّ الْحَجِيجَ اَتُحِبُّ اَنْ تَعْلَمَ صِدْقَ مَا اَقُولُهُ وَتَرَاهُ عَيَاناً یعنی ضجه و فریاد کنندگان بسیارند و حج کنندگان اندک اند

آیا دوست میداری که صدق سخن مرا بدانی و بچشم بنگری پس دست مبارک را بر چشمهای من نهاده و بدعای چند دعا فرمود و من بینا شدم آنگاه فرمود اُنْظُرْ يَا اَبَا بَصِيرٍ اِلَى الْحَجِيجِ مردم حاج را نظاره کن چون نظر کردم بیشتر مردمان را بصورت بوزینه و خوک دیدم و اهل ایمان را در میان ایشان مانند کواکب درخشان در ظلمات بی پایان نگریستم و عرض کردم ای مولای من درست فرمودی حجیج اندک و ضجیج بسیار است از آن پس دعا فرمود و دیگر باره نابینا شدم و آنحضرت فرمود ای ابوبصیر ما را بدین کار بخلی نمیرود اگرچه خدایتعالی اینحال را برای تو اختیار کرد و ما میترسیم که این کار اسباب فتنه در میان مردمان شود و ایشان از فضل خداوند بر ما جاهل شوند و ما را پروردگار شمارند و حال آنکه مانند گان او هستیم نه در عبادتش استکبار ورزیم و نه در طاعتش خسته و ملول شویم و ما در حضرت او سلم باشیم یعنی اگر چشم ترا بحالت اول باز نیاورم پاره مردمان که چندان بصیرت ندارند این معجزه را از فضل خدای در حق ما ندانند و ما را خدا خوانند و اسباب فساد عقاید و احوال ایشان گردد ازین روی چشم ترا بحالت نخست باز گردانیدم و در روایت ابن حمزه است که ابوبصیر در حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد من مولای تو و از جمله شیعیان و ناتوان و کور هستم پس جنت را برای من ضمانت فرمای قَالَ اَوَلاَ اُعْطِيكَ عَلاَمَةَ الاَئِمَّةِ فرمود نمیخواهی از دلایل و علامات ائمه با تو باز نمایم یعنی معجزهٔ ترا بنمایم تا بضمانت بهشت نیز ثابت العقیده باشی عرض کردم چه باشد که هم علامت و هم ضمانت را برای من فراهم گردانی فرمود اینحال را دوست میداری عرض کردم چگونه دوست ندارم پس دست مبارک بر دیده ام بمالید در حال در همان سقیفه که در آن جلوس فرموده بود جمیع ائمه را نزد آنحضرت بدیدم آنگاه فرمود يَا اَبَا مُحَمَّدٍ مُدَّ بَصَرَكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى بِعَيْنِكَ ای ابومحمد نیک بنگر تا بچشم خویش چه می بینی و ازین خبر معلوم میشود که ابوبصیر را ابومحمد نیز کنیت بوده است یا در قلم کاتب یا روایت راوی سهوی رفته چه در کتاب رجال این کنیت مسطور نیست بالجمله ابوبصیر میگوید بخداوند سوگند که جز سگ و خوک و بوزینه ندیدم و عرض کردم این مخلوق مسوخ کیانند قَالَ هَذَا الَّذِي تَرَى هُوَ السَّوَادُ الاَعْظَمُ وَلَوْ كُشِفَ لِلنَّاسِ مَا نَظَرَ الشِّيعَةُ اِلَى مَنْ خَالَفَهُمْ اِلاَّ فِي هَذِهِ الصُّورَةِ فرمود اینها که می بینی سواد اعظم است یعنی جماعت عامه ناس هستند که از امام و احکام خداوند علام بی خبرند و اگر پرده از کار مردمان بر دارند و صورت حقیقی کسان را باز نمایند مردم شیعه مخالفین خود را جز درین صورت مسخ نخواهند دید پس از آن فرمود ای ابومحمد اگر خواهی ترا بر این حال باز گذارم یعنی بحالت بینائی وَاِنْ اَحْبَبْتَ ضَمِنْتُ لَكَ عَلَى اللهِ الْجَنَّةَ وَرَدَدْتُكَ اِلَى حَالِكَ الاَوَّلِ و اگر دوست میداری در حضرت یزدان از بهر تو بهشت را ضمانت کنم و ترا بحالت نخست باز گردانم عرض کردم هیچ حاجتی در نظاره نباشد باین خلق منکوس مرا بحالت اول باز گردان چه هیچ چیز عوض بهشت نیست پس با دست مبارک بر دیده ام مسح کرده و بآنحال که بودم باز شدم و دیگر در بحار الانوار و تحفة المجالس از جابر بن یزید مسطور است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام از قول خدایتعالی وَكَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ پرسیدم که مراد از ملکوت سموات و زمین چیست که بحضرت ابراهیم نمود

امام علیه السلام دست مبارک بآسمان برداشت و با من فرمود نظر کن تا چه بینی چون سر برافراشتم سقف را از هم جدا دیدم و از نمه درخشی را لامع بدیدم چنانکه چشم خیره میشد و آن نور از دست مبارکش بآسمان اتصال یافته بود فَقالَ هکَذا رَأی اِبْرٰهیمُ مَلَکُوتَ السَّمٰواتِ وَ انْظُرْ اِلَی الْاَرْضِ ثُمَّ ارْفَعْ رَأْسَکَ فرمود ابراهیم علیه السلام ملکوت آسمانها را بدینگونه دید و بزمین نظر کن آنگاه سر برافراز چون چنان کردم سقف را بهمان حال که بود دیدم آنگاه دست مرا بگرفت و از سرای بیرون برد و جامه بر من بپوشید و فرمود ساعتی چشم فرو خوابان پس از آن فرمود اکنون در آن ظلمات هستی که ذوالقرنین بدید پس چشم برگشوده از نهایت تاریکی هیچ چیز را ندیدم آنگاه گامی برگرفت و فرمود بر سر چشمهٔ حیات هستی که خضر از آن بیاشامید پس از آن از عالمی بعالمی بگردیدیم تا از پنج عالم بگذشتیم و فرمود ملکوت زمین این است آنگاه فرمود هر دو چشم خود را برهم گذار و دست مرا بگرفت ناگاه خود را در همان سرای که بودیم دیدم پس آنچه بر من پوشانیده بود خلع فرمود عرض کردم فدای تو گردم اندت این روز چه برگذشته است فرمود سه ساعت و بروایتی جابر گفت آن حضرت مرا از عالمی بعالمی میبرد تا بآخر دنیا رسیدیم فرمود ملکوت آسمانها و زمینها که ابراهیم علیه السلام دید چنین است که تو دیدی و دوازده عالم است و هر امامی که از ما بگذرد در یکی ازین عوالم ساکن میشود تا گاهی که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله در زمان ظهور فراز آید آنگاه با من فرمود چشم برهم نه و بعد از لمحهٔ فرمود برگشای چون گشودم خود را در سرای آنحضرت بدیدم پس جامهٔ اولین بر تن مبارک بیاراست و بمجلس نخست درآمد و چون تحقیق نمودم در مدت سه ساعت این گردشها را کرده بودیم و دیگر در کتاب مذکور از فیض بن مطر مسطور است که گفت در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام شدم که سؤال کنم اگر کسی در محملی جای داشته باشد آیا نماز شب میتواند گذاشت چون آن حضرت مرا بدید از آن پیش که آن پرسش را بعرض رسانم فرمود کانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ یُصَلّی عَلی راحِلَتِهِ حَیْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ یعنی رسول خدای صلی الله علیه و آله چون بر راحلهٔ خود برنشستی نماز میفرمود و هر کس که باشد در آن حالت بهر سوی روی داشته باشد میتواند نماز کند و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز از علی بن ابی حمزه و ابو بصیر مروی است که گفتند ما را در حضرت ابی جعفر علیه السلام موعدی بود پس بخدمتش درآمدیم آن حضرت فرمود ای سکینه مصباح را بیاور چون چراغ را حاضر کرد فرمود هَلُمّی بِالسَّفَطِ الَّذی فی مَوْضِعِ کَذا آن جامه دان را که در فلان موضع بود بیاور آن جاریه سفطی هندی یا سندی را بیاورد و آنحضرت مهرش را بگرفت و صحیفهٔ زرد رنگ بیرون آورد و آنحضرت از طرف اعالیش را بهم می پیچید و از طرف اسفلش را منتشر میساخت تا ثلث یا ربع آن رسید بمن نظر فرمود چنانکه بر خویشتن بلرزیدم و بر جان خویش بیمناک شدم چون مرا در آنحال بدید دست مبارکش را بر سینه ام بگذاشت و فرمود از آنحال آسایش گرفتی عرض کردم آری فدای تو شوم فرمود باکی بر تو نیست آنگاه فرمود نزدیک شو چون نزدیک شدم فرمود چه می بینی عرض کردم نام خود و نام پدرم و اسامی فرزندان از خودم را که ایشان را می شناسم فَقالَ یا عَلِیُّ لَوْلا لَکَ عِنْدی ما لَیْسَ لِغَیْرِکَ ما اَطْلَعْتُکَ عَلی هٰذا اَلا اِنَّهُمْ سَیَزْدادُونَ

عَلی عَدَدِ ما هٰهُنا فرمود ای علی بن ابی حمزه اگر نه آن بود که ترا در حضرت مقامی مخصوص است ترا برین حال مطلع نمیساختم دانسته باش که زود است که اولادت بر آنچه در این نامه یاد شده اند فزونی گیرند علی بن ابی حمزه میگوید سوگند بخدای بیست سال از آن پس روزگار بنهادم و موافق همانچه در آن صحیفه دیدم فرزندان بیاوردم انتهی و دیگر در کتاب بحار و مدینة المعاجز و تحفة المجالس از عباد بن کثیر مروی است که بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم حق مؤمن بر حق تعالی چیست آنحضرت بپاسخ من التفات نفرمود و من دیگرباره سؤال کردم و توجه ننمود تا در نوبت سیم فرمود حق مؤمن بر خدای تعالی آن است که لَوْ قالَ لِتِلْکَ النَّخْلَةِ اَقْبِلی لَاَقْبَلَتْ اگر بدین درخت خرما گوید بجانب من بشتاب شتاب نماید عباد بن کثیر میگوید سوگند بخدای نظر بآن نخله نمودم که بعض آن کلام از جای خود جنبش کرده بجانب آنحضرت روان شد چون امام علیه السلام آن نخله را نزدیک یافت فَاَشارَ اِلَیْها قَرّی فَلَمْ اَعْنِکِ بآندرخت اشارت کرد و فرمود بجای خود قرار جوی چه من ترا نطلبیده بودم و بر طریق مثل بیان کردم پس درخت بجای خود بازگشت و قرار گرفت و دیگر در بحار الانوار و کشف الغمه از ابو بصیر مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود اِنّی لَاَعْرِفُ رَجُلاً لَوْ قامَ بِشاطِئِ الْبَحْرِ لَعَرَفَ دَوابَّ الْبَحْرِ بِاُمَّهاتِها وَ عَمّاتِها وَ خالاتِها یعنی مردیستکه میشناسیم بر دریا که اگر در کنار دریا بایستد حیوانات دریا را با جمله مادرها و عمه ها و خالات آنها میشناسد و مقصود ازین کلام نفس مبارک خود آن حضرت بود که بر اینجمله عارف است در بحار الانوار در دنباله این خبر از اسود بن سعید مروی است که در حضرت ابی جعفر علیه السلام مشرف بودم پس آن حضرت بدون اینکه خدمتش را سؤالی کرده باشم فرمود نَحْنُ حُجَّةُ اللّٰهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللّٰهِ وَ نَحْنُ عَیْنُ اللّٰهِ فی خَلْقِهِ وَ نَحْنُ وُلاةُ اَمْرِ اللّٰهِ فی عِبادِهِ پس از آن فرمود اِنَّ بَیْنَنا وَ بَیْنَ کُلِّ اَرْضٍ تِرّاً مِثْلَ تِرِّ الْبَنّاءِ فَاِذا اُمِرْنا فِی الْاَرْضِ بِاَمْرٍ اَخَذْنا ذٰلِکَ التِّرَّ فَاَقْبَلَتْ اِلَیْنا الْاَرْضُ بِکُلِّیَّتِها وَ اَسْواقِها وَ کُوَرِها حَتّی نُنْفِذَ فیها مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ ما اَمَرَ وَ اِنَّ الرّیحَ کَما کانَتْ مُسَخَّرَةً لِسُلَیْمانَ عَلَیْهِ السَّلامُ فَقَدْ سَخَّرَهَا اللّٰهُ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ یعنی در میان ما و هر قطعه زمینی تری یعنی ریسمان کاری چون ریسمان کار دیوارگران متصل است چون از جانب یزدان بما فرمان رسد که امری را در زمین جاری نمائیم این ریسمان کار را میگیریم و زمین تمامت با اسواق و شهرها و اصقاع خود بما روی میکند تا آنچه از خدای فرمان شده در آن بجای آوریم و نافذ گردانیم بدرستیکه باد نیز چنانکه برای سلیمان علیه السلام مسخر شده بود خدای تعالی برای محمد و آل صلوات الله علیهم مسخر فرموده است و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز از محمد بن مسلم ثقفی مسطور است که روزی در حضرت ابی جعفر علیه السلام حضور داشتم ناگاه یک جفت ورشان یعنی کبوتر صحرائی که ساق خرمی مانند پدیدار شده نزد آنحضرت بیامده هدیل و صوتی برآوردند ابوجعفر سلام الله علیه نیز مانند آنها صدائی برآورد و چون پرواز کرده بر دیوار برآمدند کبوتر نر بکبوتر ماده آهنگی و صدائی زد ابوجعفر علیه السلام بمانند او صدائی برآورد که مردمان ندانستند چیست پس هر دو کبوتر برفتند عرض کردم فدای تو شوم حال این طیر چیست و چه میگوید فَقالَ یَا بْنَ مُسْلِمٍ

کُلُّ شَیْءٍ خَلَقَهُ اللّٰهُ مِنْ طَیْرٍ اَوْ بَهیمَةٍ اَوْ شَیْءٍ فیهِ رُوحٌ هُوَ اَسْمَعُ لَنا وَ اَطْوَعُ مِنْ اِبْنِ آدَمَ اِنَّ هٰذَا
الْوَرَشانَ اَتانی وَ شَکالی مِنْ زَوْجَتِهِ وَ قَدْ کانَ ظَنَّ مِنْها ظَنَّ السُّوءِ فَحَلَفَتْ لَهُ فَلَمْ یَقْبَلْ فَقالَتْ لَهُ بِمَنْ تَرْضی
فَقالَ بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ فَقالَتْ رَضیتُ فَاَقْبَلا اِلَیَّ فَاَخْبَرانی بِقِصَّتِهِما فَسَئَلْتُها عَمّا ذَکَرَ فَحَلَفَتْ لی بِالْوِلایَةِ
اِنَّها ما کانَتْ خانَتْهُ فَصَدَّقَها فَنَهَیْتُهُ عَنْ ظُلْمِ زَوْجَتِهِ وَ اَعْلَمْتُهُ اَنَّهُ ظالِمٌ لَها فَاِنَّهُ لَیْسَ مِنْ بَهیمَةٍ
وَ لا طائِرٍ یَحْلِفُ بِوِلایَتِنا اِلّا اَبَرَّ اِلّا بَنی آدَمَ فَاِنَّهُ حَلّافٌ مَهینٌ لا یَعْرِفُنا حَقَّ مَعْرِفَتِنا اِذا
حَلَفَ بِحَقِّنا کاذِباً فرمود ای پسر مسلم هر ذی روحی را خدای تعالی بیافریده است در اطاعت اوامر و استماع
احکام ما از فرزند آدم مطیع تر است همانا این کبوتر نزد من آمد و از زوجه اش بمن شکایت آورد چه در وی بدگمان
شده بود و زوجه اش بر طهارت ذیل خود برای او سوگند یاد نموده و کبوتر نر قبول نکرده بود و کبوتر ماده گفت بچه
راضی هستی که حکومت و داوری طلبیم گفت در حضرت محمد بن علی گفت من راضی هستم پس بسوی من آمدند و مرا از
داستان خویش باز راندند از آن حکایت از کبوتر ماده بپرسیدم بولایت سوگند یاد کرد که خیانت نکرده است من اورا
تصدیق کردم و زوج اورا از تهمت زوجه اش نهی فرمودم و اورا باز نمودم که در حق زوجه اش ستمکار باشد چه هیچ
چارپا و پرنده نباشد که بولایت ما سوگند بخورد جز آنکه براستی سوگند یاد کند مگر آدمیزاد که فراوان سوگند بدروغ
یاد کند و چون از روی دروغ سوگند بخورد بحق ما عارف نخواهد بود و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز از محمد بن
مسلم مروی است که در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام از مکه بجانب مدینه راه سپردیم و آن حضرت
بر روی قاطری نشسته و من بر حمار خویش سوار بودم ناگاه گرگی پدیدار گردید که از فراز کوه میآمد و همدی میکرد
تا با آن حضرت نزدیک شد آنحضرت استر را بازداشت و گرگ نزدیک آمد تا دست خود را بر قربوس زین بنهاد و بآن
آن حضرت مخاطبه میکرد و آن حضرت سر بزیر داشت و گوش با او داشت آنگاه فرمود اِذْهَبْ فَقَدْ فَعَلْتُ
ما سَئَلْتَ بازشو چه آنچه خواستی بجای آوردم آن ذئب شادان و هروله کنان مراجعت نمود عرض کردم
ای سید من این گرگ را چه بود که با تو مشاوره می نمود فرمود با من گفت یا بن رسول الله زوجه من در این کوه بدرد
زائیدن دچار و سخت گرفتار است خدایرا بخوان تا اورا اخلاص کند و هیچیک از فرزندان و نسل مرا بر هیچیک
از شیعیان تو مسلط نگرداند من چنان کردم الی آخرالخبر و دیگر در بحارالانوار و مدینة المعاجز از محمد بن مسلم
و عطیه برادر عوام مسطور است که در خدمت ابی جعفر علیه السلام در مسجد رسول خدای صلی الله علیه و آله بودیم
ناگاه مردی اعرابی بر شتری سوار پدیدار گشت و شترش را برببست و بمسجد درآمد و بدو زانو بنشست و شمله بر تن داشت
حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود ای اعرابی از کجا می آئی عرض کرد از دورترین شهرها فرمود اَلْبُلْدانُ اَوْسَعُ
مِنْ ذٰلِکَ فَمِنْ اَیْنَ جِئْتَ شهرها از آن افزون است که از اقصی آن بیائی یا توان باین سخن معین و معروف
نمود باز گوی از کدام شهر سیری عرض کرد از احقاف عاد قالَ نَعَمْ اَفَرَأَیْتَ ثَمَّةَ سِدْرَةً بِها اِسْتَظَلُّوا
بِفَیْئِها فرمود آری آیا در آنجا درخت کناری را بدیدی که در هنگام زوال شمس و حرارت روز بسایه اش

آسایش طلبند اعرابی عرض کرد خداوند مرا بفدای تو گرداند این علم تو از چیست فرمود هُوَ عِنْدَنا فی کِتابٍ یعنی
از آن کتابی است که نزد ما میباشد وَ اَیَّ شَیْءٍ رَاَیْتَ اَیْضاً دیگر چه دیدی عرض کرد بیابانی مظلم و تاریک
دیدم که جز جغد و بوم و مار و مور و مرغ شب کرد هیچ در آن نیست و پایانش چندانکه دیده شود پدید نیاید فرمود هیچ
میدانی این کدام بیابان است عرض کرد قسم بخداوند نمیدانم فرمود ذٰلِکَ بَرَهُوتُ فیهِ نَسَمَةُ
کُلِّ کافِرٍ این بیابان برهوت است که ارواح کفار را در آن عذاب کنند آنگاه فرمود بکجا رسیدی اعرابی را
از مشاهدت این حال جای سخن راندن نماند و مبهوت و حیران گشت امام علیه السلام فرمود بَلَغْتَ قَوْماً
جُلُوساً فی مَجالِسِهِمْ لَیْسَ لَهُمْ طَعامٌ وَ لا شَرابٌ اِلّا اَلْبانُ اَغْنامِهِمْ فَهِیَ طَعامُهُمْ وَ شَرابُهُمْ یعنی گروهی را
نگران شدی که در مجالس خویش جلوس نموده و ایشان را جز شیر گوسفندان خودشان طعام و شرابی نیست آنگاه امام
علیه السلام نظر بآسمان افکند و عرض کرد خداوندا لعن کن اورا حاضران عرض کردند فدای تو شویم این شخص کیست
که لعنش فرستادی فرمود هُوَ قابیلُ یُعَذَّبُ بِحَرِّ الشَّمْسِ وَ زَمْهَریرِ الْبَرْدِ یعنی قابیل قاتل هابیل است که از حدت
حرارت آفتاب و سورت شدت سرما بعذاب و نکال دچار است پس از آن مردی بخدمت آنحضرت آمد فرمود رَاَیْتَ
جَعْفَراً از جعفر خبرداری اعرابی گفت این جعفر که از وی پرسش میفرماید کیست گفتند پسر آن حضرت است اعرابی
گفت سبحان الله همانا کار و کردار این مرد سخت شگفت است ما را از اخبار آسمان خبر میدهد و نمیداند پسرش کجاست
معلوم باد که آن حضرت از آن قوم از آن روی پرسش فرمود تا باز نماید که ابن آدم در قریه ایشان معذب است
و باین جهت بعد از آن فرمود خدایا لعن کن اورا و چون بتامل نظر کنند این خبر از چند معجزه نشان میدهد و اغلب
معاجز حضرات معصومین صلوات الله علیهم بر این منوال میباشد و در هر اظهار معجزه چند معجزه مندرج است
و هم در مدینة المعاجز خبری دیگر متقارب بخبر مذکور مسطور است و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز بروایت ابونعیم در
کتاب حلیة الاولیاء از ابوحمزه ثمالی مروی است که وقتی حضرت ابی جعفر علیه السلام صیحه عصفوری چند را استماع
کرد با من فرمود هیچ میدانی چه میگویند عرض کرد نمیدانم فرمود پروردگار خود عزوجل را تسبیح کنند و قوت روز خود را
مسئلت نمایند و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز مسطور است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود در سرای پدرم
ابوجعفر صلوات الله علیه کبوتری بود و از شعیب بن الحسن مسطور است که گفت در خدمت حضرت ابی جعفر نشسته بودم
ناگاه صدای فاخته برخاست فرمود میدانید چه میزند عرض کردند ندانیم فرمود میگوید فَقَدْتُکُمْ فَقَدْتُکُمْ
یعنی شمارا مفقود خواهیم دید فَافْقِدُوها قَبْلَ اَنْ تَفْقِدَکُمْ از آن پیش که او شمارا مفقود یابد شما اورا مفقود
سازید آنگاه بفرمود آن کبوتر را ذبح کردند و از این پیش در کتاب امام زین العابدین علیه السلام بهمین تقریب حدیثی
مذکور شد و نیز دیدار آنحضرت معاویه را در سلسله مسطور گشت و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز از جابر بن یزید
مسطور است که روزی بحضرت ابی جعفر علیه السلام درآمدم و از زحمت حاجت شکایت کردم فرمود ای جابر درهمی
نزد ما نیست و اندکی برنگذشت و کمیت شاعر بحضرتش مشرف شد و عرض کرد فدای تو شوم اگر رای مبارکت

علاقه جوید قصیده بعرض رسانم فرمود انشاد کن چون کمیت از عرض قصیده بپرداخت فرمود ای غلام ازین بیت
یک بدره بیرون بیاور و بکمیت بده غلام بدره بیاورد و بکمیت باز داد کمیت عرض کرد فدای تو شوم اگر رای مبارک
قرار بگیرد قصیده دیگر بعرض برسانم فرمود بخوان کمیت قصیده دیگر معروض داشت و آن حضرت با غلام بفرمود
تا بدره دیگر از آنخانه بیرون آورده بکمیت بداد کمیت عرض کرد فدای تو گردم اگر اجازت رود قصیده سومین را در این
عرش قرین انشاد نمایم فرمود انشاد کن کمیت بعرض رسانید و آن حضرت فرمود ای غلام یک بدره از این بیت
بیرون بیاور و بکمیت باز ده غلام برحسب فرمان بدره دیگر درآورد و بکمیت بداد کمیت عرض کرد سوگند با خدای من از
طلب مال و فایده دنیوی بمدح شما زبان نگشودم و جز صله رسول خدای صلی الله علیه و آله و آنچه واجب کرد آنرا
خدای تعالی بر من در ادای سخن حق و طریق تحقق مقصودی ندارم حضرت ابی جعفر علیه السلام در حق کمیت دعای خیر نمود آنگاه
فرمود ای غلام این بدره را بمکان خودش باز گذار جابر میگوید چون این حال را نگران شدم در خاطرم چیزی
خطور کرد و همی با خود گفتم امام علیه السلام با من فرمود درهمی نزد من نیست و در حق کمیت سی هزار درهم فرمان کرد و چون
کمیت بیرون شد عرض کردم فدای تو شوم با من فرمودی یک درهم نزد من نیست و درباره کمیت سی هزار
درهم امر فرمودی فرمود قُمْ يا جابِرُ وَادْخُلِ الْبَيْتَ بپای شو و بآن خانه که دراهم را بیرون آوردند و بدره ها را پس
دیگر باره بآن باز گردانیدند اندر شو پس برخاستم و بآن خانه درآمدم فَقالَ يا جابِرُ ما سَتَرْنا عَنْكُمْ اَكْثَرُ
مِمّا اَظْهَرْنا لَكُمْ فرمود ای جابر آن معجزات و کرامات و آثار و فضایلی که از شما مستور داشته ایم بیشتر است
از آنچه برای شما ظاهر میفرمائیم آنگاه بپای خاست و دست مرا بگرفت و بهمان بیت درآورد و با پای مبارک بر زمین
بزد ناگاه چیزی مانند گردن شتر از طلای احمر از زمین بیرون آمد ثم قالَ لي يا جابِرُ اُنْظُرْ اِلى هٰذا وَلا تُخْبِرْ
بِهِ اَحَدًا اِلّا مَنْ تَثِقُ بِهِ مِنْ اِخْوانِكَ اِنَّ اللهَ اَقْدَرَنا عَلى ما نُريدُ وَلَوْ شِئْنا اَنْ نَسُوقَ
الْاَرْضَ بِاَزِمَّتِها لَسُقْناها فرمود ای جابر بدین معجزه باهره منکر و جز با برادران دینی خود که بایمان
ایشان اطمینان داشته باشی این راز را در میان مگذار همانا خدای تعالی ما را قدرت داده است که هر چه خواهیم
چنان کنیم و اگر بخواهیم جمله زمین را با زمه و مهارهای خود بهر سوی باز کشانیم می کشانیم و بروایتی فرمود اِنَّ جَبْرَئيلَ عَلَيْهِ
السَّلامُ اَتى رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَيْرَ مَرَّةٍ بِمَفاتيحِ خَزائِنِ الْاَرْضِ وَكُنُوزِها وَ
خَيَّرَهُ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَنْقُصَهُ اللهُ مِمّا اَعَدَّ لَهُ شَيْئًا فَاخْتارَ التَّواضُعَ لِرَبِّهِ عَزَّ وَ
جَلَّ وَنَحْنُ نَخْتارُهُ اِلى آخِرِ الْخَبَرِ یعنی جبرئیل بکرات و مرات کلیدهای گنجینه ها و دفاین زمین را بحضرت رسول خدای تعالی
بیاورد و باختیار آنحضرت نهاد تا قبول فرماید بدون اینکه از مقام و منزلت آن حضرت و آن مدارجی که خدای
از بهرش مقرر داشته چیزی کاسته شود و رسول خدای صلی الله علیه و آله تواضع و فروتنی در حضرت پروردگار عز
و جل را از آنجمله اختیار فرمود ما نیز همان را مختار شمردیم یعنی مال دنیا اسباب وبال و غرور و غفلت از ادراک
فیوضات عبادات پروردگار شکور و مثوبات سرای سرورات راقم حروف گوید اینکه امام علیه السلام فرمان کرد

و از آن دراهم چیزی نیافتم و بیرون شدم و بحضرتش درآمدم

تا بدره سومین را بجای خود عود دادند برای این بود که جابر برود و خبر کرد و بنیابد و بر اعتقاد و ایمانش بیفزاید و دیگر
در بحار الانوار و مدینة المعاجز از سعد اسکاف مسطور است که اجازت خواستم تا بحضرت ابی جعفر علیه السلام درآیم با من پیام
آوردند که تعجیل مکن که جماعتی از اخوان شما نزد من میباشند و چون اندکی برآمد دوازده مرد از خدمت آن حضرت بیرون
آمدند که مانند اهل سودان و هنود بودند و قباهای تنگ و طیلسان خز بر تن و موزه ها بر پای داشتند و سلام کردند
و برفتند پس بخدمت ابی جعفر علیه السلام درآمدم و عرض کردم این جماعت را از حضرت تو بیرون آمدند نشناختم
فَقالَ هٰؤُلاءِ قَوْمٌ مِنْ اِخْوانِكُمُ الْجِنِّ فرمود جماعتی از پریان و جنیان هستند که برادر دینی شما هستند عرض کردم
ایشان در حضرت شما آشکار میشوند فَقالَ نَعَمْ يَغْدُونَ عَلَيْنا في حَلالِهِمْ وَحَرامِهِمْ كَما تَغْدُونَ فرمود آری
هر بامداد بحضرت ما میآیند و از مسائل حلال و حرام پرسش مینمایند چنانکه شما نیز چنین مینمائید و دیگر در بحار الانوار و مدینة
المعاجز از عبد الرحمن بن کثیر از حضرت ابی عبد الله مروی است که حضرت ابی جعفر علیهما السلام در بیابانی نزول فرمود
و خیمه مبارک برافراخت آنگاه بیرون آمد و همی گام سپرد تا بدرختی خرمای خشک رسید و خداوند و دو را بحامدی حمد
نمود که مانند آن نشنیده بودم آنگاه فرمود اَيَّتُهَا النَّخْلَةُ اَطْعِمينا مِمّا جَعَلَ اللهُ فيكِ ای نخله از آنچه خدای
در تو نهاده ما را اطعام کن امام جعفر میفرماید آن درخت خرمای سرخ و زرد همی فرو ریخت و آن حضرت از آن خرما بخورد
و ابو امیه انصاری که در خدمتش حاضر بود از آن خرما تناول داشت فَقالَ يا اَبا اُمَيَّةَ هٰذِهِ الْآيَةُ فينا
كَالْآيَةِ في مَرْيَمَ اِذْ هَزَّتْ اِلَيْها بِجِذْعِ النَّخْلَةِ فَتَساقَطَ عَلَيْها رُطَبًا جَنِيًّا فرمود ای ابو امیه این آیت
و معجزت که از ما مشاهدت نمودی مثل آن آیتی است که برای مریم مادر عیسی نمودار شد گاهی که شاخه خرمای خشک را
بسوی خود کشید و خرمای تازه بروی فرو ریخت و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز بروایات متعدده مرویست
که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود بِالْمَدينَةِ رَجُلٌ قَدْ اَتَى الْمَكانَ الَّذي بِهِ ابْنُ آدَمَ فَرَآهُ مَغْلُولًا
مَعَهُ عَشَرَةٌ مُوَكَّلينَ بِهِ يَسْتَقْبِلُونَ بِهِ الشَّمْسَ حَيْثُما دارَتْ فِي الصَّيْفِ يُوقِدُونَ حَوْلَهُ النّارَ فَاِذا
كانَ الشِّتاءُ صَبُّوا عَلَيْهِ الْماءَ الْبارِدَ كُلَّما هَلَكَ رَجُلٌ مِنَ الْعَشَرَةِ اَقامَ اَهْلُ الْقَرْيَةِ رَجُلًا فَجَعَلُوهُ
مَكانَهُ فَقالَ لَهُ يا عَبْدَ اللهِ ما قِصَّتُكَ وَلِاَيِّ شَيْءٍ ابْتُليتَ بِهٰذا یعنی در مدینه مردی است که بآن مکان فرزند آدم
علیه السلام را دست و پای برهم بسته ده تن بروی موکل ساخته بودند که در گرمای تابستان بهر سوی خورشید
روی آورد رویش را در برابر آفتاب بتابانند و در اطرافش نیز آتش برافروختند و در سرمای زمستان آب سرد
بر پیکرش بریختند و هر وقت یکتن از آن ده تن بهلاکت پیوستی مردم آن قریه یکتن دیگر بجایش بفرستادند آن شخص
یعنی حضرت باقر علیه السلام با آن شخص معذب فرمود ای بنده خدای قصه تو چیست و از چه روی باین بلا مبتلا شدی
گفت از چیزی سؤال کردی که پیش از تو هیچکس از من سؤال نکرده بود و تو یا از تمامت مردمان گول تری یا از جمله
ایشان زیرکتر یعنی سؤال سائل یا از علم و کیاست است یا از نهایت جهل و خرافت و چنانکه ازین پیش اشارت رفت
آن شخص قابیل بود که قاتل هابیل است راوی میگوید بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم آیا قابیل در آخرت نیز

مغذب خواهد بود فرمود خدایتعالی عذاب دنیا و عذاب آخرت را بروی جمع کرده اند و از عبد الله بن مسکان از سدیر صیرفی
مرویست که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود یا اَبَا الْفَضْلِ اِنّی لَاَعْرِفُ رَجُلاً مِنْ اَهْلِ الْمَدِینَةِ اَخَذَ قَبْلَ
مَطْلِعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ مَغْرِبِهَا اِلَی الْفِئَةِ الَّذِینَ قَالَ اللهُ وَمِنْ قَوْمِ مُوسیٰ اُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ
یَعْدِلُونَ لِمُشَاجَرَةٍ کَانَتْ فِیمَا بَیْنَهُمْ فَاَصْلَحَ فِیمَا بَیْنَهُمْ وَ رَجَعَ وَلَمْ یَقْعُدْ فَمَرَّ بِنُطَفِکُمْ فَشَرِبَ
مِنْهَا وَمَرَّ عَلیٰ بَابِکَ فَدَقَّ عَلَیْکَ حَلْقَةَ بَابِکَ ثُمَّ رَجَعَ اِلیٰ مَنْزِلِهِ وَلَمْ یَقْعُدْ یعنی ای ابو الفضل
همانا میشناسیم مردی از اهل مدینه را و مراد خود آن حضرت علیه السلام است که قبل از طلوع آفتاب عالمتاب و قبل از آنکه
آفتاب در حجاب مغرب اندر شود بدایت و شروع نمود بسوی آن باقی ماندکان که خدایتعالی میفرماید و از قوم موسی
امتی است که بحق هدایت کنند و بحق روی کنند برفت و آن مشاجرتی که در میان ایشان پدید گشته باصلاح آورد و باز گشت
و ننشست و از آبهای صافی شما یعنی آب فرات بگذشت و از آن بیاشامید و بر در سرای تو برگذشت و حلقه در سرای
ترا بکوفت و بمنزل خود باز شد و ننشست و هم از ابن مسکان از سدیر صیرفی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست
که میفرمود اِنّی لَاَعْرِفُ رَجُلاً مِنْ اَهْلِ الْمَدِینَةِ اَخَذَ قَبْلَ اِنْطِبَاقِ الْاَرْضِ اِلَی الْفِئَةِ الَّتِی قَالَ اللهُ فِی کِتَابِهِ
وَمِنْ قَوْمِ مُوسیٰ اُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ لِمُشَاجَرَةٍ کَانَتْ فِیمَا بَیْنَهُمْ وَ اَصْلَحَ بَیْنَهُمْ وَ رَجَعَ
وَلَمْ یَقْعُدْ فَمَرَّ بِنُطَفِکُمْ فَشَرِبَ مِنْهَا یَعْنِی الْفُرَاتَ ثُمَّ مَرَّ عَلَیْکَ یَا اَبَا الْفَضْلِ یَقْرَعُ عَلَیْکَ بَابَکَ وَمَرَّ
بِرَجُلٍ عَلَیْهِ مُسُوحٌ مُعَقَّلٍ بِهِ عَشَرَةٌ مُوَکَّلُونَ یَسْتَقْبِلُ فِی الصَّیْفِ عَیْنَ الشَّمْسِ وَ یُوقَدُ حَوْلَهُ النِّیرَانُ وَ یَدُورُونَ
بِهِ حِذَاءَ الشَّمْسِ حَیْثُ دَارَتْ کُلَّمَا مَاتَ مِنَ الْعَشَرَةِ وَاحِدٌ اَضَافَ اِلَیْهِ اَهْلُ الْقَرْیَةِ وَاحِداً النَّاسُ یَمُوتُونَ
وَالْعَشَرَةُ لَا یَنْقُصُونَ فَمَرَّ بِهِ رَجُلٌ فَقَالَ مَا قِصَّتُکَ قَالَ لَهُ الرَّجُلُ اِنْ کُنْتَ عَالِماً فَمَا اَعْرَفَکَ بِاَمْرِی
این حدیث با حدیث سابق قریب المضمون است و آن شخص را که عذاب میکردند پسر آدم علیه السلام قابیل قاتل برادرش
هابیل است و محمد بن مسلم گوید که آن مرد پرسنده محمد بن علی علیهما السلام بود و کلام امام علیه السلام قبل انطباق الارض
یعنی از آن پیش که اشعه انوار خورشید عالمتاب بر طبقات و صفحات زمین منطبق گردد و نطفه بضم نون بمعنی آب صافی
زلال است خواه اندک یا زیاد باشد جمعش نطف و نطاف است و مسح بمعنی پلاس و جمعش مسوح است و دیگر
در بحار الانوار و مدینة المعاجز از محمد بن مسلم مرویست که در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام بمسجد رسول خدای
صلی الله علیه و آله در آمدم ناگاه طاوس یمانی را بدیدم میگفت نصف مردم که بود و بروایتی گفت کدام وقت یک نیمه
مردم کشته شدند امام محمد باقر علیه السلام سخن او را بشنید و فرمود اِنَّمَا هُوَ رُبْعُ النَّاسِ اٰدَمُ وَ حَوَّاءُ وَ هَابِیلُ
وَ قَابِیلُ طاوس عرض کرد یا بن رسول الله راست فرمودی محمد بن مسلم میگوید با خویش گفتم سوگند با خدای
این مسئله ایست که باید پرسید پس بامدادان بسرای ابوجعفر علیه السلام راه گرفتم و اینوقت آن حضرت جامه
بر تن بیاراسته و مرکوب را زین بر نهاده بودند چون مرا بدیدند ابتدا کرده از آن پیش که من پرسش نمایم در هند و ورا هند
بمسافت بعیده مردیست که بر وی پلاسی است و دستش بگردنش مغلول است و ده رهط بر وی موکل است

و تا قیامت او را عذاب کنند عرض کردم این شخص کیست فرمود قابیل است و دیگر در کتاب بحار و مدینة المعاجز
و جز آن مرویست که جابر بن یزید جعفی گفت حضرت ابو جعفر علیه السلام هفتاد هزار حدیث برای من حدیث فرمود
و هرگز از آن احادیث با هیچکس در میان ننهاده ام و هرگز نخواهم باز گفت بالجمله جابر میگوید در خدمت حضرت
ابی جعفر علیه السلام عرض کردم فدای تو شوم همانا و قری عظیم و باری بزرگ از احادیث خود که از اسرار خود تان
با من حدیث راندی و من با هیچکس در میان نگذاشتم و بسا میشود که این بحار احادیث چنان در کانون خاطر
و دیگدان سینه جوشش زدن میگیرد که حالتی شبیه بجنون بر من چیره میگردد فرمود ای جابر فَاِذَا کَانَ ذٰلِکَ
فَاخْرُجْ اِلَی الْجَبَّانِ فَاحْفِرْ حَفِیرَةً وَدَلِّ رَاْسَکَ فِیهَا ثُمَّ قُلْ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ بِکَذَا وَ کَذَا هر وقت
اینحال بر تو چنگ در افکند روی به بیابان گذار و چاله حفر کن و سر آن چاله در آور و بگو محمد بن علی بفلان و فلان
مرا حدیث راند راقم حروف گوید در کتب اخبار از سی هزار و کمتر تا نود هزار حدیث بجابر نسبت داده اند چنانکه از این پیش
اشارت رفت و دیگر در بحار الانوار مسطور است که روزی حضرت باقر علیه السلام اصحاب خود را با حادیث سخت و شداد
حدیث میراند و مردیکه او را نضر بن قرواش مینامند حاضر بود و اصحاب آنحضرت چون آن مرد را منافق میدانستند از
حضور او و استماع چنان احادیث و اسرار غمگین و آزرده خاطر شدند تا گاهیکه آن مرد برخاست عرض کردند این مرد
خبیث و منافق است و شنید آنچه شنید یعنی با اینکه محرم نبود استماع اسرار نمود فرمود لَوْ سَئَلْتُمُوهُ عَمَّا تَکَلَّمْتُ بِهِ
الْیَوْمَ مَا حَفِظَ مِنْهُ شَیْئاً اگر از وی پرسش کنید از آنچه شنیده هیچ از بر ندارد یکی از ایشان میگوید بعد از چندی
نضر را بدیدم و گفتم دوست میدارم از آن احادیث که از ابو جعفر علیه السلام استماع نمودی بشنوم گفت چنین نیست سوگند
با خدای از آن احادیث بیش و کم چیزی نفهمیدم و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز از ابو حمزه ثمالی مرویست که حضرت
ابی جعفر علیه السلام فرمود اِنِّی لَفِی عُمْرَةٍ اعْتَمَرْتُهَا فِی الْحِجْرِ جَالِساً اِذْ نَظَرْتُ اِلیٰ جَانٍّ مِنْ نَاحِیَةِ الْمَسْعیٰ حَتّیٰ
دَنَا مِنَ الْحِجْرِ فَطَافَ بِالْبَیْتِ اُسْبُوعاً ثُمَّ اِنَّهُ اَتَی الْمَقَامَ فَقَامَ عَلیٰ ذَنَبِهِ فَصَلّیٰ رَکْعَتَیْنِ وَ ذٰلِکَ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ
فیروز آبادی در قاموس میگوید جان اسم جمع جن و بمعنی مار است که اکحل العین است و اذیت و آزار نمیرساند و در خانها
بسیار است و جوهری میگوید جان پدر پریان و بمعنی مار سفید است بالجمله میفرماید من در حال عمره بودم که در حجر اقامت
کرده و نشسته بودم ناگاه ماری را بدیدم که از ناحیه مسعی نمودار شد و بیامد تا بحجر نزدیک رسید و هفت طواف در چید
آنگاه در مقام آمد و بر دُم خود راست بایستاد و دو رکعت نماز بگذاشت و این هنگام زوال شمس بود و پس عطا و جماعتی
از اصحابش آن حیوان را بدیدند و نزد من بیامدند و گفتند یا ابا جعفر این جان را ندیدی گفتم او را بدیدم و آنچه کرد
مشاهدت نمودم آنگاه با ایشان گفتم بسوی او شوید فَقُولُوا یَقُولُ لَکَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ اِنَّ الْبَیْتَ یَحْضُرُهُ اَعْبُدٌ
وَ سُودَانٌ وَ هٰذِهِ سَاعَةُ خُلُوِّهِ مِنْهُمْ وَقَدْ قَضَیْتَ نُسُکَکَ وَ نَحْنُ نَتَخَوَّفُ عَلَیْکَ مِنْهُمْ فَلَوْ خَفَّفْتَ
فَانْطَلَقْتَ فَلَانَ بِاَنْوَا یعنی با آن مار بگوئید که محمد بن علی علیهما السلام ترا میفرماید در این خانه یزدان بندگان او
از سیاه و سفید و زن و مرد حاضر خواهند شد و این ساعتی است که از وجود ایشان خالی است و تو نسک خویش را بجای آورد

ومابر تو از ایشان چنانکیم اگر چه واری از آن پیش که آنها بیاید برمیگوید چون این پیام بدو گذاشتیم از یک گوشه مسجد
دنب بر زمین نهاده با سمان برشد و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز و خرائج از ابو حازم بزید غلام عبد الرحمن مرویست
که گفت در مدینه در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام بودم روزی بسرای هشام بن عبد الملک مرور کردیم که باسنگ
زیت استوار و پایدار میساختند آن حضرت فرمود اَمَا وَاللهِ لَتَهْدِمَنَّ اَمَا وَاللهِ لَيَنْقُلَنَّ تُرَابُهَا مِنْ مَهْدِمِهَا
اَمَا وَاللهِ لَتَبْدُوَنَّ اَحْجَارُ الزَّيْتِ وَاِنَّهُ لَمَوْضِعُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ یعنی بدانید که سوگند با خدای هر آینه این سرای خراب
میشود و خاکش جای بجای میرود و این احجار زیت ظاهر میگردد و موضع قتل نفس زکیه در آنجا خواهد بود ابو حازم میگوید
من از این کلمات در عجب شدم و با خود گفتم کدام کس میتواند خانه هشام را خراب کند و از آنسوی این کلام را با این
گوش خود از ابو جعفر علیه السلام شنیدم و چون روزگار چندی برگذشت و هشام بدیگر جهان پیوست آن بنیان را که ان
شدم که ولید بویرانی و نقل ترابش کتاب فرستاده بود و همی خاکش را نقل کردند تا آن سنگها آشکار شد و من بدیدم
راقم حروف گوید احجار الزیت موضعی است در مدینه و در آنجا محمد بن عبد الله الحسن ملقب بنفس زکیه شهید شد و دیگر
در کتاب بحار الانوار و مدینة المعاجز از محمد بن مسلم مرویست که گفت بجانب مدینه بیرون شدم و بدردی دچار شدم پس
در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردند محمد بن مسلم دردناک است آن حضرت شربتی در ظرفی که بمندیلی پوشیده داشت
با غلام خود برای من بفرستاد غلام گفت آنحضرت فرمان کرده است که تا از این شربت نیاشامی از اینجا باز نشوم
چون تناول نمودم بوی مشک بمشام رسید و بسیار خوش طعم و سرد و گوارا بود و چون بیاشامیدم غلام گفت آن حضرت
فرمان کرده است که چون ازین شربت بنوشیدی زود بحضرتش شتاب گیر من درین سخن بتفکر بودم چه از آن پیش قدرت
نداشتم که بپای خویش حرکت نمایم چون آن شربت در اندرونم استقرار گرفت چنان چیت و زرنگ شدم که مانند شتری که
از عقال برهد در نشاط آمدم و بدر سرای آنحضرت بیامدم و رخصت طلبیدم تا بحضرتش تشرف جویم پس آن حضرت صدای
مبارک برکشید و فرمود جسم صحیح شد اندر آی پس بروی در آمدم و گریان سلام راندم و دست و سر مبارکش را بوسیدم
فرمود ای محمد از چه گریانی عرض کردم فدای تو شوم بر غربت و طول مشقت سفر و عدم قدرت اقامت در آن حضرت
و نظاره باین طلعت سعادت آیت میگریم فقال لی اَمَّا قِلَّةُ الْقُدْرَةِ فَكَذٰلِكَ جَعَلَ اللهُ اَوْلِيَاءَنَا وَاَهْلَ
مَوَدَّتِنَا وَجَعَلَ الْبَلَاءَ اِلَيْهِمْ سَرِيعًا وَاَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْغُرْبَةِ فَاِنَّ الْمُؤْمِنَ فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا
لَغَرِيبٌ فِي هٰذَا الْخَلْقِ الْمَنْكُوسِ حَتّٰى يَخْرُجَ مِنْ هٰذِهِ الدَّارِ اِلٰى رَحْمَةِ اللهِ وَاَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ بُعْدِ
الشُّقَّةِ فَاِنَّ لَكَ بِاَبِي عَبْدِ اللهِ اُسْوَةً بِاَرْضٍ نَائِيَةٍ عَنَّا بِالْفُرَاتِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاَمَّا مَا ذَكَرْتَ
مِنْ حُبِّكَ قُرْبَنَا وَالنَّظَرَ اِلَيْنَا وَاَنَّكَ لَا تَقْدِرُ عَلٰى ذٰلِكَ فَاللهُ يَعْلَمُ مَا فِي
قَلْبِكَ وَجَزَاؤُكَ عَلَيْهِ فرمود اما قلت قدرت همانا خدای تعالی برای دوستان ما و اهل مودت ما براین
گونه خواسته و مرکب بلا را بسوی ایشان شتابان ساخته و اما از آنچه از غربت بزبان آوردی همانا مردم مؤمن در این جهان
و در میان مردم منکوس بهر حال و بهر مکان غریب و تنها باشند تا گاهی که ازین دنیا بدار بجوار رحمت پروردگار

قرار جویند و اما آنچه از بعدت و زحمت سفر و دور و دراز ناله میداری همانا ترا بحضرت ابی عبد الله الحسین صلوات الله
علیه تاسی باید بود چه آن حضرت در مکانی که از ما دور بود در کنار نهر فرات غریب و بی کس شهید شد و اما آنچه تذکره
نمودی که دوست همی داری که در حضرت ما باشی و بجمال ما در نظاره باشی و بر این کار قدرت نداری همانا خدای تعالی
آنچه تو را در ضمیر است میداند و پاداش نیکو فرماید و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز از حمزة بن الطیار از پدرش محمد مرویست
که باستان حضرت ابی جعفر علیه السلام راه گرفتم تا بخدمتش راه یابم مرا رخصت ندادند و دیگری جز مرا اجازت داد لاجرم
افسرده خاطر و محروم و مغموم بمنزل خود مراجعت کردم و بر فراز تختی که در سرای داشتم خویشتن را بیفکندم و هر چند
خواستم تا مگر بخواب روم خواب از چشمم بیرون تاخت پس در مذاهب و ادیان باندیشه فرو رفتم و همی گفتم مگر نه آن است
که جماعت مرجئه چنین گویند و گروه قدریه چنین و چنان میگویند و مردم حروریه چنین و چنان عقیدت دارند
و جماعت زیدیه بر فلان و فلان عقیدت میروند و این سخن ایشان مایه فساد حال ایشان است با جمله در این مطالب
اندیشه همی کردم ناگاه ندای منادی برخاست و آواز دق الباب بلند گشت گفتم تا که باشی گفت فرستاده ابو جعفر
علیه السلام هستم آنحضرت ترا طلب فرموده است پس در ساعت جامه بر تن بیاراستم و با فرستاده آن حضرت
برفتم و در خدمتش در آمدم چون مرا بدید فرمود یا محمد لَا اِلَى الْمُرْجِئَةِ وَلَا اِلَى الْقَدَرِيَّةِ وَلَا اِلَى
الْحَرُورِيَّةِ وَلَا اِلَى الزَّيْدِيَّةِ وَلٰكِنْ اِلَيْنَا وَاِنَّمَا حَجَبْتُكَ لِكَذَا وَكَذَا یعنی ای محمد خویشتن را بیهوده آلوده شک و ریب
مدار و بمذاهب مرجئه و قدریه و حروریه و زیدیه مپرداز و براه کج متاب بلکه از همه بگسل و بما پیوند جوی اینکه
ترا بار ندادم بفلان و فلان جهت و حکمت بود پس من قبول کردم و بهمان مذهب در روش که آنحضرت را بود
قائل گردیدم راقم حروف گوید در این خبر چند معجزه مندرج است نخست بار ندادن آن حضرت محمد را
برای اینکه او بپاره خیالات فاسده اندر شود و بعد از آن بر خلاص و یقین او افزوده شود دیگر احضار فرمودن
آن حضرت او را دیگر اخبار از مافی الضمیر او و رفع شک او و دیگر در کتاب بحار الانوار از سدیر مرویست
که گفت در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام حاضر بودم مردی از اهل یمن بر ما بگذشت امام علیه السلام
از یمن از وی پرسش همی فرمود و آن مرد از هر در حدیث میراند ابو جعفر علیه السلام فرمود آیا سرای فلان و فلان را
میدانی عرض کرد بلی دیده ام و عرض کرد هیچکس را ندیده ام که بشهرها و دیارها از تو آگاه تر باشد آنگاه
ابو جعفر علیه السلام با من فرمود یا ابا الفضل تِلْكَ الصَّخْرَةُ الَّتِي غَضِبَ مُوسٰى فَاَلْقَى الْاَلْوَاحَ عَلَيْهَا
فَمَا ذَهَبَ مِنَ التَّوْرَاةِ الْتَقَمَتْهُ الصَّخْرَةُ فَلَمَّا بَعَثَ اللهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
اَدَّتْهُ اِلَيْهِ وَهِيَ عِنْدَنَا ای ابو الفضل همانا این همان سنگ است که چون موسی علیه السلام از طور باز گشت و از کردار
قوم بخشم آمد الواحی که توریة بر آن مکتوب بود بر وی زد و در هم شکست و آنچه از آیات توریة بسبب شکستن الواح از میان
برفت آن سنگ فرو برد و چون رسول خدای صلی الله علیه و آله مبعوث گردید آن صخره آنچه فرو برده بود
بحضرتش تسلیم کرد و هم اکنون آنجمله نزد ما میباشد و دیگر در کتاب بحار الانوار از عمر بن حنظله مسطور است که گفت

خرائج از ابی حازم
شفای محمد بن مسلم
خرائج از محمد بن ابی
خرائج از ابی حمزه
فرمود آیا آن سنگی را که نزد آن سرای در فلان موضع است میدانی عرض کردم بلی دیده ام

در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم مرا چنان گمان میرود که در خدمت تو دارای رتبت و منزلتی هستم فرمود آری عرض کردم مرا در این حضرت حاجتی است فرمود چیست عرض کردم اسم اعظم را با من تعلیم فرمای فرمود طاقت آن را داری عرض کردم آری فرمود با این خانه درآی چون بخانه درآمد حضرت ابی جعفر علیه السلام دست مبارک بر زمین گذاشت و آن خانه تاریک شد و عمر را لرزه فرو گرفت آنگاه فرمود چه میگوئی بیاموزم ترا عرض کردم نه پس دست مبارک از زمین برگرفت و خانه بحال نخستین که بود باز آمد و دیگر در کتاب بحار الانوار از محمد بن مسلم مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام با من فرمود وَلَئِن ظَنَنتُم اَنّا لا نَراکُم وَلا نَسمَعُ کَلامَکُم لَبِئسَ ما ظَنَنتُم لَو کانَ کَما تَظُنّونَ اَنّا لا نَعلَمُ ما اَنتُم فیهِ وَعَلَیهِ ما کانَ لَنا عَلَی النّاسِ فَضلٌ یعنی اگر گمان شما چنان است که ما شما را در هر جا باشید نمی‌بینیم و بهر وقت هرچه گوئید نمی‌شنویم بسیار گمان ناخوشی است که باحوال و اوقات شما آگاه نباشیم و اگر چنین باشد ما را بر دیگر مردمان چه فضل و فضیلتی است عرض کردم دلیلی و علامتی با من بنمای فرمود آیا هیچ در یاد داری که در میان تو و آنکس که با تو ردیف بود جنگ و تلخی افتاد چندانکه ترا با او دشنام و ناسزائی بگوش کرد عرض کردم سوگند با خدای چنین است که میفرمائی و اینحال بر این منوال روی داد و در جمله خبر فرمود سوگند با خدای من نه ساحرم و نه کاهن و نه دیوزده ولکن اینجمله از بحار علم نبوت است و آنچه خواهد شد ما را حدیث میرانند عرض کردم کدام کس شما را باحوال و افعال حدیث میراند قالَ اَحیاناً یُنکَتُ فی قُلوبِنا وَیُوقَرُ فی آذانِنا وَمَعَ ذلِکَ فَاِنَّ لَنا خَدَماً مِنَ الجِنِّ مُؤمِنینَ وَهُم لَنا شیعَةٌ وَهُم لَنا اَطوَعُ مِنکُم قُلتُ مَعَ کُلِّ رَجُلٍ واحِدٌ مِنهُم قالَ نَعَم یُخبِرُنا بِجَمیعِ ما اَنتُم فیهِ وَعَلَیهِ فرمود پاره اوقات اخبار را در قلوب ما افکنند و گوشهای ما را آکنده میگردانند و بعلاوه ما را از گروه جنیان خدمتکاران باشند که شیعه ما هستند و از شما در اطاعت اوامر و احکام ما مراقب‌تر باشند عرض کردیم آیا با هر مردی یکتن از ایشان موکل هستند و احوال و اخبار ایشان بعرض آنحضرت میرسانند فرمود آری بجزئی و کلی و پنهان و آشکار احوال شما ما را خبر میدهند معلوم باد که این گونه اخبار ائمه اطهار سلام الله علیهم نظر باقتضای وقت و رعایت جانب مخاطب است وگرنه مقامات و شئونات این انوار مقدسه و علوم عالیه ایشان ازین مراتب برتر است چه از ازل بر علم ما کان و ما یکون فائز و نائل هستند و هر کس هرچه میداند خواه ملائکه مقربین و دیگر صنوف خلایق از طفیل وجود و عنایت نور این انوار مقدسه است و دیگر در بحار الانوار از فضیل بن یسار مسطور است که در حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم فدای تو شوم ما همی حدیث میرانیم که برای آل جعفر رایتی و برای بنی فلان رایتی است یعنی برای ایشان سلطنت و مملکتی است آیا چنین است که ما میگوئیم فرمود اَمّا لِآلِ جَعفَرٍ فَلا وَاَمّا آلِ بَنی فُلانٍ فَاِنَّ لَهُم مُلکاً مُبَطَّأً یُقَرِّبونَ فیهِ البَعیدَ وَیُبَعِّدونَ فیهِ القَریبَ وَسُلطانُهُم عُسرٌ لَیسَ فیهِم یُسرٌ لا یَعرِفونَ فی سُلطانِهِم مِن اَعلامِ الخَیرِ شَیئاً یُصیبُهُم فیهِ فَزَعاتٌ ثُمَّ فَزَعاتٌ کُلُّ ذلِکَ یَتَجَلّی عَنهُم حَتّی اِذا اَمِنوا مَکرَ اللهِ وَاَمِنوا عَذابَ اللهِ وَظَنّوا اَنَّهُم قَد استَقَرّوا صیحَ فیهِم صَیحَةٌ لَم یَکُن لَها مُنادٍ یُسمِعُهُم وَلا یَجمَعُهُم وَذلِکَ قَولُ

خبر از سلطنت بنی عباس

اللهِ حَتّی اِذا اَخَذَتِ الاَرضُ زُخرُفَها اِلی قَولِهِ لِقَومٍ یَتَفَکَّرونَ الآیة لَیسَ اَحَدٌ مِنَ الظَّلَمَةِ اِلّا وَلَهُم بُقیا اِلّا آلَ فُلانٍ فَاِنَّهُم لا بُقیا لَهُم قالَ جُعِلتُ فِداکَ اَلَیسَ لَهُم بُقیا قالَ بَلی وَلکِنَّهُم یُصیبونَ مِنّا دَماً فَبَغیُهُم نَحنُ وَشیعَتُنا یعنی اما برای آل جعفر رایتی و سلطنتی نیست و اما رایت بنی فلان یعنی بنی عباس همانا برای ایشان ملک و پادشاهی سنگین و شدید و با دوام هست و ایشان در زمان سلطنت خود هر دوری را نزدیک و هر نزدیکی را دور گردانند یعنی هر کس صاحب حق و درخور امارت و ریاست و حکومت و جلالت و عزت بوده محروم و دور دارند و آنان که سزاوار نیستند نزدیک نمایند و در مهام امور داخل و دخیل فرمایند و سلطنت ایشان مایه سختی و عسرت است و هیچ گشایش و سهولت در آن نباشد یعنی در زمان ایشان اهل بیت رسالت و ذریت نبوت و امامت و اولیای حضرت احدیت بکمال مشقت و مصیبت و سختی و صعوبت دچار شوند و نشان خیر و عافیت در سلطنت ایشان نیابند و تقدیر و قهاریت خداوند قهار غافل و ایمن شوند و از عذاب یزدان اطمینان یابند و چنان گمان برند که بر مسند ملک و سلطنت مستقر و پاینده اند صیحه در میان ایشان آید و ایشان را آن صیحه منادی نباشد که بشنواند ایشان را و فراهم سازد ایشان را و این است مفاد قول خدای تعالی که میفرماید تا گاهیکه فرا گرفت زمین پیرایه خود را باصناف نباتات و الوان مختلفه آن چون عروسی که بلباسهای رنگارنگ آراسته شود و گمان برند اهل آن زمین که بر درویدن گیاه و چیدن میوها قادرند ناگاه فرمان ما بخرابی آن زمین شب یا در روز در رسد و کشت و زرع آن زمین را آنچنانکه درویده باشند یا از بیخ برکنده باشند گردانیدیم گوئیا که هیچ در رنگ نکرده و موجود نبوده و اثرش مشهود نیفتاده باشد دیروز یعنی حالت زندگی و اقبال سرای ناپایدار بر اینگونه است و مانند گیاه زمین است که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق و نضارت میشود و آغازش را صفت صفوت و پایانش را سمت کدورت است جهانیان را نیز بدایت حال نوازش دولت و سرانجامش وبال و گذارش حسرت و نکبت است لکن باد غرور و غفلت ایشان را بجانب جهالت باز میدارد و از وخامت انجام و ندامت فرجام غافل میگرداند و این آیات و امثال برای آنان باشد که بدیده تفکر و نظر تعقل بنگرند و باقبال جهان مغرور نشوند و سرای غرور را با دار سرور یکسان نشمارند و بفریب این از نصیب آن مهجور نشوند بالجمله میفرماید دانسته باشید که هر یک از مردم ستمکار را بهره از رحمت و شفقت هست مگر آل فلان را که هیچ مهر و رحمت و شفقت نیست راوی از کمال تعجب عرض کرد فدای تو شوم آیا هیچ رحمت و شفقت در دل ایشان نیست فرمود هست لکن چون ایشان بخون ما آلایش یابند و با ما و شیعیان ما بستم و عدوان روند لاجرم ایشان را رحم و شفقت نیست یعنی بعد از آنکه با ذریه رسالت و امامت بظلم و ستم روند دارای رحم و شفقت نیستند اگرچه با دیگران برحمت معاملت ورزند و چون در این خبر تامل بنگرند معلوم گردد که مشتمل بر چند معجزه میباشد یکی نفی سلطنت از طایفه و اثبات آن برای طایفه دیگر اشارت بدوام و بسطت و سطوت و شدت زمان دولت ایشان دیگر ذلیل شدن اعزه و عزیز گردیدن اذله در عهد ایشان دیگر سختی و دشواری سلطنت ایشان و عدم سهولت آن بر جهانیان دیگر ذهاب خیر و وجود رنج

و زحمت و بیم و هیبت ازمنه پادشاهی ایشان که متواتر خواهد بود دیگر دچار شدن ایشان بعد از مغرور شدن وعتو و سرکشی و بیخبری ایشان از ایزد سبحان بهلاک و دمار و ارتکاب ایشان بخون ائمه و اولیای دین مبین و دیگر در کتاب بحار الانوار از جابر بن یزید جعفی مسطور است که گفت بمجلس عبدالله بن الحسن بگذشتم گفت بچه سبب محمد بن علی بر من فضیلت و فزونی دارد یعنی در رتبت نسب یکسان هستیم آنگاه بخدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام شدم چون مرا بدید بخندید آنگاه فرمود یا جابر فَاِنَّ اَوَّلَ داخِلٍ یَدْخُلُ عَلَیْکَ فی هٰذَا الْبابِ عَبْدُ اللهِ بْنُ الْحَسَنِ ای جابر همانا اول کسیکه ازین در بر تو در آید عبدالله بن الحسن است من در کمال تصدیق و اعتقاد باخبار آن حضرت بجانب باب نگران بودم ناگاه عبدالله را پدیدار دیدم که دامن کشان همی بیامد فَقالَ یا عَبْدَ اللهِ اَنْتَ تَقُولُ بِما ذا فَضَّلَنی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلامُ اِنَّ مُحَمَّداً وَ عَلِیّاً وَلَداهُ وَ لَقَدْ وَلَدانی فرمود ای عبدالله تو میگوئی که بچه سبب و مزیت محمد بن علی علیهما السلام بر من فزونی و فضیلت دارد و رشته منبت ما هر دو بمحمد و علی صلوات الله علیهما پیوسته شود پس از آن با جابر فرمود اِحْفِرْ حُفَیْرَةً وَ امْلَاْها حَطَباً جَزْلاً وَ اَضْرِمْها ناراً گودالی حفر کن و از هیزم خشک انباشته دار و بآتش برافروز و بروایتی که در مدینة المعاجز مسطور است جابر جعفی گفت بعبدالله بن حسن بگذشتم چون مرا بدید دشنام گفت و در حضرت باقر علیه السلام بجبابت و ناسزا زبان گشود من بحضرت ابی جعفر علیه السلام شدم با حالت تبسم فرمود ای جابر بعبدالله بن حسن بگذشتی و ترا و مرا دشنام گفت عرض کردم بلی ای سید من و در حضرت خدای بروی نفرین کردم با من فرمود اول کسیکه بر تو درآید اوست ناگاه عبدالله پدیدار شد چون جلوس نمودند حضرت باقر علیه السلام با او فرمود ما جاءَ بِکَ یا عَبْدَ اللهِ چه چیز اسباب آمدن تو گردید عرض کرد تو آنی که او عامی نمائی آنچه را ادعا میکنی حضرت باقر علیه السلام با او فرمود وَیْلَکَ قَدْ اَکْثَرْتَ وای بر تو فراوان گفتی و از حد و مقام و حق درگذشتی پس فرمود ای جابر عرض کردم لبیک فرمود در این سرای حفیره بکن چون بکندم فرمود هیزمی بسیار بیار و در این گودال بیفکن چون فرمانش را بجای آوردم فرمود نیک برافروز چون آن آتش سوزان را فروزان ساختم فرمود یا عَبْدَ اللهِ بْنَ حَسَنٍ فَقُمْ وَ ادْخُلْها وَ اخْرُجْ مِنْها اِنْ کُنْتَ صادِقاً ای عبدالله بن حسن اگر آنچه را که گوئی بصداقت باشی در این آتش تافته در آی و بی گزند و آسیبی بیرون شو عبدالله عرض کرد از اول تو خود بآتش در شو پس حضرت ابی جعفر علیه السلام برخاست و بآتش در شد و همچنان با پای مبارک آن آتش تافته را در نوردید و بر هم سود چندانکه خاکسترش گردانید آنگاه از آن حفیره بیرون شد و بنشست و از چهره مبارکش عرق بسترد آنگاه فرمود ثُمَّ فَعَجَّلَ اللهُ فَما اَقْرَبَ ما یَحِلُّ بِکَ کَما حَلَّ بِمَرْوانَ بْنِ الْحَکَمِ وَ بِوَلَدِهِ بر خیر که خدایت نکوهیده دارد همانا بسیار نزدیک است که مانند مروان بن حکم و فرزندانش دستخوش هلاک و هوان گردی و بروایتی که در بحار است چون جابر آن آتش را برافروخت حضرت باقر علیه السلام روی مبارک بعبدالله آورد و فرمود اِنْ کُنْتَ حَسِبْتَ زَنی فَادْخُلْها لَنْ تَضُرَّکَ اگر در آن مقام و منزلت هستی که گمان میبری باین آتش در شو که هرگزت زیان نمیرساند چون عبدالله این سخن بشنید نفس بروی

قطع شد و آن حضرت در چهره جابر تبسم کرد آنگاه فرمود ای جابر فَبُهِتَ الَّذی کَفَرَ یعنی از همه جهت راه سخن بروی مسدود شد و دیگر در کتاب بحار الانوار از ابو عروه مسطور است که با ابو بصیر اعمی بسرای ابو جعفر و بروایتی ابو عبدالله علیهما السلام در آمدیم ابو بصیر با من گفت آیا می بینی در این سرای آن روز نزار کنزدیکت بتعقف است گفتم آری تو از کجا دانستی گفت ابو جعفر علیه السلام با من بنمود و دیگر در بحار الانوار و فصول المهمه و مدینة المعاجز و غیرها باسانید معتبره مسطور است که مردی گفت در میان مکه و مدینه بودم ناگاه شبحی و نشان شخصی را دیدم که در بیابان نمایان شد گاهی پدیدار و گاهی پنهان میگشت تا من نزدیک شد چون درست بدیدم پسری بسن هفت سال یا هشت سال بود و مرا سلام گفت پاسخش بدادم و گفتم از کجا میائی گفت مِنَ اللهِ از حضرت یزدان گفتم بکجا میشوی گفت اِلَی اللهِ بحضرت یزدان گفتم فَعَلامَ بر چه اندیشه و آهنگ گفت علی الله گفتم زاد و توشه ات چیست فرمود تقوی و پرهیزکاری از حضرت باری گفتم از کدام مردمی فرمود مردی عربی هستم عرض کردم روشن تر گوی فرمود مردی هاشمی باشم عرض کردم واضح تر گوی فرمود مردی علوی هستم آنگاه این شعر انشاد نمود

لَنَحْنُ عَلَی الْحَوْضِ ذُوّادُهُ	نَذُودُ وَ نَسْعَدُ وُرّادَهُ
فَما فازَ مَنْ فازَ اِلّا بِنا	وَ ما خابَ مَنْ حُبُّنا زادُهُ
فَمَنْ سَرَّنا نالَ مِنّا السُّرُورَ	وَ مَنْ ساءَنا ساءَ میلادُهُ
وَ مَنْ کانَ غاصِبَنا حَقَّنا	فَیَوْمُ الْقِیامَةِ میعادُهُ

آنگاه فرمود منم محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام پس از آن چون ملتفت شدم آنحضرت را نیافتم و ندانستم بآسمان بر یا بزمین اندر شد و ازین پیش در کتاب احوال حضرت سجاد سلام الله علیه باین خبر بهمین تقریب اشارت شد و دیگر در کتاب بحار الانوار از مالک جهنی مسطور است که گفت در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام نشسته بودم پس بجمال عدیم المثال همایونش نظر همی کردم و همی در نفس خویش متفکر بودم و با خویش میگفتم که خدای ترا بزرگ نمود و مکرم بداشت و ترا برآفریدگانش حجت گردانید چون این اندیشه بکردم آن حضرت بجانب من التفات نمود و فرمود یا مالِکُ الْاَمْرُ اَعْظَمُ مِمّا تَذْهَبُ اِلَیْهِ ای مالک همانا امر امامت و ولایت از آن بزرگتر است که تو بدانی و گمان کنی و دیگر در کتاب مستطاب مدینة المعاجز از ابو بصیر مروی است که چون علی بن الدراع وفات نمود بمدینه در آمدم و بخدمت ابی جعفر علیه السلام تشرف جستم با من فرمود ابن دراع بمرد عرض کردم خدایش رحمت کناد فرمود شما را بفلان و فلان حدیث راند و آنحضرت از آن جمله شمردن گرفت و از آنچه ابن دراع با من حدیث رانده بود هیچ چیز را فروگذار نفرمود عرض کردم سوگند با خدای از آن زمان که وی مرا حدیث راند تا گاهی که باین حضرت در آمدم با هیچکس در میان نگذاشتم تو از کجا دانستی آن حضرت را ن مرا نغز کرد و فرمود هیهات هیهات حالا اسلام می آوری

خبر از اولاد ابی بصیر

و دیگر در بحار الانوار از ابو بصیر مروی است که مولای من ابو جعفر صلوات الله علیه با من فرمود چون بکوفه مراجعت کردی پسری از بهر تو متولد گردد و او را عیسی نام کنی و پسری ترا پدید آید و او را محمد می نامی و هر دو تن از شیعیان ما باشند و نام هر دو و اولادی که از ایشان تا قیامت پدیدار آید در صحیفه ما ثبت است عرض کردم شیعیان شما با شما باشند فرمود بلی اِذا خافُوا اللّٰهَ وَ اتَّقَوْهُ کاهیکه از خدای بیمناک باشند و در حضرتش بتقوی و پرهیزکاری روند با ما هستند و دیگر در کتاب مسطور مروی است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام روزی بمسجد درآمد و جوانی را در مسجد خندان دید فقال اَتَضْحَكُ فِي الْمَسْجِدِ وَ اَنْتَ بَعْدَ ثَلٰثَةٍ مِنْ اَهْلِ الْقُبُورِ با او فرمود

خبر از مرگ کسی

در مسجد خندان هستی و حال آنکه بعد از سه روز دیگر جای در گور کنی راوی گوید آن مرد در اول روز نسیم برد و در آخر روز مدفون گردید و دیگر در بحار الانوار از زراره مسطور است که گفت وقتی حضرت ابی جعفر علیه السلام در مسجد الحرام جای داشت پس از بنی امیه و دولت ایشان سخن در میان آمد و یکی از یاران آنحضرت بآن حضرت عرض کرد

خبر از ملک بنی امیه

امید ما چنان است که تو صاحب و مختار ایشان باشی و این خلافت و امارت را خدای تعالی بدست تو آشکار فرماید فقال مَا اَنَا بِصَاحِبِهِمْ وَ لَا يَسُرُّنِي اَنْ اَكُونَ صَاحِبَهُمْ اِنَّ اَصْحَابَهُمْ اَوْلَادُ الزِّنَا اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰى لَمْ يَخْلُقْ مُنْذُ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ سِنِينَ وَ لَا اَيَّامًا اَقْصَرَ مِنْ اَيَّامِهِمْ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَاْمُرُ الْمَلَكَ الَّذِي فِي يَدِهِ الْفَلَكُ فَيَطْوِيهِ طَيًّا فرمود من صاحب ایشان نیستم و هیچ مسرور نمی شوم که صاحب

خبر از مدت سلطان هشام

ایشان باشم چه اصحاب و یاران ایشان زنازادگان هستند همانا خداوند تبارک و تعالی از آن هنگام که آسمانها و زمین را بیافرید هیچ سالیان و روزگاری را کوتاه تر از ایام ایشان خلق نفرمود چه خدای عز و جل بآن ملک که زمام فلک بدست اوست امر میفرماید که در نورد فلک را نوردیدنی و هم در کتاب مسطور و مدینة المعاجز از جابر مروی است که در خدمت ابی جعفر علیه السلام حضور داشتم و از سلطنت بنی امیه خبر میرفت آن حضرت فرمود هیچکس بر هشام خروج نماید جز آنکه هشام او را مقتول نماید جابر میگوید از مدت سلطنت هشام سخن کرد و فرمود بیست سال است از طول سلطنت او غمناک و ملول شدیم فقال مَا لَكُمْ اِذَا اَرَادَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ اَنْ يُهْلِكَ سُلْطَانَ قَوْمٍ اَمَرَ الْمَلَكَ فَاَسْرَعَ بِالسَّيْرِ الْفَلَكَ فَقَدَّرَ عَلٰى مَا يُرِيدُ فرمود چیست شما را و این جزع و ملال از چه روی باشد همانا هر وقت خدای عز و جل اراده فرماید که مدت سلطنت قومی را ناچیز گرداند بآن ملک که موکل فلک است فرمان کند تا فلک را بسرعت سیر دهد و بآن مقدار که خود خواهد بدارد راوی میگوید این خبر را بازید بن علی علیه السلام بگذاشتم گفت من نزد هشام بودم و رسول خدای صلی الله علیه و آله را نزد او ناسزا میگفتند و او ازین کار انکار و منع ننمود سوگند با خدای اگر جز من و پسرم کسی دیگر با ما یار و یاور نباشد بروی خروج مینمایم و ازین پیش در کتاب احوال حضرت سجاد علیه السلام در ذیل احوال جناب زید شهید بچگونگی این خبر اشارت شد معلوم باد چنانکه ازین پیش در دامنه این کتاب مستطاب سبقت نگارش رفت ممکن است که طی فلک و سرعت سیر آن کنایت از تسبیب اسباب زوال ملک بنی امیه باشد و ممکن است که برای هر ملکت

و دولتی فلکی باشد غیر از افلاک معروفه و تسییر و این اسراع و ابطاء در حرکت این فلک باشد تا با آنچه بجای آنها از شمار دوران مقدر گردیده توافق نماید و هم در بحار و مدینة المعاجز از نعمان ابن بشیر مذکور است که گفت با جابر بن یزید جعفی کاهی که در مدینه بودیم روزی جابر در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام مشرف شد و وداع کرده از حضرتش

حفظ جابر از قتل

مسرور و شادان بیرون شد پس راه بر گرفتیم تا وارد اخرجه گردیدیم که اول منزلی است که معادل است با مقدار راه فید بسوی مدینه و این وقت روز جمعه بود پس نماز زوال را بگذاشتیم و چون شتر ما را بحرکت آورد ناگاه مردی دراز بالا و گندم گون بدیدم و با او مکتوبی بود و بجابر بداد جابر بگرفت و ببوسید و بهر دو چشم خویش برنهاد و چون بدیدم نوشته بود که این نامه ایست از محمد بن علی بسوی جابر بن یزید و گلی سیاه و تازه تر بر روی نامه بود جابر با آن مرد گفت چه وقت از خدمت سید و آقای من بیرون شدی گفت در همین ساعت گفت پیش از نماز یا بعد از نماز گفت بعد از نماز پس جابر مهر از نامه برگرفت و بقرائت پرداخت و همی چهره درهم کشید تا بپایان نامه رسید و نامه را با خود بداشت و از آن پس او را خندان و مسرور ندیدیم تا بکوفه رسیدیم و چون شب هنگام بکوفه درآمدیم آن شب را بیتوته نمودیم و بامدادان بگاه محض تکریم و تعظیم جانب جابر بخدمتش بیامدم و او را نگران شدم که بدیدار من بیامد و استخوان مهره چند از گردن بیاویخته و برنی سوار گشته و همی گوید می یابم منصور بن جمهور را امیر غیر مأمور و ازین کلمات و اشارات چندی بر زبان براند آنگاه در چهره من نگران شد و من در روی او نگران شدم و کودکان از هر طرف بر من و او انجمن کردند و مردمان فراهم شدند و جابر همچنان بیامد تا در رحبه کوفه فرا رسید و با کودکان بهر سوی چرخیدن گرفت و مردمان همی گفتند جابر بن یزید دیوانه شده است سوگند با خدای روزی چند بر نیامد که از جانب هشام بن عبدالملک فرمانی بوالی کوفه رسید که مردیرا که جابر بن یزید جعفی گویند بدست آر و سر از تنش بردار و بمن فرست والی با جلسای مجلس روی کرد و گفت جابر بن یزید جعفی کیست گفتند اصلحک الله مردی عالم و فاضل و محدث است و اقامت حج نموده است و این ایام مبتلای جنون مبتلا گردیده و اکنون برنی سوار است و در رحبه کوفه با کودکان هم بازی و همعنان والی چون این سخن بشنید خود بدانسوی شد و او را بآن صورت و سیرت بدید گفت خدای را سپاس میگذارم که مرا بخون وی آلوده نساخت بالجمله راوی میگوید چندی برنگذشت تا منصور بن جمهور[2] از جانب یزید بن ولید اموی در سال یکصد و بیست و ششم بعد از عزل یوسف بن عمر و از ده سال بعد از وفات حضرت باقر علیه السلام در کوفه ولایت یافت و ممکن است که جابر رحمة الله علیه در آن خبرها که از وقایع آتیه کوفه از امام علیه السلام شنیده است باین خبر اخبار کرده باشد و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز از سدیر صیرفی مسطور است که حضرت ابو جعفر بحوایجی که آن حضرت را در مدینه بود با من سفارش و وصیت فرمود پس بیرون شدم و در آن حال که در وسعت گاه روحاء که موضعی است در میان حرمین و تا مدینه سی و چهار میل بعد مسافت دارد بر راحله خویش سوار بودم ناگاه انسانی را نگران شدم که جامه های خویش را بخود می پیچید بسوی او روی کردم و گمان بردم تشنه است

و مطهره خود را بدو دادم تا آب بیاشامد گفت مرا آب حاجت نیست و مکتوبی بمن داد و گلش تر و تازه بود و چون بمهرش نظر کردم از حضرت ابی جعفر علیه السلام بود گفتم چه وقت از صاحب این مکتوب جدا شدی گفت در همین ساعت و چون مکتوب را قرائت کردم پاره اشیاء در آن نوشته و بانجام آن مرا امر فرموده آنگاه ملتفت شدم و هیچکس را نزد خود ندیدم و از آن پس چون حضرت ابی جعفر علیه السلام قدوم فرموده و بخدمتش تشرف جستم عرض کردم فدای تو شوم همانا مردی در فلان زمان نامه مبارکت را بمن آورد و گلش را تازه دیدم یعنی آنچه بر آن خاتم نهاده بودی فرمود یا سدیر اِنَّ لَنا خَدَماً مِنَ الجِنِّ فَاِذا اَرَدْنَا السُّرْعَةَ بَعَثْنَاهُمْ ای سدیر همانا ما را از طوایف جن خدمت کاران باشند هر وقت خواهیم کاری را بشتاب بپای بریم ایشان را در انجام آن بر انگیزیم و بروایتی فرمود اِذا عَجِلَ بِنَا اَمْرٌ اَرْسَلْنَا بَعْضَهُمْ چون امری را خواهیم بتعجیل بگذرانیم پاره از ایشان یعنی جنیان را بفرستیم و دیگر در مدینة المعاجز از ابو جعفر محمد بن جریر طبری مسطور است که ابو محمد سفیان از پدرش از اعمش حدیث کرده است که گفت قیس بن الربیع روایت نمود که در خدمت محمد بن علی علیهما السلام میهمان شدم و در منزل مبارکش جز خشتی نبود چون وقت نماز عشا فرا رسید آنحضرت بنماز بایستاد و من اقتدا کردم پس از آن دست مبارک بآن خشت بزد و مندیلی سنگین از آن بیرون آورد و مائده که هر طعام گرم و سردی در آن بود بر آن گسترده شد و با من فرمود بخور فَهذا مَا اَعَدَّ اللهُ لِلاَوْلِیاءِ این غذائی است که خدایتعالی برای اولیای خود مهیا داشته پس آن حضرت و من بخوردیم آنگاه مائده در آن خشت بلند گشت و مرا شک و شبهت فرو گرفت تا گاهی که آنحضرت برای حاجتی بیرون شد من آن خشت را زیر و رو همی کردم و آنرا جز خشتی کوچک نیافتم و آن حضرت در آمد و مکنون خاطر مرا بدانست پس از آن خشت قدحها و کوزه ها و ظرفهای سفالین که مملو از آب بود بیرون آورد و پس بیاشامیدیم و آن حضرت بیاشامید و موضع خود باز گردانید و فرمودش تو با من مثل یهود است با مسیح علیه السلام گاهی که با و وثوق نمی آوردند آنگاه خشت را فرمان کرد تا سخن گوید و خشت تکلم نمود و دیگر در کتاب مدینة المعاجز از ابو جعفر طبری از علاء بن محمد مرویست که گفت در خدمت حضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام حاضر و نگران شدم که عرجونی یعنی چوبی باریک در دست مبارک داشت و از اخبار شهر بشهر سؤال میفرمود و آن چوب جواب عرض میکرد و میگفت در مصر فلان مقدار آب زیاد شده است و در ارمنیه زلزله افتاده و حارث و جوبیر در موضعی یعنی جبسلین با هم و چار شدند آنگاه نگران شدم که آن حضرت آن چوب را در هم بشکند و دور می افکند و فراهم میفرماید و دیگر باره قضیبی میشود و دیگر در کتاب مسطور از ابو جعفر طبری از جابر بن یزید جعفی مسطور است که گفت مولای خود حضرت باقر علیه السلام را دیدم که فیلی از گل بساخت و از آن پس بروی بر نشست و در آسمان طیران نمود تا بمکه برفت و باز گشت مرة بن قبیصه راوی خبر میگوید این کلام را از جابر مقرون بصدق نمی شمردم تا حضرت باقر علیه السلام را ملاقات کردم و عرض کردم که جابر از تو چنین خبر گفت با من حدیث راند پس آنحضرت بر فیل گلین بنشست و مرا با خود برنشاند و بمکه برده باز گردانید و دیگر در کتاب مذکور از طبری از شهر بن وایل مسطور است که گفت حضرت باقر علیه السلام را بدیدم و بدست مبارکش کاسه چوبین بود

اطعام فرمودن از میان خشت

خبر دادن چوب بآن حضرت

سوار بر فیل گلی

و آتش در آن افروخته و آن کاسه را از زیان نیز برساند معلوم باد در کلمات آخر این حدیث شریف عبارتی مغلوط است که در نسخ موجوده تصحیح آن ممکن نشد لهذا از نگارش آن انصراف رفت و بهمین مقدار حاصل معجزه را نیز کفایت جسته و دیگر در کتاب مسطور از طبری از حکم بن سعد مروی است که گفت حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام را ملاقات کردم و بدست مبارکش عصائی بود که بر سنگی سخت بزد و آب از آن بجوشید عرض کردم یا بن رسول الله این چیست فرمود نَفْحَةٌ مِنْ عَصَی مُوسی یَتَعَجَّبُونَ مِنْهَا شاخه از عصای موسی است که از آن در عجب میرفتند و دیگر در کتاب مسطور از طبری از اعمش مذکور است که گفت منصور ما را حدیث راند خواستم که بدریا بر نشینم و از حضرت باقر علیه السلام مستدعی شدم و خاتمی بمن عنایت فرمود و آن خاتم را با خود داشتم و هر وقت خواستم در زورق نهادم تا بجای ایستادی و هر وقت خواستم روان میگشت و چنان افتاد که یکی از برادرم بدجله در افتاد پس آن انگشتری مبارک را بدجله در افکندم آنگاه آب در شد و بیرون آمد و کیس را بیرون آورد باذن خدایتعالی و دیگر در کتاب مسطور از طبری از جابر بن یزید مروی است که گفت در خدمت ابی جعفر علیه السلام گاهی که آن حضرت آهنگ حیره داشت بیرون شدم و چون بکربلا مشرف شدیم با من فرمود ای جابر هذِهِ رَوْضَةٌ مِنْ رِیاضِ الجَنَّةِ لَنا وَلِشیعَتِنا وَحُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ جَهَنَّمَ لِاَعْدائِنا این زمین برای ما و شیعیان ما بوستانی از بوستانهای بهشت و برای دشمنان ما حفره از گودالهای دوزخ است و از آنکس بهره ماییل بود کار کرد آنگاه با من روی کرد و فرمود ای جابر عرض کردم لبیک سیدی فرمود چیزی میخوری عرض کردم بلی یا سیدی پس دست مبارکش را در میان سنگی بکرد و سیبی از بهرم بیرون آورد که هرگز بآن خوشبوئی ندیده بودم و بهیچوجه با میوه های دنیائی شباهت نداشت و بدانستم از فواکه جنت است و از آن بخوردم و از برکت و فضیلت آن تا چهل روز بطعام حاجت نیافتم و حدثی از من حدوث نیافت و دیگر در کتاب مسطور از سعد اسکاف مروی است که وقتی از اوقات برای مطلبی بحضرت ابی جعفر علیه السلام در آمدم و همی فرمود شتاب مکن چندانکه آفتاب بر من بتافت و روز بلند گشت و من از سایه بسایه باز شدم و چون چندی بر گذشت جماعتی بر من در آمدند که چون ملخهای زرد می نمودند و طیلسانها بر تن داشتند و از کثرت عبادت لاغر و نزار بودند سوگند با خدای از حسن هیئت و نیکی نمایش آن جماعت آنچه باندیشه اش بودم فراموش نمودم و چون بخدمت امام علیه السلام در آمدم فرمود اَرانِی قَدْ شَقَقْتُ عَلَیْکَ چنان دانستی که بر تو انکار نمودم و تقلیل نمودم عرض کردم آری سوگند با خدای که اینقوم را که بر من گذشتند هرگز مانند ایشان را در حسن هیئت و لباس و نمایش یکمرد و احد بدیدم که مانند ملخهای زرد بودند و از کثرت عبادت نزار و مشقت بودند آنچه در آن بودم فراموش ساختم فرمود ای سعد ایشان را بدیدی عرض کردم بلی فرمود ایشان برادران دینی شما از طایفه جن هستند عرض کردم بخدمت تو میآیند فرمود آری نزد ما می آیند تا از معالم دین و حلال و حرام خویش از ما پرسش کنند و دیگر در کتاب مزبور از سعد اسکاف مسطور است که بحضرت ابی جعفر علیه السلام شدم و همی خواستم شرف حضور مبارکش را ادراک نمایم

وشترهای چند بر در سرای مبارکش بر صف دیدم و صداها بلند بود پس از آن جماعتی بیرون شدند که عمامه بر سر داشتند و بمردم سودان و هند همانند بودند و چون بخدمت آن حضرت درآمدم عرض کردم فدای تو شوم امروز در اجازت دادن بمن درنگ فرمودی و جماعتی را دیدم که با عمایم بمن درآمدند و ایشان را نشناختم از چه گروه باشند فرمود ای سعید آیا دانستی ایشان کیانند عرض کردم ندانستم فرمود ایشان برادران جنی شما هستند که بحضرت ما در می آیند و از مسائل حلال و حرام و معالم دین خویش سؤال می کنند و هم در کتاب مسطور از ابوحمزه ثمالی مذکور است که دستوری خواستم تا بحضرت ابی جعفر علیه السلام مشرف شوم با من گفتند اکنون در خدمت آن حضرت جماعتی حضور دارند پس اندکی درنگ نمودم تا ایشان درآمدند و آن جماعت را نشناختم و چون رخصت باریافتم عرض کردم فدای تو شوم اینک زمان سلطنت بنی امیه است و از شمشیر ایشان خون میچکد یعنی بناداد از ورود و وفود پاره کسان زیانی و آسیبی بانحضرت باز رسد فرمود یا اباحمزه اینمردم جماعتی از شیعیان ما از جماعت جن هستند که برما وفود و ورود کنند و از معالم دین خود از ما پرسش نمایند و دیگر در کتاب مسطور از منصور بن حازم از سعد اسکاف مذکور است که با تنی چند از یاران خود بآستان ابوجعفر علیه السلام بیامدم تا شرف حضور مبارکش را دریابم ناگاه هشت نفر را بدیدم که گفتی همه از یک پدر و مادر باشند که جامهای مخمل و قباهای طاق و عمامه های زرد بر تن داشتند بخدمتش برفتند و چندی برنیامد که بیرون شدند فرمود ای سعد ایشان را بدیدی عرض کردم بلی فدای تو شوم فرمود ایشان برادران دینی شما از مردم جن هستند که بخدمت ما می آیند و در مسائل حلال و حرام خویش از ما استفسار می نمایند و دیگر در کتاب مسطور از ابوالجارود مذکور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود

وفود جن بآنحضرت

درآمدن هشت تن جن به آنحضرت

فی انه موضع سر الله

چنانچه شما از ما استفتاء مینمائید

اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ دَعَا عَلِیّاً عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی مَرَضِهِ الَّذِی تُوُفِّیَ فِیهِ فَقَالَ یَا عَلِیُّ اُدْنُ مِنِّی حَتَّی اُسِرَّ اِلَیْکَ مَا اَسَرَّهُ اللّٰهُ اِلَیَّ وَاَئْتَمِنُکَ عَلَی مَا ائْتَمَنَنِی عَلَیْهِ فَفَعَلَ ذٰلِکَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِعَلِیٍّ وَفَعَلَهُ عَلِیٌّ بِالْحَسَنِ وَفَعَلَهُ الْحَسَنُ بِالْحُسَیْنِ وَفَعَلَهُ الْحُسَیْنُ بِاَبِی وَفَعَلَهُ اَبِی بِی یعنی رسول خدای صلی الله علیه و آله در آن مرض که وفات میفرمود علی علیه السلام را بخواند و فرمود ای علی با من نزدیک شو تا آن سری که خدای با من نهاده تو باز گذارم و آنچه خدای بمن بامانت گذاشته با تو سپارم و رسول خدای بر این نهج با علی و علی با حسین و حسن با حسین و حسین با پدرم علی بن الحسین و پدرم با من معاملت کردند و اسرار الهی و امانت خدائی را هر یک با دیگری بسپردند مروی است که در حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردند که امام کدام وقت امامت خود را میداند و امر امامت و ولایت باو منتهی میگردد قال فِی آخِرِ دَقِیقَةٍ مِنْ حَیٰوةِ الْاَوَّلِ حضرت صادق فرمود در آن آخر دقیقه از زمان زندگی امام اول یعنی آن امام که پیش از وی بامامت منصوب بود و دیگر در کتاب مسطور از زراره مذکور است که از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه از جد یعنی از میراث جد پرسیدم فرمود مَا اَجِدُ اَحَداً قَالَ فِیهِ اِلَّا بِرَاْیِهِ اِلَّا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ یعنی هیچکس را نیافته ام که در اینباب جز اینکه برأی خود سخن کرده و حکم رانده مگر امیرالمؤمنین علیه السلام

اخبار از باطن زراره

یعنی غیر از آن حضرت هیچکس بعلم واقعی و باطن امر حکم نمیفرماید بلکه دیگران بآنچه مطابق آراء خودشان است حکم میکنند عرض کردم اصلحک الله امیرالمؤمنین در اینباب چه میفرماید فرمود چون بامداد شود مرا ملاقات کن تا این مسئله را در کتابی برای تو قرائت کنم عرض کردم اصلحک الله برای من حدیث فرمائی دوست تر دارم که در کتابی از بهر من فرو خوانی در کرت دوم فرمود آنچه با تو گفتم گوش سپار و بامدادان بملاقات من بازشو تا از کتابی از بهرت قرائت کنم چون روز دیگر درآمد بعد از ظهر بخدمت آن حضرت شدم زیرا ساعتی که در خدمت آن حضرت بخلوت میشدم ما بین ظهر و عصر بود چه مکروه میشمردم که از آن حضرت جز در خلوت پرسش کنم زیرا که بیم داشتم که بسبب حضور کسیکه بیگانه باشد از روی تقیه از بهر من فتوائی براند چون بخدمتش تشرف جستم با پسرش جعفر علیه السلام روی کرده فرمود اَقْرِءْ زُرَارَةَ صَحِیفَةَ الْفَرَائِضِ یعنی صحیفه که احکام فرایض در آن مکتوب است برای زراره قرائت کن آنگاه آن حضرت برخاست تا بخوابد و من و جعفر علیه السلام در خانه بماندیم و امام جعفر بپای شد و صحیفه چون ران شتر بیاورد و فرمود اُقْرِئُکَهَا حَتّٰی تَجْعَلَ لِیَ اللّٰهُ عَلَیْکَ اَلَّا تُحَدِّثَ بِمَا تَقْرَءُ فِیهَا اَحَداً اَبَداً حَتّٰی اٰذَنَ لَکَ وَلَمْ یَقُلْ حَتّٰی یَاْذَنَ لَکَ اَبِی یعنی این صحیفه را برای تو قرائت نیکنم تا گاهی که خدای را از بهر من بضمانت بگیری که بآنچه در آن قرائت کنی از برای هیچکس قرائت نکنی تا وقتیکه من ترا اذن و رخصت دهم و نفرمود تا پدرم ترا اذن بدهد عرض کردم اصلحک الله از چه روی اینگونه کار را بر من تنگ میگیری با اینکه پدرت علیه السلام ترا باین کار فرمان نکرده است فرمود مَا اَنْتَ بِنَاظِرٍ فِیهَا اِلَّا عَلٰی مَا قُلْتُ لَکَ تا بآن شرط که ترا فرمودم کار نکنی باین صحیفه نظر نخواهی کرد کنایت از اینکه من خود امام و حافظ ودایع و اسرارم و بآنچه تکلیف ترا میدانم باز میگویم عرض کردم بهمان شرط پذیرفتارم و من چنان بفرایض و وصایا عالم و بحساب آن آگاه بودم که در بسیاری از ازمنه همی خواستم کسی بیاید و از من از مسائل فرایض و احکام و وصایا پرسد و من بر آن عالم نباشم ممکن نشد یعنی هیچکس از من اعلم نبود چون یکطرف صحیفه را باز افکند مکتوبی غلیظ و درشت بود و معلوم میشد که از کتب اولین است پس در آن نظر کردم و آنچه در آن نوشته و حکم شده بود بر خلاف آن دیدم حتی در احکام صله رحم و امر معروف که مختلف فیهاست چون در آن صحیفه مبارکه نگران شدم بر خلاف آن دیدم که اکنون در دست مردمان موجود است و عامه احکام و مکتوبات آن بر این نسق بود پس آن نوشته را بخواندم تا بپایانش رسیدم و در آن صحیفه شریفه چنانکه میبایست نظر نکردم و با خبث و ناخوشنودی نفس و قلت تحفظ و رأی رنجور و ناقص ملاحظه نمودم و با خویشتن بر بطلانش تا پایانش حکم نمودم آنگاه بهم بپیچیدم و باز دادم چون بامداد شد حضرت ابی جعفر علیه السلام را ملاقات کردم فرمود آیا صحیفه فرایض را قرائت کردی عرض کردم بلی فرمود چگونه دیدی آنچه را قرائت کردی عرض کردم باطل است و بر خلاف آن چیزی است که در دست مردمان یعنی معمول به علمای عصر است فرمود ای زراره آنچه را دیدی سوگند با خدای حق همان است و همان است که رسول خدای صلی الله علیه و آله املاء فرمود و علی علیه السلام بخط خود بنوشت این وقت شیطان مرا بوسوسه در افکند و همی گفت ابوجعفر از کجا میداند که رسول خدای املاء کرده و علی علیه السلام نوشته چون این اندیشه نمودم از آن پیش که

روان شوم فرمود یا زرارة لاتشُکّنّ ردّ الشیطانِ والله اِنّکَ شککتَ وکیفَ لااَدری اَنّه اِملاءُ رسولِ اللهِ صلّی اللهُ علیه واله وخطُّ علیٍّ علیهِ السلامُ بیدِهِ وقد حدّثنی اَبی عن جدّی اَنّ امیرَ المؤمنینَ علیهم السلامُ حدّثهُ ذلک یعنی ای زرارة از چه روی بفریب شیطان بشکّ درآمدی سوگند با خدای شیطان ترا بوسوسه وشک درافکند که در دل همی گفتی من از کجا دانستم که این صحیفه را رسول خدای املا کرده و علی علیه السلام بخطّ مبارکش نوشته با اینکه پدرم علی بن الحسین از پدرش حسین با من حدیث فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام اورا حدیث نمود که این صحیفه را رسول خدای املا کرده و امیرالمؤمنین نوشت و پدرم زراره میگوید عرض کردم خدای مرا فدای تو گرداند ازین پس این شک وشبهت نمیکنم وسخت پشیمان شدم که آن کتاب از من فوت شد واگر بجالت معرفت قرائت می کردم امیدوار بودم که یکحرف آن از خاطرم سترده نشود معلوم باد که افعال وکردار ائمه هدی سلام الله علیهم خواه جزئی یا کلّی همه از روی حکمت ومعرفت ومعجزه است وچنان می نماید که زراره را از آن برتر مقام ورتبت بوده است که از مختصر علم و آگاهی بمعلومات ائمه وبودن صحیفه در خدمت ایشان بیشتر مشهود نماید این است که اورا درین مقام بازداشته اند وبحفظ چنان اسرار ومسائل درخور نشمرده اند والله تعالی اعلم ودیگر در کتاب مسطور از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مذکور است که فرمود اِنّ الوصیّةَ نزلت مِنَ السّماءِ علی محمّدٍ صلّی اللهُ علیه واله کتاباً لم ینزل علی محمّدٍ صلّی اللهُ کتابٌ مختومٌ الّا الوصیّةُ فقال جبرئیلُ یا محمّدُ هذه وصیّتُکَ فی اُمّتکَ عندَ اهلِ بیتِکَ فقال رسولُ اللهِ صلّی اللهُ علیه واله ایّ اهلِ بیتی یا جبرئیلُ قالَ نجیبُ اللهِ منهم وذرّیّتُه لیرثکَ علمَ النّبوّةِ کما ورّثه ابراهیمُ علیه السلامُ ومیراثُه لعلیٍّ علیه السلامُ وذرّیّتکَ من صلبه یعنی کتاب وصیت از آسمان بر رسول خدای فرود گردید وجز کتاب وصیت وجلیلت هیچ کتابی مختوم بر آن حضرت فرود نگشته بود وجبرئیل بآن حضرت عرض کرد ای محمد این وصیت تواست در امت که نزد اهل بیت تو باشد فرمود ای جبرئیل کدام یک از اهل بیت من عرض کرد آنکه از همه افضل وبرگزیده تر ونفیس تر است وهمچنین ذریّت او تا علم نبوت را از تو وارث گردند چنانکه از ابراهیم علیه السلام بمیراث بردند ومیراث او مخصوص علی وذریّت تواست از صلب علی میفرماید بر آن وصیت نامه خواتیم ومهرها بود وعلی علیه السلام خاتم نخست را برگشوده وبآنچه در ثبت بود کار کرد واز آن پس حسن علیه السلام در زمان خود خاتم دوم را مفتوح کرده وبآنچه آن حضرت را در آن وصیت نامه امر کرده بودند عمل نمود وچون امام حسن وفات کرد حسین علیهما السلام خاتم سوم را برگشود فوجدَ فیها اَن قاتِل فاقتُل وتُقتَل واخرج باقوامٍ لاشهادةَ لهم الّا معکَ ودر آن نامه بقضایای کربلا ومقاتلت با کفار وشهادت آن حضرت واولاد واقوام واصحابش امر شده بود پس حسین علیه السلام بآنچه مامور بود بپایان برد واز پس شهادت آنحضرت آن وصیت نامه را که متّصل از شهادتش بعلی بن الحسین علیهما السلام سپرد و آن حضرت مهر چهارم را برگشود فوجدَ فیها اَن اَصمِت واطرِق لمّا حُجِبَ العِلمُ ودر آن نامه آن حضرت را بسکون وسکوت امر کرده بودند زیرا که این روزگاری است که بواسطه معاصرین نساز علم و ... شرع محجوب است وچون علی بن الحسین سلام الله علیهما درگذشت آن وصیت را

بمحمد بن علی سلام الله علیهما بازگذاشت وحضرت باقر مهر پنجم را مفتوح ساخت فوجدَ فیها اَن فسّر کتابَ اللهِ وصدّق اباکَ وورّث ابنکَ واصطنع الامّةَ وقم بحقّ اللهِ عزّ وجلّ وقلِ الحقَّ فی الخوفِ والامنِ ولاتخشَ الّا اللهَ تعالی وآن حضرت باشاعه علم وتفسیر کتاب خدای وانتشار امر حق در خوف وامان وعدم بیم مگر از یزدان وتصدیق پدر گرامی کوهر فرمان یافته بود وچون زمانش بپایان گرفت وصیت نامه را بآنکس که بعد از وی جانشین او بود که خود حضرت ابی عبدالله علیه السلام است بداد معاذ بن کثیر که راوی این خبر است میگوید بحضرت جعفر صادق علیه السلام عرض کردم فدای تو شوم تو همانی یعنی توئی آن امام که حضرت محمد بن علی علیهما السلام آن وصیت نامه را بتو داد تا چون ائمه سابق صلوات الله علیهم بآن کار کنی فقال ما بی الّا اَن تذهبَ یا معاذُ فتَرَوِی عنّی وازین کلام بازنمود که هرچه هست در خدمت آن حضرت است ووارث آباء عظام خود است معاذ میگوید عرض کردم که از آن خداوندی که این مقام ومنزلت را از آباء عظام تو بتو روزی کرده اند مسئلت مینمایم که ترا از بازماندگان وفرزندان تو بمانند آن مرزوق دارد یعنی امامت وولایت را در اولاد تو ونسل تو مقرر دارد قبل از موت تو مظهر فرمود ای معاذ خداوند همینطور فرموده است یعنی فرزندم را وارث من ساخته عرض کردم فدای تو شوم او کیست فرمود هذا الرّاقدُ این است که در خواب است وبا دست مبارک بعبد صالح یعنی حضرت کاظم علیه السلام اشارت فرمود وآن حضرت در خواب بود وازین پیش در کتاب حضرت سجاد علیه السلام حدیثی قریب المضمون باین حدیث مسطور شد ودیگر در کتاب مسطور از عبدالله بن ابراهیم بن محمد جعفی در حدیث طویلی مذکور است که اسمعیل بن عبدالله بن جعفر در خدمت حضرت ابی عبدالله معروض داشت که هیچ در خاطر مبارک داری آنروز را که پدرت محمد بن علی علیهما السلام نزد تو آمد ومرا دو حلّه زرد بر تن بود پس آنحضرت فراوان در من نگران شد آنگاه بگریست عرض کردم چه چیز ترا بگریه درآورد فقال یبکینی اَنّکَ تُقتَلُ عندَ کبرِ سنّکَ ضیاعاً لاینتطحُ فی دمکَ عنزانِ فرمود گریه من از آن است که ترا در زمان سالخوردگی وپیری میکشند وخون ترا چنان ضایع وبیهوده وبیقدر میگردانند که دو بز در خونت با هم شاخ نیز نزنند یعنی هیچ آشوبی وصدائی وقصاصی در خون تو نخواهد بود عبدالله گوید عرض کردم این قضیه در چه وقت خواهد بود فرمود اِذا دُعیتَ الی الباطلِ فاَبَیتَه واِذا نظرتَ الی الاحولِ مشؤومِ قومهِ ینتمی مِن آلِ الحسنِ علی منبرِ رسولِ اللهِ صلّی اللهُ علیه واله یدعو الی نفسهِ قد تسمّی بغیرِ اسمهِ فاَحدِث عهدکَ واکتب وصیّتکَ چون ترا بکاری باطل یعنی از بنوحسن که مدعی امامت وخلافت ومهدویت شوند ترا به بیعت خویش بخوانند وترا با واستناع نمائی ونیز چون نگران شوی که از آنجماعت آنکس که از آل حسن مشئوم قوم خود ومتمنی خلافت است بر منبر رسول خدای صلی الله علیه وآله مردمان را بخویشتن بخواند وخود را بآن نام ومقام که نه درخور او باشد بخواند پس عهد خویش تازه کن ووصیت خود را بنویس فانّکَ مقتولٌ فی یومکَ اَو فی غدکَ یعنی چون آن روزگار درآید در آن روز که دریابی یا در بامداد دیگرش کشته شوی ابوعبدالله علیه السلام فرمود نعم وهذا وربِّ الکعبةِ

لا نصوم من شهر رمضان الا اقله فاستودعك يا ابا الحسن اعظم الله اجرنا فيك واحسن الله الخلافة على من خلفت وانا لله وانا اليه راجعون سوگند بپروردگار کعبه چنان است که فرموده است همانا از ماه رمضان جز روزی معدود در آن روزه نخواهی گرفت یعنی در اوایل شهر رمضان این قضیه روی میدهد و من با تو وداع میکنم و خدای اجر ما را در مصیبت تو عظیم فرماید و خلافت را در خلف تو نیکو گرداند و ما را بازگشت بحضرت خدای تعالی است راوی میگوید از آن پس اسمعیل را بردند و امام جعفر را بزندان باز گردانیدند سوگند با خدای هنوز روز بشب نیاورده بودم ناگاهی که فرزندان برادرش اولاد معویة بن عبد الله ابن جعفر بروی درآمدند و او را درهم بکوفتند تا بقتل رسانیدند و محمد بن عبد الله کسی را نزد جعفر علیه السلام بفرستاد و آنحضرت را رها کرده براه خویش گذاشتند و دیگر در کتاب مسطور از زراره مذکور است که گفت حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود حدث عن بنی اسرائیل ولا حرج یعنی از بنی اسرائیل حدیث کن ای زراره و حرجی نیست و ازین کلام چنین معلوم میشود که در نقل اخبار که از بنی اسرائیل در السنه و افواه مردم است و گاهی محل تعجب میشود روایتش جایز است بالجمله زراره میگوید عرض کردم فدای تو شوم در حدیث شیعه چیزی است که از احادیث ایشان اعجب است فرمود ای زراره آن کدام است پس زراره را اختلاس و اختلاطی در قلب یعنی آنچه میخواست از آنحضرت سؤال کند یکدفعه از نظرش برفت و او را نسیانی پدید شد و ساعتی درنگ کرد و آنچه اندیشه و اراده داشت بیاد نیاورد امام علیه السلام فرمود لعلك تريد التقية شاید تقیه اراده کرده باشی عرض کردم آری فالصدق بها فانها حق یعنی در کار تقیه تصدیق کن که امریست بر وفق حق و ازین خبر چنان میرسد که زراره را در کار تقیه و ورود آن از جانب معصوم شکی بوده است لاجرم بپرسید و جواب بشنید و دیگر در کتاب مزبور از صالح بن میثم از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که میگوید بآن حضرت عرض کردم مرا حدیث فرمای فرمود الیس قد سمعت الحديث من ابيك مگر نه آنست که از پدرت استماع حدیث نمودی عرض کردم بلی اگر مرا خطائی افتد آن خطا را مردود فرمائی فرمود این آسان تر است عرض کردم من چنان گمان دارم که مراد از دابة الارض علی علیه السلام است و خاموش گردیدم یعنی ندانستم چه میخواستم بگویم ابو جعفر علیه السلام فرمود و اراك والله ستقول ان عليا راجع الينا وتقرء ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد یعنی سوگند با خدای میدانم که تو میگفتی که علی علیه السلام در آخر زمان بسوی ما عود میفرماید و این آیه شریفه را قرائت می نمودی که میفرماید بدرستیکه آنکس که قرآن را بر تو فرض نمود هر آینه بازگرداننده تواست بسوی معاد عرض کردم سوگند با خدای همان را اراده داشتم از تو پرسش نمایم و فراموش کردم با من باز نمودی ابو جعفر سلام الله علیه فرمود افلا اخبرك بما هو اعظم من هذا وما ارسلناك الا كافة للناس بشيرا ونذيرا یعنی آیا تو را بآنچه ازین عظیمتر است خبر ندهم که خدای تعالی با پیغمبر خود میفرماید ترا نفرستادیم مگر اینکه بر تمامت مردمان بشیر و نذیر باشی لا يبقى الا و نودي فيها بشهادة ان لا اله الا

الله وان محمدا رسول الله یعنی سرانجام در تمامت جهانیان با دست مبارک بآفاق زمین اشارت فرمود بوحدانیت خدای و رسالت رسول رهنمای اقرار و اعتراف خواهند نمود و مفاد آیه وافی هدایه ظهور خواهد گرفت و دیگر در کتاب مسطور و بحار از ابو بصیر مروی است که گفت یکی از اصحاب ابی جعفر علیه السلام نزد من بیامد و با من گفت سوگند با خدای هرگز ابو جعفر را نخواهی دید پس من مکتوبی را بشهادت جماعتی برگرفتم و بیرون از ایام حج روی بمدینه آوردم و دستوری حاصل کرده بخدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام تشرف جستم چون بمن نظر کرد فرمود یا ابا بصير وما فعل الصك ای ابو بصیر آن مکتوب و شهادت شهود را کار بکجا پیوست عرض کردم فلان کس با من گفت سوگند با خدای هرگز ابو جعفر را نمی بینی و ازین خبر چنان مفهوم میشود که آنجماعت خواستند ابو بصیر را تخفیفی یا نکوهشی نمایند و باز نمایند که تو ازین پس که از ایام حج و ادراک خدمت آنحضرت گذشته است دیگر بشرف خدمتش نایل نمیشوی و آن مقام و رتبت نداری که خویشتن ادراک حضرتش نمائی و او ایشان را تکذیب کرده و سخنان آنها وقع نگذاشته و عهد و پیمان نهاده است که شرف حضور مبارکش را در می یابد و آن نوشته را بنوشته و آن شهود را بر انجام خیال خود مقرر ساخته و زمانی که غیر از زمان اقامت حج بوده باستان ملایک پاسبان امام علیه السلام روی نهاده است و چون بخدمتش شرفیاب شده است آن حضرت اظهار معجزه فرموده و از آن کیفیت اخبار کرده است والعلم عند الله و دیگر در کتاب مسطور از عبد الکریم بن عمر خثعمی از حبابه والبیه مذکور است که گفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در شرطة الخمیس زیارت کردم و عرض کردم یا امیر المؤمنین رحمت کند ترا خدای دلالت و نشانه امامت چیست فرمود ازین ریگها بمن آور و با دست مبارکش بیکی اشارت کرد من از آن ریگها بیاوردم و آنحضرت با خاتم مبارکش بر ریگها مهر فرمود و نقش خاتم شریفش بر آنها جای گرفت آنگاه با من فرمود یا حبابة اذا ادعى مدعي الامامة فقدر ان يطبع كما رايت فاعلمي انه امام مفترض الطاعة لا يعزب عنه شيء يريده ای حبابه هر وقت کسی مدعی امر امامت و ولایت گردد و بتواند چنانکه اکنون نگران شدی خاتم خویش را بر ریگ نقش نماید دانسته باش که چنین کس امام مفترض الطاعة است و بر هر چه خواهد توانا و قاهر است حبابه میگوید از خدمت آن حضرت برفتم و بحال خود ببودم تا گاهی که امیر المؤمنین علیه السلام بجهان جاوید خرامان شد پس بخدمت حسن بن علی علیهما السلام شدم و آنوقت آن حضرت در مجلس امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود و مردمان در خدمتش سؤال همی کردند فرمود ای حبابه والبیه عرض کردم نعم یا مولای فرمود بیاور آنچه با خود داری پس آن سنگ ریزها را تقدیم کردم و آن حضرت مانند امیر المؤمنین با خاتم مبارکش بر آنها نقش فرمود و از آن پس بحضرت حسین بن علی علیهما السلام شدم و آن حضرت در مسجد رسول خدای صلی الله علیه و آله بود مرا نزدیک خواند و ترحیب گفت آنگاه فرمود برای امامت و دلالت دلیلی بباید عرض کردم نعم یا سیدی فرمود آنچه با خود داری بیاور و آن سنگ ریزها را بخدمتش تسلیم کردم و با خاتم مبارکش بر آنها نقش فرمود و بعد از آنحضرت بخدمت علی بن الحسین علیهما السلام شدم و آنوقت از خمیدگی روزگار خمیدگی و رعشه داشتم و یکصد و سیزده سال

از روزگارم بر گذشته بود و آن حضرت را در حالت رکوع و سجود و بعبادت مشغول دیدم و از نمایش دلالت نومید شدم آنحضرت بانگشت سبابه با من اشارت کرد در حال جوان شدم و عرض کردم ای سید من چه مقدار از روزگار بگذشته و چه مقدار باقی است فرمود اَمّا ما مَضَى فَنَعَمْ اَمّا ما بَقِيَ فَلا یعنی آنچه گذشته است با تو میگویم و آنچه باقی است دانستن تو جایز نیست و از آن پس با من فرمود هاتِ ما مَعَكَ هر چه با خود داری بیاور پس آن سنگ ریزها را بآنحضرت بدادم و با خاتم مبارکش بر آنجمله نقش نهاد و از آن پس بحضرت ابی جعفر صلوات الله علیهم شدم و آنحضرت نیز در آن سنگ ریزها خاتم نهاد و نقش فرمود و بعد از آن بخدمت ابی عبد الله علیه السلام شدم همچنان با خاتم شریفش بر آنها نقش کرد و از آن پس بحضرت ابی الحسن موسی علیه السلام تشرف جستم آن حضرت نیز با خاتم شریفش در آن سنگریزها نقش فرمود آنگاه بحضور حضرت رضا سلام الله علیه شدم امام رضا علیه السلام نیز با خاتم مبارکش بر آنها نقش فرمود بالجمله بروایت محمد بن هشام حبابه والبیه بعد از آنحال نه ماه زندگانی کرد و از این پیش در کتاب احوال حضرت سجاد سلام الله علیه باین حکایت و معنی کلام آن حضرت در جواب حبابه اشارت رفت و دیگر در مدینة المعاجز از جابر مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود لا یَزالُ سُلْطانُ بَنِي اُمَيَّةَ حَتّى يَسْقُطَ حائِطُ مَسْجِدِنا هٰذا یعنی سلطنت بنی امیه باقی میماند تا گاهیکه دیوار این مسجد ما یعنی مسجد جعفی فرو افتد و چنان بود که آنحضرت بفرمود و دیگر در کتاب مسطور از معتب مروی است که گفت در خدمت حضرت ابی عبد الله بضیعتی روی نهادم چون آنحضرت بآن ضیعت در آمد دو رکعت نماز بگذاشت آنگاه فرمود روزی با پدرم نماز فجر را بگذاشتم و آنحضرت بتسبیح بنشست و در آنحال که مشغول بتسبیح بود ناگاه شیخی دراز بالا با سر و موی سفید پدید شد و بر پدرم سلام فرستاد و جوانی نیز در اثرش بیامد و نزد شیخ رسید و بر پدرم سلام فرستاد و دست شیخ را بگرفت و گفت بپای شو چه تو باین مامور نیستی چون از خدمت پدرم برفتند عرض کردم ای پدر بزرگوار این شیخ و این جوان کیستند فَقالَ هٰذا مَلَكُ الْمَوْتِ وَهٰذا جَبْرَئِيلُ و این روایت در کتاب مزبور بچند وجه مذکور است و دیگر در کتاب مسطور از عمار بن هارون مذکور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود اِنّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ اِذا رَاَيْناهُ بِحَقِيقَةِ الْاِيمانِ وَحَقِيقَةِ النِّفاقِ یعنی ما چون مردی را بنگریم خواه بزینت حقیقت ایمان آراسته باشد یا بنجاست حقیقت نفاق اتفاق داشته باشد از حالش با خبر و از مکنون خاطرش مستحضر هستیم و هم از جابر از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام مروی است قالَ اِنَّ اللهَ اَخَذَ مِيثاقَ شِيعَتِنا مِنْ صُلْبِ آدَمَ فَنَعْرِفُ بِذٰلِكَ حُبَّ الْمُحِبِّ وَاِنْ اَظْهَرَ خِلافَ ذٰلِكَ بِلِسانِهِ وَنَعْرِفُ بُغْضَ الْمُبْغِضِ وَاِنْ اَظْهَرَ حُبَّنا اَهْلَ الْبَيْتِ فرمود خدای تعالی اخذ فرمود میثاق و پیمان شیعیان ما را از صلب آدم علیه السلام از این روی محبت دوستان خود را با خود میدانیم اگر چند بسبب تقیه یا علتی دیگر خلاف آن را ظاهر نمایند و هم دشمنی دشمنان خود را میدانیم اگر چند از روی نفاق یا سببی دیگر اظهار آن را از دوستی اهل بیت نمایند و دیگر در کتاب مسطور از محمد بن مسلم مذکور است که از دلالت و علامت امامت و ولایت

از آنحضرت خواستار شد فَقالَ يَا ابْنَ مُسْلِمٍ وَيْحَ بَيْتِكَ وَبَيْنَ زَمِيلِكَ بِالرَّبَذَةِ حَتّى عَيَّرَكَ بِنا وَبِحُبِّنا وَبِمَعْرِفَتِنا فرمود یا ابن مسلم همانا در میان تو و آنکه ردیف تو بود در زمین ربذه مشاجرتی و مکالمتی افتاد چندانکه ترا بدوستی ما و معرفت ما نکوهش نمود محمد بن مسلم عرض کرد فدای تو شوم سوگند با خدای کار بر این منوال گذشت کدام کس از اینگونه اخبار را در حضرت شما بعرض میرساند قالَ يا اَبا مُسْلِمٍ اِنَّ لَنا خَدَماً مِنَ الْجِنِّ هُمْ اَطْوَعُ لَنا مِنْكُمْ فرمود یا ابن مسلم همانا ما را از مردم جن خدمتگذارانی باشند که ما را از شما مطیع تر باشند و دیگر در کتاب مسطور از لیث بن سعد مذکور است که گفت بر کوه ابو قبیس بدعا مشغول بودم مردی را نگران شدم که دعا همیکرد و در دعای خویش عرضه همیداشت اَللّٰهُمَّ اِنّي اُرِيدُ الْعِنَبَ فَارْزُقْنِيهِ بار خدایا انگور میخواهم بمن روزی فرمای پس ابری بیامد و بر او سایه افکند و بر سرش نزدیک شد و آنمرد دست بدو برافراخت و یک سبد انگور از آن برگرفت و در حضور خود بنهاد و دیگر باره دست بدعا برداشت و عرض کرد خداوندا برهنه هستم مرا بپوشان پس دیگر باره آن ابر بدو نزدیک شد و از ابر چیزی بهم پیچیده که در تولی بود بگرفت آنگاه بنشست و بخوردن انگور پرداخت و این هنگام زمان انگور نبود و من بدو نزدیک بودم پس دست بسبد دراز کردم و دانه چند برگرفتم نظر بمن افکند و فرمود چه میکنی گفتم من در این انگور با تو شریک هستم گفت از کجا گفتم تو دعا میکردی و من آمین همی گفتم و داعی و مؤمّن شریک هستند فرمود بنشین و بخور پس بنشستم و با او بخوردم چون بحد کفایت بخوردیم آن سبد بلند شد و او بپای شد و گفت این دو جامه را بردار عرض کردم بجامه حاجت ندارم فرمود روی بگردان تا خود بپوشم پس منحرف شدم و آن دو جامه را یکی ازار و دیگر را ردا ساخت و آنچه بر تن داشت بهم پیچیده و بکف خود بلند کرد و اینوقت از ابو قبیس فرود شده بود و چون بصفا نزدیک شد جماعتی باستقبالش بشتافتند از یکی سؤال کردم وی کیست گفت فرزند رسول خدای ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم است و بروایت صاحب تحفة المجالس چون آنحضرت از کوه فرود شد آنجامهای فرسوده را بشخصی عطا نمود و این خبر متضمن چند معجزه است یکی رسیدن انگور از آسمان دیگر بیرون از هنگام دیگر وصول دو جامه دیگر مشارکت راوی خبر در خوردن انگور دیگر کم نیامدن از سبد هر چه از آن تناول کردند و دیگر در کتاب مدینة المعاجز از داود بن کثیر رقی مسطور است که در خدمت ابی جعفر علیه السلام بودم و چنان بود که عبد الله بن الحسن مدعی امر امامت بود ناگاه وفدی از مردم خراسان که هفتاد و دو مرد بشمار بودند و مال و جواهر با خود داشتند وارد شدند و پاره از ایشان گفتند باید معلوم نمود که در این خاندان امر امامت با کیست در این اثنا رسول عبد الله بن الحسن نزد ایشان شد و گفت صاحب خویش را اجابت کنید و آنجماعت نزد او شدند و گفتند دلالت امامت چیست عبد الله گفت زره و انگشتری و عصا و عمامه رسول خدای صلی الله علیه و آله آنگاه گفت ای غلام صندوق را بیاور پس صندوقی را دو تن غلام بیاوردند و در حضور عبد الله بگذاشتند و عبد الله زرهی بیرون آورد و بر تن بیاراست و عمامه در آورد و بر سر بربست و عصائی در آورد و بر آن تکیه بر نهاد آنگاه خطبه بر

و آن جماعت درهم نگران شدند و گفتند انشاء الله تعالی فردا نزد تو میآئیم داود میگوید حضرت ابی جعفر علیه السلام
با من فرمود بسرای عبدالله برو و بر طرف دکان باب بیت و زود باشد که هفتاد تن از وفد خراسان بسوی تو
بیرون میشوند ایشان را یک بیک باسم خودشان و اسم پدرشان و مادرشان بخوان داود چنانکه فرمود کار کرد
و چون بیرون شدند هر یک را باسم خودش و نام پدرش و مادرش آواز کرد و آن جماعت تماماً در شگفتی رفتند آنگاه
با ایشان گفت صاحب خود را اجابت کنید و ایشان با وی راه گرفتند و بحضرت ابی جعفر علیه السلام در آمدند
فَقَالَ لَهُمْ یَا اَخَا خُرَاسَانَ لِاَیِّ اَیْنَ یُذْهَبُ بِکُمْ اَوْصِیَاءُ مُحَمَّدٍ اَکْرَمُ عَلَی اللهِ مِنْ اَنْ یُعْرَفَ مِنْ اَیْنَ
اَیْنَ هِیَ فرمود ای برادران خراسانی بیهوده بکجا می پوئید همانا اوصیای محمد صلی الله علیه و آله در حضرت خدای
از آن گرامی‌ترند که بر جال و افدین و واردین آگاه نباشند آنگاه روی بحضرت ابی عبدالله علیه السلام آورد
و فرمود ای فرزند من اِئْتِنِی بِخَاتَمِی الْاَعْظَمِ انگشتری مرا که اعظم از دیگران است بیاور و آن حضرت
خاتمی که نگین از عقیق داشت بیاورد و آنحضرت آن خاتم را در حضور مبارک بگذاشت و لبهای مبارک را حرکت
داده آنگاه انگشتری را بر گرفت و جنبش داد پس از آن خاتم زره رسول خدای صلی الله علیه و آله و عمامه و عصا
فرو افتاد و آن حضرت زره را بپوشید و عمامه بر سر بپیچید و عصا را بدست مبارکش بر گرفت آنگاه لبهای مبارک را
بکلماتی حرکت داد و زره بخاتم بازگشت پس از آن روی باهل خراسان آورد وَقَالَ اِنْ کَانَ عِنْدَهُ دِرْعُ
رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَالْعِمَامَةُ وَالْعَصَا فِی صُنْدُوقٍ وَیَکُونُ عِنْدَنَا فِی صُنْدُوقٍ فَمَا
فَضْلُنَا عَلَیْهِ یَا اَهْلَ خُرَاسَانَ مَا مِنْ اِمَامٍ اِلَّا وَتَحْتَ یَدِهِ کُنُوزُ قَارُونَ اَمَّا الْمَالُ الَّذِی اَخَذَهُ
مِنْکُمْ مَحَبَّةً لَکُمْ وَتَطْهِیرًا لِرُؤُسِکُمْ فرمود اگر درع رسول خدای
صلی الله علیه و آله و عمامه و عصا در صندوقی نزد عبدالله باشد و نزد ما نیز در صندوقی باشد پس فزونی و فضل
و برتری ما بر وی چیست ای مردم خراسان هیچ امامی نباشد جز آنکه گنجهای قارون در دست اوست اما آن مال
که از شما ما خوذ میداریم محض دوستی با شما و پاک داشتن رؤس و نفوس شما میباشد چون مردم خراسان این معجز
باهر بدیدند آن اموال را فراهم کرده در حضرتش تقدیم نمودند و با اقرار با امامتش از خدمتش بیرون شدند معلوم باد
که اینکه میفرماید هیچ امامی نیست جز اینکه گنجهای قارون در زیر دست اوست از روی تمثیل و تقدیر است وگرنه تمام
کنوز و اموال و ذخایر زمین و آسمان بجمله در دست مبارک او و با طاعت و اشارت او و طفیل وجود مسعود اوست
همانا در این خبر چون بنگرند چند معجزه را مندرج یابند یکی خبر دادن بداود از وفود اهل خراسان دیگر عدد ایشان
دیگر قدرت دادن داود را بخواندن ایشان را بنام ایشان و پدران و مادران دیگر خواستن انگشتری و بیرون
آوردن آن اشیا را از آن و بعد از آن استعمال آن و دیگر باره آنها نمودن آنگاه بانگشتری باز گردانیدن
و نیز در کتاب مسطور از ابو بصیر مروی است که گفت علی بن دراج در حال موت از بهر من حدیث راند و گفت
وقتی بحضرت ابی جعفر علیه السلام در آمدم عرض کردم فدایت در پاره اعمال خود مرا عامل ساخت و در آن عمل مالی دریافتم

اخباره علیه السلام من ابن دراج

و پاره از میان برفت و برخی را بخوردم و بعضی را عطا کردم و بهی دوست میدارم که در این مال مرا بحل گردانی فرمود
اَنْتَ مِنْهُ فِی حِلٍّ عرض کردم فلان شخص از بهر من حدیث کرد که از حسن بن علی علیهما السلام خواستار شد
که زمینی را در رحبه باقطاع او دهد امام حسن علیه السلام بدو فرمود من چیزی را که از آن بهتر است برای تو بکار بندم و ضمانت
جنت از برای تو کنم و این ضمانت بر من و آباء من است آیا این خبر چنین است فرمود آری عرض کردم تو نیز جنت را
برای من ضمانت میکنی و بر تو و آباء تو خواهد بود چنانکه حسن علیه السلام در حق فلان ضمانت فرمود ابو جعفر علیه السلام
فرمود ضمانت کردم ابو بصیر میگوید علی بن دراج میگوید در حال مرگ این حدیث بر من بگذاشت و بردو من با هیچکس از این
حدیث لب نگشادم و از آنجا بیرون شدم و بمدینه اندر آمدم و بحضرت ابی جعفر صلوات الله علیه تشرف جستم چون نظر من کرد
فرمود هَاتَ عَلِیٌّ یعنی علی بمرد عرض کردم بلی فرمود با تو چنین و چنان حدیث کرد و آنچه علی بن دراج با من حدیث
رانده بود از بدایت تا نهایت با من بفرمود عرض کردم سوگند با خدای آگاهی که وی این حدیث با من میکرد هیچکس نزد من
نبود و از دهان من بسوی هیچکس بیرون نشد از کجا بدانستی آنحضرت ران مرا بیفشارد و فرمود اکنون ساکت باش
و بدو آیتی چنانکه اشارت رفت از روی استعجاب فرمود حالا اسلام میآوری یعنی تا کنون اسلام تو محکم نبود که
اینگونه سخن میکنی و دیگر در کتاب مسطور از محمد بن مروان از جعفر بن محمد علیهما السلام مروی است که فرمود در خدمت
پدرم علیه السلام در خانه کعبه مشغول طواف بودیم ناگاه مردی دراز بالا و جسیم که عمامه بر سر داشت پدید شد و گفت
اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ پدرم پاسخ داد آنمرد گفت همی خواهم از مسئله تو پرسش کنم که در روی زمین جز یک تن
یا دو تن بر آن آگاهی ندارد میفرماید چون پدرم از طواف بپرداخت در حجر در آمد و دو رکعت نماز بگذاشت و فرمود
باینجا بیا و از آن پس مرا نیز بآنجا طلبید آنگاه روی بآنمرد کرد و فرمود گویا غریب باشی گفت آری خبر گوی مرا از این
طواف که بر چه کیفیت بود و از چه روی مقرر گردید قَالَ اِنَّ اللهَ لَمَّا قَالَ لِلْمَلَائِکَةِ اِنِّی جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیفَةً
قَالُوا اَتَجْعَلُ فِیهَا مَنْ یُفْسِدُ فِیهَا اِلَی آخِرِ الْآیَةِ فرمود چون خدای تعالی با فرشتگان فرمود من در زمین
خلیفه قرار میدهم در جواب عرض کردند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد میکند در آن و خون ریزی مینماید
و ما به تسبیح و تقدیس تو مشغولیم تا آخر آیه مبارکه از این روی که این جواب راندند در حضرت یزدان عاصی شدند
و هفت روز از پرتو نور جلال ایزد بیهمال محجوب گردیدند لاجرم بعرش خدای پناهنده شدند و همی گفتند
لَبَّیْکَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّیْکَ تا خداوند کریم بر ایشان ببخشایش آورد و توبت آنان را پذیرفتار شد و چون
حضرت آدم گناه ورزید چندان در بیت طواف داد تا خدای تعالی از وی پذیرفتار شد آنمرد گفت براستی
گفتی و پدرم از این کلام او که گفت صدقت در عجب رفت آنگاه آنمرد عرض کرد خبر گوی مرا از ن وَالْقَلَمِ وَ
مَا یَسْطُرُونَ فرمود ن نهری است در بهشت که از شیر سفیدتر است قَالَ فَاَمَرَ اللهُ الْقَلَمَ فَجَرَی بِمَا
هُوَ کَائِنٌ وَمَا یَکُونُ فَهُوَ مِنْ بَیْنَ یَدَیْهِ مَوْضُوعٌ مَا شَاءَ مِنْهُ زَادَ فِیهِ وَمَا شَاءَ نَقَصَ
مِنْهُ وَمَا شَاءَ کَانَ وَمَا لَا یَشَاءُ لَا یَکُونُ فرمود پس خدای تعالی امر فرمود قلم را و قلم آنچه بوده و خواهد بود

خبر حضرت خضر علیه السلام

جاری و آنچه مکتوب شده در حضرت حق موضوع است هرچه خواهد و آن می‌افزاید و از هرچه خواهد از آن میکاهد
و هرچه را خواهد میشود و هرچه را نمیخواهد نمیشود و ممکن است این مطلب راجع بامری باشد یعنی بآن معنی معروف نزد شیعه
امامیه که عبارت از اظهار ما اخفی الله علی عباده باشد نه ظهور ما کان مخفیاً علیه تعالی کما زعم العامة العمیاء فانه منزه
للجهل تعالی عن ذلک علواً کبیرا بالجمله آنمرد عرض کرد راست گفتی و پدرم ازین کلامش در عجب شد آنگاه
آنمرد عرض کرد راست گفتی و پدرم از این کلامش در عجب شد آنگاه آنمرد عرض کرد خبرکن مرا از قول خدایتعالی
وَفِی أَمْوٰالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ این حق معلوم چیست قال هُوَ الشَّیْءُ یُخْرِجُهُ الرَّجُلُ مِنْ مٰالِهِ لَیْسَ مِنَ الزَّکٰوةِ فَیَکُونُ
لِلنّٰائِبَةِ وَالصِّلَةِ فرمود حق معلوم آن چیزی است که مرد از مال خودش خارج میکرداند و در شمار زکوة نیست
بلکه از برای نایبه و صله است یعنی برای رفع بلیات و نوائب و عطا و بخشش مرعی و مبذول میشود آنمرد گفت براستی
گفتی و پدرم از قولش صدقت در عجب رفت پس از آنجمله آنمرد برخاست پدرم فرمود این مرد را بمن آورید هرچه
در طلبش برفتم او را نیافتم و بروایتی دیگر از محمد بن مروان مروی است که گفت از حضرت ابی عبدالله شنیدم فرمود
که در حجر در خدمت پدرم بودم و در آنحال که آن حضرت بنماز قیام داشت ناگاه مردی بیامد و در حضرتش جلوس کرد و چون
از نماز فراغت یافت آنمرد سلام کرد و گفت از سه چیز از تو پرسش مینمایم که آن جمله را جز تو و مردی دیگر نمیدانند فرمود آن چیست
گفت خبر کوی مرا که سبب طواف در خانه کعبه چیست فرمود چون خدایتعالی ملائکه را بسجده آدم فرمان کرد سر برتافتند
و عرض کردند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد کند و خون ریزی در زمین و فتنه انگیزی نماید و حال آنکه ما در حضرت تو
تسبیح و تقدیس مینمائیم فرمود من میدانم چیزی را که شما نمیدانید و بر ایشان غضب فرمود فرشتگان از حضرت
یزدان در طلب بخشش برآمدند پس خدایتعالی با ایشان فرمود که در ضراح که بیت المعمور است طواف دهند و ملائکه
مدت هفت سال در بیت المعمور طواف دادند و در حضرت خدای استغفار نمودند و از آنچه گفتند طلب آمرزش کردند خدایتعالی
بیت الله الحرام را در محاذی بیت المعمور قرار داد تا برای گناهکاران بنی آدم اسباب توبت و طهارت باشد آنمرد عرض کرد
بصداقت گفتی و از آن پس آن دو مسئله را بر نسق حدیث اول بپرسید و جواب شنید و عرض کرد صدقت من عرض کردم
ای پدر این مرد کیست فرمود یا بنی هٰذَا الْخِضْرُ عَلَیْهِ السَّلٰامُ ای پسرک من این مرد خضر است و از این پیش در کتاب
امام زین العابدین علیه السلام حدیثی قریب المضمون باین حدیث مذکور شد و تفصیل ضراح و بیت المعمور و متعلقات
آنحدیث شریف مشروح گردید و نیز در دامنه این کتاب مستطاب حکایت جلوس حضرت الیاس علیه السلام با حضرت
ابی جعفر صلوات الله علیه و مکالمات با آنحضرت مسطور شد بتکرار حاجت نیست و دیگر در کتاب مسطور از اسلم مولای
محمد بن الحنفیه مذکور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام با من فرمود أَمٰا إِنَّهُ یَعْنِی مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْحَسَنِ
سَیَظْهَرُ وَیُقْتَلُ فِی حٰالِ مَضْیَعَةٍ یعنی بدانید که محمد بن عبدالله بن الحسن زود است که ظهور نماید و کشته شود و نعشش
ضایع گردد آنگاه فرمود ای اسلم این حدیث را با هیچکس در میان مگذار چه نزد تو امانت است اسلم میگوید این حدیث
با معروف بن خربوذ بگذاشتم و مانند آن عهد که آن حضرت از من مأخوذ داشته بود از وی باز گرفتم معروف

بعد از آمدن شش توبه ایشان را پذیرفت و از آنها خوشنود گردید پس این کردار اصل صداقت بود و از آن پس خدایتعالی

در خدمت آنحضرت از آن مسئله پرسش کرد و چنانکه خواست بنماید من باین مسئله مسبوق نیستم آنحضرت با من بکذرانید
یعنی از راه استعجاب اسلم عرض کرد فدای تو شوم از وی عهد گرفتم مانند آنچه بر من پیمان گرفتی فَقٰالَ عَلَیْهِ السَّلٰامُ
لَوْ کٰانَ النّٰاسُ کُلُّهُمْ لَنٰا شِیعَةً لَکٰانَ ثَلٰاثَةُ أَرْبٰاعِهِمْ شُکّٰاکاً وَالرُّبْعُ الْآخَرُ حُمْقٌ امام محمد باقر علیه السلام فرمود اگر تمامت
جهان شیعیان ما باشند سه بخش ایشان شکاک و یک بخش ایشان احمق و کول خواهند بود و دیگر در کتاب مسطور از حسین بن
زید مسطور است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود یَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ مُوسیٰ اِسْمُهُ اسْمُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ
عَلَیْهِ السَّلٰامُ فَیُدْفَنُ فِی أَرْضِ طُوسَ وَهِیَ مِنْ خُرٰاسٰانَ یُقْتَلُ فِیهٰا بِالسَّمِّ فَیُدْفَنُ فِیهٰا غَرِیباً فَمَنْ زٰارَهُ
عٰارِفاً بِحَقِّهِ أَعْطٰاهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ أَجْرَ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقٰاتَلَ یعنی بیرون می‌آید
مردی از فرزندان موسی کاظم علیه السلام که همنام امیر المؤمنین علی علیه السلام است و آنحضرت در زمین طوس که
از ارض خراسان است جای میرود و علی بن موسی علیهما السلام را در آنجا بزهر ستم میکشند و در آنزمین در حال غربت
مدفون میشود و هرکس علی بن موسی الرضا را در آنجا زیارت کند در آنحال که بحق او عارف باشد خدای عزوجل ثواب
آنکسان را که در خدمت رسول خدای قبل از فتح مکه از اموال خود انفاق کردند و در رکاب مبارکش با مشرکان قتال دادند
باو عطا میفرماید و در این خبر چون بنگرند اخبار از چند فقره است یکی خبر از شهادت امام رضا علیه السلام دیگر بزهر شهید شدن
و دیگر مهاجرت آنحضرت بارض طوس و دیگر مدفون شدن در آن مدفن غریباً و دیگر در کتاب مذکور از جابر بن یزید مروی است
که گفت بر حضرت ابی جعفر علیه السلام در آمدم و در حضور مبارکش کبوتری دیدم که با کبوتر ماده خود بانگ میزد من از آنحال
بخندیدم امام علیه السلام فرمود از چه میخندی عرض کردم بسبب شگفتی از این طایر که اینگونه بر ماده خود بانگ میزند
و با آشیان خودش میراند فرمود اینجا بر اگر بفهمی که با ماده خود چه میگوید در عجب میشوی عرض کردم بفدای تو باد پدر
و مادرم آنچه میگوید با من خبر کوی فرمود یا جابر با ماده خود میگوید یا سَکَنِی وَعِرْسِی وَاللّٰهِ مٰا شَیْءٌ عَلیٰ وَجْهِ
الْأَرْضِ أَکْرَمُ عَلَیَّ مِنْکِ بَعْدَ هٰذَا الْخٰالِقِ مٰا مُنٰایَ إِلّٰا أَنْ یَرْزُقَنِیَ اللّٰهُ مِنْکِ بَطْناً یَتَوَالَی الْمُحَمَّداً
وَآلَهُ عَلَیْهِمُ السَّلٰامُ ثُمَّ لٰا أُبٰالِی بِمٰا أَصِیرُ إِلَیْهِ ای آرام جان و اسباب آسایش دل و عروس مأنوس و همدم
ملوس من سوگند بخدای هیچ چیز بر روی زمین نزد من از تو گرامی تر نیست بعد از این کسی که نشسته است یعنی حضرت باقر
علیه السلام و هیچ آرزوی و امیدی ندارم جز آنکه خدایتعالی روزی کرداند مرا از تو اخلاف و اولاد که دوستدار محمد و آل محمد
صلی الله علیه و آله باشند و چون این دولت مرا نصیب کردد دیگر بهر حال و روزگار که باشم باکی ندارم و دیگر در بحار الانوار
از عبدالله بن العلا از حضرت صادق علیه السلام مروی است که گفت در خدمت پدرم بودم و قومی از اصحاب
حضور داشتند ناگاه یکی بیامد و عرض کرد شتاب فرمای که سرایت آتش گرفت فرمود ای پسرک من نسوخته است
پس آنمرد برفت و درنگی نموده بازگشت و عرض کرد سوگند بخداوند که خانه ات بسوخت فرمود ای پسرک من سوگند
بخدای نسوخته است و آنمرد برفت و درنگی نموده بازشد و جماعتی از اهالی و موالی ما با او بودند و میگریستند
و عرض کردند محققاً سرای تو بسوخت فرمود کَلّٰا مٰا احْتَرَقَتْ وَمٰا کَذَبْتُ وَأَنٰا أَوْثَقُ بِمٰا فِی یَدِی مِنْکُمْ

وَمِنَّا اَبْصَرَتْ اَعْیُنُکُمْ هرگز چنین نیست سرای من نسوخته و دروغ نگویم و بآنچه در دست دارم از شما و آنچه می‌نگرید بیشتر وثوق دارم آنگاه پدرم برخاست و من در خدمتش برخاستم تا بمنازل خویش رسیدیم و اینوقت شعله آتش از راست و چپ منازل ما و از اطرافش سر برکشیده بود آنگاه آن حضرت بجانب مسجد روی آورد و بسجده بیفتاد و در سجود خود عرض کرد وَعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ لَا اَرْفَعُ رَأْسِي مِنْ سُجُودِي اَوْ تُطْفِئَهَا سوگند بعزت و جلال تو سر از سجده تو برندارم تا این آتش افروخته را خاموش فرمائی میفرماید سوگند بخدای که سر مبارکش را از سجده برنداشت تا آن آتش خمود گرفت و اطراف آنرا بسوخت و منازل ما سالم بماند و از آن پس حضرت صادق علیه السلام آن دعا را که آنحضرت قرائت فرموده بود باز نمود در اقسام حروف گوید ازین پیش در کتاب احوال امام زین العابدین علیه السلام بدعای حریق و تفصیل آن اشارت رفت معلوم باد که برخی از معجزات حضرت باقر علیه السلام در ذیل احوال امام زین العابدین و پاره در طی این کتاب و جمله در اینباب معجزات باهره و برخی ازین پس بحسب مناسبت مقام انشاء الله تعالی مسطور میشود و از آنچه در مدینة المعاجز مذکور است از پاره بسبب تکرار یا پاره ملاحظات صرف نظر شد والله عالم بالصواب

ذکر روایات مختلفه در وفات حضرت ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین الباقر علیهم الصلوة والسلام

اختلاف الروایات فی وفاته علیه السلام ۱۱۴

ازین پیش در ذیل احوال ولادت حضرت امام محمد باقر علیه السلام اختلاف روایاتی که در زمان ولادت با سعادتش روی داده بنگارش و آنچه مختار بود گذارش یافت هم اکنون نیز اختلاف روایاتی که در هنگام وفات آن اختر برج امامت و گوهر درج ولایت برحسب وسع و استطاعت بنظر رسیده مسطور و آنچه مختار بداند مذکور میشود کلینی در اصول کافی میفرماید وفات حضرت ابی جعفر سلام الله علیه در سال یکصد و چهاردهم در مدینه طیبه رحلت فرمود علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه با کلینی و مفید علیهم الرحمه موافقت فرموده است و در کتاب عمدة الطالب فی انساب آل ابیطالب تالیف شیخ جلیل السید جمال الملة والدین احمد بن علی بن الحسین بن علی بن مهنا بن عنبة الاصغر الداودی الحسنی وفات آن حضرت را در ماه ربیع الآخر بسال یکصد و چهاردهم در ایام سلطنت هشام بن عبد الملک رقم کرده است در تاریخ جزری گوید السید ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب الباقر علیهم السلام در سال یکصد و چهاردهم وفات نمود حافظ ابرو گوید در اینسال یکصد و چهاردهم محمد بن علی بن الحسین معروف بمحمد باقر علیهم السلام جامه زندگانی بگذاشت و صاحب تاریخ سلطانی در ولادت و شهادت آنحضرت با روایات مشهور موافقت دارد و در تاریخ گزیده چنانکه در ذیل بیان تاریخ ولادت با سعادتش اشارت رفت وفات آنحضرت را در سال یکصد و هفدهم رقم نموده است ابن اثیر در تاریخ کامل وفات آنحضرت را در ذیل حوادث سال یکصد و چهاردهم هجری مرقوم داشته است و میگوید بعضی گفته اند در سال یکصد و پانزدهم بوده است

و این روایت اخیر چندان غرابت ندارد ابو محمد عبد الله بن اسعد یافعی در تاریخ مرآة الجنان وفات حضرت باقر سلام الله علیه را در ذیل حوادث سال یکصد و چهاردهم مسطور داشته و میگوید در اینسال ابوجعفر باقر محمد بن زین العابدین علی بن الحسین علی بن ابیطالب علیهم السلام که موافق اعتقاد امامیه یکتن از ائمه اثنی عشر و پدر حضرت جعفر صادق علیهم السلام است بدیگر سرای خرامید قاضی شمس الدین احمد بن محمد بن ابراهیم بن خلکان در کتاب وفیات الاعیان میگوید وفات حضرت باقر علیه السلام در شهر ربیع الاول بسال یکصد و سیزدهم و بقولی در بیست و سیم شهر صفر سال یکصد و چهاردهم و بروایتی در سال یکصد و هفدهم و بقولی یکصد و هیجده در حمیمه روی داد و بمدینه نقل شد و ابن خلکان وفات آن امام انام را در سال یکصد و سیزدهم ترجیح میدهد صاحب روضة الصفا محمد خاوندشاه وفات آنحضرت را در سال یکصد و چهاردهم مذکور میدارد صاحب حبیب السیر میگوید وفات آنحضرت در سال یکصد و چهاردهم روی داد و این روایت را اصح اقوال میشمارد و ابو علی محمد بن اسمعیل در کتاب منتهی المقال فی احوال الرجال در باب موالید و وفات ائمه هدی سلام الله علیهم میفرماید وفات ابوجعفر باقر علیه السلام در مدینه طیبه در سال یکصد و چهاردهم بود و میگوید علامه مجلسی علیه الرحمه فرموده است که وفات آنحضرت در هفتم ذی الحجه روی نمود و هم میگوید در کشف الغمه از جنابذی مذکور است که وفات آنحضرت در سال یکصد و هفدهم اتفاق افتاد و دیگری گفته است در سال یکصد و هیجدهم بود و ابونعیم فضل بن دکین در سال یکصد و چهاردهم دانسته و این روایت را ابوعیسی مقدم میشمارد و مجلسی علیه الرحمه در کتاب تذکرة الائمه میفرماید واقعه هایله شهادت آن حضرت در روز دوشنبه هفتم ماه ذی الحجة الحرام سال یکصد و چهاردهم هجری واقع شد و نیز علامه مجلسی در جلاء العیون میفرماید مشهور آن است که وفات آنحضرت در سال یکصد و چهاردهم هجرت و بعضی یکصد و هفدهم و برخی یکصد و شانزدهم و ماه وفاتش را بعضی ماه ذی الحجه و گروهی ماه ربیع الاول و جماعتی شهر ربیع الآخر و شیخ شهید و جمعی دیگر در روز دوشنبه هفتم ماه ذی الحجه دانسته اند و صاحب جنات الخلود میگوید وفات آن حضرت روز دوشنبه هفتم شهر ذی الحجة الحرام و بقولی در ربیع الاول و بروایتی ربیع الثانی در مدینه در خانه خود وفات یافت و در کتاب آینه جهان نما که فهرست کتاب ناسخ التواریخ است وفات آنحضرت را در سال یکصد و پانزدهم مذکور داشته در بحار الانوار از محمد بن عمرو مروی است که گفت و اما در روایت ما میباشد که آن حضرت در سال یکصد و هفدهم وفات کرد و اینوقت هفتاد و هشت ساله بود و دیگری جز او گوید وفات آنحضرت در سال یکصد و هیجدهم روی داد و ابونعیم فضل بن دکین میگوید وفات آن امام انام علیه السلام در مدینه طیبه در سال یکصد و چهاردهم روی داد و محمد بن سنان گوید که محمد قبل از شهادت جدش حسین علیهما السلام بمدت سه سال متولد گردید و در سال یکصد و چهاردهم هجری در پنجاه و هفت سالگی وفات نمود و در کتاب اعلام الوری و مناقب وفات آنحضرت را در سال یکصد و چهاردهم نگاشته است و مسعودی در مروج الذهب میگوید که در ایام ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان وفات حضرت باقر علیه السلام روی داد و در سال وفات آن حضرت منازعه کرده اند بعضی چنان میدانند که در زمان هشام بن عبد الملک در سال یکصد و هفدهم بوده و پاره چنان دانسته اند

که آنحضرت در سال یکصد و چهاردهم وفات نمود و بعضی گویند آنحضرت در ایام یزید بن الولید در مدینه وفات کرد و پنجاه و هفت سال از سن مبارکش برگذشته بود صلوات الله وسلامه علیه و سبط بن جوزی در تذکرة خواص الائمة میگوید در تاریخ وفات آن حضرت به سه قول اختلاف نموده‌اند یکی این است که وفات آنحضرت در سال یکصد و هفدهم روی داده و راوی این روایت واقدی است دوم این است که در سال یکصد و چهاردهم وفات نمود و راوی این خبر فضل بن دکین است و سیم آن است که در سال یکصد و هیجدهم روی نمود و محمد بن طلحه شافعی در کتاب مطالب السئول فی مناقب آل الرسول میگوید وفات آن حضرت در سال یکصد و هفدهم روی داد و صاحب فصول المهمه میگوید که ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین الباقر علیهم السلام در سال یکصد و هفدهم برضوان یزدان خرامید و در تاریخ اخبار الدول و آثار الاول میگوید آنحضرت در سال یکصد و هیجدهم بدرود جهان فرمود و در کتاب روضة المناظر فی اخبار الاوایل والاواخر تالیف ابی الولید محمد بن الشحنه میگوید و در سال یکصد و شانزدهم محمد الباقر بن زین العابدین صلوات الله علیهما وفات نمود و در کتاب تاریخ الخلفا جلال الدین سیوطی مسطور است که از اعلام و اعیانی که در زمان خلافت هشام بن عبدالملک وفات کردند ابوجعفر باقر علیه السلام بود و در کتاب نور الابصار وفات آنحضرت را در سال یکصد و هفدهم رقم کرده است و در کتاب رسالة الصبان نیز در سال یکصد و هفدهم مرقوم نموده است والله تعالی اعلم

کیفیت وفات علیه السلام

ذکر کیفیت وفات حضرت ابی جعفر امام محمد باقر صلوات الله وسلامه علیه

در بحار الانوار و مدینة المعاجز از ابوبصیر و غیره مروی است که گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم فرمود پدرم علیه السلام بمرضی شدید دچار شد چندانکه بر آنحضرت بیمناک شدیم و پاره از اصحاب آنحضرت بر فراز سرش گریان گشتند آن حضرت روی بدو کرد و فرمود لِأَنِّي لَسْتُ بِمَيِّتٍ فِي وَجَعِي هٰذَا یعنی غم و اندوه مدارید که من از این رنج که بآن اندرم نخواهم مرد میفرماید پس آنحضرت صحت یافت و چندانکه خدای میخواست زنده بماند و سالی چند بگذرانید

اخبار آنحضرت از وفات خود

آنگاه در آنحال که در کمال عافیت و صحت و سلامت بود و هیچ باکی نداشت فرمود ایفرزند من در فلان روز میمیرم و در همانروز که فرموده بود وفات نمود و بروایتی حضرت صادق علیه السلام فرمود از آن پس آنحضرت بمرضی خفیف دربستر همواره دچار شد و ما را وصیت همی گذاشت و فرمود جمعی از مردم مدینه را نزد من حاضر کن تا ایشان را بر این وصیت بشهادت گیرم عرض کردم ای پدر وجود مبارکت را باکی نیست فقال یا بُنَیَّ اِنَّ الَّذِی جَاءَنِی فَاَخْبَرَنِی اَنِّی لَسْتُ بِمَيِّتٍ فِی مَرَضِی ذٰلِكَ هُوَ الَّذِی اَخْبَرَنِی اَنِّی مَيِّتٌ فِی مَرَضِی هٰذَا فرمود ای پسر که من همانا آنکس مرا آمد و خبر داد که درین مرض که بآن اندرم نخواهم مرد و بروایت دیگر از سدیر و محمد بن اسمعیل در بحار و مدینة المعاجز از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مسطور است که فرمود پدرم بمرضی شدید مبتلا گردید چندانکه بر آنحضرت بیمناک شدیم و پاره از اهل آنحضرت بر فراز سر مبارکش گریستن گرفت آن حضرت بدو روی کرد و فرمود از این درد که بآن گرفتارم نمی‌میرم اَتَانِی اثْنَانِ فَاَخْبَرَانِی اَنِّی لَسْتُ بِمَيِّتٍ مِنْ وَجَعِی هٰذَا بدرستیکه دوتن نزد من آمدند

و با من خبر دادند که ازین درد نخواهم مردن و آنحضرت از آن وجع آسایش گرفت و چندانکه خدای میخواست زنده باند تا روزی در آنحال که صحیح و سالم و بی باک بود فرمود یا بُنَیَّ اِنَّ الَّذَیْنِ اَتَیَانِی فِی شَکَایَتِیَ الَّتِی قُمْتُ مِنْهَا اَتَیَانِی فَاَخْبَرَانِی اَنِّی اَمُوتُ مِنْ وَجَعِی هٰذَا یَوْمَ کَذَا وَ کَذَا ای پسرک من همان دوتن که در آن مرض من که از آن برستم بمن آمدند و خبر دادند که از آن نمی‌میرم هم اکنون بیامدند و خبر دادند که ازین مرض نخواهم مرد حضرت صادق علیه السلام میفرماید در همان روز که این سخن فرمود وفات نمود صلوات الله علیه و هم در کتاب بحار الانوار و فصول المهمه و مدینة المعاجز بسند بحضرت ابی عبدالله علیه السلام منتهی میشود که فرمود در خدمت پدرم بودم در آن روز که وفات میفرمود پس با من در باب غسل و کفن و دفن خود بچیزی چند وصیت فرمود عرض کردم یا ابا سوگند با خدای از آنوقت که رنجور شدی هیچوقت ترا باین خوبی و خوشی که امروز بینم ندیدم و در چهره مبارکت اثر مرگ نمی نگرم فقال یا بُنَیَّ اَمَا سَمِعْتَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ یُنَادِی مِنْ وَرَاءِ الْجِدَارِ یَا مُحَمَّدُ تَعَالَ عَجِّلْ فرمود ای پسرک من آیا نمی شنوی که علی بن الحسین علیهما السلام ندا میفرماید مرا از پشت دیوار که ای محمد شتاب گیر و بیا و دیگر در بحار الانوار و مدینة المعاجز از عبدالله بن ابی یعفور مذکور است که گفت از حضرت ابی عبدالله علیه السلام شنیدم فرمود که روزی پدرم علیه السلام میفرمود اِنَّمَا بَقِیَ مِنْ اَجَلِی خَمْسُ سِنِینَ فَحَسَبْتُ فَمَا زَادَ وَ لَا نَقَصَ یعنی بدرستیکه از عمر من پنج سال باقی است و من آمدت را حساب گرفتم نه یکروز زیاد و نه یکروز کم از آن بعداد و دیگر در بحار الانوار از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام از رؤیای آنحضرت و خبر از وفات آنحضرت علیه السلام مسطور است و چون ازین پیش اشارت شد دیگر باعادت حاجت نمیرود و دیگر در بصائر الدرجات از حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه مروی است که در آن شب که حضرت باقر صلوات الله علیه بجنان جاویدان میخرامید در خدمت آنحضرت شدم و آنحضرت در حالت مناجات بود و با دست مبارک بآنحضرت اشارت فرمود که تأخیر کرد و آنحضرت بر جای بماند تا گاهی که حضرت باقر از مناجات فراغت یافت آنگاه حضرت صادق بآن حضرت علیهما السلام نزدیک شد حضرت باقر فرمود یا بُنَیَّ اِنَّ هٰذِهِ اللَّیْلَةَ الَّتِی اُقْبَضُ فِیهَا وَ هِیَ اللَّیْلَةُ الَّتِی قُبِضَ فِیهَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ای پسرک من همانا این همان شب است که قبض میشود روح من و این همان شب است که رسول خدای قبض روح شد و بروایت علامه مجلسی در جلاء العیون در دنبال این خبر فرمود و در اینوقت پدرم علی بن الحسین علیهما السلام برای من شربتی آورده که من بیاشامیدم و مرا بلقای خدای تعالی بشارت داد و نیز در جلاء العیون از قطب راوندی از حضرت صادق علیه السلام مسطور است که چون شب وفات پدرم علیه السلام فرا رسید و حالش دیگرگون گردید و چنان بود که آب وضوی آنحضرت را هر شب نزدیک جامه خواب آن حضرت میگذاشتند دو کرت فرمود که بریزید آب را مردم گمان کردند که آن حضرت از بیهوشی تب این سخن میفرماید پس من برفتم و آب را بریختم و نگران شدم که موشی در آن آب بیفتاده است و آنحضرت بنور امامت دانسته بود معلوم باد در کتاب حضرت امام زین العابدین علیه السلام این حدیث بهمین تقریب مذکور شده

ذکر وصیت حضرت باقر سلام الله علیه در باب غسل و کفن و دفن خود

در کتاب جلاء العیون مسطور است بسند معتبر از کلینی که روزی یکی از دندانهای مبارک حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه جدا شد آن دندان شریف را بدست مبارک گرفت و فرمود الحمد لله آنگاه با حضرت صادق علیه السلام فرمود چون مرا مدفون سازی این دندان را با من دفن کن و پس از چند سال دندانی دیگر از آن حضرت جدا شد همچنان در کف دست مبارک گذاشت و فرمود الحمد لله و گفت ای جعفر چون من از دنیا بیرون شوم این دندان را با من دفن کن و دیگر در بحار الانوار و جلاء العیون و کتاب کافی مسطور است که حضرت ابی عبدالله فرمود پدرم علیهما السلام در جمله وصیت خود مکتوب فرمود که بدن مبارکش را در سه جامه کفن کنم یکی ردای آنحضرت که از برد یمانی بود در روزهای جمعه در آن نماز میگذاشت و در جامهٔ دیگر و پیراهنی که خود می پوشید عرض کردم ای پدر اینگونه نگاشتن از چیست فرمود اخاف ان یغلبک الناس وان قالوا کفنه فی اربعة او خمسة فلا تفعل وعممنی بعمامة ولیس تعد العمامة من الکفن انما یعد ما یلف به الجسد یعنی بیم دارم که مردمان در تو زبان گشایند و همی گویند پدرش را چهار یا پنج کفن کرده و تو چیزی با کفن و عمامه بر سرم ببند و عمامه را در جمله جامه های کفن بحساب مگیر زیرا که آنچه بدن میت ملفوف شود کفن شمرده میشود و هم در این خبر در جلاء العیون مسطور است که فرمود برای من زمین را شق کن و شکاف بجای لحد زیرا که من فربه میباشم و در زمین مدینه نمیتوان برای من لحد ساخت و قبر مرا چهار انگشت از زمین برافراز و آب بر قبر من بپاش و اهل مدینه را گواه گرفت چون ایشان بیرون رفتند عرض کردم ای پدر آنچه فرمان میفرمودی بجای میآوردم و حاجت بگواه نبود فرمود ای فرزند این گواه از بهر آن گرفتم که بدانند وصی من توئی و در امامت من با تو منازعت نورزند و بقیهٔ خبر در جای خود مسطور شد و نیز در بحار الانوار از کافی بهمین تقریب که مذکور شد از حماد بن عثمان از حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه مسطور است که فرمود پدرم در ایام رنجوری خود روزی با من فرمود یا بنی ادخل اناسا من قریش من اهل المدینة حتی اشهدهم ای پسر من جماعتی از طایفه قریش که از مدینه اند بخدمت من درآور تا ایشان را گواه گردانم حضرت صادق علیه السلام میفرماید جماعتی از آن گروه را بخدمت آنحضرت درآوردم فقال یا جعفر اذا انا مت فغسلنی وکفنی وادفع قبری اربع اصابع ورشه بالماء عرض کردم اگر باین امر فرمان میکردی بجای می آوردم و شهادت این جمع را حاجت نبود فقال یا بنی اردت ان لا تنازع خواستم با تو نزاع نکنند یعنی در عمل کردن باین سخن و ارتکاب تغسیل و تکفین یا در امامت چه وصیت کردن آنحضرت از علامات امامت حضرت صادق علیه السلام است و نیز در بحار الانوار از کتاب کافی از زراره یا دیگری مروی است که حضرت ابی جعفر علیه السلام قرین کرد تا در سوگواری و ماتم آنحضرت هشتصد درهم بکار بندند و این کردار را از سنت میدانست چه رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود برای آل جعفر طعامی بساز آرید که ایشان بمصیبت مشغول هستند یعنی از تدارک کار خود بازمانده اند و هم در کافی مرویست

که چون حضرت ابی جعفر وفات میفرمود بحضرت صادق علیه السلام وصیت فرمود که در آن حجره که در آن وفات نمود در هر شب چراغ بیفروزند و نیز در آن کتاب مسطور است که چون حضرت ابی جعفر وفات نمود حضرت صادق صلوات الله علیهما بفرمود تا در آن اطاق که آنحضرت ساکن بود چراغ برافروختند و چون امام جعفر صادق صلوات الله علیه وفات کرد حضرت ابی الحسن علیهما السلام بفرمود تا در اطاق ابی عبدالله علیه السلام چراغ روشن کردند تا گاهی که آنحضرت را بعراق بردند دیگر معلوم نشد چه شد و هم در کافی از اسمعیل بن همام از حضرت رضا علیه السلام مرویست که حضرت ابی جعفر سلام الله علیه در حالت احتضار فرمود اذا انا مت فاحفروا لی وشقوا لی شقا فان قیل لکم ان رسول الله صلی الله علیه و آله لحد له فقد صدقوا چون من بمردم گوری از بهر من حفر کنید و برشکافته دارید و اگر با شما گویند برای رسول خدای صلی الله علیه و آله گور بکندند و لحد برآوردند براستی سخن کرده اند یعنی اینکه من میگویم برای گور من لحد برنیاورید نه آن است که معمول نیست بلکه برای قبر رسول خدای اینگونه قبر بپای بردند لکن چون من فربهی هستم در خاک مدینه نمیتوان لحد برای قبر من برآورد چنانکه بآن اشارت شد که خود آنحضرت باین سبب سخن فرموده است و دیگر در کتاب جلاء العیون و جز آن بسند موثق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مسطور است که پدرم فرمود ای جعفر از مال من وقفی مقرر دار برای ندبه کنندگان و زاری نمایندگان که ده سال در منی در موسم حج بر من گریه کنند و رسم ماتم و قانون سوگواری را تجدید نمایند و بر مظلومیت من گریستن گیرند و دیگر در بحار الانوار از محمد بن مروان از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرمود چون ابو جعفر علیه السلام بدرود زندگانی میفرمود شصت تن مملوک داشت و در حال موت خود ثلث ایشان را آزاد ساخت و نیز در بحار الانوار از کتاب کافی از ابو بصیر از حضرت ابی عبدالله مرویست که فرمود حضرت ابی جعفر سلام الله علیهما اشرار غلامان خود را در حال موت خود آزاد و نیکویان آنان را بحال مملوکیت باز گذاشت عرض کردم ای پدر گرامی آن جماعت اشرار را آزاد فرمود و آن جماعت را که نیکو هستند نگاه داشتی فقال انهم قد اصابوا منی ضربا فیکون هذا بهذا فرمود آن غلامان شریر چون برای تنبیه مضروب واقع میشدند آزاد کردم که در عوض آن ضرب باشد

ذکر علت و وفات حضرت ابی جعفر امام محمد باقر صلوات الله وسلامه علیه

در بحار الانوار و شرح شافیه ابی فراس و جلاء العیون مجلسی اعلی الله مقامه و جلاء العیون محمد رضای حسینی رحمة الله علیه و اغلب کتب احادیث و اخبار از قطب راوندی با سانید معتبره از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود چنان بود که زید بن الحسن با پدرم در میراث رسول خدای صلی الله علیه و آله مخاصمت می نمود و میگفت من از فرزندان حسن علیه السلام هستم و تو از فرزندان حسین سلام الله علیه و از تو بمیراث آنحضرت اولویت دارم چه از فرزندان اکبر و مهین تر هستم درع و دراعه و شمشیر رسول خدای را با من تسلیم کن و گرنه

در میان من و تو کار بخصومت میکشد و میراث آن حضرت را با من قسمت کن و با من گذار پدرم علیه السلام
از اینکار امتناع ورزید و چون قوم زید بن علی ازینحال با خبر شد سخت خشمناک گردید و با زید بن الحسن گفت این
جواب با من است و باتفاق بمنزل قاضی به محاورت میرفتند یکی روز در حال مخاصمت و مکالمت زید بن الحسن با زید بن
علی گفت یا ابن السندیه خاموش باش چون زید بن علی این سخن بشنید گفت ناخوش و مکروهیده مجادلت و خصومت آ
که نام مادر ما در آن برده شود سوگند بخدای تا زنده باشم باختیار خود با تو سخن نرانم پس از وی اعراض بر خاست
و نزد پدرم آمد و عرض کرد ای برادر من محض وثوقی که بحضرت تو داشتم سوگند بلیاه آورده ام و میدانم که تو مرا کره و غایب
نیفرمائی سوگند خورده ام که با زید بن الحسن مکالمه و مخاصمه نکنم و آن داستان را بعرض رسانید پدرم علیه السلام
زید را معاف نمود و چون زید بن الحسن اینحال بدانست مغتنم شمرد و گفت مخاصمه من با محمد بن علی است و با برادرش
هیچ خصومتی ندارم و بعد از آن در خدمت پدرم شد و گفت قاضی در میان من و تو حکم است و ناچار باید بمحضر قاضی
حاضر شوی چون آن حضرت بیرون شد زبان بنصیحت زید برگشود که ازین دعوی ناحق درگذر و بیرون از حقی
با دوستان یزدان بخصومت مگذران اگر خواهی از بهر تو معجزه آشکار نمایم تا ترا مکشوف افتد که حق با من است
بِاَنَّ بِيَدِي مَعَكَ سِكِّينَةٌ قَدْ اَخْفَيْتَهَا اَرَاَيْتَكَ اِنْ نَطَقَتْ هٰذِهِ السِّكِّينَةُ الَّتِي تَسْتُرُهَا مِنِّي فَشَهِدَتْ
اَنِّي اَوْلٰى بِالْحَقِّ مِنْكَ فَتَكُفُّ عَنِّي ای زید همانا کاردی با خویش داری و پنهانش داری اگر این کارد که مستور داشتی
بقدرت خدای بسخن درآید و بر حقانیت من گواهی دهد از من دست باز میداری زید عرض کرد آری و براین پیمان
سوگند بخدای بخورد فَقَالَ اَيَّتُهَا السِّكِّينَةُ انْطِقِي بِاِذْنِ اللّٰهِ پدرم سلام الله علیه فرمود ای کارد سخن گوی
باذن خدای پس آن دشنه از دست زید بن الحسن بزمین افتاد و بزبانی فصیح گفت ای زید تو ستمکاری و محمد از تو
احق و اولی باشد و اگر از مخاصمت او دست باز نداری ترا هلاک میکنم زید چون اینحال بدید از کمال حیرت و دهشت
بیهوش بیفتاد و پدرم دستش را بگرفت و بپای شد آنگاه فرمود یا زَيْدُ اِنْ نَطَقَتِ الصَّخْرَةُ الَّتِي نَحْنُ
عَلَيْهَا اَتَقْبَلُ ای زید اگر این سنگ که بر آن هستیم بسخن آید و بر حقیت من و بطلان تو سخن کند آیا پذیرفتار
میشوی عرض کرد آری پدرم بآن سنگ اشارت کرد و آن صخره بفرمان یزدان چنان بحرکت آمد که نزدیک بآن شد که
زید را قرار و استقامت بر آن ممکن نشود و از آن سنگ آنچه در زیر قدم مبارک پدرم بود ساکن بود آنگاه سنگ
بسخن آمد و گفت ای زید تو ظالمی و محمد از تو اولی و احق است و اگر ترک این خصومت نکنی ترا بهلاکت رسانم
زید ازین حالت عجیب از خویش بگردید و پدرم دستش را بگرفت و او را بپای داشت آنگاه فرمود یا زَيْدُ اَرَاَيْتَ اِنْ
نَطَقَتْ هٰذِهِ الشَّجَرَةُ اَتَكُفُّ اگر این درخت بسخن آید و بر حقیت من گواهی دهد ازین دعوی خاموش میشوی
عرض کرد آری پس پدرم علیه السلام آن درخت را بخواند و آن درخت بقدرت خدای زمین را بسخت و بشکافت
در هم شکافت بجنبید آنگاه ایشان را بسایه گرفت و گفت ای زید تو ستمکاری و محمد از تو سزاوارتر و اولی است از مخاصمتش
کناره جوی و گرنه بزودی تباه میشوی چون زید اینحال غریب را مشاهدت نمود بیهوش بیفتاد و پدرم دستش را بگرفت

وبپای داشت و درخت بمکان خود بازگشت و زید سوگند یاد کرد که از آن پس ترک مخاصمت کند و با پدرم متعرض نشود
و از همان مکان باز شدند و زید در همان روز بدرگاه عبدالملک بن مروان روی نهاد و بروی درآمد و گفت همانا از نزد
ساحری کذاب و جادو کاری دروغ زن بدرگاه تو آمده ام و در دولتخواهی جایز نمیشمارم که او را بر جای گذاری پس آنداستان را
بجمله بعرض رسانید عبدالملک نامه بعامل مدینه نگاشت که محمد بن علی را مقیداً بسوی من فرست و با زید گفت اگر ترا بقتل محمد بن
علی رخصت دهم او را بقتل میرسانی گفت آری بالجمله چون این مکتوب بعامل مدینه پیوست در جواب عبدالملک نوشت
این نامه من نه از در مخالفت و نافرمانی با امیرالمؤمنین است لکن آنچه در صلاح بینی و دولتخواهی بخاطرم میرسد بعرض
میرسانم همانا این مرد را که این فرمان در حقش نمودی امروز در روی زمین هیچکس از وی عفیف تر و زاهدتر و با ورع تر
نیست تمامت اوقات خود را در محراب عبادت میگذراند و چون در محراب عبادت خدا بتلاوت و قرائت کلمات یزدانی بلند
می نماید وحوش و طیور از آن صوت دلربا بروی انجمن میشوند و درندگان بآن صوت دلفریب بی شکیب میگردند و چون
آواز بقرائت بر میکشد گوئی داود علیه السلام بمزامیر مشغول گردیده است و بقرائت زبور پرداخته است وَاِنَّهُ مِنْ
اَعْلَمِ النَّاسِ وَاَرَقِّ النَّاسِ وَاَشَدِّ النَّاسِ اِجْتِهَاداً وَعِبَادَةً وَكَرِهْتُ لِاَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ التَّعَرُّضَ لَهُ فَاِنَّ اللّٰهَ
تَبَارَكَ وَتَعَالٰى عَزَّ وَجَلَّ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوا مَا
بِاَنْفُسِهِمْ و محمد بن علی علیهما السلام از تمامت مردم جهان داناتر و در تضرع و زاری در حضرت
باری رقیق تر و از جمله جهانیان در عبادت یزدان کوشنده تر است و من مکروه میشمارم که امیرالمؤمنین بدون سبب
و علت بچنین کسی متعرض گردد چه خدای چنانکه فرموده است نعمت و دولت و وسعت و عزت هیچ قومی را دیگرگون
نمیفرماید تا ایشان در احوال و اخلاق خویش تغییر ندهند چون عبدالملک بمضمون این مکتوب واقف گردید نیک
شاد و خرسند گردید و پند و اندرز والی را بپسندید و زید بن الحسن را بخواند و نامه را بدو داد تا بخواند زید گفت همانا
محمد بن علی والی مدینه را بزر و سیم از خود خوشنود ساخته است عبدالملک گفت در اینجا راهی نماند اگر راهی دیگر برای
زحمت آن حضرت بخاطر داری بیار زید بن الحسن گفت آری همانا سلاح رسول خدای صلی الله علیه و آله و شمشیر و زره
و انگشتری و عصا و ترکهٔ آن حضرت نزد محمد بن علی میباشد اینجمله را بفرست و از وی طلب کن اگر از تقدیم آن مضایقت
نمود بهانهٔ قتل او بدست تو می افتد و نزد مردم معذور خواهی بود عبدالملک این رای را استوده شمرد و بعامل مدینه
فرمان نوشت که هزار بار هزار درهم بخدمت محمد بن علی حمل کن و هر چه از میراث رسول خدای صلی الله علیه و آله نزد اوست
از وی بطلب پس عامل بمنزل پدرم بیامد و آن مکتوب را بحضرتش معروض داشت فرمود روزی چند مرا مهلت بده
والی مدینه مسئول آنحضرت را با جابت مقبول بداشت آنگاه پدرم متاعی چند که برآنجمله عبدالملک خواسته بود اشتمال
داشت و مهیا بود فراهم ساخت و حمل کرده برای عامل مدینه فرستاد عامل بخدمت او تقدیم کرد عبدالملک بسیار خرسند
و شادمان گردید و زید بن الحسن را احضار کرده آن اشیاء را بروی عرضه داد زید گفت سوگند با خدایی که
محمد بن علی از متاع و ترکهٔ رسول خدای صلی الله علیه و آله کم و بیش هیچ از بهر تو نفرستاده است عبدالملک

آشفته شد و با پدرم نوشت که مال ما را بجز فتی و از آنچه خواستم چیزی بما نفرستادی پدرم در جواب عبد الملک نوشت که من بجانب تو فرستادم آنچه را که صلاح دیدم خواهی باور کن خواهی نکن عبد الملک ناچار در صورت ظاهر آنحضرت را تصدیق کرد و مردم شام را انجمن ساخت و با ایشان گفت اینک متاعهای رسول خدای صلی الله علیه و آله آست که برای من فرستادند و بدین حال مفاخرت و مباهات همی ورزید و نیز بحسب ظاهر با زید بن الحسن برآشفت و او را بحرف در بند و زنجیر کشیده محبوس ساخت و گفت اگر نه آن بودی که نمیخواهم بخون هیچیک از شما فرزندان فاطمه سلام الله علیها مبتلا گردم البته ترا میکشتم آنگاه مکتوبی بخدمت پدرم علیه السلام کرد که پسر عمت را بخدمت تو فرستادم تا او را اینک تادیب نمائی و در حضرت تو در کار بپاید چون زید را بخدمت پدرم آوردند بازید فرمود ویحک

آمدن زید بخدمت امام محمد باقر علیه السلام

یَا زَیْدُ مَا اَعْظَمَ مَا تَأْتِی بِهِ وَمَا یَجْرِی عَلَی یَدَیْکَ اِنِّی لَاَعْرِفُ الشَّجَرَةَ الَّتِی نُحِتَ مِنْهَا وَلٰکِنْ هٰکَذَا قُدِّرَ فَوَیْلٌ لِمَنْ اَجْرَی اللهُ عَلَی یَدَیْهِ الشَّرَّ وای بر تو ای زید چه بسیار عظیم و بزرگ است آنچه را اراده کرده و بسیار درد و سخت شنیع است آنچه بدو دست تو جاری خواهد شد همانا من میشناسم و میدانم آن درخت را که این زین را از آن تراشیده اند و آنچه را در آن زین آمیخته و تعبیه کرده اند لکن تقدیر بر اینگونه رفته که من بر این طریق شهید گردم پس وای بر کسیکه شر بدست او جاری شود پس آن زین را با مر آن خلیفه مردود بر اسب نهادند و آن حضرت بر آن سوار شد و چون پیاده گردید آماس و ورم کرده بود و آثار موت در خود مشاهدت فرمود آنگاه فرمان کرد تا کفنهای آنحضرت را حاضر ساختند و در میان آنها جامهای سفید بود که آنحضرت در آن ها احرام بسته بود و فرمود که اینها را در میان اکفان من مقرر دارید و سه روز بدرد و الم و مشقت دچار بود و روز سوم بسایر شهدا و ائمه هدی و اهل بیت رسول خدا ملحق گردید حضرت صادق علیه السلام میفرماید که آن زین نزد ما معلق است و هر وقت آن نظر میکنیم شهادت آن حضرت را بخاطر میآوریم و بر اینگونه آویزان خواهد بود تا طلب خون خود را از دشمنان خود بکنیم یا در زمان رجعت یا زمانیکه خود میدانند و چون حضرت باقر علیه السلام بجنان جاویدان خرامید زید بن الحسن را از پس چندروزی مرضی دچار و دماغش آشفته شد چنانکه خروشش برتافت و هذیان و بیهوده همی براند و ادای نماز را فرو گذاشت تا باتش نیران و عذاب یزدان شتافت معلوم باد چنانکه در بحار الانوار و شرح شافیه ابی فراس و پاره کتب اخبار مسطور و ثابت گردیده است ظاهرا چنان می نماید که از پایان این خبر شریف چیزی ساقط شده باشد و ظاهر میشود که اهانت و خوار نمودن عبد الملک زید را و فرستادن او را بحضرت باقر علیه السلام بر طریق مصلحت بود چه خبث و طینت زید بر عبد الملک مکشوف گردید که قاتل امام علیه السلام تواند بود از این روی پوشیده با وی پیمان نهاد که زین را مسموم کرده بتوسط او برای آنحضرت بفرستد تا آن حضرت بر آن سوار شود و اسباب شهادت آن امام علیه السلام گردد چنانکه در جلاء العیون در ترجمه این خبر مینویسد که زین را با زید بفرستاد تا آنحضرت بر آن بنشیند و امام محمد باقر علیه السلام بعلم امامت آن کید پنهان را آشکار فرمود و بازید بن الحسن گفت من آن درختی که این زین را از آن تراشیده اند میشناسم چگونه از آن سمی که در آن تعبیه کرده اند بی خبرم

سرکشی زید و هلاکت

تحقیق درباره مطالب

لکن تقدیر بر آن رفته است که باین طریق شهید شوم و از این روی امام جعفر علیه السلام فرمود که آن زین در خدمت ایشان معلق است تا کسی بآن نزدیک نشود و از آن زهر زحمت نیابد و در آن هنگام که در زمان رجعت از کفار انتقام میکشند آن زین ظاهر باشد راقم حروف گوید چنانکه در بحار نیز اشارت رفته است سخت مشکل مینماید که این حکایت در زمان عبد الملک مروان روی داده باشد و با هیچ تاریخی درست نمی آید زیرا که شهادت آنحضرت در زمان هشام بن عبد الملک است و بیگمان لفظ هشام از قلم کتاب ساقط شده است و پاره از مؤلفین که دقت نکرده اند در کتابهای خود بنام عبد الملک مذکور داشته اند و از این گذشته حضرت باقر علیه السلام در زمان عبد الملک دارای رتبت امامت نبود و حضرت امام زین العابدین علیه السلام میراث رسول خدای صلی الله علیه و آله بحضرت باقر علیه السلام تعلق نگرفت که زید بن الحسن با آنحضرت خصومت نماید و آنحضرت اظهار معجزات باهره فرماید لابد این خبر در زمان هشام بن عبد الملک هست و اسم هشام از قلم کتاب و نساخ ساقط گردیده است چنانکه مجلسی علیه الرحمه در کتاب تذکرة الائمه تمام این خبر را با هشام بن عبد الملک منسوب داشته و میفرماید هشام زین زهرآلود بزید بن الحسن داد و او را بخدمت آنحضرت فرستاد و اسباب شهادت آنحضرت همان زین مسموم گردید و با این صورت مشخص میشود که وفات آنحضرت در زمان هشام بن عبد الملک روی داده است و مخاصمه زید بن الحسن با آن حضرت در زمان امامت و وراثت آنحضرت بوده است چنانکه از اخباری که از این پس بخواست خدا مسطور میشود نیز معلوم میگردد و بروایت علامه مجلسی در بحار از ابن بابویه ابراهیم بن ولید بن یزید آن حضرت را مسموم نمود و بروایت صاحب جنات الخلود ابراهیم بن ولید والی مدینه آن حضرت را در میان طعامی زهر داد و آن حضرت بدان سبب آزاری صعب بهم رسانید و بعد از چند روز رحلت فرمود و تحقیق این مطلب در جای خود مذکور می شود

ذکر خلفائی که از بنی امیه با حضرت ابی جعفر باقر صلوات الله علیه معاصر بودند

خلفای معاصرین آنحضرت

مجلسی اعلی الله مقامه در بحار الانوار میفرماید در ایام امامت آنحضرت خلفای معاصرین عهد همایونش ولید بن عبد الملک بن مروان است که در پایان خلافتش حضرت امام زین العابدین وفات نمود و حضرت باقر سلام الله علیهما امام انام و فرمانفرمای عالم امکان شد و دیگر سلیمان بن عبد الملک و عمر بن عبد العزیز و یزید بن عبد الملک و هشام بن عبد الملک است و آن حضرت در زمان خلافت هشام رحلت فرمود چنانکه در دامنه این کتاب مستطاب بهمین ترتیب اشارت میرود و در کتب تواریخ و اخبار معتبره بر این نسق حکایت رفته و اصح روایات شمرده اند و در فصول المهمه مسطور است که معاصرین آنحضرت ولید و فرزندانش یزید و ابراهیم است و هم مجلسی بروایت از مناقب میفرماید که در سنین امامت آنحضرت ولید بن یزید و سلیمان بن عبد الملک و عمر بن عبد العزیز و یزید بن عبد الملک و برادرش هشام و ولید بن یزید و برادرش ابراهیم بن یزید

خلافت کرد و آن حضرت در بدایت سلطنت ابراهیم رحلت فرمود و در جای دیگر میفرماید هشام بن عبد الملک آنحضرت را مسموم نمود و هم در جای دیگر میفرماید بقولی در زمان ابراهیم بن ولید بن عبد الملک بزهر وفات نمود و در جای دیگر میفرماید سید بن طاوس علیه الرحمه در زیارت کبیره میفرماید وَضاعِفِ الْعَذابَ عَلی مَنْ شَرِکَ فی دَمِهِ وَهُوَ اِبْراهیمُ بْنُ الْوَلیدِ مضاعف گردان عذاب را بر آنکس که شریک خون آن حضرت گردید و او ابراهیم بن ولید است و این اخبار با هم منافی است و بگمان در خبر سابق در قلم کاتب که معاصرین آنحضرت را ولید بن یزید نوشته سهو شده و مقصود ولید بن عبد الملک است

ذکر زمان انتقال حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام ازین سرای فانی بسرای جاودانی و ریاض رضوانی

زمان انتقال آنحضرت

بعد از ذکر اقوال مختلفه و روایات متشتته در وفات و معاصرین آنحضرت بنقل اقوالی که در زمان انتقال حضرت امام محمد باقر علیه السلام مأثور است اشارت میرود و مختار آن نگاشته می شود در بحار الانوار میفرماید وفات آن حضرت در زمان هشام بن عبد الملک بود و در جای دیگر از صاحب مناقب روایت میفرماید که وفات آن حضرت در مدینه طیبه در شهر ذی الحجه و بقولی شهر ربیع الآخر سال یکصد و چهاردهم روی داد و هم در مقام دیگر از کافی مرقوم میفرماید که محمد بن علی باقر علیه السلام بروایت ابن مسکان از ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام در سن پنجاه و هفت سالگی در سال یکصد و چهاردهم وفات نمود و نوزده سال و دو ماه بعد از علی بن الحسین علیهما السلام زندگانی کرد و در جلد اصول از کتاب کافی مسطور است در سال یکصد و چهاردهم وفات نمود چنانکه باین خبر اشارت رفت و از بیان مجموع این اخبار و ملاحظه مدت امامت سایر ائمه هدی صلوات الله علیهم و پاره امور دیگر که بر ارباب تتبع مکشوف می افتد اصح اقوال این است که شهادت آنحضرت در روز دوشنبه هفتم شهر ذی الحجة الحرام سال یکصد و چهاردهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله روی داده باشد چنانکه در بعضی کتب دیگر و همچنین در کتاب تذکرة الائمه همین را اختیار فرموده است و شیخ شهید و جمعی دیگر و صاحب جنات الخلود و حبیب السیر نیز بر این تاریخ وثوق دارند و از اینکه بگذریم وفات آنحضرت را بماه ربیع الاول یا ربیع الثانی سال مذکور نیز منسوب میتوان داشت لکن همان روایت که مختار و مذکور گردید اصح و اتقن روایات است در بحار الانوار و مدینة المعاجز و دیگر کتب اخبار و جلاء العیون مسطور است که حماد بن عثمان گفت از ابو بصیر مرا حدیث رفت و گفت شنیدم که حضرت ابی عبد الله علیه السلام میفرمود مردی در چند میل دور از مدینه بود در خواب دید که با او گفتند برو و بر ابو جعفر علیه السلام نماز بگذار همانا فرشتگان خدای در بقیع او را غسل میدهند پس آنمرد بیدار شده و با تمام شتاب بجانب مدینه برفت چون در بقیع برسید معلوم کرد که آن حضرت برضوان خدای

تعیین روز شهادت آنحضرت

خواب دیدن مردی و بر آنحضرت نماز گذاردن

شتافته

شتافته و بدن مبارکش را غسل میدهند در کتاب جنات الخلود مسطور است که آنحضرت را هشام بن عبد الملک مسموم گردانید و منقول است که آنحضرت همیشه با یقین تضرع در دل شب خصوصاً در آن ایام که دچار آزار بود این کلمات را تکرار میفرمود اَمَرْتَنی فَلَمْ اَئْتَمِرْ وَنَهَیْتَنی فَلَمْ اَنْزَجِرْ فَها اَنا عَبْدُکَ بَیْنَ یَدَیْکَ وَلا اَعْتَذِرُ صاحب جنات الخلود میگوید مروی است که حضرت باقر علیه السلام وصیت فرمود که آن پیراهنی را که در زمان حیات خود میپوشید بر آن حضرت کفن نمایند و بر حسب وصیت معمول داشتند اگر چه برخی از فضلا مکروه شمرده اند که میت را در جامه دوخته خصوصاً با آستین کفن نمایند لکن محتمل است که مقدمه آنحضرت را مستثنی شمارند و جامه که وجود مبارکش در آن بعبادت اشتغال داشته بر کفن تازه مزیتی باشد چنانکه پیراهن مبارک رسول خدای صلی الله علیه و آله را برای فاطمه بنت اسد کفن ساختند و علتش آن است که تا قیامت پوسیده و فرسوده نخواهد شد و ازین روی در خبر است که چون کسی بدشواری جان بسپارد بموضع نمازش نقل کنند تا آسان جان دهد و ازین پیش در ذیل وصایای آنحضرت درباب پیراهن مبارک اشارت رفت و در تذکره سبط ابن جوزی و کتاب فصول المهمه نیز مسطور است که آنحضرت وصیت فرمود که بدن مبارکش را در آن پیراهن که در آن بعبادت مشغول بود کفن کردند والله تعالی اعلم

ذکر مدفن شریف حضرت ابی جعفر امام محمد باقر سلام الله علیه

مدفن آنحضرت

باتفاق ائمه اخبار و نقله آثار مدفن شریف حضرت باقر محمد بن علی بن الحسین سلام الله علیهم در قبرستان بقیع در آنجا که پدر بزرگوارش حضرت امام زین العابدین و عم جلیل پدرش حسن بن علی علیهم السلام در آن قبه که عباس بن عبد المطلب جای دارند مدفون میباشند واقع است در تذکرة الائمه مسطور است که قبر شریفش در مدینة الرسول صلی الله علیه و آله در قبرستان بقیع نزد جد بزرگوارش در مقبره عباس واقع است و اهل سنت نیز مرقد مبارکش سوگند می آرایند و چون آنحضرت مرطوب بود قبرش را شق کردند و لحد نساختند و بدن مبارکش را دفن نمودند صاحب جنات الخلود میگوید مدفن آن حضرت در گورستان بقیع است و وفات آنحضرت در سرای مبارک خود آنحضرت در مدینه طیبه بود و در کتب اخبار و تواریخ وفات آن حضرت در مدینه نوشته اند لکن ابن خلکان در تاریخ وفیات الاعیان چنانکه اشارت رفت وفات آنحضرت را در حمیمه نوشته است و میگوید از حمیمه بمدینه انتقال یافت و در گورستان بقیع در آن مقبره که پدرش و عم پدرش حسن بن علی صلوات الله علیهم جای دارند در آن قبه که قبر عباس بن عبد المطلب در آنجاست مدفون شد و حمیمه بضم حاء مهمله و فتح میم قریه ایست در طریق مدینه از اراضی بلقاء و این قریه بعلی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب و فرزندان او اختصاص داشت چنانکه ازین پیش در این کتاب اشارت یافت و سفاح و منصور در آنجا متولد شدند بالجمله صاحب جنات الخلود میگوید و منقول است که آنحضرت را بهمان قبری که پدر بزرگوارش مدفون بود گذاردند نه در قبری علیحده و این معنی اندک استبعادی دارد چه موهم نبش است و نبش در قبور تجویز نشده است مگر اینکه گوئیم حکم ائمه علیهم السلام مستثنی است یا اینکه نبش نشده باشد بلکه مقداری برای آنحضرت از آن قبر شریف حفر کرده باشند یا اینکه

خشت کردن بعد از آن مدت را تجویز کرده باشند راقم حروف گوید از وصایای آنحضرت که در باب قبر شریف خود فرموده
و مقرر داشته است که چهار انگشت از زمین افراخته دارند چنانکه مذکور شد معلوم میشود این خبر ضعیف است

ذکر مدت عمر و زمان حیات حضرت امام محمد باقر علیه السلام در این جهان فانی

در مدت عمر شریف و زمان سعادت توامان حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام نیز باختلاف سخن کرده اند و ناچار
اخبار و اقوال متشتته را از نخست بر میگذاریم و آنچه را مختار دانستیم رقم می نمائیم در کتاب کافی در جلد اصول میفرماید مدت عمر
آنحضرت پنجاه و هفت سال بود و شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد میفرماید در آن روز که حضرت ابی جعفر علیه السلام وفات
فرمود پنجاه و هفت ساله بود صاحب کتاب کشف الغمه میگوید سن مبارکش در هنگام وفات پنجاه و هفت سال بود
صاحب کتاب عمدة الطالب میگوید آنحضرت در سال یکصد و چهاردهم در زمان سلطنت هشام بن عبد الملک وفات
نمود و در آن وقت پنجاه و پنجساله بود ابن اثیر در تاریخ الکامل میگوید عمر مبارک آنحضرت هفتاد و سه سال بود و بقولی
پنجاه و هشت سال بود یافعی در تاریخ مرآة الجنان میگوید پنجاه و شش سال از سن مبارکش بر گذشته بود ابن خلکان
مقدار عمر شریفش را پنجاه و شش سال و کسری میشمارد و در کتاب منتهی المقال فی احوال الرجال سن مبارکش را پنجاه و
هفت سال رقم میکند صاحب فصول المهمه میگوید عمر مبارک آنحضرت پنجاه و هشت سال و بقولی شصت سال
و بروایتی سی و پنجسال بود و این روایت آخر صاحب فصول المهمه یقیناً تصحیف کاتب دارد در تذکره سبط ابن جوزی
مسطور است که در مقدار سن مبارک آنحضرت بر سه قول رفته اند بعضی پنجاه و هشت سال و برخی پنجاه و هفت سال
و گروهی هفتاد و سه سال دانسته اند و روایت اول اصح است چه در سن مبارک امیر المؤمنین علیه السلام باین روایت
عنایت نمودیم و حضرت محمد باقر علیه السلام میفرماید که علی علیه السلام مقتول شد و پنجاه و هشت سال داشت و حسن
علیه السلام در این سن وفات کرد و حسین علیه السلام در سن پنجاه و هشت سالگی شهید شد و علی بن الحسین سلام الله
علیهم در پنجاه و هشت سالگی بدیگر جهان خرامید حضرت صادق علیه السلام میفرماید از پدرم علیه السلام شنیدم که
با عمه خود فاطمه دختر امام حسین مادر عبد الله بن الحسن میفرمود که پنجاه و هشت سال روزگار برده ام و در همان سال
وفات نمود و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول میگوید که عمر مبارک آنحضرت از شصت سال بر گذشته بود و بعضی
غیر از این دانسته اند و از عمر مبارک خویش سی و چند سال با پدرش امام زین العابدین علیه السلام بگذرانید مسعودی
در مروج الذهب میگوید مقدار عمر شریفش را پنجاه و هفت سال دانسته اند در کتاب تاریخ اخبار الدول قوم است
که آنحضرت در پنجاه و هشت سالگی وفات کرد و بعضی گفته اند در زمان ابراهیم بن الولید بزهر شهید گردید و در کتاب
روضة المناظر میگوید در هفتاد و سه سالگی وفات فرمود در کتاب نور الابصار مسطور است که آن حضرت در سن
شصت و سه سالگی و بقولی پنجاه و هشت سالگی وفات نمود و در رسالة القیان میگوید آنحضرت در سن هفتاد و سه سالگی
بزهر شهید گردید و در کتاب آینه جهان نما که فهرست کتب ناسخ التواریخ است مقدار روز مبارکش را پنجاه و هشت سال

مرقوم داشته اند

مرقوم داشته اند و مجلسی اعلی الله مقامه در تذکرة الائمه میفرماید عمر شریفش پنجاه و هفت سال بود و در جلاء العیون
مرقوم فرموده است که مشهور آن است که عمر شریف آن حضرت پنجاه و هفت سال بود و با جد خود امام حسین علیه السلام
چهار سال بماند و با پدرش علی بن الحسین علیهم السلام سی و چهار سال بزیست و بقیه ایام مبارکش با مامت بگذشت
صاحب روضة الصفا میگوید سن مبارکش پنجاه و هفت سال و قبر منورش در بقیع غرقد قریب بقبر امام حسن علیه السلام است
صاحب حبیب السیر میگوید که حضرت ابی جعفر علیه السلام در زمان شهادت جدش امام حسین صلوات الله علیه سه ساله بود
و در زمان وفات پدر گرامی گوهرش حضرت امام زین العابدین علیه السلام سی و هشت ساله بود و بدین روایت که اصح اقوال است
عمر مبارکش به پنجاه و هفت سال رسیده است چه وفات آن حضرت را در سال یکصد و چهاردهم صحیح می شمارد
و در کتاب بحار الانوار از کتاب اعلام الوری مسطور است که آنحضرت در سال یکصد و چهاردهم در شهر ذی الحجة الحرام
بدیگر سرای خرامید و پنجاه و هفت سال تمام از عمر شریفش بپایان رفته بود و با جدش امام حسین علیه السلام چهار
سال و با پدرش علی بن الحسین علیه السلام سی و نه سال بگذرانید و در جای دیگر از مناقب روایت میفرماید که
آنحضرت در پنجاه و هفت سالگی وفات کرد و مقدار عمر شریفش مثل عمر پدرش و جدش علیهم السلام بود و با جدش
امام حسین علیه السلام سه سال یا چهار سال و با پدرش علی بن الحسین سلام الله علیهم سی و چهار سال و ده ماه
یا سی و نه سال بزیست و این تردید برای آنست که چون مدت اقامت آنحضرت علیه السلام را با جدش امام حسین
صلوات الله علیه با آن مقدار که با پدرش علیه السلام زندگانی فرموده مجزی داریم آن صورت میشود و چون دو را
یکی بشماریم یعنی هر دو را با ایام مصاحبت با پدرش سلام الله علیه محسوب داریم صورت دوم خواهد داشت و در جای دیگر
از کافی روایت میدارد که محمد بن علی بن الحسین در پنجاه و هفت سالگی وفات نمود و بعد از علی بن الحسین صلوات الله
علیهم نوزده سال و دو ماه بماند و در جای دیگر میفرماید در سن پنجاه و هفت سالگی وفات کرد و هشام بن عبد الملک
آنحضرت را زهر خورانید و از شهید قدس الله سره مرقوم میدارد که میفرماید آنحضرت در روز دوشنبه هفتم ذی الحجه
سال یکصد و چهاردهم وفات کرد و روایت شده است که در سال یکصد و شانزدهم وفات نمود و نیز
در بحار الانوار از حضرت جعفر بن محمد صادق علیهما السلام مروی است که فرمود از محمد بن علی علیهما السلام شنیدم
که با فاطمه دختر حسین علیه السلام در چیزی از صدقه رسول خدای صلی الله علیه و آله را مذاکره میفرمود و میفرمود
هٰذِهِ تُوَفِّيَنِي لِي ثَمَانٌ وَخَمْسُونَ سَنَةً در این سال پنجاه و هشت سال از روزگار بپای برده ام و در آن سال
وفات نمود و محمد بن عمر گوید و اما در روایت ما این است که آنحضرت در سال یکصد و هفدهم وفات کرد و در این وقت
هفتاد و هشت سال از عمرش بر گذشته بود و سفیان بن عیینه از جعفر بن محمد از پدرش علیهم السلام روایت کرده است
که فرمود قُتِلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ ابْنُ ثَمَانٍ وَخَمْسِينَ وَقُتِلَ الْحُسَيْنُ وَهُوَ ابْنُ ثَمَانٍ وَخَمْسِينَ
وَمَاتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ ابْنُ ثَمَانٍ وَخَمْسِينَ وَأَنَا الْيَوْمَ ابْنُ
ثَمَانٍ وَخَمْسِينَ

علی بن ابیطالب صلوات الله علیه در سن پنجاه و هشت سالگی و حسین بن علی

در سن پنجاه و هشت سالگی شهید شدند و علی بن الحسین صلوات الله علیهم در سن پنجاه و هشت سالگی وفات نمود
و من امروز پنجاه و هشت ساله ام در تاریخ گزیده چنانکه در بیان زمان ولادت آنحضرت مسطور گشت عمر مبارکش را
پنجاه و دو سال و پنجاه و دو وازده روز متعین کرده است و در روایت محمد بن سنان وارد است که آن حضرت
در سال یکصد و چهاردهم هجری در سن پنجاه و هفت سالگی وفات نمود و ولادتش سه سال قبل از شهادت جدش
حسین علیه السلام بود و با پدرش علی بن الحسین علیهما السلام سی و پنج سال دو ماه کم بزیست و بعد از پدرش نوزده سال
روزگار شمرد و در روایت دیگر است که ابوجعفر علیه السلام در سن سی و هشت سالگی بامر امامت قیام ورزید و مولدش
در سال پنجاه و ششم بود در کتاب جنات الخلود مسطور است که عمر مبارکش پنجاه و هفت سال و بقولی پنجاه و
هشت سال و بروایتی پنجاه و نه سال است اما از روی تحقیق از ضرب اقوال مختلفه در ماه سال و ولادت و وفات
پانزده صورت است پنجاه و هفت سال و کسری که آن کسر پنجاه و هفت روز یا چهار ماه و پانزده روز یا ده ماه و
چهار روز باشد شصت سال با کسرهای مذکوره پنجاه و نه سال با کسرهای مذکوره پنجاه و شش سال با کسرهای مذکوره
پنجاه و هشت سال با کسرهای مذکوره و قول بعضی که عمر شریف را هفتاد و هشت سال قائل شده اند ضعیف است
بنده نگارنده گوید بعد از شرح این اقوال مختلفه آنچه در نظر قاصر و خاطر فاتر این بنده ضعیف مختار می آید این است
که با آن اختیار یکه در روز و ماه و سال ولادت با سعادت حضرت ابی جعفر علیه السلام نمودیم که مطابق با غره شهر
رجب المرجب سال پنجاه و هفتم هجری و وفات آنحضرت را نیز در روز دوشنبه هفتم شهر ذیحجه الحرام سال یکصد و چهاردهم
اختیار کردیم مدت عمر مبارکش پنجاه و هفت سال و اگر نه پنجاه و هفت سال و کسری باشد چه آن حضرت بیکسان
زمان سعادت اقتران جدش حسین علیه السلام را دریافته و هم مورخین و محدثین بر آن اتفاق کرده اند چنانکه در بحار الانوار
در ذیل خبری که از زراره مسطور است مرقوم است که زراره گفت بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم حسین صلوات الله
علیه را ادراک فرمودی قال نعم فرمود آری و این شبهات که در سال وفات و مدت عمر آنحضرت افتاده بیشتر از عدم
احاطه روات است و اگر جز این بودی با وجود پاره قرائن خارجیه که ادله قاطعه میتوان شمرد پاره روات را این
شبهات بیفتادی و این اشتباه از چند جهت پدید گشته است و این بنده حقیر بحسب استیعاب و استقرای ناقص
خود عرضه میدارد و راه آن را باز می نماید نخست آن است که چون اغلب مورخین و روات اهل سنت را برات امامت
و حفظ تواریخ ایام و روزگار سعادت فرجام ائمه هدی سلام الله علیهم چندان عنایتی و بر موالید و وفات ایشان اطلاعی حاصل
نیست لاجرم در نگارش احوال ایشان باستیعاب و استقراء و تفحص کامل نرفته اند بلکه گاهی پدر را با پسر فرق نگذاشته و گاه
آن یک را با این یک تمیز نیاورده و در ذکر احوال خلفای معاصرین ایشان که عنوان تاریخ خود قرار داده اند ممزوج
داشته مثلاً پاره حالات که راجع بامام زین العابدین است در آنجا که خارج از عهد ها یونش میباشد بذکور داشته اند
و آنچه راجع بحضرت باقر علیه السلام است بعد آن حضرت نسبت کرده اند از این روی مورخین شیعی که بعد از
آنجماعت بتحریر احوال ائمه علیهم السلام مشغول و بآن کتب اهل سنت رجوع کرده اند دچار شبهات شده اند و همچنین

تبیین مدت عمر شریف

تحقیق در شبهات روات

گاهی

گاهی مورخین سنی نیز بسبب عدم تتبع و احاطه تام بر تواریخ ایام و سوانح روزگار و اعیان جهان در بعضی
مشروحات دچار شبهات شده اند مثلاً در اسامی خلفای بنی امیه ولید بن عبد الملک را با ولید بن یزید بن
عبد الملک تمیز نگذاشته اند و ابراهیم بن هشام بن اسمعیل بن ولید بن مغیره مخزومی را که هشام بن عبد الملک را
خال و سالها در زمان هشام بن عبد الملک والی مدینه بوده است با ابراهیم بن ولید بن عبد الملک بن مروان
که روزی چند بر مسند خلافت بنشست و خلافت او بعد از یزید بن ولید بن عبد الملک که هشام بن عبد الملک
و شانزده سال متجاوز بعد از رحلت حضرت باقر علیه السلام است فرق نیاورده اند و نوشته اند که بقولی
ابراهیم بن ولید آن حضرت را زهر داد و حال اینکه شهادت آنحضرت در زمان هشام بن عبد الملک
روی داد و ممکن است ابراهیم بن هشام که جدش ولید بن مغیره است با ابراهیم بن ولید بن مغیره است ابراهیم بن
ولید نیز مذکور میشده است و چون در آن اوقات از جانب هشام بن عبد الملک والی مدینه بوده است بعد از
مخاصمه زید بن الحسن با حضرت باقر صلوات الله علیه و آن کیفیت که اشارت رفت بامر و اشاره هشام بن عبد الملک
آنحضرت را زهر داده باشد و بر روات اخبار با ابراهیم بن ولید بن عبد الملک بن مروان که در حدود سال یکصد و
بیست و ششم و هفتم خلافت یافته مشتبه شده باشد و از این روی سن مبارک آن حضرت را هفتاد سال و متجاوز
شمرده باشند غریب این است که مسعودی مینویسد که بعضی چنان دانسته اند که وفات آنحضرت در ایام
یزید بن الولید بوده و پنجاه و هفت سال از عمر شریفش گذشته بود و حال اینکه یزید بن الولید بن عبد الملک
بعد از هشام بن عبد الملک بر سریر خلافت جای کرده است و اگر آنحضرت در زمان او وفات کرده باشد چگونه
عمر مبارکش با پنجاه و هفت سال مطابق میشود با اینکه تمام مورخین و محدثین متفق القول هستند که حضرت باقر
زمان جدش حسین علیهما السلام را ادراک فرموده است سبب دیگر این است که ابن جوزی در کتاب تذکره مینویسد
که از جمله عجایب این است که سه تن در یک زمان پدید شدند که همه علماء اشراف و بنی اعمام بودند و هر یک از ایشان را
علی نام بود و پسرش را محمد نامیدند یکی علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام که پسرش محمد باقر سلام الله علیه است
و آن دیگر علی بن عبد الله بن عباس است که پسرش محمد بن علی پدر خلفای بنی عباس است سوم علی بن عبد الله بن جعفر است
که پسرش محمد نام داشت و ممکن است که بر پاره روات اهل سنت و جماعت در میان این سه محمد بن علی مشتبه شده
منسوب داشته باشند چنانکه ابن اثیر در تاریخ الکامل در ذیل حوادث
ولید بن یزید بن عبد الملک مینویسد در ایام ... محمد بن علی بن
... داشت و از این خبر معلوم میشود که پاره روات
... بن عباس فرق نگذاشته اند ... نظر
...

ولید بن یزید بن عبد الملک

علت دیگر این است که چون روات اهل سنت بامامت ائمه هدی صلوات الله علیهم قائل نیستند در طلب تعیین ت ایشان
بوده اند لاجرم مقدار امامت ائمه را تعیین نکرده اند و دیگران که عنایت داشته اند تفحص و عنایت کامل ننداشته اند
و بتردید و چاره کزیده اند و گرنه بعد از آنکه مدت امامت هر یک از ائمه را چون بروایت اصح بنگریم و تا سال دویست و
شصتم هجری که ابتدای امامت حضرت حجة العصر و الزمان صلی الله علیه و آله است بسنجیم تعیین سال عمر و وفات
امامت ایشان بسیار آسان میشود و علت دیگر آن است که چون در این امر کامل العنایه نبوده اند خویشتن را بزحمت
نیفکنده اند و معاصرین ایشان را با ایشان بسنجیده اند تا برای پاره تشخیصات و چاره پاره مشقات و سقطات
نکنند مثلاً شهادت زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام باتفاق تمام مورخین و محدثین
در اواخر سال یکصد و بیست و دوم و معاصر سلطنت هشام بن عبد الملک و در زمان بهجت نظام حضرت
کاشف حقایق و دقایق امام جعفر صادق و بعد از وفات حضرت باقر صلوات الله علیهما است چنانکه در کتاب
امام زین العابدین علیه السلام مشروح گردید و اگر در همین یک مسئله تفحص و عنایت میرفت اقلاً بر ایشان معلوم
میشد که رحلت حضرت باقر صلوات الله علیه قبل از شهادت زید بوده است و بعد از خلافت هشام بوده است
و در تعیین سال وفات و تقریر مقدار عمر کثیر البرکات آنحضرت باین تردیدات و تشکیکات گرفتار نمی شدند و در میان
مدت عمر آنحضرت تا به بیست سال بلکه افزون باختلاف سخن میراندند چنانکه پاره مورخین عظام و محدثین کرام که
براین مراتب آگاه بوده اند بغبار شبهات آلایش نیافته اند و عجب آن است که چنانکه در کتاب جلاء العیون مسطور است
مثل قطب راوندی عالمی آگاه شهادت آنحضرت را بامر عبد الملک دانسته و بر خلاف اقوال مشهوره و تواریخ
مضبوطه سخن کرده است و بیگمان قطب راوندی بهشام بن عبد الملک نسبت داده و هشام از قلم کاتب ساقط شده است
و در این جمله که اشارت رفت نه ملامت دیگران را مقصود می باشد بلکه در هر صورت فضل و فزونی پیشینیان راست
همانا این مردم زحمتها کشیده اند و با موانع خارجیه دچار شده اند و در اوقاتی که بازمان تقیه تو امان و از تند باد
حوادث جهان لرزان بوده اند و شاید اسباب کار ایشان نیز فراهم نبوده است کتابهای نفیس نگاشته اند و عمده
مقصود ایشان هم ضبط و جمع اخبار ائمه اطهار سلام الله علیهم بوده است تا چیزی از میان ساقط نشود و اجتهاد را
باآیندگان حوالت کرده اند و اگر خودشان زمان و فرصت یافته اند دریغ نفرمو...
آورده اند و درحقیقت آیندگان خوشه چین خرمن ایشان هستند و ...
کرده اند و ینابیع علم و آثار را ایشان نمودار فرموده اند
بالجمله اخبار و نقد...

که ظهور امامت آنحضرت در روز دوازدهم شهر محرم الحرام آخر سال نود و چهارم و آغاز سال نود و پنجم روی داد
و چون این تاریخ را با تاریخ سال رحلت آنحضرت که موافق اصح اقوال مطابق است با روز دوشنبه هفتم شهر
ذی الحجة الحرام سال یکصد و چهاردهم هجری که در حقیقت آخر آنسال و ابتدای سال یکصد و پانزدهم هجری است
و از این است که بعضی از اجله روات وفات آن حضرت را در سال یکصد و پانزدهم نگاشته اند بمیزان در آوریم مقدار
مدت امامت این امام عالی مقام قریب به بیست سال میشود صاحب جنات الخلود نوشته است مدت خلافت آنحضرت را
نوزده سال و دو ماه و بیست و پنج یوم گفته اند اما از ضرب اقوال مختلفه در سال فوت خود و والدش ده صورت
حاصل میشود اول هیجده سال و دو ماه و بیست و پنج روز یا نوزده روز یا دوازده روز است دوم نوزده سال و دو ماه
بیست و پنج روز یا نوزده روز سیم بیست و یکسال و دو ماه و بیست و پنج روز یا نوزده روز یا دوازده روز چهارم بیست و
دو سال با کسرهای مذکوره پنجم بیست و سه سال با کسرهای مذکوره ششم بیست و چهار سال با کسرهای مذکوره سه صورت
دیگر بسیار بعید می نماید سه سال و دو ماه و بیست و پنج روز شش سال با کسرهای مذکوره هفت سال با کسرهای مذکوره
و این اختلاف اقوال اغلب بسبب تردیدی است که از معتبرین در سال وفات آن حضرت روی نموده است چنانکه
صاحب جنات الخلود میگوید وفات آنحضرت در سال یکصد و چهاردهم و بقولی یکصد و هفدهم و بقولی یکصد و
هیجدهم هجری بود و به تقدیر در حال اتمام پنجاه و هشت سالگی روی داد و ممکن است بعضی اختلافات بسبب سال
شمسی و قمری باشد در بحار الانوار از اعلام الوری روایت میکند که مدت امامت حضرت باقر علیه السلام نوزده سال
و بقولی که قوی نمی شمارد هیجده سال بود و در جای دیگر از کافی مسطور میدارد که مدت زندگانی آنحضرت بعد از پدرش
علی بن الحسین علیهما السلام نوزده سال و دو ماه بود و در جای دیگر از محمد بن سنان مرقوم میدارد که بقای آنحضرت
بعد از وفات پدرش علیهما السلام نوزده سال بود و حمد الله مستوفی قزوینی در تاریخ گزیده مدت امامت این امام
امام علیه السلام را بیست و دو سال و هفت ماه و هشت روز برنگاشته و موافق تقریری که در مدت امامت
ائمه هدی سلام الله علیهم آورده است باین مقدار مذکور رقم کرده است و صاحب حبیب السیر اوقات شرافت
آیات امامت آن امام عالی مقام را نوزده سال مسطور داشته و میگوید بروایت صاحب تاریخ گزیده هشام بن
عبد الملک بن مروان آنحضرت را زهر داد و از تاریخ روضة الصفا که وفات امام زین العابدین را در ابتدای سال
نود و پنجم و وفات باقر علیهما السلام را در سال یکصد و چهاردهم رقم کرده مقدار امامت آن حضرت بهمان میزان میشود
که صاحب حبیب السیر نقل کرده است و از یافعی نیز بهمین تقریب استنباط میشود و از ابن خلکان قدری کمتر معلوم
میشود و از کتاب منتهی المقال نیز بهمان تقریب استنباط میشود که در حبیب السیر مسطور است و مفهوم میگردد و از کتاب
کشف الغمه و تذکرة الائمه و تاریخ ابن اثیر همان میزان مفهوم میگردد و از کتاب کشف الغمه و تذکرة الائمه و تاریخ ابن اثیر
همین میزان مفهوم میگردد صاحب فصول المهمه نوشته است مدت امامت آنحضرت نوزده سال بود و از جلد
اصول کتاب کافی نیز از تعیین سال وفات امام زین العابدین و حضرت باقر علیه السلام بهمین مقدار واضح میشود

در جلاء العیون مجلسی اعلی الله مقامه مدت امامت آن حضرت را نوزده سال رقم فرموده و در کتاب آینهٔ جهان نما مدت امامت و پیشوائیش را بیست سال و دو ماه و بیست روز مرقوم داشته‌اند و از کتاب ارشاد مفید علیه الرحمه نیز مقدار امامت آنحضرت بحسب یقین سال وفات پدر والاگوهرش و وفات خود آن حضرت علیهما السلام بهمان تقریب که صاحب حبیب السیر و دیگران اشارت کرده‌اند نموده می‌آید و در هر صورت چنانکه اشارت رفت چون مدت امامت ائمه هدی را بحسب روایت اصح تا سال دویست و شصتم هجری که سال وفات حضرت امام حسن عسکری و امامت حضرت صاحب الامر علیهما السلام و متفق علیه تمامت نویسندگان است بمیزان آوریم مدت امامت حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام بهمان تقریب خواهد بود که در همین مقام بآن اشارت رفت

ذکر خصایص حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام

خصایصه علیه السلام

اگرچه صاحب جنات الخلود در سبک نگارش خویش بابی مخصوص برای خصایص حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مقرر نداشته است لکن گذشته از اینکه تمامت این انوار فروزان آسمان امامت و ولایت را خصایصی مخصوص است که جز نفوس شریفهٔ خودشان شریک و سهیمی ندارند این امام عالی مقام را چند منقبت است که از خصایص این سپهر امامت میتوان شمرد و نخست این است که این وجود مبارک اول علوی است که از دو علوی و هاشمی است که از دو هاشمی پدید گردیده و ولادت از حسن و حسین در وی فراهم شد چنانکه در بیان ولادت باسعادت و نسب مبارکش مشروح افتاد و دیگر ملقب شدن بباقر و شکافتن معضلات علوم و افتتاح ابواب فنون و رسوم انبیاء عظام و اولیاء فخام علیهم السلام و انتشار علوم جلیله قرآنی و احکام یزدانی را در تمامت جهان و دیگر شرف بتبلیغ نمودن جابر انصاری رضی الله عنه سلام شرافت فرجام رسول خدای صلی الله علیه و آله بآنحضرت چنانکه مفصلاً بآن اشارت رفت و در این مقام باین مقدار کفایت جست و دیگر اینکه آن عظمت و اشتهار و جلالت و رفعت که در میان خاصه و عامه بر همگنان دریافت هیچکس را حاصل نگشت و دیگر اینکه از هیچیک از اولاد امجاد حسنین علیهما السلام آنقدر علم دین و سنت و علم قرآن و سیرت و فنون آداب که از آنحضرت در پیشگاه ظهور جلوه گر شد بروز ننمود

ذکر دعائی که مخصوص است بتوسل جستن بحضرت ابی جعفر باقر صلوات الله و سلامه علیه

توسله علیه السلام

در جنات الخلود مسطور است که توفیق کسب علم و دریافت معرفت مختص است بتوسل جستن بحضرت ابی جعفر باقر علیه السلام باین طریق اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ وَلِیِّکَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْباقِرِ وَاَتَوَسَّلُ اِلَیْکَ بِهِ اَنْ تَرْزُقَنی عِلْماً کَثیراً نافِعاً وَفَهْماً کامِلاً وَیَقیناً صادِقاً فَاَطْمَئِنَّ بِهِ قَلْبی وَتُوصِلَنی اِلیٰ دَرَجاتِ الْمُقَرَّبینَ فی مَعْرِفَةِ اُمُورِ الدّینِ آمینَ یا رَبَّ الْعالَمینَ

ذکر دعا

ذکر ساعتی از ساعات که بحضرت ابی جعفر باقر صلوات الله علیه اختصاص دارد

ساعته علیه السلام

در کتاب مسطور مرقوم است که ساعت پنجم که از آغاز زوال تا بقدر چهار رکعت از نافله ظهر است بحضرت امام محمد باقر سلام الله علیه اختصاص دارد و دعایش این است اَللّٰهُمَّ رَبَّ الضِّیاءِ وَالْعَظَمَةِ وَالنُّورِ وَالْکِبْرِیاءِ تَجَبَّرْتَ بِعَظَمَةِ بَهائِکَ وَمَنَنْتَ عَلیٰ عِبادِکَ بِرَأْفَتِکَ وَرَحْمَتِکَ وَدَلَلْتَهُمْ عَلیٰ مَوْجُودِ رِضاکَ وَجَعَلْتَ لَهُمْ دَلیلاً یَدُلُّهُمْ عَلیٰ مَحَبَّتِکَ وَیُعَلِّمُهُمْ مَحابَّکَ وَیَدُلُّهُمْ عَلیٰ مَشِیَّتِکَ اَللّٰهُمَّ فَبِحَقِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ اَسْئَلُکَ وَاُقَدِّمُهُ بَیْنَ یَدَیْ حَوائِجی اَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الخ آنگاه در طلب مقصود برآید و چون عازم اکل و شرب در این ساعت شود قبل از شروع در آن دعا بگوید اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ فی اَکْلی وَشُرْبی السَّلامَةَ فی وَعْکِهِ وَالْقُوَّةَ بِهِ عَلیٰ طاعَتِکَ وَذِکْرِکَ وَشُکْرِکَ وَاَنْ تَشْجَعَنی بِقُوَّتِها عَلیٰ عِبادَتِکَ وَالتَّحَرُّزِ مِنْ مَعْصِیَتِکَ و بعد از فراغت گوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی اَطْعَمَنا وَسَقانا وَاَیَّدَنا وَآوانا وَاَنْعَمَ عَلَیْنا وَاَفْضَلَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی یُطْعِمُ وَلا یُطْعَمُ و چون سفره طعام را بردارند بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْها نِعْمَةً مَشْکُورَةً و هنگام آشامیدن بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مُنْزِلِ الْماءِ مِنَ السَّماءِ مُصَرِّفِ الْاَمْرِ کَیْفَ یَشاءُ بِسْمِ اللّٰهِ خَیْرِ الْاَسْماءِ و بعد از سیراب شدن بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی سَقانی ماءً عَذْباً وَلَمْ یَجْعَلْهُ مِلْحاً اُجاجاً بِذُنُوبی و در حال خلال کردن گوید اَللّٰهُمَّ بارِکْ فِی الْخَلّالینَ وَالْمُتَخَلِّلینَ

ذکر طریقت صلوات و درود بر حضرت ابی جعفر باقر سلام الله علیه

صلوات علیه السلام

در کتاب مسطور مرقوم است که صلوات بر آنحضرت صلوات الله علیه بر این طریقت در روشن می باشد اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ باقِرِ عِلْمِ الْاَوَّلینَ وَالْآخِرینَ وَاِمامِ الْهُدیٰ وَقائِدِ اَهْلِ التَّقْویٰ وَالْمُنْتَجَبِ مِنْ عِبادِکَ اَللّٰهُمَّ وَکَما جَعَلْتَهُ عَلَماً لِعِبادِکَ وَمَناراً لِبِلادِکَ وَمُسْتَوْدَعاً لِحِکْمَتِکَ وَمُتَرْجِماً لِوَحْیِکَ وَاَمَرْتَ بِطاعَتِهِ وَحَذَّرْتَ عَنْ مَعْصِیَتِهِ وَصَلِّ عَلَیْهِ یا رَبِّ اَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ عَلیٰ اَحَدٍ مِنْ ذُرِّیَّةِ اَنْبِیائِکَ وَاَصْفِیائِکَ وَرُسُلِکَ وَاُمَنائِکَ یا رَبَّ الْعالَمینَ

ذکر طریقه زیارت کردن حضرت ولی الله الصابر امام محمد باقر صلوات الله علیه

زیارته علیه السلام

اگرچه در کتاب جنات الخلود در طریقتی که در نگارش احوال ائمه هدی سلام الله علیهم معمول است در ذیل احوال حضرت باقر علیه السلام جدولی مخصوص برای زیارت آنحضرت موضوع نیست لکن در ذیل احوال حضرت صادق علیه السلام زیارتی که تمامت ائمه صلوات الله علیهم را در همه روز و هر مکان بجای توان آورد مسطور داشته و این بنده

زیارت ائمه علیهم السلام

در اینجا بحسب اقتضای مقام مرقوم میدارد و آداب آن چنان است که غسل فرماید و خویشتن را پاک و با صفا نماید و جامهٔ پاکیزه برتن بیاراید و در صحرا چهار رکعت نماز گذاشته و روی با قبله کرده بگوید اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَیُّهَا النَّبِیُّ الْمُرْسَلُ وَالْوَصِیُّ الْمُرْتَضی وَالسَّیِّدَةُ الْکُبْری وَالسَّیِّدَةُ الزَّهْراءُ وَالسِّبْطانِ الْمُنْتَجَبانِ وَالْاَوْلادُ الْاَعْلامُ وَالْاُمَناءُ الْمُنْتَجَبُونَ جِئْتُ انْقِطاعاً اِلَیْکُمْ وَاِلی آبائِکُمْ وَوَلَدِکُمُ الْخَلَفِ فَقَلْبی لَکُمْ سِلْمٌ وَنُصْرَتی لَکُمْ مُعَدَّةٌ حَتّی یَحْکُمَ اللهُ لِدینِهِ فَمَعَکُمْ مَعَکُمْ لامَعَ عَدُوِّکُمْ وَاِنّی لَمِنَ الْقائِلینَ بِفَضْلِکُمْ مُقِرٌّ بِرَجْعَتِکُمْ لااُنْکِرُ لِلّهِ قُدْرَةً وَلا اَزْعَمُ اِلّا ما شاءَ اللهُ سُبْحانَ اللهِ ذِی الْمُلْکِ وَالْمَلَکُوتِ یُسَبِّحُ اللهَ بِاَسْمائِهِ جَمیعُ خَلْقِهِ وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ

ذکر دعائی که مخصوص حضرت باقر صلوات الله وسلامه علیه است

دعاء علیه السلام

در کتاب مسطور مرقوم است که دعای حضرت ابی جعفر امام محمد باقر سلام الله علیه این است اَللّهُمَّ اِنْ کانَ لی عِنْدَکَ رِضْوانٌ وَوُدٌّ فَاغْفِرْ لی وَلِمَنْ تَبِعَنی مِنْ اِخْوانی وَشیعَتی وَطَیِّبْ ما فی صُلْبی یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ دعای دیگر برای زراعت و فلاحت و طریقه‌اش این است که بگیرند قبضه از هر تخمی که میخواهند بکارند و روی بقبله بگویند اَفَرَاَیْتُمْ ما تَحْرُثُونَ ءَاَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ اَمْ نَحْنُ الزّارِعُونَ پس بگویند بَلِ اللهُ الزّارِعُ لا فُلانٌ و بجای لا فلان نام پاشندهٔ تخم را بگویند آنگاه گویند اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْهُ مُبارَکاً وَارْزُقْنا السَّلامَةَ وَالسُّرُورَ وَالْغِبْطَةَ پس همان تخم که در دست دارند بپاشند با سایر آنچه اراده کاشتن آنرا دارند تا بخواست خدا بسیار نمو کند و بی آفت و نیکو شود و در هنگام آمدن باران گوید طَیِّباً هَنیئاً

دعای احکام زراعت

صلواة علیه السلام

ذکر طریقهٔ نماز حضرت ابی جعفر امام محمد باقر سلام الله تعالی علیه

در کتاب مسطور مذکور است که نماز آنحضرت علیه السلام دو رکعت است بر این نهج بنویسد بر ظرف پاکیزه بزعفران که اندک مشک در آن باشد چهار سورهٔ مبارکهٔ یس سورهٔ واقعه و سورهٔ حشر و سورهٔ تبارک و قل هو الله احد و معوذتین را و بعد از آن اینجمله را با آب زمزم و آب باران یا آب پاک بشویند و آن آب را در ظرف پاکیزه جای دهند و ده مثقال از شکر و ده مثقال از عسل در آن آب ممزوج نمایند و شب در زیر آسمان گذارند و طرفی از حدید بر ... و در پایان شب جامهٔ پاکیزه بر تن بیارایند و اگر خویشتن را غسل داده باشند نیکوتر است و الا وضوی کامل ترتیب داده و بوی خوش بکار برند و برای هر حاجت که خواهند دو رکعت نماز گذارند و در هر رکعت بعد از قرائت حمد سیصد بار سورهٔ اخلاص را بخوانند و رکوع و سجود و قنوت آن نماز را درست بپای آورند و بعد از فراغ آن آب مذکور را بنوشند که از بهر نیرو و حافظه مجرب است نماز دیگر صد رکعت است که باید در شب نیمهٔ شعبان بپای گذاشت و در هر رکعت ده کرت سورهٔ توحید را قرائت نمایند و بعد از آنکه این نماز را بجای آورند تا جای خود را در بهشت نگرند نمیرند

سورهٔ مبارکهٔ الحمد و آیة الکرسی و انا انزلنا

ذکر ادعیه و آدابی که از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام در استخاره از خدا یتعالی رسیده است

ادعیهٔ علیه السلام ... استخاره

علامه مجلسی اعلی الله مقامه در کتاب مفاتیح الغیب که در آداب و ادعیهٔ استخاره مرقوم فرموده میفرماید شیخ مفید و سید بن طاوس و دیگران با سانید کثیره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که خداوند عزوجل میفرماید از جملهٔ شقاوت بندهٔ من آنست که کارها بپای گذارد و از من طلب خیر خود را ننماید و هم از آنحضرت مسطور است که هر کس در امری بدون استخاره اندر شود و ببلائی مبتلا گردد یزدان تعالی در آن ابتلایش مأجور نفرماید و هم از آنحضرت مروی است که فرمود که چون در امری طلب خیر از خدای کرده باشم پروا ندارم که براحت افتم یا ببلا و فرمود پدرم علیه السلام مرا استخاره تعلیم میفرمود چنانکه سورهای قرآن را بامن تعلیم می نمود و از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه روایت کرده است که ما استخاره را یاد میگرفتیم چنانکه سوره های قرآن را می آموختیم و هم از حضرت صادق مسطور نموده است که هیچ بندهٔ از خداوند عالمیان در طلب خیر بر نیامده است مگر اینکه خدا یتعالی خیر را برای او میسر ساخته اگرچه او نخواهد و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است که فرمود چون رسول خدای صلی الله علیه وآله مرا بیمن میفرستاد با من وصیت فرمود که یا علی حیران نمی شود کسیکه از خدای استخاره نماید و پشیمان نمی گردد کسیکه با مردم مشورت نماید بالجمله در کتاب مسطور از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مذکور است که فرمود هر وقت امر عظیمی را اراده نمایم صد مرتبه از خدا یتعالی طلب خیر می نمایم و اگر اراده خریدن غلام یا چیز آسان باشد سه مرتبه طلب خیر میکنم میگویم اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِاَنَّکَ عالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهادَةِ اِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ الْاَمْرَ الَّذی اَرَدْتُ خَیْرٌ لی فَخِرْهُ لی وَیَسِّرْهُ وَاِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّهُ شَرٌّ لی فی دینی وَدُنْیایَ وَآخِرَتی فَاصْرِفْهُ عَنّی اِلی ما هُوَ خَیْرٌ لی وَرَضِّنی فی ذلِکَ بِقَضائِکَ فَاِنَّکَ تَعْلَمُ وَلا اَعْلَمُ وَتَقْدِرُ وَلا اَقْدِرُ وَتَقْضی وَلا اَقْضی اِنَّکَ عَلّامُ الْغُیُوبِ مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید چنان می نماید که پیش از دعا صد مرتبه یا سه مرتبه استخیر الله برحمته بگوید و بعد از آن این دعا را بخواند و احتمال دارد که این دعا را مکرر بخوانند و هم در کتاب مسطور از سید و کفعمی و دیگران بچندین سند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که حضرت ... صلوات الله علیه فرمود رسول خدای صلی الله علیه وآله را سری است که قلیل کسی بر آن اطلاع یافت و میفرمود و من نیز میفرمایم که لعنت خدای و فرشتگان و صالحان خلق خدا بر کسی باد که سر آن حضرت را افشا نماید مگر نزد کسیکه بآنحضرت معتقد باشد و راز آنحضرت را پوشیده بدارد بدرستیکه شنیدم میفرمود یا علی همانا سوگند یاد می نمایم که نمیگویم ترا مگر آنچه را که گوشهای من شنیده و دل من حفظ نموده و دیدهٔ من بسوی بنگریده است پس زنهار یا علی سر مرا فاش مگردان همانا از خدای خود خواستار شده ام که هر که سر مرا نزد کسیکه محرم نباشد آشکار نماید خدا یتعالی گرمی آتش دوزخ را باو بچشاند آنگاه فرمود ای علی بسیاری از مردم اگر بآنچه من گویم

عمل نمایند در برترین درجه عبادت خواهند بود اگر چه عبادت ایشان اندک باشد و اگر نه چنین آن بودی که طاغیان
این امت دین مرا ضایع کنند هر آینه این پوشیده را آشکار ساختم و بهمه کس میفرمودم ازین روی نمیخواهم مگر کسیکه
محل اعتبار باشد بداند که در شب معراج چون باسمان هفتم رسیدم بفرجه از عرش الهی که نور از آن چون دیگی که
در جوش باشد میجوشید نظر کردم چون خواستم بازشوم مرا نزد آن فرجه نشاندند و مرا ندا رسید که ای محمد پروردگار
ترا سلام میرساند و میفرماید تو در حضرت او از تمامت آفریدگان گرامی تر هستی و در خدمت او علمی است که از تمامت
پیغمبران و امتهای ایشان پنهان داشته است مگر تو و هر که را که بپسندی از امت خود و هر که را او پس از خود
بپسندد چون این دعا را بخوانند گناهان گذشته ایشان ناچیز گردد و بعد از آن از گناه نترسند و بهمین سبب
تو را بکتمان و پوشیدن آن امر میفرمایم تا آنکه عمل کنندگان باین دعا اکتفا نجسته و از سایر طاعات دست بدارند
پس در ضمن دعاها فرمود که محمد هر که او را دو امر پیش آید و خواهد که من از بهرش اختیار کنم هر یک را که نزد من پسندیده تر است
چون اراده آن امر را میکند این دعا را بخواند اللهم خر لی بعلمک و وفقنی لرضاک و محبتک اللهم
خر لی بقدرتک و جنبنی بعزتک من مقتک و سخطک اللهم خر لی فیما ارید من هذین
الامرین و آن دو امر را نام بردار میکنی ایسرهما الی و احبهما الیک و اقربهما منک
و ارضاهما لک اللهم انی اسئلک بالقدرة التی زویت بها علم الاشیاء کلها عن جمیع
خلقک فانک عالم بهوای و سری و علانیتی فصل علی محمد و آل محمد و اسفع بناصیتی الی
ما تراه لک رضی و لی صلاحا فیما استخیرک فیه حتی تلزمنی من ذلک امرا ارضی بحکمک
و اتکل فیه علی قضائک و اکتفی فیه بقدرتک و لا تقلبنی و هوای لهواک مخالف
و لا ما ارید لما ترید لی مجانب اغلب بقدرتک التی تقضی بها ما احببت علی من
احببت بهواک هوای و یسرنی للیسری التی ترضی بها عن صاحبها و لا تخذلنی بعد تفویضی
الیک امری برحمتک التی وسعت کل شیء اللهم اوقع خیرتک فی قلبی و افتح قلبی للزومها یا کریم آمین رب العالمین
چون این دعا را بخواند اختیار میکنم برای او منافع دنیا و آخرت او را و دیگر در کتاب مسطور بسند موثق از زراره
مروی است که در حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم هرگاه باراده کاری شوم و خواهم از پروردگار خود طلب
خیری نمایم چگونه بگویم فرمود چون اراده استخاره داشته باشی روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه را روزه بدار
آنگاه در روز جمعه در مکان پاکیزه دو رکعت نماز بگذار پس از آن بسوی آسمان نگر و صد مرتبه بگو اللهم انی
اسئلک بانک عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم انت عالم الغیب ان کان هذا الامر
خیرا لی فیما احاط به علمک فیسره لی و بارک لی فیه و افتح لی بابه و ان کان ذلک شرا
لی فیما احاط به علمک فاصرفه عنی بما تعلم فانک تعلم و لا اعلم و تقدر و لا اقدر و تقضی و لا اقضی و انت علام الغیوب
و نیز در آن کتاب از حضرت باقر صلوات الله علیه مسطور است که فرمود هر بنده که صد مره طلب خیر از خدای تعالی کند

انچه خواست

آنچه خیر اوست در دوش می افتد و میگوید اللهم عالم الغیب و الشهادة ان کان ما اردت خیرا لی فی
دنیای و آخرتی و عاجل امری و آجله فیسره لی و افتح لی بابه و رضنی فیه بقضائک
در امالی شیخ طوسی علیه الرحمه از حضرت موسی بن جعفر از امام جعفر صادق مسطور است که فرمود استخاره پدر
علیهم السلام این بود اللهم ان خیرتک تنیل الرغائب و تجزل المواهب و تغنم المطالب و تطیب
المکاسب و تهدی الی اجمل العواقب و تقی محذور النوائب اللهم یا مالک الملوک استخیرک
فیما عزم رأیی علیه و قادنی یا مولای الیه فسهل من ذلک ما تأخر و یسر منه ما تعسر
و اکفنی فی استخارتی اللهم و ادفع عنی کل ملم و اجعل عاقبة امری غنما و محذوره سلما و بعده قربا و جدبه خصبا
اعطنی یا رب لواء الظفر فیما استخرتک فیه و وفور الانعام فیما دعوتک له و من علی بالافضال فیما رجوتک فانک
تعلم و لا اعلم و تقدر و لا اقدر و انت علام الغیوب باجل وجوه استخاره باقسام مختلفه از ائمه علیهم السلام ماثور است

ذکر قنوت و دعای بعد از قنوت حضرت ابی جعفر امام محمد باقر صلوات الله علیه

در کتاب مهج الدعوات و منهج العنایات سید بن طاوس علیه الرحمه است که قنوت حضرت امام محمد باقر علیه السلام این است
اللهم ان عدوی قد استسن فی غلوائه و استمر فی عدوانه و امن بما شمله من الحلم عاقبة جرأته علیک
و تمرد فی مباینتک و لک اللهم لحظات سخط بیاتا و هم نائمون و نهارا و هم غافلون و جهرة
و هم یلعبون و بغتة و هم ساهون و ان الخناق قد اشتد و الوثاق قد احتد و القلوب قد
شجیت و العقول قد تنکرت و الصبر قد اودی و کاد تنقطع حبائله فانک لبالمرصاد من الظالم و
مشاهدة من الکاظم لا یعجلک فوت درک و لا یعجزک احتجاز محتجز و انما مهلت استثباتا و حجتک
علی الاحوال البالغة الدامغة و لعبیدک ضعف البشریة و عجز الانسانیة و لک سلطان
الالهیة و ملکة البریة و بطشة الاناة و عقوبة التأبید اللهم فان کان فی المصابرة لحرارة المعان
من الظالمین و کمد من یشاهد من المبدلین رضی لک و مثوبة منک فهب لنا مزیدا من التأیید و
عونا من التسدید الی حین نفوذ مشیتک فمن اسعدته و اشقیته من بریتک و امنن علینا بالتسلیم لمحتومات
اقضیتک و التجرع لواردات اقدارک و هب لنا محبة لما احببت فی متقدم و متأخر و متعجل و متأجل
و الایثار لما اخترت من مستقرب و مستبعد و لا تخلنا اللهم مع ذلک من عواطف رأفتک و رحمتک
و کفایتک و حسن کلائتک بمنک دعائی که آنحضرت در قنوت قرائت میفرمود این است
یا من یعلم هواجس السرائر و مکامن الضمائر و حقائق الخواطر یا من هو لکل غیب حاضر و لکل منسی ذاکر
و علی کل شیء قادر و الی الکل ناظر بعد المهل و قرب الاجل و ضعف العمل و اراب الامل و آن المنتقل
و انت یا الله الآخر کما انت الاول مبید ما انشأت و مصیرهم الی البلی و مقلدهم اعمالهم و محملها
ظهورهم الی وقت نشورهم من بعثة قبورهم عند نفخة الصور و انشقاق السماء بالنور و الخروج بالمنشر

الی ساحة المحشر لا ترتد الیهم ابصارهم وافئدتهم هواء متراطمین فی غمرة ما اسلفوا ومطالبین بما احتقروا ومحاسبین هناک علی ما ارتکبوا الصحائف علی الاعناق منشورة والاوزار علی الظهور مازورة لا انفکاک ولا مناص ولا محیص عن القصاص قد افحمتهم الحجة وحلوا فی حیرة المحجة همس الضجة معدول بهم عن المحجة الا من سبقت له من الحسنی فنجا من هول المشهد وعظیم المورد ولم یکن ممن فی الدنیا تمرد ولا علی اولیاء الله تعند ولهم استعبد وعنهم بحقوقهم تفرد اللهم فان القلوب قد بلغت الحناجر والنفوس قد علت التراقی والاعمار قد نفدت بالانتظار لا عن نقص استبصار ولا عن اتهام مقدار ولکن لما تعانی من رکوب معاصیک والخلاف علیک فی اوامرک ونواهیک والتلعب باولیائک ومظاهرة اعدائک اللهم فقرب ما قد قرب واورد ما قد دنا وحقق ظنون الموقنین وبلغ المؤمنین تأمیلهم من اقامة حقک ونصر دینک واظهار حجتک والانتقام من اعدائک

ذکر حرز شریف حضرت ابی جعفر امام محمد باقر صلوات الله علیه

در کتاب جنات الخلود این کلمات مبارکه در جدول حرز شریف حضرت باقر علیه السلام رقم کرده است اللهم یا نور السموات والارض جمیعا یا من خضع لنوره کل جبار وذل لهیبته اهل الانظار وهدّ ولبد جمیع الاشرار خاضعین خاشعین لاسماء رب العالمین حجبت عنی ضرر جبابرة الهوی ومسترقی السمع من السماء وحلال المنازل والدیار والمتخبئین بالاشجار والبارزین فی اظهار النهار حجبتکم ورجوتکم معاشر الجن والانس والشیاطین باسماء الملک الجبار العظیم القهار خالق کل شیء بمقدار لا تدرکه الابصار الا بقدرته لا ملجأ لکم من صواعق القرآن المبین وعظیم اسماء رب العالمین لا ملجأ لواردکم ولا منفذ لها بکم من رکبة النشیط وذواجین الخبیط فرابعکم محبوس ونجم طالعکم منحوس وشامخ عزکم منکوس فاستبقوا الجبانا ونزهوا اشنانا وتواضعوا باسماء الله امواتا والله الغالب والیه در مهج الدعوات سید بن طاوس علیه الرحمه نوشته است که این است حرز محمد بن علی الباقر علیهما السلام و باید بر بازوی راست بست اعیذ نفسی بربی الاکبر مما یخفی ویظهر ومن شر کل انثی وذکر ومن شر ما رأت الشمس والقمر قدوس قدوس رب الملائکة والروح ادعوکم ایها الجن والانس الی الذی ختمته بخاتم رب العالمین وخاتم جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وبخاتم سلیمان بن داود وخاتم محمد سید المرسلین والنبیین صلی الله علیه وآله علیهم اجمعین اخسئوا فیها ولا تکلمون اخسئوا عن فلان بن فلان کما یغدو ویروح من ذی حمة او عقرب او ساحر او شیطان رجیم او سلطان عنید اخذت عنه ما یری وما لا یری وما رأت عین نائم او یقظان توکلت علی الله لا شریک له وصلی الله علی محمد الرسول النبی الامی سیدنا احمد وآله الطاهرین وسلم تسلیما بسم الله

حرز علیه السلام

الرحمن الرحیم ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون و بعد از این کلمات و آیه مبارکه خطوطی چند و کلماتی چند است که هر کس خواهد از کتاب مزبور ملاحظه کند و از علامات خطوط و رموز مسطورات که اسئلک بحق هذه الاسماء الطاهرة المکرمة ان تدفع عن صاحب هذا الکتاب جمیع البلایا وتقضی حوائجه انک انت ارحم الراحمین وصلوات الله علی محمد وآله الطاهرین اللهم [illegible] ویعوقک الا ما اخذت لسان جمیع بنی آدم وبنات حواء علی فلان بن فلان الا بالخیر یا ارحم الراحمین فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین و نیز این حرز شریف را در آن کتاب از آن حضرت علیه السلام مرقوم داشته است بسم الله الرحمن الرحیم یا دائم یا رحمان یا ارحم الراحمین اجعل لشیعتی من النار وقاء ولهم عندک رضی واغفر ذنوبهم ویسر امورهم واقض دیونهم واستر عوراتهم وهب لهم الکبائر التی بینک وبینهم یا من لا یخاف الضیم ولا تأخذه سنة ولا نوم اجعل لی من کل غم فرجا ومخرجا انک علی کل شیء قدیر

ذکر دعای احتجاب حضرت ابی جعفر امام باقر صلوات الله وسلامه علیه

سید بن طاوس رحمه الله علیه در کتاب مهج الدعوات در فصل حجب مرویه از رسول خدای صلی الله علیه وآله
و ائمه هدی صلوات الله علیهم که از برکت آن ادعیه
مبارکه از کید و اندیشه گزند ایشان
بوده احتجاب جسته اند این دعای
شریف را از حضرت باقر
مسطور داشته و حجاب
آنحضرت شمرده

است

الله نور السموات والارض جمیعا خضع لنوره کل جبار وخمد لهیبته اهل الاقطار وهد ولبد جمیع الاشرار خاضعین خاشعین لاسماء رب العالمین

و این دعای شریف تا پایان آن در ذیل ذکر حرز مبارک
آنحضرت ع از این پیش مذکور شد و از این پس ان شاء الله
تعالی بعضی از ادعیه شریفه آنحضرت در مقام
خود مذکور خواهد
(شد)

ذکر پاره احکام که در بعضی مسائل از حضرت باقر علیه السلام مرویست

در کتاب خصال از جابر بن یزید جعفی مروی است که از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه شنیدم میفرمود بر زنان اذان و اقامه و جمعه و جماعت و بعیادت مریض رفتن و تشییع جنازه کردن و بصدای بلند لبیک گفتن و هروله در میان صفا و مروه و استلام حجر الاسود نمودن و درون کعبه شدن و موی از سر ستردن نرسیده است بلکه باید در تقصیر که برای حاج مقررات اندکی از موی خود را کوتاه بدارند و زن را نمیرسد که قضاوت و امارت نماید و نباید با زن بمشورت سخن کرد و زن نباید ذبح کند مگر وقتیکه حالت اضطرار پیش آید آنوقت تواند گوسفند و امثال آن را ذبح کند و زنان را باید که چون خواهند وضو بسازند از نخست بباطن ذراع شروع کنند اما مرد باید بظاهر ذراع شروع نماید و زنان را نمیرسد که مانند مردان مسح نمایند بلکه زن راست که برای وضوء نماز بامداد یا شامگاه پرده را از موضع مسح سرش برافکند و بر آن مسح نماید اما در سایر نمازها باید انگشت خود را در زیر خماریکه بر سر دارد در آورد و بدون اینکه پوشش از سر بیفکند وضع مسح را مسح کند و چون برای نماز قیام نماید هر دو پایش را بهم مضموم دارد یعنی در حالت قیام در میان هر دو پایش فاصله نگذارد و باید هر دو دستش را بر سینه خود بگذارد یعنی مستحب است که در هنگام قیام که مشغول نماز است هر دو دست خود را بر سینه برنهد چنانکه هنوز این رسم در زنهای عرب معمول است و زنان عجم را اعتنائی بدان نیست و چون آهنگ رکوع نماید هر دو دست را بر ران خود یعنی بالای زانو بگذارد که خمیدن او بسیار نشود و چون خواهد بسجود اندر شود بنشیند و خویشتن را جمع نموده سر بسجده گذارد و چون سر بسجده برد خویشتن را بر زمین بچسپاند دارد که اندامش چون مردان نمایان نشود و چون سر از سجده برگیرد بنشیند و پس بقیام برخیزد و چون بتشهد نشستن گیرد هر دو پای خود را بر باطن ران مضموم دارد و ران ها را برهم بچسباند بر خلاف مردان که باید بر هر دو زانو جلوس نمایند و چون خواهد خدا را به تسبیح در یاد کند شماره را بعقد انامل و بند انگشتان محسوب دارد و چون او را حاجتی بخدای باشد باید بالای خانه اش برود و دو رکعت نماز بگذارد و سرش را بسوی آسمان مکشوف دارد و چون چنین کند خدای دعایش را مستجاب کرداند و او را نومید نفرماید و زنان را در حال سفر غسل جمعه نیست اما در حال حضر ترک آن جایز نیست و جایز نیست که در حدود الهی گواهی زن را پذیرفتار شوند یعنی چون عقل کامل و دین کامل ندارند ممکن است در شهادت ایشان بهوای نفس خود دیگران سخن کنند پس نباید در حدود و احکام الهی بشهادت ایشان توجه نمود و ایشان را نمیباید که در چنین موارد مهمه اندر شوند و شهادت دهند همچنین شهادت ایشان در کار طلاق شایسته و مقتضی نباشد و هم گواهی ایشان در دیدار هلال رمضان المبارک مقبول نیست و شهادت ایشان جایز است در آنچه برای مرد نظر کردن بسوی آن حلال نباشد و زنان را نشاید که در سروات طریق یعنی میان گذرگاه که عبور و مرور و ازدحام خلق و کوس با قبیق از همه بیشتر است راه بسپارند بلکه باید از دو کناره طریق گذاره گیرند تا دچار ازدحام و اقتحام نشوند و در پهلو از تصادمات پهلو آسوده باشند و ایشان را نمی شاید که در غرف و اماکنی که مشرف بر کوی و برزن است جای

گیرند همچنین آموختن نگاشتن برای ایشان نزیبد و برای ایشان مستحب است که مغزل و ریسندگی را بیاموزند و نیز برای ایشان استحباب دارد که سوره نور را بیاموزند و مکروه است که سوره یوسف را با ایشان تعلیم نمایند و حکمت این چند فقره اینست که چون زنان ناقص العقل والایمان و دارای شهوت کامل هستند چون قلم نگار بکار برند بسیار شود که موجب مفاسد عظیمه شود و نیز اسباب معاشقه با غیر گردد و چون سوره مبارکه یوسف علیه السلام از جمله صور قرآنی حدیث از عشق و عاشقی و حیل مختلفه و مکاید عجیبه نسوان می نماید و که بخوانند بهوا و هوس اندر شوند و نیز پاره مکاید و تدابیر آگاه گردند اما سوره نور و امثال آن که از نور ایمان و پرهیزکاری و عصمت پروری و مجازات و مکافات و وخامت زشتکاری و فجور روایت کند چون بر قرائتش ممارست گیرند البته اثر مینماید و حالت عفت و تقوی و صفای قلب و مداومت بر افعال حسنه و اجتناب از اعمال سیئه را ملکه گردانند و چون زن از اسلام بری گردد و ارتداد گیرد باید او را توبه داد اگر بتوبت گرایند خوب و گرنه بایدش همیشه جای در زندان داد و چون از دین باز شود او را مانند چنانکه مرد مرتد را بقتل میرسانند نکشند بلکه او را استخدام مینمایند یعنی بخدمات و کارهای سخت و زحمات شدیده میدارند یعنی و خوردنی و آشامیدنی او را بآن مقدار که جانش را نگاهدار باشد افزون نمیدهند و هر طعامی که باو بدهند باید ناگوار و نامطبوع باشد و جز جامه غلیظ و زبر و درشت بر تن او نمی پوشند و او را در اوقات نماز و ایام و ازمنه روزه میزنند و این نیز برای این است که چون استقامتی برای زنان نیست چنانکه زود از دین بیرون شوند باندک زحمت و مشقتی که بر ایشان وارد سازید دیگرباره پشیمانی و مسلمانی گیرند و میفرماید برای زنان جزیه نیست یعنی چنانکه برای رجال کفار جزیه برقرار است زنان ایشان را جزیه نیست و از ایشان مطالبه جزیه نباید کرد و چون آن ولادت زن نزدیک شود واجب است که هر آنی که در آن خانه و منزل هست بیرون نمایند تا اول کس نباشد که بر عورت آن زن نگاه کنند و جایز نیست که زن حائض و جنب بر فراز مرده که او را تلقین مینمایند حاضر شود زیرا که فرشتگان پروردگار از این دو حال در آزار میشوند و جایز نیست که زن حایض یا جنب میت را در قبر در آورند و چون زن از مجلس خود بپای شود نباید مرد بجای او بنشیند تا گاهی که آن مکان سرد گردد و جهاد و زن آن زن همان است که نیکو شوهرداری کند و حق شوهرش از تمام مردمان بر وی بزرگتر است و نیز شوهرش از دیگران سزاوارتر است که چون زوجه او بمیرد بر زوجه اش نماز بگذارد و برای زن جایز نیست که اندام خویش را با زن یهودیه و نصرانیه برهنه و منکشف گرداند چه آنها چون دین و آئین اسلام ندارند حفظ اسرار نکنند و اوصاف او را با شوهرهای خود باز نمایند و زن را جایز نیست که چون از خانه بکوی شود خویشتن را خوشبوی کرداند و نیز برای او جایز نیست که خویشتن را بمردان همانند نماید چه رسول خدای صلی الله علیه وآله مردانی را که بزنان و زنانی را که بمردان تشبه میجویند لعن فرموده است و زنان را نشاید که از خویشتن آرائی برای شوهران خود فروگذاشت نمایند اگرچه نمایش و علاقه نخی چند از ابریشم و جز آن باشد و زنان را نشاید که ناخنهای خود را سفید بگذارند اگرچه بهمان اندازه باشد که بحنایش بمالند و مسح نمایند و نباید که هر دو دست خود را در ایامیکه حایض است خضاب کنند از

از مجلد ششم از کتاب دوم ناسخ التواریخ

هم میرود و چون زن را در حال نماز حاجتی پیش افتد باید هر دو دست برهم زند لکن مرد را اگر در حال نماز حاجتی پدید آید که باید باز نماید باید با سر خود یا بدست خود اشارت کند و در آن هنگام تسبیح بگوید و زن را نمی شاید که بدون خمار و پوشش نماز بگذارد مگر اینکه کنیز باشد و او میتواند بدون چادر و بی ساتر و مکشوفة الرأس نماز گذارد و برای زن جایز است که چه در حال نماز (واحرام) جامه دیبا و حریر پوشد و این پوشش برای مردان حرام است مگر در هنگام جهاد و برای زن جایز است که انگشتری طلا در انگشت کند و با آن نماز بگذارد لکن برای مردان مگر در حال جهاد حرام است پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ای علی با انگشتری طلا انگشت میارای چه این زینت بهشتی تست نه دنیائی و جامه حریر بر تن مکن چه آن نیز لباس بهشتی تواست و برای زن جایز نیست که از مال خود بنده را بخرد و آزاد نماید یا اینکه با کسی بر و احسان کند مگر باذن و اجازه شوهرش برای زن نشاید که بدون اجازه شوهرش بروزه که واجب نیست اندر شود و نیز برای زنان نمیشاید که سوار زین شوند مگر در حال ضرورت و سفر در خبری از امیر المؤمنین ع دیده ام که میفرماید سوار شدن زنان بر زین اسباب هیجان ایشان میشود و میراث زن نصف میراث مرد و دیه او نصف دیه مرد است یعنی دیه کامله برای مرد هزار دینار است اما اگر زنی را بناحق بکشند دیه او پانصد دینار است و در جراحات و دیه آن زن و مرد یکسان باشند تا گاهی که بثلث دیه برسد یعنی آن جراحت یک ثلث دیه کامله (حتی) که مردان یا زن یابند دیه آن مساوی است و چون عظمت جراحت و مقام آن بجائی برسد که دیه آن ... کامله برافزون آید مثلا نزدیک بچهارصد دینار برسد انوقت دیه جراحتی که بمرد برسد روی بارتقا ... شود و دیه زن ... گردد و هر وقت زنی تنهائی میخواهد با مردی نماز بگذارد باید از عقب او بایستد و پهلوی او قیام نورزد و شاید سبب این مطلب این باشد که اگر در خلوت نماز بگذارند و پهلوی هم بایستد البته از حضور قلب مهجور و بعلاوه بپاره مفاسد منتهی شود و چون بر جنازه زنی خواهند نماز گذارند آنکس که نماز میکند باید نزد سینه زن توقف کند و اگر خواهند بر مرده مرد نماز بسپارند باید آنکس که نماز میسپارد مقابل سرش بایستد و چون زن را خواهند بگور در آورند شوهرش باید بموضعی بایستد که متناول ورک آن زن باشد و برای شفاعت زن از رضای شوهر او از وی در حضرت پروردگار برتر آن مقامی نیابد و چون حضرت فاطمه وفات کرد امیر المؤمنین سلام الله علیه بر فراز سرش بایستاد و عرض کرد پروردگارا همانا من از دختر پیغمبر تو راضی هستم بارخدایا فاطمه شهادت وحشت او را بانس بیاور بارخدایا فاطمه را از حق خودش جدا داشتند و اینک از کسان خود هجرت گرفت هجرتش را بوصلت متصل ساز بارخدایا درحق او ستم کردند تو داوری او را بکن که توئی بهترین حکم رانان

حمد خدایرا جلد دوم این کتاب مستطاب که بنیاد دوام دولت و سلطنت قاهره و قوام دین و ملت باهره بر حسب امر و اشاره حضرت مستطاب اجل اشرف ارفع امجد اسعد اکرم امنع والا امین الدوله اتابک اعظم دامت ایام صدارته واعوام امارته بحلیه طبع و زینت انتشار پیوست





